معاد

۷

کفایة الموحدین

فی عقاید الدین

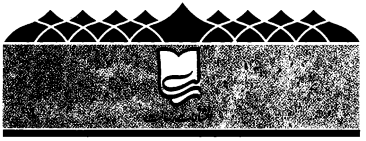
مرحوم آیت الله آقا سید اسماعیل طبرسی نوری قدس سره

معاد



شبكة الفكر
alfeker.net

سيّد العلماء و المجتهدين
و عمدة الفقهاء و الأُصوليّين و زبدة الفضلاء و المحقّقين
مرحوم آقا سيّد اسماعيل طبرسى نورى ﷺ



كفاية الموحّدين في عقايد الدّين / ج۷

- مرحوم آیت الله سید اسماعیل طبرسی نوری ﷺ
- تحقیق: سعید عرفانیان با همکاری محمد جواد اسلامی
- ویراستار: عبدالحسین طالعی
- طراح جلد و مدیر هنری: مجید غلامحسینی
- چاپ: اول / ۱۳۹۶
- تیراژ: ۱۰۰۰ دوره
- چاپخانه: اشراق
- شابک (ج۷): ۶-۷۹-۶۸۳۸-۹۶۴-۹۷۸
- شابک دوره : ۲-۸۰-۶۸۳۸-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش: قم/ خیابان معلم/ مجتمع ناشران/ طبقه ۶ / واحد ۶۲۹
تلفن: ۳۳۲ ۳۲ ۳۷۸ - ۳۳۱ ۳۱ ۳۷۸ (۰۲۵) همراه: ۳۷۰۵ ۱۵۱ ۰۹۱۲

«کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است»


بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه	نوری طبرسی، اسماعیل بن احمد، ح ۱۲۵۰ - ۱۳۲۱ هـ. ق.
عنوان و نام پدیدآور	کفایه‌الموحدین فی عقایدالدین/ تالیف سیداسماعیل طبرسی نوری؛ تحقیق سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی
مشخصات نشر	قم: رسالت، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۷ ج.
شابک	دوره: ۲-۸۰-۶۸۳۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج۷: ۶-۷۹-۶۸۳۸-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت‌فهرست‌نویسی	فیپا
یادداشت	کتابنامه، ج۷.
مندرجات	ج ۷. مشتمل بر مبحث معاد
موضوع	شیعه -- اصول دین
موضوع	Shi'ah -- Pillars of Islam *
موضوع	شیعه -- عقاید
موضوع	Shia'h -- Doctrines
موضوع	کلام شیعه امامیه
موضوع	Imamite Shiites theology*
شناسه افزوده	عرفانیان، سعید، ۱۳۵۱ -
رده بندی کنگره	BP۲۱۱/۵/ن۶ک۷ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	۲۹۷/۴۱۷۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۶۱۶۰۰۷

فهرست مطالب

بیان احوال عالم برزخ ۷
بیان علائم قیامت ۴۶
بیان مقدار قیامت و اسامی آن ۶۳
کیفیّت خروج خلایق از قبور ۸۶
در اوضاع محشر و کیفیّت آن ۹۵
بیان شداید قیامت و اوضاع آن ۹۹
بیان نشر صحف و تطایر کتب ۱۱۴
محاسبهٔ عباد در روز معاد ۱۲۳
در میزان اعمال بندگان ۱۵۱
سؤال از رسل و امم ۱۶۴
در معنی صراط و حقیقت آن ۱۸۳
بیان سعهٔ رحمت پروردگار ۲۱۸
بیان شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ ۲۳۸
در بیان اصحاب اعراف ۲۸۵
بیان حال اطفال و مستضعفین ۲۹۰

بیان بهشت و اوصاف آن ۲۹۹
بیان موضع بهشت و دوزخ ۳۰۵
بیان انهار بهشت ۳۳۴
بیان صفات اهل بهشت ۳۴۰
بیان اطعمهٔ اهل بهشت ۳۴۳
بیان البسه و فروش اهل بهشت ۳۵۰
بیان وصف نعمای اهل بهشت ۳۶۳
بیان وصف جهنّم و اوضاع آن ۳۸۶
بیان جهنّم و عذاب آن ۳۹۶
خاتمه در بیان همیشگی بودن عذاب اهل جهنّم ۴۳۱
در بیان شبهات وارده بر مسئلهٔ خلود و تسرمد عذاب ۴۴۹

فهرست‌ها / ۴۷۷

فهرست آیات ۴۷۹
فهرست احادیث ۵۵۱
فهرست اشعار عربی ۶۲۹
فهرست اشعار فارسی ۶۳۵
فهرست کتاب‌ها ۶۳۷
فهرست منابع ۶۵۳

[بيان احوال عالم برزخ]

فصل چهارم در بيان احوال عالم برزخ و كيفيّت آن، كه گاهى تعبير مى‌نمايند از آن به‌قيامت مثال.

قوله تعالى: ﴿ وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾، وفي القاموس: البرزخ: الحاجز بين الشيئين، ومن وقت الموت إلى يوم القيامة، [و]من مات دخله، وفي الصافي عن القمّيّ: البَرزَخُ أَمرٌ بَينَ أَمرَينِ[1]، وهُوَ الثَّوابُ والعِقابُ بَينَ الدُّنيا والآخِرةِ. وفي الكافي عن الصادق ﷺ: وَلكنّي ـ واللهِ ـ أتخوَّفُ عَلَيكُم فِي البَرزَخِ. قيلَ: ومَا البَرزَخُ؟ قالَ ﷺ: القَبرُ مُنذُ حينَ مَوتِهِ إلى يَومِ القِيامَةِ. وفي مجمع البحرين: البرزخ الحاجز بين الشيئين، والبرزخ في قوله ﷺ: «نَخافُ عَلَيكُم هَولَ البَرزَخِ» هو ما بين الدنيا والآخرة من وقت الموت إلى البعث. من مات فقد دخل البرزخ،[2] انتهى.

---

۱. در نسخ: بين الأمرين.

۲. يعنى: ﴿ و پيشاپيش آنان برزخى است تا روزى كه برانگيخته خواهند شد ﴾ [سورهٔ مؤمنون، آيهٔ ۱۰۰]، و در قاموس گفته شده: برزخ: فاصله و مانع ميان دو چيز است، و از زمان مردن تا روز قيامت، [و]هركس بميرد داخل آن خواهد شد [القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۵۷]، و در تفسير صافى از قمى [روايت كرده]: برزخ هر چيزى است كه ميان دو چيز قرار داشته باشد، و آن عبارت است از ثواب و عقاب بين دنيا و آخرت [تفسير صافى، ج ۳، ص ۴۱۰، ضمن شمارهٔ ۱۰۰، و نيز ر.ك: تفسير قمى، ج ۲، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۶،

←

و اصل وجود برزخ بین عالم دنیا و آخرت و ثبوت آن، از جملهٔ ضروریّات و بدیهیّات در نزد مسلمین، و کتاب الهی ناطق بر آن است. و آیات بسیاری دلالت بر آن دارد، و اخبار در این باب و در ثبوت این عالم به حدّ تظافر و تواتر است ـ چنان که اشاره به بعضی از آن می‌شود ـ. فلا یحتاج إلی التکلّف لإثبات أصل وجوده، بلکه مقصود در این فصل، اشاره به کیفیّات و احوال این عالم است في الجمله، در ضمن مقالاتی.

مقالهٔ اولی آنکه: ارواح در عالم برزخ تعلّق می‌گیرند به اجساد و قالب مثالیّه ـ یعنی: به جسدی که مثل جسد دنیایی است ـ. و تعلّق به آن اجساد، نه مجرّد خیال و توهّم است ـ مانند عالم خواب ـ، بلکه عالم برزخ عالم حقیقی است که از برای او وجود واقعی نفس الامری است، چون عالم دنیا و عالم آخرت. و روح انسانی بعد از طیّ منزل اوّل از مسئلهٔ قبر، تعلّق خواهد گرفت به اجساد و قوالب مثالیّه که آن بر صفت و هیئت اجساد دنیایی او خواهد بود، که روح سُعَدا متنعّمند در آن عالم به نعمای حقیقیّهٔ واقعیّهٔ الهیّه، و قال تعالی: ﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴾، و لیس المراد بالرزق في الآیة مجرّد تخیّل الرزق و توهّمه، بل إنّهم مرزوقون علی سبیل الحقیقة.[۱]

و روح اشقیا معذّبند به انواع عذاب واقعی نفس الامری. و قال تعالی في حقّ آل فرعون: ﴿ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴾،

← ص ۲۱۴، ش ۲]، و در کافی از امام صادق ﷺ [روایت شده]: و لکن ـ به خدا قسم ـ بر شما از برزخ بیمناکم. عرض شد: مگر برزخ چیست؟ فرمود: قبر از زمان مرگ شخص تا روز قیامت [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ضمن حدیث ۴۷۳۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۷، ضمن حدیث ۱۱۶]، و در مجمع البحرین است که: برزخ فاصله و مانع میان دو چیز است، و منظور از آن در فرمایش امام ﷺ: «بر شما از هول برزخ می‌هراسیم» ما بین دنیا و آخرت از زمان مرگ تا برانگیخته شدن است. هرکه بمیرد داخل برزخ می‌شود [مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۲۹ ـ ۴۳۰].

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند﴾ [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۹]، و منظور از روزی در آیه صرف خیال و تصوّر کردن آن نیست، بلکه ایشان واقعاً روزی داده می‌شوند.

وعذاب القيامة بعد عذاب البرزخ بلا فصلٍ، والعذاب والنار في الآية على سبيل الحقيقة، لا مجرّد التصوّر والخيال. وفي البحار عن تفسير النعماني، بإسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: وأمّا الردُّ عَلى مَن أنكرَ الثَّوابَ والعِقابَ فِي الدُّنيا بَعدَ المَوتِ وقبلَ القِيامَةِ[1] فَيَقولُ اللهُ تَعالى: ﴿ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ﴾ يعني: السَّماواتُ والأَرضُ قبلَ القِيامَةِ؛ فَإذا كانَتِ القِيامَةُ بُدِّلتِ السَّماواتُ والأَرضُ، ومثل قولِهِ تعالى: ﴿ وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾، وهُوَ أمرٌ بَينَ الأَمرَينِ[2]، وهُوَ الثَّوابُ والعِقابُ بَينَ الدُّنيا والآخِرة، ومثل قولِهِ تعالى: ﴿ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ﴾، وَالغُدوُّ وَالعَشيُّ لا يَكونانِ فِي القِيامَةِ الَّتي هِيَ دارُ الخُلودِ، وإنَّما يَكونانِ فِي الدُّنيا، وقوله تعالى في حَقِّ أَهلِ[3] الجَنَّةِ: ﴿ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً ﴾، والبُكرةُ والعَشيُّ إنَّما يَكونانِ مِنَ[4] اللَّيلِ والنَّهارِ في جَنَّةِ الحَياةِ قَبلَ يَومِ القِيامَةِ، الحديث.[5]

---

۱. در مصدر: بعد الموت قبل القيامة.

۲. در مصدر: بين أمرين.

۳. در مصدر: وقال الله تعالى في أهل.

۴. در نسخ: في.

۵. يعنى: و خداى متعال دربارهٔ خاندان فرعون فرموده است: ﴿صبح و شام بر آتش عرضه مى‌شوند، و روزى كه رستاخيز برپا شود [فرياد مى‌رسد كه:] فرعونيان را در سخت‌ترين عذاب درآوريد﴾ [سورهٔ غافر، آية ۴۶]. و عذاب قيامت بلافاصله پس از عذاب برزخ است، و عذاب و آتش در آيه حقيقى‌اند، نه صرف تصوّر و خيال، و در بحار از تفسير نعمانى به اسناد وى از امير مؤمنان عليه السلام [نقل كرده كه] فرمودند: و امّا ردّ كسى كه منكر ثواب و عقاب در دنيا پس از مرگ و پيش از قيامت است، خداى متعال فرموده: ﴿روزى كه چون فرا رسد، هيچ كس جز به اذن وى سخن نگويد. آن‌گاه بعضى از آنان تيره‌بختند و [برخى] نيكبخت، و امّا كسانى كه تيره‌بخت شده‌اند، در آتش فرياد و ناله‌اى دارند. تا آسمان‌ها و زمين برجاست در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد﴾ [سورهٔ هود، آية ۱۰۵ـ۱۰۸] يعنى: آسمان‌ها و زمين پيش از قيامت؛ كه وقتى رستاخيز شود آسمان‌ها و زمين دگرگون مى‌شوند، و مانند فرمايش خداى بلندمرتبه: ﴿و پيشاپيش آنان برزخى است تا روزى كه برانگيخته خواهند شد﴾ [سورهٔ مؤمنون، آية ۱۰۰]، كه آن چيزى است بين دو چيز، و عبارت است از ثواب و عقاب بين دنيا و آخرت، و مانند فرمايش خداى متعال: ﴿صبح و شام بر آتش

←

و اخبار وارده در باب، بر حدّ تظافر و تواتر است كـه مـجمع ارواح مـؤمنين در وادى السلام در قالب مثاليّهٔ ايشان است كه متنعّم به نعم الهيّه‌اند الى يوم يبعثون. وفي البحار عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان، عن الفضل بن شاذان، عن أصبغ بن نباتة، عن أمير المؤمنين ﷺ أنّه أتى بظهر الكوفة واستقرّ على الأرض بجسده، ليس تحته ثوبٌ، فقال له قنبر: يا أمير المؤمنين، أ لا أبسط ثوبي تحتك؟ قال: لا، هَل هِيَ إِلّا تُربةُ مُـؤمِنٍ أَو مُزاحمةٌ[1] في مَجلسِهِ؟ قال الأصبغ: فقلت: يا أمير المؤمنين، تربة مؤمنٍ قد عرفناها كانت أو تكون، فما مزاحمةٌ في مجلسه؟ قال: يَابنَ نباتة، لَو كُشِفَ لَكُم لَرأَيتم أَرواحَ المُؤمِنينَ في هذَا الظّهرِ حِلَقاً يَتزاوَرونَ ويَتحدَّثونَ؛ إِنَّ في هذَا الظّهرِ روحَ كُلِّ مُؤمنٍ، وَبِوادي بَرَهوتَ نسمةَ كُلِّ كافِرٍ.

وفي البحار والكافي بسنده عن الصادق ﷺ: أَما إِنَّهُ لا يَبقى مُؤمنٌ فـي شَـرقِ الأَرضِ وغَربِها إِلّا حَشَرَ اللهُ روحَه إِلى وادِي السَّلام. فقلت له: وأين وادي السلام؟ قال: ظَـهرُ الكُوفةِ. أَما إِنّي كَأَنّي بِهِم حِلَقٌ حِلَقٌ [قُعودٌ] يَتحدَّثونَ. وفي الكافي بإسناده عن الباقر ﷺ: إِنَّ لِلّهِ جَنَّةً خلقَها [الله] فِي المَغربِ، وماءُ فُراتِكُم يَخرُج مِنها، وإِلَيها تَخرجُ أَرواحُ المُؤمِنينَ مِن حُفَرِهم عِندَ كُلِّ مَساء، فَتسقطُ عَلى أَثمارِها، وتَأكلُ مِـنها، وتَـتنعَّم فـيها، وتَـتلاقى وتَتَعارفُ، فَإِذا طلعَ الفَجرُ هاجَرت[2] مِنَ الجَنَّةِ، فَكانَت فِي الهَـواءِ فـي مـا بَـينَ السَّـماءِ والأَرضِ، تَطيرُ ذاهبةً وجائيةً، وتَعهدُ حُفَرَها...، وإِنَّ لِلّهِ ناراً فِي المَشرقِ خَلقَهَا اللهُ لِيُسكِنها أَرواحَ الكُفّارِ، ويَأكلونَ مِن زَقّومِها، ويَشرَبونَ مِن حَميمِها لَيلَهم، فَإِذا طلعَ الفَجرُ هاجَرت إِلى وادِي اليَمنِ[3] يُقالُ لَها بَرَهوت، أَشَدُّ حَرّاً مِن نيرانِ الدُّنيا و[4]كانُوا فيها.

← عرضه می‌شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۴۶]، و صبح و شام در قیامت که سرای جاودانگی است وجود ندارند، بلکه مخصوص دنیایند، و فرمایش خدای متعال دربارهٔ بهشت: ﴿و روزیشان صبح و شام در آن جا [آماده] است﴾ [سورهٔ مریم، آیهٔ ۶۲]، که صبح و شام تنها ناشی از شب و روز در بهشت زندگانی پیش از روز قیامت است. [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶، ح ۷۶، و نیز ر.ک: تـفسیر قـمی، ج ۱، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۸۴]

۱. در مصدر این جا و مورد بعد: مزاحمته.
۲. در مصدر این مورد و مورد بعد: هاجت.
۳. در مصدر: وادٍ بالیمن.
۴. «و» در مصدر نیست.

وفيه أيضاً بإسناده عن أبي بصير، عن الصادق ﷺ، سألته عن أرواح المشركين. قال: فِي النّارَ يُعذَّبونَ ويقُولونَ: رَبَّنا، لا تُقِم لَنَا السَّاعَةَ، ولا تُنجِز لَنا ما وَعَدتَنا، ولا تُلحِق آخرَنا بِأَوَّلِنا. وفيه أيضاً بإسناده عن أمير المؤمنين ﷺ، قال: شَرُّ بِئرٍ فِي النّار بَرَهوت الَّذي فيهِ أَرواحُ الكُفّارِ. وفيه أيضاً بإسناده عن الصادق ﷺ، قال: مِن وَراءِ اليَمَن وادٍ يقالُ لَهُ وادي بَرَهوت، ولا يُجاوِز ذٰلِكَ الوادي إلّا الحَيّاتُ السّودُ والبومُ مِنَ الطَّيرِ[1].[2]

---

۱. در مصدر: من الطيور.

۲. یعنی: و در بحار عن کتاب محتضر حسن بن سلیمان، از فضل بن شاذان، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان ﷺ [روایت کرده که] امام به پشت کوفه تشریف آورده و با بدن خود بی‌آنکه چیزی زیرش باشد روی زمین نشست، پس قنبر به ایشان عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آیا لباسم را زیرتان پهن کنم؟ فرمودند: نه، آیا این خاک مؤمن یا مزاحمتی در مجلس وی نیست؟ اصبغ گوید: عرض کردم: ای امیر مؤمنان! خاک مؤمن را دانستیم، یا مزاری بوده و یا خواهد بود، امّا مزاحمت در مجلس او [دیگر] چیست؟ فرمودند: ای ابن نباته! اگر برایتان آشکار شود، ارواح مؤمنان را در این جا می‌بینید که گرد هم نشسته و مشغول صحبت و گفتگویند. روح هر مؤمنی در این جا و نفس هر کافری در بیابان برهوت است [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳، ح ۶۵ و ...، و نیز ر.ک: المحتضر، ص ۱۸ ـ ۱۹، ح ۸].

و در بحار و کافی به سند وی (مرحوم کلینی) از امام صادق ﷺ [آمده است]: هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند روح او را به وادی السلام می‌فرستد، پس به ایشان عرض کردم: و وادی السلام کجاست؟ فرمودند: پشت کوفه. هان! گویا ایشان را می‌بینم که دسته دسته [نشسته] مشغول گفتگویند [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۸، ح ۱۱۸ و ج ۹۷، ص ۲۳۴، ح ۲۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۴۷۳۵]، و در کافی به اسناد وی از امام باقر ﷺ [آمده است]: خدای را بهشتی است که آن را در مغرب آفریده، و آب این فراتتان از آن جا بیرون می‌آید، و ارواح مؤمنان هر غروبی از گورهایشان به سوی آن بیرون می‌آیند، و بر میوه‌های آن فرود می‌آیند، و از آنها تناول نموده، و در آن جا بهره‌مند می‌گردند، و با هم روبه‌رو شده و آشنا می‌شوند، پس موقع طلوع فجر از آن بهشت هجرت می‌کنند، و میان زمین و آسمان مانده، در آمد و شد می‌پرند، و یاد گورهای خود می‌کنند ...، و خدای را در مشرق بهشتی است که آن را آفریده تا ارواح کافران در آن سکنا گزینند، و از [درخت تلخکام] زقّومش بخورند، و شب‌ها از مایع داغش بنوشند، پس چون فجر طلوع کند به بیابان یمن جایی که برهوت نام دارد مهاجرت می‌کنند، که داغ‌تر از آتش‌های دنیاست و در آن جا می‌مانند [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۷، ضمن حدیث ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۰، ضمن حدیث ۱۴ و ج ۵۸، ص ۵۱، ح ۳۱].

و باز در همان کتاب به اسناد وی از ابوبصیر از حضرت صادق ﷺ [آمده است]: از ایشان دربارهٔ ارواح مشرکان ←

و بالجمله، اخبار به این معنی در باب ارواح مؤمنین و تنعّم ایشان در وادی السلام و در جنّت دنیا، و ارواح کفّار و من تبعهم ولحقهم[1] در وادی برهوت و جهنّم دنیا بسیار است که محتاج به نقل و بیان نخواهد بود و در کتب اخبار مسطور است. بلکه آنچه محتاج به ذکر و بیان است، آن است که تنعیم و تعذیب ابدان مثالیّه و قوالب و اجساد برزخیّه که بعد از موت روح به آن تعلّق می‌گیرد، چه صورت دارد، بلکه بعضی ابدای شبهه نمایند به اینکه: تعذیب ارواح در قالب مثالیّه که آلات و ادوات روح انسانی در دنیا نبودند و به هیچ وجه به لوث معاصی ملوّث نشده‌اند، چگونه وفق می‌دهد با عدل حضرت پروردگار؟

أقول: ممکن است تفصّی[2] از اشکال به وجوهی:

اوّل آنکه: محتمل است که آنچه منعّم و معذّب است در عالم برزخ، همان ارواح است که به هیئت و صورت همان اجسام دنیویّه‌اند. و مراد به قالب مثل قالب، دنیا همان هیئت و صورت است که بروز و ظهور نفس ارواح بدین صورت و هیئت است، نه آنکه آن قوالب جسم برزخی و مادّهٔ مستقلّه باشند که علی‌حده خلق شده باشند و مرکوب روح آدمی باشند در عالم برزخ. و این احتمال خالی از صواب نخواهد بود، بنا بر قول به اینکه روح آدمی مجرّد محض نمی‌باشد ـ چنان که حکما آن را مجرّد محض می‌دانند ـ، بلکه روح اگرچه مجرّد است از مادّهٔ دنیویّهٔ عنصریّه

← پرسیدم. فرمودند: در آتش معذّبند و می‌گویند: پروردگارا! قیامت را برایمان برپا نکن، و وعده‌ای را که به ما دادی محقّق مکن، و آخر ما را به اوّل ما ملحق نکن [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۴۷۴۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۰، ح ۱۲۶]، و باز در همان کتاب به اسناد وی از امیر مؤمنان ﷺ [آمده است که] فرمودند: بدترین چاه در دوزخ برهوت است که ارواح کافران در آن است [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹، ح ۱۱]، و باز در همان کتاب به اسناد وی از حضرت صادق ﷺ [آمده است که] فرمودند: پشت یمن بیابانی که برهوت خوانده می‌شود، و از آن تنها مارهای سیاه و جغد عبور می‌کند [الکافی، ج ۸، ص ۲۶۱، ضمن حدیث ۳۷۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۱، ضمن حدیث ۱۵ و ...].

۱. یعنی: و کسانی که پیرو ایشان بودند و به ایشان پیوستند.

۲. تفصّی: خلاصی جستن.

و خارج است از عالم خلقِ متعلّق به اجسام دنیویّهٔ ظاهریّه، إلّا آنکه روح از عالم امر و از جنس ملائکه و فرشتگان است که از موادّ اجسام نورانیّهٔ الهیّه است، و متقوّم به نفس خود می تواند شد در عالم برزخ، و متکیّف است به کیفیّات جسمانیّه، و مرزوق و متنعّم است به نعم الهیّهٔ مُعَدّه در جنان دنیا، فتأکل وتشرب وتتکلّم وتقوم وتقعد وتطیر وتصعد بنفسها من دون حاجتها إلی بدنٍ وقالبٍ آخر، ویترائی بصورتها وهیأتها کقالب الدنیا وهیأته بحیث لو تراه لقلت: فلان وفلان.[۱]

و شواهدی نیز از برای این احتمال در کثیری از اخبار متحقّق است. وفي الکافي عن حبّة العرنيّ: خرجت مع أمير المؤمنين ﷺ إلى ظهر الكوفة، فوقف ﷺ بوادي السلام كأنّه مخاطبٌ لأقوام[۲]، فقمت بقيامه حتّى أعييت، ثمّ جلست حتّى مللت، ثمّ قمت حتّى نالني مثل ما نالني أوّلاً، ثمّ جلست حتّى مللت، ثمّ قمت وجمعت ردائي، فقلت: يا أمير المؤمنين، إنّي قد أشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعةً، ثمّ طرحت ردائي[۳] ليجلس عليه. فقال لي: يا حَبّة، إن هُوَ إلّا مُحادثةُ مُؤمنٍ أو مُؤانَسَتُه. قال: قلت: يا أمير المؤمنين، وإنّهم لكذلك؟ قال ﷺ: نَعم، لَو كُشِفَ الغِطاءُ[۴] لَرأيتَهم حِلَقاً حِلَقاً مُحِيّينَ[۵] يَتَحادثونَ، فقلت: أجسامٌ، أم أرواحٌ؟ فقال ﷺ: أَرواحٌ، وما مِن مُؤمنٍ يَموتُ في بُقعةٍ مِن بِقاعِ الأَرضِ إلّا قيلَ لِروحِهِ: إلحَقي بِوادِي السَّلام، وإنَّهُ لَبقعةٌ مِن جَنَّةِ عَدنٍ.[۶]

---

۱. یعنی: خودت می‌خوری و می‌آشامی و سخن می‌گویی و می‌ایستی و می‌نشینی و پرواز کرده و بدون نیاز به بدن و پیکره‌ای دیگر بالا می‌روی، و صورت و هیئت آن وجود مثالی هم مانند قالب و پیکرهٔ دنیایی به نظر می‌آید، طوری که اگر آن را ببینی می‌گویی: این فلان است و آن بهمان.

۲. در نسخ: الأقوام.
۳. در مصدر: الرداء.
۴. در مصدر: ولو کشف لك.
۵. در مصدر: محتبین.

۶. یعنی: و در کافی از حبّهٔ عرنی [روایت کرده]: با امیر مؤمنان ﷺ به پشت کوفه رفتم، پس امام ﷺ در وادی السلام ایستاد، گویا که با عدّه‌ای سخن می‌گوید، پس من هم به خاطر آنکه ایشان ایستاده بود ایستادم تا خسته شدم، سپس آن قدر نشستم که دلم گرفت، سپس آن قدر ایستادم که درست همان حال بار اوّل به سراغم آمد، باز آن قدر نشستم که دلم گرفت، سپس برخاسته و ردای خود را جمع کرده، عرض کردم: یا امیر المؤمنین! به خاطر ایستادن زیاد نگران شمایم، قدری استراحت فرمایید، بعد ردایم را پهن کردم تا روی آن بنشینند،

←

چه واضح است آنکه قول به تجرّد روح، تجرّداً محضاً معرّا از مادّه و مدّت ـ چنان که حکما بر آنند ـ منافی است با رؤیت ارواح و قعود و جلوس ایشان حلقه حلقه. و ظاهر حدیث از نفی جسمیّت، عدم تجسّم ارواح است به اجسام عنصریهٔ دنیویّه، وفي الكافي بسنده عن أبي بصير، عن الصادق ﷺ: **إِنَّ أَرواحَ المُؤمِنينَ لَفي شَجرةٍ مِنَ الجَنَّةِ يَأكلونَ مِن طَعامِها ويَشرَبونَ مِن شَرابِها، ويَقُولونَ: رَبَّنا أَقِمِ السَّاعةَ لَنا، وأَنجِز لَنا ما وَعدتَنا، وأَلحِق آخِرَنا بِأَوَّلِنا.**[1] و ظاهر آنکه اکل و شرب از طعام و شراب جنّت، منافی با تجرّد روح است به تجرّد محض، بنحوی که عاری از مادّه و مدّت باشد. بلکه اکل و شرب متحقّق نخواهد شد مگر به تجسّم.

وفي معالم الزلفي وكذا في البحار عن أصبغ بن نباتة، عن أمير المؤمنين ﷺ في نجف الكوفة: **إِنَّ في هذَا الظَّهرِ أَرواحَ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنةٍ، فَلَو كُشِفَ لَكَ ما كُشِفَ لي لَرأيتَهُمْ حِلَقاً يَتحدَّثونَ عَلى مَنابِرَ مِن نُورٍ.** فالظاهر أنّ للروح قعودً على منابر من نور، ولا يتحقّق ذلك منه إلّا على القول بكونها جسمٌ كالأجسام العلويّين المخلوقين من النور قاعدين على منابر من نورٍ.[2]

← ایشان به من فرمودند: ای حبّه! این فقط گفتگوی مؤمن با الفت گرفتن با اوست. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! مگر مردگان چنینند؟ امام ﷺ فرمودند: آری، اگر پرده کنار رود، آنها را دسته دسته گرد هم می‌بینی که مشغول گفتگویند، پس عرضه داشتم: جسمند، یا روح؟ فرمودند: روح، و هیچ مؤمنی نیست که در جایی از زمین بمیرد مگر اینکه به روحش خطاب می‌شود: به وادی السلام بپیوند، که قطعه‌ای از بهشت جاودان است. [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۴۷۳۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۷ ـ ۲۶۸، ح ۱۱۷ و ...]

۱. یعنی: و در کافی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق ﷺ [روایت کرده]: ارواح مؤمنان در درختی از درخت‌های بهشت جای دارند، از غذای آن می‌خورند و از نوشیدنیش می‌آشامند، و می‌گویند: بارالها! برای ما اکنون قیامت را به پا دار، و وعده‌ای را که دادی محقّق فرما، و آخر ما را به اوّلمان ملحق کن. [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۴۷۳۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۸، ح ۱۲۰]

۲. یعنی: و در معالم الزلفی و همچنین در بحار از اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ نجف کوفه [وارد شده]: در این جا ارواح تمام مردان و زنان مؤمن جای دارند. اگر آنچه برای من آشکار شده برای تو هم آشکار می‌شد آنها را می‌دیدی که گرد هم آمده بر منبرهایی از نور مشغول گفتگویند [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۳، ←

و بالجمله، اخبار دالّه بر تجسّم ارواح به اجسام ملکوتیّه و تنعّم ایشان در عالم برزخ به انواع نعم الهیّه ـ از مأکل و مشرب و تَحادُث[۱] و تَزاوُر[۲] و طَیَران[۳] و صعود و ائتلاف[۴] و استیناس[۵] ـ بر حدّ تظافر[۶] است. و قول مذکور در روح، از اقوال شایعهٔ معروفه است در نزد محقّقین از اعلام. وقد ذکرنا شطراً من ذلك في المجلّد الأوّل من الکتاب وفي بعض مقدّمات هذا الکتاب أیضاً، وعلی هذا فالإشکال مرتفعٌ رأساً، فالتنعیم والتعذیب في عالم البرزخ إنّما هو للروح، ولکن علی هیأة الأبدان الدنیویّة، وهي المراد بما ورد في المقام من أنّ للروح قالباً کقالب الدنیا ـ أي: یترآی بتلك الهیأة ـ، فهي بنفسها من الأجسام الملکوتیّة المخلوقة من عالم الأمر، فینعّم ویعذّب.[۷]

قال الصدوق ـ علیه الرحمة ـ في العقائد: اعتقادنا في الأرواح أنّها إذا فارقت الأبدان فهي باقیةٌ، منها منعّمةٌ ومنها معذّبةٌ، إلی أن یردّ[ها] الله ـ عزّ وجلّ ـ [بقدرته] إلی أبدانها. واختار ذلك شیخنا المفید ـ طاب ثراه ـ وقال: وقد اختلف أصحابنا في من ینعّم ویعذّب بعد موته، فقال بعضهم: المنعّم والمعذّب هو الروح التي توجّه إلیها الأمر والنهي

← الباب التاسع عشر: إنّ أرواح المؤمنین بعد الموت علی هیأتها وقالبها في الدنیا، تأوي إلی وادي السلام...، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳، ح ۶۵ و...]. پس ظاهراً روح بر روی منبرهایی از نور می‌نشیند، و این امر از جانب روح تنها در صورتی محقّق می‌شود که آن را جسمی مانند اجسام عالم بالا بدانیم که از نور آفریده شده بر منبرهایی از نور می‌نشیند.

۱. تحادث: با هم سخن گفتن.

۲. تزاور: به دیدن هم رفتن.

۳. طَیَران: پرواز کردن.

۴. ائتلاف: با هم الفت داشتن، الفت یافتن.

۵. استیناس: انس گرفتن، مأنوس شدن.

۶. تظافر: به یکدیگر یاری رساندن، کمک‌کار هم شدن.

۷. یعنی: و بخشی از این مطالب را در جلد اوّل این کتاب و همین طور برخی از مقدّمات کتاب خاطرنشان شدیم، و بنابراین اشکال از اصل و اساس برطرف می‌شود، پس نعمت‌دهی و عذاب در عالم برزخ تنها مربوط به روح است، امّا روحی که به هیئت و ظاهر بدن‌های دنیایی می‌باشد، و مقصود از آنچه در این جا وارد شده ـ که روح قالبی مانند قالب دنیا دارد ـ همین است ـ یعنی: به این صورت به نظر می‌آید. پس روح به خودی خود از جمله اجسام ملکوتی است که از عالم امر الهی آفریده شده و متنعّم و معذّب می‌گردد.

والتكليف. وقال آخرون: بل الروح [الحياة] جعلت في جسدٍ[1] كجسده في دار الدنيا، وكلا الأمرين يجوزان في العقل، والأظهر عندي القول الأوّل، وقد تقدّم القول بذلك من الفخر الرازيّ. قال: فإذا فسد هذا القالب انفصلت تلك الأجسام اللطيفة النورانيّة إلى عالم سماوات القدس والطهارة إن كانت من جملة السعداء، وإلى الجحيم والآفات إن كانت من جملة الأشقياء.[2]

وجه ثانی آنکه: روح در عالم برزخ، متعلّق است به اجساد مثالیّه و قوالب نورانیّه که به هیئت و صورت ابدان عنصریّهٔ دنیویّه است. و بنا بر این قول، اشکال مذکور در تنعیم و تعذیب ارواح به این اجساد، محتاج به تکلّف است به اینکه گفته شود که: اجساد مثالیّهٔ برزخیّه از تَبعه و اَظلال اجساد اصلیّهٔ عنصریّه است که از برای روح، تعلّقی به آن خواهد بود در دار دنیا در عالم رؤیا و نحو آن، که روح تعلّق به آن می‌گیرد. پس به جهت علاقهٔ مذکوره، جایز است عقلاً تنعیم و تعذیب ارواح در آن قالب مثالیّهٔ برزخیّه. و به این وجه مایل شده است علّامهٔ مجلسی ـ علیه الرحمه ـ

---

۱. در نسخ: في جسده.

۲. یعنی: شیخ صدوق ـ که رحمت بر او باد ـ در کتاب عقاید گفته است: اعتقاد ما دربارهٔ ارواح این است که وقتی از بدن‌ها جدا می‌شوند خود باقی می‌مانند، برخی از ارواح در ناز و نعمت به سر می‌برند و برخی در عذاب می‌باشند، تا آنکه خداوند متعال آنها را به بدن‌هایشان بازگرداند [الاعتقادات في دين الإماميّة، ص ۴۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۹، ش ۸۷ و ج ۵۸، ص ۷۸]، و استاد ما شیخ مفید هم همین نظریّه را برگزیده و اذعان داشته: علمای شیعه در این باره که چه کسی بعد از مرگ متنعّم خواهد بود و یا عذاب می‌شود با هم اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند که: آن همان روح است که امر و نهی و تکلیف به او متوجّه شده بود، و دیگران گفته‌اند: بلکه روح در جسد خود حلول می‌کند همانند جسدی که در خانهٔ دنیا داشت (یا در جسدی مانند آنچه در دنیا داشت حلول می‌کند)، و هر دو امر از نظر عقلی امکانپذیر و روا و به عقیدهٔ من نظریّهٔ نخست روشن‌تر است [تصحیح اعتقادات الإماميّة، ص ۹۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۴]، که همین نظریّه از قول فخر رازی هم گذشت که گفت: وقتی این قالب مادّی از بین برود اجسام لطیف و نورانی از عالم طبیعت گسسته و در صورتی که وی از جملهٔ سعادتمندان باشد به عالم آسمان‌های پاک و منزّه می‌پیوندند، و اگر از جملهٔ نگون‌بخت‌ها باشد به سوی دوزخ و آفت‌ها رهسپار می‌شوند [تفسیر الرازيّ، ج ۴، ص ۱۶۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۰۶].

در بحار و غیر آن. وقال ـ قدّس الله روحه الزکیّة ـ: ثمّ تتعلّق الروح بالأجساد المثاليّة اللطيفة الشبيهة بأجسام الجنّ والملائكة المضاهية في الصورة للأبدان الأصليّة، فينعّم ويعذّب فيها، ولا يبعد أن يصل إليها الآلام ببعض ما يقع على الأبدان الأصليّة لسبق تعلّقها بها ـ إلى أن قال: ـ وهذا يتمّ على تجسّم الروح وتجرّده. وإن كان يمكن تصحيح بعض الأخبار بالقول بتجسّم الروح أيضاً بدون الأبدان المثاليّة، لكن مع ورود الأجساد المثاليّة في الأخبار المعتبرة [المؤيّدة بالأخبار المستفيضة] لا محيص عن القول بها،[1] انتهى.

أقول: يمكن التأمّل في ما ذكره، مع أنّه قد اختار القول بأنّ الروح ليست من المجرّدات الصرفة، بل هي من الأجسام الملكوتيّة، وحينئذٍ فتعيّن هذا الاحتمال وترجيحه على الأوّل ممّا لم يتبيّن له وجهٌ، مع أنّ للاحتمال الأوّل أيضاً شواهد من الأخبار.[2]

وجه ثالث آنكه: روح در عالم برزخ متعلّق است به اجساد و قوالب مثاليّهٔ حقيقيّه، و تنعيم و تعذيب ارواح به همان قالب است. و اشكال مذكور مندفع خواهد بود به اينكه: اين قوالب مخلوق از اجساد عنصريّه‌اند در عالم برزخ، و حق تعالى بعد از مفارقت ارواح از ابدان عنصريّهٔ دنيويّه و اضمحلال آن، خلق می‌نمايد آن قوالب مثاليّه را از زوايد و يا از اجزای اصليّهٔ بدن ميّت، به قدری كه صلاحيّت داشته باشد از برای تركيب اجساد و قوالب برزخيّه كه روح به آن تعلّق گيرد. و خداوند بر هر شیء قادر است.

---

۱. يعنى: و ايشان ـ كه خداوند روح پاكش را مقدّس گرداند ـ فرموده است: پس روح به جسدهای مثالی لطيفی تعلّق می‌گيرد كه شبيه به جسم جنّ و فرشته و از نظر صورت شبيه به بدن اصلی [و طبيعی] اند، و در همين قالب مثالی از نعمت‌ها برخوردار و يا گرفتار عذاب می‌شود، و بعيد نيست كه برخی از درد و رنج‌هايی كه بر بدن‌های اصلی می‌رسد به اين قالب مثالی هم آزار برساند؛ زيرا روح پيش‌تر به بدن اصلی طبيعی تعلّق گرفته بود... تا اينكه فرموده است: و اين معنا بنا بر تجسّم و تجرّد روح تمام و كامل می‌شود. البتّه هرچند كه امكان دارد برخی از روايت‌ها را با نظريّهٔ جسمانيّت روح و بدون بدن‌های مثالی نيز تصحيح كنيم، امّا با ورود جسدهای مثالی در روايت‌های معتبر ديگر راه گريزی از پذيرفتن آنها وجود ندارد. [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۱]

۲. يعنى: به نظر من (مؤلّف) می‌توان در سخن ايشان تأمّل (اشكال) كرد، افزون بر اينكه ايشان اين نظريّه را برگزيده كه روح از جملهٔ مجرّدات صرف نمی‌باشد، بلكه از اجسام ملكوتی است، و در اين هنگام متعيّن بودن اين احتمال و ترجيح آن بر احتمال نخست دليل مشخّصی نخواهد داشت، بعلاوه كه برای احتمال نخست شاهدهايی هم در روايات وجود دارد.

و فرق بین این وجه و وجه ثانی، بعد از اشتراک آن دو در اصل قالب مثالیّه، علی وجه الحقیقة و تنعیم و تعذیب ارواح در آن قوالب، به دو وجه دیگر است که ما به الامتیاز بین قولین است.

وجه اوّل آنکه: احتمال ثانی مبتنی بر تقدّم خلقت قوالب مثالیّه است بر موت انسانی، و وجود و تحقّق آن در حال حیات و تعلّق ارواح به آن در حال حیات دنیویّه ـ چنان که گفته شد که در عالم رؤیا ارواح تعلّق به آن بدن می‌گیرد ـ. و از برای ارواح تعلّقی است به آن قوالب در حال حیات دنیویّه، و احتمال ثالث مبتنی بر خلقت آن قوالب است بعد از موت.

وجه ثانی آنکه: بنا بر احتمال ثانی، ابدان و قوالب مثالیّه از اَظلال و تَبعهٔ اجساد دنیویّهٔ عنصریّه است.

وعلی کلٍّ من تلك الوجوه المذكورة يندفع الإشكال المذكور في المقام ـ من أنّ الروح كيف يعذّب وينعّم في الأبدان البرزخيّة والقوالب المثاليّة، وكيف يوافق ذلك لمقتضى مذهب العدليّة ؟ ـ، وقد عرفت أنّ القول بذلك ممّا لا ينافي بشيءٍ من القواعد العدليّة.

ثمّ اعلم أنّ تشريح ذلك المقام ممّا يصعب على كثيرٍ من الأذهان، بل عنون بعض الأصحاب أو كثيرٌ منهم لهذا الفصل ولم يذكروا شيئاً ينحسم به الإشكال، بل لم يحصل من كلماتهم إلّا الحيرة والإجمال، فكم لهذا المؤلّف تنبيهاتٌ على أمثال ذلك، فتدبّر جدّاً.[1]

فکیف کان، آنچه لازم است بر مکلّف که اعتقاد نماید به آن، آن است که معتقد باشد

---

۱. یعنی: به هر روی و بنا بر هر کدام از وجه‌های بیان شده اشکالی که در این باب ذکر شد ـ که روح چگونه در بدن‌های برزخی و قالب‌های مثالی از نعمت‌ها بهره‌مند و گرفتار عذاب‌ها می‌شود و اینکه این مطلب چگونه با اقتضاآت مذهب عدلیّه (امامیّه و معتزله) موافق و سازگار است ـ دفع می‌گردد، و دانستی که این عقیده با هیچ یک از قواعد عدلیّه منافات ندارد.

پس بدان که شرح و بسط دادن این مطلب از مواردی است که بر بسیاری از ذهن‌ها دشوار می‌نماید، بلکه برخی از علمای شیعه یا بسیاری از ایشان متعرّض این فصل شده‌اند، امّا مطلبی که اشکال را ریشه‌کن کند بیان نداشته‌اند، بلکه از سخنان ایشان جز حیرت و سرگردانی و اجمال‌گویی بدست نمی‌آید، و نگارنده هم بر نمونه‌هایی از این دست تنبیهات فراوانی ارائه کرده است، پس بخوبی در این مسئله تدبّر کن.

به آنکه عالَم برزخ، عالَمی است حقیقی بین الدنیا والآخرة، و آنکه ارواح سعدا در آن عالم متنعّمند به انواع نعم الهیّه، و ارواح اشقیا معذّبند در آن عالم به انواع عذاب و آفات و آلام علی وجه الحقیقة، لا مجرّد المثال کالنوم والمرآة ـ کما توهّم بعض الحکماء.[۱]

و امّا خصوصیّات آن ـ که به تَجسّم ارواح است، یا به نحو دیگر آن وجوه مذکوره ـ پس فهم آن مبتنی بر حسن قریحه است که حاصل نخواهد شد مگر از برای متدبّر و متأمّل در آیات و اخبار، و فهم کلمات علمای اخیار. **والأحوط هو التوقّف في ذلك ووكول العلم به إلى أهله، ويعتقد بإمكان حصول التعذيب والتنعيم بإحدى الوجوه المذكورة مع إخبار الصادق بوقوعها كذلك في الآيات والأخبار، فتأمّل جدّاً.**[۲]

مقالهٔ ثانیه در بیان احوال ابدان بعد از مسئلت قبر.

و در بعض احادیث نبویّه ـ چنان که در مجمع المعارف نقل نموده ـ آنکه: چون سه روز از میّت بگذرد، روح او گوید: پروردگارا! مرا رخصت ده تا بروم و جسد خود را ببینم. پس اذن یافته، می‌رود به سوی قبر و نظر می‌نماید بر پیکر خود، در حالتی که آب دماغ او از دو منخر بینی او بیرون می‌آید و از دهان و گوش‌های او سیلان نموده. پس بگرید بر او گریستن شدیدی، و گوید: ای بدن بیچارهٔ من! آیا در خاطر داری ایّام حیات دنیا را؟ این است منزل وحشت و بلا و پوسیدن بدن، و این است جای غم و پشیمانی و عنا[۳]. پس می‌رود به سوی آسمان. و بعد از پنج روز تجدید اذن نموده، به دیدن بدن می‌آید. ناگاه می‌بیند چرک و زردآب از بینی و دهان و گوش‌های او سیلان نموده. پس باز بگرید بر او [گریستن شدیدی] و گوید: ای بدن بیچارهٔ من! آیا هیچ یاد می‌کنی زندگانی دنیا را، یا یاد می‌کنی این منزل محنت و شدّت را که تدارکی

---

۱. نه صرف مثال مانند خواب و آینه ـ چنان که برخی فیلسوفان پنداشته‌اند.

۲. یعنی: قول محتاطانه‌تر این است که در این مسئله توقّف و علم آن به اهلش واگذار شود، و بر این باور بود که امکان دارد عذاب و نعمت یا یکی از وجه‌های بیان شده حاصل شود، که شخصی راستگو هم در آیات و روایات به وقوع اینچنینی آن خبر داده است، پس بخوبی تأمّل کن.

۳. عناء: مشقّت، رنج و سختی.

از برای این جا پیش فرستی؟ و بعد از هفت روز دیگر نیز اذن یافته، بیاید که جسد خود را ببیند. ناگاه نگاه کند که سیلاب خون و چرک از دماغ و دهان و گوش‌های او روان است و کرم در او افتاده. پس به گریه و زاریِ [هرچه] تمام گوید: این منزل جای محنت و عقرب‌ها و خوردن کرم‌هاست گوشت تو را، و از هم دریدنِ پوست و اعضای تو را. به خاطر آور ایّام حیات خود را و اهل بیت و دوستان خود را، که به غمخواری به اندک محنتی، دعا و گریه از برای تو می‌کردند.[۱]

و مروی از حضرت صادق ﷺ آنکه فرمود: میان دنیا و آخرت هزار عقبه است که سهل و آسان‌تر از آنها مرگ است.[۲] و پرسید از ابوبصیر که: آیا محزون و غمگین و متألّم نمی‌شوی؟ گفتم: بلی، والله. فرمود: آن دم یاد کن مرگ را، و تنها ماندن خود را در قبر، و ریختن دو حدقهٔ خود را بر هر دو عارض خود، و جدا شدن بندها و خوردن کرم‌ها گوشت تو را و پوسیدن و منقطع شدن از دنیا را، بتحقیق که باعث عمل و مانع حرص و طول امل است.[۳]

و هر وقت که جنازه برداری، چنان باشد که گویا در میان جنازه‌ای و از خدا طلب می‌کنی که تو را به دنیا برگرداند که تدارک گذشته‌ها نمایی، و خداوند، مسئول تو را قبول کرد و تو را برگردانید. پس در این حال چه خواهی کرد؟ حالا چنین خیال کن و تدارک خود را ببین.[۴]

مقالهٔ ثالثه در نقل جمله‌ای از کلمات نورانیّهٔ حضرت امیر المؤمنین ﷺ در باب عالم برزخ؛ چه آن بزرگوار، خود فرمود بعد از آنکه سائلی از آن جناب سؤال نمود که: **یا أمیر المؤمنین، صف لنا الموت، فقال ﷺ: عَلَی الخَبیرِ سَقَطتُم**[۵] ـ یعنی: بر اهل خبرهٔ

---

۱. مجمع المعارف، ص ۲۶، در آمدن روح در قبر.
۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۹.
۳. امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۶، ح ۵۶۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲ـ۳۲۳، ح ۵.
۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۵۸ـ۲۵۹، ح ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۶۶، ح ۱۰ و....
۵. معاني الأخبار، ص ۲۸۸، ح ۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۳ـ۱۵۴، ح ۹.

این طریق وارد شدید که عالِم و خبیر است بر حقیقت موت و کیفیّت آن ـ. ظاهر است که آن بزرگوار و اهل بیت اطهار او عالِمند به واقع مطلب، و حقیقت امور در نزد ایشان است. پس آنچه فرمود، متّبع و لازم است از اذعان و اعتقاد به آن، لکن پس از تتبّع و فهم حقیقت کلمات ایشان ـ صلوات الله علیهم ـ.

ومن کلامه ﷺ في خطبةٍ طويلةٍ: وليَغتَنِم كُلٌّ مِنكُم صِحَّتَهُ قَبلَ سَقمِهِ، وشَبيبَتَه قَبلَ هَرمِهِ، وسَعتِهِ قَبلَ فَقرِهِ، وفَرَغَتَه قَبلَ شُغلِه، وحَضَرَه قَبلَ سَفرِه، وحَياتَه قَبلَ [موته قَبلَ] أَن يَهِنَ ويَهرمَ، ويَمرضَ ويَسقمَ، ويَعَلُّهُ طَبيبُهُ، ويُعرِضَ عَنهُ حَبيبُهُ، ويَنقطِعَ عُمرُه، ويَتغيَّرَ عَقلُه، ثُمَّ قيلَ: هُوَ مَوعوكٌ، وجِسمُه مَنهوكٌ[1]، ثُمَّ قَد جَدَّ في نَزعٍ شَديدٍ، وحَضَرَهُ كُلُّ قَريبٍ وبَعيدٍ، فَشخَصَ بِبَصرِه، وطَمَحَ بِنَظرِه، ورشَحَ جَبينُه، [وخَطفَت عَرينُه] وجَدبَت نَفسُه، ونَكبَت[2] عَرسُه، وحَضرَ رَمسُه، ويُتِمَ مِنهُ وَلَدهُ، وتَفرّقَ عَنهُ عَدوُّه[3]، وقَصمَ جَمعُه، وذَهبَ بَصرُه وسَمعُه، وجُرِّدَ وغُسِلَ، وعُرِيَ ونُشِفَ وسُجِيَ، وبُسِطَ [لَهُ] وهُيِّئَ، ونُشِرَ عَلَيهِ كَفَنُه، وقُمِّصَ وعُمِّمَ ولُفَّ ووُدِّعَ وسُلِّمَ، وشُدَّ مِنهُ ذَقَنُهُ، وحُمِلَ فَوقَ سَريرٍ، وصُلِّيَ عَلَيهِ بِتَكبيرٍ بِغَيرِ سُجودٍ وتَعفيرٍ، ونُقِلَ مِن دُورٍ مُزخرَفةٍ، وقُصورٍ مُشيَّدةٍ، وفُرُشٍ مُنجَّدةٍ، فَجُعِلَ في ضَريحٍ مَلحودٍ، ضَيّقٍ مَرسودٍ،[4] بِلَبِنٍ مَنضودٍ، مُسَقَّفٍ بِجُلمودٍ، وهيلَ عَلَيهِ عَفَرُهُ، وحُثِيَ مَدَرُهُ، وتَحقَّق حَذَرُهُ، ونُسِيَ خَبَرُهُ، ورَجَعَ عَنهُ وَلِيُّهُ ونَديمُهُ، ونَسيبُهُ وحَميمُهُ، وتَبدّلَ بِهِ قَرينُهُ وحَبيبُهُ، فَهُوَ حَشوُ قَبرٍ ورَهينُ حَشرٍ، يَدُبُّ في جِسمِهِ دودُ قَبرِهِ، ويَسيلُ[5] صَديدُه مِن مَنخَرِهِ، وتَسحقُ تُربَتُه لَحمَه، ويَنشف دَمُه، وتَرقى[6] عِظامُه، حَتّى يَومِ حَشرِهِ، فَيُنشَرُ مِن قَبرِه، ويُنفَخُ في صورٍ، ويُدعى لِحَشرٍ ونُشورٍ، فَثَمَّ بُعثِرَتِ القُبور.

---

۱. در نسخ: منهول.

۲. در کتاب شریف بحار: وبکت.

۳. در هر دو مصدر: عدده.

۴. در کتاب شریف بحار: مرصود، و در مصباح: مرصوص.

۵. در نسخ: ویصیل.

۶. در کتاب شریف بحار: ویرمّ.

وقوله ﷺ : «ثُمَّ قيلَ: هُوَ مَوعوكٌ» الوعك: الحمّى، من باب «وعد». اشتدّت عليه فهو موعوكٌ، أي: محمومٌ. قوله ﷺ : «مُسقَّفٌ بِجُلود» الجلود ـ كعصفور ـ: هو الصخر والحجر الذي يسقّف به على القبر، والعفر: التراب. قوله ﷺ : «وتَبدّلَ بِهِ قَرينُه وحَبيبُه» أي: تبدّل الأهلون والأقرباء بما هو قرينه في القبر ـ من صوالح الأعمال وقبائحها ـ، وقد تقدّم الأخبار بذلك المعنى من أنّ المرء مع قرينه في القبر، وقد نظمه بعض من حضر عند النبيّ ﷺ ـ مِن قوله :

قَرينُ الفَتى في القَبرِ ما كانَ يَفعلُ

وقوله ﷺ : «فَهُو حَشوُ قَبرٍ» أي: فراشه، أو بمعنى المحشوّ ـ وهو ما يجعل في الوسادة ونحوها ممّا يجعل في بطن الشيء من القطن وغيره ـ؛ أي: صار في بطن القبر كالمحشوّ، وقد ذكر ﷺ في كلامه هذا ممّا يتراآى من حال الميّت ظاهراً ليكون عبرةً لمن يتفكّر في حاله عند الموت وبعده إلى يوم الحشر.[1]

---

۱. یعنی: از جمله سخنان امام ﷺ در خطبه‌ای طولانی این است که: هریک از شما باید غنیمت شمرد سلامتش را پیش از بیماریش، و جوانیش را پیش از پیریش، و فراغ‌دستیش را پیش از تنگدستی خود، و فراغتش را پیش از گرفتاریش، و اقامتش را در وطن پیش از مسافرتش، و زندگی خود را پیش از آنکه سست و فرتوت گردد، و طبیبش او را درمانده کند، و دوستش از او روی برتابد، و رشتهٔ عمرش گسسته و عقلش دگرگون سپس خطاب شود که: او درمانده و جسمش تکیده شده، سپس بسختی جان کنده، و هر دور و نزدیکی در نزدش حاضر شده‌اند، و چشمانش باز مانده و خیره به جایی دوخته شده، و عرق مرگ بر پیشانی او نشسته، و جانش بی‌نوا و تهی گشته، و عروسی و شادمانیش به عزا و رنج تبدیل شده، و گورش مهیّا، و فرزندانش از او قطع امید کرده، و دشمنانش از پیرامون او پراکنده شده‌اند، و شیرازه و جمعیّتش گسسته و در هم شکسته، و چشم و گوشش از دست رفته، و جامه‌هایش را برون آورده‌اند و برهنه او را غسل می‌دهند و بر پیکر عریانش آب بپاشند، و بعد او را بپوشانند و پارچه‌ای پهن کرده او را در آن نهاده و مهیّا کنند، و کفن را برای او بگسترانند و او را در کفن بپیچانند، سپس در جامه‌ای گذارده عمّامه بر او نهاده و از او وداع کنند و به خدایش بسپارند، و فکّ او را محکم می‌بندند، و او را بر روی تابوتی نهاده و می‌برند، و نماز میّت بر او می‌خوانند که تنها تکبیر دارد و سجده نکرده و پیشانی بر خاک نمی‌گذارند، و او را از خانه‌های آراسته و کاخ‌های برافراشته و بسترهای نیکو و نرم منتقل کنند، و در گور کنده شده‌ای بیفکنند و در جایی تنگ بر بالشی از سنگ بنهند، و خشت‌هایی بر روی آن گور بچینند و سقفی از سنگی بزرگ بر آن بنهند، و خاک بر آن ریخته شود، و گِلش پر شود (روی ←

ومن كلامه ﷺ في تذكير عباد الله وموعظتهم: فَهَل دَفَعَتِ الأَقارِبُ، أَو نَفَعَتِ النَّواحِبُ؟ وقَد غُودِرَ في مَحَلَّةِ الأَمواتِ رَهيناً، وفي ضَيقِ المَضجَعِ وَحيداً. قَد هَتَكَتِ الهَوامُّ جِلدَتَهُ، وأَبلَتِ النَّواهِكُ جِدَّتَه، وعَفَّتِ العَواصِفُ آثارَه، ومحَى الحَدَثانُ مَعالِمَه، وصارَتِ الأَجسادُ شَحِبَةً بَعدَ بَضَّتِها، والعِظامُ نَخِرَةً بَعدَ قُوَّتِها، والأَرواحُ مُرتَهِنةٌ بِثقلِ أَعبائِها، مُوقِنةً بِغيبِ أَنبائِها[1]، لا تُستَزادُ مِن صالحِ عَمَلِها، ولا تُستَعتَبُ مِن سَيِّءِ زَلَلِها.

قوله ﷺ: «أَو نَفَعتِ النَّوائِحُ» جمع نائحٍ ـ كصاحبٍ وصواحب. النواهب: البواكي، والاستفهام للإنكار، فنبّه ﷺ بأنّ ما يقع على الميّت بعد نزول الموت من الأهوال لا ينفعه قريبٌ في دفعها ولا باكٍ ولا حبيبٌ. قوله ﷺ: «وقَد غُودِرَ في مَحلَّةِ الأَمواتِ رَهيناً» «غدر» أي: ترك، وأغدره: تركه، والجملة في محلّ نصب على الحال، والعامل «نفعت»

← آن گل بریزند)، و آنچه از آن پرهیز می‌کرد (مرگ) محقّق شود، و یادش فراموش شود، و دوست و همنشین و قوم و خویش و دوست صمیمیش به او پشت کند، و همنشین و یارش [به چیزی دیگر] تبدیل گردد، پس فرش قبر و در گرو حشر خواهد بود، در حالی که کرم قبرش در پیکرش می‌لولد، و چرکابه‌اش از سوراخ بینیش روان است، و خاکش گوشت وی را می‌ساید، و خونش را می‌مکد، و استخوانش می‌پوسد، تا روز حشرش که از قبر خود برانگیخته می‌شود، و در شیپور دمیده می‌شود، و برای حشر و نشر خوانده می‌شود، که در آن جا قبرها زیر و رو می‌شوند. [بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۴۱ ـ ۳۴۲، و نیز ر.ک: مصباح کفعمی، ص ۷۴۲ ـ ۷۴۳]

و فرمایش امام ﷺ: «ثمّ قيل: هو موعوك»، «وعك» یعنی: تب، از باب «وعـد» (وَعَكَ، يَعِكُ). تب بـر او شدّت گرفت، بنابراین او «موعوك» یعنی تبدار است. فرمایش امام ﷺ: «مسقّف بجلمود»، «جُلمود» یعنی: صخره و سنگی که همچون سقف بر روی قبر قرار داده می‌شود، و «عفر» یعنی: خاک. فـرمایش امـام ﷺ: «وتبدّل به قرينه وحبيبه» یعنی: خانواده و خویشان با چیزی جانشین می‌شوند که در قبر همنشین او خواهد شد ـ یعنی: کارهای خوب و بد ـ، و پیش‌تر روایات در این باره ـ که شخص در قبر به همراه همنشین خود خواهد بود ـ گذشت، و برخی از کسانی که در محضر رسول خدا ﷺ حاضر بودند آن را به نظم درآورده و گفته‌اند:

«همنشین انسان در قبر کارهایی است که در دنیا انجام داده است».

و فرمایش امام ﷺ: «فهو حشو قبر» یعنی: فرش قبر خواهد بود، یا به معنی «محشوّ» است ـ یعنی: چیزی که در بالش و مانند آن قرار داده می‌شود ـ؛ مثل پنبه و مانند آن که داخل چیزی یا آن پُر می‌شود ـ؛ یعنی: مـانند چنین چیزی در دل قبر قرار می‌گیرد، که امام ﷺ در این کلام خود از آنچه از حال و روز میّت دیده می‌شود ذکر می‌فرماید تا باعث پند گرفتن کسی باشد که در حال او از دم مرگ تا رستاخیز تأمّل می‌کند.

۱. در نسخ: أبنائها.

أي: هل ينفعه القريب والباكي، والحال أنّه ترك في محلّة الأموات بالأوصاف الكريهة والحالات الشديدة مرتهناً بذنوبه، وفي ضيق مضجعه وحيداً لا أنيس له؟ وكذا قوله ﷺ: «وقَد هَتكتِ الهَوامُّ جَلدتَه» وما بعده من الأفعال المعطوفة كلّها جملٌ حاليّةٌ. الهوامّ: الديدان المتولّدة من جيفة بدن الميّت، والنواهك: جمع ناهكٍ، نهك كـ«منع»، وفي المجمع: النهك والنهكة: ريح الفم، والمعنى: قد أبليت النواهك ـ أي: الرياح المنتنة ـ من جسده جدّته وطراوته التي يتراآى منه في حال حياته. وقوله ﷺ: «وصارتِ الأَجسادُ شَحبةً بَعدَ بَضّتِها» «شحب الجسم» أي: تغيّر وضعف ونحل. البضّة والبضاضة: امتلاء البدن من السمن. أي: صارت الأجساد ضعيفةً وناحلةً بعد امتلائها وسمنها.

قوله ﷺ: «والأَرواحُ مُرتهنةٌ بِثقلِ أَعبائِها» والأعباء: الأثقال، وهنا كنايةٌ عن الأوزار والمعاصي، وفيه إشارةٌ إلى اشتغال النفوس بثقل ما حملته من الأوزار واكتسبته من قبائح الأعمال واطّلاعها بما يرد عليها من الأهوال في عالم البرزخ إلى يوم النشور، فيوقن بانقطاع صوالح الأعمال عنه، فلا تستزاد من خيراته حتّى ينتفع بها. قوله ﷺ: «ولا يَستعتِبُ مِن سَيّءِ زَلَلِها» إشارةٌ إلى قوله تعالى: ﴿وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾ ـ أي: إن يستقيلوا ربّهم تعالى لم يقلهم ولم يردّهم إلى الدنيا.[1]

---

۱. يعنى: و از جمله سخنان ايشان ﷺ در مقام ياد آورى كردن و پند دادن به بندگان خدا اين كلام است كه: آيا نزديكان مى توانند مرگ را از او دفع كنند؟ و يا ناله ها و فريادها براى او سودى دارد؟ در حالى كه او به سرزمين مردگان سپرده شده، و در تنگناى قبر تنها مانده، حشرات پوستش را از هم شكافته، و سختى هاى گور او را پوسانيده، و از پاى درآورده، و تندبادهاى سخت آثار او را نابود كرده اند، و گذشت شب و روز نشانه هاى او را از ميان برده اند، و اجساد پس از طراوت و تازگى خود تغيير پذيرفته، و استخوان ها بعد از توانايى پوسيده اند، و ارواح در گرو مسئوليّت اعمال خويشند، و در آن جا به اسرار نهانى يقين حاصل مى كنند، نه بر اعمال صالحشان چيزى افزوده مى شود، و نه مى توانند از اعمال زشتشان توبه كنند. [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۰، ضمن خطبهٔ ۸۳، و نيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۲۵، ضمن حديث ۴۴]

[در] فرمايش امام ﷺ: «أو نفعت النواهب» [نواهب] جمع «ناهب» است ـ مانند صاحب و صواحب ـ [و] «نواهب» يعنى: گريه كنندگان، و استفهام انكارى است، پس امام ﷺ تذكّر فرموده است كه براى دور كردن وقايع هول انگيزى كه پس از مرگ بر سر مرده مى آيد نه خويشى مى تواند كارى كند و نه گريه كنى و نه دوستى. [و در]

←

ومن كلامه ﷺ في التذكير والموعظة لعباد الله بعد ذمّ الدنيا بكلّيّتها: فَاعلَموا ـ وأنّتُم تَعلمونَ ـ بِأنَّكم تارِكوها[1] وظاعِنونَ عَنها، واتَّعِظوا فيها بِالَّذينَ قالوا: مَن أَشدُّ مِنّا قُـوَّةً؟ حُمِلوا إلى قُبورِهم فَلا يُدعَونَ رُكباناً، وأنزَلوا الأَجداثَ فَلا يُدعَونَ ضِيفاناً، وجُعِلَ لَهُم مِن الصّفيحِ أكنانٌ[2]، ومِنَ التُّرابِ أكفانٌ، ومِنَ الرّفاتِ جيرانٌ، فَـهُم جيرةٌ لا يُـجيبونَ داعِـياً، ولا يَمنعونَ ضَيماً، ولا يُبالونَ مَندَبَةً. إن جيدوا لَم يَفرَحوا، وإن قُحِطوا لَم يَقنُطوا. جَميعٌ وهُم آحادٌ، وجيرةٌ وهُم أبعادٌ. مُتدانونَ ولا يَتزاوَرونَ، وقَريبونَ ولا يَتقارَبونَ. حُلماءُ قَد ذَهَبَت أَضغانُهُم، وجُهلاءُ قَد ماتَت أَحقادُهُم. لا يُخشى فَجعُهم، ولا يُرجى دَفـعُهم. استبدَلوا بِظَهرِ الأَرضِ بَطناً، وبِالسَّعةِ ضَيقاً، وبالأَهلِ غُربةً، وبالنُّورِ ظُلمةً، فَجاؤوها كَما

← فرمایش امام ﷺ: «وقد غودر في محلّة الأموات رهينا» «غُدِرَ» یعنی: ترک شد، و «أغدره» یعنی: او را ترک کرد، و جمله بنا بر حال بودن در جایگاه نصب قرار دارد، و عامل نصب آن «نفعت» است؛ یعنی: آیا خویش وگریه کنی می‌تواند برایش سودمند باشد، در حالی که در کوی مردگان با آن اوصاف ناخوش و حالات شدید در گرو گناهان خود و در تنگنای خوابگاهش بی هیچ دمخوری رها شده؟ و همچنین فرمایش امام ﷺ: «وقد هتکت الهوامّ جلدته» و افعال بعدی که عطف شده‌اند همه جملات حالیّه‌اند. «هوامّ» یعنی: کرم‌هایی که از مردار پدید می‌آیند، و «نواهک»: جمع «ناهک» است، [که] «نهک» مانند «منع» می‌باشد، و در مجمع [آمده است]: «النهك والنهكة» یعنی: بوی دهان [مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۹۷]، و معنا این است که: بوهای گند طراوت و شادابی بدنش را که در حال حیاتش دیده می‌شد از او گرفته، و [در] فرمایش امام ﷺ: «وصارت الأجساد شحبة بعد بضّتها» «شحب الجسم» یعنی: بدن تغییر کرد و ضعیف و لاغر گشت. «البضّة» و «البضاضة» یعنی: پری بدن در اثر چاقی. یعنی: بدن‌ها پس از چاقی و فربهی ضعیف و لاغر گشت.

[در] فرمایش امام ﷺ: «والأرواح مرتهنة بثقل أعبائها» «أعباء» یعنی: بارهای سنگین، که در این جا کنایه از گناهان است، و در این تعبیر اشاره به مشغول بودن نفوس به سنگینی گناهانی است که به دوش می‌کشند و زشتی‌هایی که آنها راکسب کرده‌اند و اطّلاع یافتنشان به امور هول‌انگیزی که در عالم برزخ تا روز رستاخیز بر سرشان خواهد آمد، که یقین می‌کند اعمال نیک از او گسسته شده، پس اعمال خوبش زیاد نمی‌شود تا از آنها بهره ببرد. فرمایش امام ۷: «و نه می‌توانند از اعمال زشتشان توبه کنند» [هم] اشاره به فرمایش خدای متعال است که: ﴿و اگر از در پوزش درآیند، مورد اجابت قرار نمی‌گیرند﴾ [سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۲۴] ـ یعنی: اگر از پروردگارشان درخواست درگذشتن کنند درنخواهد گذشت و به دنیا بازشان نخواهد گرداند.

۱. در نسخ: تارکون.

۲. در مصادر: أجنان.

فارَقوها حُفاةً عُراةً، قَد ظَعَنُوا عَنها بِأَعمالِهم إِلَى الحَياةِ الدائمةِ والدارِ الباقيةِ ـ كَما قالَ سبحانه: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾.

قوله ﷺ: «وجُعِلَ لَهُم مِن الصّفيح أَكْنانٌ» الصفيحُ: الضَّريحُ؛ أي: جُعِلَ ضَريحُ القَبرِ أَكنّةً وستراً لَهُم، وقوله ﷺ: «ولا يَمنعونَ ضَيماً» وفي المجمع: الضيم: الظلم؛ أي: لا يقدرون على دفع الظلم من أحدٍ، لو دعاهم المظلوم لإغاثته، وقوله: «ولا يُبالونَ مَندبةً» المندبة: هي الندبة والبكاء على الميّت؛ أي: لا يعتنون بندبة النادب عليهم رأساً.

وقد نبّه ﷺ في كلامه أنّ حال الأموات في قبورهم على عكس أحوالهم التي كانوا عليها في الدنيا، حيث إنّ من دأبهم في الدنيا إذا حملوا يسمّونهم ركباناً، وإذا نزلوا على رجلٍ في قريةٍ أو دارٍ يسمّونهم ضيفاناً، وإذا سمعوا ندبة أحدٍ وبكائه يعتنون بحاله ويسألون عن سببها. فإذا دعاهم أحدٌ إلى إغاثته من الظالمين يجيبون داعيهم بدفع الظلم عنه، ومن دأبهم إذا جاءهم الغيث أن يفرحوا، وإذا حبس عنهم وظهر آثار القحط أن يقنطوا وييأسوا، ومن دأبهم التزاور للجيران والأحبّة والتونّس بأهل المودّة منهم، والتقارب في محلّ الاجتماع، والتحاسد والتحاقد والتجاهل عند تحقّق الدنيا من الدراهم والدنانير والأموال ـ من العقار والدوابّ ـ عند أحد من الأقران والأمثال. فإذا ماتوا انقلبوا عن جميع تلك الحالات، فهم محمولون على الجنائز فلا يسمّونهم ركباناً، وينزلون على ديار الغربة ومحلّة الأموات، فلا يدعونهم ضيفاناً، فلا يجيبون داعياً، ولا يمنعون ضيماً ولا ظلماً، ولا يعتنون بمندبة أحدٍ، ولا يسألون عن سببها، ولا يفرحون بنزول الغيث، ولا ييأسون عن القحط والغلا، بل هم جمعٌ وأقوامٌ كثيرون، ولكنّهم آحاد ـ أي: وحيد ـ في قبورهم، وجيرانٌ ولكنّهم أبدان متفرّقون، كلّهم في قبورهم ساكنون، انقطع التزاور بينهم، ومنوعون من الاستيناس والاجتماع والتقارب، مع كونهم متدانون ومتقاربون، وقد صاروا حلماء الذين ذهبت عنهم حقدهم، فلا يتحاسدون، بل ماتت أحقادهم وأضغانهم بحيث لا يخشى أحدٌ منهم ومن أضغانهم وأغدارهم؛ لأنّهم استبدلوا بظهر الأرض بطناً، محبوسون في ظلمة قبورهم، وقد فارقوا الدنيا كما جاؤوها حفاةً عراةً، فلم يحملوا معهم ما جمعوا من أموالهم في الدنيا شيئاً، لا القليل ولا الكثير، بل ارتحلوا عنها بما عملوا في الدنيا إلى الدار التي ليس لها زوالٌ

ولا انقطاعٌ، فالكلّ مرتهنٌ فيها بسوابق أعمالهم من الحسنات والسيّآت.[۱]

---

۱. یعنی: و از جمله سخنان امام ﷺ در مقام یادآوری و پند دادن به بندگان خداست که پس از نکوهش دنیا بتمامه فرمودند: پس بدانید ـ و حتماً می‌دانید ـ که سرانجام دنیا را ترک می‌گویید و از آن کوچ می‌کنید. شما باید پند بگیرید از آنها که می‌گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ که همان‌ها را به سوی قبرشان حمل کردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و درون قبرها وارد شدند در حالی که میهمان ناخوانده‌ای بودند، در دل سنگ‌ها خانه‌های قبر برای آنها ساخته شد، و از خاک کفن‌هایی، و از استخوان‌های پوسیده همسایگانی، ولی آنها همسایگانی هستند که هیچ صدایی را پاسخ نمی‌گویند، و در برابر ستمگران کمکی و به گریه‌ها اعتنایی نمی‌کنند. نه از یاران خوشحال و نه از قحطسالی مأیوس می‌گردند. گرد هم ولی تنهایند، و همسایه ولی از هم دور. با یکدیگر فاصله‌ای ندارند ولی هیچ گاه به دیدار هم نمی‌روند، و نزدیکند ولی گویی با هم فاصله‌ها دارند. عاقلانی هستند که کینه‌ها از دلشان رفته، و بی‌خبرانی هستند که حسد در دلشان فرومرده. از زیان آنها ترسی نیست، و به دفاع آنها امیدی نمی‌باشد. درون زمین را به جای برونش انتخاب کرده، و تنگنا را به جای فراخنا برگزیده‌اند، و به جای بستگان وادی غربت، و به جای نور ظلمت را ترجیح داده‌اند، پس به زمین بازگشتند آنچنان که در آغاز از آن به وجود آمدند پابرهنه و عریان. با اعمال خود از آن به سوی زندگی همیشگی و سرای جاودان کوچ کردند، همچنان که خداوند سبحان فرموده است: ﴿همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمی‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما، که ما انجام دهندهٔ آنیم﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱۰۴]. [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۱۹ ـ ۲۲۰، ضمن خطبهٔ ۱۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۸، ضمن حدیث ۸۲ و ...]

[در] فرمایش امام ﷺ: «وجعل لهم من الصفيح أكنان» «صفيح» یعنی: ضریح؛ یعنی: ضریح قبر پوششی برای ایشان قرار داده شد، و فرمایش ایشان که: «ولا يمنعون ضيما» در مجمع [آمده است]: «ضيم» یعنی: ظلم [مجمع البحرين، ج ۶، ص ۱۰۵]؛ یعنی: اگر مظلوم ایشان را به یاری بخواند، یاری دور کردن ظلم هیچ کس را ندارند، و [در] فرمایش ایشان: «ولا يبالون مندبة» «مندبة»: همان زاری و گریه بر مرده است؛ یعنی: اصلاً اعتنایی به زاری زاری‌کننده بر خود ندارند.

و امام ﷺ در سخنان خود تذکّر داده که حال و روز مردگان در گورها بر خلاف حالتی است که در دنیا داشته‌اند؛ زیرا از عادت عرب آن است که مردمان را در دنیا به شترسواران تشبیه می‌کنند، و چون بر کسی در روستا و شهر و دیاری فرود آیند به ایشان مهمان گویند، و چون صدای ناله و زاری کسی را بشنود به او توجّه کرده و از سبب گریه و زاری او جویا می شوند، و چون کسی ایشان را برای یاری و دادخواهی فراخواند تا ستمگری را از ایشان دفع کند و به فریادش برسد او را اجابت کرده و ستم را از او برطرف می‌کنند، و از عادت و منش ایشان است که از باریدن باران شادمان می‌شوند و وقتی باران نبارد و نشانه‌های قحطسالی نمایان شود ناامید و مأیوس می‌گردند، و از جمله عادات ایشان این است که به دید و بازدید همسایگان و دوستان می‌روند و با ←

ومن كلامه ﷺ بعد تلاوة قوله تعالى: ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾: أَفَبِمَصارِعِ آبائِهم يَفْتَخِرونَ، أَم بِعَدِيدِ الهَلكى يَتَكاثَرونَ؟ يَرتَجِعونَ مِنْهم أَجساداً خَوَت، وحَرَكاتٍ سَكَنَت، ولأَن يَكونوا عِبَراً أَحَقُّ مِن أَن يَكونوا مُفتَخراً ـ إلى أن قال ﷺ: ـ سَلَكوا في بُطونِ البَرزَخِ سَبيلاً سُلِّطَتِ الأَرضُ عَلَيهِم فيهِ، فَأَكلَت من لُحومِهِم، وَشَرِبَت مِن دِمائِهِم، فَأَصبَحوا في فَجَواتِ قبورِهِم جُماداً لا يَنمونَ، وضِماراً لا يُوجَدونَ. لا يُفزِعُهم ورودُ الأهوالِ، ولا يَحزُنُهم تَنكُّرُ الأحوالِ، ولا يَحفِلونَ بِالرَّواجِفِ، ولا يَأذَنونَ لِلقَواصِفِ، غُيَّباً لا يَنتَظِرونَ، وشُهوداً لا يَحضرونَ، وإِنَّما كانوا جَميعاً فَتَشتَّتوا، وآلافاً فَافتَرقوا، وما عَن طولِ عهدِهِم ولا بعدَ مَحلِّهِم عَمِيَت أَخبارُهم، وصُمَّت دِيارُهُم، ولكنَّهم سُقوا كأساً بدَّلَتهُم بِالنُّطقِ خَرَساً، وبِالسَّمعِ صَمَماً، وبالحَرَكاتِ سُكوناً، فكأَنَّهم في ارتجالِ الصَّفَةِ صَرعى سُباتٍ، جيرانٌ لا يَتأنَّسونَ وأحبّاءُ لا يَتزاوَرونَ.

← افراد بامحبّت ایشان انس و الفت می‌گیرند، و در محل‌های اجتماع به هم نزدیک می‌شوند، و با اهل دنیا زمانی که یکی از همطرازان ایشان به درهم و دینار و ثروت‌هایی مانند زمین و حیوانات دست یابد نسبت به او به حسدورزی و کینه و دشمنی و رفتارهایی از سر جهالت روی می‌آورند، امّا چون زمان مرگشان فرابرسد همهٔ این حالات را وانهاده، و بر تابوت‌هایی حمل می‌شوند و دیگر به ایشان شترسوار گفته نمی‌شود، و به وادی تنهایی و بی‌کسی و سرزمین مردگان برده می‌شوند و دیگر به ایشان میهمان گفته نمی‌شود، پس هیچ بانگ و دعوتی را اجابت نکنند، و هیچ بیداد و ستمی را [از کسی] بازندارند، و دیگر به ناله و زاری هیچ کس توجّه نمی‌کنند، و از سبب گریه و زاری او نپرسند، و از باریدن باران شادمان نمی‌شوند، و از خشکسالی وگرانی ناامید نمی‌گردند، بلکه ایشان عدّه و جمعیّت فراوانی هستند امّا در واقع هر کس در جمع آنها تنهاست و در گور خود می‌باشد، و با هم همسایه‌اند در حالی که بدن‌هایی پراکنده دارند، و هر کس ساکن قبر خود است، و دیگر به دید و بازدید هم نمی‌روند، و از اینکه گرد هم آیند و با هم انس و الفت گیرند بازداشته شده‌اند، در حالی که در نزدیکی و قرب هم به سر می‌برند. ایشان در این حالت افرادی بردبار شده‌اند که کینه‌ها از دل‌هایشان رخت بربسته و دیگر به همدیگر حسادت نمی‌ورزند، بلکه کینه‌ها و نفرت‌هایشان از بین رفته است به گونه‌ای که دیگر کسی از ایشان ترس و وحشت ندارد و از دشمنی و کینهٔ آنها نمی‌هراسد؛ زیرا ایشان روی زمین را با دل خاک عوض کرده در تاریکی گورهاشان حبس شده‌اند، و همان گونه که پابرهنه و عریان به دنیا آمده بودند آن را ترک کرده و از آن جدا شده‌اند، و چیزی از آنچه از اموال دنیا گرد آورده بودند با خود برنداشته‌اند، نه اندک و نه بسیار، بلکه از خانهٔ دنیا با کردار خود به سوی خانه‌ای که زوال و نابودی و پایان ندارد بار سفر بسته‌اند، پس همه با پیشینهٔ اعمال و کردار نیک و بد خود در گروی قبر هستند.

بَلِيَت بَينَهم عُرَى التّعارفِ، وانقَطَعت مِنهُم أسبابُ الإخاءِ، فَكلُّهم وَحيدٌ وهُم جَميعٌ، وبِجانبِ الهجرِ [وهُم] أَخِلّاءُ. لا يَتعارفونَ لِليلٍ صَباحاً، ولا لِنهارٍ مَساءً. أيُّ الجديدَينِ ظَعَنوا فيهِ كانَ عليهِم سَرمداً، شاهَدوا ومِن أَخطارِ دارِهم أفظعَ ممّا خافوا، ورأَوا مِن آياتِها أعظمَ ممّا قَدّروا، فَكِلتَا الغايتَينِ مُدَّت لَهُم إلى مَباءةٍ فاتَت مَبالغَ الخَوفِ والرّجاءِ، فَلَو كانوا يَنطِقونَ بِها لَعَيُّوا بِصِفةِ ما شاهَدوا وما عايَنوا، ولئِن عَمِيَت آثارُهم وانقطَعت أخبارُهم لَقد رَجَعَت فيهِم أبصارُ العِبَرِ، وسَمِعَت عَنهُم آذانُ العُقولِ، وتَكلّموا مِن غيرِ جهاتِ النّطقِ، فَقالوا: كَلَحَتِ الوجوهُ النّواضِرُ[1]، وخَوَتِ الأجسادُ النّواعِمُ، ولَبِسنا أهدامَ البِلى، وتَكاءدنا ضيقُ المَضجعِ، وتوارَثنا الوَحشةَ، وتَهكّمَت عَلَينا الرُّبوعُ الصُّموتِ، فانمَحَت مَحاسِنُ أجسادِنا، وتَنكّرت مَعارِفُ صُوَرِنا، وطالَت في مساكنِ الوَحشةِ إقامتُنا، ولم نَجِد من كربٍ فرَجاً، ولا من ضيقٍ مُتَّسَعاً.

فَلو مَثّلتَهُم بِعقلِك أو كُشِفَ عَنهُم محجوبُ الغِطاءِ لكَ ـ وقَد ارتَسخَت أسماعُهم بِالهَوامِّ فَاستَكّت[2]، واكتَحلَت[3] أبصارُهم بِالترابِ فَخسفَت، وتَقطّعتِ الألسنةُ في أفواهِهِم بعدَ ذَلاقتِها، وهَمَدَت القلوبُ في صدورِهم بعدَ يَقَظَتِها، وعاثَ في كلِّ جارحةٍ منهُم جديدُ بِلًى سَمّجَها، وسَهّلَ طرقَ الآفةِ إلَيها، مُستَسلِماتٌ فلا أيدٍ تَدفَع، ولا قلوبٌ تَجزَع ـ لرأيتَ أشجانَ قلوبٍ وأقذاءَ عيونٍ، لَهم مِن كلِّ فَظاعةٍ صفةُ حالٍ لا تَنتقِل، وغَمرةٌ لا تَنجَلي.

فَكَم أكلَتِ الأَرضُ مِن عَزيزِ جَسدٍ وأَنيقِ لَونٍ كانَ فِي الدُّنيا غَذيَّ تَرَفٍ ورَبيبَ شَرفٍ، يَتعلَّلُ بِالسرورِ في ساعَةِ حُزنِهِ، ويَفزَعُ إلى السَّلوةِ إن مُصيبةٌ نَزلَت بِهِ، ضَنّاً بِغَضارةِ عَيشِهِ، وشَحاحةً بِلَهوِهِ ولَعبِه. فَبَينا هُوَ يَضحَكُ إلَى الدُّنيا وتَضحَكُ الدُّنيا إلَيهِ في ظِلِّ عَيشٍ غَفولٍ إذ وَطِئَ الدَّهرُ بِهِ حَسَكَه، ونَقَضَتِ الأَيّامُ قُواهُ، ونَظَرت إلَيهِ الحُتوفُ مِن كَثَبٍ، فَخالَطَهُ بَثٌّ لا يَعرِفُه، ونَجِيٌّ هَمٍّ ما كانَ يَجِدُه، وتَولَّدت فيهِ فَتَراتُ عِلَلٍ آنَسَ ما كانَ بِصحّتِهِ، فَفزِعَ إلى ما كانَ عَوَّدَه الأَطِبّاءُ ـ مِن تَسكينِ الحارِّ بالقارِّ، وتَحريكِ البارِدِ بالحارِّ ـ، فلَم يُطفئ ببارِدٍ

---

۱. در نسخ: النواظر.

۲. در نسخ: فأسبكت، و بعداً بصورت «واستكبّت» خواهد آمد.

۳. در كتاب شريف بحار: واختلجت.

إلّا ثوْر حرارةً، ولا حرّكَ بِحارٌ إلّا هيّجَ بَرودةً، ولا اعتدلَ بِممازجٍ لِتلكَ الطبائعِ إلّا أَمدَّ مِنها كُلُّ ذاتِ داءٍ حتّى فَتَرَ معلِّلُه، وذَهَلَ ممرِّضُه، وتَعايا أهلُه بِصفةِ دائِه، وخَرِسوا عَن جَوابِ السائلينَ عَنهُ، وتَنازَعوا دونَه شَجيَّ خَبرٍ يَكتُمونَه، فَقائلٌ [يقولُ]: هو لما به، ومُمَنٍّ لَهُم إيابَ عافيةٍ[1]، ومُصبِّرٌ لَهم عَلى فَقدِه، يُذَكِّهم أَسَى الماضينَ مِن قَبلِه.

فَبَينا هو كذلكَ عَلى جَناحٍ من فراقِ الدّنيا وتَركِ الأحبّةِ إذ عَرَضَ لهُ عارضٌ مِن غُصَصِهِ، وتَحيَّرت نَوافذُ فِطنَتِهِ، ويَبِسَت رُطوبةُ لسانِهِ، فَكم مِن مُهمٍّ مِن جوابِهِ عَرَفه فَعيَّ عَن ردِّهِ، ودعاءٍ مُؤلمٍ لِقلبِهِ سَمِعَه فَتَصامَّ عَنهُ ـ مِن كبيرٍ كانَ يُعظِّمُه أو صَغيرٍ يَرحَمُه ـ، وإنّ لِلموتِ لَغمراتٍ هِيَ أَفظعُ مِن أَن تُستَغرَقَ بِصفةٍ[2] أو تَعتَدِلَ عَلى عُقولِ أهلِ الدّنيا.

قوله ﷺ: «أَ فَبِمَصارِعِ آبائِهِم يَفتَخِرونَ، أم بِعَدِيدِ الهَلكى يَتكاثَرونَ؟» إلى قوله: «ولئِن يَكونوا عِبراً أَحقُّ مِن أَن يَكونوا مُفتَخَراً» الاستفهام للتوبيخ والإنكار، والمعنى: أنّهم يذكرون آبائهم ويفتخرون بهم، فكأنّهم ردّوهم إلى الدنيا، وارتجعوهم عن القبور، بعد موتهم وسقوط أجسادهم وسكون حركاتهم، ولو كانوا يذكرونهم لأن يكونوا عبرةً لهم بملاحظة مصارعتهم وهلاكتهم وخروجهم عن الدنيا آيسين منقطعين لكان أولى بالعقل والتدبير وأنفع لهم؛ من جهة استلزامه الخشوع لعزّة الله ـ سبحانه وتعالى ـ والخشية منه.

وقوله ﷺ: «وسَلكوا في بُطونِ البَرزخِ سَبيلاً» إشارةٌ وبيانٌ لأحوال الموتى في عالم البرزخ ـ من أنّ أجسادهم قد سلّطت الأرض عليها، وانمحت آثارهم، وأكلت من لحومهم، وشربت من دمائهم، فصارت جماداً غير قابلة للنموّ والزيادة؛ لكون ذلك من توابع الحياة الحيوانيّة، فقد ذهبت منهم. وقوله ﷺ: «وضماراً لا يُوجدونَ» الضمار: الغائب الذي لا يرجى إيابه؛ أي: غابوا في أجواف قبورهم، واضمحلّ أجسادهم فيها كأنّهم لم يكونوا موجودين في الدنيا، ولم يعيشوا فيها.

قوله ﷺ: «لا يُفزِعُهم وُرودُ الأهوالِ، ولا يَحزُنُهم تَنكُّرُ الأحوالِ»، فالمراد بها أهوال المفزعة ـ من أُمور الدنيا وشدائدها وتنكّر حالاتها لأهلها، حيث إنّهم يفزعون بتلك

---

١. در كتاب شريف بحار: عافيته.

٢. در نسخ: بصفته.

الأُمور، وذلك بخلاف الموتى؛ لأنّهم معرضون عنها وآيسون منها، فلا يفزعهم شدائدها وتنكّر حالاتها ـ. وكذلك قوله ﷺ: «ولا يَحفِلونَ بِالرواجفِ، ولا يَأذنونَ لِـلقَواصِـفِ»، «ولا يَـحفِلون» أي: لا يبالون ولا يحضرون من الحفلة، والرواجف: الزلازل، جمع الراجفة، و«لا يَأذَنونَ» أي: لا يسمعون، والقواصف: الرياح الشديدة، فالمراد أنّ حالهم ليس كحال أهل الدنيا، حيث إنّهم إذا رأي زلزلة شديدة يعتنون بها ويحضرون لمشاهدتها. وإذا شاهدوا أمواج الرياح الشديدة المخوفة يضطربون بها ويسمعون أصواتها. وذلك بخلاف الموتى، حيث إنّهم لا خوف عليهم ولا همّ لهم بتلك الأحوال المشاهدة في الدنيا؛ لأنّهم مفزعين بأحوال البرزخ وشدائدها التي هي أعظم وأشدّ.

قوله ﷺ: «غُيّباً لا يَنتَظِرونَ، وشُهوداً لا يَحضُرونَ» فالمراد أنّ غيبتهم وشهودهم ليس كغيبة أهل الدنيا وشهودهم؛ إذ كان من شأن الغائب في الدنيا أن ينتظره أهله، ويرجوا إيابه. ومن شأن الشاهد فيها أن يشهد بنفسه وبدنه، وذلك بخلاف الميّت؛ حيث إنّه غائبٌ بنفسه لا ينتظره أهله، ولا يرجون عوده، فهم غائب لا ينتظر وإن شوهد في القبر حين الدفن أو قبله، أو قد يرائى جثّته في القبر بعد الدفن، فبدنه مشاهدٌ إلّا أنّه غير حاضرٍ بنفسه، فيصدق عليهم بأنّهم غيّباً لا ينتظرون وشهوداً لا يحضرون.

وقوله ﷺ: «وإن كانوا جَميعًا فَتشتّوا، وإلّا فَافترَقوا» فالمراد أنّهم كانوا قبل موته مجتمعين في بلدةٍ واحدةٍ، وكان بينهم أُلفةٌ وتونّسٌ شديدٌ، ولكن بالموت حصل التفرّق والتشتّت بينهم، وانقطعت مودّتهم، وأُزيل تونّسهم.

قوله ﷺ: «ما من طولِ عَهدِهِم ولا بَعدَ مَحَلِّهم عَمِيتَ أَخبارُهم وصَمّتَ دِيارُهم» إلى قوله: «وبِالحَركاتِ سُكون»، إسناد العمى والصمّ إلى الديار مجازٌ ـ نظير «نهاره صائمٌ، وليله قائمٌ»، فالمراد أنّ عدم علمنا واطّلاعنا بأخبارهم وعدم سماعنا وصممنا عمّا يرد عليهم من فظائع الأُمور ليس لأجل طول عهدهم بنا وبعد محلّهم ومستقرّهم عنّا؛ لأنّا قد نشاهد الميّت في ما بأيدينا وهو مطروح الجسد عندنا ومشاهدٌ لنا، ومع ذلك تعمى علينا أخباره، ولا نسمع نداءه، وذلك لأنّهم سقوا كأس المنيّة، وشربوا مرارة الموت، فبدّلتهم بالنطق خرساً لا يتكلّمون، وبالسمع صمماً لا يسمعون، وبالحركات سكوناً لا يحركون.

قوله : «فكأنّهم في ارتحالِ صِفةِ صَرعى سَبات» الصرع : هو الطرح على الأرض ، وسبات : هو النوم ، فالمراد أنّه إذا أراد أحدٌ أن يذكر صفة حالهم ويبيّن ما شاهد منهم يقول : إنّهم صرعى ـ أي : يشبّههم بالصرعى على النوم ـ، ووجه الشبه عدم الحسّ والحركة والسماع والنطق مع وجود آلة المشاهدة ، وذلك لشدّة الاستغراق في النوم .

قوله ﷺ : «جيرانٌ لا يَتأنّسونَ ، وأحياءٌ لا يَتزاوَرونَ» إشارةٌ إلى بيان أحوالهم من أنّ حالاتهم على عكس حالات أهل الدنيا ؛ إذ من حالاتهم أنّ من شأن الجيران فيها أن يأنس بعضهم ببعض ، وذلك بخلاف الموتى ، حيث إنّهم جيرانٌ لا يأنسون ، ومن شأن أهل الدنيا أنّهم إذا كانوا أحياءً أن يتزاوروا ويتعارفون بينهم ، وذلك بخلاف الموتى ، حيث إنّهم لا يتزاورون ، وانقطع عنهم التعارف ، وزال عروة المودّة بينهم ، وسلب عنهم أسباب الإخاء ، فهم وحيدٌ مع كونهم جميعاً في الحياة ، وبجانب الهجران والمفارقة مع كونهم آخاء وأخلّاء في حال حياتهم .

قوله ﷺ : «ولا يَتعارفونَ لِلَيلٍ صَباحاً ولا لِلنَّهارِ مَساءً» فالمراد أنّ الليل والنهار من لواحق الحركات الدنيويّة الفائتة عنهم ، فيتساوى الليل والنهار عندهم ، فالزمان المتعارف عندهم ليس من هذا القبيل .

قوله ﷺ : «أيُّ الجَديدَينِ ظعَنوا فيهِ كانَ عَلَيهِم سَرمداً» ، والجديدان : الليل والنهار ، والظعن : الارتحال . فالمراد أنّ بعد استواء الليل والنهار عندهم ففي أيّ الجديدين ظعنوا وارتحلوا فيه ، يكون الزمان عليهم تسرمدا ، فإسناد السرمديّة إليهما لكونهما من أجزاء الزمان ، فالذي يتسرمد هو الزمان لا الليل والنهار الذي ظعنوا فيه ، فالإسناد مجازٌ من قبيل نسبة الشيء إلى الجزء .

قوله ﷺ : «شاهَدوا مِن أَخطارِ دارِهِم أَفظع مِمّا خافوا، ورأَوا مِن آياتِها أَعظمَ مِمّا قَدروا» إشارةٌ إلى صعوبة أهوال الآخرة وشدّة محاذيرها ـ من أنّهم إذا وصلوا تلك الدار لشاهدوا خطراتها ومهالكها أفظع وأعظم ممّا كانوا في دار الدنيا . يخافون منها لأنّهم كانوا في الدنيا يتصوّرون تلك الأهوال والشدائد بإخبار الشريعة الحقّة ، ولكن يخافون منها على

قدر تصوّرهم، ويستوحشون منها على قدر أوهامهم، فيزعمون سهولتها، لكن بعد الوصول إليها لشاهدوا أشدّ وأعظم ممّا كانوا يتصوّرون في دار الدنيا من أخطارها.

قوله ﷺ: «فَكِلتَا الغايتَينِ مُدَّت لَهُم إلى مَبائتٍ، فاتَت مبالغَ الخَوفِ والرَّجاءِ» المبائت: المرجع ـ أي: الموضع الذي يبوء الإنسان ويرجع إليه ـ، فالمراد أنّ كلتا الغايتين ـ أي: غاية المؤمنين والكافرين من سعادة وشقاوة ـ مدّت لهم ـ أي: مدّ لهم أجلهم ينتهون إليها من الجنّة والنار ـ فيفوت حينئذٍ منهم الخوف والرجاء لوصول كلٍّ منهما إلى ما هو غايته ومنتهاه، فيشاهد من الرجاء بما هو أعظم ممّا كان يرجوه، ومن الخوف أعظم ممّا كان يخافه.

قوله ﷺ: «ولَيْن عَمِيَت أَبصارُهُم وانقَطَعَت أَخبارُهُم لَقَد رَجعَت فيهِم أَبصارُ العِبَرِ، وسَمعَت عَنهُم آذانُ العُقولِ، وتَكلَّموا مِن غَيرِ جَهاتِ النُّطقِ»، فالمراد أنّه وإن كان قد خفي على الآدميّين آثارهم بحسّ الظاهر وانقطعت عنهم أخبارهم في الآذان الظاهريّة فلا يبصرون آثارهم، ولا يسمعون أخبارهم، إلّا أنّ أبصار العبر الذين ينظرون إليهم بعين العبرة ويسمعون أخبارهم بآذان العقول يبصرون آثارهم، ويسمعون أخبارهم، ويسألونهم عمّا ورد عليهم، ويخبرونهم عمّا سئل عنهم من أحوالهم، فإذن يتكلّمون لكن من غير جهات النطق ـ أي: من أفواه وألسنةٍ لحمانيّةٍ ـ، بل بألسنةٍ أحواليّةٍ يخبرون عن آثارهم وأخبارهم بكذا وكذا.

قوله ﷺ: «فَقالوا: كَلَحت الوُجوهُ النَّواضر، وخَوَتِ الأَجسادُ النَّواعم» «كلح الوجوه» أي: تقلّص، هو الذي قصرت شفتاه عن أسنانه كما تقلّص رؤوس الغنم إذا شيطت بالنار، وقيل: كالحون: عابسون؛ أي: تكثر العبوس أو الغمّ في الوجوه، و«خَوَتِ الأَجسادُ» أي: سقطت وهلكت.

قوله ﷺ: «ولَبسنا أَهدامَ البِلى» كنايةٌ عن احتواء تلك التغييرات للبدن وإحاطتها به كإحاطة الثوب للبدن، ويحتمل أن يريد به الأكفان التي هي معرض لتلك الآفات والبليّات كالبدن.

قوله: «وتَكاءَدَنا ضَيقُ المَضجَع، وتَوارَثنا مَساكِنَ الوَحشةِ» «تكاءدنا» أي: شقّ علينا،

والمضجع: القبر، و «توارتَ مَساكِنَ الوَحشةِ» كنايةٌ عن تبدّل عمارات الدنيا ومؤانسة أهلها بظلمة القبر ووحشتها، فكان تلك المنازل لآبائهم من قبل، فحصلت لهم بعدهم.

قوله ﷺ: «وتَهكّمَت عَلَينا الرّبوعُ الصّموتُ» إلى قوله: «ولَم نَجِد مِن كَربٍ فَرجاً، ومِن ضَيقٍ مُتّسعاً» التهكّم هو التهدّم، والربوع: الديار، الصموت: المنازل الخالية عن الإنس، والمراد أنّ تلك المنازل قد هدمت علينا فانهمت محاسن أجسادنا بالبلى، وتغيّر مواضع زينتنا، وطالت إقامتنا فيها، وانسدّ علينا الفرج من غمّها وكربها، ولم نجد من ضيق تلك المجالس سعةً.

قوله ﷺ: «فَلَو مَثّلتَهُم بِعَقلِكَ أَو كَشَفَ عَنهُم مَحجوبَ الغِطاءِ لَكَ» أي: لو تخيّلت صورهم واستحضرتها في خيالك، أو كشف لك ما حجب وستر بأغطية التراب والسواتر لأجسادهم عن بصرك.

قوله ﷺ: «وقَد ارتَسخَت أَسماعُهم بِالهَوامِّ واستَكبَّت»، «ارتسخت» أي: ثبتت، والأسماع: الآذان، و «استَكبَّت» أي: انسدّت، الهوامّ: الديدان، والجملة حاليّةٌ، وكذا ما بعدها من الجمل الآتية قبل جواب «لو»، والمراد أنّها لو كشف لك والحال أنّه قد رسخت وثبتت واستقرّت آذانهم بالديدان وملئت منها وانسدّت منافذها من كثرتها.

قوله ﷺ: «واكتَحلَت أَبصارُهم بِالتُّرابِ فَخسفَتَ»، المراد أنّ عيونهم اكتحلت بدل الكحل بالتراب، فغابت تحته، فصارت مستوراً به كانخساف القمر بالظلمة، وقوله ﷺ: «وتَقطّعَت الأَلسنةُ في أَفواهِهِم بَعدَ ذلاقتِها» ذلاقة اللسان: طلاقته وسهولة الكلام به، والمراد أنّ ألسنتهم قد تقطّعت وتفرّقت واضمحلّت في أفواههم وبليت بالتراب، فقد تعسّر عليهم النطق والبيان، ولا يمكنهم الكلام بعد كونهم طليق اللسان وفصيح الكلام، وقوله ﷺ: «وهَمدتِ القُلوبُ في صُدورِهِم بَعدَ يَقظَتِها» «همدت» أي: سكنت قلوبهم وماتت يقظتها وحياتها، واليقظة كنايةٌ عن حياتها الحيوانيّة وحركاتها، وقوله: «وَعاثَ في كُلٍّ جارحةٍ مِنهُم جَديدُ بلى سَمَّجَها» «عاث» أي: أفسد، والعيث: الفساد، وجديد البلى عبارةٌ عن القبور المحدثة، و «سَمّجها» أي: قبّحها، والمراد أنّ تلك القبور المحدثة قد أفسدت كلّ واحدةٍ من جوارحهم وبالغت في ذلك، فقبحت وجوههم وجميع أجسادهم

وأعضائهم، وتغيّرت عمّا كانت عليهم ـ من الطراوة والنَّضارة ـ، وسهّل طرق الآفة والبلايا إليها، بحيث لا يقدرون على دفع تلك المضرّات عن أنفسهم وأعضائهم وجوارحهم.

وقوله ﷺ: «لرأيتَ أشجانَ قُلوب وأقذاءَ عُيون، لَهُم مِن كُلِّ فَظاعةٍ صفةَ حالٍ لا تَنتقِلُ وغَمرةٌ لا تَنجَلي» جوابٌ لما تقدّم ـ من قوله ﷺ: فَلَو مَثَّلتَهُم ـ، وما بعده من الجمل الحاليّة، والأشجان: الأحزان، والأقذاء: جمع قذاء، ما يقع في العين ـ من طينٍ وترابٍ ـ، والمراد: لرأيت أحزان قلوبهم وحسرات أنفسهم وأقذاء عيونهم وشدائد أوجاعهم من كلّ فظيعةٍ وعيوب لا يمكن وصفها، ولا تنتقل عنهم فظائعهم ولا تنجلي عنهم شدائدهم، بل هم مغمورون فيها.

فهذا بيان وصفٍ على سبيل الإجمال، ثمّ فصّل ﷺ بذكر أحوالهم ـ من قوله ﷺ: «فَكَم أكلَتِ الأرضُ مِن عَزيزِ جَسدٍ وأُنيقِ لَونٍ كانَ فِي الدُّنيا غَذيَّ تَرَفٍ ورَبيبَ شَرفٍ» ـ، والأنيق: حسن اللون والمنظر. غذيّ: فعيلٌ بمعنى مفعول. الترف: كثير النعمة ـ أي: مغذّى بالترف ـ، و«ربيب شرفٍ» أي: مربّى بالشرافة.

قوله ﷺ: «يَتعلَّلُ بِالسرورِ في ساعَةِ حُزنِهِ، ويَفزَعُ إلى السَّلوةِ إن مُصيبةٌ نَزلَت بِهِ». «تعلّل بالسرور» أي: تشاغل به، والمراد بيان حال من هو في كمال العزّة والراحة في حال الدنيا، حيث بلغ حاله إلى مكان من النعمة والراحة والترفّه أنّه يتعلّل بالسرور ويتشاغل به في حال حزنه، ويتوصّل إلى التسلية إن أصابته مصيبةٌ، وذلك لكمال فرطه وميله إلى التعيّش في الدنيا.

قوله ﷺ: «ضَنّاً بِغَضارةِ عَيشِهِ وشَحاحةً بِلَهوِهِ ولَعبِه». الضنّة: البخل، وغضارة العيش: طيبه، والشحاحة: الحسد، والمراد أنّه لكثرة ميله إلى الدنيا لا يعتني بما نزل عليه ـ من الأحزان والمصائب ـ، وذلك لأجل بخله وحسده بالمسرّات والتنزهّات في الدنيا وخوفه لزوالها عنه.

قوله ﷺ: «فَبَينا هُوَ يَضحَكُ إلَى الدُّنيا وتَضحَكُ الدُّنيا إلَيهِ في ظِلِّ عَيشٍ غَفولٍ إذا وَطِئَ الدَّهرُ بِهِ حَسَكَه، ونَقضَتِ الأيّامُ قُواهُ» فالمراد أنّه حين غاية إقباله إلى الدنيا وضحكه إليها وغاية ابتهاجه بها وإقبال الدنيا وضحكها إليه وهو في ظلّ عيشها وكثرة غفلته عن الآخرة،

ففاجاه حسك الدهر. الحسك معروفٌ، وهو كناية عن الآلام والأمراض، ووجه المشابهة استلزامها للإنسان كالحسك، فإذا يفسد قواه وجوارحه الأيّام.

قوله ﷺ: «ونَظَرت إِلَيهِ الحَتوفُ مِن كَثَبٍ فَخالَطَهُ بَثٌّ لا يَعرِفُه، وتَجيُّ هَمٍّ ما كانَ يَجِدُه، وتَولَّدت فيهِ فَتَراتُ عِلَلٍ أنِسَ ما كانَ بِصِحَّتِهِ»، الحتوف: جمع حتفٍ ـ وهو الموت وآثاره ـ، «كثب» أي: قرب. الثبّ: الغمّ والحزن، والمراد أنّه بعد ذلك نظر إليه الموت وآثاره من قربٍ ودنوٍّ بدون المماطلة والإمهال، فخالطه الغمّ والحزن الذي لم يكن عارفاً به من قبل، وأدخل عليه همٌّ خالصٌ ما كان يجده من نفسه قبل ذلك وتولّدت في بدنه وجسمه علل وأسقام كان أنس بها في زمان صحّته ـ أي: يشبه ذلك العلل بما ينزل عليه من قبل ـ، ولفظة «أنس» بالنصب على الحال، وما زمانيّةٌ، و«كان» تامّةٌ، و«بصحّة» متعلّقٌ بـ«أنس» ـ أي: حال ما هو أنس بها مدّة صحّته.

قوله ﷺ: «فَفزِعَ إِلى ما كانَ عَوَّدَه الأَطِبّاءُ مِن تَسكينِ الحارِّ بالقارِّ، وتَحريكِ البارِدِ بالحارِّ» إلى قوله: «إِلّا أَمدَّ مِنها كُلَّ ذاتِ داءٍ» القارّ: الماء البارد، فالمراد أنّه إذا نزل به الأسقام والعلل فيفزع ويتسارع إلى ما كان عادته من الرجوع إلى الأطبّاء، فيعالج بمداواتهم ـ من تسكين الحارّ بالبارد وبالعكس ـ، فلم يعالج ببارد إلّا وقد زاد في حرارته، ولا بحارٍّ إلّا وقد زاد في برودته، ولا بمعتدلٍ إلّا بمدّ مرضه.

وقوله ﷺ: «حَتّى فتَرَ معلِّلُهُ وذهلَ مُمرِضُهُ، فَيحصلُ لَهُ اليَأسُ مِن عَلاجِه، ويَغفلُ الطَّبيبُ مِن إِصلاحِ حالِهِ، وعجزَ أَهلُه مِن[1] صفةِ دَوائِهِ، وخَرسوا عَن جَوابِ السّائِلينَ عَن حالِهِ، ولا يُخبِرونَهُم عَن عافِيته حَتّى بلغَ بِهِ الحالُ إِلى أَنَّ بَعضَهم يَمنونَ إِيابَ عافِيةٍ، وبَعضُهم يُصبرونَ[2] أَهلَه بِفَقدِه، فَبينا هُوَ كَذلِكَ عَلى جناحِ فَراقِ الدُّنيا وتَركِ الأَحِبّةِ والأَهلِ والمالِ والعيالِ إِذ عَرِضَ لَهُ عارِضٌ مِن غُصصِه»، ونزل عليه سكرات الموت، فتحيّرت نوافذ فطنته من السمع والبصر، فيصير عمياً وصمّاً، ويبست رطوبة لسانه فيصير خرساً لا يقدر على السؤال والجواب.

---

١. در يک نسخه: عن.

٢. در يک نسخه: يبصرون.

وقوله ﷺ: «وانَّ لِلمَوتِ لَغَمراتٍ هِيَ أَفظَعُ مِن أَن تُستغرقَ بِصِفةٍ أَو تَعتدلَ عَلى عُقولِ أَهلِ الدُّنيا» بيانٌ وإشارةٌ إلى عدم إمكان وصف حالة الموت وغمراته، وأنّ ما عبر عنه بالأمثال ـ من ألف سيف، أو دوران الرحى على العيون، أو قرض المقاريض ونشر المناشير ـ مجرّد مثال وبيان أُنموذج أهوال، لا وصفه وبيان صفته على وجه الحقيقة. أستجير بالله من غمراته و شدائده.[1]

---

۱. یعنی: حضرت علی ﷺ پس از خواندن این آیات که: ﴿تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت، تا کارتان و پایتان به گورستان رسید﴾ [سورهٔ تکاثر، آیهٔ ۱ و ۲] فرمودند: آیا به خوابگاه ابدی پدران خویش افتخار می‌کنند؟ و یا با شمارش تعداد مردگان و نابود شدگان رو با بسیار می‌شمرند؟ خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسیخته، و حرکاتشان به سکون تبدیل یافته، اگر [این اجساد پوسیده] مایهٔ عبرت باشند سزاوارتر است تا باعث افتخار!ـ تا اینکه فرمودند: ـدر درون برزخ راهی را در پیش گرفتند که در آن راه زمین بر آنها مسلّط شد، پس از گوشتشان خورد و از خون‌هایشان آشامید، و در حفره‌های گورستان به صورت جمادی بی‌رشد و ناپیدا درآمدند، که دیگر امید یافت شدنشان نیست. دیگر وقوع حوادث هراس‌انگیز آنها را به وحشت نمی‌اندازد، و دگرگونی‌ها آنها را محزون نمی‌سازد، و به زلزله‌ها و اضطرابات اعتنایی ندارند، و به سر و صداهای شدید گوش فرانمی‌دهند. غایبانی هستند که انتظارشان کشیده نمی‌شود، و حاضرانی هستند که حضور نمی‌یابند، بلکه جمع بودند و پراکنده شدند، و به یکدیگر الفت داشتند و جدا گردیدند. اگر اخبارشان به دست فراموشی سپرده شده و دیارشان در سکوت فرو رفته است، بر اثر طول زمان و دوری محلّ سکونتشان نیست، بلکه جامی به آنها نوشانده‌اند که به جای سخن گفتن گنگ و به جای شنوا بودن کر شدند، و حرکاتشان به سکون تبدیل یافت، و در دید نخست پنداری که به خواب رفته‌اند، و همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند، و دوستانی هستند که به دیدار یکدیگر نمی‌روند. پیوندهای شناسایی در میان آنها به کهنگی گراییده، و اسباب برادری از ایشان قطع گردیده، در نتیجه همه با اینکه جمعند تنهایند، و با اینکه دوستند از یکدیگر دورند. نه برای شب صحبگاهی می‌شناسند، و نه برای روز شامگاهی. شب یا روزی که در آن رخت سفر مرگ بربسته‌اند برایشان جاودان شده، و خطرات آن جهان را وحشتناک‌تر از آنچه می‌ترسیدند یافتند، و نشانه‌های آن را بزرگ‌تر از آنچه در نظر داشتند مشاهده کردند، پس برای وصول به هر یک از دو نتیجه (بهشت یا دوزخ) تا محلّ قرارگاهشان مهلت داده شده و عالمی از بیم و امید برایشان فراهم ساخته، اگر می‌خواستند آنچه را که در آن جا مشاهده کرده‌اند و با چشم دیده‌اند توصیف کنند، زبانشان عاجز می‌ماند، ولی اگر چشمانشان کور شده و اخبارشان منقطع گشته چشم‌های عبرت‌گیر آنها را می‌نگرد، و گوش دل اخبار آنان را می‌شنود، و با غیر زبان خود حرف می‌زنند و می‌گویند: چهره‌های خرّم و زیبا پژمرده شده و در حالت عبوسی فرورفته، و اجسام و بدن‌هایی که در ناز و نعمت پرورش

←

.....

← یافته بود از هم متلاشی گردیده ، و بر اندام خویش لباس کهنگی پوشیده‌ایم ، و تنگی قبر ما را سخت در فشار قرار داده ، و وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث می‌بریم ، و خانه‌های خاموش (قبر) بر ما فروریخته ، پس زیبایی‌های اجسادمان محو شده ونشانه‌های شناسایی چهرهایمان دگرگون گشته ، و اقامت ما در این خانه‌های وحشت‌زا طولانی شده ، که نه از مشکلات فرجی یافته‌ایم ، و نه از تنگی (قبر) گشایشی .

اگر آنها را در نظر خود مجسّم کنی و یا پرده‌ها کنار رود و آنان را ببینی ـ در حالی که گوش‌های آنان را حشرات خورده و کر شده‌اند ، و چشم‌هایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده و فرورفته‌اند ، و زبان‌هایی که با سرعت و فصاحت سخن می‌گفتند قطعه قطعه گردیده‌اند ، و قلب‌ها در سینه‌ها پس از بیداری به خاموشی گراییده ، و در هریک از اعضای آنان پوسیدگی تازه‌ای آشکار گشته و آنها را زشت ساخته ، و راه آفات به سوی اجسامشان به آسانی گشوده شده و همه تسلیمند ، نه دستی برای دفاع دارند و نه قلبی که با آن جزع کنند ـ هنگامی که اینان را در نظر مجسّم سازی قلب‌های پرغم و چشمانی پرخاشاک را می‌بینی که از هر نظر بیچاره‌اند ، همان بیچارگی که از آنها دور نمی‌شود ، و شدّت و اضطرابی که جلا و روشنی ندارد .

چقدر زمین اجساد عزیزان خوش‌سیما را که در دنیا با غذاهای لذیذ و رنگین پرورش یافتند و در آغوش ناز و نعمت بزرگ شدند به کام خود فرو برده ، همان‌ها که می‌خواستند با سرور و خوشحالی غم‌ها را از دل بزدایند و به هنگام مصیبت برای از بین نرفتن طراوت زندگی با لهو و لعب خود را سرگرم می‌ساختند . در آن هنگام که در سایهٔ زندگی (پر ناز و نعمت و) غفلت‌زا به دنیا و دنیا به آنها می‌خندید ، ناگهان روزگار با خارهای آلام و مصائب آنان را در هم کوبید ، و گذشت روزگار نیرویشان را در هم ریخت ، و مرگ از نزدیک به آنان نظر افکند ، پس غم و اندوهی که از آن آگاهی نداشتند با آنها درآمیخت ، و غصّه‌های پنهانی که حتّی خیال آن را نمی‌کردند در وجودشان راه یافت ، و در حالی که شدیداً به سلامت و تندرستی انس داشتند بیماری‌ها در پیکرشان تولّد یافت . در این هنگام هراسان به آنچه پزشکان آنهارا عادت داده و آموخته بودند ـ که حرارت را با برودت و برودت را با حرارت تسکین بخشند ـ روی آوردند ، امّا هیچ حرارتی را با برودت خاموش نساختند جز اینکه حرارت شعله‌ورتر شد ! و هیچ برودتی را [با داروی حرارت] تحریک نکردند جز اینکه برودت را تهییج نمود ! و برای اعتدال مزاج به هیچ دارویی نپرداختند جز اینکه آنها را آمادهٔ بیماری دیگری نمود ، تا آن جاکه تسلّی دهنده‌اش سست ، و پرستارش به غفلت گرایید ، و خانداش از بیمارش خسته و ناتوان شدند ، و از پاسخ سائلان در مورد بیماری او عاجز ماندند ، و دربارهٔ همان خبر حزن‌آوری که از او کتمان می‌نمودند در پیش او به گفتگو پرداختند ، یکی می‌گفت : تا هنگام مرگ به همین وضع باقی است (با همین بیماری از دنیا می‌رود) ، و دیگری آرزوی بازگشت بهبودیش را داشت ، و سومی آنان را به شکیبایی در فقدانش دعوت می‌کرد و گذشتگان را به یادشان می‌آورد .

در همین حال که وی در شرف سفر مفارقت دنیا و ترک دوستان بود ، ناگهان عارضه‌ای گلوگیر برایش پیش آمد ،

←

.....

← که فهم و درکش در حیرت افتاد، و زبانش به خشکی گراید. چه وصایای لازم و مطالب مهمّی که پاسخ آنها را می‌دانست امّا زبانش از گفتن آنها بازمانده، و چه سخنان دردناکی که می‌شنید و خود را به کری می‌زد. [این زخم‌زبان‌ها] یا از شخص بزرگی بود که او را محترم می‌داشته، و یا از کوچکی است که به او ترحّم نموده است. [خلاصه اینکه] مرگ دشواری‌هایی دارد که هراس انگیزتر از آن است که بتوان در قالب الفاظ ریخت و یا اندیشه‌های مردم دنیا بتواند آنها را درک نماید. [نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۰۴ ـ ۲۱۰، خ ۲۲۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۳۲ ـ ۴۳۷]

این فراز از سخن امام ﷺ که: «آیا به خوابگاه ابدی پدران خویش افتخار می‌کنند؟ و یا بـا شـمارش تـعداد مردگان و نابود شدگان خود را بسیار می‌شمرند؟... اگر [این اجساد پوسیده] مایهٔ عبرت باشند سزاوارتر است تا باعث افتخار!» استفهام توبیخی و انکاری است و معنایش این است که: ایشان از پدرانشان نام برده و به آنها مباهات می‌کنند، گویا ایشان را به دنیا بازگردانیده‌اند و پس از آنکه مرده‌اند و پیکرهایشان واژگون گشته و حرکت و پویایی آنها فروهشته و آرام گرفته از میان گورها باز پس آورده‌اند، و اگر پدران درگذشتهٔ خود را یاد می‌کردند تا مایهٔ عبرت و پند آنها شود به این جهت که به خاک افتادن و هلاکت پدرانشان و اینکه با ناامیدی از دنیا برون رفته‌اند و دستشان از دنیا قطع و کوتاه شده است را بنگرند، این خردورزی و تدبیرگری دنیا و آخرت سزاوارتر و پرسودتر می‌بود؛ از این جهت که به همراه و مستلزم خشیت و خوف از مقام عـزّت خداوند متعال و ترسیدن از اوست.

و این فرمایش امام ﷺ که: «در درون برزخ راهی را در پیش گرفتند» اشاره به حال و روز مردگان و بیانی از حالات ایشان در عالم برزخ است ـ که زمین بر اجسام ایشان مسلّط شده است و نشانه‌های ایشان محو و نابود شده و گوشت تنشان را تحلیل برده و خونشان را نوشیده، که پیکرشان همچون جماداتی غیر قابل رشد و نمو و بالندگی شده است؛ زیرا اینها از لوازم زندگی حیوانی است، که این ویژگی‌ها را بدن مرده از دست داده است. و این جمله که: «وضمارا لا یوجدون» «ضمار» یعنی: کسی که نیست و غایب است به طوری که امیدی بـه بازگشت او نمی‌باشد؛ یعنی: در درون گورهای خود پنهان گشته‌اند و جسدهایشان در آن گورها از بین رفته آنچنان که گویی هرگز در دنیا نبوده‌اند و در آن نزیسته‌اند.

این جملهٔ امام ﷺ که: «دیگر وقوع حوادث هراس‌انگیز آنها را به وحشت نمی‌اندازد، و دگـرگونی‌ها آنـها را محزون نمی‌سازد» منظور از هول و هراس‌های بی‌تاب کننده است ـ یعنی: امور دنیوی و سختی‌های آن و ایـنکه حالات دنیا برای اهل آن ناشناخته است به گونه‌ای که ایشان از این امور دچار هراس و بی‌تابی می‌شوند، امّا در مورد مردگان چنین نمی‌باشد؛ زیرا ایشان از دنیا روی برتافته‌اند و از آن ناامید شـده‌انـد، پـس سـختی‌ها و ناگواری‌های ناشناختهٔ دنیوی مردگان را دچار هراس و بـی‌تابی نـمی‌کند. هـمین طـور ایـن جـمله کـه: «ولا یحفلون بالرواجف، ولا یأذنون للقواصف» یعنی: برای مردگان حضور در جشن‌ها و جلسات اهـمّیّتی نـدارد ←

.....

← و در این محفل‌ها شرکت نمی‌کنند. و «رواجف» به معنای زلزله‌ها و تکان‌ها و جمع «راجفة» است، و «لا یأذنون» یعنی گوش فرانمی‌دهند و نمی‌شوند، و «قواصف» یعنی: تندبادها. پس منظور این است که حال و روز مردگان مانند اهل دنیا نیست، که وقتی زلزلهٔ سختی دیده شود بدان توجّه کرده و برای تماشای آن حاضر می‌شوند، و وقتی اوج تندبادهای ترسناک را می‌بینند از دیدن آنها پریشان و مضطرب می‌شوند و صدای آن را می‌شنوند، و این بر خلاف مردگان است؛ زیرا ایشان هیچ ترسی و دلهره‌ای ندارند و از دیدن این احوال و پدیده‌های دنیوی غمگین و هراسان نمی‌شوند؛ چراکه گرفتار رخدادهای عالم برزخ و سختی‌های آن هستند که بسیار بزرگ‌تر و دشوارتر است.

این فرمایش حضرت ﷺ که: «غایبانی هستند که انتظارشان کشیده نمی‌شود، و حاضرانی هستند که حضور نمی‌یابند» منظور این است که غایب شدن و حاضر بودن مردگان [در عالم برزخ] همانند اهل دنیا نیست؛ زیرا کسی که در دنیا غیبت می‌کند اهل و خانواده‌اش منتظر می‌شوند تا حاضر شود و امید بازگشت او را دارند، وکسی که در دنیا حضور دارد خودش با بدن و روحش حضور دارد، بر خلاف مرده که وقتی غایب است خانواده‌ای منتظر او نخواهند بود و امیدی به بازگشت وی ندارند، پس ایشان غایبی هستند که کسی انتظارش را نمی‌کشد، هرچند که در کنار گور و لحظهٔ خاکسپاری و پیش از آن حضور داشته و دیده شده باشند یا اینکه پیکر مرده در گور پس از خاکسپاری دیده شده باشد. پس بدن او دیده شده، امّا با این حال خود وی حاضر نیست، پس بر ایشان صدق می‌کند که: غایبانی هستند که انتظارشان کشیده نمی‌شود، و حاضرانی هستند که حضور نمی‌یابند.

و این سخن حضرت ﷺ که: «بلکه جمع بودند و پراکنده شدند، و به یکدیگر الفت داشتند و جدا گردیدند» پس مقصود این است که قبل از مرگ در سرزمینی گرد هم بودند و بینشان انس و الفت زیادی بود، امّا با مرگ از هم جدا شدند و بینشان پراکندگی افتاد و رشتهٔ مودّت ایشان گسسته، و انس و الفت ایشان از بین رفت.

و این جملهٔ امام ﷺ که: «اگر اخبارشان به دست فراموشی سپرده شده و دیارشان در سکوت فرو رفته است، بر اثر طول زمان و دوری محلّ سکونتشان نیست، بلکه جامی به آنها نوشانده‌اند که به جای سخن گفتن گنگ و به جای شنوا بودن کر شدند، و حرکاتشان به سکون تبدیل یافت» نسبت دادن کری و کوری به سرزمین مجاز است ـ مانند: روزش روزه‌دار و شبش نمازگزار است (شخص روزه‌دار و نمازگزار است، ولی گاه از فرط انجام این کارها روزه گرفتن و نماز خواندن را به روز و شب او نسبت می‌دهند)، پس منظور این است که ندانستن و بی‌اطّلاعی ما دربارهٔ مردگان و نشنیدن و کری ما امور بزرگ و سختی راکه بر ایشان وارد می‌شود و بر سرشان می‌آید به خاطر این نیست که دیرزمانی از ما فاصله گرفته‌اند و محلّ و جایگاه استقرارشان از ما دور است؛ زیرا مردگان را در پیش روی خود می‌بینیم که جنازه‌شان در مقابل ما افتاده است و برای ما قابل رؤیت و مشاهده است، امّا با این وجود چیزی از اخبار مرده را نمی‌دانیم و صدای وی را نمی‌شنویم؛ زیرا مردگان از ←

.....

← جام مرگ نوشیده و تلخی آن را چشیده‌اند ، پس زبان گویای ایشان لال شده و دیگر سخنی نمی‌گویند ، وگوش شنوای ایشان کر شده که صدایی نمی‌شنوند ، و تکاپوی ایشان آرام گرفته و دیگر حرکتی نمی‌کنند .

فرمایش ایشان که : «فکأنّهم في ارتحال صفة صرعی سبات» «صرع» افتادن بر روی خاک است ، و «سبات» خواب و چرت ، پس مقصود امام این است که : اگر کسی بخواهد حال و روز مردگان را بیان کند و آنچه راکه از ایشان دیده بروشنی بازگو کند چنین می‌گوید : مردگان همچون خواب زده‌هایی به زمین افتاده‌اند ، و وجه شباهت ایشان هم این است که مردگان احساس و حرکت و شنیدن و سخن گفتنی ندارند هرچند ابزار و آلت مشاهده را دارا می‌باشند ، به جهت اینکه سخت به خواب عمیقی فرورفته‌اند .

این گفتهٔ امام ﷺ که : «همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند ، و دوستانی هستند که به دیدار یکدیگر نمی‌روند» اشاره به بیان حالت مردگان دارد که بر خلاف حال و روز اهل دنیا می‌باشند ؛ زیرا از جمله مناسبات همسایگان در دنیا آن است که انیس و همدم هم می‌باشند ، بر خلاف مردگان که همسایگانی‌اند که انیس و همدم هم نمی‌شوند ، دیگر اینکه وقتی زنده بودند به دیدار هم می‌رفتند و همدیگر را بخوبی می‌شناختند ، امّا در عالم مردگان هرگز به دید و بازدید و دیدار همدیگر نمی‌روند ، و یکدیگر را نمی‌شناسند ، و رشتهٔ مودّت و دوستی بین ایشان از هم گسسته و موجبات برادری از ایشان زایل گشته و از بین رفته است ، پس اگرچه در زندگی دنیا کنار هم و با هم بودند ، امّا اکنون تنها و بی‌کس شده و از هجران و دوری برادران در کنجی گرفتار شده‌اند در حالی که در زندگی دنیوی با هم برادران و دوستانی صمیمی بودند .

این گفتهٔ امام ﷺ که : «نه برای شب صحبگاهی می‌شناسند ، و نه برای روز شامگاهی» مراد از شب و روز پیرایه‌های حرکت‌های دنیوی است که اکنون از بین رفته است و در عالم برزخ شب و روزی باز شناخته نمی‌شود ، و شب و روز در نظر مردگان یکسان است ، و زمانی که در نزد ایشان متعارف و آشناست از این نوع زمان نیست .

این گفتهٔ حضرت ﷺ که : «أيّ الجديدين ظعنوا فيه كان عليهم سرمدا» «جديدان» شب و روزند ، و «ظعن» کوچ کردن است ، پس مقصود این است که بعد از یکسانی شب و روز در نظر ایشان پس در هریک از شب و روز که کوچ کنند زمان بر ایشان سرمدی است (آخر و پایانی ندارد) ، پس اسناد دادن سرمدی بودن به شب و روز از این روست که شب و روز هم بخشی از زمان می‌باشند ، بنابراین آنچه سرمدی و بی‌آغاز و پایان است زمان است نه شب و روزی که در آن کوچ کرده‌اند ، و این اسناد مجازی با علاقه و از نوع نسبت دادن یک شیء به جزء آن است .

این فرمایش ایشان ﷺ که : «خطرات آن جهان را وحشتناک‌تر از آنچه می‌ترسیدند یافتند ، و نشانه‌های آن را بزرگ‌تر از آنچه در نظر داشتند مشاهده کردند» اشاره به دشواری هول و هراس‌های آخرت دارد ـ که وقتی انسان‌ها بر این منزل از زندگی می‌رسند خطرات و هلاکت‌گاه‌های آن را خیلی سخت‌تر و پرهراس‌تر از آن ←

.....

← چیزی می‌یابند که در دنیا سراغ نداشتند ـ از این رو که وقتی در دنیا بودند این هراس‌ها و سختی‌ها را از رهگذر روایت‌های شریعتِ برحق تصوّر می‌کردند ، و تنها به همان میزان که آن سختی‌ها را تصوّر می‌کردند می‌ترسیدند ، و به قدر توهّمی که از آن داشتند گرفتار وحشت و دهشت می‌شدند ، در نتیجه آن سختی‌ها را آسان می‌پنداشتند ، امّا وقتی به چشم خود این سختی‌ها را مشاهده کردند و بدان رسیدند دیدند که خیلی سخت‌تر و بزرگ‌تر از آن چیزی است که خطرهای آن را در دنیا تصوّر می‌کردند .

این سخن امام ﷺ که : «فکلتا الغایتین مدّت لهم إلی مباءة فاتت مبالغ الخوف والرجاء» «مباءة» یعنی مرجع ـ یعنی : مکانی که انسان به آن جا بازمی‌گردد ـ ، و مقصود این است که هر دو غایت ـ یعنی : نهایت کار مؤمنان وکافران اعمّ از سعادت و شقاوت ـ برایشان امتداد یافته ـ یعنی : مرگ و اجل ایشان به آنجا کشیده است و تا بهشت و دوزخ ادامه دارد . پس در این هنگام بیم و امید از ایشان فوت می‌شود ؛ چراکه هریک از این دو به غایت و نهایت خود رسیده است ، پس خیلی برتر از آنچه که امیدش را داشت مشاهده می‌کند و بزرگ‌تر از آنچه که از آن هراس داشت را می‌بیند .

این سخن امیر مؤمنان ﷺ فرمودند : «ولی اگر چشمانشان کور شده و اخبارشان منقطع گشته چشم‌های عبرت‌گیر آنها را می‌نگرد ، و گوش دل اخبار آنان را می‌شنود ، و با غیر زبان خود حرف می‌زنند» منظور این است که هرچند نشانه‌های آنان بر حواسّ ظاهری انسان‌ها مخفی و پنهان است و اخبار مردگان از گوش‌های ظاهری افراد فاصله یافته که آثار و نشانه‌های آنان را نمی‌بینند و اخبارشان را نمی‌شنوند ، امّا به چشم عبرت‌بین که با آن به مردگان و حال و روز ایشان می‌نگرند و با گوش عقل خبرهای آنها را می‌شنوند و نشانه‌های ایشان را می‌بینند و از حال و روزشان مطّلع می‌شوند و از آنچه بر سرشان آمد پرس و جو می‌کنند و به آنها از آنچه ایشان پرسیده‌اند پاسخ می‌دهند ، بنابراین مردگان هم سخن می‌گویند ، امّا نه از راه متعارف و شناخته شده‌ای مانند دهان و زبان گوشتی ، بلکه با زبان حال از حال و روز خود چنین و چنان خبر می‌دهند .

این فرمایش امام ﷺ که : «فقالوا : کلحت الوجوه النواضر ، وخوت الأجساد النواعم» «کلح الوجوه» یعنی : چهره‌های درّم و درهم که لب‌هایشان به بالا جمع شده و دندان‌ها نمایان گشته و مانند سر گوسفندی که روی آتش بگیرند و پشم و موهای آن را بسوزانند و دندان‌های درشتی از میان لب‌هایش نمایان گردد ، و گفته شده : «کالحون» به معنای چهره‌های بسیار عبوس و اخموست ؛ یعنی : اخم و اندوه در چهره‌ها نمایان می‌شود ، و «خوت الأجساد» یعنی اجساد واژگون و هلاک شده .

و گفتهٔ ایشان که : «و بر اندام خویش لباس کهنگی پوشیده‌ایم» کنایه از دربرداشتن تغییرات بدن است و اینکه همچون جامه‌ای که بدن را می‌پوشاند این تغییرات و فرسایش‌ها بدن را فرامی‌گیرد ، و احتمال دارد که مراد از آن کفن‌ها باشد که مانند خود بدن در معرض این آفات و بلاهایند .

و این سخن که : «وتکاءدنا ضیق المضجع ، وتوارثنا الوحشة» «تکاءدنا» یعنی : بر ما سخت و دشوار شد ، ←

.....

← و «مضجع» یعنی: قبر، و «تورات مساکن الوحشة» کنایه از تغییر یافتن خانه‌های دنیا و انس و همدلی اهل آنها با تاریکی قبر و وحشت آن است، پس این خانه‌ها پیش‌تر از آنِ پدرانشان بوده است و پس از پدران به دست ایشان رسیده.

و این گفته که: «وتهکّمت علینا الربوع الصُّموت...، ولم نجد من کرب فرجا، ولا من ضیق متّسعا» «تهکّم» همان ویرانی است، و «ربوع» یعنی: سرزمین‌ها و دیار، «صموت» یعنی: خانه‌های خالی و بی‌همدم، و منظور این است که آن خانه‌ها خرابه شده و بر ما آوار گشته و زیبایی‌های اجساد و پیکره‌های ما با فرسایش وکهنگی از بین رفت، و جاهای زیبایی و آراستگی ما دگرگون شد، و درنگمان در گورها به درازا کشید، و درهای فرج و گشایش از اندوه و غصّه‌های گلوگیر قبر بر ما بسته شد، و تنگنای چنین مکان‌هایی هرگز بر ما وسیع و دلباز نشود.

این سخن امام ﷺ که: «اگر آنها را در نظر خود مجسّم کنی و یا پرده‌ها کنار رود و آنان را ببینی» یعنی: اگر صورت ایشان را تخیّل کنی و آن تصویرها را در قوّهٔ خیال خود حاضر نمایی، یا پرده‌ها و حجاب‌های خاکی‌ای که اجساد مردگان را پوشانیده از مقابل دیدگانت برطرف گردد.

و این فرمایش که: «وقد ارتسخت أسماعهم بالهوامّ واستکبّت» «ارتسخت» یعنی: ثابت شود، و «أسماع» یعنی: گوش‌ها، و «استکبّت» یعنی بسته گردد، و «هوامّ» به معنی کرم‌ها و این جمله و جمله‌های بعدی که قبل از جواب «لو» هستند حالیّه‌اند، و منظور این است که اگر پرده‌ها از برابر توکناری رود در حالی که در گوش‌های آن کرم‌ها ثابت و مستقر شده‌اند و از فراوانی کرم‌ها گوش‌ها و منافذ بدن جنازه‌ها پر و مسدود شده است.

این سخن امام ﷺ که: «و چشم‌هایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده و فرورفته‌اند» مقصود این است که به چشم‌های مردگان به جای سرمه خاک توتیای آن شده است و چشم‌هایشان زیر خاک پنهان گشته، و فروغ وسفیدی چشم‌هایشان همچون ماه گرفتگی با تیرگی مستور و پوشیده شده است، و این گفته که: «وتقطّعت الألسنة في أفواههم بعد ذلاقتها» «ذلاقة اللسان» یعنی: شیوایی و روانی در سخن گفتن، و مقصود از این کلام این است که زبان مردگان از هم گسسته و پراکنده شده و در دهانشان از بین رفته است و با خاک کهنه و پوسیده گشته، در نتیجه سخن گفتن برای ایشان دشوار (ناممکن) شده، و آنها که زبان شیوا و روان داشتند اکنون یارای سخن گفتن ندارند، و این سخن امام ﷺ که: «وهمدت القلوب في صدورهم بعد یقظتها» «همدت» یعنی: قلب‌هایشان از تپش و فرمان بایستاده و بیداری و حیات دل‌هایشان مرده است، که «بیداری» کنایه از زندگانی حیوانی و حرکت و تکاپوی روح است، و این سخن که فرمودند: «وعاث في کلّ جارحة منهم جدید بلی سمّجها» «عاث» یعنی: فاسد و تباه کرد، و «عیث» یعنی: تباهی، و مراد از «جدید البلی» قبرهای جدید و تازه است، و «سمّجها» یعنی: آن را زشت کرده است، و مقصود از این جمله آن است که گورهای تازه همهٔ اعضا و جوارح مردگان را تا نهایت امکان تباه نموده و از بین برده است، پس چهره‌ها و همهٔ اعضا و جوارح ایشان ←

.....

← را زشت و کریه نموده، و طراوت و زیبایی و شادابی آنها را دگرگون ساخته، و راه آفت‌ها و آسیب‌ها را به ایشان هموار ساخته است، به گونه‌ای که مردگان توانایی دفع این ضرر و زیان‌ها را از خود و اعضا و جوارحشان ندارند.

و این گفتهٔ امام ﷺ که: «قلب‌های پرغم و چشمانی پرخاشاک را می‌بینی که از هر نظر بیچاره‌اند، همان بیچارگی که از آنها دور نمی‌شود، و شدّت و اضطرابی که جلا و روشنی ندارد» جواب ماقبل ـ یعنی: هنگامی که اینان را در نظر مجسّم سازی ـ و جملهٔ پس از آن هم جملهٔ حالیّه است، و «أشجان» یعنی: اندوه‌ها، و «أقذاء» جمع «قذاء» خاک و خاشاکی است که در چشم فرو رود، و مقصود از این جمله این است که: اندوه دل‌هایشان و حسرت جان‌هایشان و خاشاک چشم‌هایشان و سختی‌ها و رنج‌ها و عیب و نقص‌های فاجعه‌آمیزشان غیر قابل توصیف است، و از ایشان به کناری نمی‌رود، و دشواری‌های کارشان برطرف نمی‌شود، بلکه در این رنج‌ها و سختی‌ها غرقه شده و در آنها فرورفته‌اند.

پس این بیان توصیف [حال آنها به صورت] اجمالی است، سپس حضرت ﷺ به تفصیل حال و روز ایشان پرداخته که: «فکم أکلت الأرض من عزیز جسد وأنین لون کان في الدنیا غذی ترف، ورییب شرف»، و «أنیق» یعنی: زیبا و خوش‌منظر و تماشایی. «غذیّ» ـبر وزن فعیل ـبه معنای مفعول (خورده شده) است. «الترف» پرنعمت و کسی است که با نعمت‌های فراوان تغذیه شده، و «رییب شرف» یعنی: آنکه با شرافت و بزرگواری پرورش یافته.

این سخن امام ﷺ که: «یتعلّل بالسرور في ساعة حزنه، ویفزع إلی السلوة إن مصیبة نزلت به» «تعلّل بالسرور» یعنی: گرفتار و مشغول شادمانی گشت، و مقصود بیان حال کسی است که در کمال عزّت و راحتی در دنیا به سر می‌برد، به گونه‌ای که حال خوش او به جایی از نعمت و آسایش و رفاه رسیده که گرفتار این همه شادی و خوشی شده و با وجود اندوه غرق شادمانی و سرور گشته است، و اگر مصیبتی به او برسد به تسلیت و سرسلامتی پناه می‌برد، و این به جهت زیاده روی و افراط در خوشی‌های دنیوی است.

این سخن که: «ضنًا بغضارة عیشه، وشحاحة بلهوه ولعبه» «ضنّة» یعنی: بخل ورزیدن، و «غضارة العیش» خوشی زندگی، و «شحاحة» به معنی حسادت است، و مقصود از این جمله این است که چنین شخصی به خاطر زیادی میل و کششی که به دنیا دارد به اندوه‌ها و مصیبت‌هایی که بر سرش می‌آید توجّهی نمی‌کند، و این به خاطر بخل و حسد به شادمانی‌ها و سرمستی‌ها و خوشی‌های دنیا و ترسی است که نسبت به از دست دادن آنها دارد.

این گفتهٔ امام ﷺ که: «در آن هنگام که در سایهٔ زندگی به دنیا و دنیا به آنها می‌خندید، ناگهان روزگار با خارهای آلام و مصائب آنان را در هم کوبید، و گذشت روزگار نیرویشان را در هم ریخت» منظور این است که وقتی کسی بیشترین اقبال به دنیا را دارد و سخت بدان خرسند و سرمست از آن است و دنیا هم به او روی آورده است ←

.....

← و او در سایهٔ خوشی دنیا به سر می‌برد و بشدّت از آخرت غافل است به ناگهان روزگار بر او خشم می‌گیرد و با او دشمن می‌شود. «الحسك» معروف است و کنایه از دردها و بیماری‌هاست، و وجه شباهت بیماری‌ها به حسک به خاطر این است که درد و رنج و بیماری مانند خاری بر دامن انسان آویخته و همواره همراه اوست، و در این وقت گذران روزگار توان و جوارح او را تباه می‌کند.

این فرمایش که: «ونظرت إليه الحتوف من كثب، فخالطه بثّ لا يعرفه، ونجيّ همّ ما كان يجده، وتولّدت فيه فترات علل آنس ما كان بصحّته» «حتوف» جمع «حتف» به معنی مرگ و آثار آن و «كثب» به معنی نزدیک بودن است. «البثّ» یعنی: غم و اندوه، و مقصود از این جمله این است که پس از آن مرگ به او نظر افکنده است و نشانه‌های آن از نزدیک و بدون کندی و تأخیر و سهل انگاری رخ نموده است، پس اندوه و غصّه با او درآمیخته است، اندوهی که پیش‌تر هیچ آشنایی و معرفتی بدان نداشت، و تشویش و اندوه ناب و خالص که پیش‌تر آن را نمی‌شناخت بر دلش وارد شده است، و در جسم و جان او بیماری‌ها و مرض‌هایی پدید آمده است که در زمان سلامتی با آنها انس و الفت داشت و بخوبی با آنها سر می‌کرد ـ یعنی: این بیماری‌ها شبیه به چیزهایی است که پیش‌تر بر او وارد شده و با آنها سر می‌کرد. کلمهٔ «أنس» به خاطر حال بودن منصوب و «فاء» زمانیّه و «كان» تامّه می‌باشد (تنها به اسم اکتفا کرده و خبر نمی‌خواهد)، و «بصحّته» هم از نظر معنا وابسته و متعلّق به «أنس» است ـ یعنی: در حالی که زمانی سلامت بود به این اسباب و علل بیماری انس گرفته و با آنها همدم بود.

این سخن امام ﷺ که: «ففزع إلى ما كان عوّده الأطبّاء من تسكين الحارّ بالقارّ، وتحريك البارد بالحارّ... إلّا أمدّ منها كلّ ذات داء» «القارّ» یعنی: آب خنک، و مقصود از این جمله این است که وقتی بیماری‌ها و اسباب مرگ بر وی فرود آید بی‌تاب می‌شود و طبق عادت و روال گذشته با شتاب به پزشکان مراجعه می‌کند، و با مداوای ایشان در صدد معالجهٔ خود برمی‌آید ـ مثلاً گرمی را با سردی فرو نشاند و سردی را با گرمی و حرارت مهار کند ـ، امّا با هیچ سردی‌ای معالجه نمی‌کند مگر اینکه بر حرارت و گرمایش افزوده می‌شود و با هیچ گرمی‌ای درمان نمی‌کند مگر اینکه در سردی تنش می‌افزاید و هیچ داروی اعتدال بخشی به کار نمی‌برد جز اینکه مرضش استمرار می‌یابد.

این سخن مولی ﷺ که: «تا آن جا که تسلّی دهنده‌اش سست، و پرستارش به غفلت گرایید، و خاندانش از بیمارپرسی خسته و ناتوان شدند، و از پاسخ سائلان در مورد بیماری او عاجز ماندند، و دربارهٔ همان خبر حزن‌آوری که از او کتمان می‌نمودند در پیش او به گفتگو پرداختند، یکی می‌گفت: تا هنگام مرگ به همین وضع باقی است (با همین بیماری از دنیا می‌رود)، و دیگری آرزوی بازگشت بهبودیش را داشت، و سومی آنان را به شکیبایی در فقدانش دعوت می‌کرد و گذشتگان را به یادشان می‌آورد. در همین حال که وی در شرف سفر مفارقت دنیا و ترک دوستان بود، ناگهان عارضه‌ای گلوگیر برایش پیش آمد» و سکرات مرگ

←

[بیان علائم قیامت]

فصل پنجم در بیان اشراط قیامت و علائم آن، که بعضی از آن قبلِ قیام قیامت به عرصهٔ بروز و ظهور آید، و بعضی از آن در حین بعث خلایق یا بعد از آن ـ از شداید و فظایع احوال یوم نشور که حق تعالی آن امور را علامت و نشانهٔ ساعت قرار داده و در قرآن اِخبار به آن فرموده و از شداید عظیمهٔ آن روز شمرده ـ. و اخبار و احادیث بسیار از ائمّهٔ اطهار ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ در هریک از آن رسیده، و بیان تفصیل آن امور در کتب معتبرهٔ اخبار مضبوط است. و در این مؤلّف به بیان اجمالی اشاره به آن می‌شود، حفظاً لنظم المرام[1].

و از آن جمله رجعت نمودن ائمّهٔ اطهار است به دنیا. و از اجماعیّات شیعه ـ بلکه از ضروریّات مذهب حقّهٔ امامیّه است ـ بر حقّیّت رجعت که پیش از قیامت، ائمّهٔ طاهرین و حضرت امیر المؤمنین و رسول خدا ـ صلّی الله علیه وعلیهم أجمعین ـ رجعت می‌نمایند به دنیا، و نیکان از امّت مرحومه و خواصّ از شیعیان و موالیان اهل بیت برمی‌گردند به دنیا در زمان دولت حقّهٔ ائمّهٔ دین، که دیده‌های ایشان روشن گردد و انتقام کشند از مخالفین و ائمّهٔ ضلال. و علمای شیعه ـ رضوان الله علیهم ـ در باب حقّیّت رجعت رسایل مفرده تألیف نموده‌اند. و حضرت صادق ﷺ در حدیثی که صدوق ـ علیه الرحمه ـ در من لا یحضره الفقیه روایت کرده، فرمود که: از ما نیست

← ولحظهٔ جان کندن‌ها به او روی آورد، در نتیجه مجاری دانایی و خوش‌فهمی او ـ مانند چشم و گوش ـ سرگردان گشت و کر و کور شد، و تری زبانش به خشکی گرایید و لال گشت که توان پرسش و پاسخ ندارد.
و این گفتهٔ امام ﷺ که: «[خلاصه اینکه] مرگ دشواری‌هایی دارد که هراس انگیزتر از آن است که بتوان در قالب الفاظ ریخت و یا اندیشه‌های مردم دنیا بتواند آنها را درک نماید» بیان و اشاره‌ای است به اینکه امکان ندارد چگونگی مرگ و سکرات آن را توصیف نمود، و آنچه دربارهٔ مرگ با تمثیل و نمونه تعبیر شده است ـ مثل اینکه مرگ از هزار ضربهٔ شمشیر دردناک‌تر است، یا اینکه محور آسیابی را بر حدقهٔ چشم کسی بگردانند، یا با قیچی پیکر او را ریزریز و یا اژه بدنش را تکّه تکّه کنند ـ مثال و نمونه‌هایی بیش نیست، و توصیف حقیقی برای مرگ و دشواری‌های آن نمی‌باشد. از سختی‌ها و سکرات و تلخی‌های مرگ به خدا پناه می‌برم.

۱. یعنی: به خاطر حفظ کردن نظم مقصود [ی که داریم].

کسی که اعتقاد به رجعت ما نداشته باشد.[۱] مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در کتاب حقّ الیقین می‌فرماید که: حقیر در بحار الأنوار زیاده از دویست حدیث، از زیاده از چهل نفر از مصنّفین علمای امامیّه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند، نوشتم[۲]. هر که خواهد[۳] به آن کتاب رجوع نماید.[۴]

از آن جمله خروج یأجوج و مأجوج است که حق تعالی در کتاب عزیز، قصّهٔ آن را بیان فرموده ـ مِن قوله تعالی: ﴿إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً﴾ إلی قوله: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً﴾[۵]، وقال تعالی: ﴿حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ﴾[۶]. و چون در زمان اسکندر ذي القرنین ظاهر شد فساد این طایفه در وجه ارض، و اذیّت ایشان خلایق را بر حدّ افراط رسید، ذي القرنین به امر پروردگار سدّ را ساخت که ممنوع باشند از شکستن یا بالا آمدن از آن. و این منع از جهت رحمت پروردگار است بر بندگان، که سلب قدرت از ایشان نمود در شکستن آن سد. و چون وعدهٔ پروردگار نزدیک شود، در آن وقت آن سد با زمین مساوی گردد، و گشوده می‌شود راه ایشان، و از هر بلندی و پستی بسرعت می‌دوند به جانب وجه ارض، و از هیچ چیز ممنوع نمی‌شوند.

و در صافی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: مردی از ایشان نمی‌میرد مگر اینکه هزار فرزند از نسل خود می‌بیند.[۷] و در مجمع و غیر آن از مفسّرین، از حذیفه

---

۱. ر.ک: الهدایة، ص ۲۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۳۶.

۲. در مصدر: بیرون نوشته‌ام.

۳. در مصدر: هر که را شکّی باشد.

۴. حقّ الیقین، ص ۴۱۱، مقصد نهم در اثبات رجعت است.

۵. یعنی: یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند. آیا مالی در اختیار تو قرار دهیم؟ ـ تا فرمایش او که: ـ پس چون وعدهٔ پروردگارم فرا رسد، آن سد را درهم کوبد، و وعدهٔ پروردگارم حقّ است. [سورهٔ کهف، آیهٔ ۹۴ـ۹۸]

۶. یعنی: تا وقتی که یأجوج و مأجوج [راهشان] گشوده شود و آنها از هر پشته‌ای بتازند. [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۹۶]

۷. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۶۴، ضمن شمارهٔ ۹۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۷۸، ضمن شمارهٔ ۴.

روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود که: آن طایفه سه صنفند: صنفی از ایشان قامت هریک مانند درخت‌های بلند است، و صنفی از آنها طول و عرضشان مساوی است، و این دو صنفند که هیچ کوه در مقابل ایشان نمی‌ایستد، و صنف دیگر ایشان یک گوش خود را فرش و گوش دیگر را لحاف می‌نمایند. و نمی‌گذرند بر هیچ درنده و جانوری مگر آنکه آن را می‌خورند. و هرکه از آنها می‌میرد، می‌خورند. مقدّمهٔ ایشان در شام و ساقهٔ ایشان در خراسان خواهد بود.[۱]

و از آن جمله ظاهر شدن دابّة الأرض است که حق تعالی در قرآن به آن إخبار فرموده؛ مِن قوله تعالی: ﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾[۲]؛ یعنی: چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان ـ یا آنکه: وقتی که نازل شود عذاب الهی بر ایشان در نزدیک قیامت ـ، بیرون آوریم از برای ایشان دابّه‌ای[۳] از زمین که سخن گوید با ایشان. بدرستی که مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند. و این آیت و علامت، از آیات عظیمهٔ پروردگار است که نزدیک قیامت ظاهر شود و با او خواهد بود عصای حضرت موسی ﷺ و انگشتر سلیمان ﷺ. و عصا را در میان دو دیدهٔ مؤمن خواهد زد که در آن نقش شود که: او مؤمن است حقّاً، و انگشتر را در میان دو چشم کافر زند و نقش گیرد که: این کافر است حقّاً.[۴] و در بعضی از روایات آنکه عصا را در موضع سجود مؤمن زند، و در آن نقطه سفیدی‌ای ظاهر شود که تمام روی او را روشن نماید، و انگشتر را در میان بینی کافر زند که سیاه شود و تمام روی او را سیاه نماید.[۵]

و خاصّه و عامّه حدیث دابّة الأرض را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند. و در احادیث بسیار وارد شده است که: مراد به دابّة الأرض، حضرت امیر المؤمنین ﷺ است که

---

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۸ و ....
۲. سورهٔ نمل، آیهٔ ۸۲.
۳. دابّه: جنبنده.
۴. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۵۲۷، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴، ضمن حدیث ۲۶.
۵. تفسیر کشّاف، ج ۳، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

آن بزرگوار، آیت عظمای حضرت پروردگار است که در آخر الزمان ظاهر شود، و محک مؤمن و منافق به یدِ یدِ اللّهیِ آن بزرگوار است، که از برای مؤمن رحمت و از برای کفّار و منافقین، عذاب و نقمت است.

و ابوهریره و ابن‌عبّاس و اصبغ بن نباته روایت کرده‌اند که: مراد به دابّة الأرض حضرت امیر المؤمنین ﷺ است.[۱] و مجلسی از کتاب ما نزل من القرآن في الأئمّة ﷺ ـ که از مؤلّفات ابن‌ماهیار است ـ از اصبغ بن نباته روایت کرده است که معاویه خطاب نمود به اصبغ که: شما شیعیان می‌گویید و گمان می‌کنید که: دابّة الأرض علی است. اصبغ گفت که: ما شیعیان تنها این را نمی‌گوییم، بلکه یهودان نیز چنین می‌گویند. معاویه فرستاد اعلم علمای یهود را آوردند و از او پرسید که: شما در کتاب‌های خود ذکر دابّة الأرض را می‌یابید؟ گفت: بلی. معاویه گفت: چه چیز است در نزد شما دابّة الأرض؟ گفت: اسم مردی است. معاویه گفت: آن مرد چه نام دارد در نزد شما؟ گفت: الیا. معاویه تأمّل نمود و گفت: چه نزدیک است الیا به علی! و ساکت شد.[۲]

و از آن جمله ظاهر شدن دخان است که حق ـ سبحانه و تعالی ـ در قرآن به آن اِخبار فرموده، مِن قوله تعالی: ﴿ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ * يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾[۳]؛ یعنی: روزی که بیاورد آسمان دودِ هویدایی را که فراگیرد، و مردم را گویند: این عذابی است دردناک. و اکثر مفسّران گفته‌اند که: دخان آیتی است از اشراط و علایم قیامت که مردم را فراگیرد و داخل شود در گوش‌های کفّار و منافقین، و سرهای ایشان از شدّت حرارت این دخان بریان شود. و چون بر مؤمن وارد شود، مانند زکامی خواهد بود برای ایشان. و زمین مانند خانه‌ای باشد که در آن آتش افروخته باشند و تا چهل روز طول کشد و بعد از آن برطرف شود.[۴]

---

۱. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴، ضمن شمارهٔ ۳۲ و ج ۵۲، ص ۱۱۲، ح ۱۱ و ۱۲.
۲. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۴، ذیل حدیث ۳۲.
۳. سورهٔ دخان، آیهٔ ۱۰ ـ ۱۱.
۴. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۱ و ج ۵۳، ص ۵۷ ـ ۵۸، ذیل شمارهٔ ۳۹.

و از آن جمله بیرون آمدن آفتاب است از مغرب که آن هم از اشراط قیامت است. و کلینی و شیخ طوسی ـ قدّس سرّهما ـ به اسناد خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: چون آفتاب از مغرب طلوع نماید، همهٔ مردم ایمان می‌آورند، و لکن ایمان ایشان نفع نمی‌بخشد ایشان را. و آیهٔ شریفهٔ: ﴿ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً ﴾[1] جمعی دلیل بر این معنی گرفته‌اند و گفته‌اند که: مراد به بعض آیات، همان طلوع شمس است از مغرب.[2] و در بعضی از اخبار نبویّه نیز آیهٔ مذکوره تفسیر به همین وجه شده است که مراد، طلوع شمس است از مغرب.[3]

و از آن جمله نفخ صور است که حق تعالی در آیات عدیده اخبار از آن فرموده، من قوله تعالی: ﴿ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ ﴾[4]. و در روایات بسیار آنکه: حق تعالی اسرافیل را که مَلَک عظیمی است، آفرید و با او صور عظیمی آفرید ـ یعنی: بوقی ـ که یک طرف آن در مشرق و طرف دیگر در مغرب است، و از روزی که خلق شده آن صور در دهان اوست، و منتظر فرمان الهی است که هر وقت فرمان از جانب حضرت ربّ الارباب دررسد، در صور بدمد.[5]

و مستفاد از کثیری از آیات و اخبار، آنکه نفخهٔ صور دو مرتبه خواهد بود: یکی

---

۱. یعنی: روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت آید کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد. [سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۵۸]

۲. ر.ک: جامع البیان عن تأویل آي القرآن، ج ۸، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۶.

۳. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۳، ح ۴۰۷۰؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹ ـ ۳۳۰، ح ۵۰۶۷.

۴. یعنی: روزی که در صور دمیده شود، پس هرکه در آسمان‌ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد. [سورهٔ نمل، آیهٔ ۸۷]

۵. ر.ک: صحیفهٔ سجّادیّه، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۳، ش ۸۸، دعاؤه ﷺ بعد الفراغ من صلاة الليل لنفسه في الاعتراف بالذنب؛ معالم الزلفی، ج ۲، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۴، الباب السادس: أنّه ينفخ في الصور مرّتين، وقدر الصور وكيفيّته، وما يترتّب على النفختين، وكم بين النفختين، ضمن حدیث ۸؛ بستان الواعظین، ج ۱، ص ۳۱، ش ۴۰، کیفیّة بعث الموتی.

نفخهٔ صَعق که همهٔ خلایق به آن نفخه می‌میرند، و نفخهٔ دوم نفخهٔ بَعث است که به این نفخه همهٔ خلایق زنده می‌شوند، و بین این دو نفخه مدّتی طول کشد. و در بعضی از اخبار آنکه: بین دو نفخه چهل سال طول کشد،[۱] و در بعضی از اخبار دیگر چهارصد سال نیز وارد شده است.[۲] و در قرآن مجید اشاره به این دو نفخه شده است ـ چون قوله: ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾[۳].

و بعضی از مفسّرین گفته‌اند که: نفخ صور سه مرتبه خواهد بود: یکی نفخهٔ فَزع که چون دمیده شود، همهٔ خلایق به فزع می‌آیند و می‌ترسند، و نفخهٔ دوم نفخهٔ صَعق است که به آن نفخه همهٔ خلایق می‌میرند. نفخهٔ سوم نفخهٔ بَعث است که به آن نفخه همهٔ خلایق زنده می‌شوند که حاضر شوند در صحرای قیامت و از قبرهای خود بیرون آیند؛ لقوله تعالی: ﴿ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾. و این قول، نادر است؛ زیرا که معلوم نشده است از آیات و اخبار که نفخهٔ فَزع غیر از نفخهٔ صَعق باشد، و شاید که فَزع و صَعق هر دو به یک نفخه حاصل شود.

وفي البحار وغيره من كتب الأخبار عن تفسير عليّ بن إبراهيم عن عليّ بن الحسين ﷺ أنّه سئل عن النفختين: كم بينهما؟ قال ﷺ: ما شاءَ اللهُ، فقيل [له]: يابن رسول الله، أخبرنا[۴]: كيف ينفخ فيه؟ فقال ﷺ: أَمَّا النَّفْخَةُ الأُولى فَإِنَّ اللهَ ـ جلّ جلاله ـ يَأمُرُ إسرافيلَ فَيهبِطُ إِلَى الدُّنيا[۵]، ومَعَهُ الصُورُ[۶]، ولِلصورِ رَأسٌ واحِدٌ وطَرفانِ، وبَينَ طَرفِ كُلِّ رَأس[۷] مِنهما [ما]

---

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۱.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۹۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۷، ضمن حدیث ۸ و....

۳. یعنی: و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بیهوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۸]

۴. در هر دو مصدر: أخبرني.

۵. در تفسیر: الأرض.

۶. در کتاب شریف بحار: ومعه صور.

۷. در نسخ: وبين طرف رأس كلّ.

بَينَ السَّماءِ إلَى الأَرضِ[١]، فَإذا رأَتِ المَلائِكَةُ إسرافيلَ وقَد هَبطَ إلَى الدُّنيا ومَعَهُ الصُّورُ قالوا: قَد أَذِنَ اللهُ تَعالى في مَوتِ أَهلِ الأَرضِ وفي مَوتِ أَهلِ السَّماءِ. قالَ: فَيهبِطُ إسرافيلُ بِحَظيرةِ[٢] بَيتِ المَقدِسِ ويَستقبِلُ القِبلةَ[٣]، فَإذا رَآهُ أَهلُ الأَرضِ قالوا: قَد أَذِنَ اللهُ تَعالى في مَوتِ أَهلِ الأَرضِ. قالَ: فَينفخُ فيهِ نَفخَةً فَيخرجُ الصوتُ مِنَ الطَّرفِ الَّذي يَلي [أَهلَ] الأَرضِ، فَلا يَبقى فِي الأَرضِ ذُو روحٍ إلّا صَعِقَ وماتَ، ثُمَّ يَنفُخُ فيهِ نَفخةً أُخرى فَيخرجُ الصّوتُ مِنَ الطَّرفِ الَّذي يَلي [أَهلَ] السَّماءِ، فَلا يَبقى فِي السَّماءِ ذُو روحٍ إلّا صَعِقَ وماتَ إلّا إسرافيلُ....

قالَ: فَيَقولُ اللهُ تَعالى لإسرافيلَ: يا إسرافيلُ، مُت، فَيَموتُ إسرافيلُ، فَيمكثونَ في ذلِكَ ما شاءَ اللهُ تَعالى، ثُمَّ يَأمرُ اللهُ تَعالى السَّماواتِ فَتمورُ، ويَأمرُ الجِبالَ فَتسيرُ، وهُوَ قولهُ تَعالى: ﴿ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْراً * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيراً ﴾ ـ يعني: تَبسُط ـ، و﴿ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ ﴾ ـ يعني: بِأَرضٍ لَم تُكسَب عَلَيهَا الذُّنوبُ ـ، بارزةً لَيسَ عَلَيها جِبالٌ ولا نَباتٌ كَما دَحاها أَوّلَ مَرّةٍ، ويُعيدُ عَرشَهُ عَلَى المَاءِ كَما كانَ أَوّلَ مَرَّةٍ...، فَعِندَ ذلِكَ يُنادِي الجَبّارُ ـ جلّ جلاله ـ بِصَوتٍ مِن قِبَلِهِ[٤] جَهوَرِيٍّ يُسمِعُ أَقطارَ السَّماواتِ والأَرَضينَ[٥]: أَينَ الجَبّارونَ وأَينَ المُلوكُ؟[٦] لِمَنِ المُلكُ؟ فَلا يُجيبُه مُجيبٌ، فَعِندَ ذلِكَ يَقولُ الجَبّارُ ـ عزّ وجلّ ـ مُجيباً لِنَفسِهِ: لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ. أَنَا قَهرتُ الخَلائقَ كُلَّهم وأَمَتُّهُم[٧].

قالَ: يَنفخُ الجَبّارُ نَفخةً فِي الصُّورِ يَخرجُ الصُّوتُ مِن أَحدِ الطَّرفينِ الَّذي يَلِي السَّماواتِ، فَلا يَبقى أَحدٌ فِي السَّماواتِ إلّا حَيَّ وقامَ كَما كانَ، فَتعودُ حَملةُ العَرشِ، وتَحضرُ الجَنَّةُ والنّارُ، ويُحشَرُ الخَلائِقُ لِلحِسابِ[٨].

---

١. در تفسير: والأرض.
٢. در نسخ: بحضرة.
٣. در هر دو مصدر: الكعبة.
٤. در نسخ: بصوت له.
٥. در نسخ: والأرض.
٦. عبارت «أين الجبّارون وأين الملوك؟» در هيچ يک از دو مصدر نيست.
٧. در نسخ: وأُميتهم.
٨. در نسخ: للحسنات.

قال: فرأيت عليّ بن الحسين ـ صلوات الله عليهما ـ يبكي عند ذلك بكاءً شديداً.[۱]

---

۱. یعنی: در کتاب شریف بحار و دیگر کتاب‌های روایی از تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از امام سجّاد ﷺ آمده است که: از ایشان دربارهٔ دو نفخه (دمیدن در صور اسرافیل) پرسیده شد که: چه مقدار زمان بین آن دو فاصله است؟ امام ﷺ فرمودند: آن قدر که خدا بخواهد. عرض شد: ای فرزند رسول خدا، بفرمایید که چگونه در آن می‌دمد. فرمودند: امّا دمیدن نخست در صور بدین گونه است که خداوند به اسرافیل فرمان می‌دهد و او به عالم دنیا فرود می‌آید، در حالی که شیپوری با خود دارد، که شیپور او یک سر و دو دهانهٔ خروجی دارد که فاصلهٔ این دو دهانه از زمین تا آسمان است. وقتی فرشتگان اسرافیل را می‌بینند که با شیپور خود به عالم دنیا فرود آمده است می‌گویند: بیقین خداوند رخصت مرگ همهٔ اهل زمین و آسمان را داده است. پس اسرافیل بر محوّطهٔ بیت المقدس آمده و رو به قبله می‌ایستد، و چون مردمان اهل زمین او را می‌بینند می‌گویند: یقیناً خداوند رخصت مرگ همهٔ اهالی زمین را داده است. سپس اسرافیل یک بار در آن شیپور می‌دمد و صدایی از آن دهانه‌ای که به طرف [أهل] زمین است خارج می‌شود که تمام جانداران روی کرهٔ خاک از آن بانگ هولناک بیهوش شده و می‌میرند، سپس بار دیگر در آن شیپور می‌دمد و صدایی از آن طرف که به سمت [أهل] آسمان است خارج می‌شود که همهٔ جاندارانی که در آسمان‌ها روح و جانی دارند بیهوش شده و می‌میرند بجز خود اسرافیل....

بعد خداوند به وی می‌فرماید: «ای اسرافیل! بمیر» و او می‌میرد. پس در همین حالت تا مدّتی که خدا می‌خواهد درنگ می‌کنند. سپس خداوند به آسمان‌ها فرمان می‌دهد که همچون گیسوی پریشان به نوسان درآیند و به کوه‌ها فرمان می‌دهد تا به حرکت درآیند، و این معنای این فرمایش خدای متعال است که: ﴿روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه‌ها به حرکت درآیند﴾ [سورهٔ طور، آیهٔ ۹ و ۱۰] یعنی: بسط و گسترش می‌یابند و ﴿زمین دگرگون می‌شود﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۸] یعنی: تبدیل به زمینی می‌شود که هیچ گناهی بر روی آن نشده است، و مانند روزی که زمین برای نخستین بار گسترده شد مسطّح گشته و هیچ کوهی در آن دیده نشود و هیچ گیاهی در آن نباشد، و عرش الهی بار دیگر به روی آب قرار گیرد...، و در این هنگام خداوند جبّار با صدایی بلند و آشکار از جانب خویش که همهٔ طبقات آسمان و زمین آن را می‌شنوند بانگ بر می‌آورد: کجایند ستمگران؟ و کجایند پادشاهان؟ پادشاهی از آن کیست؟ پس هیچ کس پاسخی نمی‌دهد، و در این هنگام خود خداوند جبّار در پاسخ خود می‌فرماید: پادشاهی تنها از آنِ یکتای چیره است. من همهٔ آفریده‌ها را مقهور ساخته و میراندم.

[در ادامه امام ﷺ] فرمود: خداوند جبّار خود در شیپور می‌دمد و صدایی از دهانهٔ رو به آسمان آن خارج می‌گردد که همهٔ اهالی آسمان زنده شده و مانند حالت نخستین خود به پا می‌خیزند، بعد حاملان عرش بازمی‌گردند، و بهشت و دوزخ مهیّا شده، و مردم برای حساب و کتاب محشور می‌گردند.

[راوی گوید:] پس در این هنگام دیدم که امام سجّاد ﷺ بشدّت گریستند. [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۴ ـ ۳۲۵، ح ۲، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳]

و حق تعالی در آیهٔ شریفهٔ دیگر بیان فرموده است کیفیّت اماتهٔ اهل ارض را ـ مِن قوله تعالی: ﴿ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴾، مِن قوله تعالی: ﴿ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴾[1] ـ. وفي تفسير القميّ قال: قالَ في آخرِ الزَّمانِ، يُصاحُ فيهِم صَيحةٌ وهُم في أسواقِهِم يَتَخاصَمونَ، فَيموتونَ كُلُّهم في مَكانِهِم لا يرجِعُ أحدٌ [مِنهُم] إلى مَنزِله، ولا يُوصي بوَصيَّةٍ. وفي المجمع: تَقومُ والرَّجُلانِ قَد نَشرا ثوبَهُما يَتَبايَعانِه[2]، فَما يَطويانِه حَتّى تَقومَ السّاعَةُ، والرّجلُ يَرفعُ أُكلتَه [إلى فيهِ]، فَما تَصِلُ إلى فيهِ حَتّى تَقومَ.[3]

و حق تعالی در ذیل همین آیه می‌فرماید: ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ﴾ أي: مرّةً ثانيةً ﴿ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴾[4] أي: من القبور إلى ربّهم يسرعون.[5]

---

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۴۹ ـ ۵۰. یعنی: جز یک فریاد را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند. آن‌گاه نه توانایی وصیّتی دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند.

۲. در نسخ: فیتبایعان.

۳. یعنی: همان فرمایش خداوند متعال که: ﴿جز یک فریاد را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند. آن‌گاه نه توانایی وصیّتی دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۴۹ ـ ۵۰]، و در تفسیر قمی آمده است که: این رویداد در آخر الزمان است، که بانگی برآورده می‌شود و ایشان در حالی که در بازارها به داد و ستد و کشمکش مشغولند به یکباره همگی در جای خود می‌میرند، و دیگر هیچ یک [از ایشان] به خانهٔ خود بازنمی‌گردد، و به کسی وصیّت و سفارش نمی‌کند [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۳، ح ۱]، و در مجمع البیان آمده است که: قیامت در حالی بر پا می‌شود که دو نفر (خریدار و فروشنده) در بازار پارچه‌های خود را گسترده و به خرید و فروش و داد و ستد مشغولند و هنوز دامن پارچه‌ها برنچیده‌اند که رستاخیز بر پا می‌شود، و سردی لقمه برگرفته و [به دهان] نبرده که قیامت بر پا می‌شود [تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۰].

۴. سورهٔ یس، آیهٔ ۵۱. یعنی: و در صور دمیده خواهد شد، پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می‌آیند.

۵. یعنی: ﴿و در صور دمیده خواهد شد﴾ یعنی: بار دوم ﴿پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می‌آیند﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۵۱] یعنی: از گورها بسرعت به سوی پروردگارشان می‌روند.

از آن جمله تزلزل ارکان سماوات و ارضین است، وقال تعالی: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴾[۱]، وقال تعالی: ﴿ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴾[۲] ـ یعنی: هنگامی که به جنبش آید زمین و بلرزد به جنبش شدیدی که بیرون اندازد آنچه راکه در بر گرفته است از اموات ـ. وقال تعالی: ﴿ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ * قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ * أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴾[۳]؛ یعنی: روزی که آن زلزله بشکافد زمین به اهلش و صیحهٔ عظما در پی آن باشد، و دلهای خلایق در آن روز مضطرب شود، و دیده‌های ایشان خاشع شود از شدّت ترس و هول آن روز. وقال تعالی: ﴿ إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ ﴾[۴]؛ یعنی: در هنگامی که آسمان منشق شود و از هم بشکافد.

از آن جمله پاشیدن کوه‌هاست که از هم بپاشد و مضمحل شود مانند عِهن ـ یعنی: مانند پشمی که ندّافی کرده شود و اجزای آن از هم منقطع و پاره شود ـ. وقال تعالی: ﴿ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ﴾[۵]، وقال تعالی: ﴿ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً ﴾[۶]، وقال تعالی: ﴿ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثّاً ﴾[۷] ـ یعنی: هباءً منثورا[۸] خواهد شد.

و از آن جمله تبدّل ارض است به غیر این ارض. وقال تعالی: ﴿ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ﴾[۹]. و زمین قیامت مسطّح باشد که هیچ پستی و بلندی‌ای در آن یافت نشود. و در بعضی از اخبار ـ چنان که از ابن‌عبّاس روایت شده ـ آنکه: آجام[۱۰] و آکام[۱۱]

---

۱. یعنی: ای مردم! از پروردگار خود پرواکنید؛ چراکه زلزلهٔ رستاخیز امری هولناک است. [سورهٔ حج، آیهٔ ۱]
۲. سورهٔ زلزال، آیهٔ ۱ ـ ۲.
۳. سورهٔ نازعات، آیهٔ ۶ ـ ۹.
۴. سورهٔ انفطار، آیهٔ ۱.
۵. یعنی: و کوه‌ها چون پشم زده گردد. [سورهٔ قارعه، آیهٔ ۵]
۶. یعنی: و کوه‌ها به حرکت درآیند. [سورهٔ طور، آیهٔ ۱۰]
۷. یعنی: و کوه‌ها ریزه ریزه شوند، و غباری پراکنده گردند. [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۵ ـ ۶]
۸. یعنی: غبار پراکنده.
۹. یعنی: روزی که زمین به غیر این زمین مبدّل گردد. [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۸]
۱۰. آجام: نیستان‌ها، نیزارها، بیشه‌ها، جمع الجمع أَجَمَه.
۱۱. آکام: تپّه‌ها، پشته‌ها، جمع الجمع أَکَمَه.

و اشجار همه متبدّل شوند و مبدّل شوند به زمین بیضایی[۱] مانند نقره، که سفک دمایی[۲] در آن نشده باشد و گناهی بر روی آن بجای آورده نشده باشد.[۳] و در روایت سهل ساعدی از رسول خدا ﷺ آنکه: مردم محشور می‌شوند در روز قیامت در روی زمین بیضایی که خالی از پست و بلندی باشد.[۴] و در بعضی از اخبار آنکه زمین مبدّل به آتش خواهد شد.[۵] **وفي البحار عن ثواب الأعمال بإسناده عن الصادق ﷺ، قال: أَرضُ القِيامَةِ نارٌ، ما خَلا ظِلُّ المُؤمِنِ؛ فَإِنَّ صَدقَتَه تُظِلّه.**[۶] و در بعضی از اخبار آنکه زمین محشر از برای مؤمنین مبدّل می‌شود به نان بسیار خوبی که از آن می‌خورند تا خلایق از حساب فارغ شوند.[۷]

و از آن جمله مبدّل شدن دریاهاست به آتش. **وقال تعالى: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾، وفي الصافي عن القمّيّ: تَتَحوّلُ البِحارُ الَّتي حَولَ الدُّنيا كُلّها نيراناً.**[۸]

از آن جمله انخساف قمر[۹] و انکساف شمس[۱۰] است و انتثار نجوم و کواکب[۱۱] است.

---

۱. بیضاء: سپید.
۲. سفک دماء: ریختن خون‌ها.
۳. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۷۱.
۴. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۷، و نیز ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۷۱.
۵. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۷۲.
۶. یعنی: و در بحار از ثواب الأعمال به اسناد وی از امام صادق ﷺ [روایت کرده که] فرمود: زمین قیامت آتش است، مگر سایهٔ مؤمن؛ که صدقه‌اش بر او سایه خواهد افکند. [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۰، ح ۵۷ و ...، و نیز ر.ک: ثواب الأعمال، ص ۱۴۰؛ الکافی، ج ۴، ص ۳، ح ۶]
۷. الکافی، ج ۶، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷، ح ۴؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۹۶، ضمن شمارهٔ ۴۸.
۸. یعنی: و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿و آن گاه که دریاها جوشان گردند﴾ [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۶]، و در صافی از قمی [روایت کرده]: دریاهایی که در اطراف عالمند مبدّل به آتش می‌شوند. [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۹۰، ش ۶، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۰۷، ضمن شمارهٔ ۲۹ و ج ۸، ص ۳۱۴، ش ۸۸]
۹. انخساف قمر: خسوف و گرفتن ماه.
۱۰. انکساف شمس: کسوف و گرفتن خورشید.
۱۱. نجوم جمع نجم و کواکب جمع کوکب و هر دو به معنی ستارگانند. انتثار نجوم و کواکب: پراکنده شدن ستارگان.

و قال تعالى: ﴿ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ * فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴾[1]، وقوله تعالى: ﴿ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ ﴾[2]، ﴿ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ﴾[3]، وفي تفسير القمّيّ: ﴿ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴾ قالَ: تَصيرُ سَوداءَ مُظلمةً، ﴿ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ ﴾ قالَ: ضَوؤُها.[4] وفي بعض الأخبار: أنَّ الشَّمسَ والقَمرَ آيتانِ مِن آياتِ اللهِ، يَجريانِ بِأمرِهِ، مُطيعانِ لَهُ، ضَوؤُهُما مِن نُورِ عَرشِهِ، وحَرُّهما مِن جَهنَّمَ. فَإذا كانَتِ القِيامةُ عادَ إلَى العَرشِ نُورُهما، وعادَ إلَى النّارِ حَرُّهُما، فَلا يَكونُ شَمسٌ ولا قَمرٌ.[5]

از آن جمله بر هم خوردن سماوات است که به امر حضرت پروردگار، مانند طومار به هم پیچیده خواهد شد. وقال تعالى: ﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ ﴾، وقال تعالى: ﴿ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴾. وعن بعض المفسّرين: أنّ المراد بالطيّ، الطيّ المعروف؛ فإنّ الله تعالى يطوي السماء بقدرته.[6]

---

۱. یعنی: می‌پرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟ پس آن‌گاه که دیده خیره گردد، و ماه در خسوف افتد، و آفتاب و ماه به هم گرد آیند. [سورهٔ قیامت، آیهٔ ۶ـ۹]

۲. یعنی: آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند. [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱ـ۲]

۳. یعنی: و آن‌گاه که اختران پراکنده شوند. [سورهٔ انفطار، آیهٔ ۲]

۴. [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۷، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۰۷، ح ۲۹]

۵. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿می‌پرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟ پس آن‌گاه که دیده خیره گردد، و ماه در خسوف افتد، و آفتاب و ماه به هم گرد آیند﴾ [سورهٔ قیامت، آیهٔ ۶ـ۹] و: ﴿آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند﴾ [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱ـ۲]، ﴿و آن‌گاه که اختران پراکنده شوند﴾ [سورهٔ انفطار، آیهٔ ۲]، و در تفسیر قمی [گفته است]: ﴿آن‌گاه که خورشید به هم درپیچد﴾ فرمود: سیاه و ظلمانی شود، ﴿و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند﴾ فرمود: نورشان [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۷، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۰۷، ح ۲۹]، و در برخی روایات [وارد شده]: خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداینند، به فرمان او حرکت می‌کنند، به فرمان اویند، روشنیشان از نور عرش او و حرارتشان از جهنّم است. پس چون قیامت شود نورشان به عرش بازمی‌گردد، و حرارتشان به جهنّم، پس دیگر نه خورشیدی خواهد بود و نه ماهی [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۱۹، ضمن حدیث ۵۸ و ...].

۶. یعنی: و خداوند متعال فرموده: ﴿روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحهٔ نامه‌ها درمی‌پیچیم. همان ←

أقول: السجلّ صحيفةٌ فيها الكتابة، ويستر فيها الكتب، وهو ساتر للكتب، فيكون معنى ﴿ طَيَّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ﴾ كون السجلّ حينئذٍ ساتراً لتلك الكتابة ومخفياً لها؛ لأنّ الطيّ ضدّ النشر الذي يكشف، والمعنى: نطوي السماء كما يطوى الطومار الذي يكتب فيه، وإذا كان المراد بالسجلّ الطومار فالمصدر ـ وهو الطيّ ـ مضافٌ إلى المفعول، والفاعل محذوفٌ، والتقدير: كطيّ الطاوي السجلّ. وعن ابن عبّاس: أنّ طيّ السماء ذهابها [عن الحسن]. وفي الصافي عن القمّيّ، قال: السجلّ اسم الملك الذي يطوي الكتب، ومعنى «يطويها»: يفنيها، فتتحوّل دخاناً والأرض نيراناً.[1]

و از آن جمله نزول ملائكهٔ هفت آسمان است. قال تعالى: ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴾، وفي المجمع: قد جاء في الخبر: ﴿ يُحاطُ عَلَى الخَلقِ بِالمَلائِكَةِ وبِلسانٍ مِن نارٍ، ثُمَّ يُنادَونَ: ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ ﴾ الخ.[2] و در بحار و صافی از سعد بن صدقه از کلیب روایت کرده‌اند

← گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمی‌گردانیم ﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱۰۴]، و فرموده: ﴿ پس آن روز است که واقعه وقوع یابد، و آسمان از هم بشکافد، پس در آن روز است که آن از هم گسسته باشد ﴾ [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۱۵ـ۱۶]، و از برخی مفسّران نقل شده که: منظور از در هم پیچاندن آسمان‌ها همان معنای معروف آن است، که خداوند با قدرت خود طومار آسمان‌ها را در هم می‌پیچد. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۷۵ و ج ۵۵، ص ۶۹]

۱. یعنی: به نظر من (مؤلّف) «سجل» صفحه‌ای است که در آن چیزی نوشته شده باشد، و کتاب در آن پنهان است و سجل جلدِ کتاب است، پس معنای آین آیه آن است که سجل همانند جلد آن نوشته را پوشانده و مخفی می‌کند؛ زیرا «طیّ» بر خلاف نشر است که به معنی گستراندن است که [نوشته و طومار را] باز و آشکار می‌کند، و معنای آیه این است که: آسمان‌ها را مانند طوماری نوشته در هم می‌پیچیم، و وقتی مراد از سجل طومار باشد مصدر (طیّ) به مفعول خود اضافه و فاعل حذف شده است و تقدیر عبارت این خواهد بود: «کطیّ الطاوي السجلَّ»، و از ابن‌عبّاس نقل شده که: «طیّ سماء» به معنای رفتن [از پیش چشم] است، [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۷۵]، و در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده که گفته است: «سجل» نام فرشته‌ای است که کتاب‌ها و نامهٔ اعمال را در هم می‌پیچد، و «یطویها» به معنی آن است که آسمان‌ها را از بین می‌برد، پس تبدیل به دود گشته و زمین تبدیل به آتش می‌شود [تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۷، ضمن شمارهٔ ۱۰۴، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۱، ش ۸].

۲. یعنی: خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿ ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین ←

از حضرت صادق ﷺ که: چون روز قیامت شود، حق تعالی جمیع خلایق را در زمین مسطّحی جمع نماید، و امر فرماید به سوی ملائکهٔ آسمان دنیا که نازل شوند در صفحهٔ محشر. پس اهل آسمان اوّل که دو برابر جمعیّت انس و جن باشند، نازل شوند و احاطه نمایند اطراف خلایق را، و بعد از آن اهل آسمان دوم، و همچنین تا تمام اهالی و ساکنان سماوات سبع نازل می‌شوند در صحرای محشر، و ملائکهٔ هفت سرادق آسمان‌ها احاطه نمایند خلایق را. آن گاه منادی‌ای از جانب پروردگار ندا نماید که: ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا ﴾. پس اهل محشر نگاه می‌کنند، می‌بینند که احاطه نموده‌اند به ایشان هفت صف از ملائکهٔ هفت آسمان که مانند حلقه و طوق در اطراف ایشان ایستاده‌اند. و قال تعالی: ﴿ وَ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً * ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً ﴾.[۱][۲]

وفي الصافي عن القمّيّ، قال: الرّوحُ مَلَكٌ أَعظَمُ مِن جَبرئيلَ وميكائيلَ، وقال المفسّرون: الروح ملكٌ من الملائكة ما خلق الله مخلوقاً أعظم منه. فإذا كان يوم القيامة قام هو وحده صفّاً والملائكة كلّهم صفّاً واحداً، فيكون عظم خلقه مثل صفّهم.[۳]

← به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید ﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۳۳]، و در مجمع [آمده است]: در روایت وارد شده: فرشتگان با زبانه‌ای از آتش مردمان را احاطه می‌کنند، سپس ندا می‌شوند: ﴿ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید ...﴾ [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۰].

۱. یعنی: و روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند، و سخن نگویند مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد، و سخن راست گوید. آن روز حقّ است. پس هرکه خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بجوید. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۸ ـ ۳۹]

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۰، و نیز ر.ک: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۱۱، ضمن شمارهٔ ۳۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۲.

۳. یعنی: و در صافی به نقل از قمی آمده: روح فرشته‌ای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است [تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۱۴، ضمن شمارهٔ ۸۵ و ج ۵، ص ۲۷۷، ضمن شمارهٔ ۳۸، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶ و ...؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۴، ح ۳ و ...]، و مفسّران گفته‌اند: روح یکی از فرشتگان خداست که مخلوقی ←

و نیز در سورهٔ بقره حق تعالی اشاره به این امر فرموده بقوله تعالی: ﴿ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ ﴾[1]. وفي الصافي عن الباقر ﷺ، قال: إِنَّ اللهَ [إذا] بَدا لَهُ أَن يُبَيِّنَ خَلقَه ويَجمعَهُم لِما لا بُدَّ مِنهُ، أَمرَ مُنادِياً يُنادي، فَاجتمَعَ الإنسُ والجِنُّ في أَسرَعِ مِن طَرفَةِ عَينٍ، ثُمَّ أُذِنَ لِلسَّماءِ الدُّنيا فَتَنَزَّلَ، وكانَ مِن وَراءِ النـاسِ، وأُذِنَ لِـلسَّماءِ الثانيةِ فَتَنَزَّلَ، وهِيَ ضِعفُ الَّتي تَليها، فَإذا رَآها أَهلُ سَماءِ الدُّنيا قالوا: جاءَ رَبُّنا. قالوا: لا، وهُوَ آتٍ ـ يعني: أَمرُه ـ، حَتّى تَنزلَ كُلُّ سَماءٍ، تَكُونُ كُلُّ واحِدةٍ مِنها مِن وَراءِ الأُخرى، وهِيَ ضِعفُ الَّتي تَليها، ثُمَّ يَنزلُ أَمرُ اللهِ في ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَالمَلائِكَةِ، وقُضِيَ الأَمرُ، وإِلى رَبِّكم تُرجعُ الأُمورُ، ثُمَّ يَأمرُ مُنادِياً يُنادي: ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴾.[2]

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ در کثیری از کلمات نورانیّهٔ خود بیان فرموده‌اند اشراط قیامت و شداید قیام ساعت را. ومن کلامه ﷺ في ما کتبه إلى أهل المصر مع محمّد بن أبي بكر: يا عِبادَ اللهِ، إِنَّ بَعدَ البَعثِ ما هُوَ أَشدُّ مِنَ القَبرِ، يَومٌ يَشيبُ فيهِ الصَّغيرُ،

← بزرگتر از آن نیست. پس در روز رستاخیز او بتنهایی در یک صف و همهٔ فرشتگان در صف دیگر قرار می‌گیرند، و عظمت و بزرگی روح به بزرگی صفی است که فرشته‌ها در آن ایستاده‌اند. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۹۰ و ج ۵۶، ص ۱۶۸]

۱. یعنی: مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در زیر سایبان‌هایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند؟ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۰]

۲. یعنی: و در تفسیر صافی از امام باقر ﷺ نقل شده که: [هرگاه] خداوند تصمیم بگیرد که خلقت خود را آشکار کرده و ایشان را برای آنچه گریزی از آن نیست جمع نماید، هاتفی بانگ برآورد و همهٔ انسان‌ها و جنّیان در کمتر از چشم بر هم زدنی گردآیند، سپس به آسمان دنیا رخصت دهد و فرود آید، و آن پشت سر مردم است، پس به آسمان دوم رخصت دهد تا فرود آید و آن دو برابر قبلی است، پس وقتی اهالی آسمان دنیا آن را ببینند گویند: پروردگارمان آمد. [اهالی آسمان دوم] خواهند گفت: خیر، او خود می‌آید ـ یعنی: امر و فرمانش ـ، تا اینکه هریک از آسمان‌ها که هر کدام دو برابر قبلی‌اند فرود آیند. سپس امر الهی در میان آنبوهی از ابرها و فرشتگان فرود آید، و امر خدا به پایان رسد، و همهٔ امور به سوی پروردگارتان بازمی‌گردد، و بعد به هاتفی فرمان دهد تا بانگ برآورد: ﴿ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. ولی بیرون نمی‌توانید رفت مگـر بـا قـدرتی عـظیم﴾. [تـفسیر صـافی، ج ۱، ص ۲۴۳، ضمن شمارهٔ ۲۱۰، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۷، ش ۵۴]

وَيَسكُرُ فيهِ الكَبيرُ، وَيَسقطُ فيهِ الجَنينُ، وَتَذهَلُ كُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أرضَعَت، وَيَومٌ عَبوسٍ قَمطَرير.... إنَّ فزعَ ذلِكَ اليَومِ لَيرهَبُ المَلائِكَةُ الَّذين لا ذَنبَ لَهُم، وَتَرعَدُ مِنهُ السَّبعُ الشِّدادُ والجِبالُ الأوتادُ والأَرضُ المِهادُ، وَتَنشَقُّ السَّماءُ فَهِيَ يَومَئِذٍ واهِيةٌ، وَتَغَيَّرُ فَكَأَنَّها وَردَةٌ كَالدِّهانِ، وَتَكُونُ الجِبالُ سَراباً مَهيلاً بَعدَ ما كانَت صُمّاً صِلاباً، وَيُنفَخُ في صُورٍ فَيَفزَعُ مَن فِي السَّماواتِ والأَرضِ إلّا مَن شاءَ اللهُ، فَكيفَ مَن عصى بِالسَّمعِ والبَصرِ واللِّسانِ واليَدِ والرِّجلِ والفَرجِ والبَطنِ إن لَم يَغفِرِ اللهُ لَهُ وَيَرحَمهُ مِن ذلِكَ اليَومِ؟ لأَنَّهُ يَصيرُ إلى نارٍ قَعرُها بَعيدٌ، وحَرُّها شَديدٌ، وشَرابُها صَديدٌ، وعَذابُها جَديدٌ، ومَقامِعُها حَديدٌ، لا يُفَتَّرُ[1] عَذابُها، ولا يَموتُ ساكِنُها. دارٌ لَيسَ فيها رَحمةٌ، ولا تُسمَعُ لِأَهلِها دَعوةٌ.[2]

ومن كلامه ﷺ في خطبةٍ طويلةٍ يعظ فيها الناس: جُعِلَ يَومُ الحَشرِ يَومَ العَرضِ وَالسُّؤالِ والجِباءِ والنَّكالِ. يَومٌ تَتَقلَّبُ فيهِ أَعمالُ الأَنامِ[3]، وتُحصى فيهِ جَميعُ الآثامِ. يَومٌ تَذوبُ مِنَ

---

۱. در کتاب شریف بحار: لا یغیّر.

۲. یعنی: و در سخن امام ﷺ که در نامه‌ای به اهل مصر نگاشته و به همراه محمّد بن ابی‌بکر ارسال نموده آمده است: ای بندگان خدا! پس از برانگیخته شدن رخدادها سخت‌تر و شدیدتر از آن است که در قبر گذشت، روزی است که کودک در آن پیر و فرتوت شود، و بزرگسال مست و حیران گردد، و جنین از هراس آن روز بیفتد، و هر شیردهی از نوزاد خود غافل گردد، و روزی سخت و دژم و دشوار.... بی‌تابی بیم آن روز حتّی فرشتگان راکه هیچ گناهی مرتکب نشده‌اند به ترس و وحشت می‌اندازد، و هفت آسمان سخت و کوه‌هایی که میخ‌های زمین است و زمینی که همچون گهواره‌ای آرام است از سختی آن روز به لرزه درمی‌آیند، و آسمان شکافته شود و در آن روز سست باشد، و دگرگون شده و گلگون گردد گویی که روغنی گداخته و روان باشد، وکوه‌ها همچون سرابی نرم و روان به نظر آیند پس از آنکه سخت و باصلابت بودند، و در شیپور دمیده شود و همهٔ موجودات آسمان و زمین بی‌تاب گردند بجز آنان که خداوند بخواهد، پس با این وجود حال و روز کسی که با گوش و چشم و زبان و دست و پا و آلت جنسی و شکم خود گناه کرده ـ اگر خداوند او را نیامرزد و به او رحم نکند ـ چگونه خواهد بود؟ زیرا وی به سوی آتشی می‌رود که عمقش زیاد و حرارتش شدید و نوشیدنی آن صدید (چرک و خون گداخته دوزخیان) و عذابش تازه است، و پتک‌های آن آهنین باشد، و عذاب آن سبک وسست نشود، و ساکنان آن هرگز نمیرند (با مرگ رها نشوند). جایگاهی است که رحمت در آن وجود ندارد، وگوش به سخن کسی داده نمی‌شود. [امالی شیخ مفید، ص ۲۶۵ ـ ۲۶۶؛ امالی شیخ طوسی، ص ۲۸ ـ ۲۹، ضمن حدیث ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۴، ح ۱۶ و ج ۷۴، ص ۳۸۹، ضمن حدیث ۱۱]

۳. در نسخ: الناس.

النُّفوسِ أحداقُ عُيونِها، وتَضعُ الحَوامِلُ ما في بُطونِها، وتَفرقُ مِن كُلِّ نَفسٍ وحَبيبُها، ويَحارُ في تِلكَ الأهوالِ[1] عَقلُ لَبيبِها. إذا تَنكّرَتِ[2] الأرضُ بَعدَ حُسنِ عِمارَتِها، وتَبدَّلَت بِالخَلقِ[3] بَعدَ أنيقِ زَهرَتِها، أخرَجَت مِن مَعادنِ الغَيبِ أثقالَها، ونَفضَت إلى اللهِ أحمالَها. يَومٌ لا يَنفَعُ الحذَرَ إذا عايَنوا الهَولَ الشَّديدَ فَاستَكانوا، وعُرِفَ المُجرِمونَ بِسيماهُم فَاستَبانوا، وانشَقَّتِ القُبورُ بَعدَ طولِ انطِباقِها، واستَسلَمَتِ النُّفوسُ إلى اللهِ بِأسبابِها. كُشِفَ عَنِ الآخرةِ غِطاؤُها، فَظَهرَ لِلخلقِ أنباؤُها[4]، فَدُكَّتِ الأرضُ دَكّاً دَكّاً، ومُدَّت لِأمرٍ يُرادُ بِها مَدّاً مَدّاً، واشتَدَّ المُبادِرونَ إلى اللهِ شَدّاً شَدّاً، وتَزاحَفتِ الخَلائقُ إلى الحَشرِ[5] زَحفاً زَحفاً، ورُدَّ المُجرِمونَ إلى[6] الأعقابِ رَدّاً رَدّاً، وجَدَّ الأمرُ ـ وَيحكَ، يا إنسانُ ـ جَدّاً جَدّاً، وقَربوا لِلحِسابِ[7] فَرداً فَرداً، وجاءَ رَبُّكَ والمَلكُ صَفّاً صَفّاً. يَسألُهم عَمّا عَمِلوا حَرفاً حَرفاً، وجيءَ بِهم غُرّاةَ الأيدانِ خُشّعاً أبصارُهُم، أمامَهُمُ الحِسابُ، ومِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ يَسمَعونَ زَفيرَها ويَرونَ سَعيرَها، فَلَم يَجِدوا ناصِراً ولا وَليّاً يُجيرُهُم مِنَ الذُّلِّ، فَهُم يَعدُون سِراعاً إلى مَواقفِ الحَشرِ يُساقونَ سَوقاً، فَالسَّماواتُ مَطويّاتٌ بِيَمينِهِ كَطَيِّ السِّجلِّ لِلكُتبِ، والعِبادُ عَلَى الصِّراطِ وَجِلَت قُلوبُهم، يَظُنّونَ أنَّهُم لا يَسلَمونَ، ولا يُؤذنُ لَهُم فَيتكَلّمونَ، ولا يُقبلُ مِنهُم فَيعتَذِرونَ. قَد خُتِمَ عَلى أفواهِهِم واستُنطِقَت[8] أيديهِم وأرجلُهُم بِما كانوا يَعمَلونَ.

يا لَها مِن ساعَةٍ ما أشجى مَواقِعُها مِنَ القُلوبِ! حينَ مُيِّزَ بَينَ الفَريقَينِ: فَريقٌ في الجَنَّةِ وفَريقٌ فِي السَّعيرِ. مِن مِثلِ هذا فَليَهرَبِ الهارِبونَ، إذا[9] كانَتِ الدارُ الآخرةُ لَها فَليَعمَلِ[10] العامِلونَ.[11]

---

۱. در نسخ: الأحوال.
۲. در هر دو مصدر: إذ نكرت.
۳. در نسخ: وتبدّلت الخلق.
۴. در نسخ و یکی از دو نقل کتاب بحار: أبناؤها.
۵. در هر دو مصدر: المحشر.
۶. در هر دو مصدر: على.
۷. در نسخ: للحسنات.
۸. باید «واستنطقت» باشد.
۹. در نسخ: إذ.
۱۰. در نسخ: يعمل.

۱۱. یعنی: از جمله سخنان حضرت علی ﷺ در ضمن خطبه‌ای طولانی که در آن مردم را پند و اندرز می‌دهند آن است که فرمودند: روز رستاخیز روز عرضه شدن اعمال به خداوند و روز سؤال و بازداشت و عذاب قرار داده

←

[بیان مقدار قیامت و اسامی آن]

فصل ششم در بیان مقدار یوم قیامت و ذکر اسامی آن.

وقال الله تعالی : ﴿ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴾. وفي الكافي عن الصادق عليه السلام : إِنَّ لِلقِيامَةِ خَمسينَ مَوقِفاً كُلُّ مَوقفٍ

← شده است، روزی که کردار مردم در آن زیر و رو و همهٔ گناهان تا آخر بر شمرده شود. روزی که کاسهٔ چشم مردم گداخته و ذوب گردد، و جانداران آبستن بار بنهند، و از هرکسی محبوب او را جدا کنند، و در آن هراس‌ها خردمندان سرگردان و حیران شوند. زمانی که زمین پس از آبادانی و زیبایی و خوش منظری ناشناخته (ویران) گردد، و آفرینش پس از زیبایی و چشمنوازی دگرگون و زشت شود، گنجینه‌ها از خزانهٔ نهان برون افتد، و بارهای آن به سوی خدا پاشیده و پراکنده گردد. روزی که پرهیز و حذر سودی نخواهد داشت، زمانی که هول و هراس‌های سخت را به عیان بنگرند و خوار و فروتن گردند، و گناهکاران از روی چهره‌هایشان بازشناخته شوند و آنها را از نیکوکاران جدا کنند، و گورها شکافته شود بعد از مدّت‌ها که سرسته بوده، و جان‌ها با همراه واسطه‌های خود بتمامی به خداوند تسلیم شوند. پرده از آخرت برافتد، و برای مردمان اخبار آخرت نمایان گردد، پس زمین بسختی بلرزد، و به خاطر اراده‌ای که دربارهٔ آن شده است به طور کامل گسترش یابد، و همهٔ انسان‌ها به سوی خداوند بروند، و مردمان و آفریده‌ها شتابان به سوی محشر روان باشند، و گناهکاران را به پشت سر برگردانند، و کار جداً بالا گیرد ـ وای به حال تو ای انسان! ـ، وانسان‌ها را یکی یکی برای محاسبه و بررسی کارها نزدیک [میزان اعمال] آورند، و پروردگار تو وصف‌هایی از فرشتگان به عرصهٔ قیامت آیند. حرف به حرف از کردار و اعمال ایشان می‌پرسند، و مردمان را با پیکرهایی برهنه و چشم‌هایی فروافتاده و ترسان بیاورند، در حالی که در مقابل آنها حساب است و در پشت سرشان دوزخی که ناله‌ها و نعره‌های آن را می‌شنوند و شعله‌های سرکش آن را می‌بینند، و هیچ دوست و یاوری نمی‌یابند تا آنها را از خفّت و خواری پناه دهد، پس شتابان به سوی موقف‌های محشر می‌دوند و سخت رانده می‌شوند، پس آسمان‌ها به دست قدرت خداوند همچون طوماری در هم پیچیده شود، و بندگان بر روی صراط باشند با دل‌هایی ترسان و هراسان، و می‌پندارند که جان سالم به در نمی‌برند، و به آنها رخصت و اجازهٔ سخن گفتن نمی‌دهند، و پوزش و عذری از ایشان پذیرفته نخواهد شد. بر دهان‌هایشان مهر زده شود و دست‌ها و پاهای آنها دربارهٔ کارهایی انجام داده‌اند به سخن در خواهند آمد.

وای از آن هنگامی که چقدر اندوه آن بر دل‌ها سنگین است! زمانی که میان دو گروه خویان و بدان جدایی افتد: عدّه‌ای در بهشت باشند و عدّه‌ای دیگر در آتش سرکش دوزخ. باید گریزندگان از چنین حال و روزی بگریزند؛ چرا که عمل کنندگان تنها برای خانهٔ آخرت است که عمل می‌کنند. [امالی شیخ طوسی، ص ۶۵۳ ـ ۶۵۴، ضمن حدیث ۱۳۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۹۸ ـ ۹۹، ح ۲ و ج ۷۴، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۳، ضمن حدیث ۳۵]

مَقامُ[1] أَلفِ سَنَةٍ. وفي الصافي نقلا عن الكافي في ما وعظ الله عيسى ﷺ: وَاعبُدني لِيَومٍ[2] كَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدّونَ فيهِ أُجزي بِالحَسَنةِ أَضعافَها. وقال تعالى: ﴿ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾. وعن أمالي الطوسيؒ عن الصادق ﷺ، قال: فَحاسِبوا أَنفُسَكُم قَبلَ أَن تُحاسَبوا عَلَيها[3]؛ فَإِنَّ لِلقِيامَةِ خَمسينَ مَوقِفاً كُلُّ مَوقِفٍ مِقدارُهُ[4] أَلفَ سَنَةٍ. ثمّ تلا ﷺ: ﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾.[5]

و مستفاد از آيات و اخبار آنكه: مقدار زمان روز قيامت پنجاه روز است كه هر روزی از آن متعلّق است به موقفی از مواقف قيامت كه عقبات يوم نشور است و در هر عقبه هزار سال طول موقف آن است.

---

۱. در مصدر: مقداره.

۲. در نسخ: واعبد في اليوم.

۳. لفظ «عليها» در مصدر نيست.

۴. در مصدر: مثل.

۵. يعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿ و از تو باشتاب تقاضای عذاب می‌كنند، با آنكه هرگز خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌كند، و در حقيقت يک روز [از قيامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمريد ﴾ [سورهٔ حج، آيهٔ ۴۷]، و در كافی از امام صادق ﷺ [روايت كرده است]: قيامت ۵۰ ايستگاه دارد كه هر كدام ۱۰۰۰ سال به طول می‌انجامد [الكافی، ج ۸، ص ۱۴۳، ضمن حديث ۱۰۸، و نيز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۷، ح ۵]، و در صافی به نقل از كافی در پندهای خدا به عيسی ﷺ [آمده است]: و مرا برای خاطر روزی كه مانند ۱۰۰۰ سال شماست عبادت كن كه در آن كارهای تيک را چند برابر پاداش می‌دهم [الكافی، ج ۸، ص ۱۳۴، ضمن شمارهٔ ۱۰۳، و نيز ر.ک: تفسير صافی، ج ۳، ص ۳۸۴، ضمن شمارهٔ ۴۷؛ امالی شيخ صدوق، ص ۶۰۹، ضمن حديث ۸۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۹۲، ضمن حديث ۱۴]، و خدای متعال فرموده است: ﴿ پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسيد، كه اختصاص به كافران دارد. آن را بازدارنده‌ای نيست. از جانب خداوند صاحب درجات و مراتب است. فرشتگان و روح در روزی كه مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند ﴾ [سورهٔ معارج، آيهٔ ۱ـ۴]، و از امالی طوسی ﷺ از امام صادق ﷺ [روايت شده كه] فرمود: پس به حساب و كتاب خود برسيد پيش از آنكه شما را حسابرسی كنند؛ چرا كه قيامت ۵۰ ايستگاه دارد كه هر كدام ۱۰۰۰ سال به طول می‌انجامد، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: ﴿ در روزی كه مقدارش پنجاه هزار سال است ﴾ [امالی شيخ طوسی، ص ۳۶، ح ۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۶، ح ۳ و ...].

قال أمير المؤمنين ﷺ : إنَّ أَمامَكُم عَقَبةً كَؤوداً ومَنازِلَ مَهولةً لا بُدَّ مِنَ المَمرِّ بِها والوُقوفِ عَلَيها، فَإمّا بِرَحمةٍ مِنَ اللهِ نَجَوتُم، وإمّا بِمَهلكةٍ لَيسَ بَعدَها انجبارٌ. وقال الصدوق ﷺ في الاعتقادات: اعتقادنا في العقبات التي على طريق المحشر أنّ كلّ عقبةٍ منها اسمها اسم فرضٍ وأمرٍ ونهيٍ، فمتى انتهى الإنسان إلى عقبةٍ وكان قد قصّر في ذلك الفرض حبس عندها وطولب بحقّ الله فيها، فإن خرج منه بعملٍ صالح قدّمه أو برحمةٍ تداركه نجا منها إلى عقبةٍ أُخرى، فلا يزال يدفع من عقبةٍ إلى عقبةٍ، ويحبس عند كلّ عقبةٍ فيسأل عمّا قصّر فيه من معنى اسمها، فإن سلم من جميعها انتهى إلى دار البقاء، فحيي[1] حياةً لا موت فيها أبداً، وسعد سعادةً لا شقاوة معها أبداً، وسكن في جوار الله مع أنبيائه وحججه والصدّيقين والشهداء والصالحين من عباده، وإن حبس على عقبةٍ فطولب بحقٍّ [قصّر] فيه فلن ينجّه عملٌ صالحٌ قدّمه، ولا أدركته من الله ـ عزّ وجلّ ـ رحمة زلّت به[2] قدمه عن العقبة، فهوى في جهنّم ـ نعوذ بالله منها.

وهذه العقبات كلّها على الصراط. اسم عقبةٍ منها الولاية. يوقف جميع الخلائق عندها، فيسألون عن ولاية أمير المؤمنين والأئمّة ﷺ من بعده، فمن أتى بها نجا وجاز، ومن لم يأت بها بقي فهوى، فذلك قول الله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ ﴾.

وأهمّ[3] عقبة منها المرصاد، وهو قول الله ـ عزّ وجلّ ـ: وَ ﴿ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴾، ويقول ـ عزّ وجلّ ـ: وعزّتي وجلالي، لا يجوزني ظلم ظالم، واسم عقبةٍ منها الرحم، واسم عقبةٍ منها الأمانة، واسم عقبةٍ منها الصلاة، وباسم كلّ فرضٍ أو أمرٍ أو نهيٍ عقبةٌ يحبس عندها العبد فيسأل.

أقول: يشكل ما ذكره ـ من أنّ العقبات كلّها على الصراط ـ، حيث إنّ كثيراً من العقبات يوقف فيها العباد قبل مرورهم على الصراط، فمنها خروجهم عن القبر، ومنها تطاير الكتب، ومنها الحساب، ومنها الميزان، حيث إنّ المستفاد من أكثر الأخبار ـ كما سيتلى

---

۱. در نسخ: فجيء.

۲. لفظ «به» در مصدر نيست.

۳. در مصدر: واسم.

عليك في الفصول الآتية ـ أنّ تلك المواقف قبل موقف الصراط والمرور عليه . وقد نقل ﷺ عن أمير المؤمنين ﷺ في جوابه لمدّعي التناقض في القرآن ـ من أنّ في بعض الآيات أنّ أهل المحشر لا يتكلّمون . وفي بعضها أنّهم يتخاصمون ويتكلّمون . قال ﷺ : فَإِنَّ ذٰلِكَ في مَواطِنَ غَيرِ واحِدٍ من مَواطِنِ ذٰلِكَ اليَومِ، وذٰلِكَ كانَ مِقدارُه خَمسينَ أَلفَ سَنةٍ، يَجمعُ [اللهُ] الخَلائِقَ يَومَئِذٍ في مَواطِنَ يَتفرّقونَ، ويُكلِّم بَعضهُم بَعضاً...، ثُمَّ يَجتَمِعونَ في مَواطِنَ أُخَر يَبكونَ...، ثُمَّ يَجتَمِعونَ في مَواطِنَ أُخَر تَستَنطِقُ الأَيدي والأَرجلُ...، ويَجتَمِعونَ في مَوطِنٍ[1] آخَرَ... يَفرُّ بَعضهُم مِن بَعضٍ...، ويَجتَمِعونَ في مِوطِنٍ[2] أُخَر لا يَتَكلّمونَ إلّا مَن أَذِنَ اللهُ تَعالى، وقالَ صَواباً، ويَجتَمِعونَ في مَواطِنَ آخر يَكونُ فيهِ مَقامُ مُحَمَّدٍ ﷺ ـ وهُوَ المَقامُ المَحمودُ ـ، ويَجتَمِعونَ في مَواطِنَ آخر ويُدانُ بَعضهُم مِن بَعضٍ، وهذا كُلُّه قَبلَ الحِسابِ. والحديث طويلٌ، قد ذكرنا موضع الحاجة منه ملخّصاً.

قال شيخنا المفيد ﷺ في شرح كلامه : العقبات عبارةٌ عن الأعمال الواجبة والمسألة عنها أو[3] الموقفة عليها . وليس المراد بها جبالٌ في الأرض تقطع ، وإنّما هي الأعمال شبّهت بالعقبات ، وجعل الوصف لما يلحق الإنسان في تخلّصه من[4] تقصيره في طاعة الله كالعقبة التي تجهد صعودها وقطعها . وقال الله تعالى : ﴿ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ ﴾ ، فسمّى سبحانه الأعمال التي كلّفها العبد عقباتٍ تشبيهاً بالعقبات والجبال ؛ لما يلحق الإنسان في أدائها من المشاقّ كما يلحقه في صعود العقبات وقطعها . وقال أمير المؤمنين ﷺ : إنَّ أَمامَكُم عَقَبةً كَؤوداً ومَنازِلَ مَهولةً لا بُدَّ مِنَ المَمرِّ بِها والوُقوفِ عَلَيها، فَإِمّا بِرَحمةٍ مِنَ اللهِ نَجَوتُم، وإِمّا بِهَلَكةٍ لَيسَ بَعدَها انجبارٌ. أراد ﷺ بالعقبة تخلّص الإنسان من العقبات التي عليه ، وليس كما ظنّ [الحشويّة] ـ من أنّ في الآخرة جبالاً وعقباتٍ يحتاج الإنسان إلى قطعها ماشياً وراكباً ـ ، وذلك لا معنى له في ما توجبه الحكمة من الجزاء ،

---

١. در نسخ : مواطن .

٢. در نسخ : مواطن .

٣. در مصدر : و .

٤. در نسخ : في .

ولا وجه لخلق عقبات تسمّى بالصلاة والزكاة والصيام والحجّ وغيرها من الفرائض يلزم[1] الإنسان أن يصعدها، فإن كان مقصّراً في طاعة الله حال ذلك بينه وبين صعودها؛ إذ كان الغرض في القيامة الموافقة على الأعمال والجزاء عليها بالثواب والعقاب، وذلك غير مفتقرٍ إلى تسمية عقباتٍ وخلق جبالٍ وتكليف قطع ذلك وتصعيبه و[2]تسهيله، مع أنّه لم يرد خبرٌ صحيحٌ بذلك على التفصيل فيعتمد عليه وتخرج له الوجوه، وإذا لم يثبت بذلك خبرٌ كان الأمر فيه ما ذكرنا[ه]، انتهى كلامه الشريف.

وحاصله هو الردّ على الصدوق حيث إنّ المستفاد من كلامه أنّ في طريق المحشر عقباتٌ حقيقيّةٌ من الجبال ومنازل صعبةٌ وعقباتٌ كؤودةٌ ـ كما هو ظواهر كثيرٍ من الأخبار ـ سمّي كلّها باسم فرضٍ من الفرائض، يكلّف العبد بالمرور بها والصعود عليها، فإن كان مقصّراً حبس فيها، وردّه بأنّ الأمر ليس كذلك، بل المراد بالعقبات هي الأعمال الواجبة التي شبّهت بالعقبات لما يلحق الإنسان في أدائها من المشاقّ كما يلحقه في صعود العقبات وقطعها؛ لأنّ الغرض في القيامة الوقوف على الأعمال والجزاء عليها من الثواب والعقاب، ولا يحتاج ذلك إلى خلق الجبال وقطعها والصعود عليها، مع أنّه لم يرد خبرٌ صحيحٌ بذلك.

أقول: وفي ما أفاده نظرٌ؛ حيث إنّ كثيراً من الأخبار دلالةٌ على ذلك، وأيّ خبرٍ أصحّ ممّا نقله هو وغيره عن أمير المؤمنين ﷺ أنّ أمامكم عقبةً كؤوداً ومنازل مهولةً لا بدّ من الممرّ بها والوقوف عليها؟ وحملها على التشبيه والكناية مجرّد توجيهٍ لا داعي على التكلّف به، وخلق الجبال والأمر بالصعود عليها ومرورهم على منازل مهولةٍ ليس ممّا يوجب خلاف الحكمة، مع أنّه تعالى أعدّ للعصاة أنواعاً من الآلام والشدائد، فما الداعي على التوجيه وارتكاب خلاف الظاهر في كثيرٍ من الأخبار، وإن كانت من الآحاد التي لم تبلغ حدّ التواتر؟

وقال العلّامة المجلسيّ ﷺ بعد نقل كلامي الصدوق والمفيد ـ قدّس سرّهما ـ ما هو

---

۱. در مصدر: يسأم.

۲. در مصدر: أو.

لفظه: أقول: تأويل ظواهر الأخبار بمحض الاستبعاد بعيدٌ عن الرشاد، ولله الخيرة في معاقبة العاصين من عباده بأيّ وجهٍ أراد، انتهى كلامه الشريف.

أقول: فالذي يجب على المكلّف في تفاصيل المعاد هو الاعتقاد بما ثبت في الشرع من نصوص الآيات وظواهر الأخبار؛ إذ لا مسرح للعقل في أمثال ذلك، وقد ثبت بنصوص الآيات في المقام أنّ مقدار زمان يوم القيامة خمسين ألف سنةٍ، وثبت أيضاً بالأخبار أنّ للقيامة خمسين موقفاً، وكلّ موقفٍ مقدار ألف سنةٍ، فهذا القدر الإجمال ممّا يلزم الاعتقاد به.[1]

---

۱. یعنی: امیر مؤمنان ﷺ فرمودند: در برابر شما گردنه‌ای سخت و دشوار و منزلگاه‌هایی پرهراس قرار دارد که گریزی از آن نیست و باید از آن گذر کرده و بر آنها توقّف کنید، پس یا با رحمتی از جانب خداوند نجات و رهایی می‌یابید و یا گرفتار هلاکت و پرتگاهی می‌شوید که رهایی و بهبودی پس از آن نخواهد بود. [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۹، ضمن حدیث ۱۱ و ج ۷۰، ص ۱۰۶، ضمن حدیث ۱۰۲]

شیخ صدوق ﷺ در کتاب اعتقادات گفته است: باور ما دربارهٔ عقبه‌ها و گذرگاه‌های سر راه قیامت این است که نام هر گردنه و عقبه‌ای به نام یکی از واجبات و امر و نهی‌های الهی است، که وقتی انسان به عقبه‌ای می‌رسد که در کار آن واجب الهی کوتاهی کرده باشد در آن جا بازداشت شده و حقّ خداوند از او مطالبه می‌شود، پس اگر به سبب کار نیکو و اعمال شایسته‌ای که پیش فرستاده یا به خاطر رحمت و مهری که تدارک نموده از آن گذرگاه عبور کرد رهایی یافته و به عقبه و گردنه‌ای دیگر می‌رسد، و به همین ترتیب از یک عقبه به عقبهٔ دیگر می‌رود، و در آستانهٔ هر عقبه‌ای او را نگاه داشته و از کوتاهی‌ها و قصور او دربارهٔ نام عقبه می‌پرسند [نامی که به اسم واجبات و محرّمات است]، و اگر از همهٔ آن عقبه‌ها به سلامت گذر کرد در نهایت به دار البقاء (خانهٔ قرار و جاودانگی) می‌رسد، پس زندگی بدون مرگ و نیستی به او ارزانی می‌شود، و به همراه آن سعادت و نیک‌روزی بدون شقاوت و نگونساری می‌یابد، و به همراه پیامبران و حجّت‌های خدا و صدّیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا در جوار خداوند آرام و قرار می‌گیرد، و اگر بر گردنه‌ای بازداشت شد و حقّی که نسبت به آن [کوتاهی نموده] از او خواسته شد و اعمال صالح وی در گذشته نتوانست او را نجات بدهد و رحمتی هم از جانب خداوند شامل حال او نشد، از روی آن گردنه لغزیده و در گودال جهنّم سقوط می‌کند ـ که از این بلا ولغزش به خدا پناه می‌بریم.

و همهٔ این عقبه‌ها و گردنه‌ها بر روی صراط قرار دارند. نام یکی از آنها ولایت است که همهٔ مردمان را در آن جا نگاه می‌دارند، و از ولایت امیر مؤمنان و امامان ﷺ پس از ایشان می‌پرسند، که هرکس با ولایت به این عقبه وارد شود نجات یافته و از آن گذر می‌کند، و آنکه ولایت نداشته باشد و به این گردنه برسد در همان جا ←

.....

← می‌ماند و به جهنّم پرتاب می‌شود، و این معنای فرمایش خدای متعال است که: ﴿و بازداشتشان نمایید که آنها مسئولند﴾ [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۲۴].

و مهم‌ترین عقبه مرصاد نام دارد، همان که خدای متعال فرموده است: و ﴿پروردگار تو سخت در کمین است﴾ [سورهٔ فجر، آیهٔ ۱۴]، و خداوند می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که ستم هیچ ستمگری از من فوت نمی‌شود، و نام عقبهٔ دیگر رحم (خویشاوندی) [یا رحم (مهربانی)]، و نام عقبهٔ دیگر امانت، و نام عقبهٔ دیگر نماز است، و نام هر واجب و یا امر و نهی الهی بر روی عقبه‌ای وجود دارد که بندگان در آن جا بازداشته شده و از ایشان دربارهٔ آنها پرس و جو می‌شود. [الاعتقادات فی دین الإمامیّة، ص ۷۱ ـ ۷۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹، ش ۱۱]

به نظر من (مؤلّف) اشکال این سخن شیخ صدوق که گفته: «همهٔ عقبه‌ها بر روی صراط قرار دارند» این است که بسیاری از عقبه‌ها که بندگان را در آن نگه می‌دارند پیش از عبور کردن آنها بر صراط است، برخی از عقبه‌ها لحظهٔ خروج از قبر است، و برخی لحظهٔ تطایر (دادن نامهٔ اعمال) است، برخی بر سر حسابرسی قیامت است، و برخی در کنار میزان اعمال؛ چرا که همان گونه که از بیشتر روایت‌ها استفاده می‌شود ـ و بزودی در فصل‌های آینده این آیات برایت تلاوت خواهد شد ـ این ایستگاه‌ها پیش از ایستگاه صراط و عبور از آن است، و از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده است که در پاسخ کسی که ادّعا می‌کرد در قرآن تناقض وجود دارد ـ یعنی: در برخی از آیات آمده: اهل محشر و قیامت سخن نمی‌گویند، و در برخی از دیگر آیات بیان شده است که: اهل محشر با هم نزاع و کشمکش کرده و با هم سخن می‌گویند ـ فرمودند: این اختلاف از این روست که در موطن‌ها و جاهای مختلفی در روز قیامت است؛ زیرا این روز ۵۰ هزار سال به طول می‌انجامد، و [خدای] مردمان را در روز رستاخیز در چندین جای مختلف گردمی‌آورد، و برخی با دیگران سخن می‌گویند ...، سپس جملگی به جایگاه و موقف دیگری از قیامت می‌روند و در آن جا گرد می‌یابند ...، سپس در موقف‌های دیگر جمع شده و در آن دست‌ها و پاها به زبان آمده و از آنها استنطاق می‌کنند ...، بعد در موقف دیگری رفته ... که در آن جا از هم می‌گریزند ...، و در موقف و جایگاه دیگری گردمی‌آیند که در آن جا هیچ کسی بدون رخصت و اجازهٔ خداوند متعال سخن نمی‌گوید، و آن که سخن می‌گوید نیز به درستی و صواب زبان به سخن می‌گشاید، سپس در جایگاه و موقف دیگر جمع می‌شوند که آن جا مقام حضرت محمّد ﷺ است ـ که به آن مقام محمود گفته می‌شود ـ، و در موقف‌های دیگری جمع می‌شوند و حقوق خود را از یکدیگر بازمی‌ستانند، و همهٔ این موقف‌ها و موطن‌ها قبل از حسابرسی قیامت است. [توحید، ص ۲۶۰ ـ ۲۶۱، ضمن حدیث ۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹، ح ۵۵ و ج ۹۰، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱، ضمن حدیث ۱]. البتّه حدیث طولانی است و ما بخش‌های مورد نیاز خود را به اختصار و خلاصه بیان کردیم.

عالم بزرگوار ما شیخ مفید ﷺ در شرح کلام صدوق ﷺ فرموده است: عقبه‌ها همان اعمال واجب و سؤال از آنها ←

.....

← یا ایستادن و توقّف به خاطر آنها می‌باشند، و منظور از عقبه و گردنه کوهی در قطعه‌ای از زمین نیست، بلکه منظور رفتارها و عمل‌هاست که شبیه گردنهٔ کوهند، و این صفت به خاطر سختی و مشقّتی که به انسان برای رها شدن در قبال کوتاهی‌ای که در اطاعت از خدا کرده می‌رسد مانند گردنهٔ کوهی قرار داده شده کـه عـبور و بالا رفتن از آن دشوار است، و خداوند متعال فرموده است: ﴿پس نخواست از گردنه بالا رود، و تو چه دانی که آن گردنه [ی سخت] چیست؟﴾ [سورهٔ بلد، آیهٔ ۱۱ـ۱۲]. پس خداوند متعال به اعمالی که تکلیف به آنها تعلّق گرفته عقبه گفته است بخاطر شباهت به گردنه‌های صعب العبور کوه‌ها؛ از این رو که انسان در عمل و ادا کردن اعمال و واجبات الهی گرفتار سختی و مشقّت‌هایی شبیه سختی‌های عبور و گذر از گردنه و گدارهای کوه می‌شود، و امیر مؤمنان ﷺ فرموده‌اند: در برابر شما گردنه‌ای سخت و دشوار و منزلگاه‌هایی پرهراس قرار دارد که گریزی از آن نیست و باید از آن گذر کرده و بر آنها توقّف کنید، پس یا با رحمتی از جانب خـداونـد نجات و رهایی می‌یابید و یا گرفتار هلاکت و پرتگاهی می‌شوید که رهایی و بهبودی پس از آن نخواهد بود، که مقصود ایشان از عقبه و گردنه رهایی یافتن انسان از سختی‌هایی است که گرفتار آن شده است، نه اینکه چنان که [علمای قشری] پنداشته‌اند مرّاد آن باشد که در آخرت گردنه‌ها و کوه‌هایی است که انسان باید پیاده و سواره از آن عبور کند. این در توجیه حکمت جزا و پاداش معنایی ندارد، و وجهی هم در آفریدن گردنه‌هایی به نام نماز و زکات و روزه و حجّ و دیگر واجبات که انسان باید از آنها بالا رود نداشت، پس اگـر انسـان در اطاعت از خدا کوتاهی کند همین کوتاهی مانع بالا رفتن او از این عقبه‌ها می‌شود؛ چراکه غرض اصـلی در قیامت هماهنگی و موافقت اعمال با پاداش و جزای آنهاست، و این هم دیگر نیازی بـه نـامگذاری عـقبه‌ها و آفریدن کوه‌ها و وادار کردن به گذر از آنها ندارد که این عبور و بالا رفتن از کوه‌ها دشوار یا آسان باشد، افزون بر اینکه روایتی با سند درست در این باره به تفصیل نیامده است تا بدان اعتماد و وجوه مختلف معنای آن بیان شود، و وقتی که خبر صحیحی در این مورد نیامده باشد صحیح همان است که مـا بـیان داشتیم. [تـصحیح اعتقادات الإمامیّة، ص ۱۱۲ـ۱۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۹ـ ۱۳۰]

و خلاصهٔ سخن شیخ مفید ﷺ پاسخ و ردّ کلام شیخ صدوق ﷺ است؛ از این جهت که از سخن ایشان (مرحوم صدوق) استفاده می‌شود که در راه محشر گردنه‌هایی حـقیقی اعـمّ از کـوه‌ها و مـنزلگاه‌های صـعب العـبور و گردنه‌های دشوار و سخت قرار دارد ـ چنان که ظاهر بسیاری از روایات هم همین است ـ و هریک از ایـن عقبه‌ها به نام یکی از واجبات نامگذاری شده است، که بندگان باید از این گردنه‌ها بگذرند و از آنها بالا بروند، و اگر در این واجبات الهی کوتاهی کرده باشند در همان عقبه حبس می‌شوند، که شیخ مفید این برداشت شیخ صدوق را به این شکل رد کرده که حقیقت امر چنین نیست که ایشان پنداشته است، بلکه منظور از عقبه همان واجبات است که از این جهت که انسان همان طوری که در بالا رفتن از گردنه‌های کوه دچار سختی و مشقّت می‌شود در ادای آنها هم به زحمت و رنج دچار می‌شود تشبیه به عقبه‌ها شده‌اند؛ زیرا غرض در قیامت این است کـه ←

وأمّا كيفيّة الوقوف فيها وأنّ كلّ واحدٍ منها بأيّ وجه يتّفق وإن كان لم يثبت بالأدلّة القطعيّة ولكنّ المستفاد من ظواهر كثيرٍ من الأخبار الواردة في تفاصيل الآخرة في موارد مختلفةٍ ـ كما سنشير إلى بعضها في طيّ كلماتنا الآتية ـ أنّ في يوم القيامة عقباتٌ كؤودةٌ من الجبال والأودية ومنازل موحشةٍ لا بدّ من المرور بها، فاللازم هو تصديق ظواهر تلك الأخبار وعدم التكلّف بتوجيهها وردّها، والحكم بإمكان وقوع ما يستفاد من ظواهرها، ووكول العلم بالاعتقاد بها إلى الله ـ سبحانه وتعالى ـ والاعتقاد بنحو الإجمال على ما هو الواقع منها ـ كما هو المستفاد من كلام المجلسيّ عليه الرحمة الذي نقلناه في المقام، فتدبّر ـ.[1]

← انسان به اعمال و جزای آن آگاهی بیابد و پاداش و عقاب آنها را ببیند، و این هم نیازی به آفریدن کوه‌ها و بالا رفتن از آنها ندارد، افزون بر اینکه روایتی با سند صحیح هم در این مورد نیامده است.

به نظر من (مؤلّف) در سخنان شیخ مفید اشکال وجود دارد؛ چراکه بسیاری از روایات بر این معنا دلالت می‌کنند، و کدام روایت از نظر سند صحیح‌تر از روایتی است که ایشان و غیر ایشان از امیر مؤمنان ﷺ نقل کرده‌اند که: در برابر شما گردنه‌ای سخت و دشوار و منزلگاه‌هایی پرهراس قرار دارد که گریزی از آن نیست و باید از آن گذر کرده و بر آنها توقّف کنید؟ که حمل کردن این حدیث بر تشبیه و کنایه گویی صرف توجیه است و انگیزه‌ای هم برای به مشقّت افتادن برای این توجیه وجود ندارد، و اینکه کوه‌هایی آفریده شود و دستور فرارسد که باید از این کوه‌ها بالا رفته و از منزلگاه‌های خوفناک گذر نمایید هم بر خلاف حکمت نیست، مضافاً بر اینکه خداوند متعال برای گناهکاران عصیانگر انواع مختلفی از درد و رنج و سختی‌ها را فراهم کرده، و با این وجود چه انگیزه‌ای برای توجیه کردن این ظواهر و مخالفت با ظاهر بسیاری از روایت وجود دارد، هرچند که این روایت‌ها خبر واحد بوده و به حدّ تواتر نرسیده باشند؟

و علّامهٔ مجلسی ﷺ پس از آنکه سخن شیخ صدوق و شیخ مفید ـ که خداوند روحشان را منوّر گرداند ـ را نقل نموده فرموده است: به نظر من تأویل کردن ظاهر روایات به صرف بعید شمردنِ معنا و مضمون آن از راه صواب و عقل به دور است، و خداوند در عقوبت کردن گنهکاران و بندگان سرکش خود به هر نحوی که بخواهد اختیار دارد. [بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۳۰]

به نظر من (مؤلّف)، آنچه بر انسان مکلّف در تفصیلات معاد و رستاخیز لازم و بایسته است تنها اعتقاد و باور داشتن به همان چیزی است که از نصّ و متن روشن آیات و ظاهر روایت‌ها ثابت شده؛ زیرا عقل هیچ جولانگاه و عرصهٔ بروزی در این موارد ندارد، و با نصّ صریح قرآن در این باب ثابت شده که اندازهٔ روز قیامت ۵۰ هزار سال است، و با روایت‌های دیگر هم ثابت شده است که قیامت دارای ۵۰ موقف و ایستگاه است که هر موقف ۱۰۰۰ سال به طول می‌انجامد، و این قدر متیقّن و اجمال چیزی است که باید به آن اعتقاد و باور داشت.

۱. یعنی: و امّا کیفیّت توقّف کردن در عقبه‌ها و اینکه هرکدام چگونه خواهد بود ـ هرچند با دلیل قطعی ←

وأمّا أسامي يوم القيامة فقد عنون الله ـ سبحانه وتعالى ـ ذلك اليوم في كثيرٍ من الآيات بعناوين كثيرة، وأطلق عليه أسامٍ مختلفةٍ، فسمّاه تعالى:

١. يوم القيامة؛ بقوله: ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾ أي: في أيّ زمانٍ يقع؟ وذلك لقيام الناس من الأوّلين والآخرين من قبورهم في أوّل ذلك اليوم أو لقيامهم عند ربّ العالمين في عرصة المحشر.

٢. ويوم الساعة؛ لقوله: ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾، و: ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ﴾، وهما في القرآن من الأسماء الغالبة. ووجه التسمية لأنّ الساعة جزءٌ من أجزاء الزمان ومطلق الوقت ـ من ليلٍ أو نهارٍ ـ، ويعبّر بها عن القيامة لوقوعها بغتة، ولا يعلمها إلّا الله، ولا يجلّيها لوقتها إلّا هو، أو لأنّها على طولها من كونها خمسين ألف سنةٍ كساعةٍ من ساعات الخلق عند الله ـ سبحانه وتعالى ـ؛ لقوله تعالى: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾، أو لكون وقوعها سريعاً على الخلق؛ لقوله تعالى: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾، ولقوله: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾، أو لأنّ حساب الخلق فيها يقضى في ساعةٍ واحدةٍ، فتسمّى بالساعة لهذا السبب.

٣. ويوم البعث ـ كما في قوله تعالى: ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾. ووجه التسمية لأجل بعث الناس فيه من قبورهم للحساب والمجازاة.

٤. ويوم الحشر ـ كما في قوله تعالى: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً﴾، والحشر هو الجمع، ووجه التسمية لأجل جمع أجزاء بدن الموتى وتأليفها في ذلك اليوم.

← ثابت نشده است ـ امّا آنچه از ظاهر بسیاری از روایات در این باب در توضیح و تفصیل موارد مختلفی از عالم آخرت وارد شده ـ چنان که بزودی به برخی از این روایت‌ها در ضمن سخنان آیندهٔ خود اشاره می‌کنیم ـ این است که در روز قیامت گردنه‌های سخت و دشواری اعمّ از کوه‌ها و پرتگاه‌ها و منزلگاه‌های ترسناکی وجود دارد که باید از آن عبور کرد، و آنچه لازم و بایسته است تصدیق ظاهری این روایت‌ها است و اینکه در توجیه و ردّ این ظواهر گرفتار تکلّف نشده و خود را به مشقّت نیندازیم، و چنین حکم کنیم که امکان دارد همان معنایی که از ظاهر روایت‌ها به دست می‌آید در خارج واقع گردد، و علم به حقیقت آنها را به خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه واگذار کنیم، و تنها به گونه‌ای اجمالی به آنچه از ظاهر روایت‌ها واقع می‌گردد اعتقاد و باور داشته باشیم ـ همان گونه که از سخن مرحوم مجلسی که در این باب از ایشان نقل کردیم استفاده می‌شود. پس خوب دقّت و تأمّل کن.

٥. ويوم الجمع؛ لقوله تعالى: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾، وقوله: ﴿وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. ووجه التسمية لأجل جمع، إمّا لما ذكر في الحشر، وإمّا لاجتماع الأوّلين والآخرين.

٦. ويوم الحساب ـ كما في قوله تعالى: ﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾، وقوله تعالى: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾. ووجه التسمية لمحاسبة الناس في ذلك اليوم.

٧. ويوم التلاق ـ كما في قوله تعالى: ﴿لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾. وعن بعض المفسّرين: يوم التلاق يوم القيامة؛ فإنّ فيه تتلاقى الأرواح والأجساد، وفي الصافي عن الصادق عليه السلام: يوم يلتقي[1] أهل السماوات[2] وأهل الأرض.

٨. ويوم التناد ـ أي: يوم ينادي بعضهم بعضاً في عرصة القيامة ـ، وفي الصافي عن الصادق عليه السلام: ﴿يَوْمَ يُنَادِي أَهْلُ النَّارِ أَهْلَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ﴾، وفي البحار عن بعض المفسّرين: يوم ينادي بعضهم بعضاً للاستغاثة، أو يتصايحون بالويل والثبور، أو يتنادى أصحاب الجنّة وأصحاب النار.

٩. ويوم الآزفة؛ لقوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾، وقوله تعالى: ﴿أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللهِ كَاشِفَةٌ﴾ ـ أي: قربت الساعة والقيامة ـ، والأزف بمعنى الدنوّ، وليس لها نفسٌ قادرةٌ على كشفها إذا وقعت إلّا الله، أو ليس لها كاشفةٌ لوقتها إلّا الله؛ إذ لا يطّلع عليه إلّا الله، وفي الصافي عن القمّيّ: ﴿أَزِفَتِ الْآزِفَةُ﴾ يعني: قربت القيامة.

١٠. ويوم التغابن؛ وفي المجمع: يوم التغابن يغبن فيه بعضهم بعضاً؛ لنزول السعداء منازل الأشقياء وبالعكس، مستعارٌ من تغابن التجّار. وعن النبيّ صلى الله عليه وآله: ما مِن عَبدٍ مُؤمنٍ يَدخلُ الجَنّةَ إلّا أُريَ مَقعدَهُ مِنَ النارِ لَو أَساءَ لِيَزدادَ شُكراً، وما مِن عَبدٍ يَدخلُ النارَ إلّا أُريَ مَقعدَهُ مِنَ الجَنّةِ لَو أَحسنَ لِيَزدادَ حَسرةً. وفي الصافي عن الصادق عليه السلام: يَغبنُ أَهلَ الجَنّةِ أَهلُ النارِ.

---

١. در نسخ: يلقى.

٢. در مصدر: السماء.

١١ . ويوم الفصل ؛ لقوله تعالى : ﴿ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ﴾ . وفي المجمع : هذا يوم الفصل بين أهل الجنّة والنار ، وقيل : هذا يوم الحكم والقضا بين الخلق والانتصاف للمظلوم من الظالم ، وفصل القضاء يكون في الآخرة على ظاهر الأمر وباطنه ، بخلاف الدنيا ؛ لأنّ القاضي يحكم على ظاهر الأمر في الدنيا ولا يعرف البواطن .

١٢ . ويوم الطامّة الكبرى ؛ لقوله تعالى : ﴿ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى ﴾ . وفي المجمع : الطامّة : الداهية التي تطمّ ـ أي : تعلو ـ على سائر الدواهي الكبرى ، التي هي أكبر الطامّات ، وهي القيامة أو النفخة الثانية أو الساعة التي يساق فيها أهل الجنّة إلى الجنّة وأهل النار إلى النار .

١٣ . ويوم الموعود ؛ لقوله تعالى : ﴿ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴾ . وفي المجمع : يوم الموعود هو يوم القيامة في قول جميع المفسّرين . وفي الصافي عن القمّيّ : ﴿ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴾ أي : يوم القيامة .

١٤ . ويوم المشهود ؛ لقوله تعالى : ﴿ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ﴾ ، وفي الكافي بسنده عن عليّ بن الحسين عليه السلام ، قال : ﴿ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ﴾ يَجمَعُ اللهُ [عزّ وجلّ] فيهِ الأَوّلينَ والآخِرينَ .

١٥ . ويوم الدين ؛ لقوله تعالى : ﴿ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴾ أي : يوم الجزاء .

١٦ . ويوم القارعة ؛ لقوله تعالى : ﴿ الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ ﴾ . وفي المجمع : القارعة اسمٌ من أسماء القيامة ؛ لأنّها تقرع القلوب بالفزع .

١٧ . ويوم الواقعة ؛ لقوله تعالى : ﴿ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴾ . وفي المجمع عن ابن عبّاس : الواقعة اسم القيامة ـ كالآزفة .

١٨ . ويوم الحاقّة ؛ لقوله تعالى : ﴿ الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ ﴾ . وفي المجمع : يوم أخذ النواصي .[1]

---

١ . يعنى : و امّا نام‌هاى روز قيامت ؛ خداوند پاک و بلندمرتبه در بسيارى از آيات نام‌هايى براى روز قيامت عنوان داشته و اسم‌هاى مختلفى براى قيامت اطلاق نموده است كه عبارتند از :

١ ـ روز رستاخيز ؛ به دليل اينكه فرموده : ﴿ مى‌پرسد : روز رستاخيز چه وقت است ؟ ﴾ يعنى : در چه زمانى ←

.....

← واقع خواهد شد؟ و دلیل این نامگذاری این است که همهٔ مردم از نخستین تا واپسین در ابتدای این روز از قبرهای خود به پا می‌خیزند، یا به این خاطر که مردم در برابر پروردگار جهانیان در عرصهٔ محشر به پا می‌ایستند (حاضر می‌شوند).

۲ـ روز ساعت؛ به دلیل این فرمایش او که: ﴿و آنکه ساعت (رستاخیز) آمدنی است [و] شکّی در آن نیست﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۷] و اینکه: ﴿از تو در بارهٔ ساعت (رستاخیز) می‌پرسند. بگو: علم آن فقط نزد خداست﴾ [سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶۳]. این دو نام در قرآن از نام‌های پرکاربردتر است (از میان نام‌های آن روز بیشتر استعمال شده)، و علّت نامگذاری آن به ساعت این است که ساعت از اجزای زمان و مطلق وقت ـ اعمّ از شب و روز ـ است، و اینکه از قیامت به ساعت تعبیر شده از این روست که قیامت ناگهان واقع می‌گردد و زمان آن را کسی جز خداوند نمی‌داند، و تنها خداست که پرده از این زمان برمی‌دارد، یا به این خاطر که با وجود مدّت زمان طولانی قیامت که ۵۰ هزار سال به درازا می‌کشد همچون ساعت و آنی از آفرینش در نزد خداوند متعال است؛ به دلیل این فرمایش خدای متعال که: ﴿و کار ساعت (قیامت) جز مانند یک چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر نیست﴾ [سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۷]، یا بدین جهت که وقوع قیامت برای مخلوقات بسیار سریع خواهد بود؛ چراکه خداوند متعال فرموده: ﴿قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت﴾ [سورهٔ قمر، آیهٔ ۱]، و فرموده: ﴿روزی که آن را می‌بینند گویی جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند﴾ [سورهٔ نازعات، آیهٔ ۴۶]، یا به این جهت که حسابرسی مردم در روز قیامت در آنی و ساعتی انجام می‌شود، و به همین جهت به آن ساعت گفته شده است.

۳ـ روز بر انگیخته شدن ـ چنان که در فرمایش خداوند بلندمرتبه آمده که: ﴿و این روز بر انگیخته شدن است، ولی شما خودتان نمی‌دانستید﴾ [سورهٔ روم، آیهٔ ۵۶]، و علّت این نامگذاری آن است که مردم در این روز برای حسابرسی و جزا از قبرهای خود بر انگیخته می‌شوند.

۴ـ روز جمع شدن ـ چنان که در فرمایش خداوند متعال آمده که: ﴿و [یاد کن] روزی را که همهٔ آنان را گرد هم می‌آوریم﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۲۲؛ سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۸]، و حشر به معنای جمع کردن و گردآوری است، و از این روی این روز را یوم الحشر می‌خوانند که تمامی اجزای بدن مردگان جمع شده و در آن روز گرد هم می‌آیند.

۵ـ روز جمع آوری؛ به خاطر فرمایش خدای متعال که: ﴿روزی که شما را برای روز گردآوری گردمی‌آورد﴾ [سورهٔ تغابن، آیهٔ ۹] و اینکه: ﴿و نسبت به روز جمع شدن بیم دهی [که] تردیدی در آن نیست﴾ [سورهٔ شوری، آیهٔ ۷]، و وجه نامگذاری آن هم به خاطر جمع شدن است، یا به خاطر آنچه که پیش‌تر دربارهٔ حشر بیان کردیم، و یا به جهت اینکه همهٔ انسان‌ها از نخستین تا واپسین در این روز جمع می‌شوند.

۶ـ روز محاسبه ـ چنان که در فرمایش خداوند متعال آمده که: ﴿به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت﴾ [سورهٔ ص، آیهٔ ۲۶] و اینکه: ﴿من از هر متکبّری که به روز حساب ←

.....

← عقیده ندارد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام ﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۲۷]، و علّت نامگذاری به این اسم به جهت حسابرسی [کارهای مردم] در آن روز است.

۷ـ روز ملاقات ـ چنان که در فرمودهٔ خدای بلندمرتبه آمده که: ﴿ تا از روز ملاقات بترسانند ﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۱۵]، و از برخی از مفسّران نقل شده است که: در آن روز روح‌ها با جسدها دیدار می‌کنند [کنز الدقائق وبحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۵]، و در تفسیر صافی از امام صادق ﷺ آمده است: روزی که اهل آسمان و اهل زمین با هم ملاقات می‌کنند [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۳۷، ضمن شمارهٔ ۱۵].

۸ـ روز ندا کردن ـ یعنی: روزی که مردم یکدیگر را در عرصهٔ قیامت به بانگ و فریاد می‌خوانند ـ، و در تفسیر صافی از امام صادق ﷺ نقل شده است: روزی که دوزخیان با فریاد بهشتیان را صدا می‌زنند که: ﴿ از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فروریزید ﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۰] [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۰۲، ضمن شمارهٔ ۵۰ و ج ۴، ص ۳۴۱، ضمن شمارهٔ ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۵۹، ضمن شمارهٔ ۵ و ج ۸، ص ۳۳۹، ش ۱۸]، و در کتاب شریف بحار از برخی از مفسّران نقل شده است که: روزی که مردم یکدیگر را برای یاری وکمک یا فریاد صدا می‌زنند، یا اینکهٔ فریاد واویلا و زاری و ناامیدی و هلاک و حسرت آنها بلند است، یا اینکه بهشتیان و دوزخیان یکدیگر را صدا می‌زنند. [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۵۶ـ۵۷، و ج ۱۳، ص ۱۵۹]

۹ـ روز نزدیک بودن؛ چراکه خدای متعال فرموده: ﴿ و آنها را از روز قریب [الوقوع] بترسان ﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۱۸] و فرموده: ﴿ روز قریب [الوقوع] نزدیک گشت. جز خداکسی آشکارکنندهٔ آن نیست ﴾ [سورهٔ نجم، آیهٔ ۵۷ـ۵۸] ـ یعنی: روز رستاخیز و قیامت نزدیک شده است ـ، که «أزف» به معنای نزدیک بودن است، و زمانی که قیامت واقع گردد هیچ کسی جز خدا نمی‌تواند آن را برطرف کند، یا اینکه هیچ کس جز خدا پرده از آن زمان برنمی‌دارد؛ زیراکسی جز او از زمان وقوع آن آگاهی ندارد، و در تفسیر صافی از قمی نقل شده است که: ﴿ أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ﴾ یعنی: قیامت نزدیک شد. [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۹۸، ش ۵۷، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۰]

۱۰ـ روز زیانکاری، که در مجمع البیان آمده است: روز زیانکاری روزی است که برخی سبب خسران و زیان دیگران می‌شوند؛ زیرا سعادتمندان در جایگاه بدبخت‌ها قرار می‌گیرند و بلعکس (کسانی که در دنیا خوشبخت و مرفّه و نیکروز بودند چه بسا در قیامت نگونسار و سیه‌روز باشند و بیچارگان و تهیدستان دنیا در قیامت سعادتمند شوند)، و این نام از زیان دیدن و خسارت بازرگانان استعاره گرفته شده است، و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است: هر بندهٔ مؤمنی که وارد بهشت می‌شود جای او را در دوزخ که اگر بدکردار بود به او می‌نمایانند تا با دیدن آن بیشتر سپاس‌گزار و شکرگزار شود، و هر بنده‌ای که وارد دوزخ می‌شود جایگاه او را در بهشت در صورتی که نیکوکار می‌بود به او نشان می‌دهند تا بدین ترتیب حسرت و اندوه او بیشتر شود [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱]، و در تفسیر صافی از امام صادق ﷺ نقل شده که: بهشتیان سبب حسرت

←

و در ادعیه و اخبار، علاوه بر اسامی مذکوره، اسامی دیگری نیز بیان فرموده‌اند؛

← و زیان دوزخیان می‌شوند و آنها را گرفتار غبن و خسران می‌کنند. [ر.ک: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۸۳، ش ۹]

۱۱ـ روز جدایی (داوری)؛ به دلیل فرمایش خداوند متعال که: ﴿این روز جدا شدن است. شما و پیشینیان را گردمی‌آوریم﴾ [سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۳۸]، و در مجمع البیان آمده است: این روزی است که بین بهشتیان و دوزخیان جدایی می‌افتد، و گفته شده: قیامت روز حکم کردن و داوری بین مردم و داد ستمدیدگان را از ستمگران گرفتن است، و داوری و حکم کردن در آخرت بر اساس ظاهر و باطن هر چیزی است، بر خلاف دنیا که در آن قاضی تنها به ظاهر حکم می‌کند و از باطن امور هیچ نمی‌داند [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۵].

۱۲ـ روز هنگامهٔ بزرگ؛ چراکه خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿پس آن گاه که آن هنگامهٔ بزرگ دررسد﴾ [سورهٔ نازعات، آیهٔ ۳۴]، و در مجمع البیان آمده است: «طامّة» مصیبت و بلای فراگیر و بزرگ‌تر از همهٔ مصیبت‌های دیگر است، و آن بزرگ‌ترین هنگامه‌ها یا قیامت و یا دمیدن دوم است و یا ساعتی که اهل بهشت را به سوی بهشت و دوزخیان را به سوی جهنّم می‌رانند. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۵۸]

۱۳ـ روز وعده شده؛ به دلیل فرمایش خدای متعال که: ﴿و سوگند به روز وعده داده شده﴾ [سورهٔ بروج، آیهٔ ۲] و در مجمع البیان گفته شده: همهٔ مفسّران یوم موعود (روز وعده داده شده) را روز قیامت می‌دانند [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۵، و نیز ر.ک: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۰۸، ضمن شمارهٔ ۲]، و در تفسیر صافی از قمی نقل شده: مراد از ﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾ روز قیامت است [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۰۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۶۱، ش ۱۱ و...].

۱۴ـ روز حاضر شدن؛ به جهت این آیهٔ شریفه که: ﴿و آن روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند﴾ [سورهٔ هود، آیهٔ ۱۰۳]، و در کتاب کافی به سند خود از امام سجّاد علیه‌السلام نقل کرده است که یعنی: خداوند عزّوجل] در آن روز همهٔ انسان‌ها را از نخستین تا واپسین جمع می‌کند [الکافی، ج ۸، ص ۷۳، ضمن حدیث ۲۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۶۱، ضمن حدیث ۱۰ و ج ۷۵، ص ۱۴۴، ضمن حدیث ۶].

۱۵ـ روز جزا؛ به خاطر فرمایش خدای متعال که: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [سورهٔ فاتحه، آیهٔ ۴] یعنی: [مالک] روز جزا.

۱۶ـ روز قارعه (کوبنده)؛ چراکه خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿کوبنده. چیست کوبنده؟﴾ [سورهٔ قارعه، آیهٔ ۱ـ ۲] و در مجمع آمده است: قارعه یکی از نام‌های قیامت است که دل‌ها را با بی‌تابی و هراس در هم می‌کوبد [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۸؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۹۸].

۱۷ـ روز واقعه (واقع شونده)؛ زیرا خدای متعال فرموده است: ﴿آن واقعه چون وقوع یابد﴾ [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱]، و در مجمع البیان آمده است: واقعه مانند «آزفة» یکی از نام‌های قیامت است [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۷].

۱۸ـ روز رخ دهنده؛ به دلیل این آیهٔ شریفه که: ﴿آن رخ‌دهنده. چیست آن رخ‌دهنده؟﴾ [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۱ـ ۲]، و در مجمع آمده است: آن روزی است که موی پیشانی‌ها گرفته خواهد شد (اختیارشان سلب می‌گردد).

چنان که در دعای بعد از زیارت حضرت رسول ﷺ که در هفدهم ربیع المولود وارد شده است و مجلسی ـ رحمه الله ـ این دعا را در زاد المعاد نقل نموده.[1] از آن جمله:

١٩. يوم الحسرة؛ به جهت حسرت ناس در آن روز، از آنچه فوت شد از ایشان ـ از صوالح اعمال در دار دنیا.

٢٠. ويوم الندامة؛ به جهت ندامت و پشیمانی خلق در آن روز، از قبایح اعمال و شنایع افعال خودشان در دنیا.

٢١. ويوم الأفكة. الإفك والائتكاف: الانقلاب. ﴿ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى ﴾ أي: انقلبت بأهلها وهلكت القوم، ومعنى يوم الافكة أي: يوم ينقلب فيه الناس بالهلاك.[2]

٢٢. ويوم الجزاء؛ به جهت مجازات ـ از ثواب و عقاب و اعمال حسنه و سیّئه.

٢٣. ويوم النفخة؛ به جهت وقوع نفخهٔ صور در آن روز.

٢٤. ويوم الرجف؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴾. الرجفة: الزلزلة. تتزلزل السماوات والأرضين في ذلك اليوم، أو لتزلزل الخلائق واضطرابهم فيه.

٢٥. ويوم الرادفة؛ لقوله تعالى: ﴿ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴾ ـ أي: الصيحة ـ، فتتابع صيحات الخلائق والملائكة.

---

١. زاد المعاد، ص ٤٢٠ ـ ٤٢١، اعمال ماه ربيع الأوّل، زيارت حضرت رسول ﷺ، يوم تهتك فيه الأستار، وتبدوا فيه الأسرار والفضائح، وترعد فيه الفرائص، يوم الحسرة والندامة، يوم الآفكة، يوم الآزفة، يوم التغابن، يوم الفصل، يوم الجزاء، يوما كان مقداره خمسين ألف سنة، يوم النفخة، يوم ترجفة الراجفة تتبعها الرادفة، يوم النشر، يوم العرض، يوم يقوم الناس لربّ العالمين، يوم يفرّ المرء من أخيه، وأُمّه وأبيه، وصاحبته وبنيه، يوم تشقّق الأرض وأكناف السماء، يوم تأتي كلّ نفس تجادل عن نفسها، يوم يردّون إلى الله فينبّؤهم بما عملوا، يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون إلّا من رحم الله إنّه هو العزيز الرحيم، يوم يردّون إلى عالم الغيب والشهادة، يوم يردّون إلى الله مولاهم الحقّ، يوم يخرجون من الأجداث سراعا كأنّهم إلى نصب يوفضون، وكأنّهم جراد منتشر مهطعين إلى الداع إلى الله، يوم الواقعة، يوم ترجّ الأرض رجّا، يوم تكون السماء كالمهل وتكون الجبال كالعهن ولا يسأل حميم حميما، يوم الشاهد والمشهود، يوم تكون الملائكة صفّا صفّا.

٢. يعنى: و روز زير و زبر شدن. «إفك» و «ائتكاف» به معنى دگرگونى است، و ﴿ و شهرها [ى سَدُوم وعامورە ـ] را فروافكند ﴾ [سورهٔ نجم، آية ٥٣] يعنى: اهل آن را زير و روكرده و مردمانش را نابود گردانيد، و معنى «يوم الإفكة» يعنى: روزى كه مردم در آن تبديل به نابود شدگان مى‌گردند.

۲۶. ویوم النشر، وذلك لنشر صفحات أعمال الناس في ذلك اليوم.

۲۷. ویوم العرض؛ لعرض الخلائق على الله وقیامهم لربّ العالمین وعرض أعمالهم على الله تعالى.

۲۸. ویوم الخزي والسوء على الكافرين.[1]

و امّا اوصاف قیامت، فقد وصفها الله ـ سبحانه وتعالى ـ بأوصاف كثيرةٍ في القرآن[2]. از آن جمله قوله تعالى: ﴿ يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ﴾. القمطرير: عبوس الشديد، وقد اقمطرّ اليوم أي: اشتدّ شرّه كأنّه قد التفّ بعضه على بعضٍ كالعبوس في الوجه. وفي المجمع: قد وصف اليوم [بـ]العبوس توسّعاً؛ لما فيه من الشدّة.

۲۹. ویوم المهل؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴾. وفي مجمع البحرين: المهل: [ويقال:] ما أُذيب من النحاس والرصاص وأشباه ذلك.

۳۰. ویوم العهن؛ لقوله تعالى: ﴿ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴾ ـ أي: كالصوف المنفوش.

۳۱. يوم تقلّب القلوب والأبصار؛ لقوله تعالى: ﴿ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴾.

۳۲. ویوم تبدّل الأرض؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ﴾.

۳۳. ویوم طيّ السماوات؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ﴾.

---

۱. یعنی: ۲۴ ـ روز لرزیدن؛ به دلیل این آیه که: ﴿آن روز که لرزنده بلرزد﴾ [سورهٔ نازعات، آیهٔ ۶]. «رجفة» به معنای زلزله است. در آن روز آسمان‌ها و زمین به لرزه درآیند، یا اینکه مردمان سخت متزلزل و مضطرب و پریشان شوند.

۲۵ ـ روز رادفه (اتّفاقات پیاپی)؛ که خدای متعال فرموده: ﴿و از پسی آن رادفه (اتّفاقات پیاپی) است﴾ [سورهٔ نازعات، آیهٔ ۷] یعنی: فریاد برآوردن، که فریاد و شیون مردمان و فرشتگان به دنبال هم خواهد بود.

۲۶ ـ روز گستراندن، که این نام به جهت گستراندن و باز کردن نامهٔ اعمال مردم در آن روز است.

۲۷ ـ روز عرضه شدن؛ به جهت عرضه شدن همهٔ مخلوقات بر خداوند و ایستادنشان در برابر پروردگار جهانیان و عرضه شدن اعمال و کردار ایشان بر خداوند متعال.

۲۸ ـ روز رسوایی و بدی برای کافران.

۲. یعنی: و خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه او را در قرآن با صفت‌های زیادی یاد کرده است.

٣٤. ويوم قيام الروح والملائكة؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً ﴾.

٣٥. ويوم تكوّر الشمس وانكدار النجوم؛ لقوله تعالى: ﴿ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ ﴾.

٣٦. ويوم برق البصر وخسف القمر؛ لقوله تعالى: ﴿ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ * فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴾.

٣٧. ويوم انفطار السماء وانتثار الكواكب وانفجار البحار؛ لقوله تعالى: ﴿ إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴾ إلى قوله: ﴿ وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴾.

٣٨. ويوم تعنّت الوجوه وتخشّع الأصوات؛ لقوله تعالى: ﴿ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ﴾، و: ﴿ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً ﴾.

٣٩. ويوم كشف الساق؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ ﴾.

٤٠. ويوم أخذ النواصي والأقدام؛ لقوله تعالى: ﴿ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴾.

٤١. ويوم تسوّد الوجوه وتبيّضها؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ﴾.

٤٢. ويوم تشخّص الأبصار؛ لقوله تعالى: ﴿ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴾.

٤٣. ويوم عضّ الظالم على يديه؛ لقوله تعالى: ﴿ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ﴾.

٤٤. ويوم يعسر الكافرين؛ لقوله تعالى: ﴿ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً ﴾.

٤٥. ويوم امتياز المجرمين والعاصين؛ لقوله تعالى: ﴿ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴾.

٤٦. ويوم ختم الأفواه وتكلّم الأيدي وشهادة الأرجل؛ لقوله تعالى: ﴿ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.[1]

---

١. يعني: ﴿ روز عبوسى سخت ﴾ [سورة انسان، آية ١٠]. قمطرير يعني: عبوس سخت، و آن روز سخت در هم فرورفته؛ يعني: شرّ آن شدّت يافته بنحوى كه گويا قسمتى از آن مانند در هم رفتن چهره در قسمت ديگر فرورفته، و در مجمع البيان آمده است: آن روز به خاطر شدّتى كه در آن است مجازاً به صفت عبوس بودن متّصف گشته [تفسير مجمع البيان، ج ١٠، ص ٢١٦، و نيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ٧، ص ١٦٨].

←

.....

۲۹ ـ روز فلز گداخته؛ به دلیل فرمایش خدای متعال که: ﴿روزی که آسمان‌ها چون فلز گداخته شود﴾ [سورهٔ معارج، آیهٔ ۸]، و در مجمع البحرین آمده است: [و گفته شده:] «مُهل» سرب و مس گداخته و ذوب شده و امثال آن است [مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۷۶].

۳۰ ـ روز [ی چون] پشم زده شده؛ که خدای متعال فرموده: ﴿و کوه‌ها چون عِهن گردند﴾ [سورهٔ قارعه، آیهٔ ۵] یعنی: پشم زده شده.

۳۱ ـ روز دگرگون شدن قلب‌ها و دیدگان؛ به دلیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود می‌هراسند﴾ [سورهٔ نور، آیهٔ ۳۷].

۳۲ ـ روز بدل شدن زمین؛ به دلیل فرمایش خدای متعال که: ﴿روزی که زمین به غیر آن بدل شود﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۸].

۳۳ ـ روز در هم پیچیدن آسمان‌ها؛ زیرا خدای متعال فرموده: ﴿روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحهٔ نامه‌ها درمی‌پیچیم﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱۰۴].

۳۴ ـ و روز ایستادن روح و فرشتگان؛ زیرا خدای متعال فرموده: ﴿روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند﴾ [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۸].

۳۵ ـ و روز به هم درپیچدن خورشید و تیره شدن ستارگان؛ به دلیل فرمایش خداوند متعال: ﴿آن گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن گه که ستارگان همی تیره شوند﴾ [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱ و ۲].

۳۶ ـ روز خیره شدن چشم و گرفتن ماه؛ به دلیل فرمایش خداوند متعال که: ﴿می‌پرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟ پس آن گاه که دیده خیره گردد، و ماه در خسوف افتد، و آفتاب و ماه به هم گرد آیند، آن روز انسان می‌گوید: [راه] گریز کجاست؟﴾ [سورهٔ قیامت، آیهٔ ۶ ـ ۱۰]

۳۷ ـ روز از هم شکافته شدن آسمان و پراکنده گشتن ستارگان و انفجار دریاها؛ به دلیل این آیه که: ﴿آن گاه که آسمان از هم بشکافد، و آن گاه که اختران پراکنده شوند، و آن گاه که دریاها از جا برکنده گردند﴾ تا فرمایش او که: ﴿و در آن روز فرمان از آنِ خداست﴾ [سورهٔ انفطار، آیهٔ ۱ ـ ۱۹].

۳۸ ـ روز خضوع چهره‌ها و خشوع صداها؛ زیرا حضرت حق فرموده: ﴿و چهره‌ها برای آن خدای زندهٔ پاینده خضوع می‌کنند﴾ [سورهٔ طه، آیهٔ ۱۱۱]، و: ﴿صداها در مقابل خدای رحمان خاشع می‌گردد، و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی﴾ [سورهٔ طه، آیهٔ ۱۰۸].

۳۹ ـ روز گشوده شدن ساق؛ که خدای بلندمرتبه فرموده: ﴿روزی که گشوده شود از ساق (پرده از روی کار برداشته شود)﴾ [سورهٔ قلم، آیهٔ ۴۲].

۴۰ ـ و روز گرفتن پیشانی‌ها و پاها؛ چرا که خداوند متعال فرموده: ﴿پس از پیشانی و پایشان بگیرند﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۱].

←

اللّهمّ، إنّا نستجير بك من فزع ذلك اليوم، وقد سمّاه رسول الله ﷺ بالفزع الأكبر، وقد تقدّم إليه عمرو بن معدي‌كرب الزبيديّ مع قومه، وكان أوّل زمان تشرّفهم بخدمته، فقال النبيّ ﷺ: [أسلم] يا عَمرو، يُؤمِنكَ اللهُ يَومَ الفَزَعِ الأكبرِ. قال: [يا محمّد] فما الفزع الأكبر؟ فإنّي لا أفزع، فقال: يا عَمرو، [إنَّهُ] لَيسَ كَما تَظُنُّ [وتَحسِبُ]. إنَّ الناسَ يُصاحُ بِهِم صَيحةً واحِدةً [فَـ]لا يَبقى مَيّتٌ إلّا نُشِرَ، ولا حَيٌّ إلّا ماتَ، إلّا ما شاءَ اللهُ، ثُمَّ يُصاحُ [بِهِم] صَيحةً أُخرى، فَيُنشَرُ مَن ماتَ، فَيُصَفّونَ صَفّاً،[1] وتَنشَقُّ السَّماءُ، وتُهَدُّ الأَرضُ [هَدّاً]، وتَخِرُّ الجِبالُ، وتَزفِرُ النّيرانُ،[2] وتَرمي النارُ بِمثلِ الجِبالِ [شَرراً]، فَلا يَبقى ذُو روحٍ إلّا انخلَعَ قَلبُهُ، وذكرَ ذَنبَه، وشُغِلَ بِنَفسِهِ، إلّا ما شاءَ الله تعالى، وأَينَ[3] أَنتَ ـ يا عَمرو ـ مِن هذا؟ قال: [ألا] إنّي أسمع أمرا عظيماً.

وهذه الموعظة المنذرة منه ﷺ قد صارت سبباً لإسلامه وإيمانه بالله تعالى ورسوله، وآمن من معه من قومه، وحَسُنَ إسلامهم، ورجعوا إلى قومهم.[4]

← ۴۱ ـ و روز سیاه شدن [برخی] و سپیدی [برخی] چهره‌ها؛ به دلیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه گردد﴾ [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۶].

۴۲ ـ و روز خیره گشتن چشم‌ها؛ که حضرت حق فرموده: ﴿آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۲].

۴۳ ـ و روزی که ستمکار دستان خود را می‌گزد؛ به خاطر آنکه خدای متعال فرموده: ﴿و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد. می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم!﴾ [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۷].

۴۴ ـ و روز دشواری [بر] کافران؛ زیرا خدای متعال فرموده: ﴿و روزی است که بر کافران بسی دشوار است﴾ [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۶].

۴۵ ـ و روز جدا شدن مجرمان و نافرمانان؛ به جهت گفتهٔ خدای بلندمرتبه که: ﴿و ای گناهکاران! امروز [از بی‌گناهان] جدا شوید﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۵۹].

۴۶ ـ و روز مهر شدن دهان‌ها و سخن گفتن دستان و شهادت دادن پاها؛ به خاطر فرمایش خدای متعال: ﴿امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۶۵].

۱. در کتاب شریف بحار: ویصفّون جمیعا.

۲. عبارت «وتزفر النیران» در کتاب شریف بحار نیست. ۳. در کتاب شریف بحار: فأین.

۴. یعنی: بارخدایا! از هراس و بی‌تابی آن روز که پیامبر ﷺ آن را به فزع اکبر (بزرگ‌ترین دلهره) نامیده است ←

ومن كلام أمير المؤمنين ﷺ في وصف ذلك اليوم: يَومٌ يَشيبُ فيهِ الصَّغيرُ، ويَسكَرُ فيهِ الكَبيرُ، ويَسقُطُ فيهِ الجَنينُ، وتَذهَلُ كُلُّ مُرضِعةٍ عَمّا أَرضَعَت، يَومٌ عَبوسٌ قَمطَريرٌ، يَومٌ كانَ شَرُّه مُستَطيراً. إنَّ فزعَ ذٰلِكَ اليَومِ لَيرهِبُ المَلائِكَةَ الَّذين لا ذَنبَ لَهم، وتَرعَدُ منهِ السَّبعُ الشِّدادُ، والجِبالُ الأَوتادُ، والأَرضُ المِهادُ، وتَنشقُّ السَّماءُ، فَهِيَ يَومئِذٍ واهِيةٌ، وتَتغيَّرُ فَكَأَنَّها وَردةٌ كَالدِّهانِ، وتَكونُ الجِبالُ سَراباً مَهيلاً بَعدَ ما كانَت صُمّاً صِلاباً، ويُنفَخُ فِي الصُّورِ فَيفزَعُ مَن فِي السَّماواتِ والأَرضِ إلّا مَن شاءَ اللهُ، فَكَيفَ مَن عَصى بِالسمعِ والبَصرِ واللِّسانِ واليَدِ والرِّجلِ والفَرجِ والبَطنِ؟

ومن كلامه ﷺ في وصف ذلك اليوم: جَعلَ يَومَ الحَشرِ يَومَ العَرضِ والسُّؤالِ والحِسابِ والنَّكالِ، يَومٌ تُقلَّبُ فيهِ[1] أَعمالُ الأَنامِ، وتُحصى فيهِ جَميعُ الآثامِ، يَومٌ تَذوبُ مِنَ النُّفوسِ أَحداقُ عُيونِها، وتَضعُ الحَوامِلُ ما في بُطونِها، وتَفرقُ مِن[2] كُلِّ نَفسٍ وَجيبِها، وَيَحارُ في

← به تو پناه می‌بریم، زمانی که عمرو بن معدی کرب زبیدی به همراه قبیله‌اش در نخستین باری که به محضر ایشان شرفیاب شدند به محضر پیامبر ﷺ رسیدند و ایشان فرمودند: ای عمرو! [اسلام بیاور] تو را از روز فزع اکبر (بزرگ‌ترین دلهره) ایمن بدارد. او عرض کرد: [ای محمّد!] بزرگ‌ترین دلهره چیست؟ من که از چیزی نمی‌هراسم. فرمودند: ای عمرو! چنان نیست که تو می‌پنداری. بانگی عظیم بر مردم نواخته شود که همهٔ مردگان از خاک سر برمی‌آورند، و همهٔ زنده‌ها می‌میرند، بجز آنکه خدا خواهد، سپس بانگ دیگری [بر ایشان] زده می‌شود، پس مردگان زنده می‌شوند و در صف‌هایی می‌ایستند، و آسمان شکافته می‌گردد، و زمین [سخت] ویران گشته، و کوه‌ها فرومی‌ریزند (خرد می‌شوند)، و آتش زبانه می‌کشد، و شعله‌هایی به بزرگی کوه‌ها برافروخته گردد، و هر جانداری از ترس قالب تهی کند و دلش از جا کنده گردد، و به یاد گناهان خود افتد، و گرفتار حال و شأن خود شود، به جز آنکه خداوند متعال بخواهد، و تو ـ ای عمرو! ـ نظرت در این باره چیست؟ عمرو گفت: [هان!] امری بس بزرگ می‌شنوم.

و این پند و اندرز بیم دهنده از جانب پیامبر ﷺ سبب مسلمان شدن و ایمان آوردن عمرو بن معدی کرب به خداوند متعال و پیامبر او شد، و همهٔ کسانی که از طایفهٔ وی به همراهش بودند ایمان آوردند، و اسلامی نیکو و زیبا یافتند، و به سوی قبیله و تبار خویش بازگشتند. [الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۰، ح ۳۸ و ج ۲۱، ص ۳۵۶، ح ۱]

۱. در هر دو مصدر: إليه.

۲. در امالی: ویفرق بین.

تِلكَ الأَحوالِ[۱] عَقلُ لَبيبِها، إذا تَنكّرتِ[۲] الأَرضُ بَعدَ حُسنِ عِمارتِها[۳]، وتَبدّلَت بِالخَلقِ بَعدَ أَنيقِ زَهرَتِها، أَخرَجَت مِن مَعادنِ الغَيبِ أَثقالَها، ونَفَضَت إِلَى اللهِ أَحمالَها، يَومٌ لا يَنفَعُ الجِدُّ إذ عايَنوا الهَولَ الشَّديدَ فَاستَكانوا، وعُرِفَ المُجرِمونَ بِسيماهُم فَاستَبانوا، وانشَقَّتِ القُبورُ بَعدَ طُولِ انطباقِها، واستَسلَمَتِ[۴] النُّفوسُ إِلَى اللهِ بِأَسبابِها، كُشِفَ عَنِ الآخرةِ غِطاؤُها، فَظَهَرَ لِلخلقِ أَنباؤُها، فَدُكّتِ الأَرضُ دَكّاً دَكّاً، ومُدّت لِأَمرٍ يُرادُ بِها مَدّاً مَدّاً، واشتَدَّ المُبادِرونَ[۵] إِلَى اللهِ شَدّاً شَدّاً، وتَزاحَفَتِ الخَلائقُ إِلَى المَحشرِ زَحفاً زَحفاً، وُردَّ المُجرِمونَ عَلَى الأَعقابِ رَدّاً رَدّاً، وجَدَّ الأَمرُ ـ وَيحكَ، يا إِنسان ـ جَدّاً جَدّاً، وقُرِّبوا لِلحِسابِ فَرداً فَرداً، وجاءَ رَبُّكَ والمَلَكُ صَفّاً صَفّاً، يَسأَلُهم عَمّا عَمِلوا حَرفاً حَرفاً، وجيءَ بِهِم عُراةً الأَبدانِ، خُشَّعاً أَبصارُهُم، أَمامَهُمُ الحِسابُ ومِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ، يَسمَعونَ زَفيرَها ويَرونَ سَعيرَها، فَلَم يَجِدوا ناصِراً ولا وَلِيّاً يُجيرُهم مِنَ الذُّلِّ، فَهُم يَعدُونَ سِراعاً إِلى مَواقِفِ الحَشرِ، يُساقونَ سَوقاً، فَالسَّماواتُ مَطوِيّاتٌ بِيَمينِهِ كَطَيِّ السِّجلِّ لِلكُتُبِ، والعِبادُ عَلَى الصِّراطِ، وَجِلَت قُلوبُهم، يَظنّونَ أَنَّهُم لا يَسلَمونَ، ولا يُؤذَنُ لَهُم فَيَتَكلَّمونَ، ولا يُقبَلُ[۶] مِنهم فَيَعتَذِرونَ، [قَد] خُتِمَ عَلى أَفواهِهِم، وَاستُنطِقَت أَيديهِم وأَرجلُهُم بِما كانوا يَعمَلون. يا لَها مِن ساعَةٍ ما أَشجى مَواقِعَها مِنَ القُلوبِ حينَ مُيِّزَ بَينَ الفَريقَينِ: فَريقٌ فِي الجَنَّةِ وفَريقٌ فِي السَّعيرِ! مِن مِثلِ هذا فَليَهرَبِ الهارِبونَ. إِذا كانَتِ الدّارُ [مثلَ] الآخرةُ، فَلَها يَعمَلُ العامِلونَ.[۷]

---

۱. در امالی و یکی از دو نقل کتاب شریف بحار: الأهوال.

۲. در کتاب شریف بحار: نکرت.

۳. در نسخ: إمارتها.

۴. در نسخ: وأسلمت.

۵. در امالی: المشارون.

۶. در نسخ: ولا یقبل.

۷. یعنی: و در سخنی از امیر مؤمنان ﷺ در توصیف روز قیامت آمده است: روزی که کودک در آن روز پیر و فرتوت شود، و بزرگسال مست و حیران گردد، و جنین از هراس آن روز بیفتد، و هر جاندار شیردهی از نوزاد خود غافل گردد، روزی سخت و دژم و دشوار. بی‌تابی بیم آن روز حتّی فرشتگانی را که هیچ گناهی ←

.....

← مرتکب نشده‌اند به ترس و وحشت اندازد، و هفت [آسمان] سخت وکوه‌هایی که میخ‌های زمینند و زمینی که همچون گهواره‌ای آرام است از [سختی] آن روز به لرزه درمی‌آید، و آسمان شکافته شود، و در آن روز سست باشد، و دگرگون شده و گلگون گردد، گویی که روغنی گداخته و روان باشد، و کوه‌ها همچون سرابـی نـرم و روان به نظر آیند پس از آنکه سخت و باصلابت بودند، و در شیپور دمیده شود، پس همهٔ موجودات آسمان و زمین بی‌تاب گردند، جز آنان که خداوند بخواهد، پس با این وجود حال و روز کسی که با گـوش و چشـم و زبان و دست و پاها و آلت جنسی و شکم خود گناه کرده چگونه خواهد بـود؟ [الغـارات، ج ۱، ص ۲۴۱؛ امالی شیخ مفید، ص ۲۶۵ـ۲۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۰۳ـ۱۰۴، ح ۱۶ و ...]

و از جمله سخنان آن حضرت ﷺ در توصیف آن روز این است که: روز رستاخیز روز عرضه شدن اعمال به خداوند و سؤال و بخشش و عذاب است، روزی که کردار مردم در آن زیر و رو می‌شود، و همهٔ گناهان تا آخر بر شمرده شود، روزی که کاسهٔ چشم مردم گداخته و ذوب گردد، و جانداران آبستن بار بنهند، و از هـر دلی اضطرابش را جدا کنند، و در آن حال و روز خردمندان سرگردان و حیران بـاشند، زمـانی کـه زمـین پس از آبادانی و زیبایی و خوش منظری ویران و ناشناخته گردد، و آفرینش پس از زیبایی و چشم‌نوازی مـندرس شود، گنجینه‌های خود را از خزانه‌ها برون افکند، و بارهای خود را به سوی خدا پاشید و پراکند، روزی کـه پرهیز و حذر سودی نخواهد داشت، و هول و هراس‌های سخت را عیان بـنگرند و خـوار و فـروتن گـردند، وگناهکاران از روی چهره‌هایشان بازشناخته شوند و از نیکوکاران جدا شوند، و گورها بـعد از مدّت‌ها کـه سربسته بوده شکافته شود، و جان‌ها بتمامی به خداوند تسلیم شوند، پرده از آخرت برافتد، و بناهای آخرت برای مردمان نمایان گردد، پس زمین بسختی بلرزد، و به خاطر اراده‌ای که دربارهٔ آن شده است به طور کامل گسترش یابد، و همهٔ انسان‌ها به سوی خداوند بروند، و مردمان و آفریده‌ها شتابان بـه سـوی محـشر روان باشند، و گناهکاران را به پشت سر برگردانند، و کار ـ وای به حال تو ای انسان! ـ بـالا گـیرد، و انسـان‌ها را یکی یکی برای محاسبه و بررسی کارها نزدیک آورند، و [امر] پروردگار تو و صـف‌هایی از فرشتگان بـه عرصهٔ قیامت آیند، و حرف به حرف از کردار و اعمال ایشـان پـرسند، و مـردمان را بـا پـیکرهایی بـرهنه و چشم‌هایی فرو افتاده و ترسان بیاورند، در حالی که در مقابل آنها حساب است و در پشت سرشان دوزخی که نعره‌های آن را می‌شنوند و شعله‌های سرکش آن را می‌بینند، پس هیچ دوست و یاوری نمی‌یابند تا آنها را از خفّت و خواری پناه دهد، پس شتابان به سوی مـوقف‌های محـشر مـی‌دوند، در حـالی کـه بـسـختی رانـده می‌شوند، و آسمان‌ها به دست قدرت خداوند همچون طومار در هم پیچیده شوند، و بندگان بر روی صـراط باشند، با دل‌هایی ترسان و هراسان، می‌پندارند که جان سالم به در نمی‌برند، و به آنها رخصت و اجازهٔ سخن گفتن داده نمی‌شود، و پوزش و عذری از ایشان پذیرفته نخواهد شد، بر دهان‌هایشان مهر زده شود، و دست‌ها و پاهای آنها دربارهٔ کارهایی که انجام داده‌اند بازخواست شوند. وای از آن هنگام! چقدر اندوه آن بر دل‌هـا

←

[کیفیّت خروج خلایق از قبور]

فصل هفتم در بیان کیفیّت خروج خلایق از قبور در یوم نشور. و آن اوّل موقفی است از مواقف روز قیامت. وقال تعالی: ﴿ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴾[1]، ﴿ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ * خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴾[2] خطاب به حضرت رسول ﷺ است که: واگذار این گروه منافقین و کفّار راکه در لهو و لعب باشند. به موعظه متنبّه نمی‌شوند تا آنکه ملاقات نمایند روز موعود راکه قیامت است، روزی که بیرون می‌آیند از قبور خودشان به جهت حساب و مجازات، در حالتی که سرعت‌کننده باشند به سوی داعی حق به تعجیل. و اجابت خواهند نمود منادی حق تعالی را در حالتی که دیده‌های ایشان خاشع است از خوف الهی، و فرامی‌گیرد ایشان را ذلّت و خواری. و این همان روزی است که وعده کرده شده‌اند به آن روز.

وقال تعالی: ﴿ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ﴾[3]؛ یعنی: بترسان خلایق را از روز قیامت، که دل‌های گناهکاران از شدّت ترس و خوف و فزع حرکت می‌نماید و به حنجرهٔ ایشان بند می‌شود، در حالتی که فرو برند غیظ خود را. پس خلایق از قبرهای خود بیرون آیند با سر و پای برهنه، گرسنه و تشنه و ژولیده و حیران

← سنگین است! زمانی که میان دو گروه خوبان و بدان جدایی افتد؛ عدّه‌ای در بهشت باشند و عدّه‌ای دیگر در آتش سرکش دوزخ. آنان که می‌گریزند باید از چنین چیزی بگریزند. زمانی که خانهٔ آخرت محقّق گردد برای آن است که عمل کنندگان کارهای نیک و صالح انجام دهند. [امالی شیخ طوسی، ص ۶۵۳ ـ ۶۵۴، ضمن حدیث ۱۳۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۹۹، ضمن حدیث ۲ و ج ۷۴، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۳، ضمن حدیث ۳۵]

۱. یعنی: پس آنان را رها کن تا در یاوه‌گویی خود فرورونـد و بازی کـنند تـا آن روزی راکـه بـدان وعـده داده می‌شوند دیدار کنند. [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۸۳]

۲. یعنی: روزی که از گورها شتابان برآیند، گویی که آنان به سوی پرچم‌های افراشته می‌دوند. دیدگانشان فرو افتاده، مذلّت آنان را فرو گرفته است. این است همان روزی که به ایشان وعده داده می‌شد. [سورهٔ معارج، آیهٔ ۴۳ و ۴۴]

۳. سورهٔ غافر، آیهٔ ۱۸.

و خاک‌آلوده و ترسان و محزون و گریان، و از شدّت دهشت و وحشت نفخهٔ صور مدهوش و سراسیمه و هراسان، و از مشاهدهٔ تزلزل سماوات و ارضین و خروش ملائکهٔ سبع سماوات و بروز و ظهور غضب پروردگار دیّان، دیده‌های ایشان حیران مانده و به اطراف خود نگران باشند.

وقال تعالی: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ ﴾. وفي معالم الزلفی عن العیّاشیّ بسنده عن الصادق ﷺ: إذا كانَ يَومُ القِيامةِ حَشرَ اللهُ الخَلائقَ في صَعيدٍ واحِدٍ حُفاةً عُراةً غُرلاً[1]. قال: فَقلتُ: جُعِلتُ فِداك، ما الغُرلُ[2]؟ قالَ: كَما خُلِقوا أَوّلَ مَرّةٍ فَيقِفونَ حَتّى يَلجمَهُمُ العَرقُ.[3] و در مجمع المعارف به روایت شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ آنکه: به این حال در سر قبر، هزار سال واله و حیران به این حال شقاوت‌مآل بازداشته می‌شوند تا بعد از آن حاکم قهّار چه حکم فرماید. و به روایت دیگر آنکه: از شدّت حیرت و حسرت، در مدّت سیصد سال یک قدم در لحد و یک قدم بر لب قبر حیران بمانند، و آرزوی آن کنند که: کاش دوباره به جانب قبر برمی‌گشتیم![4] و به روایت شیخ صدوق ﷺ از حضرت صادق ﷺ آنکه آن بزرگوار روایت کرد از

---

۱. در نسخ: عزلا.

۲. در نسخ: الغرل.

۳. و خدای متعال فرموده است: ﴿ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید؛ چراکه زلزلهٔ رستاخیز امری هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد فرومی‌گذارد، و هر آبستنی بار خود را فرومی‌نهد، و مردم را مست می‌بینی و حال آنکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۱ ـ ۲]. و در معالم الزلفی از عیّاشی به سند وی از امام صادق ﷺ [نقل کرده است]: زمانی که روز قیامت فرارسد خداوند همهٔ مردمان را در زمین مسطحی با پای برهنه و بی‌لباس و غرل در یک جا گردآورد. عرض کردم: فدایت شوم! غرل یعنی چه؟ فرمود: (ختنه نشده) به همان صورتی که در ابتدای خلقت خود بودند، پس آن قدر بایستند تا عرق دهانشان را ببندد [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۸، الباب الثانی والعشرون: في صفة المحشر وكيفيّة القصاص ...، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۴۵، ح ۴۶؛ تفسیر عیّاسی، ج ۲، ص ۳۱۰].

۴. مجمع المعارف، ص ۷۳، در احوالات قیامت کبرا، موقف اوّل.

جدّ خود امیر المؤمنین ﷺ: نیست احدی که از قبر بیرون آید، مگر آنکه دو ملک بازوهای او را چسبیده، گویند: اجابت کن امر پروردگار خود را.[۱]

و در روایت دیگر آنکه: غیر از مؤمنین، چون از قبر خود بیرون آیند روهای ایشان سیاه، و فریاد می‌کنند و می‌گویند: واحسرتاه وواثبوراه[۲].[۳] و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: جبرئیل ﷺ بر رسول خدا ﷺ نازل شد و او را به جانب بقیع بر سر قبری برد، و صیحه کشید بر صاحب قبر که: **قُم بِإِذنِ اللهِ، فَخَرَجَ مِنهُ رَجلٌ أَبيضُ الرَّأسِ واللِّحيَةِ، يَمسَحُ التُّرابَ عَن وَجهِهِ، وهُوَ يَقولُ: الحَمدُ لِلّهِ، واللهُ أكبَرُ، فَقالَ جَبرئيلُ: عُد بِإِذنِ اللهِ، ثُمَّ انتَهى بِهِ إلى قَبرٍ آخَرَ فَقالَ: قُم بِإِذنِ اللهِ، فَخَرجَ مِنهُ رَجلٌ مُسودُّ الوَجهِ وهُوَ يَقولُ: واحَسرَتاه وواثُبوراهُ، فَقالَ جَبرئيلُ: عُد إلى ما كُنتَ فيهِ، فَقالَ: يا مُحَمَّد، هكذا يُحشَرونَ يَومَ القِيامَةِ، فَالمُؤمِنونَ يَقولونَ هذَا القولَ، وهؤلاءِ يَقولونَ ما تَرى.**[۴]

وفي دعاء أبي حمزه الثمالیّ ﷺ: أبكي لِخُروجي مِن قَبري عُرياناً ذَليلاً حامِلاً ثِقلي عَلى ظَهري، أنظُرُ مَرَّةً عَن يَميني وأُخرى عَن شِمالي، إذِ الخَلائِقُ في شَأنٍ غَيرِ شَأني، وُجوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرةٌ، ضاحِكةٌ مُستَبشِرةٌ، ووجوهٌ يَومَئِذٍ عَلَيها غَبَرَةٌ، تَرهَقُها قَترَةٌ وذِلَّةٌ.[۵]

---

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۴۹۷، ح ۶۸۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۶، ح ۲۲.

۲. یعنی: حسرت می‌خورند و تمنّای هلاک می‌کنند.

۳. الزهد، ص ۹۴، ح ۲۵۳؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۷۲۹ ـ ۷۳۰، ح ۹۲۹۰.

۴. یعنی: به آن الهی برخیز! پس مردی با سر و ریشی سپید از قبر بیرون آمد، در حالی که خاک‌ها را از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌گفت: الحمد لله و الله اکبر ...، پس جبرئیل گفت: به اذن و رخصت خداوند به گور خود بازگرد، سپس به سوی قبر دیگری رفت و گفت: به اذن و رخصت خداوند از گور خود برخیز! پس مردی سیه‌چره از قبر بیرون آمد در حالی که می‌گفت: وای از این حسرت! وای از این هلاکت! پس جبرئیل فرمود: برگرد به همان حالی که بودی. سپس عرضه داشت: ای محمّد! روز رستاخیز مردمان این گونه از قبرها برخاسته و محشور می‌شوند، پس اهل ایمان چنین می‌گویند و کافران هم همان را که به چشم خود دیدی می‌گویند. [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۹، ح ۸]

۵. یعنی: و در دعای ابوحمزهٔ ثمالی آمده است: از این می‌گریم که از گور خود برهنه و خوار بیرون بیایم در ←

و در بعضی از کتب اخبار ، از عامّه روایت کرده‌اند که : به اسرافیل امر الهی می‌رسد که : نفخ کن در صور به جهت زنده شدن خلایق . پس اسرافیل در صور ندا می‌دهد که : **أَیَّتُها الأَرواحُ الخارِجَةُ، وأَیَّتُها العِظامُ النَّخِرَةُ، والأَجسادُ البالِیَةُ، والعُروقُ المُنقَطِعَةُ، والجُلودُ المُتَمَزِّقَةُ، والشُّعورُ المُتَساقِطَةُ، قُومُوا لِفَصلِ القَضاءِ.**[1] پس به حکم خداوند جبّار ، سرها به یک دفعه از قبور بیرون می‌آید ـ چنان که حق تعالی بیان فرمود : **فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ ﴿ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾** ـ. پس واله و حیران از قبرها بیرون آیند ، **یَنظُرونَ إِلَى السَّماواتِ قَد أُزیلَت، وإِلَى الأَرضِ قَد بُدِّلَت، وإِلَى العِشارِ قَد عُطِّلَت، وإِلَى الوُحوشِ قَد حُشِرَت، وإِلَى البِحارِ قَد سُجِّرَت، وإِلَى النُّفوسِ قَد زُوِّجَت، وإِلَى الزّبانِیَةِ قَد أُحضِرَت، وإِلَى الشَّمسِ قَد کُوِّرَت، وإِلَى المَوازینِ قَد نُصِبَت، وإِلَى الجَنَّةِ قَد أُزلِفَت، عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت، فَیَقالُ: ﴿ يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴾، فَیَخرُجونَ مِنَ القُبورِ عُریاناً.** أعاذنا الله وجمیع المؤمنین والمؤمنات من عقبات هذا الیوم ونکباته بمحمّدٍ وآله وعترته وذرّیّته ـ صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم أجمعین ـ.[2]

← حالی که بار سنگین گناهم را بر دوش حمل می‌کنم ، گاهی به راست و گاهی به چپ نظر می‌اندازم ، زمانی که همهٔ مردمان گرفتار خود و از من و حال و روزم غافل می‌باشند ، چهره‌هایی روشن و خندان و شادمان و چهره‌هایی که غبار و تیرگی بر آن نشسته و تهیدستی و خواری آنها را ترسانیده است . [مصباح المتهجّد ، ص ۵۹۱، ضمن دعای ۶۹۱؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵، ص ۸۹، ضمن شمارهٔ ۲]

۱. یعنی : ای روح‌های بیرون آمده از بدن ، و ای استخوان‌های پوسیده ، و اجساد فرسوده ، و رگ و پی‌های گسسته ، و پوست‌های پاره پاره ، و گیسوان ریخته ! برای قضاوت به پا خیزید .

۲. یعنی : وقتی در شیپور دمیده شود ﴿ پس ناگهان مردگان ایستاده و تماشا می‌کنند ﴾ [سورهٔ زمر ، آیهٔ ۶۸] پس واله (سرگشته) و حیران از قبرها بیرون آیند ، در حالی که به آسمان‌ها می‌نگرند که از بین رفته‌اند ، و به زمین که تغییر یافته ، و شتران که به حال خود رها شده‌اند ، و جانوران وحشی که جمع شده‌اند ، و دریاها که منفجر شده و آتش گرفته‌اند ، و نفس‌هایی که همزاد خود را یافته‌اند ، و زبانه‌های آتش جهنّم که حاضر شده‌اند ، و خورشید که تیره گشته ، و میزان و ترازوی اعمال که نصب شده ، و بهشت که نزدیک گشته ، هرکس خود می‌داند که چه عملی مهیّا کرده است ، پس گفته می‌شود : ﴿ای وای بر ما ! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت ؟ این است همان وعدهٔ خدای رحمان ، و پیامبران راست می‌گفتند ﴾ [سورهٔ یس ، آیهٔ ۵۲]. پس برهنه از قبرها بیرون می‌آیند . خداوند ما و همهٔ زنان و مردان اهل ایمان را از عقبه‌ها و بلاها و سختی‌های چنین روزی به حقّ محمّد و خاندان و عترت و فرزندانش ـ که سلام و درود خدا بر او و همهٔ ایشان باد ! ـ پناه دهد .

بدان که مستفاد از اخبار، آنکه: اوّل کسی که مبعوث می‌شود در روز قیامت و قدم به عرصهٔ محشر می‌گذارد، حضرت ختمی مرتبت ﷺ خواهد بود. و با او خواهد بود حضرت امیر المؤمنین ؑ. وفي معالم الزلفى عن الصدوق ؒ بإسناده عن الرضا ؑ، عن آبائه، عن أمير المؤمنين ؑ، قال: قال رسول الله ﷺ: **يا عَلِيُّ، سَأَلْتُ رَبّي فيكَ خَمسَ خِصالٍ فَأَعطاني: أَمّا أَوَّلُها فَسَأَلْتُ رَبّي أَن أَكونَ أَوَّلَ مَن تَنشقُّ عَنهُ الأَرضُ وأَنفُضَ التُّرابَ عَن رَأسي وأَنتَ مَعي، فَأَعطاني.**[1]

والروايات بهذا المعنى متظافرة عند الأصحاب بطريق الشيعة ـ من أنّهما صلوات الله عليهما يبعثان معاً قبل بعث الخلائق ويبعث بعدهما الأنبياء والمرسلون والأئمّة الصادقون والشهداء والصدّيقون[2]، و اصحاب يمين که مؤمنين و اتباع امير المؤمنين ؑ و خواصّ از شيعيان آن بزرگوارند، که از برکت آن بزرگوار و آل اطهار او، حال ايشان نيکو و سعادت است، از قبور خود خارج می‌شوند با روی سفيد مانند برف، و زبان ايشان ناطق است به قولِ: «الحمد لله» و «الله اكبر»؛ و بر ايشان پوشيده می‌شود لباس سفيد نورانی، يا آنکه همان کفن ايشان لباس ايشان خواهد بود. و متّقين و خُلّصين از مؤمنين بر ناقه‌های نور، سوار به عرصهٔ محشر در آيند، در کمال عزّت و راحت، **﴿ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾**[3].

---

۱. يعنى: و در معالم الزلفى از شيخ صدوق ؒ به اسناد خودش از امام رضا ؑ نقل کرده است که از پدرانشان از امير مؤمنان ؑ نقل کردند که پيامبر ﷺ فرمودند: ای علی! از خداوند دربارهٔ تو پنج ويژگی را درخواست کردم که همهٔ آنها به من ارزانی شده است: نخست اينکه از خداوند خواستم که من اوّلين کسی باشم که خاک قبر برايش شکافته خواهد شد، و خاک‌ها را در حالی از چهره‌ام پاک کنم که تو به همراه من باشی، پس خداوند اين خواستهٔ مرا به من اعطا فرمود. [معالم الزلفى، ج ۲، ص ۱۴۴ ـ ۱۴۵، ح ۶، الباب الحادي عشر: أوّل من ينشقّ عنه القبر ...، و نيز ر.ک: عيون أخبار الرضا ؑ، ج ۲، ص ۳۳، ضمن حديث ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۰ ـ ۷۱، ضمن حديث ۱۰۶]

۲. يعنى: و روايت‌ها در اين باره ـ که پيامبر و حضرت علی ؑ با هم و پيش از همهٔ انسان‌ها از قبر برانگيخته می‌شوند و بعد از ايشان پيامبران و رسولان و امامان راستگو و شهيدان و صدّيقان محشور می‌شوند ـ در ميان علما از طريق اماميّه فراوان است.

۳. يعنى: بر ايشان بيمی نيست و غمگين نخواهند شد. [سورهٔ بقره، آية ۳۸ و ...]

وروى الشيخ الصدوق ـ عليه الرحمه ـ في الخصال وكذا الشيخ في الأمالي بإسنادهما عن أمير المؤمنين عليه السلام ، قال : قالَ لي رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَهلُ وِلايَتِك يَخرجونَ يَومَ القِيامَةِ مِن قُبورِهم عَلى نُوقٍ بِيضٍ[1] شُرُكُ نِعالِهِم نُورٌ يَتَلألأُ، قَد سُهِّلَت عَلَيهِمُ[2] المَوارِدُ، وفُرِّجَت[3] عَنهُمُ الشَّدائِدُ، وأُعطُوا الأَمانَ، وانقَطَعَت عَنهُمُ الأَحزانُ، حَتّى يُنطَلَقَ بِهِم إلى ظِلِّ عَرشِ الرَّحمنِ، تُوضَعُ بَينَ أَيديهِم مائِدَةٌ يَأكلونَ مِنها حَتّى يَفرغَ مِنَ الحِسابِ. يَخافُ الناسُ ولا يَخافونَ، ويَحزَنَ الناسُ ولا يَحزَنونَ.

وفي تفسير عليّ بن إبراهيم بإسناده عن الصادق عليه السلام ، قال : سأل عليٌّ عليه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله عن تفسير قوله تعالى : ﴿ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً ﴾ ، قال : يا عَلِيُّ، الوَفدُ لا يَكونُ إلّا رُكباناً. أُولئِكَ رِجالٌ اتَّقَوا اللهَ، فَأَحَبَّهُمُ [اللهُ] واختَصَّهُم ورَضِيَ أَعمالَهم. [فَـ]سمّاهُمُ اللهُ المُتَّقينَ، ثُمَّ قالَ: يا عَلِيُّ، وَالَّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرأَ النَّسمَةَ، إنَّهُم لَيخرُجونَ مِن قُبورِهم [وَ]بَياضُ وُجوهِهِم كَبياضِ الثَّلجِ، عَلَيهِم ثِيابٌ بَياضُها كَبَياضِ اللَّبنِ، عَلَيهِم نِعالُ الذَّهبِ شِراكُها مِن لُؤلؤٍ يَتَلألأُ. وفي الكافي مثله مع زيادة ـ من قوله صلى الله عليه وآله : وإنَّ المَلائِكَةَ لَتَستَقبِلُهُم بِنوقٍ [مِن نوقِ] العِزِّ، عَلَيها رَحائِلُ الذَّهبِ، مُكَلَّلَةٌ بِالدُّرِّ وَالياقُوتِ.

وعن الشيخ الطوسيّ رحمه الله بسنده عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام : لا يَخرُجُ وَلِيُّنا مِنَ الدُّنيا إلّا وَاللهُ وَرسولُه ونَحنُ راضونَ عَنهُ، يَحشُر[هُ] اللهُ عَلى ما فيهِ مِنَ الذُّنوبِ، مُبيَضّاً وَجهُه، مُستورَةً عَورَتُه، آمِنَةً رَوعَتُه، لا خَوفٌ عَلَيهِ ولا حُزنٌ، وذلِكَ أَنَّهُ لا يَخرجُ مِنَ الدُّنيا حَتّى يُصَفّى مِنَ الذُّنوبِ، إمّا بِمُصيبَةٍ في[4] مالٍ أَو نَفسٍ أَو وَلَدٍ أَو مَرَضٍ. وأَدنى ما يُصنَعُ بِهِ أَن يُرِيَهُ اللهُ رُؤيا مَهولَةً فَيُصيحُ حَزيناً لِما رآهُ، فَيكونُ ذلِكَ كَفّارَةً لَهُ، أَو خَوفاً يَرِدُ عَلَيهِ مِن أَهلِ دَولَةِ الباطِلِ، أَو يُشدِّدُ[5] عَلَيهِ عِندَ المَوتِ، فَيَلقَى اللهَ ـ عزّ وجلّ ـ طاهراً مِنَ

---

١. در نسخ : بيضاء.
٢. در نسخ : لهم.
٣. در نسخ : وخرجت.
٤. در نسخ : من.
٥. در نسخ : يشدّ.

الذُّنوبِ، آمنةً رَوعتُهُ بِمُحمّدٍ وأَميرِ المُؤمِنينَ وآلِهما ـ سَلامُ اللهِ عَليهِم أَجمَعين ـ، ثُمَّ يَكونُ أَمامَهُ أَحدُ الأَمرَينِ: رَحمَةُ اللهِ الواسِعةُ الّتي هيَ أَوسَعُ مِن أَهلِ الأَرضِ جَميعاً، أَو شَفاعةُ مُحمّدٍ وأَميرِ المُؤمنينَ ـ صَلواتُ اللهِ عَلَيهِما ـ، فَعِندَ ذلكَ تُصيبهُ رَحمةُ اللهِ الواسِعةُ، وكانَ أحقَّ بِها وأَهلَها، ولَه إحسانُها وفَضلُها.

وفي رواية الصدوق ﷺ بإسناده عن الباقر [ﷺ]، قال: قال رسول الله ﷺ: يَأتي يَومَ القِيامَةِ قَومٌ عَلَيهِم ثِيابٌ مِن نُورٍ عَلى وُجوهِهِم [نُورٌ]، يُعرَفونَ بِآثارِ السُّجودِ، يَتخطّونَ صَفّاً بَعدَ صَفٍّ حَتّى يَصيروا بَينَ يَدَي رَبِّ العالَمين، يَغبِطُهُمُ النَّبيُّونَ والمَلائِكَةُ والشُّهداءُ والصّالِحُونَ. [قالَ لَهُ عُمرُ بن الخَطّابِ: مَن هؤلاءِ، يا رَسُولَ اللهِ الَّذين يَغبِطُهُمُ المَلائِكَةُ والنَّبيُّونَ والشُّهداءُ والصّالِحونَ؟] قالَ: أُولئِكَ شيعَتُنا، وعَلِيٌّ إمامُهُم. والأخبار بهذا المعنى كثيرةٌ جدّاً.[1]

---

۱. یعنی: شیخ صدوق ـ که رحمت خدا بر او باد ـ در خصال و همچنین شیخ در امالی با اسناد خودشان از امیر مؤمنان ﷺ روایت کرده‌اند که: پیامبر ﷺ به من فرمودند: کسانی که ولایت تو را دارند در روز قیامت از قبرهایشان سوار بر شترانی سپید بیرون می‌آیند، بند کفش‌هایشان نوری درخشان خواهد بود، در حالی که راحتی به ایشان رو آورده، و سختی‌ها از ایشان گشوده شده، و به ایشان امان داده شده است، و در امنیّت کامل به سر می‌برند، و رشتهٔ اندوه‌ها از ایشان گسسته و و جدا شده است، تا اینکه آنها را تا زیر سایهٔ عرش الهی بدرقه می‌کنند، و در برابر ایشان سفره‌ای می‌گسترانند و آنها از آن غذا تناول می‌کنند تا محاسبهٔ اعمال به پایان رسد. مردمان در ترس و دلهره به سر می‌برند و ایشان هراسی ندارند، مردمان اندوهگین باشند و آنها غصّه‌ای ندارند. [خصال، ص ۵۵۸ـ۵۵۹، ضمن حدیث ۳۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۳۲۲، ضمن حدیث ۱]

و در تفسیر علی بن ابراهیم به سند خود از امام صادق ﷺ نقل کرده که: حضرت علی ﷺ از پیامبر ﷺ از تفسیر این آیه پرسید که: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً﴾: [یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به سوی خدای رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم [سورهٔ مریم، آیهٔ ۸۵]. فرمودند: ای علی! «وفد» گروهی شترسوارند. آنها مردانی‌اند که تقوای الهی را رعایت کردند و از خداوند پرهیز داشتند، پس [خدا نیز] ایشان را دوست داشته و مخصوص گردانید و از اعمال آنها خرسند و راضی شده، [پس] آنها را متّقین (پرهیزکاران) نامید. سپس افزودند: ای علی! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنها از قبرهایشان بیرون می‌آیند در حالی که چهره‌هایشان به سپیدی برف است، و جامه‌هایی سپید همچون شیر به تن دارند، با کفش‌هایی از جنس طلا که بندهای آن از مروارید‌های درخشان است [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۳، و نیز ←

و امّا اهل عصیان و طغیان و مَرَده و اهل ضلال و سایر ناس از منافقین و کفّار، پس کیفیّت حشر ایشان و شداید حالات و فظایع احوال ایشان در یوم نشور، فَظیع و شدید است. و قال تعالی: ﴿ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴾. نستجیر بالله ـ سبحانه وتعالی ـ من فزع ذلك الیوم وشدائده.[1]

← ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۷۲، ح ۲]، و در کتاب کافی همین روایت با این اضافات آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: فرشتگان با شتزانی [از شتران] عزّتمندی از ایشان استقبال می‌کنند، که افسارهایی طلایی به بینی آنها بسته شده، که با درّ و یاقوت آراسته گشته است [الکافی، ج ۸، ص ۹۴ ـ ۹۵، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۵۷، ضمن حدیث ۹۸].

و از شیخ طوسی ﷺ به سند وی از حضرت امام موسای کاظم ﷺ نقل شده است: دوستدار و ولایتدار ما از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه خدا و رسول و ما از او راضی و خرسند باشیم. خداوند او را با گناهانی که دارد محشور می‌کند، در حالی که چهره‌اش سپید و عورتش پوشیده و ترس و دلهره‌اش فرونشسته و آرام گرفته باشد، بدون ذرّه‌ای ترس و اندوه؛ از این روی که او تنها زمانی از دنیا خارج می‌شود که گناهانش شود، یا با مصیبتی که در دارایی یا جان یا فرزندش افتد و یا به بیماری، و کمترین کاری که خداوند برای تطهیر او از خطاهایش انجام می‌دهد این است که رؤیایی هولناک به او می‌نماید تا بامدادان از خوابی که دیده اندوهگین برخیزد، و همین اندوه و غم کفّارهٔ گناه او باشد، یا ترسی که از طرف حکومت باطلی بر او وارد می‌گردد، یا اینکه سکرات مرگ را بر او سخت می‌گیرد، پس در حالی خدا را ملاقات می‌کند که گناهانش پاک شده و با حضرت محمّد و امیر مؤمنان و خاندان ایشان ـ که درود خدا بر همگی ایشان باد ـ دلهره‌اش برطرف شده و آرامش یافته است، سپس در برابر او یکی از این دو خواهد بود: رحمت فراگیر خداوند که از همهٔ اهالی زمین پهناورتر و وسیع‌تر است، یا شفاعت حضرت محمّد و امیر مؤمنان، که در آن هنگام رحمت فراگیر خدا شامل حال او می‌شود، که سزاوار آن است و اهلیّت مهربانی خدا را دارد، و نیکی و فضیلت این رحمت برای او خواهد بود. [ر.ک: بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، ضمن حدیث ۱۳۹ و ...]

و در روایت شیخ صدوق ﷺ به سند وی از امام باقر ﷺ آمده است: روز قیامت عدّه‌ای وارد محشر می‌شوند که جامه‌هایی نورانی در بر دارند، بر چهرهٔ ایشان [نوری افتاده است]، و با نشانهٔ سجده‌ها [بر پیشانی] شناخته می‌شوند، و صف به صف گام بر می‌دارند تا به پیشگاه پروردگار جهانیان برسند، پیامبران و فرشتگان و شهیدان و صالحان به مقام و مرتبهٔ ایشان رشک می‌برند. [عمر بن خطّاب پرسید: ای رسول خدا! اینان کیانند که پیامبران و فرشتگان و شهیدان و صالحان به مقام و مرتبه‌شان رشک می‌برند؟ پیامبر ﷺ] فرمود: آنها شیعیان ما هستند و علی امام و پیشوای آنهاست. [فضائل الشیعه، ص ۳۰ ـ ۳۱، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۸۰، ح ۱۹ و ج ۶۵، ص ۶۸، ح ۱۲۳]، و روایت‌ها به این مضمون بسیار زیاد است.

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و پدرش و از همسرش ←

در کافی از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که حق تعالی زنده نماید مردم را در روز حشر، و رانده می‌شوند به سوی صحرای محشر، تا آنکه می‌ایستند در یکی از عقبات محشر، و ازدحام و جمعیّت نمایند. و در آن عقبه مسدود می‌شود راه عبور ایشان و ممنوع می‌شوند از گذشتن از آن عقبه. و به قسمی اجتماع نمایند و بر روی یکدیگر سوار شوند که تنگ می‌شود نفس‌های ایشان، و عرق از بدن‌های ایشان می‌ریزد و امر بر ایشان سخت می‌شود و اشتداد می‌نماید ناله‌های خلق و بلند می‌شود صداهای ایشان به گریه و ناله. و آن اوّل هول و دهشت روز قیامت است. پس خطاب از مصدر جلال الهی در رسد که: از این عقبه نخواهید گذشت مگر آنکه هرکس مظالم خود را از ظالم خود اخذ نماید، و هر کسی که مظالمی در نزد ظالمین خود دارد بگیرد. پس می‌چسبند هر صاحب مظلمه‌ای به آن کسی که حقّ او را از اموال و غیر آن غصب نموده، و به غیر رضا حقّ مال او را خورده. پس درآویخته می‌شوند خلایق به یکدیگر، و شدید می‌شود امر بر ایشان و شدّت می‌یابد فزع ایشان، و بسیار می‌شود عرق ایشان که تمنّای خلاصی از آن عقبه می‌نمایند. پس در آن وقت، ندای دیگر از جانب حق تعالی در رسد که: اگر دوست داشته باشید گذشتن از این عقبه را، پس هبه نمایید مظالم را. آن گاه خوشحال می‌شوند، و بعضی هبه نمایند مظالم خود را و بعضی راضی نشوند. پس حق تعالی اذن دهد تا از آن عقبه بگذرند و قدم به جانب عرصهٔ محشر زنند.[۱]

و در بعضی از روایات از حضرت اقدس نبوی ﷺ آنکه: جای خلایق چنان تنگ شود، مانند تیری که در کنار خود جای گرفته باشد. و فرمود: **أَحسَنُهُم حالاً مَن وَجدَ لِقدَمِیهِ مَوضِعاً ولِنَفسِهِ مُتَّسَعاً**[۲].[۳]

← و پسرانش می‌گریزد ﴾ [سورهٔ عبس، آیهٔ ۳۴ ـ ۳۶]. از ترس و سختی‌های آن روز به خدای پاک و منزّه و بلندمرتبه پناه می‌بریم.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵، ضمن حدیث ۷۹، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۶۸ ـ ۲۶۹، ضمن حدیث ۳۵.

۲. یعنی: خوش‌حال‌ترین ایشان کسی است که برای قدم‌های خود جایی و برای نفسش فضایی بیابد.

۳. ر.ک: نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۹۶، ضمن کلام ۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۱۴، ضمن حدیث ۴۸.

[در اوضاع محشر و کیفیّت آن]

فصل هشتم در بیان اوضاع محشر و گرفتاری روز رستخیز بر سبیل اجمال.

چون حق تعالی اذن فرماید خلایق را در گذشتن از عقبهٔ مذکوره و درآمدن خلق به عرصهٔ محشر، پس امر نماید که نصب کنند دیوان خلایق را: دیوان حساب و دیوان حسنات و دیوان سیّآت. **وفي الكافي بإسناده عن الصادق ﷺ : إنَّ الدَّواوينَ يَومَ القِيامةِ ثَلاثةٌ: ديوانٌ فيهِ النِّعمُ، وديوانٌ فيهِ الحَسناتُ، وديوانٌ فيهِ السَّيِّآتُ.**[1] و امر فرماید که ملائکهٔ هفت آسمان نازل شوند و صفوف ملائکه بسته می‌شود در اطراف خلایق. و صفوف انبیا آراسته می‌شود و عرش الهی سایه اندازد بر یک صفحه از صحرای قیامت. و وسیلهٔ سیّد انبیا ﷺ ـ که منبری است که هزار مراقه و پلّه از برای آن می‌باشد ـ نصب می‌شود، و سیّد انبیا بر آن منبر بالا رود، و سیّد اوصیا لوای حمد را بر دست گرفته و بر پلّهٔ دوم آن منبر می‌ایستد. و لوای حمد علَمی است از نور، که طول آن به قدر هزار سال راه است و از برای آن سه شقّه است که یکی به جانب مشرق کشیده شده و دومی به جانب مغرب و سومی در وسط است. و آن به دست حضرت امیر المؤمنین ﷺ خواهد بود که سایه می‌اندازد به اطراف و جوانب. و در زیر آن منبر و لوای حمد، انبیا نشسته باشند بر منابر از نور، و صدّیقین و شهدا و اصحاب یمین از امّت سیّد انبیا و خلّص از شیعیان امیر المؤمنین در یمین و یسار منبر رسول خدا ﷺ جای گرفته باشند. و در صفحهٔ دیگر از محشر، دود سیاهی از جهنّم بلند می‌شود و از برای آن سه شعبه است. و سایه می‌اندازد بر سر اهل عصیان و طغیان. و قال تعالی: ﴿ **انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ** ﴾[2].

---

۱. یعنی: و در کافی به اسناد خود از امام صادق ﷺ [روایت کرده]: دیوان‌های اعمال در روز قیامت ۳ تاست: دیوانی که نعمت‌ها در آن [ثبت] است، و دیوانی که کارهای نیک در آن [ثبت] است، و دیوانی که گناهان در آن [ثبت] است. [الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲، ضمن حدیث ۱۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۸، ضمن حدیث ۳۴ و ص ۲۷۳، ضمن حدیث ۴۴]

۲. یعنی: بروید به سوی دودی سه شاخه. [سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۳۰]

و طبرسی در مجمع البیان فرموده است که: بعضی چنین گفته‌اند که: شعبه‌ای از آتش جهنّم بیرون می‌آید مانند سرادق و سه شعبه می‌شود. و خلایق[۱] در آن شعبه‌ها باشند تا فارغ شوند از حساب.[۲] و چون در آن سایه واقع شوند، دفع نمی‌شود از ایشان حرارت آتش. و منخسف می‌شود نور ماه و آفتاب و کامل می‌شود ظلمت اهل محشر و عطش غلبه نماید بر خلایق. و عنِ الباقرِ ﷺ في تفسيرِ الآيةِ الشريفةِ: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾[۳]، فرمودند که: مراد عطش است.[۴] و زمین محشر گداخته می‌شود.

و چون اوضاع هولناک محشر چیده شود، امر از جانب حق تعالی در رسد که خلایق در عَقَبَةِ کَؤُودهٔ سابِقَةِ الذِّکر بیرون آیند و در عرصهٔ محشر درآیند. پس درآورند خلق اوّلین و آخرین [را] به آن عرصهٔ هولناک، و قدم زنند به جانب حساب و مجازات به احوال مختلفه و حالات متشتّته، در حالتی که عرق ایشان را فراگرفته. و در حدیث نبوی ﷺ آنکه: بعضی آن قدر عرق کنند که عرق ایشان برسد به پای ایشان و بعضی به ساق ایشان و بعضی تا قلب ایشان می‌رسد. قالَ ﷺ: **فإنَّ يَومَ القِيامةِ تَعرقُ النّاسُ، فَمِنهم مَن يَبلغُ عُرقَهُ نِصفَ ساقِه، ومِنهم مَن يَبلُغُ رُكبَتَهُ وفَخِذَه، ومِنهم مَن يَبلغُ عرقَهُ.**[۵]

و در بعضی از اخبار نبویّه ـ چنان که در زبدة المعارف است ـ که: رسول خدا ﷺ فرمودند که: مردم از قبرها بیرون خواهند آمد با بدن‌های برهنه [از کفن]، و می‌ایستند در عرصهٔ قیامت هفتاد سال، که نظری از جانب حق تعالی به ایشان نمی‌شود و احدی را یارای تکلّم نیست. پس شروع می‌نمایند به گریه کردن. [آن بیچارگان] آن قدر گریه کنند که اشک دیده‌های ایشان تمام شود. پس مدّتی خون گریه کنند و آن قدر

---

۱. در مصدر این سخن را نسبت به کفّار مطرح نموده است.
۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۴ و ....
۳. یعنی: امروز به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید. [سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۳]
۴. تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۸۶، ح ۴۲.
۵. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۵۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۳۰۲.

گریه کنند[۱] که لجام شود. پس، از آن جا به موقف دیگر درآیند و ملائکهٔ آسمان‌ها اطراف ایشان را بگیرند ... مانند حلقهٔ انگشتر.[۲] و به مقتضای آیهٔ شریفهٔ: ﴿ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴾ یعنی: یخرجون من[۳] القبور إلی الموقف مختلفین.[۴] وقوله تعالی: ﴿ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ﴾[۵]، وقوله تعالی: ﴿ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً * يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ﴾[۶]. پس خلایق فوج فوج به عرصهٔ محشر درآیند به حالات مختلفه.

در مجمع البیان و جامع الأخبار روایت نموده‌اند از معاذ بن جبل که: در منزل ابو ایّوب انصاری در خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بودیم. پس معاذ سؤال نمود از تفسیر قوله تعالی: ﴿ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ﴾. رسول خدا ﷺ فرمودند که: ای معاذ! سؤال کردی از امر عظیمی. پس اشک از چشم‌های مبارکش سَیَلان نمود و فرمود: محشور می‌شوند ده صنف از امّت من به حالات و صفات مختلفهٔ متمیّزه، که مبدّل خواهد شد صورت‌های ایشان:

صنف اوّل از ایشان محشور می‌شوند به صورت قِرَده و بوزینگان. **صنف دوم** از ایشان محشور می‌شوند به صورت خَنازیر و خوکان. **صنف سوم** از ایشان محشور می‌شوند مَنکوسون[۷] که روهای ایشان بر روی زمین کشیده می‌شود و پاهای ایشان به جانب سر ایشان باشد که معکوساً محشور می‌شوند. **صنف چهارم** اعمی و کور محشور می‌شوند.

---

۱. در مصدر: و آن قدر عرق بیرون آید.

۲. زبدة المعارف، ص ۷۳۳ ـ ۷۳۴، مطلب پنجم در معاد و فرمایش حضرت خاتم الأنبیاء و امیر مؤمنان در سختی حال به قدر عصیان.

۳. در نسخ: إلی.

۴. ﴿ آن روز مردم به حالت پراکنده برآیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود ﴾ [سورهٔ زلزال، آیهٔ ۶]؛ یعنی: از قبرها به سوی ایستگاه‌های گوناگون درمی‌آیند.

۵. یعنی: و روزی که رستاخیز برپا گردد، آن روز پراکنده می‌شوند. [سورهٔ روم، آیهٔ ۱۴]

۶. یعنی: قطعاً وعدگاه روز داوری است. روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۱۷ ـ ۱۸]

۷. منکوس: بر عکس، چپّه. البتّه در مصدر: منکس.

صنف پنجم محشور می‌شوند لال و کر. صُمٌّ بُکمٌ لا یعقلون.[۱] **صنف ششم** محشور می‌شوند در حالتی که می‌خایند و مَضغ[۲] می‌کنند زبان‌های خودشان را، و گوشت بدن خود را می‌گزند، و چرک و خون از دهن‌های ایشان جاری است که از بوی دهان ایشان اهل محشر متأذّی می‌شوند. **صنف هفتم** محشور می‌شوند در حالتی که دست‌ها و پاهای ایشان قطع و جدا شده باشد. **صنف هشتم** محشور می‌شوند، برهنه در حالتی که بر شاخه‌های بلندی از آتش بسته شده باشند. **صنف نهم** محشور می‌شوند در حالتی که بوی بدن ایشان بدتر از جیفه و مردار است. **صنف دهم** محشور می‌شوند در حالتی که لباس‌های آتش پوشیده باشند.

امّا صنف اوّل ـ که به صورت قِرَده و بوزینگانند ـ پس ایشان نمّامین[۳] از امّت من باشند که بین مسلمانان نمّامی می‌کنند. و صنفی که به صورت خنازیر و خوکانند، پس آنها کسانی باشند که مال حرام می‌خورند. و صنفی که منکوساً محشور می‌شوند، کسانی باشند که خورندهٔ ربا باشند. و صنفی که کور محشور می‌شوند، کسانی باشند که به ظلم و جور در میان مردم حکم می‌نمایند. و صنفی که لال و کر محشور می‌شوند، کسانی باشند که به اعمال خود عُجب نمایند. و صنفی که السنهٔ خود را مَضغ می‌نمایند، کسانی باشند که به علم خود عمل نمی‌نمایند، و علما و قضاتی باشند که افعال و اعمال ایشان مخالف است با اقوال ایشان. و آن صنفی که مقطوع الأیدي والأرجل‌اند، کسانی هستند که اذیّت همسایگان می‌نمایند. و آن صنفی که برهنه و بر شاخه‌هایی از آتش بسته باشند، کسانی هستند که سعایت می‌نمایند از برای مسلمانان در نزد سلاطین و ولات ایشان. و آن صنفی که بدبوتر از جیفه و مردارند، کسانی باشند که متمتّع با لذّات و شهوات نفسانیهٔ خود می‌باشند، و حبس می‌نمایند

---

۱. یعنی: کر و گنگند و هیچ نمی‌فهمند.

۲. مضغ: جویدن و نرم کردن غذا در دهان.

۳. نمّامین: افراد سخن‌چین.

حقّ الله ـ سبحانه و تعالی ـ را که در اموال ایشان است ـ از خمس و زکات و مال فقرا ـ. و آن صنفی که لباس‌های آتش به ایشان پوشیده می‌شود، کسانی هستند که تکبّر می‌نمایند بر مسلمانان، و اهل کبر و خُیَلا خواهند بود.[۱]

[بیان شداید قیامت و اوضاع آن]

و جناب رسول خدا ﷺ قبل از وفات خود بیان فرمودند در آن خطبه که در آن اتمام حجّت بر امّتان خود فرمودند. در معالم الزلفی آن خطبه را از صدوق ـ علیه الرحمه ـ نقل نموده است، و او به سند خود از ابن‌عبّاس و ابوهریره روایت کرده است. و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ نیز در بحار، کثیری از فقرات آن را از ابن‌عبّاس روایت کرده است.[۲] پس گروهی وارد صحرای محشر شوند، در حالتی که به جُذام گرفتارند و دست‌های ایشان را غُل کرده باشند. و آنها کسانی هستند که قرآن را تعلیم گرفته باشند، و لکن متعمّد بودند در ترک قرائت آن تا آنکه فراموش نمودند قرآن را. قال ﷺ: **مَن تَعلَّم القُرآنَ ثُمَّ نَسِیَه مُتَعَمِّداً لَقِیَ اللهَ یَومَ القِیامَةِ مَجذوماً مَغلولاً.**[۳]

و گروهی وارد صحرای محشر می‌شوند که شدید است غضب خداوند بر ایشان، در حالتی که در درجهٔ یهود و نصارا بوده باشند به حسب مقام. و آنها کسانی باشند که تعلیم قرآن گرفته‌اند، و لکن عمل ننموده‌اند به قرآن، و اختیار نمودند محبّت دنیا را بر عمل کردن به قرآن. قال ﷺ: **مَن تَعلَّم القُرآنَ فَلَم یَعمَل بِهِ وآثَرَ عَلَیهِ حُبَّ الدُّنیا وزینَتَها،**

---

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳؛ معارج الیقین في أُصول الدین (جامع الأخبار ۳)، ص ۵۰۱ ـ ۵۰۲، ح ۱۳۸۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۹.

۲. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۴۲۲ ـ ۴۳۹، ح ۱، الباب الثامن والعشرون والمائة: یجمع عقوبات أعمال وثواب أعمال؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۶، ح ۱۱۶ و ج ۷۳، ص ۳۵۹ تا آخر، ح ۳۰، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۵۰۹ ـ ۵۱۸، ح ۷۰۷؛ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص ۲۸۰ تا آخر.

۳. یعنی: هرکس قرآن را فراگیرد و سپس آن را عمداً به فراموشی سپارد در روز قیامت خدا را در حالی ملاقات خواهد کرد که جذام گرفته و در غل و زنجیر است.

استَوجبَ سَخطَ اللهِ ـعزّ وجلّ ـ، وكانَ فِي الدَّرجةِ مَعَ اليَهودِ وَالنَّصارَى الَّذينَ يَنبذونَ كِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهورِهِم.[۱]

و گروهی وارد شوند که استخوان‌های ایشان کوبیده و در هم شکسته باشد. آنها کسانی باشند که قرآن را تعلیم گرفته باشند به جهت ریا و سُمعه، که به آن مباهات کنند و طلب نمایند دنیا را. قال ﷺ: وَمَن تَعلَّمَ القُرآنَ يُريدُ رِياءً وسُمعةً لِيُمارِيَ بِهِ السُّفهاءَ ويُباهِيَ بِهِ العُلماءَ ويَطلُبَ بِهِ الدُّنيا رَضَّ اللهُ ـعزّ وجلّ ـ عِظامَه يَومَ القِيامةِ.[۲]

و گروهی وارد شوند که کوبیده باشد در دو چشم ایشان دو میخ از آتش. و آنها کسانی باشند که به نامحرمان از روی ریبه نظر نمایند، وقال ﷺ: مَن مَلأَ عَينَه [مِن] امرأةٍ حَراماً حَشاهُمَا اللهُ ـعزّ وجلّ ـ يَومَ القِيامَةِ بِمِسمارَينِ مِن نارٍ، وحَشاهُما ناراً حَتّى يُقضى بَينَ النّاسِ.[۳]

و گروهی وارد شوند که روهای ایشان سیاه و ظلمانی باشد. و آنها کسانی باشند که قرائت قرآن نمایند به جهت سُمعه و ریا، وقال ﷺ: وَمَن قَرأَ القُرآنَ يريدُ بِهِ السُّمعةَ والتماسَ النّاسِ لَقِيَ اللهَ ـعزّ وجلّ ـ ووَجهُه مُظلِمٌ.[۴]

و گروهی وارد شوند که معلّق باشند به لسان‌های خود. و آنها کسانی باشند که در دنیا شهادت به ناحق دهند. قال ﷺ: مَن شَهِدَ شَهادةَ زُورٍ عَلى رَجلٍ مُسلمٍ أَو ذِمّيٍّ أَو مَن كانَ مِنَ النّاسِ عُلِّقَ بِلِسانِهِ يَومَ القِيامَةِ، وهُوَ مَعَ المُنافِقينَ فِي الدَّركِ الأَسفلِ مِنَ النّارِ.[۵]

---

۱. یعنی: هرکس قرآن را فراگیرد ولی به آن عمل نکند و محبّت دنیا و زینت آن را بر قرآن ترجیح دهد مستوجب خشم خدای متعال خواهد شد، و از نظر رتبه چون یهود و نصارا که کتاب خدا را پشت سر خود افکندند.

۲. یعنی: و هرکس قرآن را از روی ریا و سمعه (تا مردم ببینند و بشنوند) بیاموزد تا با نادانان درافتد و با آن به علما فخر بفروشد و در پی دنیا بیفتد خداوند متعال در روز قیامت استخوان‌هایش را خرد خواهد کرد.

۳. یعنی: هرکس چشم خود را به حرام از زنی پر کند خداوند متعال در قیامت دو چشم او را با میخی از آتش پر خواهد کرد، و از آتش مملو می‌سازد تا میان مردم حکم کند.

۴. یعنی: و هرکس قرآن را از روی سمعه (تا مردم بشنوند) و برای اینکه دیگران از او درخواست نمایند بیاموزد خدای متعال را با روی سیاه ملاقات خواهد کرد.

۵. یعنی: هرکس علیه یک مسلمان یا اهل کتابی که در سایهٔ مسلمین زندگی می‌کند یا علیه هرکس از مردمان شهادت ناروا دهد در قیامت از زبانش آویخته خواهد شد، و همراه منافقین در پایین‌ترین جای آتش خواهد بود.

و گروهی وارد شوند اعمی و کور. و آنها کسانی باشند که قرائت قرآن می‌نمایند و عمل به قرآن نمی‌نمایند. قال ﷺ: **مَن قَرأَ القُرآنَ ولَم يَعمَل حَشرهُ اللهُ يومَ القِيامَةِ أَعمى.**[1] و گروهی وارد شوند که تنّین‌های[2] سیاه گوشت‌های آنها را می‌خورند تا آنها را وارد جهنّم نمایند. و آنها کسانی باشند که سعی نمایند تا آنکه نمیمه و سخن‌چینی در میان مردم نمایند. قال ﷺ: **مَن مَشى في نَميمةٍ بَينَ اثنَين سَلَّطَ اللهُ عَلَيهِ في قَبرِه ناراً تُحرِقُه إلى يَومِ القِيامَةِ، فَإذا خرجَ مِن قَبرِهِ سَلَّطَ اللهُ عَلَيهِ تِنّيناً أَسودَ يَنهشُ لحمَه حَتّى يَدخُلَ النّارَ.**[3]

و گروهی وارد شوند مَغلول اليَدين و مُتفرّق الأعضاء. و آنها کسانی باشند که ظلم نموده باشند بر مسلمانان، و سیلی و لطمه بر روی مسلمانان زده باشند، وقال ﷺ: **ومَن لَطَمَ خدَّ مُسلمٍ لَطمةً بَدَّدَ اللهُ عِظامَه يومَ القِيامَةِ، ثُمَّ سَلَّطَ اللهُ عَلَيهِ النّارَ، وحُشِرَ مَغلولاً حَتّى يَدخُلَ النّارَ.**[4]

و گروهی وارد شوند که مثل ذرّه و مورچگانند در حقارت و به صورت انسانی باشند. و آنها کسانی باشند که ظلم بر فقرا کرده باشند و تکبّر بر ایشان کرده باشند، و حقیر شمردند بندگان خدا را. قال ﷺ: **مَن بَغى عَلى فَقيرٍ وتَطاولَ عَلَيهِ واستَحقَرَهُ استَحقَرَهُ اللهُ يومَ القِيامَةِ مثلَ الذَّرّةِ في صُورةِ رجُلٍ حَتّى يَدخُلَ النّارَ.**[5]

و گروهی وارد شوند که مار عظیم بسیار بلندی بر ایشان مسلّط باشد که عذاب نماید ایشان را. و آنها کسانی باشند که تازیانهٔ ظلم در دست ایشان باشد که به شخص

---

۱. یعنی: هرکس قرآن را یاد بگیرد و عمل نکند خداوند روز قیامت وی را کور برمی‌انگیزد.

۲. تنّین: مار بزرگ، اژدها.

۳. یعنی: هرکس در پی سخن‌چینی بین دو تن باشد خداوند در قبرش آتشی را بر وی می‌گمارد که تا روز قیامت او را بسوزاند، پس چون از قبرش برون آید اژدهای عظیم سیاهی را بر او مسلّط کند که گوشت او را به نیش بکشد تا اینکه داخل آتش گردد.

۴. یعنی: و هرکس سیلی‌ای به گوش مسلمانی بنوازد خداوند روز قیامت استخوان‌های او را از هم بپراکند، سپس آتش را بر وی بگمارد، و در غل و زنجیر محشور شود تا داخل آتش گردد.

۵. یعنی: هرکس بر ناداری ستم روا دارد و بر او دست ظلم بگشاید و وی را حقیر شمارد خدای در قیامت وی را تحقیر می‌نماید در حالی که به صورت آدمی ولی به اندازهٔ مورچه است تا داخل جهنّم گردد.

جائر بدهند. همان تازیانه‌ها مبدّل شوند به حَیّات طِوال[۱]. قال ﷺ: **وَمَن يُعلِّق سَوطاً بَينَ يَدَي سُلطانٍ جائرٍ جَعلهُ ـ عزّ وجلّ ـ حَيّةً طولُها سِتّونَ أَلفَ ذِراعٍ فَتَسَلَّطُ عَلَيهِ.**[۲]

و گروهی وارد شوند که هفتاد هزار ملک بر او تازیانه زنند. آنها کسانی باشند که نسبت زنا به مسلم و مسلمه دهند و افترا بر ایشان بندند. قال ﷺ: **وَمَن رَمى مُحصَناً أَو مُحصَنةً أَحبطَ اللهُ عملَه، وجلدَه يَومَ القِيامَةِ سَبعونَ أَلفَ مَلكٍ مِن بَينِ يَديهِ ومِن خَلفِه.**[۳]

و گروهی وارد شوند که گوشت صورت ایشان، از زهر عقارب و حیّات ریخته شده باشد. و مانند جیفه و مردار، بوی عفونت از ایشان بلند شود که اهل محشر از آن متأذّی باشند. آنها جماعتی باشند که در دنیا شراب خورده باشند. و فرمود که: شارب الخمر، به هر جرعه از شراب که در دنیا خورده باشد، جرعه‌ای از صدید جهنّم خواهد نوشید. قال ﷺ: **وَمَن شَربَ الخَمرَ فِي الدُّنيا سَقاهُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ مِن [سَمِّ] الأَساودِ ومِن سَمِّ العَقاربِ شُربةً يَتساقَطُ لَحمُ وَجهِهِ فِي الإِناءِ قَبلَ أَن يَشربَها، [فَإِذا شَربَها] تَقَشَّخ لَحمُه وجِلدُه كَالجِيفَةِ، يَتأَذّى بِهِ أَهلُ الجَمعِ ...، وإِن ماتَ قَبلَ أَن يَتوبَ كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ أَن يَسقِيَهُ بِكُلِّ جُرعَةٍ شَربَ مِنها فِي الدُّنيا [شُربةً] مِن صَديدِ جَهَنَّم.**[۴]

و گروهی وارد شوند که چرک و خون زیاد، از فروج و عورات ایشان بیرون می‌آید. و چنان عفونتی از آنها ظاهر می‌شود که اهل جهنّم از آنها متأذّی باشند، و آنها کسانی باشند که به زنان شوهردار زنا کنند. قال ﷺ: **وَمَن فَجَرَ بِامرأَةٍ ولَها بَعلٌ،**

---

۱. حَیّات طِوال: مارهای دراز.

۲. یعنی: و هرکس شلّاقی در پیش حاکم ظالمی بیاویزد خدای متعال آن را تبدیل به ماری به طول ۶۰۰۰۰ ذراع کرده و بر وی مسلّط می‌کند.

۳. یعنی: و هرکس مرد یا زن عفیفی را متّهم سازد خدای اعمالش را باطل کرده، و در روز قیامت ۷۰۰۰۰ فرشته از پیش رو و پشت سرش او را می‌زنند.

۴. یعنی: و هرکس در دنیا شراب بنوشد خداوند متعال به او از [سمّ] مارهای درشت سیاه و از زهر عقرب‌ها به او جامی بنوشاند که گوشت چهره‌اش پیش از آنکه به آن جام لب بزند درآن بریزد، [پس چون آن را بنوشد] پوست و گوشتش مانند مرداری تکّه تکّه و بریده بریده شود، و دوزخیان را متأذّی کند ...، و اگر پیش از توبه بمیرد بر خداست که در ازای هر جرعه‌ای که شراب نوشیده به او صدید (مایع گداختهٔ دوزخی) بنوشاند.

تَفجَّر[۱] مِن فَرجَيهِما ـ مِن صَديدٍ ـ وادٍ مَسيرةَ خَمسمائةِ عامٍ يَتأذّى [بِهِ] أهلُ النّارِ مَن نَتنِ ريحِهِما.[۲]

و گروهی وارد شوند با حَيّات و عَقارب، که آتش اشتعال نماید بر ایشان. آنها کسانی باشند که زنا نمایند در دنیا با زنی ـ چه از مسلمه و چه از غیرمسلمه ـ، وقال ﷺ: مَن زَنى بِامرأةٍ يَهوديّةٍ أو نَصرانيّةٍ أو مَجوسيّةٍ أو مُسلمةٍ [حُرّةٍ] أو أمَةٍ أو [مَن] كانَت مِنَ النّاسِ فَتحَ اللهُ عَلَيهِ في قَبرِهِ ثَلاثمِائةِ أَلفِ بابٍ مِنَ النّارِ، تَخرجُ[۳] [عَلَيهِ] مِنها حَيّاتٌ وعَقاربُ وشُهبٌ مِنَ النّارِ، فَهُو يَحترقُ[۴] إلى يَومِ القِيامَةِ حَتّى يُؤمَرَ بِهِ إلَى النّارِ، [وَ] يَتأذّى النّاسُ مِن [نَتنِ] فَرجِه، فَيُعرفُ بِهِ يَومَ القِيامَةِ حَتّى يُرمَ[۵] بِهِ إلَى النّارِ، فَيَتأذّى بِهِ أهلُ الجَمعِ مَعَ ما هُم فيهِ مِن شِدّةِ العَذابِ؛ لأنَّ اللهَ حَرَّمَ المَحارِمَ، وما أحَدٌ أغيَرُ مِنَ اللهِ [تَعالى]، وَ[مِن] غَيرتِه أنَّهُ حَرَّمَ الفَواحِشَ وحَدَّ الحُدودَ.[۶]

و گروهی وارد شوند که بوی کثافات ایشان بدتر و شدیدتر باشد از جیفه و مردار، که تمام اهل محشر از تعفّن و نحوست آنها متأذّی شوند. و آنها از اهل تابوت خواهند بود. و این جماعت کسانی باشند که لواط کنند با مردان و پسران، وقال ﷺ:

---

۱. در کتاب شریف بحار: انفجر.

۲. یعنی: و هرکس با زن شوهرداری عمل منافی عفّت انجام دهد از درون آلت جنسی هر دو صدید (مایع متعفّن و گداخته دوزخی) به بیرون بیاشد و فوّاره زند، و دوزخیان تا ۵۰۰ سال راه از بوی تعفّنشان آزار بینند.

۳. در نسخ: ویخرج.

۴. در ثواب الأعمال: یحرق.

۵. در ثواب الأعمال: حتّی یؤمر.

۶. یعنی: هرکس با زنی یهودی یا مسیحی یا مجوس یا مسلمان [آزاد] یاکنیز یا [هرکس] از مردم بی‌عفّتی کند خداوند در قبر او ۳۰۰ هزار دروازه از آتش بگشاید، که از درون آنها [بر او] مارها و عقربها و شهاب‌هایی آتشین برون آید، و او تا روز رستاخیز می‌سوزد، تا اینکه امر شود که او را به دوزخ افکنند، در حالی که مردم از [بوی گند] آلت جنسی او در اذیّت باشند، و در روز قیامت با آن شناخته شود تا زمانی که در آتش افکنده شود، پس تمام کسانی که در دوزخ هستند با وجود عذاب سخت و شدیدی که خود دارند از عذاب وی دچار آزار و اذیّت شوند؛ زیرا خداوند گناهان ناموسی را حرام کرده است، و هیچ کس غیرتمندتر از خدای [متعال] نیست، و [از] غیرتش بوده که اعمال زشت و فحشا را حرام کرده و حدّ شرعی بر آن معیّن نموده است.

مَن نكحَ... رَجلاً أَو غُلاماً حَشرهُ [الله] يَومَ القِيامَةِ أنتنَ مِنَ الجيفةِ، يَتأذّى بِهِ النّاس حَتّى يَدخُلَ جَهَنَّم، ولا يَقبلُ اللهُ مِنهُ صَرفاً ولا عَدلاً، وأحبَطَ اللهُ عملَه، ويدَعهُ في تابوتٍ مَشدودٍ بِمَساميرَ مِن حَديدٍ.[1]

و گروهی وارد شوند که قطعه‌ای از زمین آتش شود و طوقی گردد بر گردن آنها. ایشان کسانی باشند که غصب نمایند خانه یا زمین مسلمانان را. قال ﷺ: مَن خانَ جارهُ شِبراً مِنَ الأَرضِ طوَّقهُ اللهُ يَومَ القِيامَةِ إلى سَبعِ أَرضينَ ناراً.[2]

و در آخر خطبه فرمودند: أَلا وإنَّ اللهَ ـ جلّ اسمه ـ لَم يَدَع شَيئاً مِمّا يُحبُّه إلّا وقد بيّنَهُ[3] لِعبادِهِ [ولَم يدع شَيئاً مِمّا يَكرهُه إلّا وقد بيّنهُ لِعبادِه] ونَهاهُم عَنهُ؛ لِيهلِكَ مَن هَلَكَ عَن بَيّنةٍ، ويَحيى من حَيَّ عَن بَيّنةٍ. أَلا وإنَّ اللهَ ـ عزّ وجلّ ـ لا يَظلِمُ بِظلمٍ ولا يُجاوِزهُ ظُلمٌ، وهُوَ بِالمِرصادِ؛ لِيجزِيَ الَّذينَ أَساؤوا بِما عَمِلوا ويَجزِيَ الَّذينَ أَحسَنوا بِالحُسنى.[4]

مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در بحار از کتاب محاسن از حضرت امیر المؤمنین [ﷺ] روایت کرده که: روز قیامت برانگیزاند خداوند عالَم، باد متعفّن بدبویی را که متأذّی می‌شوند از بوی آن تمام اهل محشر، به قسمی که راه نفس ایشان بسته شود و نتوانند

---

۱. یعنی: هرکس با مردی یا پسری رابطهٔ جنسی برقرار کند [خداوند] او را روز قیامت بدبوتر و متعفّن‌تر از مردار محشور می‌کند، که مردمان همواره از بوی تعفّن او در آزارند تا اینکه وارد دوزخ گردد، و خداوند هیچ دینار و درهمی [به کفّارهٔ گناه زشتش] از او نمی‌پذیرد، و تمامی کارهای نیک او را ناچیز و بی‌مقدار می‌کند، و او را در تابوتی رها می‌کند که بر آن میخ‌هایی آهنین کوبیده‌اند.

۲. یعنی: هرکس به اندازهٔ یک وجب به زمین همسایه‌اش خیانت کند خداوند روز قیامت بر گردن او تا ۷ زمین مدالی آتشین بیفکند.

۳. در نسخ: وقد بیّن.

۴. یعنی: آگاه باشید که خداوند ـ که نامش باشکوه است ـ هر آنچه را که دوست می‌دارد برای بندگانش تبیین کرده [و چیزی از آنچه آن را ناپسند می‌دارد نیست مگر اینکه آن را برای بندگان خویش بیان نموده] و آنها را از آن بازداشته و در این مورد از چیزی فروگذار نکرده، تا اگر کسی هلاکت گریبان‌گیر او شود با دلیل و از سر روشنگری باشد، و آن که حیات جاودان یافته نیز با برهان و تبیین شده باشد. آگاه باشید که خداوند متعال هرگز ستم نمی‌کند، و ستمی از او نمی‌گذرد (فوت نمی‌شود)، و او در کمین‌گاه است تا جزای عمل بد گنهکاران را بدهد و نیکوکاران را به زیبایی پاداش دهد.

نفس بکشند از شدّت عفونت آن ریح. آن گاه خطاب می‌شود به اهل محشر که: آیا می‌دانید این ریح متعفّن از چیست که از آن متأذّی شُدید؟ پس اهل محشر به فزع آیند و عرض کنند: نمی‌دانیم، و لکن اذیّت شدیم از آن تمام اذیّت را. پس ندا رسد که: این بوی فَرج زناکاران است که در دنیا زنا کردند و توبه ننمودند تا خدا را ملاقات کردند. پس لعنت کنید ایشان را. آن گاه تمام اهل محشر بر ایشان لعنت کنند.[۱]

و نیز در امالی روایت کرده است که: حق تعالی قسم یاد کرده که هیچ بنده‌ای نخواهد بود که در دنیا شراب خورده باشد مگر آنکه روز قیامت به قدر آنکه شراب خورده باشد در دنیا، بچشاند به او از حمیم جهنّم. و شارب الخمر محشور می‌شود در حالتی که روی او سیاه و چشم‌های او کبود [باشد]، و زبانش از پشت سر او بیرون آمده باشد.[۲]

و حضرت صادق ﷺ فرمودند که: اگر مردی لواط کند، عرش الهی به لرزه درآید و مَلوط[۳] را بر روی جسر[۴] جهنّم حبس نمایند تا مردم از حساب فارغ شوند.[۵] و رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس لواط نماید، در روز قیامت جُنُب محشور می‌شود و آب‌های دنیا او را پاک نکند.[۶] و حضرت باقر ﷺ فرمود که: خداوند به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که بر استبرق و حریر بهشت نخواهد نشست کسی که بر دُبُر او وطی کنند.[۷] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: چون قوم لوط کردند آنچه کردند، زمین به درگاه خداوند گریست تا گریه‌اش به آسمان و از آسمان گریه‌اش به عرش رسید.

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۷، ح ۱۲۱ و...، و نیز ر.ک: المحاسن، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸، ح ۹۶.
۲. امالی شیخ صدوق، ص ۵۰۲، ح ۶۸۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۷ ـ ۲۱۸، ح ۱۲۵ و ج ۷۶، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶، ح ۴.
۳. مَلوط: مفعول، شخصی که این عمل شنیع با او انجام شده.
۴. جسر: پل.
۵. کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ضمن حدیث ۲.
۶. الکافی، همان؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۹، ح ۱.
۷. المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۱۰۵؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۵۰، ح ۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۶۷ ـ ۶۸، ح ۱۳.

پس خطاب شد به آسمان که سنگ بر سر ایشان ببارد، و به زمین امر شد که آن قوم را فرو برد.[۱] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: هرکس بمیرد با اصرار به لواط، البتّه خداوند فرماید که یکی از آن سنگ‌ها را بر او زنند که مرگش به آن سنگ باشد و کسی آن سنگ را نبیند.[۲]

و در چند حدیث به این معنی تفسیر شده است آیهٔ: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾[۳] یعنی: این عقوبت قوم لوط، از ظالمان امّت تو که این عمل نمایند دور نیست.[۴] و به روایت ابن شهر آشوب در زمان خلافت عمر بن خطّاب، غلامی آقای خود را کشت. عمر حکم کرد تا آن غلام را بکشند. حضرت امیر المؤمنین ﷺ از سبب آن پرسید. آن غلام عرض کرد که: به جبر با من وطی کرد. آن گاه از اولیای مقتول پرسید که: او را دفن کرده‌اید؟ عرض کردند: بلی، حال او را دفن کردیم. پس آن بزرگوار به عمر فرمود که: غلام را حبس نما، و فرمود: بعد از سه روز نزد من آیید تا ماجرا معلوم شود. پس بعد از سه روز رفتند و قبر آن مقتول را شکافتند. کفنی یافتند خالی، و میّت را نیافتند در قبر. پس حضرت تکبیر گفت و فرمود: والله دروغ نگفته‌ام. والله شنیدم از رسول خدا ﷺ که: هرکس از امّت من عمل قوم لوط کند، پس در آن حال بی‌توبه بمیرد، آن قدر او را مهلت دهند که در لحد بگذارند. سه روز بیشتر طول نکشد که زمین او را فرو برد تا به قوم لوط برساند و با آنها محشور شود.[۵]

و حضرت رضا ﷺ فرمودند که: روز قیامت لواط کننده را در کنار جهنّم حلق آویز کنند، و بعد از حساب خلایق او را در جهنّم اندازند، و در هر طبقه از برای او عذاب

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۱۰۲؛ تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۶۰؛ ثواب الأعمال، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۶۷، ح ۲۲.

۲. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۵۹؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۷۲، ح ۲۵.

۳. یعنی: و آن از ستمگران چندان دور نیست. [سورهٔ هود، آیهٔ ۸۳]

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲، ضمن حدیث ۱۰۳؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۴۶، ضمن حدیث ۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۶۶، ضمن حدیث ۱۷.

۵. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۱، ح ۱۰ و ج ۷۶، ص ۷۱ ـ ۷۲، ح ۲۴.

خواهد بود تا آخر طبقات.[۱] و در حدیث نبوی آنکه: حذر کنید از نظر و صحبت سادگان، که فتنهٔ ایشان بدتر از دختران پرده‌نشین است.[۲] و فرمود: هرکس پسری را از روی شهوت ببوسد، حق تعالی روز قیامت لجامی از آتش بر دهن او زند.[۳] و در روایت دیگر: گویا با مادر خود هفتاد مرتبه زنا کرده باشد.

و مفسّرین در آیهٔ شریفهٔ: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾[۴] گفتند که: خوردندگان ربا و منفعت گیرندگان دراهم و دنانیر، روز قیامت به شکل و هیئت مجانین و دیوانگان از قبور خود برخیزند و اهل عرصات، ایشان را به این علامت و نشانه بشناسند.[۵] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: رسول خدا ﷺ فرمودند که: در شب معراج دیدم جمعی را که هرچند می‌خواستند برخیزند نمی‌توانستند، از بزرگی شکم. سبب سؤال کردم. گفتند: ماکسانی هستیم که رباخوار بودیم در دنیا.[۶] و فرمود: هرکس سود و ربا خورد، حق تعالی پر کند شکم او را از آتش جهنّم، به قدری که ربا خورده. پس اگر از این مَمرّ[۷] مال کسب کند، هیچ عملی از او قبول نشود، و همیشه در لعنت خدا و ملائکه است تا قیراطی[۸] از آن باقی است.[۹] و فرمود: گناه ربا هفتاد جزء است، سهل‌ترین آنها مثل زنای با مادر است در کعبه.[۱۰]

---

۱. فقه منسوب به امام رضا ﷺ، ص ۲۷۸؛ بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۷۱، ضمن شمارهٔ ۲۲.
۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۸، ح ۲.
۳. فقه منسوب به امام رضا ﷺ، ص ۲۷۸؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۷۲، ذیل حدیث ۲۷ و ج ۱۰۱، ص ۴۱، ح ضمن شمارهٔ ۵۱.
۴. یعنی: کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس آشفته‌سرش کرده است. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷۵]
۵. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۵.
۶. السیرة النبویّة (سیرهٔ ابن‌هشام)، ج ۲، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۵.
۷. ممرّ: راه، محلّ عبور.
۸. قیراط: مأخوذ از یونانی، نیم دانگ که تقریبا به وزن چهار جو باشد.
۹. ثواب الأعمال، ص ۲۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۶۴، ضمن حدیث ۳۰ و، ج ۱۰۰، ص ۱۲۰، ح ۲۷.
۱۰. خصال، ص ۵۸۳، ضمن حدیث ۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۷، ضمن حدیث ۵۷۶۲؛ بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۵۸، ضمن حدیث ۳ و....

و در روایت دیگر: شکم رباخوار در روز قیامت پر از مار باشد، و از بیرون بدن او پیدا باشد.[۱]

و در حدیث موثّق از حضرت امیر المؤمنین ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: هرکس دشنام و فحش دهد مرد مؤمن و زن مؤمنه را، در روز قیامت هفتاد هزار ملک بر او تازیانه زنند و به ارّه‌ها گوشت بدن او را پاره کنند، و بعد از آن او را به جهنّم برند.[۲] و به روایتی: فحّاش در آخرت به صورت سگ باشد.

و در حدیث منقول از رسول خدا ﷺ آنکه: کسانی که شهادت ناحق دهند در دنیا، در روز قیامت آویخته شوند بر زبان‌های خود و معذّب باشند با منافقین.[۳] و در روایت دیگر فرمود که: هفت نفرند که در ق، بر روگردان از قبله باشند: شراب فروش، و کسانی که به اصرار شراب خورند، و کسانی که شهادت ناحق دهند، و کسانی که حبس نمایند غلّات را که محتکر باشند، و کسانی که ربا خوردند، و کسانی که عاقّ والدین باشند، و کسانی که نوحه‌گری نمایند بر اموات در مجالس از برای اهل عزا.

و در حدیث صحیح از حضرت صادق ﷺ منقول است که: کسانی که بهتان بر مسلمانان زنند، حق تعالی محشور می‌نماید ایشان را در چرک و ریم فرج زناکاران تا از عهدهٔ گفتار خود بیرون آیند. و در حدیث ابوذر ـ رحمه الله ـ از رسول خدا ﷺ که: چون روز قیامت شود، از جانب خداوند ندا رسد که: کجایند ظالمان و اعوان ظالمان؟ و هرکس لیقه در دوات ایشان گذاشته باشد و یا سر کیسه از برای ایشان بسته باشد یا مرکبی به ایشان داده باشد، همه را با ظالمین محشور نماید.[۴]

و مستفاد از آیات و اخبار آنکه عذاب و شومیِ اینن طایفه در روز رستخیز، از

---

۱. مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۳۶۳؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۷۶۳، ح ۲۲۷۳.

۲. ر.ک: ثواب الأعمال، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۵، ضمن حدیث ۱۱۶ و ج ۷۳، ص ۳۶۴، ضمن حدیث ۳۰.

۳. امالی شیخ صدوق، ص ۵۱۶؛ ضمن حدیث ۷۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۵، ضمن حدیث ۱۱۶ و....

۴. ر.ک: ثواب الأعمال، ص ۲۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۷۲، ح ۱۷.

همه کس بیشتر است. و این معنی ـ که عذاب و بدبختی این طایفه از همه کس بیشتر است ـ علاوه از آیات و اخبار وارده در باب ظالمین، مستفاد می‌شود از حدیث معروف که: یکی از لشکریان ابن‌سعد ملعون در روز عاشورا صدمه بر حضرت سیّد الشهدا ﷺ وارد آورد. با آنکه آن بزرگوار تامّ [الـ]صبر بود و بر آن قوم نفرین نکرد، بنوعی که ملائکه از صبر آن جناب تعجّب نمودند ـ چنان که وارد شده: **وَلَقَدْ عَجِبَتْ مِن صَبرِكَ مَلائِكَةُ السَّماواتِ**[1] ـ بر آن لعین نفرین کرد و در حقّ او فرمود که: **حَشرَكَ اللهُ مَعَ الظّالِمينَ**[2]؛ یعنی: خدا تو را در روز قیامت با ظالمین محشور نماید. پس معلوم می‌شود که این گروه در روز قیامت، أسوأ حالاً و أشدّ عذاباً[3] خواهند بود از سایر خلایق.

و رسول خدا ﷺ فرمود که: هرکس تازیانهٔ حاکمی یا ظالمی را به دست گیرد، حق تعالی آن را در روز قیامت ماری گرداند که هفتاد گز باشد و بر او مسلّط گرداند.[4] و فرمود: امیر نشود کسی بر دو نفر یا زیاده، مگر آنکه در قیامت دست‌های او را بر گردن او بسته و غل کرده آورند. پس اگر ظلم نکرده باشد دست‌های او را بگشایند، والّا غل بر او افزایند و او را به کنار جهنّم حبس نمایند.[5] و حضرت صادق ﷺ فرمود: اعوان ظالمین روز قیامت در سرادقات[6] آتش خواهند بود تا خداوند از حساب خلایق فارغ شود.[7]

---

۱. یعنی: و فرشتگان از صبر تو به شگفت آمدند. [مزار ابن‌المشهدی، ص ۵۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۴۰، ضمن شمارهٔ ۳۸ و ص ۳۲۱، ضمن شمارهٔ ۸]

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳، ضمن شمارهٔ ۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

۳. یعنی: بدحال‌ترین و دارای شدیدترین عذاب.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷، ضمن حدیث ۴۹۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۶۹، ضمن حدیث ۳ و....

۵. ر.ک: أمالی شیخ صدوق، ص ۵۱۸، ضمن حدیث ۷۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۶، ضمن حدیث ۱۱۶ و....

۶. سرادقات: سراپرده‌ها.

۷. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰، ضمن حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۳۳، ضمن حدیث ۹۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۳، ضمن حدیث ۱۳.

بالجمله، گرفتاریِ روز قیامت و شداید احوال خلایق به جهت قبایح اعمال و شنایع افعال و کثرت معاصی و قلّت آن، بنحوی است که خارج است از حیطهٔ عقول و احصا. و اخبار وارده در این باب محتاج به دفاتر و کتب است، و این مؤلّف را سعهٔ ذکر آن نیست. باید رجوع نمود به مؤلّفات اصحاب ـ رضوان الله علیهم ـ و کتبی که مُعَدّ[1] نموده‌اند از برای ذکر این اخبار و تفاسیری که در ضمن آیات نازله در باب قیامت و احوال آن وارد شده.

از جملهٔ شداید یوم نشور[2] آن است که مردم می‌بینند آنچه را که در دنیا به آن عمل نموده‌اند. و در وصف آن روز است که حق تعالی می‌فرماید: ﴿ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴾[3] که سریره‌ها و عقیده‌های مردم ظاهر و منکشف می‌شود، در حالتی که صفوف انبیا و ملائکهٔ مقرّبین آراسته شود و خلایق صف در صف ایستاده باشند که آدمی محشور می‌شود با حالات و احوالی که در دنیا زندگانی نموده، و با آن اعمال قبیحهٔ شنیعه که مشغول به آن بوده و به آنچه از نیّات قبیحه که در دل او جاگرفته بود و همهٔ خلق به او نگران[4] باشند، و مشاهده نمایند شخص را به آن رسوایی و گرفتاری، و ملائکهٔ غلاظ و شداد به امر الهی اطراف او راگرفته باشند، و به آن وصف و حالت او را در معرض عتاب و خطاب پروردگار آورند. و بسا باشد که نَفَس‌ها گرفته باشد که از خوف و خشیت و دهشت قادر بر جواب نباشند. و بسا باشد که گلو گرفته باشد. و آنچه گوید و استغاثه نماید، صوتش ظاهر نشود و سخنش راکسی نشنود؛ چنان که حق تعالی به آن خبر داده بقوله: ﴿ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً ﴾[5]. و بسا باشد که از شدّت عذاب بر روی خود کشیده شود به جانب محشر. و بسا باشد که از ظلمت یوم نشور

---

۱. مُعَدّ: آماده، فراهم.

۲. یوم نشور: روز قیامت که همه گردآورده می‌شوند.

۳. یعنی: آن روز که رازها فاش شود. [سورهٔ طارق، آیهٔ ۹]

۴. نگران: بیننده، نظاره‌گر.

۵. سورهٔ طه، آیهٔ ۱۰۸.

و ظلمت اعمال خود کور و نابینا معذّب باشد. و بسا باشد که ملائکهٔ عذاب اعضا و استخوان‌های او را در هم شکنند. و بسا باشد که عطش چنان بر او غلبه نماید که آرزو می‌کند که کاش حربه‌ای با او بود که اعضا و جوارح خود را می‌بُرید و از آن خونی که بیرون می‌آمد می‌نوشید به جهت رفع عطش. و بسا باشد که مظلومین اطراف او را گرفته و قصاص ظلم خود از او می‌نمایند و بسا باشد که اهل حقوق واجبه بر او ـ از فقرا و مساکین و کسانی که اموالشان را در دنیا به حرام تصرّف نموده بود ـ حقوق خود را از او مطالبه می‌نمایند. در آن گیر و دار، چنان راه چاره را بر او سد نمایند که لابدّ و لاعلاج، یا از حسنات او استیفای حقوق خود نمایند و یا از سیّآت خود بر او حمل نمایند. و بسا باشد که جهنّم او را برباید و به جانب خود کشد در همان عرصهٔ محشر، که مهلت ندهند او را تا خلایق از حساب فارغ شوند. و بسا باشد که حسنات خود را در نامهٔ غیر ببیند، به جهت غیبتی که در دنیا از آن غیر کرده بود. و بسا باشد که به صورت حیوانات و سباع و درندگان محشور شود. و بسا باشد که حَیّات و عَقارب اطراف او را گرفته، اعضا و جوارح او را می‌گزند و از هم جدا می‌نمایند.

و اعظم مصایب در آن روز آنکه حضرت پروردگار منع فرماید نظر لطف خود را از بندهٔ خود، و رسوایی او را ظاهر سازد بر اهل محشر. و حکم فرماید به ملائکهٔ غلاظ و شِداد که او را در سلسله و زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است غل کرده، به سوی جهنّم کشند. و خطاب قهرآمیز فرماید که: ﴿ **خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ** ﴾[1]. و در روایت معتبره است که به جهت تعظیم این خطاب، هفتاد هزار ملائکهٔ غلاظ و شداد از جای خود حرکت کرده، مبادرت نمایند به جهت امتثال امر پروردگار.[2] **وفي دعاء أبي حمزة الثمالي: إلهي، لَو قَرنتَني**

---

۱. یعنی: بگیرید او را و در غُل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید. پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید. [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۳۰ـ۳۲]

۲. الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن شمارهٔ ۹۹.

بِالأَصفادِ، ومَنعتَني سَبيلَكَ مِن بَينِ الأَشهادِ، ودَلَلتَ عَلى قَضائِحي عُيونَ العِباد، وأَمرتَ بي إِلَى النّارِ، وحُلتَ بَيني وبَينَ الأَبرارِ.[۱]

و از مصایب آن روز، آن است که بعضی محشور می‌شوند در حالتی که روهای ایشان به قفا برگشته باشد ـ چنان که تفسیر نموده‌اند به این وجه، آیهٔ مبارکهٔ: ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾[۲] را[۳]ـ. و از مصایب آن روز است آنچه حق تعالی به آن خبر داده است ـ مِن قوله تعالی: ﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾[۴]ـ، وفي التفسير: يعرف بسواد الوجوه وزرقة العيون، فتجمع بين نواصيهم وأقدامهم، ثمّ يسحبون إلى النار ويقذفون فيها.[۵] و از مصایب آن روز است آنچه حضرت امیر المؤمنین ﷺ در مناجات با قاضی الحاجات عرض می‌نماید: إلهي، ارحَمنا إِذا جِثناكَ عُراةً حُفاةً مُعبرَّةً مِن ثَرى الأَجداثِ رُؤوسُنا، وشاجِبةً مِن تُرابِ المَلاحِدِ وُجوهُنا، وخاشِعةً مِن أَفزاعِ القِيامَةِ أَبصارُنا، وذابِلةً مِن شِدّةِ العَطشِ شِفاهُنا، وجائِعةً لِطولِ المَقامِ بُطونُنا، بادِيةً هُنالِكَ لِلعُيونِ سَوآتُنا، ومُوقَرةً مِن ثِقلِ الأَوزارِ ظُهورُنا، ومَشغولينَ بِما قَد دَهانا عَن أَهالينا وأَولادِنا، فَلا تُضعِفِ المَصائِبَ [عَلينا] بِإِعراضِ وَجهِكَ الكَريمِ عَنّا.[۶]

---

۱. یعنی: و در دعای ابوحمزهٔ ثمالی آمده است: بارخدایا! اگر دست و پای مرا به غل و زنجیر بکشی، و در میان همهٔ مردمانی که شاهد رستاخیز هستند تنها مرا از لطف و عطایای خود محروم کنی، و رسوایی‌های مرا در پیش چشم همهٔ بندگان بگذاری، و فرمان دهی تا مرا به دوزخ بیفکنند، و میان من و نیکان جدایی افکنی.... [مصباح المتهجّد، ص ۵۹۰، ضمن دعای ۶۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۸، ضمن دعای ۲]

۲. یعنی: پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم. [سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۷]

۳. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۱.

۴. سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۱.

۵. یعنی: و در تفسیر آمده است: از سیاهی چهره و کبودی چشم‌ها شناخته شوند، پس موی پیشانی و پاهای آنها را گرفته و به سوی آتش کشیده شده و درون آن می‌افکنند. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۱ و ج ۸، ص ۲۶۸]

۶. یعنی: بار خدایا! به ما رحم کن زمانی که عریان و با سر و پای برهنه و غبارآلود از گردهایی که از خاک مردگان بر سرمان نشسته به نزد تو آییم، و چهره‌هایمان از خاک لحد رنگ‌پریده و درّم باشد، و چشم‌هایمان از ←

و از اعظم مصایب آن روز آنکه کثرت معصیت و قبایح و شنایع اعمال شخص، به مرتبه‌ای می‌رسد که شفعای یوم الحشر که رحمت واسعهٔ پروردگارند، جواب گویند او را از آنکه شفاعت نمایند او را و مأیوس سازند او را از شفاعت، و عذر آورند که: آنچه مقتضای حجّت الهی بود در دار دنیا بر تو تمام کردیم، و تو به سوء حال خود از آن اعراض نمودی، و ابواب رحمت الهی را به سوء اختیار خود بر روی خود مسدود نمودی. وقال تعالی: ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ﴾[1] ـ أي: من ارتضى دينَه ـ؛ یعنی: شفعای قیامت شفاعت نمی‌نمایند مگر کسانی را که دین او را خدا پسندیده باشد. و معنی دین، ایمان به خدا و رسول و ائمّهٔ هدی ﷺ و تصدیق به ما جاء به النبی ﷺ از جانب پروردگار است. و شخص باید ملاحظه نماید که آیا دین او از عقاید و اعمال پسندیدهٔ خداوند است یا نه؟ و در عقاید خود مستقیم است، یا مجرّد تقلید از آباء سابقین و متابعت ناس است؟ و اعمال او از روی هواس نفس است، یا بر طبق مرضات پروردگار؟ و چنین کسی که دین او پسندیده باشد، اگر مرتکب کبایر هم بشود، از برای او شفاعت خواهد بود در روز جزا، الّا آنکه تمام کلام در تحقّق موضوع است و ثبوت و تحقّق دین مرضیّ عند الله است ـ **وفّقنا الله تعالى وجميع المؤمنين على تحصيله، ثمّ أعاننا على تثبيته.**[2]

و اعظم از همهٔ مصایب آنکه خداوند رحیم نیز جواب فرماید آدمی را از مغفرت و رحمت واسعهٔ خود، و حال آنکه چون علّم رحمت او حرکت نماید و دریای مغفرتش

← هراس و دلهره‌های قیامت فرو افتاده باشد، و لب‌هایمان از شدّت تشنگی خشکیده، و به خاطر درنگ طولانی شکم‌هایمان خالی و گرسنه باشد، و در آن زشتی‌ها و بدی‌هایمان در پیش چشم‌ها آشکار باشد، و از سنگینی بار گناهان پشتمان سنگین، و به خاطر مصیبتی که به جانمان افتاده از اندیشیدن و توجّه به خانواده و فرزندانمان بازداشته شده‌ایم، پس مصیبت‌ها را با برگرداندن روی بخشنده و کریمت از ما مضاعف مکن.
[ر.ک: مصباح کفعمی، ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۰۳، ضمن شمارهٔ ۱۴]

۱. یعنی: و جز برای کسی که خدا رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند. [سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۲۸]

۲. یعنی: خداوند به ما و تمام مؤمنان توفیق دهد که آن را به دست آوریم، سپس یاریمان کند که حفظش کنیم.

به تلاطم آید، به قِسمی باشد که شیطان هم طمع کند. وقال تعالی: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ﴾، وقال تعالی: ﴿لَا يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾، وقال تعالی: ﴿وَلَنْ يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾. أعاذنا الله تعالی وجمیع المؤمنین والمؤمنات من شدائد ذلك الیوم ونکباته، ورزقنا شفاعة خیر خلقه وسیّد بریّته محمّد وعترته الطاهرین، بحقّ محمّدٍ وعترته الطاهرة، وصلّی الله علی محمّد وعترته الطاهرة.[1]

[بیان نشر صحف و تطایر کتب]

فصل نهم در بیان نشر صُحف و تطایرُ کتب و پریدن نامه‌های اعمال خلایق به دست‌های ایشان.

وقال تعالی: ﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾[2]؛ یعنی: هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر، الزام کردیم طائر و نامهٔ عمل او را در گردن او، و بیرون آوردیم نامهٔ عمل او را در روز قیامت کتابِ نوشته شده‌ای که صحیفهٔ عمل اوست. و ببیند آن کتاب را نوشته، و باز کرده شود، و خطاب شود به او که: بخوان نامهٔ عمل خود را.

و مستفاد از آیات و اخبار آنکه: این همان نامهٔ عملی باشد که در دنیا، رقیب و عتید ـ که دو ملک موکّل به حال انسانند ـ می‌نویسند حسنات و سیّآت را، چنان که حق تعالی

---

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿اکنون برای یکدیگر سود و زیانی ندارید، و به کسانی که ستم کرده‌اند می‌گوییم: بچشید عذاب آتش را﴾ [سورهٔ سبأ، آیهٔ ۴۲]، و فرموده: ﴿روزی که ستمگران را پوزش‌طلبیشان سود نمی‌دهد، و برای آنان لعنت است و برایشان بدفرجامیِ آن سرای است﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۵۲]، و فرموده: ﴿و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی‌بخشد؛ چون ستم کردید. در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۹]. خداوند به ما و جمیع مؤمنان از سختی‌ها و بلاهای آن روز پناه دهد، و شفاعت بهترین خلق خود و سرور مخلوقاتش محمّد و خاندان پاک او را روزیمان کند، به حقّ محمّد و خاندان پاکش، و خدای بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستد.

۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۳ ـ ۱۴.

به آن خبر داده، مِن قوله: ﴿ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾[1]؛ یعنی: هنگامی که فرامی‌گیرند دو فرشته که فراگیرندهٔ اعمال و اقوال ایشانند، و در نامهٔ اعمال ایشان می‌نویسند. یکی از آن دو در طرف راست او نشسته و دیگری در طرف چپ او نشسته، و هیچ حرفی و کلامی از انسان سر نمی‌زند مگر آنکه در نزد آن دو ملک، ضبط و ثبت باشد که یکی رقیب و دیگری عتید است که نگهبان اقوال اویند، و همه را می‌نویسند و چیزی فروگذار نمی‌نمایند.

و از ظاهر بعض اخبار آنکه: نامهٔ عمل انسان آن است که شخص در قبر به دست خود می‌نویسد به امر رومان فتّان القبور، و آن را طوق کرده بر گردن او اندازد. و محتمل است که آنچه در روز قیامت گشوده می‌شود و تطایر می‌نماید، جمیع نامه‌های اعمال باشد که یکی نامهٔ حسنات که در دست رقیب است و دیگری نامهٔ سیّآت که در دست عتید است، و ثالثی که مجمع هر دوی آن است که رومان فتّان القبور در قبر به گردن میّت طوق می‌نماید. و تعدّد نامه‌های اعمال، با آنکه حق ـ سبحانه و تعالی ـ خود اعلم است به آنچه عمل می‌نمایند بندگان، به جهت اتمام حجّت است بر بندگان در یوم نشور. و فایدهٔ آن لطفی است از جانب پروردگار به بندگان که مواظب حال خود باشند، و سعی در طاعت الهی و اجتناب از معاصی نمایند، و غافل نباشند از فضایح یوم نشور. وقال تعالی: ﴿ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴾. وفي الصافي عن القمّيّ: أنّ المراد صحف الأعمال.[2]

و در بعض اخبار آنکه: ای فرزند آدم! صحیفهٔ تو در هم پیچیده می‌شود در عمل تو، و روز قیامت باز کرده می‌شود در نزد تو. پس باید هرکس نظر نماید در آنچه املا می‌نماید یا عمل می‌کند در صحیفهٔ خود، و از نشر و باز شدن آن در روز قیامت اندیشه نماید.[3]

---

۱. سورهٔ ق، آیهٔ ۱۷ ـ ۱۸.

۲. یعنی: و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿و آن گاه که نامه‌ها ز هم بگشایند﴾ [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱۰]، که در صافی از قمی [نقل کرده که]: منظور نامه‌های اعمال است [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۹۱، ش ۱۰، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۲، ش ۲].

۳. تفسیر ابن ابی‌حاتم، ج ۱۰، ص ۳۴۰۳، ضمن شمارهٔ ۱۹۱۴۴؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

و بالجمله، یکی از مواقف شدیدهٔ روز قیامت، گرفتن نامهٔ اعمال و گشودن و خواندن آن است. و در مجمع المعارف حدیثی نقل نموده است که: اگر کسی بی‌توبه از دنیا برود، هزار سال در نهایت شدّت و ملال محبوس شود، و بعد از آن ایستاده و بر پا داشته شود برای خواندن نامهٔ عمل در مدّت هزار سال.[۱] و در حدیث دیگر آنکه: تطایرُ نامه‌های اعمال، مانند باریدن و ریختن برف است.[۲]

و مستفاد از آیات کثیره آنکه: نامهٔ عمل مؤمن به دست راست او آید. وقال تعالی: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً * وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴾[۳]؛ یعنی: کسانی که نامهٔ عمل ایشان به دست راست ایشان آید، پس زود است که حساب ایشان سهل و آسان باشد، و برمی‌گردند به سوی اهل خود در بهشت که خداوند از برای ایشان مقرّر فرموده است ـ از حور العین و غلمان و قصور جنّت ـ. و حق تعالی در وصف کسانی که نامهٔ عمل ایشان به دست راست ایشان داده شود فرموده: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ * إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴾[۴]؛ یعنی: کسی که نامهٔ عمل او داده شود به دست راست او، خطاب نماید به اهل محشر که: بیایید و کتاب و نامهٔ عمل مرا بخوانید. و این را از روی وجد و سرور گویند. و لفظ «هاؤُم» اسم فعل است، و لفظ «ظَننتُ» به معنی «أَیقنتُ»؛ یعنی: من یقین و اعتقاد کامل داشتم که ملاقات می‌نمایم حساب خود را، و ایمان به این امر داشتم. پس آن کس در عیش و زندگانی‌ای باشد پسندیده. أي: «عیشةٌ ذاتِ رضا» اگر مراد نسبت به سوی فعل باشد ـ چون «لابِن» و «تامِر» که به معنی ذُوتَمر و ذولَبَن است ـ و مراد عیش منسوب به رضا خواهد بود. و یا آنکه فاعل به معنی مفعول باشد ـ أي: عیشةٌ مرضیّةٌ ـ.

---

۱. مجمع المعارف، ص ۱۵۰، عین نهم، نهر پانزدهم.
۲. همان.
۳. سورهٔ انشقاق، آیهٔ ۷ ـ ۹.
۴. سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۱۹ ـ ۲۱.

و نیز حق تعالی در وصف این کتاب فرموده: ﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾[1]؛ یعنی: بدرستی که کتاب و نامهٔ عمل ابرار و نیکوکاران، هرآینه در مقام علّیین است و محفوظ به جلالت است، که مکتوب است در آن جمیع طاعات و آنچه ایشان را نزدیک می‌نماید به قرب حضرت پروردگار، و چه چیز تو را دانا کرده است به علّیون؟ و آن کتابی است که مرقوم شده است و ملائکهٔ مقرّبین آن را مشاهده نموده‌اند. وفي مجمع البيان يعني: الملائكة الذين هم في علّيين يشهدون ويحضرون ذلك المكتوب أو ذلك الكتاب إذا صعد به إلى علّيين. وفي الرواية النبويّ المنقول عن براء بن عازب: أَنَّ في عِلِّيِّينَ فِي السَّماءِ السّابعةِ تحتَ العَرشِ. وعن ابن عبّاس: العلّيون[2]: الجنّة.[3]

و امّا غیرمؤمن و اهل عصیان و طغیان، پس نامهٔ عمل او را به دست چپ او دهند؛ لقوله تعالی: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ﴾[4]؛ یعنی: کسانی که نامهٔ عمل ایشان به دست چپشان بیاید و بر قبایح اعمال و شنایع افعال و سوء اعتقادات خود واقف شوند، پس می‌گویند که: کاش کتاب مرا به من نمی‌دادند، و کاش آن را نمی‌دیدم و کاش نمی‌دانستم که حساب یعنی چه و فضیحت و رسوایی آن را مطّلع نمی‌شدم.

و حق تعالی در وصف این کتاب می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾[5]؛ یعنی: بتحقیق که کتاب فاجرین

---

۱. سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۱۸ ـ ۲۱.

۲. در نسخ: العلّیین.

۳. یعنی: و در مجمع البیان [آمده است که:] یعنی: فرشتگانی که در علّیّین زمانی که آن نوشته یا کتاب به سوی علّیّین بالا برده شود آن را مشاهده می‌کنند و یا [برای خواندنش] حاضر می‌شوند، و در روایت پیامبر ﷺ از براء بن عازب نقل شده که: در علّیّین در آسمان هفتم در زیر عرش است، و از ابن عبّاس [روایت شده:] «علّیّون» یعنی: بهشت. [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۷]

۴. سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۲۵ ـ ۲۶.

۵. سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۷ ـ ۱۰.

و اهل عصیان و مَرَده در مرتبهٔ سجّین است که نوشته شده است در آن، از معاصی و سیّآت و فجور. وفي الصافي عن القمّيّ، قال: ما كَتبَ اللهُ لَهُم مِنَ العَذابِ. وعن الباقر ﷺ: السِّجّينُ: الأَرضُ السّابِعةُ.[۱]

و در مجمع البیان از ابن‌عبّاس روایت کرده است که: امّا مؤمنین پس صعود می‌نماید ارواح و اعمال ایشان به سوی آسمان، پس گشوده می‌شود از برای ایشان ابواب آسمان. و امّا کافر پس صعود می‌نماید با روح و عمل خود به سوی آسمان، پس آن‌گاه منادی‌ای ندا کند که: برگردانید او را به سجّین که آن وادی‌ای است در حضرموت که آن را برهوت گویند.[۲] و نیز حق تعالی در حقّ اهل شمال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً﴾[۳]، کتاب و نامهٔ ایشان به دست چپ ایشان می‌رسد، و لکن از ورای ظهر و پشت سر؛ که به حسب تصوّر دو احتمال دارد: یکی آنکه دست‌های ایشان را در پشت سر ایشان غُل می‌کنند و آن وقت نامهٔ عمل ایشان را از پشت سر به دست ایشان می‌دهند. و دیگری آنکه دست چپ ایشان را از میان سینهٔ ایشان بیرون می‌برند، آن‌گاه نامهٔ عملشان را از پشت سر به دست ایشان می‌دهند. و در آن کتاب مرقوم است که: وَیل ـ که چاهی است در جهنّم ـ از برای مُکذِّبین است، یعنی: مُکذِّبین به یوم جزا که معتقد به آن نبودند.

و در بحار از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: چون روز قیامت شود، دفع می‌نمایند نامهٔ عمل ایشان را به سوی ایشان و می‌گویند که: بخوان کتاب خود را. پس متذکّر می‌شود بنده آنچه را که بجا آورده است در دنیا، و آنچه بر آن نوشته است

---

۱. یعنی: و در صافی از قمی [نقل کرده که]: عذابی که خداوند برایشان ثبت فرموده [در سجّین است]. و از امام باقر ﷺ [روایت شده که:] «سجّین» یعنی: زمین هفتم [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۹۹، ش ۹، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۸].

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۸۴.

۳. یعنی: و امّا کسی که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود، زودا که هلاک خواهد. [سورهٔ انشقاق، آیهٔ ۱۰ـ۱۱]

گویا همان ساعت آن را بجای آورده باشد.[۱] و در حدیث دیگر فرمود که: چون کتاب او را به او رفع نمایند و به او امر نمایند که بخواند، پس نگاه می‌کند و به خاطرش می‌آورد خداوند آنچه را که در دنیا کرده است. و نمی‌ماند لَحظه عَینی[۲] و نه کلمه و نـه نـقل[۳] قدمی و نه چیزی که بجای آورده بود، مگر آنکه به خاطرش آید گویا که همان ساعت بجای آورده باشد. و از این جهت است که گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که فروگذار نشده است در آن صغیره و کبیره‌ای مگر آنکه احصا و احاطهٔ آن نموده.[۴]

وقال تعالی حکایةً عنهم: ﴿ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ﴾[۵]. و چون نامهٔ عمل خود را مطالعه نماید و بخواند، جمیع اعـمال و اقـوال و افعال خود را مشاهده می‌نماید و چیزی بـر او مـخفی نـمی‌ماند. و حـق ـسـبحانه وتعالی ـ به جهت اتمام حجّت بر خلایق، از برای بندگان خود شهود و رقبایی قـرار داد که گواه و شاهدند از برای عمل او. و ملائکهٔ یوم و لیله و رقیب و عتید نویسندهٔ اعمالند. و رقبا و شهودی غیر از ملائکه نیز، خداوند از برای اعمال بندگان خود قرار داده از زمان و مکان، حتّی آنکه اعضا و جوارح ایشان را در روز قیامت شهود و بیّنهٔ اعمال و افعال ایشان قرار داد. وقال تعالی: ﴿ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾[۶].

ومن کلام أمیر المؤمنین ﷺ: **فَثَمَّ بُعثِرَت قُبورٌ، وحُصِّلَت سَرِيرةٌ في صُدورٍ، وجيءَ بِكُلِّ نَبيٍّ وصدّيقٍ، وشَهيدٍ ونَطيقٍ، وتَولّى[۷] لِفصلِ حُكمِهِ قَديرٌ، بِعَبدِهِ خَبيرٌ بَصيرٌ...، في**

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۴ـ۳۱۵، ح ۹، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۳۵.
۲. لحظ عین: با گوشهٔ چشم نگاه کردن، چشم بر هم زدن.
۳. نقل: حرکت دادن، تکان دادن.
۴. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، ح ۱۰، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۳۴.
۵. یعنی: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است. [سورهٔ کهف، آیهٔ ۴۹]
۶. سورهٔ یس، آیهٔ ۶۵.
۷. در کتاب شریف بحار: ومنطیق وقعد.

مَوقفٍ مَهيلٍ، ومَشهدٍ جَليلٍ، بَينَ يَدي مَلكٍ عَظيمٍ، وبِكُلِّ صَغيرٍ وكَبيرٍ[1] عَليمٍ، فَحينئذٍ يَلحمُهُ[2] عَرَقُه...، فَعَبرتهُ غَيرُ مَرحومةٍ، وصَرخَتُه غَيرُ مَسموعَةٍ، وحُجَّتُهُ غَيرُ مَقبولةٍ، وبرزَت صَحيفَتُهُ، وتَبيَّنَت جَريمَتُه[3]، فَنظرَ في سوءِ عَملِهِ...، ونطقَ كُلُّ عُضوٍ مِنهُ[4]، عَينهُ بِنَظرِهِ، ويَدهُ بِبَطشِهِ، ورِجلُه بِخَطوِهِ، وجِلدُهُ بِلَمسِهِ، وفَرجُه بِمَسِّه.[5]

و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در بحار روایت نمود از رسول خدا ﷺ فرمودند که: حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ قرار داد بر بندگان خود رقبا و شهود. قال ﷺ: فَلِلّهِ ـ عزَّ وجلَّ ـ عَلى كُلِّ عَبدٍ رُقباءُ مِن كُلِّ خَلقِهِ، ومُعقِّباتٌ مِن بَينِ يَدَيهِ ومِن خَلفِهِ، يَحفَظونَه مِن أمرِ اللهِ، ويَحفَظون عَلَيهِ ما يَكونُ مُنهُ ـ مِن أعمالِهِ وأقوالِهِ، وألفاظِهِ وألحاظِهِ ـ، وَالبِقاعُ الَّتي تَشتَمِلُ عَلَيهِ شُهودُ رَبِّهِ لَهُ أو عَلَيهِ، واللَّيالي والأيّامُ وَالشُّهورُ مَشهودةٌ[6] عَلَيهِ أو لَهُ، وسائرُ عِبادِ اللهُ [المُؤمِنينَ] شُهودٌ[هُ] عَلَيهِ أو لَهُ، وحَفَظَتهُ الكاتِبُونَ أعمالَه شُهودٌ لَهُ أو عَلَيهِ. فَكم يَكونُ يَومَ القِيامَةِ مِن سَعيدٍ بِشهادتِها لَهُ! وكَم يَكونُ يَومَ القِيامَةِ مِن شَقيٍّ بِشَهادتِها عَلَيهِ! إنَّ اللهَ ـ عزَّ وجلَّ ـ يَبعَثُ [يَومَ القِيامَةِ] عِبادَه أجمَعين وإماءَه، فَيجمَعُهُم

---

۱. در کتاب شریف بحار: وبکلّ صغیرة وکبیرة.

۲. در کتاب شریف بحار: یلجمه.

۳. در کتاب شریف بحار: جریرته.

۴. در کتاب شریف بحار به جای این جمله: وشهدت.

۵. یعنی: و از جمله سخنان امیر مؤمنان ﷺ این است که: در این هنگام قبرها زیر و رو شوند (مردگان بیرون آیند)، و اندرون و پنهان دلها آشکار گردد، و همهٔ پیامبران و صدّیقان و شهیدان [یا شاهدان] و سخن‌گویان را بیاورند...، و [خداوند] توانایی متولّی و عهده‌دار حکم تعیین کنندهٔ روز قیامت شود که نسبت به بندهٔ خود آگاه و بیناست...، در جایگاه و موقفی هولناک و تماشاگهی با شکوه، در برابر پادشاهی بزرگ که نسبت به هر کوچک و بزرگی داناست، و در این هنگام تمام رگ و پی او به هم بپیچد...، و اشک دیده‌اش مورد رحمت قرار نگیرد، و فریادش شنیده نشود، و دلیل و حجّتش پذیرفته نگردد، و نامهٔ اعمالش نمایان و گناهانش آشکار گردد، و به زشتی و بدی کردارش بنگرد...، و تمام اعضا و جوارحش به سخن آیند، چشمش به آنچه دیده، و دستش به ضربه‌هایی که زده، و پایش به گام‌هایی که برداشته، و پوستش به لمسی که کرده، و آلت جنسی‌اش به کار ناروایی که کرده. [شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۱۴۲؛ مصباح کفعمی، ص ۷۴۳ ـ ۷۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۴۲، ضمن شمارهٔ ۲۸]

۶. در تفسیر: شهود، و در کتاب شریف بحار: شهوده.

في صَعيدٍ واحدٍ، يَنفذُهمُ الصَبرُ ويُسمِعهُم الدّاعي، ويَحشِرُ اللّيالي وَالأيّامَ، ويَستَشهِدُ البِقاعُ والشُّهورَ عَلى أعمالِ العِبادِ، فَمَن عَمِلَ صالِحاً شَهِدَت لَهُ جَوارِحُه وَبِقاعُه، وشُهورُه وأعوامُه، وساعاتُه وأيّامُه، ولَيالِي الجُمَعِ وساعاتُها وأيّامُها، فَيسعَد بِذلِكَ سَعادةَ الأَبدِ، ومَن عَمِلَ سوءً شَهِدَت عَلَيهِ جَوارِحُه، وبِقاعُه وشُهورُه، وأعوامُه وساعاتُه، ولَيالِي الجُمَعِ وساعاتُها وأيّامُها، فَيَشقى بِذلِكَ شَقاءَ الأَبدِ. أَلا فَاعمَلوا لِيومِ القِيامَةِ، وأعِدّوا الزّادَ لِيَومِ الجَمعِ يَومَ التّنادِ، وتَجَنَّبُوا المَعاصي؛ فَيتقوَى اللهِ يُرجَى الخَلاصُ.

ومن كلام أمير المؤمنين ﷺ بعد ذكر صفة الموت: ثُمَّ مِن دونِ ذلِكَ أَهوالُ يَومِ القِيامَةِ، ويَومِ الحَسرةِ والنَّدامةِ، ويَومَ تُنصَبُ المَوازين، وتُنشَرُ الدّواوينُ، بِإحصاءِ كُلِّ صَغيرةٍ، وإعلانِ كُلِّ كَبيرةٍ. يَقولُ اللهُ في كِتابِهِ: ﴿ وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً ﴾.[1]

---

۱. یعنی: بر هر بنده‌ای از طرف خداوند نگهبانانی از میان همهٔ انواع مخلوقات او گماشته شده، فرشتگانی که پشت سر هم از مقابل و پشت سر او به نزد وی آیند، که او را از امر الهی حفظ کنند، و همهٔ کردار و گفتار و هر کلمه و گوشهٔ چشم و نیم‌نگاه او را ثبت نمایند، و سرزمین‌هایی که شاهدان پروردگارش را بر علیه و یا به سود او در خود دارند، و شب‌ها و روزها و ماه‌ها به سود او و یا به زیانش به شهادت خوانده می‌شوند، و بقیّهٔ بندگان [مؤمن] خدا گواهان الهی به نفع یا ضرر اویند، و نگارندگان اعمال او هم به سود یا بر زیانش شهادت می‌دهند. پس چه بسیار افرادی که در روز قیامت با شهادت این شاهدان به نفعشان خوشبخت و سعادتمند گردند، و چه بسیار کسانی که با شهادت گواهان گرفتار شقاوت و بدبختی شوند! خداوند [در روز قیامت] همهٔ بندگان و کنیزان خود را بر می‌انگیزد، و همه را در یک سرزمین گردمی‌آورد، در حالی که صبرشان به پایان برسد، و صدای فراخواننده را به ایشان بشنواند، و شب‌ها و روزها را محشور گرداند، و سرزمین‌ها و مکان‌ها و ماه‌ها را بر کردار بندگان به شهادت خواند، پس هرکس عمل شایسته‌ای انجام داده اعضا و جوارح و آن مکان‌ها و ماه‌ها و سال‌ها و لحظه‌هایش و روزها و شب‌ها و لحظات و ساعات آن روز (قیامت) برایش گواهی دهند، و با این شهادت به سعادت و نیک‌بختی جاودانه دست یابد، و هرکس رفتار بد و زشت انجام داده باشد اعضا و جوارح و مکان‌ها و ماه‌ها و سال‌ها و لحظه‌هایش و همهٔ شب‌ها و لحظه‌ها و روزهای آن روز (قیامت) بر علیه او گواهی دهند و با این شهادت گرفتار شقاوت ابدی گردد. آگاه باشید، پس برای روز رستاخیز کار کنید، و امروز برای روز اجتماع روزی که همه را به بانگ بلندی می‌خوانند توشه فراهم آورید، و از گناهان دوری کنید؛ که تنها با تقوا و پرهیز خداست که می‌توان به نجات و رهایی امیدوار بود. [تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۶۵۶ـ۶۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵ـ۳۱۶، ضمن حدیث ۱۱]

←

و در بعضی از اخبار ـ چنان که در مجمع المعارف از حضرت امیر المؤمنین ﷺ نقل نموده است در حال بعضی از مؤمنین که مبتلا به بعض از معاصی شده‌اند در دار دنیا ـ آنکه: مؤمن چون نظر نماید در نامهٔ اعمال خود، از بیم و خوف اعمال ناشایستهٔ خود بندهایش به لرزه درآید. ندا از جانب پروردگار به او رسد که: ای بندهٔ من! آیا در این نامه گناهی نوشته‌ایم که نکرده باشی، یا از حسنات تو چیزی مانده که ننوشته باشیم؟ گوید: ای مولای من! تویی عادل‌ترین و بهترین حکم‌کنندگان. پس ندا رسد که: ای بندهٔ من! آیا شرم نکردی و از عقوبت من نترسیدی که مرتکب معصیت شدی و جرأت نافرمانی من نمودی؟ پس آن بنده از نهایت خجالت و شرمساری گوید: ای پروردگار و ای سیّد و مولای من! بد کردم و خطا نمودم. تو خداوند کریمی. مرا در میان خلق رسوا مکن که در این وقت همه نگرانند[1] بر من. و هر گناهی که بر او شمرد گوید: ای آقای من! آتش جهنّم بر من گواراتر است از خجلت. پس ندا رسد که: فلان گرسنه را سیر کردی، به خاطر داری؟ و احسان کردی به برادر مؤمن، و در بیابان کعبه صدای لبیّک به درگاه من بلند کردی، و روزی از ترس من جوی آب از دیده‌هایت روان کردی، و شب‌ها از ترس من به عبادت و بیداری به سر آوردی و دیده‌ها از خوف من از نامحرمان پوشیدی. در آن حال روسفید و دلشاد گردد و تاج شاهی بر سر و زیورهای بهشتی در بر او کرده، امر شود به جبرئیل که: ببر بندهٔ مرا و کرامت مرا به او بنما. پس چون روانه شود، نامهٔ خود را گشوده، به مؤمنان بنماید و از روی افتخار و استبشار گوید: ﴿ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ﴾. پس در عیشی باشد پسندیده.

← و امیر مؤمنان ﷺ در سخنی پس از توصیف مرگ فرمودند: پس از آن هراس‌های روز قیامت است، و روز حسرت و پشیمانی، و روزی که میزان‌های اعمال نصب و نامه‌های اعمال گسترانده شوند، تا هر عمل کوچکی را تا آخر برشمرند، و هر گناه کبیره‌ای را اعلان و نمایان کنند. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۴۹]. [امالی شیخ طوسی، ص ۶۸۵، ضمن حدیث ۱۴۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۷۵، ضمن حدیث ۳۶]

۱. نگران: نظاره‌گر، بیننده.

و چون بر در بهشت رسد، ملائکه گویند: نامهٔ گذشتن خود را بنما. پس نامه‌ای برآورد که در آن نوشته باشد: بسم الله الرحمن الرحیم. این نامهٔ گذشتن است از خدای عزیز حکیم برای فلان ابن فلان. آن گاه ندایی رسد که: فلان مؤمن سعادتی یافت که بعد از آن به شقاوت مبدّل نشود و هرگز تعبی او را نگیرد.[۱]

[محاسبهٔ عباد در روز معاد]

فصل دهم در بیان محاسبهٔ عباد در یوم معاد.

وقال تعالی: ﴿ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾، والمعنیّ بظاهر الآیة أنّ ما تبدوا ـ أي: تظهروا ـ ما في أنفسکم وتعلنوه من الطاعات والمعاصي، أو تخفوه ـ أي: تکتموه ـ یحاسبکم به الله، فیجازیکم علیه. والمراد بمؤاخذة ما یکتمون في صدورهم لیس مجرّد حدیث النفس؛ فإنّه ممّا لم یؤخذ بها ـ کما في الأخبار ـ، بل المراد بقرینة السیاق وما تقدّم من الآیة سوء الاعتقادات ـ من الکفر بالله تعالی، وعدم الإذعان بالرسالة والولایة، ونحو ذلك.

وقال تعالی: ﴿ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ﴾. وفي مجمع البیان في تفسیر الآیة: «اقترب» «افتعل» من القرب. والمعنی: اقترب للناس وقت حسابهم ـ یعني: یوم[۲] القیامة ـ؛ أي: [دنا] وقت محاسبة الله إیّاهم، ومسألتهم عن نعمه: هل قابلوها بالشکر؟ وعن أوامره: هل امتثلوها؟ وعن نواهیه: هل اجتنبوها؟ وإنّما وصف [ذلك] بالقرب لأنّ کلّ[۳] ما هو آتٍ قریبٌ، ﴿ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ ﴾ من دنوّها وکونها[۴]، ﴿ مُعْرِضُونَ ﴾ عن التفکّر فیها والتأهّب لها.

وقوله تعالی: ﴿ وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾، وقوله تعالی: ﴿ أُوْلَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللهُ

---

۱. مجمع المعارف، ص ۱۵۰، عین نهم، نهر پانزدهم.
۲. کلمهٔ «یوم» در هیچ یک از دو مصدر نیست.
۳. در تفسیر: لأنّه آت، وکلّ.
۴. در نسخ: وکونهم.

سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، وقوله تعالى: ﴿وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾. وفي مجمع البيان أنّه تعالى يحاسب أهل الموقف في أوقات يسيرة، لا يشغله حساب أحدٍ عن حساب غيره كما لا يشغله شأنٌ عن شأنٍ. وورد في الخبر أنّه تعالى يحاسب الخلائق كلّهم في مقدار لمح البصر. وروي: بِقَدرِ حَلبِ شاةٍ. وروي عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال: مَعناهُ: أَنَّهُ يُحاسِبُ الخَلقَ دَفعةً كما يَرزُقُهُم دَفعةً.

أقول: لا خفاء في أنّ الله ـ سبحانه ـ على كل شيءٍ قديرٌ، وكلّ عسيرٍ عنده تعالى يسيرٌ، وهو أسرع الحاسبين، وحساب الأوّلين والآخرين عنده تعالى كحساب رجلٍ واحدٍ في أسرع زمانٍ كلمح البصر أو هو أقرب من ذلك. ولا ينافي ذلك ما ورد في الأخبار من طول الحساب لبعض الناس ووقوفهم أربعين سنةً أو أكثر أو ألف سنةٍ باختلاف حالاتهم وشؤونهم في القيامة.[1]

---

۱. يعني: و خداوند متعال فرموده است: ﴿و اگر آنچه در دل‌های خود دارید آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند، آن گاه هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۴]. که معنای ظاهری آیه این است که: آنچه را که در اندرون جانتان است ـ اعمّ از فرمانبرداری‌ها یا نافرمانی‌ها ـ اظهار و آشکار و یا پنهان نمایید خداوند شما را به خاطر آن اعمال محاسبه و مجازات می‌کند، که منظور از مؤاخذه و بازخواست از چیزی که در دل خود پنهان داشته‌اند تنها حدیث نفس و زمزمهٔ درون نمی‌باشد؛ زیرا ـ بر اساس روایات ـ کسی دربارهٔ زمزمهٔ درون خود مؤاخذه و بازخواست نمی‌شود، بلکه منظور از آن به قرینهٔ فضای آیه و آیه‌های پیشین اعتقادات غلط و باورهای نادرست ـ اعمّ از کفر به خداوند متعال و اعتراف نکردن به رسالت پیامبر و ولایت [اهل بیت] و از این دست باورها ـ می‌باشد.

و خدای متعال فرموده است: ﴿برای مردم حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگردانند﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱]، که در مجمع البیان در بیان تفسیر آیه آمده است: «اقترب» از باب افتعال و از مادّهٔ «قرب» است، و معنای آیه این است که: زمان محاسبهٔ مردم ـ یعنی: روز قیامت ـ؛ یعنی: [نزدیک شد] زمانی که خداوند ایشان را حسابرسی می‌کند و از آنها دربارهٔ نعمت‌هایش می‌پرسد که آیا شکر نعمت‌ها را به جای آوردند و از فرمان‌های خود می‌پرسد که آیا از آنها اطاعت و امتثال نمودند؟ و از آنچه منع کرده بود می‌پرسد که آیا از آنها دوری و اجتناب کردند؟ و اینکه [آن روز] به وصف قرب و نزدیکی توصیف شده از آن روست که هرچه آمدنی باشد نزدیک است، و مردمان ﴿غافلند﴾ از نزدیک بودن و تحقّق آن، ﴿رویگردانند﴾ از

←

و در بحار از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر قوله تعالی: ﴿ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴾[1] آن بزرگوار فرموده است که: استقصا می‌نمایند حسنات و سیّآت او را.[2] و در روایت دیگر فرمودند: سوء الحساب، استقصا و مداقّه نمودن در حساب است.[3]

و مستفاد از آیات و اخبار آنکه: محاسبهٔ عباد در یوم معاد، به اختلاف احوال خلایق است. و منشعبند به فرق مختلفه: فرقهٔ اولی کسانی باشند که بی‌حساب داخل بهشت می‌شوند، و آنها کسانی باشند که کوتاهی ننموده‌اند در تحصیل اعتقادات حقّه و معارف ربّانیّه و صوالح اعمال و ملکات حسنه که در دنیا ـ خوفاً من الله تعالی ـ به مجاهدات و ریاضات شرعیّه تحصیل آن نموده‌اند. و اطاعت پروردگار خود کرده‌اند

← اندیشیدن در این باره و مهیّا بودن برای آن. [تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷]

و فرموده: ﴿ و خدا زود شمار است ﴾ [سورهٔ نور، آیهٔ ۳۹]، و: ﴿ آنانند که از دستاوردشان بهره‌ای خواهند داشت و خدا زود شمار است ﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۰۲]، و: ﴿ و او سریع‌ترین حسابرسان است ﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۶۲]، که در مجمع البیان آمده است: خدای متعال اهل موقف را در زمانی اندک حسابرسی می‌کند، به صورتی که حساب و کتاب کسی او را از رسیدن به حساب و کتاب دیگری بازنمی‌دارد چنان که هیچ کاری او را از کار دیگر سرگرم نمی‌کند، و در روایت وارد شده که خداوند متعال در یک چشم بر هم زدن به حساب تمام خلایق رسیدگی خواهد کرد، و در روایتی دیگر: به اندازه‌ای که دوشیدن شیر به طول می‌انجامد، و از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود: معنایش این است که: همان گونه که یکدفعه به خلق روزی می‌دهد یکدفعه هم به حسابشان رسیدگی خواهد کرد [تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱ ـ ۵۲ و ج ۴، ص ۵۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۴].

به نظر من (مؤلّف) پوشیده نیست که خداوند پاک و منزّه قدرت انجام هرکاری را دارد، و هرکار دشواری برای او سهل و آسان است، و او سریع‌ترین حسابگران است، که حسابرسی اعمال همهٔ انسان‌ها برای خداوند متعال همچون محاسبهٔ یک نفر است که در کمترین زمان و در یک چشم بر هم زدن یا کمتر از آن انجام می‌گیرد، و این امر با مضمون روایاتی که بیان می‌دارند که حسابرسی برخی از مردم بسیار طولانی است و ایشان ۴۰ سال یا بیشتر و یا ۱۰۰۰ سال در عرصهٔ محشر به حسب اختلاف حال و روز و موقعیّتشان متوقّف و معطّل می‌شوند منافاتی ندارد.

۱. یعنی: از سختی حساب بیم دارند. [سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱]

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۶، ح ۲۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۶، ح ۲۷، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۳۹.

و بالمرّه دنیا را پشت پا زده‌اند، و پیروی نموده‌اند امیر المؤمنین ﷺ و ائمّهٔ طاهرین از ذرّیّهٔ او را. و دنیا را محبس خود قرار داده‌اند و شوق و محبّت و انس ایشان به پروردگار ایشان بود. و لایزال، مرگ را نصب العین[1] خود قرار دادند و شب‌ها را به عبادت پروردگار و مناجات با قاضی الحاجات مشغول بودند. و از زخارف دنیویّه اعراض نموده‌اند و قطع همّت نمودند در جمع اموال، یا آنکه متصدّی جمع آن شدند از ممرّ حلال، و آن را انفاق نمودند در راه رضای پروردگار، و احسان به فقرا و ذوي الحاجات از فقرا و سادات و موالین و محبّین اهل بیت عصمت نمودند، و یا آن را بذل و صرف در اَسفار[2] طاعت نمودند ـ از حجّ و عمره و زیارت قبور محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین ـ و یا اقامهٔ عزای ایشان و صرف در مجالس تعزیهٔ ایشان نموده‌اند، و یا آن را بذل نمودند در ترویج دین و اهل دین از فقرای اهل علم و صلحا ـ از علما و عبّاد و زهّاد و امثال ایشان ـ. و غرض آنها از دنیا، همان تحصیل آخرت بود به اسبابی که حق تعالی از برای آن قرار داده است، و دنیا را مَزرعه و مَتجَر[3] آخرت قرار داده‌اند. و از روی حقیقت استماع نمودند اخبار وارده از ائمّهٔ دین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را.

چنان که در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: **وَاعلَموا أَنَّ وِلایَتَنا لا تُنالُ إلّا بِالورعِ والاجتهادِ، وَمَنِ ائتمَّ مِنكُم بِعَبدٍ فَلیَعمَل بِعمَلِه، وأَنتُم شیعةُ اللهِ وأَنتُم أَنصارُ اللهِ،**[4] و حضرت باقر ﷺ فرمودند به جمله‌ای از شیعیان و موالیان خود: **وَاللهِ إنّي لأُحِبُّ ریحَكم، وأَرواحَكم، فَأَعینونا[5] بِوَرعٍ واجتِهادٍ، وَإنَّهُ لا یُنالُ ما عِندَ اللهِ**

---

۱. نصب العین: در پیش چشم، مقابل دیدگان.

۲. أسفار: سفرها. ۳. مَتجَر: جای تجارت، محلّ سوداگری.

۴. یعنی: و بدانید که ولایت ما تنها در سایهٔ پرهیزکاری و تلاش به دست می‌آید، و هریک از شما که به کسی اقتدا می‌کند باید طبق رفتار او رفتار نماید، و شما پیروان خدا و یاران اویید. [الکافی، ج ۸، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۳، ضمن حدیث ۲۵۹، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۷۲۵، ضمن حدیث ۹۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۸۰، ضمن حدیث ۱۴۱]

۵. در کتاب شریف کافی: فأعینوا مع هذا.

إلّا بِوَرَعٍ واجتِهادٍ، وإذا ائتَمَمتُم بِعَبدٍ فَاقتَدوا بِهِ.[۱] و نیز در حدیث دیگر حضرت صادق ﷺ فرمودند به ابی‌الصلاح: **ما أقَلَّ ـ واللهِ ـ مَن يَتَّبِعُ جَعفراً مِنكُم. إنَّما أصحابي مَنِ اشتَدَّ وَرَعُهُ وعَمِلَ لِخالِقِهِ ورَجا ثَوابَه. هؤلاءِ أصحابي.**[۲]

و صدوق ـ علیه الرحمه ـ در کتاب صفات الشیعه به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شیعیان ما کسانی باشند که اهل ورع و تقوا و اجتهاد باشند در بندگی خدا، و اهل وفا و زهد و امانت باشند. و کسانی باشند که پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله را بجا آورند. و قائم اللیل و صائم النهار باشند، و ادا نمایند زکات اموال خود را، و حجّ بیت الله الحرام نمایند، و اجتناب نمایند از همهٔ محرّمات.[۳] و در حدیث دیگر از حضرت باقر ﷺ روایت نمود که آن حضرت به جابر فرمود که: آیا کفایت می‌کند شخص را همین قدر که بگوید: «من شیعه باشم» به جهت حبّ ما اهل بیت؟ قسم به ذات مقدّس پروردگار که شیعهٔ ما نخواهند بود مگر کسانی که متّقی باشند از خدا، و اطاعت ما نمایند. و شناخته نشوند ایشان مگر به تواضع و خشوع و ادای امانت، و کثرت ذکر پروردگار و صوم و صلاة و برّ و نیکویی به والدین، و معاهده نمودن حال همسایه از فقرا و مساکین و ایتام، و صادق بودن در اقوال، و تلاوت نمودن قرآن، و بازداشتن زبان خود را از مردم مگر به خیر و خوبی.[۴]

و بالجمله، این فرقهٔ مخصوصه از مؤمنین، کسانی باشند که بی‌حساب داخل

---

۱. یعنی: به خدا قسم بوی شما و جان‌هایتان را دوست دارم، پس ما را با پرهیزکاری و تلاش یاری کنید، و بیقین آنچه نزد خداست جز با پرهیزکاری و تلاش حاصل نمی‌شود، پس هرگاه کسی را امام خود قرار دادید به او اقتدا کنید. [الکافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ضمن حدیث ۳۲۸]

۲. یعنی: به خدا سوگند چه کم‌اند کسانی از شما که پیرو جعفر باشند! یاران من تنها کسانی‌اند که پرهیزکاریشان زیاد باشد و برای آفریدگار خود کار کند و امید ثوابش را داشته باشد. تنها اینان اصحاب منند. [الکافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۹۸، ح ۶]

۳. صفات الشیعه، ص ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۶۷، ح ۲۳ و ج ۷۹، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۲، ح ۱۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۷۲۴ ـ ۷۲۵، ح ۹۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۹۷، ح ۴.

بهشت گردند. وقال تعالى: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. وفي المجمع: بيّن سبحانه أنّ المطيعين لله الذين تولّوا القيام بأمره[1]، وتولّاهم ـ سبحانه ـ بحفظه وحياطته، لا خوفٌ عليهم يوم القيامة من العقاب، ولا هم يحزنون. وعن بعض المفسّرين: أنّ أولياء الله هم الذين آمنوا وكانوا يتّقون. وعن بعض آخر أنّهم الذين أدّوا فرائض الله وأخذوا بسنن رسول الله، وتورّعوا عن محارم الله، وزهدوا في عاجل هذه الدنيا، ورغبوا في ما عند الله، واكتسبوا الطيّب من رزق الله لمعاشهم[2]، ولا يريدون به التفاخر والتكاثر، ثمّ أنفقوه في ما يلزمهم من حقوق واجبة، فأُولئك الذين يبارك الله لهم في ما اكتسبوا، ويثابون على ما قدّموا منه لآخرتهم. وهو المرويّ عن عليّ بن الحسين عليه السلام وعن الصادق، عن آبائه الطاهرين، عن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: يَدخلُ مِن أُمّتي الجَنّةَ سَبعونَ ألفاً بِغَيرِ حِسابٍ، فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام: مَن هُم، يا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: هُم شيعَتُكَ ـ يا عَلِيُّ ـ، وأَنتَ إمامُهم[3].

وروى الصدوق عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: ومَن رَزَقَه اللهُ حُبَّ الأَئمّةِ مِن أَهلِ بَيتي... يَدخلَ الجَنّةِ بِغَيرِ حِسابٍ. وبرواية أُخرى عن الصادق عليه السلام خطاباً لبعض أصحابه: أَنتُم أَهلُ الجَنّةِ وسَلامِهِ، وأَهلُ توفيقِ اللهِ وعِصمَتِهِ، وأَهلُ دَعوةٍ بِطاعَتِه، لا حِسابٌ عَلَيكُم ولا خَوفٌ ولا حُزنٌ. وفي تفسير عليّ بن إبراهيم بسنده عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: أَنَا وشيعَتي يَومَ القِيامَةِ عَلى مَنابِرَ مِن نُورٍ، فَيمرُّ عَلَينا المَلائِكَةُ ويُسَلِّمُ عَلَينا. قالَ: فَيَقولونَ: مَن هذا الرَّجلُ، ومَن هؤلاءِ؟ قالَ: فَيقالُ لَهُم: هذا عَلِيُّ ابنُ أَبي طالِبٍ عليه السلام ابنُ عَمِّ النَّبيِّ صلى الله عليه وآله، فَيَقالُ: مَن هؤلاءِ؟ قالَ: فَيقالُ لَهُم: هؤلاءِ شيعَتُه.... قالَ: فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ عِندَ رَبِّ العِزّةِ: يا عَلِيُّ، ادخُلِ الجَنَّةَ أَنتَ وشيعَتُك، لا حِسابَ عَلَيكَ ولا عَلَيهِم، فَيدخلونَ الجَنَّةَ ويَتنَعّمونَ فيها مِن فَواكِهِها، ويَلبَسونَ السُّندسَ والإستَبرقَ، وما لَم تَرَ عَينٌ. فَيَقولونَ: الحَمدُ لِلّهِ الَّذي أَذهَبَ عَنّا الحَزَنَ. إِنَّ رَبَّنا لَغفورٌ شَكورٌ، الَّذي مَنَّ عَلَينا بِنَبيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وبِوَصيِّهِ عَلِيِّ بنِ أبي طالبٍ عليه السلام. والحَمدُ لِلّهِ الَّذي

---

١. در نسخ: بأمره.

٢. در هر دو مصدر: لمعائشهم.

٣. در نسخ: هم شيعتك، وعليّ إمامهم.

منَّ عَلَينا بِهِما مِن فَضلِه وأَدخَلَنَا الجَنَّةَ، فَنِعمَ أَجرُ العامِلِينَ، فَيُنادي [مُنادٍ] مِنَ السَّماءِ: كُلوا واشرَبوا هَنيئاً، قَد نظرَ إِلَيكُم الرَّحمنُ نَظرةً، فَلا بُؤس عَلَيكُم ولا حِسابَ ولا عَذابَ.[1]

---

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند﴾ [سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۲]، و در مجمع البیان آمده است: خداوند پاک و منزّه بیان داشته که فرمانبرداران او کسانی‌اند که عهده‌دار قیام به کارهای خود گشته‌اند، و خداوند نیز عهده‌دار نگهداری از آنها و حفظ ایشان گشته است، روز قیامت هم ایشان هراسی از عذاب ندارند، و هیچ اندوهگین نمی‌شوند، و از برخی مفسّران نقل شده: اولیای الهی کسانی‌اند که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند، و از برخی دیگر نقل شده: اولیای الهی آنهایند که واجبات او را ادا نموده و چنگ در سنّت پیامبر خدا زده‌اند، و در برابر گناهان و حرام‌های الهی خویشتن‌دار و نسبت به لذّت‌های زودگذر دنیا بی‌رغبت و زاهد پیشه بوده‌اند، و به وعده‌های الهی رغبت و اشتیاق داشتند، و در معیشت و زندگی خود رزقی پاکیزه و طیّب به دست می‌آوردند، و آن را سبب و دستمایهٔ فخرفروشی و زیاده‌خواهی نمی‌کردند، سپس آن را در حقوق مالی و بایسته‌های اقتصادی خود انفاق و بخشش نمودند، پس ایشانند که خداوند در دستاوردهایشان به آنها برکت و خجستگی داده، و در برابر بخشی از درآمد خود که برای آخرت خویش پیش فرستادند پاداش داده می‌شوند، و این سخن از حضرت امام سجّاد ﷺ روایت شده [تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۶]، و از امام صادق از پدران پاک‌نهاد ایشان از پیامبر ﷺ نقل شده: ۷۰ هزار نفر از امّت من بدن حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند، حضرت علی ﷺ پرسید: ایشان چه کسانی هستند، ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: آنها شیعیان تواند و تو پیشوای ایشانی. [المناقب، ص ۳۲۸، ح ۳۴۳؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۲۶ و ج ۶، ص ۶۲]

و شیخ صدوق از ابوسعید خدری و او از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: و هرکس که خداوند محبّت امامان از خاندان مرا روزی او گرداند ... بدون حساب وارد بهشت می‌شود [خصال، ص ۵۱۵، ضمن حدیث ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۷۸ ـ ۷۹، ح ضمن حدیث ۱۲]، و در روایت دیگری از امام صادق ﷺ آمده است که خطاب به برخی از اصحاب خود فرمودند: شما اهل بهشت هستید و [از عذاب] در سلامت خواهید بود، و خداوند به شما توفیق داده و زمینهٔ کار خیر را برایتان فراهم ساخته است و مصونتان داشته است، و شما همان کسانی هستید که برای اطاعت از خداوند خوانده شده‌اید، از شما حسابرسی نشود و ترس و اندوهی بر شما نیست [الکافی، ج ۸، ص ۳۶۶، ضمن حدیث ۵۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۶، ضمن حدیث ۱۱۴ و ج ۶۵، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۳، ح ۸۹]، و در تفسیر علی بن ابراهیم به سند وی از امیر مؤمنان ﷺ آمده است: من و شیعیانم روز قیامت بر منبرهایی از نور قرار داریم، پس فرشتگان بر ما می‌گذرند و به ما سلام می‌کنند. پس می‌پرسند: این مرد کیست؟ و این افراد چه کسانی هستند؟ به آنها پاسخ داده می‌شود: او علی بن ←

و فرقهٔ ثانیه کسانی هستند که مؤمن مُذنِب باشند؛ یعنی: کسانی که صحیح الاعتقادند، و قصوری در صوالح اعمال خود ندارند از واجبات و اوامر الهیّه، لکن مع ذلك مبتلا شده‌اند به بعضی از معاصی و محرّمات شرعیّه. و این فرقه در مقام حساب و عتاب الهی نگاه داشته می‌شوند، و حالات ایشان مختلف است به اختلاف کثیره بر حدّ اختلاف معاصیِ صادره از ایشان ـ از کثرت ذنوب و قلّت آن و کثرت تعاطیِ[1] ایشان در اموال دنیویّه و قلّت آن ـ. و این فرقه کسانی باشند که در مقام حساب خواهند آمد. و رجای کلّی در حقّ ایشان چنان است که به برکت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ فائز شوند به رحمت الهی، و لکن مداقّه می‌شود با ایشان در مقام حساب. و قال تعالی: ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾[2]. و لابد در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب، و از انسان سؤال نمایند از آنچه عمل نموده در دنیا.

وفي معالم الزلفى عن الصادق عليه السلام: الدَّواوينُ يَومَ القِيامَةِ ثَلاثَةٌ: ديوانٌ فيهِ النِّعَمُ، وديوانٌ فيهِ الحَسَناتُ، وديوانٌ فيهِ الذُّنوبُ.[3] و در اخبار بسیار آنکه: حق تعالی در مقام حساب

← ابی‌طالب علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است، سپس پرسیده شود: اینان کیانند؟ جواب خواهد آمد: شیعیان اویند.... پس از جانب آسمان و از آستان پروردگار عزیز بانگ برآورده می‌شود: ای علی! تو و شیعیانت وارد بهشت شوید، در حالی که حساب و کتابی ندارید، و آنها وارد بهشت می‌شوند و از نعمت‌هایش بهره‌مند می‌گردند؛ از میوه‌های بهشتی خورده و جامه‌های سندس و استبرق بهشتی را پوشیده و از آنچه هیچ چشمی ندیده برخوردار می‌شوند، سپس می‌گویند: ستایش از آنِ خدایی است که اندوه را از دل ما برد. پروردگار ما بسیار بخشنده و سپاسگزار است، همان که با پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّ او علی بن ابی‌طالب علیه السلام به ما نعمت بخشید، و ستایش از آنِ خدایی است که به سبب این دو بزرگوار از فضل و نیکی خود به ما نعمت داده ما را وارد بهشت نمود، پس چقدر پاداش و اجر عمل کنندگان نیکوست. سپس [فریادگری] از آسمان بانگ برمی‌آورد که: بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد، که خداوند رحمان به شما گوشهٔ چشمی افکنده، شما را سختی و حساب و عذابی نباشد. [ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹، ح ۷۴؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۳۴۹، ح ۴۷۶]

۱. تعاطی: به کاری پرداختن، داد و ستد.

۲. یعنی: و اگر هموزن دانهٔ خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم. [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۴۷]

۳. یعنی: و در معالم الزلفی از امام صادق علیه السلام [آمده است]: دیوان‌های اعمال در روز قیامت ۳ تاست: دیوانی ←

سؤال می‌فرماید از بنده، از عمر او که در چه مقام صرف نموده، و از مال او که از کجا کسب نموده و در چه محل انفاق نموده.[۱] و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرموده است: هرکس صرف نماید عمر خود را به مقدار یک ساعت در غیر آنچه حق تعالی آن را برای آدمی خلق نموده ـ یعنی: در غیر رضای الهی ـ هرآینه سزاوار است که طول کشد بر او حسرت او در روز قیامت.[۲]

و ابن‌فهد ـ علیه الرحمه ـ در کتاب عدّة الداعي و غیر او در کثیری از کتب اخبار روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرمودند: در روز قیامت، از برای هر روز از ایّام عمر آدمی بیست و چهار خزانه قرار داده شده است، هر خزانه به ازای هر ساعتی از بیست و چهار ساعت شبانه روز. پس ملاحظه می‌نماید بنده در یک خزانه‌ای از آن خزاین، می‌بیند که مملوّ از حسنات است. فرح و سروری بر او وارد شود که اگر آن را تقسیم نمایند بر اهل نار، همهٔ آنها مدهوش شوند از احساس نمودن الم نار. و خزانهٔ دیگر بر او مفتوح [گردد] که مملوّ از ظلمت است و بوی بسیار بدی از آن ظاهر شود. چنان غم و کدورت و حسرت بر او روی دهد که اگر آن را تقسیم نمایند بر اهل بهشت، همه به فزع آیند و عیش جنّت بر ایشان ناقص شود. و بعد از آن خزانهٔ دیگری بر او گشوده می‌شود که خالی است از اعمال حسنه و سیّئه، و نیست در آن خزانه چیزی که باعث حزن و سرور او شود، و آن ساعتی باشد که در آن ساعت مشغول به مباحات دنیویّه و یا در خواب بوده. پس عارض می‌شود او را غبن و اسف

← که نعمت‌ها در آن [ثبت] است، و دیوانی که کارهای نیک در آن [ثبت] است، و دیوانی که گناهان در آن [ثبت] است. [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۳، الباب التاسع والأربعون: دواوین القیامة ثلاثة، و نیز ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲، ضمن حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۸، ضمن حدیث ۳۴ و ص ۲۷۳، ضمن حدیث ۴۴]

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵ ـ ۳۶، ح ۲۵۳۱ و ۲۵۳۲؛ خصال، ص ۲۵۳، ح ۱۲۵؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۹۳، ح ۱۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۱ و....

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۹.

و حسرت كه وصف آن نتوان نمود؛ زيراكه متمكّن بود كه آن ساعت را در دنيا مملوّ نمايد از حسنات.[۱]

ومن كلام أمير المؤمنين ﷺ: وَمَن يَعصِ اللهَ ورَسُولَهُ يُعايِن عُسرَ الحِسابِ لَدَى اللِّقاءِ.

ومن كلامه ﷺ: فَإنَّ اليَومَ يَومُ[۲] عَملٍ ولا حِسابٍ، وغَداً حِسابٌ بِلا عَملٍ[۳]، واعلَموا أنَّكُم مَيِّتونَ، ومَبعوثونَ بَعدَ[۴] المَوتِ، ومُحاسَبونَ عَلى أعمالِكم، ومُجازَون بِها، فَلا تَغُرَّنَّكُم الحَياةُ الدُّنيا، ولا يَغُرَّنَّكُم بِاللهِ الغَرورُ.

ومن كلام رسول الله ﷺ لأبي ذرّ: يا أبا ذَرّ، حاسِب نَفسكَ قَبلَ أن تُحاسَبَ؛ فَهُو أهوَنُ لِحِسابكَ غَداً، وَزِن نَفسكَ قَبلَ أن تُوزنَ، وتَجهَّز لِلعَرضِ الأكبرِ يَومَ تُعرَضُ، لا تَخفى عَلَى اللهِ خافِيةٌ. ومن كلام أمير المؤمنين ﷺ: فَاتَّعِظوا ـ عِبادَ اللهِ ـ بِالعِبَرِ...، وازدَجِروا بِالنُّذُرِ...، فَكأن قَد عَلِقَتكُم مَخالِبُ المَنيَّةِ...، ودَهَمَتكُم مُفظِعاتُ الأُمورِ بِنَفخةِ الصُّورِ، وبَعثَرَةِ القُبورِ وسياقَةِ الحَشرِ، ومَوقِفِ[۵] الحِسابِ [فِي النَّشرِ]، وبَرَزَ الخَلائقُ حُفاةً عُراةً، وجاءَت كُلُّ نَفسٍ مَعها سائقٌ وشَهيدٌ، ونُوقِشَ النّاسُ عَلى [عَلى القَليلِ والكَثيرِ و] الفَتيلِ والنَّقيرِ، وأشرَقَتِ الأَرضُ بِنُورِ رَبِّها، ووُضِعَ الكِتابُ، وجيءَ بِالنَّبِيّينَ والشُّهداءِ، وقُضِيَ بَينَهم بِالحَقِّ، وهُم لا يُظلَمون. ومن كلامه ﷺ: ما أصِفُ مِن دارٍ أوَّلُها عَناءٌ وآخِرُها فَناءٌ، وفي حَلالِها حِسابٌ وفي حَرامِها عِقابٌ؟

وعن أمالي الشيخ ﷺ عن الصادق ﷺ وفي الكافي بسنده عن الصادق ﷺ: أنَّ الدَّواوينَ يَومَ القِيامَةِ ثَلاثَةٌ: ديوانٌ فيهِ النِّعمُ، وديوانٌ فيهِ الحَسناتُ، وديوانٌ فيهِ السَّيِّئاتُ، فَيُقابَلُ بَينَ ديوانِ النِّعمِ وديوانِ الحَسناتِ، فَيَستغرِقُ النِّعمُ ديوانَ[۶] الحَسناتِ ويَبقى ديوانُ السَّيِّئاتِ،

---

۱. عدّة الداعي ونجاح الساعي، ص ۱۰۳، و نيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۲، ح ۱۵.
۲. كلمهٔ «يوم» در كتاب شريف بحار نيست.
۳. در كتاب مستطاب بحار: ولا عمل.
۴. در كتاب شريف بحار: من بعد.
۵. در نسخ: والموقف.
۶. در كتاب شريف كافي: عامّة.

فَيُدعى [بِـ]ابن آدمَ المُؤمِنُ لِلحِسابِ[۱]، فَيَتقدّمُ القُرآنُ أمامَه في أحسنِ صُورةٍ فَيقولُ: يا رَبِّ، أنَا القُرآنُ، وهذا عَبدُكَ المُؤمِنُ، قَد كانَ يَستَعتِبُ بِنَفسِه[۲] بِتلاوتي، ويُطيلُ لَيلَه بِتَرتيلي، وتَفيضُ عَيناهُ إذا تَهجَّد، فَأرضِهِ كَما أرضاني. قالَ: فَيقولُ العَزيزُ الجَبّارُ: [عَبدي] ابسُط يَمينَك، فَيملَؤها مِن رِضوانِ [اللهِ] العَزيزِ الجَبّارِ، ويَملأُ شِمالَه مِن رَحمةِ اللهِ، ثُمَّ يُقالُ: هذهِ الجَنَّةُ مُباحَةٌ لَكَ، فَاقرأ واصعَد، فَإذا قَرأ آيةً صَعدَ دَرجةً.[۳]

---

۱. در نسخ: للحسنات.

۲. در کتاب شریف کافی: يتعب نفسه.

۳. یعنی: و از جمله سخنان امیر مؤمنان ﷺ است که: هرکس خدا و رسول او را نافرمانی کند در لحظهٔ دیدار سختی حساب را به چشم خود می‌بیند [الغارات، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲، ضمن حدیث ۵۰]، و اینکه: امروز هنگام عمل است و زمان حسابرسی نیست، و فردا روز محاسبه است و فرصت عمل نباشد، و بدانید که شما خواهید مرد و بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید و به خاطر کردار خود حساب پس می‌دهید و بر اعمال خود جزا داده می‌شوید، پس فریب زندگی دنیا را نخورید، و شیطان فریبکار نسبت به خداوند فریبتان ندهد [بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۹۴، ضمن حدیث ۴].

و از جمله سخنان پیامبر ﷺ خطاب به ابوذر غفاری این است که: ای ابوذر! خودت را محاسبه کن پیش از آنکه تو را محاسبه کنند و به حسابت برسند، و این سبب می‌شود حسابرسی تو در فردای قیامت آسان‌تر باشد، و اعمال خود را در ترازوی نقد بگذار پیش از آنکه تو را بسنجند، و خود را برای عرضه شدن بزرگ در روز قیامت مهیّا کن؛ زیرا هیچ چیز از خداوند مخفی و پنهان نمی‌ماند [امالی شیخ طوسی، ص ۵۳۴، ضمن حدیث ۱۱۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۳، ضمن حدیث ۳]، و از سخنان امیر مؤمنان ﷺ است که: ای بندگان خدا! از عبرت‌ها پند و اندرز بگیرید...، از پیم‌دادن‌ها اثر پذیرید...؛ که گویا چنگال‌های مرگ به شما آویخته...، و رسوایی کارها با دمیده شدن در شیپور قیامت شما را مصیبت زده می‌کند، و قبرها زیر و رو خواهد شد و به سوی عرصهٔ محشر رانده شده و [در] جایگاه حسابرسی [در وقت بازشدن پروندهٔ اعمال خواهند ایستاد]، و مردمان پابرهنه و عریان در قیامت ظاهر می‌شوند، و هرکسی به همراه فرشته‌ای که او را می‌راند و یک گواه خواهد آمد، و از مردم دربارهٔ [کم و زیاد و چیزهای خردی چون] فتیلهٔ چراغ و نخ میان هستهٔ خرما پرسیده شود و حسابرسی گردد، و زمین با پرتوی پروردگار خود روشن و درخشان گردد، و نامه‌های اعمال نهاده شود، و پیامبران و گواهان را بیاورند، و به حق بین مردمان قضاوت و حکم شود، و به هیچ کس ستمی روا داشته نشود [بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۶، ضمن حدیث ۲]، و از سخنان امام ﷺ است که: چه توصیفی کنم از خانه‌ای که آغازش رنج و پایانش نیستی است، و در حلال آن حساب و در حرام آن عقوبت است؟ [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱، ضمن کلام ۸۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳۳، ضمن شمارهٔ ۱۳۶]

←

و در بحار از امالی و او به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که فرمود: در روز قیامت، دو بندهٔ مؤمن را در موقف حساب بیرون می‌آورند که هر دو از اهل جنّتند، و لکن یکی از آن دو در دنیا فقیر و دیگری غنی. پس از آن، فقیر عرض نماید که: پروردگارا! از برای چه من واقف[1] شدم، و تو عالِمی که من در دنیا متعرّض ولایت و حکومتی نشدم که ظلم و جوری نموده باشم و مالی هم نداشتم که اعطای حقّ آن ننموده باشم و یا منع از حقّ کسی کرده باشم، و رزق من نبود در دنیا مگر به قدر کفایت، به آن نحوی که مقدّر فرموده بودی؟ پس ندا از مصدر جلال الهی در رسد که: صدق و راست گفته است بندهٔ من. راه دهید او را که داخل بهشت شود.

و باقی می‌ماند در موقف حساب، مؤمن غنی. آن قدر عرق از او سیلان می‌نماید که اگر چهل شتر از عرق او بخورند، هرآینه کفایت می‌نماید آنها را، و بعد از عرق انفعال داخل بهشت می‌شود. پسّ مؤمن فقیر می‌گوید که: چه چیز سبب حبس تو شد در موقف؟ جواب گوید که: طول حساب، سبب از برای حبس من شد در موقف حساب. لایزال حساب می‌شد بر من چیزی و عفو از آن می‌شد، و باز چیز دیگر وارد می‌شد

← و از امالی شیخ ﷺ از امام صادق ﷺ نقل شده و در کتاب شریف کافی به سند وی از امام صادق ﷺ آمده که: در روز قیامت ۳ گونه دفتر و دیوان وجود دارد: دفتری که نعمت‌ها در آن نوشته شده، دفتری که کارهای نیک بندگان در آن نوشته شده است، و دفتری که گناهان در آن ثبت شده است. پس بین دفتر نعمت‌ها و حسنات مقابله و مقایسه شود و دفتر نعمت‌ها دیوان کارهای خوب را فراگیرد، و تنها دیوان گناه باقی بماند، پس انسانی که اهل ایمان است برای حساب و کتاب فراخوانده شود، و در مقابل او قرآن در زیباترین نما قرار گیرد و گوید: پروردگارا! من قرآن هستم، و این بندهٔ مؤمن توست، که با تلاوت من خود را به زحمت می‌افکند، و هر شب مدّت درازی را با خواندن من سپری می‌کرد، و در شب زنده‌داری‌ها چشمانش پر از اشک بود، پس همان گونه که مرا راضی کرد او را راضی و خرسند گردان. پس خداوند عزیز جبّار می‌فرماید: [بندهٔ من!] دست راست خود را باز کن، سپس آن را پر از رضایت خود می‌کند، و دست چپ او را از رحمت و مهر خود سرشار می‌نماید. سپس گفته می‌شود: این بهشت بر تو روا باد، آیات قرآن را بخوان و از درجات بهشتی بالا برو، پس هر آیه‌ای که می‌خواند درجه‌ای بالا می‌رود. [الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۱۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۷ ـ ۲۶۸، ح ۳۴]

۱. واقف: نگاه داشته.

که سؤال از آن می‌نمودند، تا آنکه حق ـ سبحانه و تعالی ـ مرا به رحمت خود آمرزید و ملحق به تائبین فرمود، و تو کیستی؟ گوید: من آن فقیری هستم که با تو بودم. گوید که: نعمت حق تعالی حالت تو را چنان تغییر داده که نشناختم تو را که تو کیستی.[۱]

و شیخ مفید ﷺ به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده که: چون روز قیامت شود، بیاورند بندهٔ مذنب را در پای حساب. پس حق تعالی خود متعرّض حساب او شود، بدون آنکه احدی مطّلع شود به حال او. پس می‌شناساند به آن عبد مؤمن سیّآت او را تا آنکه اقرار می‌نماید آن مؤمن به تمام آن سیّآت. پس حق تعالی حکم فرماید به کتَبَهٔ[۲] اعمال که تبدیل نمایند سیّآت او را به حسنات، و اظهار نمایند حسنات او را. پس خلق گویند که: نبوده است بر این بنده یک گناه. آن وقت امر نماید که او را داخل بهشت نمایند. و این است تأویل قول الله تعالی: ﴿فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّآتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾[۳]، و فرمود که: آیه در حقّ مذنبین از شیعیان ما باشد خاصّةً.[۴]

و نیز به سند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت نموده که: در روز قیامت نگاه می‌دارند بنده را در موقف حساب، بین يدي الله سبحانه. پس خطاب می‌رسد که: بسنجید بین نعم من بر او در دنیا و بین عمل او. پس فرامی‌گیرد نعم حق تعالی عمل آن بنده را. پس ملائکه عرض می‌کنند: پروردگارا! فراگرفته است نعم تو عمل او را. پس وحی می‌شود: هبه نمایید به او نعم مرا. پس بسنجید خیر و شرّ او را. پس اگر مساوی باشد خیر و شرّ او، پس عفو می‌فرماید از شرّ او و سیّآت او، و امر

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۹، ح ۴ و ج ۶۹، ص ۳۵ ـ ۳۶، ح ۲۸، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۴۴۱، ح ۵۸۷.

۲. کتَبه: نویسندگان، دبیران، جمع کاتب.

۳. یعنی: پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است. [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۰]

۴. امالی شیخ مفید، ص ۲۹۸ ـ ۲۹۹، ح ۸؛ امالی شیخ مفید، ص ۷۲ ـ ۷۳، ح ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۱ ـ ۲۶۲، ح ۱۲ و....

می‌شود که او را داخل بهشت نمایند. و اگر اعمال حسنهٔ او زیادتی داشته باشد، عطای حق تعالی بر او افاضه می‌شود و از اهل تقوا محسوب می‌شود. اگر شرک به خدای تعالی نیاورده باشد، می‌آمرزد خدای تعالی به مغفرت خود و تفضّل می‌فرماید به او به عفو خود.[۱]

وفي البحار عن الباقر ﷺ، قال: قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: كُلُّ مُحاسَبٍ مُعذَّبٌ. فَقالَ لَهُ قائلٌ: يا رَسُولَ اللهِ، فَأَينَ قولُ اللهِ ـعزّ وجلّ ـ: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾؟ قالَ: ذلِكَ العَرضُ ـيعني: التَّصفُّح ـ. وقال المجلسيّ في بيان هذا الحديث: يعني: أنّ الحساب اليسير هو تصفّح أعماله وعرضها على الله و[۲]على صاحبه من غير أن يناقش عليها، ويؤخذ بكلّ حقيرٍ وجليلٍ من غير عفوٍ؛ فإنّ من فعل الله تعالى ذلك به هلك؛ إذ لا يقوم فعل أحدٍ من الخلق بحقّ نعم الله تعالى عليه، لا سيّما إذا انضمّ إليها فعل الخطايا والآثام، فالمراد بالحساب في أوّل الخبر المحاسبة على هذا الوجه ـكما هو دأب المحاسبين في الدنيا ـ. ولذا ورد في بعض الأخبار مكانه: «نوقش في الحساب[۳]».

أقول: حمل الخبر على ظاهره من العموم أيضاً ممّا لا غبار عليه، حيث إنّ الحسنات ـولو على وجه العفو والصفح للمذنبين من المؤمنين ـ فيه خجلةٌ عظيمةٌ، بل لو كان العبد عارفاً بحقّ الله ـ سبحانه وتعالى ـ وعارفاً بقبح العصيان والمخالفة لكان ينبغي له أن يموت من خجلة مخالفة الله تعالى لو كان في القيامة موتٌ لأحدٍ، فأيّ عذابٍ أعظم من تلك الفضيحة المعكوبة النفسانيّة، ولو لم يطّلع عليها أحدٌ من أهل الموقف؟[۴]

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۲، ح ۱۴ و ج ۷۰، ص ۷۱، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۲، ح ۳۶۹.

۲. در مصدر: أو.

۳. در نسخ: الحسنات.

۴. یعنی: در کتاب شریف بحار از امام باقر ﷺ نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هرکس را که محاسبه کنند گرفتار عذاب می‌شود. کسی از ایشان پرسید: ای رسول خدا! پس معنای این آیه چه می‌شود که: ﴿پس زود است که حساب ایشان سهل و آسان باشد﴾ [سورهٔ انشقاق، آیهٔ ۸]. فرمودند: آن [که گفتم مربوط به مقام] عرضهٔ اعمال و پیگیری دقیق آنهاست، و مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث فرموده است: حسابرسی ←

ومن مناجاة أمير المؤمنين ﷺ : إلهي، إن كُنّا مُجرِمينَ فَإنّا نَبكي عَلى إِضاعَتِنا مِن حُرمَتِكَ[۱]، ومن كلام سيّد العابدين ومناجاته : إلهي، لَو بَكيتُ إِلَيكَ حَتّى تَسقُطَ أَشفارُ عَيني وَانتَحبتُ حَتّى يَنقَطِعَ صَوتي وقُمتُ لَكَ حَتّى تَنشُرَ[۲] قَدمايَ ورَكَعتُ لَكَ حَتّى يَنخَلِعَ صُلبي وسَجَدتُ لَكَ حَتّى تَتَفَقَّأَ[۳] حَدَقَتايَ وأَكَلتُ تُرابَ الأَرضِ طولَ عُمري وشَرِبتُ ماءَ الرَّمادِ آخِرَ دَهري وذَكَرتُكَ في خِلالِ ذلِكَ حَتّى يَكِلَّ لِساني ثُمَّ لَم أَرفَع طَرفي إِلى آفاقِ السَّماءِ استِحياءً مِنكَ ما استَوجَبتُ بِذلِكَ مَحوَ سَيِّئَةٍ واحِدَةٍ مِن سَيِّئاتي.

وعن بستان الواعظين عن النبيّ ﷺ ، قالَ : [إِنَّ] اللهَ تعالى ـ يَخلُو بِعَبدِهِ يَومَ القِيامَةِ لَيسَ بَينَهُ وبَينَهُ حِجابٌ ويَقولُ لَهُ ـ: عَبدي، عَمِلتَ كَذا وكَذا في وَقتِ[۴] كَذا وكَذا. أَ ما عَلِمتَ أَنّي مُطَّلِعٌ عَلَيكَ ؟ عَبدي، أَ فَحسِبتَ[۵] أَهونَ النّاظِرينَ إِلَيكَ ؟ أَ ما استَحيَيتَ ... مِن مَلائِكَتي ؟ أَ ما

← آسان ورق زدن ديوان اعمال و عرضه كردن آن بر خداوند و براى كسى است كه اين اعمال را انجام داده است بدون اينكه بر او خرده‌گيرى و مناقشه كنند و هر عمل ريز و درشتى را بدون گذشت و چشمپوشى مؤاخذه نمايند ؛ زيرا هركس را كه خداوند چنين محاسبه كند نابود مى‌شود ؛ از اين رو كه هيچ يک از اعمال مردم حقّ نعمت‌هاى خداى متعال را ادا نمى‌كند ، بويژه زمانى كه اشتباه‌ها و گناهان وى در كنار آنها قرار گيرد . پس مقصود از حسابرسى در ابتداى روايت محاسبه كردن به اين گونه است ـ همان طورى كه حسابگران در دنيا نيز چنين دأب و منشى دارند ـ. به همين دليل در بعضى روايت‌ها به جاى آن آمده است : در كارهاى خوب مناقشه و خرده‌گيرى مى‌شود . [بحار الأنوار ، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۱۷ و ذيل آن ، و نيز ر.ک : معاني الأخبار، ص ۲۶۲، ح ۱]

به نظر من (مؤلّف) حمل كردن روايت بر ظاهر و عموم آن هم روشن است و هيچ تيرگى و گرد و غبارى بر وضوح آن ننشسته است ؛ از اين جهت كه كارهاى نيک انسان ـ هرچند به صورت بخشش و عفو و گذشت از گنهكاران مؤمن ـ باز هم مايهٔ شرمسارى بزرگى است ، بلكه اگر بنده حقّ خداى پاک و منزّه و بلندمرتبه را بشناسد و زشتى نافرمانى خدا و مخالفت را بداند سزاوار است كه اگر در روز قيامت مرگى در كار باشد از شدّت خجالت و مخالف با خداى متعال جان بدهد ، آخر چه عذابى بزرگتر از اين رسوايى كه درآويخته و بسته به نفس انسان است ، هرچند كه هيچ يک از اهالى موقف قيامت هم آن را ندانند ؟

۱. در نسخ : حرسك .

۲. در مصدر : تنتشر ، و در پاورقى آن گفته است : يعنى : تنتفخ .

۳. در نسخ : تنفقأ .

۴. در مصدر : يوم .

۵. در مصدر : أ فجعلتني .

خِفتَ مِن عِقابي؟ عَبدي أَرويتُ[كَ مِنَ] الماءِ البارِدِ وقَويتُ جِسمَكَ ووَسِعتُ عَلَيكَ مِن سِعةِ رِزقي[١]، فَعَصيتَني، حَتّى أَنَّ العَبدَ لَيذوبُ حَياءً مِنَ اللهِ، ويَغمرُهُ العَرَقُ حَتّى كادَ يَموتُ مِنَ الفَزَعِ. ثُمَّ يَقولُ العَبدُ: يا رَبِّ، النّارُ أَهونُ عَلَيَّ مِن حَيائي مِنكَ ومِنَ العِباد. ثُمَّ يَأمرُ[٢] اللهُ ـ تعالى وتبارك ـ بِهِ إِلَى النّارِ، ويَمضي[٣] العَبدُ وهُوَ يَردُّ رَأسَه ويَقولُ: يا رَبِّ، وعِزَّتِكَ وجَلالِكَ، ما عَصيتُكَ بِهذا كُلِّهِ استِخفافاً بِحَقِّكَ، وما ظَننتُ بِكَ إِلّا أَنَّكَ[٤] تَغفِر لي كَما سَترتَ عَلَيَّ فِي الدُّنيا، وقَد أَيقنتُ أَنَّ عِصياني ذلِكَ لا يَضرُّك، وأَنَّ رَحمتَكَ لي لا تَنقُصُك، فَيقولُ اللهُ [تبارك وتعالى]: عَبدي، صَدقتَ، ولَم[٥] تَقطَع رَجاكَ مِن رَحمتي، فَوَعِزَّتي وجَلالي، لَأَغفِرَنَّها[٦] لَكَ اليَومَ. يا مَلائِكَتي، مُروا بِعَبدي إِلَى الجَنَّةِ.

وعلى هذا، فكلّ محاسَب معذّبٌ على اختلاف مراتبهم وشؤونات أعمالهم وقبائح أفعالهم، فبعض المراتب أشدّ، وبعضها أخفّ، فلا حاجة إلى التكلّف في التوجيه.

ومن كلام أمير المؤمنين لحبّة العرنيّ: إِنَّ الذُّنوبَ ثَلاثَةٌ...: فَذَنبٌ مَغفورٌ، وذَنبٌ غَيرُ مَغفورٍ، وذَنبٌ نَرجو لِصاحِبِهِ ونَخافُ عَلَيهِ. قيل: يا أمير المؤمنين، فبيّنها لنا. قال: نَعَم، أَمّا الذَّنبُ المَغفورُ فَعبدٌ عاقَبَهُ اللهُ تعالى عَلى ذَنبِهِ فِي الدُّنيا؛ فَاللهُ أَحلَمُ[٧] وأَكرَمُ [مِن] أَن يُعاقِبَ عَبدَه مَرَّتَينِ، وأَمَّا الَّذي لا يُغفَرُ فَظُلمٌ[٨] العِبادِ بَعضُهم لِبَعضٍ؛ فَإِنَّ اللهَ ـ تبارك وتعالى ـ [إِذا بَرزَ لِخَلقِهِ] أَقسَمَ قَسَماً عَلى نَفسِهِ فَقالَ: وعِزَّتي وجَلالي، لا يَجوزُني ظُلمُ ظالِمٍ ولَو كَفٌّ بِكَفٍّ...، وأَمَّا الذَّنبُ الثالِثُ فَذَنبٌ سَتَرَهُ اللهُ عَلى عَبدِهِ[٩] ورزَقَهُ التَّوبةَ [مِنهُ]، فَأَصبحَ

---

١. در مصدر: رفدي.
٢. در مصدر: فيأمر.
٣. در مصدر: فيمضي.
٤. در مصدر: أن.
٥. در نسخ: ولن.
٦. در مصدر: لأغفرنّ.
٧. در نسخ: أحكم.
٨. در كافي شريف: فمظالم.
٩. در كتاب مستطاب كافي: خلقه.

خاشِعاً[1] مِن ذَنبِهِ راجياً لِرَبِّهِ، فَنَحنُ لَهُ كَما هُوَ لِنَفسِهِ، نَرجو لَهُ الرَّحمةَ وَنَخافُ عَلَيهِ العِقابَ[2].

ومن كلمات سيّد العابدين ﷺ ومواعظه للناس، فقد قيل له ﷺ : فإذا كانت المظلمة لمسلم عند مسلم كيف تؤخذ مظلمته من المسلم ؟ قال ﷺ : يَؤخَذُ لِلمَظلوم [مِنَ الظالمِ] مِن حَسَناتِهِ بِقَدرِ حَقِّ المَظلومِ فَتُزادُ عَلى حَسَناتِ المَظلومِ. فقيل له : إن لم يكن للظالم حسناتٌ ؟ قال ﷺ : إن لَم يَكُن لِلظالمِ حَسَناتٌ فَإنَّ لِلمَظلومِ سَيِّآتٍ، تُؤخَذُ مِن سَيِّآتِ المَظلومِ فَيَزادُ عَلى سَيِّآتِ الظالمِ.[3]

---

۱. در کتاب مستطاب کافی : خائفا. ۲. در کافی شریف : العذاب.

۳. یعنی : و از جمله نیایش‌های امیر مؤمنان ﷺ است که : بارخدایا ! اگر ما گنهکاریم، پس به خاطر آنکه حرمتت را از بین بردیم می‌گریم [البلد الأمین والدرع الحصین، ص ۳۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۰۴، ضمن شمارهٔ ۱۴]، و از جمله سخنان و نیایش‌های امام سجّاد ﷺ است که : بارالها ! اگر آن قدر بر آستانت بگریم که مژه‌های چشمم بریزد و آن قدر زار بزنم که صدایم ببرد و آن قدر بر آستانت به پا بایستم تا بند بند پاهایم از هم بگسلد و آن قدر برایت رکوع کنم که پشتم از میان تهی گردد و آن قدر سر به سجده گذارم تا چشمانم از حدقه درآید و تا پایان عمر خاک بخورم و آب خاکستر بنوشم و در همین حین هم فقط ذکر تو را بگویم آن مقدار که زبان بند آید و از این پس باز هم از سر شرم از تو سر بلند نکنم و به کرانهٔ آسمان ننگرم، با این وجود باز هم استحقاق این را ندارم که حتّی یک گناهم پاک شود [صحیفهٔ سجّادیّه، ص ۱۰۲، ضمن دعای ۴۹].

و از پستان الواعظین از پیامبر ﷺ نقل شده که : خداوند متعال در حالی که در روز قیامت بین او و بنده‌اش هیچ حجابی وجود ندارد با او خلوت می‌کند و به او می‌فرماید : ای بندهٔ من ! در فلان زمان و فلان وقت چنین و چنان انجام دادی. مگر نمی‌دانستی که از کردار تو با خبر و مطّلعم ؟ ای بندهٔ من ! آیا مرا بی‌مقدارترین بینندگان پنداشتی ؟ آیا از فرشتگان من شرم نکردی ...؟ آیا از عقوبت من نترسیدی ؟ ای بندهٔ من ! [به تو] آب گوارا نوشانیدم و جسمت را نیرومند ساختم و روزی خود را بر تو به فراخی و وسعت ارزانی داشتم، امّا نافرمانیم کردی. [اینها را می‌فرماید] تا آنکه بنده از شرم و حیا از خداوند از خجالت آب می‌شود، و چنان عرق او را فرامی‌گیرد که نزدیک باشد از بی‌تابی و اندوه جان سپارد. سپس بنده عرضه می‌دارد : پروردگارا ! آتش دوزخ از این شرمساری که از تو و بندگان تو دارم بر من آسان‌تر است. سپس خداوند متعال فرمان می‌دهد تا او را به آتش دوزخ بیفکنند. بنده به سوی آتش روانه می‌شود و در آن حال سر برمی‌گرداند و می‌گوید : پروردگارا ! به عزّت و شکوه تو سوگند که همهٔ این گناهان را به خاطر کوچک و ناچیز شمردن حقّ تو مرتکب نشدم، و تنها گمان و پندارم دربارهٔ تو این بود که مرا می‌آمرزی و همان طور که در دنیا گناهان مرا پوشانیدی این جا نیز از من درمی‌گذری، و یقین داشتم که نافرمانی من زیانی به حال تو ندارد، و مهربانی و رحمتی که تو شامل حال

←

و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در بحار روایت کرده است که: چون روز قیامت شود، صاحب دَین را بیاورند در حالتی که شکایت نماید از مدیون. پس اگر حسناتی از برای مدیون او باشد، اخذ می‌نمایند از او و به صاحب دَین می‌دهند، و اگر حسناتی از برای او نباشد، از گناهان صاحب دَین بر مدیون حمل می‌نمایند.[۱]

و بالجمله، مؤمن مذنب در موقف حساب، اگرچه نجاتی برای او باشد، لابدّ است او

← من می‌کنی چیزی از تو نمی‌کاهد. در این هنگام خداوند [پاک و منزّه و بلندمرتبه] می‌فرماید: بندهٔ من! راست گفتی، و هرگز رشتهٔ امید تو از رحمت من گسسته نشد. پس به عزّت و جلال خودم سوگند که امروز همهٔ گناهان تو را می‌آمرزم. ای فرشتگان من! بندهٔ مرا به بهشت ببرید. [بستان الواعظین، ص ۹۸ ـ ۹۹]

و بنابراین هرکس محاسبه گردد گرفتار عذاب می‌شود، البتّه با اختلاف مراتب و جایگاه‌ها و موقعیّت و کردار زشتی که داشته‌اند، که برخی از مرتبه‌ها سخت‌تر و برخی سبک‌ترند، پس دیگر نیازی نیست تا برای توجیه کردن گرفتار تکلّف و مشقّت شویم.

و از سخن امیر مؤمنان به حبّهٔ عرنی اسمّ که: گناهان ۳ گونه‌اند ...: گناهی که بخشیده می‌شود، گناهی که بخشیده نمی‌شود، و گناهی که دربارهٔ مرتکب شوندهٔ آن امید بخشش و ترس از عذاب او داریم. عرض شد: ای امیر مؤمنان! این اقسام گناهان را برای ما توضیح دهید. فرمودند: آری، امّا گناهی که بخشیده خواهد شد آن است که خداوند بنده را در دنیا به خاطر آن عقوبت کرده باشد، پس خدا صبورتر و بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش را دو بار به خاطر یک گناه عقوبت کند. امّا گناهی که بخشیده نمی‌شود، ستم مردم به یکدیگر (حقّ الناس) است؛ زیرا خداوند [زمانی که بر بندگانش تجلّی نموده] به خودش سوگند یاد کرده و فرموده: به عزّت و شکوهم سوگند! ستم هیچ ستمگری از من گذر نخواهد کرد هر چند بیداد او به اندازهٔ آن باشد که کف دستی بر کف دستی [کوفته] باشد.... و امّا گناه نوع سوم گناهی است که خداوند بر بندهٔ خود پوشیده و به او فرصت توبه و بازگشت [از آن] داده است، لذا بنده از گناهان خود هراسان و متواضع و به خدای خود امیدوار می‌باشد. پس ما نیز برای او چنانیم که او برای خود است، به رحمت برای او امیدواریم و از عقوبت و عذاب او ترسان و بیمناک می‌باشیم. [الکافی، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۹ ـ ۳۰، ح ۱ و ج ۷۲، ص ۳۱۴، ح ۲۹]

و از سخنان و اندرزهای امام سجّاد ﷺ به مردم است که وقتی به ایشان عرض شد: اگر دادخواهی و ستمی میان یکی از مسلمانان از دیگری باشد، چگونه داد او را ستانده می‌شود؟ امام ﷺ فرمودند: برای فرد ستمدیده از حسنات و ثواب ستمگر به اندازهٔ حقّ مظلوم گرفته و به حسنات وی افزوده می‌شود. اگر ستمگر هیچ حسنه‌ای نداشته باشد چه؟ فرمودند: اگر برای ستمگر هیچ کار نیک و حسنه‌ای نباشد، ستمدیده گناهانی دارد که از آن کاسته و به گناهان ستمگر افزوده می‌شود. [الکافی، ج ۸، ص ۱۰۶، ضمن حدیث ۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۷۰، ضمن حدیث ۳۵]

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۲۸، ح ۶؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۷۴، ح ۴۶.

را از محاسبه. و در بعضی از اخبار: چون بازداشته شود در مقام حساب و ملاحظه نماید استحقاق خود را از عذاب پروردگار، پس بعضی روانه شوند به جانب جهنّم بدون آنکه امر شود به ملائکه که او را به جهنّم ببرند. پس خطاب می‌رسد به او که: به کجا می‌روی؟ عرض نماید که: چون مستحقّ عذاب الهی شدم، می‌روم به جانب جهنّم به جهت پاداش عمل خود. پس حق تعالی به جهت اذعان و اعتراف او به استحقاق خود عذاب الهی را، رحمت خود را شامل حال او فرماید و امر نماید که: او را برگردانید به جانب بهشت. و بعضی سوء حال ایشان چنان می‌شود که امر می‌نمایند که ببرند او را به سوی جهنّم. چون روانه شود و قدری راه رود، برگردد و به پشت سر خود نگاه کند. خطاب رسد به او که: چرا برگشتی و بر عقب خود نگاه کردی؟ عرض نماید: پروردگارا! این گمان نداشتم که مرا به آتش غضب خود بسوزانی. خطاب می‌رسد که: دروغ می‌گوید این بنده. و اگر در دار دنیا حسن ظن به من داشت، هرآینه امر نمی‌نمودم او را به جهنّم ببرند، و لکن به همین دعوی کاذبه او را برگردانید به جانب بهشت که از او عفو نمودم.

و ملخّص مقام آنکه: مؤمن مذنب، رجای عفو از برای او خواهد بود در مقام سؤال. و آنچه امید کلّی در آن است، دو امر است: یکی توبهٔ صادقه در دنیا که حق تعالی به عفو و کرم خود آن را قبول نماید از مؤمن، و دوم اغاثه و فریادرسی رسول خدا و امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ. و در همهٔ مواقف و مهالک، خصوصاً در مقام حساب، اخبار متظافره در این مقام موجب رجای کلّی است در حقّ مؤمن مذنب. و در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾[1] وارد شده است که: حساب شیعیان و موالیان اهل بیت ﷺ به سوی ائمّهٔ صادقین ـ سلام الله علیهم أجمعین ـ است.[2]

---

۱. یعنی: در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست. آن‌گاه حساب آنان به عهدهٔ ماست. [سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۲۵ ـ ۲۶]

۲. تفسیر فرات کوفی، ص ۵۵۲، ضمن حدیث ۷۰۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۴۰۶؛ ح ۹۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۳، ضمن حدیث ۸۹ و....

و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در بحار از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: چون روز قیامت شود، حق ـ سبحانه و تعالی ـ قرار می‌دهد حساب شیعیان ما را به سوی ما.[۱] و در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ و آن بزرگوار از آباء طاهرین خود روایت کرده که: رسول خدا ﷺ فرمود که: چون روز قیامت شود، حق ـ سبحانه و تعالی ـ حساب شیعیان ما را به سوی ما قرار دهد. پس آنچه حقوق الهی است بر ایشان، از خدا مسئلت می‌نماییم که عفو فرماید از آن حقوق، و آنچه از حقوق ناس است سؤال می‌نماییم از خدا که به ایشان عوض عطا فرماید، و آنچه از حقوق ما باشد واگذار به ایشان نماییم. پس فرمود که: ایشان با ما باشند هرجا که ما باشیم.[۲]

وعن الصادق ﷺ في قوله تعالى: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾، قال: إِذَا حَشَرَ اللهُ النَّاسَ في صَعيدٍ واحِدٍ أَجَلَّ اللهُ أَشياعَنا أَن يُناقِشَهم في الحِسابِ، فَنقولُ: إلهَنا، هؤلاء شيعَتُنا، فَيَقولُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ: قَد جَعلتُ أَمرَهُم إلَيكُم و [قَد] شَفَّعتُكُم فيها، فَغَفَرتُ لِمُسيئِهِم. أُدخِلُهُم[۳] الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ.

ومن خطبة أمير المؤمنين ﷺ: أَنَا أَخو رَسُولِ اللهِ ووارثُ عِلمِهِ ومَعدِنُ حِكمتِهِ[۴] وصاحِبُ سِرِّهِ، وما أنزلَ [اللهُ] حَرفاً في كِتابٍ من كتبِهِ إلّا وقَد صارَ إلَيَّ، وزادَني[۵] عِلمَ ما كانَ وما يَكُون إلى يَومِ القِيامَةِ. أُعطيتُ عِلمَ الأَنسابِ والأَسبابِ، وأُعطيتُ أَلفَ مِفتاحٍ [يفتحُ] كُلُّ مِفتاحٍ أَلفَ بابٍ، وأُمددتُ[۶] بِعلمِ القَدرِ، وإنَّ ذلِكَ يَجري إلى أَوصيائِ[۷] مِن بَعدي ما جَرى اللَّيلُ والنَّهارُ، حَتّى يَرِثَ اللهُ الأَرضَ ومَن إلَيها وهُوَ خَيرُ الوارِثينَ. أُعطيتُ

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۱۹ ...، ونیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۴۰۶، ح ۹۱۱.
۲. ر.ک: تفسیر فرات کوفی، ص ۵۵۲، ضمن حدیث ۷۰۷؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۲ ـ ۶۳، ح ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۳، ضمن حدیث ۸۹ و ....
۳. در مصدر: ادخلوهم.
۴. در مصدر: حکمه.
۵. در مصدر: وزادلي.
۶. در مصدر: ومددت.
۷. در مصدر: في الأوصياء.

[الصِّراطَ و] الميزانَ واللواءَ والكوثرَ. أنَا المُقَدَّمُ عَلى بَني آدمَ يَومَ القِيامَةِ، وأنَا المحاسِبُ لِلخَلقِ، وأنَا مُنزِلُهم مَنازِلَ[1] عَذابِ أهلِ النّارِ. ألا كُلُّ ذلِكَ مِن فَضلِ اللهِ عَلَيَّ.[2]

وفي تفسير عليّ بن إبراهيم قال: قال الصادق ﷺ: كُلُّ أُمّةٍ لَيُحاسِبُها إمامُ زَمانِها، ويَعرِفُ الأئِمَّةُ أولياءَهُم وأعداءَهُم بِسيماهُم.[3] و از فقرات زيارت جامعهٔ كبيره است قولهم ﷺ: وإيابُ الخَلقِ إلَيكُم، وحِسابُهم عَلَيكُم.[4] و در تفسير على بن ابراهيم از ابى حمزهٔ ثمالى

---

۱. در مصدر: منازلهم أنا.

۲. يعنى: در تفسير آيهٔ شريفهٔ: ﴿در حقيقت بازگشت آنان به سوى ماست. آن گاه حساب آنان به عهدهٔ ماست﴾ از امام صادق ﷺ روايت شده كه فرمود: وقتى خداوند مردم را در يک جا جمع كند شيعيان ما را محترم وارجمندتر از آن مى‌شمرد كه در حساب و محاسبهٔ ايشان مناقشه كند (منّه به خشخاش بگذارد)، پس ما عرض مى‌كنيم: معبودا! ايشان شيعيان ما هستند، خداوند متعال مى‌فرمايد: اختيار آنها را به شما واگذار كردم و شفاعت شما را در حقّ ايشان پذيرفتم، و از گناهان گنهكارشان درگذشتم. آنها را بدون حساب وارد بهشت مى‌كنم. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۰، ح ۵۶]

و از جمله خطبه‌هاى امير مؤمنان ﷺ است كه: من برادر رسول خدا و ميراث‌دار علم او و معدن حكمت و رازدار اويم، و [خداوند] هيچ حرفى در يكى از كتاب‌هاى آسمانى خود فرونفرستاده مگر اينكه به من رسيده، بعلاوه دانش آنچه را كه درگذشته بوده و آنچه را تا روز قيامت رخ خواهد داد به من ارزانى داشته. به من دانش مربوط به نسب‌ها و سبب‌ها اعطا شده، و به من ۱۰۰۰ كليد ارزانى شده كه هر كدام ۱۰۰۰ دروازه [را مى‌گشايند]، و با دانش و علم قدر يارى شده‌ام (شايد تذكّر اين نكته خالى از لطف نباشد كه در اصطلاح فلسفه علم به كلّيّات را علم قضايى و علم به جزئيّات را علم قدرى مى‌گويند كه نام ديگر آن لوح محو و اثبات است، كما اينكه نام ديگر علم قضايى لوح محفوظ مى‌باشد)، و اين دانش در وصيّان پس از من جارى خواهد بود تا زمانى كه شب و روز در جريان باشند، تا زمانى كه خداوند زمين و هر كه بر روى آن است را به ارث ببرد، و او بهترين ميراث‌داران است. به من [صراط و] ميزان و لوا و حوض كوثر ارزانى شده است (آن حضرت ميزان و ترازوى سنجش اعمال انسان‌هاست، و لوا يا رايت فتح و پرچم ولايت كه از ودايع و نزد امامان معصوم است در اختيار او بود، علَمى كه در هر پيكارى كه گشوده مى‌شد در آن نبرد اسلام پيروز مى‌گشت)، و من در روز قيامت جلوتر از همهٔ فرزندان آدم خواهم بود، و منم كه مردم را محاسبه خواهم كرد، و منم كه آنها را در جايگاه عذاب اهل دوزخ قرار مى‌دهم، و همهٔ اينها از فضل خداوند در حقّ من است. [مشارق أنوار اليقين، ص ۲۶۰]

۳. يعنى: در تفسير على بن ابراهيم آمده است كه: امام صادق ﷺ فرمودند: هر امّتى را امام زمان ايشان محاسبه مى‌كند، و امامان دوستان و دشمنان خود را از روى چهره‌هايشان مى‌شناسند. [تفسير قمى، ج ۲، ص ۳۸۴، ونيز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۹، ح ۲۱ و ج ۶۶، ص ۲۶۸]

۴. يعنى: فرمايش ايشان ﷺ كه: و بازگشت همهٔ مردم به سوى شما و محاسبهٔ اعمال آنها بر عهدهٔ شماست. ←

از حضرت باقر ﷺ روایت شده است که: سؤال نمود از قول خدای تعالی: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾[۱]. فرمود که: رسول خدا ﷺ می‌آید در روز قیامت با قوم خود، و امیر المؤمنین ﷺ با قوم خود، و حسن و حسین ﷺ هریک با قوم خود، و همچنین هریک از ائمّه با قوم خود که در قَرن و عَهد او بوده‌اند.[۲] و در کافی و کتاب محاسن و تفسیر عیّاشی از جابر روایت کرده‌اند که حضرت باقر ﷺ فرمود: چون نازل شد آیهٔ شریفهٔ: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾، مسلمین سؤال نمودند از رسول خدا ﷺ: آیا نیستی تو امام همهٔ خلایق؟ فرمود که: من رسول پروردگارم به سوی همهٔ خلق، و لکن زود است بعد از من امامانی باشند از برای مردم از اهل بیت من، که قیام نمایند بعد از من در میان مردم، که خلق تکذیب ایشان نمایند و ائمّهٔ کفر و ضلال بر ایشان ظلم و جور نمایند. پس کسانی که دوستدار ایشان باشند و متابعت نمایند ایشان را و تصدیق کرده باشند، پس او از من و با من است و زود است که مرا ملاقات خواهد نمود. و کسانی که ظلم نمایند بر ایشان و تکذیب نمایند ایشان را، پس، از من نخواهند بود و با من نخواهند بود و من از ایشان بری خواهم بود.[۳]

و در بحار از کتاب محاسن روایت شده که حضرت صادق ﷺ فرمود در تفسیر آیهٔ: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾: نَدعُو كُلَّ قَرن مِن هذِهِ الأُمَّةِ بِإمامِهِم، فقال السائل: فيجيء رسول الله ﷺ في قرنه وعليٌّ ﷺ في قرنه والحسن ﷺ في قرنه والحسين ﷺ في قرنه وكلّ إمامٍ في قرنه الذي هلك بين أظهرهم؟ قالَ: نَعَم. وروى الصدوق بسنده عن عليّ بن موسى الرضا، عن آبائه، عن رسول الله ـ صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين ـ في قول الله

← [من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۲، ضمن حديث ۳۲۱۳؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۹۷، ضمن حديث ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۹، ضمن حديث ۴]

۱. يعنى: [ياد كن] روزى را كه هر گروهى را با پيشوايشان فرامى‌خوانيم. [سورهٔ اسراء، آيهٔ ۷۱]

۲. ر. ك: تفسير قمى، ج ۲، ص ۲۲ ـ ۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۹ ـ ۱۰، ح ۱ و....

۳. الكافى، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۸۴؛ تفسير عياشى، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲۱، و نيز ر. ك: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳، ح ۲.

ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾، قال: يُدعى كُلُّ قَومٍ بِإمامِ زَمانِهم وكِتابِ رَبِّهِم وسُنَّةِ نَبِيِّهِم.[1]

و بالجمله، رجای کلّی از برای مؤمن مذنب، اغاثه و فریادرسی ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ است در همهٔ مواقف قیامت، خصوصاً در موقف حساب. اللّهمّ، إنّا نستجير بك من سوء الحساب[2]، ونتوسّل إليك بنبيّك محمّدٍ وعترته الطاهرة في الدنيا والآخرة. صلّ على محمّدٍ وعترته الطاهرة.[3]

فرقهٔ ثالثه مذنبین از مسلمین که مقصّرند در مقام طاعت و معرفت پروردگار، و گذرانیدند ایّام زندگانی دنیا را در حالتی که اکتساب معاصی نمودند ـ از اکل مال حرام و سایر فسق و فجور ـ. و مع ذلك عمل صالحی ـ از صلاة و غیر آن ـ ندارند، بلکه مُضيعي الصلاة[4] و تارک واجبات الهی باشند ـ چون اکثر جَهَلهٔ عوام الناس که در میان اهل دین و شریعت سلوک می‌نمایند، و به هیچ وَجه مِن الوُجوه پیروی دین خدا نمی‌نمایند، بلکه وجههٔ قلوب ایشان به دنیا و عمدهٔ هَمّ ایشان تَکالُب[5] امور دنیویّه است، از هرجا اخذ شود و در هر موردی صرف شود. و با این احوال، مرتکب کبایر

---

۱. یعنی: ﴿روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم﴾: هر قرنی از این امّت را با امامشان فرامی‌خوانیم. سائل گفت: پس رسول خدا ﷺ در میان قرن خود و علی ﷺ در میان قرن خود و حسن ﷺ در میان قرنش و حسین ﷺ در میان قرن خود و هر امامی در میان قرنی که در بین ایشان از دنیا رفته می‌آیند؟ فرمود: آری [المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱، ح ۶]، و [مرحوم] صدوق به سند خود از [امام] علی بن موسی الرضا، از پدرانش، از رسول خدا ـ که درود خدا بر او و بر تمامی ایشان باد! ـ در فرمایش خدای متعال: ﴿روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم﴾ [نقل کرده که] فرمودند: هر قومی به همراه امام زمان خود و کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان خوانده خواهند شد. [عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۶ـ۳۷، ح ۶۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۶۴، ح ۲۴]

۲. در نسخ: سوء الحسنات.

۳. یعنی: بارالها! ما از حساب و کتاب سخت به تو پناه می‌بریم، و در دنیا و آخرت به پیامبرت محمّد و خاندان پاکش متوسّل می‌شویم. بر محمّد و خاندان پاکش درود فرست.

۴. یعنی: کسانی که نماز را تباه می‌کنند.

۵. تکالب: مانند سگان به هم پریدن، با هم جنگ و بدی کردن.

از معاصی نیز می‌شوند بر وجه اصرار و تعمّد، از مداومت به کذب و غیبت و اکل ربا و خیانت اموال مسلمین و سرقت در مکیال و میزان. بلکه اصرار در جمله‌ای از معاصی که ذکر آن موجب اِماتهٔ[۱] قلوب مؤمنین [می‌شود] ـ از شرب خمر و زنا و لواط و نظر نمودن به نامحرمان از روی شهوت و میل به سوی اَمارِد[۲] و امثال آن از معاصی ـ و در مقام معرفت هم، اکتفا می‌نمایند به تقلید به آباء و امّهات و سایر ناس، بدون آنکه تحقیق امری در اصول دین خود نموده باشند، بلکه به مجرّد بعضی از شبهات واهیه متزلزل در امر دین خود نیز خواهند بود. و این فرقه کسانی باشند که اتمام حجّت نیز بر ایشان شده باشد؛ به این معنی که: دسترسی داشتند به آنکه رجوع به علما و متدیّنین از مؤمنین نمایند در اصلاح امر دین خود، بلکه در بسیاری از اوقات، استماع مواعظ علما نمودند و کثیراً شنیدند آنچه از ائمّهٔ دین رسیده از اخبار و آثار. و عذری از برای پیروی نمودن ایشان نباشد مگرّ مجرّد مسامحه و اغترار[۳] به دنیای دنیّه. و حال این فرقه در قیامت ـ خصوص در موقف حساب ـ بسیار عظیم و شدید است و خلاصی ایشان در موقف حساب، از عذاب پروردگار بسیار بعید است، بلکه بسا باشد که حال بعضی از ایشان بنحوی باشد که شفعای یوم قیامت نیز خجل شوند از آنکه شفاعت از او بنمایند. و ـ العیاذ بالله ـ اعظم معاصی بعضی از این فرقه به حدّی باشد که خوف آن است که به سرحدّ استدراج یا تالیِ مرتبهٔ آن واقع شوند که باید در اَحقاب[۴] بسیاری در جهنّم لبث نموده، معذّب باشند، و کسانی باشند که ملائکهٔ غلاظ و شداد بکشند او را تا وارد جهنّم نمایند، و یا آنکه بر روی صراط قدم‌های او بلغزد و وارد جهنّم شود. و توعیدات[۵] الهی در حقّ این فرقه عظیم و شدید است، و منادی‌ای از جانب حق نداکند

---

۱. اِماته: میراندن و کشتن.

۲. اَمارِد: جمع اَمرَد ـ به معنی: جوانی که هنوز ریش در صورتش نروییده.

۳. اغترار: فریفته شدن.

۴. اَحقاب: مدّت زمان‌های دراز و بی‌پایان.

۵. توعیدات: تهدیدها.

که: ﴿ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴾[۱]. خطاب به عُصات از امّتان است؛ یعنی: جدا شوید مجرمین از مؤمنین، فریقٌ في الجنّة وفریقٌ في السعیر[۲]. و حال بعضی در محبّت دنیا به قِسمی باشد که با دنیا و به تبعیّت دنیا وارد جهنّم شوند.

چنان که مروی است از ابن‌عبّاس که: چون روز قیامت شود، حق تعالی دنیا را ظاهر سازد، و بر روی تلّی که مُشرِف شود بر اهل موقف، به صورت عجوزه‌ای در نهایت زشتی و بدی که دندان‌های او مانند دندان خوک باشد، و چنان باشد هیبت و صورت او که تمام اهل محشر از او گریزان و متأذّی باشند. آن گاه ندایی به اهل محشر رسد که: آیا می‌شناسید او را؟ جواب گویند به طور فَزَع و جَزَع که: نمی‌شناسیم او را. خطاب رسد که: این همان دنیایی است که به جهت آن تَکالُب و تَحارُب[۳] می‌نمودید و غیبت یکدیگر می‌کردید و حسد می‌بردید بر یکدیگر، و عداوت و دشمنی می‌نمودید به جهت او. پس می‌فرماید که: دنیا را داخل جهنّم نمایند. پس فریاد برآورد: أتباع و أشیاع[۴] مرا نیز به من ملحق نمایید. آن وقت اهل محبّت دنیا را به دنیا ملحق نمایند، بلکه بسا باشد که از برای محبّین دنیا اعمال صالحه باشد و آن را هباءً منثورا[۵] نمایند، و باطل سازند و او را وارد جهنّم نمایند.[۶]

و در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده در تفسیر قوله تعالی: ﴿ وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً ﴾[۷]. فرمود: قسم به ذات پروردگار، آنها کسانی باشند که اعمال ایشان نورانی‌تر باشد از جامه‌های سفید، و لکن چون به مال

---

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۵۹.

۲. یعنی: گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان.

۳. تحارب: با هم جنگیدن.

۴. أتباع و أشیاع: هردو به معنای: پیروان.

۵. یعنی: غبار پراکنده.

۶. قوت القلوب في معاملة المحبوب، ج ۱، ص ۴۷۱؛ التحصین، ص ۲۷ ـ ۲۸، ش ۴۷؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۷۲۴، ح ۸۵۷۹.

۷. یعنی: و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را گردی پراکنده می‌سازیم. [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۳]

حرام می‌رسیدند آن را ترک نمی‌نمودند.[۱] و در روایت دیگر ـ چنان که در معالم الزلفی از دیلمی نقل نموده ـ که: روز قیامت قومی می‌آیند که از برای ایشان حسناتی است مانند ستارهٔ درخشنده. پس حق تعالی همهٔ آنها را هباءً منثورا می‌گرداند و بعد از آن، امر می‌فرماید که ایشان را به جانب آتش ببرند. سلمان از رسول خدا ﷺ پرسید که: اینها چه کسانند؟ فرمود: اینها کسانی باشند که نماز می‌گزارند و روزه می‌گیرند و نماز شب نیز می‌خوانند، ولی چون به مال حرام می‌رسند مبادرت می‌نمایند در اخذ آن.[۲]

و در کافی به سند خود روایت کرده که: یکی از اصحاب حضرت صادق ﷺ شکایت کرد از اهالی خود در خدمت آن بزرگوار، که استخفاف به دین می‌نماید و مسامحه می‌نماید در امر دین خود. فرمود: چون روز قیامت شود، حق تعالی بر او حجّت بیاورد که: آیا فلان شخص در میان شما نبود؟ آیا ندیدید که چگونه نماز بجای می‌آورد و اطاعت پروردگار می‌نمود و دینداریِ او را ندیده بودید؟ پس چرا پیروی او ننمودید؟ پس آن مؤمن، حجّت بر آن گروه خواهد بود در روز قیامت.[۳]

و نیز در حدیث دیگر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: بسا باشد که یک نفر مرد مؤمن در محلّه‌ای باشد از اهل دیانت و تقوا. پس حق تعالی او را حجّت قرار می‌دهد بر همسایگان او، و به او اتمام حجّت نماید بر ایشان در روز قیامت، و می‌فرماید که: آیا فلان شخص در محلّهٔ شما نبود و آیا کلام او را نشنیدید و بر گریهٔ شب‌های او مطّلع نشدید؟ پس او حجّت بر شماست و راه عذری از برای شما نباشد در آنچه تقصیر نمودید در طاعت الهی.[۴]

و نیز در کافی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که در روز قیامت،

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۵ و ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۵، ح ۹۱ و ج ۶۸، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۷، ح ۶.

۲. معالم الزلفی، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۲، الباب الثالث والثلاثون والمائة، و نیز ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۸۳ ـ ۸۴، ح ۴۲.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۸۴، ح ۴۳، بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۵، ح ۲.

مرئهٔ حَسناء[۱] خوش صورتی را می‌آورند که در دنیا فاحشه بوده. پس آن زن گوید: خداوندا! صورت مرا نیکو کردی تا آنکه من در فتنه افتادم. پس حق تعالی حضرت مریم را بر او حجّت می‌آورد و جمال آن حضرت را به او می‌نماید و می‌فرماید: تو بهتر بودی، یا او؟ و حال آنکه ما به او صورت حسنا عطا فرمودیم و او خود را حفظ کرده، در فتنه نینداخت خود را. و می‌آورند مرد خوش صورت خوش سیمای حَسن الوَجهی راکه در دنیا در فتنه افتاده بود. عرض می‌کند: پروردگارا! صورت مرا زیبا و نیکو کردی تا آنکه من در فتنهٔ زنان واقع شدم و ملاقات نمودم آنچه راکه ملاقات نمودم. پس حق تعالی احتجاج می‌نماید بر او به حضرت یوسف ﷺ و می‌فرماید که: تو بهتر و وجیه‌تر بودی، یا او؟ و ما به او صورت زیبا و حسن و جمال عطا فرمودیم و او خود را حفظ نموده، در فتنه نیفتاد.[۲]

در معالم الزلفی از دیلمی و او به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت نموده که: چون روز قیامت شود، ندایی از مصدر جلال الهی در رسد که: کجایند اعدای من؟ جبرئیل عرض کند که: اعدای تو بسیارند. ندا رسد که: کجایند اصحاب خمر؟ آن کسانی که شب را به صبح می‌آوردند، در حالتی که مست و سَکران بودند و زنا می‌نمودند با فروج حرام. پس ایشان را در جهنّم قرین شیطان نمایند.[۳]

و نیز از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمود: در روز قیامت، منادی‌ای از جانب حق ندا نماید: کجایند ظَلَمه و اَتباع و اَعوان ایشان؟ پس همه را جمع نموده، در تابوتی از آهن می‌گذارند و در جهنّم می‌اندازند.[۴] و لکن چون یأس از رحمت پروردگار

---

۱. حَسناء: زن خوبرو، خوشگل.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹، ح ۲۹۱، بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶، ح ۳ و....

۳. معالم الزلفی، ج ۲، ص ۶۰۸، ح ۲۸، الباب الخامس والأربعون والمائة: في الأحادیث المنثورة في معالم یوم القیامة، و نیز ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. معالم الزلفی، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۲، الباب الثالث عشر والمائة: الظلمة وأعوان الظلمة یوم القیامة، و نیز ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۶.

نیز مذموم است، و لا ییأس من رحمة الله إلّا القوم الکافرون[۱]، پس اگر این فرقه موفّق به توبه شوند، رجای کلّی از برای ایشان خواهد بود که از برکت توبه و شفاعت محمّد و آل محمّد راه نجاتی در موقف قیامت از برای او باشد قبل از ورود او به جهنّم. و امید است که به عملی از اعمال خیر که به جهت رضای الهی از او ناشی شده باشد منظورِ نظرِ الهی شود.

و **فرقهٔ رابعه** کسانی باشند که از حدّ ایمان خارج باشند و داخل در اهل شرک و نفاق باشند، و یا از اهل بدعت در دین و مکذّب شرع مبین باشند و به تسویلات[۲] شیطانیّه و یا به مقدّمات علمیّهٔ باطله. پس، از برای این طایفه حسابی نباشد، بلکه بی‌حساب داخل جهنّم خواهند شد.

و در اخبار کثیره آنکه: اهل شرک، ومَن یَحذُو حَذوَهُم[۳] از مسلمین مرتدّین معاندین حق که مشرک به حسَب معنی هستند، اگرچه در ظاهر دعوی ایمان نمایند، از برای ایشان حسابی نباشد، بلکه بی‌حساب داخل جهنّم شوند. و در کافی به سند خود از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که آن بزرگوار فرمود: **وَاعلَموا ـ عِبادَ اللهِ ـ أنَّ أهلَ الشِّركِ لا تُنصَبُ لَهُم [الـ]مَوازينُ، ولا تُنشَرُ لَهُم الدَّواوينُ، وإنَّما يُحشَرونَ إلى جَهَنَّمَ زُمراً.**[۴] و صدوق رحمه الله به سند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که: آن بزرگوار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که: **إنَّ اللهَ تَعالى يُحاسِبُ كُلَّ خَلقٍ إلّا مَن أشرَكَ بِاللهِ؛ فَإنَّهُ لا يُحاسَبُ...، ويُؤمَرُ بِهِ إلَى النّارِ.**[۵]

---

۱. ﴿لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۷]؛ یعنی: جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

۲. تسویلات: جمع تسویل ـ به معنی: آراستن چیزی برای گمراه ساختن و فریب دادن کسی.

۳. یعنی: و هرکس که مانند ایشان رفتار کرده.

۴. یعنی: و بدانید ـ ای بندگان خدا! ـ که برای مشرکان نه ترازوهای اعمال قرار داده می‌شود و نه دفاتر حساب وکتاب گشوده می‌شود، بلکه گروه گروه به سوی جهنّم محشور می‌شوند. [الکافی، ج ۸، ص ۷۵، ضمن حدیث ۲۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۰، ح ۸]

۵. یعنی: خداوند همه را حساب و کتاب خواهد کرد، جز مشرک؛ که حساب و کتاب نخواهد شد...، بلکه ←

اللّهمّ، إنّا نستجير بك ممّا نخاف ونحذر في الدنيا والآخرة، واعصمنا من الزلل والخطايا، ونجّنا من سوء العاقبة والنكال في يوم الآخرة، بمحمّد وعترته الطاهرة. صلّ على محمّدٍ وعترته الطاهرة المعصومة.[۱]

[در میزان اعمال بندگان]

فصل یازدهم در بیان موازین اعمال و کیفیّت آن، که یکی از مواقف معروفهٔ قیامت است که به امر حق تعالی، نصب موازین می‌شود به جهت سنجیدنِ صَوالحِ اعمال و سیّآت اعمال عباد. و حق تعالی در مواضع عدیده در قرآن ذکر آن فرموده بقوله: ﴿ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾[۲]. اختلاف نموده‌اند مفسّرین در معنی وزن:

معنی اوّل آنکه: مراد از وزن، کنایه‌ای از عدل پروردگار در روز قیامت است که ظلمی در آن نخواهد بود. ويؤيّد هذا الوجه ما روي في التوحيد عن أمير المؤمنين ﷺ في قوله تعالى: ﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً ﴾، فَهُوَ ميزانُ العَدلِ. وفي الاحتجاج عن الصادق [ﷺ] حيث سئل عنه: فما معنى الميزان؟ قال ﷺ: العَدلُ.[۳]

← دستور داده می‌شود که به آتش افکنده شود. [عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۷، ح ۶۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۰، ح ۷]

۱. یعنی: بارخدایا! ما از آنچه در دنیا و آخرت از آن می‌ترسیم و پرهیز می‌کنیم به تو پناه می‌بریم، ما را از لغزش و اشتباهات مصون بدار، و از عاقبت بد و عذاب در آخرت نجات ببخش، به محمّد و خاندان پاکش. بر محمّد و خاندان پاک و معصومش درود فرست.

یعنی: و هر کس میزان‌های [عمل] او سبک باشد پس آنانند که به خود زیان زده‌اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند. [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۹]

۳. یعنی: و مؤیّد این وجه حدیثی است که در توحید از امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ فرمایش خدای متعال: ﴿ و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم، پس هیچ کس چیزی ستم نمی‌بیند ﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۴۷]

←

معنی ثانی آنکه: مراد به میزان، همان معنیِ ظاهر در عرف عامّ است. و معروف بین مفسّرین آنکه: حق تعالی در روز قیامت نصب می‌فرماید میزانی که از برای آن دو کفّه است، و لسانی که به آن وزن نمایند اعمال عباد را از حسنات و سیّآت. و این معنی مروی از ابن‌عبّاس و جمعی از مفسّرین است. وعن ابن عبّاس: **وأمّا المؤمن فیؤتی بعمله في أحسن صورةٍ، فیوضع في کفّة المیزان، فتثقل حسناته علی سیّآته، فذلك قول الله تعالی: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾** الناجون.[1] و بنا بر این، قول در کیفیّت وزن اعمال، وجوهی ذکر شده است:

وجه اوّل آنکه: اعمال مؤمن و حسنات او متصوّر می‌شود به صورت حسنه، و سیّآت اعمال به صورت قبیحه، فوزن تلك الصور، وهو عن ابن عبّاس.[2]

وجه ثانی آنکه: صُحُفی که در آن اعمال عباد است وزن می‌شود. **وفي بعض الأخبار النبویّة: أنَّ الرّجلَ یُؤتی بِهِ إلَی المیزانِ، فَیُنشَرُ لَهُ تِسعَةٌ وتِسعونَ سِجلّاً مدَی البَصرِ، فیها خَطایاهُ وذُنوبُه، فتُوضَعُ في کِفَّةِ المیزانِ.** وفي النبویّ الآخر: سئل رسول الله ﷺ عمّا توزن یوم القیامة، فقال: **الصُّحُف**. والمرویّ عن ابن سلام أنّ میزان ربّ العالمین ینصب بین الجنّ والإنس ...، إحدی کفّتي المیزان علی الجنّة، والأُخری علی جهنّم، ولو وضعت السماوات في إحداهما لوسعتهنّ، وجبرئیل آخذٌ بعموده ینظر إلی لسانه.

وقد یشکل علی هذا التفسیر بأنّه لا فائدة في هذا الوزن؛ لأنّ المکلّف إمّا أن یقرّ بأنّ

← وارد شده که: منظور ترازوی عدالت است [توحید، ص ۲۶۸، ضمن حدیث ۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۰، ضمن حدیث ۹ و ج ۹۰، ص ۱۴۰، ضمن حدیث ۲]، و در احتجاج از [امام] صادق [ﷺ وارد شده که] وقتی از ایشان سؤال شد: پس معنای ترازو چیست؟ فرمودند: عدل [احتجاج، ج ۲، ص ۹۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹، ضمن حدیث ۳].

۱. یعنی: و از ابن‌عبّاس [نقل شده]: و امّا مؤمن عملکردش در زیباترین شکل آورده می‌شود، پس در کفّهٔ ترازو نهاده می‌شود، که کارهای نیکش بر بدی‌های وی می‌چربد، و این همان فرمایش خدای متعال است که: ﴿پس هر کس میزان‌های [عمل] او گران باشد آنان خود رستگارانند﴾ که نجات یافته‌اند. [ر.ک: تفسیر الرازيّ، ج ۱۴، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۴]

۲. یعنی: پس همان صورت‌ها وزن می‌شوند، و این همان است که از ابن‌عبّاس نقل شد.

الله ـ سبحانه وتعالى ـ عادلٌ حكيمٌ وإمّا أن لا يقرّ بذلك، وعلى الأوّل يكفي حكمه تعالى بمقدار الثواب والعقاب مع علم المكلّف بأنّه عدلٌ وتوّابٌ، وعلى الثاني فلا يعرف بظهور رجحان السيّآت على الحسنات حصول الرجحان؛ لاحتماله أنّه تعالى لا يظهر بالعدل والإحسان، فما الفائدة في ذلك الوزن؟

وهذا الإشكال موهونٌ؛ لأنّ يوم القيامة يوم كشف الحقائق، وليس فيه شكٌّ وارتيابٌ لأحدٍ من الناس في شيءٍ من الأُصول والعقائد، وكلٌّ معترفٌ بأنّه تعالى عدلٌ حكيمٌ منزّهٌ عن الظلم والجور. وفائدة نصب الموازين حينئذٍ إنّما هي لإتمام الحجّة وقطع لسان معذرة العصاة بما كشف لهم من حقيقة الأمر؛ ليزداد بذلك غمّهم وحسرتهم على ما فاتهم من العقائد الحقّة وصوالح الأعمال، وفائدته للمؤمنين إنّما هو لإظهار شأنهم ومرتبتهم ومقامهم عند عامّة الخلائق من الأوّلين والآخرين؛ ليزداد بذلك فرحاً وسروراً.

وقد يشكل بأنّ الأعمال قد فنيت وعدمت، فكيف يعاد المعدوم حتّى يوزن؟ ووزن المعدوم محالٌ.

وهذا الإشكال أيضاً كسابقه موهونٌ؛ لأنّه على هذا التفسير ليس الموزون هو نفس الأعمال المعدومة، بل صورتها أو الصحف المكتوبة فيها الأعمال، فأين هذا من القول بجواز إعادة المعدوم على تقدير القول بامتناعه؟

وقد يشكل بأنّ الأوزان والمقادير ونحوهما من لوازم الأجسام، وما ليس بجسمٍ فلا يتعقّل وزنه بهذا المعنى، ومن المعلوم أنّ الأعمال من الصفات والأعراض، وليست بأجسام حتّى يتطرّق إليه الوزن، وحاصله أنّ عمل المكلّف إنّما هو فعله الصادر عنه، القائم به قياماً صدورياً، وهو من الأوصاف، وما يحصل من فعله في الخارج هو الحسنات والسيّآت، والعمل والفعل من الأعراض الغير القابلة للوزن الحسّيّ المعروف. ويؤيّد هذا الإشكال ما هو المرويّ في الاحتجاج عن الصادق عليه السلام حيث سأل عنه الزنديق فقال: أوليس توزن الأعمال؟ فأجابه عليه السلام: لا، إنَّ[1] الأعمالَ لَيسَت بِأَجسام، وإنَّما صِفةُ ما عَمِلوا

---

۱. در نسخ: لأنّ.

ـ أي: وصف ما يحصل من فعلهم في الخارج ـ.[۱]

---

۱. یعنی: و در برخی از روایات پیامبر ﷺ آمده است که: مردی را به کنار میزان و ترازوی اعمال می‌آورند، و برای او ۹۹ پرونده می‌گشایند که تا چشم کار می‌کند ادامه دارد، و در آن دفترها گناهان و اشتباهات او ثبت شده است، که همهٔ آن پرونده‌های قطور را داخل ترازوی اعمال می‌گذارند [ر.ک: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۱۷]، و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که از ایشان دربارهٔ آنچه در قیامت با آن سنجش انجام خواهیم شد پرسیده شد. فرمودند: صحف (صحیفه‌های اعمال، یا کتاب‌های آسمانی) [تفسیر الرازیّ، ج ۱۴، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۴]، و از عبدالله بن سلام روایت شده که: ترازوی پروردگار جهانیان میان انسان‌ها و جنّیان نصب می‌گردد ...، یکی از کفّه‌های آن روی بهشت است و دیگری بر جهنّم، و اگر تمامی آسمان‌ها را روی یکی از کفّه‌های آن قرار دهند همهٔ آنها را در خود جای خواهد داد، و جبرئیل عمود آن را به دست گرفته و به زبانهٔ آن می‌نگرد [همان دو مصدر].

گاهی بر این تفسیر اشکال می‌شود که: فایده‌ای در این وزن کردن اعمال نیست؛ زیرا فرد مکلّف یا اقرار به این دارد که خداوند متعال دادگر و عدالت‌پیشه و حکیم است و یا به چنین چیزی اعتراف ندارد. در صورت اوّل که مکلّف خداوند را دادگر و توبه‌پذیر می‌داند حکم او به مقدار ثواب و عقاب کافی است، و بنا بر فرض دوم (خدا را عادل ندانند) حتّی اگر بداند بدی‌هایش بر حسنات و نیکی‌ها فزونی دارد باز هم این برتری برایش حاصل نخواهد شد؛ زیرا احتمال می‌دهد که خداوند متعال عدالت و احسان را اظهار نکند، پس در این صورت چه فایده‌ای در میزان اعمال و سنجیدن آنها وجود دارد؟

امّا این اشکال سست و بی‌پایه است؛ چرا که روز قیامت زمان روشن شدن حقایق است، و در آن روز هیچ شکّ و تردیدی برای هیچ کس در هیچ کدام از اصول و اعتقادات نخواهد بود، و جملگی بر این باور اذعان و اعتراف دارند که خداوند عادل و حکیم (دادگر و فرزانه) است که از هر ستم و بیدادی منزّه می‌باشد، و در این هنگام فایدهٔ نصب ترازوی اعمال تنها اتمام حجّت بر گنهکاران و بستن زبان عصیان‌گران در پوزش و عذر آوردن نسبت به حقیقت‌هایی است که برای ایشان آشکار می‌شود، تا از این رهگذر اندوه و حسرت ایشان به خاطر ژرف دادن باورهای درست و کردار شایسته افزون گردد، و فایدهٔ نصب ترازوی اعمال برای اهل ایمان به خاطر آشکار ساختن شأن و جایگاه و رتبهٔ ایشان در نزد همهٔ مخلوقات از ابتدا تا انتهای آفرینش است، تا بدین ترتیب شادمانی و سرور ایشان افزون گردد.

و گاهی اشکال می‌شود که: اعمال از بین رفته و نابود گشته است، پس امر نابود شده چگونه بازگردانده خواهد شد تا وزن و سنجیده شود، در حالی که سنجش امر معدوم امکان ندارد؟

این ایراد هم مانند اشکال قبلی بی‌پایه و سست است؛ زیرا بنا بر این تفسیر از میزان اعمال آنچه سنجیده می‌شود خود عملی نیست که نابود و معدوم گشته، بلکه صورت آن اعمال و یا نامه‌ها و دیوان اعمال که اعمال در آنها نگاشته شده سنجیده خواهد شد، و حتّی اگر اعادهٔ معدوم را محال و ممتنع بدانیم این سخن چه ربطی به امکان اعادهٔ معدوم دارد؟

←

وجه ثالث آنکه: آنچه وزن می‌شود، جواهر بیضاء مشرقه[۱] است که در کفّهٔ حسنات قرار داده می‌شود، و جواهر سُودِ مظلمه[۲] است که در کفّهٔ سیّآت واقع می‌شود.

معنی ثالث از برای میزان آنکه: مراد به آن، مجازات عمل است. إن خیراً فخیراً، وإن شرّاً فشرّاً. وفي الصافي عن القمّيّ، قال: المجازاة بالأعمال؛ إن خيراً فخيراً، وإن شرّاً فشرّاً. وفي تفسير القمّيّ: ﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾، قالَ: المُجازاةُ، ﴿ وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ... حَاسِبِينَ ﴾[۳] أي: جازينَ بِها[۴].[۵]

← وگاهی اشکال می‌شود که: وزن کردن و اندازه‌ها و امثال آن از لوازم اجسام می‌باشند، و آنچه جسم نیست دیگر معقول نیست که آن را به این معنا وزن کنند، و مشخّص است که اعمال جزء صفات و اعراضند و جسم نیستند تا سنجیدن با ترازو بدانها راه بیابد. خلاصه اینکه: عمل مکلّف همان فعلی است که از او صادر می‌شود و بر خود وی قیام دارد، آن هم قیام صدوری (نه مانند سایر اعراض که بر جواهر حلول می‌کنند و به اصطلاح قیامشان قیام حلولی است). عمل از زمرهٔ اوصاف است (موصوف می‌خواهد)، و آنچه از فعل و کردار مکلّف در خارج حاصل می‌شود همان حسنات و سیّئات است، و عمل و فعل هم از اعراض می‌باشند که قابل سنجش نبوده و وزن حسّی معروف و متعارف را ندارند. این اشکال با روایتی که در کتاب احتجاج از امام صادق ﷺ نقل شده تأیید می‌گردد، که وقتی زندیقی از ایشان پرسید: مگر اعمال را وزن نمی‌کنند؟ امام ﷺ در پاسخ فرمودند: خیر؛ زیرا اعمال جسم نمی‌باشند، بلکه صفت چیزی هستند که انجام داده‌اند ـ یعنی: ویژگی عمل آنها هستند که در خارج محقّق شده است [احتجاج، ج ۲، ص ۹۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۸، ضمن حدیث ۳ و ج ۱۰، ص ۱۸۶ـ۱۸۷، ضمن حدیث ۲].

۱. یعنی: گوهرهای سپید نورانی.

۲. یعنی: گوهرهای سیاه ظلمانی.

۳. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۴۷.

۴. در مصدر: أتينا بها أي جازينا بها.

۵. یعنی: اگر کارش خوب بوده باشد پاداش خوب و اگر کار بد باشد جزای بد خواهد دید، و در صافی از قمی [نقل شده که] فرمود: جزا دادن به کارها؛ اگر خوب بوده باشد پاداش خوب و اگر بد باشد جزای بد [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۸۱، ضمن شمارهٔ ۸، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴]، و در تفسیر قمی [آمده]: ﴿و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم﴾، فرمود: [یعنی:] جزا دادن، ﴿و اگر هموزن دانهٔ خردلی باشد، آن را می‌آوریم [و کافی است که ما حسابرس باشیم]﴾ [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۴۷] یعنی: به آن جزا دهیم [ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹].

و **معنی رابع** از برای میزان آنکه: مراد به آن حساب است، و معنی ثقل میزان و خفّت آن قلّت و کثرت آن است. **وفي الاحتجاج عنه ﷺ: هِيَ قِلَّةُ الحِسابِ وكَثرَتُه.**[۱]

و **معنی خامس** از برای میزان آنکه: مراد به میزان، ظهور قدر مؤمن است در عظمت و جلالت شأن عند الله ـ سبحانه و تعالی ـ. و مراد به ثقل وزن، بزرگی قدر او باشد. و مراد به خفّت، ذلّت و اهانت غیر مؤمن باشد عند الله، و بروز و ظهور ذلّت و اهانت او بر خلایق. و من لا قدر له عند أحدٍ يقال: إنّه لا قيمة له ولا وزن له.[۲]

و **معنی سادس** از برای میزان آنکه: مراد به آن انبیا و اوصیا ـ سلام الله علیهم ـ است. **وفي الكافي وغيره من بعض كتب الأخبار عن الصادق ﷺ في قول الله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، قال: هُمُ الأَنبياءُ والأَوصياءُ [ﷺ]، وفي روايةٍ أُخرى: نَحنُ المَوازينُ.**[۳]

معنی سابع از برای میزان آنکه: مراد به آن، موازنهٔ نفوس خلایق است. پس وزن نمایند مؤمن و کافر را، و می‌آورند مرد عظیم الجثّهٔ قوی هیکل را که به مقدار جناح بعوضه[۴] نباشد وزن او، و بر عکس مؤمن. و این تفسیر منسوب به بعض از مفسّرین عامّه است ـ چون عبید بن عمیر ـ[۵]، **وهو أردأ المعاني والوجوه في تفسير الميزان.**[۶]

وقوله تعالی: **﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ**[۷]**﴾. وجمع الموازين يحتمل أن يكون لكلّ نوعٍ**

---

۱. احتجاج، ج ۱، ص ۳۶۴ ـ ۳۶۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵، ضمن حدیث ۱.

۲. یعنی: و دربارهٔ کسی که پیش دیگران ارزشی نداشته باشد گفته می‌شود: قیمت و وزنی ندارد.

۳. یعنی: و در کافی و کتاب‌های روایی دیگر از امام صادق ﷺ در فرمایش خدای متعال: ﴿و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم﴾ [آمده که] فرمود: اینان پیامبران و اوصیا [ﷺ] هستند [الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۳۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۸، ح ۴ و ...]، و در روایت دیگری [وارد شده]: آن ترازوها ماییم [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۸۲، ضمن شمارهٔ ۹].

۴. جناح بعوضه: بال پشه.

۵. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۴ و ....

۶. یعنی: و این بدترین معناها و أشکال در تفسیر «میزان» است.

۷. در نسخه‌ها: ﴿فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾.

من الطاعات يوم القيامة ميزانٌ، فلأفعال القلوب ميزانٌ، ولأفعال الجوارح ميزانٌ، ولما يتعلّق بالقول ميزانٌ آخر. وعن بعض المفسّرين: أنّ جمع الموازين في الآية لوجهين: الأوّل أنّ العرب قد يوقع لفظ الجمع على الواحد فيقولون: خرج فلان إلى مكّة بالنعال. الثاني: أنّ المراد بالموازين هيهنا جمع «موزون» لا جمع «ميزان»، وأراد بالموازين الأعمال الموزونة. وردّ بأنّ هذين كليهما خلاف الظاهر، ولا يصار إليه إلّا عند تعذّر حمل الكلام على ظاهره، ولا مانع هيهنا منه، فوجب حمل اللفظ على حقيقته، فكما يجوز إثبات ميزان له لسانٌ وكفّتان وكذلك لا يمتنع إثبات موازين بهذه الصفة، فما الموجب لترك الظاهر والمصير إلى التأويل؟

ويحتمل أن يكون لكلّ شخص ميزانٌ، فجمع الموازين باعتبار تعدّد ميزان المكلّفين، ولكلّ مكلّفٍ ميزانٌ غير ميزان الآخر. قال المجلسيّ ـ عليه الرحمه ـ: واختلف القائلون بأنّ الميزان محمولٌ على حقيقته على أنّه ميزانٌ واحدٌ يوزن به أعمال المكلّفين، أو لكلّ واحدٍ ميزانٌ غير ميزان الآخر؟ وعلى تقدير تعدّده هل لكلّ مكلّفٍ ميزانٌ واحدٌ أو موازين متعدّدةٌ باعتبار العقائد والأفعال والأقوال؟ انتهى موضع الحاجة من كلامه ﷺ.

ثمّ اعلم أنّ المراد بثقلة الميزان بأيّ معنىً أراد هي الحسنات، والمراد بخفّتها السيّآت. ولا كلام في ذلك لأحدٍ من المفسّرين والمتكلّمين، وإنّما الكلام في كيفيّة ذلك، هل المراد به مطلق الرجحان أو ظهور علامة للحسنات، فيعظم قدره في الأنظار؟ فثقل الموازين باعتبار عظم قدرها، أو خصوص ثقل الوزن ـ على ما هو المتبادر من الأوزان ـ، أو المراد كثرة الحسنات وقلّتها؟ فيه وجوهٌ وأقوالٌ ناشٍ من الاختلاف في معنى الميزان.

وفي مقدّمات الصافي في متشابهات القرآن وتأويله أنّ لكلّ معنىً من المعاني حقيقةً وروحاً، وله صورةٌ وقالبٌ، وقد يتعدّد الصور والقوالب لحقيقةٍ واحدةٍ، وإنّما وضعت الألفاظ للحقائق والأرواح، ولوجودهما في القوالب تستعمل الألفاظ فيهما على الحقيقة؛ لاتّحاد ما بينهما؛ مثلاً لفظ «القلم» إنّما وضع لآلة نقش الصور في الألواح من دون أن يعتبر فيها كونها من قصبٍ أو حديدٍ أو غير ذلك .... وكذلك الميزان مثلاً فإنّه موضوعٌ لمعيارٍ يعرف به المقادير. وهذا معنىً واحدٌ هو حقيقته وروحه، وله قوالب مختلفةٌ وصورٌ شتّى

بعضها جسمانيٌّ وبعضها روحانيٌّ ؛ كما يوزن به الأجرام والأثقال ـ مثل ذي الكفّتين والقبان وما يجرى مجراهما ـ وما يوزن به المواقيت والارتفاعات ـ كالأُسطرلاب ـ وما يوزن به الدوائر والقسيّ ـ كالفرجار ـ وما يوزن به الأعمدة ـ كالشاقول ـ وما يوزن به الخطوط ـ كالمسطرة ـ وما يوزن به الشعر ـ كالعروض ـ وما يوزن به الفلسفة ـ كالمنطق ـ وما يوزن به بعض المدرَكات ـ كالحسّ والخيال ـ وما يوزن به العلوم والأعمال كما يوضع ليوم القيامة ... ، إلى غير ذلك من الموازين .

وبالجملة ، ميزان كلّ شيءٍ يكون من جنسه ، ولفظة « الميزان » حقيقةٌ في كلٍّ منها باعتبار حدّه وحقيقته الموجودة فيه ، وعلى هذا القياس كلّ لفظ ومعنى .

أقول: ما أفاده حسنٌ وجيهٌ في المقام لو ثبت لفظة « الميزان » من الألفاظ التي وضعت لمعنى كلّيّ مشترك معنويّ بين أفراده ولا يكون من الحقيقة والمجاز ـ كما هو ظاهر أكثر المفسّرين والمتكلّمين ـ ، وما ادّعاه إنّما هو من المحتملات في معنى الميزان في المقام ، وإنّما يساعده بعض الأخبار والاعتبار ، فتدبّر جدّاً .

وكيف كان ، فالقدر اللازم في المقام هو الاعتقاد بحقّيّة الميزان على سبيل الإجمال بأن يعتقد المكلّف بأنّه تعالى ينصب يوم القيامة ميزاناً لعباده ليوزن به أعمالهم من الحسنات والسيّآت . وأمّا حقيقة الميزان وكيفيّته ووحدته وتعدّده وغير ذلك فعلمه موكولٌ إليه تعالى ، ولم يبيّن من الشرع وجوب الاعتقاد به زيادةً على ذلك . وما ورد فيه من الأخبار مع كونها من الآحاد مختلف المفاد من هذه الجهات . وقال المجلسيّ ﷺ في البحار : فنحن نؤمن بالميزان ونردّ علمه إلى حملة القرآن ، ولا نتكلّف علم ما لم يوضح لنا بصريح البيان ، والله الموفّق وعليه التكلان ، انتهى . وقد عرفت اختلاف كلمات المفسّرين والمتكلّمين في ذلك .

ثمّ اعلم أنّ موقف الميزان من ألاهوال العظيمة في يوم القيامة ، وأحوال الناس فيه مختلفةٌ ، فصنفٌ منهم لا ينصب لهم ميزانٌ رأساً تفضّلاً من الله عليهم ، وهم أصحاب اليمين الذين خلصوا لله دينهم واستقاموا على الطريقة الحقّة ، وكانوا من أولياء الله ـ سبحانه وتعالى ـ ، وأطاعوا الله ورسوله والأئمّة الصادقين ، وكانوا راسخين في محبّة أمير المؤمنين وأهل بيته الطاهرين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ . وروى الصدوق ﷺ بإسناده عن

أبي سعيد الخدريّ عن رسول الله ﷺ : إنَّ في حُبِّ أَهلِ بَيتي عِشرونَ خِصلَة، عَشرٌ مِنها فِي الدُّنيا وعَشرٌ مِنها فِي الآخرةِ. فَأَمَّا الَّتي فِي الدُّنيا: فَالزُّهدُ، والحِرصُ عَلَى العَملِ، والوَرعُ فِي الدِّينِ، والرَّغبةُ فِي العِبادةِ، والتَّوبَةُ قَبلَ المَوتِ، والنَّشاطُ في قِيامِ اللَّيلِ، واليَأسُ مِمّا في أَيدِي النّاسِ، والحِفظُ لِأَمرِ اللهِ ونهيهِ ـعزّ وجلّـ، والتّاسِعَةُ بُغضُ الدُّنيا، والعاشِرَةُ السَّخاءُ. وأَمَّا الَّتي فِي الآخرةِ: فَلا يُنشَرُ لَهُ ديوانٌ، ولا يُنصَبُ لَهُ ميزانٌ، ويُعطى كِتابَهُ بِيَمينِهِ، ويُكتبُ لَهُ بَراءَةٌ مِنَ النّارِ، ويَبيضُّ وَجهُه، ويُكسى مِن حُلَلِ الجَنَّةِ، ويُشفَّعُ في مِائَةٍ مِن أَهلِ بَيتِهِ، ويَنظُرُ اللهُ ـعزّ وجلّـ إِلَيهِ بِالرَّحمَةِ، ويُتَوَّجُ مِن تيجانِ الجَنَّةِ، والعاشِرَةُ يَدخلُ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ.

وصنفٌ لا ينصب لهم ميزانٌ غضباً عليهم، وتعجيلاً بهم إلى النار، وهم أهل الشرك والكفّار وقادة الضلالة. وفي الكافي بسنده عن عليّ بن الحسين ﷺ : اعلَموا ـعِبادَ اللهِ ـ أَنَّ أَهلَ الشِّركِ لا يُنصَبُ لَهُم المَوازينُ، ولا يُنشَرُ لَهُم الدَّواوينُ، وإِنَّما يُحشَرونَ إِلى جَهنَّمَ زُمراً، وإِنَّما نَصبُ المَوازينِ ونَشرُ الدَّواوينِ لِأَهلِ الإِسلامِ. وفي الاحتجاج عن أمير المؤمنين ﷺ : ومِنهُم مَن يُحاسَبُ عَلَى النقيرِ والقِطميرِ، ويَصيرُ إِلى عَذابِ السَّعيرِ، [ومِنهُم] أَئِمَّةُ الكُفرِ وقادةُ الضَّلالةِ، فَأُولئِكَ لا يُقيمُ لَهُم يَومَ القِيامَةِ وَزناً ولا يُعبَأُ بِهِم؛ لأَنَّهم لَم يَعبُدُوا بِأَمرِهِ ونَهيِهِ، فَهُم في جَهَنَّمَ خالِدُونَ، تَلفَحُ وُجوهَهُمُ النّارُ، وهُم فيها كالِحونَ.

وصنفٌ منهم ينصب لهم الموازين، فهم المسلمون المذنبون، فأحوالهم مختلفةٌ، فمنهم من يرجّح حسناته على سيّآته، فينالهم الرحمة من الله تعالى أو شفاعة محمّدٍ وأهل بيته الطاهرين ـصلوات الله عليهم أجمعين ـ. ومنهم من يرجّح سيّآته على حسناته، فيؤمر به إلى النار. وفي بعض الأخبار النبويّ: إِنَّ اللهَ يَبعثُ يَومَ القِيامَةِ أَقواماً يَستَلي مِن جَهةِ السَّيّآتِ مَوازينُهُم، فَيُقالُ لَهُم: هذِهِ [الـ]سَّيّآتُ، فَأَينَ الحَسناتُ؟... فَيَقولونَ: يا رَبَّنا، ما نَعرِفُ لَنا حَسناتٍ، فَإِذا النِّداءُ مِن قِبَلِ اللهِ ـعزّ وجلّـ: لَتِن لَم تَعرِفوا لِأَنفُسِكم ـعِبادي ـ حَسناتٍ، فَإِنّي أَعرِفُها لَكُم وأُوَفِّرُها عَلَيكُم، ثُمَّ يَأتي بِصَحيفةٍ صَغيرةٍ يَطرَحُها في كِفَّةِ حَسناتِهِم، فَتَرجَحُ بِسَيّآتِهِم بِأَكثَرَ مِمّا بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ، فَيُقالُ لِأَحدِهِم: خُذ بِيدِ أَبيكَ وأُمِّكَ وإِخوانِكَ وأَخواتِكَ وخاصَّتِكَ وقَراباتِكَ وخُدّامِكَ ومَعارِفِكَ، فَأَدخِلهُم الجَنَّةَ.

وفي بعض الأخبار ـ كما في مجمع المعارف ـ: إِنَّهُ لَيُؤتَى الرَّجلُ فَيوقفهُ عِندَ الميزانِ، فَإن غَلَبَت حَسناتُهُ عَلى سَيِّـآتِهِ فَيُنجّى مِن تِلكَ العَقبةِ بِمِقدارِ لَمحَةٍ، وإن غَلَبَت سَيِّـآتُهُ عَـلى حَسناتِهِ فَيتلَبَّثُ عِندَ الميزانِ مِقدارَ أَلفِ سَنةٍ، فَإن كانَ مِن أَهلِ الإيمانِ فَيرجُو مِنَ اللهِ تَعالى أَن يُدخِلَه في رَحمتِهِ. وفي رواية أُخرى: إنَّ الرَّجلَ لَيُؤتى بِهِ عِندَ الميزانِ فَيُؤمَرُ بِهِ إِلَى النّارِ لِكَثرَةِ سَيِّـآتِهِ، فَإذا وَصلَ إلى كناسةِ جَهَنَّمَ يَستغيثُ بِالمَلائِكَةِ أَن يُمهِلوهُ لِأَن يَبكي عَلى حالِهِ، وأَتَي مِن أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ ولا طاقةَ لي عَلَى النّارِ، ولا أَظنُّ بِرَبّي أَن يُدخِلَني فِي النّارِ، فَيَقولونَ: هذا مُحَمَّدٌ ﷺ قائِمٌ عِندَ رَبِّهِ فَاستَغِث بِهِ، فَيَستَغيثُ بِأَعلى صَوتِهِ: يا مُحَمَّداهُ، فَيَلتفِتُ إِلَيهِ ويَقولُ: فَآتوني بِهِ حَتّى يُوزَنُ أَعمالُه مَرَّةً أُخرى، فَيُخرِجُ مِن عِندِهِ صَحيفةً مِن نُورٍ، ويَضَعُها عَلى كَفَّةِ حَسناتِهِ، فَيَرجَحُ عَلى سَيِّـآتِهِ، فَيقولُ: هذِهِ صَحيفةُ صَلواتِكَ عَلَيَّ وعَلى أَهلِ بَيتي.

وفي الخبر الصحيح عن الصادق ﷺ: إِنَّه ما يُوضَعُ في ميزانِ امرئٍ يَومَ القِيامَةِ أَفضلَ مِن الصَّلواتِ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ. وفي الكافي بسنده عن عليّ بن الحسين ﷺ، قال: قالَ رَسُولُ اللهِ ـ صلواتُ الله وسلامُه عليهِ وعَلى آلِهِ ـ: ما يُوضَعُ [في] ميزانِ امرئٍ يَومَ القِيامَةِ أَفضلُ مِن حُسنِ الخُلقِ.[1]

---

۱. يعني: و فرمايش خداى متعال كه: ﴿و در آن روز سنجش [اعمال] درست است. پس هر كس ميزان‌هاى [عمل] او گران باشد آنان خود رستگارانند و هركس ميزان‌هاى [عمل] او سبک باشد پس آنانند كه به خود زيان زده‌اند؛ چراكه به آيات ما ستم كرده‌اند﴾ [سورهٔ اعراف، آيهٔ ۹]، و اينكه «موازين» با صيغهٔ جمع آورده شده است احتمال دارد كه براى هر يک از طاعات و عبادات در روز قيامت ترازويى جدا باشد؛ مثلاً افعال قلبى و جوانحى ترازويى و براى افعال جوارحى ميزانى ديگر، و براى افعالى كه به سخن و زبان مربوط مى‌شود معيار ديگرى وجود داشته باشد، كه از برخى از مفسّرين نقل شده: اينكه در اين آيه «موازين» به صورت صيغهٔ جمع آورده شده است به دو دليل مى‌باشد: ۱ ـ گاهى در زبان عربى جمع را بر واحد و فرد اطلاق مى‌كنند ـ مثلاً مى‌گويند: فلانى با كفش‌هايش به سوى مكّه رفت. ۲ ـ مراد از «موازين» در آيه جمع «موزون» است نه جمع «ميزان»، و مقصود از آن اعمالِ وزن شده است. اين دو وجه رد شده است؛ زيرا هر دو برخلاف ظاهرند، و تنها وقتى كه حمل كلام بر ظاهر آن دشوار باشد مى‌توان دست به دامان اين دو توجيه شد، و در اين جا نيز مانعى براى حمل اين سخن بر ظاهرش وجود ندارد، پس بايد آن را بر معناى حقيقى‌اش حمل نمود، ←

.....

← پس همان طوری که امکان دارد ترازویی با زبانه و دو کفّه اثبات کنی و محال نیست که ترازوهایی با این ویژگی‌ها ثابت کرد، پس چه دلیلی برای وانهادن ظاهر و رفتن به سوی تأویل وجود دارد؟

و احتمال هم دارد که برای هر کسی یک ترازو وجود داشته باشد، بنابراین جمع آمدن کلمهٔ میزان در آیه به اعتبار آن است که ترازوی اعمال مکلّفان متعدّد است، و هر مکلّفی میزانی غیر از دیگری دارد. مرحوم مجلسی ـ که رحمت خدا بر او باد ـ فرموده است: کسانی که بر این باورند که میزان بر حقیقت خود حمل می‌شود در این مطلب اختلاف نظر دارند که آیا یک میزان در روز قیامت وجود دارد و اعمال مکلّفان را با همان یک ترازو می‌سنجند، یا هرکسی برای اعمالش ترازویی غیر از دیگری دارد؟ و بر فرض متعدّد بودن ترازوی اعمال، آیا هر مکلّفی فقط یک ترازو دارد، یا دارای چندین ترازو به اعتبار باورها و رفتارها و سخنان می‌باشد؟ [شاید در عقایدش باشد]

مطلب دیگر اینکه منظور از سنگینی کفّهٔ ترازو به هر معنایی که قصد شود همان حسنات و کارهای نیک است، و منظور از سبکی کفّهٔ ترازو هم همان گناهان می‌باشد، و هیچ نظر مخالفی هم از هیچ یک از مفسّران و متکلّمان در این مورد وجود ندارد، امّا آنچه مورد اختلاف است کیفیّت سبکی یا سنگینی ترازوی اعمال است که آیا منظور از آن صرف رجحان و برتری است یا آشکار شدن نشانه‌ای برای کارهای نیک تا اندازه و قدرشان در نگاه‌ها بزرگ بنماید؟ پس سنگینی ترازو به اعتبار بزرگی و عظمت قدر و ارزش آن است یا منظور خصوص سنگینی وزن است ـ که معنای متبادر به ذهن از وزن هم همین می‌باشد ـ، یا اینکه منظور از سنگینی ترازو فراوانی یا کمی کارهای نیک است؟ در این باره چند احتمال و نظر وجود دارد که از اختلاف در معنای «میزان» سرچشمه می‌گیرد.

و در مقدّمات تفسیر صافی در باب متشابهات قرآن و تأویل آن آمده است: هر معنایی هم دارای حقیقت و روح و هم دارای صورت و قالب است، و گاهی چندین صورت و قالب برای یک حقیقت وجود دارد، و الفاظ هم فقط برای حقایق و ارواح وضع شده‌اند، و از آن جا که حقیقت و روح در قالب‌ها وجود دارد به خاطر اتّحاد آنها الفاظ در صورت‌ها و قالب‌ها به صورت حقیقت به کار برده می‌شوند؛ به عنوان مثال لفظ «قلم» برای ابزار نقش کردن تصاویر در لوح‌ها وضع شده است بدون اینکه بودن جنس قلم از نی یا آهن یا غیر آن در معنای قلم لحاظ شده باشد...، و میزان هم همین طور است، و برای هر چیزی وضع شده است که برای سنجش و عیارسنجی به کار رود، و این معنا یکی است که حقیقت و روح آن لفظ است، و البتّه دارای قالب‌های مختلف و صورت‌هایی گوناگون می‌باشد که برخی جسمانی و برخی معنوی است؛ مثل وسیله‌ای که با آن جرم‌ها و سنگینی‌ها وزن می‌شود ـ مثل ترازوی دو کفّه و قپان و مانند آن ـ و مانند ترازویی که با آن مکان‌ها و ارتفاعات را اندازه‌گیری می‌کنند ـ مثل اسطرلاب ـ و آنچه که با آن قوس‌ها و دایره‌ها را اندازه می‌گیرند ـ مثل پرگار ـ و آنچه با آن ستون‌ها را محاسبه می‌کنند ـ مانند شاقول ـ و آنچه با آن خط‌ها را اندازه می‌گیرند

←

.....

← ـ مثل خط‌کش ـ و آنچه با آن شعرها را می‌سنجند ـ مانند علم عروض ـ و آنچه با آن فلسفه را می‌سنجند ـ مانند علم منطق ـ و آن ترازویی که با آن برخی از ادراکات را می‌سنجند ـ مانند حسّ و خیال ـ و آنچه با آن دانش‌ها و رفتارها را ارزیابی می‌کنند که در روز رستاخیز نصب می‌گردد ...، و امثال و نمونه‌های دیگری که از ترازو و میزان وجود دارد.

کوتاه سخن اینکه: ترازوی هر چیزی از جنس خود آن است، و کلمهٔ «میزان» به اعتبار تعریفی که از ترازو می‌شود و حقیقتی که از ترازو در همهٔ مصداق‌های آن موجود است در همهٔ انواع ترازوها حقیقت است، و هر لفظ و معنای دیگری هم به همین ترتیب است. [تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱ ـ ۳۲]

به نظر من (مؤلّف) آنچه ایشان در این باب بیان داشته‌اند نیکو و زیباست، البتّه در صورتی که کلمهٔ «میزان» از جمله الفاظی باشد که برای یک معنای کلّی وضع شده باشد که بین افراد و مصادیق ترازو مشترک معنوی است، نه اینکه حقیقت و مجاز باشد ـ چنان که ظاهر سخن بیشتر مفسّران و متکلّمان است ـ، و ادّعایی که ایشان کرده‌اند یکی از احتمال‌های معنای میزان در این باب است، که برخی روایت‌ها و اعتبار اهل لغت هم آن را تقویت می‌کند، پس در این مطلب خوب دقّت کن.

به هر حال آنچه در این باب لازم و بایسته است باور به حق بودن میزان است آن هم به نحو اجمالی، به این صورت که مکلّف معتقد باشد که خداوند متعال در روز رستاخیز ترازویی برای بندگانش قرار می‌دهد تا اعمال زشت و زیبا و خوب و بد آنها را بسنجد، امّا اطّلاعات مربوط به حقیقت این ترازو و چگونگی آن و یکی بودن و تعدّد ترازوها و مطالبی از این دست را به خدای متعال واگذار می‌کنیم، و از جانب شریعت هم وجوب اعتقاد به بیش از این مقدار روشن و مشخّص نشده است، و آنچه هم که در این باره در روایات آمده است علاوه بر اینکه خبر واحد است دربارهٔ آنچه گفته شد اختلاف زیادی از نظر مفهوم و معنا دارند. مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار فرموده است: ما به میزان ایمان داریم، امّا علم به آن را به حاملان قرآن واگذار می‌کنیم، و نسبت به علمی که بروشنی و وضوح و صراحت برای ما بیان نشده است خود را به زحمت نمی‌اندازیم، و خداوند توفیق می‌دهد، و اعتماد ما به اوست [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۳، ذیل شمارهٔ ۹]. اختلاف نظر در میان مفسّران و متکلّمان در معنای میزان را هم که پیش‌تر دانستی.

از این گذشته بدان که موقف میزان اعمال از هولناک‌ترین و بزرگ‌ترین مسائل هراس‌انگیزتر روز رستاخیز است، و حال و روز مردم هم در این موقف گوناگون است؛ برای برخی از باب لطف و تفضّل خداوند به ایشان اصلاً ترازوی اعمال نصب نمی‌شود، آنها اصحاب یمینند که برای خداوند خالصانه دین‌ورزی کردند و بر راه حقّ و درست استقامت و پایداری نمودند، و از زمرهٔ اولیای الهی بودند، و از خدا و رسول او و امامان راستین فرمانبرداری کردند، و بر محبّت امیر مؤمنان و خاندان پاک او ـ که درود خداوند بر تمام ایشان باد ـ راسخ و پابرجا بودند. شیخ صدوق ﷺ با سند خود از ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: در ←

.....

← محبّت خاندان من ۲۰ ویژگی وجود دارد که نیمی از آن در دنیا و نیمی دیگر در آخرت است. امّا ویژگی‌های دنیوی آن عبارتند از: ۱ـ زهد و ساده زیستی. ۲ـ اشتیاق زیاد به عمل کردن. ۳ـ ورع و خویشتن‌داری در دین. ۴ـ رغبت به عبادت. ۵ـ توبه پیش از مرگ. ۶ـ نشاط در تهجّد و نماز شب. ۷ـ ناامید بودن از داشته‌های مردم و چشم نداشتن به دارایی ایشان. ۸ـ حفظ و پاس داشتن امر و نهی‌های الهی. ۹ـ دشمنی با دنیا. ۱۰ـ بخشش و سخاوتمندی. و امّا خصلت‌های اخروی آن عبارتند از: ۱ـ دیوان اعمال و کارنامهٔ دوستدار اهل بیت را نمی‌گشایند. ۲ـ میزانی برای وزن و سنجش اعمال او نصب نمی‌کنند. ۳ـ نامهٔ عملش را به دست راست او بدهند. ۴ـ برای او تذکرهٔ رهایی از دوزخ نوشته شود. ۵ـ سپیدروی گردد. ۶ـ بر او از جامه‌های آراستهٔ بهشتی بپوشانند. ۷ـ شفاعت او دربارهٔ ۱۰۰ نفر از خاندانش پذیرفته شود. ۸ـ خداوند به او نظر رحمت کند. ۹ـ تاجی بهشتی بر سرش بنهند. ۱۰ـ بدون حساب و محاسبه وارد بهشت شود. [خصال، ص ۵۱۵، ح ۱، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۷۸ـ۷۹، ح ۱۲]

عدّه‌ای دیگر از مردمان هستند که برای ایشان از سر خشم و غضب الهی ترازوی اعمال نصب نمی‌گردد تا زودتر ایشان را در آتش جهنّم افکنند، و آنها مشرکان و بت‌پرستان و کافران سردمداران گمراهی‌اند، که در کتاب کافی به سند خود از امام سجّاد ﷺ نقل نموده است: بدانید ـ ای بندگان خدا! ـ برای مشرکان در روز رستاخیز ترازوی عمل نصب نمی‌شود، و نامهٔ اعمال آنها گشوده نخواهد شد، و جملگی ایشان را به طرف جهنّم محشور می‌کنند (بدون حساب و کتاب و گذر از مواقف قیامت آنها را یک راست به دوزخ می‌افکنند)، و نصب ترازوی اعمال فقط برای مسلمانان است و بس [الکافی، ج ۸، ص ۷۵، ضمن حدیث ۲۹، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۵۰، ح ۸ و ...]، و در کتاب احتجاج از امیر مؤمنان ﷺ نقل شده است: و برخی از مردم هستند که به خاطر چیزهای کوچکی مانند نخ میان هستهٔ خرما و یا پردهٔ بین هسته و خود خرما هم از ایشان حساب می‌کشند، و ایشان را به شوی‌عذاب و آتشی شعله‌ور می‌برند، پیشوایان گمراهی و کفر که روز قیامت برای آنها ترازوی عملی نصب نگردد و هیچ اعتنایی به آنها نشود؛ زیرا ایشان هرگز به امر و نهی الهی اعتنا نمی‌کردند، و آنها برای همیشه در جهنّم خواهند ماند، در حالی که آتش چهره‌های ایشان را سیاه و دگرگون کند، و آنها در جهنّم چهره‌هایی درّم و درهم و زشت خواهند داشت. [احتجاج، ج ۱، ص ۳۶۴، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰۵، ضمن حدیث ۱]

و برای برخی دیگر از مردم ترازوی اعمال نصب می‌شود، که آنها مسلمانان گنهکاری می‌باشند که حال و روزی مختلف دارند؛ بعضی از آنها حسنات و کارهای خوبشان بر گناهانشان ترجیح دارد، که ایشان مشمول رحمت خدای متعال یا شفاعت پیامبر و خاندان پاک او ـ که درود خدا بر تمامی ایشان باد ـ می‌شوند، و بعضی دیگر هستند که گناهانشان بر خوبی‌های آنها برتری دارد، پس امر می‌شود که آنها را در دوزخ بیفکنند، و در برخی از روایت‌های پیامبر ﷺ آمده است: خداوند در روز قیامت عدّه‌ای را برمی‌انگیزد که کفّهٔ آنها به خاطر رفتارهای زشتشان پر

←

[سؤال از رسل و امم]

فصل دوازدهم در کیفیّت سؤال از رسل و امم، که یکی از مواقف یوم قیامت سؤال نمودن پروردگار است از انبیا و رسل و امم ایشان. وقال تعالی: ﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ

← و انباشته است، پس به ایشان گفته می‌شود: اینها گناهان است، پس کارهای نیک و حسنات کجاست؟... عرضه می‌دارند: پروردگارا! برای خود هیچ کار خیری سراغ نداریم، پس ناگهان سروشی از جانب خداوند می‌آید که: ای بندگان من! اگر شما برای خودتان کار نیکی سراغ ندارید، امّا من آنها را می‌شناسم و به تمام و کمال برایتان می‌آورم، سپس کتابچه‌ای کوچک آورده و آن را در کفّهٔ حسنات آنها می‌افکنند، که کفّهٔ حسنات بیشتر از فاصلهٔ آسمان تا زمین بر کفّهٔ گناهان برتری می‌یابد، و بعد به یکی از ایشان گفته می‌شود: دست پدر و مادر و برادران و خواهران و دوستان خاص و خویشاوندان و خدمتکاران و همهٔ آشنایان را بگیر و آنها را وارد بهشت کن. [تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۱۳۹ ـ ۱۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۴۸، ح ۱ و...]

و در برخی از روایت‌ها ـ چنان که در مُجمع المعارف است ـ آمده که: مردی را می‌آورند و در نزد ترازوی اعمال نگاه می‌دارند، پس اگر حسنات او بر گناهانش غلبه کند به چشم برهم زدنی از آن عقبه و گردنهٔ قیامت نجات می‌یابد، و اگر گناهانش بر نیکی‌های او برتری یابد در همان موقف میزان هزار سال معطل می‌شود، پس اگر از اهل ایمان باشد به خداوند امید دارد تا او در رحمت خود وارد کند [مجمع المعارف، ص ۱۵۲، در بیان ترازوی اعمال]، و در روایت دیگری آمده است: مردی را تا کنار ترازوی اعمال می‌آورند و به خاطر گناهان فراوانی که مرتکب شده امر می‌کنند او را در آتش بیندازند. وقتی به حاشیهٔ دوزخ می‌رسد دست به دامان فرشتگان می‌شود تا به او مهلت دهند تا به حال و روز خود بگرید، و اینکه من از امّت پیامبر ﷺام و تاب آتش دوزخ را ندارم، و گمان نمی‌کردم که پروردگارم مرا به آتش بیندازد. فرشتگان می‌گویند: این شخصی که در پیشگاه خدا ایستاده محمّد ﷺ است، دست به دامان ایشان شو. او با بلندترین صدای خود ناله سر می‌دهد که: ای وای، محمّد به دادم برس! پس پیامبر ﷺ به او توجّهی نموده و می‌فرماید: او را نزد من بیاورید تا بار دیگر اعمالش سنجیده شود، پس نوشته و صحیفهٔ نورانی‌ای را درآورده و آن را در کفّهٔ حسنات وی می‌نهد، که در نتیجه حسنات و نیکی‌های او بر گناهانش فزونی می‌یابد. پس پیامبر ﷺ می‌فرماید: این صحیفه پاداش صلوات‌هایی است که بر من و خاندانم فرستاده‌ای. [مجمع المعارف، ص ۱۵۲ ـ ۱۵۳، در بیان ترازوی اعمال]

و در روایتی با سند صحیح از امام صادق ﷺ آمده است: یقین در روز رستاخیز در ترازوی عمل هیچ کس برتر از صلوات بر محمّد و آل محمّد گذارده نمی‌شود [ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸۶، ص ۳۳۳، ح ۶]، و در کافی شریف به سند خود از حضرت امام سجّاد ﷺ نقل شده که پیامبر ـ که درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد ـ فرمودند: در روز قیامت [در] ترازوی عمل انسان چیزی همسنگ خوشرفتاری قرار داده نمی‌شود. [الکافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹، ح ۷ و...]

﴿ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾[۱]؛ یعنی: هرآینه سؤال می‌نماییم آنچنان کسانی را که ارسال رسل نمودیم به سوی ایشان از امّتان هر پیغمبری، از قبول رسالت و اجابت ایشان آن رسل را. و هرآینه سؤال می‌نماییم از رسولان ـ یعنی: انبیا را ـ از تأدیهٔ رسالت. و در احتجاج به سند خود از امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که فرمود: پس می‌ایستند انبیا در موقف سؤال، و سؤال کرده می‌شوند از ادای رسالت خود، آنچه تحمّل نمودند از جانب پروردگار به سوی امم که: آیا ادای رسالت به سوی امّتان خود نمودید؟ پس جواب گویند که: [ادای] رسالت نمودیم. آن گاه از امم سؤال می‌نمایند ـ کما قال: ﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾.[۲]

کلام در این فصل در دو مقاله است:

مقالهٔ اولی در سؤال از مرسلین. وقال تعالی: ﴿ يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾[۳]؛ یعنی: روزی که جمع نمایند انبیا را و سؤال نمایند که: امّتان شما چگونه اجابت نمودند شما را؟ در جواب گویند: علمی از برای ما نیست و تویی علّام الغیوب. و به روایتی آنکه: سؤال نمایند که: امّتان شما چگونه اجابت نمودند اوصیای شما را بعد از شما؟ جواب گویند که: علمی از برای ما نیست در آنچه سؤال کردی و تویی علّام الغیوب[۴]. و شاید مراد به نفی علم، آن باشد که از برای ما علمی نخواهد بود سوای آنچه به ما اعلام فرمودی و تویی علّام الغیوب. و محتمل است که مراد آن باشد که: علمی نیست از برای ما به بواطن ایشان و تویی عالم السرّ والخفیّات. و محتمل است که مراد آن باشد که: بعد از وفات ما علمی نباشد از برای ما به مآل[۵] ایشان، که چگونه اجابت کردند اوصیای ما را و تویی علّام الغیوب.

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۶.

۲. ر.ک: احتجاج، ج ۱، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰۱، ضمن حدیث ۱.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰۹.

۴. علّام الغیوب: دانندهٔ رازهای نهان.

۵. مآل: جای بازگشت، محلّ رجوع.

پس به مقتضای قوله تعالی: ﴿ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ﴾[۱] حق تعالی در قیامت نیز فصل قضا بین خلایق بر انبیا و رسل که می‌نماید، بنحوی که حجّت بالغهٔ او ظاهر و هویدا باشد بر اوّلین و آخرین. پس حجّت بالغه اوّلاً قائم می‌شود بر انبیا و رسل، که مقرّب‌ترین خلایقند در بارگاه عزّت. پس اوّل سؤالی که می‌شود از انبیا، سؤال از سیّد انبیا و خاتم پیغمبران ﷺ خواهد بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم ـ چنان که در بحار و غیر آن نیز نقل نموده‌اند از حضرت امام محمّد باقر ﷺ در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ﴾[۲] ـ که: چون روز قیامت شود، محشور می‌شوند مردم از برای حساب، و می‌گذرند بر اهوال قیامت و مواقف هولناک آن، و به عرصهٔ قیامت بیایند، و شدید شود امر بر ایشان، و حق تعالی مُشرِف شود بر خلایق از فوق عرش خود. و اوّل کسی که خوانده می‌شود به ندایی که بشنوند آن را جمع خلایق، آن ندایی است که به اسم محمّد بن عبد الله نبیّ امّی قرشی ﷺ خواهد بود. پس آن بزرگوار مقدّم می‌شود تا آنکه واقف شود بر سمت یمین عرش الهی. و بعد از آن ندا می‌رسد از جانب پروردگار به امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ، پس آن بزرگوار نیز مقدّم می‌شود تا آنکه می‌آید در یمین عرش الهی، و در پهلوی چپ رسول خدا ﷺ می‌ایستد. آن گاه اوّل چیزی که خوانده می‌شود از برای سؤال، قلم خواهد بود که ظاهر می‌شود به صورت انسان. پس ندایی می‌رسد به قلم که: نوشتی آنچه را که الهام نمودم به تو و امر کردم به آن از وحی؟ پس قلم عرض نماید: بلی، ای پروردگار من! همهٔ آن را سطر کردم، و نوشتم بر لوح، آنچه را که وحی فرمودی. پس خطاب می‌رسد که: چه کس شهادتی می‌دهد برای تو؟ عرض می‌کند که: آیا کسی را اطّلاعی هست به مکنونِ سرّ تو ـ ای پروردگار من! ـ به غیر از ذات مقدّس تو؟ پس وحی می‌شود که: تمام نمودی و نیکو کردی حجّت خود را. آن گاه خوانده می‌شود لوح و ظاهر می‌شود به صورت آدمیّین، تا آنکه می‌ایستد در آن جایی که قلم ایستاده.

---

۱. یعنی: برهان رسا ویژهٔ خداست. [سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۹]

۲. یعنی: این روزی است که راستگویان را راستیشان سود بخشد. [سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۹]

و وحی می‌شود به او که: نوشت در تو قلم، آنچه را که به او الهام نمودم؟ عرض می‌کند: بلی، نوشت قلم آنچه را که به او الهام فرمودی، و من آن را به اسرافیل رسانیدم.

پس خوانده می‌شود اسرافیل و می‌ایستد با قلم و لوح، و گفته می‌شود به او که: رسانید لوح به تو آنچه را که قلم بر او نوشت؟ عرض می‌کند: بلی، ای پروردگار من! رسانیدم من آن را به جبرئیل. پس خوانده می‌شود جبرئیل تا آنکه می‌ایستد با اسرافیل، و گفته می‌شود به او که: رسانید به تو اسرافیل، آنچه را که به او رسانیده شد؟ عرض می‌کند: بلی، من آن را رسانیدم به سوی انبیا واحداً بعد واحد، و رسانیدم به ایشان جمیع وحی و رسالات و کتب تو را. و آخر کسی که رسانیدم به او وحی و رسالات و کتب و حکمت و علم تو را، محمّد بن عبدالله عربی قرشی ﷺ حبیب تو بود.

پس اوّل کسی که خوانده می‌شود از اولاد آدم از برای سؤال، حضرت سیّد انبیا و خاتم المرسلین است. پس نزدیک می‌شود قرب و رحمت پروردگار را، به قسمی که احدی از خلایق ـ از انبیا و غیر ایشان ـ اقرب از آن بزرگوار به رحمت پروردگار نخواهند بود. پس ندایی از مصدر جلال احدیّت به آن بزرگوار می‌رسد که: آیا جبرئیل رسانید به تو آنچه را که وحی کرده بودم به او، از کتاب و حکمت و علم من؟ آیا همهٔ آنها را رسانده؟ پس رسول خدا ﷺ عرض می‌کند: بلی، ای پروردگار من! رسانید جبرئیل به من آنچه را که وحی نمودی به سوی او از کتاب و حکمت و علم، و همهٔ آنها را از جانب تو به وحی آورده و تبلیغ رسالت تو نموده به سوی من. پس ندایی رسد که: یا محمّد! آیا رسانیدی به امّت خود، آنچه را که جبرئیل به تو رسانید؟ عرض می‌کند: بلی، ای پروردگار من! رسانیدم آنچه را که وحی نمودی به سوی من به امّت خود، و مجاهده نمودم در راه تو. پس ندا می‌رسد که: کیست شهادتی دهد در حقّ تو به آنچه گفته‌ای؟ عرض می‌کند: پروردگارا! تو خودت شاهدی از برای من به تبلیغ رسالت، و همهٔ ملائکهٔ تو و نیکوکاران از امّت من، وکفی بك شهیداً.[۱]

پس خوانده می‌شوند ملائکه، و گواهی می‌دهند از برای رسول خدا به تبلیغ رسالت.

---

۱. یعنی: و تو خود به عنوان گواه بسی.

و پس از آن خوانده می‌شوند امّت آن بزرگوار، و گفته می‌شوند که: آیا رسانید به سوی شما محمّد، رسالت و کتاب و علم و حکمت مرا؟ عرض می‌کنند و شهادت می‌دهند که: آن بزرگوار تبلیغ رسالت از جانب تو فرمود، و علم و حکمت تو را به خلایق رسانید. آن گاه خطاب می‌شود به سوی آن حضرت که: آیا در میان امّت خود کسی را خلیفه و جانشین خود قرار دادی که بعد از تو قیام نماید به علم و حکمت من، و تفسیر نماید از برای امّت کتاب مرا، و بیان و واضح نماید آنچه را که امّت تو در آن خلاف نموده‌اند؟ عرض می‌کند: بلی، ای پروردگار من! خلیفه و جانشین خود قرار داده‌ام علی بن ابی‌طالب برادر و وزیر و وصیّ خود را که بهترین امّت من بود. و نصب کردم او را در زمان حیات خودم علَم از برای امّت خود. و خواندم ایشان را به اطاعت او، و قرار دادم او را خلیفه و جانشین خود در میان امّت، و امامی که به او اقتدا نمایند امّت من بعد از من تا روز قیامت.

پس آن گاه خوانده می‌شود علی بن ابی‌طالب ﷺ و گفته می‌شود به او که: آیا وصیّت کرد محمّد به تو، و تو را خلیفه در میان امّت قرار داد، و نصب نمود تو را علَم هدایت از برای امّت در زمان حیات خود، و تو قائم شدی بعد از او به مقام او؟ عرض می‌کند: بلی، ای پروردگار من! بتحقیق که وصیّت نمود به من محمّد، و مرا خلیفهٔ خود قرار داد در میان امّت، و نصب نمود مرا علَم هدایت در زمان حیات خود. و چون قبض نمودی روح محمّد را به سوی خود، انکار نمودند امّت حق مرا، و با من مکر و حیله نمودند، و ضعیف شمردند مرا، و نزدیک بود که مرا به قتل آورند، و مقدّم داشتند بر من کسانی را که تو ایشان را مؤخّر داشتی، و مؤخّر داشتند کسانی را که تو ایشان را مقدّم داشتی، و نشنیدند از من و اطاعت ننمودند مرا. پس با ایشان مقاتله نمودم تا آنکه به قتل آوردند مرا. آن گاه خطاب می‌شود به آن حضرت که: آیا بعد از خود کسی را خلیفه از برای خود قرار دادی در میان امّت محمّد، که حجّت و خلیفه باشد در ارض، و بخواند بندگان را به سوی من؟ عرض می‌نماید: بلی، ای پروردگار من! خلیفه قرار دادم در میان ایشان، حسن فرزند خود و فرزند دختر پیغمبر تو را.

پس خوانده می‌شود حضرت امام حسن، و سؤال می‌شود از او آنچه سؤال شد از حضرت امیر المؤمنین ﷺ. و بعد از آن خوانده می‌شوند هریک از امام بعد از امام با اهل عالم او، و اتمام حجّت می‌شود بر ایشان. پس قبول فرماید خداوندِ عالم حجّت ایشان را، و یقول الله تعالی: ﴿ هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ﴾.[۱]

و در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که: چون روز قیامت شود، جمع نماید حق تعالی خلایق را. و اوّل کسی که از انبیا خوانده می‌شود، حضرت نوح ﷺ است، و گفته می‌شود به او که: آیا تبلیغ رسالت نمودی؟ عرض کند: بلی، ای پروردگار من! پس گفته می‌شود که: شاهد و گواه تو کیست؟ عرض می‌کند: سیّد انبیا حضرت خاتم النبیّین ﷺ. پس گام زند در میان خلایق تا آنکه می‌آید خدمت حضرت سیّد کاینات، و آن بزرگوار بر روی تلّی از مشک ایستاده باشد با امیر المؤمنین. پس عرض حال به آن سیّد عالمیان نماید که: خدای تعالی از من گواه خواسته است. پس حضرت سیّد انبیا امر فرماید به حمزهٔ سیّد الشهدا و جعفر طیّار ﷺ که بروند و شهادتی دهند از برای نوح ﷺ در تبلیغ رسالت او. پس حضرت صادق ﷺ فرمود که: در آن روز حمزه، و جعفر شهادت دهند از برای جمیع انبیا که ایشان تبلیغ رسالت خود نموده‌اند. راوی خدمت آن بزرگوار عرض کرد که: کجاست علی بن ابی‌طالب ﷺ که حمزه و جعفر شهادتی می‌دهند از برای انبیا؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب ﷺ اعظم شأناً[۲] است از آنکه برود و شهادتی دهد.[۳]

مؤلّف گوید که: از این حدیث شریف و سایر اخبار، چنین مستفاد می‌شود که همهٔ انبیا مانند حضرت نوح ﷺ سؤال کرده می‌شوند از تبلیغ رسالت. و از همهٔ ایشان شاهد و گواه طلبند، و جناب حمزه و جعفر شاهد و گواه باشند در حقّ ایشان. و اوّلیّت حضرت نوح در میان انبیا، از برای سؤال بعد از سؤال از سیّد انبیا و اوصیای

---

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۲، ح ۳.
۲. یعنی: والاتر، بلندمرتبه‌تر.
۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۲ ـ ۲۸۳، ح ۴.

طاهرین او خواهد بود. و بعد از سؤال از انبیا و رسل و ائمّه از تبلیغ رسالت و ادای امانت و قیام به آنچه مأمور شده‌اند از جانب حضرت پروردگار، آن وقت شهادتی دهند هریک از انبیا و اوصیا و ائمّه در حقّ امّتان و تابعین خود.

و مجلسی ﷺ در بحار، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که: چون روز قیامت شود، جمع کرده شوند خلایق، و استنطاق[1] نمایند از ایشان. و کسی قادر بر تکلّم نخواهد بود مگر به اذن حق تعالی. پس می‌ایستند انبیا و رسل، و سؤال کرده می‌شوند. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾[2]. پس رسول خدا ﷺ شاهد است از برای شهدا ـ یعنی: انبیا و رسل ـ؛ چه ایشان شاهد امم خود خواهند بود.[3]

وفي مجمع البيان في تفسير قوله تعالى: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾ قال: إنّ معنى الآية أنّ الله تعالى يستشهد يوم القيامة كلّ نبيٍّ على أُمّته فيشهد لهم [وعليهم]، ويستشهد نبيّنا ﷺ على أُمّته. وفي الكافي بسنده عن عليّ بن الحسين ﷺ عن أمير المؤمنين ﷺ، قال: إِذَا كَانَ يَومَ القِيَامَةِ... ونُصِبَتِ المَوازِينُ وأُحضِرَ النَّبِيّونَ وَالشُّهداءُ ـ وهُمُ الأَئِمَّةُ ـ يَشهدُ كُلُّ إمامٍ عَلى عالَمِهِ بِأنَّه[4] قَد قامَ فيهِم بِأمرِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ ودَعاهُم إِلى سَبيلِ اللهِ.[5] و نیز در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ در تفسیر

---

۱. استنطاق: طلب نطق و گفتار کردن، بازپرسی کردن.

۲. یعنی: پس چگونه است آن گاه که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟ [سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۱]

۳. تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۱۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۳۱۳، ح ۵.

۴. در نسخ: فإنّه.

۵. یعنی: و در مجمع البیان در تفسیر فرمایش خداوند بلندمرتبه: ﴿پس چگونه است آن گاه که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟﴾ گفته است: معنای آیه این است که خداوند متعال روز قیامت هر پیامبری را بر امّت خودش به شهادت فرامی‌خواند، پس به نفع [و به ضرر] آنها شهادت می‌دهد، و پیامبر ما ﷺ را بر امّتش به شهادت می‌خواند [تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۹، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۳۰۷]، و در کافی به سند خود از امام سجّاد ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ [روایت کرده که] فرمود: زمانی که روز قیامت شود...

←

آیهٔ مذکوره فرموده که: هر امامی شاهد قرن خود خواهد بود، و رسول خدا ﷺ شاهد بر ائمّه علیهم السلام است.[۱]

وفي الصافي عن شواهد التنزيل عن أمير المؤمنين عليه السلام في تفسير قوله تعالى: ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ﴾[۲] قال عليه السلام: إيّانا عَنى بِقولِهِ: ﴿ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾، فَرَسولُ اللهِ شاهِدٌ عَلَينا، ونَحنُ شُهداءُ عَلى خَلقِ اللهِ[۳] وحُجَّتُه في أَرضِهِ، ونَحنُ الَّذينَ قالَ اللهُ تعالى: ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً ﴾.[۴]

و در اخبار بسیاری آنکه: امام هر زمانی را با اهل زمانش می‌آورند. و هر کسی را که امام زمان او شهادتی داد بر ایمان او، نجات می‌یابد. و منکرین و مخالفین او را، به شهادت او به جهنّم می‌برند. وفي الكافي في قوله تعالى: ﴿ هُوَ اجْتَبَاكُمْ ﴾ أي: اختارَكُم لِدِينِهِ، وإيّانا عَنى، ونَحنُ المُجتَبونَ. ﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ﴾ قال: إيّانا عَنى خاصَّةً. ﴿ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ ...﴿ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ﴾، فَرَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الشَّهيدُ عَلَينا بِما بَلَّغنا عَنِ اللهِ ـ تبارك وتعالى ـ ونَحنُ

← و ترازوها نصب شده و پیامبران و گواهان ـ که اماماند ـ احضار شوند هر امامی بر امّت خود شهادت دهد به اینکه در میان ایشان برخاسته و آنها را به راه خدا فراخوانده است [الکافی، ج ۸، ص ۱۰۶، ضمن حدیث ۷۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۷۰، ضمن حدیث ۳۵].

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۳، ص ۷ و، ج ۲۳، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶، ح ۱.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۳. یعنی: و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

۳. در مصدر: شهداء الله علی خلقه.

۴. یعنی: و در صافی از شواهد التنزیل از امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿ و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد ﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۳، [روایت کرده که] فرمود: با فرمایش خود: ﴿ تا بر مردم گواه باشید ﴾ تنها ما را قصد فرموده، پس رسول خدا شاهد است بر ما، و ما شاهدانیم بر خلق خدا و حجّت اویم در زمینش، و تنها ماییم که خدای متعال فرموده: ﴿ و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم ﴾ [تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۹۷، ضمن شمارهٔ ۱۴۳، و نیز ر.ک: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۴۱ و ج ۲۳، ص ۳۳۴]

الشُّهداءُ عَلَى النّاسِ يَومَ القِيامَةِ، فَمَن صدقَ يَومَ القِيامَةِ صَدَّقناهُ ومَن كَذَبَ كَذَّبناهُ، وقالَ تَعالى: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾.[1]

وقد ورد الأخبار المتظافرة بأنّ كلّ إمام يجيء يوم القيامة مع أهل زمانه. وفي معالم الزلفى عن الرضا ﷺ: ﴿ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾، قالَ: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ قالَ اللهُ تَعالى: أَ لَيسَ عَدلاً مِن رَبِّكُم أَن تَولّيَ كُلَّ قَومٍ مَن تَولَّوا؟ قالوا: بَلى، فَيقولُ: تَميَّزوا، فَيَتَميَّزونَ.[2]

مقالهٔ ثانیه در سؤال از امم و اتباع ائمّه. وقال تعالى: ﴿ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ ﴾[3]، و قال تعالى: و ﴿ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴾[4]، وقال تعالى: ﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ ﴾[5]، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً ﴾[6]. و مستفاد از آیات و اخبار

---

۱. یعنی: و در کافی در فرمایش خدای متعال: ﴿اوست که شما را برگزیده﴾ [روایت نموده] یعنی: شما را برای دینش برگزیده، و منظور فقط ماییم، و ماییم که برگزیده شده‌ایم، ﴿و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم﴾ فرمود: مقصود تنها ماییم. ﴿او بود که شما را مسلمان نامید﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸]... ﴿تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد﴾، پس رسول خدا ﷺ گواه بر ماست بـه آنـچه از سـوی خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه تبلیغ نمودیم و ما در روز قیامت گواهان بر مـردمیم، پس در آن روز هـرکه راست بگوید تصدیقش خواهیم نمود و هرکه دروغ بگوید او را دروغگو خواهیم خـوانـد، و خـدای مـتعال فرموده است: ﴿روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم﴾ [سورهٔ اسـراء، آیـهٔ ۷۱]. [الکـافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۴، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۳۵۷، ح ۴۸]

۲. یعنی: و احادیث فراوانی در این باره وارد شده که هر امامی روز قیامت به همراه اهل زمانش خـواهـد آمـد، و در معالم الزلفی از [امام] رضا ﷺ [روایت نموده]: ﴿روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم﴾، فرمودند: روزی که رستاخیز برپا شود خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: آیا عدالت پروردگارتان نیست کـه هـر گروهی به دنبال ولیّ خود به راه بیفتد؟ عرض می‌کنند؟ آری، پس می‌فرماید: جدا شوید، پس جدا می‌شوند. [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۴۲۹ ـ ۴۳۰، ح ۱۷، الباب السابع والسـتّون، و نـیز ر.ک: تـفسیر عـیّاشی، ج ۲، ص ۳۰۴ـ۳۰۵، ح ۱۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۴، ح ۱۷]

۳. یعنی: و بازداشتشان نمایید که آنها مسئولند. [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۲۴]

۴. یعنی: سپس در همان روز است که از نعمت پرسیده خواهید شد. [سورهٔ تکاثر، آیهٔ ۸]

۵. یعنی: یقیناً از مردمی که برایشان پیامبرانی فرستاده شده و نیز از پیامبرانی که فرستاده شده‌اند سؤال خواهیم کرد.

۶. یعنی: گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. [سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳۶]

آنکه: امور چندی را سؤال می‌نمایند از خلایق، و احتجاجات چندی حق تعالی در موقف سؤال از بندگان خود می‌نماید.

و شیخ طوسی در حدیث صحیح، از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که: از آن بزرگوار سؤال نمودند از تفسیر قوله تعالی: ﴿ قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ﴾[1]. فرمود که: حق تعالی اتمام حجّت می‌نماید بر بندگان خود در روز قیامت، و می‌فرماید که: آیا عالِم بودی ـ یعنی: علم به شرایع و سنن من داشته‌ای ـ یا نه؟ اگر گوید: بلی، عالِم بودم به احکام و شرایع، می‌فرماید: پس چرا به آن عمل ننمودی؟ و اگر گوید که: جاهل به آن بودم، می‌فرماید: چرا تعلیم نگرفتی که به آن عمل نمایی؟ این است حجّت بالغهٔ پروردگار بر خلق خود در روز قیامت.[2]

و در کافی به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمودند که: ای معاشر قرّاء قرآن! بپرهیزید و خائف باشید از خدای ـ عزّوجل ـ در آنچه حمل نمودید از کتاب. بدرستی که من مسئول خواهم بود در روز قیامت، و شما نیز سؤال کرده خواهید شد. امّا من سؤال کرده خواهم شد از تبلیغ رسالت، و شما سؤال کرده خواهید شد از کتاب و سنّت من.[3]

و در بحار از تفسیر امام حسن عسکری ﷺ روایت کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: چنان که حق تعالی امر فرموده که احتیاط نمایید در انفس و اموال خود و در مقام دیون، گواهان و شهود عدول بگیرید، همچنین احتیاط کرده است بر بندگان خود به آنکه شهود عدول قرار داد از برای اعمال ایشان، از ملائکه و حَفَظهٔ[4] اعمال و بقاع زمین و شب‌ها و روزها و ماه‌ها ـ چون شب جمعه و روز جمعه

---

۱. یعنی: برهان رسا و ویژهٔ خداست.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۹ ـ ۱۰، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸، ح ۵۸ و....

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶، ح ۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۳ ـ ۲۸۴، ح ۸.

۴. حفظه: حافظان، مراقبان.

و ماه‌های رجب و شعبان و رمضان. حتّی اعضا و جوارح بندگان، شهود و گواه بر اعمال او خواهند بود.[۱]

و بالجمله، حجّت خداوند در روز قیامت، در مقام سؤال از بندگان تمام خواهد بود که از برای احدی لسان معذرت نخواهد بود در آنچه عمل نموده از معاصی، و لسان معذرت ایشان چنان منقطع خواهد شد که راه چارهٔ ایشان بالمرّه مسدود خواهد شد. و اعظم چیزی که از آن سؤال کرده می‌شود، ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین او ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ است که چون روز قیامت شود، نگاه می‌دارند خلایق را، و سؤال می‌کنند از ولایت اهل بیت طاهرین.

صدوق ﷺ به سند خود از حضرت رضا ﷺ روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به عزّت پروردگار خودم که جمیع امّت من هرآینه ایستاده خواهند شد در روز قیامت، و سؤال کرده خواهند شد از ولایت امیر المؤمنین ﷺ. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ ﴾.[۲] و در روایت دیگر نقل نموده است از ابی‌سعید خدری که سؤال نمود از رسول خدا ﷺ از تفسیر آیهٔ مذکوره. فرمود که: سؤال کرده می‌شوند از ولایت امیر المؤمنین ﷺ.[۳] و شیخ طوسی ﷺ به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: چون روز قیامت شود، از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که با او باشد کتابی که در آن نوشته باشد ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ، یعنی: امان نامه باشد که در آن نوشته باشد که: او دوست علی بن ابی‌طالب است. و این است معنی قوله تعالی: ﴿ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ ﴾.[۴] و اخبار

---

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، ضمن حدیث ۱۱، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۶۵۵ ـ ۶۵۶، ضمن حدیث ۳۷۳.

۲. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۸۶؛ معاني الأخبار، ص ۳۸۷ ـ ۳۸۸، ح ۲۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۶۱۸، ضمن حدیث ۹۴.

۳. معاني الأخبار، ص ۶۷، ح ۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۷۶ ـ ۷۷، ح ۱.

۴. امالی شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ح ۵۶۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۷ ـ ۶۸، ح ۱۱ و، ج ۳۹، ص ۱۹۶، ح ۶.

وارده در تفسیر آیهٔ شریفه از خاصّه و عامّه، قریب به تواتر ـ بلکه متواتر ـ است ـ چنان که تفصیل آن در جلد ثانی از کتاب بیان کرده شد ـ. و همچنین اخباری که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴾ وارد شده است که مراد بـه سـؤال از نـعیم در روز قیامت، محبّت و ولایت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ است. و خاصّه و عامّه مضمون آن را به نحو تظافر ذکر نموده‌اند، بلکه در نزد علمای شیعه بر حدّ تواتر است.

وسئل عن الصادق ﷺ في تفسير قوله تعالى: ما معنى قوله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴾ ؟ قال ﷺ: النَّعِيمُ الَّذي أَنعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيكُم مِن وِلايَتِنا وحُبُّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ـ صلوات الله عليهم.[1] وقد مضى شرح ذلك في كتاب الإمامة.[2] بلکه مستفاد از اخبار آنکه: سؤال از ولایت در روز قیامت، در مواضع عدیده خواهد شد؛ چنان که در صراط نیز سؤال از آن می‌نمایند.

و از جمله چیزهایی که عباد مسئول از آن خواهند بود، نماز است، بلکه نماز نیز مانند ولایت در چند موضع سؤال کرده خواهد شد ـ چنان که در صراط نیز از آن سؤال خواهند نمود ـ. و در بعضی از اخبار آنکه اوّل چیزی که سؤال از عبد می‌نمایند در روز قیامت، نماز است. و ملخّص کلام در مقام آنکه: موقف سؤال از بندگان در روز قیامت، موقف عظیم بلکه أشدّ هولاً وأعظم موقفاً[3] خواهد بود از کثیری از مواقف قیامت، و سؤال کرده خواهند شد از صلاة که عمود دین است. قال رسول الله ﷺ: عَمودُ الدّينِ الصَّلاةُ، وهِيَ أَوَّلُ ما يُنظَرُ فيهِ مِن عَمَلِ ابنِ آدمَ. فَإِن صَحَّت نُظِرَ في عَمَلِهِ،

---

۱. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۶، ح ۲۷.

۲. یعنی: از [امام] صادق ﷺ دربارهٔ تفسیر فرمایش خدای متعال سؤال شد که: معنای این فرموده که: ﴿ سپس در همان روز است که از نعمت پرسیده خواهید شد ﴾ چیست؟ فرمودند: نـعمت ولایت مـاست کـه خـدای روزیتان فرموده و محبّت محمّد و آل محمّد است ـ درود خدا بر ایشان [بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۶، ح ۲۷]، که توضیح آن در کتاب امامت گذشت [جلد ۱، ص ۲۳ و ۲۴].

۳. یعنی: هول‌انگیزترین و بزرگ‌ترین ایستگاه.

وإن لَم تَصِحَّ لَم يُنظَر في بَقِيَّةِ عَمَلِهِ.[۱] و در جامع الأخبار روایت نموده که از معصوم سؤال نمودند از اوّل چیزی که حساب از آن می‌نمایند در قیامت. فرمود که: اوّل چیزی که واجب نمود خداوند بر بندگان خود، نماز است. و آخر چیزی که باقی می‌مانَد در نزد موت، نماز است. و اوّل چیزی که سؤال کرده می‌شود در قیامت، نماز است. پس کسی که جواب از آن گفته است، سهل و آسان می‌شود ما بعدِ آن. و کسی که جواب از آن نگفته است، پس شدید می‌شود ما بعد آن.[۲]

وقال الصادق ﷺ: إنَّ أَوَّلَ ما يُسأَلُ[۳] عَنهُ العَبدُ إذا وَقَفَ بَينَ يَدَيِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ الصَّلواتُ المَفروضاتُ. وفي الكافي عن الباقر ﷺ: إنَّ أَوَّلَ ما يُحاسَبُ بِهِ العَبدُ الصَّلاةُ[۴]، فَإن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها. إنَّ الصَّلاةَ إذا رُفِعَت في وَقتِها[۵] رَجَعَت إلى صاحِبِها وهِيَ بَيضاءُ مُشرِقَةٌ، تَقولُ: حَفِظتَني حَفَظكَ اللهُ، وإذا ارتَفَعَت في غَيرِ وَقتِها... رَجَعَت إلى صاحِبِها وهِيَ سَوداءُ مُظلِمَةٌ، تَقولُ: ضَيَّعتَني ضَيَّعَكَ اللهُ.[۶]

---

۱. یعنی: ستون دین نماز است، و آن نخستین چیزی است که از میان کارهای آدمی ملاحظه می‌شود. پس اگر درست بود [بقیّهٔ کارها] ملاحظه خواهند شد، در غیر این صورت سایر اعمال ملاحظه نمی‌شوند. [بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۲۷، ح ۵۴، و نیز ر.ک: المعتبر، ج ۲، ص ۱۰]

۲. معارج اليقين في أُصول الدين، ص ۱۸۴، ح ۴۵۰.

۳. در نسخ: سئل.

۴. در نسخ: الصلوات.

۵. در مصدر: إذا ارتفعت في أوّل وقتها.

۶. یعنی: و [امام] صادق ﷺ فرمودند: زمانی که بنده در پیشگاه خدای متعال بایستد نخستین چیزی که از او پرسیده خواهد شد نمازهای واجبند [امالی شیخ صدوق، ص ۳۲۸، ضمن حدیث ۳۸۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۶۷، ضمن حدیث ۲ و، ج ۸۰، ص ۱۰، ذیل حدیث ۱۰]، و در کافی از [امام] باقر ﷺ [روایت نموده]: نخستین چیزی که بنده برای آن مورد حساب و کتاب واقع خواهد شد نماز است که اگر پذیرفته شود سایر کارها پذیرفته می‌شوند. اگر نماز در زمان خود بالا رود، در حالی که سپید و درخشان است به سوی صاحبش بازگشته و می‌گوید: مرا نگاه داشتی، خدای نگاهت دارد، و اگر در غیر وقت خود بالا رود...، در حالی که سیاه و ظلمانی است به سوی صاحبش بازگشته و می‌گوید: مرا تباه کردی، خدای تباهت کند [الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۴، و نیز ر.ک: تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۹۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۰ ص ۲۵، ح ۴۶].

از جمله چیزهایی که خلایق از آن سؤال کرده می‌شوند در روز قیامت در موقف، قرآن عظیم است که از حقّ قرآن سؤال کرده می‌شوند که آیا اقامه به حقوق قرآن ـ که اعظم حجّت پروردگار است ـ نموده‌اند یا نه. و رسول خدا ﷺ توصیه نموده و فرموده: **إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلينِ: كِتابَ اللهِ وعِترَتي، ومَن تَمسَّكَ بِهِما نَجى، فَلَن يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ**. و در اخبار متواتره از خاصّه و عامّه رسیده است که: رسول خدا ﷺ فرمودند که: من از میان شما می‌روم و دو چیز عظیم در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو متمسّک شوید، گمراه نخواهید شد هرگز، و از هم جدا نشوند تا سر حوض کوثر بر من وارد شوند، و یکی از آن بزرگ‌تر است، و آن کتاب خداست و دیگری عترت من. پس نظر کنید و ببینید که چگونه حرمت آن دو را نگاه داشتید.[۱]

و در حدیث دیگر فرمود که: در روز قیامت، حق تعالی خطاب فرماید به قرآن که: به عزّت و جلال خودم قسم که امروز گرامی دارم هرکه تو را گرامی داشته، و خوار نمایم هرکه تو را خوار نموده.[۲] و حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود: هرکه بخواند قرآن را، و گمان کند که کسی را از آن بهتر عطا شده، پس بتحقیق که حقیر شمرده است چیزی را که خدا آن را عظیم شمرده، و تعظیم نموده است چیزی را که خدا آن را حقیر شمرده.[۳] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: سه چیز است که در روز قیامت شکوه خواهند نمود از مردم: یکی قرآنی که بر آن غبار نشسته باشد و خوانده نشود، و دیگری عالمی که از او مسائل دین نپرسند، و یکی مسجدی که در آن نماز نکنند.[۴] و رسول خدا ﷺ در خطبهٔ وداع فرمودند: هرکه قرآن را بخواند به ریا و طمع از مردم، ملاقات کند خدا را در روز قیامت، در حالتی که بر روی او هیچ گوشتی نباشد و قرآن

---

۱. در این باره احادیث فراوانی به همراه منابع متعدّد در فصل ۱۱ کتاب عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار آمده است.

۲. الكافي، ج ۲، ص ۶۰۲، ضمن حدیث ۱۴.

۳. ر.ک: معاني الأخبار، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۳ و....

۴. کافی، ج ۲، ص ۶۱۳، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۱، ح ۴ و....

بر پشت گردن او زند تا او را وارد جهنّم نماید. و هرکس بخواند قرآن را و به آن عمل نکند، کور محشور شود. پس گوید: خدایا! چرا مرا کور محشور کردی و حال آنکه من در دنیا بینا بودم؟ فرماید که: همچنین نابینا بودی. آمد تو را آیات ما، پس ترک و فراموش کردی آن را. پس امروز از ما و رحمت ما فراموش شوی. آن‌گاه امر فرماید او را به سوی جهنّم. و فرمود که: در درجهٔ یهود و نصارا باشد کسی که کتاب خدا را پشت نماید ـ یعنی: عمل به آن ننماید ـ. و فرمود: عذاب ضایع کنندگان قرآن در روز قیامت، اشدّ است از عذاب بت‌پرستان.[۱] و بسا قرآن‌خوان است که قرآن او را لعنت کند.[۲] به ترک عمل و یا به غلط و یا به غنا.

و در وصیّت رسول خدا ﷺ است که: بر تو باد به قرآن خواندن و دانستن و عمل به آنچه در آن است، و شب‌بیداری به آن و تلاوت آن در شب و روز. پس بتحقیق که آن عهدی است و نامه‌ای است از خداوند به سوی بندگان. پس واجب است بر هر مسلمانی که در هر روز نظر نماید به عهد خدا، اگرچه پنجاه آیه باشد.[۳]

و از جمله سؤالاتی که در روز قیامت از بندگان می‌شود، سؤال از محارم الله است بنحو عموم. پس سؤال کرده می‌شوند از محرّمات الهیّه که خداوند عالَم آن را حرام کرده است. و در مجمع المعارف به روایت ابن‌مسعود، از امیر المؤمنین ﷺ نقل کرده است که: هرکس پرده‌ای از محارم الهیّه دریده و بی‌توبه از دنیا برود، هزار سال در مواقف[۴] سؤال با شدّت و محنت ایستاده باشد.[۵] و شاید سؤال از عموم محرّمات، غیر از سؤال از خصوصیّات بعضی از محرّمات کبیره باشد که از آنها مخصوصاً سؤال می‌نمایند.

---

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶، ضمن حدیث ۱۱۶ و ج ۷۳، ص ۳۶۵، ضمن حدیث ۳۰.

۲. معارج اليقين في أُصول الدين (جامع الأخبار)، ص ۱۳۰، ح ۲۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۳. ر.ک: من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۸، ضمن حدیث ۳۲۱۵؛ وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۱۳۰، ضمن حدیث ۷.

۴. مواقف: جمع مَوقِف ـ به معنای محلّ توقّف، بازداشتگاه.

۵. مجمع المعارف، ص ۱۵۰، عین نهم، نهر پانزدهم.

و در حدیث نبوی آنکه: پروردگار عالمیان غیور است و غیرتش از هر سلطان غیوری بالاتر است. و از کمال غیرتش حرام نموده فواحش و محارم را، و او از برای هریک حدودی مقرّر فرموده.[۱] پس سزاوار و حقّ است بر ملک قهّار که انتقام کشد از کسانی که پروا نکرده و مخالفت و سرکشی پروردگار عادل جبّار نموده است، و در مقابل احسان‌ها و نعمت‌های الهی و الطاف نامتناهی پروردگار ـ جلّ جلاله ـ هیچ شرم و حیا نکرده و هتک حرمت فرمان او نموده.

و حضرت صادق ﷺ می‌فرماید که: حق تعالی نظر رحمت نمی‌کند بر بنده‌ای که ترک فریضه‌ای از فرایض الهیّه نماید و یا مرتکب کبیره‌ای از کبایر شود.[۲] و در اخبار وارد است که کوچکی گناه را نظر ننمایید، بلکه نظر نمایید به عظمت و جلال و بزرگواری پروردگار که تو را از آن نهی نموده است.[۳] و از این جهت است که جمعی از علما گناه صغیره قائل نیستند، و همهٔ گناهان را کبیره می‌دانند و مراتب آن را مختلف می‌دانند به شدّت و ضعف. و در اخبار است که: بعضی از گناهان است که اگر کسی مرتکب آن شود، حق تعالی قسم به ذات مقدّس خود یاد نموده که آن بنده را نیامرزد و هرچند[۴] عمل نماید از اعمال صالحه. و حق تعالی آن را مستور نموده است در میان گناهان، و معیّن نفرموده که کدام گناه است که موجب چنین غضب خدای تعالی خواهد بود ـ نظیر لیلة القدر و ساعت یوم جمعه که مستور است در میان لیالی و ساعات ـ. و سرّ پنهان بودن آن گناه آن است که بنده از خواب غفلت بیدار شود، و از جمیع معاصی و محارم الهیّه در حذر باشد و اجتناب نماید، تا آنکه در آن گناه مستور واقع نشود و در معصیت آن گناه مستور گرفتار نشود؛ چنان که سرّ مستور بودنِ لیلة القدر و ساعت یوم جمعه نیز آن است که بنده سعی نماید در همهٔ ساعات روز

---

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۶۱، ضمن حدیث ۳۰.
۲. ثواب الأعمال، ص ۲۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۰۷، ضمن حدیث ۱۶.
۳. کنز الفوائد، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸، ضمن حدیث ۶.
۴. در نسخ: هرچه.

جمعه و لیالی قدر، تا ادراک آن لیله و آن ساعت نماید و سبب شود از برای مغفرت او که از عذاب و نقمت روز جزا بالمرّه آسوده شود، بمنّه وکرمه.

و در مجمع المعارف چنین روایت کرده است که: در حدیث صحیح است که: چون اراده کنی گناهی را، پس مکن آن را؛ که بسا مطّلع شود بر تو خداوند در آن حال، و فرماید که: به عزّت و جلال خودم سوگند که هرگز نیامرزم تو را. و در حدیث موثّق از حضرت صادق ﷺ از پدرانش از رسول خدا ﷺ در حدیث قدسی که حق تعالی می‌فرماید که: هر بنده‌ای که اطاعت من کند وانگذارم او را به غیر خودم، و هر بنده‌ای که نافرمانی من کند واگذارم او را به خودش، و پروا ندارم که در کدام وادی هلاک شود. و فرمود که: خداوند می‌فرماید: هرکه مرا شناسد و نافرمانیِ من کند، مسلّط کنم بر او کسی راکه مرا نشناسد. و شب و روز از جانب خداوند ندا می‌رسد که: ای بندگان من! باز ایستید از محارم و گناهان، که اگر نبود حیوانات چرنده و اطفال شیرخوار و پیران خمیدهٔ بانماز، هرآینه می‌ریختم بر شما عذاب را ریختن شدیدی. پس ای بنده! از خدا بترس و چنان بدان که گویا او را می‌بینی، و اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند. و اگر گمان کنی که او تو را نمی‌بیند کافری. و اگر می‌دانی که در همه حال تو را می‌بیند و تمامی احوال تو را می‌داند و در حضور او معصیت می‌کنی، پس او را از جمیع نظرکنندگان کمتر شمرده‌ای.

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ می‌فرماید: نیست بنده‌ای که چهل پرده بر او پوشیده باشد، تا چهل گناه کبیره کند، پس تمام پرده‌ها از او دریده شود. پس [خدا] به ملائکهٔ حَفَظه گوید که: او را به بال‌های خود بپوشانید. پس قبیحی نگذارد که مرتکب نشود.... آن گاه ملائکهٔ حَفَظه گویند: خدایا! این بنده هیچ گناهی را ترک نمی‌کند و ما را شرم می‌آید. پس فرماید: بال‌های خود رابردارید، پس آن بنده رسوا شود در میان آسمان و زمین.[1] و در حدیث صحیح وارد شده در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ

---

۱. برای چهار حدیث اخیر ر.ک: مجمع المعارف، ص ۱۰۲ـ۱۰۳.

عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً﴾[1]: آگاه باش به خدا قسم که عمل هایی را که خدای تعالی باطل و هباءً منثورا می‌نماید، پاکیزه‌تر از جامه‌های مصری باشد، و لکن حرام که رو می‌داد و فروگذار نمی‌نمودند.[2] و به مقتضای قوله تعالی: **﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾** آنکه: سؤال کرده خواهند شد در روز قیامت، از هر چیزی که به آن مکلّف شده‌اند از اوامر و نواهی. و در کافی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که سؤال نمودند از آن بزرگوار در تفسیر آیهٔ مذکوره. فرمود: **يُسأَلُ السَّمعُ عَمّا سَمِعَ، والبَصرُ عَمّا نَظَرَ إلَيهِ، والفُؤادُ عَمّا عَقَدَ عَلَيهِ.**[3] **وعن ابن عبّاس في تفسير الآية: يسأل الله العباد في ما استعملوها.**[4] و گذشت در فصول سابقه اخبار به این معنی که از عمر آدمی سؤال می‌کنند، که: در چه چیز آن را فانی کردی؟ و از جسد او سؤال نمایند، که: در چه چیز آن را کهنه کردی؟ و از مال او سؤال کنند، که: از کجا کسب کرده و در چه مورد صرف نموده‌ای؟ و از محبّت اهل بیت از او سؤال نمایند. پس بنابراین مسئول خواهد بود در مقام سؤال از عقاید دین خود، و از حقوق حضرت حق ـ سبحانه وتعالی ـ از واجبات و فرایض، و از خصوص محرّمات ـ چون زنا و لواط و شُرب خمر و اکل ربا و نظر به نامحرم و هوای نفس و حبّ دنیا و شهادت باطل و غیبت و نمیمه[5] و کذب و فحش و قتل نفس ـ و از حقوق ناس ـ چون حقوق والدین که اعظم حقوق است ـ و حقّ اهل و عیال، خصوصاً به مقتضای آیهٔ شریفهٔ: **﴿قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾**[6]

---

۱. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۵ و ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۲۰۵، ح ۹۱ و ج ۶۸، ص ۱۹۶ـ۱۹۷، ح ۶.

۳. یعنی: از گوش از آنچه شنیده سؤال خواهد شد، و از چشم از آنچه به آن نگریسته، و از قلب از هرچه به آن اعتقاد یافته. [الکافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۲۲، ح ۳]

۴. یعنی: و از ابن‌عبّاس در تفسیر آیه [نقل شده که]: خداوند از انسان دربارهٔ کارهایی که این اعضا را در آنها به کار برده خواهد پرسید. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۳۱۰]

۵. نمیمه: سخن‌چینی.

۶. یعنی: خودتان و کسانتان را از آتشی که سوختِ آن مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید. [سورهٔ تحریم، آیهٔ ۶]

باید شخص ادای حقوق ایشان را بنماید، و آداب شرعیّه و تکالیف الهیّه ـ از واجبات و محرّمات ـ به ایشان بیاموزد، و یا به مباشرت یا امر به تعلیم و تعلّم به آن نماید.

وفي مجمع البيان في تفسير الآية: والمعنى: قوا أنفسكم [وأهليكم] النار بالصبر على طاعة الله وعن معصيته وعن اتّباع الشهوات، وقوا أهليكم ناراً بدعائهم إلى الطاعة وتعليمهم الفرائض ونهيهم عن القبائح وحثّهم على الخيرات[1]. وفي الكافي عن الصادق ﷺ: لَمّا نَزَلَت هذِهِ الآيةُ جلَس رَجلٌ مِنَ المُسلِمينَ يَبكي وقالَ: عَجزتُ عَن نَفسي، كُلِّفتُ أهلي. فَقالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: حَسبُكَ أن تَأمُرَهُم بِما تَأمُرُ بِهِ [نَفسَك] وتَنهاهُم عَمّا تَنهى عَنهُ نَفسَكَ. وفي الصافي عن القمّيّ، قيل له: هذه نفسي أقيها، فكيف أقي أهلي؟ قال ﷺ: تَأمُرُهُم بِما أَمرَ[هُم] اللهُ بِهِ، وتَنهاهُم عَمّا نَهاهُم عَنهُ، فَإن أَطاعوكَ[2] كُنتَ قَد وَقيتَهُم، وإن عَصوكَ كُنتَ قَد قَضيتَ ما عَلَيكَ.[3]

و از جمله حقوق ناس که شخص در روز قیامت مسئول از آن خواهد بود، حقوق اخوان مؤمنین خصوص صلهٔ ارحام و خصوص حقّ جیران و همسایگان و ادای تکلیف

---

۱. در مصدر: أفعال الخير.

۲. در نسخ: أطاعوه.

۳. یعنی: در مجمع البیان در تفسیر این آیه آمده است: معنای آیه این است که: خودتان را با شکیبایی و صبر بر طاعت خدا و در برابر نافرمانی او و صبر در برابر پیروی شهوت‌ها از آتش دوزخ دور نگه دارید، و خانوادهٔ خود را با فراخواندن آنها به اطاعت از خدا و آموختن واجبات الهی و باز داشتن آنها از زشتی‌ها و تشویق کردنشان به انجام کارهای نیک از آتش دوزخ حفظ کنید [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۶۹ و ج ۷۱، ص ۸۶]. و در کتاب کافی از امام صادق ﷺ روایت شده: چون که این آیه نازل شد مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریه کرد و گفت: من در کار خود مانده‌ام و حالا مسئولیّت خانواده‌ام هم بر دوش من گذاشته شد. رسول خدا ﷺ فرمودند: همین قدر کافی است که آنچه مأمور به آنی به آنها هم دستور دهی و آنها را از هرچه [نفس] خود را منع می‌کنی بازداری [الکافی، ج ۵، ص ۶۲، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۹۲، ح ۸۳]. و در صافی از قمی نقل شده که به ایشان عرض شد: این نفس من است که مراقب آن خواهم بود، چگونه خانواده‌ام را مراقبت کنم؟ امام ﷺ فرمود: آنها را به کارهایی فرمان می‌دهی که خداوند به خودت فرمان داده، و از کارهایی منع می‌کنی که خدا تو را از آنها منع فرموده است، که اگر از تو فرمان ببرند ایشان را [از آتش دوزخ] بازداشته‌ای، و اگر نافرمانیت کنند تو وظیفهٔ خویش بجای آورده‌ای [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۹۶، ضمن شمارهٔ ۶، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۷].

امر به معروف و نهی از منکر است. سبحان الله! آدمی چقدر گرفتار است در روز رستخیز، و چقدر مشکل است گذشتن از عقبات آن روز! مگر آنکه خداوند به فضل و کرم خود رحم نماید بر بندگان خود، که زودتر شفعای محشر دستگیری بندهٔ عاجز فقیر سراپا تقصیر بنمایند. **اللّهمّ، إنّا نستجير بك من أهوال تلك العقبات، فارحمنا بمحمّدٍ وآله الطاهرين ـ صلواتك عليهم أجمعين.**[1]

[در معنی صراط و حقیقت آن]

فصل سیزدهم در صراط و حقیقت آن است. و هیچ عقبه‌ای از عقبات قیامت، أعظم هولاً وأشدّ خوفاً از عقبهٔ صراط که جسر جهنّم است، نمی‌باشد. و تفصیل آن در چند مقاله بیان خواهد شد.

مقالهٔ اولی در بیان معنی صراط است. و آن به حسب لغت به معنی طریق است. **وفي القاموس: الصراط ـ بالكسر ـ: الطريق،**[2] **أو الطريق المستوي الذي لا اعوجاج فيه**[3] **ـ كما في المجمع**[4] **ـ.** و بحسب شرع در احادیث و اخبار، اطلاق بر معانی عدیده شده است:

اوّل آنکه: صراط عبارت است از طریق به سوی معرفت پروردگار. **وقال الصادق ﷺ: الصِّراطُ هُوَ الطَّريقُ إلى مَعرفةِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ.**[5] و صراط مستقیم در معرفت باری تعالی که در آن اعوجاجی نباشد، آن است که به حسب اعتقاد، مستقیم باشد در طریق معرفت پروردگار در مراتب توحید اربعه ـ که آن: توحید در مقام ذات و توحید

---

۱. یعنی: بارالها! از هراس‌های آن گردنه‌ها به تو پناه می‌بریم، پس به محمّد و آل پاکش ـ که درود تو بر تمامی ایشان باد ـ بر ما رحم کن.

۲. [القاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۷۰]

۳. در مصدر: المستوي عن الاعوجاج.

۴. یعنی: و در قاموس است که: «صراط» یعنی: راه [القاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۷۰]، یا راه صاف بدون انحراف ـ چنان که در مجمع آمده است ـ [مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۱].

۵. یعنی: و [امام] صادق ﷺ فرمودند: صراط همان راه شناخت خدای متعال است. [معاني الأخبار، ص ۳۲، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۶، ضمن حدیث ۳ و، ج ۲۴، ص ۱۱، ضمن حدیث ۳]

در مقام صفات و توحید در مقام افعال و توحید در مقام عبادات است ـ. **اوّلاً** ذات اقدس پروردگار را منزّه بداند از آنکه از برای او شریکی قائل باشد در مرتبهٔ ذات، و تعدّد در مرتبهٔ ذات قائل نباشد، و ترکیب و اختلاف احوال در مرتبهٔ ذات به هر نحوی که به وَهم در می‌آید، قائل نشود. وقال الله تعالی: ﴿ **لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ** ﴾[۱].

و **ثانیاً** معتقد باشد به توحید در صفات، که آن را عین ذات مقدّس پروردگار خود بداند و دوییّت در صفات او قائل نباشد.

و **ثالثاً** معتقد باشد که فعل حق ـ سبحانه و تعالی ـ منزّه از عیب و نقص است، و همهٔ افعال او بر طبق حکمت و مصلحت است، و شریکی در افعال ـ از خلق و رزق و اماته و احیا و غیر آن ـ نمی‌باشد.

و **رابعاً** آنکه: در مقام عبادتْ پروردگار شریکی در عبادت او قرار ندهد، و عمل خود را خالص نماید از برای تقرّب به سوی حضرت حق، و کسی را شایستهٔ آن نداند که ـ بر سبیل استقلال یا بنحو اشتراک ـ آن را مقصد عبادت خود قرار دهد، ﴿ **فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً** ﴾[۲]، و قلب خود را خالص نماید از برای پرستش معبودِ بحق، و دور نماید از خود شرک ظاهری و باطنی ـ از ریا و سُمعه[۳] و نحو آن.

و مراتب اربعه از توحید را از راه آن تحصیل نماید، و مجرّد تقلید و ظنّ و تخیّل را در معرفت پروردگار پیش نهاد خود ننماید، و در عقب سر هر گوساله‌ای که صدا بلند نماید راه نرود، بلکه عقل و کتاب خدا و سنّت سیّد انبیا ﷺ و اخبار اهل بیت

---

۱. یعنی: و خدای متعال فرمود: دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. [سورهٔ نحل، آیهٔ ۵۱]

۲. یعنی: پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. [سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۱۰]

۳. سُمعه: کاری که از روی تظاهر و به قصد آنکه مردم بشنوند انجام گیرد.

ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را پیش نهاد راه معرفت خود قرار دهد، و از این راه تحصیل معرفت الله نماید تا از ورطهٔ هلاک نجات یابد.

و صراط به این معنی، به حسب واقع ارقّ از شَعر و احدّ از سیف و احرّ از نار[1] است، اگر کسی نیک تأمّل در آن نماید. و اکثر کسانی که مدّعی معرفتند از فرقهٔ ناجیه ـ خصوصاً في زماننا هذا ـ اگر هلاک شوند و در وادی تیه و ضلالت گرفتار شوند به اعتقاد آنکه سلوک نموده‌اند راه معرفت پروردگار را، در همین مقام است که در پی صدای هر ناعقی[2] بلند شده‌اند، و قواعد و اصولی را اختراع نموده‌اند که عقل و شرع هر دو بریء از آن عقایدند ـ أعاذنا الله من ذلك وجميع المؤمنين[3] ـ. پس کسی که در صراط مستقیم حضرت پروردگار بر سبیل استقامت سلوک ننماید و به اعوجاج مشی کند، بر خلاف طریقهٔ حقّهٔ محمّد و آل محمّد ﷺ مشی نموده است که آن شاهراه هدایت است، و شارع مقدّس اَعلام هدایت آن را بلند نموده، و عقل سلیم را شاهد و گواه آن قرار داده. البتّه چنین کسی در صراط جهنّم که جسر موعود است، بلغزد و بر رو در آتش جهنّم سرنگون شود، و مخلّد در آن شود که ابداً خلاصی از برای او نباشد، و در زمرهٔ کفّار و باکفّار محشور است.

معنی دوم از برای صراط آنکه: صراط عبارت از دین قویم و شرع مبین است. و معنی صراط مستقیم و استقامت در دین [آن] است که آن شخص مستقیم باشد در دین خدا، که عبارت است از اوامر و نواهی پروردگار که مقام تکلیف عباد است، و مستقیم باشد به آنچه خدای تعالی به آن امر فرموده است از اوامر شرعیّه در مقام امتثال، و مستقیم باشد به آنچه نهی کرده است از نواهی شرعیّه، به اجتناب از آن و عدم مخالفت.

و به این معنی تفسیر شده قوله تعالی: ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾[4] ـ أي: الدين الحقّ

---

۱. یعنی: باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر و داغ‌تر از آتش.

۲. ناعق: هرکس آوازی برآورد.

۳. یعنی: خداوند ما و تمام مؤمنین را از آن پناه دهد!

۴. یعنی: به راه راست ما را راهبر باش. [سورهٔ حمد، آیهٔ ۶]

الذي لا يقبل الله عن العباد غيره. وفي حديث آخر: وصراط مستقيم: دينٌ واضح.[۱] و به

این معنی نیز تفسیر شده قوله تعالی: ﴿ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ ﴾[۲]. و چون این آیهٔ مبارکه نازل شد، سیّد انبیا ﷺ خطّی کشیدند مستقیم و از دو جانب آن خطوطی غیرمستقیم کشیدند. پس فرمودند: ای گروه اصحاب من! هیچ دانستید منظور من چه بود؟ عرض کردند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. پس فرمود: خطّ مستقیم راهی است که من می‌روم، و این خطوط از دو طرف راهی است که اهل ضلالت می‌روند. پس هرکس به راهی که من می‌روم رفته باشد، پس به من ملحق می‌شود، و هرکس از خط بیرون رفته است از من دور می‌شود و هرگز به من نخواهد رسید. هرچه می‌رود دورتر می‌شود.[۳]

پس صراط مستقیم، شرع اقدس نبوی و دین قویم آن بزرگوار است و این صراط نمونه‌ای از صراط آخرت است. پس اگر خواهی بدانی که چگونه خواهد بود گذشتن از صراط، پس نظر کن به حال خود، و ببین که چگونه رعایت می‌کنی شرع شریف اقدس نبوی را و اعمال شرعیّهٔ تو بر چه نسق است؟ و حضرت صادق ﷺ فرمود در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾: **يعني: أَرشِدنا لِلزومِ الطَّرِيقِ المُؤدّي إلى مَحبَّتِكَ والمُبلِّغِ لِدينِكَ، المانعِ مِن أن نَتّبِعَ أهواءَنا فَنعطَبَ[۴]، أو نَأخُذَ بِآرائِنا وفَنهلَكَ.**[۵] وصراط مستقيم: دينٌ واضح. وفي بعض النسخ: **والمُبلِّغ إلى جَنَّتِك**[۶]؛ يعني: پروردگارا!

---

۱. يعني: دين حقّی که خدا جز آن را از بندگانش نمی‌پذیرد [ر.ک: جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۷؛ مجمع البحرين، ج ۴، ص ۲۵۹]، و در حديث ديگری [آمده است]: [ر.ک: مجمع البحرين، همان]

۲. يعني: و [بدانيد] اين است راه راست من. پس از آن پيروی كنيد، و از راه‌ها [ی ديگر] كه شما را از راه وی پراكنده می‌سازد پيروی مكنيد. [سورهٔ انعام، آيهٔ ۱۵۳]

۳. ر.ک: مسند أحمد، ج ۱، ص ۴۳۵؛ سنن كبرای نسائی، ج ۶، ص ۳۴۳، ح ۱۱۱۷۴؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۶۳۱.

۴. در نسخ: فنعتب.

۵. معاني الأخبار، ص ۳۳، ضمن حديث ۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹ ـ ۱۰، ح ۱.

۶. تفسير منسوب به امام عسكری ﷺ، ص ۴۴؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۳۸، ضمن حديث ۲۳ و ج ۸۹، ص ۲۵۴.

راهنمایی کن ما را به آن راهی که مؤدّی می‌شد به سوی محبّت و دوستی تو، و بکشاند ما را به سوی دین تو یا به سوی جنّت تو، که مانع شود ما را از اختیار نمودن و متابعت کردن هوای نفس و شهوات نفسانیّه که به تعب اندازد ما را، و یا آنکه بـه آرای خـود سلوک نماییم که موجب هلاکت ماگردد و راه باطل را اخذ نماییم.

وفي الصافي عن أمير المؤمنين ﷺ في تفسير ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ : يـعني: أدِم لَنا تَوفيقَكَ الَّذي أَطَعناكَ بِهِ. وفي رواية أُخرى عنه ﷺ : الصِّراطُ المُستَقيمُ فِي الدُّنيا مـا قَصُرَ عَنِ الغُلُوِّ وارتَفَع عَنِ التَّقصيرِ، واستَقامَ. وفـي تـفسير العسكريّ ﷺ : فَأَمَّـا الصِّـراطُ المُستَقيمُ فِي الدُّنيا فَهُو ما قَصُرَ عَنِ الغُلُوِّ وارتَفَعَ عَنِ التَّقصيرِ، واسـتَقامَ ولَـم يَـعدِل إِلى شَيءٍ مَنِ الباطِلِ.[1]

و سلوک طریق مستقیم دین خدا نیز امـری است بسـیار صـعب و مسـتصعَب[2]، و لابدّ است از استقامت در دین خدا بعد از اصلاح تکالیف ظاهریّه ـ از امتثال اوامـر و نواهی شرعیّه؛ از اصلاح باطن و مجاهده با نفس امّاره که جهاد اکبر است و اصلاح سریره[3]، و تهذیب نفس از رذایل صفات و حالات ذمیمه، و متحلّی نمودن خود را به محامد آداب و صفات حمیده که خارج باشد از طرفَی[4] افراط و تفریط. و پر واضح است که سلوک صراط به این معنی، در دنیا نیز أحدّ از سیف و أحرّ از نـار و أرقّ از شَـعر است.

---

۱. یعنی: و در صافی ﷺ در تفسیر ﴿مـا را بـه راه راست هـدایت فـرما﴾ [آمـده است]: یـعنی: توفیقت راکه با آن تو را اطاعت کنیم برای ما مستدام بدار [تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۵، ضمن شمارهٔ ۵، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۹، ضـمن حـدیث ۱ و ج ۸۹، ص ۲۵۴] و در روایت دیگری از امام ﷺ [آمده است]: راه راست در دنیا آن است که به حدّ غلوّ نـرسد و از کوتاهی کردن فراتر بوده، و انحرافی نداشته باشد [تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۴، ضمن شمارهٔ ۵]، و در تفسیر [امام] عسکری ﷺ [آمده است]: راه راست در دنیا آن است که به حدّ غلوّ نرسد و از کوتاهی کردن فراتر بوده، و انحرافی نداشته و به سمت هیچ باطلی میل نکند [تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، همان، و نـیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۷۰، ضمن حدیث ۱۸ و...].

۲. صعب: دشوار. مستصعَب: دشوار شمرده شونده.

۳. سریره: باطن.

۴. طرفَی: تثنیهٔ طرف که بنا بر قواعد ادبیّات عرب «نون» آن به خاطر اضافه شدن افتاده است.

و رسیدن به این مقام بسیار مشکل است مگر کسی که لطف الهی شامل حال او شود. و از این جهت است که چون آیهٔ شریفهٔ: ﴿ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ﴾[1] نازل شد، سیّد انبیا ﷺ فرمود: شَيَّبَتْنِي هُود. وعن ابن عبّاس: ما نزلت آيةٌ كانت أشقّ على رسول الله ﷺ من هذه الآية. ولهذا قال: شَيَّبَتْنِي هُود. وفي الصافي: ﴿ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ﴾ على جادّة الحقّ غير عادلٍ عنها، وهي شاملةٌ للعقائد والأعمال.[2]

معنی سوم آنکه: صراط عبارت است از امام مفترض الطاعه[3]. و صراط حقیقی نفس امیر المؤمنین ﷺ است، و ائمّه از اولاد او هریک صراط مستقیم و طریق مستوی اند. قال أمیر المؤمنین ﷺ: أَنَا الصِّرَاطُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.[4] شیخ صدوق ـ علیه الرحمه ـ از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: صراط دو صراط است: صراط در دنیا و صراط در آخرت. امّا صراط در دنیا پس آن امام مفترض الطاعه است. کسی که شناخت او را و اقتدا نمود به او و به او هدایت یافت، می‌گذرد از صراط در آخرت که جسر جهنّم است. و کسی که نشناخت او را در دنیا، پس می‌لغزد قدم او در آخرت بر جسر جهنّم، که صراط آخرت است و می‌افتد در جهنّم.[5]

وروى الصدوق عن عليّ بن الحسين ﷺ، قال: نَحنُ أَبوابُ اللهِ، ونَحنُ الصِّراطُ المُستقيمُ، ونَحنُ عَيبةُ عِلمِهِ، ونَحنُ تَراجِمةُ وَحيِهِ، ونَحنُ أَركانُ تَوحيدِهِ، ونَحنُ مَوضِعُ سِرِّهِ. وعنه

---

۱. یعنی: پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن. [سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۲]

۲. یعنی: [سورهٔ] هود مرا پیر کرد [سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۶، ضمن حدیث ۳۳۵۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۴، ضمن حدیث ۳۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹۲، ضمن حدیث ۲۸]، و از ابن‌عبّاس [نقل شده]: آیه‌ای سنگین‌تر از این بر رسول خدا ﷺ نازل نشد، و از همین رو فرمود: [سورهٔ] هود مرا پیر کرد [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۵۲]، و در صافی [آمده است]: ﴿ پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن ﴾ بر راه حق، در حالی که از آن عدول نمی‌کنی، که این هم شامل عقاید می‌شود و هم شامل کارها [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۷۴، ضمن شمارهٔ ۱۱۲].

۳. امام مفترض الطاعة: امامی که اطاعت او واجب است.

۴. یعنی: امیر مؤمنان ﷺ فرموده است: منم راهی که میان بهشت و دوزخ کشیده شده است.

۵. معاني الأخبار، ص ۳۲، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۶، ح ۳ و ج ۲۴، ص ۱۱، ح ۳.

بسنده عن الصادق ﷺ، قال: **الصِّراطُ المُستقيمُ أميرُ المُؤمِنينَ** ﷺ. وعنه، عن الباقر ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ﴾، قال: **آلُ مَحَمَّدٍ ـ صَلوات الله عليهم ـ الصِّراطُ الَّذي دَلَّ عَلَيه.**

والأخبار بهذا المعنى كثيرةٌ جدّاً، وقد نقلناها بطولها في كتاب الإمامة.[1]

معنی چهارم آنکه: صراط عبارت است از ولایت و معرفت امیر المؤمنین و ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ. فولایة الأئمّة ومعرفتهم الصراط. وروی الصدوق بسنده عن الباقر ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً﴾ قال: تدري ما يعني بـ﴿صِرَاطِي مُسْتَقِيماً﴾؟ قلت: لا. قال: **وِلايَةُ عَلِيٍّ وأَوصيائِهِ.** وفي روايةٍ أُخرى عنه بسنده عن الباقر ﷺ قال: **أوحَى اللهُ إلى نَبيِّهِ:** ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ **أنَّكَ عَلى وِلايَةِ عَلِيٍّ....** وفي رواية أُخرى وفي تفسير قوله تعالى: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾: **إنَّكَ لَتأمُرُ بِوِلايةِ أَميرِ المُؤمِنينَ** ﷺ. وفي الكافي بسنده عن أبي الحسن ﷺ، قال: قلت: ﴿أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؟ قال: **إنَّ اللهَ ضَرَبَ مَثَلاً[2]: مَن صادَّ[3] عَن وِلايةِ عَلِيٍّ كَمَن يَمشي عَلى وَجهِهِ لا يَهتدي لِأَمرِهِ، وجَعَلَ مَن تَبِعهُ سَوِيّاً عَلى صِراطٍ مُستَقيمٍ.**[4]

---

۱. یعنی: و [مرحوم] صدوق از امام سجّاد ﷺ روایت کرده که فرمودند: ما درهای خدا، و راه مستقیم، و مخزن دانش او، و مفسّر وحی الهی، و پایه‌های توحید او، و جایگاه سرّ خداییم [معاني الأخبار، ص ۳۵، ح ۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۲، ح ۵]. و از او به سندش از [امام] صادق ﷺ [روایت کرده که] فرمود: راه مستقیم امیر مؤمنان ﷺ است [معاني الأخبار، ص ۳۲، ح ۲، و نیز ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳، ضمن حدیث ۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۶۶، ۷ و ...]، و از وی به سندش از [امام] باقر ﷺ در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿و [بدانید] این است راه راست من. پس از آن پیروی کنید﴾ [روایت کرده که] فرمود: خاندان پیامبر ـ که درود الهی بر تمامی ایشان باد ـ راهی‌اند که به او راهنمایی می‌کنند [ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۴، ح ۱۴].

و روایاتی به این معنا جدّاً فراوانند، که آنها را با طول و تفصیل در کتاب امامت بیان داشتیم.

۲. در مصدر: مثل.

۳. در مصدر: حاد.

۴. یعنی: پس ولایت امامان و شناختن ایشان صراط است، و [مرحوم] صدوق به سند خود از [امام] باقر ﷺ در ←

معنی پنجم آنکه: صراط عبارت است از اسلام، و آن مروی از ابن‌عبّاس و جابر است.[۱]

معنی ششم آنکه: صراط عبارت است از کتاب خدا؛ چنان که مروی است از حارث اعور از امیر المؤمنین ﷺ که فرمود: صراط کتاب خداست.[۲] **وفي مجمع البيان**: قيل في معنى الصراط [المستقيم] وجوهٌ: أحدها أنّه كتاب الله ـ وهو المرويّ عن النبيّ [ﷺ] وعن عليٍّ [ﷺ] وعن ابن مسعود ـ. وثانيها الإسلام ـ وهو المرويّ عن ابن عبّاس وجابر ـ. وثالثها أنّه دين الله الذي لا يقبل عن العباد غيره ـ وهو عن محمّد ابن الحنفيّة ـ. ورابعها أنّه النبيّ ﷺ والأئمّة القائمون مقامه ـ وهو المرويّ في أخبارنا ـ. والأولى حمل الآية على العموم حتّى يدخل جميع ذلك فيه؛ لأنّ الصراط المستقيم هو الدين الذي أمر الله به ـ من التوحيد والعدل وولاية من أوجب الله طاعته.[۳]

← تفسیر این آیه: ﴿و [بدانید] این است راه راست من﴾ [روایت کرده که] فرمود: می‌دانی منظور خداوند از ﴿راه راست من﴾ چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: ولایت علی و اوصیای او [ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۸۳ـ۳۸۴، ح ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷۱، ح ۱۶ و ج ۶۴، ص ۳۱ـ۳۲]، و در روایت دیگری به سند وی از [امام] باقر ﷺ [آمده است که] فرمود: خداوند به پیامبرش وحی نمود: ﴿پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ زن؛ که تو بر راهی راست قرار داری﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۴۳] تو بر ولایت علی هستی [الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶ـ۴۱۷، ح ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۳، ح ۴۸ و ...]، و در روایتی دیگر و در تفسیر فرمایش خدای متعال که: ﴿و براستی که تو بخوبی به راه راست هدایت می‌کنی﴾ [سورهٔ شوری، آیهٔ ۵۲] [آمده است]: تو به ولایت امیر مؤمنان ﷺ فرمان می‌دهی [بصائر الدرجات، ص ۹۸، ضمن حدیث ۵؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۶۷، ضمن حدیث ۱۰ و ص ۳۷۰، ضمن حدیث ۱۴]، و در کافی به سند خود از حضرت موسی بن جعفر ﷺ [روایت کرده که] از معنای فرمایش خداوند: ﴿پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید هدایت یافته‌تر است، یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟﴾ [سورهٔ ملک، آیهٔ ۲۲] سؤال کردم. فرمود: خداوند مثالی آورده است: هرکس از ولایت علی جلوگیری کند [و بر اساس آنچه در مصدر آمده: هرکس از ولایت علی عدول نماید] مانند کسی است که بر روی صورت خود راه می‌رود و راهکارش را نمی‌یابد، و کسی را که پیرو اوست معتدل و بر راه مستقیم دانسته است [الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳، ضمن حدیث ۹۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۳۷، ضمن حدیث ۵۹ و ج ۶۴، ص ۵۷].

۱. ر.ک: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۱، ص ۱۱۲، ش ۱۵۳.

۲. ر.ک: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰ـ۱۱۱، ش ۱۴۷؛ تفسیر ابن ابی‌حاتم، ج ۱، ص ۳۰، ش ۳۲ و ....

۳. یعنی: و در مجمع البیان آمده است: در معنای صراط [مستقیم] چند وجه گفته شده: نخست آنکه: صراط ←

و معنی هفتم آنکه: صراط عبارت از جسر جهنّم، که آن مقصود به بحث است در مقام ملا و صراط به جمیع معانی حقّ است و شبهه‌ای در آن نخواهد بود.

مقالهٔ ثانیه در بیان آنکه: صراط دو صراط است: یکی صراط در دنیا، یکی صراط در آخرت. و صراط در دنیا همان معانی است که در مقالهٔ اولی شرح و بیان آن شده. و امّا صراط در آخرت عبارت از جسر جهنّم است که ممرّ خلایق است در آخرت، و آن مقصود به بحث در مقام است. و حقیقت صراط به این معنی و اعتقاد به آن از ضروری دین اسلام است، و منکر آن منکر ضروری دین است. و واجب است بر همهٔ مکلّفین که اعتقاد نمایند که در آخرت جسری بر روی جهنّم کشیده می‌شود، و باید خلایق از آن عبور نمایند.

وقال تعالی: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾. وعن الصادق ﷺ، قال: **المِرصادُ قَنطرةٌ عَلَى الصِّراطِ لا يَجوزُها عَبدٌ بِمَظلَمةٍ. وعن ابن عبّاس في تفسير هذه الآية: أَنَّ عَلى جِسرِ جَهَنَّمَ سَبعَ مَحابِس.**[1] و در امالی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مردم مرور می‌نمایند بر صراط که متفاوت الدرجات اند، و صراط باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است. پس بعضی می‌گذرند از صراط مانند برق جهنده، و بعضی می‌گذرند

← همان قرآن است ـ که این وجه از پیامبر [ﷺ] و حضرت علی [ﷺ] و ابن‌مسعود روایت شده است ـ. دوم اینکه: منظور اسلام است ـ که این وجه از ابن‌عبّاس و جابر روایت شده است ـ. سوم اینکه: صراط همان دین خداست که از بندگان جز آن پذیرفته نشود ـ و این معنا از محمّد بن حنفیّه نقل شده است ـ. چهارم اینکه: صراط پیامبر ﷺ و امامانند که جانشین ویند ـ که این وجه در روایت‌های شیعه آمده است ـ. و سزاوارتر این است که آیه را به معنای عامّ آن حمل کنیم تا تمام این وجوه را در برگیرد؛ زیرا صراط مستقیم همان دین است که خداوند بدان امر کرده است و ـ اعمّ از یکتاپرستی و عدالت و پذیرفتن ولایت کسی که خداوند اطاعت او را واجب کرده است. [تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۶]

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿زیرا پروردگار تو سخت در کمین است﴾ [سورهٔ فجر، آیهٔ ۱۴]، و از [امام] صادق ﷺ [روایت شده که] فرمود: مرصاد پلی بر صراط است که بنده‌ای که از او شکایت شده نمی‌تواند از آن عبور کند [الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۴ و ...]، و از ابن‌عبّاس در تفسیر این آیه [روایت شده]: بر روی پل جهنّم ۷ بازداشتگاه قرار دارد [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۴ و ج ۷۲، ص ۳۲۳]

مانند اسب دونده، و بعضی بنحو جستن و بعضی ماشیاً و راجلاً[۱]، و بعضی به آن چسبیده باشند که آتش بعضی از اعضای ایشان را گرفته باشد.[۲] **وفي البحار عن جامع الأخبار بسنده عن الباقر** ﷺ، **قال: قالَ رَسُولُ اللهِ** ﷺ: **يا عَلِيُّ، إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أَقعُدُ أَنَا [وأَنتَ] وجبرئيلُ عَلَى الصِّراطِ، فَلَم يَجُز أَحدٌ إلّا مَن كانَ مَعَهُ كِتابُ فيهِ بَراتٌ بِوِلايَتِكَ.**[۳] و نیز در بحار از کتاب خصال از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود که: من لایزال واقفم[۴] بر روی صراط، و دعا می‌کنم و می‌گویم: **رَبِّ، سَلِّم شيعَتي ومُحِبّي وأَنصاري ومَن تَوَلّاني في دارِ الدُّنيا. وفي تفسير الإمام** ﷺ: **وأَمّا الصِّراطُ فِي الآخِرَةِ فَهُوَ طَرِيقُ المُؤمِنينَ إِلَى الجَنَّةِ الَّذي هُوَ مُستقيمٌ.**[۵] و نیز در بحار از کتاب مناقب، و او به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ: ﴿ **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ** ﴾[۶] آنکه: بر بالای صراط، عقبهٔ صَعبه‌ای است که طول آن سه هزار سال است. هزار سال سرازیری و هبوط آنْ است، و هزار سال سر بالا و صعود آن است، و هزار سال آن در خار مغیلان و حَیّات و عَقارب و طریق صعب و هولناک است. و من اوّل کسی باشم که قطع آن عقبه نمایم، و بعد از من علی بن ابی‌طالب قطع آن عقبه نماید.

---

۱. ماشیاً و راجلاً: سواره و پیاده.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۲ـ۲۴۳، ح ۲۵۷، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۶۴ـ۶۵، ح ۱.

۳. یعنی: و در بحار از جامع الأخبار به سند وی از [امام] باقر ﷺ [آورده است که] رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! روز قیامت من [و تو] و جبرئیل بر روی صراط می‌نشینیم، پس تنها کسی اجازهٔ عبور خواهد داشت که جواز ولایت تو را به همراه داشته باشد. [ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۶۶، ح ۴ و...؛ معاني الأخبار، ص ۳۵ـ۳۶، ح ۶]

۴. یعنی: مدام ایستاده‌ام.

۵. یعنی: پروردگارا! شیعیان و دوستداران و یاران من و هرکه را در دنیا پیرو من بوده دوست بدار [بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۹، ضمن حدیث ۱۹ و ص ۱۲۲، ضمن حدیث ۱۲، و نیز ر.ک: خصال، ص ۴۰۸، ضمن حدیث ۶]، و در تفسیر امام ﷺ [آمده است]: و امّا صراط در آخرت راه مؤمنان به سوی بهشت است که مستقیم می‌باشد [تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۴۴، و نیز ر.ک: معاني الأخبار، ص ۳۳، ضمن حدیث ۴؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۷۰، ح ۱۸ و...].

۶. یعنی: پس نخواست از گردنه [ی عاقبت‌نگری] بالا رود. [سورهٔ بلد، آیهٔ ۱۱]

و قطع ننماید آن را بدون مشقّت، مگر محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ.[۱]

و در کافی به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: ابـوذر ﷺ گفت که: شنیدم از رسول خدا ﷺ که دو طرف صراط، رَحِم و امانت است. پس کسی که صلهٔ رحم و ادای امانت کرده باشد، مرور می‌نماید از آن به سوی بهشت. و کسی که خائن در امانت و قاطع رَحِم باشد، بر روی در آتش جهنّم افتد.[۲] **وفي البحار عن المناقب عن ابن عبّاس في تفسير آية: ﴿ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ ﴾: يمضي أهل بيت محمّدٍ وآله زمرةً على الصراط مثل البرق الخاطف، ثمّ قومٌ مثل الريح، ثمّ قومٌ مثل عدو الفرس، ثمّ يمضى قومٌ مثل المشي، ثمّ قومٌ مثل الجثو[۳]، ثمّ قومٌ مثل الزحف، ويجعل الله على المؤمنين عريضاً وعلى المذنبين رقيقاً.**[۴]

شیخ صدوق ﷺ و مجلسی نیز در بحار، از تفسیر امام از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: چون آیهٔ شریفهٔ: ﴿ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ﴾[۵] نازل شد، سؤال کردند از رسول خدا ﷺ از تفسیر آن. فرمود که: خبر داد مرا روح الامین جبرئیل که: چون در قیامت جمع نماید حق ـ سبحانه وتعالی، لا إله غیره ـ اوّلین و آخرین را در عرصهٔ قیامت، امر فرماید که بکِشند جهنّم را به جانب صحرای محشر. و می‌آورند ملائکهٔ غلاظ و شدادجهنّم را که هزار مهار داشته باشد، و هر زمامی را هزار ملائکهٔ غلاظ

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۶ ـ ۶۷، ح ۷، و نیز ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۶.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۷، ح ۹ و....
۳. در نسخ: مثل الحبوة.
۴. یعنی: در کتاب شریف بحار از کتاب مناقب به نقل از ابن‌عبّاس در تفسیر این آیه که: ﴿ در آن روز خدا پیامبر را خوار نمی‌گرداند ﴾ [سورهٔ تحریم، آیهٔ ۸] آمده است: همهٔ خاندان پیامبر همچون برق جهنده از پل صراط می‌گذرند، سپس عدّه‌ای با سرعت باد، و عدّه‌ای همچون اسب تیزتک، و عدّه‌ای خرامان، و عدّه‌ای دیگر بر روی دو زانو، و عدّه‌ای همچون حرکت لشکری انبوه (کند و آهسته)، و خداوند صراط را برای اهل ایمان وسیع و پهناور و برای گناهکاران باریک می‌گرداند. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۷، ش ۸ و ج ۳۹، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲، ح ۲۳، و نیز ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۷]
۵. یعنی: و جهنّم را در آن روز [حاضر] آورند. [سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۳]

و شداد می‌کشند. و جهنّم را نعره و زفیری باشد که اگر نه آن بود که حکم خداوند است که باید حساب خلایق رسیده شود، هرآینه از شدّت خروش و هیبت او جان‌ها از بدن‌ها مفارقت می‌کرد. پس از آن به قدر عنق و گردنی از جهنّم بیرون می‌آید، و احاطه می‌کند تمام خلایق را مانند حلقهٔ انگشتر، که راه‌گریزی از برای احدی نباشد ـ نه از برای نیکان و نه از برای فجّار و اهل طغیان. پس نمی‌ماند بنده‌ای از بندگان ـ چه انبیا و چه ملائکه و چه غیر ایشان ـ مگر فریاد نمایند که: ربِّ، نفسي نفسي، مگر تو ـ ای سیّد انس و جان! ـ که می‌فرمایی: ربِّ، أُمّتي أُمّتي. و بعد از آن گذاشته می‌شود صراط که جسر جهنّم است بر روی آن، و آن ارقّ از شعر و احدّ از شمشیر است، و به روی سه قنطره[1] است: یکی امانت و رحم است. دومی نماز است. سومی عدل پروردگار است. پس امر می‌شود که خلایق از آن عبور نمایند. پس حبس می‌نمایند ایشان را رَحِم و امانت. و اگر از آن نجات یافتند، حبس می‌نماید ایشان را نماز. و اگر از آن نجات یافتند، می‌رسند به قنطرهٔ سوم که مقام عدل پروردگار است. و مردم عبور می‌نمایند از روی صراط، که بعضی به پای خود آویخته شوند. و می‌ریزند در جهنّم، مانند پروانه که خود را به آتش زند. و ملائکه فریاد می‌کنند که: یا حلیم، اغفر واصفح بفضلك، وسلّم وسلّم[2].[3]

ومن کلام رسول الله ﷺ لأمیر المؤمنین ﷺ: **یا عَلِيُّ، أَنتَ أَوّلُ مَن يَنشقُّ عَنهُ القَبرُ مَعي، وأَنتَ أَوّلُ مَن يَقِفُ عَلَى الصِّراطِ مَعي.** ومن کلام أمیر المؤمنین ﷺ: **وَاعلَموا أَنَّ مَجازَكُم عَلَى الصِّراطِ ومَزالِقِ دَحضِهِ[4] وأَهاويلِ زللِهِ.** والمزالق: جمع المزلق، وهو الموضع الذي لا يثبت عليه القدم، والدحض: الزلق.

---

۱. قنطره: پل.

۲. یعنی: ای بردبار! ببخشای و درگذر، و سالم بدار، سالم بدار.

۳. امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۲، ضمن حدیث ۲۵۶، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶، ح ۱ و ج ۸، ص ۶۵، ضمن حدیث ۲.

۴. در نسخ: دحضته.

ومن كلامه ﷺ : وَالسَّماواتُ مَطويّاتٌ بِيَمينِهِ كَطَيِّ السِّجلِّ لِلكُتبِ، والعِبادُ عَلَى الصِّراطِ، وَجِلَت قُلوبُهم، يَظنّونَ أَنَّهُم لا يَسلَمون. وروى الصدوق في كتاب فضائل الشيعة بإسناده عن الباقر ﷺ عن آبائه ﷺ ، قال: قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: حُبّي وحُبُّ أَهلِ بَيتي نافِعٌ في سَبعِ مَواطِنَ أَهوالُهنَّ عَظيمةٌ: عِندَ الوَفاةِ، [و] فِي القَبرِ، وعِندَ النُّشورِ، وعِندَ الكِتابِ، وعِندَ الحِسابِ، وعِندَ الميزانِ، وعِندَ الصِّراطِ. وفي البحار نقلاً عن كتاب العيون في ما كتب الرضا ﷺ للمأمون: وتُؤمِنُ بِعَذابِ القَبرِ، ومُنكَرٍ ونَكيرٍ، والبَعثِ بَعدَ المَوتِ، والميزانِ، والصِّراطِ. وأيضاً في البحار نقلا عن الكنز عن محمّد بن موسى بإسناده إلى ابن عبّاس، قال: قال رسول الله ﷺ: إِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أمرَ اللهُ مالِكاً أَن يُسعِّرَ النيرانَ السَّبعَ، ويَأمرُ الرِّضوانَ أَن يُزَخرِفَ الجِنانَ الثَمانَ، ويَقولُ: يا ميكائيلُ، مُدَّ الصِّراطَ عَلى مَتنِ جَهَنَّمَ، ويَقولُ: يا جبرائيلُ، انصُب ميزانَ العَدلِ تَحتَ العَرشِ. ويَقولُ: يا مُحَمَّد، قَرِّب أُمَّتَكَ لِلحِسابِ، ثُمَّ يَأمرُ اللهُ أَن يُعقَدَ[1] عَلَى الصِّراطِ سَبعُ[2] قَناطِرَ طولُ كُلِّ قَنطرةٍ سَبعةَ عَشرَ أَلفِ فَرسخٍ، وعَلى كُلِّ قَنطرةٍ سَبعونَ أَلفَ مَلَكٍ، يَسأَلونَ عَن هذِهِ الأُمَّةِ نِسائِهم ورِجالِهم في القَنطرةِ الأُولى عَن وِلايةِ أَميرِ المُؤمنينَ وحُبِّ أَهلِ بَيتِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَمَن أَتى بِهِ جازَ القَنطرةَ الأُولى كَالبَرقِ الخاطِفِ، ومَن لَم يُحِبَّ أَهلَ بَيتِهِ سَقَطَ عَلى أُمِّ رَأسِهِ في قَعرِ جَهَنَّمَ، ولَو كانَ مَعهُ مِن أَعمالِ البرِّ عَملُ سَبعينَ صِدّيقاً.

وفي البحار عن مصباح الأنوار للشيخ أبي جعفر الطوسيّ ﷺ بإسناده عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: إِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ جَمعَ اللهُ الأَوّلينَ والآخرينَ في صَعيدٍ واحدٍ ونَصبَ الصِّراطَ عَلى شَفيرِ جَهَنَّمَ، فَلَم يَجُز عَلَيهِ إِلّا مَن كانَ مَعهُ بَراةٌ مِن عَلِيٍّ ابنِ أَبي طالبٍ ﷺ. وعنه في الكتاب المذكور عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله ﷺ: إِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أَقِفُ أَنَا وعَلِيٌّ عَلَى الصِّراطِ، وبِيَدِ كُلٍّ واحدٍ مِنّا سَيفٌ، فَلا يَمرُّ أَحدٌ مِن خَلقِ اللهِ إِلّا سَأَلناهُ عَن وِلايةِ عَلِيٍّ، فَمَن كانَ مَعهُ شَيءٌ مِنها نَجى وفازَ، وإِلّا ضَرَبنا عُنُقَهُ وأَلقيناهُ فِي النّارِ.

---

۱. در نسخ: يقعد.

۲. در نسخ: بسبع.

وفي روايةٍ أُخرى عن أبي هريرة أنّ رسول الله ﷺ قال: أَتاني جبرئيلُ فَقالَ: أُبشِّرُكَ ـ يا مُحَمَّد ـ بما تَجوزُ عَلَى الصِّراطِ؟ قالَ: قُلتُ: بَلى. قالَ: تَجوزُ بِنُورِ اللهِ، ويَجوزُ عَلِيٌّ بِنُورِكَ، ونُورُكَ مِن نُورِ اللهِ، وتجوزُ أُمَّتكَ بِنُورِ عَلِيٍّ، ونُورُ عَلِيٍّ مِن نُورِكَ. ومَن لَم يَجعلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِن نُورٍ.[1]

---

۱. پیامبر ﷺ در ضمن جملاتی به امیر مؤمنان ﷺ فرمودند: ای علی! تو نخستین کسی هستی که به همراه من قبرت شکافته می‌شود، و تو نخستین کسی هستی که به همراه من بر روی صراط می‌ایستی [خصال، ص ۳۴۲، ضمن حدیث ۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۸، ضمن حدیث ۲۹ و ...]، و از سخنان امیر مؤمنان ﷺ است که: بدانید که بایستی از صراط عبور کنید، با همهٔ لغزش‌گاه‌ها و ترس از لغزیدن بر روی آن [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۱، ضمن خطبهٔ ۸۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۷، ح ۱۰ و ج ۷۴، ص ۴۲۶، ضمن حدیث ۴۴]، که «مزالق» جمع «مزلق» به معنی مکانی است که قدم بر آن محکم نمی‌ماند و می‌لغزد، و «دحض» یعنی لغزیدن.

و از سخنان امام ﷺ است که: خداوند آسمان‌ها را همچون طوماری به دست قدرت خود در هم می‌پیچد، در حالی که بندگان با دل‌های هراسان و ترسان بر روی پل صراط هستند و می‌پندارند که به سلامت از صراط نمی‌گذرند [امالی شیخ طوسی، ص ۶۵۳، ضمن حدیث ۱۳۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۹۹، ضمن حدیث ۲ و ج ۷۴، ص ۳۷۳، ضمن حدیث ۳۵].

و شیخ صدوق در کتاب فضائل الشیعه به اسناد خود از امام باقر ﷺ و ایشان از پدرانشان ﷺ نقل می‌فرمایند که پیامبر ﷺ فرمودند: محبّت من و خاندانم در هفت موقف هولناک قیامت سودمند خواهد بود: ۱ـ لحظه‌ای که روح به تمام و کمال گرفته شود، ۲ـ در قبر، ۳ـ هنگام گشوده شدن نامهٔ اعمال، ۴ـ نزد کتاب، ۵ـ در آستانهٔ حسابرسی، ۶ـ در نزد میزان اعمال، ۷ـ در پل صراط. [ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۶۰، ح ۱۷؛ خصال، ص ۳۶۰، ح ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۸، ح ۲ و ...]. و در کتاب شریف بحار به نقل از کتاب عیون آمده است: یکی از نامه‌ها و نگاشته‌های امام رضا ﷺ برای مأمون از این قرار است که: باید به عذاب قبر و نکیر و منکر و برانگیخته شدن پس از مرگ و میزان اعمال و صراط باور داشته باشی [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹، ح ۵ و ...، و نیز ر.ک: عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۱۳۳، ضمن حدیث ۱ و ...].

و همچنین در کتاب مستطاب بحار به نقل از کنز از محمّد بن موسی به اسناد وی از ابن‌عبّاس نقل شده که پیامبر ﷺ فرمودند: زمانی که قیامت بر پا شود، خداوند به مالک (فرشتهٔ موکّل بر دوزخ) امر می‌کند تا هفت آتش دوزخ را شعله‌ور کند، و به رضوان (فرشتهٔ موکّل بر بهشت) می‌فرماید تا هشت بهشت را بیاراید و آذین ببند، و به میکائیل می‌فرماید: پل صراط را بر روی جهنّم پهن کن، و به جبرئیل امر می‌کند: ترازوی عدالت را در زیر عرش نصب کن، سپس می‌فرماید: ای محمّد! امّت خود را برای حسابرسی نزد میزان بیاور. پس از آن خداوند امر می‌کند که بر روی صراط ۷ پل نصب کنند که طول هریک هفده هزار فرسنگ است و بر روی هر

←

و شیخ صدوق در اعتقادات خود فرموده: اعتقاد ما ـ یعنی: شیعه ـ آنکه صراط حقّ است، و آن جسر جهنّم است که باید خلایق از آن مرور نمایند. قال الله ـ عزّ وجل ـ: ﴿ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً ﴾[1]. [2] و شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ فرموده که: صراط در لغت به معنی طریق است، و از این جهت است که دین اسلام را صراط [3] گویند؛

← پلی هفتاد هزار فرشته باشند، که در پل نخست از زن و مرد این امّت دربارهٔ ولایت امیر مؤمنان و از محبّت خاندان پیامبر ﷺ می‌پرسند، پس هرکس محبّت و ولایت اهل بیت را با خود داشته باشد از این پل همانند برق جهنده می‌گذرد، و هرکس خاندان وی را دوست نداشته باشد با سر به قعر دوزخ سرنگون می‌شود، هرچند که با خود از کارهای نیک عمل هفتاد نفر صدّیق را داشته باشد. [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۲، ح ۱۲ و ج ۲۷، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱، ح ۸۲، و نیز ر.ک: تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۴، ح ۴]

و در کتاب شریف بحار از مصباح الأنوار شیخ ابوجعفر طوسی ﷺ به اسناد وی از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند همهٔ انسان‌های نخستین و واپسین را در یک جا جمع نموده و پل صراط را بر پرتگاه جهنّم نصب می‌نماید، پس هیچ کس از آن نمی‌گذرد مگر اینکه برگهٔ عبوری از جانب علی بن ابی‌طالب ﷺ به همراه داشته باشد [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۲، ح ۱۳ و ...]. و از ایشان در همان کتاب از ابن‌عبّاس نقل شده که پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی روز قیامت به پا شود من و علی بر صراط می‌ایستیم، در حالی که هریک شمشیری به دست داریم، پس هریک از مردم که بخواهد از صراط بگذرد از ولایت علی از او می‌پرسیم، پس اگر کسی ذرّه‌ای ولایت او را داشته باشد نجات می‌یابد و رستگار می‌شود، و در غیر این صورت گردن او را زده و او را در آتش دوزخ می‌افکنیم [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۲، ح ۱۴ و ج ۲۴، ص ۲۷۳، ح ۵۶، و نیز ر.ک: تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۶].

و در روایت دیگری از ابوهریره آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: جبرئیل نزدم آمد و گفت: ای محمّد! آیا تو را بشارت بدهم که چگونه از صراط عبور خواهی کرد؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: تو با نور خدا از صراط گذر می‌کنی و علی با نور تو که سرچشمهٔ آن از نور خداوند است، و همهٔ امّت تو با نور علی ـ که در واقع از نور خود توست ـ از صراط می‌گذرند، و هرکس خداوند برای او نوری قرار ندهد نوری ندارد [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۲، ح ۱۵ و ج ۸، ص ۶۹، ح ۱۴، و نیز ر.ک: تفسیر فرات کوفی، ص ۲۸۷، ح ۳۸۷].

۱. یعنی: و هیچ کس از شما نیست مگر در آن وارد می‌گردد. این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. [سورهٔ مریم، آیهٔ ۷۱]

۲. الاعتقادات في دین الإمامیّة، ص ۷۰، باب الاعتقاد في الصراط، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۰، ش ۱۹.

۳. در نسخ: طریق.

به جهت آنکه دین طریق به سوی ثواب است و طریق در روز قیامت ـ چنان که در خبر است ـ مانند جسری است که مردم از آن مرور می‌نمایند. و آن صراطی است که رسول خدا ﷺ در یمین آن و امیر المؤمنین ﷺ در یسار آن ایستاده باشند. و ندا از جانب پروردگار به ایشان رسد که: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾[1]. و در خبر است که: کسی از صراط عبور نمی‌نماید مگر آنکه با او باشد براتی از امیر المؤمنین ﷺ.[2]

و در شرح میثم آنکه: هرکس قائل باشد به معاد جسمانی، قائل است که صراط جسری است که بر روی جهنّم کشیده می‌شود که خلایق از آن عبور می‌نمایند، خِلافاً لِلحُکَماءِ[3]، و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در حقّ الیقین چنین ذکر کرده است: بدان که از [جملهٔ] ضروریّات دین که ایمان به آن باید آورد صراط است، و آن جسری است که بر روی جهنّم می‌کشند، و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود.[5]

و در روایات معتبره از خاصّه و عامّه وارد شده است که صراط از مو باریک‌تر، و از شمشیر برنده‌تر، و از آتش گرم و سوزنده‌تر است. و مؤمنان خالص بآسانی از آن می‌گذرند مانند برق جهنده، و بعضی بدشواری از آن می‌گذرند امّا نجات می‌یابند، و بعضی از عقبات آن به جهنّم می‌افتند.[6]

و چون دانستی معنی صراط در آخرت را، فاعلم أنّ ظاهر ما يترائى من كلمات أهل الحكمة أنّهم يؤوّلون تلك الأخبار الواردة في باب الصراط، بل ما ورد من تطاير الكتب ونحوها، ولا يقولون بأنّ الصراط في الآخرة هو الذي يستفاد من ظواهر الأخبار، بل له

---

۱. یعنی: هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید. [سورهٔ ق، آیهٔ ۲۴]

۲. تصحیح اعتقادات الإمامیّة، ص ۱۰۸، فصل: في الصراط، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۰، ذیل شمارهٔ ۱۹.

۳. یعنی: بر خلاف فلاسفه.

۴. ر.ک: شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۵۵.

۵. حقّ الیقین، ص ۵۶۱، باب پنجم، فصل سیزدهم.

۶. ر.ک: مسند أحمد، ج ۶، ص ۱۱۰؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳، ح ۲۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۴ ـ ۶۵، ح ۱.

معنى آخر وراء ذلك. ويقولون بأنّ الصراط في الآخرة عبارةٌ عن الوسط الحقيقيّ بين الأخلاق المتضادّة ـ كالسخاوة بين التبذير والبخل، والشجاعة بين التهوّر والجبن، والاقتصاد بين الإسراف والتقصير، والتواضع بين التكبّر والمهانة، والعفّة بين الشهوة والخمود، والعدالة بين الظلم والانظلام ـ. فالأوساط بين هذه الأطراف المتضادّة هي الأخلاق المحمودة، ولكلّ واحدٍ منها طرفا إفراطٍ وتفريطٍ هما مذمومان.

وتحقيق ذلك عندهم أنّ كمال الإنسان في التشبّه بالملائكة، وهم منفكّون عن هذه الأوصاف المتضادّة، وليس في إمكان الإنسان انفكاكٌ عنها بالكلّيّة، فغايته التباعد عنها إلى الوسط تباعداً يشبهه الانفكاك عنها، فالصراط المستقيم هو الوسط الحقّ الذي لا ميل له إلى أحد الجانبين، وهو أرقّ من الشعر.

وقال صدر المتألّهين في العرشيّة بعد نقل جملة ما ورد من الأخبار في باب الصراط بأنّ تلك الأخبار متوافقة المعاني والبواطن. وبيان ذلك على سبيل الإشارة والإجمال أنّ للنفس الإنسانيّة من مبدأ حدوثها إلى منتهى عمرها الدنيويّ انتقالات النفسانيّة وحركاتٌ جوهريّةٌ ...، فكلّ نفسٍ صراطٌ إلى الآخرة بوجه ...، فالنفوس صراطاتٌ إلى العاقبة بعضها مستقيمةٌ، وبعضها منحرفةٌ، وبعضها منكوسةٌ ...، وذلك بحسب القوّتين العمليّة والنظريّة .... فالأوّل عبارةٌ عن تحصيل العدالة وملكة التوسّط في الاستعمال العمليّ القوى الثلاثة الشهويّة والغضبيّة والوهميّة بين الإفراط والتفريط لئلّا يكون فاجراً ولا خاملاً بل عنيفاً، ولا يكون متهوّراً و[لا]جباناً بل شجاعاً، ولا يكون جربزاً ولا أبله بل حكيماً؛ لتحصل من تركيب هذه الأوساط هيأةٌ إذعانيّةٌ انكساريّةٌ للقوى وهيأةٌ استعلائيّةٌ للروح عليها. والتوسّط بين الأطراف الشديدة بمنزلة الخلوّ عن جنسها، فتيصر[1] النفس كأنّها لا مرتبة لها من الصفات النفسانيّة التعليقيّة[2]، ولا مقام لها في الدنيا .... والثاني عبارةٌ عن مرور النفس بالقوّة النظريّة وعقله العلميّ على مراتب الموجودات والأطوار الحسّيّة

---

١. در نسخ: تبصر.

٢. در مصدر: التعلّقيّة.

والنفسيّة والعقليّة وخروجها من مكامن الحجب والغواشي إلى أضوية[١] أفضية الأنوار الإلهيّة، انتهى ملخّصاً.

وقال في مفاتيح الغيب في معنى الصراط بأنّ لكلّ شيءٍ حركةً ذاتيّةً[٢] وتوجّهاً غريزيّاً إلى الله ـ سبحانه وتعالى ـ ...، وللإنسان مع تلك الحركة الكماليّة الجبلّيّة حركةٌ إراديّةٌ دينيّةٌ[٣] ـ إلى أن قال ـ: وقوله تعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً [فَاتَّبِعُوهُ]﴾ أي: مروا على صراط الآخرة مستوياً من غير انحرافٍ وميلٍ.

وتحقيق ذلك أنّ كمال الآدميّ في المشابهة بالملائكة، وهم منفكّون عن [هذه] الأوصاف المتضادّة، وليس في قدرة البشر الانفكاك وأن ينفكّ[٤] عنها بالكلّيّة، ما دام في الدنيا، فكلّف الله عباده بما يشبه الانفكاك وإن لم يكن حقيقة الانفكاك، وهو التوسّط؛ فإنّ المتوسّط بين الضدّين كأنّه بمنزلة الخالي عنهما ...، وكلا جانبي هذا الصراط الجحيم، ولهذا قيل: اليمين والشمال مضلّةٌ ...، وهذا الصراط يظهر في القيامة على الأبصار على قدر نور المارّين عليه من السرعة والبطوء والدقّة والقصر والطول.

وقال في الأسفار مثل ما قال في الكتابين.

أقول: ما ذكره من معنى الصراط في الآخرة مخالف لظواهر النصوص الواردة في الباب ومخالفٌ لما اعتقد به الشيعة ـ من أنّ الله تعالى يضع على فوق جهنّم جسراً ممدوداً له عقباتٌ يحبس العباد فيها، ويسألهم عن الأُمور التي سيجيء ذكرها؛ من الصلاة والرحم والأمانة وأمثال ذلك ـ. والصراط عند علماء الشيعة جسمٌ ممدودٌ على جهنّم لا بدّ للعباد من المرور عليه بالحسّ والعيان، لا مجرّد التخيّل الذي يترائى في النظر والخيال كما يظهر من كلماته في الأسفار وسائر كتبهم في تحقيق ذلك المقام. وقد قال في الأسفار: فهو ـ أي: الصراط ـ في هذه الدار كسائر الأُمور الأُخرويّة غائبةٌ عن الأبصار، مستورةٌ على الحواسّ،

---

١. اين كلمه در مصدر نيست.

٢. در مصدر: جبلّيّة.

٣. در نسخ: دنيّة.

٤. عبارت «وأن ينفكّ» در مصدر نيست.

فإذا انكشف الغطاء بالموت ورفع الحجبات عن [عين] قلبك تشاهده، ويمدّ لك يوم القيامة كجسرٍ محسوس على متن جهنّم أوّله في الموقف وآخره على بابٍ من أبواب الجنّة، يعرف ذلك من يشاهده وتعرف أنّه صنعتك وبناؤك، وتعلم حينئذٍ أنّه كان في الدنيا جسراً ممدوداً على متن جهنّم طبيعتك. وقال بمثل ذلك في مفاتيح الغيب.

والحاصل: أنّ ما ذكره في معنى الصراط هو أحد المعاني للصراط في الدنيا ـ كما ذكرنا أنّ للصراط في الدنيا معاني عديدةً ـ. والسلوك في دار الدنيا بما جعله الله تعالى صراطاً فيها يوجب نجاة العباد في صراط الآخرة ـ أي: الجسر الحسّيّ الممدود على متن جهنّم ـ، لا أنّ هذا هو بعينه صراط الآخرة وأنّه يترائى في نظر الإنسان ويتخيّل بأنّه جسرٌ ممدودٌ على نار الطبيعة. فعلى ما يؤوّلونه فليس جهنّم في الآخرة إلّا جهنّم الطبيعة، وليس فيها إلّا نار الطبيعة، وإن كان لا يبعد عن مذاقهم تأويل جميع ذلك، كما أنّهم في باب تطاير الكتب ـ كما شرحنا لك ذكره في الفصول السابقة ـ يتكلّمون بمثل ذلك، ويقولون بأنّ معنى تطاير الكتب في القيامة أن يلتفت الإنسان إلى صفحة باطنه وحقيقة قلبه. وهذا هو معنى قوله تعالى: ﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾. والمقصود مجرّد التنبيه[1] على ما يقولون في أمثال تلك المقامات، وإلّا فنحن قد فرغنا عن بطلان آرائهم في مسألة المعاد في مقدّمات الكتاب، فلا حاجة لنا إلى التطويل والإطناب بنقل كلماتهم وتصفّح آرائهم ممّا يقولون ويتعمّدون في تأويل النصوص وظواهر الآيات والأخبار، مع أنّه لا مسرح للعقل في خصوصيّات المعاد، فلنرجع إلى ما كنّا فيه.[2]

---

۱. در یک نسخه: التنبّه.

۲. یعنی: پس بدان که آنچه از ظاهر سخنان اهل حکمت و فلسفه به نظر می‌رسد این است که ایشان روایت‌های وارد شده دربارهٔ صراط و بلکه روایت‌هایی که دربارهٔ بالا رفتن نامهٔ اعمال و مانند آن است را به تأویل می‌برند، و اعتقاد ندارند که صراط در آخرت همان صراطی است که از ظاهر روایت‌ها برمی‌آید، بلکه برای آن معنایی ورای این مطلب قائلند و بر این باورند که صراط عبارت است از حدّ وسط و اعتدال بین اخلاقیّات ضدّ هم ـ مانند: سخاوت و بخشندگی که بین تبذیر (ریخت و پاش) و بخل‌ورزی است، و شجاعت که حدّ وسط بی‌پروایی و ترسویی است، و اقتصاد (میانه‌روی) که حدّ وسط اسراف و کوتاهی است، و تواضع که بین تکبّر ←

.....

← و خواری (بی‌مقداری) است، و پاکدامنی و عفّت که حدّ وسط شهوت و بی‌میلی جنسی است، و عدالت و دادگری که حدّ وسط ستمگری و ستمدیدگی (ظلم‌پذیری) است ... پس حدّ وسط‌های این دو سویه‌های در تضاد همان اخلاق پسندیده است، و هرکدام از این صفات نیکو نیز دو طرف افراط و تفریط دارد که نکوهیده می‌باشند.

و تحقیق این مطلب در نزد ایشان به این ترتیب است که: کمال انسان در شباهت یافتن به فرشتگان است که ایشان از این صفات متضاد جدا و منزّه می‌باشند، ولی برای آدمی جدا شدن کلّی از این صفات امکانپذیر نیست، در نتیجه هدف نهایی او دور شدن از دو طرف تضاد و رسیدن به حدّ وسط و اعتدال است، نوعی دوری که شبیه جدایی و انفکاک از آنها می‌باشد، پس صراط مستقیم همان حدّ وسط راستین است که هیچ انحراف و کژی‌ای به دو طرف ندارد و از مو باریک‌تر است.

صدرالمتألّهین در عرشیّهٔ پس از اینکه جمله‌ای از روایات صراط را نقل نموده گفته است: این روایت‌ها از نظر معنا و باطن با هم سازگارند، و بیان مطلب به نحو اشاره و مجمل‌گویی این است که: نفس انسان از آغاز پیدایش تا پایان عمر دنیوی خود انتقال‌های نفسانی و حرکت‌های جوهری دارد ...، پس هرنفسی بنحوی یک صراط تا آخرت است ...، پس نفس‌ها صراط‌هایی به سوی پایان و عاقبت می‌باشند که برخی مستقیمند و برخی دارای کژی و انحراف، و برخی از نفوس هم به کل واژگون هستند ...، و این به اعتبار دو قوّهٔ عملی و نظری است ...، که اوّلی عبارت است از به دست آوردن عدالت و ملکهٔ (صفت راسخهٔ) میانه‌روی در رفتارهای عملی در ۳ قوّهٔ شهوت و غضب و واهمه که در رفتار این ۳ قوّه را در حدّ وسط و اعتدال از افراط و تفریط نگه دارد تا شخص نه بدکاره گردد و نه وارفته، بلکه عفیف و پاکدامن باشد، و [نه] بی‌پروا باشد و نه ترسو، بلکه شجاع باشد، و حکیم و فرزانه باشد که حدّ وسط بین پرجربزگی (بی‌مبالاتی) و ابلهی (کودنی) است؛ تا از ترکیب حدّ وسط‌های این صفات هیئتی به دست آید که نسبت به قوا هم به اذعان و یقین رسیده و هم منکسر و شکسته شده، و روح هیئتی بالانشین و برتر نسبت به آن دارد. البتّه قرار گرفتن نفس در حدّ وسط و اعتدال اطراف شدید به منزلهٔ خالی شدن از جنس آنهاست، پس نفس چنان می‌شود که گویا هیچ مرتبه و جایگاهی نسبت به صفات نفسانیّهٔ تعلیقیّه و همچنین در دنیا ندارد .... دومی (قوّهٔ نظری) [هم] عبارت است از اینکه نفس با قوای نظری و عقل عملی خود از مراتب موجودات گذر نموده و از نشآت و عوالم حسّی و خیالی و عقلی درگذرد و از سراپرده‌های پوشیده و پنهان و لایه‌های تاریک بدر آمده و به سوی پرتوهای روشن فیوضات الهی رهسپار گردد. [کتاب عرشیّه، ص ۷۱ ـ ۷۲، قاعدة في أنّ الصراط حقّ]

وی در مفاتیح الغیب دربارهٔ معنای صراط گفته است: هر چیزی حرکتی ذاتی و گرایشی غریزی و فطری به سوی خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه است ...، و انسان هم علاوه بر این حرکت کمالی و فطری دارای حرکتی دینی می‌باشد ... و این فرمایش خدای متعال که: ﴿و [بدانید] اینست راه راست من [پس از آن پیروی کنید]﴾ یعنی: با استواری و استقامت بدون کژی و انحراف بر صراط آخرت بگذرید.

←

.....

← و تحقیق این مطلب این است که کمال انسان در شباهت یافتن به فرشتگان است، که آنها از [این] صفات متضاد جدا و مبرّایند، امّا انفکاک و جدایی در توان بشر نیست که تا زمانی که در این دنیا و در گیر و دار صفات متضادّ کلاً از صفات متضاد جدا گردد، در نتیجه خداوند بندگان خود را تکلیف به عملی کرده که شبیه انفکاک و گسستن از دو طرف تضاد شود، هرچند حقیقت گسستگی و رها شدن از طرفین صفات متضاد برای او در این دنیا رخ نمی‌دهد، که این صفت همان توسّط و اعتدال است، و چیزی که در میان دو شیء متضاد باشد گویا از هر دوی آنها خالی است. در دو طرف این صراط دوزخ قرار دارد، و به همین خاطر گفته شده: سمت راست و چپ گمراهی است.... این صراط در روز قیامت از نظر شتاب در مسیر و یا کندی و باریکی و کوتاهی و بلندی در دیدگان به اندازهٔ نوری که عبورکنندگان از صراط دارند برایشان روشن و آشکار می‌شود و ظهور می‌یابد. [مفاتیح الغیب، ص ۶۴۴ـ۶۴۵]

وی در اسفار نیز سخنانی شبیه مطالب این دو کتاب آورده است. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۲۸۴ـ۲۸۵، فصل في الصراط]

به نظر من (مؤلّف) آنچه او به عنوان معنای صراط در آخرت بیان کرده با ظاهر متن‌های روشن و صریح وارد شده در این باب نمی‌سازد و مخالف و ناسازگار با عقیدهٔ شیعه می‌باشد ـ که معتقدند خداوند متعال بر فراز جهنّم پلی می‌کشد که گردنه‌هایی بر آن است که بندگان در آن گردنه‌ها بازداشت می‌شوند و از ایشان دربارهٔ مسائلی که ذکر آنها خواهد آمد عمّ از نماز و ارتباط و مهرورزی با خویشاوندان و امانت‌داری و امثال آنها پرسیده می‌شود. صراط به نظر علمای شیعه پلی کشیده شده بر جهنّم است که بندگان ناگریزی از عبور از آن به صورت محسوس و عینی نیست، نه اینکه صرف خیال باشد و به نظر آید ـ چنان که از سخنان وی در اسفار و دیگر کتاب‌های ایشان برداشت می‌شود، در حالی که در اسفار گفته است: صراط در این عالم همانند دیگر امور اخروی از دیده پنهان می‌باشد و با حواس درک نمی‌شود، و چون با مرگ پرده‌ها کنار رود و حجاب‌ها از [دیدگان] قلبت برداشته شود آن را مشاهده خواهی کرد و در روز قیامت همانند پلی قابل حس در دل جهنّم برایت کشیده خواهد شد که آغاز آن موقف و پایانش بر یکی از دروازه‌های بهشت است، و هرکس که آن را ببیند خواهد شناخت و درمی‌یابی که این صراط ساخته و پرداختهٔ خود توست، و در این هنگام می‌دانی که در دنیا پلی بود که بر روی جهنّم طبیعت تو کشیده شده بود [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۲۸۹]. وی در مفاتیح الغیب هم نظیر این سخنان را ایراد نموده است [مفاتیح الغیب، ص ۶۴۶].

خلاصه اینکه: آنچه او دربارهٔ معنای صراط بیان کرده است یکی از معناهای صراط در دنیاست ـ چنان که ما هم بیان داشتیم که صراط در دنیا معناهای متعدّدی دارد ـ، و سلوک در دنیا بر آنچه خداوند آن را صراط قرار داده است و رفتن بر این راه سبب نجات و رهایی بندگان از صراط در آخرت ـ یعنی: همان پل محسوسی که از میان جهنّم کشیده شده است ـ می‌شود، نه اینکه این پل در دنیا عیناً همان صراط در آخرت باشد و چنین به ←

مقالهٔ ثالثه در بیان کیفیّت عبور خلایق از صراط و عقبات هولناک آن.

و به روایت ابن‌مسعود از حضرت امیر المؤمنین ﷺ آنکه: بعد از سنجیدن اعمال عباد در میزان، امر می‌شود به بردن خلایق به سوی پل صراط، که کشیده شده است بر بالای دوزخ تا به جانب بهشت، که از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است، و فرو رفته است در جهنّم به قدر چهل هزار سال، و زبانهٔ آتش به دو طرف آن کشیده می‌شود. و هفت جسر است و در هر کدام عقبه‌ای است و سه هزار سال راه است: هزار سال فراز و سربالا، و هزار سال نشیب و سرازیر، و هزار سال راست. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾؛ یعنی: پروردگار تو در کمینگاه گناهکاران است.[۱]

و در حدیث حضرت باقر ﷺ آنکه: چون نازل شد آیهٔ: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾، تفسیر آن را از رسول خدا ﷺ سؤال کردند. حضرت فرمود که: جبرئیل به من خبر داد که خداوند جلیل، اوّلین و آخرین را در محشر جمع نماید. پس امر فرماید تا جهنّم را به محشر درآورند. و آن را بکشند به هزار مهار، و هر مهاری را صد هزار ملائکهٔ غلاظ و شداد گرفته باشند. و جهنّم از روی خشم بر گناهکاران فریاد کند و حمله نماید.

← نظر انسان بیاید و خیال کند که صراط پلی است که بر روی آتش طبیعت کشیده شده، پس بنا بر تأویلی که ایشان دارند جهنّم در آخرت هم فقط جهنّم طبیعت و مادّه است، و در آن نیز تنها آتش طبیعت قرار دارد، هرچند که از ذوق ایشان تأویل بردن همهٔ این مظاهر قیامت دور نیست، چنان که در باب باز شدن نامهٔ اعمال نیز آن را به تأویل بردند و ما در فصل‌های گذشته که چنین گفتارهایی داشتند آن را برای تو شرح دادیم. ایشان بر این باورند که: معنی بالا رفتن (یا باز شدن) نامه‌های اعمال در قیامت این است که انسان به صفحه و لوح باطن و حقیقت دل خود توجّه کند، و این معنای فرمایش خدای متعال است که: ﴿و آن گاه که نامه‌ها ز هم بگشایند﴾ [سورهٔ تکویر، آیهٔ ۱۰]. البتّه مقصود تنها آگاه کردن بر سخنان فیلسوفان در نمونه‌هایی از این دست است، وگرنه ما از باطل کردن نظرات ایشان در مسئلهٔ معاد در ابتدای کتاب فارغ شدیم، پس دیگر نیاز به طول دادن در نقل سخنان ایشان و جستجو در نظریّات آنان نداریم که چه گفته‌اند و به عمد در به تأویل بردن متن روشن و ظاهر آیه‌ها و روایت‌ها پرداخته‌اند، افزون بر اینکه در مسئلهٔ معاد عقل هیچ عرصه و جولانگاهی ندارد، پس باید به بحث خود بازگردیم.

۱. العهود المحمّدیّة، ص ۶۲۹.

و چون به آن صحرا درآید، زفیری کشد که اگر خداوند حفظ نکند، همهٔ اهل محشر از شدّت آن هلاک شوند. آن گاه گردن کشد که تمام اهل محشر را فروگیرد. و در آن حال نماند هیچ بنده‌ای از ملائکهٔ مقرّبین و انبیای مرسلین و سایر ناس، مگر آنکه همه فریاد برآورند: نفسي نفسي، و تو ـ یا محمّد! ـ فریاد برآوری: أُمّتي أُمّتي. پس صراط را بر روی جهنّم گذارند، و از دم شمشیر تیزتر باشد، و در آن سه قنطره است: یکی صلهٔ رحِم و امانت، دوم نماز، و سوم عدل پروردگار در مظالم عباد. آن گاه امر نماید که مردم از صراط بگذرند، پاره‌ای را رحِم نگاه دارد. اگر قطع رحِم نموده باشد و یا امانت‌های الهی را شکسته باشد، آن جا بماند، و اگر از آن جا نجات یابد نماز ایشان را نگاه دارد. پس هرگاه در نماز تقصیر نموده باشند هم آن جا بمانند، و اگر مقصّر در نماز نباشند، از آن جا نیز بگذرند، و در مقام مظالم عباد بازدارند و سؤال می‌کنند چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾. و مردم بر صراط می‌روند، بعضی چسبیده‌اند و پای بعضی می‌لغزد. و ملائکه در اطراف فریاد می‌کنند: ای خداوند بردبار حلیم! بیامرز ایشان را و درگذر از گناهان ایشان، و به فضل خود با ایشان معامله فرما و به سلامت بگذران ایشان را. و مردم در جهنّم می‌ریزند از صراط، مانند پروانه که خود را به آتش اندازند. و چون کسی نجات یافت و گذشت، گوید: الحمد لله که نجات داد مرا به فضل و احسان خود، بعد از آنکه مأیوس شده بودم. بتحقیق که پروردگار ما آمرزنده و اجر دهنده است.[1]

و حضرت صادق ﷺ می‌فرماید که: عبور مردم از صراط متفاوت است. بعضی چون برق جهنده و بعضی چون اسب دونده و تندرو، و بعضی پیاده و بعضی به دست و پا مانند اطفال که خود را بر زمین کشند، و بعضی آویخته که آتش پاره‌ای از جسد آنها را فراگرفته، و بعضی به دو زانو و بعضی به رو درافتاده.[2] و در بعضی از اخبار

---

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲ـ۳۱۳، ح ۴۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۷، ص ۱۲۵ـ۱۲۶، ح ۱ و....

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۲ـ۲۴۳، ح ۲۵۷؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۶۴ـ۶۵، ح ۱.

آنکه: رسول خدا ﷺ فرمودند که: آتش جهنّم از برای مؤمن بَرد و سلام خواهد بود، به قسمی که جهنّم فریاد کند: ای مؤمن! زود بگذر که نور تو حرارت مرا فرو نشانید.[۱]

و بالجمله، مقتضای بعضی از اخبار آنکه در عقبات صراط، از هفت چیز سؤال می‌نمایند: عقبهٔ اولی سؤال از ایمان خالص است ـ یعنی: توحید پروردگار که آن اعتقاد به «لا إله إلّا الله» از روی خلوص است ـ، و به روایت ابن‌عبّاس سؤال از ولایت امیر المؤمنین خواهد بود.[۲] و مفاد هر دو یکی است؛ چه ایمان محقّق نخواهد شد مگر به اقرار و اعتقاد به ولایت امیر المؤمنین و ائمّهٔ طاهرین از ذرّیّهٔ او؛ چنان که در حدیث معروف است که حضرت رضا ﷺ فرمود: **مَن قالَ: «لا إلهَ إلّا اللهُ» وَجَبَت لَهُ الجَنَّةُ، وَلكِن مَعَ شُروطِها، وأنَا مِن شُروطِها.**[۳]

و در بعضی از اخبار آنکه: چون حضرت داود ﷺ دید که صراط باریک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر و با خارهای تیره و تاریک است، در مقام مناجات برآمده، عرض کرد: پروردگارا! کدام قدم است که بر روی صراط ثابت ماند؟ وحی رسید که: ای داود! من حکم قضا کرده‌ام که ثابت نشود بر آن قدمی، مگر پای کسی که بیاید با «لا إله إلّا الله» خالص. داود از اخلاص پرسید. فرمود: عمل به طاعت و فرمان من. پس داود از خوف الهی بیمار شد.

و رسول خدا ﷺ در خطبهٔ وداع فرمود که: هرکس ملاقات نماید خدا را با شهادت «أن لا إله إلّا الله» به اخلاص، و مخلوط نکرده باشد به آن چیز دیگر را، داخل بهشت خواهد شد. پس امیر المؤمنین ﷺ برخاست و از اخلاص استفسار[۴] نمود.

---

۱. معجم کبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۵۸ ـ ۲۵۹؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۹ و....

۲. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱، ح ۴۴ و ۴۵.

۳. یعنی: هرکس «لا إله إلّا الله» بگوید بهشت بر او واجب می‌گردد، ولی البتّه با شرایط آن، که یکی از آن شرایط منم. [الصوارم المحرقة، ص ۶]

۴. استفسار: توضیح و تفسیر خواستن، جویا شدن، پرسیدن.

حضرت فرمود: بلی، حرص به دنیا و جمع آن از غیر حلال، و طمع در دنیا و رضای به آن، و قومی که قول خوبان راگویند و عملِ بَدان کنند. پس هرکه ملاقات کند خدا را و این صفات و حالات در او نباشد و «لا إله إلّا الله» بگوید، پس برای اوست بهشت.[۱]

وقوله تعالی حکایةً عن إبلیس، قال: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾. وفي الصافي: الذين أخلصهم الله أو أخلصوا قلوبهم لله. قال تعالی: ﴿فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾[۲]. پس به مقتضای فرمان حق تعالی نجات از جهنّم و عبور از صراط محقّق نخواهد شد مگر به ایمان خالص. و ایمان خالص تحقّق نخواهد یافت مگر [به] خلوص در توحید و اذعان به ولایت امیر المؤمنین و آله الطاهرین. وقال تعالی حکایةً عن إبلیس: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. وفي الصافي عن العيّاشيّ، عن الصادق ﷺ: الصِّراطُ هُنا عَلِيٌّ ﷺ، وقال تعالی: ﴿لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾[۳].

و شاید مراد در اخبار سابقه ـ که در عقبهٔ اولی سؤال از رَحِم و امانت می‌نمایند ـ مراد صلهٔ رَحِم آل محمّد باشد و مراد به امانت، امانت الهیّه و ولایت آل محمّد باشد، و یا آنکه از همهٔ این امور سؤال می‌نمایند.

---

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۹ ـ ۳۶۰، ضمن حدیث ۳۰.

۲. یعنی: و فرمایش خداوند متعال که از قول ابلیس فرموده است: ﴿پس به عزّت تو سوگند که همگی را جدّاً از راه بدر می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را﴾ [سورهٔ ص، آیهٔ ۸۲ ـ ۸۳]، و در صافی [آمده است]: کسانی که خدا ایشان را خالص گردانده، یا دل‌های خود را برای خدا خالص کرده‌اند [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۱۰، ش ۸۳]. خدای بلند مرتبه فرموده است: ﴿حقّ [از من] است و حق را می‌گویم. هرآینه جهنّم را از تو و از هرکس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی ایشان، خواهم انباشت﴾ [سورهٔ ص، آیهٔ ۸۴ ـ ۸۵].

۳. یعنی: و خدای متعال از قول ابلیس فرموده است: ﴿گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۶]، و در صافی از عیّاشی از [امام] صادق ﷺ [روایت کرده]: صراط در این جا علی ﷺ است [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۸۴، ضمن شمارهٔ ۱۶، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۹، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۰، ح ۶۰]، و خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿فرمود: قطعاً هرکه از آنان از تو پیروی کند جهنّم را از همهٔ شما پر خواهم کرد﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۸].

عقبهٔ دوم سؤال از نماز است که آن عمود دین است. قال ﷺ: **الصَّلاةُ عَمودُ الدّينِ ...، إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها، وإن رُدَّت رُدَّ ما سِواها.**[۱] و رسول خدا ﷺ در هنگام رحلت فرمود که: از ما نیست کسی که نماز را سبک کند، و وارد بر من نخواهد شد در حوض کوثر.[۲] و به روایت حضرت صادق ﷺ که فرمود: نخواهد رسید شفاعت من فردای قیامت کسی را که تأخیر اندازد فریضه‌ای را تا از وقتش بگذرد.[۳] و در روایت دیگر فرمود که: ترک نماز با کسی که آن را بجای آورد، ولی بدون علم ـ یعنی: مُضیّع الصَّلاة باشد ـ فرقی ندارد.

و حضرت امام رضا ﷺ از آباء کرام خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: متهاون و کاهل نماز را خداوند، دوازده عقوبت نماید: شش در دنیا و شش در آخرت. امّا در دنیا: نور از روی او ببرد، و برکت از عمر و مال او برداشته شود، و حبط اعمال خیر او بشود، و دعای او مستجاب نگردد، و از دعای صلحا بی‌نصیب باشد. و امّا در آخرت: در هنگام مرگ سکرات موت بر او شدید گردد، و تشنگی و گرسنگی بر او وارد آید، و غم طولانی در قبر، و فشار قبر بر او سخت شود، و حساب روز قیامت بر او شدید و طولانی شود، و بُغض الهی و ترک نظر رحمت الهی به سوی او با عذاب دردناک، و حشر او مانند حیوانات چهارپا، و به همان حالت داخل جهنّم شود.[۴]

و در حدیث دیگر فرمود: هرکه اعانت کند بی‌نمازی را به لقمه‌ای یا کهنه لباسی، چنان باشد که هفتاد پیغمبر را به قتل آورده باشد که اوّل آن آدم صفیّ الله و آخر آن

---

۱. یعنی: پیامبر ﷺ فرمودند: نماز ستون دین است...، پس اگر پذیرفته شود اعمال دیگر هم پذیرفته خواهند شد، و در غیر این صورت قبول نمی‌شوند. [ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۷۳۹ ـ ۷۴۰، ضمن شمارهٔ ۱۰۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۹۴]

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۱۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۶۱۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۶، ح ۴۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۳۶، ح ۳۲ و....

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۸۰، ضمن حدیث ۵؛ امالی شیخ صدوق، ص ۴۸۳، ح ۶۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱، ح ۱۱ و....

۴. ر.ک: فلاح السائل، ص ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۲۱ ـ ۲۲، ح ۳۹.

محمّد بن عبدالله ﷺ باشد.[۱] و در حدیث صحیح است که از حضرت صادق ﷺ سؤال کردند که: چرا شما زانی را کافر نمی‌دانید و تارک الصلاة را کافر می‌دانید؟ فرمودند: زیرا که زنا و مانند آن را برای غلبهٔ شهوت و لذّت می‌کنند، و نماز را ترک نمی‌کنند مگر به سبب سبک شمردن آن، نه به قصد لذّت.[۲] و در حدیث دیگر آنکه: ضایع کنندهٔ نماز در روز قیامت با قارون و هامان محشور می‌شود، و بر خدا لازم است که او را با منافقین به جهنّم برد. پس وای بر کسی که محافظت ننماید نماز را![۳]

و در حدیث دیگر از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمود: در میان اسلام و کفر، فرقی نیست مگر آنکه ترک نماز فریضه عمداً نماید و یا آنکه سهل‌انگاری کند تا ترک شود.[۴] و آن حضرت کسی را دید که رکوع و سجود نماز را کامل نمی‌کرد، فرمود: مثل منقار زدن کلاغ بر زمین نماز می‌کند، و اگر با این نماز بمیرد، بر غیر دین من مرده است.[۵]

و بالجمله، اهتمام در امر صلاة در شریعت مقدّسه، از همهٔ واجبات بیشتر است و آخر چیزی که رسول خدا ﷺ در هنگام رحلت وصیّت به آن فرمود، نماز است. زنهار که سهل‌انگاری در نماز کردن و با آداب و شرایط عمل نیاوردن آن را ـ چنان که در شریعت مطهّره امر به آن شده ـ از اعظم بلیّات و مصایب در دنیا و آخرت است. و در عقبهٔ ثانیهٔ صراط هر کسی از نماز سؤال کرده خواهد شد. پس اگر ادای امانت الهی نموده از آن نجات خواهد یافت، والّا مُعلّق و بر روی در جهنّم خواهد افتاد ـ أعاذنا الله وجميع المؤمنين والمؤمنات من ذلك ـ.[۶]

---

۱. معارج اليقين في أُصول الدين (جامع الأخبار)، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷، ح ۴۶۳.
۲. قرب الإسناد، ص ۴۷، ح ۱۵۴؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۶۶، ح ۱۵ و ج ۷۹، ص ۲۱۴، ح ۲۷.
۳. عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۵، ح ۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲، ح ۲ و ج ۸۰، ص ۱۴، ح ۲۳.
۴. ر.ک: معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۵۵؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۳، ص ۳۶۶؛ الصراط المستقيم، ج ۱، ص ۲۰۴.
۵. المحاسن، ج ۱، ص ۷۹، ضمن حديث ۵؛ الكافي، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۶؛ تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۹۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۴، ح ۸.
۶. یعنی: خداوند ما و تمام مردان و زنان مؤمن را از آن پناه دهد.

عقبهٔ سوم سؤال از زکات و خمس است که آن دو نیز، از اهمّ فرایض الهیّه‌اند. و در حدیث صحیح از حضرت صادق ﷺ منقول است که فرمود: حبس کنندهٔ مقدار یک قیراط از زکات، مؤمن نیست و مسلمان هم نیست.[۱] و فرمود که: در وقت مُردن خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی بمیرد[۲] ـ یعنی: از زمرهٔ مسلمانان خارج است ـ. و در حدیث دیگر فرمود که: مانع زکات در آتش است، اگرچه طاعت خدا را هم کرده باشد به هزار سال. و هر وقت بگوید: «یا ربّ» و دعا کند، خطاب رسد: «اسکت، یا عاصي»[۳]. و در بعضی از احادیث آنکه: خطاب رسد که: من از تو بیزارم. و در حدیث صحیح است که فرمود: اگر خدا می‌دانست که آنچه از برای فقرا مقرّر فرموده است کافی نیست، البتّه زیاد می‌کرد.[۴] و هر تعب و سختی که به فقرا می‌رسد، به علّت حبس حقوق ایشان است. و فقرا محتاج و برهنه و گرسنه نمی‌ماندند، مگر به سبب گناه و تقصیر اغنیا. و حقّ وَ ثابت است بر خداوند، که منع فرماید رحمت خود را از هر کسی که منع حقّ خدا نموده است از مال خود.[۵]

و در حدیث صحیح فرمود که: دو خون است در اسلام، حلال است از جانب خدا که حکم نمی‌کند در آنها کسی، تا خداوند قائم ما را مبعوث فرماید و او حکم خدا را جاری نماید: زانی مُحصِن[۶] که سنگسارش خواهد کرد، و مانع زکات که

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۸۸، ح ۲۹؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱ ـ ۱۲، ح ۱۵۹۱ و ۱۵۹۳ و ج ۴، ص ۳۶۷، ضمن حدیث ۵۷۶۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۵۸، ضمن حدیث ۳ و....

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۸۷ ـ ۸۸، ضمن حدیث ۲۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۰، ضمن حدیث ۴۸.

۳. یعنی: ساکت شو، ای گنهکار!

۴. المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۸۰؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۰۸ ـ ۵۰۹، ح ۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۹، ح ۴۱.

۵. برای فقرات اخیر ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷، ضمن حدیث ۱۵۷۹؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴ ـ ۵، ضمن حدیث ۱۱۳۹۵.

۶. یعنی: زناکاری که خود همسر داشته.

گردن او را خواهد زد.[۱] و در حدیث صحیح وارد شده است که فرمود: نیست صاحب نقدی که زکاتش را حبس نماید مگر آنکه حق تعالی او را در روز قیامت حبس نماید، و اژدهایی بر او مسلّط گرداند که موی سرش از شدّت حرارت و حدّت زهر او بریزد و از او گریزان شود. و چون ببیند که از او خلاصی ندارد، دست خود را به دم او دهد و به دندان دست او را شکسته و بر گردن او طوق زند. و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾[۲]. و نیست صاحب حیوانی که حبس زکات از حیوان خود نماید، مگر آنکه حبس شود در روز قیامت و پایمال شود، و هر حیوان صاحب زهری او را از هم بدرد. و نیست صاحب باغ و زراعتی که منع زکات آن نماید، مگر آنکه حق تعالی طوق سازد آن زمین را بر گردن او تا هفتم طبقهٔ زمین.[۳]

و کافی است در مذمّت مانعین از زکات، آیهٔ شریفهٔ: ﴿ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴾[۴]. و اظهرِ افرادِ کنز[۵] بدون آنکه آن را انفاق في سبيل الله نماید، همان منع حقوق فقرا و سادات است که نمی‌دهند و آن را کنز می‌نمایند. پس در قیامت، همان کنزها را به آتش جهنّم سرخ می‌نمایند و به پیشانی و پهلوهای ایشان می‌گذارند.

و حضرت باقر ﷺ فرمود که: حق تعالی زکات را قرین صلاة نموده و فرموده است

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۸۷، ح ۲۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱، ح ۱۵۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵، ح ۳۹ و....

۲. یعنی: بزودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۸۰]

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۸۷، ح ۲۶؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۱۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹ ـ ۱۰، ح ۱۵۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۹۶، ح ۶۶ و ج ۹۳، ص ۱۶ ـ ۱۷، ح ۳۷.

۴. یعنی: کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. روزی که آن [گنجینه] ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [وگویند:] این است آنچه برای خود اندوختید. پس آنچه را می‌اندوختید بچشید. [سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۴ ـ ۳۵]

۵. یعنی: بارزترین مصادیق گنجینه.

که: ﴿ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ﴾[۱]. پس هرکس نماز کند و زکات ندهد، گویا نماز نکرده است.[۲] و در حدیث از رسول خدا ﷺ منقول است که: روزی در مسجد فرمود که: برخیز ـ یا فلان و یا فلان! تا پنج نفر را اسم برد. پس فرمود: از مسجد ما بیرون روید و حال آنکه زکات نمی‌دهید.[۳] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: بدترین حالات مردم در شداید روز قیامت، هنگامی است که صاحب خُمس برخیزد و گوید: خداوندا! خُمس خود را می‌خواهم.[۴] و جمعی از اهل خراسان خدمت حضرت رضا ﷺ آمدند و عرض کردند که: خمس را بر ما حلال گردان. حضرت فرمودند: محالٌ، و چه محالی پیش گرفته‌اید! و به زبان اظهار دوستی می‌کنید و نمی‌خواهید بدهید حقّی را که خداوند بر ما مقرّر فرموده، و هیچ یک از شماها را حلال نمی‌کنم. و تا سه دفعه مکرّر فرمودند.[۵]

و در حدیث صحیح از حضرت باقر ﷺ منقول است که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمودند که: اکثر عالَمیان، هالک و اهل جهنّمند به سبب شکم و فرج خود، چون حقوق ما را از خمس نمی‌دهند.[۶] و ابوبصیر خدمت حضرت باقر ﷺ عرض کرد که: به چه آسانی مردم به جهنّم می‌روند! فرمود: بلی، چنین است. درهمی از مال یتیم می‌خورند و به جهنّم می‌روند، و ما یتیمیم که خمس ما را نمی‌دهند.[۷] وفي الكافي

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۲۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۵۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۱، ح ۲.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۹۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲، ح ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۶ ـ ۵۴۷، ح ۲۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۶۵۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۳۶، ح ۳۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۸۸، ح ۱۸ و ص ۱۹۳، ح ۱۵.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۳۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۶، ح ۳.

۶. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، ح ۳۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۸۶، ح ۸.

۷. تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۰، ح ۳۴ و ....

بسنده عن أبي بصير، عن الباقر ﷺ، قال: **لا يَحلُّ لِأَحدٍ أَن يَشتَرِيَ مِنَ الخُمسِ شَيئاً حَتّى يَصِلَ إِلَينا حَقَّنا.**[1]

و بعضی از علما فرموده‌اند که: بس است از برای کسانی که منع حقوق سادات می‌نمایند لعن وارد در زیارت عاشورا، که می‌فرماید: **اللّهمَّ، العَن أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وآخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلى ذلِكَ.**[2] خمس از حقوق آل محمّد است، و هرکس که آن را منع نماید داخل در این لعن است.

و بالجمله، اخبار وارده در این باب بسیار است. و مقصود در مقام آنکه: هرکس ادای حقوق فقرا و سادات را نمود، از این عقبهٔ ثالثه نجات خواهد یافت، و هرکه حقوق ایشان را ادا ننموده، در این عقبه سرازیر در قعر جهنّم خواهد شد ـ أعاذنا الله وجميع المؤمنين والمؤمنات من ذلك ـ.

عقبهٔ چهارم سؤال از روزه است. و در اخبار صحیحه است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: حق تعالی می‌فرماید که: روزه مخصوص من است و اجر آن بر من است.[3] و فرمود که: روزه‌دار در عبادت است، مادامی که غیبت مسلمانی ننموده است.[4] و فرمود: به آن خدایی که جان محمّد در قبضهٔ قدرت اوست، بوی دهان روزه‌دار در نزد حق تعالی خوشبوتر است از مشک.[5] و ملائکه را موکّل و مقرّر فرموده که دعا نمایند

---

۱. یعنی: در کتاب کافی به سند خود از ابوبصیر از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمودند: برای هیچ کس حلال نمی‌باشد که از مال خمس چیزی خریداری کند تا اینکه حقّ ما به دستمان برسد. [الکافی، ج ۱، ص ۵۴۵، ح ۱۴، و نیز ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۴ و ص ۳۳۹، ح ۵]

۲. یعنی: بارخدایا! اوّلین کسی که دربارهٔ حقّ محمّد و آل محمّد به ایشان ستم روا داشت و آخرین کسی را که از وی پیروی نمود لعنت فرما. [مصباح المتهجّد، ص ۷۷۶، ش ۸۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۵، ضمن شمارهٔ ۲]

۳. کافی، ج ۴، ص ۶۳، ح ۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۷۷۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۵۲، ح ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۵۹ و....

۴. الکافی، ج ۴، ص ۶۴، ح ۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۴ ـ ۷۵، ح ۱۷۷۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۹۰، ح ۵۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۴۹، ح ۱۸ و....

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۵، ضمن حدیث ۱۷۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۵۸.

در حقّ روزه‌داران.[۱] و فرمود که: روزه سپری است از آتش جهنّم.[۲] و در آیهٔ شریفهٔ: ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾[۳] تفسیر شده است صبر به روزه.[۴] و در حدیث نبوی ﷺ آنکه فرمود: از جملهٔ خصالِ روزه است گداختن گوشت حرام از بدن، و قرب الهی، و کفّارهٔ گناهان، و سهولت موت، و ایمنی از گرسنگی و تشنگی روز قیامت، و برائت آزادی از آتش جهنّم، و اطعام طیّبات بهشت.[۵]

و بالجمله، فضایل روزه و اخبار وارد در باب آن، اکثر از آن است که در امثال این مُؤلّفات ذکر شود. و همچنین [است] عقوبات تارک روزه و یا ضایع کنندهٔ روزه به غیبت و یا بجای آوردن بر غیر وجه شرعی که مضیّع آن باشد و تقصیر نماید در آن. پس در عقبهٔ چهارم هر کسی را سؤال نمایند از ادای این واجب الهی، پس اگر از عهدهٔ جواب آن برآید، نجات خواهد یافت، والّا در آن جا محبوس و یا سرنگون در جهنّم خواهد شد ـ أعاذنا الله من ذلك وجميع المؤمنين والمؤمنات ـ.

عقبهٔ پنجم سؤال از حجّ بیت الله الحرام خواهد بود که هر کسی که حج بر او واجب شده باشد و ترک واجب الهی نموده باشد، در وقت مُردن، خواهد بر دین نصارا بمیرد یا بر دین یهود ـ یعنی: خارج از زمرهٔ مسلمانان است ـ. و حال تارک حج مثل حال تارک زکات است، و عقوبت و شداید آن بسیار است، و در عقبهٔ پنجم از آن سؤال کرده خواهند شد.

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۷۲، ضمن حدیث ۱۴۹؛ الکافی، ج ۴، ص ۶۴، ضمن حدیث ۱۰ و ۱۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، ضمن حدیث ۱۷۷۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۹۰، ضمن حدیث ۵۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۴۹، ح ۱۹۰، ضمن حدیث ۴۴ و....

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۲، ضمن حدیث ۱۳۴ و...؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۹، ضمن حدیث ۵ و...؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۴ ـ ۷۵، ح ۱۷۷۱ و ۱۷۷۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۲، ح ۴۱۸ و ۴۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۳۱، ضمن حدیث ۶ و....

۳. یعنی: از شکیبایی و نماز یاری جویید. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۵]

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، ح ۱۷۷۶ و ۱۷۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۵۴، ح ۲۹ و ۳۰.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۴، ضمن حدیث ۱۷۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۲۹، ضمن حدیث ۵ و ج ۹۳، ص ۳۶۹، ح ضمن حدیث ۴۹.

عقبهٔ ششم سؤال از طهارات ثلاث خواهد بود ـ یعنی: وضو و غسل و تیمّم؛ چنان که مسطور در روایت ابن‌مسعود است ـ. و محتمل است که مراد، طهارت باطن باشد از خبائث.

عقبهٔ هفتم که اشدّ عقبات است، سؤال از مظالم ناس است که حق تعالی قسم یاد فرموده است که از ظلم هیچ ظالمی نگذرد مگر اخذ حقّ مظلوم از آن ظالم بنماید. حضرت صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ فرمود: مرصاد، قنطره و پلی است بر صراط، که نمی‌گذرد از آن هیچ کس با مظلمه.[۱] و حضرت باقر ﷺ فرمود که: عظیم‌ترین خطاها غصب مال مسلمانان است.[۲] و فرمود: هرکس طپانچه[۳] بر روی مسلمانی زَنَد، حق تعالی در روز قیامت استخوان‌های او را در هم شکند، و آتش جهنّم را بر او مسلّط نماید، و او را غل کرده در جهنّم اندازد.[۴] و در حدیث است که: یکی از حکّام از حضرت باقر ﷺ پرسید که: آیا توبهٔ من مقبول است؟ آن حضرت جواب نفرمود. آن شخص اعادهٔ سؤال نمود. فرمود: تا حقّ هر صاحب حقّی را ادا کنی.[۵]

و در حدیث است که حضرت رسول الله ﷺ إبا و امتناع فرمود از نماز بر میّتی که دو درهم مشغول الذمّه بود، تا آنکه حضرت امیر المؤمنین ﷺ آن را بر ذمّه گرفت.[۶] و حضرت امیر المؤمنین ﷺ در خطبه‌ای فرمودند که: گناهی که بخشیده نمی‌شود مظالم عباد است. بدرستی که حق تعالی قسم یاد کند به عزّت و جلال خود که: نخواهد گذشت از من هیچ ظالمی، اگرچه مسح کَفّی و کشیدن دستی باشد، و قصاص

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۴ و....
۲. ثواب الأعمال، ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۵، ح ۱۰۶ و....
۳. طپانچه: سیلی، توگوشی.
۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵، ضمن حدیث ۴۹۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۴، ضمن حدیث ۱۱۶ و....
۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۲۹، ح ۵۹.
۶. ر.ک: سنن کبرای بیهقی، ج ۶، ص ۷۳؛ مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۸۸۱، ح ۲۹۲۰.

خواهد گرفت از حیوان شاخ‌دار برای بی‌شاخ تا باقی نماند کسی را بر کسی حقّی.[۱] و فرمود: بد توشه‌ای است از برای روز قیامت، تعدّی و ظلم بر مردم.[۲] و فرمود که: ای گروه شیعیان ما! بترسید از خدا و حذر کنید که مبادا هیزم آتش جهنّم شوید. و فرمود که: هیچ مؤمنی نیست که ظلم نماید برادر مؤمن خود را که شریک اوست در ولایت ما، مگر آنکه سنگین گرداند خدا در آتش، غُل‌ها و زنجیرهای او را. و فرمود که: خلاص نخواهد شد مگر به شفاعت ما، و به سوی خدا شفاعت او را نخواهیم کرد، مگر آنکه شفاعتش نماییم به سوی برادر مؤمن او. پس اگر عفو کرد او را، شفاعتش خواهیم کرد، والّا طول خواهد کشید مکث او در آتش.[۳]

و فرمود که: در خطاب به عیسی ﷺ است که: بدانید که دعای هیچ کس را مستجاب نمی‌کنم تا مظلمهٔ احدی در نزد او هست.[۴] و در حدیث صحیح آنکه: هر کسی که حبس نماید حقّ مؤمنی را، حق تعالی او را حبس نماید در روز قیامت بر سر دو پای او تا پانصد سال، و آن قدر گریه کند که از چشم او رودخانه‌ها جاری شود. آن گاه از جانب حق تعالی خطاب رسد که: این ظالمی است که حبس نموده است حقّ مؤمن را. آن گاه سرزنش نمایند تا چهل سال. پس امر می‌شود او را به سوی جهنّم برند.[۵] و فرمود که: هرکس چیزی را از مال برادر مؤمنش به ظلم تصرّف کند، پاره‌ای از آتش در روز قیامت از برای خود کسب کرده است.[۶] و حضرت صادق ﷺ می‌فرماید: هرکس ضرری به مؤمنی رساند، روز قیامت بیاید در حالتی که در میان

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۷، ضمن حدیث ۱۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۳، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰، ضمن حدیث ۳۵ و....

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۵۳۱، ضمن حدیث ۷۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۰۹، ح ۴ و....

۳. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۲۰۴، ح ۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۱۵ـ۳۱۶، ح ۳۹.

۴. عدّة الداعي ونجاح الساعي، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۱۳، ضمن حدیث ۱۶.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۲؛ خصال، ص ۳۲۸، ح ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۱ـ۲۰۲، ح ۸۴ و....

۶. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۲۹، ح ۵۵۲.

دو چشمش نوشته باشد: آیسٌ من رحمةِ اللهِ[۱].[۲] و در حدیث دیگر فرمود: اعوان ظالمان در روز قیامت در سراپرده‌های آتش خواهند بود.[۳]

و در حدیث است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: مفلس امّت من کسانی باشند که بیایند در روز قیامت با نماز و روزه، که این را دشنام داده و آن را فحش گفته، و مال این را خورده و خون آن را ریخته و آن را زده، پس، از حسنات او به این و آن دهند. و اگر حسناتش وفا نکند، از خطاهای آنها بر او طرح کنند و او را در جهنّم اندازند.[۴]

و بالجمله، اعظم عقبات در صراط، عقبهٔ مظالم است ـ خلصنا الله وجمیع المؤمنین والمؤمنات منها[۵] ـ.

به این عقبات سبع[۶]، تصریح فرموده شد در اخبار؛ چنان که محمّد بن مؤمن شیرازی از ابن‌عبّاس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **إذا کانَ یَومُ القِیامَةِ أمرَ اللهُ مالِکاً أن یُسعِّرَ النّیرانَ السَّبعَ، ویَأمرُ رضوانَ أن یُزَخرِفُ الجِنانَ الثّمانِ. ویَقولُ: یا میکائیلُ، هاتِ[۷] الصِّراطَ عَلی مَتنِ جَهَنَّمَ، ویَقولُ: یا جبرئیلُ، انصِب میزانَ العَدلِ تَحتَ العَرشِ. ویَقولُ: یا مُحَمَّدُ ﷺ، قَرِّب أُمَّتَکَ لِلحِسابِ، ثُمَّ یَأمرُ اللهُ تَعالی أن یُعقَدَ عَلَی الصِّراطِ سَبعُ قَناطِرَ طولُ کُلِّ قَنطرةٍ سَبعةَ عَشرَ أَلفِ فَرسخٍ، وعَلی کُلِّ قَنطرةٍ سَبعونَ أَلفَ مَلَکٍ، یَسألونَ عَن هذِهِ الأُمَّةِ رِجالِهِم ونِسائِهِم عَلَی القَنطرةِ الأُولی عَن وِلایةِ أَمیرِ المُؤمنینَ**

---

۱. یعنی: ناامید از رحمت خدا.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۴، ح ۵۱۵۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۹۸، ح ۳۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۴۸، ح ۳ و ص ۱۵۲، ح ۲۱.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۷، ضمن حدیث ۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۳۱، ضمن حدیث ۹۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۹، ضمن حدیث ۶.

۴. مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۰۳ و...؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶، ح ۲۵۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶، ذیل حدیث ۳.

۵. یعنی: خداوند ما و تمام مردان و زنان مؤمن را از آن خلاص کند.

۶. عقبات سبع: گردنه‌های هفتگانه.

۷. در مصدر: مدّ.

وحُبُّ أَهلِ بَيتِ مُحَمَّدٍ، فَمَن أتى بِهِ جازَ عَلَى القَنطرةِ الأُولى كَالبَرقِ الخاطِفِ، ومَن لا يُحِبُّ أَهلَ بَيتِهِ سَقطَ عَلى أُمِّ رَأسِهِ في قَعرِ جَهَنَّمَ، ولَو كانَ مَعهُ مِن أَعمالِ البِرِّ عَملُ سَبعينَ صِدّيقاً، وعَلَى القَنطرةِ الثّانيةِ يَسألونَ عَنِ الصَّلاةِ، وعَلى الثّالثةِ يَسألونَ عَنِ الزَّكاةِ، وعَلَى الرّابعةِ عَنِ الصِّيامِ، وعَلَى الخامسةِ عَنِ الحَجِّ، وعَلَى السّادسةِ عَنِ الجِهادِ، وعَلَى السّابعةِ عَنِ العَدلِ، فَمَن أتى بِشَيءٍ مِن ذلِكَ جازَ عَلَى الصِّراطِ كَالبَرقِ الخاطِفِ، ومَن لَم يَأتِ عُذِّبَ، وذلِكَ قوله تعالى: ﴿ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ ﴾.[1]

[بيان سعهٔ رحمت پروردگار]

فصل چهاردهم در بيان سعت رحمت پروردگار است بر عباد در روز قيامت. و اصل رحمت پروردگار، غايت و نهايتى از براى آن نيست. و رحمت پروردگار سبقت دارد بر نقمت و غضب او. وقد ورد في الدعاء: **يا مَن سَبَقَت رَحمتُه غَضَبَه.**[2] و اصل غرض از خلقت نيز، احسان و جود و ايصال نِعَم است در دنيا و آخرت به بندگان.

---

۱. يعنى: زمانى كه قيامت بر پا شود، خداوند به مالک (فرشتهٔ موكّل بر دوزخ) امر مى‌كند تا هفت آتش دوزخ را شعله‌ور كند، و به رضوان (فرشتهٔ موكّل بر بهشت) مى‌فرمايد تا هشت بهشت را بياراياد و آذين ببند، و به ميكاييل مى‌فرمايد: پل صراط را بر روى جهنّم پهن كن، و به جبرئيل امر مى‌كند: ترازوى عدالت را در زير عرش نصب كن، سپس مى‌فرمايد: اى محمّد! امّت خود را براى حسابرسى نزد ميزان بياور. پس از آن خداوند امر مى‌كند كه بر روى صراط ۷ پل نصب كنند كه طول هريک هفده هزار فرسنگ است و بر روى هر پلى هفتاد هزار فرشته باشند، كه در پل نخست از زن و مرد اين امّت دربارهٔ ولايت امير مؤمنان و از محبّت خاندان پيامبر ﷺ مى‌پرسند، پس هركس محبّت و ولايت اهل بيت را با خود داشته باشد از اين پل همانند برق جهنده مى‌گذرد، و هركس خاندان وى را دوست نداشته باشد با سر به قعر دوزخ سرنگون مى‌شود، هرچند كه با خود از كارهاى نيک عمل هفتاد نفر صدّيق را داشته باشد، بر روى پل دوم از نماز مى‌پرسند و بر پل سوم از زكات و بر پل چهارم از روزه و بر پنجمين پل از حج و بر ششمى از جهاد و بر پل هفتم از عدل. پس هركس اين اعمال را با خود بياورد از صراط با سرعت برقى جهنده مى‌گذرد و در غير اين صورت عذاب مى‌شود، و اين معناى اين آيه است كه: ﴿و بازداشتشان نماييد كه آنها مسئولند﴾ [سورهٔ صافّات، آيهٔ ۲۴]. [ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۴؛ غاية المرام، ج ۳، ص ۸۷]

۲. يعنى: اى كسى كه مهرش بر خشمش پيشى گرفته. [مزار شيخ مفيد، ص ۱۶۱، باب دعاء يوم عرفة؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۳۹ و...]

وقد عنون كتابه الكريم بـ« بسم الله الرحمن الرحيم ». وفي تفسير الإمام أبي الحسن أبي محمّد العسكريّ عليه السلام عَن أَمِيرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فـي قَـولِهِ تَـعالى: ﴿ الرَّحِـيمِ ﴾ قـالَ: رَحِـيمٌ بِـعِبادِهِ المُؤمِنين، ومِن رَحمتِهِ أَنَّهُ خلقَ مِائةَ رَحمةٍ وجَعلَ مِنها رَحمةً واحِدَةً فَي الخَلقِ كلِّهم، فبها يَتراحَم النّاسُ، وتَرحمُ الوالدةُ ولدَها، وتَحنُو الأُمّهاتُ مِنَ الحيواناتِ عَلى أَولادِها. فَإِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أَضافَ هذِهِ الرَّحمةَ الواحدةَ إِلى تِسعٍ وتِسعينَ رَحمةً، فَيرحمُ بِها أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

وفي الفقيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في تفسير قوله تعالى: ﴿ إِنَّ اللهَ لَا يَـغفِرُ أَنْ يُشْـرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ﴾، قال: سَمِعتُ حَبيبي رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقولُ: ولَو أَنَّ المُـؤمِنَ خرجَ مِنَ الدُّنيا وعَلَيهِ مِثلُ ذُنوبِ [أَهلِ] الأَرضِ لكانَ المَوتُ كَفّارةً لِتلكَ الذُّنوبِ، ثُمَّ قالَ: مَن قالَ: «لا إِلهَ إِلّا اللهُ» بِإِخلاصٍ فَهُو بَريءٌ مِنَ الشِّرك. ومَن خَرجَ مِنَ الدُّنيا لا يُشرِكُ بِاللهِ شَيئاً دَخلَ الجَنَّةَ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيةَ: ﴿ إِنَّ اللهَ لَا يَغفِرُ أَنْ يُشْـرَكَ بِـهِ وَيَـغفِرُ مَـا دُونَ ذَلِكَ لِـمَنْ يَشَـاءُ ﴾ مِن شيعَتِك ومُحبِّيك، يا عَلِيُّ. قالَ أَميرُ المُؤمِنين عليه السلام: فَقلتُ: يا رَسُولَ اللهِ، هـذا لِشيعَتي؟ قالَ: إِي ورَبّي، إِنَّهُ لِشيعَتِكَ.

وفي التوحيد عن أمير المؤمنين، قال: ما فِي القُرآنِ آيةٌ أَحبُّ إِلَيَّ مِن قَـولِ اللهِ ـ عـزّ وجلّ ـ: ﴿ إِنَّ اللهَ لَا يَغفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِـمَنْ يَشَـاءُ ﴾. وفي مجمع البيان: وجاءت الرواية عن أمير المؤمنين أنّه قال: ما فِي القُرآنِ آيةٌ أَرجى عِندي مِن هذِهِ الآيةِ.

ثمّ لا يبعد أن يكون المراد من مغفرة دون الشرك لمن يشاء من الذنوب بغير توبة، حيث إنّ الظاهر من الآيات والأخبار وكلمات العلماء الأخيار أنّ التوبة بعد تحقّقها مع ما فيها من الشروط مكفّرة للذنوب، وعدا من الله ـ سبحانه وتعالى ـ.

ثمّ إنّه قد يقال: حمل الآية على ظاهرها وإدخال ما دون الشرك في المشيّة إغراءٌ على المعصية. ويدفع ذلك بأنّه يوجب الإغراء لو حصل القطع بالغفران، وأمّا إذا كان الغفران معلّقا بالمشيّة فلا إغراء فيه، بل يكون العبد به واقفاً بين الخوف والرجاء، ويحصل له صفةٌ ممدوحةٌ عند الله تعالى ـ كما في قوله تعالى في مدح عباده المؤمنين: ﴿ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً ﴾ و ﴿ يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ﴾ وقوله تعالى: ﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَـغفِرُ الذُّنُوبَ جَـمِيعاً إِنَّـهُ هُـوَ الْـغَفُورُ الرَّحِـيمُ ﴾. وفي

مجمع البيان عن ثوبان مولى رسول الله ﷺ أنّه قال: ما أُحِبّ أَنَّ ليَ الدُّنيا وما فيها بِهذِهِ الآيةِ. وفي الصافي عن أمير المؤمنين ﷺ أنّه قال: ما فِي القُرآنِ آيةٌ أوسعَ مِن: ﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ ﴾ الآية. وفيه أيضاً عن القميّ: نَزَلت فـي شيعةِ عَـلِيِّ بـنِ أَبـي طالبٍ ﷺ خاصّةً.

واعلم أنّ في الآية ألطافٌ وبشاراتٌ للمذنبين: أوّلاً أنّه تعالى سمّى المذنبين بالعبد وأضافه إلى نفسه تشريفاً، فقال: ﴿ يَا عِبَادِيَ ﴾، وهذه الملاطفة فيها رجاءٌ تفيد الأمن من العذاب. وثانياً أنّه تعالى نهاهم عن القنوط وقال: ﴿ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ ﴾، فالنهي عن الشيء يقتضي أو يدلّ على الأمر بالضدّ ـ أي: الأمر بالرجاء من الكريم ـ، فلا يليق به تعالى إلّا الكرم والعفو عن الذنوب. وثالثاً أنّه تعالى أكّد ما استفاد من كلامه تعالى: ﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ ﴾، حيث إنّه دلّ بالمفهوم أنّه تعالى يغفر الذنوب لعباده بقوله تعالى: ﴿ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً ﴾ أوّلاً بذكر المنطوق، وثانياً بالجملة الاسميّة، وثالثا بالتأكيد بلفظة «إنّ»، ورابعاً بتأكيد الذنوب، مع كونها مفيدةً للاستغراق بقوله: ﴿ جَمِيعاً ﴾، وخامساً أكّد ذلك بقوله: ﴿ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ بالجملة الاسميّة، والتأكيد بـ«إنّ» مع المبالغة، وتقديم الضمير المفيد للحصر، وقال: ﴿ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾.

وروى الصدوق بإسناده إلى الصادق ﷺ، قال: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ نَشَرَ اللهُ ـ تبارك وتعالى ـ رَحمتَه حَتّى يَطمعَ إبليسُ اللَّعينُ فـي رَحمتِهِ. وفـي معالم الزلفى عن مجالس الطوسيّ ﷺ بإسناده إلى الصادق ﷺ، قال: يُحشَرُ النّاسُ يَومَ القِيامَةِ مُتَلازمينَ، فَيُنادي مُنادٍ: أَيُّها النّاسُ، اللهُ تعالى قَد عَفا فَاعفُوا. قالَ: فَيَعفو قَومٌ، ويَبقى قَومٌ مُتَلازمينَ، فَتُرفَعُ لَهُم قُصورٌ بـيضٌ، فَـيقالُ: هـذا لِـمَن عَـفى، فَـيَتعافَى النّـاسُ. وعن الراونـديّ بإسناده عن أبي محمّد ﷺ، قال: إنَّ اللهَ تعالى لَيَعفُو يَومَ القِيامَةِ عَفواً يُحيطُ[1] العِبادَ حَتّى يَـقولَ أَهـلُ الشِّركِ: رَبَّنا ما كُنّا مُشرِكينَ.

---

١. در نسخ: لا يخط.

وعن الصدوق بإسناده عن الصادق ﷺ عن آبائه ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ، عن رسول الله ﷺ عن جبرئيل ﷺ، قال: قالَ اللهُ ـ جلّ جلاله ـ: مَن أَذنبَ ذَنباً ـ صَغيراً، أَو كَبيراً ـ وهُوَ لا يَعلَمُ أَنَّ لي أَن أُعذِّبَه أَو أعفُوَ عَنهُ لا غَفرتُ لَهُ ذلِكَ الذَّنبَ أَبداً. ومَن أذنبَ ذَنباً ـ صَغيراً، أَو كَبيراً ـ وهُوَ يَعلَمُ أَنَّ لي أَن أُعذِّبَه أَو أعفُوَ عَنهُ عَفوتُ عَنهُ. وروى الشيخ في أماليه بإسناده عن الباقر ﷺ، قال: إذا دخلَ أَهلُ الجَنَّةِ بِأَعمالِهم فَأَينَ عُتَقاءُ اللهِ مِنَ النّارِ؟ وفي دعاء أبي حمزة الثماليّ: إلهي وسَيّدي، إن كُنتَ لا تَغفرُ إلّا لِأَولِيائِكَ وأَهلِ طاعتكَ فَإلى مَن يَفزعُ المُذنِبونَ؟ وإن كُنتَ لا تُكرِمُ إلّا أَهلَ الوَفاءِ بِكَ فَبِمَن يَستغيثُ المُسيئونَ؟ ومن مناجاة أمير المؤمنين ﷺ في الصحيفة العلويّة: إلهي، إن كُنتَ لا ترحَمُ إلّا المُجِدّينَ في طاعتكَ فَإلى مَن يَفزعُ المُقصّرونَ؟ وإن كُنتَ لا تَقبلُ إلّا مِنَ المُجتهدينَ فَإلى مَن يَلتجِئُ المُفرِّطونَ؟ وإن كُنتَ لا تُكرِمُ إلّا أَهلَ الإحسانِ فَكيفَ يَصنعُ المُسيئونَ؟ وإن كانَ لا يفوزُ يَومَ الحَشرِ إلّا المُتّقونَ فَبِمَن يَستغيثُ المُجرمونَ[1]؟ إلهي، إن كانَ لا يَجوزُ عَلَى الصِّراطِ إلّا مَن أجازَتهُ بَراءةُ عَملِهِ فَأَنّى بِالجوازِ لِمَن لَم يَثُب إلَيكَ قَبلَ انقضاءِ أَجلِهِ؟[2]

---

۱. در کتاب شریف بحار: المذنبون.

۲. یعنی: و کتاب خوب خود را با این عنوان آغاز نموده است: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، و در تفسیر امام حسن عسکری ﷺ از امیر مؤمنان در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿الرَّحِيمِ﴾ فرموده است: خداوند مهربان است نسبت به بندگان مؤمن خود، و از جملهٔ رحمت او آن است که صد رحمت آفریده که فقط یکی از آن صد رحمت را در میان تمام بندگان قرار داده است، که به خاطر آن مردم به همدیگر رحم می‌کنند، و مادر به فرزندش مهربانی می‌نماید، و در میان حیوانات مادر بر بچّه‌های خود مهربان و دلسوز می‌باشد. چون روز قیامت فرا رسد، این یک رحمت را به ۹۹ جزء دیگر می‌افزاید و امّت حضرت محمّد ﷺ را بدان می‌نوازد. [تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ، ص ۳۷، ش ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۸۳، ش ۱۰ و...] و در کتاب من لا یحضره الفقیه از امیر مؤمنان ﷺ در تفسیر این آیهٔ شریفه که: ﴿مسلّماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هرکه بخواهد می‌بخشاید﴾ [سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۸] آمده است که فرمود: از حبیب خودم رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: اگر مؤمن از دنیا در حالی خارج شود که همچون گناه اهل زمین بر گردن او باشد مرگ کفّارهٔ همهٔ آن گناهان است. سپس فرمودند: هرکس کلمهٔ توحید (لا إله إلّا الله) را با اخلاص بر زبان جاری کند از شرک پاک و منزّه گردد، و هرکس در حالی از این دنیا رخت بربندد که ذرّه‌ای به خدا شرک نورزیده باشد وارد بهشت می‌شود، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿مسلّماً

←

.....

← خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هرکه بخواهد می‌بخشاید ﴾ از شیعیان و محبّان تو، یا علی! امیر مؤمنان ﷺ فرمودند: عرضه داشتم: ای رسول خدا! آیا این مغفرت برای شیعیان من است؟ فرمودند: آری، به پروردگارم سوگند برای شیعیان توست. [من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱ ـ ۴۱۲، ضمن حدیث ۵۸۹۶، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴۰، ضمن حدیث ۸۲]

و در توحید از امیر مؤمنان روایت شده که فرمود: در نزد من در قرآن آیه‌ای از این محبوب‌تر نیست که: ﴿ مسلّماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هرکه بخواهد می‌بخشاید ﴾ [توحید، ص ۴۰۹، ح ۸]، و در مجمع البیان آمده است که: از امیر مؤمنان وارد شده که فرمود: در نزد من در قرآن آیه‌ای امیدوارکننده‌تر از این آیه نیست. [تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۳]

از این گذشته، بعید نیست که مقصود از مغفرت و آمرزش گناهان بجز گناه شرک برای کسانی باشد که از گناهان توبه نکرده باشند؛ از این جهت که ظاهر آیه‌ها و روایت‌ها و سخنان عالمان نیک‌سرشت این است که وقتی توبه با شرایط آن محقّق گردد تمامی گناهان را پاک می‌کند و می‌پوشاند و این وعدهٔ خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه است.

مطلب دیگر اینکه گاهی گفته می‌شود: حمل کردن این آیه بر ظاهر آن و داخل کردن هرگناهی غیر از شرک باعث تشویق مردم به نافرمانی خواهد شد، ولی این اشکال به این ترتیب برطرف می‌شود که این کار در صورتی باعث تشویق به گناه است که شخص از آمرزش خود مطمئن باشد، ولی اگر آمرزش معلّق و وابسته به خواست خدا گردد دیگر باعث تشویق به گناه نخواهد بود، بلکه بنده بین بیم و امید به سر خواهد برد، و برای وی صفتی پسندیده در نزد خدای متعال حاصل خواهد شد؛ چنان که در فرمایش خدای متعال در ستایش بندگان مؤمنش آمده است که: ﴿ پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند ﴾ [سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۶] و: ﴿ و از آخرت حذر می‌کند و رحمت پروردگارش را امید دارد ﴾ [سورهٔ زمر، آیهٔ ۹] و فرمایش خدای متعال که: ﴿ بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزندهٔ مهربان است ﴾ [سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۳].

و در مجمع البیان از ثویان آزاد شدهٔ رسول خدا ﷺ [نقل شده است که] فرمودند: تمام دنیا و آنچه در آن است پیش من با این آیه برابری نمی‌کند [مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۷، و نیز ر.ک: مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۷۵]، و در صافی از امیر مؤمنان ﷺ [روایت شده است که] فرمودند: در قرآن آیه‌ای فراگیرتر از ﴿ ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید!... ﴾ وجود ندارد [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۶، ضمن شمارهٔ ۵۳، و نیز ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۷]، و باز در همان کتاب از قمی [نقل شده است که]: تنها دربارهٔ شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ نازل شده است [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۲۵، ضمن شمارهٔ ۵۳، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴، ح ۱۵].

←

.....

← و بدان که در این آیه لطف‌ها و مهربانی‌ها و مژده‌هایی برای گنهکاران است. نخست آنکه خداوند گنهکاران را عبد (بنده) نامیده و با اضافه کردن به خود به آنها شرافت بخشیده و فرموده است: ﴿ای بندگان من!﴾، و در این مهربانی امیدی وجود دارد که سبب امنیّت از عذاب می‌شود. دوم اینکه خداوند متعال ایشان را از نـاامـیدی بازداشته و فرموده: ﴿از رحمت و مهربانی خدا مأیوس نشوید﴾، که نهی از یک فعل اقتضا یا دلالت بر امر به ضدّ آن دارد ـ یعنی: امر به اینکه به بخشنده امیدوار باشند؛ که سزاوار و شایستهٔ خداوند متعال جـز کـرامت وبخشندگی و عفو و درگذشتن از گناهان نمی‌باشد. سوم اینکه آنچه را که از کلامش: ﴿ای بندگان من که بر جان خود زیاده‌روی و اسراف نموده‌اید! از رحمت و مهر خداوندگار ناامید نشوید﴾ استفاده می‌شود را تأکید فرموده است؛ چراکه این آیه با مفهوم خود دلالت بر آن دارد که خداوند همهٔ گناهان بندگانش را می‌آمرزد به دلیل فرمایش خدای متعال که: ﴿خداوند همهٔ گناهان را می‌بخشد﴾ اوّل به دلیل منطوق (ظاهر لفـظ) آیـه، و دوم به دلیل جملهٔ اسمیّه، و سوم با تأکید بوسیلهٔ لفظ «إنّ»، و چهارم با تأکید «الذنوب» (همهٔ گناهان) [که به اصطلاح جمع محلّا به «الـ» بوده و خود افادهٔ استغراق و عمومیّت می‌کند] با فرمودهٔ خود: ﴿همهٔ﴾، و پنجم اینکه همهٔ اینها را با این سخن تأکید نموده است که: ﴿همانا او بخشنده و مهربان است﴾ که جملهٔ اسمیّه است و با «إنّ» تأکید و [به خاطر صیغهٔ «فعول» دلالت بر] مبالغه دارد، و اینکه ضمیر «هو» را در کلام مقدّم داشته و با این تقدیم دلالت بر حصر می‌کند و فرموده: ﴿همانا تنها او بخشنده و مهربان است﴾.

شیخ صدوق به اسناد خود از امام صادق ﷺ نقل کرده است: زمانی که قیامت فرا برسد خداوند رحمت خود را آنچنان می‌گستراند که ابلیس لعین نیز در رحمت او طمع کند [امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۴، ح ۳۰۱، و نـیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۱، ح ۱ و ج ۶۰، ص ۲۳۶، ح ۷۷]، و در معالم الزلفی از مجالس شیخ طوسی به اسناد وی از امام صادق ﷺ نقل کرده است که فرمود: مردم در روز رستاخیز در کنار هم (در حالی که با هم گلاویز هستند) محشور می‌شوند، پس هاتفی بانگ برمی‌آورد: ای مردم! خداوند متعال شما را عفو کرد، پس شما هم از یکدیگر بگذرید. پس عدّه‌ای از هم گذشت می‌کنند، امّا عـدّه‌ای دیگـر درآویـخته در هـم بـاقی می‌مانند (یکدیگر را عفو نمی‌کنند)، پس برای ایشان کاغ‌های سپیدی برافراشته و گفته می‌شود: این کاغ‌ها از آنِ کسی است که از دیگران درگذرد و آنها را عفو کند. پس مردم هـمدیگر را مـی‌بخشند و عـفو مـی‌کنند [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۴۵۶، ح ۱۴، الباب الثاني والسبعون: الذنوب ثلاثة، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۳، ح ۱۳۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۱، ح ۶۲]، و از راوندی به اسناد وی از امام ابومحمد ﷺ نقل شده است که: خداوند متعال در روز رستاخیز چنان بخشش و عفوی می‌کند که همه را دربرمی‌گیرد به گونه‌ای که مشرکان می‌گویند: پروردگارا! ما مشرک نبوده‌ایم. [مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۶۳۱، ضمن حدیث ۲۶۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶، ضمن حدیث ۱۲ و ج ۵۰، ص ۲۵۶، ضمن حدیث ۱۲]

و از شیخ صدوق به اسناد او از امام صادق ﷺ از پدرانش ـ که درود خدا بر تمامی ایشان باد ـ از پیامبر خدا ﷺ

←

و از رحمت واسعهٔ پروردگار، آنکه از برای عباد مُذنِبین خود اسباب مغفرت بسیاری قرار داده. قال ـ سبحانه وتعالی ـ: ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ ـ أي: سارعوا إلى أسباب المغفرة؛ لأنّ المغفرة فعل الله سبحانه ـ.[1] و مسارعت عباد به سوی مغفرت، خارج از قدرت ایشان است. پس به دلالت اقتضا[2]، مراد مسارعت و سعی به سوی

← از جبرئیل ﷺ روایت شده است که فرمود: خداوند متعال فرموده است: هرکس گناه کوچک یا بزرگی مرتکب شود و نداند که من می‌توانم او را عذاب کنم یا از او درگذرم هرگز او را عفو نکرده و می‌بخشم، و هرکس گناه کوچک یا بزرگی مرتکب شود و بداند که من می‌توانم او را عذاب کنم یا از او درگذرم او را عفو کرده و می‌بخشم [امالی شیخ صدوق، ص ۳۶۲، ح ۴۲۵؛ توحید، ص ۴۱۰، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۴۸، ح ۳۶]. شیخ نیز در امالی خود به اسناد خویش از امام باقر ﷺ نقل نموده است که فرمود: هنگامی که بهشتیان با اعمال صالح خود وارد بهشت شوند پس آزاد شدگان خدا از آتش دوزخ کجا خواهند بود؟ [امالی شیخ طوسی، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰، ح ۳۰۰، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۶، ص ۵، ح ۵]، و در دعای ابوحمزهٔ ثمالی آمده است: معبودم و سرورم! اگر تنها دوستان خود را بیامرزی و بندگان فرمانبردار خود را ببخشی، پس گناهکاران به چه کسی پناه آورند؟ و اگر تنها کسانی راکه به تو وفادار ماندند گرامی بداری پس بدکاران به چه کسی دادخواهی و استغاثه کنند؟ [مصباح المتهجّد، ص ۵۹۶، ضمن دعای ۴۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۹۲، ضمن حدیث ۲] و از نیایش امیر مؤمنان ﷺ در صحیفهٔ علویهٔ آمده است: بارخدایا! اگر تنها تلاشگران در راه اطاعت خود را مورد رحمت و مهربانی قرار دهی، پس آنان که در فرمانبرداری تو کوتاهی کرده‌اند بر آستان چه کسی زاری و بی‌تابی کنند؟ و اگر تنها اعمال تلاشگران و سختکوشان را بپذیری پس آنان که تقصیر داشته‌اند به چه کسی پناه آورند؟ و اگر تنها نیکوکاران را گرامی بداری، پس بدکاران چه کنند؟ و اگر در روز رستاخیز تنها پرهیزکاران رستگار شوند پس گناهکاران به نزد چه کسی استغاثه و دادخواهی کنند؟ بارخدایا! اگر تنها کسانی از صراط عبور کنند که تذکرهٔ پاکی عمل و تنزّهشان ایشان را عبور می‌دهد، پس آنان که پیش از مرگ خود به سوی تو بازنگشته‌اند چگونه از صراط بگذرند؟ [البلد الأمین والدرع الحصین، ص ۳۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۰۳، ضمن حدیث ۱۴]

۱. یعنی: خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه فرموده است: ﴿و بر نیل به آمرزشی از پروردگار خود بشتابید﴾ [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۳] یعنی: به سوی وسایل و اسباب آمرزش پروردگار بشتابید؛ چراکه آمرزیدن کار خدای سبحان است [پس طبیعتاً بنده نمی‌تواند به سوی آن بشتابد، بلکه کار بنده فراهم آوردن اسباب مغفرت و کار خدا مغفرت و آمرزش است].

۲. دلالت اقتضا در جایی است که کلام دلالت بر معنایی کند که هرچند صراحتاً بیان نشده امّا عرفاً مقصود متکلّم بوده و صحّت یا صدق کلام عقلاً یا شرعاً یا لغةً و یا عادةً متوقّف بر آن باشد. تمام دلالت‌های التزامی بر معانی ←

اسباب مغفرت است. و از اعظم اسباب مغفرت، توبهٔ صادقه است که حق تعالی به فضل و کرم خود، وعدهٔ عفو حتمی فرموده است بالنسبه به کبائر از معاصی.

و قال تعالی: ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۞ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾[1]. و مراد به فاحشه، زنا و نحو آن است. و مراد به ظلم، اعظم از فاحشه است. یعنی: کسانی که فاحشه و زنا نمودند، یا مرتکب معصیت اعظم از آن شدند، و به خاطر آوردند خدا را و طلب مغفرت نمودند و توبه و استغفار کردند، و اصرار ندارند به آنچه بجا آوردند از معصیت، از برای ایشان است رحمت پروردگار.

و فرمود: ﴿ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ ﴾. والاستفهام للنفي والإنكار ـ أي: ليس أحدٌ يغفر الذنوب إلّا الله. والمقصود هو الإشارة إلى وصفه تعالى بصفة الرحمة وعموم المغفرة والحثّ على الاستغفار والوعد بقبول التوبة. فقال تعالى: ﴿ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ﴾.[2] و در صافی از مجالس طوسی ﷺ روایت کرده است که: چون این آیه نازل شد، ابلیس لعین

← مفرده و همهٔ اقسام مجاز در کلمه و مجاز در اسناد به نوعی به دلالت اقتضا باز می‌گردند. مانند دلالت آیهٔ شریفهٔ ﴿ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ ﴾ [سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۲] ـ یعنی: از ده سؤال کن ـ بر اینکه در این جا کلمهٔ «أهل» در تقدیر است ـ یعنی: از اهل ده سؤال کن ـ، و مانند آن. [الإحكام آمدي، ج ۳، ص ۶۴ـ۶۵؛ قوانین الأُصول، ص ۱۶۸؛ أُصول الفقه، ج ۱، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲، خاتمة في دلالة الاقتضاء والتنبيه والإشارة، ۱ ـ دلالة الاقتضاء]

۱. یعنی: و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند، و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند.

آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند، و پاداش اهل عمل چه نیکوست! [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۵ ـ ۱۳۶]

۲. یعنی: ﴿ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ ﴾، که استفهام برای نفی و انکار است ـ یعنی: کسی جز خدا نمی‌تواند گناهان را بیامرزد، و منظور اشاره به متّصف بودن خدا به صفت مهربانی و فراگیر بودن آمرزش و تحریک مردم به طلب بخشش و وعده دادن به قبول توبه است، سپس فرموده است: ﴿ آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان است ﴾.

بر کوهی بالا رفت، و به اعلا صوت خود فریاد برکشید تا آنکه جمع شدند تبعهٔ او از شیاطین، و گفتند به او که: ای سیّد و مولای ما! به چه سبب ما را دعوت نمودی؟ گفت: چنین آیه‌ای نازل شد، پس کیست از شما که بتواند با این آیه گمراه نماید مردم را و بندگان خدا را؟ هریک از اتباع او وجهی ذکر کردند در اِضلال عباد[1]. همهٔ آنها را رد کرده تا آنکه ابلیسی از ابالسه ـ که اسم او الوسواس الخنّاس است ـ گفت: من کفایت ایشان را می‌نمایم، به آنکه وسوسه می‌نمایم ایشان را به خطیئه به وعدهٔ توبه، و چون ایشان را در خطیئه واقع ساختم توبه را از نظر ایشان محو می‌نمایم. پس ابلیس لعین رأی او را پسندید و او را موکّل بر عباد الله نمود تا روز قیامت.[2]

و در تفسیر صافی از معاذ بن جبل روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر رسول خدا ﷺ در حالتی که گریان بودم. پس سلام کردم. آن بزرگوار سلامم را جواب فرموده، از سبب گریهٔ من سؤال فرمود. عرض کردم: یا رسول الله! بر درِ خانه، تازه جوانی خوش صورتِ حَسَن الصوت ایستاده، می‌گرید مانند زن ثَکلی که بچّهٔ او مُرده باشد و می‌خواهد خدمت شما مشرّف شود. پس اذن دخول عطا فرموده، آن جوان داخل شد و سلام کرده، جواب شنید. پس آن حضرت از سبب گریهٔ او پرسیدند. عرض کرد که: چگونه نگریم و حال آنکه مرتکب گناهی شده‌ام که اگر خداوند از بعض آن مؤاخذه فرماید، هرآینه به آتش جهنّم داخل می‌نماید، و به غضب خود مرا می‌سوزاند و هرگز نخواهد آمرزید مرا.

فرمود آن جناب که: مگر شرک به خدا آورده‌ای؟ عرض کرد: **أعوذ بالله أن أُشرك بربّی شیئا**.[3] فرمودند: قتل نفس کرده‌ای؟ عرض کرد: نه، یا رسول الله! فرمود: خداوند گناهان تو را می‌آمرزد، اگرچه به قدر کوه‌های عظیم باشد. عرض کرد:

---

۱. اِضلال عباد: گمراه کردن بندگان.

۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸۲، ضمن شمارهٔ ۱۳۶، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۵۵۱، ح ۷۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۷، ح ۶ و....

۳. یعنی: به خدا پناه می‌برم از اینکه ذرّه‌ای به پروردگارم شرک بورزم.

گناه من بزرگ‌تر از کوه‌های عظیم است. فرمود: خداوند گناهان تو را می‌آمرزد، اگرچه به قدر هفت طبقهٔ زمین و دریاها و ریگ‌های بیابان‌ها و اشجار و آنچه در مابین زمین است از خلق. عرض کرد: گناه من اعظم از همهٔ اینهاست. فرمودند که: خداوند می‌آمرزد گناهان تو را، اگرچه مثل آسمان‌ها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد. عرض کرد: گناه من اعظم از آنهاست. پس رسول خدا ﷺ نظر غضبناکی به او کرده، فرمود: وای بر تو، ای جوان! گناه تو بزرگ‌تر است، یا پروردگار تو؟ آن جوان به سجده افتاد، عرض کرد: سبحان ربّي، ما من شيءٍ أعظم من ربّي. ربّي أعظم ـ يا نبيّ الله ـ من كلّ عظيم.[1] پس آن حضرت فرمود: فهل يغفر الذنوب العظيمة إلّا الربّ العظيم؟[2] عرض کرد: «نه، یا رسول الله!» و ساکت شد. پس آن بزرگوار فرمود: وای بر تو، ای جوان! آیا خبر نمی‌دهی مرا به بعضی از گناهان خودت؟

عرض کرد: بلی، نبش قبور موتی می‌نمودم در مدّت هفت سال، و اموات را از قبور ایشان بیرون می‌آوردم و کفن ایشان را می‌گرفتم، تا آنکه دختری از انصار وفات کرده، نبش قبر او نمودم و کفنش را سرقت کردم و بدن او را برهنه بر روی قبر گذاشتم. چون خواستم برگردم، شیطان وسوسه نمود مرا که: آیا حسن و زیبایی این دختر را ندیدی؟ و به قسمی بر من استیلا یافت که مراجعت نمودم و با آن دختر مجامعت کردم و او را به جای خود گذاشته، برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر شنیدم که آن دختر به من گفت: ای جوان! وای بر تو از غضب پروردگار در روز جزا، که محاکمه نماید در میان من و تو در روز قیامت، که مرا برهنه در میان عسکر مَوتی[3] گذاشتی و مرا از قبرم بیرون انداختی، و کفن مرا گرفتی و مرا واگذاشتی، در حالتی که با جنابت برخیزم از برای روز حساب. پس وای بر جوانیِ تو از آتش! پس من گمان ندارم که بوی بهشت به مشام من برسد.

---

۱. یعنی: پاک و منزّه است پروردگارم، چیزی از پروردگار من بزرگ‌تر نیست. پروردگار من ـ ای پیامبر خدا! ـ از هر چیزی بزرگ‌تر است.

۲. یعنی: پس آیا گناهان بزرگ را جز پروردگار بزرگ می‌بخشد؟

۳. عسکر موتی: لشکر مردگان.

ای رسول خدا! آیا چه می‌بینی در حقّ من؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود که: دور شو از من، ای فاسق! می‌ترسم که از آتش تو محترق شوم[۱]. چقدر نزدیک هستی تو به آتش! پس آن حضرت مکرّر فرمود: «دور شو» تا آنکه از نظر آن بزرگوار دور شد.

پس آمد به مدینه و توشه‌ای از برای خود برداشته، از مدینه بیرون رفت و سر به صحراها گذاشته و به کوه‌ها بالا رفت. و پلاس پوشیده و دست‌های خود را غل کرده، به گردن انداخت، ونادی: یا ربّ، هذا عبدك بهلولٌ، بین یدیك مغلولٌ. یا ربّ، أنت الذي تعرفني،[۲] و گناهی از من سر زده که تو عالِم به آن هستی. ای پروردگار من! صبح نمودم در حالتی که نادم و پشیمانم از عمل خود، و به خدمت پیغمبر تو آمدم، مرا از خود دور نمود و خوف مرا زیاد کرد. فأسألك باسمك وجلالك وعظم سلطانك ألّا تخيّب رجائي. سيّدي، ولا تبطل دعائي، ولا تقنطني من رحمتك.[۳] پس به همین قِسم فریاد می‌کرد تا چهل شبانه روز. و به قِسمی گریه و ناله و ندبه می‌نمود که وحوش و درندگان در اطراف او جمع شده، به حال او گریه می‌کردند. چون یک اربعین تمام شد، عرض کرد: الهی! نمی‌دانم چه کرده‌ای در حاجت من. اگر مرا عفو فرمودی حاجت مرا روا کردی، پس وحی فرما به سوی پیغمبر خود. و اگر مستجاب نفرمودی و گناهان مرا نیامرزیدی و اراده داری که مرا عقوبت فرمایی، پس صاعقه و آتشی نازل نما که در دنیا مرا بسوزاند و هلاک نماید، و خلاص فرما مرا از فضیحهٔ روز قیامت. پس حق تعالی آیهٔ شریفهٔ: ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً ﴾ الخ را نازل فرمود، و وحی شد بر سیّد انبیا ﷺ که: بندهٔ من به سوی تو آمد، تو او را طرد و منع نمودی. پس به کجا رود و به کی پناه آورد و کِه را قصد کند و از کِه سؤال مغفرت نماید غیر از من؟

---

۱. محترق شوم: بسوزم.

۲. یعنی: بار پروردگارا! این بهلول بندهٔ توست، که در پیشگاهت در غل و زنجیر است. پروردگارا! تنها تو مرا می‌شناسی.

۳. یعنی: پس از تو به نامت و شکوهت و بزرگی پادشاهیت درخواست می‌کنم که امیدم را نومید مگردانی. سرورم، و درخواستم را باطل مکن، و مرا از مهربانیت مأیوس نکن.

پس رسول خدا از خانه بیرون آمد و این آیه را تلاوت می‌فرمود. و تبسّم‌کنان به اصحاب خود فرمود که: کیست دلالت کند مرا بر آن جوان تائب؟ معاذ عرض کرد: رسید به ما که آن جوان در فلان موضع از صحرا و کوه مسکن کرده. پس رسول خدا ﷺ با جمعی از اصحاب رفتند تا آنکه به آن کوه رسیده، بالا رفتند. ناگاه مشاهده نمودند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دست‌های او در گردن او غل کرده، و حال آنکه روی او از شدّت گرمی آفتاب سیاه شده و مژه‌های چشم او از شدّت گریه ریخته و می‌گوید: ای سیّد و مولای من! نیکو کردی خلقت و صورت مرا. کاشکی من می‌دانستم که در حقّ من چه اراده داری. آیا به آتش غضب خود مرا می‌سوزانی، یا در جوار رحمت خود مرا مسکن می‌دهی؟ بارپروردگارا! گناه من اعظم از آسمان‌ها و زمین و کرسی و عرش عظیم توست. کاش می‌دانستم که از گناه من گذشته و عفو نموده‌ای و یا آنکه در روز قیامت مرا رسوا خواهی نمود. این کلمات را می‌گفت و گریه و ناله می‌نمود، و خاک زمین را برمی‌داشت و بر سر خود می‌ریخت، و سِباع و درندگان و وحوش و طیور اطراف او را گرفته، به حال او گریه می‌کردند.

پس سیّد انبیا ﷺ نزدیک آن جوان آمد، و دست‌های او را از گردن او رها کرده و خاک از سر و روی او پاک نمود، و فرمود: **یا بُهلولُ! أَبشِر؛ فَإِنَّكَ عَتيقُ اللهِ مِنَ النّار**[1]. و بعد از آن رو به اصحاب خود نموده، فرمود: تدارک[2] گناهان خود نمایید، مانند تدارک نمودن بهلول از گناه خود. و بعد از آن این آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود.[3]

و در آیهٔ شریفه نکاتی است: **اوّلاً** آنکه: مستفاد از قوله تعالی: ﴿**وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ**﴾ بشارتی است از برای مؤمنین، که حق تعالی بشارت داد به سعت رحمت خود و عموم مغفرت، **كأنّه قال: إلى من يذهب المذنبون غير بابي؟ وإلى من يفزع المسيؤون**

---

۱. یعنی: ای بهلول! بشارت باد؛ که تو آزاد شدهٔ خدا از آتشی.

۲. تدارک: جبران کردن.

۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸۲ ـ ۳۸۵، ضمن شمارهٔ ۱۳۶، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۹۷ ـ ۱۰۰، ح ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳ ـ ۲۶، ح ۲۶.

غير عفوي ومغفرتي ؟ فهل يعفو من المذنب إلّا الربّ ـ سبحانه وتعالى ـ؟ وهل لهم مناصٌ أو ملجأٌ غير صفحه القديم وعفوه العظيم ؟[1]

وثانياً بأنّه تعالى حثّ عباده بالرغبة إلى الاستغفار والندم على الذنوب ـ من قوله تعالى : ﴿ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ﴾ .

وثالثاً بأنّه تعالى وعدهم بقبول التوبة بشرط عدم الإصرار ـ من قوله تعالى : ﴿ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ .

ورابعاً وعدهم زيادةً على المغفرة والعفو عن الذنوب إعطاءهم الجنّة والخلود فيها ـ من قوله تعالى : ﴿ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾ .

ثمّ إنّه قد يتوهّم في المقام أو يستشعر من الحديث المذكور في شأن النزول أنّ النبيّ ﷺ قد طرد المذنب الذي جاء إليه ، وكيف ذلك ؟ مع أنّه نبيّ الرحمة ، بل هو ﷺ من رحمة الله الواسعة . والجواب عن ذلك أنّه ﷺ أرشده وهداه إلى التوبة ، وشوّقه إلى طلب ذلك ، فقد أرشده أوّلاً وأعلمه بأنّه تعالى يغفر ما سوى الشرك جميع الذنوب ، حيث قال بأنّ ذنبك أعظم أم ربّك ؟ فعلم الشابّ المذنب بذلك أنّه تعالى يغفر ذنبه لو تداركه بتوبةٍ صادقةٍ . ولذا جاء إلى المدينة وتزوّد منها زادا ، ثمّ خرج إلى البراري والجبال ، ووجه طرده ظاهرا أنّه لأجل الإنذار والتأكيد لتحصيل التوبة من ذنبه العظيم الذي لا يغفره إلّا العظيم ، وأرشده بذلك قبل طرده ـ من قوله ﷺ للشابّ : هَلْ يَغفِرُ الذَّنبَ العَظِيمَ إِلّا الرَّبُّ العَظِيمُ؟ قال الشابّ : لا والله ، يا رسول الله .

ثمّ في طرده ظاهراً فيه مصلحةٌ عامّةٌ لعامّة الخلائق ـ من أنّ التوبة الصادقة من الكبائر إنّما حصل مثل فعل البهلول ـ ، ولذا قال لأصحابه: هكَذا تَدارَكوا الذُّنوبَ كَما تَدارَكَهُ بُهلول.[2]

---

۱. يعني : گويا فرموده است : گناهكاران غير از در خانهٔ من به كجا روند ؟ و بدكاران جز به آستان عفو و بخشش من به كجا پناه آورند و زارى كنند ؟ پس آيا كسى جز پروردگار پاک و منزّه و بلندمرتبه گناهان را مى‌آمرزد ؟ و آيا براى گنهكاران هيچ گريزگاه و پناهگاهى جز بخشش ديرباز و عفو بزرگش وجود دارد ؟

۲. يعنى : و ثانياً اينكه خداى متعال بندگانش را واداشته تا به طلب بخشايش و پشيمانى بر گناه راغب باشند ؛ ←

و از جمله اسباب مغفرت پروردگار، خوف و خشیت پروردگار است که خاموش می‌نماید آتش جهنّم را. و در حدیث صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: هر چیزی از برای او کیل و وزنی هست، مگر اشک که قطره‌ای از آن دریاهای آتش را فرو می‌نشاند. و چون دیده‌ها پر از اشک شود، برسد به او مذلّت و خواری. و چون بر روی جاری شود آن روی را خداوند بر آتش جهنّم حرام کند. و اگر در امّتی یک گریه کننده باشد، البتّه خداوند بر همه ترحّم می‌نماید. و هیچ چیز گرامی‌تر نیست در نزد خدا از قطره‌ای اشک که در تاریکیِ شب از ترس خداوند از چشم بیرون آید.[1]

← زیرا فرموده: ﴿و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند﴾.
و ثالثاً آنکه خداوند بلندمرتبه به ایشان وعده فرموده که در صورت پافشاری نکردن بر گناه آنها را می‌آمرزد؛ چراکه فرموده: ﴿و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند﴾.
و رابعاً آنکه علاوه بر وعده دادن به بخشودن و گذشتن از گناهان وعده فرموده که بهشت را به ایشان عطا فرماید؛ چون فرموده است: ﴿آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند، و پاداش اهل عمل چه نیکوست!﴾.
مطلب دیگر اینکه ممکن است در این باب توهّم شود یا از این حدیث که در شأن نزول این آیه بیان شد چنین احساس شود که پیامبر ﷺ گنهکاری را که نزد ایشان آمده بود از خود راند، این امر چگونه ممکن است؟ با وجود اینکه ایشان پیامبر و بلکه جزء رحمت گستردهٔ خداوند است. جواب این است که: پیامبر ﷺ با این رفتار او را به سوی توبه ارشاد و هدایت و وی را تشویق نموده تا راه بازگشت به سوی خدا را بجوید، پس در مرتبهٔ اوّل راهنمایی و ارشاد نموده و به او فهماند که خداوند همهٔ گناهان بجز شرک و بت‌پرستی را می‌آمرزد، به این ترتیب که از او پرسید: آیا گناه تو بزرگ‌تر است یا پروردگارت؟ پس جوان گنهکار با این بیان دانست که اگر با توبهٔ راستین و خالصانه گناه خود را جبران کند خداوند متعال او را خواهد بخشید، و از همین رو به مدینه آمد و از آن جا توشه‌ای برگرفت و سپس رهسپار کوه و صحرا شد، و اینکه ظاهراً او را از خود راندند به خاطر بیم دادن و تأکید این معنا بود تا اینکه بازگشت از گناه بزرگش را به دست آورد، گناهی که جز خداوند بزرگ آن را نمی‌بخشد، و پیش از راندنش او را به این مطلب راهنمایی کرد و به جوانک گنهکار فرمود: آیا گناه بزرگ را جز پروردگار بزرگ می‌آمرزد؟ که او عرض کرد: به خدا سوگند خیر، ای رسول خدا! از این گذشته، در راندن وی مصلحتی عمومی برای همهٔ مردمان است، که توبهٔ راستین از گناهان بزرگ تنها از مانند آن است که از بهلول سرزد، و به همین دلیل پیامبر ﷺ به یاران خود فرمودند: این گونه گناهان خود را جبران کنید همانند کاری که بهلول کرد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۲؛ امالی شیخ مفید، ص ۱۴۳، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۳۵، ح ۲۹.

و در حدیث حضرت هادی علی بن محمّد ﷺ آنکه: موسی بن عمران ﷺ در مناجات با پروردگار خود عرض کرد: الهی! چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان باشد؟ خطاب رسید که: روی او را از گرمی آتش نگاه می‌دارم و او را از ترس روز قیامت ایمن گردانم.[۱]

و از جمله اسباب مغفرت بعد از فرایض و واجبات، نوافل یوم و لیله[۲] است، خصوصاً نافلهٔ شب، و اخباری که در باب نافلهٔ شب رسیده است، و اسباب و وسائل رحمت الهیّه از برای کسی که مواظب آداب شرعیّه و وظایف سنن نبویّه به آنچه شریعت مقدّسه به آن اخبار فرموده [باشد]، لایُعدّ ولایُحصی است. و قال تعالی: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾[۳].

و از وسایل عظیمه، احسان به فقرا و سادات و اعطای صدقات، و قضای حوایج اخوان مؤمنین، و افشای سلام و ترویج شرع مبین، و اعانت به اهل علم و ترغیب و تحریض ایشان به اشتغال به علوم شرعیّه، از اعلان کلمهٔ حق و تعظیم شعائر الله، خصوصاً زیارت ائمّهٔ دین، خصوصاً زیارت حضرت سیّد الشهدا و حضرت امام رضا ﷺ و اقامهٔ عزا به نهج و به قسمی که مطلوب آن بزرگوار است، و صوالح اعمالی که خداوند در حقّ عباد مقرّر فرموده احصا و احاطه به آن، به قسمی که باید و شاید ظاهر آنکه در تمادیِ[۴] عمر، از برای کسی که در صدد تعرّض و ارتکاب به احاطه به آن است از برای احدی از مؤمنین ممکن نباشد، فضلاً از برای غیر ایشان.

و همهٔ آن امور را خداوند، وسایل قرب و درجات و کفّارات از گناهان و سبب آمرزش از معاصی قرار داده. و لکن در جمیع آن امور، شرطی قرار داده که به

---

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۷، ضمن حدیث ۳۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲۸، ضمن حدیث ۴ و....

۲. یعنی: مستحبّات شبانه‌روز.

۳. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و به او [توسّل و] تقرّب جویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. [سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۵]

۴. تمادی: مداومت کردن بر کاری، طول کشیدن، دراز شدن، مدّت شدن.

ملاحظهٔ آن شرط اندکی از صوالح اعمال، موجب نجات از جهنّم است، فضلاً از کثیر از آن. و آن شرط، مستفاد از اخبار و آیات ـ بلکه مُجمَعٌ عَـلَیهِ بـین اصـحاب ـ است و بدون تحقّق آن شرط، کثیری از صوالح اعمال معلوم نیست که مُثمر ثـمر و مُـنتج نتیجه باشد، فضلاً از قلیل آن. و آن شرط، تقوا و ایمان به خداوند است. بلکه از همان آیات و اخباری که مستفاد رجا و امید از آن از همه چیز بیشتر است، معلوم می‌شود که رجای آن مقرون به تحقّق شرط مذکور است. وقال تعالی: ﴿ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ... وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴾[1]؛ چه حق تعالی در مقام اخبار از سعت رحمت خود که محیط بر هر شیء است، فرموده که: آن مخصوص و مکتوب است، از برای کسانی که متّقین باشند و ایمان به خدا آورده باشند. وقال تعالی: ﴿ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾[2]. و در این آیهٔ شریفه حصر فرمود که: قبول عمل کسی نفرماید مگر عمل متّقین و اهل تقوا را. وقال تعالی: ﴿ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا ﴾[3]؛ چه حق ـ سبحانه و تعالی ـ بر سبیل حتم إخبار نموده کـه هـمهٔ عباد را داخل در جهنّم و یا وارد بر صراط نماید بر سبیل لزوم و حتم. و به حکم بتّی[4] پروردگار، نجات از برای احدی نخواهد بود. و خارج از جهنّم ـ بعد از دخول در آن ـ کسی نخواهد شد مگر کسانی که متّقی و پرهیزکار باشند.

و أرجیٰ[5] آیه‌ای که در قرآن مجید است که چشم امید بندگان خدا بر آن است، آیـهٔ شریفهٔ: ﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ است ـ چنان که سبق ذکر یافت شرح و بیان آن ـ. لکن با این

---

۱. یعنی: و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و بزودی آن را برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند ... و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند مقرّر می‌دارم. [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۶]

۲. یعنی: خدا فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد. [سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۷]

۳. یعنی: و هیچ کس از شما نیست مگر در آن وارد می‌گردد. این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آن گاه کسانی را که پرهیزکار بوده‌اند می‌رهانیم. [سورهٔ مریم، آیهٔ ۷۱ ـ ۷۲]

۴. بتّی: قطعی، یقینی.

۵. أرجیٰ: امیدوار کننده‌ترین.

احوال، متعقّب ساخت حق تعالی این آیه را بقوله: ﴿ وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ * وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ * أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾[1]. پس استفادهٔ تقوا از آیات شریفه، ظاهراً و صریحاً، محتاج به تکلّف و بیان نخواهد بود، و اکثر امید بندگان خدا و چشم امید ایشان به شفاعت انبیا و رسل و ملائکه است ـ چنان که عن قریب ذکر آن خواهد شد ـ. و حق تعالی در قرآن اخبار به آن فرموده است بقوله: ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾[2]. پس شفاعت شافعین در یوم جزا نیز، مخصوص کسانی است که ارتضای در دین طریقهٔ ایشان باشد، و از خوف و خشیت الهی ترسان و لرزان باشند. و از تقوا معنی دیگر مقصود نشده، مگر خوف و خشیت پروردگار.

و بالجمله، عمل بی‌تقوا مشکل است که در روز جزا مفید فایده باشد. و عمل بی‌تقوا مانند عمل کسی است که حضرت امام حسن عسکری ﷺ در تفسیر خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در ذیل تفسیر ﴿ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾[3]، که حضرت صادق ﷺ فرمود: کسی که متابعت نماید هوای نفس خود را و از جادّهٔ مستقیمهٔ الهیّه خارج شود و به رأی خود عمل نماید، مثل کسی است که جماعتی از خلق اطراف او را گرفته بودند و اعتقاد داشتند که این شخص از موحّدین و اولیای خداوند است، و رفع حوایج خود به سوی او می‌نمودند و به انفاس و نظرات او

---

۱. یعنی: و پیش از آنکه شما را عذاب دررسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید، و پیش از آنکه بطور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید شما را عذاب دررسد نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل آمده است پیروی کنید، تا آنکه [مبادا] کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم! بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم، یا بگوید: اگر خدایم هدایت می‌کرد، مسلّما از پرهیزکاران بودم. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۴ـ۵۷]

۲. یعنی: و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند. [سورهٔ انبیا، آیهٔ ۲۸]

۳. یعنی: به راه راست ما را راهبر باش. [سورهٔ حمد، آیهٔ ۶]

متبرّک می‌شدند، و او را مرشد به سوی حق می‌دانستند، و صِیت[۱] مدح و ثنای او در میان عامّهٔ خلق بلند شده بود.

آن حضرت فرمود که: من دوست داشتم که او را ملاقات نمایم، و لکن به قسمی که او مرا نشناسد و نفهمد که من کیستم، تا آنکه نظر نمایم مقدار و محلّ او را و معرفت و سلوک او را. پس روزی دیدم آن شخص را که در محلّی نشسته و مردم اطراف او را گرفته و تبرّک به او می‌جویند، و هر کسی عرض حاجت به سوی او می‌نماید. و من از دور ایستاده، لِثامی[۲] بر روی خود کشیدم، و نظر می‌کردم به او و به آن جماعتی که در اطراف او حلقه زده بودند، تا آنکه مفارقت کرد از خلق و دور شد از ایشان. و هریک از مردم نیز مراجعت کردند به آنچه مشغول بودند از کارها. و من از عقب سر او بلند شده و اثر او را گرفته که به او ملحق شوم و با او مکالمه نمایم. پس زمانی نگذشت تا آنکه گذشت بر در دکان خبّازی که نان می‌پخت. دیدم تغافل[۳] نموده، دو گرده نان سرقت کرد. من تعجّب کردم از سرقت او، و گفتم که: شاید معامله با صاحب دکّان داشته باشد. از آن گذشته، برخورد به صاحب رُمّانی که انار می‌فروخت. دیدم تغافل کرده، دو عدد انار سرقت نمود. باز تعجّب کردم. گفتم که: شاید معامله با صاحب رمّان داشته، والّا او را چه حاجت به آنکه نان و انار سرقت نماید؟ از آن جا گذشته، من هم به اثر او می‌رفتم تا آنکه گذشت بر شخص مریضی که در گوشه‌ای افتاده بود. آن دو نان و دو انار را در پیش او گذاشت و برفت، تا آنکه رسید به صحرایی و مستقر شد در مکانی.

پس رسیدم به او. گفتم: یا عبد الله! من اسم تو را شنیده بودم، و دوست داشتم که ملاقات نمایم تو را. پس ملاقات کردم تو را، و لکن دیدم از تو چیزی را که موجب رَیب[۴] شد

---

۱. صِیت: آوازه و نام نیک، ذکر خیر، شهرت نیکو.

۲. لِثام: دهان‌بند، پارچه‌ای که پایین صورت را تا زیر چشم‌ها می‌پوشاند.

۳. تغافل: خود را به غفلت زدن.

۴. رَیب: شک، گمان، دودلی.

در دل من، و از تو سؤال می‌نمایم که شاید آنچه در قلب من است رفع شود. گفت: چه دیدی از من؟ گفتم: آنچه را که مشاهده نمودم از امر دو گرده نان و دو عدد انار که آنها را سرقت نمودی. به من گفت: کیستی تو؟ گفتم: مردی هستم از اولاد آدم و از امّت محمّد ﷺ. گفت: از کدام خانواده‌ای؟ گفتم: از اهل بیت رسول خدا. گفت: در چه بلد مکان داری؟ گفتم: در مدینه. گفت: شاید که جعفر بن محمّد باشی؟ گفتم: بلی. گفت: چه نفع دارد اصل و نسب جدّ تو، و حال آنکه تو عالِم نیستی به علم جدّ و پدر خودت، و انکار داری آنچه را که به حسب نفس الامر، فعل آن محبوب و فاعل آن ممدوح است؟ گفتم: آن چه چیز است؟ گفت: آن قرآن. گفتم: آنچه من جهل به آن دارم، کدام است؟ گفت: قول خدای ـ عزّوجل ـ: ﴿ **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا** ﴾[1]، و من دو گردهٔ نان سرقت کردم و آن دو سیّئه است که مرتکب شدم، و دو انار نیز سرقت کردم آن هم دو سیّئه، و این چهار سیّئه. و لکن چون آنها را صدقه دادم هریک موجب ده حسنه است و آن چهل حسنه می‌شود، چهار سیّئه مقابله می‌نماید به چهار حسنه و از چهل حسنهٔ من چهار حسنه کم می‌شود، باقی می‌ماند از برای من سی و شش حسنه. گفتم به او که: مادرت به عزایت بنشیند! أنت الجاهل بكتاب الله. أ ما سمعت قول الله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** ﴾؟[2] و تو زمانی که دو گردهٔ نان و دو عدد انار سرقت کردی، چهار سیّئه کسب نمودی. و چون آنها را دادی به غیر صاحب آن بدون رضای مالک آن، کسب کرده‌ای چهار سیّئهٔ دیگر را که هشت سیّئه باشد. و مضاعف نمودی سیّآت خود را، و حسنه‌ای بجا نیاوردی که از آن چهار کم شود. پس چون این را به او گفتم، شروع کرد بدقّت به من نظر کردن. پس اورا به جای خود گذاشته، مراجعت کردم.

---

۱. یعنی: هرکس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هرکس کار بدی بیاورد جز مانند آن جزا نیابد. [سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۰]

۲. یعنی: این تویی که چیزی از کتاب خدا نمی‌دانی. آیا فرمایش خدای متعال را نشنیده‌ای که: ﴿ خدا فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد ﴾؟

بعد از آن حضرت صادق ﷺ فرمود که: مردم به مثل این تأویل قبیح منکر مستنکر یَضلّون ویُضلّون[۱].[۲]

و چه بسیار شبیه است بیانات آن بزرگوار از حال شخص مذکور، به اشخاص بسیاری که مردم به آنها مبتلا شده‌اند، في زماننا هذا من المرشدین الضالّین المضلّین والمسترشدین الجاهلین! چه بسیار اشخاص باشند که مدّعی مرشدیّت و بعضی مدّعی آنند که ما قطبیم و برخی قطب الاقطاب[۳]. و لکن به لباس دیگر از تصوّف و غیر آن، و به حفظ نمودن بعضی از اشعار مثنوی و غزلیّات شیخ سعدی، و به لسان آنکه ما عارفیم و از اهل عرفانیم که به بعضی از الفاظ و افادات بی‌معنی مرشد و قطب و اهل عرفانند. و جهّال بسیاری که ایشان را نه خبری از حقیقت دین و نه رسمی از شرع مبین است مهتدی به عرفان ایشانند، بلکه مدار تعیّش و زندگانی و هستی وجود و عزّت ظاهر خود را مستند به انفاس مرشد و قطب دانند. وافضیحتاه[۴] از ایشان که تغافل نمودند از قطب عالم امکان و مرشد اهل زمین و آسمان، حضرت حجّت الله صاحب العصر والزمان ـ عجّل الله فرجه ـ که مدار عالم امکان به وجود مقدّس و انفاس طیّبه و طاهرهٔ اوست، و از طریقهٔ آباء طاهرین او و إستنان[۵] به سنّت حضرت سیّد المرسلین ﷺ چشم پوشیده، و از آثار وارده از ایشان اغماض نموده‌اند، و تأمّل نمی‌نمایند که مرشدی بعد از ائمّهٔ دین از برای کسی نخواهد بود، و نفس کسی در حقّ کسی اثر نخواهد نمود مگر به لطف و نظرِ کیمیا اثرِ حضرت ولیّ الله اعظم صاحب العصر والزمان ـ عجّل الله فرجه ـ. و آن بزرگوار کسی است که اگر تو مؤمن بالله و رسوله و مجاهد در دین خدا باشی، و به طریقهٔ آباء طاهرین او در دین خود مشی نمایی،

---

۱. یعنی: خود گمراه می‌شوند و دیگران را هم گمراه می‌کنند.

۲. معاني الأخبار، ص ۳۳ ـ ۳۵، ضمن حدیث ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹، ح ۲۳.

۳. یعنی: قطب همهٔ قطب‌ها. قطب: شیخ و مهتر قوم، کسی که مدار کارها به وجود او باشد.

۴. وافضیحتاه: ای رسوایی به فریاد برس!

۵. إستنان: راه و سنّت کسی را گرفتن.

او دستگیریِ تو خواهد نمود، و محتاج به مرشد و قطبی نخواهد بود که به هزار تلبیس و شعبده‌بازی جذب قلوب و صید نفوس مردم می‌نمایند، به جهت آنکه تحصیل دنیا نمایند و یا اعتباری به هم رسانند. أعاذنا الله وجمیع المؤمنین من شرور الشیاطین ومکائدها ومن شرور أنفسنا.[۱]

[بیان شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ]

فصل پانزدهم در بیان شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ، وقال الله ـ تبارك وتعالی ـ: ﴿ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً ﴾. وفي الصافي عن العیّاشيّ عن الباقر والصادق ـ سلام الله علیهما ـ في قوله تعالی: ﴿ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً ﴾، قالا: هِيَ الشَّفاعةُ. وعن روضة الواعظین عن النبيّ ﷺ: هُوَ المَقامُ الَّذي أُشَفَّعُ لِأُمَّتي. قالَ: إذا قُمتُ المَقامَ المَحمودَ تَشفَّعتُ في أَصحابِ الكبائرِ مِن أُمَّتي، فَيُشَفِّعُني اللهُ تَعالى فيهم. وَاللهِ لا تَشفَّعتُ في مَن آذى ذُرِّيَّتي، وقال تعالى: ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ﴾. وفي العیون عن الرضا ﷺ: إِلَّا لِمَنِ ارتَضى اللهُ دينَهم[۲]. وفي التوحید عن الكاظم، عن أبیه، عن آبائه ﷺ عن رسول الله ﷺ، قال: إِنَّما شَفاعَتي لِأَهلِ الكبائرِ مِن أُمَّتي، وأَمَّا المُحسِنونَ مِنهم فَما عَلَيهِم مِن سَبيلٍ. قيل: يابن رسول الله، كيف يكون الشفاعة لأهل الكبائر، والله تعالى يقول: ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ﴾ ومن يرتكب الكبيرة[۳] لا يكون مرتضى؟ فقال ﷺ: ما مِن مُؤمنٍ يَرتكِبُ ذَنباً إِلّا ساءَهُ ذٰلِكَ ونَدمَ عليه، وقالَ النَّبيُّ ﷺ: وكَفى بِالنَّدمِ تَوبةً.[۴]

---

۱. یعنی: خداوند ما و تمام مؤمنان را از بدی‌ها و مکرهای شیاطین و از بدی‌های نفس‌هایمان پناه دهد.

۲. در مصدر: دینه.

۳. در مصدر: الکبائر.

۴. یعنی: و خدای پاک و منزّه و بلندمرتبه فرموده است: ﴿امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند﴾ [سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۹]، و در صافی از عیّاشی از [امام] باقر و [امام] صادق ـ که سلام خدا بر آن دو باد! ـ در فرمایش خدای متعال: ﴿امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند﴾ [آمده است که] فرمودند:

←

أقول: توضیح کلام در شفاعت در ضمن مقالاتی است:

مقالهٔ اولی در معنی شفاعت. امّا لغةً: وفي القاموس: الشفع: خلاف الوتر، وهو الزوج، و «قد شفعه» ـ من باب «منع» ـ أي: جعله زوجاً ...، و «شفعت لي الأشباح» ـ بالضمّ ـ أي: أرى الشخص شخصين؛ لضعف بصره، كأنّه ضمّ إلى شخصٍ واحدٍ مثله، وجاء بمعنى الزيادة، ومنه قوله تعالى: و ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً﴾ أي: من يزد عملاً إلى عملٍ، وفي المجمع: وشفعت الشيء شفعاً ـ من باب «نفع» ـ: ضممته إلى الفرد. [و] شفعت الركعة: جعلتها ركعتين، ومنه قول [بعض] الفقهاء: والشفع ركعتان والوتر واحدةٌ، والشافع: الجاعل الوتر شفعاً، وجاء بمعنى الصلح بين الاثنين، ومنه قوله تعالى: و ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا﴾، ومعناه ـ على ما قيل ـ: من يصلح بين اثنين يكن له جزءٌ منها، وقيل: الشفاعة الحسنة بمعنى الدعاء للمؤمنين، فالمعنى: من يدعو لأخيه المؤمن يكن له نصيبٌ منها.

← منظور شفاعت است [تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۱۱، ضمن شمارهٔ ۷۹، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۱۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۸، ح ۴۹]، و از روضة الواعظین از پیامبر ﷺ [نقل شده است]: آن مقامی است که امّت خود را شفاعت می‌کنم. فرمودند: وقتی در مقام محمود (جایگاه ستوده) بایستم دربارهٔ صاحبان گناه کبیره شفاعت می‌کنم، پس خدای شفاعت مرا در حقّ ایشان خواهد پذیرفت. به خدا سوگند در حقّ کسی که دودمان مرا آزرده باشد شفاعت نخواهم نمود [تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۱۱، ضمن شمارهٔ ۷۹، و نیز ر.ک: روضة الواعظین، ص ۲۷۳؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۰، ح ۴۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷، ح ۱۲ و ...]، و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿و جز برای کسی که خدا رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند﴾ [سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۲۸]، و در عیون از [امام] رضا ﷺ [روایت کرده]: مگر آنها که خدا دینشان را پسندیده باشد [عیون أخبار الرضا ۷، ج ۱، ص ۱۲۵، ضمن حدیث ۳۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴، ضمن حدیث ۴]، و در توحید از [امام] کاظم از پدرش از پدرانش ﷺ از رسول خدا ﷺ [روایت نموده که] فرمودند: شفاعتم مخصوص کسانی از امّتم است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، و امّا نیکوکاران امّت پس [عذاب را] راهی بر ایشان نیست. عرض شد: ای فرزند رسول خدا! چگونه شفاعت مخصوص کسانی است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، در حالی که خدای متعال می‌فرماید: ﴿و جز برای کسی که خدا رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند﴾؟ و کسی که مرتکب گناه کبیره شده باشد پسندیده نیست. پس امام ﷺ فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه وقتی گناهی می‌کند از آن بدش می‌آید و پشیمان می‌گردد، و پیامبر ﷺ: برای توبه پشیمانی کافی است [توحید، ص ۴۰۷ ـ ۴۰۸، ضمن حدیث ۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۱، ضمن حدیث ۱].

وأمّا بحسب اصطلاح الأخبار وعرف الشرع يطلق على المعنيين: أحدهما بمعنى السؤال في التجاوز عن الذنوب والجرائم، ومنه قوله ﷺ: أُعطيتُ الشَّفاعة، وفي الخبر: اشفَع تشفع ـ أي: تقبل شفاعتك ـ، وفيه أيضاً: أنتَ[1] أوّلُ شافعٍ وأوّلُ مُشفَّعٍ ـ بفتح «الفاء» أي: أنت أوّل من يشفع، وأوّل من تقبل شفاعته.

وثانيهما بمعنى السؤال عن الإعطاء والإفاضة إلى الغير من رفع الدرجات وإجابة الدعاء، والدعاء بالتوفيق للطاعة والعمل الصالح.

ومعناها العرفيّ مطلق بذل الجاه والتوسّط في إسقاط حقٍّ عن المطلوب به أو رفع درجةٍ له أو الإفضال والتفضّل عليه أو إجابة دعائه أو توفيقه للطاعة والخيرات ونحو ذلك، وهذا هو الشفاعة بالمعنى الأعمّ.[2]

---

۱. در مصادر: أنا.

۲. يعنى: و در قاموس [آمده است]: شفعٌ: خلاف وتر و عبارت از زوج است، و «آن را شفع كرد» يعنى: زوج گرداند ...، و «شفّعت لي الأشياح» يعنى: يک نفر را دو نفر مى‌بينم؛ به خاطر ضعيف شدن چشمش، گويا كه به يک نفر شخصى ديگر را ضميمه نموده است، و به معناى فزون شدن هم آمده، و از همين باب است فرمايش خداى متعال: و ﴿كسى كه شفاعت كند﴾ [سورهٔ نساء، آيهٔ ۸۵] يعنى: هركس كارى را به كارى بيفزايد [ر.ک: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۴۵ ـ ۴۶]، و در مجمع [آمده است]: «شفعت الشيء شفعا» ـ از باب «نفع» ـ يعنى: آن را به يكى اضافه كردم. [و] «ركعتى را شفع كردم» يعنى: آن را دو ركعت نمودم، و از همين باب است فرمايش [برخى] فقيهان كه: شفع دو ركعت است و وتر يک ركعت [مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۵۴، و نيز ر.ک: جواهر الكلام، ج ۷، ص ۵۶]، و «شافع» يعنى: كسى كه فرد را تبديل به زوج كند، و به معناى صلح دادن بين دو نفر هم آمده است، و از همين باب است فرمايش خداوند متعال: و ﴿هر كس شفاعت پسنديده كند براى وى از آن نصيبى خواهد بود﴾ [سورهٔ نساء، آيهٔ ۸۵]، و معناى آن ـ بنا بر آنچه گفته شده ـ عبارت است از آنكه: هركس بين دو نفر آشتى برقرار كند خودش هم از آن بهره‌اى خواهد برد، و گفته شده: شفاعت نيكو به معناى دعا براى مؤمنان است، پس معنى آيه اين خواهد بود كه: هركه براى برادر مؤمن خود دعا كند خودش هم از آن دعا بهره‌مند مى‌شود.

و امّا به حسب اصطلاح روايات و عرف شرع بر دو معنا اطلاق مى‌شود: يكى به معناى درخواست گذشت كردن از گناهان و جرائم، كه فرمايش پيامبر ﷺ: «به من شفاعت داده شده است» [امالى شيخ صدوق، ص ۲۸۵، ضمن حديث ۳۱۵؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱، ضمن حديث ۷۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ضمن حديث ۱۷ و ...] از همين باب است، و در روايت است كه: شفاعت كن تا شفاعتت پذيرفته شود

←

مقالهٔ ثانیه در بیان اصل شفاعت.

اشکالی نیست در ثبوت اصل شفاعت از برای رسول خدا ﷺ و اهل بیت اصفیای او. و حقّیّت آن ثابت است به اجماع امّت، بلکه اعتقاد به حقّیّت آن ثابت است به ضرورت دین، و منکر آن خارج است از عداد مسلمین. **وقال رسول الله ﷺ: مَن لَم يُؤمِن بِحَوضي فَلا أَورَدَهُ اللهُ حَوضي، ومَن لَم يُؤمِن بِشَفاعَتي فَلا أنالَه اللهُ شَفاعَتي.** وفي الأمالي عن الصادق ﷺ: **مَن أنكرَ ثَلاثَةَ أَشياءَ فَلَيسَ مِن شيعَتِنا: المِعراج، وَالمسألة فِي القَبر، والشَّفاعة.** وفي البحار عن الخصال بسنده عن ابن عبّاس، قال: **قال رسول الله ﷺ: أُعطيتُ خَمساً لَم يُعطَها أَحدٌ قَبلي: جُعلَت لي الأَرضُ مَسجِداً وطَهوراً، ونُصِرتُ بِالرُّعبِ، وأُحِلَّ لي المَغنَمُ، وأُعطيتُ جَوامِعَ الكَلمِ، وأُعطيتُ الشَّفاعة.**[1]

← [الکافی، ج ۲، ص ۵۹۷، ضمن حدیث ۱؛ معانی الأخبار، ص ۳۱۳، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۷، ضمن حدیث ۳ و ...]، و نیز: تو اوّلین شفاعتگر و نخستین کسی هستی که شفاعتش پذیرفته می‌شود [امالی شیخ طوسی، ص ۲۷۱، ضمن حدیث ۵۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۲۶، ضمن حدیث ۲۲]. [مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۵۴]

و دوم به معنای درخواست عطا کردن و رساندن فیض ـ مثل بالا بردن درجات و اجابت نمودن دعا و خواندن برای توفیق دادن به دعا و کار نیک ـ به دیگری است.

و معنای عرفی آن مطلق آبرو گرو گذاشتن و واسطه شدن در ساقط گرداندن حقّی از کسی است که برایش طلب شفاعت می‌شود یا آنکه درجه‌اش بالا برود یا به او تفضّل شود یا دعایش مستجاب گردد یا توفیق به بندگی و کار نیک و امثال آن پیدا کند، که این معنای عامّ شفاعت است.

۱. یعنی: و رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس به حوض من ایمان نداشته باشد خداوند او را بر حوض من وارد نمی‌کند، و هرکه به شفاعت من ایمان نداشته باشد خداوند او را به شفاعتم نائل نگرداند [امالی شیخ صدوق، ص ۵۶، ح ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹، ح ۴]، و در امالی از [امام] صادق ﷺ [آمده است]: کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، و سؤال و جواب قبر، و شفاعت [امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۰، ح ۴۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۲۳ و ...]، و در بحار از خصال به سند وی از ابن عبّاس [روایت کرده که] گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: ۵ چیز به من داده شده که پیش از من به کسی داده نشده: زمین برای من سجده‌گاه و پاک و پاک کننده قرار داده شده، و با هول و هراس [افکندن در دل دشمن] یاری شده‌ام، و غنیمت جنگی بر من حلال گشته، و به من سخن جامع (قرآن) عنایت شده، و به من شفاعت داده شده است. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ح ۱۷ و ...، و نیز ر.ک: خصال، ص ۲۹۲، ح ۵۶]

و اختلافی که هست، این است که شفاعت او مخصوص به اهل ایمان و صلحای امّت است و یا مخصوص به مذنبین و اهل کبایر؟ جمعی از معتزله انکار نموده‌اند شفاعت را از برای اهل کبایر، **وتمسّکوا لذلك بوجوه:**

الأوّل ظاهر قوله تعالی: ﴿ **وَاتَّقُوا يَوْماً لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ ... وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ** ﴾[1]؛ چه ظاهر آیه اوّلاً دلالت دارد بر آنکه روز قیامت، شفاعت احدی مقبول نخواهد بود از برای احدی؛ چه نکرهٔ در سیاق نفی، مفید عموم است. و ثانیاً به آنکه احدی ناصر احدی نخواهد بود؛ لقوله: ﴿ **وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ** ﴾، و اگر شفاعت رسول خدا ﷺ مفید باشد از برای عصات و مذنبین، هرآینه آن حضرت ناصر مذنبین خواهد بود در روز قیامت، و ظاهر آیه نفی آن است.

جواب از آن **اوّلاً** آنکه: اگر اخذ شود به ظاهر آیه، لازم خواهد آمد نفی شفاعت مطلقاً، حتّی در حقّ مؤمنین که معتزله قائلند شفاعت را در حقّ ایشان، و این بر خلاف ظاهر آیه است. و بعد از اخذ به ظاهر آیه، لازم آید نفی ضروری دین، و آن باطل است جدّاً.

و ثانیاً آنکه: آیه مخصوص به یهود است؛ یعنی: کفّار از یهود که ایمان به رسول خدا ﷺ نیاوردند با آنکه بر ایشان محقّق شده بود حقّیّت آن جناب به علائم و آثاری که در کتب سماویّه ـ چون تورات و نحو آن ـ مسطور است با مشاهدهٔ معجزات باهرات[2] از آن بزرگوار.

و ثالثاً آنکه: ظاهر آیه غیر معمولٌ‌به است عند الکلّ[3]؛ چه ظاهر آن نفی کلّ شفاعت است، و خصم نیز قائل به آن نخواهد بود، و ظاهر عموم آیه قابل تخصیص است. **وقد قام الإجماع علی ثبوت الشفاعة له لأهل الکبائر من أُمّته، ونطقت به الأخبار المتظافرة المتواترة، فلیخصّص بها عموم النفي.**[4]

---

۱. یعنی: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته ... و نه یاری خواهند شد. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۸]

۲. باهرات: جمع باهره (مؤنّث باهر) است ـ به معنی: روشن، درخشان، ظاهر، آشکار.

۳. یعنی: هیچ کس به ظاهر آن عمل نکرده است.

۴. یعنی: و بر ثابت بودن شفاعت او در حقّ آن عدّه از امّتش که گناهان کبیره مرکب شده‌اند اجماع اقامه شده، و روایات فراوان در مورد آن سخن گفته‌اند، پس باید نفی عامّی راکه در آیه وجود دارد به وسیلهٔ آنها تخصیص زد.

والوجه الثاني: قوله تعالى: و ﴿ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴾، وكذا قوله تعالى: ﴿ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾، فنفى الله تعالى في الآية الأُولى قبول الشفاعة عن الظالم، والفاسق ظالمٌ، وفي الثانية نفى النصرة عن الظالم، والفاسق ظالمٌ.

والجواب عن الآيات الواردة بهذه المضامين [أنّها] مخصوصةٌ بالكفّار؛ جمعاً بين الأدلّة؛ لقوله ﷺ: إذا قُمتُ المَقامَ المَحمودَ تَشفَّعتُ في أَصحابِ الكبائرِ. وعن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: لِكُلِّ نَبيٍّ شَفاعةٌ وأَنَا خَبأتُ شَفاعَتي لِأَهلِ الكبائرِ مِن أُمَّتي يَومَ القِيامَةِ. وفي رواية أُخرى: ما ادَّخرتُ شَفاعَتي إلّا لِأَهلِ الكبائرِ مِن أُمَّتي. وفي نبويٍّ آخر: لِكُلِّ نَبيٍّ دَعوةٌ مُستَجابةٌ، فَتعجَّل كُلّ نَبيٍّ دَعوتَه، وإنّي اختَبأتُ دَعوَتي شَفاعةً لِأُمَّتي يَومَ القِيامَةِ، فَهِيَ نائلةٌ ـ إن شاءَ اللهُ ـ مَن ماتَ مِن أُمَّتي لا يُشرِكُ بِاللهِ شَيئاً. وفي البحار عن المناقب عن ابن عبّاس في قوله تعالى: ﴿ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴾، قال: يعني: ما تَنفعُ كُفّارَ مَكّةَ شَفاعَةُ الشّافعين، ثمّ قال: أَوّلُ مَن يَشفعُ يَومَ القِيامَةِ في أُمَّتِهِ رَسُولُ الله ﷺ، وأَوّلُ مَن يَشفعُ في أَهلِ بَيتِهِ ووُلدِهِ أَميرُ المُؤمنين ﷺ.[1]

---

۱. يعني: و وجه دوم: فرمايش خداى متعال است: و ﴿ براى ستمگران نه يارى است و نه شفاعتگرى كه مورد اطاعت باشد ﴾ [سورهٔ غافر، آية ۱۸]، و: ﴿ و براى ستمكاران هيچ ياورى نيست ﴾ [سورهٔ آل عمران، آية ۱۹۲]، پس خداى بلندمرتبه در آية نخست قبول شفاعت براى ظالم را نفى نموده، و فاسق ظالم است، و در دومى يارى ظالم را نفى فرموده، و فاسق ظالم است.

و جواب از [استدلال] به آياتى از اين دست به خاطر جمع بين ادلّه [اين است كه] اختصاص به كافران دارند؛ چراكه پيامبر ﷺ فرمودند: وقتى در مقام محمود بايستم در حقّ اهل گناهان كبيره شفاعت خواهم كرد، و از انس بن مالك [روايت شده كه] گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر پيامبرى شفاعتى داشته و من شفاعتم را براى كسانى از امّتم كه اهل گناه كبيره هستند نگاه داشته‌ام [امالى شيخ طوسى، ص ۳۸۰، ح ۸۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۰، ح ۲۱ و، ج ۴۹، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹، ح ۸]، و در روايتى ديگر: شفاعتم را تنها براى اهل گناهان كبيره از امّتم ذخيره كرده‌ام [ر.ك: معجم اوسط طبرانى، ج ۶، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰]، و: هر پيامبرى دعايى مستجاب دارد، پس هر پيامبرى دعايش را كرده، و من دعايم را براى شفاعت امّتم در روز قيامت نگاه داشته‌ام، پس ـ اگر خدا بخواهد ـ به كسانى از امّتم مى‌رسد كه با شرك از دنيا نرفته باشند [صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۱؛ سنن ابن‌ماجة، ج ۲، ص ۱۴۴۰، ح ۴۳۰۷؛ سنن ترمذى، ج ۵، ص ۲۳۸، ح ۳۶۷۲].

←

الثالث: قوله تعالى: ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ﴾، والفاسق غير مرتضى، فلا يكون له الشفاعة.

والجواب عن ذلك أنّ الفاسق بالجوارح المؤمن بالله مرضيٌّ في إيمانه واعتقاده الحقّ؛ فإنّه تعالى قد رضي منه قولاً واحداً، وهو شهادة أن لا إله إلّا الله. وروى الصدوق ﷺ بسنده عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله ﷺ: وَالَّذي بَعَثَني بَالحَقِّ بَشيراً لا يُعذِّبُ الله بِالنّارِ مُوحِّداً أَبداً، وإنَّ أَهلَ التَّوحيدِ لَيشفَعون فَيُشفَّعون، ثم قال ﷺ: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أَمَرَ اللهُ بِقَومٍ ساءَت أَعمالُهم في دارِ الدُّنيا إلَى النّارِ، فَيقولونَ: يا رَبَّنا،[1] كَيفَ تُدخِلُنا النّارَ وقَد كُنّا نُوحِّدُك في دارِ الدُّنيا؟ وكَيفَ تُحرقُ أَلسنَتَنا بِالنّارِ وقَد نَطَقَت بِتَوحيدِك في دارِ الدُّنيا؟ وكَيفَ تُحرقُ قُلوبَنا وقَد عَقَدَت عَلى أَن لا إله إلّا أَنتَ؟ أم كَيفَ تُحرقُ وُجوهَنا وقَد عَفَرناها لَكَ في التُّرابِ؟ أَم كَيفَ تُحرقُ أَيدَينا وقَد رَفعناها بِالدُّعاءِ إلَيكَ؟ فَيقولُ الله ـ جلّ جلاله ـ: ساءَت أَعمالُكم في [دارِ] الدُّنيا، فَجزاؤُكُم نارُ جَهَنَّمَ.

فَيقولونَ: يا رَبَّنا، عَفوُك أَعظمُ أَم خَطيئَتُنا؟ فَيقولُ اللهُ ـ جلّ جلاله ـ: [بَل] عَفوي، فَيقولونَ: رَحمتُك أَوسَع، أَم ذُنوبُنا؟ فَيقولُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ: بَل رَحمَتي، فَيقولونَ: إقرارُنا بِتَوحيدِك أَعظَم، أَم ذُنوبُنا؟ فَيقولُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ: بَل إقرارُكُم بِتَوحيدي، فَيقولونَ: يا رَبَّنا، فَليسَعنا عَفوُك ورَحمتُك الَّتي وَسِعَت كُلَّ شَيءٍ، فَيقولُ اللهُ ـ جلّ جلاله ـ: مَلائِكَتي، وَعِزَّتي وجَلالي، ما خَلقتُ خَلقاً أحبَّ إلَيَّ مِنَ المُقِرّين لي بِتَوحيدي وأَن لا إله غَيري، وحَقٌّ عَلَيَّ أَن لا أُصلِ بِالنّارِ أَهلَ تَوحيدي، فَادخُلوا ـ عِبادي ـ الجَنَّةَ.

ثمّ الحقّ أنّ شفاعته ﷺ ثابتةٌ لكلّ الأُمّة من الصلحاء والمؤمنين المذنبين، والأوّل

← و در بحار از مناقب ابن عبّاس دربارهٔ فرمایش خدای متعال: ﴿ و شفاعت شفاعتگران آنها را سود نبخشد ﴾ [سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۴۸] [نقل کرده که] گفت: یعنی: شفاعت شفاعتگران به کافران مکّه سودی نمی‌بخشد، سپس اضافه کرد: نخستین کسی که در روز قیامت در حقّ امّتش شفاعت خواهد کرد رسول خدا ﷺ و نخستین کسی که در حقّ خاندان و فرزندانش شفاعت خواهد کرد امیر مؤمنان ﷺ است [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۳، ح ۳۷، و نیز ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۴].

۱. در نسخ: فیقول یا ربّ.

بإيصال المنافع ورفع الدرجات، والثاني بإسقاط العقاب والنجاة من النار. وقال المحقّق الطوسيّ ﷺ في التجريد: والحقّ صدق الشفاعة فيهما ـ أي: لزيادة المنافع وإسقاط المضارّ ـ. وثبوت الثاني له ﷺ بقوله: ادَّخرتُ شَفاعَتي لِأَهلِ الكبائرِ مِن أُمَّتي.[1]

---

۱. سوم فرمایش خدای متعال است که: ﴿و جز برای کسی که خدا رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند﴾، و فاسق مورد رضایت [خدا] نیست، پس شفاعتی هم برای او نخواهد بود.
و پاسخ آن این است که: کسی که در عمل اهل گناه است امّا به خدا ایمان دارد به خاطر ایمان و اعتقاد راستینش مرضی (پسندیدهٔ) خداست؛ پس خدای متعال یک حرف را از او پذیرفته، و آن شهادت به یگانگی خداست، و صدوق به سند خود از ابن‌عبّاس [روایت کرده که] گفته است: رسول خدا ﷺ فرمودند: سوگند به آن که مرا بشارت دهنده به حق فرستاده است، خداوند هرگز یکتاپرست را با آتش عذاب نمی‌کند، و یکتاپرستان شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته خواهد شد، سپس فرمودند: چون روز قیامت شود خدای فرمان دهد تا گروهی را که در سرای دنیا عملکرد خوبی نداشته‌اند را به سوی آتش ببرند، پس می‌گویند: پروردگارا! چگونه ما را داخل آتش می‌کنی در حالی که در سرای دنیا تنها تو را می‌پرستیدیم؟ و چگونه زبان‌های ما را با آتش می‌سوزانی در حالی که در دنیا دم از توحید تو می‌زدند؟ و چگونه دلهایمان را می‌سوزانی در حالی که اعتقاد به یگانگی تو داشتند؟ یا چطور صورت‌های ما را می‌سوزانی در حالی که آنها را به خاطر تو بر خاک نهادیم؟ یا چطور دستانمان را با آتش می‌سوزانی در حالی که آنها را برای دعا به سوی تو برداشتیم؟ پس خداوند متعال می‌فرماید: در [سرای] دنیا عملکردتان بد بود، پس جزای شما جهنّم است.
پس خواهند گفت: پروردگارا! بخشش تو بزرگتر است یا اشتباه ما؟ و خدای می‌فرماید: [بلکه] بخشش من، پس می‌گویند: مهر تو وسیع‌تر است یا گناهان ما؟ و خدای می‌فرماید: بلکه مهر من، پس می‌گویند: اعتراف ما به یگانگی تو بزرگتر است یا گناهان ما؟ خدای متعال می‌فرماید: بلکه اعتراف شما به یگتنگی من، پس می‌گویند: پروزدگارا! حال که چنین است پس بخششت و رحمتت را که هر چیزی را در بر گرفته شامل حال ما کن، پس خدا ـ که شکوهش پرعظمت است ـ می‌فرماید: ای فرشتگان من! به پیروزمندی و شکوهم سوگند، کسی را محبوب‌تر از آنان که اقرار به یگانگیم دارند نیافریدم، و بر من واجب است که اهل توحیدم را داخل آتش نکنم، پس ـ ای بندگان من! ـ داخل بهشت شوید. [امالی شیخ صدوق، ص ۳۷۲، ح ۴۶۹؛ توحید، ص ۲۹، ح ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱ ـ ۲، ح ۱]
از این گذشته، شفاعت پیامبر ﷺ برای همهٔ امّت ـ اعمّ از شایستگان و صالحان و مؤمنان گنهکار ـ ثابت است. برای صالحان و نیکوکاران ـ که گروه نخست هستند ـ با رساندن منافع و بالا بردن درجات، و گروه دوم ـ یعنی: مؤمنان گنهکار ـ به ساقط کردن عقوبت و رها ساختن از آتش دوزخ، و محقّق طوسی ﷺ در تجرید فرموده است: و حق این است که شفاعت در هر دو مورد صدق می‌کند ـ یعنی: هم برای افزودن منفعت‌ها و هم برداشته ←

مقالة ثالثه در تعميم شفاعت به نهج آخر[۱].

حقّ اين است كه شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ بمعناها الأعمّ، ثابت است از براى جميع ما سوى الله تعالى ـ از انبيا و مرسلين و ملائكهٔ مقرّبين وعباد الله الصالحين وغيرهم من الموجودات؛ لأنّ معناها الأعمّ هو السؤال عن الإعطاء والإفضال، فيكون الشفيع واسطةً لإيصال النعم إلى الغير وكونه واسطةً لدفع النقم عنه ـ سواءٌ كان ذلك في الدنيا، أو في الآخرة ـ. والشفاعة بهذا المعنى ثابتةٌ لهم ـ صلوات الله عليهم ـ، بل مخصوصةٌ بهم؛ لقيام الإجماع على أنّهم السبب الغائيّ لأصل الإيجاد وإفاضة النعم من الله تعالى إلى الممكنات. وقد ورد في حقّه ﷺ: **لَولاكَ لَما خَلقتُ الأَفلاكَ**. فلولا وجوده ﷺ لم يخلق شيئاً من الأفلاك، وإذا انتفى الأفلاك وانعدمت انعدم ما تحته من بسائط العناصر والمركّبات والمواليد الثلاث، فلا يتحقّق شيءٌ من الموجودات، فما من نعمٍ تصل إلى شيءٍ من الموجودات إلّا أنّهم ـ صلوات الله عليهم ـ سببٌ لذلك، بل الأنبياء والملائكة مخلوقون من فاضل طينتهم، بل الإرشاد والهداية والمعرفة لهم إنّما هو لأجلهم؛ حيث إنّهم عرفوا الله وقدّسوه وسبّحوه وكبّروه ومجّدوه بتقديسهم وتسبيحهم وتكبيرهم وتمجيدهم، ولولاهم لما عرفوا الله.

وروى الصدوق ﷺ بسنده عن الرضا ﷺ، عن رسول الله ﷺ، قال: **يا عَلِيُّ، لَولا نَحنُ ما خَلقَ اللهُ آدمَ ولا حَوّاءَ ولا الجَنَّةَ ولا النّارَ ولا السَّماءَ ولا الأَرضَ، وكَيفَ لا نَكونُ أَفضلَ مِنَ المَلائِكَةِ وقَد سَبقناهُم إلى مَعرِفةِ رَبِّنا وتَسبيحِهِ وتَهليلِهِ وتَقديسِهِ وتَمجيدِهِ؟ لأَنَّ أَوّلَ ما خَلَقَ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ خَلقَ أَرواحَنا، فَأَنطَقَنا بِتَوحيدِهِ وتَمجيدِهِ، ثُمَّ خَلقَ المَلائِكَةَ. [فَـ]لَمّا شاهَدوا أَرواحَنا نُوراً واحِداً استَعظَموا أَمرَنا، فَسَبَّحنا لِـتَعلَمَ**[۲]

← شدن آسيبها و زيان‌ها ـ [كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۵۶۵، المقصد السادس في المعاد، المسألة العاشرة: في الشفاعة]، و ثابت بودن دومين اثر شفاعت براى پيامبر ﷺ به دليل اين حديث است كه: شفاعت خودم را براى عدّه‌اى از امّتم كه گناهان كبيره مرتكب شده‌اند ذخيره كرده‌ام [مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰ و ۶۲].

۱. يعنى: با روشى ديگر.

۲. در نسخ اين مورد و موارد بعد: لنعلم.

المَلائِكَةُ أنّا خَلقٌ مَخلوقونَ وأنّهُ مُنزّهٌ مِنَ الصّفاتِ[1]، فَسبَّحتِ المَلائِكَةُ بِتَسبيحِنا.... فَلمّا شاهدَوا عِظَمَ شَأنِنا هَلَّلنا[2] لِتَعلَمَ المَلائِكَةُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ، وأنّا عَبيدٌ ولَسنا بِآلهةٍ يَجبُ أن نُعبدَ مَعهُ أو دونَه، فَقالوا: لا إلهَ إلّا اللهُ. فَلَمّا شاهَدوا كِبرَ مَحلِّنا كبَّرنا لِتَعلمَ المَلائِكَةُ أنَّ اللهَ أكبرُ مِن أن يُنالَ عَظيمُ المَحلِّ إلّا بِهِ. فَلَمّا شاهَدوا ما جَعله لَنا مِنَ العِزّةِ والقُوّةِ قُلنا: «لا حَولَ ولا قُوّةَ إلّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظيمِ» لِتَعلمَ المَلائِكَةُ أن لا حَولَ ولا قُوّةَ إلّا بِاللهِ. فَلَمّا شاهَدوا ما أنعمَ اللهُ بِهِ عَلَينا وأوجَبه لَنا مِن فَرضِ الطاعةِ قُلنا: «الحَمدُ لِلّهِ» لِتَعلمَ المَلائِكَةُ ما يَحقُّ لِلّهِ[3] ـ تَعالى ذِكره ـ عَلَينا مِنَ الحَمدِ عَلى نِعَمِه، فَقالَتِ المَلائِكَةُ: الحَمدُ لِلّهِ، فَبِنا اهتَدَوا إلى مَعرفةِ تَوحيدِ اللهِ وتَسبيحِهِ وتَهليلِهِ وتَحميدِهِ وتَمجيدِهِ.

وقد وردت الروايات المتظافرة ـ بل المتواترة ـ أنّ الأنبياء والمرسلين وغيرهم لم يكن نجاتهم من الورطات والمهالك إلّا ببركاتهم والتوسّل بهم والصلوات عليهم والبكاء على مصائبهم، وأنّه لا يدفع النقم من أُممهم إلّا ببركاتهم والتوسّل إليهم والصلوات عليهم. وقد ثبت أيضاً في الأخبار والآثار بأنّ بركات الله تعالى لا ينزل من السماء على الأرض إلّا بوجودهم ـ صلوات الله عليهم ـ، فبوجودهم ثبتت السماوات والأرضون. وقال أمير المؤمنين عليه السلام: وبِالعَدلِ قامَتِ السَّماواتُ والأَرَضونَ. وهم عدل [لا] يوازنهم أحدٌ من الأوّلين والآخرين. وقد ورد في حقّهم ـ كما في زيارة جامعة الكبير ـ: مَن أرادَ اللهَ بَدأَ بِكُم، ومَن وَحَّدهُ قَبلَ عَنكُم، ومَن قَصدَهُ تَوجَّه بِكُم. بِكُم فَتحَ اللهُ، وبِكُم يَختِم، وبِكُم يُنَزِّلُ الغَيثَ، وبِكُم يُمسِكُ السَّماءَ أن تَقعَ عَلَى الأَرضِ، وبِكُم يُنَفِّسُ الهمَّ ويَكشِفُ الضُرَّ. فهم ـ صلوات الله عليهم ـ شفعاء جميع الخلق من الأوّلين والآخرين.[4]

---

۱. در مصدر: عن صفاتنا.

۲. در نسخ: فهلّلنا.

۳. در نسخ: الله.

۴. یعنی: و بندگان شایستهٔ خداوند و دیگر موجودات؛ زیرا معنای عمومی آن پرسش از بخشش اعطا و فزون گرداندن است، در نتیجه شفاعت کننده واسطه و میانجی است تا نعمت‌ها به دیگران برسد و او واسطه‌ای برای برطرف شدن عقوبت و بلا از دیگری می‌باشد ـ خواه این معنا در دنیا باشد، یا در آخرت ـ. و شفاعت به این معنا نه تنها برای ایشان ـ که درود خدا بر تمامیشان باد ـ ثابت است، بلکه مقامی مخصوص به آنان است؛ به

←

.....

← خاطر اجماع و اتّفاق نظر بر اینکه اهل بیت علّت غایی برای اصل آفرینش و نعمت‌بخشی از جانب خداوند به مخلوقات می‌باشند، که دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ روایت شده: اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم [تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۸، ضمن شمارهٔ ۴۸ و ...]. پس اگر ایشان ﷺ نبود، هیچ یک از افلاک آفریده نمی‌شدند، و چون افلاک نیست و نابود شوند همهٔ عناصر بسیط و ساده و مرکّبات و موالید سه‌گانه (نبات و حیوان و معدن) هم که در ذیل وجودی افلاک به سر می‌برند نیست و نابود خواهند شد، پس هیچ موجودی محقّق نمی‌شود، و هر نعمتی که به موجودات می‌رسد اهل بیت ـ که درود خدا بر ایشان باد ـ سبب آن می‌باشند، بلکه پیامبران و فرشتگان از باقیماندهٔ گل ایشان سرشته شده‌اند، و بلکه راهنمایی شدن و هدایت و معرفت یافتن ایشان نیز به خاطر وجود اهل بیت عصمت و طهارت است؛ از این جهت که ایشان بوسیلهٔ تقدیس و تسبیح و تکبیر و تمجید خداوند توسّط اهل بیت خدا را بدرستی شناختند و او را به پاکی و قداست یاد کردند و تسبیح گفته و تکبیرگویان او را بزرگ داشتند، و اگر اهل بیت نمی‌بودند پیامبران و فرشتگان هرگز خدا را نمی‌شناختند.

و مرحوم صدوق به سند خود از [امام] رضا ﷺ از پدرانش از رسول خدا ﷺ [روایت کرده که] فرمودند: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید، و چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که پیش‌تر از آنها او را شناخته و تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید نمودیم؟ این از آن روست که نخستین چیزی که خدای متعال آفرید ارواح ما بود، پس یگانگی و بزرگداشت خود را بر زبان ما جاری ساخت، سپس فرشتگان را آفرید. [پس] چون که ارواح ما را یک نور دیدند شأن ما را بزرگ به حساب آوردند، پس تسبیح کردیم تا فرشتگان بدانند که ما آفریدگانیم و خدا از صفات ما مبرّاست، در نتیجه آنها با تسبیح ما تسبیح گفتند.... پس چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند «لا إله إلّا الله» بر زبان جاری ساختیم تا فرشتگان بدانند که معبودی جز او نیست، و ما بندگانیم و خدایان نیستیم تا واجب باشد که همراه او یا پس از او عبادت شویم، پس آنها هم گفتند: لا إله إلّا الله. پس چون که بزرگی جایگاه ما را دیدند تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند خدا بزرگ‌تر از آن است که بتوان جز به [یاری] او به بزرگ جایگاه رسید. پس وثنی پیروزمندی و قوّتی را که خدا برای ما قرار داده دیدند گفتیم: «لا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم» تا فرشتگان بدانند که هیچ حرکت و نیرویی به کار نمی‌افتد مگر با نظارت خدا و تحت سلطهٔ او. پس چون وجوب اطاعت از ما را که خداوند به عنوان نعمتی بر ما ارزانی داشته دیدند گفتیم: «الحمد لله» تا فرشتگان ستایشی را که برای خدا به خاطر نعمتش بر عهدهٔ ماست بدانند، پس گفتند: الحمد لله. بنابراین به وسیلهٔ ما به شناخت خدا و «لا إله إلّا الله» گفتن و ستایش و بزرگداشت خدا هدایت جستند. [علل الشرائع، ج ۱، ص ۵ـ۶، ضمن حدیث ۱؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۳۷، ضمن حدیث ۲۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۴ـ۲۵۵، ضمن حدیث ۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵ـ۳۴۶، ح ۵۶ و ...]

←

والشَّفاعة بهذا المعنی ثابتةٌ لهم ومخصوصةٌ بهم.[۱] بلکه آنچه مستفاد از اخبار است آنکه شفاعت در روز قیامت، از برای احدی نخواهد بود مگر بعد از آنکه اذن از جانب حق تعالی رسد به شفعا ـ از انبیا و ملائکه ـ که شفاعت نمایند. فقال تعالی: ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴾[۲]، و قال تعالی: ﴿ وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾[۳]، و قال تعالی: ﴿ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴾[۴]. پس انبیا و ملائکه شفاعت احدی نخواهند نمود، مگر بعد از اذن از جانب پروردگار. و لکن سیّد انبیا ﷺ از برای او شفاعت است در جمیع اوقات، و محتاج به اذن نخواهد بود

← و روایت‌های فراوان بلکه متواتر و یقین‌آوری وارد شده است که رهایی و نجات پیامبران و رسولان و غیر ایشان از گرداب نیستی و هلاکت تنها به سبب برکت‌های اهل بیت و توسّل و درود فرستادن به ایشان و زاری بر مصیبت‌های امامان بوده، و عقوبت و بلا تنها به برکت‌های اهل بیت و توسّل و صلوات بر ایشان از امّت‌های پیامبران پیشین برداشته می‌شده است، و همچنین در روایت‌ها و نقل‌ها ثابت شده که برکت‌های الهی تنها به خاطر وجود اهل بیت ـ که درود خدا بر ایشان باد ـ از آسمان بر زمین نازل می‌شوند، پس به سبب وجود ایشان است که آسمان‌ها و زمین برقرار و پایدار می‌مانند، و امیر مؤمنان ﷺ فرموده‌اند: به سبب دادگری است که آسمان‌ها و زمین‌ها برپا و استوار گشته‌اند [ر.ک: عوالي اللآلي، ج ۴، ص ۱۰۳، ذیل حدیث ۱۵۰؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷، ضمن شمارهٔ ۷، هر دو از رسول خدا ﷺ]، و ایشان عدالتی هستند که هیچ یک از انسان‌های نخستین و واپسین با آنان برابری نمی‌کند، و دربارهٔ ایشان ـ همان گونه که در زیارت جامعهٔ کبیره آمده است ـ وارد شده: هرکس که خدا را قصد کند از شما آغاز نماید، و هرکس خدا را به یگانگی و توحید بشناسد از شما پذیرفته است، و هرکس قصد و آهنگ خدا را کند باید متوجّه شما گردد ...، خداوند تنها به سبب شما فتح و گشایش می‌کند، و فقط با شما پایان بخشد (مهر تمام می‌زند)، و تنها به سبب شماست که باران را فرومی‌بارد، و فقط به واسطه و برکت شماست که آسمان را نگاه می‌دارد تا بر زمین نیفتد ...، و فقط با شماست که اندوه‌ها را برطرف کرده و ضررها و زیان‌ها را کنار می‌زند [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، ضمن حدیث ۳۲۱۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۹، ضمن حدیث ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲، ح ۱۲۷]، پس خاندان پیامبر ـ که درود خدا بر ایشان باد ـ شفیعان همهٔ مردمان هستند از نخستین آدم تا واپسین انسان.

۱. یعنی: و شفاعت به این معنا برای اهل بیت ثابت و [بلکه] مخصوص ایشان است.

۲. یعنی: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵]

۳. یعنی: و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد. [سورهٔ سبأ، آیهٔ ۲۳]

۴. یعنی: و بسا فرشتگانی که در آسمان‌هایند شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد. [سورهٔ نجم، آیهٔ ۲۶]

در شفاعت. بلکه اذن از برای آن بزرگوار حاصل است قبل از قیامت، وقال تعالی: ﴿ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴾[1]. قال الإمام في تفسيره الشفاعة: وَاللهِ الشَّفَاعَة، وَاللهِ الشَّفَاعَة. وفي البحار عن تفسير الإمام ﷺ في قوله تعالى: ﴿ وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾، قال: لا يشفَعُ أَحدٌ مِن أَنبياءِ اللهِ ورُسلِهِ يَومَ القِيامَةِ حَتّى يَأذَنَ اللهُ لَهُ إِلّا رَسولُ الله ﷺ؛ فَإِنَّ اللهَ قَد أَذِنَ لَهُ فِي الشَّفاعَةِ... لَهُ ولِلأَئِمَّةِ مِن وُلدِهِ، ثُمَّ بَعدَ ذٰلِكَ لِلأَنبياءِ ـ صلوات الله عليهم ـ.[2]

بلکه آنچه ثابت است به اخبار و آثار، آنکه نوع شفاعت محمّد و آل محمّد، قطع نظر از شفاعت ایشان در دنیا از برای مخلوقین، یک نوع شفاعتی است که بر سبیل استمرار ثابت است از حین موت امّت مرحومه إلی انقضاءِ یومِ القیامة. بلکه بعد از انقضا از دخول اهل جنّت در جنّت و اهل نار در نار، و بعد از معذّب شدن عاصیان از امّت مرحومه در اعقاب نیز، شفاعت ایشان ثابت است از برای استخلاص ایشان از آتش جهنّم، و چنین شفاعتی ثابت نشده است از برای احدی از انبیا و ملائکه. غایة الامر شفاعت ایشان محقّق است در حقّ عُصات از امم در روز قیامت یا بعد از آن في الجمله. و امّا قبل از آن پس معلوم نشد از اخبار، ثبوت و تحقّق آن.

و امّا شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ پس ثابت است از حین موت. چه بسیار از کسانی باشند که شفاعت ایشان در نزد معاینهٔ موت، چون

---

۱. یعنی: و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی. [سورهٔ ضحی، آیهٔ ۵]

۲. یعنی: امام در تفسیری از شفاعت فرمودند: به خدا [مقصود] شفاعت است، به خدا [مقصود] شفاعت است [ر.ک: تفسیر فرات کوفی، ص ۵۷۰ ـ ۵۷۱، ح ۷۳۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲، همه از محمّد بن علی ﷺ ابن الحنفیّه]، و در بحار از تفسیر امام ﷺ در فرمایش خدای متعال: ﴿ و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد ﴾ [آمده که] فرمود: هیچ کدام از پیامبران و فرستادگان الهی در قیامت بدون اذن خدا شفاعت نخواهند کرد مگر رسول خدا ﷺ؛ چرا که خدا اذن شفاعت را به او و امامان از فرزندانش داده است...، سپس به پیامبران ـ که درود خدا بر تمامی ایشان باد! ـ اذن خواهد داد [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ش ۱۶، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۱].

در بالین او حاضر شوند، شفاعت او نمایند که به رحمت الهی واصل شود و نقمتی از برای او نباشد. و چه بسیار باشد که شفاعت ایشان نمایند در قبر در نزد سؤال منکر و نکیر. و چه بسیار باشد که شفاعت ایشان نمایند در برزخ، قبل از وصول ایشان به روز قیامت. و چه بسیار باشد که شفاعت ایشان نمایند در هریک از مواقف پنجاهگانهٔ قیامت که فی الجمله سبق ذکر یافت.

و مجلسی ﷺ در بحار فرموده است که: شفاعت بر پنج قسم است: **اوّلی** آن است که مختصّ است به پیغمبر ما محمّد بن عبد الله ﷺ، و آن شفاعت و نجات دادن از هول در موقف و تعجیل حساب است. **دومی** آن است که داخل نمایند قومی را در بهشت به غیر حساب، و این قسم از شفاعت نیز وارد شده است در حقّ پیغمبر ما ﷺ، ظاهر آنکه مخصوص به آن بزرگوار است. و **سومی** شفاعت کسانی باشد که مستوجب آتش باشند، پس شفاعت می‌نماید ایشان را پیغمبر ما و کسی را که خدا خواهد از انبیا و ملائکه. **چهارمی** شفاعت کسانی باشد از مؤمنین و داخل جهنّم شده باشند، و اخبار در این باب رسیده است به بیرون آمدن آنها از آتش به شفاعت پیغمبر ما و ملائکه و مؤمنین. **پنجمی** شفاعت در زیادتیِ درجات است در بهشت از برای اهل جنّت.[1] انتهی کلامه.

بلکه مستفاد از اخبار شفاعت ـ چنان که ذکر می‌شود ـ آنکه سایر امم در روز قیامت محتاجند به شفاعت محمّد ﷺ. **وفي المجالس عن الصادق ﷺ: ما مِن أَحدٍ مِنَ الأَوّلينَ والآخِرينَ إِلّا وهُوَ مُحتاجٌ إِلى شَفاعَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ يَومَ القِيامَةِ.**[2]

و امّا آنکه امّت آن بزرگوار را سایر انبیا شفاعت نمایند، چیزی از اخبار مستفاد نشده است، بلکه هرکه از امّت آن بزرگوار قابل آن باشند که محلّ ترحّم پروردگار واقع شوند،

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۳.

۲. یعنی: و در مجالس از [امام] صادق ﷺ [روایت کرده است که]: هیچ یک از خلق اوّل و آخر نیست مگر آنکه روز قیامت محتاج شفاعت محمّد ﷺ است. [ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ح ۱۶]

و لو آنکه داخل جهنّم شوند بعد از آحقاب[۱]، باز به شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ خواهد بود، لاغیر. و اعتبار ـ بلکه اخبار نیز ـ شاهد بر این مقال خواهد بود. **اللّهمّ، ارزقنا شفاعة محمّدٍ وأهل بیته. صلّ علی محمّدٍ وأهل بیته.**[۲]

مقالهٔ رابعه در ذکر جمله‌ای از اخبار وارده در باب شفاعت بر سبیل اجمال و اختصار؛ چه احاطه به تفاصیل آن، خارج از امثال این کتب و دفاتر است، فنقول:

ابتدای شفاعت در یوم نشور، از برای عامّهٔ خلایق ـ من الأوّلین والآخرین ـ مخصوص به سیّد انبیا ﷺ است و بعد از آن، از برای امیر المؤمنین ﷺ و بعد از آن، از برای صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا ﷺ و بعد از آن، از برای هریک از ائمّهٔ طاهرین ـ سلام الله علیهم أجمعین ـ خصوصاً جناب سیّد الشهدا ـ صلوات الله علیه ـ و بعد از آن برای سایر انبیا و ملائکه و مؤمنین. و از جمله روایات وارده در باب شفاعت سیّد انبیا ﷺ ـ که عامّه و خاصّه به طرق مختلفه روایت کرده‌اند به اختلاف في الجمله در مضامین آن ـ روایت مفضّل بن عمر است از حضرت صادق ﷺ.

مجلسی ﷺ در بحار و غیر او از مفضّل بن عمر روایت کرده‌اند که: شبی با جمعی در خدمت حضرت صادق ﷺ بودیم. عرض کردیم: حدیثی بیان فرمایید که به آن مسرور شویم. فرمود: بلی، چون روز قیامت شود حشر نماید خلّاق عالم همهٔ خلایق را در صَعیدِ واحد[۳]. پس می‌ایستند خلق تا آنکه عرق لجام می‌نماید ایشان را[۴] و می‌گویند که: کاش خداوند حکم می‌فرمود در میان ما، اگرچه به سوی آتش باشد! و چنان در شدّت و ضیق باشند که گمان نمایند که در آتش، راحتی از برای ایشان خواهد بود. پس اجتماع نمایند و بیایند نزد حضرت آدم ﷺ و گویند که: تو پدر مایی و پیغمبری. سؤال نما که خداوند حکم کند در میان ما. حضرت آدم ﷺ گوید: نیستم من صاحب شما؛

---

۱. أحقاب: مدّت زمان‌های دراز و بی‌پایان.

۲. یعنی: بارالها! شفاعت محمّد و خاندانش را روزی ما گردان. بر محمّد و خاندانش درود فرست.

۳. یعنی: یک زمین کاملاً مسطّح.

۴. یعنی: آنچنان عرق می‌ریزند که مانند لگام دهانشان را می‌بندد.

زیرا که حق تعالی خلق نمود مرا به ید قدرت خود، و مرا مسجود ملائکه قرار داد، و بعد از آن مرا امری نمود، و من عصیان فرمان او نمودم، لکن شما را دلالت نمایم به ولد صدّیق خود نوح که در میان قوم خود، نهصد و پنجاه سال مکث نمود و ایشان را به سوی پروردگار دعوت نمود.

پس خلایق می‌آیند به خدمت حضرت نوح ﷺ و از او مسئلت می‌نمایند. آن گاه حضرت نوح فرماید: **لَستُ بِصاحِبِکم**؛[1] زیرا که من گفتم: پسر من از اهل من است، و حال آنکه از اهل من نبود. و لکن دلالت می‌نمایم شما را به سوی کسی که خداوند او را خلیل خود خواند در دنیا. پس خلایق روی آورند به سوی خلیل الرحمن ﷺ و از او سؤال نجات نمایند. پس حضرت ابراهیم فرماید: **إنّي لَستُ بِصاحِبِکُم، إنّي قُلتُ: إنّي سَقیمٌ**،[2] و لکن شما را دلالت می‌نمایم به سوی کسی که خدا او را کلیم خود خواند.

پس خلایق روی آورند به سوی حضرت کلیم موسی بن عمران ﷺ و عرض حاجت می‌نمایند. می‌فرماید: **إنّي لَستُ بِصاحِبِکُم. إنّي قَتَلتُ نَفساً، وَلکِنّي أدُلُّکم عَلی مَن کانَ یَخلُقُ بِإذنِ اللهِ، عیسی** ﷺ.[3] به جانب حضرت عیسی بن مریم آیند. حضرت روح الله می‌فرماید: **لَستُ بِصاحِبِکُم، وَلکِنّي أدُلُّکم عَلی مَن بَشّرتُکُم في دارِ الدُّنیا أحمدَ** ﷺ.[4] پس حضرت صادق ﷺ فرمود: نیست پیغمبری از آدم تا خاتم النبیّین، مگر آنکه در آن وقت جمعند در تحت لوای محمّد ﷺ.

پس همهٔ خلایق به سوی سیّد کاینات عرض حاجت می‌نمایند. آن حضرت می‌فرماید:

---

۱. یعنی: من دوستتان نیستم.

۲. یعنی: من دوستتان نیستم. من همانم که گفتم: بیمارم. اشاره به داستان وی ﷺ که در قرآن کریم ذکر شده و بر اساس آن روز عیدی که قوم او به بیرون شهر رفتند حضرت ابراهیم ﷺ با این بهانه در شهر ماند و بت‌ها را شکست.

۳. یعنی: من دوست شما نیستم. من دست به قتل زده‌ام، ولی شما را به کسی راه می‌نمایم که به اذن خدا می‌آفرید، عیسی ﷺ.

۴. یعنی: من دوست شما نیستم، ولی شما را به سوی کسی راهنمایی می‌کنم که در سرای دنیا بشارتش را داده بودم، احمد ﷺ.

نَعَم، أَنَا صَاحِبُكُم.[۱] پس می‌آید حضرت سیّد المرسلین ﷺ به جانب دار رحمان ـ یعنی: بهشت عدن[۲] ـ، و آن بابی است که سِعهٔ آن به قدر ما بین مشرق و مغرب است. پس حرکت می‌دهد حلقه‌ای از حلقه‌های درِ بهشت را. ندا می‌رسد: کیست کوبندهٔ در؟ و حال آنکه او اعلم به آن [است]. عرض می‌کند: منم محمّد. ندا می‌رسد که: بگشایید از برای او درِ بهشت را. پس رسول خدا فرمود که: چون بگشایند از برای من درِ بهشت را، آن گاه نظر می‌نمایم به سوی پروردگار خودم، و تمجید می‌کنم او را به تمجیدی که احدی به آن نحو تمجید نکرده باشد خداوند را، نه از قبل و نه از بعد، و سجده می‌نمایم از برای پروردگار خود. پس ندا می‌رسد که: بلند نما سر خود را و سؤال کن، که قول تو مسموع، و شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است، و سؤال کن که عطا می‌شود به تو. پس چون سر بلند نمایم، عرض کنم: **رَبِّ، احكُم بَينَ عِبادِك، ولَو إلَى النّار، فَيَقولُ: نَعَم، يا مُحَمَّد**.[۳] و بعد از آن می‌آورند ناقه‌ای از یاقوت احمر که زمام آن از زبرجد اخضر[۴] است، سوار می‌شوم آن را و می‌آیم به جانب مقام محمود به جهت حکومت ـ و آن تلّی است از مُسکِ اَذفَر[۵] در حِیالِ[۶] عرش الهی.

و بعد از آن خوانده می‌شود حضرت ابراهیم و می‌آید به جانب راست رسول خدا ﷺ می‌ایستد. پس رسول خدا ﷺ دست خود را بر کتف امیر المؤمنین ﷺ زد و فرمود که: بعد از آن تو می‌آیی ـ یا علی! ـ و می‌ایستی در میان من و ابراهیم، و بعد از آن هر امامی با قوم زمان خود.[۷]

---

۱. یعنی: آری، من دوست شمایم.

۲. یعنی: بهشت جاویدان.

۳. یعنی: بارخدایا! بین بندگانت حکم کن، هرچند به سوی آتش باشد، پس خواهد فرمود: آری، ای محمّد!

۴. اخضر: سبز.

۵. در نسخ: ازفر. اَذفَر: آنچه که بوی آن همه جا را پر کند.

۶. حیال: هرچه میان دو چیز واقع شود. در این جا یعنی: مقابل، پیش رو.

۷. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۵ ـ ۴۶، ضمن حدیث ۴۶، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۱۰ ـ ۳۱۲، ضمن حدیث ۱۴۵.

و در روایت دیگر از حضرت موسی بن جعفر ﷺ در تفسیر قوله تعالی: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾ قالَ: يَقومُ النّاسُ يومَ القِيامةِ مِقدارَ أَربعينَ عاماً[۱]، وتُؤمَرُ الشّمسُ فَتركبُ عَلى رُؤوسِ العِبادِ ويَلجَمُهُم العَرَقُ، وتُؤمَرُ الأَرضُ: لا تَقبلُ مِن عَرقِهِم شَيئاً، فَيأتونَ آدمَ فَيشفعونَ مِنهُ، فَيدلُّهم عَلى نوحٍ ويَدلُّهم نُوحٌ عَلى إبراهيمَ، وَيدلُّهم إبراهيمُ عَلى مُوسى، ويَدلُّهم موسى عَلى عيسى، ويَدلُّهم عيسى [عَلى مُحمّدٍ ﷺ] فَيقولُ: عَليكُم بِمُحمّدٍ خاتمِ النّبيّينَ[۲] ﷺ، فَيقولُ مُحمّدٌ: أنا لَها، فَيَنطَلِقُ حَتّى يَأتِيَ بابَ الجنّةِ فَيدقُّ، فَيُقالُ: مَن هذا؟ واللهُ أعلمُ، [فَيقولُ: مُحمّدٌ] فَيُقالُ: افتَحوا لهُ، فإذا فُتِحَ البابُ استقبلَ ربَّه فَخرّ[۳] ساجِداً، فلا يَرفعُ رأسَهُ حَتّى يُقالَ [لهُ]: تَكلَّم وَسَل تُعطَ، واشفَع تُشفَع، فَيرفعُ رَأسَه ويَستَقبِلُ ربَّه، فَيخرُّ ساجِداً فَيقالُ لهُ مِثلَها، فَيرفَعُ رأسَهُ حَتّى إنَّه لَيشفَعُ لِمَن قَد أُحرِقَ بِالنارِ، فَما أحدٌ [مِن النّاسِ] يومَ القيامةِ في جَميعِ الأُممِ أوجهُ مِن مُحمّدٍ ﷺ، وهُو قولُ اللهِ تَعالى: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾.[۴]

---

۱. در نسخ: یوما.

۲. در نسخ: خاتم البشر.

۳. در هر دو مصدر: فیخرّ.

۴. یعنی: در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند﴾ فرمودند: مردم در روز رستاخیز به اندازهٔ ۴۰ سال بر پا می‌ایستند، و به خورشید فرمان داده می‌شود که بر سر ایشان بتابد و عرق تا زیر بینی ایشان جمع گردد و غرق در عرق شوند، و به زمین فرمان داده شود که: عرق آنها را نپذیر (در خاک فرو مبر). پس به نزد حضرت آدم می‌آیند و از او می‌خواهند تا ایشان را شفاعت کند، و او آنها را به سوی نوح رهنمون می‌شود، و نوح هم به سوی ابراهیم و او هم مردم را نزد موسی می‌فرستد و ایشان نیز مردم را به عیسی حوالت می‌دهد و او مردم را [به محمّد ﷺ] رهنمون گشته و می‌گوید: باید به محضر محمّد خاتم پیامبران ﷺ بروید، پس [حضرت] محمّد می‌فرماید: من هستم که از عهدهٔ شفاعت شما برمی‌آیم، پس ایشان روانه می‌شود تا به آستان بهشت می‌رسد و دروازهٔ آن را می‌کوبد، پس گفته می‌شود: کیست؟ ـ و خدا بهتر می‌داند ـ [پس می‌گوید: محمّد] پس خطاب می‌رسد: در را به روی او بگشایید. وقتی دروازهٔ بهشت باز می‌شود پیامبر ﷺ رو به خداوند کرده و برای او به سجده می‌افتد و سر از سجده برنمی‌دارد تا گفته می‌شود: سخن بگو و بخواه تا به تو ارزانی شود، و شفاعت کن تا پذیرفته شود. پس سر از سجده برداشته و رو به پرودگار می‌نماید و بار دیگر به سجده می‌افتد و دوباره همان سخنان را به او می‌گویند، پس سر از سجده

←

مؤلّف گوید که: مقصود از نظر نمودن آن بزرگوار به سوی پروردگار و استقبال نمودن پروردگار به آن حضرت، رؤیت عظمت و جلال پروردگار و ظاهر شدن نور الهی است از جهت تعظیم و تشریف حضرت خاتم النبیّین ﷺ؛ چه رؤیت پروردگار مستحیل است در دنیا و آخرت و حق تعالیٰ مرئی نخواهد بود. و نیز ابتدا به شفاعت را احدی از انبیا جرأت نمی‌نمایند. و شاید که حواله کردن هریک از انبیا به دیگری، مقصود آن باشد که ابتدا به شفاعت باید کسی بنماید که ترک اولی نیز از او سر نزده باشد. و این مرتبه مخصوص به حضرت خاتم النبیّین صَلّی اللهُ عـلیهِ وآلِهِ الأنـجبینِ اوست که مرتبهٔ عصمت ایشان، بالاتر از آن است که ترک اولی از ایشان سر زده باشد مانند سایر انبیا و اوصیا. و مقتدا به شفاعت یا شفاعت کنندهٔ مطلق، کسی خواهد بود که ساحت قدس او منزّه و مبرّا باشد از آنچه خلاف ارادهٔ الله ـ سبحانه و تعالی ـ است، اگرچه ترک اولی هم باشد.

و در روایت دیگر است که سَماعه از حضرت صادق ﷺ سؤال نـمود از شـفاعت رسول خدا ﷺ. فرمود: **إذا كانَ يومُ القيامةِ والنّاسُ في صَعيدٍ واحدٍ فَـيَلجَمهمُ العَـرَقُ، فَيقولونَ: انطَلِقوا بنا إلى أبينا آدمَ ﷺ فَيشفَع لَنا، فَيأتونَ آدمَ فَيقولونَ لهُ: اشفَع لَنا عِندَ ربِّك، فَيقولُ: إنَّ لي ذنباً وخَطيئةً وأنا أَستحيي مِن ربِّكم، فَعليكُم بِنوح، فَيأتونَ نُوحاً فَيَرُدُّهُم إلى مَن يَليهِ منَ الأنبياءِ حَتّى يَنتَهوا إلى عـيسى ﷺ، فَـيقولُ: عـليكُم بِـمُحمّدٍ ﷺ، [فَـيأتونَ مُحمّداً] فَيعرضونَ أَنفسَهم عَليهِ ويَسألونَه[1] أَن يَشفعَ لَهُم، فَيقولُ: انطَلِقوا بِنا حَتّى نَاتيَ[2] بابَ الجَنّةِ، فَيستقبِلُ وجهَ الرحمنِ ـ سُبحانهُ ـ ويَخِرُّ ساجِداً، فَيمكثُ ما شاءَ اللهُ، فَيقولُ اللهُ: ارفَع رأسكَ ـ يا مُحمّدُ ـ واشفَع تُشَفَّع، وسَل تُعطَ، فَيشفَع فيهِم.**

← برمی‌دارد تا اینکه برای کسانی که در آتش سوخته‌اند شفاعت کند، و در آن روز هیچ کس [از مردمان] آبرومندتر از [حضرت] محمّد ﷺ در میان تمام امّت‌ها نخواهد بود، و این همان فرمایش خدای متعال است که: ﴿امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند﴾. [تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۴۸ـ۴۹، ح ۵۲]

۱. در نسخ: ویسألون.

۲. در یک نسخه: یأتي.

وفی روایة : سئل الصادق ﷺ : هل یحتاج المؤمن إلی شفاعة محمّد ﷺ یومئذٍ ؟ قال : نَعم، إنَّ لِلمؤمنینَ خَطایا وذُنوباً، وما مِن واحدٍ إلّا یَحتاجُ إلی شَفاعةِ مُحمّدٍ ﷺ یومئذٍ. وفي معالم الزلفی عن روضة الواعظین ، قال رسول الله ﷺ : خُیِّرتُ بینَ أن یَدخُلَ شَطرُ أُمَّتي الجنَّةَ وبینَ الشفاعةِ، فَاخترتُ الشّفاعةَ لأنَّها أعمُّ وأکفی. أ تَرونَها لِلمُؤمنینَ المُتَّقینَ ؟ لا، ولٰکنَّها لِلمُؤمنینَ المُتَلَوِّثینَ الخاطِئینَ[1]. [2]

و در روایت دیگر ، جمعی از یهود خدمت آن بزرگوار مشرّف شدند و مسائلی از آن حضرت سؤال نمودند و جواب ایشان را فرمود. و در حدیث با ایشان فرمود : امّا شفاعت من از برای اهل کبایر از امّت من است ، مگر آنکه شرک آورده باشند و یا ظلم

---

۱. در مصدر : الخطّائین.

۲. یعنی : وقتی روز قیامت به پا شود همهٔ مردم در یک جا جمع می‌شوند و آن قدر عرق می‌کنند که در عرق خود غرق می‌شوند ، پس درخواست می‌کنند که : ما را نزد پدرمان حضرت آدم ﷺ ببرید تا شفاعتمان کند. پس همهٔ مردم نزد آدم می‌آیند و به ایشان عرضه می‌دارند : برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن ! حضرت آدم می‌گوید : من خود گرفتار گناه و خطایی هستم و از خداوندگارتان شرم می‌کنم ، پس بهتر است نزد نوح بروید ، پس مردم نزد حضرت نوح می‌روند و او نیز ایشان را نزد [بعدی می‌فرستد و هر پیامبری ایشان را حواله می‌دهد به نفر بعدی از] پیامبران ، تا اینکه به عیسی ﷺ می‌رسند و او می‌گوید : باید نزد محمّد ﷺ بروید. [پس مردم نزد او می‌روند] و خود را به او عرضه می‌دارند و از ایشان می‌خواهند که برایشان شفاعت و وساطت کند. حضرت محمّد ﷺ می‌فرماید : بیایید تا به آستانهٔ بهشت برویم ، پس رو به خداوند رحمان کرده و به سجده می‌افتد و مدّتی که خدا بخواهد در سجده درنگ می‌کند ، سپس خداوند می‌فرماید : ای محمّد ! سرت را از سجده بردار و شفاعت کن تا پذیرفته شود ، و بخواه تا به تو عطا شود. پس پیامبر در حقّ مردم شفاعت می‌کند. [تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة ، ج ۲ ، ص ۴۷۶ ـ ۴۷۷ ، ح ۹]

و در روایتی وارد شده : از امام صادق ﷺ سؤال شد : آیا مؤمن در آن روز به شفاعت [حضرت] محمّد ﷺ نیاز دارد ؟ فرمودند : آری ، مؤمنان اشتباهات و گناهانی دارند ، و هر کسی در آن روز نیازمند شفاعت [حضرت] محمّد ﷺ است [تفسیر عیّاشی، ج ۲ ، ص ۳۱۴ ، ضمن شمارهٔ ۱۵۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۴۸ ، ضمن شمارهٔ ۵۱]. و در معالم الزلفی از روضة الواعظین روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند : مخیّر شدم میان اینکه بخشی از امّتم داخل بهشت شوند و یا شفاعت کنم ، پس من شفاعت را انتخاب کردم که شامل شونده‌تر وکفایت کننده‌تر است. آیا گمان می‌کنید شفاعت تنها مخصوص مؤمنان پرهیزکار است ؟ نه ، بلکه از آنِ مؤمنانی است که آلوده و خطاکارند [معالم الزلفی ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ ، ح ۱ ، الباب الثالث والعشرون : في الشفاعة من رسول الله ﷺ لأهل الکبائر من أُمّته ، و نیز ر.ک : روضة الواعظین ، ص ۵۰۱].

نموده باشند. یهودی عرض کرد: صدقتَ ـ یا محمّد ـ، ثمّ قال النبیّ ﷺ: لي فَضلٌ عَلَى النَّبيّينَ، فَما مِن نبيٍّ إلّا دَعا عَلى قَومِهِ بِدَعوةٍ، وأنا أخَّرتُ دعوَتي لِأُمَّتي لِأشفَعَ لَهُم يومَ القيامةِ، وأمّا فَضلُ أهلِ بَيتي وذُرِّيَّتي عَلى غيرِهِم كَفضلِ الماءِ عَلى كُلِّ شَيءٍ، وبِهِ حَياةُ كُلِّ شَيءٍ، وحُبُّ أهلِ بَيتي وذُرِّيَّتي استِكمالُ الدينِ، وتلا رسولُ اللهِ ﷺ: ﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. قال اليهوديّ: صدقت، يا محمّد.

وفي التفسير عن الصادق ﷺ: لا يَقبلُ اللهُ الشَّفاعةَ يومَ القيامةِ لأحدٍ مِنَ الأنبياءِ والرّسلِ حتّى يَأذَنَ له فِي الشَّفاعةِ إلّا رَسُولَ اللهِ ﷺ؛ فَإنَّ اللهَ تعالى قَد أذِنَ لَهُ فِي الشَّفاعةِ مِن قَبلِ يَومِ القِيامَةِ، والشَّفاعةُ لَهُ ولأَميرِ المُؤمنينَ ﷺ والأَئِمَّةِ مِن وُلدِهِ ﷺ، ثُمَّ بَعدَ ذلِكَ لِلأَنبياءِ ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ.[1]

و در تفسیر علی بن ابراهیم و نیز شیخ طوسی ﷺ در مجالس از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: چون روز قیامت شود، حق تعالی جمع نماید مردم را از اوّلین و آخرین در یک زمین عریان، و پا برهنه، پس بازدارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید کنند و نفس‌های ایشان تنگ شود. و مدّت‌ها بر این حال بمانند؛ چنان که حق تعالی می‌فرماید که: خاشع شود صوت‌ها از برای خداوند رحمان، پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته.

---

۱. یعنی: راست گفتی ـ ای محمّد! ـ، سپس پیامبر ﷺ فرمودند: مرا بر پیامبران برتری‌ای است، پس هیچ پیامبری نیست مگر اینکه برای امّتش دعایی نموده است، و من دعای خود را برای امّتم نگاه داشته‌ام تا روز قیامت برایشان شفاعت کنم، و امّا برتری خاندان من و دودمانم بر دیگران مانند برتری آب نسبت به هر چیز دیگر است، که حیات هر چیزی به آن است، و محبّت خاندان و دودمان من باعث کامل شدن دین است، و [این آیه را] تلاوت فرمودند: ﴿امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [بعنوان] آیینی برگزیدم﴾ [سورهٔ مائده، آیهٔ ۳]. یهودی گفت: راست گفتی، ای محمّد! [امالی شیخ صدوق، ص ۲۵۹، ضمن حدیث ۲۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۹۸، ضمن حدیث ۵ و ج ۳۷، ص ۳۷، ضمن حدیث ۴].

و در تفسیر از [امام] صادق ﷺ [آمده است]: خداوند روز قیامت شفاعت هیچ کدام از پیامبران و فرستادگان الهی را نمی‌پذیرد مگر اینکه به او اذن شفاعت دهد مگر رسول خدا ﷺ؛ چراکه خدا اذن شفاعت را پیش از قیامت به او داده است، و شفاعت از آنِ او و امیر مؤمنان ﷺ و امامان از فرزندانش است، سپس از آنِ پیامبران که درود خدا بر تمامی ایشان باد! [ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ش ۱۶].

پس منادی‌ای از پیش عرش ندا کند که: کجاست پیغمبر رحمت، محمّد بن عبد الله؟ پس برخیزد رسول خدا ﷺ و در پیش همهٔ مردم روان شود، تا منتهی شود به حوضی که طولش به قدر ابلهٔ بصره و صنعای یمن باشد. پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ را طلبند که در پهلوی آن حضرت بایستد. پس مردم را رخصت دهند که بگذرند. بعضی را گذرانند که آب بیاشامند و بعضی را منع می‌نمایند. چون حضرت رسول ﷺ مشاهده نماید که بعضی از دوستان ما اهل بیت را که به سبب گناهان آنها دور نمایند ایشان را، بگرید و مکرّر گوید که: پروردگارا! اینها از شیعیان علی هستند. پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که: یا محمّد! سبب گریهٔ تو چیست؟ رسول خدا جواب دهد که: چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم که ایشان را به جهنّم می‌برند و منع می‌کنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند؟ پس حق تعالی می‌فرماید که: ایشان را به تو بخشیدم و از گناهان آنها درگذشتم و عفو نمودم، و ملحق کردم ایشان را به موالیان ذرّیهٔ تو و آنها را در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد نمودم، و قبول کردم شفاعت تو را در حقّ ایشان و گرامی داشتم تو را به این.

پس حضرت امام محمّد باقر ﷺ فرمود: چه بسیار از مردان و زنان که در آن روز گریان باشند و ندای «یا محمّداه!» بلند نمایند. پس در آن روز، هرکس به امامت ما اعتقاد داشته باشد و از دوستان ما باشد، در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود.[1]

وفي الكافي بسنده عن الصادق ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: إنّي شافِعٌ [يَومَ القِيامَةِ] لِأَربعةٍ ولَو جاؤوا بِذُنوبِ أَهلِ الدُّنيا: رَجلٌ نصرَ ذُرِّيَّتي، ورَجلٌ بذلَ مالَه لِذُرِّيَّتي عِندَ المَضيقِ، ورَجلٌ أَحبَّ ذُرِّيَّتي بِاللِّسانِ وبِالقَلبِ، ورَجلٌ سَعى في حَوائجِ ذُرِّيَّتي إذا طُرِدوا أَو شُرِّدوا. وفي أمالي الشيخ ﷺ بسنده عن الباقر ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ لسلمان وأبي ذرّ: **إنَّ اللهَ تَعالى جَعلَ لِكُلِّ نَبيٍّ مَسألةً، فَسألوهُ إيّاها فَأَعطاهُم ذلِكَ فِي الدُّنيا، وأَعطاني مَسألةً**

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۴ ـ ۶۵؛ امالی شیخ طوسی، ص ۶۷ ـ ۶۸، ح ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۱، ح ۹ و....

فَأَخَّرتُ مَسأَلَتي لِشَفاعَةِ المُؤمِنينَ مِن أُمَّتي [إلى] يَومِ القِيامَةِ فَفعلَ ذلِكَ، وأَعطاني جَوامِعَ العِلمِ ومَفاتيحَ الكَلامِ، ولَم يُعطِ ما أَعطاني نَبِيّاً قَبلي، فَمَسأَلَتي بالِغةٌ إلى يَومِ القِيامَةِ لِمَن لَقيَ اللهَ ولَم يُشرِك بِهِ شيئاً، مُؤمِناً بي، مُوالِياً لِوَصيّي، مُحِبّاً لِأَهلِ بَيتي.[1]

و نیز شیخ طوسی ﷺ در امالی به سند خود از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: چون محشور شوند خلایق در روز قیامت، منادی‌ای از جانب حق تعالی ندا کند به من که: یا رسول الله! بدرستی که حق تعالی قرار داد از برای تو، که مکافات نمایی با دوستان خود و دوستان اهل بیت خود. پس مکافات نمایم ایشان را به آنچه بخواهم، و می‌گویم: ای پروردگار من! بهشت را منزل و مأوای ایشان گردان. و ایشان را ساکن می‌گردانم در هر جایی از بهشت که بخواهم، و این است مقام محمود که به آن وعده داده شده‌ام.[2]

وروى الصدوق ﷺ بإسناده عن الرضا ﷺ، عن آبائه، عن أمير المؤمنين ﷺ، قال له

---

۱. یعنی: و در کافی به سند خود از [امام] صادق ﷺ [روایت کرده که] رسول خدا ﷺ فرمودند: من [روز قیامت] برای ۴ نفر شفاعت خواهم کرد هرچند گناه تمام اهل دنیا را انجام داده باشند: مردی که دودمان مرا یاری کرده باشد، و مردی که مال خود را به هنگام تنگدستی دودمانم برایشان خرج کرده باشد، و مردی که دودمان مرا با زبان و دل دوست داشته، و مردی که در نیازهای دودمان زمانی که رانده و فراری شده بودند تلاش نموده [الکافی، ج ۴، ص ۶۰، ح ۹، و نیز ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۵، ح ۱۷۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۶، ح ۲]، و در امالی شیخ به سند خود از [امام] باقر ﷺ [روایت کرده که] رسول خدا ﷺ به سلمان و ابوذر فرمودند: خدای متعال برای هر پیامبری خواسته‌ای قرار داده، که آن را از او در دنیا خواستند و بدیشان عنایت فرمود، و به من خواسته‌ای عطا نمود که من خواستهٔ خود را برای شفاعت مؤمنان امّتم [تا] روز قیامت به تأخیر افکندم و او هم چنین کرد (پذیرفت)، و به من عصارهٔ دانش وکلیدهای سخن را ارزانی داشت، و از آنچه به من داده به هیچ پیامبری نداده است، پس درخواست من تا روز قیامت ادامه می‌یابد برای کسی که خدا را در حالی ملاقات کند که ذرّه‌ای به او شرک نورزیده و به من ایمان آورده و پیرو وصیّ من و دوستدار خاندان من بوده است [امالی شیخ طوسی، ص ۵۶ ـ ۵۷، ح ۸۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۷، ح ۶].

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۲۹۸، ح ۵۸۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۹ ـ ۴۰، ح ۲۰ و، ج ۶۵، ص ۱۱۷، ح ۴۲.

النبيّ ﷺ : بَشِّر شيعَتك أنّا شَفيعٌ لَهُم يَومَ القِيامَةِ، يَومَ لايَنفَعُ إلّا شَفاعَتي. وفي مجمع البيان عن الصادق ﷺ ، قال : دَخلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلى عَلِيٍّ وفاطِمَةَ ﷺ وعَلَيهِما[1] كِساءٌ مِن صُلّةِ الإبِلِ، وهِيَ ﷺ تَطحنُ بِيَدِها وتُرضِعُ وَلَدها، فَدمَعت عَينا رَسُولِ اللهِ ﷺ [لَمّا أبصرَها]، فَقالَ: يا بِنتاهُ، تَعجّلي بِمَرارةِ الدُّنيا بِحَلاوةِ الآخرةِ؛ فَقَد أنزلَ اللهُ عَلَيَّ: ﴿ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴾ .... وقال الصادق ﷺ : رِضا جَدّي أَلّا يَبقى فِي النّارِ مُوحِّدٌ. وفي الصافي عن محمّد ابن الحنفيّة ، أنّه قال : يا أهل العراق ، تزعمون أنّ أرجى آيةٍ في كتاب الله تعالى : ﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ﴾ ؟ وإنّا أهل البيت نقول : أرجى آيـة فـي كـتاب الله : ﴿ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴾ . [هي] والله الشفاعة ليعطينها في أهل لا إله إلّا الله حتّى يقول : يا ربّ ، رضيت .[2]

و به روایت نبوی دیگر : چون آیهٔ شریفهٔ : ﴿ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴾ نازل شد ، رسول خدا ﷺ فرمود : چون چنین است ، من راضی نشوم مادامی که یکی از امّت در

---

۱. در مصدر : علی فاطمة ﷺ وعلیها .

۲. یعنی : و شیخ صدوق ﷺ به اسناد خود از امام رضا ﷺ از پدرانشان از امیر مؤمنان ﷺ نـقل کـرده است کـه پیامبر ﷺ به ایشان فرمودند : به شیعیان خود مژده بده که من روز قیامت آنها را شفاعت مـی‌کنم ، روزی کـه چیزی جز شفاعت من سودمند نخواهد بود [عیون أخبار الرضا ﷺ ، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۱۳]، و در مجمع البیان از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمودند : پیامبر ﷺ بر علی و فاطمه ﷺ وارد شدند در حالی که ایشان ملحفه‌ای از موی شتر بر روی خود افکنده بودند و فاطمه ﷺ در حالی که با دست خود گندم آرد می‌کرد نوزادش را هم شیر می‌داد . پس چشمان پیامبر ﷺ [زمانی که او را دید] پر از اشک شد و فرمود : ای دختر عزیزم ! تلخی‌های زودگذر دنیا به شیرینی آخرت بدل شود؛ زیرا خداوند بر من نازل فرموده : ﴿ و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی ﴾ ...، و امام صادق ﷺ فرمود : جدّ من زمانی راضـی مـی‌شود کـه هـیچ انسـان یکتاپرستی در آتش نماند [مجمع البیان ، ج ۱۰، ص ۳۸۲]، و در صافی از محمّد بن حنفیّه نقل شده که فرمود : ای اهل عراق ! شما می‌پندارید که امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا این است که : ﴿ بگو : ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ! ﴾ [سورهٔ زمر ، آیهٔ ۵۳]، امّا ما خاندان پیامبر می‌گوییم : امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا این است : ﴿ و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی ﴾ . [آن] به خـدا سوگند مقام شفاعت است ، که دربارهٔ یکتاپرستان خداوند به ما داده است تا آنکه بگوید : بارخدایـا ! راضـی و خرسند شدم [تفسیر صافی ، ج ۵، ص ۳۴۱، ضمن شمارهٔ ۵].

دوزخ باشد.[۱] و به روایت دیگر فرمود که: چون روز قیامت شود، مرا چندان شفاعت دهند که گویم: حَسبي، حَسبي، رَضيتُ، رَضيتُ.[۲]

و بالجمله، بیان عموم شفاعت سیّد انبیا ﷺ و احاطهٔ آن بر هر کسی [است] که داخل در رحمت پروردگار شود. و اخبار وارده در این باب، زیاده از آن است که در امثال این کتب و دفاتر احصا شود. و امّا شفاعت امیر المؤمنین ﷺ از برای عامّهٔ شیعیان و دوستان آن بزرگوار نیز، مانند شفاعت سیّد پیغمبران است. و مفسّرین خاصّه و عامّه هر دو روایت کرده‌اند بنحو استفاضه در تفسیر قوله تعالی: ﴿ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴾[۴] که خطاب به سیّد انبیا و سیّد اوصیا ـ صلوات الله علیهما و علی آلهما ـ می‌باشد.

امّا عامّه، پس مجاهد و ابوالقاسم حسکانی از جماعتی از ابی‌سعید خدری روایت کرده‌اند که: قال رسول الله ﷺ: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ يَقولُ اللهُ ـ سبحانه وتعالى ـ لي ولِعَلِيٍّ: أَلقِيا فِي النّارِ مَن أَبغضَكُما، وأَدخِلا فِي الجَنَّةِ مَن أَحبَّكُما، فَيَمضي[۵] عَلِيٌّ عَلى شَفيرِ جَهَنَّمَ فَيَقولُ: هذا لَكِ وهذا لي، وهُوَ قوله تعالى: ﴿ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.[۶] و از ابن‌عبّاس چنین روایت کرده‌اند که: قال رسول الله ﷺ: يَابنَ عَبّاسَ، عَلَيكَ بِعَلِيٍّ بنِ أَبي طالبٍ؛ فَإِنَّ الحَقَّ يَنطِقُ عَلى لِسانِهِ، وإِنَّ الجَنَّةَ ومَفاتيحَها وأَقفالَها وإِنَّ النّارَ وأَقفالَها بِيَدِهِ يَومَ القِيامَةِ، بِهِ يَدخلونَ الجَنَّةَ وبِهِ يُعذَّبونَ بِالنّارِ.[۷]

---

۱. تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۲۵؛ روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، ص ۳۱۱.

۲. یعنی: بس است. بس است. راضی شدم. راضی شدم.

۳. تفسیر کبیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۷۳.

۴. یعنی: هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید. [سورهٔ ق، آیهٔ ۲۴]

۵. در هر دو مصدر: فیجلس.

۶. یعنی: رسول خدا ﷺ فرمودند: زمانی که روز قیامت فرا برسد خداوند متعال به من و علی می‌فرماید: هرکس را که با شما دشمن است در آتش دوزخ بیندازید و هرکس شما را دوست می‌دارد وارد بهشت کنید، پس علی بر لبهٔ پرتگاه جهنّم می‌رود و می‌گوید: این از آنِ تو و این از آنِ من! و این [معنا و تفسیر] فرمایش خدای متعال است که: (هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید﴾ [سورهٔ ق، آیهٔ ۲۴]. [طرائف، ص ۸۲، ضمن حدیث ۱۱۵؛ غایة المرام، ج ۷، ص ۵۵]

۷. یعنی: رسول خدا ﷺ به ابن‌عبّاس فرمودند: بر تو باد که به دامان علی بن ابی‌طالب چنگ بزنی؛ زیرا ←

و امّا خاصّه ففي تفسير الإمام، عن السجّاد، عن أبيه، عن أمير المؤمنين ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: إنَّ الله ـ تبارك وتعالى ـ إذا جمعَ النّاس يَومَ القِيامَةِ في صَعيدٍ واحدٍ كُنتُ أَنَا وأَنتَ يَومَئذٍ عَن يَمينِ العَرشِ، ثُمَّ يَقولُ اللهُ ـ تبارك وتعالى ـ لي ولَكَ: قُوما وأَلقِيا مَن أَبغضَكُما وكذَّبكُما فِي النّارِ ـ وفي رواية أُخرى: وأدخِلاَ الجَنَّةَ مَن أَحبَّكُما ـ، وذلِكَ قولُ اللهِ تعالى: و ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾.[1]

و كلينى و صدوق و على بن ابراهيم و جمعى از محدّثين به اسناد صحيحه از حضرت صادق ﷺ روايت كرده‌اند كه: حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود كه: هرگاه از خدا سؤال كنيد، سؤال كنيد از براى من وسيله را. عرض كردند كه: وسيله چيست؟ فرمود كه: آن درجهٔ من است و هزار پايه دارد. و از پايه‌اى تا پايه‌اى يک ماه راه است؟ به دويدن اسب نجيب عربى. و پايه‌هاى بعضى از زبرجد است و بعضى از مرواريد و بعضى از ساير جواهر و بعضى از طلا و بعضى از نقره و بعضى از عود و بعضى از مشک و بعضى از نور. پس بياورند آن را در روز قيامت و نصب كنند با درجهٔ ساير پيغمبران، و آن در ميان آنها ممتاز باشد مانند ماه در ميان ساير ستاره‌ها. پس نماند در آن روز پيغمبرى و نه شهيدى و نه صدّيقى، مگر آنكه گويند: خوشا حال كسى كه اين درجهٔ اوست! پس منادى‌اى ندا كند كه جميع پيغمبران و صدّيقان و شهيدان و مؤمنان بشنوند كه: اين درجهٔ محمّد ﷺ است.

← حقيقت بر زبان او جارى مى‌شود، و در روز قيامت بهشت و كليدها و قفل‌هاى آن و آتش و قفل‌هاى آن در دست اوست، تنها به سبب اوست كه وارد بهشت مى‌شوند و فقط به واسطهٔ اوست كه با آتش عذاب مى‌شوند. [تفسير كبير منهج الصادقين، ج ۹، ص ۱۵]

۱. يعنى: در تفسير امام از حضرت سجّاد از پدرش از امير مؤمنان ﷺ نقل شده كه پيامبر ﷺ به ايشان فرمودند: وقتى خداوند متعال همهٔ مردم را در روز رستاخيز در يک جا جمع كند من و تو در آن روز در سمت راست عرش خدا خواهيم ايستاد، سپس خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه به من و تو مى‌فرمايد: برخيزيد و هركسى را كه دشمن شماست و شما را تكذيب كرده در آتش جهنّم بيندازيد [ر.ک: تفسير قمى، ج ۲، ص ۳۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۹۹، ح ۱۳]، و در روايت ديگرى آمده است: و هركس كه شما را دوست مى‌دارد وارد بهشت كنيد ـ و اين معناى فرمايش خداى متعال است كه: ﴿هر كافر سرسختى را در جهنّم فروافكنيد﴾. [تفسير مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۴۴]

پس رسول خدا ﷺ فرمود که: من در آن روز بیایم، و جامه‌ای از نور پوشیده باشم، و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم، و علی بن ابی‌طالب در پیش روی من رود، و عَلَم من بر دست او باشد. و آن لوای حمد است، و بر آن لوا نوشته باشد: **لا إله إلّا الله، مُحَمَّد رَسولُ الله، المُفلِحونَ هُمُ الفائِزونَ بِالله.**[1] پس چون بگذریم، پیغمبران گویند که: اینها دو مَلَکند که ما آنها را نمی‌شناسیم. و چون به ملائکه بگذریم گویند که: اینها دو پیغمبر مرسل باشند، تا آنکه من بر منبر بالا روم و علی از پس من آید. چون به اعلا درجات منبر برآیم، علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و عَلَم من بر دست او باشد. پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند نمایند و به سوی ما نظر کنند و گویند: خوشا حال این دو بنده! چه بسیار گرامی و مکرّمند در نزد خداوند عالمیان! پس منادی‌ای از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که: این حبیب من محمّد است و این ولیّ من علی بن ابی‌طالب است. خوشا حال کسی که او را دوست دارد، و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او ببندد!

پس حضرت رسول ﷺ فرمود که: نمی‌ماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که تو را دوست دارد، مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد. و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو برآمده باشد یا انکار حقّ تو کرده باشد، مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد. در این حالت دو ملک بیایند از جانب ربّ اعلا به سوی من: یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنّم. پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید: السلام علیك، یا رسول الله. من جواب سلام او راگفته و بگویم: ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود! تو کیستی؟ گوید: من رضوان خازن بهشتم. پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم. پس بگیر، یا محمّد! من گویم: قبول کردم این را از جانب پروردگار خود، و حمد می‌کنم او را بر آنچه اِنعام

---

۱. یعنی: معبودی جز خدا نیست، محمّد فرستادهٔ خداست، رستگاران کسانی‌اند که به خدا رسیده‌اند.

کرده است بر من. پس بده آنها را به برادرم علی بن ابی‌طالب. پس رضوان کلیدها را به علی دهد و برگردد. پس نزدیک من آید مالک خازن جهنّم و بگوید: السلام علیك، یا حبیب الله! من گویم: وعلیك السلام، ای مالک! چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو! کیستی تو؟ گوید: منم مالک خازن جهنّم. پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنّم را به نزد تو بیاورم. پس من گویم: قبول کردم از پروردگار، و او راست حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من، و تفضیل داده است مرا بر دیگران. بده آنها را به برادرم علی بن ابی‌طالب. پس مالک کلیدها به علی دهد و برگردد. پس علی با کلیدهای بهشت و جهنّم بیاید تا بنشیند در آخر جهنّم و مهارش را بر دست گیرد، در وقتی که صدای زبانه‌اش بلند شده باشد و شراره‌هایش بسیار شده باشد. پس جهنّم نداکند: یا علی! از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرونشانید. علی ﷺ گوید: قرار گیر که امروز تو را اطاعت من می‌باید کرد.

پس فوج فوج مردم آیند. آن حضرت گوید که: این را بگذار که دوست من است و آن را بگیر که دشمن من است. پس بدرستی که جهنّم در آن روز، اطاعتش از برای علی ﷺ بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت به صاحبش، که اگر بخواهد آن را به جانب راست ببرد و اگر بخواهد به جانب چپ برد؛ زیرا که او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است.[1]

و در روایت دیگر از حضرت صادق ﷺ ـ چنان که در تفسیر فرات بن ابراهیم نقل کرده است ـ آنکه: رسول خدا ﷺ فرمود که: حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده که: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾. چون روز قیامت بیاید، از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم. پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و به دست من دهد، و گوید که: این مقام محمود است که

---

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۱۷۸ ـ ۱۷۹، ح ۱۸۰؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۶، ح ۶؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۴ ـ ۳۲۶، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۷، ص ۳۲۶ ـ ۳۲۷، ح ۲.

خداوند به تو وعده کرده است. پس علی را بر بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست‌تر بایستد و لوای حمد را به دست او دهم. پس رضوان خازن بهشت کلیدهای بهشت را بیاورد و به من دهد، و گوید که: این مقام محمودی است که خداوند تو را به آن وعده داده است. پس کلیدها را بر دامن علی بگذارم. پس مالک خازن جهنّم بیاید و کلیدهای جهنّم را به من دهد و گوید: این مقام محمودی است که خدا به تو وعده داده است. داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذرّیّهٔ خود را در جهنّم. پس آنها را در دامن علی بن ابی‌طالب بگذارم. پس اطاعت بهشت و جهنّم نسبت به من و علی، زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را. این است معنی قول خدای تعالی: ﴿ **أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ** ﴾؛ یعنی: بیندازید ـ ای محمّد و ای علی! ـ دشمنان خود را در جهنّم. پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا، ثنایی که احدی پیش از من نکرده باشد. پس ثنا کنم بر ملائکهٔ مقرّبین، پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین، پس ثنا کنم بر امّت‌های صالحین. پس بنشینم، و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکهٔ او و ثنا کنند بر من پیغمبران و رسولان او و ثنا کنند بر من امّت‌های شایسته.[۱]

و در امالی و خصال به چندین سند از ابن‌عبّاس روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ فرمود که: جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال، و گفت: یا محمّد! خداوند علیّ اعلا تو را و علی را سلام می‌رساند و می‌گوید: محمّد پیغمبر من است و علی برپادارندهٔ حجّت من است. عذاب نمی‌کنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد، و رحم نمی‌کنم کسی را که با علی دشمنی کرده باشد هرچند اطاعت من کند.[۲]

و در روایت دیگر از حضرت صادق ﷺ منقول است که: رسول خدا ﷺ فرمود که:

---

۱. تفسیر فرات کوفی، ص ۴۳۷ ـ ۴۳۸، ضمن حدیث ۵۷۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶، ضمن حدیث ۲۱.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۷۵۶، ضمن حدیث ۱۰۱۹؛ خصال، ص ۵۸۳، ضمن حدیث ۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲ ـ ۳، ضمن حدیث ۲ و ۳ و ج ۳۹، ص ۲۵۹.

هرکس خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت، پس موالات کند با ولیّ من و متابعت کند وصیّ مرا و خلیفهٔ مرا بعد از من علی بن ابی‌طالب ﷺ. بدرستی که او ساقی حوض من است و دور می‌کند از آن دشمنان خود را و آب می‌دهد دوستان خود را. هرکه را آب ندهد، همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد، و هرکه را یک شربت از آن آب بدهد، هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید.[۱]

و شیخ طوسی در امالی به سند خود از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده است که: جماعتی از رسول خدا ﷺ سؤال کردند از تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ **وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً** ﴾[۲]. فرمود که: چون روز قیامت شود، عقد بسته می‌شود لوایی از نور ابیض، و منادی‌ای از جانب حق ندا کند که: برخیزد سیّد المؤمنین. پس برخیزد علی بن ابی‌طالب ﷺ و به او داده شود لوایی از نور، و در تحت آن لوا باشند جمیع سابقین از مهاجرین و انصار که غیر ایشان مخلوط به ایشان نباشند، تا آنکه می‌نشیند آن بزرگوار بر منبری از نور پروردگار عزّت، و عرض می‌شود بر آن حضرت یک یک از مردمان. پس اعطا کرده می‌شود به ایشان اجر و نور ایشان تا به آخر ایشان و ندا می‌رسد به ایشان که: شناختید منازل و مواضع خود را؟ بدرستی که پروردگار شما می‌فرماید که: از برای شماست در نزد من مغفرت و اجر عظیم. پس برمی‌خیزد علی بن ابی‌طالب ﷺ و آن قوم در تحت لوای او باشند تا ایشان را داخل بهشت نماید و برگردد به سوی منبر خود. و لایزال عرضه می‌شود بر او جمیع مؤمنین. پس اخذ می‌نمایند هریک نصیب خود را تا داخل جنّت می‌شوند و وامی‌گذارند اقوامی را بر آتش جهنّم. و این است معنی قوله تعالی: ﴿ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ﴾، ﴿ **لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ** ﴾ ـ یعني: السابقین الأوّلین والمؤمنین وأهل

---

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۳۵۴، ضمن حدیث ۴۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۹، ح ۴ و....

۲. یعنی: خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. [سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۹]

الولاية له ـ، وقوله: ﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴾ هم الذين قاسم عليهم النار فاستحقّوا الجحيم[1].[2]

و در معالم الزلفی از کتاب تحفة الإخوان و غیر آن از کعب الاحبار روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ روزی داخل شد بر امیر المؤمنین ﷺ در حالتی که بسیار خوشحال و فرحناک بود. آن بزرگوار سلام کرد بر امیر المؤمنین ﷺ، و امیر المؤمنین ﷺ جواب سلام آن بزرگوار داده، عرض کرد: یا رسول الله! ندیدم شما را در هیچ روزی بدین قسم خوشحال و فرحناک باشید. فرمود: **حبيبي وقرّة عيني!**[3] آمدم که تو را بشارت دهم. بدرستی که در این ساعت، جبرئیل بر من نازل شد و گفت که: حق ـ سبحانه و تعالی ـ بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که: بشارت ده علی را که شیعیان مطیع و عاصی او، از اهل بهشت خواهند بود.

پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ به جهت تعظیم پروردگار به سجده افتاد. چون سر از سجده برداشت، دست‌های خود را بلند نموده، عرض کرد که: شهادت دهید بر من که نصف حسنات خود را بخشیدم به دوستان و شیعیان خودم. حضرت زهرا ﷺ نیز متابعت کرده، عرض کرد: ای پروردگار من! شاهد باش که من هم نصف حسنات خود را هبه نمودم به شیعیان علی بن ابی‌طالب. پس حضرت امام حسن ﷺ نیز متابعت کرده، عرض کرد: پروردگارا! شاهد باش که من نیز نصف حسنات خود را به شیعیان پدرم بخشیدم. بعد از آن حضرت سیّد الشهدا ﷺ عرض کرد: پروردگارا! شاهد باش که من ننیز نصف حسنات خود را بخشیدم به شیعیان پدرم علی بن ابی طالب ﷺ.

---

۱. یعنی: ﴿ وکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند ﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۲ و...] ﴿ ایشان راست اجر و نورشان ﴾ [سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۹] یعنی: اوّلین سبقت‌گیرندگان و مؤمنان و پیروان او، و فرمایش او که: ﴿ وکسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند آنان اهل دوزخند ﴾ [سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰] کسانی هستند که آتش را بر ایشان تقسیم کرد، که مستحقّ دوزخ شدند.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۳۷۸، ح ۸۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴، ح ۶.

۳. یعنی: دوست من و روشنی چشمم!

پس رسول خدا ﷺ فرمود که: شما اکرم از من نیستید. من نیز هبه نمودم نصف حسنات خود را به شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ.

پس جبرئیل ﷺ نازل شد و عرض کرد که: حق ـ جلّ شأنه وعلا ـ می‌فرماید که: شما اکرم از من نیستید. من بخشیدم گناهان شیعیان علی بن ابی‌طالب را و دوستان او را، اگرچه گناهانشان به قدر کف دریاها و ریگ بیابان‌ها و برگ درختان باشد.[۱]

و در این حدیث شریف، بشارتی است از برای شیعیان آن بزرگوار، که تصوّر آن ممکن نخواهد بود و از واضحات است که یک ذرّه از اعمال هریک از آن بزرگواران کافی است تمام شیعیان را، فضلاً از نصف حسنات هریک از ایشان ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ. و یک عمل امیر المؤمنین ﷺ ـ که مقاتله با عمرو بن عبدود بود در غزوهٔ خندق و مقدار زمان آن یک دقیقه بود ـ آن است که حضرت رسول ﷺ فرمود: **ضَربةُ عَلِيٍّ يَومَ الخَندقِ خَيرٌ مِن عِبادةِ الثَّقلين**،[۲] و ثقلین عبارت از جنّ و انس است، و داخل در ثقلین است انبیا و مرسلین. و به مقتضای ظاهر این حدیث شریف متواتر بین فریقین آنکه: **ضربة عليٍّ يوم الخندق خيرٌ من عبادة جميع الأنبياء والمرسلين إلّا خاتم النبيّين؛ لأنّه ﷺ أفضل من عليّ ﷺ وعمله أفضل من عمله، والباقي داخلٌ في عموم الحديث، ولا تتعجّب من ذلك، بل الأمر عند الله فوق ذلك**.[۳] و یک عمل سیّد الشهدا ﷺ شهادت آن بزرگوار است که یک قطره از خون طیّب و طاهر آن بزرگوار که ریخته شد **في سبيل الله وفي الجهاد مع أعداء الله**[۴]، کافی است از برای شفاعت تمام گناهکاران از

---

۱. معالم الزلفی، ج ۲، ص ۳۶۱ ـ ۳۶۲، ح ۸، و نیز ر.ک: غایة المرام، ج ۶، ص ۸۹ ـ ۹۰.

۲. یعنی: ضربهٔ علی در روز خندق از عبادت جنّ و انس بهتر است. [ر.ک: المستدرک، ج ۳، ص ۳۲؛ المناقب، ص ۱۰۷، ح ۱۱۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۷۳، ضمن شمارهٔ ۲۷ و ...]

۳. یعنی: ضربهٔ علی در روز خندق برتر از عبادت همهٔ پیامبران و رسولان جز خاتم پیامبران است؛ چراکه پیامبر ﷺ از حضرت علی ﷺ برتر و بافضیلت‌تر و اعمال او هم از اعمال وی برتر است، امّا بقیّه [ی پیامبران] مشمول عمومیّت حدیثند، و از این مطلب شگفت‌زده مشو، بلکه در نزد خداوند حقیقت خیلی برتر از این است.

۴. یعنی: در راه خدا و در نبرد با دشمنان خدا.

شیعیان آن بزرگوار، فضلاً عن نصفه وسائر أعماله[۱]. پس شیعیان خوشحال باشند و فرحناک شوند از شنیدن این حدیث شریف، و امید کلّی داشته باشند از آنچه وعده فرموده‌اند از شفاعت کبرا. اللّهمّ، ارزقني وجميع المؤمنين والمؤمنات شفاعتهم، بحقّهم ـ صلوات الله عليهم ـ.[۲]

و امّا شفاعت صدّیقهٔ کبرا سیّدهٔ نساء عالمین فاطمهٔ زهرا ـ سلام الله علیها وعلی أبیها وبعلها وبنیها[۳] ـ، پس در روز قیامت بنحوی ظاهر شود و به قسمی شایع گردد که دشمنان خدا نیز به طمع درآیند که به شفاعت آن سیّدهٔ دنیا و آخرت داخل بهشت شوند.

در معالم الزلفی از کتاب تفسیر شیخ شرف الدین نجفی از سلمان ﷺ روایت کرده است که: عرض کردم خدمت سیّد انبیا ﷺ از فضل فاطمهٔ زهرا ـ سلام الله علیها. پس سیّد کاینات با طِلاقتِ وَجه[۴] و تبسّم فرمود: قسم به آن خدایی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که فاطمه می‌گذرد در عرصهٔ قیامت، و سوار است بر ناقه‌ای که سر او مخلوق از خشیت پروردگار است و دو چشم او مخلوق از نور خدا و جِزام[۵] او از جلال الهی و گردن او از بهای خداوند و سِنام[۶] آن از رضوان الله[۷] و قوام آن از مجد الهی، و بر ظَهر[۸] آن ناقه خواهد بود هودجی از نور الهی که بر آن نوشته باشد: سیّدةٌ إنسیّةٌ حوريّةٌ عزيزةٌ.[۹] و جبرئیل امین از طرف یمین آن هودج و میکائیل از طرف شمال آن

---

۱. یعنی: چه رسد به نیمی از آن، وبقیهٔ کارهای او.

۲. یعنی: بارالها! به حقّ خودشان ـ که درود خدا بر تمامشان باد ـ شفاعت ایشان را روزی ما و تمام مردان و زنان مؤمن بگردان.

۳. یعنی: سلام خدا بر او و بر پدر و شوهر و پسرانش.

۴. طلاقت وجه: گشادگی چهره.

۵. در نسخ: حذام. جِزام: کمربند ستور.

۶. سِنام: کوهان.

۷. رضوان الله: رضایت خداوند.

۸. ظَهر: پشت.

۹. یعنی: سروری از جنس انسان، فرشته‌ای گرانقدر.

هودج و علی ﷺ در آمام[۱] آن هودج است، و حسن و حسین در وَرای[۲] آن هودج خواهند بود، و خدا حافظ و ناصر آن هودج باشد. پس می‌گذرد در عرصهٔ قیامت. در آن حال ندایی از جانب پروردگار ـ جلّ جلاله ـ درمی‌رسد که: ای معشر خلایق! بپوشانید دیده‌های خود را و به زیر اندازید سرهای خود را. اینک فاطمه دختر پیغمبر شما، زوجهٔ امیر المؤمنین، مادر حسن و حسین می‌گذرد به عرصهٔ قیامت. پس می‌گذرد از پل صراط و داخل در بهشت می‌شود، و نظر می‌نماید آنچه را که خداوند از برای او آماده نموده از کرامات. پس قرائت نماید: **بسم الله الرحمن الرحیم. ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾.**

قالَ: فَيوحِي اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ إِلَيها: يا فاطِمَة، سَليني أُعطِكِ، وتَمنَّي عَليَّ أُرضِكِ، فَتقولُ: إِلهي، أَنتَ المُنى وفوقَ المُنى. أَسأَلكَ أَلّا تُعذِّبَ مُحبّي ومحبَّ ذُرِّيَّتي[۳] ومُحِبَّ عِترتي، فَيُوحِي اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ إِلَيها: يا فاطِمَة، وعِزَّتي وجَلالي وارتِفاعِ مَكاني، [لَقَد] آلَيتُ عَلى نَفسي مِن قَبلِ أَن أَخلُقَ السَّماواتِ والأَرضَ بِأَلفَي عامٍ أَلّا أُعذِّبَ مُحبِّيكِ ومُحِبّي عِترتِكِ بِالنّارِ.[۴]

---

۱. آمام: پیش، جلو.

۲. وَراء: عقب، پس، پشت.

۳. عبارت «ومحبّ ذرّیّتي» در مصدر نیست.

۴. یعنی: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. ستایش از آنِ خدایی است که اندوه را از ما برطرف کرد. یقیناً پروردگار ما بخشنده و شکرگزار است، همان کسی که ما را به فضل و بزرگواری خود در خانه و جایگاه جاودانگی جای داد. در آن جا هرگز سختی و رنج و دشواری به ما نمی‌رسد، و احساس بدی نخواهیم داشت.

و ادامه داد: پس خداوند متعال به او وحی می‌کند: ای فاطمه! از من بخواه تا به تو ارزانی کنم، و از من تمنّا و آرزو کن تا تو را خرسند سازم. پس حضرت فاطمه عرض می‌کند: بارخدایا! تو تنها آروزی من و برتر از هر آرزویی هستی. از تو می‌خواهم که دوستداران من و دوستداران فرزندان من و خاندانم را عذاب نکنی. پس خدا به ایشان وحی می‌کند: ای فاطمه! سوگند به عزّت و جلال و شکوه و جایگاه والای خودم که ۲۰۰۰ سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین به خود سوگند یاد کردم که دوستداران تو و محبّان خاندان تو را هرگز به ←

و صدوق ـ علیه الرحمه ـ به سند خود از ابن‌عبّاس روایت کرده است که: روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود و در نزد او بودند علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ. رسول خدا فرمود: **اللّهُمَّ، إنَّكَ تَعلمُ أنَّ هؤلاءِ أهلُ بَيتي وأكرمُ النّاسِ عَلَيَّ.**[۱] پس دوست بدار کسی را که دوست بدارد ایشان را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد ایشان را، **والِ مَن والاهُم، وعادِ مَن عاداهُم**، و اعانت فرما کسی را که اعانت نماید ایشان را و دور گردان از ایشان رجس و هر ذنب و گناه را و قرار ده ایشان را مطهّر و معصوم و مؤیّد فرما ایشان را به روح القدس. و بعد از آن فرمود: **يا أميرَ المُؤمِنينَ، أنتَ إمامُ أُمَّتي وخَليفَتي عَلَيها بَعدي، وأنتَ قائِدُ المُؤمِنينَ إلَى الجَنَّةِ.**[۲] و گویا آنکه می‌بینم دخترم فاطمه را که می‌آید در روز قیامت با ناقه‌ای از نور، و از طرف راست او هفتاد هزار ملائکه و از طرف چپ او هفتاد هزار ملک، و پیش روی او هفتاد هزار ملک، و می‌کشانند مؤمنات امّت را به سوی بهشت. پس هر زنی که در هر شبانه روز پنج وقت نماز فرایض خود را کرده باشد و زکات مال خود را داده باشد و روزهٔ ماه مبارک رمضان را گرفته باشد وحجّ بیت الله الحرام را کرده باشد و اطاعت شوهر خود کرده باشد و دوست داشته باشد علی بن ابی‌طالب ﷺ را بعد از من، داخل بهشت خواهد شد به شفاعت دختر من. و بدرستی که فاطمه سیّدهٔ نساء عالمین است.

سائل عرض کرد: **يا رسول الله! هي سيّدة نساء عالمها؟**[۳] فرمودند که: آن مریم دختر عمران است که سیّدهٔ نساء عالم خود بود. و امّا دختر من فاطمه، پس او سیّدهٔ نساء عالم است از اوّلین و آخرین. بدرستی که او می‌ایستد در محراب عبادت خود،

← آتش عذاب نکنم. [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷، ضمن حدیث ۱، الباب الحادي والأربعون: ممّا لفاطمة ﷺ يوم القيامة من الكرامة و...، و نیز ر.ک: تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۴۸۵، ضمن حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱، ضمن حدیث ۱۴۴]

۱. یعنی: خدایا! تو می‌دانی که اینان خاندان من و گرامی‌ترین مردم بر منند.

۲. یعنی: ای امیر مؤمنان! تو پیشوای امّت من و جانشین منی بر ایشان پس از من، و تو راهبرشان به سوی بهشتی.

۳. یعنی: ای رسول خدا! او سرور زنان زمان خود است!

و سلام می‌کنند بر او هفتاد هزار ملک از ملائکهٔ مقرّبین، و ندا می‌کنند او را به آنچه ندا کردند به آن مریم بنت عمران را و می‌گویند: یا فاطمة، إنّ الله اصطفاك وطهّرك، واصطفاك على نساء العالمين.[۱]

و نیز صدوق ﷺ به سند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: در روز قیامت ممثّل می‌شود از برای فاطمه ﷺ سر حسین ﷺ در حالتی که آغشته باشد به خون او. پس صیحه می‌کشد و می‌فرماید: وا ولداه، ووا ثمرة فؤاداه! پس مدهوش می‌شوند همهٔ ملائکه از صیحهٔ فاطمه، و فریاد می‌کشند اهل قیامت که: قتل الله قاتل ولدك، يا فاطمة[۲]. و آن سیّدهٔ طاهره در آن روز سوار باشد بر ناقه‌ای از ناقه‌های جنّت، که سر آن از ذهب مصفّا[۳] و گردن او از مشک و عنبر و خِطام[۴] آن از زبرجد سبز و حلل مفضّض[۵] به جواهر. و بر روی ناقه باشد هودجی از نور پروردگار، و زمام آن به قدر یک فرسخ از دنیاست. احاطه می‌نمایند بر هودج او هفتاد هزار ملائکه به تسبیح و تمجید و تهلیل و تکبیر، و ثنا گویند بر پروردگار عالمیان، ثُمَّ يُنادي مُنادٍ مِن بَطنانِ العَرشِ: يا أَهلَ القِيامَةِ، غُضُّوا أَبصارَكم، فَهذِهِ فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ ﷺ تَمُرُّ عَلَى الصِّراطِ.[۶] پس می‌گذرند فاطمه و شیعیان او از صراط چون برق جهنده، و می‌اندازند دشمنان ایشان را در جهنّم.[۷]

و به روایت دیگر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: چون روز قیامت شود، نصب کرده شود از برای فاطمه قبّه‌ای از نور،

---

۱. یعنی: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و تطهیر فرمود، و تو را بر زنان جهان‌ها برگزید.
۲. یعنی: خدا کشندگان فرزندانت را بکشد.
۳. ذهب مصفّی: طلای خالص و بی‌غش.
۴. در نسخ: قطام. خِطام: مهار، طنابی که بر گردن شتر نهند و سر آن را در بینی آن مهار کنند.
۵. مفضّض: نقره کاری شده، سیم‌اندود شده، آب نقره داده شده.
۶. یعنی: سپس منادی‌ای از میان عرش بانگ زند: ای اهل قیامت! چشمان خود را فروندازید، که این فاطمه دخت محمّد ﷺ است که از صراط می‌گذرد.
۷. ثواب الأعمال، ص ۲۱۹ ـ ۲۲۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۳، ح ۹.

و می‌آید حسین ﷺ در حالتی که سر مبارک او به دست او باشد. چون فاطمه او را ببیند، چنان صیحه زند که باقی نمی‌ماند در عرصهٔ قیامت ملک مقرّبی و نه نبیّ مرسلی و نه عبد مؤمنی، مگر آنکه بگرید از برای فاطمه. پس مخاصمه می‌نماید حق تعالی با قَتَلهٔ او، و همهٔ آنها را چندین مرتبه می‌کُشند و زنده می‌نمایند.[۱]

و در روایت دیگر فرمود که: خطاب می‌شود به فاطمه که: داخل بهشت شو. عرض می‌کند که: داخل بهشت نشوم تا بدانم که چه کردند بعد از من با اولاد من. پس خطاب رسد که: نظر نما در قلب عرصهٔ قیامت. چون نظر می‌نماید، می‌بیند که حسین ایستاده است بی‌سر. پس ناله‌ای کند که به نالهٔ او همهٔ ملائکه صیحه و ناله کنند. در آن وقت حق تعالی غضب می‌نماید. پس امر می‌نماید آتشی را که آن را هَبهَب گویند ـ و آن آتشی است که هزار سال افروخته شده تا آنکه سیاه شده ـ که: بگیر قاتلان حسین را. پس آتش حمله کند و زفیر کشد و همهٔ آنها را فرو برد.[۲]

و نیز صدوق ﷺ به سند خود از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: چون روز قیامت شود، دخترم فاطمه بر ناقه‌ای از نور الهی سوار باشد که بر آن قبّه‌ای باشد از نور که دیده شود ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن، و داخل آن عفو الله[۳] باشد و ظاهر آن رحمة الله، و بر سر او تاجی باشد از نور که می‌درخشد مانند کوکب درخشنده، و از یمین او هفتاد هزار ملک و از شمال او هفتاد هزار ملک، و جبرئیل گرفته باشد زمام ناقهٔ او را و ندا نماید به اعلا صوت خود که: غضّوا أبصارکم حتّی تجوز فاطمة بنت محمّد.[۴] پس نمی‌ماند پیغمبری و نه رسولی و نه صدّیقی و نه شهیدی مگر آنکه بپوشاند چشم‌های خود را، تا بگذرد فاطمه.

---

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲، ح ۷.
۲. ثواب الأعمال، ص ۲۱۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۷، ح ۶ و ج ۴۳، ص ۲۲۲، ح ۸.
۳. یعنی: بخشش الهی.
۴. یعنی: دیدگان خود را فروادارید تا فاطمه دخت محمّد بگذرد.

چون به مُحاذی[۱] عرش الهی رسد، بیندازد خود را از ناقه و گوید: **إلهي وسَيِّدي، احكُم بَيني وبَينَ مَن ظَلَمَني. اللّهُمَّ، احكُم بَيني وبَينَ مَن قَتَلَ وُلدي.**[۲]

فَإذا النّداء مِن قِبَلِ الله ـ عزّ وجلّ ـ که: ای حبیبهٔ من و ای دختر حبیب من! سؤال کن که به تو عطا شود، و شفاعت کن تا شفاعت تو قبول شود. قسم به عزّت و جلال خودم که امروز نگذرد از من ظلم ظالمی. پس فاطمه عرض کند: إلهي وسيّدي، ذرّيّهٔ من و شیعهٔ من و شیعهٔ ذرّیّهٔ من و دوستان من و دوستان ذرّیّهٔ من. پس، از جانب حق تعالی ندا رسد که: کجایند ذرّیّهٔ فاطمه و شیعیان و محبّین فاطمه و ذرّیّهٔ فاطمه؟ پس ملائکهٔ رحمت همه را جمع نمایند و فاطمه در پیش روی همه، آنها را داخل بهشت نماید.[۳]

وفي تفسير الإمام أبي محمّد العسكريّ عليه السلام: **قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إنَّ اللهَ ـ تبارك وتعالى ـ إذا بَعَثَ الخَلائِقَ مِنَ الأَوّلينَ والآخِرينَ نادى [مُنادي] رَبّنا مِن تَحتِ عَرشِهِ: يا مَعشَرَ الخَلائِق، غُضُّوا أَبصارَكُم لِتَجوزَ[۴] فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ سَيِّدةُ نِساءِ العالَمينَ عَلَى الصِّراطِ، فَتَغُضُّ الخَلائِقُ كُلُّهم أَبصارَهُم، فَتَجوزُ فاطِمَةُ عَلَى الصِّراطِ، ولا يَبقى أَحدٌ [في القِيامَةِ] إلّا غَضَّ بَصَرَهُ عَنها إلّا مُحَمَّدٌ وعَلِيٌّ والحَسَنُ والحُسينُ والطّاهِرينَ مِن أَولادِهِم [فَإنَّهم مَحارِمُها[۵]]. فَإذا دخلَتِ الجَنَّةَ بَقِيَ مَرطها مَمدوداً عَلَى الصِّراطِ، طَرَفٌ مِنهُ بِيَدِها وهِيَ في الجَنَّةِ، وطَرَفٌ في عَرَصاتِ القِيامَةِ، فَيُنادي[۶] مُنادي رَبُّنا: أَيُّهَا المُحِبّونَ لِفاطِمَةَ سَيِّدةِ نِساءِ العالَمين[۷]، تَعلَّقوا بِأَهدابِ مَرطِ فاطِمَةَ سَيِّدةِ نِساءِ العالَمينَ، فَلا يَبقى مُحِبٌّ لِفاطِمَةَ إلّا تَعلَّقَ بِهُدبَةٍ مِن**

---

۱. مُحاذی: مقابل.

۲. یعنی: خدای من و سرورم! بین من و کسی که به من ستم نمود داوری کن. بارالها! بین من و کسی که فرزندانم را به قتل رساند داوری کن.

۳. امالی شیخ صدوق، ص ۶۹ـ ۷۰، ح ۳۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۹ـ ۲۲۰، ح ۱.

۴. در نسخ: فتجوز.

۵. در کتاب شریف کافی: أولادها.

۶. در نسخ: فنادی.

۷. عبارت «سیّدة نساء العالمین» در هیچ یک از دو مصدر نیست.

أَهدابِ مَرطِها حَتّی یَتعلّقَ بِها أَکثرُ مِن أَلفِ فِئامٍ وأَلفِ فِئامٍ وأَلفِ فِئامٍ وأَلفِ فِئامٍ[1]. قالوا: وکَم فِئامٍ واحدٌ، یا رَسُولَ اللهِ[2]؟ قالَ: **أَلفُ أَلفٍ مِنَ النّاسِ**.[3]

و شیخ مفید ﷺ به سند خود از حضرت صادق روایت کرده است که: چون روز قیامت شود، جمع نماید حق تعالی خلق اوّلین و آخرین را در مکان واحد، و امر می‌شود که: بپوشانید چشم‌های خود را. پس می‌آید فاطمه ـ سلام الله علیها ـ که سوار باشد بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی، و متابعت نموده باشد او را هفتاد هزار ملک، و می‌آید بر مکان شریفی از مواقف قیامت می‌ایستد و نازل می‌شود از ناقهٔ خود، و به دست او باشد پیراهن حضرت سیّد الشهدا ـ صلوات الله علیه ـ و آغشته باشد به خون او، و عرض می‌کند: ای پروردگار من! این است قمیص[4] فرزند من، و تو می‌دانی که به او چه کردند.

پس ندا می‌رسد از جانب پروردگار که: ای فاطمه! برای توست در نزد من رضا و خشنودی. پس عرض می‌کند: **یا رَبِّ، انتَصِر لي مِن قاتِله**.[5] پس حق تعالی امر نماید

---

۱. عبارت «وألف فئام» سوم در هیچ یک از دو مصدر نیست.

۲. عبارت «یا رسول الله» در هیچ یک از دو مصدر نیست.

۳. یعنی: و در تفسیر امام حسن عسکری ﷺ آمده است که: پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی خداوند متعال همهٔ مردمان را از اوّلین انسان تا آخرین ایشان برانگیزد [منادی] پروردگارمان از زیر عرش خود بانگی برآرد که: ای مردم! چشم‌های خود را فروبندید تا فاطمه دخت محمّد سرور همهٔ زنان جهان از صراط عبور کند. پس همهٔ مردمان چشم‌ها را فرو خواهند افکند و فاطمه از صراط خواهد گذشت، و [در عرصهٔ قیامت] کسی نمی‌ماند مگر اینکه چشم خود را از او برخواهد گرفت، بجز محمّد و علی و حسن و حسین و پاکان از نسل ایشان [چراکه محرم‌های اویند]. پس زمانی که ایشان وارد بهشت شد دامانش بر روی صراط کشیده می‌شود، در حالی که یک طرف آن در دست او در بهشت است و طرف دیگرش در عرصه‌های قیامت. پس هاتف پروردگارمان فریاد می‌زند: ای دوستداران فاطمه سرور زنان جهانیان! به ذیل دامان ایشان بیاویزید. پس همهٔ دوستداران حضرت فاطمه هر یک به رشته‌ای از رشته‌های دامان ایشان چنگ می‌زنند تا اینکه بیش از هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام به آن درمی‌آویزند. پرسیدند: یک فئام چند نفرند، ای رسول خدا؟ فرمود: هزار هزار نفر از مردم. [تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۴۳۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۸، ح ۱۲]

۴. قمیص: پیراهن.

۵. یعنی: پروردگارا! داد مرا از قاتلش بستان.

عُنُقی از آتش راکه: بربایید قَتَلهٔ حسین بن علی ﷺ را. پس آتش برمی‌چیند ایشان را مانند مرغ که دانه را برچیند. پس احاطه می‌کند ایشان را، و عذاب کرده می‌شوند به انواع عذاب.

بعد از آن سوار می‌شود فاطمه بر ناقهٔ خود تا آنکه داخل بهشت می‌شود، و با او باشد ملائکه، و ذرّیهٔ او در پیش روی او باشند، و دوستان ایشان در طرف یمین و شمال او باشند.[1]

وروی الصدوق بإسناده عن الرضا ﷺ عن عليّ ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: إنّما سُمِّيَت ابنَتي فاطِمَة لِأَنَّ اللهَ تعالى فَطَمَها وفَطَمَ مَن أَحبَّها مِنَ النّارِ. وفي حديثٍ آخر: إنَّ فاطِمَةَ ـ سلام الله عليها ـ سُمِّيَت فِي السَّماءِ المَنصورَةَ وفِي الأَرض الفاطِمَة؛ لِأَنَّها فَطَمَت شيعَتَها مِنَ النّارِ وفُطِمَ أَعداؤُها عَن حبِّها، وهِيَ فِي السَّماءِ المَنصورَة، وذلِكَ قولُ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ﴾ يعني: نَصرُ فاطِمَةَ لِمُحِبّها.[2]

و امّا شفاعت ائمّهٔ طاهرین، موالیان و دوستان و موالیان شیعیان خود را در روز قیامت، بلکه از اوّل معاینهٔ موت و در قبر و در عالم برزخ و در هریک از مواقف قیامت، بلکه وُکول[3] حساب شیعیان و محبّان با ائمّهٔ هدی ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ به نهجی است که تمام امیدواری و روشنی چشم دوستان آل محمّد به نظر لطف ایشان

---

۱. امالی شیخ مفید، ص ۱۳۰، ح ۶، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴، ح ۱۱.

۲. یعنی: و [مرحوم] صدوق به اسناد خود از [امام] رضا ﷺ از [حضرت] علی ﷺ از رسول خدا ﷺ [روایت کرده که] فرمودند: دخترم از این رو فاطمه نامیده شده که خداوند متعال او و محبّانش را از آتش جدا نموده است [عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱۷۴، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۲۹۴، ح ۵۷۱؛ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۲۹۶، ح ۳۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۴ و...]، و در حدیثی دیگر [روایت شده]: فاطمه ـ سلام خدا بر او باد ـ در آسمان یاری شده نام دارد و در زمین فاطمهٔ؛ زیرا شیعیان خود را از آتش جدا کرده و دشمنانش را از محبّت خویش، و در آسمان یاری شده نام دارد، و این همان فرمایش خدای متعال است که: ﴿ و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند. به خاطر یاری خدا که هرکه را بخواهد یاری می‌کند ﴾ [سورهٔ روم، آیهٔ ۴ ـ ۵]؛ یعنی: یاری فاطمه دوستان خود را [ر.ک: معانی الأخبار، ص ۳۹۶ ـ ۳۹۷، ضمن حدیث ۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴ ـ ۵، ضمن حدیث ۳ و ص ۱۸، ضمن حدیث ۱۷].

۳. وُکول: واگذار کردن.

و شفاعت ایشان است. و رجای آن است که احدی از محبّین آل محمّد مبتلا به عذاب جهنّم نشوند و به برکت شفاعت ائمّهٔ صادقین داخل بهشت شوند.

وفي الكافي بسنده عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام في تفسير قوله تعالى: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً﴾، قال: نَحنُ ـ وَاللهِ ـ المَأذونونَ لَهُم... والقائِلونَ صَواباً...: نُمجِّدُ رَبَّنا، وَنُصلّي عَلى نَبِيّنا، وَنَشفَع لِشيعَتِنا، فَلا يَرُدُّنا رَبُّنا. وفي أمالي الشيخ بسنده عن سيّد الشهداء عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الزَمُوا مَوَدَّتَنا أَهلَ البَيتِ؛ فَإِنَّ[1] مَن لَقِيَ اللهَ يَومَ القِيامَةِ وهُوَ يَودُّنا دخلَ الجَنَّةَ بِشَفاعَتِنا. وَالَّذي نَفسي بِيَدِه، لا يَنفعُ عَبداً عَملُه إلّا بِمَعرفةِ حَقِّنا. وعن الباقر عليه السلام: إنَّ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الشَّفاعةَ في أُمّتِهِ، ولَنا الشَّفاعةُ في شيعَتِنا. وروى الصدوق بسنده عن الرضا عليه السلام، عن آبائه، عن رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن أَحبَّ أَن يَركبَ سَفينةَ النجاةِ ويَستَمسِكَ[2] بِالعُروةِ الوُثقى ويَعتَصِمَ بِحَبلِ اللهِ المَتينِ فَليُوالِ عَلِيّاً بَعدي، وليُعادِ عَدوَّهُ، وَليَأتَمَّ بِالأَئِمَّةِ الهُدى[3] مِن وُلدِهِ؛ فَإِنَّهُم خُلَفائي وأَوصيائي وحُجَجُ اللهِ عَلَى الخَلقِ بَعدي وسادةُ أُمَّتي وقادةُ الأَتقياءِ إِلَى الجَنَّةِ، حِزبُهُم حِزبي، وحِزبي حِزبُ الله.

وفي الكافي بسنده عن الجابر، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال: يا جابِرُ، إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ بَعثَ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ الأَوّلينَ والآخِرينَ لِفَصلِ الخِطابِ. دُعيَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ودُعيَ أَميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام، فَيُكسى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله حُلَّةً خَضراءَ، تُضيءُ ما بَينَ المَشرقِ والمَغرِبِ، ويُكسَى عَلِيٌّ عليه السلام مِثلَها...، ثُمَّ يُدعى بِنا فَيُدفَعُ إِلَينا حِسابُ النّاسِ، فَنَحنُ ـ واللهِ ـ نُدخِلُ أَهلَ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وأَهلَ النّارِ النّارَ، ثُمَّ يُدعى بِالنَّبِيّينَ ـ صلوات الله عليهم ـ فَيقامونَ صَفَّينِ عِندَ عَرشِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ حَتّى نَفرغَ[4] عَن حِسابِ [النّاسِ].[5]

---

۱. در مصادر: فإنّه.
۲. در نسخ: ويتمسّك.
۳. در كتاب شريف بحار: بالهداة.
۴. در نسخ: يفرغ.
۵. يعنى: و در كتاب شريف كافى به سند خود از [امام] ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام در تفسير فرمايش خداى متعال: ﴿روزى كه روح و فرشتگان به صف مى‌ايستند، و سخن نگويند مگر كسى كه خداى رحمان به او

←

و حضرت صادق ﷺ در حدیث معتبر فرمود که: چون روز قیامت شود، می‌گوییم که: ای پروردگار ما! این گروه شیعیان ما باشند. پس حق ـ سبحانه و تعالی ـ می‌فرماید: بتحقیق که قرار دادیم امر ایشان را به سوی شما، و شفیع قرار دادیم شما را در حقّ ایشان،

← رخصت دهد، و سخن راست گوید ﴾ [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۸] نقل کرده است که فرمودند: به خدا قسم ما ییم کسانی که به ایشان اذن سخن خواهند داد و بدرستی سخن خواهیم گفت ...؛ پروردگارمان را بزرگ می‌داریم، و بر پیامبرمان درود می‌فرستیم، و برای شیعیانمان شفاعت می‌کنیم و پروردگارمان ما را رد نخواهد کرد [الکافی، ج ۱، ص ۴۳۵، ضمن حدیث ۹۱، و نیز ر.ک: المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۱، ح ۲۸ و ج ۲۴، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۰، ضمن حدیث ۵۹]، و در امالی شیخ ﷺ به سند خود از سرور شهیدان ﷺ نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: با دوستی و مودّت ما اهل بیت همراه باشید؛ چراکه هرکس در روز رستاخیز با محبّت و دوستی ما به دیدار خداوند آید به شفاعت ما وارد بهشت می‌شود. سوگند به کسی که جانم در دست اوست عمل صالح هیچ بنده‌ای جز با معرفت به حقّ ما برایش سودمند نخواهد بود [امالی شیخ طوسی، ص ۱۸۷، ح ۳۱۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۷۰، ح ۱۰ و ج ۶۵، ص ۱۰۱، ح ۷]. و از امام باقر ﷺ نقل شده: پیامبر ﷺ امّت خود و ما شیعیان خود را شفاعت خواهیم کرد [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ضمن حدیث ۶]، و شیخ صدوق ﷺ به سند خود از امام رضا ﷺ از پدران ایشان از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: هرکس دوست دارد سوار بر کشتی نجات شود و چنگ در دستاویز مستحکم بزند و ریسمان محکم الهی را بگیرد باید پس از من سر بر ولایت علی بنهد، و با دشمنان او دشمنی کند، و امامان هدایت‌پیشه از نسل او را پیشوای خود قرار دهد؛ زیرا ایشان جانشینان من و وصیّان من و حجّت‌های خداوند بر مردمان پس از من و سروران امّت من و راهنمایان پرهیزکاران به سوی بهشت می‌باشند، که طرفداران و حزب ایشان طرفدار و حزب منند و گروه طرفدار من حزب و گروه طرفدار خداوند می‌باشند [امالی شیخ صدوق، ص ۷۰، ح ۳۷؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۴۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۴۴، ح ۱۰۰ و ج ۳۸، ص ۹۲، ح ۵].

و در کتاب کافی به سند خود به نقل از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر ﷺ آورده است که فرمودند: ای جابر! وقتی روز قیامت فرا برسد، خداوند همهٔ مردمان را برای حکم نهایی برانگیزد. رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ فراخوانده شوند، پس پیامبر ﷺ جامه‌ای سبز رنگ پوشانده شود که شرق و غرب را روشن کند، و علی ﷺ هم جامه‌ای چون او پوشانده شود ...، سپس ما خوانده شده و حسابرسی مردم به ما واگذار شود، و به خدا سوگند ما بهشتیان را به بهشت و دوزخیان را به دوزخ وارد خواهیم نمود. سپس پیامبران ـ که درود خدا بر ایشان باد ـ فراخوانده شده و در دو صف در آستان عرش الهی بر پا داشته شوند تا حسابرسی [مردم] را به پایان بریم. [الکافی، ج ۸، ص ۱۵۹، ح ۱۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۷، ح ۲۴ و ج ۲۷، ص ۳۱۶، ح ۱۴]

و آمرزیدیم گناهکاران ایشان را. داخل نمایید ایشان را در بهشت به غیر حساب.[۱]
و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر امّتی حساب او با امام زمان او باشد. و می‌شناسند ائمّهٔ دین اولیا و دوستان و اعدای خودشان را به سیمای ایشان، و اعطا می‌نمایند کتاب دوستان خودشان را به دست راست ایشان، پس می‌گذرند از صراط به سوی بهشت به غیر حساب، و می‌دهند کتاب دشمنان خودشان را به دست چپ ایشان، پس مرور می‌نمایند ایشان به سوی آتش جهنّم.[۲]

و صدوق ﷺ به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: حبّ من و حبّ اهل بیت من نفع می‌بخشد در هفت موضع که بسیار هولناک است: در نزد موت، و در قبر، و در نشور، و در نزد تَطایُرِ کتب، و در نزد حساب، و در نزد میزان، و در نزد صراط.[۳]

وفي البحار بأسناد عديدة عن الصادق ﷺ، قال: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ جَمعَ اللهُ الأَوَّلينَ والآخِرينَ في صَعيدٍ واحِدٍ، فَتَغشاهُم ظُلمَةٌ شَديدةٌ، فَيَضِجّونَ إلى رَبِّهِم ويَقولونَ: يا رَبِّ، اكشِف عَنّا هذِهِ الظُّلمَةَ. قالَ: فَيُقبِلُ قُومٌ يَمشي النُّورُ بَينَ أَيديهِم قَد أَضاءَ أَرضَ القِيامَةِ، فَيَقولُ أَهلُ الجَمعِ: هؤلاءِ أَنبياءُ اللهِ، فَيَجيؤُهُم النِّداءُ مِن عِندَ اللهِ: ما هؤلاءِ بِأَنبياءَ، فَيَقولُ أَهلُ الجَمعِ: فَهؤلاءِ مَلائِكَةٌ، فَيَجيؤُهُم النِّداءُ مِن عِندِ اللهِ: ما هؤلاءِ بِمَلائِكَةٍ، فَيَقولُ أَهلُ الجَمعِ: هؤلاءِ شُهداءُ، فَيَجيؤُهُم النِّداءُ مِن عِندِ اللهِ: ما هؤلاءِ بِشُهداءَ، فَيَقولونَ: مَن هُم؟ فَيَجيؤُهُم النِّداءُ: يا أَهلَ الجَمعِ، سَلوهُم: مَن أَنتُم؟ فَيَقولُ أَهلُ الجَمعِ: مَن أَنتُم؟ فَيَقولونَ: نَحنُ العَلَويّونَ، نَحنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ ﷺ، نَحنُ أَولادُ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللهِ، نَحنُ المَخصوصونَ[۴] بِكَرامَةِ اللهِ، نَحنُ الآمِنونَ المُطمَئِنّونَ، فَيَجيؤُهُم النِّداءُ مِن عِندِ اللهِ: اشفَعوا في مُحِبّيكُم وأَهلِ مَوَدَّتِكُم وشيعَتِكُم، فَيشفَعون فَيشفَعون.

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۷۸۸، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۰، ح ۵۶.
۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۹، ح ۲۱ و ج ۶۶، ص ۲۶۸.
۳. امالی شیخ صدوق، ص ۶۰، ح ۱۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۸، ح ۲ و....
۴. در نسخ: المخلصون.

وفي البحار عن المحاسن عن الصادق ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ﴾ قال: نَحنُ أُولئِكَ الشَّافِعونَ. وعن كتاب فضائل الشيعة، عن الصادق ﷺ، قال: إِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ نَشفعُ فِي المُذنبِ مِن شيعَتِنا.[1]

و بالجمله، اخبار وارده در باب شفاعت ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ از برای عموم شیعیان، و خصوصِ شفاعت هر امامی اهل زمان خود را، زیاده از آن است که ضبط شود. و خصوص شفاعت مطلقهٔ کلّیّهٔ عامّهٔ نافعهٔ حضرت سیّد الشهدا ـ صلوات الله علیه بالنسبه به عموم شیعیان و دوستان، و بالنسبه به هر کسی که في الجمله دست توسّل به سوی آن بزرگوار بلند نموده باشد به یک سببی از

---

۱. یعنی: و در کتاب بحار با چندین سند از امام صادق ﷺ نقل شده است که فرمودند: در روز رستاخیز خداوند همهٔ مردم را در یک جا جمع می‌کند، سپس تیرگی شدیدی ایشان را فراگیرد، که به آستان خداوند ناله و زاری نموده و گویند: پروردگارا! این تیرگی را از ما برطرف کن. امام ادامه دادند: پس عدّه‌ای رومی‌آورند که نور پیشاپیش ایشان حرکت نموده زمین قیامت را روشن کند، پس آن جماعت از مردم می‌پرسند: آیا اینان پیامبران هستند. پس ندایی از جانب خداوند پاسخ می‌دهد: آنها پیامبر نیستند. خواهند گفت: پس ایشان فرشتگانند. جواب خواهد رسید: آنها فرشته هم نیستند. عرض خواهند کرد: پس آنها شهیدان هستند. جواب خواهند شنید: آنها شهید هم نیستند. خواهند پرسید: پس آنها کیستند؟ پس ندا می‌رسد که: ای جماعت! از خودشان بپرسید: شما کیستید؟ پس جماعت سؤال خواهند کرد: شما کیستید؟ و آنها پاسخ می‌دهند: ما علویّون هستیم، ما خاندان محمّد ﷺ هستیم، ما فرزندان علی ولیّ خداییم، ما کسانی هستیم که کرامت و بزرگواری خداوند اختصاص به ما داده شده، ما کسانی هستیم که در امنیّت و آرامش کامل از سختی‌ها و بلاهای قیامت به سر می‌بریم. پس سروشی از جانب خداوند می‌رسد که: دربارهٔ دوستداران خود و محبّان و شیعیانتان شفاعت کنید، پس آنها شفاعت کرده و شفاعتشان پذیرفته می‌شود. [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۰، ح ۴ و...، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۳۵۸، ح ۴۴۲]

همچنین در کتاب بحار از محاسن از امام صادق ﷺ در تفسیر فرمایش خدای متعال که: ﴿کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی ایشان است می‌داند﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵] فرمودند: آن شفعان ما هیم [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۱ ـ ۴۲، ح ۳۰، و نیز ر.ک: المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۷۴؛ تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۴۵۰] و از کتاب فضائل الشیعة از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمودند: زمانی که روز قیامت فرا رسد دربارهٔ شیعیان گنهکارمان شفاعت خواهیم کرد [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۹، ح ۷۷، و نیز ر.ک: فضائل الشیعة، ص ۴۲].

اسباب کلّیّه یا جزئیّه، زیارت آن بزرگوار یا بُکا[۱] بر او یا إبکا[۲] و تباکی[۳] و یا صرف مالی در تعزیهٔ آن بزرگوار نموده باشد، و یا اعانت به زوّار او کرده باشد و امثال آن از وسایل لایُعدّ ولا یُحصی، داخل در شفاعت حسینیّه خواهد شد.

و شفاعت آن بزرگوار بنحوی است که عقول قاصر است از ادراک قدریّت و کمّیّت و کیفیّت آن، بلکه می توان ادّعا نمود که تمام شفاعت در روز جزا ـ بلکه از وقت موت تا آخر قیامت، بلکه بعد از دخول جمله در آتش جهنّم که شفاعت آنها نیز خواهد شد ـ همهٔ آنها مخصوص به حضرت سیّد الشهدا ـ أرواحنا له الفداء ـ خواهد بود، بلکه شفعای یوم قیامت شفاعت خود را ذخیره نموده‌اند از برای متوسّلین به حضرت سیّد الشهدا ﷺ، بلکه عمده اسباب شفاعت سیّد انبیا و سیّد اوصیا و سیّدة النساء فاطمهٔ زهرا ـ سلام الله علیهم أجمعین ـ همان شهادت سیّد الشهدا ﷺ است. بلکه سرّ شهادت آن بزرگوار نیز همان شفاعت نمودن از برای عاصیان امّت سیّد انبیا و گناهکاران از دوستان علی مرتضی و محبّان حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا ـ سلام الله علیهم ـ است ـ چنان که اشاره به آن فرموده‌اند در کثیری از اخبار وارده در باب شهادت آن حضرت و اهل بیت طاهرهٔ او ـ، بلکه خلقت اصل بهشت و حور العین و تمام نعمت حضرت پروردگار که آن را مُعدّ نموده است در دار السلام که بهشت عنبر سرشت است از برای اوّلین و آخرین اهل بهشت از انبیا و رسل و صالحین از امم ایشان، و شهدا و مؤمنین و مذنبین از هر امّتی که داخل بهشت می‌شوند و متنعّمند به نعمای حضرت پروردگار، به جهت حضرت سیّد الشهدا ﷺ است؛ چه بهشت و حور العین را حق تعالی از فاضلِ نور حسین ﷺ خلق کرده.[۴]

---

۱. بُکاء: گریستن.

۲. إبکاء: گریاندن.

۳. تباکی: این لفظ به دو گونه معنا شده است: ۱. یکدیگر را گریاندن. ۲. حالت شخص گریه کن را به خود گرفتن.

۴. در حاشیهٔ چاپ سنگی آمده است:

و اصل خلقت جهنّم والنار وما فیها من الآلام من عظائم خلق الله ـ کالسماوات والأرضین والجبال ونحوها ←

چنان که در اخبار کثیره است که: سیّد انبیا ﷺ فرمود که: حق تعالی گشود از نور فرزندم حسین و خلق کرد از آن نور، جنان و حور العین را. وقال ﷺ: **وفَتقَ نُورَ الحُسینِ فَخلقَ مِنهُ الجِنانَ وحُورَ العِینِ، والحُسینُ أفضَلُ مِنهما، وفي روایةٍ أُخری: ثُمَّ فَتقَ نُورَ وَلَدِیَ الحُسینِ فَخلقَ مِنهُ الجَنَّةَ والنّارَ والحُورَ العِینَ والوِلدانَ، فَالجَنَّةُ والنّارُ والحُورُ والوِلدانُ مِن نُورِ وَلَدِیَ الحُسینِ، فَنُورُ وَلَدِیَ الحُسینِ مِن نُورِ اللهِ، ووَلَدي أَفضلُ مِنَ الجَنّةِ وما فیها وأَفضلُ مِنَ النارِ وما فیها.**[1]

پس کسی که دست توسّل به آن جناب نگشاید و وجههٔ قلب او به سوی آن بزرگوار نباشد، گویا از برای او راهی به سوی بهشت نباشد. و به محبّت و توسّل به آن بزرگوار است که رجای اصلاح مفاسد امور شیعیان و محبّان است در دنیا و آخرت، بلکه در بعضی از اخبار آنکه: اگر مؤمنی فرض شود در دنیا که موفّق به زیارت آن بزرگوار نشود به هیچ قسم از اقسام نه از دور و نه از نزدیک؛ پس اگر بمجرّد ایمان شفاعت نمایند او را و داخل بهشت شود، مکانی از برای او در بهشت نخواهد بود، بلکه مهمان اهل بهشت خواهد بود.[2] پس صحیح است که گفته شود: شفاعتی نخواهد بود مگر از برای سیّد الشهدا ﷺ و مغفرتی نخواهد بود مگر به توسّل به آن بزرگوار.

← والنار ـ مطیعة لأمر الله ـ سبحانه وتعالی ـ کما أنّ مالك جهنم والموکّلین بها من عباد الله المطیعین المکرّمین خلقهم الله تعالی لأجل أن ینتقم بهم من الأعداء، فلذلك جهنّم من عظائم خلق الله خلقها وجعلها مقرّاً لأعدائه لیعذّبهم فیها بها، ولا یشکل حینئذٍ أنّه کیف یکون خلقة النار من نور أولیاء الله ـ کما فی الحدیث ـ، فتدبّر. منه

۱. یعنی: و [پیامبر] ﷺ فرمودند: و نور حسین را شکافته، پس از آن بهشت‌ها و حور العین را آفرید، و حسین برتر از آن دو است [ر.ک: الروضة في فضائل أمیر المؤمنین ﷺ، ص ۱۱۳، ضمن فضیلت ۱۰۰؛ الفضائل، ص ۱۲۹، خبر خلق الأنوار الخمسة؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۴۴، ضمن حدیث ۸۱]، و در روایتی دیگر [آمده است]: سپس نور فرزندم حسین را شکافت، پس از آن بهشت و دوزخ و حور العین و ولدان (کنیزکان و غلامان بهشتی) را آفرید، پس بهشت و دوزخ و حور العین و ولدان از نور فرزندم حسینند، پس نور فرزندم حسین از خداست، و فرزندم برتر است از بهشت و آنچه در آن است و دوزخ و آنچه در آن است [ر.ک: غایة المرام، ج ۱، ص ۴۳].

۲. کامل الزیارات، ص ۳۵۶، ح ۶۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۴، ح ۱۵.

وفي الخصائص أنّ الحسين ﷺ من أعظم أسباب شفاعة النبيّ ﷺ ؛ فقد ورد أنّه لمّا أُخبر بشهادته كان ممّا قال [له] جبرئيل : إن شئت أن تكون شهادة ولديك ذخيرةً لك لشفاعة العصاة فارض بذلك.[1] و اگر کسی گوید که: یک قطره از خون شهدای کربلا کفایت حال مذنبین از محبّان و دوستان و زایران و متوسّلان به آن بزرگوار را می‌نماید، منعی نیست او را. **اللّهمّ، ارزقنا وجميع المؤمنين والمؤمنات شفاعته في الدنيا والآخرة.**[2]

و لکن گرفتاری‌ای که از برای ما گناهکاران بی‌شرمان است، آن است که بالمرّه جِلباب[3] حیا را از خود دور نموده‌ایم، و در هتک ناموس شرع مبین همّت گماشته‌ایم، و بالمرّه خدا را فراموش نموده‌ایم. و خوفی که از برای ما روسیاهان است، آن است که شفعای ما از قبایح اعمال و شنایع افعال ما خجلند، و بر ایشان مخفی نیست آنچه صادر می‌شود از ما در تمادی عمر ما و در هر شبانه‌روز. و علم ایشان به اعمال ما، از طرق و وجوه عدیده است که در محلّ خود مسطور و مُحقّق است.

و بسا می‌شود که از ما گناهکاران اموری ناشی می‌شود که خوف آن است که با محبّت و ولایت ایشان جمع نشود. **نستجير بالله من سيّآت أعمالنا وشرور أنفسنا، ونستغفر الله ـ سبحانه وتعالى ـ من جميع الذنوب والمآثم، ونسأله أن ينجينا من الهلكات بمحمّدٍ وآله الأمجاد.**[4] و در این جا ختم می‌نماییم کلام در شفاعت را.

---

۱. یعنی: و در کتاب خصائص آمده است که [امام] حسین ﷺ از بزرگترین اسباب شفاعت پیامبر ﷺ می‌باشد؛ چراکه روایت شده وقتی خبر شهادت ایشان را به پیامبر ﷺ دادند، یکی از چیزهایی که جبرئیل [به ایشان] عرضه داشت این بود که: اگر می‌خواهی که شهادت دو فرزندت ذخیره‌ای باشد تا با آن گنهکاران را شفاعت کنی پس به شهادتشان رضایت بده [الخصائص الحسينيّة، ص ۲۸۴، العنوان الثاني عشر في خصوصيّاته المتعلّقة بأفضل الأنبياء ...].

۲. یعنی: خداوندا! شفاعت او را در دنیا و آخرت روزی ما و همهٔ مردان و زنان مؤمن بگردان.

۳. جلباب: جامهٔ فراخ، پیراهن گشاد، چادر زنان.

۴. یعنی: از کارهای بد خود و بدی‌های نفسمان به خدا پناه می‌بریم، و از تمام گناهانمان از خدا طلب بخشش می‌کنیم، و از او درخاست آن داریم که به محمّد و خاندان والا مقامش ما را از اسباب هلاکت نجات دهد.

[در بیان اصحاب اعراف]

فصل شانزدهم در بیان اصحاب اعراف.

وقال تعالی: ﴿ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ﴾[1]، و «اَعراف» جمع «عرف» ـ به معنی مکان مرتفع عالی ـ است. و در اخبار، تارةً اطلاق می‌شود بر مکان مرتفع بین جنّت و نار. وفي المجمع: الأعراف: الحجاب[2]، وهو السور المضروب بين الجنّة والنار، وهي عاليةٌ، جمع عرف، مستعارٌ من عرف الفرس، والمراد بالرجال في الآية الأئمّة عليهم السلام. وفي معالم الزلفی عن تفسیر علیّ بن إبراهیم بإسناده عن الصادق عليه السلام: **الأَعرافُ كُثبانٌ ما بَينَ الجَنَّةِ والنّارِ، والرِّجالُ الأَئمّةُ** عليهم السلام، **يَقِفونَ عَلَى الأَعرافِ**. وكثبان: جمع «كثيب»، وفي القاموس: الكثيب: التلّ من الرمل، وجمعه أكثبة وكثب وكثبان. وفي بصائر الدرجات بإسناده عن الصادق عليه السلام في تفسير قوله تعالى: ﴿ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ ﴾، قال: **سُورٌ بَينَ الجَنَّةِ والنّارِ قائمٌ عَلَيهِ مُحَمَّدٌ** صلى الله عليه وآله **وعَلِيٌّ والحَسنُ والحُسينُ وفاطِمَةُ وخَديجةُ الكُبرى** ـ سلام الله عليهم ـ، **فَيُنادونَ: أَينَ مُحِبُّونا وشيعَتُنا؟ فَيُقبِلونَ إِلَيهِم فَيعرِفونَهم بِأَسمائِهِم وأَسماءِ آبائِهِم، وذلِكَ قوله** ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ﴾.[3]

---

۱. یعنی: بر اعراف مردانی هستند که هریک را از سیمایشان می‌شناسند. [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۴۶]

۲. در مصدر: أي: وعلى الأعراف الحجاب.

۳. یعنی: و در مجمع [آمده است]: «اعراف» یعنی: حجاب، و آن دیواری است که بین بهشت و دوزخ زده شده، و بلند است، جمع «عرف» و استعاره از عرف الفرس (یال اسب) می‌باشد، و مقصود از رجال در آیه امامان علیهم السلام می‌باشند [ر.ک: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۳]، و در معالم الزلفی از تفسیر علی بن ابراهیم به اسناد وی از [امام] صادق علیه السلام [روایت کرده]: اعراف تپّه‌هایی میان بهشت و دوزخ است، و رجال امامان علیهم السلام اند، که بر اعراف می‌ایستند [معالم الزلفی، ج ۲، ص ۳۸۶، ضمن حدیث ۲۰، الباب الثامن والخمسون: في أصحاب الأعراف ...، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۵، ضمن شمارهٔ ۲ و، ج ۲۴، ص ۲۴۷، ضمن شمارهٔ ۱]، و «کُثبان»: جمع «کثیب»، و در قاموس [آمده است]: «کثیب» یعنی: تپّه‌ای از شن، و جمع آن «أکثبة» و «کُثُب» و «کُثبان» است [القاموس المحیط، ج ۱، ص ۱۲۲]. و در بصائر الدرجات به اسناد خود از [امام] صادق علیه السلام در تفسیر کلام خدای متعال: ﴿ بر اعراف مردانی هستند ﴾ [روایت ←

و نیز در بصائر الدرجات به سند خود از یَزید بن معاویة العِجلی روایت کرده است که: از حضرت امام محمّد باقر ﷺ سؤال کردم از تفسیر قوله تعالی: ﴿ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ﴾. فرمودند که: این آیه نازل شد در حقّ ایـن امّت، و مـراد به رجال، ائمّه از آل محمّد ﷺ می‌باشند. عرض کردم که: اَعراف چیست؟ فـرمود: صراطی است بین جنّت و نار. پس هر کسی را که شفاعت کرد از برای او امامی از ما از مؤمنین مذنبین، نجات خواهد یافت، و کسی را که شفاعت ننمودند، هلاک خواهد شد.[1] و به روایت دیگر حضرت باقر ﷺ در تفسیر این آیهٔ شریفه فرمودند: ماییم آن رجال، و امامان از ما هستند که می‌شناسند هـر کسـی را کـه داخـل بـهشت مـی‌شود و هرکس داخل جهنّم می‌شود، چنان که شما می‌شناسید از قبایل خود صلحا و نیکان را از غیر آن.[2]

وفي مجمع البيان: الأعراف كثبان بين الجنّة والنار، فيوقف[3] عليها كلّ نبيٍّ وكلّ خليفة نبيٍّ مع المذنبين من أهل زمانه كما تقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده، وقد سبق المحسنون إلى الجنّة، فيقول ذلك الخليفة للمذنبين الواقفين معـه: انـظروا إلى إخـوانكم [المحسنين] قد سبقوا[4] [إلى الجنّة]، فيسلّم المذنبون عليهم، وذلك قوله تعالى: ﴿ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ﴾. ثمّ أخبر ـ سبحانه ـ: [أنّهم] ﴿ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴾ يعني: هؤلاء المـذنبين لم يـدخلوا الجنّة وهـم يـطمعون أن يـدخلهم الله إيّـاها بشـفاعة

← کرده که] فرمودند: دیواری بین بهشت و دوزخ است که محمّد ﷺ و علی و حسن و حسین و فاطمه و خدیجهٔ کبرا ـ سلام خدا بر ایشان ـ ایستاده‌اند، پس بانگ برمی‌آورند: دوستداران ما و پیروانمان کجایند؟ پس اینان به سویشان رو می‌آورند، که آنها را به نام خود و نام پدرانشان می‌شناسند، و این همان فرمایش خداوند متعال است: ﴿هریک را از سیمایشان می‌شناسند﴾ [ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۵، ح ۱۹]

۱. بصائر الدرجات، ص ۵۱۶، ح ۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۵، ح ۳.
۲. بصائر الدرجات، ص ۵۱۵ـ ۵۱۶، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۰، ح ۵.
۳. در مصدر: فیقف.
۴. در مصدر: قد سیقوا.

النبيّ والإمام ﷺ . وينظر هؤلاء المذنبون إلى أهل النار ، فيقولون : ﴿ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾ ، ثمّ ينادي أصحاب الأعراف ـ وهم الأنبياء والخلفاء ـ أهل النار مقرعين لهم : ﴿ مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ ﴾ يعني : هؤلاء المستضعفين الذين كنتم تحقّرونهم وتستطيلون عليهم بدنياكم ، ثمّ يقولون لهؤلاء المستضعفين عن أمرٍ من الله بذلك لهم : ﴿ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴾ .[1]

و شیخ صدوق ﷺ در عقاید فرموده است که : اعتقاد ما شیعیان در اعراف ، آن است که اعراف سوری[2] است بین جنّت و نار ، که بر روی آن رجالی باشند که می‌شناسند هریک از اهل جنّت و نار را به سیمای ایشان . و آن رجال ، پیغمبر و اوصیای او ـ صلوات الله وسلامه علیهم ـ اند . داخل نمی‌شود در بهشت مگر کسی که عارف به حقّ ایشان باشد و بشناسند ایشان را ، و ائمّه آنها را بشناسند به این صفت و اعتقاد . و داخل در آتش نمی‌شود مگر کسی که جاهل به حقّ ایشان و منکر ایشان باشد ، و ائمّهٔ

---

۱. یعنی : و در مجمع البیان آمده است : اعراف تپّه‌هایی میان بهشت ودوزخ است که هر پیامبر و جانشین او به همراه گنهکاران زمان خود بر روی آن نگاه داشته می‌شوند ، همان طور که فرماندهٔ یک لشکر در کنار سربازان ضعیف خود می‌ایستد ، و این در حالی است که نیکوکاران به سوی بهشت شتافته و از دیگران پیشی گرفته‌اند . پس جانشین پیامبر به گنهکارانی که همراه او بر روی آن بلندی ایستاده‌اند می‌گوید : به برادران [نیکوکار] خود بنگرید که [به بهشت] سبقت گرفته‌اند ، پس گنهکاران به آنها سلام می‌دهند ، و این معنای فرمایش خدای متعال است که : ﴿ و بهشتیان را آواز می‌دهند که : سلام بر شما ﴾ سپس خداوند متعال خبر داده که : [ایشان] ﴿ هنوز وارد آن نشده و امید دارند ﴾ یعنی : آن انسان‌های گناهکار هنوز وارد بهشت نشده‌اند و امید آن دارند که خداوند به وسیلهٔ شفاعت پیامبر و امام ﷺ ایشان را وارد کند ، و آن گنهکاران به دوزخیان می‌نگرند و می‌گویند : ﴿ پروردگارا! ما را دستخوش گروه ستمکاران نگردان ﴾ . سپس اصحاب اعراف ـ که پیامبران و جانشینان ایشانند ـ بانگی کوبنده برآرند و به دوزخیان گویند : ﴿ جمعیّت شما و آن گردنکشی که می‌کردید به حال شما سودی نداشت . آیا اینان همان کسان نبودند که سوگند یاد می‌کردید ؟ ﴾ یعنی : همان ضعیف نگاه داشته شدگانی که شما آنان را تحقیر می‌کردید و با دنیای خود بر آنها گردن‌فرازی و ستم روا می‌داشتید ، سپس در این باره به همان مستضعفان به خاطر امر الهی می‌گویند : ﴿ به بهشت در آیید بیمی بر شما نیست واندوهگین هم نخواهید شد ﴾ [سورهٔ اعراف ، آیهٔ ۴۶ ـ ۴۹] . [تفسیر مجمع البیان ، ج ۴ ، ص ۲۶۱ ـ ۲۶۲ ، و نیز ر.ک : بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۲ و ...]

۲. سور : بارهٔ شهر ، دیوار دور شهر .

دین هم انکار نمایند ایشان را ـ یعنی: دانند که از آنها اهل موالات نیستند ـ. و نیز در اعراف کسانی باشند که مستضعفین و مرجون لأمر الله[۱] باشند که یا معذّبند و یا عفو از ایشان می‌شود.[۲]

و شیخ مفید ﷺ فرموده که: مراد به اعراف، بعضی گفته‌اند که: آن کوهی است بین جنّت و نار. و بعضی گفته‌اند که: آن سوری است بین جنّت و نار. خلاصهٔ مطلب آن است که: اعراف مکانی است خارج از جنّت و نار ـ چنان که در خبر است که: چون قیامت برپا شود، می‌ایستد بر روی آن پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمّه از ذرّیّهٔ او ـ صلوات الله علیهم ـ و ایشانند مراد بقوله تعالی: ﴿ **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** ﴾ ـ.[۳]

و بالجمله، مقصود از آیه به اعراف ـ چنان که مستفاد از ظواهر، بلکه نصوص اخبار است ـ آنکه: در قیامت، مکانی خواهد بود بین جنّت و نار که رسول خدا ﷺ و ائمّهٔ هدی، مخصوصاً در آن مکان، شفاعت جمله‌ای از مؤمنین مذنبین مقصّرین را می‌نمایند و به شفاعت ایشان، جمع کثیری از این موقف داخل در جنّت می‌شوند. و لکن در اخبار بسیاری وارد شده است که: مراد به اعراف نیز آل محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ اند.

و در بصائر الدرجات به سند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که: در خدمت امیر المؤمنین ﷺ بودم که شخصی از آن بزرگوار سؤال نمود از قوله تعالی: ﴿ **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** ﴾. فرمودند: **نَحنُ الأَعراف** که می‌شناسیم اصحاب و انصار خود را به سیمای ایشان، **ونَحنُ الأَعراف** که شناخته نمی‌شود خدای تعالی مگر بر سبیل معرفت ما، **ونَحنُ الأَعراف** که واقف می‌شویم روز قیامت بین جنّت و نار، که داخل بهشت نشود مگر کسی که بشناسد ما را و بشناسیم ما او را، و داخل آتش نشود مگر کسی که منکر باشد ما را و منکر باشیم ما او را.[۴]

---

۱. یعنی: آنها که ضعیف و منتظر فرمان پروردگار نگاه داشته شده‌اند.
۲. الاعتقادات في دین الإمامیّة، ص ۷۰، باب الاعتقاد في الصراط، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۰، ش ۲۳.
۳. تصحیح اعتقادات الإمامیّة، ص ۱۰۶، في الأعراف، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۰، ذیل شمارهٔ ۲۳.
۴. بصائر الدرجات، ص ۵۱۶ ـ ۵۱۷، ح ۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۳۸، ح ۱۴ و ج ۲۴، ص ۲۵۳، ح ۱۴.

وفي خبرٍ آخر عن الباقر ﷺ وقد سأله سعد بن طريف[1] عن تفسير الآية الشريفة، فقال ﷺ: **يا سَعدُ، آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ الأَعرافُ. يا سَعدُ، لا يَدخلُ الجَنَّةَ إلّا مَن يَعرِفُهم ويَعرِفونَه، ولا يَدخلُ النّارَ إلّا مَن أنكرَهُم وأنكَرُوهُ، وهُم أعرافٌ لا يُعرَفُ اللهُ إلّا بِسَبيلِ مَعرِفَتِهم.**

وفي آخر عن سلمان الفارسيّ ﷺ، قال: أُقسم[2] بالله لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول لعليّ ﷺ: **إنَّكَ والأَوصياءَ مِن بَعدي ـ أو قالَ: مِن بَعدِكَ ـ أعرافٌ لا يُعرَفُ اللهُ إلّا بِسَبيلِ مَعرِفَتِهِم، وَأعرافٌ لا يَدخلُ الجَنَّةَ إلّا مَن قَد عَرَفتُموهُ وعَرفكُم، ولا يَدخلُ النّارَ إلّا مَن أنكَرَكُم وأنكرتُموه.** وفي خبرٍ آخر عنه ﷺ: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعليٍّ ﷺ أكثر من عشر مرّات: **يا عَلِيُّ، إنَّكَ وَالأَوصياءَ مِنْ بَعدِكَ أعرافٌ بَينَ الجَنّةِ والنّارِ، لا يَدخلُ الجَنَّةَ إلّا مَن عَرفكُم وعَرفتُموهُ، ولا يَدخلُ النّارَ إلّا مَن أنكَرَكُم وأنكَرتُموهُ.**[3]

و ممكن است كه اراده شود به اعراف در اين اخبار به اصحاب اعراف، پس با

---

۱. در نسخ: سعيد بن ظريف.

۲. در نسخ: أشهد وأُقسم.

۳. يعنى: و در روايت ديگرى از امام باقر ﷺ آمده است كه سعيد بن ظريف از تفسير اين آيهٔ شريفه از ايشان پرسيد و امام ﷺ فرمودند: اى سعد! خاندان پيامبر ﷺ همان اعرافند. تنها كسى وارد بهشت مى‌شود كه آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و تنها كسى وارد دوزخ مى‌شود كه آنها را انكار كند آنها او را انكار كنند، و آنها اعرافند كه خداوند تنها از راه شناخت ايشان شناخته مى‌شود. [ر.ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۲؛ غاية المرام، ج ۴، ص ۴۸]

و در روايت ديگرى از سلمان فارسى ﷺ نقل شده كه فرمود: به خدا سوگند ياد مى‌كنم كه از رسول خدا ﷺ شنيدم كه به [حضرت] على ﷺ مى‌فرمود: تو و وصيّان بعد از من ـ يا فرمود: وصيّان پس از تو ـ اعرافيد كه خداوند تنها از راه معرفت به شما شناخته مى‌شود، و اعراف يعنى: تنها كسانى وارد بهشت مى‌شوند كه شما آنها را بشناسيد و آنها نيز شما را بشناسند (به مقام شما معرفت داشته باشند)، و تنها كسانى وارد دوزخ مى‌شوند كه شما را نشناسند (مقامتان را انكار كنند) و شما هم ايشان را نشناسيد [بصائر الدرجات، ص ۵۱۷، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳، ح ۱۳]. و در خبر ديگرى از او ﷺ وارد شده كه: از رسول خدا ﷺ شنيدم كه بيش از ده بار به على ﷺ مى‌فرمود: اى على! تو و وصيّان پس از تو ـ اعراف بين بهشت و دوزخيد، كه تنها كسانى وارد بهشت مى‌شوند كه شما را بشناسند (به مقام شما معرفت داشته باشند) و شما آنها را بشناسيد، و تنها كسانى وارد دوزخ مى‌شوند كه شما را نشناسند (مقامتان را انكار كنند) و شما هم ايشان را نشناسيد [تفسير عيّاشى، ج ۲، ص ۱۸، ح ۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۶، ح ۹].

مضامین اخبار سابقه متّحد است. و شاهد بر این جمع است روایت صدوق ﷺ به سند خود از حضرت باقر ﷺ عن أمیر المؤمنین ﷺ، قال: وَنَحنُ أَصحابُ الأَعرافِ: أَنَا وعَمّي، وأَخي، وابنُ عَمّي. وَاللهِ فالِقِ الحَبَّةِ والنَّوى، لا يَلِجُ النّارَ لَنا مُحِبٌّ ولا يَدخلُ الجَنَّةَ لَنا مُبغِضٌ. يَقولُ اللهُ ـعزّ وجلّ ـ: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾، وفي حديثٍ آخر عن الصادق ﷺ عن أمیر المؤمنین ﷺ، قال: أَنَا يَعسوبُ المُؤمنينَ، وأَنَا أَوّلُ السّابِقينَ وخَليفةُ رَسُولِ رَبِّ العالَمينَ، وأَنَا قَسيمُ الجَنَّةِ والنّارِ، وأَنَا صاحِبُ الأَعرافِ.[1]

[بیان حال اطفال و مستضعفین]

فصل هفدهم در بیان حال اطفال و مستضعفین و مرجون لأمر الله و ولدالزنا.

و امّا اطفال مؤمنین پس به مقتضای قوله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[2] آنکه داخل بهشت می‌شوند و با آباء خود متنعّمند در درجات عالیهٔ جنان. و در کافی و فقیه و توحید از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند در تفسیر آیه فرمود که: اطفال و اولاد مؤمنین، اگرچه به حسب عمل قاصرند ـ چه مکلّف به عمل نشده بودند که مستحقّ ثواب باشند ـ، و لکن حق تعالی آنها را ملحق به آباء ایشان می‌نماید تا آنکه روشن شود چشم‌های ایشان به اولاد و ابناء خود.[3]

---

۱. یعنی: از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود: ما اصحاب اعرافیم: من و عمویم، و برادرم، و پسرعمویم. سوگند به خدایی که دل دانه را بشکافد و هسته را برویاند، دوستدار ما به آتش دوزخ نرود و دشمن و کینه‌ورز به ما هم وارد بهشت نشود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بر بلندای اعراف مردانی هستند که همه را از روی چهره‌هایشان می‌شناسند﴾ [معاني الأخبار، ص ۵۹، ضمن حدیث ۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۹، ح ۲۰ و ج ۳۵، ص ۴۶، ضمن حدیث ۱]. و در حدیث دیگری از امام صادق ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ آمده است که: من پیشرو و فرماندهٔ اهل ایمانم، و من نخستین پیشتازان و جانشین فرستادهٔ پروردگار جهانیانم، و منم که بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کنم، و من صاحب اعرافم [تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۷ ـ ۱۸، ح ۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۶، ح ۷].

۲. سورهٔ طور، آیهٔ ۲۱.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۹، ح ۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۰، ح ۴۷۳۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۱۲ و ۱۳.

و در روایت معتبره آنکه: اولاد و اطفال مؤمنین چون از این نشئه رفتند، خداوند عالَم حضرت ابراهیم ﷺ و ساره را کفیل آنها قرار داده است که تربیت نمایند ایشان را. و چون روز قیامت شود، لباس‌های نیکو به ایشان می‌پوشانند و زینت می‌نمایند ایشان را، و هدیه می‌فرستند از برای آباء ایشان که با آباء خودشان ملوک و پادشاهانند در جنّت.[1]

و بالجمله، اطفال مؤمنین، چنان که در دنیا تابع و ملحق به ابوین[2]اند در اسلام و طهارت، و ثمرهٔ قلوب مؤمنینند، حق تعالی در آخرت نیز آنها را ملحق به آباء ایشان می‌فرماید به جهت آنکه کامل شود نعمت ایشان و زیاد شود سُرورِ ایشان در آخرت.

و امّا اطفال کفّار و مشرکین، اگرچه در دنیا ملحق به آباء ایشان باشند در نجاست، و لکن در آخرت اخبار در باب ایشان مختلف است. در بعضی از اخبار آنکه: محلّ و منزل آنها در اعراف خواهد بود، اگرچه تکلیفی در دنیا بر ایشان نبود تا مستحقّ عذاب جهنّم شوند و استحقاق ثوابی هم ندارند ـ نه اصلاً و نه تبعاً ـ که داخل بهشت شوند. و قول اکثر متکلّمین، و در کثیری از اخبار آنکه: حال ایشان مانند حال مستضعفین است که در آخرت مکلّف می‌شوند به تکلیفی که آتشی بر ایشان ظاهر می‌شود، و امر می‌شود به ایشان به دخول در آتش. اگر اطاعت نمودند، داخل در بهشت می‌نمایند ایشان را و از خدمتگزاران اهل بهشت خواهند بود. و اگر مخالفت نمودند، به آباء خود ملحق می‌شوند در جهنّم.

وروى الصدوق ﷺ بإسناده عن عبد الله بن سلام، قال: سألت عن رسول الله ﷺ وقلت: أخبرني: أ يعذّب الله ـ عزّ وجلّ ـ خلقاً بلا حجّةٍ؟ فقال: مَعاذَ اللهِ. قلت: فأولاد المشركين في الجنّة، أم في النار؟ فقال: إنَّ اللهَ ـ تبارك وتعالى ـ أولى بِهِم. إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ جَمَعَ اللهُ الخَلائِقَ لِفصلِ القَضاءِ. يَأتي بِأَولادِ المُشرِكينَ فَيقولُ لَهُم: عَبيدي وإمائي، مَن رَبُّكُم؟

---

۱. توحید، ص ۳۹۳ ـ ۳۹۴، ح ۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۰، ح ۴۷۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴، ح ۱۸ و ج ۵۸، ص ۵۲، ضمن حدیث ۳۶.

۲. ابوین: پدر و مادر.

وما دينُكُم؟ وما أعمالُكُم؟ قالَ: فَيقولونَ: اللّهُمَّ، رَبَّنا، أَنتَ خَلقتَنا ولَم تَجعل لَنا أَلسِنَةً نَنطِقُ بِها]، ولا أَسماعاً نَسمَعُ [بِها]، ولا كِتاباً نَقرؤُه، ولا رَسُولاً نَتَّبِعه، ولا عِلمَ لَنا إلّا ما عَلَّمتَنا.

قالَ: فَيقولُ لَهُم ـ عزّ وجلّ ـ: عَبيدي وإمائي، إن أَمرتُكُم بِأَمرٍ تَفعَلونَه[1]؟ فَيقولون: السمع والطاعة [لك]، يا ربّنا. قال: فَيأمرُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ ناراً يُقالُ لَها الفَلَقُ، أَشَدَّ شَيءٍ في جَهَنَّمَ عَذاباً، فَتخرجُ مِن مَكانِها سَوداءَ مُظلِمةً بِالسّلاسِلِ والأَغلالِ، فَيَأمرُ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ أَن تَنفُخَ في وُجوهِ الخَلائِقِ [نَفخةً] فَتنفخُ، فَمِن شِدّةِ نَفخِها تَنقَطِعُ السَّماءُ، وتَنطَمِسُ النُّجومُ، وتَجمُدُ البِحارُ، وتَزولُ الجِبالُ، وتُظلِمُ الأَبصارُ، وتَضعُ الحَوامِلُ حَملَها، ويَشيبُ الوِلدانُ مِن هَولِها يَومَ القِيامَةِ، ثُمَّ يَأمرُ اللهُ ـ تبارك وتعالى ـ أَطفالَ المُشرِكينَ أَن يُلقُوا أَنفسَهُم في تِلكَ النّارِ، فَمَن سَبقَ [لَهُ] في عِلمِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ أَن يَكُونَ سَعيداً أُلقي نَفسَهُ فيها، فَكانَت عَلَيهِ بَرداً وسَلاماً كَما كانَت عَلى إبراهيمَ عليه السلام، ومَن سَبقَ [لَهُ] في عِلمِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ أَن يَكُونَ شَقيّاً امتنعَ فَلَم يُلقِ نَفسَه فِي النّارِ، فَيَأمرُ الله تعالى النّارَ فَتلتَقِطُه لِتركِه أَمرَ اللهِ وامتناعِه عَنِ الدُّخولِ فيها، فَيَكُونُ تَبعاً لِآبائِهِ في جَهَنَّمَ، وذلِكَ قَولُ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا ﴾.[2]

---

۱. در مصدر: أتفعلوه.

۲. و شیخ صدوق رحمه الله با سند خود از عبدالله بن سلام روایت کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده و گفتم: به من بفرمایید که آیا خداوند مردمان را بدون حجّت عذاب می‌کند؟ فرمودند: پناه بر خدا! عرض کردم: پس فرزندان بت‌پرستان در بهشت خواهند بود یا در دوزخ؟ فرمودند: خداوند نسبت به آنان سزاوارتر است. چون روز قیامت فرا برسد خداوند مردمان را برای حکم نهایی و قضاوت تعیین کننده جمع می‌کند. کودکان مشرک‌زاده را آورده و به ایشان می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من! پروردگار شما کیست؟ و آیین شما چیست؟ و رفتار وکردار شما کدام است؟ آنها می‌گویند: بارخدایا! پروردگار ما! تو ما را آفریدی و زبان گویایی برای ما قرار ندادی [تا اقرار به پروردگاری تو کنیم] و نه گوشی دادی تا [سروش حقیقت را] بشنویم و نه کتابی که بخوانیم و نه پیامبری که از او پیروی کنیم، و جز آنچه به ما آموختی دیگر هیچ نمی‌دانیم.

در ادامه فرمودند: سپس خداوند متعال به ایشان می‌فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من! اگر به شما فرمانی بدهم آن را انجام می‌دهید؟ عرض می‌کنند: پروردگارا! گوش سپاریم و به جان و دل اطاعت [تو] می‌کنیم.

←

و در کافی از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده است که: سؤال کردند از اطفال. فرمود: چون قیامت بر پا شود، حق تعالی جمع می‌نماید آنها را و از برای آنها برافروخته می‌شود آتشی، و امر می‌فرماید آنها را که داخل آن آتش شوند. و هر کسی که در علم خداوند است که او از سُعداست، طرح می‌کند نفس خود را در آن آتش، پس آن آتش بر او بَرد و سلام می‌شود. و کسی که در علم خداوند است، که او از اشقیاست پس امتناع می‌نماید که داخل در آتش شود. آن گاه امر می‌شود که ایشان را داخل در آن آتش نمایند. آن وقت می‌گویند که: آیا ما را داخل در آتش می‌نمایید، و حال آنکه قلم بر ما جاری نشده است؟ پس خطاب می‌شود که: به شما امر نمودم مُشافِهَةً[1]، مخالفت ورزیدید و اطاعت امرِ مرا ننمودید. پس چگونه اطاعت می‌کردید اگر رسولی به سوی شما می‌فرستادم؟ به غیب اطاعت او می‌کردید؟[2]

و در حدیث دیگر آنکه: امّا اطفال مؤمنین، پس ملحق می‌شوند به آباء خودشان. و اولاد مشرکین نیز ملحق می‌شوند به آباء خودشان.[3] و امّا مستضعفین از رجال و نساء

← پس خداوند به آتشی به نام فلق که سخت‌ترین عذاب را در دوزخ دارد فرمان می‌دهد و او سیاه و ظلمانی با غل و زنجیر بیرون می‌آید، پس خداوند متعال فرمان می‌دهد که در چهرهٔ مردمان بدمد و او چنین می‌کند، که از شدّت دمیدن او آسمان پاره پاره می‌شود، و ستارگان محو می‌گردند، و دریاها خشک و منجمد می‌شوند، وکوه‌ها از جاکنده می‌شوند، و دیده‌ها تیره و تار می‌گردند، و آبستن‌ها بار می‌نهند، و کودکان از هول و هراس روز قیامت پیر و فرتوت می‌شوند، سپس خداوند پاینده و بلندمرتبه امر می‌کند تا کودکان مشرک‌زاده خود را در آن آتش بیفکنند. پس هرکس که سعادت و نیکبختی او در علم خدا بوده باشد خود را در آن آتش می‌اندازد و آن آتش بر او سرد و سلامت می‌شود همان طور که بر حضرت ابراهیم ﷺ سرد و سلامت شد، و هرکس که نگونبختی او در علم خدا رقم خورده باشد از امر الهی سر باز می‌زند و خود را در آن آتش نمی‌افکند، پس خداوند امر می‌کند که آتش او را به خاطر نافرمانی از امر او دررباید، و او نیز به دنبال پدران مشرک خود وارد جهنّم می‌شود، و این معنای این آیهٔ شریفه است که: ﴿آن گاه بعضی از آنان تیره‌بختند و [برخی] نیکبخت، و امّا کسانی که تیره‌بخت شده‌اند در آتش فریاد و ناله‌ای دارند. در آن ماندگار خواهند بود﴾ [سورهٔ هود، آیهٔ ۱۰۵ـ۱۰۸]. [توحید، ص ۳۹۲، ح ۱، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۹۱، ح ۷ مختصراً]

۱. مشافهةً: خطاب شفاهی، دهان به دهان.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۸، ح ۲، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۹۱ـ۲۹۲، ح ۸.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۸، ذیل حدیث ۲، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۹.

پس آنها کسانی باشند که قاصر العقول‌اند و اتمام حجّتی بر ایشان نشده باشد به جهت ضعف عقل ایشان، یا به نرسیدن صِیت[۱] اسلام و ایمان به اَسماع ایشان و عدم قدرت ایشان بر تحصیل اسلام و ایمان ـ چون اَبلَه و مجنون و اصمّ و اَبکَم که لایعقل باشند و کسانی که در زمان جاهلیّت بوده‌اند و شیخ کبیری که ادراک کرده باشد رسول خدا ﷺ را، و لکن به حدّ اَرذَل العُمُر[۲] رسیده باشد که عقل و شعور کاملی از برای او نباشد. و جامع همهٔ آنها و قدر مشترک بین جمیع آنها آنکه مستضعف، کسی باشد که حجّت بر او تمام نشده باشد.

وفي الكافي بسنده عن الباقر ﷺ عن المستضعف، **فقال: هُوَ الَّذي لا يَهتدي حيلةً إلَى الكُفرِ فَيكفُرَ، ولا يَهتَدي سَبيلاً إلَى الإيمانِ، لا يَستطيعُ أن يُؤمِنَ ولا يَستطيعُ أن يَكفُرَ.** وفي خبرٍ آخر عنه ﷺ وقد سأله زرارة عن المستضعف، فقال: **هُوَ الَّذي لا يَستطيعُ حيلةً يَدفَعُ بِها عَنهُ الكُفرَ، ولا يَهتدي بِها إلى سَبيلِ الإيمانِ. لا يَستطيعُ أن يُؤمِنَ ولا يَكفُرَ. قالَ: والصِّبيانُ ومَن كانَ مِنَ الرِّجالِ والنِّساءِ عَلى مِثلِ عُقولِ الصِّبيانِ.** وفي خبرٍ آخر عن أبي الحسن موسى بن جعفر ﷺ، سألته عن الضعفاء، **فكتب إليّ: الضَّعيفُ مَن لَم تُرفَعْ إلَيهِ حُجَّةٌ ولَم يَعرِفِ الاختِلافَ، فَإذا عرفَ الاختِلافَ فَلَيسَ بِضَعيفٍ.**[۳] و بنابراین مشکل است

---

۱. صِیت: آوازه و نام نیک، ذکر خیر، شهرت نیکو.

۲. اَرذَل العُمُر: زمان پیری که زبون‌ترین هنگام عمر است و انسان از تفکّر و تعقّل و عبادت عاجز می‌ماند.

۳. یعنی: و در کافی به سند خود از [امام] باقر ﷺ دربارهٔ مستضعف [روایت کرده که] فرمود: او کسی است که نه می‌تواند راهی به سوی کفر پیدا کند تا کافر شود و نه راهی به سوی ایمان، نه می‌تواند ایمان بیاورد و نه می‌تواند کافر شود [الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۵۷، ح ۱]، و در روایتی دیگر از ایشان ﷺ ـ که زراره از امام [ﷺ] دربارهٔ مستضعف سؤال نموده بود ـ [روایت کرده که] فرمود: او کسی است که نه می‌تواند راهی پیدا کند که کفر را از خود دور نماید، و نه می‌تواند راهی به سوی ایمان بیابد. نه می‌تواند مؤمن شود و نه کافر. فرمودند: و کودکان و مردان و زنانی که عقلی چون کودک دارند [الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۳]، و در روایتی دیگر از ابی الحسن موسی بن جعفر ﷺ [روایت شده که راوی می‌گوید:] از ایشان دربارهٔ ضعیفان پرسیدم، پس به من نوشتند: ضعیف کسی است که دلیلی به او نرسیده و از اختلاف بی‌خبر است، پس همین که اختلاف را شناخت دیگر ضعیف نیست [الکافی، ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۱۱ و ج ۸، ص ۱۲۵، ضمن حدیث ۹۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۴۴، ضمن حدیث ۵۱ و ج ۷۵، ص ۳۳۲، ضمن حدیث ۷].

وجود مستضعف فعلاً در غیر آنچه ذکر شد از اَصَمّ[۱] و اَبکَم[۲] و اَبلَه و مجنون و لایعقل و امثال ایشان.

و در کافی به سند خود از سفیان روایت کرده است که: عرض کردم خدمت حضرت رضا ﷺ که: چه می‌فرمایید در حقّ مستضعفین؟ فرمود ـ مثل آنکه مرا توبیخ کرده باشد که: کسی را واگذاشتی که او مستضعف باشد؟ فرمود ـ: **وأَينَ المُستَضعفونَ؟**[۳] قسم به خدا که این امر شما ـ یعنی: تشیّع ـ رسیده است به دختران اَبکار[۴] در خُدور[۵] و حجله‌های ایشان، و حکایت می‌کنند به آن سقّاها در کوچه‌های مدینه.[۶] و در حدیث دیگر حضرت صادق ﷺ فرمودند: هر کسی که شناخت اختلاف مردم را در دین و مذهب پس او از مستضعفین نخواهد بود.[۷]

و بالجمله، مستضعفین کسانی باشند که حضرت باقر ﷺ حال ایشان و کیفیّت حشر ایشان را بیان فرمود. و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ وقال ﷺ: **إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ جَمَعَ اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ الأَطفالَ، وَالَّذي ماتَ مِنَ النّاسِ فِي الفَترَةِ، وَالشَّيخَ الكَبيرَ الَّذي أَدرَكَ النَّبيَّ ﷺ وهُوَ لا يَعقِلُ، والأَصمَّ والأَبكَمَ الَّذي[۸] لا يَعقِلُ، وَالمَجنونَ والأَبلَهَ الَّذي لا يَعقِلُ. وكُلُّ واحِدٍ مِنهُم يَحتَجُّ عَلَى اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ، فَيبعَثُ اللهُ إلَيهِم مَلَكاً مِنَ المَلائِكَةِ فيُؤَجِّجُ لَهُم ناراً، ثُمَّ يَبعثُ اللهُ لَهُم مَلَكاً فَيقولُ**

---

۱. اَصَمّ: کر، ناشنوا.
۲. اَبکَم: گنگ، زبان بسته.
۳. یعنی: مستضعفان کجایند؟
۴. اَبکار: شوهر ندیده.
۵. خُدور: چادرها، پوششها، جمع خِدر.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴ ـ ۴۰۵، ح ۴، و نیز ر.ک: معاني الأخبار، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۶۰، ح ۱۱.
۷. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۵، ضمن حدیث ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۴۴، ضمن حدیث ۵۱ و ج ۷۵، ص ۳۳۲، ضمن حدیث ۷.
۸. در نسخ: والذي.

لَهُم: إِنَّ رَبَّكُم يَأمُرُكُم أَن تَتبُوا فيها، فَمَن دَخَلَها كانَت عَلَيهِ بَرداً وسَلاماً وأُدخِلَ الجَنَّةَ، ومَن تَخَلَّفَ عَنها أُدخِلَ[1] النّارَ.[2]

و صدوق ﷺ نیز در خصال روایت مذکوره را نقل نموده به اندک تفاوتی که حضرت باقر ﷺ فرمود که: چون روز قیامت شود، خداوند عالم بر پنج کس حجّت تمام می‌کند: بر طفل، و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد، یعنی: از مدّت پیغمبر سابق مدّت‌ها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد؛ مانند زمان جاهلیّت که بسیاری از مردم که حجّت بر ایشان تمام نشده معذور خواهند بود ـ، و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجّت بر او قائم نشده باشد، و ابله که تمیز بین حقّ و باطل نتواند کرد مستضعف باشد، و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلّف نباشد، و کور، و گنگ مادرزاد. پس بر هریک از ایشان حجّت تمام می‌کند و پیغمبری بر ایشان مبعوث می‌گرداند و آتشی از برای ایشان می‌افروزد. و آن پیغمبر به ایشان می‌گوید که: پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید. هرکه داخل شود بر او سرد و سلامت گردد، و هرکه فرمان نبرد داخل در آتش خواهد شد.[3]

و امّا مرجون لأمر الله، فقال تعالی: ﴿ **وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ**

---

۱. در مصدر: دخل.

۲. یعنی: وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند متعال همهٔ کودکان و مردمانی که در برهه‌های زمانی خالی از پیامبر و حجّت خدا می‌زیسته و مرده‌اند و پیرمردانی که پیامبر ﷺ را درک کرده امّا به خرافت و بی‌خردی گرفتار آمده باشند و کر و کور بی‌خرد و دیوانه و بی‌خرد و سبک‌مغز شیرین‌عقل را جمع می‌کند، و هریک از آنها بر خدا استدلال می‌آورند. پس خداوند فرشته‌ای به سوی ایشان می‌فرستد و او آتشی برای ایشان برافروخته می‌کند، سپس فرشته‌ای را برمی‌انگیزد که به ایشان می‌گوید: پروردگارتان به شما امر می‌کند که خود را در آتش افکنید. پس هرکس به آن آتش قدم نهد آتش بر او سرد و سلامت می‌شود و وارد بهشت می‌گردد، و هرکس سر باز زند وارد دوزخ خواهد شد. [الکافی، ج ۳، ص ۲۴۸، ح ۱]

۳. خصال، ص ۲۸۳، ح ۳۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۸۹ ـ ۲۹۰، ح ۲.

عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾[1]. آنها کسانی باشند که مشرک بودند و مقاتله نمودند با مؤمنین، و بعد از آن به شرف اسلام داخل شدند.

و اخبار متظافره در تفسیر آیهٔ مذکوره وارد شده که آنها قومی باشند از مشرکین که مقاتله نمودند با رسول خدا ﷺ و کشتند مثل حمزه و جعفر ﷺ و امثال ایشان را از مؤمنین، و بعد از آن از شرک بیرون آمده، داخل در شرف اسلام شدند وفي الكافي وغيره بأسنادٍ عديدةٍ عن الباقر والصادق ﷺ في قول الله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ ﴾ قال: قَوْمٌ كانوا مُشرِكينَ، فَقَتَلوا مِثلَ حَمزةَ وجَعفرَ وأَشباهَهُما مِنَ المُؤمِنينَ، ثُمَّ إنَّهُم دَخَلوا فِي الإسلامِ، فَوَحَّدوا [اللّٰهَ] وتَرَكُوا الشِّركَ، ولَم يَعرِفُوا الإيمانَ بِقُلوبِهِم فَيَكُونوا مِنَ المُؤمِنينَ فَيَجِبَ لَهُم الجَنَّةَ، ولَم يَكُونوا عَلى جُحودِهِم فَيَكفروا فَتَجِبَ لَهُم النّار، فَهُم عَلى تِلكَ الحالِ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّٰهِ؛ إمّا يُعذِّبُهُم وإمّا يَتوبُ عَلَيهِم.[2]

وأمّا ولد الزنا ففي الأنوار: اعلم أنّ المشهور بين أصحابنا ـ رضوان الله عليهم ـ هو أنّه إذا أظهر دين الإسلام كان مسلماً بحكم المسلمين في الطهارة ودخول الجنّة. وقد نقل عن المرتضى والصدوق وابن ادريس أنّه كافرٌ نجسٌ يدخل النار كفيره من الكفّار. ولكن وجد بخطّ الشهيد الثاني ـ قدّس الله روحه ـ مسائل نقلها عن المرتضى ـ تغمّده الله برحمته ـ، وهذه عبارته وقد سئل عن ولد الزنا وما روي فيه ـ من أنّه في النار وأنّه لا يكون من أهل

---

۱. یعنی: و عدّه‌ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست؛ یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبهٔ آنها را می‌پذیرد، و خدا دانای سنجیده‌کار است. [سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۶]

۲. یعنی: و در کتاب شریف کافی و دیگر کتاب‌ها به سندهای متعدّدی از امام باقر و امام صادق ﷺ در تفسیر این سخن خداوند متعال که: ﴿و عدّه‌ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست﴾ آمده است که فرمودند: ایشان عدّه‌ای از مشرکانند که مانند حمزه و جعفر و امثال ایشان را به قتل رسانده امّا بعدها مسلمان شده و یکتاپرستی پیشه کرده و شرک و بت‌پرستی را وانهادند، امّا نه ایمان را به جان و دل خود شناختند تا از زمرهٔ اهل ایمان بوده و به بهشت بروند و نه بر انکار خود باقی ماندند تا از جملهٔ کافران باشند و دوزخ بر ایشان حتمی و بایسته گردد، بنابراین با این حال و روز کارشان به فرمان خدا واگذار شده؛ که یا آنها را عذاب کند و یا اینکه توبهٔ آنها را بپذیرد. [الکافی، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۱ و ۲، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱، ح ۱۳۰ و ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۶۵، ح ۲۹]

الجنّة ـ، فأجابه ﷺ : أنّ هذه الرواية موجودةٌ في كتب أصحابنا ـ رضوان الله عليهم ـ إلّا أنّها غير مقطوعٍ بها، ووجهها ـ إن صحّت ـ أنّ كلّ ولد زنية لا بدّ أن يكون في علم الله ـ سبحانه ـ أنّه يختار الكفر ويموت عليه وأنّه لا يختار الإيمان، وليس كونه من ولد الزنية ذنباً يؤخذ به؛ فإنّ ذلك ليس بذنب له في نفسه، وإنّما الذنب لأبويه، ولكنّه إنّما يعاقب بأفعاله الذميمة القبيحة التي علم الله أنّه يختارها، و [يصير] كونه ولد الزنا علامةً على وقوع ما يستحقّ به العقاب وأنّه من أهل النار بتلك الأفعال، لا [لـ]أنّه مولدٌ من الزنا.

أقول: وهذا لا ينافي ما حكيناه عنه؛ لأنّه ﷺ قد يذهب في مسألة واحدة إلى مذاهب مختلفةٍ يكون له في كلّ كتابٍ من مصنّفاته مذهب من المذاهب، والحقّ أنّ الأخبار متظافرةٌ في الدلالة على سوء حاله وأنّه من أهل النار بتلك الأفعال. و[1]روى الصدوق بإسناده إلى الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصادق ﷺ، قال: يَقولُ وَلَدُ الزِّنا: يا رَبِّ، ما ذَنبي؟ فَما كانَ في أَمري صُنعٌ. قالَ: فَيُنادِيهِ مُنادٍ فَيَقولُ: أَنتَ شَرُّ الثَّلاثَةِ. أَذنبَ والِداكَ فَثَبَتَّ[2] عَلَيهِما، وأَنتَ رِجسٌ ولَن يَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا طاهِرٌ. وهذا ممّا لا مسلك فيه للعقول. وإن أردت تأويل مثل هذا الخبر لينطبق على أقوال الأصحاب ـ رضي الله عنهم ـ فاحمله على إرادة ولد الزنا إذا كان مخالفاً في المذهب، مع أنّ هذه سياساتٌ شرعيّةٌ أظهرها الشارع لحكم ومصالح حتّى لا يتجرّى الناس على الزنا، وله نظائر كثيرةٌ، مع أنّ الغالب في ولد الزنا سوء الحال والأعمال حتّى يكون هو الذي يدخله النار[3]، على أنّه يجوز أن [الله تعالى] يحتجّ عليه يوم القيامة ... كما يحتجّ على غيره، انتهى كلامه ﷺ.[4]

---

۱. عبارت «بتلك الأفعال و» در مصدر نيست.

۲. در هر دو مصدر حديث: فتبت.

۳. در مصدر: يدخل النار بعمله.

۴. يعنى: و امّا در مورد سرنوشت زنازاده در اخرا آمده است: بدان كه مشهور بين علماى ما اين است كه اگر وى اظهار مسلمانى كند در پاک بودن و داخل شدن به بهشت در حكم مسلمانان است، و از سيّد مرتضى و شيخ صدوق و ابن‌ادريس حلّى نقل شده كه: زنازاده كافر و نجس است و همچون ديگر كافران وارد دوزخ خواهد شد. با اين وجود پرسش‌هايى به خطّ شهيد ثانى يافت شده كه آنها را از سيّد مرتضى ـ كه رحمت خدا ايشان را

←

[بیان بهشت و اوصاف آن]

فصل هجدهم در بیان بهشت و اوصاف آن، وفیه مقالات:

المقالة الأُولى في بيان أصل خلقة الجنّة والنار وأنّ اليوم الجنّة والنار مخلوقتان،

← فراگیرد ـ نقل نموده است، و این عین عبارت اوست که از ایشان از [سرنوشت اُخروی] زنازاده و روایاتی که در این باب وارد گشته ـ که: وی در دوزخ است و از زمرهٔ بهشتیان نخواهد بود ـ پرسیده شده و سیّد در پاسخ گفته است: این روایت در کتاب‌های علمای ما موجود است، امّا قطع‌آور نیست، و تـوجیه آن در صـورت صحیح بودن روایت این است که هر زنازاده‌ای ناگزیر در علم ازلی خداوند کـفر را بـرمی‌گزیند و بـا هـمان کافرکیشی می‌میرد و ایمان را انتخاب نمی‌کند، و البتّه به خاطر زنازاده بودن گناهی بر او نیست که به خاطر آن مؤاخذه شود؛ زیرا زنازادگی گناهی از جانب خود او نیست، بلکه این گناه مربوط به پدر ومادر اوست، امّا او را به خاطر رفتارهای زشت و نکوهیده‌اش عقوبت می‌کنند، همان رفتارهای زشتی که خداوند می‌داند که زنازاده آن را برمی‌گزیند، و زنازادگی وی نشانهٔ رخ دادن رفتاری از اوست که بواسطهٔ آنها استحقاق عذاب مـی‌یابد واینکه به جهت این افعال زشت و نکوهیده از زمرهٔ دوزخیان است، نه [به خاطر] اینکه زادهٔ زناست.

به نظر من این سخن مخالف آنچه ما از او نقل کردیم نیست؛ زیرا وی همواره در یک مسئله چـندین نـظریّه و رویکرد مختلف دارد و در هر کتابی هم نظری را نوشته است، امّا حق این است که روایات فراوانی بر این معنا دلالت دارند که حال و روز زنازاده بد و ناخوش است و او به خاطر کـردار زشت و نکـوهیده در آتش دوزخ خواهد بود. شیخ صدوق ﷺ با سند خود از امام جعفر صادق ﷺ نقل نموده است که: زنازاده به خداوند عرضه می‌دارد: گناه من چیست؟ من که در این واقعه کاری نکرده‌ام! پس هاتفی بانگ برآورده می‌گوید: تو در میان ۳ نفر بدترین آنها می‌باشی. پدر و مادرت گناهی کرده و گناه آنها بر ایشان ثبت شد، امّا تو وجودت پـلیدی و ناپاکی است، و تنها شخص پاک وارد بهشت می‌شود [علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶۴، ح ۲، و نـیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۸۵، ح ۵]، و این سخن در پیش عقل و خرد هیچ راه درست و قابل قبولی نـدارد، واگر بخواهی امثال آن را به تأویل ببری تا بر نظریّات و سخنان عـلمای شـیعه مـنطبق شـود آن را بـر اراده و خواست زنازاده حمل کن در صورتی که با اعتقادات مذهب شیعه مخالف بـاشد. بـعلاوه ایـنها راهکـارها و چاره‌اندیشی‌های شرعی و دینی است که شارع مقدّس به جهت حکمت و مصلحتی آنها را اظهار و نـمایان کرده است تا مردم بر ارتکاب این عمل شنیع جرأت و جسارت نیابند، و این قسم مصلحت‌اندیشی‌ها بسیار زیاد است. البتّه زنازاده غالباً حال و روز و کردار بد و ناشایست دارد تا آن جا که این کارها وی را وارد دوزخ می‌کند، با وجود اینکه ممکن است [خدای متعال] در روز قیامت با وی نیز احتجاج کند و بر عـلیه او دلیـل و استدلال آورد... همان طوری که بر دیگر انسان‌ها هم احتجاج می‌کند. [انوار نـعمانیّه، ج ۴، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۸، نور في بعض أحوال البرزخ]

ودليل ذلك بعد إجماع المسلمين ـ بل وضرورةٌ من الدين ـ قوله تعالى: ﴿ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴾. فدلّت الآية أنّ النبيّ ﷺ دخل الجنّة في ليلة المعراج ورأى جبرئيل ﷺ عند سدرة المنتهى ـ وهي شجرةٌ عن يمين العرش فوق السماء السابعة؛ كما في المجمع ـ ورأى جنّة المأوى عندها بعينه وبصره. وفي تفسير عليّ بن إبراهيم في هذه الآية: وأمّا الردّ على من أنكر خلق الجنّة والنار. فقوله: ﴿ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴾، وقال تعالى: ﴿ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ ﴾. فقد أخبر تعالى عن الإعداد بلفظ الماضي، وهو يدلّ على وجودها، وإلّا لزم الحمل على الكذب، وكذا قوله تعالى في حقّ أهل النار: ﴿ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴾.

والحمل على التعبير عن المستقبل بلفظ الماضي عدولٌ عن الظاهر بغير دليلٍ، بل الدليل على خلافه من الإجماع والضرورة ونصوص الأخبار. وفي الحديث: أنّ الله خلق الجنّة قبل النار ـ كما هو المرويّ عن الأئمّة الأطهار ـ. والأخبار الدالّة على وجودهما اليوم متواترةٌ جدّاً. وروى الصدوق بسنده عن الهرويّ عن الرضا ﷺ، قال: قلت [له]: يابن رسول الله، أخبرني عن الجنّة والنار: أ هما اليوم مخلوقتان؟ فقال: [نَعَم] وإنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَد دَخلَ الجَنَّةَ ورَأىَ النّارَ لَمّا عُرِجَ بِهِ إلَى السَّماءِ. قال: فقلت له: إنّ قوماً يقولون: إنّها اليوم مقدّرتان غير مخلوقتين، فقال ﷺ: لا هُم[1] مِنّا ولا نَحنُ مِنهُم. مَن أنكَرَ خَلقَ الجَنَّةِ والنّارِ فَقَد كَذَّبَ رَسُولَ اللهِ ﷺ وكَذَّبنا، ولَيسَ مِن ولايَتِنا عَلى شَيءٍ، ويُخلَدُ في نارِ جَهَنَّمَ. قالَ اللهُ تعالى: ﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ﴾.

وقد قال النبيّ ﷺ: لَمّا عُرِجَ بي إلَى السَّماءِ أخذَ بِيَدي جَبرئيلُ فَأدخلَني الجَنَّةَ، فَناولَني مِن رُطَبِها فَأكلتُه، فَتحوَّلَ ذلِكَ نُطفةً في صُلبي. فَلَمّا هَبطتُ إلَى الأَرضِ واقَعتُ خَديجةَ فَحملَت بِفاطِمَةَ ﷺ، فَفاطِمَةُ حَوراءُ إنسيَّةٌ. فَكُلّما اشتَقتُ إلى رائِحَةِ الجَنَّةِ تَشمَّمتُ[2] رائِحَةَ

---

١. در مصادر: ما أُولئك.

٢. در يک نسخهٔ چاپ سربی: شممت.

ابنَتي فاطِمَة. وفي روايةٍ أُخرى بسنده عن الصادق ﷺ قال: لَيسَ مِن شيعَتُنا مَن أَنكَرَ أَربعةَ أَشياءَ: المِعراجَ، والمَسألةَ فِي القَبر، وخَلْقَ الجَنَّةِ والنّارِ، والشَّفاعَةَ، وفي معالم الزلفى عن كتاب ابن شهر آشوب بسنده عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله ﷺ: لَمّا أُسري بي إِلَى السَّماءِ قالَ جَبرئيل: قَد أُمِرتُ بِعَرضِ الجَنَّةِ والنّارِ عَلَيكَ، فَرأيتُ الجَنَّةَ وما فيها مِنَ النَّعيمِ، ورَأيتُ النّارَ وما وُعِدَ فيها من أَليمِ العَذابِ.

والأخبار الدالّة على وجود الجنّة وتحقّقها فعلاً كثيرة، ومنها ما دلّ على أنّ رسول الله ﷺ وأهل بيته ﷺ خلق طينة أبدانهم المطهّرة من ماء الجنّة ـ كما في مجالس الطوسيّ ﷺ بسنده عن الحسن بن عليّ ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: إِنَّ فِي الفِردوسِ لَبناً[1] أَحلى مِنَ الشَّهدِ وأَليُنُ مِنَ الزّبدِ وأبردُ مِنَ الثّلجِ وأَطيَبُ مِنَ المِسكِ، فيها طينةٌ خَلَقَنَا اللهُ ـ عزّ وجلّ ـ مِنها، وخُلِقَ مِنها شيعَتِنا.

ومنها ما ورد أنّ الحوريّات نزلن في ولادة النبيّ والوصيّ والأئمّة الطاهرين ـ صلوات الله عليهم أجمعين ـ خصوصاً في ولادة سيّد الشهداء ـ صلوات الله عليه ـ وما ورد في حديث لعيا ومن معها من الحوريّات، ومنها ما ورد من الأخبار في نزول المائدة والفواكه من الجنّة للأنبياء خصوصاً الرسول ﷺ وأهل بيته من موائد الجنان ونزول الرطب والتفّاحة والسفرجلة ونحو ذلك، ومنها ما دلّ على أنّ الله خلق الجنّة وما فيها من نور الحسين ﷺ، ومنها ما ورد أنّ رسول الله ﷺ رأى في الجنّة قصرين أحدهما للحسن أخضر والآخر للحسين أحمر، ومنها ما ورد في تزويج فاطمة ﷺ من نثار شجرة طوبى على أهل الجنان من الحور والغلمان من الدرّ والياقوت والمرجان وإهداء الحوريات بعضهنّ لبعض، ومنها ما ورد من الأخبار في الثياب التي أتى بها رضوان من الجنّة إلى فاطمة ـ سلام الله عليها ـ لابنيها الحسن والحسين ليوم العيد، ومنها ما ورد من الأخبار في الحنوط الذي أُنزل من الجنّة على رسول الله ﷺ، ومنها ما دلّ من الأخبار أنّ طعام الجنّة في الدنيا لا يأكله إلّا نبيٌّ أو وصيّ نبيٍّ.

---

١. در مصدر: لعينا.

ومنها ما دلّ على أنّ رسول الله ﷺ رأى ليلة المعراج أنّ الملائكة يبنون قصور الجنّة لبنةً من الذهب ولبنةً من الفضّة، وربما يمسكون ويقفون وسألهم عن وجه الوقوف. قالوا: نريد النفقة. قال: وما نَفَقَتُكُم؟ قالوا: قول المؤمن: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلّا الله، والله أكبر. فإذا قالها بنينا، وإذا سكت وأمسك أمسكنا.

ومنها ما دلّ على أنّ أبواب الجنان تفتح في شهر رمضان وأبواب النار تغلق في شهر رمضان، ومنها ما ورد من الأخبار في أنّ الحجر الأسود من الجنّة، أنزل الله تعالى إلى آدم، ومنها ما ورد من الأخبار في الحسين ﷺ لمّا قتل بكت عليه الجنّة وما فيها والنار وما فيها، ومنها ما دلّ من الأخبار على أنّ الجنّة والنار ما خلت من أرواح المؤمنين والكفّار منذ خلقهما الله ـ عزّ وجلّ.

والأخبار بذلك المنوال غيرِ محصورةٍ جدّاً، فلنكتف به بما ذكرنا من الأدلّة على أنّ الجنّة والنار اليوم مخلوقتان على سبيل الإشارة والاقتصار.[1]

---

۱. يعني: گفتار نخست دربارهٔ اصل آفرينش بهشت و دوزخ است و اينكه بهشت و دوزخ هم‌اكنون هم خلق شده‌اند، و دليل اين مطلب علاوه بر اتّفاق نظری كه مسلمانان در اين باره دارند ـ وبلكه علاوه بر اينكه از جمله ضروريّات دين می‌باشد ـ فرمايش خدای متعال است كه: ﴿و قطعاً بار ديگری هم او را ديده است. نزديک سدرة المنتهی. در همان جا كه جنّة المأوی است﴾ [سورهٔ نجم، آيهٔ ۱۳ ـ ۱۵]، كه اين آيه بر اين معنا دلالت می‌كند كه پيامبر ﷺ در شب معراج وارد بهشت شده و شجبرئيل ﷺ را در كنار سدرة المنتهی ـ كه چنان كه در مجمع آمده درختی در جانب راست عرش بالاتر از آسمان هفتم است [مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۹۲، و نيز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۸۹ و ج ۵۵، ص ۴۹] ـ ديده و جنّة المأوی را در پيش آن با چشم خود ملاحظه نموده است. و در تفسير علی بن ابراهيم دربارهٔ اين آيه آمده است: و امّا جواب كسی كه آفريده شدن بهشت و دوزخ را انكار نموده اين آيه است كه: ﴿نزديک سدرة المنتهی. در همان جا كه جنّة المأوی است﴾ [تفسير قمی، ج ۱، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۳۳۵]، و خداوند متعال فرموده است: ﴿خدا برای آنان باغ‌هايی آماده كرده است كه از زير آن نهرها روان است، و در آن جاودانه‌اند﴾ [سورهٔ توبه، آيهٔ ۸۹] و فرموده: ﴿و بهشتی كه پهنايش چون پهنای آسمان و زمين است. برای كسانی آماده شده كه به خدا و پيامبرانش ايمان آورده‌اند﴾ [سورهٔ حديد، آيهٔ ۲۱]، كه از مهيّا بودن با فعل ماضی خبر داده است كه دلالت بر وجود و تحقّق آن می‌كند، وگرنه لازم می‌آيد كه اين آيه را دروغ بدانيم (بهشتی در واقع نيست، امّا خدا خبر داده كه وجود دارد)، همين ←

.....

← طور این سخن خداوند در حقّ اهل دوزخ که: ﴿برای کافران آماده شده است﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۴؛ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۱].

و اینکه این آیات بر تعبیر از معنای مستقبل با لفظ ماضی و گذشته حمل شوند عدول کردن از ظاهر آیه بدون دلیل است، بلکه [برعکس] دلیلی بر خلاف آن وجود دارد که همان اجماع (اتّفاق نظر علما) و ضرورت ونصّ صریح روایت‌هاست، و در حدیث آمده است: خداوند بهشت را پیش از دوزخ آفرید [الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ضمن حدیث ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۸، ح ۷۲ و...] ـ چنان که در روایت امامان معصوم آمده است ـ، و روایاتی که دلالت بر این می‌کنند که بهشت و دوزخ اکنون موجودند جداً متواترند (آن قدر زیاد که جای انکاری باقی نمی‌گذارند). شیخ صدوق به سند خود از هروی نقل می‌کند که [به امام رضا ﷺ] عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! به من دربارهٔ بهشت و دوزخ بگویید که آیا اکنون آفریده شده (موجود) اند؟ فرمود: [آری] و پیامبر خدا ﷺ وقتی که به معراج برده شد وارد بهشت شده و آتش دوزخ را هم به چشم خود دید. عرض کردم: عدّه‌ای می‌گویند: بهشت و دوزخ اکنون مقدّرند و خلق نشده‌اند. فرمودند: ایشان از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم. هرکسی که آفرینش بهشت را انکار کند پیامبر ﷺ و ما را تکذیب کرده و هیچ بهره‌ای از ولایت ما نبرده است و تا ابد در آتش دوزخ خواهد ماند. خداوند متعال فرموده است: ﴿این است همان جهنّمی که تبهکاران آن را دروغ می‌خواندند. میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۳ ـ ۴۴].

و پیامبر ﷺ فرموده‌اند: وقتی مرا به آسمان عروج دادند جبرئیل دست مرا گرفته و مرا وارد بهشت کرد، سپس خرمایی از آن جا به من داد که آن را تناول کردم، و در پشت من تبدیل به نطفه شد. وقتی به زمین فرود آمدم با خدیجه مواقعت نمودم و او به فاطمه ﷺ باردار شد، پس فاطمه حوریه‌ای در نمای انسان است. پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شدم دخترم فاطمه را می‌بوییدم. [توحید، ص ۱۱۸، ضمن حدیث ۲۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۵۴۶، ضمن حدیث ۷۲۸؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۷، ضمن حدیث ۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴، ضمن حدیث ۴ و...] و در روایت دیگری به سند خود از امام صادق ﷺ نقل نموده که فرمود: هرکس که ۴ چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست: ۱ ـ معراج. ۲ ـ سؤال قبر. ۳ ـ مخلوق بودن بهشت و دوزخ. ۴ ـ شفاعت. [صفات الشیعة، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۷، ح ۱۸۶ و...] و در معالم الزلفی از کتاب ابن شهر آشوب به سند وی از ابن‌مسعود آورده که پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی مرا به آسمان سیر دادند جبرئیل به من عرضه داشت: مأمور شده‌ام تا بهشت و دوزخ را به شما نشان دهم، پس من بهشت و همهٔ نعمت‌هایش را دیدم و دوزخ و همهٔ عذاب‌های دردناکش را که بیم داده شده را نظاره کردم. [معالم الزلفی، ج ۳، ص ۲۷۴، ضمن حدیث ۱، الباب الرابع والثمانون: ما رآه رسول الله ﷺ حین عرض علیه الجنّة والنار...، و نیز ر.ک: الفضائل، ص ۱۵۲]

←

.....

← و روایت‌هایی که دلالت بر وجود بهشت و محقّق بودن آن اکنون و بالفعل می‌کند بسیار زیاد است؛ از آن جمله روایتی است که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ و خاندان ایشان ﷺ سرشت و طینت و طینت بدن‌های پاکشان از آب بهشت بوده است ـ چنان که در کتاب مجالس شیخ طوسی ﷺ به سند خود از امام حسن بن علی ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: در فردوس شیری شیرین‌تر از شهد و نرم‌تر از خامه و خنک‌تر از برف و خوشبوتر از مُشک است که در وجود ما طینتی است که خداوند ما را از آن سرشته و شیعیان ما را از آن آفریده است. [امالی شیخ طوسی، ص ۳۰۸، ضمن حدیث ۶۲۰ و ص ۶۵۶، ضمن حدیث ۱۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۲۶، ضمن حدیث ۴ و ...]

و از آن جمله روایاتی است به این مضمون که حوریان بهشتی در هنگام تولّد پیامبر و وصیّ و امامان پاک نهاد ـ که درود خدا بر تمامی ایشان باد ـ بویژه در تولّد سرور شهیدان ـ که درود خدا بر او باد ـ به زمین فرود آمدند [ر.ک: کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۸۲ ـ ۲۸۴، ح ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴۸ ـ ۲۵۰، ح ۲۴] و آنچه در حدیث لعیا و حوریان همراه او بیان شده است [مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۴۲۶ ـ ۴۳۰، ح ۹۵۲]، و از آن جمله روایاتی است که دربارهٔ فرود آمدن سفره و میوه‌های بهشتی برای پیامبران بویژه پیامبر اکرم ﷺ و خاندان ایشان است که سفره‌های بهشتی و رطب و سیب و به و امثال آن است [نوادر المعجزات، ص ۸۳، ضمن حدیث ۵؛ المسترشد، ۳۶۴، ضمن حدیث ۶۱؛ الثاقب في المناقب، ص ۲۹۵ ـ ۲۹۶، ح ۲۵۱]، و از آن جمله روایاتی است که دلالت می‌کند که خداوند بهشت و نعمت‌های آن را از نور [امام] حسین ﷺ آفریده است [تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۳۸، ضمن حدیث ۱۶؛ مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۲۲۰، ضمن حدیث ۸۳۹ و ...؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱، ضمن حدیث ۱۱ و ...]، و از آن جمله روایتی است که پیامبر ﷺ در بهشت دو قصر دید یکی از آنِ [امام] حسن که سبز بود و دیگری سرخ که از آنِ [امام] حسین بود [بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵، ضمن شمارهٔ ۱۳]، و روایتی دربارهٔ ازدواج حضرت فاطمه ﷺ از عنایت کردن درخت طوبی مروارید و یاقوت و مرجان را به بهشتیان ـ اعمّ از حوریان و غلامان ـ و اینکه حوریان ساکن بهشت آنها را به هم هدیه می‌دادند [ر.ک: عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۰، ضمن حدیث ۱۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۵۹؛ المستدرک المختار في مناقب وصيّ المختار، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴، ح ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۶۹ و ج ۴۳، ص ۱۰۵، ح ۱۷]، و این روایت که رضوان کلیددار بهشت پیراهنی از آن جا برای [حضرت] فاطمه و برای فرزندان ایشان [امام] حسن و [امام] حسین عیدانه آورد [مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴، ح ۹۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹]، و از آن جمله روایتی دربارهٔ حنوطی از بهشت که برای رسول خدا ﷺ فرو فرستاده شد [بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸]، و نیز روایتی که غذای بهشتی را در دنیا فقط پیامبر و وصیّ او تناول می‌کنند [مدینة المعاجز، ج ۱، ص ۳۴۰ ـ ۳۴۱، ح ۲۱۹ و ج ۳، ص ۳۲۰ ـ ۳۲۱، ح ۹۰۸ و ص ۵۳۹ ـ ۵۴۰، ح ۱۰۴۳؛ غایة المرام، ج ۶، ص ۳۱۳].

←

[بیان موضع بهشت و دوزخ]

مقالهٔ ثانیه در بیان موضع جنّت و نار.

وقال تعالی: ﴿ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴾. گذشت در مقالهٔ اولی که سدرة المنتهی شجره‌ای است در یمین عرش، و جنّت در نزد آن شجره خواهد بود ـ چنان که ظاهر آیه است ـ. و در بعض اخبار نبویّه آنکه: انس بن مالک از رسول خدا ﷺ سؤال نمود از جنّت که: آیا در زمین است، یا آسمان؟ فرمودند: کدام زمین و آسمان است که سعه و گنجایش جنّت را داشته باشد؟ عرض کرد: پس در چه مکان خواهد بود؟ فرمودند: **فَوقَ السَّماواتِ السَّبعِ تَحتَ العَرشِ**.[1]

← و از آن جمله روایاتی دال بر اینکه پیامبر ﷺ در شب معراج فرشتگان را دید که قصرهای بهشت را می‌سازند که خشت‌های آن از طلا و نقره است، و گاه دست از کار می‌کشند و توقّف می‌کنند و از تعطیلی و درنگ ایشان پرسید، که عرضه داشتند: مصالح برای کار می‌خواهیم. سؤال کرد: مصالح کار شما چیست؟ عرض کردند: این ذکر که مؤمنان بگویند: «سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلّا الله، والله اکبر»، که هرگاه این ذکر را بگویند قصر ایشان را می‌سازیم، و چون زبان از ذکر فروبندند ما نیز از کار کردن دست می‌کشیم.

و از آن جمله روایتی که دلالت بر این می‌کند که درهای بهشت در ماه مبارک رمضان گشوده می‌شود و درهای جهنّم در آن ماه بسته می‌شود [مسند أحمد، ج ۲، ص ۲۳۰ و...؛ مصنّف ابن أبي شيبة، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۱ و ۳؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۱۲۶، ضمن حدیث ۱۳۳؛ امالی شیخ مفید، ص ۲۳۰، ضمن حدیث ۳]، و روایاتی که می‌گوید: حجر الأسود از بهشت است و خداوند آن را برای حضرت آدم فرستاده است [الکافی، ج ۴، ص ۱۸۵، ضمن حدیث ۳ و ص ۱۸۸، ضمن حدیث ۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۹، ضمن حدیث ۱ و ص ۴۲۹، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۹، ضمن حدیث ۶۳ و...]، و روایاتی دربارهٔ سالار شهیدان ﷺ که وقتی به شهادت رسید بهشت و دوزخ و هر آنچه در آنهاست بر او گریستند [ر.ک: الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵، ضمن حدیث ۲؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۴، ضمن حدیث ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۰۵، ضمن حدیث ۳]، و روایتی که دلالت بر این می‌کند که از زمانی که خداوند بهشت و دوزخ را آفریده هرگز از ارواح اهل ایمان خالی نبوده‌اند [خصال، ص ۳۵۹، ضمن حدیث ۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۳، ضمن حدیث ۷ و...].

و روایاتی از این دست واقعاً زیادند، پس باید به صورت گذرا به همان دلایلی اکتفا کنیم که نشان می‌دهند بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوق (موجود) می‌باشند.

۱. یعنی: بالای هفت آسمان و زیر عرش. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۸۳ و ۸۴]

و در بعض اخبار آنکه: رسول هِرقِل سؤال کرد از رسول خدا ﷺ که: تو دعوت می‌نمایی خلق را به سوی بهشتی که عرض آن به قدر سماوات و ارضین است ـ کما في قوله تعالی: ﴿ وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ﴾. پس جهنّم در چه مکان است؟ فرمود: سُبحانَ اللهِ، فَأَينَ اللَّيلُ إِذا جاءَ النَّهارُ؟[1] شاید مقصود این باشد که: چون فلک دوران نماید و ظاهر شود نهار در جانبی از عالم، پس شب بر ضدّ او خواهد بود ـ یعنی: در جانب دیگر او ـ و بهشت در جهت علو است و جهنّم در قبال او در جهت سفل است.

وقال الطبرسيّ ﷺ في تفسيره: ويسأل فيقال: إذا كانت [الجنّة] عرضها كعرض السماء والأرض فأين تكون النار؟ فجوابه أنّه روي أنّ النبيّ ﷺ سئل عن ذلك فقال: سُبحانَ اللهِ، إذا جاءَ النَّهارُ فَأَينَ اللَّيلُ؟ فهذه معارضةٌ فيها إسقاط المسألة؛ لأنّ القادر على أن يذهب بالليل حيث يشاء[2] قادرٌ على أن يخلق النار حيث شاء.[3]

و محتمل است که مراد به عرض نه در مقابل طول باشد، بلکه مراد به آن مطلق بسط است؛ یعنی: عرض الجنّة وبسطها كعرض السماء والأرض وبسطهما، والمراد أنّها مبسوطةٌ كما أنّ السماء والأرض مبسوطتان ـ كما في قوله تعالى: ﴿ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴾[4] أي: الدعاء المبسوط الوافر.[5]

---

۱. یعنی: پاک و منزّه است خدا. پس وقتی روز می‌آید شب کجاست؟

۲. در مصدر: شاء.

۳. یعنی: و طبرسی ﷺ در تفسیر خود می‌گوید: پرسیده می‌شود که: اگر پهنای بهشت به اندازهٔ آسمان‌ها و زمین است پس دوزخ در کجا خواهد بود؟ که پاسخ این است که: روایت شده همین سؤال را از پیامبر ﷺ پرسیدند و ایشان فرمودند: شگفتا! وقتی روز می‌آید شب کجا می‌رود؟ این معارضه‌ای است که اصل سؤال را از بین می‌برد؛ زیرا آن کسی که این توانایی را دارد که شب را به جایی ببرد که می‌خواهد می‌تواند آتش را هم آن گونه که می‌خواهد بیافریند. [تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۸۳]

۴. سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۵۱. یعنی: دست به دعای فراوان بردارد.

۵. یعنی: عرض و پهنای بهشت مانند عرض و پهنای آسمان و زمین است، و منظور این است که بهشت همچون آسمان و زمین عریض (گسترده) است ـ همان گونه که در فرمایش خدای متعال است که: ﴿دست به دعای عریض (فراوان) بردارد﴾ [سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۵۱]؛ یعنی: دعای گستردهٔ زیاد.

و محتمل است که مراد به عرض، بروز و ظهور جنّت باشد از برای مؤمنین، مانند بروز و ظهور سماوات و ارضین در عِظم جُثّه و عظمت خلقت، وأنّها من عظام خلق الله ـ كالعرش والكرسيّ والسماوات والأرضين ـ. وقال تعالى: ﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً﴾ أي: أظهرناها حتّى رآها الكفّار. وفي المجمع: يقال: «عرضت الشيء فأعرض» أي: أظهرته فظهر.[1]

والمحكيّ عن أبي مسلم آنكه: مراد به عرض، كنايه از عِظَم شأن و جلالت قدر است؛ يعنى: ثمن بهشت بر تقدير بيع آن[2] مثل ثمن سماوات و ارضين است، اگر در موضع بيع درآورده شوند. و مقصود آنكه بهشت به جهت جلالت قدر و عظم شأن آن، مقابله با چيزى نمى‌نمايد اگرچه آتشى در انظار جليل و عظيم باشد. وقال المجلسيّ ﷺ: وهذا الوجه مليحٌ إلّا أنّ فيه تعسّفاً.[3] و اظهر احتمالات، وجه اوّل است ـ كه مراد به عرض همان مقابل طول است ـ، وإن ذكر العرض بالعظم دون الطول لأنّه يدلّ على أنّ الطول أعظم، وليس كذلك لو ذكر الطول.[4]

و اشكال مُندَفِع است به آنكه: جنّت واقع در تحت عرش و فوق سماوات است ـ چنان كه ظاهر آيهٔ متقدّمه باشد؛ مِن قوله تعالى: ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ ـ. و ظاهر نبوى متقدّم أنّها فوق السماوات السبع وتحت العرش. وفي تفسير عليّ بن إبراهيم وفي معالم الزلفى عن كتاب فضائل أمير المؤمنين ﷺ عن أبي هريره وسلمان الفارسيّ ﷺ في حديثٍ طويلٍ عن أمير المؤمنين ﷺ في جواب سؤال جاثليق، قال له

---

۱. يعنى: و اينكه از بزرگ‌ترين آفريده‌هاى خدا ـ مانند عرش وكرسى و آسمان‌ها و زمين ـ است، و خداى متعال فرموده: ﴿و آن روز جهنّم را آشكارا به كافران بنماييم﴾ [سورهٔ كهف، آيهٔ ۱۰۰]؛ يعنى: آن را ظاهر سازيم تا كافران ببينند، و در مجمع [آمده است]: گفته مى‌شود: «عرضتُ الشيء فأعرض» يعنى: آن چيز را آشكار نمودم، پس هويدا گشت [مجمع البحرين، ج ۴، ص ۲۱۳]

۲. يعنى: بر فرض كه فروشى باشد.

۳. يعنى: مرحوم مجلسى فرموده: اين وجه نمكين است، امّا بيراهه رفته. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۸۲]

۴. يعنى: و اگرچه بزرگى را تنها دربارهٔ عرض مطرح نموده؛ چراكه اين مطلب دلالت بر آن دارد كه طول [هم] بزرگ است، ولى اگر در مورد طول مطرح مى‌شد اين طور نبود.

الجاثليق: فأخبرني عن الجنّة والنار [أين هما؟]. قال ﷺ: **الجَنَّةُ تَحتَ العَرشِ [وفِي الآخِرةِ]، وَالنّارُ تَحتَ الأَرضِ السّابِعةِ السُّفلى**. وقال المجلسيّ في البحار: الذي يظهر لي من الآيات والأخبار هو أنّ الله تعالى بعد خرق السماوات وطيّها ينزل الجنّة والعرش قريباً[1] من الأرض، فيكون سقف الجنّة العرش، ولا يبعد أن يكون هذا هو المراد بقوله تعالى: ﴿ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾. وقال ﷺ في موضعٍ آخر: وأمّا كونهما ـ أي: الجنّة والنار ـ مخلوقتان الآن فقد ذهب إليه جمهور المسلمين إلّا شرذمةً من المعتزلة؛ فإنّهم يقولون: ستخلقان في القيامة. والآيات والأخبار المتواترة دافعةً لقولهم مزيّفةً لمذاهبهم. والظاهر أنّه لم يذهب إلى هذا القول السخيف أحدٌ من الإماميّة. وأمّا مكانهما فقد عرفت أنّ الأخبار تدلّ على أنّ الجنّة فوق السماوات السبع، والنار في الأرض السابعة، وعليه أكثر المسلمين.

وقال الصدوق ﷺ: اعتقادنا في الجنّة والنار أنّهما مخلوقتان، وأنّ النبيّ ﷺ قد دخل الجنّة ورأى النار حين عرج به، وَاعتقادنا أنّه لا يخرج أحدٌ من الدنيا حتّى يرى مكانه من الجنّة أو من النار. وقال شارح المقاصد: جمهور المسلمين على أنّ الجنّة والنار مخلوقتان الآن، خلافاً لأبي هاشم والقاضي عبد الجبّار ومن يجري مجراهما من المعتزلة، حيث زعموا أنّهما إنّما تخلقان يوم الجزاء.[2]

---

۱. در نسخ: قريبان.

۲. يعنى: و ظاهر روايتى كه از پيامبر ﷺ روايت شد آن است كه بالاتر از آسمان‌ها و زمين‌هاى هفتگانه قرار دارد، و در تفسير على بن ابراهيم و معالم الزلفى از فضايل امير المؤمنين ﷺ از ابوهريره و سلمان فارسى ﷺ در حديثى طولانى از امير مؤمنان ﷺ نقل شده كه در پاسخ جاثليق ـ كه از ايشان پرسيده بود: از بهشت و دوزخ برايم بگوييد [كه كجايند؟] ـ فرمودند: بهشت زير عرش است [در آخرت]، و دوزخ در طبقهٔ زيرين زمين هفتم قرار دارد [معالم الزلفى، ج ۳، ص ۱۶۳، ضمن حديث ۱، الباب الخامس والأربعون: إنّ الجنّة تحت العرش في السماء، والنار تحت الأرض السفلى؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۷۲۸، ح ۹۲۸۸]، و مرحوم مجلسى در كتاب شريف بحار فرموده است: آنچه از آيات و روايات براى من روشن مى‌شود اين است كه خداوند متعال پس از از هم دريدن آسمان‌ها و در هم پيچاندن آنها بهشت و عرش را در نزديكى زمين فرود مى‌آورد، پس عرش سقف بهشت خواهد بود، و بعيد نيست كه اين همان باشد كه خداوند از اين آيه اراده كرده است: ﴿ و بهشت براى پرهيزكاران نزديك مى‌گردد ﴾ [سورهٔ شعراء، آيهٔ ۹۰] [بحار الأنوار، ج ۸، ←

مقالهٔ ثالثه في بيان أنّ الجنّة وما فيها من الثواب والعقاب في دار الآخرة ـ من النعيم والحور والقصور والأبنية والمساكن والأنكحة والأنهار والأشجار والفواكه والثمار والمأكل والمشرب والنار وما فيها من العقارب والحيّات والنكال والعذاب والحميم والزقّوم ـ كلّها من المحسوسات الجسمانيّة، وأنّ لأهل الجنّة والنار مضافاً إلى اللذائذ والآلام الروحانيّة لذائذ وآلام جسمانيّة، وليست مجرّد المثال والخيال كعالم المنام ـ كما عليه بعض حكماء الإسلاميّين ـ، ولا من قبيل اللذائذ والآلام العقليّة ـ كما عليه الفلاسفة ـ، بل الذي ثبت بضرورةٍ من الدين واستقرّ عليه شريعة سيّد المرسلين ﷺ أنّ الجنّة والنار من موادّ المحسوسات الجسمانيّات، وكذا ما فيها من اللذائذ والآلام، مضافاً إلى ما فيهما من اللذائذ والآلام الروحانيّات ومقام القرب والزلفى ورضوانٍ من الله ـ سبحانه وتعالى ـ في مراتب الجنان والبعد من رحمة الله تعالى في دركات النيران، فلذائذها وآلامها محسوسةٌ جسمانيّةٌ من الموادّ النورانيّة التي خلق الله تعالى بقدرته في الجنّة أو موادّ ظلمانيّة التي خلق الله تعالى بقدرته في النار، فالجنّة ولذائذها لها موادٌّ جسمانيّةٌ نورانيّةٌ إلهيّةٌ، وخلقتها من عالم الأمر ـ كالعرش والكرسيّ والحجب والسرادقات والحور العين ـ مخلوقةٌ

← ص ۳۳۴]، و در جای دیگر گفته است: امّا اینکه بهشت و دوزخ اکنون خلق شده‌اند همهٔ مسلمانان بر این باورند بجز اندکی از متعزلیان که معتقدند بهشت و دوزخ در آینده در قیامت آفریده خواهند شد، که آیات و روایات متواتر سخن ایشان را رد و رویکردشان را سست و ابطال می‌نماید، و ظاهراً هیچ کدام از علمای شیعه این نظریّهٔ سست و بی‌ارزش را نپذیرفته‌اند و به این راه باطل نرفته‌اند. امّا مکان بهشت، دانستی که روایت‌ها دلالت بر این می‌کنند که بهشت بالای آسمان‌های هفت‌گانه و دوزخ در زیر هفت زمین قرار دارد، و بیشتر مسلمانان بر این باورند. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۵]

و شیخ صدوق ﷺ فرموده است: اعتقاد ما دربارهٔ بهشت و دوزخ این است که آنها آفریده شده‌اند، و پیامبر ﷺ به هنگام معراج وارد بهشت شده و آتش دوزخ را دیده است، و معتقدیم که هیچ کس از دنیا نمی‌رود تا اینکه جایگاه خود را در بهشت و یا دوزخ ببیند [الاعتقادات في دين الإماميّة، ص ۷۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۰ و ج ۱۸، ص ۲۹۱، ش ۱]، و شارح مقاصد گفته است: بیشتر مسلمانان معتقدند که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند، برخلاف ابوهاشم و قاضی عبدالجبّار و دیگر معتزلیان هم‌مسلک ایشان که پنداشته‌اند بهشت و دوزخ در روز قیامت آفریده خواهند شد [شرح المقاصد في علم الكلام، ج ۲، ص ۲۱۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۵].

من موادٍّ نورانيّة، وكذا ما فيها من المآكل والمشارب والأنهار والمساكن والقصور، وقد أخبر الله تعالى في كتابه بذلك ونصّ عليه بحيث لا يكون قابلا للتأويل.

وقال تعالى: ﴿ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴾، وقال تعالى: ﴿ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا ﴾، وقال تعالى: ﴿ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴾، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ﴾، وقال تعالى: ﴿ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيّاً ﴾، وقال تعالى: ﴿ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾، وقال: ﴿ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ * كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴾، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ * فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴾، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾، وقال تعالى: ﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ﴾، وقال تعالى: ﴿ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً * فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ * وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ قَالُوا إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾، وغير ذلك من الآيات الواردة في وصف الجنان ونعيمها؛ فإنّه

تعالى قد أخبر عباده في كتابه الكريم زيادةً على سبعين آية من النصوص والظواهر الدالّة على جسمانيّة الجنّة ونعيمها، وكذا ما أُنزل من الآيات في النيران وما فيها من العقوبات. فتأويل كلّ ذلك بالمثال والخيال ـ كما عليه صدر المتألّهين ﷺ ـ أو باللذائذ والآلام العقليّة ـ كما عليه الفلاسفة ـ ردٌّ صريحٌ للقرآن ومخالفٌ لما نصّ عليه تعالى من الآيات وتكذيبٌ لما ورد من الأخبار المتواترة في باب الجنّة والنار ـ كما سيتّضح ذلك عند ذكر نصوص الأخبار.

وخلاصة الكلام أنّ أهل الجنّة متلذّذون باللذائذ الروحانيّة والجسمانيّة معاً بتفاوت مراتبهم ودرجاتهم، ولهم فيها مقاماتٌ وكراماتٌ من الله تعالى من المعرفة بالله تعالى، بل ازديادها في كلّ أُسبوع، ولهم مقامات القرب والزلفى ورضوانٌ من الله بحسب درجاتهم ـ كما سيتّضح لك كلّ ذلك في ما نذكره من الأخبار ـ، بل لفضلائهم في الجنّة الجسمانيّة أيضاً تلذّذٌ بالنعم الروحانيّة؛ حيث يتنعّمون بنعمها الجسمانيّة من حيث إنّه دار كرامة الله، ويستلذّون بحورها لأنّها ممّا أكرمهم بها الله، ويسكنون في القصور لأنّها ممّا أعطاهم الله، ويلبسون السندس والحرير والاستبرق لأنّه ممّا خلعهم به الله، ويستشمّون بكلّ روح وريحان لأنّه ممّا لطف بهم الله به من نسيم لطفه، ويأكلون من نعمها وفواكهها لأنّها ممّا أنعمهم بها الله، ويستسقون من شرابها ومن عيونها لأنّها ممّا أسقاهم بها الله، ويتنزّهون في الجنّة لأنّها دار كرامة الله ورحمته. ومن فهم في الدنيا روح العبادة وأنس بها واستلذّ منها وأعطاها حقّها من المحبّة والإخلاص وسائر مكمّلات الأعمال فهو في الجنّة الجسمانيّة أيضاً يتلذّذ بالنعم الروحانيّ زيادةً على ما له من القرب والزلفى ومقامات الرضا.

وقال شيخنا المفيد ـ طاب ثراه ـ: [الجنّة] دار النعيم لا يلحقه من دخلها نصبٌ، ولا يلحقهم فيها لغوبٌ، [و] جعلها الله [سبحانه] دارا لمن عرفه وعبده، ونعيمها دائمٌ لا انقطاع له، والساكن فيها على أضرب: فمنهم من أخلص لله تعالى، فذلك الذي يدخلها على أمانٍ من عذاب الله تعالى، ومنهم من خلط عمله الصالح بأعمال سيّئة[1] كأن يسوف

---

١. در مصدر: بأعماله السيّئة.

منها التوبة، فاخترمه المنيّة قبل[١] ذلك، فلحقه ضربٌ[٢] من العقاب في عاجله وآجله، أو في عاجله دون آجله، ثمّ سكن الجنّة بعد عفو [الله] وعقاب[٣]، ومنهم [من] يتفضّل عليه بغير عملٍ سلف منه في الدنيا، وهم الولدان المخلّدون الذين جعل الله تعالى تصرّفهم لحوائج أهل الجنّة ثواباً للعاملين[٤]، وليس في تصرّفهم مشاقٌّ عليهم ولا كلفةٌ؛ لأنّهم مطبوعون إذ ذاك على المسارّة بتصرّفهم في حوائج [المؤمنين، وثواب] أهل الجنّة الالتذاذ[٥] بالمآكل والمشارب والمناظر والمناكح وما تدركه حواسّهم ممّا يطبعون على الميل إليه ويدركون مرادهم بالظفر به، وليس في الجنّة من البشر من يلتذّ بغير مأكلٍ [ومشربٍ] وما تدركه الحواسّ من الملذّذات[٦].

وقول من زعم[٧] أنّ في الجنّة بشراً يلتذّ بالتسبيح والتقديس من دون الأكل والشرب قولٌ[٨] شاذٌّ عن دين الإسلام، وهو مأخوذٌ من مذهب النصارى الذين زعموا أنّ المطيعين في الدنيا يصيرون في الجنّة ملائكةً لا يشربون ولا يطعمون ولا ينكحون، وقد أكذب الله هذا القول في كتابه بما رغّب العاملين[٩] فيه ـ من الأكل والشرب والنكاح ـ. وقال تعالى: ﴿أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا﴾، وقال تعالى: ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ الآية، وقال: ﴿حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾، وقال: ﴿وَحُورٌ عِينٌ﴾، وقال [سبحانه]: ﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾، وقال [سبحانه]: ﴿وَعِندَهُمْ[١٠] قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ﴾، وقال

---

١. در نسخ، بعد.
٢. در مصدر: خوف.
٣. در كتاب شريف بحار: عقابه.
٤. در نسخ: للعالمين.
٥. در كتاب شريف بحار: حوائج أهل الجنّة، وثواب أهل الجنّة الابتذال.
٦. در مصدر: من الملذوذات.
٧. در مصدر: يزعم.
٨. در نسخ: فقوله.
٩. در كتاب شريف بحار: العالمين.
١٠. در نسخ و مصدر: فيهنّ.

[سبحانه] : ﴿ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ ﴾ ، [وقال سبحانه :] ﴿ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ﴾ .

وكيف استجاز من أثبت في الجنّة طائفةً من البشر لا يأكلون ولا يشربون ، وكتاب الله شاهدٌ بضدّ ذلك ، والإجماع على خلافه ؟ لولا أن قلّد في ذلك من لا يجوز تقليده أو عمل حديثٍ موضوع ، انتهى كلامه رفع مقامه ، وهو في غاية المتانة .

وقال المجلسيّ في البحار : اعلم أنّ الإيمان بالجنّة والنار على ما وردتا في الآيات والأخبار من غير تأويلٍ من ضروريّات الدين ، ومنكرهما ومؤوّلهما بما أوّلت به الفلاسفة خارجٌ من الدين ، انتهى كلامه . و قال ﷺ في مختصر العقائد : ويجب الإذعان بالجنّة [والنار] على حسب ما ورد عن صاحب الشرع معلوماً ، وتأويلها[1] بالمعلومات الحقّة والباطلة والأخلاق الحسنة [والرديّة] كفرٌ وإلحادٌ .

وبالجملة ، فكما أنّ القول بالمعاد الجسمانيّ من ضروريات الدين فكذا القول بجسمانيّة الجنّة والنار وما فيهما من أنواع النعيم والتعذيب ، فإنكار جسمانيّة الجنّة وما فيها وكذا إنكار جسمانيّة النار وما فيها إنكارٌ لضرورة الدين . وتفاوت أهل الجنّة والنار بالدرجات والدركات وحصول أعلى درجات الجنّة والقربى والكرامة والزلفى لأولياء الله في الجنّة وحصول كمال البعد عن رحمة الله لأعدائه في دركات النار غير منافٍ لحصول اللذائذ الجسمانيّة والآلام الجسمانيّة لهم في الجنّة والنار ، فلأهل الجنّة مضافاً إلى اللذائذ العقليّة والروحانيّة لذائذ جسمانيّةٌ ، بل هم مأمورون بارتكاب تلك اللذائذ الجسمانيّة بعد حصول مرتبة الرضوان والوصول إلى مقام القرب والزلفى ، فيأمرهم الله تعالى أن يرجعوا إلى أهاليهم في الجنان ويتعيّشوا معهم في قصورها وبساطينها وأنهارها بما اشتهت أنفسهم من المآكل والمشارب والمناكح والمساكن وأمثالها ـ كما سنذكر الأخبار الواردة في تلك المضمار .[2]

---

١ . در مصدر : وتأويلهما .

٢ . يعني : گفتار سوم در بيان اين مطلب است كه بهشت و ثواب‌هاى آن و عذاب در خانهٔ آخرت ـ اعمّ از نعمت‌ها و حوريان و قصرها و بناها و ساختمان‌ها و ازدواج‌ها و رودها و درختان و ميوه‌ها و خوراكى‌ها و نوشيدنى‌ها ←

.....

← و آتش دوزخ و عقرب‌ها و مارها و غل و زنجیرها و عذاب‌ها و نوشیدنی‌های مذاب و متعفّن و تلخ آن ـ همگی از جملهٔ محسوسات جسمانی می‌باشند ، و اینکه برای بهشتیان و دوزخیان افزون بر لذّت‌ها و درد و رنج‌های معنوی و روحانی لذّت‌ها و درد و رنج‌های جسمانی هم وجود دارد ، که صرف معانی نمادین و تمثیلی و خیالی ـ که برخی از حکیمان مسلمان بر این نظر و باور می‌باشند ـ و از قبیل لذّت‌ها و رنج‌های عقلی صرف ـ که فیلسوفان بر آن عقیده و باورند ـ نیست ، بلکه آنچه با ضرورت دین ثابت شده و شریعت سرور رسولان ﷺ بر آن قرار و استقرار یافته این است که بهشت و دوزخ و همین طور همهٔ لذّت‌های و درد و رنج‌های آن دو از موادّ جسمانی و محسوس می‌باشند ، افزون بر اینکه در بهشت و دوزخ لذّت‌ها و رنج‌های روحانی و مقام قرب و نزدیکی و رضوان و رضایت الهی در درجات بهشت و دوری از رحمت خداوند متعال در درکات و طبقات زیرین جهنّم هم هست . پس لذّت‌ها و رنج‌های آن محسوس و جسمانی است و از مادّه‌هایی نورانی است که خداوند به قدرت خود در بهشت آفریده است یا از مادّه‌هایی تیره و تاریک است که خداوند به قدرت خود در آتش خلق نموده است . پس بهشت و لذّت‌های آن دارای مادّه‌های جسمانی و نورانی و الهی است و آفرینش این مواد هم از عالم امر و تجرّد است ـ همانند عرش و کرسی و حجاب‌ها و سراپرده‌های نور و حوریان ـ که از مادّه‌های نورانی آفریده شده‌اند ، و همین طور خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و رودها و خانه‌ها و کاخ‌های آن [که همه نورانی است] ، و خداوند این مطالب را در کتاب خود آورده و به گونه‌ای روشن و صریح بیان نموده که جای هیچ تأویلی در آن نگذاشته است .

و خدای متعال فرموده : ﴿ در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذّتی است و جویبارهایی از انگبینِ ناب ، و در آن جا از هر گونه میوه برای آنان هست ﴾ [سورهٔ محمّد ، آیهٔ ۱۵] ، و فرموده : ﴿ این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند ﴾ [سورهٔ رعد ، آیهٔ ۳۵] ، و فرموده : ﴿ حورانی پرده‌نشین در خیمه‌ها ﴾ [سورهٔ الرحمن ، آیهٔ ۷۲] ، و فرموده : ﴿ و آنها را با حوریان درشت‌چشم همسر می‌گردانیم ﴾ [سورهٔ دخان ، آیهٔ ۵۴] ، و : ﴿ در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند . آنها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند . در آن جا برای آنها میوه است و هرچه دلشان بخواهد ﴾ [سورهٔ یس ، آیهٔ ۵۵ ـ ۵۷] ، و : ﴿ و مانند آن برای آنها آورده شود و در آن جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت ﴾ [سورهٔ بقره ، آیهٔ ۲۵] ، و : ﴿ بگو : برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها روان است ، در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و خشنودی خدا ﴾ [سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۵] ، و : ﴿ و سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان ، و خشنودی خدا بزرگتر است . این است همان کامیابی بزرگ ﴾ [سورهٔ توبه ، آیهٔ ۷۲] ، و : ﴿ روزیشان صبح و شام در آن جا [آماده] است . این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می‌دهیم ﴾ [سورهٔ مریم ، آیهٔ ۶۲ ـ ۶۳] ، و : ﴿ بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیرشان ←

.....

← جویبارها روان است. در آن‌جا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند. در آن جا بر سریرها تکیه می‌زنند﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۳۱]، و: ﴿و لباسشان در آن جا از پرنیان است﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۲۳]، و: ﴿شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید. سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی در برابر آنان می‌گردانند، و در آن جا آنچه دل‌ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] و شما در آن جاودانید﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۰ ـ ۷۱]، و: ﴿براستی پرهیزکاران در جایگاهی آسوده‌اند. در بوستان‌ها و کنار چشمه‌سارها. پرنیانِ نازک و دیبای ستبر می‌پوشند [و] برابر هم نشسته‌اند. [آری] چنین [خواهد بود] و آنها را با حوریان درشت‌چشم همسر می‌گردانیم. در آن جا هر میوه‌ای را آسوده خاطر می‌طلبند﴾ [سورهٔ دخان، آیهٔ ۵۱ ـ ۵۵]، و: ﴿پرهیزکاران در باغ‌هایی و در ناز و نعمتند. به آنچه پروردگارشان به آنان داده دلشادند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ مصون داشته است﴾ [سورهٔ طور، آیهٔ ۱۷ ـ ۱۸]، و: ﴿اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌سارانند. با هر میوه‌ای که خوش داشته باشند. به پاداش آنچه می‌کردید بخورید و بیاشامید. گواراتان باد!﴾ [سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۴۱ ـ ۴۳]، و: ﴿همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه‌ای از کافور دارد. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاریش می‌کنند﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۵ ـ ۶]، و: ﴿و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۱]، و: ﴿در بهشت برینند. سخن بیهوده‌ای در آن جا نشنوند. در آن چشمه‌ای روان باشد. تخت‌هایی بلند در آن جاست، و قدح‌هایی نهاده شده، و بالش‌هایی پهلوی هم، و فرش‌هایی زربفت گسترده﴾ [سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۱۰ ـ ۱۶]، و: ﴿و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که: از آن آب یا از آنچه خدا روزیِ شما کرده بر ما فروریزید. می‌گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۰]، و دیگر آیاتی که در توصیف بهشت و نعمت‌های آن وارد شده است؛ که خداوند متعال در کتاب کریم خود با بیش از ۷۰ آیه به صراحت و با ظاهری روشن به بندگانش خبر از جسمانی بودن بهشت و نعمت‌های آن داده است و همین طور آیه‌هایی که دربارهٔ آتش دوزخ و عقوبت‌های آن وارد شده است. بنابراین تأویل بردن همهٔ این آیات به نماد و خیال و تمثیل ـ چنان که صدراﷺ بر این باور است ـ یا تأویل به لذّت‌ها و رنج‌های عقلی ـ که فلاسفه بر این باورند ـ ردکردن صریح قرآن و مخالفت کردن با متون صریح آیات و تکذیب کردن روایت‌های متواتر در باب بهشت و دوزخ است ـ چنان که این امر موقع ذکر اخبار صریح روشن خواهد شد.

و خلاصهٔ سخن اینکه: نه تنها اهل بهشت از لذّت‌های معنوی و جسمانی، هر دو، نسبت به تفاوت درجه و جایگاه‌هایی که دارند بهره‌مند می‌شوند، و در بهشت مقامات و گرامیداشت‌هایی از جانب خداوند متعال دارند که همان معرفت به خداوند متعال است، بلکه در هر هفته این کرامات و گرامیداشت‌ها برایشان افزون می‌گردد، و به اندازهٔ درجاتی که دارند دارای مقام قرب و نزدیکی و رضوان و رضایت الهی می‌باشند ـ که بزودی همهٔ این مطالب در ضمنِ روایت‌هایی که بیان می‌داریم برایت توضیح داده می‌شود ـ. بلکه فاضلان ←

.....

← وبزرگان اهل بهشت در بهشت جسمانی نیز از نعمت‌های روحانی لذّت می‌برند؛ زیرا از نعمت‌های جسمانی آن از این جهت بهره‌مند و برخوردار می‌شوند که بهشت محلّ ظهور کرامت و بزرگواری خداوند است، و از حوریان آن به این خاطر لذّت می‌برند که از کرامت‌هایی است که خداوند با آن اهل بهشت را گرامی داشته است، و در کاخ‌های بهشتی از این رو سکنا می‌گزینند که عطیّه و بخشش خداوند به آنهاست، و از جامه‌های زربفت و سندس و ابریشم و استبرق به این خاطر می‌پوشند که خداوند به آنها خلعت داده است، و بوی خوش و معطّر هر گلی را از این جهت استشمام می‌کنند که از لطف و مهربانی خداوند بر ایشان و نسیم مهرورزی او در حقّ بهشتیان وزیده است، و از نعمت‌ها و میوه‌های بهشتی با این دید تناول می‌کنند که خداوند به ایشان ارزانی نموده است، و از نوشیدنی‌ها و چشمه‌ساران بهشت به این خاطر می‌نوشند که خداوند آنها را با آن چشمه‌ها سیراب کرده است، و به خوشی و پاکیزگی در بهشت به سر می‌برند چراکه محلّ گرامی داشتن و رحمت خداست، و هرکس در دنیا حقیقت عبادت و بندگی را دریابد و بدان مأنوس گردد و از آن لذّت ببرد و حقّ آن را ـ که محبّت و اخلاص و دیگر مؤلّفه‌های کامل کنندهٔ اعمال است ـ ادا کند در بهشت جسمانی هم افزون بر قرب مقام و عندیّت و رضایت خداوندی که دارد از نعمت‌های معنوی نیز برخوردار می‌شود.

عالم بزرگ ما شیخ مفید ـ که تربتش خوش باد ـ فرموده است: [بهشت] سرای پرنعمت است، که هرکس بدان جا وارد شود هیچ رنج و سختی‌ای نبیند، [و] آن خانه را خداوند [پاک و منزّه] برای کسانی قرار داده که او را بشناسند و بپرستند. نعمت‌های آن جاودانه است و تمامی ندارد، و ساکنان آن چند قسم هستند: برخی برای خداوند به طور کامل خالص شدند، که ایشان در امنیّت کامل از عذاب الهی وارد آن جا می‌شوند. برخی اعمال خالص خود را با گناهانی درآمیخته گویا توبه کردن از آنها را به تأخیر انداخته‌اند، که پیش از آن مرگ ناگهانی سراغ ایشان آمده است، پس نوعی عقوبت در دنیا و آخرت به ایشان رسیده یا فقط در دنیا گرفتار عقوبت می‌شوند، و از آن پس زمانی که بخشیده شده و عقوبت را از سر بگذرانند ساکن بهشت می‌شوند. برخی دیگر بدون اینکه در دنیا عمل شایسته‌ای داشته باشند مورد لطف و تفضّل خداوند قرار می‌گیرند، ایشان کودکانی جاودانه در بهشت هستند که خداوند برآورده کردن خواسته‌های بهشتیان و خدمت به ایشان توسّط آنان را پاداش آنها که اهل کار و کوششند قرار داده است، و این خدمتکاری هم برای ایشان سختی و مشقّتی در پی ندارد؛ زیرا در سرشت و طبیعتشان شادمان کردن به سبب تلاش برای برآوردن خواسته‌ها [ی مؤمنان] نهفته است، [و پاداش] بهشتیان لذّت بردن از غذاها و نوشیدنی‌ها و چشم‌اندازها و لذّت‌های جنسی و آنچه حواسّ ایشان درک و حس می‌کند است که بر تمایل به آن سرشته شده‌اند و با دستیابی به آنها به خواستهٔ خود می‌رسند، و در بهشت هیچ انسانی نیست که از غیر غذا [و نوشیدنی] و خوشی‌های حسّی لذّت ببرد.

و سخن کسی که پنداشته در بهشت کسانی هستند که تنها از تسبیح و تقدیس خداوند و عبادت لذّت می‌برند نه از خوردن و آشامیدن، از چارچوب عقیدتی اسلام بیرون است و از مذهب و منش مسیحیان گرفته شده که ←

.....

← پنداشته‌اند بندگان فرمانبردار دنیا در بهشت تبدیل به فرشتگانی می‌شوند که نمی‌نوشند و نمی‌خورند و زناشویی نمی‌کنند، امّا خداوند این باور و پندار را با خوردن و نوشیدن و روابط زناشویی که در کتاب خود تلاشگران دنیا را به آنها ترغیب نموده دروغ دانسته و فرموده است: ﴿میوه و سایه‌اش پایدار است. این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند﴾ [سورهٔ رعد، آیهٔ ۳۵]، و فرموده: ﴿در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته﴾ [سورهٔ محمّد، آیهٔ ۱۵]، و: ﴿حورانی پرده‌نشین در خیمه‌ها﴾ و: ﴿و حوران چشم‌درشت﴾ [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۲۲]، و: ﴿و آنها را با حوریان درشت‌چشم همسر می‌گردانیم﴾ و: ﴿و نزد ایشان [دلبرانی] فروهشته‌نگاه‌اند همسالان﴾ [سورهٔ ص، آیهٔ ۵۲]، و: ﴿در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند. آنها با همسرانشان﴾، و: ﴿و مانند آن برای آنها آورده شود و در آن جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت﴾.

و کسی که در بهشت وجود گروهی از آدمیان را که نه می‌خورند و نه می‌آشامند ثابت نموده است، اگر از کسی که تقلید از او جایز نیست پیروی ننموده و یا به حدیثی ساختگی تمسّک نکرده، چگونه در حالی که کتاب خدا بر ضدّ این امر سخن می‌گوید و اجماع بر خلاف اوست چنین چیزی را اجازه کرده؟ پایان سخن شیخ مفید که در کمال متانت است.

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارِ فرموده است: بدان که ایمان به بهشت و دوزخ بنا بر آنچه در آیات و روایات بدون تأویل آمده است از زمرهٔ ضروریّات دین است (انکارش انسان را به کفر می‌کشاند)، و منکران این دو و کسانی که آیات و روایات مربوط به آنها را مانند فیلسوفان به تأویل می‌برند از دایرهٔ دین بیرونند [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۵]، و در کتاب مختصر العقاید فرموده است: واجب است که به بهشت [و دوزخ] به همان گونه اعتقاد داشت که از صاحب شریعت وارد شده و مشخّص گردیده، و تأویل بردن آن [دو] به علوم حقّ و باطل و اخلاق نیکو [و بد] کفر و بی‌دینی است [العقائد، ص ۷۴ـ۷۵].

و خلاصه همان طوری که اعتقاد به جسمانی بودن معاد از ضروریّات دینی است انکار جسمانی بودن بهشت و دوزخ و نعمت‌ها و عذاب‌های آن نیز از ضروریّات دین است، بنابراین انکار جسمانی بودن بهشت و نعمت‌هایش و دوزخ و عذاب‌هایش انکار ضروری دین است، و تفاوت بهشتیان و دوزخیان به درجات (مراتب رو به ترقّی) و درکات (مراتب رو به نزول) و حاصل شدن برترین درجات بهشت و قرب به خداوند و بزرگواری‌ها و نزدیک بودن به اولیای الهی در بهشت و حصول دوری کامل از رحمت الهی برای دشمنان خدا در طبقات زیرین و درکات جهنّم منافاتی با حصول لذّت‌های جسمانی و درد و رنج‌های مادّی برای ایشان در بهشت و دوزخ ندارد، پس برای اهل بهشت افزون بر لذّت‌های عقلی و معنوی لذّت‌های جسمانی هم وجود دارد، بلکه پس از برخورداری از لذّت‌های جسمانی و بعد از حصول مرتبهٔ رضایت الهی و رسیدن به مقامات قرب و نزدیکی موظّف به بهره بردن از این لذّت‌های جسمانی‌اند و خداوند به ایشان امر می‌فرماید تا به سوی ←

و از ادعیهٔ معروفه در باب وصیّت است که رسول خدا ﷺ فرمودند که خلایق به آن نحو وصیّت نمایند که آن را دعای عهدنامهٔ میّت گویند. و در آن دعا مذکور است عقاید لازمهٔ واجبه که همهٔ آنها از ضروریّات دین است، و علما آن عهدنامه را به اسناد معتبره نقل نموده‌اند، که رسول خدا ﷺ فرمودند که: در هنگام مرگ وصیّت نیکو نمایید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله، چگونه وصیّت نماییم؟ فرمود: چون وفات کسی نزدیک شد، مردم در نزد او جمع شوند، پس بگوید: ﴿اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ﴾ الرَّحمنَ الرَّحيمَ، إِنِّي أَعهَدُ إِلَيكَ أَنّي أَشهَدُ أَن لا إِلٰهَ إِلّا أَنتَ، وَحدَكَ لا شريكَ لَكَ، وأَنَّ مُحَمَّداً [ﷺ] عَبدُكَ ورَسولُكَ، وأَنَّ السّاعَةَ آتيةٌ لا رَيبَ فيها، وأَنَّكَ تَبعثُ مَن فِي القُبورِ، وأَنَّ الحِسابَ حَقٌّ، والجَنَّةَ حَقٌّ، وما وعدَ اللهُ فيها[1] مِنَ المَآكِلِ والمَشارِبِ والمَناكِحِ[2] حَقٌّ، وأَنَّ النّارَ حَقٌّ، وأَنَّ الإيمانَ حَقٌّ، وأَنَّ الدّينَ كَما وَصفتَ، والإسلامَ كَما شَرعتَ، وأَنَّ القَولَ كَما قُلتَ، وَأَنَّ القُرآنَ كَما أَنزَلتَ، وأَنَّكَ أَنتَ اللهُ الحَقُّ المُبينُ، وأَنّي أَعهَدُ إِلَيكَ في دارِ الدُّنيا أَنّي رَضيتُ بِكَ رَبّاً، وبِالإسلامِ ديناً، وبِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيّاً، وبِعَلِيٍّ إماماً[3]، وبِالقُرآنِ كِتاباً، وأَنَّ أَهلَ بَيتِ نَبِيِّكَ ـ عَلَيهِ وعَلَيهِمُ السَّلام ـ أَئِمَّتي. اللّٰهُمَّ، أَنتَ ثِقَتي عِندَ شِدَّتي، ورَجائي عِندَ كُربَتي، وعُدَّتي عِندَ الأُمورِ الَّتي تَنزِلُ بي، وأَنتَ[4] وَلِيّي في نِعمَتي وإِلٰهي وآلِهُ آبائي. صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، ولا تَكِلني إِلى نَفسي طَرفَةَ عَينٍ أَبداً، وآنِس في قَبري وَحشَتي، واجعَل لي عِندكَ عَهداً يَومَ أَلقاكَ [مَنشوراً].[5]

← اهل و خانوادهٔ خود در بهشت بازگردند و با ایشان در قصرها و بستان‌ها و رودهای آن آنچنان که دلشان می‌خواهد ـ اعمّ از خوردنی و آشامیدنی و زناشویی و مسکن‌ها و امثال آن ـ بهره ببرند ـ چنان که روایات مربوط به این مطلب را در جای خود بیان خواهیم کرد.

۱. در مصباح: وما وعدت فيها من النعيم.

۲. در هر دو مصدر: من المآكل والمشرب والنكاح.

۳. در هر دو مصدر: وليّا.

۴. در مصباح: فأنت.

۵. یعنی: ﴿بارالها! ای پدیدآورندهٔ آسمان‌ها و زمین! ای دانای نهان و آشکار﴾ [سورهٔ زمر، آیهٔ ۴۶] بخشندهٔ ←

پس فرمودند که: این عهد و پیمانی است از میّت با خدا، در روزی که می‌خواهد وصیّت کند.

و مجلسی ـ علیه الرحمه ـ فرمود که: وصیّت لازم است.[۱] و واجب است بر هر مسلمانی که صحیفهٔ اعتقادات را درست کند و به مُهر گواهان برساند تا در میان کفن او بگذارند.

و بالجمله، ایمان به جنّت و نار و جسمانیّت جنّت و نار و جسمانیّت نعمای محسوسهٔ جنّت از مآکل و مشارب و مناکح و مساکن، به آنچه خداوند در قرآن به آن اخبار فرموده و وعده داده به عِباد صالحین و مؤمنین و متّقین، و همچنین آلام و عقوبات حسّیّهٔ جهنّم ـ از نار سموم و حَیّات و عَقارب و مَقامع حدید[۲] و زَقّوم[۳] و غِسلین[۴] و ماء حَمیم[۵]

← مهربان! من با تو پیمان می‌بندم که گواهی دهم هیچ معبود بحقّی جز تو که خدای یکتایی نباشد، در حالی که شریکی نداری، و اینکه محمّد [ﷺ] بنده و فرستادهٔ توست، و قیامت خواهد آمد و هیچ تردیدی در آن نیست، و تو همهٔ مردگان را از گور برمی‌انگیزی، و گواهی می‌دهم که حساب حقّ است، و بهشت حقّ است، و وعده‌های خداوند نسبت به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و ازدواج‌های بهشتی حقّ است، و دوزخ حقّ است، و ایمان حق، و دین [یا جزا و پاداش] به همان صورتی است که تو توصیف نمودی، و اسلام همان گونه است که تشریع کردی، و سخن همان است که تو فرمودی، و قرآن به همان گونه‌ای است که تو نازل فرمودی، و تنها تو خداوند حقّ آشکاری، و من در عالم دنیا با تو عهد می‌بندم که به پروردگاری تو خرسندم و اینکه اسلام دین من باشد و محمّد [ﷺ] پیامبر من و علی امام من و قرآن کتاب [آسمانی] و خاندان پیامبرت امامان من باشند. بارخدایا! در سختی‌ها تنها تو مورد اعتماد و تکیه‌گاه منی، و در اندوه‌هایم تنها تو مایهٔ امیدواری منی، و تنها تو توشه و ذخیرهٔ من در بلاهایی هستی که بر من فرود می‌آیند، و تنها تو ولیّ من در نعمتم هستی و خدای من و خدای پدران منی. بر محمّد و خاندان او درود بفرست، و مرا یک چشم بر هم زدن به خود وامگذار، و در قبرم انیس و همدم وحشت‌های من باش، و برای من در روزی که به دیدار تو می‌آیم از نزد خود پیمانی [گشاده] قرار بده. [مصباح المتهجّد، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳، ضمن شمارهٔ ۲۸]

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۳: الوصیّة حق علی کلّ مسلم، و ج ۱۰۰، ص ۲۹۳ ـ ۲۰۰، الوصیّة ولزومها.

۲. مقامع حدید: پتک‌های آهنی.

۳. زقّوم: نام درختی در دوزخ که میوهٔ بسیار تلخ دارد و دوزخیان از میوهٔ آن می‌خورند.

۴. غِسلین: آنچه که از بدن دوزخیان روان شود ـ مانند خونابه و زردآب.

۵. ماء حمیم: آب بسیار داغ.

و امثال آن، كه حق تعالى در قرآن به آن انذار فرموده كفّار و منافقين و اهل طغيان از عُصات و مُذنبين را ـ واجب و لازم است كه شخص به آن اعتقاد نمايد و ايمان به آن آورد. و تأويل نمودن آنها را ـ به آنكه چون عوام الناس و عرب نمى‌فهميدند لذايذ روحانيّه را، لهذا حق تعالى تعبير فرموده به لذايذ حسّيّه تا آنكه قريب به فهم ايشان باشد و ذكر آنها در آيات و اخبار، تقريب اذهان عوام الناس است ـ مجرّد الحاد و كفر است، و كلام كسى را ماند كه بالمرّه خبرى از شرع مقدّس و اساس شريعت نداشته باشد.

وإذا عرفت ذلك فاعلم أنّ المخالف في المسألة كثيرٌ من الحكماء، وهم فرقتان: فرقةٌ منهم منكرون لجسمانيّة الجنّة والنار وما فيهما رأساً، وهم الفلاسفة الأقدمون ومن يحذو حذوهم من التابعين، كما أنّهم منكرون للمعاد الجسمانيّ وقائلون بالمعاد الروحانيّ وروحانيّة الجنّة والنار، فيجعلون ذلك من قبيل اللذّات والآلام العقليّتان.

قال شارح المقاصد في تقرير مذهب الحكماء في الجنّة والنار والثواب والعقاب: وأمّا الأكثرون فيجعلون ذلك من قبيل اللذّات والآلام العقليّة، وذلك أنّ النفوس البشريّة ... عندهم لا تفنى بخراب البدن، بل تبقى ملتذّةً بكمالاتها مبتهجةً بإدراكاتها، وذلك سعادتها وثوابها وجنانها على اختلاف المراتب وتفاوت الأحوال، أو متألّمةً[1] بفقد الكمالات وفساد الاعتقادات، وذلك شقاوتها وعقابها ونيرانها على ما لها من اختلاف التفاصيل، وإنّما لم يتنبّه لذلك في هذا العالم لاستغراقها في تدبير البدن وانغماسها في كدورات عالم الطبيعة ...، فما ورد في لسان الشرع ـ من تفاصيل الثواب والعقاب وما يتعلّق بذلك من السمعيّات ـ فهي مجازاتٌ وعباراتٌ عن تفاصيل أحوالها في السعادة والشقاوة واختلاف أحوالها[2] في اللذّات والآلام والتدرّج ممّا لها من دركات الشقاوة إلى درجات السعادة؛ فإنّ الشقاوة السرمديّة إنّما هي بالجهل المركّب الراسخ، انتهى.

---

۱. در نسخ: متألّمة المراتب و.

۲. در نسخ: أحوالهما.

وقال العلّامة المجلسيّ ﷺ في ردّ هؤلاء بعد نقل كلام شارح المقاصد في تقرير مذهبهم: ولا يخفى على من راجع كلامهم وتتبّع أُصولهم أنّ جلّها لا يطابق ما ورد في شرع[١] الأنبياء، وإنّما يمضغون ببعض أُصول الشرائع وضروريّات الملل على ألسنتهم في كلّ زمان حذراً من القتل والتكفير من مؤمني أهل زمانهم، فهم يؤمنون بأفواههم وتأبى قلوبهم، وأكثرهم كافرون. ولعمري من قال بأنّ الواحد لا يصدر عنه إلّا الواحد، و: كلّ حادث مسبوقٌ بمادّة، و: ما ثبت قدمه امتنع عدمه، وبأنّ العقول والأفلاك وهيولى العناصر العديمة و إنّ الأنواع المتولّدة[٢] كلّها قديمةٌ، و: إنّه لا يجوز إعادة المعدوم، و: إنّ الأفلاك متطابقةٌ، و: لا تكون العنصريّات فوق الأفلاك، وأمثال ذلك، كيف يؤمن بما أتت به الشرائع ونطقت به الآيات وتواترت به الروايات ـ من اختيار الواجب، وأنّه يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد، وحدوث العالم، وحدوث آدم، والحشر الجسمانيّ، وكون الجنّة في السماء مشتملةً على الحور والقصور والأبنية والمساكن والأنهار والأشجار، وأنّ السماوات تنشقّ وتطوى، والكواكب تنتشر[٣] وتتساقط بل تفنى، وأنّ الملائكة أجسامٌ ملئت منهم السماوات، ينزلون ويعرجون، وأنّ النبيّ ﷺ قد عرج إلى السماء، وكذا عيسى وإدريس ﷺ، وكذا كثيرٌ من معجزات الأنبياء والأوصياء ﷺ ـ من شقّ القمر، وإحياء الأموات، وردّ الشمس، وطلوعها من مغربها، وكسوف الشمس في غير زمانه، وخسوف القمر في غير أوانه، وأمثال ذلك ـ؟ ومن أنصف ورجع [إلى] كلامهم علم أنّهم لا يعاملون أصحاب الشرائع إلّا كمعاملة المسهتزئ بهم، أو من جعل الأنبياء ﷺ كأرباب الحيل والمعمّى[٤] الذين لا يأتون بشيءٍ يفهمه الناس، بل يلتبسون عليهم في مدّة بعثتهم، انتهى كلامه طاب ثراه.

أقول: ولقد أجاد ﷺ وأتى بما فوق المراد، والظاهر أنّ بطلان كلماتهم في أكثر مسائل المبدأ والمعاد ممّا لا يكاد يخفى على المسلمين، خصوصاً على العلماء المتبحّرين، وإنّما

---

١. در مصدر: شرائع.

٢. در مصدر: المتوالدة.

٣. در مصدر: تنتثر.

٤. در مصدر: والمعمّيات.

الكلام في الفرقة الثانية، فهم المتأخّرون من حكماء المسلمين الذين يقولون بمقالة أهل الأديان والشرائع، ويظهرون الإيمان ممّا جاء به النبيّ ﷺ من جسمانيّة الجنّة والنار وما فيهما من الثواب والعقاب ـ كصدر المتألّهين ومن تبعه من المنتحلين إلى الحكمة ـ، فكلماتهم أيضاً غير مطابقة لما أتت به الشرائع ونطقت به الآيات وتواترت به الروايات، حيث إنّهم يقولون بأنّ الجنّة وما فيها من اللذائذ وكذا النار وما فيها من الآلام بل أُمور الآخرة بكلّيّتها من قبيل المثال والخيال، ويقولون بأنّ للنفس مرتبتين: خياليّةٌ وعقليّةٌ، وإدراكها للحسّيّات في البرزخ والقيامة والجنّة والنار إنّما هو بقوّتها الخياليّة.

وقال ﷺ في الأسفار: فصلٌ في تتمّة الاستبصار في بيان حقيقة أحوال الجنّة والنار.

قد علمت أنّ النشأة الآخرة نشأةٌ متوسّطةٌ بين المجرّدات العقليّة وبين الجسمانيّات المادّيّة، فكلّما فيها صورٌ محسوسةٌ مدركةٌ بقوّةٍ نفسانيّةٍ هي خيال في هذا العالم وحسّ في ذلك العالم، والإنسان إذا مات وتجرّد عن هذا البدن الطبيعيّ قامت قيامته الصغرى، وحشر أوّلاً إلى عالم البرزخ، ثمّ إلى الجنّة والنار عند القيامة الكبرى. والفرق بين الصور التي يراها ويكون عليها الإنسان في البرزخ والتي يشاهدها ويكون عليها في الجنّة والنار عند القيامة الكبرى إنّما يكون بالشدّة والضعف والكمال والنقصان؛ إذ كلٌّ منها صورٌ إدراكيّةٌ جزئيّةٌ غير مادّيّةٍ، إلّا أنّها مشهودةٌ في عالم البرزخ بعين الخيال، وفي عالم الجنان بعين الحسّ لكن عين الحسّ الأُخرويّ ليس غير عين الخيال، بخلاف الحسّ الدنيويّ المنقسم بخمس قوى في خمس مواضع من البدن مختلفةٌ، فموضع البصر هو العين، وموضع السمع هو الأُذن و [موضع] الذوق هو اللسان، ولا يمكن أيضاً أن يفعل كلٌّ منهما فعل صاحبه، فالبصر لا يسمع، والسمع لا يبصر، وهما لا يذوقان ولا يشمّان، وعلى هذا القياس. وأمّا حواسّ الآخرة فجميعها [في موضع] واحدٍ غير متغايرٍ في الوضع والجهة، وكلٌّ منها يفعل فعل صاحبه.

وقال أيضاً في هذا المقام: إنّ الجنّة الجسمانيّة عبارةٌ عن الصور الإدراكيّة القائمة بالنفس الخياليّة ممّا تشتهيها الأنفس وتستلذّها، ولا مادّة ولا مظهر لها إلّا النفس، وكذا فاعلها وموجدها القريب، وهو هي لا غير ...، وإنّ كلّ ما يوجد فيها ـ من الأشجار والأنهار

والأبنية والغرفات ـ كلّها حيّةٌ بحياةٍ ذاتيّةٍ، وحياتها كلّها حياةٌ واحدةٌ هي حياة النفس التي تدركها وتوجدها، وإنّ إدراكها للصور هو بعينه اتّحادها لها، انتهى كلامه.

وقد أوضحنا مراده من القوّة الخياليّة في الأُصول المؤسّسة عنده في المعاد الجسمانيّ في مقدّمات الكتاب، وقد عرفت عدم تماميّة مقالاته و [منافاة] قواعده المخترعة لقواعد أكثر الحكماء فضلاً عن غيرهم من علماء الإسلام و [أنّها] مخالفٌ لما استقرّت عليه الشرائع، ونطقت به نصوص الكتاب، وتواترت به الأخبار. ومع ذلك نقول في المقام: إنّ اللذّات والآلام الحسّيّين إنّما تكونان بتوسّط الحواسّ الخمس الظاهرة، لا بالقوّة الخياليّة فقط؛ مثلاً: الالتذاذ بالمأكولات والمشروبات الموافقة الملائمة للطبع والتألّم من غير الملائمة إنّما يكونان بوصولهما الذائقة ثمّ إلى الحسّ المشترك المسمّى عندهم بالنبطاسياء التي موضعها ابتداء التجويف الأوّل من التجويفات الثلاث التي للدماغ، ثمّ تصل صورتها الجزئيّة على جزئيّتها إلى القوّة الخياليّة التي شأنها إدراك الصور المحسوسة الجزئيّة بجزئيّتها وحفظها، ثمّ بعد وصول الصور المذكورة إلى الخيال تدركها النفس بجزئيّتها، فتلتذّ منها إن كانت موافقة ملائمة، وتتألّم منها إن كانت غير ملائمةٍ، وهكذا شأن النفس في إدراكها للصور الجزئيّة المحسوسة كلّها ـ مشمومةً كانت، أو مسموعةً، أو مبصرةً، أو ملموسةً ـ، فلا يمكن للنفس إدراك واحدةٍ من هذه الصور بمجرّد الخيال حسب بلا توسّط الحسّ الظاهر، بلا خلافٍ في ذلك لأحدٍ من أهل العلم، إلّا أن ينكر المعاد الجسمانيّ. وكذا الجنّة والنار الجسمانيّتان على ما نطقت به الشرائع ونطقت به الآيات الفرقانيّة والنصوص النبويّة، وهو كما ترى، وقد تقدّم تزييف ذلك وبطلانه في مقدّمات الكتاب.[1]

---

۱. يعنى: حال كه اين مطالب را دانستى بدان كه مخالفان در اين مسأله بسيارى از فيلسوفانند، كه خود دو گروه مى‌باشند: عدّه‌اى از ايشان بكلّى منكر جسمانى بودن بهشت و دوزخ و آنچه در آنهاست مى‌باشند، كه عبارتند از فيلسوفان متقدّم و كسانى كه دنباله‌رو آنها مى‌باشند، همان طورى كه منكر معاد جسمانى بوده و اعتقاد دارند كه معاد فقط با روح است و بهشت و دوزخ هم روحانى است، در نتيجه لذّت و درد و رنج آن را از جملهٔ لذّت و الم‌هاى عقلى قرار مى‌دهند.

شارح مقاصد (تفتازانى) در بيان نظريّهٔ فلاسفه دربارهٔ بهشت و دوزخ و پاداش و عقاب مى‌گويد: بيشترشان ←

.....

← لذّت و رنج بهشت و دوزخ را عقلی می‌دانند ، و این باور از این روست که به نظر ایشان نفس و روح بشر با نابودی بدن ویران نمی‌شود ، بلکه باقی می‌ماند در حالی که از کمالات خود لذّت می‌برد و از ادراکات خود سرشار ابتهاج و سرخوشی می‌گردد ، و با اختلافی که در درجات و تفاوت احوال دارند همین مایهٔ سعادت و پاداش و بهشت ایشان است ، یا به خاطر نداشتن کمالات و فساد عقاید دردمند می‌شوند ، و این نیز نگون‌بختی و عقوبت و آتش آن ـ بسته به اختلاف تفصیل‌ها ـ است ، و اینکه در این عالم متوجّه این جهت نیست به خاطر آن است که بشدّت مشغول تدبیر بدن و فرورفته در تیرگی‌های عالم طبیعت است .... پس تفصیل ثواب و عقاب و مطالب مربوط به آن از مطالب غیر عقلی مجاز و غیر حقیقی بوده و عبارتند از تفصیل احوال نفوس در خوشبختی و نگونساری و تفاوت احوال نفوس در لذّت‌ها و رنج‌ها و حرکت تدریجی از مراحل پایین بدبختی تا مراحل بالای خوشبختی ؛ چراکه شقاوت ابدی فقط به سبب جهل مرکّبی است که در جان رسوخ کرده باشد . [شرح المقاصد في علم الكلام ، ج ۲ ، ص ۲۲۴ ، و نیز ر.ک : بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۳۲۶ ـ ۳۲۷]

مرحوم مجلسی بعد از نقل سخن شارح مقاصد و تقریر نظریّهٔ آنها در ردّ سخن ایشان فرموده است : برای کسی که به سخنان ایشان مراجعه کند و در اصول و مبانی آنان پژوهش نماید مخفی و پوشیده نمی‌ماند که بیشتر سخنانشان با آنچه در شریعت پیامبران وارد شده مطابقت ندارد ، بلکه این گفته‌ها را با برخی از اصول و مبانی شریعت‌ها و مطالب ضروری ادیان بر زبان خود در هم می‌آمیزند تا از کشته شدن و اتّهام به کفر توسّط مؤمنان زمان خود برهند ، پس ایشان به زبان ایمان می‌آورند ولی با دل سر از ایمان برمی‌تابند ، و بیشترشان هم کافرند ، و سوگند به کسی که به من جان داده است هرکس بگوید : «از واحد [حقیقی] جز [فعل] واحد [شخصی] سرنمی‌زند» و : «هر موجود نوپدیدی مادّی است» و : «آنچه قدیم بودن آن ثابت شده محال است که معدوم گردد» و اینکه عقول و افلاک و هیولای عناصر معدوم و انواع حادثهٔ تمامی قدیم می‌باشند ، و اینکه بازگرداندن آنچه معدوم گشته محال است ، و : افلاک با هم تطابق و هماهنگی دارند (برای هر عقلی فلکی هست) ، و : «عنصریّات بر فراز فلکیّات نمی‌باشند» و ... چگونه می‌تواند به آنچه دین و شریعت آورده و آیات قرآن از آن سخن گفته‌اند و روایت‌های متواتری در آن موارد وارد شده است ـ که واجب تعالی مختار است و هرآنچه بخواهد انجام می‌دهد و بدان حکم می‌کند و عالم و آدم حادثند و حشر جسمانی است و اینکه بهشت در آسمان است و دارای حوریان و کاخ‌ها و ساختمان‌ها و خانه‌ها و نهرها و درختان است و آسمان‌ها از هم شکافته و در هم پیچیده می‌شوند و ستارگان پراکنده شده و سقوط کرده و بلکه از بین می‌روند و فرشتگان اجسامی‌اند که آسمان‌ها را پر کرده‌اند ، فرود آمده و به آسمان‌ها عروج می‌کنند ، و پیامبر ﷺ و همچنین حضرت عیسی و ادریس ﷺ هم به آسمان عروج نموده‌اند ـ ایمان بیاورد؟ و همین گونه است بسیاری از معجزات پیامبران و وصیّان ﷺ ـ مانند شقّ القمر (دو پاره شدن ماه) و زنده شدن مردگان و بازگشت خورشید و طلوع آن از مغرب و خورشید گرفتگی نابهنگام و ماه گرفتگی بی‌موقع و مانند اینها ... ـ که هرکس انصاف ←

.....

← پیشه کند و به سخنان فیلسوفان مراجعه نماید درمی‌یابد که ایشان با دینداران و شریعتمداران رفتاری شبیه تمسخر دارند، یا مانند کسی هستند که پیامبران ﷺ را به مثابه اهل ترفند و معمّاپردازان قرار می‌دهد که رفتارهایی می‌کنند که مردم از آنها چیزی نمی‌فهمند و از آن سر در نمی‌آورند، بلکه در دوران پیامبری خود امر را بر مردم مشتبه می‌کنند. [بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۲۸ـ۳۲۹]

به نظر من (مؤلّف) مرحوم مجلسی بخوبی سخن گفته و بیش از حدّ مراد و مقصود مطلب را بیان نموده است، وظاهراً باطل بودن سخنان فیلسوفان در بیشتر مسائل مبدأ و معاد بر هیچ مسلمانی بویژه بر عالمان چیره‌دست و متبحّر مخفی و پوشیده نباشد، و سخن در این جا فقط دربارهٔ گروه دوم است که حکمای متأخّرین از مسلمانان می‌باشند که همان سخن و گفتار دین‌ورزان و شریعت‌مداران را می‌گویند و اظهار ایمان به آنچه پیامبر ﷺ آورده است می‌کنند و اینکه بهشت و دوزخ و عذاب و پاداش در آن دو جسمانی است ـ مانند صدر المتألّهین و پیروان او که خود را به حکمت و فلسفه منتسب می‌دارند ـ، که سخنان ایشان نیز با آنچه شریعت‌ها آورده و آیات قرآن از آن سخن گفته و روایات متواتری دربارهٔ آنها وارد شده است مطابقت نمی‌کند؛ چراکه ایشان اذعان می‌دارند بهشت و لذّت‌های آن و همین طور دوزخ و درد و رنج‌هایش و بلکه تمامی امور آخرت نمادین و مثالی‌اند، و معتقدند نفس دو مرتبه دارد: خیالی و عقلی، که ادراکات حسّی نفس در برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ همه بواسطهٔ قوّهٔ خیال است.

وی در اسفار آورده است: فصلی در باب تکمیل روشنگری در بیان حقیقت احوال بهشت و دوزخ.

دانستی که عالم آخرت حدّ وسط عالم مجرّدات عقلی و عالم جسمانیّات مادّی است، پس هر زمان که در این عالم صورت‌های حسّی باشد که با قوای نفسانی درک شوند در این عالم صورت‌های خیالی و در آن عالم صورت‌های محسوس هستند، و زمانی که انسان بمیرد و از این بدن مادّی و طبیعی جدا شود قیامت صغرای وی بر پا می‌شود و نخست به عالم برزخ و سپس به هنگام قیامت کبرایش به بهشت و دوزخ محشور می‌گردد، و تفاوت صورت‌هایی که می‌بیند و در عالم برزخ بر مبنای آنهاست با صورت‌هایی که در بهشت و دوزخ مشاهده می‌کند و هنگام قیامت کبرا در بهشت و دوزخ بر آن صورت‌هاست تنها به شدّت و ضعف و کمال و نقصان می‌باشد؛ زیرا همهٔ این صورت‌های ادراکی جزئی و غیرمادّی‌اند، با این فرق که در عالم برزخ به چشم قوّهٔ خیال دیده می‌شوند و در عالم جنان با چشم محسوس اُخروی که غیر از چشم خیالی نیست، برخلاف حواسّ دنیوی که به ۵ قوّهٔ مختلف در ۵ جای بدن تقسیم می‌شوند: جای قوّهٔ باصره در چشم است، و [جایگاه] قوّهٔ سامعه در گوش، و ذائقه در زبان می‌باشد، که ممکن نیست هر یک از قوای حسّی کار دیگری را انجام دهد؛ مثلاً چشم نمی‌تواند بشنود و سامعه را یارای دیدن نیست و قوهٔ بینایی و شنوایی نمی‌توانند بچشند و بو کنند، و به همین ترتیب...، ولی حواسّ آخرت همگی [در] یک [جا] هستند و در وضعیّت و جهت ادراک با هم تغایری ندارند و هر قوّه‌ای کار دیگر قوا و حواس را انجام می‌دهد. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۳۵ـ۳۳۶]

←

مقالهٔ رابعه در بیان اوصاف بهشت و اوضاع بهشتی و اصل فهم بهشت، و آنچه خداوند کریم رحیم غفور در آن مهیّا فرموده از انواع نعم الهیّه بِأَنواعِها وأَصنافِها خارج از طَور[1]

← و در همان جاگفته است: بهشت جسمانی همان صورت‌های ادارکی است که در نفس خیالی می‌باشند ـ یعنی: چیزهایی که نفس به آنها میل و اشتها دارد و از آنها لذّت می‌برد ـ، و هیچ مادّه و محلّ ظهوری جز نفس ندارند، و فاعل قریب و ایجاد کنندهٔ آنها نفس است، و آن فاعل همان نفس است نه چیزی دیگر [یا: و آن فاعل عین آن صُور است، نه چیزی دیگر]، و هرچه در نفس پدید می‌آید ـ اعمّ از درختان و نهرها و ساختمان‌ها و اتاق‌ها ـ همگی زنده‌اند و حیات ذاتی دارند، و حیات همهٔ مظاهر بهشت همان حیات نفسی است که آنها را ادراک و ایجاد می‌کند، و درک صورت‌های نفسانی توسّط نفس عین ایجاد کردن آنها بوسیلهٔ نفس است. [الحكمة المتعالية في الأسفار العقليّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۲]

و پیش‌تر منظور وی را از قوّهٔ خیال در اصول اساسی و پی‌ریزی شده توسّط او در بحث معاد جسمانی در مقدّمهٔ کتاب توضیح دادیم، و کامل و درست نبودن سخن او و [منافات داشتن] قواعد خودساختهٔ وی را با قواعد بیشتر فیلسوفان ـ چه رسد به سخنان علمای اسلام ـ دریافتی، و اینکه این قواعد بر خلاف معنایی است که شریعت‌ها و دین‌ها بر آن استقرار یافته‌اند و متون صریح و روشن قرآن از آن سخن گفته و روایت‌های متواتری مطابق با آن وارد شده است. با وجود همهٔ اینها در این باره چنین می‌گوییم: لذّت‌ها و رنج‌های محسوس تنها به واسطهٔ حواسّ پنج‌گانهٔ ظاهری ادراک می‌شوند، نه بوسیلهٔ قوّه خیال تنها. به عنوان مثال لذّت بردن از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها که موافق و ملایم با طبیعت است و درد کشیدن و رنج بردن از آنچه موافق و متناسب با طبیعت نیست تنها به خاطر رسیدن خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها به ذایقه و چشایی و سپس به حسّ مشترک است که در نظر فلاسفه به آن بنطاسیا می‌گویند که محلّ آن شیار نخست مغز از میان شیارهای سه‌گانهٔ آن است. سپس صورت جزئی این محسوسات به همان صورت جزئی به قوّهٔ خیال می‌رسد که شأن آن ادراک صورت‌های حسّی جزئی با همان شکل جزئی و حفظ کردن آنهاست. بعد از آنکه صورت محسوس به خیال رسید نفس همان صورت جزئی را ادراک کرده و در صورتی که با نفس ملایم و متناسب باشد از آن لذّت می‌برد، و در غیر این صورت از ادراک آن گرفتار درد و رنج می‌شود، و حال و روز نفس در ادراک همهٔ صورت‌های جزئی و محسوس ـ چه صورتِ بوییدنی باشد، یا شنیدنی، یا دیدنی، یا لمس کردنی ـ چنین است. بنابراین برای نفس امکان ندارد که یکی از این صورت‌ها را با صرف قوّهٔ خیال و بدون واسطه‌گری حسّ ظاهری ادارک کند، و هیچ کدام از علما در این مسئله باهم اختلاف نظر ندارند، مگر اینکه شخص منکر معاد جسمانی باشد و بهشت و دوزخ جسمانی را ـ که ادیان از آن دم زده‌اند و آیات قرآن از آن سخن گفته و تصریحات پیامبر ﷺ در مورد آن وارد شده ـ نپذیرد، که ضعف و سستی چنین کلامی واضح است، و در همان مقدّمهٔ کتاب سستی و ابطال آن گذشت.

۱. طَور: حدّ، اندازه.

عقول است، و ادراک آن نمی‌توان نمود ـ نه به حواسّ ظاهره و نه به حواسّ باطنه ـ مگر بر سبیل انموذج و نمونه و بیان اجمالی و تصوّر في الجمله؛ چه حق تعالی در وصف بهشت فرموده: ﴿ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ﴾[1]. و بر سبیل عموم فرمود که: آنچه نفوس ناطقهٔ انسانیّه به آن میل نماید و آنچه اَعیُن خلایق[2] به آن لذّت بیابد، حق تعالی آن را آماده و مُعَدّ فرموده است در بهشت. و نیز حق تعالی فرموده: ﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾[3]. و در این آیهٔ شریفه نفی فرموده است علم و اطّلاع نفسی از نفوس ناطقهٔ انسانیّه را الی ما شاء الله، آنکه ادراک نماید از عظایم نعم الهیّه را که وعده فرموده به آن عباد صالحین خود را از جزای اعمال ایشان، و یا آنکه علم داشته باشند به آنچه باعث روشنی چشم ایشان خواهد بود. وفي المجمع عن النبيّ ﷺ: إنّ الله يقول: أعددت[4] لعبادي الصالحين ما لا عينٌ رأت، ولا أُذنٌ سمعت، ولا خطر على قلب بشر. وعن ابن عبّاس: هذا ما لا تفسير له؛ فإنّ الأمر أعظم وأجلّ ممّا يعرف تفسيره.

وقال تعالى: ﴿ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾. وفي الصافي: وهو ما لا يخطر ببالهم ممّا لا عينٌ رأت ولا أُذنٌ سمعت ولا خطر على قلب بشر. وفي المجمع: ﴿ وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾ أي: وعندنا زيادةٌ على ما يشاؤونه ممّا لم يخطر ببالهم، ولم تبلغه أمانيّهم.[5]

---

۱. یعنی: و در آن جا آنچه دل‌ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست]. [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۱]

۲. اَعیُن خلایق: دیدگان مردمان.

۳. یعنی: هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان شده است. [سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۷]

۴. در یک نسخه: أعدّت.

۵. یعنی: و در تفسیر مجمع البیان از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ انسانی خطور هم نکرده است، و از ابن‌عبّاس نقل شده: این جمله را نمی‌توان تفسیر کرد؛ زیرا بسی بزرگتر و باشکوه‌تر از آن است که تفسیرش دانسته شود. [مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۹۲]

←

پس وصف بهشت و فهم نعمت‌های الهیّه در دار جلال ربّ ذوالجلال ـ جلّ جلاله ـ که میزبان آن حضرت پروردگار ـ جلّت عظمته ـ و میهمان‌های آن انبیا و ائمّه و شهدا و عباد صالحین و مؤمنین موحّدین، و سکنهٔ آن ملائکهٔ مقرّبین و حوریات حسان مخلوقات از انوار ربّ العالمین است، غیرممکن [است]. و نمی‌شود آن را وصف و بیان نمود، مگر به همان بیاناتی که خداوند عزیز جلیل در قرآن کریم بیان آن فرموده، و امنا و خلفای طاهرین او کشف قناع از آن نموده‌اند[1]. پس توضیح مقال در بیان وضع بهشت و کیفیّت خلقت آن ـ چنان که مستفاد از آیات و اخبار است ـ آنکه: اصل خلقت بهشت و مادّهٔ آن، مخلوق از نور حضرت سیّد الشهدا ـ **علیهم من الله آلاف التحیّة والثناء** ـ است؛ چنان که در روایت معتبره است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: حق تعالی خلق فرمود از نور حسین من بهشت و حور العین را، و نور فرزندم حسین از نور خداوند است، و حسین عند الله تعالی افضل است از بهشت و حور العین.[2]

و امّا وضع بهشت، پس حق تعالی از برای آن حصاری قرار داده است که یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از یاقوت است. و به جای گِل، مشک ناب به آن به کار برده شده است. و کنگره‌های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است. **وفي أمالي الصدوق بسنده عن بلال المؤذّن، قال: سمعت رسول الله ﷺ**

← و خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار آید. به سلامت در آن درآیید. این روزِ جاودانگی است. هرچه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزون‌تر هست﴾ [سورهٔ ق، آیهٔ ۳۳ ـ ۳۵]، و در صافی [گفته است]: و آن چیزهایی است که به ذهنشان خطور نمی‌کند؛ یعنی: چیزهایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر خاطر شخصی گذشته [ر.ک: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۵، ش ۳۵]، و در مجمع [گفته است]: ﴿و پیش ما فزون‌تر هست﴾ یعنی: و نزد ما عندنا زیادتر از آنچه می‌خواهند هست؛ یعنی: چیزهایی که به ذهنشان خطور ننموده و آرزوهایشان به آن راه نیافته [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۸، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۰۱].

۱. یعنی: حجاب را از روی آن کنار زده‌اند.

۲. تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱، ضمن حدیث ۱۱....

أن يـقول: سُور الجَنَّةِ لَبِنَةٌ مِن فِضَّةٍ ولَبِنَةٌ مِن ذَهَبٍ ولَبِنَةٌ مِن يـاقوتٍ، ومِـلاطُهَا المِسكُ الأَذفَرُ[۱]، وشَرفُهَا الياقوتُ الأَحمَرُ والأَخضَرُ والأَصفَرُ.[۲]

و از برای بهشت، ابوابی قرار داده است که میان دو مصراع بـعضی از آن ابـواب، پانصد ساله راه است. و ابواب آن مختلف است: باب الرحمة، وباب الصبر، وبـاب البـلاء، وبـاب الشكـر. وفي أمالي الشيخ ﷺ بإسناده عن أمير المؤمنين، قال: قال رسول الله ﷺ: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ وفَرغَ اللهُ مِن حِسابِ الخَلائِقِ دَفَعَ الخالِقُ ـ عزّ وجلّ ـ مَفاتيحَ الجَنَّةِ والنّارِ إلَيَّ، فَأَدفَعُها إلَيكَ فَأَقولُ[۳] لَكَ: احكُم. قالَ عَلِيٌّ [ﷺ]: وَاللهِ إنَّ لِلجَنَّةِ إحدى وسبعينَ باباً، يَدخلُ مِن سَبعينَ مِنها شيعَتي وأَهلُ بَيتي، ومِن بابٍ واحدٍ سائِرُ النّاسِ.[۴]

و قرار داد طبقات ثمانیهٔ بهشت، بعضی از آن را فوق بعضی. وفي معالم الزلفى عن كتاب تحفة الإخوان عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله ﷺ: يَابنَ مَسعود، إنَّ اللهَ تَعالى خَلَقَ ثَماني جِنان، وجَعلَ أَساسَ الجَنَّةِ العُليا عَلى شُرفِ السُّفلى، فَأَوَّلُها جَـنَّةُ النَّـعيمِ...، وثانيها جَنَّةُ الخُلدِ، وثالِثُها جَنَّةُ القَرارِ، ورابِعُها جَنَّةُ عَدنٍ، وخامِسُها جَنَّةُ المَأوى، وسادِسُها جَنَّةُ الفِردَوسِ، وهِيَ مِنَ الياقوتِ الأَصفَرِ، وعَلى شَرافاتِها مِائَةُ عَمودٍ مِنَ الياقوتِ الأَحمَرِ،

---

۱. در نسخ: الأزفر.

۲. یعنی: و در امالی صدوق به سند خود از بلال مؤذّن [روایت کرده که] از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دیوار بهشت یک خشت از نقره و یک خشت از طلا و یک خشت از یـاقوت است، و گِـلش مشکـی است عطرآگین، و قسمت‌های بلند آن یاقوت سرخ و سبز و زرد است. [امـالی شیخ صـدوق، ص ۲۸۱، ضـمن حدیث ۳۱۰، و نیز ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵، ضـمن حـدیث ۹۰۵؛ بـحار الأنـوار، ج ۸، ص ۱۱۶، ضمن حدیث ۱ و ج ۸۱، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶، ضمن حدیث ۲۱]

۳. در مصدر: فیقول.

۴. یعنی: و در امالی شیخ ﷺ به اسناد خود از امیر مؤمنان [ﷺ] از رسول خدا ﷺ [روایت کرده کـه] فـرمودند: زمانی که روز قیامت شود و خدای از حساب خلایق فارغ گردد آفریدگار متعال کلیدهای بهشت و جهنّم را در اختیار من قرار خواهد داد، پس من آنها را به تو واگذار نموده، سپس می‌گویم: حکم کن. علی [ﷺ] فرمود: به خدا سوگند بهشت ۷۱ در دارد، که از ۷۰ در آن پیروان و خاندان من داخل می‌شوند، و از یک در بقیّهٔ مردم. [امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۹، ح ۷۸، و نیز ر.ک: بـحار الأنـوار، ج ۷، ص ۳۳۸، ح ۲۵ و ج ۲۹، ص ۱۹۸، ح ۹]

طولُ كُلِّ عَمودٍ مَسيرُ خَمسَمِائَةِ عامٍ، عَلى كُلِّ عَمودٍ غُرفَةٌ مِن لُؤلُؤ[تٍ] بَيضاءَ، سِعَةُ الغُرفَةِ مَسيرُ الفارِسِ يَوماً، بَينَ الغُرفَتَينِ ...، وإنَّ أهلَ النَّعيمِ لَيَرونَ أهلَ الخُلدِ كَما تَرونَ الكَواكِبَ فِي السَّماواتِ، وإنَّ أهلَ جَنَّةِ الخُلدِ يَرونَ أهلَ جَنَّةِ القَرارِ مِثلَ ذلِكَ، وإنَّ أهلَ جَنَّةِ القَرارِ يَرونَ أهلَ جَنَّةِ العَدنِ مِثلَ ذلِكَ، وإنَّ أهلَ جَنَّةِ العَدنِ لَيَرونَ أهلَ جَنَّةِ المَأوى مِثلَ ذلك، وإنَّ أهلَ جَنَّةِ الفِردَوسِ يَرونَ الغُرَفَ مِثلَ ذلِكَ.

يَابنَ مَسعود، إنَّ أهلَ الغُرفِ الأعلى لِعَليِّ بنِ أبي طالِبٍ وشيعَتِهِ المُتَوالينَ لَهُ، المُتَبَرّينَ مِن أعدائِهِ، وهُوَ قَولهِ تعالى: ﴿أُولَئِكَ يُجزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾ ....

وفي بستان الواعظين عن ابن عبّاس، قال: لمّا خلق الله الجنان[1] يوم خلقها وفضّل بعضها على بعضٍ، وهي ثمان جنان[2]: دار الخلد، ودار السلام، وجنّة عدنٍ، وجنّة المأوى، وجنّة الخلد، وجنّة الفردوس، وجنّة النعيم، وجنّة النور.[3]

و سنگريزه‌های بهشت را قرّار داده است از مروارید، و خاک آن را از مشک و زعفران.

---

۱. در مصدر: الجنّات. ۲. در مصدر: جنّات.

۳. یعنی: و در معالم الزلفی از کتاب تحفة الإخوان نقل کرده که پیامبر به ابن‌مسعود فرمودند: ای ابن‌مسعود! خداوند هشت بهشت آفرید و پایه‌های بهشت برین را بر سقف بهشت زیرین نهاد، که نخستین آنها جنّة النعیم...، و دوم جنّة الخلد، و سوم جنّة القرار، و چهارم جنّة العدن، و پنجم جنّة المأوی، و ششم جنّة الفردوس که از یاقوت زرد است و در آستانه‌های آن صد ستون از جنس یاقوت سرخ است که درازای هر ستونی به اندازهٔ مسافت ۵۰۰ سال است و بر روی هر ستون اتاقکی از جنس مروارید سپید است و پهنای هر اتاق به اندازهٔ ۲ روز دویدن اسب‌سوار است. میان دو اتاق... اهالی بهشت نعیم ساکنان بهشت خلد را می‌بینند همان طوری که شما ستارگان را در آسمان می‌بینید، و اهالی بهشت خلد ساکنان بهشت قرار را به همین صورت می‌بینند، و ساکنان بهشت عدن بهشتیان در جنّة المأوی را به همین شکل و اهالی بهشت فردوس هم غرفه‌ها را همین گونه می‌بینند.

ای ابن مسعود! برترین غرفه‌های بهشتی از آن علی بن ابی‌طالب و شیعیان ولایتمدار اوست که از دشمنان او برائت و بیزاری می‌جویند، و این معنای این آیه است که: ﴿اینانند که به [پاس] آنکه صبر کردند غرفه [های بهشت] را پاداش خواهند یافت﴾... [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۵]. [معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹، ح ۱، الباب السادس والأربعون: الجنان ثمان...]

و در بستان الواعظین از ابن‌عبّاس نقل شده که: وقتی خداوند بهشت را آفرید در همان روز برخی از آن را بر برخی برتری داد که هشت بهشت است: دار الخُلد، دار السلام، بهشت عدن، جنّة النور، جنّة المأوی، وجنّة الخلد، جنّة الفردوس، جنّة النعیم، و جنّة النور. [بستان الواعظین، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰]

و ازبرای آن عمارت‌ها و غرفه‌ها و شهرها و درجاتی قرار داده. وقال تعالی: ﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً ﴾[1]، وقال تعالی: ﴿ فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴾[2]، وقال تعالی: ﴿ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَا ﴾[3]، وقال تعالی: ﴿ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ ﴾[4].

و به روایت صدوق ﷺ از حضرت صادق ﷺ آنکه: رسول خدا ﷺ فرمود که: حق تعالی بهشت را خلق فرموده، خشتی از طلا و خشتی از نقره. دیوارهای آن از یاقوت و سقف آن از زبرجد و سنگریزه‌های آن از مروارید و خاکش از زعفران و مشک ناب است.[5] و حضرت صادق ﷺ فرمود که: بهشت را درجاتی است، بعضی بالای بعض دیگر، و زیادتی مردم در درجات به اعمال ایشان است. آنکه بالاتر است، سیر در پایین‌تر می‌نماید و آنکه پست‌تر است، به درجهٔ بالا نتواند رفت. و لکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات نمایند بر روی کرسی‌هایی که نشسته‌اند در مرتبه‌های خود، با یکدیگر ملاقات می‌نمایند.[6]

و به روایت حضرت سیّد الساجدین ﷺ آنکه: درجات بهشت را حق تعالی به عدد آیات قرآن قرار داده. پس کسی که قرآن بخواند، به او گویند: بخوان بالا برو.[7]

---

۱. یعنی: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم. [سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۵۸]

۲. یعنی: پس برای آنان دو برابر آنچه انجام داده‌اند پاداش است و آنها در غرفه‌ها [ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود. [سورهٔ سبأ، آیهٔ ۳۷]

۳. یعنی: و هرکه مؤمن به نزد او رود در حالی که کارهای شایسته انجام داده باشد، برای آنان درجات والا خواهد بود. [سورهٔ طه، آیهٔ ۷۵]

۴. یعنی: برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی بنا شده است. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۲۰]

۵. خصال، ص ۴۳۵ ـ ۴۳۶، ضمن حدیث ۲۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۵ ـ ۳۵۶، ضمن حدیث ۵۷۶۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۰، ضمن حدیث ۱۵ و ....

۶. تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۷. ر.ک: کافی، ج ۲، ص ۶۰۶، ضمن حدیث ۱۰ از امام موسی بن جعفر ﷺ؛ امالی شیخ صدوق، ص ۴۴۱، ←

و ثقة الاسلام شیخ کلینی ـ طاب ثراه ـ به سند معتبر روایت کرده است که: امیر المؤمنین ﷺ از رسول خدا ﷺ سؤال نمود از تفسیر قوله تعالی: ﴿ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ ﴾. فرمود: یا علی! خداوند این غرفه‌ها را بنا نمود از برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد، و سقف‌های آن از طلای منقّش به نقره، و هر غرفه هزار در دارد از طلا، و بر هر دری ملکی موکّل است.[1] و شیخ صدوق به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: در بهشت، غرفهٔ چندی است که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده می‌شود.[2] و در حدیث دیگر آنکه: جنّة الفردوس، حصارش از نور و غرفه‌هایش از نور پروردگار است، و قرار داد حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ در بهشت باغ‌ها و بساتین و اشجار.

و در کثیری از آیات قرآنی بیان آن فرموده ـ من قوله تعالی: ﴿ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً * حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً ﴾[3]، وقوله تعالی: ﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴾[4]، وقال تعالی: ﴿ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾[5]. و حضرت صادق ﷺ فرمود که: کمترینِ اهل بهشت به حسب رتبت و منزلت، چون داخل بهشت شود، سه باغ در نظر او درآید و جلوه نماید. چون داخلِ پست‌ترِ آنها شود، آن قدر از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها مشاهده نماید که دیدهٔ او روشن شود

← ضمن حدیث ۵۸۶ از امام صادق ﷺ؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸، ضمن حدیث ۳۲۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۶، ح ۱۵۲ و....

۱. الکافی، ج ۸، ص ۹۷، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۸، ضمن حدیث ۲۹ و ص ۱۵۸، ضمن حدیث ۹۸.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۴۰۷، ضمن حدیث ۵۲۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹، ح ۵ و....

۳. یعنی: مسلّماً پرهیزکاران را رستگاری است. باغ‌ها و تاکستان‌ها. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۱ ـ ۳۲]

۴. یعنی: اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌سارانند. [سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۴۱]

۵. یعنی: و شما را در باغ‌هایی که از زیر آن جویبارها روان است و سراهایی خوش در بهشت‌های همیشگی درآورد. این کامیابی بزرگ است. [سورهٔ صف، آیهٔ ۱۲]

و دلش شاد گردد و شکر کند. پس به او گویند که: به جانب بالا نظر نما. چون باغ دوم را ملاحظه کند، در آن نعمت‌هایی بیند که در باغ اوّل ندیده بود. گوید: پروردگارا! این را به من عطا فرما. ندا رسد که: این را بِدَهم، شاید دیگری تمنّا نمایی. گوید: نه، همین مرا بس است. دیگر تمنّا و آرزو نمی‌کنم. چون داخل آن باغ شود، شادی و خوشحالی او زیاده گردد. پس در آن جا دری از جنّة الخلد بر روی او بگشایند، که چندین برابر آنچه دیده بود، در آن جا مشاهده نماید و حمد خدا بجای آورد.[۱]

و فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را باغ‌ها و گلشن‌ها و جنّت‌های بسیاری است.[۲] وقال تعالی: ﴿ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴾[۳]. و بعضی از مفسّرین گفته‌اند که: آن دو بوستانی است که یکی از آن داخل قصر و دیگری خارج قصر است.[۴] وفي الصافي: ﴿ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴾: ذواتا ألوانٍ من النعيم و[۵]أنواعٍ من الأشجار والثمار.[۶]

وقال تعالی: ﴿ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴾. وفي المجمع عن النبيّ ﷺ: جَنَّتَانِ مِن فِضَّةٍ أَبنِيَتُهُما[۷] وما فيهما، وجَنَّتَانِ مِن ذَهَبٍ أَبنِيَتُهُما وما فيهما...، وعن الصادق ﷺ: لا تَقُولنَّ: الجَنَّةُ واحِدةٌ. إنَّ اللهَ يَقولُ: ﴿ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴾، ولا تَقُولنَّ: دَرجةٌ واحِدةٌ. إنَّ اللهَ يَقولُ: دَرجاتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ[۸].[۹]

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ضمن حدیث ۱۱.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۹۹، ضمن حدیث ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۶۰، ضمن حدیث ۹۸.

۳. یعنی: و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید؟ که دارای شاخسارانند. [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۶ـ۴۸]

۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۰.

۵. در مصدر: أو.

۶. یعنی: و در تفسیر صافی ذیل آیهٔ ﴿ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴾ گفته است: یعنی: دارای انواع نعمت‌ها و انواع درختان و میوه‌هاست. [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۱۳، ش ۴۷]

۷. در مصدر این مورد و مورد بعد: آنیتهما.

۸. ﴿ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۲].

۹. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿ و غیر از آن دو، دو باغ هست ﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۶۲]، و در ←

[بیان انهار بهشت]

و قرار داد حضرت حق ـ سبحانه جلّ وعلا ـ در بهشت، نهرها و چشمه‌ها و آب‌های خوشگواری که در قرآن کریم وصف آنها را فرموده است، مِن قوله تعالی: ﴿ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾[۱]، وقال تعالی: ﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ﴾[۲]. و این نهرهای معروفه در بهشت است که در کثیری از اخبار وارد شده است که از شیر سفیدتر و از عسل مصفّا شیرین‌تر و از مَسکه[۳] نرم‌تر و از مشک خوشبوتر است. و مستفاد از آیات و اخبار، آنکه: انهار بهشتی و چشمه‌های جاریه در آن بسیار است.

یکی از آنها نهر کافور، کما قال تعالی: ﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ﴾[۴]. وفي الصافي: كان مزاجها كافوراً لبرده وعذوبته وطيبه.[۵] و حضرت باقر ﷺ فرمود که: اصل چشمهٔ کافور

← مجمع البیان از پیامبر ﷺ نقل شده است: دو بهشت که ساختمان‌های آن و هرچه در آن است از نقره می‌باشد، و دو بهشت دیگر که بنای آن و هرچه در آن است از طلا می‌باشد ...، و از امام صادق ﷺ روایت شده که: هرگز نگویید: یک بهشت است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿ و غیر از آن دو، دو باغ هست ﴾، و هرگز نگویید: یک درجه؛ زیرا خداوند می‌فرماید: درجه‌هایی که برخی بالاتر از دیگری است. [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۰ـ ۳۵۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۰۵ـ ۱۰۶]

۱. یعنی: باغ‌هایی که از زیر آنها جوی‌ها روان است. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵ و ...]

۲. یعنی: مثَل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذّتی است و جویبارهایی از انگبینِ ناب. [سورهٔ محمّد، آیهٔ ۱۵]

۳. مَسکه: کره، چربی‌ای که از شیر یا دوغ می‌گیرند.

۴. سورهٔ انسان، آیهٔ ۵ و ۶.

۵. یعنی: چنان که خدای متعال فرموده است: ﴿ همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه‌ای از کافور دارد. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاریش می‌کنند ﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۵ و ۶]، و در صافی [آمده است]: آمیزهٔ کافور آن به خاطر خنکا و گوارایی و بوی خوشش است [ر.ک: تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۶۰، ش ۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۶۹]

در دار رسول خدا ﷺ خواهد بود. و از آن جا به خانه‌ها و قصرهای انبیا و مؤمنین جاری می‌شود.[۱]

و دیگری نهر سلسبیل. وقال تعالی: ﴿عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً﴾؛ لأنّها تسيل عليهم في الطريق وفي منازلهم، ينبع من أصل العرش من جنّة عدنٍ إلى أهل الجنان. وفي الصافي: لسلاسة انحدارها في الحلق وسهولة مساغها ـ على أن تكون «الباء» زائدةً. قيل: وقد زيدت «الباء» في التركيب حتّى صارت الكلمة خماسيّةً، ودلّت على غاية السلاسة.[۲]

وفي الخصال عن النبيّ ﷺ: أعطانِيَ اللهُ خَمساً وأعطى عَلِيّاً خَمساً: أعطانِيَ الكَوثرَ، وأعطاهُ السَّلسبيلَ....[۳]

و سومی تسنیم. وقال تعالی: ﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾. وفي الصافي: علَم لعينٍ بعينها، سمّيت تسنيماً لارتفاع مكانها أو رفعة شرابها. وفي البحار عن مجمع: هو عينٌ في الجنّة، وهو أشرف شرابٍ في الجنّة.[۴]

---

۱. مناقب الإمام أمير المؤمنين ﷺ، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۰۳؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۳۳، ضمن حدیث ۳۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۲۴۰، ضمن حدیث ۱ و....

۲. یعنی: و خداوند می‌فرماید: ﴿[از] چشمه‌ای در آن جا که سلسبیل نامیده می‌شود﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۸]؛ زیرا آن چشمه بر سر راه آنها جاری است و در خانه‌هایشان جاری می‌گردد، که سرچشمهٔ آن از وسط عرش واز میان بهشت عدن و به سوی اهل بهشت روان است. در تفسیر صافی آمده است: به آن سلسبیل می‌گویند زیرا براحتی و روانی از گلو پایین می‌رود و به آسانی ریخته و جاری می‌گردد و گلوگیر نیست ـ بنا بر اینکه «باء» در این آیه زاید (برای تأکید) باشد [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴، ش ۱۸]. گفته شده که «باء» در ترکیب افزوده می‌شود تا کلمه خماسی (۵ حرفی) شود و دلالت بر نهایت روانی آن چشمه کند. [ر.ک: جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۹۶ ـ ۶۹۷؛ تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۱۹۸؛ عمدة القاري، ج ۱۵، ص ۱۴۸]

۳. یعنی: و در خصال از پیامبر ﷺ [روایت کرده]: خداوند ۵ چیز به من داده و ۵ چیز به علی: به من کوثر داده، و به علی سلسبیل.... [خصال، ص ۱۸۸، ضمن حدیث ۳۱۷، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۱۰۵، ضمن حدیث ۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۲۸، ضمن حدیث ۳۱ و...]

۴. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿و ترکیبش از [چشمهٔ] تسنیم است. چشمه‌ای که مقرّبان از آن نوشند﴾ [سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۲۷ ـ ۲۸]، و در تفسیر صافی آمده است: «تسنیم» اسم علَم برای یک چشمهٔ مشخّص است، که به جهت بلندی و ارتفاع مکانش و یا ارزش والای نوشیدنی آن به این نام خوانده شده است ←

چهارمی زنجبیل. وقال تعالی: ﴿ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴾. وعن ابن عبّاس: كلّ ما ذكر[ه] الله تعالى في القرآن ممّا في الجنّة وسمّاه ليس له في الدنيا مثلٌ، ولكن سمّاه الله بالاسم الذي يعرف، والزنجبيل ممّا كانت العرب تستطيبه. وفي الكشّاف: والعرب تستلذّه وتستطيبه، وقيل: التسنيم والزنجبيل منبعهما من وجه العرش.[1]

پنجمی رحیق. وقال تعالى: ﴿ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ ﴾. والمراد بالرحيق الخمر الصافية الخالصة من كلّ غشٍّ مختومٌ في الآنية بالمسك. ﴿ خِتَامُهُ مِسْكٌ ﴾ أي: آخر طعمه ريح المسك. وفي البحار في وصيّة النبيّ ﷺ لأمير المؤمنين ﷺ: يا عَلِيُّ، مَن تَرَكَ الخَمرَ لِلّهِ سَقاهُ اللهُ مِنَ الرَّحيقِ المَختومِ.[2]

ششمی کوثر. وقال تعالى: ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾. وفي الصافي عن الأمالي عن ابن عبّاس، قال: لمّا نزل على رسول الله ﷺ ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾ قال [له] عليّ بن أبي طالب ﷺ: ما هُوَ الكَوثرُ، يا رَسُولَ الله؟ قالَ: نَهرٌ أكرَمَنِيَ اللهُ بِهِ. قالَ عَلِيٌّ ﷺ: إنَّ هذَا النَّهرَ شَريفٌ، فَانعتهُ لَنا، يا رَسُولَ اللهِ. قالَ: نَعَم، يا عَلِيُّ. الكَوثرُ نَهرٌ تَجري تَحتَ

← [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۰۲، ش ۲۷]، و در کتاب شریف بحار از مجمع البیان نقل می‌کند: تسنیم چشمه‌ای در بهشت است که برترین و بهترین نوشیدنی‌های اهل بهشت می‌باشد. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵ و...، و نیز ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۸]

۱. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿و در آن جا از جامی که آمیزهٔ زنجبیل دارد به آنان می‌نوشانند﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۷]، و از ابن‌عبّاس نقل شده است که: هرچه خداوند در قرآن دربارهٔ آنچه در بهشت است بیان کرده و نام برده است نمونه‌ای در دنیا ندارد، امّا خداوند آنها را به اسم‌هایی آشنا نامیده است، و زنجبیل هم از چیزهایی بود که عرب آن را خوشبو می‌دانست [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۲]، و در کشّاف آمده است: عرب از زنجبیل لذّت می‌برد و آن را خوشبو می‌دانست [تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۱۹۸]، و گفته شده: سرچشمهٔ تسنیم و زنجبیل از روی عرش الهی است. [تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۱۰۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۲]

۲. یعنی: و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿از باده‌ای مُهرشده نوشانیده شوند. مُهر آن مُشک است﴾ [سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۲۵ ـ ۲۶]، که منظور از «رحیق» باده‌ای ناب و صاف از هر ناخالصی است که در ظرف‌هایی از مشک مُهر و موم شده است. ﴿ خِتَامُهُ مِسْكٌ ﴾ یعنی: آخرین مزهٔ آن رایحهٔ خوش مُشک است. در کتاب شریف بحار در ضمن وصیّت پیامبر ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ است که: ای علی! هرکس باده‌گساری را به خاطر خدا ترک کند خداوند به او از رحیق مُهر شده بنوشاند [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۴ و ج ۷۶، ص ۱۵۰].

عَرشِ اللهِ، ماؤُه أَشدُّ بَياضاً مِنَ اللَّبنِ وأحلى مِنَ العَسلِ وأَلْيَنُ مِنَ الزّبدِ. حَصاهُ الزَبَرجَدُ والياقوتُ والمَرجانُ. حَشيشُه الزَّعفرانُ. تُرابهُ المِسكُ الأَذفَرُ. قَواعِدُه تَحتَ عَرشِ اللهِ -عزّ وجلّ-.

ثمّ ضرب رسول الله ﷺ على جنب أمير المؤمنين ﷺ وقال: يا عَلِيُّ، هذَا النَّهرُ لي ولَكَ ولِمُحِبّيكَ مِن بَعدي.

وفي المجمع عن النبيّ ﷺ، سئل عنه حين نزلت السورة فقال: نَهْر وعدَنيهِ رَبّي، عَلَيهِ خَيرٌ كَثيرٌ[1]. هُوَ حَوضي تَرِدُ عَلَيهِ أُمَّتي يَومَ القِيامَةِ. آنِيَتُه عَددُ نُجومِ السَّماءِ.

وقيل: إنّ منبع الكوثر من عرش الله، ومجراها الجنّة، ومنتهاها عرصة القيامة. يجتمع في موضعٍ منها كالحوض، ولا يتجاوز عنها.[2]

بالجمله، انهار بهشت و عيون و چشمه‌های جاریه در تحت قصور آن، چون سایر

---

۱. در مصدر: وعدنيه عليه ربّي خيرا كثيرا.

۲. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿همانا ارزانی داشتیمت کوثر﴾ [سورهٔ کوثر، آیهٔ ۱]، و در تفسیر صافی از امالی از ابن‌عبّاس نقل شده: وقتی ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ بر پیامبر ﷺ نازل شد، علی ﷺ [از ایشان] پرسید: کوثر چیست، ای رسول خدا؟ فرمودند: نهری است که خداوند آن را به من کرامت فرموده است. عرض کرد: این نهر ارزشمندی است. آن را برای ما توصیف کنید، ای رسول خدا. فرمودند: بلی، یا علی. کوثر نهری است که زیر عرش خدا جاری می‌شود، آب آن سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از خامه است. سنگریزه‌های این نهر از جنس زبرجد و یاقوت و مرجان و گیاهان و چمن‌های آن زعفران و خاکش از جنس مشک و ستون‌های آن زیر عرش خداوند است. [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۸۲، و نیز ر.ک: امالی شیخ مفید، ص ۲۹۴؛ امالی شیخ طوسی، ص ۶۹ ـ ۷۰، ح ۱۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸، ح ۲ و ج ۳۹، ص ۲۹۹، ح ۱۰۴]

و در مجمع البیان آمده است: وقتی این سوره بر پیامبر ﷺ نازل شد از ایشان دربارهٔ آن پرسیدند و ایشان فرمودند: کوثر نهری است که پروردگارم آن را به من وعده داده است، و خیر و نیکی فراوانی بر آن است. آن حوض من است که امّتم در کنار آن بر من وارد می‌شوند و نزدم می‌آیند، و جام‌هایی به تعداد ستارگان آسمان در کنار آن هست [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۶].

و گفته شده: سرچشمهٔ کوثر از عرش خداوند است که از میان بهشت جاری می‌شود و در عرصهٔ قیامت به پایان می‌رسد. در جاهایی از رود همانند حوضچهٔ آبی جمع می‌گردد و از آن عبور نمی‌کند.

اوصاف بهشت، ما لا عینٌ رأت ولا أُذنٌ سمعت ولا خطر علی قلب بشرٍ. رزقنا الله تعالی وجمیع المؤمنین والمؤمنات.[۱]

و قرار داد حق ـ سبحانه جلّ وعلا ـ در بهشت، کرسی‌ها و سریرهای سلطنت از برای مؤمنین و موحّدین و دوستان خود، و وصف آن را در کتاب کریم خود فرموده ـ مِن قوله تعالی: ﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ﴾[۲]، وقال تعالی: ﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾[۳]، ﴿عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾[۴]، وقال تعالی: ﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾[۵].

و مرویّ از حضرت باقر ﷺ آنکه: آن کرسی‌ها بافته شده است از مروارید و یاقوت.[۶] و در بعضی از اخبار آنکه: قوائم و پایه‌های آن کرسی‌ها از زبرجد سبز و مرصّع به یاقوت است.[۷] و از فرش‌های بهشت، حق ـ سبحانه و تعالی ـ تعبیر فرموده به إستَبرَق و سُندُس و رَفرَف و عَبقَری و نَمارِق و زَرابِیّ و امثال آنها، که حقیقت آنها غیر معلوم و تصوّر آنها خارج از افهام [است].

وقال تعالی: ﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً﴾، وقال تعالی: ﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾. قیل: السندس والاستبرق

---

۱. یعنی: چیزهایی که نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ گوشی شنیده و نه به دل هیچ انسانی خطور کرده. خداوند متعال روزی ما و جمیع مردان و زنان باایمان گرداند!

۲. یعنی: در آن چشمه‌ای روان باشد. تخت‌هایی بلند در آن جاست. [سوره غاشیه، آیهٔ ۱۲ ـ ۱۳]

۳. یعنی: آنانند همان مقرّبان. در باغستان‌های پر نعمت. [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۱ ـ ۱۲]

۴. یعنی: بر تخت‌هایی جواهرنشان، که رو به روی هم بر آنها تکیه داده‌اند. [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۵ ـ ۱۶]

۵. یعنی: در باغ‌های پرنعمت. بر سریرها در برابر همدیگر. [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۴۳ ـ ۴۶]

۶. ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۷؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۲۱۸، ضمن حدیث ۲۱۰.

۷. تفسیر فرات کوفی، ص ۵۹۵، ضمن حدیث ۷۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۷۵، ضمن حدیث ۱۲۵ و ج ۲۱، ص ۸۶، ضمن حدیث ۹.

من الديباج الرقيق والغليظ. وقيل: إنّ الاستبرق فارسيٌّ معرّبٌ أصله استبر، وقيل: هو الديباج المنسوج بالذهب.[۱]

و از فرش‌های بهشتی که مفروش در غُرفات و قصور جنان است، تعبیر فرموده است به فُرُش مرفوعه و زَرابِیّ مَبثوثه و نَمارِق مَصفوفه. وقال تعالی: ﴿ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴾[۲]. شاید مراد، بساط و مِخَدّه[۳] و طَنافِس[۴] مخمله باشد که به آن تکیه می‌نمایند. و مراد به فُرُش مرفوعه، شاید فرش‌های بالا آمده از سطح زمین و یا بعض آن فوق بعضی باشد.

و از ظرف‌های بهشتی تعبیر فرموده به اَکواب و اَباریق و کأس. وقال تعالی: ﴿ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴾، وقال تعالی: ﴿ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ﴾، وقيل: الأكواب: القداح الواسعة لا خراطيم لها. والأباريق: هي التي لها خراطيم، وهي التي تبرق من صفاء لونها، وقيل: الأكواب: آنية مستديرة الرأس، والمراد بالصحاف القطاع من ذهبٍ فيها ألوان الأطعمة ممّا تشتهي الأنفس وتلذّ الأعين.[۵]

---

۱. یعنی: و خدای متعال فرموده: ﴿در آن جا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند. در آن جا بر سریرها تکیه می‌زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی!﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۳۱]، و فرموده: ﴿آنان را جامه‌های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بَر است و پیرایهٔ آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۱]. گفته شده: سندس واستبرق از حریر نازک و ضخیمند، و گفته شده: استبرق فارسی و عربی شده است، اصل آن ستبر (ضخیم) بوده است، و گفته شده: استبرق حریری است که به همراه طلا بافته شده [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۸۹].

۲. یعنی: و بالش‌هایی پهلوی هم، و فرش‌هایی زربفت گسترده. [سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۱۵ ـ ۱۶]

۳. مِخَدّه: پشتی، نازبالش.

۴. طَنافِس: جمع طُنفُسه یا طَنفَسه ـ به معنای: بساط، حصیر، فرش، قالی.

۵. یعنی: و فرموده است: ﴿با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ای از بادهٔ ناب روان﴾ [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۸]، و: ﴿سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی در برابر آنان می‌گردانند، و در آن جا آنچه دل‌ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست]﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۰ ـ ۷۱]، و گفته شده: اکواب پیاله‌های بزرگ بدون دماغه و اباریق دماغدار است (به این دماغه در عربی خرطوم و در فارسی چُرنه گفته می‌شود)، که به خاطر شفّافیّت

←

و زینت اهل بهشت را قرار فرمود از اساور طلا و لؤلؤ و البسهٔ حریر. وقال تعالی: ﴿ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾[۱].

و خدمتگزاران بهشت را قرار داد از حُوریات و غِلمان و وِلدان که پسران سادهٔ کامل از معرفت و ادب و حسن و جمالند، و مشغول به خدمتگزاری اهل بهشتند. و قرار داد بهشت را دار قرار و بقا و دار سلامت، که مرگ از برای ایشان نخواهد بود و اَسقام و اَمراض و آفات از برای ایشان نمی‌باشد، و همیشه جوانانند و هرم و پیری در ایشان راه ندارد، و همّ و غمّ و حزن و اندوه و فقر و فاقه و ماندگی و تعب و خستگی از برای ایشان نمی‌باشد. بلکه بهشت را دار غنا و ثروت و سعادت و کرامت قرار داد. و در آن ظلمت و تاریکی و شب و روز و ماه و آفتاب و سرما و گرما نخواهد بود، بلکه مخلوق از نور خدا و نور حضرت سیدّ الشهدا ﷺ است. و روشنی بهشت، از انوار الهیّه و نور وجوه اهل بهشت است، خصوصاً نور جمال محمّد و آل محمّد ﷺ و شیعیان و دوستان ایشان، که به اضعاف مضاعف، از چند ماه و آفتاب و ستارگان بالاتر است.

[بیان صفات اهل بهشت]

و ابدان مؤمنین را چنان مصفّا می‌فرماید که حور العین صورت خود را در سینه‌های ایشان مانند آیینهٔ جهان‌نما مشاهده می‌نمایند. و مبرّا می‌فرماید قلوب ایشان را از حِقد و حَسد و کینه و عداوت، که عنوان همهٔ اهل بهشت، عنوان محبّت و رضا و خشنودی از یکدیگر است. وقال تعالی: ﴿ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً ﴾[۲].

← و زلالیش برق می‌زند. و گفته شده: اکواب: ظروفی است که سرش گرد باشد، و منظور از «صِحاف» سینی‌های طلایی است که انواع غذاهایی که دل بخواهد و دیده لذّت ببرد در آنها هست [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۹۹].

۱. یعنی: در آن جا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند و در آن جا جامه‌شان پرنیان خواهد بود. [سورهٔ حج، آیهٔ ۲۳]

۲. یعنی: و آنچه کینه در سینه‌های آنان است برکنیم برادرانه [بر تخت‌هایی رو به روی یکدیگر نشسته‌اند]. [سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۷]

و روی‌های ایشان چنان با طراوت و نضارت است که نور الهی از جمال ایشان مشاهده خواهد شد. وقال تعالی: ﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾[۱]. و در حدیث حضرت باقر ﷺ آنکه: اهل بهشت به طول قامتِ حضرت آدم علیه‌السلام‌اند که شصت ذراع است، و به جوانیِ حضرت عیسی ﷺ که سی ساله‌اند، و به صورتِ حضرت یوسف علیه‌السلام‌اند در حُسن و جمال، و به لسانِ حضرت خاتم الانبیا ﷺ خواهند بود ـ یعنی: لسان عربی در فصاحت و بلاغت ـ.[۲] و در حدیث دیگر فرمود که: اهل بهشت همه ساده و اَمرد و جوانند که موی در بدن ایشان نخواهد بود، و سرمه‌کشیده و تاج مکلّل به جواهر بر سر، و نرم و ناعم و لطیف و فربه و مکرّم و بشّاش و خندان. و اهل بهشت، منزّه و مبرّا از کثافات دنیویّه‌اند. و احداث و ثقلت اغذیه و چرک و ریم ندارند، بلکه دفع اغذیهٔ بهشتی از ایشان به عَرَق می‌شود که خوشبوتر از مشک ازفر است. و بهشت را خداوند از برای اهلش چنان مجلس بزمی قرار داده از انواع لذایذ ظاهره و باطنه، که همیشه در عیش و عشرت و لذّاتند، و نغمات و سرود و آوازهای دلربا و غناگوشزد ایشان می‌شود.[۳]

و حضرت رضا ﷺ فرمود که: بر درختان پرمیوه نشسته‌اند مرغانی که بدن‌های ایشان از مروارید و بال‌های آنها از یاقوت است، و به انواع صداهای خوش و آوازهای دلکش خوانندگی می‌کنند. و حضرت صادق ﷺ فرمود که: در بهشت درختی است که خداوند عالم امر می‌کند بادهای بهشتی را بر آن درخت بِوَزند. پس، از آن درخت آوازهایی ظاهر می‌شود که خلایق هرگز به آن خوبی ساز و نغمه‌ای نشنیده باشند. پس فرمود: این عوضی است برای آنکه در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کردند.[۴] و حق تعالی قرار داد درخت طوبی را در بهشت که اصل آن در خانهٔ رسول خدا و امیر المؤمنین ﷺ است.

---

۱. یعنی: از چهره‌هایشان طراوت نعمت را درمی‌یابی. [سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۲۴]
۲. الاختصاص، ص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۸، ح ۲۰۷.
۳. الاختصاص، ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۲۰، ح ۲۱۴ و ۲۱۵.
۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۷، ضمن حدیث ۲۷ و ج ۷۶، ص ۲۴۱، ح ۶.

و نیست خانه و قصری در بهشت، مگر آنکه شاخه‌ای از آن درخت در آن قصر باشد، و لباس و حُلَل اهل بهشت از درخت طوبی به ایشان فائق می‌شود. رسول خدا ﷺ فرمود که: در اعلای آن درخت، اَسفاط و سبدهای بهشتی که در آنها حُلَل و لباس اهل بهشت است، و آن از سندس و استبرق است. و از برای هر مؤمنی هزار هزار سبد، و در هر سبدی هزار هزار حلّه است به الوان مختلفه، که هیچ یک از آنها شبیه دیگری نخواهد بود، و آن لباس اهل بهشت است. و در اسفل درخت طوبی، ثمار و میوه‌های اهل بهشت است که در هر شاخهٔ کوچک آن صد قسم از فواکه و میوه‌هاست، که هر قدر از آن میوه‌ها چیده شود، دوباره در جای آن رویده می‌شود. و در تحت آن درخت، چهار نهر جاری است: نهری از ماءِ غَیرِ آسِن،[۱] و نهری از لبن که طعم آن متغیّر نمی‌شود، و نهری از خمر که لَذّة لِلشّارِبین[۲] است، و نهری از عسل مصفّا.[۳]

بالجمله، وصف بهشت را نمی‌توان نمود. و وضع آن فهمیده نخواهد شد، مگر آنکه خداوند غفور رحیم رئوف مهربان به برکت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ عفو فرماید گناهانِ ما دوستان و موالیان آل محمّد ﷺ را و داخل در شفاعت ایشان فرماید، و به شفاعت آن بزرگواران داخل بهشت فرماید که بالحِسّ والعیان ببینیم[۴] بهشت و اوضاع آن را، تا قادر شویم به معرفت بهشت و اوضاع آن. اللّهمّ، ارزقنا وجمیع المؤمنین والمؤمنات.

مقالهٔ خامسه در ذکر اجمالی از نَعمای الهیّه و لذایذ حسّیّهٔ ظاهرهٔ بهشت، که حق ـ جلّ وعلا ـ تفضّل فرمود به عِبادِ صالحین خود در دار کرامت و سُرور. و آن بر چند نوع است:

---

۱. ماء غیر آسن: آب تغییرناپذیر، آبی که رنگ و بو و طعمش تغییر نکند.

۲. یعنی: خوشی نوشندگان.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸، ضمن حدیث ۴۹ و ج ۱۸، ص ۴۰۹، ضمن حدیث ۱۱۸.

۴. یعنی: حس کرده و مشاهده نماییم.

[بیان اطعمهٔ اهل بهشت]

نوع اوّل در وصف اطعمهٔ بهشتی. وقال تعالی: ﴿ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ﴾[1] من أنواع النعيم المشروبة والمطعومة والملبوسة والمشمومة، وتلذّ الأعين بالنظر إليها، وقد قال بعض المحقّقين: وقد جمع الله تعالى بذلك ما لو اجتمع الخلائق كلّهم على أن يصفوا ما في الجنّة من أنواع النعيم لم يزيدوا على ما انتظمه هاتان اللفظتان.[2] وقال تعالى: ﴿ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴾[3]، وقال تعالى: ﴿ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴾[4]؛ يعنی: اهل جنّت استدعا نمایند هر میوه‌ای را که بخواهند و تشهّی آن نمایند، در حالتی که ایمنند از فوت آن و ایمنند از تمام شدن آن و ایمنند از مضرّت آن ـ از تُخَمه[5] و اَسقام[6] و اَوجاع[7].

قال تعالی: ﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ ﴾؛ أي: لا ينقطع عنهم كطعام الدنيا. وقال تعالى: ﴿ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴾[8]. و در بحار از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود که:

---

۱. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۱.

۲. یعنی: خدای متعال فرموده: ﴿سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی در برابر آنان می‌گردانند، و در آن جا آنچه دل‌ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست]﴾ اعمّ از انواع نعمت‌های نوشیدنی و خوردنی و پوشیدنی و بوییدنی، و دیدگان با نگریستن به آنها لذّت می‌برند، و برخی محقّقان گفته‌اند: خدای بلندمرتبه با این بیان تمام نعمات بهشت را بیان فرموده به گونه‌ای که اگر تمام مردم می‌خواستند آنها را بیان کنند نمی‌توانستند آنچه راکه این دو لفظ بیان کرده توصیف نمایند.

۳. یعنی: در آن جا برای شما میوه‌هایی فراوان خواهد بود که از آنها می‌خورید. [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۳]

۴. سورهٔ دخان، آیهٔ ۵۵.

۵. تُخَمه: سوء هاضمه، فساد غذا در معده و بدی گوارش که از پرخوری به هم می‌رسد.

۶. اَسقام: بیماری‌ها، جمع سَقَم و سُقم.

۷. اَوجاع: دردها، جمع وَجَع.

۸. یعنی: خدای متعال فرموده: ﴿وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [این است که] از زیر آن نهرها ←

هریک از اهل بهشت را خداوند عطا فرماید قوّت صد مرد در اکل و شرب.[۱] و در روایت دیگر فرمود که: در بهشت قصری است که در آن هفتاد خانه است از یاقوت سرخ، و در هر خانه هفتاد بیت از زمرّد سبز، و در هر بیت هفتاد سریر، و در هر سریری هفتاد مائده، و در هر مائده هفتاد لَون از طعام، و عطا می‌فرماید خداوند مؤمن را از قوّت، که قادر است بر اکل همهٔ آن طعام‌ها.[۲]

و در امالی در فضایل صوم رجب از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: اگر کسی تمام رجب را روزه بدارد، حق تعالی عطا می‌فرماید به او در بهشت چهل هزار شهر از طلا، که در هر شهری چهل هزار قصر است و در هر قصری چهل هزار بیت و در هر بیتی چهل هزار از مائده[۳] و در هر مائده چهل هزار قَصعه[۴] و در هر قصعه‌ای چهل هزار رنگ از طعام و شراب، و از برای هر طعام و شرابی لَون عَلی‌حِده و مخصوصی خواهد بود.[۵] و در حدیث دیگر فرمود که: اگر ثَقَلان ـ که جنّ و انس باشند ـ نازل شوند بر مؤمن در جنّت، و مهمان او شوند در یک بیتی از بیوت، هرآینه کفایت می‌نماید همان یک بیت همهٔ آنها را آنچه بخواهند از طعام و شراب و لباس و ثِمار و تُحَف و حُلِیّ و زیور، که حاجت به بیت دیگر نخواهد بود.[۶]

← روان است. میوه‌اش پایدار است﴾ [سورهٔ رعد، آیهٔ ۳۵] یعنی: مانند غذای دنیا نیست که تمام شود، و فرموده: ﴿و روزیشان صبح و شام در آن جا [آماده] است. این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می‌دهیم﴾ [سورهٔ مریم، آیهٔ ۶۲ـ۶۳].

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۰۲ و ...، و نیز ر.ک: مصنّف ابن أبي شيبة، ج ۸، ص ۷۳، ح ۴۱؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۶۷.

۲. جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۹، ح ۱۳۱۷۲؛ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۶۹۰ـ۶۹۱، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۹ـ۱۵۰، ح ۸۴.

۳. مائده: خوان، خوان به طعام آراسته.

۴. قصعه: بشقاب بزرگ، کاسه.

۵. امالی شیخ صدوق، ص ۶۳۲، ضمن حدیث ۸۴۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۱، ضمن حدیث ۱۱۳ و ....

۶. ثواب الأعمال، ص ۲۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۳، ضمن حدیث ۱۷۳ و ....

و نیز در امالی به سند خود از رسول خدا ﷺ در ثواب روزهٔ پنجم ماه مبارک رمضان روایت کرده که: حق تعالی عطا فرماید به روزه‌دار در جنّة المأوی هزار هزار مدینه، و در هر مدینه هزار هزار بیت و در هر بیتی هزار هزار مائده و در هر مائده‌ای هزار هزار قَصعه و در هر قَصعه‌ای شصت هزار لون از طعام، که شبیه نخواهند بود بعضی از آنها بعض دیگر را.[1] و در حدیث دیگر از حضرت صادق ﷺ روایت شده است که: پست‌ترین اهل بهشت به حسب قدر و منزلت، چنان است که اگر جمیع جنّ و انس میهمان او شوند، هرآینه از طعام و شراب آن قدر در نزد او باشد که همهٔ آنها را کفایت نماید، و از نَعمای الهی که در نزد او هست چیزی کم نشود.[2] و فرمود: در هر روز جمعه، نعمت‌های ایشان هفتاد برابر مضاعف شود.[3]

وفي الأنوار: طعام الجنّة كلّ لونٍ منه ألف طعمٍ، وكذلك ثمارها. وفي الرواية: **أَنَّ طوبى شَجرةٌ فِي الجَنَّةِ أَصلُها في بَيتِ أَميرِ المُؤمِنينَ ﷺ، وفي كُلِّ مَنزلٍ مِن مَنازِلِها لَهُ[4] غُصنٌ مِن أَغصانِها، وفي ذلِكَ الغُصنِ جَميعُ أَنواعِ الثِّمارِ، فَإِذا خَطَرَ بِخاطِرِ المُؤمنِ [إرادةُ] رُمّانةٍ مِنَ الرُّمّانِ مَثلاً تَدلّى ذلِكَ الغُصنُ إِلى قُربِهِ وتَكلَّمَ الرُّمّانُ، وقالَت كُلُّ واحِدةٍ مِنهُ: كُلني -يا وَلِيَّ اللهِ-، فَتأتي إِلَيهِ واحِدةٌ مِنهنَّ، فَإِذا أَكلَها ارتفعَ القِشرُ إِلى مَكانِه فَصارَت رُمّانةً، فَيمارُها لا تَنقصُ أَبداً.** وقد شبّه مولانا الصادق ﷺ [هذا] بالسراج في الدنيا؛ فإنّه لو أُخذ منه ألف سراجٍ لم ينقص من ناره وضوئه شيءٌ. وروي: **أَنَّ [الرَّجُلَ مِن] أَهلِ الجَنَّةِ يُقسَمُ لَهُ شَهوةُ مِائَةِ رَجلٍ مِن أَهلِ الدُّنيا وأَكلِهِم وجِماعِهِم، فَإِذا أَكلَ ما شاءَ سُقِيَ شَراباً طَهوراً، فَيذهَبُ ما أَكل ويَصيرُ عَرَقاً كَالمِسكِ يَرشَحُ مِن بَدنِهِ، فَتَطهر[5] بَطنُه وتَعودُ شَهوتُه،**

---

۱. ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۴، ضمن حدیث ۷۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۴، ضمن حدیث ۱۴۷ و ج ۹۳، ص ۳۵۲، ضمن حدیث ۲۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ضمن حدیث ۱۱.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۶، ضمن حدیث ۲۷ و ج ۸۶، ص ۲۶۶، ضمن حدیث ۳.

۴. در مصدر: وفي كلّ منزل من منازل الشيعة.

۵. در مصدر: فتضمر.

وهُوَ المُرادُ مِن طهورِ الشَّرابِ في قَولِهِ تَعالى: ﴿ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ﴾ ـ أي: مُطهِّراً لِما في بُطونِهم مِنَ الطَّعامِ....[1]

نوع دوم در وصف اشربهٔ اهل بهشت. وقال تعالى: ﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴾[2]، وقال تعالى: ﴿ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴾[3]. و از نهر کافور و تسنیم و سلسلبیل و زنجبیل و کوثر

---

۱. یعنی: و در انوار آمده است: غذاهای بهشتی هر نوع آن هزار مزه و طعم دارد، و همین طور میوه‌های بهشتی، و در روایت آمده است: طوبی درختی در بهشت است که در خانهٔ امیر مؤمنان ﷺ کاشته شده و ریشه کرده است و در هریک از خانه‌های بهشتی یکی از شاخه‌های آن وجود دارد که بر روی آن شاخه همهٔ انواع میوه‌ها هست، پس هنگامی که مثلاً اناری بر ذهن مؤمن خطور کند آن شاخه به او نزدیک شده و انار سخن می‌گوید، و همهٔ میوه‌ها به سخن در می‌آیند که: ای ولیّ خدا! مرا تناول کن. سپس یکی از انارها نزد او می‌آید، و چون آن را خورد پوستش به جای خود برمی‌گردد و دوباره اناری می‌شود. پس میوه‌های درخت طوبی هرگز کم نمی‌شوند [الکافی، ج ۸، ص ۹۹، ضمن حدیث ۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۶۰، ضمن حدیث ۹۸]. پس مولای ما امام صادق ﷺ [این حالت را] تشبیه به چراغ دنیا نمود که اگر فتیلهٔ هزار چراغ دیگر را از شعلهٔ آن روشن کنند از آتش و نور آن چراغ کم نمی‌شود [احتجاج، ج ۲، ص ۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۳۶، ضمن حدیث ۴۸ و ج ۱۰، ص ۱۸۷، ضمن حدیث ۲]، و روایت شده که بین اهل بهشت شهوت و نیروی خوردن و زناشویی ۱۰۰ مرد از اهل دنیا تقسیم شده است، پس وقتی که هرچه خواست بخورد نوشیدنی طهور به او می‌نوشانند و همهٔ آنچه خورده هضم می‌گردد و اثری از آن باقی نمی‌ماند و تبدیل به عرقی خوشبوی و مُشک‌سا می‌شود که از بدنش ترشّح می‌گردد و شکم او بار دیگر پاکیزه و میل او بازمی‌گردد، و این تفسیر طهور بودن نوشیدنی در این آیهٔ شریفه است که: ﴿ و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند ﴾ [سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۱]ـ یعنی: غذای داخل شکمشان را پاک می‌کند... [تفسر قمی، ج ۲، ص ۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۸؛ ص ۱۲۰، ضمن حدیث ۱۱]. [انوار نعمانیّه، ج ۴، ص ۲۹۴، نور فی الجنّة ونعیمها]

۲. یعنی: مثَل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذّتی است و جویبارهایی از انگبینِ ناب. و در آن جا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است. [سورهٔ محمّد، آیهٔ ۱۵]

۳. یعنی: بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند، با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ای از بادهٔ ناب روان. [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۷ ـ ۱۸]

و رحیق مختوم، سَقی می‌نمایند. و از شراب طهور ـ که اَصدقُ الصادقین وعده فرموده به اولیای خود، مِن قوله تعالی: ﴿ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ﴾ ـ کاس محبّت می‌نوشند، و از ندای روح‌افزای: ﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾[1] از جانب ربّ ودود غفور لذّت یابند، و در مجلس بزم ﴿ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴾[2] عیش و سُرور می‌نمایند، و از ملاطفت بشارت ﴿ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾[3] مدهوش و مستغرق در محبّت پروردگار خود گردند.

نوع سوم در وصف منازل و مساکن اهل جنّت. **وقال تعالی:** ﴿ سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ[4]، وقال تعالی: ﴿ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾[5]، **وقال تعالی:** ﴿ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾[6].

و در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: اَدنیٰ کسی که داخل جنّت می‌شود به حسب منزلت، و کمتر منزلی که به او داده می‌شود ابتدا، آن است که سه حدیقه و بستان به او عنایت می‌شود. چون به حدیقهٔ اوّل داخل شود،

---

۱. یعنی: به پاداش آنچه بجای می‌آوردید بخورید و بنوشید. گواراتان باد! [سورهٔ طور، آیهٔ ۱۹]

۲. یعنی: در باغ‌های پرنعمت. بر سریرها در برابر همدیگر. با جامی از بادهٔ ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. باده‌ای سخت سپید که نوشندگان را لذّتی می‌دهد. [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۴۳ ـ ۴۶]

۳. یعنی: پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند مژده می‌دهد. جاودانه در آنها خواهند بود. در حقیقت خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. [سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۱ ـ ۲۲]

۴. یعنی: [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند بر یکدیگر سبقت جویید. [سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۱]

۵. یعنی: و شما را در باغ‌هایی که از زیر آن جویبارها روان است و سراهایی خوش در بهشت‌های همیشگی درآورد. این کامیابی بزرگ است. [سورهٔ صف، آیهٔ ۱۲]

۶. یعنی: لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی بنا شده است نهرها از زیر آن روان است. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۲۰]

مشاهده نماید در آن، از ازواج و خُدّام و انهار و ثِمار، آنچه خدا خواهد بقدری که مَملوّ شود روشنی دو چشم او و مسرّت قلب او. چون حمد و شکر الهی را بجای آورند، ندا رسد که: سر خود را بلند کن به سوی حدیقه و بستان دیگر. و چون مشاهدهٔ حدیقهٔ ثانیه نماید، ببیند آن را و آنچه در بستان اوّلی مشاهده ننمود، از نعم و الطاف الهیّه و مساکن طیّبه و ازواج و خدّام و ثمار. آن گاه از پروردگار خود استدعای آن نماید. ندا رسد که: آن را به تو عطا نمایم، طلب غیر آن خواهی نمود. عرض کند که: همین را به من مرحمت فرما. چون داخل آن حدیقه شود، مسرّات او زیاده شود. پس مشغول به حمد و شکر الهی شود. بعد ندای سوم به او رسد که: سر خود را بلند نما. پس مفتوح شود از برای او بابی از جنّتِ خلد، و مشاهده نماید اضعاف آنچه راکه از قبل مشاهده کرده بود، و مضاعف شود مسرّت او. آن گاه عرض کند: **رَبِّ، لَكَ الحَمدُ الَّذي لا يُحصى؛ إذ مَننتَ عَلَيَّ بِالجِنانِ، وأَنجَيتَني مِنَ النّيرانِ**[1].[2]

و نیز در بحار از حضرت سیّد الساجدین ﷺ روایت کرده که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند، و دوستان خدا در جنان در منازل خود مستقر شوند، و تکیه نماید هر مؤمنی بر تخت خود، و احاطه نمایند بر دور او خدّام او، و آویخته شود برای او ثمار جنّت، و انهار بهشتی در اطراف او منفجر شود، و از زیر تخت او جریان نماید، و منزلگاه او از زَرابیّ ـ که فرش بهشتی است ـ پهن و بسیط شود، و مخدّه‌ها از نمارق در منزل عیش و عشرت او در اطراف چیده شود، آن گاه حاضر نمایند خدّام و حشم او آنچه تشهّی آن نماید و مایل به آن باشد، بدون آنکه از ایشان سؤال نماید.[3]

وفي البحار عن الكنز عن محمّد بن عبّاس مسنداً عن رسول الله ﷺ از تفسیر قوله تعالی: **﴿ وَمَساكِنَ طَيِّبَةً ﴾، فقال ﷺ: قَصرٌ مِن لُؤلُؤٍ فِي الجَنَّةِ، في ذٰلِكَ القَصرِ سَبعونَ داراً مِن**

---

۱. یعنی: خدایا ستایشی برایت که به شمار نیاید؛ که به بهشت‌ها را روزیم کرده و مرا از آتش‌ها نجات بخشیدی.
۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱، ح ۱۱، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲.
۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱، ضمن حدیث ۵۷، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۹۶، ضمن حدیث ۸۸.

یاقوتةٍ حَمراءَ، في کُلِّ دارٍ سَبعونَ بَیتاً مِن زُمُرُّدةٍ خَضراءَ، وفي کُلِّ بیتٍ سَبعونَ سَریراً، وفي کُلِّ سَریرٍ سَبعونَ فِراشاً مِن کُلِّ لَونٍ، عَلی کُلِّ فِراشٍ امرأةٌ مِنَ الحُورِ العِینِ، في کُلِّ بَیتٍ سَبعونَ مائِدة، عَلی کُلِّ مائِدةٍ سَبعونَ لَوناً مِنَ الطَّعامِ، في کُلِّ بَیتٍ سَبعونَ وَصیفاً ووَصیفَةً. قالَ: فَیُعطِي اللهُ المُؤمِنَ مِنَ القُوَّةِ في غَداةٍ واحدةٍ أَن یَأتِیَ عَلی ذلِکَ کُلِّه.[1]

و در کافی به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ﷺ که: آن بزرگوار سؤال نمود از رسول خدا ﷺ از تفسیر قوله تعالی: ﴿غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ﴾ که: به چه نحو آن غُرَف بنا شده؟ فرمود: یا علی! بنا نمود حق ـ سبحانه و تعالی ـ آن غُرَف را به درّ و یاقوت و زبرجد، و سقف‌های آن غُرَف از ذهب[2] است که بافته شده به فضّه.[3][4] و در بحار از کتاب اختصاص به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: چون مؤمن نظر نماید به اوّل قصری که از برای او در بهشت است از فضّهٔ مزیّن به درّ و یاقوت، مشرّف می‌شوند بر او ازواج او و می‌گویند به او: مرحبا، مرحبا، نازل شو بر ما. پس قصد نزول نماید. ملائکه‌ای که همراه او باشند، گویند: سیر نما ـ ای ولیّ خدا! ـ که این قصر از برای تو خواهد بود. پس سیر نماید تا آنکه می‌رسد به قصری که بنا شده است از یاقوت احمر، و قصد نزول نماید. ملائکه به او گویند که: سیر نما ـ ای ولیّ خدا! ـ که از برای تو خواهد بود

---

۱. یعنی: و در کتاب شریف بحار از کنز از محمّد بن عبّاس به صورت مسند عن رسول خدا ﷺ از تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً﴾ نقل شده که فرمودند: در بهشت کاخی از مروارید است که در آن ۷۰ خانه از یاقوت سرخ وجود دارد، که در هر خانه‌ای ۷۰ منزل از جنس زمرّد سبز و در هر منزلی ۷۰ تخت و بر هر تختی ۷۰ بستر از هر رنگی گسترانیده شده است، بر هر بستری زنی از حوریان غنوده و در هر منزلی ۷۰ سفره گسترده که بر هر سفره‌ای ۷۰ نوع غذا هست، و در هر منزلی ۷۰ نوع خدمتکار پسر و دختر زیباروی وجود دارد. ایشان ادامه دادند: خداوند به مؤمن توانی می‌دهد که در بامدادان بتنهایی سراغ همهٔ آن نعمت‌ها می‌رود. [تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۶۹۰ ـ ۶۹۱، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۰، ح ۸۴]

۲. ذهب: طلا.

۳. فضّه: نقره.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۹۷، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۵۸، ضمن حدیث ۹۸.

این قصر و غیر آن. پس سیر نماید تا آنکه تمام هزار قصر مشاهده نماید. چون به منتهای قصور خود رسد، سر خود را به زیر اندازد. ملائکه گویند: چه می‌شود تو را؟ گوید که: نزدیک است چشم من خیره شود از شدّت نور و ضیا. گویند به او که: بشارت باد تو را که در بهشت، غم و کوری و صَمَم[۱] نباشد. پس سیر می‌نماید قصری را که ظاهر آن از باطن و باطن آن از ظاهر آن دیده می‌شود، که خشتی از آن از نقره و خشتی از طلا و خشتی از یاقوت و خشتی از دُرّ ساخته شده از گِل و مشک[۲] [باشد]. و تلالؤ نماید به نوری که می‌بیند شخص، صورت خود را در دیوار آن قصر.[۳]

[بیان البسه و فروش اهل بهشت]

نوع چهارم در وصف البسه و فروش اهل بهشت. **وقال تعالی:** ﴿ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً ﴾[۴]، **وقال تعالی:** ﴿ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾[۵]، **وقال تعالی:** ﴿ مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴾[۶].

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ در تفسیر قوله تعالی: ﴿ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾[۷] فرمود که: چون مؤمن داخل جنّت شود

---

۱. صمم: کَنگی.
۲. در روایت: ملاطه المسك.
۳. الاختصاص، ص ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۳، ضمن حدیث ۲۰۵.
۴. یعنی: بهشت‌های عدن که از زیرشان جویبارها روان است. در آن جا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند. در آن جا بر سریرها تکیه می‌زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی! [سورهٔ کهف، آیهٔ ۳۱]
۵. یعنی: و مروارید و در آن جا جامه‌شان پرنیان خواهد بود. [سورهٔ حج، آیهٔ ۲۳]
۶. یعنی: بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت‌بافت است تکیه زنند و چیدن میوهٔ آن دو باغ در دسترس است. [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۵۴]
۷. یعنی: در آن جا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند و در آن جا جامه‌شان پرنیان خواهد بود. [سورهٔ حج، آیهٔ ۲۳]

در منازل خود، گذاشته می‌شود بر سر او تاج سلطنت، و بپوشد زیورهای ذهب و فضّه و دُرّ، و هفتاد حُلّه که به الوان مختلفه بافته شده باشد به ذهب و فضّه و لؤلؤ و یاقوت احمر. و این است معنی قوله تعالی: ﴿ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾.[1]

وفي البحار: قال رسول الله ﷺ: لَمّا دَخلتُ الجَنَّةَ رأيتُ فيها شَجرةً طُوبى أَصلُها في دارِ عَلِيٍّ. وما فِي الجَنَّةِ قَصرٌ ولا مَنزِلٌ إلّا وفيها غُصنٌ[2] مِنها، وأعلاها أَسفاطُ حُللٍ مِن سُندسٍ وإستَبرق، يَكُونُ لِلعَبدِ المُؤمنِ أَلفُ أَلفِ سَفطٍ، في كُلِّ سَفطٍ مِائةُ أَلفِ حُلّةٍ، ما فيها حُلّةٌ يَشبهُ الأُخرى، عَلى أَلوانٍ مُختلِفةٍ، وهُوَ ثِيابُ أَهلِ الجَنَّةِ. وفي رواية أُخرى: إلّا أَنَّ أَلوانَها كُلَّها خُضر مِن سُندسٍ وإستَبرَقٍ.

وفي البحار عن كتاب العدّة، قال رسول الله ﷺ: لَو أَنَّ ثَوباً مِن ثِيابِ الجَنَّةِ أُلقِيَ عَلى أَهلِ الدُّنيا لَم يَحتَمِلهُ أَبصارُهُم ولَماتُوا مِن شَهوَةِ النَّظرِ إلَيهِ. وقد ورد عنهم ﷺ: كُلُّ شَيءٍ مِنَ الدُّنيا سَماعهُ أَعظَمُ مِن عَيانِه، وكُلُّ شَيءٍ مِنَ الآخرةِ عَيانهُ أَعظَمُ مِن سَماعِهِ. وفي الوحي القديم: أَعددتُ لِعبادي ما لا عَينٌ رَأت، ولا أُذُنٌ سَمِعَت، ولا خَطَر بِقَلبِ بَشرٍ. وفي الكافي عن الصادق ﷺ عن رسول الله ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴾ قال: فيها فُرُشٌ مَرفوعةٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ مِنَ الحَريرِ والدّيباجِ بِألوانٍ مُختَلِفةٍ، وحَشوُهَا المِسكُ والكافورُ والعَنبرُ. وذلِكَ قولُ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴾...، وأُلبِسَ سَبعينَ حُلَّةً حَريرٍ بِألوانٍ مُختلِفةٍ وضُروبٍ مُختلِفةٍ مَنسوجةٍ بِالذَّهبِ والفِضَّةِ واللُّؤلُؤِ والياقوتِ الأَحمرِ.[3]

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۷، و نیز ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۹۵ ـ ۹۷، ح ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۸، ح ۲۹.

۲. در کتاب شریف بحار: وفیها فتر.

۳. یعنی: و در کتاب شریف بحار از پیامبر ﷺ نقل شده که: وقتی وارد بهشت شدم درخت طوبی را در آن جا دیدم که ریشه و اصل آن در خانهٔ علی است، و هر کاخ و خانه‌ای که در بهشت است شاخهٔ کوچکی از درخت طوبی در آن است، و بالای درخت برگ‌های آراسته‌ای از سندس و استبرق است، که هر بندهٔ مؤمنی هزار هزار برگ دارد و در هریک صد هزار جامهٔ ابریشمی هست، که هیچ دو جامه‌ای شبیه هم نمی‌باشند، و هر کدام به ←

نوع پنجم در مرکوب اهل جنّت، وقال تعالی: ﴿ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً ﴾[1]. و در کافی به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: از رسول خدا ﷺ سؤال نمودند از تفسیر آیهٔ شریفه. فرمود: وفد نمی‌باشد مگر سواران، و آن گروهی باشند از پرهیزکاران و اهل تقوا و خائفین از پروردگار. و فرمود: یا علیّ! أما والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة،[2] این گروه از قبرهای خود بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال می‌نمایند ایشان را با ناقه‌هایی از نور، که جهاز آنها از ذهبِ مُکلَّل به دُرّ و یاقوت، و روپوش آنها از سندس و استبرق است. پرواز می‌نمایند به جانب محشر تا اینکه منتهی می‌شوند به سوی باب الجنّة اعظم.[3]

← رنگی است، و اینها لباس بهشتیانند [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۷، ح ۴۹ و ...]، و در روایت دیگری آمده است: جز اینکه رنگ هر جامه‌ای از سندس و استبرق سبز است [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۵۵، ضمن حدیث ۹۲]. و در کتاب مستطاب بحار از کتاب عُدّه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: اگر یکی از پیراهن‌های بهشت را بر اهل دنیا بیفکنند، چشم آنها تاب دیدن آن را نیاورد و از خوشی تماشای آن جان دهند [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۱، ح ۱۶۸، و نیز ر.ک: عدّة الداعي ونجاح الساعي، ص ۹۹؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۳۳، ضمن حدیث ۱۱۶۲]، و از اهل بیت ﷺ روایت شده: هرچه در دنیا هست شنیدن آن برتر و بهتر از دیدن آن است، و هرچه در آخرت هست دیدنش برتر و بزرگتر از شنیدن آن است، و در وحی [امّت‌های] گذشته آمده است: برای بندگانم چیزهایی مهیّا کرده‌ام که چشمی آن را ندیده و گوشی نشنیده و بر دل هیچ انسانی هم خطور نکرده است [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۱، ح ۱۶۸، و نیز ر.ک: عدّة الداعي، ص ۹۹]، و در کتاب شریف کافی از امام صادق ﷺ از پیامبر ﷺ نقل کرده است که در تفسیر این آیه: ﴿ و بسترهایی بلندبالا ﴾ [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۳۴] فرمودند: در بهشت بسترهایی هست که روی هم پهن شده‌اند و از جنس ابریشم و دیباج و پارچه‌هایی با نقش ونگار و رنگارنگ است، و درون آنها انباشته از مشک و کافور و عنبر است و این همان فرمایش خداست که: ﴿ و بسترهایی بلندبالا ﴾...، و ۷۰ جامهٔ ابریشمی به رنگ‌های مختلف و انواعی از جامه‌های گوناگون می‌پوشند که زربفت و سیم‌دوخت و از جنس دُرّ و یاقوت سرخ است [الکافی، ج ۸، ص ۹۷، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۸، ضمن حدیث ۲۹ و ص ۱۵۸، ضمن حدیث ۹۸].

۱. یعنی: [یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به سوی خدای رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم. [سورهٔ مریم، آیهٔ ۸۵]

۲. یعنی: ای علی! سوگند به آن که دانه را شکافت و جاندار را آفرید.

۳. یعنی: بزرگ‌ترین در بهشت.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۹۵ ـ ۹۶، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۵۷، ضمن حدیث ۹۸.

و در بحار از کتاب الاختصاص از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در حدیث طویلی در وصف جنّت و کیفیّت دخول مؤمن در آن، که: چون مؤمن داخل بهشت شود، ملائکه استقبال نمایند او را به ناقه‌هایی از نور و اسب‌هایی از نور و جامه‌هایی از نور و زیورهایی از نور، و می‌گویند به مؤمن که: یا ولیّ الله! سوار شو بر آنچه خواهی، و بپوش آنچه راکه خواهی و خواهش نما آنچه راکه می‌خواهی. پس مؤمن سوار می‌شود بر آنچه میل دارد از مرکوب، و می‌پوشد آنچه راکه نفس او خواهش دارد از ملبوس و حُلِیّ و زیور. پس سوار خواهد شد بر ناقه‌ای از نور با جامه‌هایی از نور و حلیّ و زیور از نور، و سیر نماید در دار النور، و با او باشند ملائکه‌ای از نور و غلمانی از نور و وَصایِفی[1] از نور، تا آنکه عظمت و جلالت و انوار مؤمن بزرگ می‌نماید در نظر ملائکه، و هیبت او زیاد شود در نظر ایشان.[2] و در بعضی از روایات آنکه: مؤمن با اهل و اولاد خود، می‌نشیند در کشتی‌هایی از نور و در انهار جنّت سیر می‌نمایند.

نوع ششم در انکحه و زوجات اهل جنّت از حور العین و مؤمنات اهل دنیا. **وفي البحار عن الصادق ﷺ: إِنَّ أَهلَ الجَنَّةِ ما يَتَلَذَّذونَ بِشَيءٍ فِي الجَنَّةِ أَشهى عِندَهُم مِنَ النكاحِ.**[3] و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: آن حضرت به ابی‌بصیر فرمود که: در بهشت، نهری است که در اطراف آن روییده شده است از دختران باکرات. چون مؤمن مرور نماید به یکی از آنها، خوش آید او را و قلع نماید او را، پس برویاند حق تعالی در جای او جاریه‌ای دیگر را.[4]

و در حدیث دیگر آنکه: خلقت حوریّات از خاک بهشت است که از آن خلق می‌شوند.[5]

---

۱. وصایف: کنیزان، جمع وصیف.

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۲، ضمن حدیث ۲۰۵، و نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۰.

۳. یعنی: و در کتاب شریف بحار از امام صادق ﷺ نقل شده است: بیشتر لذّت اهل بهشت از زناشویی است. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۹، ح ۵۳، و نیز ر.ک: تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ضمن حدیث ۱۸]

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۱، ضمن حدیث ۱۱.

۵. ر.ک: مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۴۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۲، ح ۱۴ و ج ۱۰، ص ۳۴۹، ح ۸.

و فرمود که: مؤمن تزویج نماید هشتصد باکره و چهار هزار زن ثیّبه و دو زوجه از حور العین. راوی عرض کرد که: هشتصد باکرات؟ فرمود: بلی. هر وقت مؤمن در فراش ایشان واقع شود، می‌یابد ایشان را عَذرا[1]. راوی عرض کرد که: حور العین از چه چیز خلق شده‌اند؟ فرمود: از تربت جنّت نورانیّه که دیده می‌شود شعاع بدن ایشان از ورای هفتاد حُلّه، و دیده می‌شود مغز ساق ایشان از ورای هفتاد حلّه، و کبد حور العین آیینه و مرآت مؤمن خواهد بود. راوی عرض کرد که: سخن می‌گویند با اهل جنّت؟ فرمود: بلی، سخنانی گویند که نشنیده باشند خلایق شیرین‌تر از سخنان ایشان. عرض کرد که: چه می‌گویند؟ فرمود که: می‌گویند به اصوات و نغمات دلربا که: ماییم خالدات در بهشت که هرگز مرگ از برای ما نباشد، و مقیمات در جنان که هرگز از آن کوچ نخواهیم نمود، و راضیات که هرگز به سخط در نیاییم. خوشا حال کسی که خلق شد برای ما و خلق شدیم ما برای او! و ماییم آنچنان کسانی که اگر ما را معلّق نمایند در میان آسمان و زمین، هرآینه خاموش می‌نماید نور ما نور آفتاب و ماه را، و هرآینه می‌پوشاند ابصار را که طاقت دیدن ما را نیاورند.[2]

وقال تعالى: ﴿ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ ﴾. وفي تفسير عليّ بن إبراهيم: أي: الحور العين يقصر الطرف عنها من ضوء نورها، ﴿ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴾ أي: لم يمسّهنّ أحدٌ، وقوله تعالى: ﴿ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴾ قال: جوارٍ حور[3] نابتات على شطّ الكوثر، كلّما أُخذت واحدةٌ نبتت مكانها أُخرى[4]. وقوله تعالى: ﴿ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴾ قال: يقصر الطرف عنها.

وفي الاحتجاج بسنده عن هشام بن الحكم: سأل الزنديق أبا عبد الله ﷺ، قال: فكيف تكون الحوراء في كلّ ما أتاها زوجها عذراء؟ قال: إِنَّها خُلِقَتْ مِنَ الطيبِ لا يَعتَريها عاهَةٌ،

---

۱. عَذراء: بکر، دوشیزه.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۱۲۱، ضمن حدیث ۱۱.

۳. لفظ «حور» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: الأُخری.

ولا تُخالِطُ جِسمَها آفةٌ، ولا يَجري في ثَقبِها شَيءٌ، ولا يُدَنِّسُها حَيضٌ، فَالرَّحمُ مُلتزقةٌ[1] إذ لَيسَ فيها لسوى الإحليلِ مَجرى. قال: فهي تلبس سبعين حلّة، ويرى زوجها مخّ ساقها من وراء حللها وبدنها؟ قالَ: **نَعَم، كَما يَرى أَحدُكم الدِّراهِمَ إذا أُلقِيَت في مَاءٍ صافٍ قَدرُهُ قَدرَ[2] رُمحٍ.**[3]

و در بحار از كتاب كنز روايت كرده است از رسول خدا ﷺ در تفسير قوله تعالى: ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً﴾. فرمودند كه: آن قصرى است از لؤلؤ، و در آن قصر هفتاد خانه است، و در هر خانه هفتاد بيت از زمرّد، و در هر بيتى هفتاد سرير، و بر هر سريرى هفتاد فراش از الوان مختلفه، و در هر فراشى از آن امرئه‌اى باشد از حور العين.[4] و در

---

۱. در مصدر: ملتزقة ملدم. ۲. در كتاب شريف بحار: قيد.

۳. يعنى: و خداوند متعال فرموده است: ﴿در آن [باغها دلبرانى] فروهشته‌نگاهند﴾ [سورة الرحمن، آية ۵۶]، و در تفسير على بن ابراهيم آمده است: يعنى سپيدچشمانى كه از نورانيّت و درخشانى آنها چشم برگردانده مى‌شود. ﴿دست هيچ انس و جنّى پيش از ايشان به آنها نرسيده است﴾ [سورة الرحمن، آية ۵۶] يعنى: احدى هم آنها را لمس نكرده است، و اين آية شريفه كه: ﴿حورياني زيبا و نيكو﴾ [سورة الرحمن، آية ۷۰] فرمود: كنيزكانى سيه‌چشم كه در ساحل كوثر مى‌روبند، كه هركدام را برگيرى ديگرى به جايش بروبد، و اين آية شريفه كه: ﴿حورانى پرده‌نشين در خيمه‌ها﴾ [سورة الرحمن، آية ۷۲] فرمود: نگاه از او كوتاه مى‌شود (چشم را ياراى ديدنش نيست). [تفسير قمى، ج ۲، ص ۳۴۶، و نيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۴، ضمن شمارة ۴۱] و در احتجاج به سند خود از هشام بن حكم نقل كرده است كه: زنديقى از امام صادق ﷺ پرسيد: چگونه ممكن است كه حور العينى با آنكه بارها همسرش با او همبستر شده باز هم باكره و دست نخورده باشد؟ امام ﷺ فرمودند: حوريان بهشتى از طيب و پاكى آفريده شده‌اند و هيچ سستى و ضعفى بر آنها عارض نشود، و هيچ آفتى بر پيكر ايشان نيفتد، و در منافذ بدنشان هيچ چيزى وارد نشده است، و گرفتار خونروش (پريود) نشده‌اند، پس رحِم ايشان چسبان است؛ زيرا جز مجراى آلت جنسى نباشد. پرسيد: حوريان ۷۰ جامه مى‌پوشند امّا سپيدى استخوان و مغز آن از روى جامه‌ها و زيورها پيداست و شويشان آن را مى‌بينند؟ امام ﷺ پاسخ دادند: بلى، همان طورى كه سفيدى درهم‌ها (سكّه‌هاى نقره) وقتى كه در آب [عميق] بيفتد به اندازهٔ نيزه‌اى ديده مى‌شود. [احتجاج، ج ۲، ص ۹۹، و نيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۶، ضمن حديث ۴۸ و ج ۱۰، ص ۱۸۷]

۴. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۰، ح ۸۴، و نيز ر.ك: تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۶۹۰ ـ ۶۹۱، ح ۱۲.

کافی به سند خود از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: نیست از برای مؤمنی در جنّت، مگر آنکه از برای او جنّات بسیار خواهد بود و انهار از خمر و انهار از لبن و انهار از عسل. چون ولیّ خدا بخواهد غذا میل نماید، از برای اوست آنچه نفس او تشهّی نماید بدون آنکه اسم آن را مذکور نماید، و بعد از فراغ از غذا خلوت نماید با اخوان مؤمنین خود و زیارت نمایند بعضی از ایشان بعض دیگر را، و تنعّم نمایند در جنّات در ظلّ ممدود، مانند طلوع فجر تا طلوع شمس، و اطیب و آلذّ از همهٔ این نعمت‌ها آنکه از برای هر مؤمن، هفتاد زن حوراء و چهار زن از آدمیّین است که ساعتی با حوراء خلوت نماید و ساعتی با آدمیّین و ساعتی بر سریر خود تکیه نماید. ناگاه مشاهده نماید که نور او را فراگرفته. به خدّام خود گوید که: این چه نوری است که درخشیده است؟ شایدِ خداوند جبّار مرحمت فرموده و این نور از لحظات نور پروردگار است که لَمَعان[1] نموده؟[2] خدّام عرض نمایند: قُدّوسٌ، قُدّوسٌ، جَلّ جَلالُه. نه از نور پروردگار است، بلکه این نور حوراء از زنان تو می‌باشد که هنوز داخل بر تو نشده، و اینک از خیمهٔ خود بیرون آمده و مشرف بر تو شده است. چون نظر نمود که تو بر سریر خود تکیه کرده‌ای، تبسّم نموده از روی شوق و محبّت به تو. و این نوری که تو را فراگرفت، از ضیا و روشنی دندان‌های او باشد که بر تو تابیده است.

پس ولیّ خدا به خدّام خود گوید: اذن دهید او را که داخل شود بر من. بمجرّد اذن ولیّ خدا، مبادرت نمایند هزار خادم و مسارعت نمایند هزار خادمه، از برای آنکه بشارت دهند به آن حوراء که: ولیّ خدا به تو اذن داده است که داخل شوی بر او. پس آن حوراء نازل شود از خیمهٔ خود، و حال آنکه پوشیده باشد هفتاد حلّهٔ بافته شده به ذهب و فضّهٔ مکلّل به درّ و یاقوت و زبرجد که به الوان مختلفه صِبغ[3] شده باشد

---

۱. لَمَعان: درخشندگی.

۲. در مصدر: لعلّ الجبّار لحظني؛ یعنی: شاید خدای باجبروت نیم‌نگاهی به من فرموده!

۳. صِبغ: رنگ.

از مشک و عنبر، که می‌بیند مؤمن مغز ساق او را از ورای هفتاد حلّه. طول قامت آن حوراء هفتاد ذراع، و مابین مَنکِبین[۱] او ده ذراع است. چون نزدیک شود به خدمت ولیّ خدا، بشتابند خدّام به صحیفه‌هایی از ذهب و فضّه که در آن درّ و یاقوت و زبرجد است و بر روی او نثار نمایند. پس معانقه نماید ولیّ خدا با آن حوراء و معانقه می‌نماید آن حوراء با ولیّ خدا در مدّت طویلی، و هیچ کدام از دیگری ملول نشوند.[۲]

و نیز در بحار از کتاب امالی از ابن‌عبّاس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است در فضل روزهٔ ماه مبارک رمضان و در ثواب روز چهارم که: حق تعالی عطا فرماید در جنّت خلد، هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار بیت و در هر بیتی هفتاد هزار سریر، و در هر سریری حورایی باشد و در پیش روی هر حورایی هزار خادمه باشند که چادر و مقنعهٔ هریک از آن خادمه‌ها، بهتر است از دنیا و مافیها.[۳]

و نیز در امالی به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: به شیعیان خود فرمود که: بتحقیق که ما ضامن شدیم از برای شیعیان بهشت را به ضمانت خدا و رسول او، و نیست احدی در بهشت أَکثَرُ أزواجاً[۴] از شما شیعیان. پس طلب نمایید تفاضل[۵] در درجات بهشت را. **أنتم الطیّبون، ونساؤکم الطیّبات**.[۶] هر زن مؤمنه در بهشت، حَوراء عَیناء[۷] و هر مرد مؤمنی صدّیق[۸] محسوب خواهد بود.[۹]

---

۱. مَنکِبین: دو شانه.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۹۸ ـ ۱۰۰، ضمن حدیث ۶۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱، ضمن حدیث ۹۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۴، ضمن حدیث ۱۴۷ و ج ۹۳، ص ۳۵۲، ضمن حدیث ۲۳، امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۴؛ ثواب الأعمال، ص ۶۸.

۴. أکثر أزواجاً: دارای همسران بیشتر.

۵. تفاضل: بر یکدیگر برتری داشتن.

۶. یعنی: شما و زنانتان خوشبویید.

۷. یعنی: فرشته خصال.

۸. صدّیق: کسی که رفتارش بیانگر درستی گفتار او باشد. در قرآن مشخّصاً صفت برخی از انبیاست.

۹. امالی شیخ صدوق، ص ۷۲۵ ـ ۷۲۶، ضمن حدیث ۹۹۲، و نیز ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۲۱۳، ضمن حدیث ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۷، ح ۱۵۵ و....

و نیز در کتاب ثواب الأعمال از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: اگر کسی مداومت نماید به قرائت سورهٔ مبارکهٔ «حم عسق»، مبعوث شود در قیامت، و حال آنکه صورت او مانند شمس می‌درخشد، تا آنکه واقف شود در محضر پروردگار عالمیان. خطاب رسد به او که: ای بندهٔ من! مداومت نمودی این سورهٔ مبارکه را و ندانستی که ثواب آن چه خواهد بود. اگر عالِم بودی به ثواب آن، هرگز ملول نمی‌شدی از قرائت آن، و لیکن زود است که به آن جزا داده شوی. پس امر فرماید به ملائکه که: او را داخل بهشت نمایید، و از برای او باشد در بهشت، قصری از یاقوت سرخ، که ابواب و شُرُف[1] و دَرَج[2] او چنان است که از ظاهر آن باطن آن دیده شود و از باطن آن ظاهر آن مشاهده شود. و از برای او خواهد بود در آن قصر، حور اتراب[3] از حور العین و هزار جاریه و هزار غلمان از ولدان مخلّدین.[4] و فرمود: هرکه قرائت نماید سورهٔ مبارکهٔ «إنّا أرسلناه»[5] را مُحتَسِباً صابراً[6] در فریضه و نافله، ساکن نماید حق تعالی او را در منزل ابرار، و عطا فرماید به او سه جنان و جنّت کرامت از جانب پروردگار، و تزویج فرماید به او دویست حوراء و چهار هزار ثیّبات و حوری از حور العین، و بوده باشد با رسول خدا ﷺ.[7]

و نیز در بحار از کتاب ثواب الأعمال به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: هرکس سعی نماید در تزویج بین مؤمن و مؤمنه تا آنکه جمع نماید بین آن دو، حق تعالی تزویج نماید به او هزار زن از حور العین، که هریک از آنها در قصری باشند از دُرّ و یاقوت. و کسی که بنا نماید در دنیا مسجدی، حق تعالی عطا

---

۱. شُرُف: بالکن‌ها.
۲. دَرَج: پلّه‌ها، پلّکان.
۳. یعنی: زنان بهشتی هم‌سنّ و سال.
۴. ثواب الأعمال، ص ۱۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۹۵، ح ۱۹ و....
۵. در مصدر: إنّا أرسلنا نوحا إلی قومه.
۶. یعنی: پاداش آن را بر خدا حساب کند (پی اجر و مزد بخواند) و صبر نماید.
۷. ثواب الأعمال، ص ۱۲۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۲، ح ۱۷۱ و....

فرماید به او عوض هر شِبری[۱] از آن مسجد یا عوض هر ذراعی از آن، به قدر سیر چهل هزار هزار سال مدینه‌ای از ذَهب و فِضّه و یاقوت و زُمرّد و زبرجد، و در هر مدینه چهل هزار هزار قصر، و در هر قصر چهل هزار هزار خانه و در هر خانه چهل هزار هزار سریر، و بر هر سریر، زوجه‌ای از حور العین خواهد بود، و از برای هر زوجه‌ای هزار هزار غلام و وَصیف و هزار هزار وصیفه و خادمه خواهد بود، و در هر بیتی چهل هزار هزار مائده و بر هر مائده چهل هزار هزار قَصعه و در هر قَصعه چهل هزار هزار لون از طعام. و عطا می‌فرماید حق تعالی ولیّ خود را از قوت، آن قدری که اتیان می‌نماید بر همهٔ این ازواج و همهٔ این طعام‌ها و شراب‌ها در یوم واحد.[۲]

و نیز از کتاب اختصاص به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: نیست احدی که داخل بهشت شود مگر آنکه از برای او باشد از ازواج، پانصد حوراء، و با هر حورایی باشد هفتاد غلام و هفتاد جاریه، گویا آنکه لؤلؤ مکنون‌اند[۳] که مَسّ ننموده باشد به او اَیدی[۴].[۵]

و در معالم الزلفی از بستان الواعظین به سند خود از ابن‌عبّاس روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی: ﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾[۶] آنکه: ولیّ خدا در تخت‌گاه و سریر خود باشد که ارتفاع آن سریر، مسیر خمسمائة عام[۷] باشد. و این است معنی قوله تعالی: وَسُرُر مَرفُوعه.[۸] و سریری از یاقوت سرخ است

---

۱. شِبر: وجب.

۲. ثواب الأعمال، ص ۲۸۹ ـ ۲۹۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳، ح ۱۷۳ و ....

۳. لؤلؤ مکنون: مروارید پنهان در صدف.

۴. یعنی: دستان مردمان به آنها نخورده باشد.

۵. الاختصاص، ص ۳۵۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۴.

۶. سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۷.

۷. خمسمائة عام: پانصد سال.

۸. ﴿ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ﴾ [سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۱۳]. یعنی: تخت‌هایی بلند در آن جاست. البتّه در مصدر: وهو قول الله عزّ وجلّ: ﴿ وَعُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴾.

که از برای او دو جناح[۱] از زمرّد سبز است، و بر روی هر سریر هفتاد فراش از نور است که ظاهر آن از سندس و باطن آن از استبرق است، و بر روی هر سریر، اریکه و حجله‌ای از نور است. این است معنی قوله تعالی: ﴿ عَلَى الْأَرَائِكِ ﴾؛ یعنی: آن سریرها در آن حجله‌هایی باشد از نور که منازل حور العین است. پس مؤمن در آن حجله معانقه نماید با حور العین، و در التذاذ مصاحبت با حور العین است که ناگاه مشاهده نماید حور العین دیگری را که اَجلُّ شَأناً و اَرفَعُ قَدراً باشد از آنچه در آن حجله است که مصاحبت می‌نمود. پس ندا نماید که: ای ولیّ خدا! از برای ما نصیبی از تو نخواهد بود. ولیّ خدا به او گوید که: حبیبهٔ ما! تو کیستی؟ می‌گوید: منم از آن چیزهایی که حق تعالی در قرآن به آن وعده فرموده که: ﴿ وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾. پس سریر ولیّ خدا به جانب او طَیَران[۲] نماید. و چون او را ملاقات نماید، می‌بیند که او زیادتی دارد بر زوجات سابقه به صد هزار جزء از نور. پس معانقه نماید با او مقدار چهل هزار سال[۳] که ملول نمی‌شوند هریک از دیگری. چون سر خود را بلند نماید، مشاهدهٔ نور ساطعی نماید که از آن نور تعجّب نماید از کثرتِ بَهاء و روشنی آن. می‌گوید: این چه نور است؟ گویند که: این نورِ زوجهٔ دنیاییّهٔ تو باشد و او با تو در بهشت می‌باشد، و او مطّلع شد بر حال تو و مشاهده نمود که تو با حور العین معانقه می‌نمایی، و از این جهت تبسّم نمود. و این نور ساطع از روشنی و صفای ثَنایای[۴] اوست که برای تو ظاهر شد.

پس ولیّ خدا سر خود را بلند نماید به جانب زوجهٔ خود. آن‌گاه ندا نماید زوجهٔ او که: منم از کسانی که خداوند عالم فرموده: ﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾. پس سریر ولیّ خدا پرواز نماید به جانب زوجهٔ خود. چون ملاقات

---

۱. جناح: بال.
۲. طَیَران: پرواز.
۳. در مصدر: ۴۰ سال.
۴. ثنایا: ۴ دندان پیش که ۲ تا در پایین و ۲ تا در بالا واقع شده.

نماید او را، مشاهده کند که او زیادتی دارد بر حور العین به صد هزار جزء از نور؛ زیرا که زوجهٔ دنیاییهٔ او، از مؤمنات مُمتَحناتی است که نماز بجای آورده و روزه گرفته و اطاعت نموده است پروردگار خود را. و او کسی است که چون داخل بهشت شود، افضل باشد از زنان بهشتی که از تربت بهشت خلق شده‌اند. پس ولیّ خدا با او معانقه نماید مقدار زمان چهل سال که هیچ کدام از دیگری ملول نشوند.

و چون در برابر شوهر خود بایستد، از خلخال‌های پای او بشنود اقسام و انواع نغمات و الحان طیور بهشتی، و بشنود از او هر بوی خوش بهشت را، و ببیند مغز ساق او را از ورای هفتاد حلّه. و بدن او چنان مصفّا و نورانی باشد که هیچ مانع از دیدن صفای بدن او نباشد. و بر بازوی راست او نوشته باشد از نور: ﴿ **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ** ﴾[1]. و بر بازوی چپ او نوشته باشد از نور که: ﴿ **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ** ﴾[2]، و در سینهٔ او نوشته باشد از نور: حبيبي، أنا لك، لا أُريد بك بدلاً[3].

و او بر صفای یاقوت و حُسن مرجان و بَیاض مَکنون[4] است، و عاشق است شوهر خود ولیّ خدا را...، و بر سر او باشد تاجی از یاقوت سرخ که مُکلَّل از دُرّ و مرجان است. و گیسوهای او از طرف راست او صد هزار رسته ریخته باشد. و نباشد بوی خوشی در بهشت مگر آنکه از گیسوهای او استشمام شود. و از پشت سر او نیز صد هزار گیسوها ریخته شود. و صد و پنجاه هزار مشّاطه[5] از طرف راست و صد و پنجاه هزار از طرف چپ، مشّاطگی نمایند گیسوهای او را و بوی خوش از برای او بخور نمایند، و آویخته شود گیسوهای او تا به قدم‌های او، و هزار جاریه و هزار غلمان و هزار ولدان مُخَلّدون در خدمت او ایستاده باشند.

---

۱. یعنی: سپاس خدایی راکه وعده‌اش را بر ما راست گردانید. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۷۴]

۲. یعنی: سپاس خدایی راکه اندوه را از ما زدود. [سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۴]

۳. یعنی: عزیزم! من از آنِ توام، و جز تو کسی را نمی‌خواهم.

۴. در مصدر: بیاض البیض المکنون.

۵. مشّاطه: آرایشگر.

و می‌ایستد در نزد شوهر خود ولیّ خدا، در حالتی که تعشّق دارد بـه ولیّ خـدا، و ظاهر می‌شود از او برای ولیّ خدا انواع فرح و سرور و ابتهاج. و چون مشی نماید در نزد ولیّ خدا و تبسّم نماید بر صورت او، و پوشیده باشد اقسام حُلَل و زیور را، و بر روی سریر قرار گیرد و بنشیند با ولیّ خدا در حالتی که ریخته شود گیسوهای او در اطراف سریر، و به وجد و طرب و سُرور آورد ولیّ خدا را؛ به قسمی که اگر خداوند موت را از اهل بهشت برنداشته بود، هرآینه از شدّت سـرور و طـرب جـان تسـلیم می‌نمود. پس خطاب نماید زوجهٔ او که: ای ولیّ خدا! از من تمتّع ببر و لذّت حاصل نما، که مرگ در بهشت نخواهد بود.[1]

و نیز در معالم الزلفی از کتاب اختصاص شیخ مفید ﷺ از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در حدیث طویلی که در وصف اهل بهشت بیان فرموده‌اند، از آن جمله: چون مؤمن در بهشت مستقر شود و با ازواج خود از حور العین و غیر آنها معاشرت نماید و بر سریر و منازل خود نشسته باشد، ناگاه مُشرِف شود بر او زنی که داخل در زنان سابقهٔ او نبود. پس مملو نماید قصر و منازل او را از نور، به قسمی که گمان نماید آن نور، از انوار پروردگار یا نور مَلَکی از ملائکه است. چون سر بلند نماید، زنی را می‌بیند که از شدّت نور و صفا و ضیای او نزدیک است که چشم‌های او خیره شود. پس ندا نماید آن زوجه که: ای ولیّ خدا! نزدیک نیست که از برای ما نصیبی بـاشد. پس ولیّ خدا گوید: کیستی تو؟ گوید: من از کسانی هستم که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است: ﴿ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾[2].

پس ملاقات نماید مؤمن، او را به قوّت صد مرد جوان، و معانقه نماید با او مدّت زمان هفتاد سال، و نمی‌داند که چه محل از بدن زوجهٔ خود را نظر نماید. از وجه او، یا از خلف او، یا از ساق او. و نیست مکانی از بدن زوجهٔ او، مگر آنکه از شدّت صفا و نور،

---

۱. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۶، ح ۳، الباب السابع والأربعون: إنّ الرجل أهله في الدنيا هـم أهـله فـي الجنّة ...، و نیز ر.ک: بستان الواعظین، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۶.

۲. یعنی: هرچه بخواهند در آن جا دارند، و پیش ما فزون‌تر هست. [سورهٔ ق، آیهٔ ۳۵]

مانند آیینه دیده می‌شود در او آنچه واقع بر او می‌شود. و چون در آن حال مؤمن در عیش و سرور باشد که مُشرِف شود بر او زوجهٔ دیگری که اَحسن و اَطیَب و اجلّ و انور از زوجهٔ سابقه باشد. پس ندا نماید به او که: ای ولیّ خدا! نزدیک نیست که از برای من نصیبی از تو باشد. گوید به او که: کیستی تو؟ گوید: منم از کسانی که خداوند در قرآن فرموده است: ﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.[۱]

[بیان وصف نعمای اهل بهشت]

مقالهٔ سادسه در بیان اجمالی از نَعما و لذایذ روحانیّهٔ اهل بهشت، که حق تعالی به فضل و کرم خود وعده فرموده است از برای عباد متّقین و صالحین از مؤمنین و موحّدین خود. و آن نیز بر چند نوع است:

نوع اوّل سلطنت الهیّه است که از برای اهل بهشت مقرّر فرموده است به قدر منازل و درجات و تفاوت مراتب ایمان و علم و عمل ایشان، که به آن جهت متفاوتند در مراتب سلطنت.

در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ روایت کرده که: چون مؤمن در بهشت داخل شود در منازل خود، گذاشته می‌شود بر سر او تاج پادشاهی و کرامت، و اکلیلی در زیر تاج او باشد از ذهب و به دُرّ و یاقوت رِشته شده باشد.[۲] و نیز در بحار از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که: از برای رجل واحد از اهل جنّت، هفتصد ضِعف[۳] مثل دنیا خواهد بود از مملکت.[۴] و ایضاً در بحار از تفسیر امام از رسول خدا ﷺ

---

۱. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۴۲، ح ۲، الباب الثانی والثلاثون، و نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۴، ضمن حدیث ۲۰۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۸، ضمن حدیث ۲۹ و ص ۱۵۸، ضمن حدیث ۹۸، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ الکافی، ج ۸، ص ۹۷، ضمن حدیث ۶۸.

۳. ضِعف: مقابل، برابر.

۴. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۷، ضمن حدیث ۷۳، و نیز ر.ک: معارج الیقین فی أُصول الدین (جامع الأخبار)، ص ۳۴۸، ح ۹۶۲.

روایت کرده است که: از شیعیان ما کسانی باشند که عطا نماید حق تعالی از مملکت و درجات و منازل، به قدری که دنیا و مافیها در جنب آن مانند رَملی[۱] باشد در بیابان وسیع. و از شیعیان ما کسانی باشند که ملائکهٔ خدمه عرض نمایند که: پروردگارا! ما را طاقت خدمت این منازل نمی‌باشد. معاون و انصار. ما را زیاد کن. پس خداوند به ایشان هزار مقابل آن مدد می‌دهد از اعوان و انصار، و از شیعیان ما کسانی باشند هزار مقابل آنچه ذکر شد از ملائکه، بلکه زیادتر. مدد می‌دهند بر قدر و قوّهٔ ایمان ایشان. پس زیاد می‌فرماید حق تعالی مملکت و خدم و حشم ایشان را در جنّت.[۲]

و نیز در بحار از تفسیر امام ﷺ روایت کرده در صله به اقارب رسول خدا و ذرّیّات او از سادات که: هرکه به ایشان احسانی نماید از مال خود، رسول خدا ﷺ فرماید که: در آخرت به عوض هر حبّه‌ای از این مال، به تو عطا نمایم هزار قصر، کوچک‌ترین از آنها بزرگ‌تر باشد از دنیا، که مکان یک سوزن از آن بهتر است از دنیا و مافیها.[۳] و نیز فرمود: کسی که دست خود را بر سر یتیمی بکشد به جهت مهربانی و شفقت به آن یتیم، قرار می‌دهد خداوند از برای او در بهشت، به عدد هر مویی که دست او به آن مرور نموده و مَسح نموده است قصری که اَوسَع از دنیا و مافیها باشد. و در آن باشد ما تشتهي الأنفس وتلذّ الأعين وهم فيها خالدون[۴].[۵] و در معالم الزلفی از صدوق ـ علیه الرحمه ـ و او به سند خود از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود که: اَدنیٰ‌ترین اهل جنّت به حسب مملکت و منازل، کسانی باشند که از برای او

---

۱. یعنی: ریگ.

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۸، ح ۷۵ و...، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰، ضمن شمارهٔ ۹۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۹، ضمن حدیث ۱۳۷ و ج ۲۳، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴، ذیل حدیث ۸، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۳۳۸، ضمن شمارهٔ ۲۱۲.

۴. یعنی: هرچه دل‌ها هوس کند و دیده‌ها لذّت ببرد، و در آن جاودانند.

۵. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰، ضمن حدیث ۱۳۷ و ج ۷۲، ص ۱۲، ح ۴۴، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۳۳۸، ح ۲۱۳.

هشتاد هزار خادم است و نود و دو درجه از برای او باشد. و از یک درجهٔ آن قبّه‌ای نصب شود از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت، و مساحت آن قبّه به قدر مابین جابیه[۱] و صنعا.[۲]

و نیز در کتاب مذکور، از صدوق ﷺ و او به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: به عُثمان بن مَظعون فرمود که: هرکس نماز صبح خود را به جماعت ادا نماید و بعد از آن نشسته مشغول به ذکر خدا باشد تا آفتاب طالع شود، از برای او در فردوس هفتاد درجه باشد، بُعد[۳] مابین دو درجه به قدر دویدن اسب تندرو باشد مقدار هفتاد سال.[۴] و نیز در معالم الزلفی از ابن‌عبّاس روایت کرده که: پست‌ترین اهل جنّت به حسب منازل و درجات، کسانی باشند که از برای او در جنّت، مقدار سیر پانصد سال راه است و پانصد حوریه به او تزویج نمایند.[۵]

و بالجمله، مستفاد از اخبار کثیره آنکه: منازل و درجات و مملکت پست‌ترین اهل بهشت، زیاده است از قدر تمام دنیا و مافیها. و مملکت و سلطنت ادنی‌ترین ایشان در اوّل ورود به بهشت به این مرتبه و این مثابه است، بعد از آن در تزاید است از جهت مملکت و سلطنت و بها و روشنی و ضیا و نور، و در اطعمه و اشربه و انکحه و البسه و غیرها. و دنیا را به حسب قواعد رصدیّه به چهار قسمت تقسیم نموده‌اند و سه رُبع آن را خراب و غیرمسکون یافتند که کسی در آن ساکن نمی‌باشد، و یک رُبع آن معموره که در آن آبادانی و عمارت و مزارع و محلّ تردّد خلایق و مَرتع

---

۱. در نسخ: خابیة. جابیه: دهی بوده است از توابع دمشق واقع در نواحی جولان. [معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۱]

۲. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۱۰، الباب التاسع والعشرون: في صفة الجنّة...، و نیز ر.ک: مسند أحمد، ج ۳، ص ۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۹۸، ح ۲۶۸۷؛ روضة الواعظین، ص ۵۰۵.

۳. بُعد: دوری، فاصله.

۴. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۴۷، ضمن حدیث ۶، الباب الرابع والثلاثون، إنّ أهل الجنّة في درجات، وقدر ما بین الدرجة والدرجة...، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴، ضمن حدیث ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۰، ضمن حدیث ۱۱۲ و....

۵. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۷۰، ضمن شمارهٔ ۲، و نیز ر.ک: بستان الواعظین ورياض السامعین، ص ۱۳۱، ذیل شمارهٔ ۲۲۵ درجات أهل الجنّة.

مَواشی[۱] و دَوابّ[۲] است. و در این رُبع مسکون[۳] نقل نموده‌اند که هزار و یک پادشاه سلطنت نمایند و حکمران و فرمانفرمای خلایق باشند. سبحان الله! چه عظیم است سلطنت الهیّه در بهشت عنبر سرشت که سلطنت ادنی ترین ایشان در اوّل امر و بدایت مطلب، اضعاف مضاعف همهٔ سلاطین اهل دنیاست، و حق ـ سبحانه و تعالی ـ وعدهٔ زیادتی نیز فرموده ـ مِن قوله تعالی: ﴿ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾ ـ. و اصل این سلطنت الهیّه از برای اهل بهشت، ربطی و نسبتی ندارد به سلطنت سلاطین ذوي الاقتدار[۴] اهل دنیا؛ چه سلطنت ایشان تمام سیاست و نقص و کدورت، بلکه سلطنت اهل بهشت مانند سلطنت انبیا ـ سلام الله علیهم ـ است مانند حضرت سلیمان ﷺ که به اذن و مشیّت خداوند، متصرّف در امورند که جهت تصرّف و ولایت دارند، آنچه بخواهند به محضِ مشیّت حاضر است در نزد ایشان بدون طلب، بلکه به چندین مراتب از سلطنت حضرت سلیمان ﷺ نیز بالاتر است. چنان که ظاهر است بر أدنای[۵] اهل معرفت که جلال و جمال و عظمت و سلطنت اخرویّه را نمی‌شود نسبت داد به سلطنت ظاهریّهٔ دنیویّه، اگرچه این سلطنت نیز سلطنت حقّهٔ الهیّه باشد ـ مانند سلطنت انبیا و اولیا صلوات الله علیهم أجمعین ـ با آنکه سلطنت دنیویّه در معرض زوال و فناست اگرچه سلطنت انبیا باشد، و از برای سلطنت الهیّه در بهشت، زوال و فنایی نخواهد بود، بلکه باقی است به سلطنت حق تعالی ـ جلّ جلاله.

و در حدیث قدسی است که: **يَابنَ آدمَ، أَطعني حَتّى أَجعَلكَ مَثَلي**.[۶] و حقیقت

---

۱. مَواشی: چهارپایان ـ از قبیل گاو و گوسفند و شتر ـ، جمع ماشیه.

۲. دوابّ: چهارپایان، حیوانات بارکش، جمع دابّه.

۳. رُبع مسکون: یک چهارم زمین که انسان در آن سکنا گزیده، قسمت معمور و قابل سکونت زمین.

۴. یعنی: پادشاهان قدرتمند.

۵. أدنیٰ: کم‌ترین، پایین‌ترین.

۶. یعنی: ای آدمیزاد! مرا اطاعت کن تا تو را چون خود (یا مثال خود، بنا بر آنکه مِثل خوانده شود یا مَثَل) قرار دهم. [مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۰؛ الجواهر السنیّة، ص ۳۶۱]

این معنی، چنان که در دنیا متحقّق و ثابت است از برای انبیا و مرسلین و ائـمّهٔ دیـن ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ، همچنین ثابت و مُحقَّق است از برای اهل بهشت کـه اولیای خدا و مجاورین بارگاه قدس اویند.

نوع دوم تحیّت و اکرامی است که خداوند جبّار ـ جلّ جلاله وتقدّست أسماؤه[1] ـ تفضّل نماید اهل بهشت و اولیای خود را در جنان. و اکرامات الهیّه ایشـان را، غـیر ممکن الوصف [است] و حدّی از برای آن نخواهد بـود، و عـقول عـاجزند از فـهم و ادراک آن؛ چه اصل اِکرام و نوازش الهیّه و تحیّت پروردگار ـ جلّ جلاله ـ عبد ذلیل ضعیف عاجز از جمیع جهات را، فی حدّ نفسه، در آن لذّت و ابتهاج و فرح و سُرور و افتخار و سرافرازی‌ای باشد که ذکر آن خارج از قوّهٔ تقریر به لسان و تحریر به بنان[2] است، بلکه تصویر آن غیرممکن؛ چنان که مشاهده می‌شود انموذج و نـمونهٔ آن، از سلطان ذي شوکت و اقتداری بالنسبه به بعضی از خدّام و حشم و عساکر خود، که یک اکرام و نوازش از بندهٔ محتاجی به زیردستان خود، چقدر موجب رفعت و جلال او می‌شود که سر افتخار خود به اوج اعلا می‌کشاند؛ و حال آنکـه مُـعطی و مُـعطی بـه و مُعطی لَه[3]، علاوه از نُقصان و ذُبول[4]، جمیعاً در معرض زوال و فنایند که دلبستگی به آن کمال نقصان عقل است. و بنابراین چگونه ممکن باشد وصـف لذّت و ابـتهاج و روح و راحت و افتخارِ حاصل از نوازش حضرت مالِک المُلک ـ جلّ جلاله ـ که نُـزُل[5] و تشریفات بندگان خود را در اوّل یوم ورود بـه دار السـلام، قـرار داده بـاشد اباحهٔ دار الخلود[6] بلکه سلطنت و مملکت‌داریِ دارِ رحمتِ واسعهٔ خود؟

وقال تعالی: ﴿لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلاً

---

۱. یعنی: فرّ و شکوهش باعظمت است و نام‌هایش مقدّس.
۲. تحریر به بنان: نگارش با انگشتان.
۳. مُعطي: عطاکننده. مُعطیٰ به: آنچه عطا شده. مُعطیٰ له: آن که به او عطایی شده.
۴. ذُبول: پژمرده شدن، خشکیدن.
۵. نُزُل: آنچه برای مهمان تهیّه کنند، خوردنی و طعامی که پیش مهمان فرودآینده بگذارند.
۶. دار الخلود: سرای جاوید، آخرت، بهشت.

مِنْ عِنْدِ اللهِ وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾[۱]. و نُزل، اوّل تشریفاتی است که از برای مهمان بجای آورده می‌شود ـ از مَوائد[۲] و اطعمه و عطایا و امثال آن ـ. و نیز بشارت داد به اولیای خود بعد از این کرامت، به خلود و بقایِ ابدی در دار خلود، که فنا و زوالی از برای ایشان نخواهد بود در آنچه به ایشان عطا فرموده از سلطنت الهیّه ـ مِن قوله تعالی: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً * مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً﴾[۳]ـ. و اعظم اکرامات، تبلیغ سلام الهی است به اولیای خود ـ مِن قوله تعالی: ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِؤُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ * سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ﴾[۴]ـ. وفي الصافي: يقال لهم قولاً كائناً من جهته[۵]؛ يعني: أنّ الله يسلّم عليهم. القمّيّ: السَّلامُ مِنهُ هُوَ الأَمانُ.[۶]

نوع سوم ورود ملائکه است به جهت تهنیت بر اولیای خدا در جنان، بعد از استقرار ایشان در منازل و درجات عالیهٔ. و قال تعالی: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾[۷].

---

۱. یعنی: ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند باغ‌هایی خواهند داشت که از زیر آن نهرها روان است. در آن جا جاودانه بمانند. [این] پذیرایی از جانب خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است. [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹۸]

۲. مَوائد: جمع مائده ـ به معنی: خوان، خوان به طعام آراسته.

۳. یعنی: و مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست. در حالی که جاودانه در آن ماندگار خواهند بود. [سورهٔ کهف، آیهٔ ۲ـ۳]

۴. یعنی: در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند. آنها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. در آن جا برای آنها میوه است و هرچه دلشان بخواهد. از جانب پروردگاری مهربان سلام گفته می‌شود. [سورهٔ یس، آیهٔ ۵۵ـ۵۸]

۵. در نسخ: جهة.

۶. یعنی: در تفسیر صافی آمده است: به ایشان از طرف او خطاب می‌شود؛ یعنی: خدا به آنها سلام می‌کند [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۵۷، ش ۵۸]. قمی گوید: سلام از جانب خدا همان امان است [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۴، ضمن حدیث ۲۱].

۷. یعنی: ایشان راست فرجام خوش سرای باقی. بهشت‌های عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان ←

و در بحار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده که: چون مؤمن داخل بهشت شود در منزل خود، بر سر او گذاشته شود تاج کرامت و پادشاهی. و انواع البسه و حلل از ذهب و فضّه و درّ و یاقوت پوشانده شود بر او. و چون بر سریر خود استقرار یابد، آن سریر به حرکت درآید از شدّت فرح و سَرور. و چون آرام گیرد، طلب اذن نماید از او ملک موکّل به جنان او که تهنیت گوید او را به کرامت پروردگار. پس خدّام و وَصایف او گویند: آرام گیر در مکان خود؛ زیرا که ولیّ خدا تکیه نموده بر اریکه و حجلهٔ خود، و زوجهٔ حور العین او مهیّا شده است از برای وصال او. صبر کن تا ولیّ خدا فارغ شود از شغل خود.

پس خارج شود زوجهٔ حورای او از خیمهٔ خود، و رو به جانب ولیّ خدا آورد در حالتی که وَصایف و جَواریِ او اطراف او را گرفته باشند، و بر او پوشیده شده باشد هفتاد حلّهٔ منسوج از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد که مصبوغ[1] باشند به مشک و عنبر، و بر سر او تاج کرامت و در پاهای او دو نعلین باشد از ذهب مکلّل به یاقوت و لؤلؤ، که بند نعلین او از یاقوت احمر است. و چون به ولیّ خدا نزدیک شود، قصد حرکت نماید از برای حورا به جهت کثرت شوق به او. پس حورا عرض نماید که: ای ولیّ خدا! در این روز تعب نیست. از جای خود حرکت مکن. من از برای تو باشم و تو از برای من. پس معانقه نمایند با هم، مقدار پانصد سال از سال‌های دنیا، و ملول نشوند هیچ کدام از دیگری.

و چون نظر نماید ولیّ خدا به گردن حور العین زوجهٔ خود، در گردن او قلاّده‌ای مشاهده نماید از یاقوت احمر، و در وسط آن لوحی باشد که بر آن لوح مکتوبی است: **أنت وليّ الله حبيبي، وأنا الحوراء حبيبتك.**[2] بعد از آن بعث می‌نماید خداوند، هزار ملک

← و فرزندانشان ـ که درستکارند ـ در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند [و به آنان می‌گویند:] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای! [سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۲ ـ ۲۴]

۱. مصبوغ: رنگ شده.

۲. یعنی: تو ولیّ خدا و محبوب منی، و من زنی بهشتی و محبوب توام.

را به تهنیت و مبارک‌باد او به جنّت و حور العین. و گویند آن هزار ملک به ملک موکّل به ابواب جنان که: استیذان نما از برای ما از ولیّ خدا؛ زیرا که خداوند، ما را مبعوث فرموده به جهت آنکه تهنیت و مبارک‌باد گوییم به ولیّ خدا. آن ملک گوید: صبر نمایید تا آنکه به حاجب[1] اعلام نمایم. و میان آن ملک تا حاجب سه جنان فاصله باشد. چون به حاجب اعلام نماید که: خداوند هزار ملک به تهنیت ولیّ خدا فرستاده است و بر اوّل باب از ابواب جنان ایستاده طلبِ اذن می‌نمایند، حاجب گوید: عظیم است بر من که استیذان نمایم از ولیّ خدا از برای احدی، و حال آنکه با زوجهٔ حورای خود خلوت نموده.

و بین حاجب و ولیّ خدا دو جنّت دیگر فاصله باشد. پس حاجب داخل بر قیّم شود و اعلام نماید او را بر واقعهٔ مذکوره، و می‌گوید که: استیذان نما از ولیّ خدا. پس قیّم اعلام نماید خدّام را به حقیقت امر، و خدّام اذن حاصل نمایند از ولیّ خدا. چون اذن حاصل شد، داخل شوند آن هزار ملک در آن غرفه که ولیّ خدا در آن نشسته. و از برای آن غرفه هزار باب باشد، و از هر بابی ملکی داخل شود و تبلیغ نماید رسالت پروردگار را، و به او تهنیت گویند. این است معنی قول خدای تعالی: ﴿ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴾ أي: من أبواب الغرفة[2] ﴿ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴾.[3]

نوع چهارم در ورود تهنیت پروردگار ـ جلّ جلاله ـ است عباد خود را. در معالم الزلفی روایت نموده است از حضرت امیر المؤمنین ـ علیه الصلاة والسلام ـ از رسول خدا ﷺ که: چون اهل بهشت به یکدیگر الفت گیرند و مأنوس شوند به صحبت و حدیث با هم، که ناگاه ملائکه در نزد ایشان حاضر شوند با مَرکب‌هایی از نور، مزیّن به انواع زینت بهشتی، و بر آنها سوار شوند تا به مقام قرب و محضر

---

۱. حاجب: پرده‌دار، دربان.

۲. یعنی: از درهای آن اتاق.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۸ ـ ۱۳۰، ضمن حدیث ۲۹ و ص ۱۵۷ ـ ۱۵۹، ضمن حدیث ۹۸، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۹۶ ـ ۹۸، ضمن حدیث ۶۹.

پروردگار حاضر شوند، و تحیّت و سلام گویند پروردگار خود را به این لفظ: ربّنا أنت السلام، ومن عندك السلام، ولك حقّ السلام، فيقول لهم الجبّار ـ جلّ جلاله ـ: عليكم السلام منّي، و [عليكم] رحمتي ومحبّتي. مرحباً وأهلاً بعبادي الذين أطاعوني بالغيب، والذين حفظوا وصيّتي وراعوا عهدي وكانوا منّي على كلّ حال مشفقين.[1]

آن گاه عرض نمایند: قسم به عزّت و جلال و عظمت و علوّ منزلت تو، ای پروردگار ما! ندانستیم حقّ قدر و جلال تو را، و ادای حقّ تو را ننمودیم چنان که شایسته و سزاوار تو باشد. به ما اذن فرما که سجده نماییم از برای تو. حق ـ سبحانه وتعالی ـ فرماید که: من برداشتم کُلفت و زحمت عبادت را از شما، و این زمانی باشد که به راحت دادم ابدان شما را، و این زمانی باشد که بگشایم به سوی شما رَوح و رحمت و جنّت و کرامت خود را. پس سؤال نمایید آنچه را که خواهش دارید و آرزو و تمنّای آن دارید، که عطا می‌نمایم امانی و آرزوهای شما را؛ زیرا که من جزا نمی‌دهم شما را به قدر اعمال شما، و لکن جزا می‌دهم شما را به رحمت و کرم و رأفت و جلال و شأن سلطنت خودم. پس سؤال نمایید آنچه را که می‌خواهید. آن گاه خواهش و تمنّا نمایند اهل بهشت، آنچه را که بخواهند از مقام معرفت و کمال و درجات و علوّ شأن و جلالت و غیر آن از نعمای ظاهریّه و باطنیّه، حتّی آنکه مقصّر در طلب و خواهش که کوتاه است مرتبهٔ آن از مقام اهل معرفت، طلب نمایند از خداوند آنچه نفایس و حُظوظات[2] دنیویّه است از اوّل خلقت دنیا تا آخر انقضای عالم دنیا که: همهٔ آن را به من عطا فرما. و حق ـ سبحانه جلّ جلاله ـ فرماید که: کوتاهی نمودید در خواهش و سؤال و آرزوهای خودتان، و به قدر مقام و معرفت خودتان از من تمنّا و خواهش نمودید،

---

۱. یعنی: پروردگارا! تو سلام هستی، و سلام از جانب توست، و حقیقت سلام از آنِ توست، پس خداوند جبّار فرماید: بر شما نیز سلام از جانب من و [بر شما] رحمت و مهربانیم باد. آفرین بر بندگان من! خوش آمدید! بندگانی که در پنهان مرا اطاعت کردند، و کسانی که سفارش مرا حفظ نموده و پیمان مرا اطاعت کردند و برای خواسته و امر من در هر حالی دلسوز و دلنگران بودند.

۲. حُظوظات: جمع الجمع حظّ ـ به معنی: بهره، نصیب.

پس عطا نمودم به شما آنچه طلب نمودید و آنچه کوتاهی در طلب و سؤال از آن نمودید. پس نظر کنید آنچه آماده نمودم از برای شما، از اموری که آرزوهای شما به آن مقام نرسیده و قلوب شما آنها را خطور ننموده. آن گاه اهل جنّت عرض نمایند که: پروردگارا! تویی سزاوار به منّت و عطا و رحمت. و اگر ما را واگذار نمایی با نفس ما، هرآینه ضایع خواهیم نمود حقّ خود را. پس ناگاه نظر نمایند به قبّه‌هایی از رفیع الاعلی که نصب شده باشد از برای ایشان، و غرفه‌هایی از دُرّ و مرجان که بلند شود، و ابواب آن از ذهب باشد و منابر آن از نور و سریرهای آن از یاقوت و فرش‌های آن از استبرق و سندس، و بلند شود از آن قباب و غرفه‌ها نوری که نباشد نور شمس در جنب آن مگر مانند کوکب درّی بالنسبه به آفتاب، و عطا شود به ایشان قصور عالیه در اعلی علّیین از یاقوتی که نور آن می‌درخشد، به قسمی که اگر نباشد مسخّر امر پروردگار خود هرآینه اختطاف[۱] نماید صفای آن ابصار اهل بهشت را. و آن یاقوت‌ها بعضی در نهایت حُمرتند[۲] و بعضی در غایت سفیدی و بعضی در کمال خضرت و سبزی و بعضی در نهایت صُفرت[۳]. و آنچه از یاقوت سرخ است، مفروش به عَبقَریّ[۴] أحمَر[۵] است. و آنچه از یاقوت سفید است، مفروش به حریر ابیض است. و آنچه از یاقوت سبز است، مفروش به سندس اخضر است. و آنچه از یاقوت زرد است، مفروش به ارجوان اصفر[۶] است. و آن قبّه‌ها مزیّنند به الوان جواهر، و در هر قبّه سریری باشد از ذهب که در آن نشسته باشند دو جاریه از حور العین، که هریک دو جامه پوشیده باشند که نباشد در بهشت رنگ نیکویی، مگر آنکه در آن دو جامه یافت شود. و نباشد بوی خوشی در بهشت، مگر آنکه از آن دو جامه ساطع است به مشام اهل بهشت. و بعد از آن حق ـ سبحانه و تعالی ـ امر فرماید که حرکت نمایند اهل بهشت به سوی

---

۱. اختطاف: ربودن، ربودن بسرعت.
۲. حُمرت: سرخی.
۳. صُفرت: زردی.
۴. عَبقَری: فرش دیبا، نوعی گستردنی نفیس، جامهٔ فاخر.
۵. احمر: قرمز، سرخ.
۶. اصفر: زرد.

منازل و قصور و قباب و ازواج از حور العین که نشسته‌اند و معانقه نمایند با ایشان حور العین، و تهنیت گویند ایشان را به کرامت پروردگار ـ جلّت عظمته ـ. و در آن قصور، منابری باشد از نور که نشسته باشند بر آن منابر، ملائکه، و انتظار آن می‌کشند که تهنیت گویند با اهل بهشت و با ایشان مصافحه نمایند، و با ایشان مُضاحَکه[1] و مُداعَبه[2] نمایند. و چون اصوات ایشان بلند شود، پس ملائکه گویند به ایشان: قسم به عزّت پروردگار ـ جلّ جلاله ـ که ما نخندیدیم از روزی که حق تعالی ما را خلق فرموده مگر با شما، و هزل و شوخی ننمودیم مگر با شما، پس گوارا باد شما را کرامت پروردگار. آن گاه وداع نمایند ملائکه، اهل بهشت را، و داخل شوند اهل کرامت پروردگار در منازل و قصور خود، و مشغول شوند به مصاحبت ازواج و آنچه آماده نموده پروردگار ایشان از نعمای ظاهره و باطنه، در حالتی که مُعزَّز و مُکرَّم باشند به عزّت پروردگار خود.[3]

نوع پنجم محظوظ بودن اهل بهشت است به کمالات نفسانیّه از معارف ربّانیّهٔ الهیّه، و ترقّی ایشان در مقام معرفت پروردگار، و فهمیدن و یافتن آنچه را که ممکن است رسیدن به آن مقام، از معرفت الله ـ سبحانه جلّ جلاله ـ و از معرفت مقام محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ و فهمیدن و یافتنِ آنچه ممکن است از برای ایشان از فضایل و مناقب حضرت خاتم النبیّین وأهل بیته الطیّبین الطاهرین. **وقال تعالی: ﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾** ـ إلی قوله تعالی: **﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾**. **وفي الصافي: يتساءلون عن المعارف والفضائل.**[4] و در منابر از نور نشسته باشند، و ذکر نمایند حدیث فضایل و مناقب محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ را.

---

۱. مُضاحَکه: با هم خندیدن.

۲. مُداعَبه: شوخی کردن، مزاح نمودن، ملاعبه.

۳. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۵، ح ۸، و نیز ر.ک: بستان الواعظین ورياض السامعين، ص ۱۲۶ ـ ۱۲۹.

۴. یعنی: ﴿در باغ‌های پرنعمت. بر سریرها در برابر همدیگر﴾ تا فرمایش خدای متعال که: ﴿پس برخی از ایشان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس و جو می‌کنند﴾ [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۴۳ ـ ۵۰]، و در صافی [گفته است]: از دانش‌ها و صفات نیک می‌پرسند [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۶۹، ضمن شمارهٔ ۵۰].

و در روضة الواعظین از ابن‌عبّاس روایت شده که: مجلس و مجمع اهل بهشت در زیر درخت طوبی خواهد بود که در آن جا جمع شوند و مذاکره نمایند نعمت پروردگار خود را.[۱] و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین ﷺ روایت شده که: ظلّ شجرهٔ طوبی مجالس اهل جنّت است که با هم الفت گیرند و حدیث گویند با یکدیگر، و مقام علمیّهٔ ایشان به مرتبه‌ای بلند شود که کشف غطا شود از برای ایشان، از آنچه ممکن است فهم و ادراک آن، به حسب قابلیّت و استعداد مراتب ایمان و معرفت ایشان در دار دنیا. و ترقّیات اهل بهشت در معارف ربّانیّه، از اَلَذّ لذایذ روحانیّه است از برای ایشان.

نوع ششم زیارت اهل بهشت است خواصّ عباد الله الصالحین، خصوصاً انبیا و مرسلین و خصوصاً زیارت نمودن ایشان اولو العزم از انبیا را، و حاضر شدن در مجلس ضیافت ایشان؛ خصوصاً زیارت نمودن ایشان سیّد انبیا و امیر المؤمنین و ائمّهٔ دین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را، و مشرّف شدن به خدمت ایشان و مشاهده نمودن مقام قرب و بزرگواری ایشان، و نظر مرحمت نمودن پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او زمرهٔ شیعیان و دوستان و موالیان خود را در بهشت عنبر سرشت.

و در مجمع المعارف حدیثی نقل نموده، که: چون اهل بهشت در منازل خود قرار گیرند، روز شنبه ندا شود به دعوت اهل بهشت به ضیافت حضرت آدم ﷺ در جنّت خلد، و روز یکشنبه ندا شود به ضیافت حضرت نوح ﷺ در جنّت النعیم، و روز دوشنبه ندا شود به ضیافت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ در جنّت المأوی، و در روز سه‌شنبه ندا شود به ضیافت حضرت موسی ﷺ در دار السلام، و در روز چهارشنبه ندا شود به ضیافت حضرت عیسی بن مریم ﷺ در جنّت عدن، و در روز پنج‌شنبه ندا شود به ضیافت و میهمانی حضرت سیّد انبیا ﷺ در ظلّ سدرة المنتهی که جبرئیل و میکائیل خدمت نمایند در آن مجلس در قبّهٔ آن حضرت، که از یک دانه مروارید است و هزار باب از برای آن باشد که وسعت هر بابی از آن ابواب مقدار

---

۱. روضة الواعظین، ص ۱۰۵، و نیز ر.ک: غایة المرام، ج ۴، ص ۱۷۳.

پانصد سال راه است، و بر مائدهٔ آن بزرگوار نشسته باشند که سیصد هزار سال طول کشد اشتغال ایشان به نعمت‌های غیرمتناهیهٔ پروردگار، و می‌نوشند از شربت مختوم که بر مُهر آن نوشته باشد: این است شراب طاهر، از پروردگار طاهر، به سوی بندگان طاهر.[۱]

نوع هفتم مقام رضوان است که بالاترین مقام اهل جنّت است که پروردگار ـ جلّ وعلا ـ به عباد صالحین خود وعده فرموده که موصوفند به تقوا و پرهیزکاری. و حق تعالی در کثیری از آیات قرآنی ذکر آن فرموده و به خواصّ بندگان خود بشارت به آن داده ـ مِن قوله تعالی: ﴿ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ ﴾[۲]، وقال تعالی: ﴿ وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾[۳]، وقال تعالی: ﴿ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴾[۴].

و در اخبار کثیره آنکه: روز جمعه، روز افضال و اعطا و مَزید نعم پروردگار ـ جلّ جلاله ـ است اهل بهشت را. و در مجمع المعارف روایت نموده که: چون اهل بهشت اراده نمایند که رجوع نمایند از ضیافت رسول خدا به سوی منازل خودشان، از جانب ربّ العزّه ندا رسد که: فردا که روز جمعه است و عید مؤمنان بود در دنیا و روز مزید[۵] است، حاضر شوید در دارِ جلال الهی به وعده گاه خداوندی، و مشاهدهٔ تجلّی نور جمال حضرت پروردگار.[۶]

---

۱. مجمع المعارف، ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷، در اوصاف بهشت است.

۲. یعنی: پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی مژده می‌دهد. [سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۱]

۳. یعنی: خداوند به مردان و زنان باایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان [به آنان وعده داده است]، و خشنودی خدا بزرگ‌تر است. این است همان کامیابی بزرگ. [سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۲]

۴. یعنی: خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنود. این برای کسی است که از پروردگارش بترسد. [سورهٔ بیّنه، آیهٔ ۸]

۵. مَزید: زیادی، فزونی.

۶. مجمع المعارف، ص ۲۵۷، در اوصاف بهشت است.

در بحار از کتاب اختصاص از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است از رسول خدا ﷺ که: حق ـ سبحانه و تعالی ـ اذن دهد انبیا را که خارج شوند به سوی پروردگار خود، پس بیرون آید مردی از مَوکِب[1] همایون که ملائکه در اطراف او احاطه کرده‌اند و نور ساطع است از پیش روی او. پس نظر نمایند به سوی او اهل بهشت، و گردن کشند به سوی تماشای او و گویند: کیست این شخص که کریم بر خداوند متعال است؟ ملائکه گویند که: این مخلوق به ید پروردگار است که روح خدا در او دمیده شده و به او تعلیم اسماء شده، و این است حضرت آدم که اذن داده شده است به او به سوی پروردگار ـ جلّ جلاله. پس مرد دیگری بیرون آید در موکب همایون، و در اطراف او ملائکه احاطه نموده باشند، و نور در پیش روی او ساطع باشد، و اهل بهشت گردن‌ها کشند به تماشا و نظر کردن به سوی او. گویند: کیست این شخص کریم بر خداوند؟ ملائکه گویند: این است ابراهیم خلیلُ الرحمن که اذن داده شده به او به سوی پروردگار.

بعد از آن مرد دیگر بیرون آید در موکب همایون، با گروهی از ملائکه که در اطراف او احاطه کرده باشند با نور درخشندهٔ ساطع در پیش روی او. ملائکه گویند: این است موسی بن عمران، کلیم پروردگار که اذن داده شده است به او به سوی پروردگار. بعد از آن مرد دیگر بیرون آید با گروه ملائکه، که نور ساطع است در پیش روی او، و اهل بهشت نظر نمایند به سوی او. ملائکه گویند: این است عیسی بن مریم حضرت روح الله.

و بعد از آن بیرون آید کسی که موکب او به قدر همهٔ آن موکب‌ها و زیاده باشد از آنها به هفتاد مقابل، و ملائکه صف کشیده باشد در اطراف او، و نور در پیش روی او ساطع باشد. پس گردن کشند اهل جنّت به نظر کردن به جمال نورانی او و گویند: کیست این بزرگوار که به او اذن داده شده است به سوی پروردگار؟ ملائکه گویند که: این است حضرت مصطفی که برگزیده شده است به وحی پروردگار و مؤتمن به

---

۱. مَوکِب: عدّه‌ای سوار یا پیاده که در التزام رکاب کسی باشند.

رسالت خداوند جبّار ـ جلّ جلاله ـ که سیّد اولاد آدم است. این است محمّد مختار ﷺ. بعد از آن مردی بیرون آید در موکب همایون و در اطراف او ملائکه صف کشیده باشند با اجنحهٔ[۱] خود، و نور ساطع باشد در پیش روی او، و گردن کشند اهل بهشت به زیارت جمال نورانی او و گویند: کیست این بزرگوار؟ ملائکه گویند: این است برادر رسول خدا در دنیا و آخرت، علی بن ابی‌طالب ﷺ.

و بعد از آن اذن داده شوند سایر انبیا و صدّیقین و شهدا، و گذاشته می‌شود در مقام قُرب پروردگار ـ جلّ جلاله ـ از برای پیغمبران، منابری از نور و از برای شهدا، کرسی‌هایی از نور. آن‌گاه خداوند ـ تبارك وتعالی ـ فرماید: مَرحبا بر وَفد[۲] من و زوّار و جیران[۳] من. پس امر نماید به ملائکه که: حاضر نمایید از برای ایشان موائد پروردگار و نعم غیرمتناهیهٔ حضرت جبّار ـ جلّ جلاله ـ. و امر می‌شود که مخلّع نمایند ایشان را به لباس‌های مخلوق از نور پروردگار، و خوشبو نمایند ایشان را به بهترین طیب‌ها که فوق آن متصوّر نمی‌شود.

بعد از آن تجلّی نماید پروردگار از برای ایشان، و ظاهر شود از برای ایشان انوار الهیّه، و نظر نمایند به آن انوار و مشاهده کنند عظمت و جلال پروردگار را، که آن مقام وصل و رضوانِ انبیای مرسلین و شهدا و صدّیقین است، و احدی را نشاید که ادراک آن مقام نماید. و کسی قادر بر وصول به آن مقام نشود مگر همان ذوات مقدّسهٔ ایشان. و از برای سایر اهل بهشت، آن مقام رضوانی هست که اَنزَل[۴] از آن است. چون به این مقام رسند، انبیا عرض نمایند: سبحانك، ما عبدناك حقّ معرفتك، یا عظیم[۵]. پس فرمان از جانب حضرت متعال آید که: از برای شما در هر جمعه چنین زیارتی است،

---

۱. اجنحه: بال‌ها، جمع جناح.
۲. وَفد: هیئتی که بر امیری وارد شوند.
۳. جیران: همسایگان، جمع جار.
۴. اَنزَل: پایین‌تر، پست‌تر.
۵. یعنی: پاک و منزّهی، تو را آنچنان که سزاوار شناخت تو بود عبادت ننمودیم، ای کریم!

و میان هر دو جمعه‌ای هفت هزار سال است از سال‌های دنیا، که هر روز از آخرت مقدار هزار سال از دنیاست.[۱]

و نیز در همان حدیث شریف بیان فرموده است کیفیّت وصول به مرتبهٔ رضوان سایر اهل بهشت را که: چون در منازل خود ساکن شوند و ملائکه از جانب پروردگار ـ جلّ جلاله ـ به ایشان تهنیت گویند، آن گاه ندایی از زیر عرش بلند شود که: **یا أهل الجنّة**، چگونه است مأوای شما؟ عرض کنند که: مأوای ما بهترین مأوا و ثواب ما بهترین ثواب‌هاست. بدرستی که شنیدیم صوت را، و آرزو و میل داریم که نظر نماییم به سوی انوار جلال، که آن اعظم ثواب ما خواهد بود و وعدهٔ آن را به ما داده‌ای، و خودت فرمودی که: **لا تخلف المیعاد**.[۲] پس حق ـ سبحانه جلّ وعلا ـ امر فرماید به ملائکهٔ حُجُب، و هفتاد هزار حاجب بر پا می‌ایستند، و حاضر می‌شود در نزد اهل بهشت، ناقه‌ها و بَراذین[۳] از نور که بر آنها سوار می‌شوند، و بر ایشان پوشانیده می‌شود حُلیّ و حُلَل و سیر می‌نمایند در ظلّ شجرهٔ طوبی، تا منتهی می‌شوند به دار السلام که دار الله و دار البهاء و نور و کرامت است. آن گاه می‌شنوند صوت پروردگار خود را و عرض می‌نمایند که: ای سیّد و مولای ما! شنیدیم و لذّت بردیم از منطق و کلام تو. ارائه نما به ما وجه کریم خود را.

پس تجلّی نماید نور حضرت حق ـ سبحانه وتعالی ـ از برای اهل بهشت، به قسمی که مالک نفس خود نمی‌باشند و از خود بالمرّه دست شویند، و همه بر روی درافتند به جهت سجدهٔ پروردگار، و می‌گویند: **سبحانك، ما عبدناك حقّ عبادتك، یا عظیم**[۴]. پس ندا رسد به ایشان که: ای عباد من! بلند نمایید سرهای خود را؛ زیرا که این جا، دارِ تکلیف و عمل نمی‌باشد، بلکه دار کرامت و مسئلت و نعیم است،

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷، ضمن حدیث ۲۰۵، و نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۴ ـ ۳۵۶.

۲. یعنی: خُلف وعده نمی‌کنی.

۳. در نسخ: براذین. بَراذین: استرها، جمع بِرذَون.

۴. یعنی: پاک و منزّهی، تو را آنچنان که که سزاوار پرستش تو بود عبادت ننمودیم، ای بزرگ!

و برداشته شده است از شما تعب و زحمت عبادت. پس سرهای خود را بلند نمایند، در حالتی که می‌درخشد روهای ایشان از نور پروردگار، هفتاد ضِعف[۱] آنچه قبل از آن می‌درخشید. آن گاه امر نماید حق تعالی به ملائکه: اطعام نمایید عباد مرا و سیراب نمایید ایشان را. پس ملائکه حاضر نمایند انواعی از اطعمه که قبل از این، مثل آن را در بهشت تناول ننموده بودند در طعم و لذّت، و به یکدیگر می‌گویند: طعام بهشتی که ما در منازل خود گذاشتیم، در جنب این طعام، حَلمَه است، یعنی: مانند لذّت طعام عالم رؤیاست که گویا چیزی نباشد.

و بعد از آن امر شود که: ایشان را سیراب نمایید به شراب طهوری که هرگز مثل آن را نیاشامیده باشند. آن گاه امر می‌شود که: ایشان را معطّر نمایید به بوی خوشی که مثل آن را استشمام ننموده باشند. پس متوغّل[۲] شوند در نظر نمودن به سوی وجه پروردگار خود. پس عرض نمایند که: ای سیّد و مولای ما! کافی است ما را لذّت منطق و کلام تو و نظر نمودن به وجه کریم تو، و اراده نداریم که آن را بدل نماییم به امر دیگر، و طلب نمی‌نماییم غیر آن را. پس ندا رسد به ایشان از جانب پروردگار ـ جلّ جلاله ـ که: ای بندگان من! بدرستی که من عالمم به آنکه شما مشتاق به سوی ازواج خود می‌باشید، و ازواج شما نیز مشتاق ملاقات شمایند. برگردید و رجوع نمایید به سوی ازواج خود. عرض نمایند که: ای سیّد و مولای ما! پس، از برای ما شرطی قرار ده. حق تعالی فرماید که: از برای شما خواهد بود در هر جمعه این زیارت، و مابین جمعه تا جمعه هفت هزار سال است از سال‌های دنیا.[۳]

مؤلّف گوید که: حدیث شریف، صریح است در اینکه اهل بهشت مأمورند به لذایذ جسمانیّه از جانب حضرت پروردگار، بعد از رسیدن به مقام رضوان که اَلَذّ لذایذ روحانیّهٔ اهل سعادت است. پس قول به اینکه: «بعضی از اهل بهشت را نصیبی

---

۱. یعنی: ۷۰ برابر.

۲. متوغّل: فرورونده.

۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶، ضمن حدیث ۲۰۵، و نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۳ ـ ۳۵۴.

از رضوان نخواهد بود، بلکه منحصر است لذّات ایشان به لذایذ جسمانیّه»، و یا آنکه: «بعضی از اهل بهشت، مقام ایشان اَرفَع از آن است که ملتذّ شوند به لذایذ جسمانیّه، بلکه منحصر است لذّت ایشان به لذایذ روحانیّه»، وجهی از برای این دو سخن نخواهد بود؛ بلکه از برای همهٔ اهل بهشت، ثابت است جمیع اقسام لذایذ روحانیّه و جسمانیّه، و لکن به تفاوت مراتب درجات؛ بلکه کمّلین از عباد الله در مراتب علم و ایمان و طاعت پروردگار، ادراک نمایند در همان لذایذ جسمانیّه لذایذ روحانیّه را از جهات دیگر؛ چه آنکه ایشان متنعّمند به نَعمای جسمانیّهٔ بهشتی، از جهت آنکه آن دارِ کرامت پروردگار است، و التذاذ یابند به حور العین از جهت آنکه خداوند به ایشان اکرام نموده است، و ساکن در قصور جنّتند به این جهت که خداوند جبّار به ایشان عطا فرموده است، و می‌پوشند البسهٔ حَریر و سُندس و اِستَبرق را به جهت آنکه مخلَّعند[1] به خلعت حضرت ذوالجلال ـ جلّ جلاله ـ، و استشمام نمایند هر رَوح و ریحانِ دارِ جنان را به جهت آنکه از نسیم لطف قادر متعال است، و لذّت می‌یابند به نعیم و موائد و اطعمه و فواکه بهشتی به جهت آنکه از نعمتِ غیرمتناهیهٔ حضرت واهب العطایاست، و از انهار و چشمه‌های بهشتی سَقْی[2] نمایند به جهت آنکه از شراب طهوری است که خدای ایشان مرحمت فرموده، و تنزّه و تفرّج می‌نمایند در مرغزار بهشت به جهت آنکه دارِ رحمت و کرامت پروردگار ایشان است.

و بالجمله، تتمّهٔ حدیث شریف: پس اهل بهشت به امر پروردگار برگردند و رجوع نمایند به سوی قصور و منازل و ازواج خودشان، و وِلدان و خُدّام پیش روی ایشان سبقت گیرند به سوی ازواج ایشان به بشارت، و ایشان در ابواب جنان ایستاده باشند به انتظار ایشان. چون نزدیک به ازواج خود شوند، نظر نمایند به سوی وجه ولیّ خدا، به قِسمی تلألؤ نماید و نور از صورت او ظاهر شود که انکار نمایند او را و نشناسند، و گویند: ای حبیب من! چون خارج شدی از نزد من، به این قِسم نبودی.

---

۱. مخلّع: کسی که به او خلعت داده شده.
۲. سَقْی: آب دادن.

ولیّ خدا گوید: ای حبیبهٔ من! تعجّب می‌نمایی، و حال آنکه من نظر نمودم به سوی وجه پروردگار خود؛ پس درخشان شد وجه من از نور وجه پروردگار من. آن گاه اعراض می‌نماید از او و نظر تند می‌نماید به وجه حبیبهٔ خود، چنان نورانی شود که تعجّب نماید از ضیا و نورانیّت زوجهٔ خود، و گوید: ای حبیبهٔ من! زمان خارج شدن من از نزد تو چنین نبودی. حوریه گوید: ای حبیب من! ملامت می‌نمایی مرا و تعجّب می‌نمایی، و حال آنکه من نظر نمودم به سوی وجهی که آن وجه نظر نموده به سوی وجه پروردگار.

در آن حال، معانقه نمایند و گویند: ﴿ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴾[۱].[۲]

و در معالم الزلفی از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: از برای خدای تعالی کرامتی است بر عباد مؤمن خود در هر روز جمعه. چون روز جمعه شود، برانگیزانَد خدای تعالی به سوی مؤمنین، ملکی را که با او حلّه‌ای باشد تا آنکه منتهی شود به باب جنّت، و گوید به خُدّام و وِلدان که: طلب اذن نمایید از برای من از فلان مؤمن. در آن حال عرضه دارند به آن بندهٔ مومن که: اینک رسول پروردگار است که بر در بهشت ایستاده. پس گوید به ازواج خود که: کدام چیز از برای من احسن است؟ گویند: ای سیّد و مولای ما! قسم به آن کسی که مباح نمود از برای تو آنچه را که می‌بینی از نعم پروردگار، هیچ چیز از برای تو بهتر نخواهد بود از کرامت پروردگار و خلعت خداوند جبّار. پس می‌پوشد آن حلّه را. یکی را إزار[۳] نماید و دیگری را بر خود می‌پوشد، و مرور نمی‌نماید بر چیزی مگر آنکه نور از برای او ظاهر می‌شود، تا می‌رسد به موقف وعده‌گاه پروردگار. چون جمع شوند در آن موقف،

---

۱. یعنی: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود. براستی پروردگار ما آمرزندهٔ حق‌شناس است. [سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۴]

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۱۶، ضمن حدیث ۲۰۵، و نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۳۵۴.

۳. إزار: زیرجامه، لنگ.

ناگاه تجلّی نماید از برای ایشان نوری از پروردگار، و نظر می‌نمایند بر آن نور و یکدفعه به سجده درافتند از برای حضرت معبود. آن گاه ندا رسد به ایشان که: سر بردارید از سجده که این روز سجود و عبادت نخواهد بود. برداشتم از شما مشقّت عبادت را. پس معترف شوند، عرض نمایند نعمت فضل پروردگار عالمیان را که به ایشان عطا گردیده شد.

چون اعتراف و اقرار نمایند به فضل حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ و اظهار شکر نعم غیر متناهیهٔ الهیّه نمایند، ندا رسد به ایشان که: از برای شما باشد آنچه در دست شماست هفتاد مقابل آن. پس برگردد مؤمن به سوی منازل خود، و از برای ایشان است در هر جمعه هفتاد مقابل آنچه در آیدیِ ایشان است. این است معنی قول تعالی: ﴿ وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴾، وهُوَ يَومُ الجُمُعَةِ. و چون مؤمن به سوی منازل خود مراجعت نماید، ازواجش به او گویند: ای سیّد و مولای ما! ندیدیم هرگز احسن از تو در این ساعت. ولیّ خدا گوید: بتحقیق که من نظر کردم به سوی نور پروردگار خود ـ جلّ جلاله.[۱]

مؤلّف گوید: آنچه ذکر شد از اوضاع بهشت، اجمال و ملخّص از آیات و اخبار وارده در وصف بهشت و اهل بهشت است که بیان تفصیلی آن محتاج به کتب منفرده است، با آنکه آنچه گفته شود به حقیقت آن کسی نخواهد رسید. پس اولی آنکه ختم نماییم سخن در بهشت را به حدیث شریفی که عمل کردن به آن از اعظم وسایل وصول به بهشت است. مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در بحار از کتاب فضایل از ابن‌مسعود و در معالم الزلفی از ابن شهر آشوب از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ فرمود که: در شب معراج چون به آسمان عروج نمودم، جبرئیل به من گفت که: از جانب ربّ جلیل مأمور شده‌ام که عرضه دارم به تو جنّت و نار را. پس مشاهده نمودم بهشت را و آنچه در آن بود از انواع نعیم، و مشاهده نمودم جهنّم و آنچه در آن بود از عذاب الیم.

---

۱. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۱۴۳، ضمن حدیث ۳، الباب الثانی والثلاثون، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۶، ضمن حدیث ۲۷.

و از برای بهشت، هشت باب است و بر هر باب از آن ابواب چهار کلمه نوشته شده است. و هر کلمهٔ آن بهتر است از دنیا و مافیها از برای کسی که بشناسد آن کلمات را و عمل به آن نماید. و از برای جهنّم هفت باب است و بر هر بابی سه کلمه نوشته است که هر کلمه از آن، بهتر است از دنیا و مافیها از برای کسی که عالم به آن شود و عمل به آن نماید.

جبرئیل به من گفت: یا رسول الله، قرائت نما آنچه بر این ابواب نوشته شده است. گفتم به او که: قرائت نمودم آنچه را که مکتوب است.

امّا ابواب بهشت پس بر باب اوّل آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله. از برای هر چیزی حیله و تدبیری است. حیله و تدبیر تعیّش، چهار خصلت است: قناعت، و بذل نمودن حق ـ یعنی: همیشه حق گفتن ـ، و ترک حسد، و مجالست اهل خیر.

و بر باب دوم آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله. از برای هر چیز حیله و تدبیری است. تدبیر سرور در آخرت چهار خصلت است: مسح نمودن و دست کشیدن بر سر ایتام، و عطوفت و مهربانی نمودن بر ارامل و بیوه‌زنان، و سعی نمودن در حوائج مؤمنین، و تفقّد و تفحّص نمودن از حال فقرا و مساکین.

و بر باب سوم آن نوشته است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله. از برای هر چیز حیله و تدبیری است. حیله و تدبیر صحّت در دنیا چهار خصلت است: قلّت کلام، و قلّت منام، و قلّت طعام، و قلّت مشی.

و بر باب چهارم آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله. هرکس که ایمان به خدا و روز جزا دارد، باید اکرام نماید مهمان را، و اکرام نماید همسایه را، و اکرام نماید والدین را، و سخن خیر بگوید یا ساکت باشد.

و بر باب پنجم آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله. کسی که می‌خواهد ظلم بر او وارد نشود، باید بر کسی ظلم نکند، و کسی که می‌خواهد بر او دشنام واقع نشود باید به کسی دشنام ندهد، و کسی که می‌خواهد ذلیل نشود

باید کسی را پست و ذلیل ننماید، و کسی که اراده دارد که تمسّک جوید به حبل محکم و عروة الوثقی پس بگوید: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ الله.

و بر باب سادس[۱] آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ الله. کسی که می‌خواهد قبر او وسیع باشد، پس بنای مساجد نماید از برای خدا، و کسی که می‌خواهد کِرم بدن او را در زیر زمین نَجَود، پس ساکن شود در مساجد، و کسی که می‌خواهد بدن او در قبر تر و تازه باشد، پس کَنس[۲] مساجد نماید و خاکروبه‌های آن را بردارد، و کسی که دوست دارد مکان خود را در جنّت ببیند پس بپوشاند مساجد را به فروش[۳].

و بر باب سابع[۴] آن مکتوب است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ الله. بیاض قلب در چهار خصلت است: عیادت مریض، و تشییع جنایز[۵]، و خریدن کفن، و ادای قرض.

و بر باب هشتم آن نوشته است: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ الله. کسی که اراده دارد که داخل شود در این باب‌های بهشت، پس متمسّک شود به چهار خصلت: سخاوت، و حسن خلق، و صدقه، و بازداشتن نفس خود را از اذیّت بندگان خدا.

و فرمود که: دیدم ابواب جهنّم را. بر باب اوّل آن نوشته است سه کلمه: کسی که امیدواری از خداوند دارد، پس او سعید است، و کسی که خائف است از خداوند، آن کس در امان خداست، و مغرورِ هالک است کسی که امید از غیر خداوند دارد و خائف است از ما سوی الله.

و بر باب دوم آن مکتوب است سه کلمه: کسی که اراده دارد در قیامت برهنه نباشد،

---

۱. باب سادس: درِ ششم.
۲. کَنس: جاروب کردن.
۳. فروش: جمع فرش.
۴. باب سابع: درِ هفتم.
۵. جنائز: جمع جنازه.

پس بپوشاند برهنگان از بندگان خدا را، و کسی که اراده دارد که در قیامت تشنه نشود، پس سیراب کند تشنگان از بندگان خدا را در دنیا، و کسی که اراده دارد که گرسنه نماند در روز قیامت، اطعام نماید گرسنگان از بندگان خدا را در دنیا.

و بر باب سوم آن نوشته است سه کلمه: **لعن الله الکاذبین، لعن الله الباخلین، لعن الله الظالمین.**[۱]

بر باب چهارم آن نوشته است سه کلمه: ذلیل نماید خداوند کسی را که اهانت نماید اسلام را، ذلیل نماید خداوند کسی را که اهانت نماید اهل بیت پیغمبر ﷺ را، ذلیل نماید خداوند کسی را که اعانت نماید ظالمی را در ظلم او بر مخلوقین.

بر باب پنجم نوشته است سه کلمه: متابعت ننمایید هوای نفس را که مخالف با ایمان است، و سخن زیاد نگویید در آنچه حاجت به آن ندارید که ساقط می‌شوید از رحمت خدا، و مُعین ظالمین نشوید که از اعوان او محسوب خواهید شد.

و بر باب ششم آن مکتوب است سه کلمه، که: من حرامم بر مجتهدین[۲]، و من حرامم بر متصدّقین[۳]، و من حرامم بر صائمین[۴].

و بر باب هفتم آن نوشته است که: حساب‌های نفس خود را بکشید قبل از آنکه در قیامت از شما حساب بکشند، و توبیخ و سرزنش نمایید نفس‌های خود را قبل از آنکه در قیامت توبیخ و ملامت کرده شوید. بخوانید خدای ـ عزّوجل ـ را قبل از آنکه وارد بر خدا شوید و دیگر قدرت نداشته باشید بر خواندن و خواهش نمودن از خدا که مفید باشد؛ زیرا که مورد مسئلت و تضرّع در دار دنیاست که دار تکلیف است، نه در آخرت.[۵]

---

۱. یعنی: خدای دروغگویان را لعنت کند. خدای بخیلان را لعنت کند. خدای ستمگران را لعنت کند.

۲. مجتهدین: تلاشگران.

۳. متصدّقین: صدقه‌دهندگان.

۴. صائمین: روزه‌داران.

۵. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۷، ح ۱، الباب الرابع والثمانون: ما رآه رسول الله ﷺ حین عرض علیه الجنّة والنار ...، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۴ ـ ۱۴۶، ح ۶۷.

[بيان وصف جهنّم و اوضاع آن]

فصل نوزدهم در بيان بعضى از صفات و خصوصيّات نار جهنّم و عقوبات آن است ـ أعاذنا الله منها وسائر المؤمنين[1] ـ.

قال الله تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾[2]. والمراد بالوقود حطب تلك النار. أي: حطبها الناس وحجارة الكبريت، وهي تزيد في قوّة النار؛ لأنّها آخر الشيء إذا حميت ـ كما هو المرويّ عن ابن مسعود وابن عبّاس ـ. وعن احتجاج الطبرسيّ عن أمير المؤمنين عليه السلام: وَلَقَد مَررنا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِجَبَلٍ، فَإِذا الدُّموعُ تَخرجُ مِن بَعضِهِ، فَقالَ لَهُ النَّبيُّ: ما يُبكيكَ، يا جَبَلُ؟ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ، كانَ عيسى عليه السلام مرَّ بي وهُوَ يُخوِّفُ النّاسَ بِنارٍ وَقودُهَا النّاسُ والحِجارةُ، فَأَنَا أَخافُ أَن أَكونَ مِن تِلكَ الحِجارةِ. قالَ لَهُ: لا تَخَف. تِلكَ حِجارةُ[3] الكِبريتِ، فقرَّ الجَبَلُ وسَكَنَ.

وقال تعالى: ﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴾. قيل: هي لفظة أعجميّة، وهي اسمٌ لنار الآخرة، وقيل: عربيّة سمّيت بها لبعد قعرها، وقال في المصباح: وهو ملحقٌ بالخماسيّ بتشديد الحرف الثالث فيه، وهو فارسيٌّ معرّب، وفي القاموس: وجهنّم ـ كعملّس ـ: بعيدة القعر، وبه سمّيت جهنّم ـ أعاذنا الله منها ـ.[4]

---

۱. يعنى: خداى ما و تمام مؤمنان را از آن پناه دهد.

۲. سورهٔ تحريم، آيهٔ ۶. يعنى: اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! خودتان و كسانتان را از آتشى كه سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ كنيد. بر آن فرشتگانى خشن و سخت‌گيرند. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپيچى نمى‌كنند و آنچه را كه مأمورند انجام مى‌دهند.

۳. در مصدر: الحجارة.

۴. يعنى: منظور از وقود هيزم‌هاى آن آتش است. يعنى: هيزم‌هاى جهنّم مردم و از سنگ گوگرد است كه بر شدّت آتش مى‌افزايد؛ زيرا آخرين چيزى است كه داغ مى‌شود ـ چنان كه از ابن‌مسعود و ابن‌عبّاس نقل شده است. [ر.ك: تفسير مجمع البيان، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۳۵] و از امير مؤمنان عليه السلام در احتجاج طبرسى روايت شده كه: به همراه پيامبر صلى الله عليه وآله از كنار كوهى مى‌گذشتيم كه اشك‌هايى از چند جاى كوه بيرون مى‌آمد.

←

و ملخّص مقال در مقام آنکه: توضیح معرفت نار و اوصاف آن مبتنی بر مقالاتی است:

مقالهٔ اولی در بیان اصل خلقت نار، **وما فیها** ـ من الشدائد والآلام ـ، **وهل هي مخلوقةٌ في اليوم أو أنّها مقدّرةٌ غير مخلوقة؟**[1]

مقالهٔ ثانیه در بیان موضع نار و محلّ و مکان آن.

مقالهٔ ثالثه در بیان آنکه نار، **وما فیها** ـ من الشدائد والآلام والعقوبات ـ **وکذا ما وعد الله فیها** ـ من الحیّات والعقارب وسائر الموذیات ـ کلّها من المحسوسات الجسمانیّة ـ **کما أطبق أهل الشرائع** ـ، أو من قبیل المثال والخیال ـ **کما علیه بعض الحکماء** ـ، أو من قبیل العقلیّات والروحانیّة المحضة ـ **کما علیه کثیرٌ من الحکماء** ـ؟ **وقد مرّ الکلام من تلك المقالات بحذافیرها في الفصل المتقدّم ذکره، فلا نطیل الکلام بإعادته، فارجع.**[2]

← پیامبر به آن فرمودند: ای کوه! از چه می‌گریی؟ عرض کرد: روزی عیسی ﷺ از کنار من می‌گذشت در حالی که مردم را از آتشی می‌ترسانید که سوخت آن مردم و صخره‌ها هستند، پس من می‌ترسم که از سنگ‌های آتش‌زنهٔ دوزخ باشم. پیامبر ﷺ فرمودند: نترس، آن سنگ‌ها از جنس گوگرد است. پس کوه آرام و قرار یافت. [احتجاج، ج ۱، ص ۳۲۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۰، ضمن حدیث ۱ و ج ۱۷، ص ۲۸۸، ضمن حدیث ۷]

و خدای متعال فرموده است: ﴿این است جهنّمی که به شما وعده داده می‌شد﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۶۳]. گفته شده: جهنّم لفظی غیر عربی و نام آتش آخرت است، و گفته شده: عربی است و جهنّم را به خاطر عمق زیادش به این اسم نامیده‌اند، و در مصباح گفته است: این کلمه ملحق به خماسی است و به تشدید حرف سومش خوانده می‌شود، و در اصل فارسی است که معرّب شده [ر.ک: الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۹۲؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۱ ـ ۳۲]، و در قاموس گفته است: جهنّم ـ مانند: عَمَلَّس ـ یعنی: بسیار عمیق، نام جهنّم است ـ که خداوند ما را از آن پناه دهد [القاموس المحیط، ج ۴، ص ۹۲].

۱. یعنی: اصل خلقت آتش و سختی‌ها و رنج‌های آن، و اینکه آیا اکنون آفریده شده یا فعلاً فرضی است و هنوز آفریده نشده.

۲. یعنی: گفتار سوم در بیان آن است که جهنّم و آنچه در آن است ـ اعمّ از سختی‌ها و دردها و عقوبت‌ها ـ و تهدیدهایش ـ اعمّ از مارها و عقرب‌ها و دیگر جانوران آزاردهنده ـ بتمامی از محسوسات جسمانی‌اند ـ چنان که شریعتمداران و دین‌ورزان بر این معنا اتّفاق نظر دارند ـ، یا اینکه نمادین و خیالی هستند ـ چنان که برخی از فیلسوفان بر این نظریّه می‌باشند ـ، یا از قبیل امور عقلی و روحانی خالص ـ چنان که بسیاری از فیلسوفان بر این باورند ـ؟ که سخن دربارهٔ این نظریّات به تمام و کمال با پیرایه‌های آن در فصل قبل گذشت است، پس با تکرار آن سخن را به درازا نمی‌کشیم، پس به همان فصل مراجعه کن.

مقالهٔ رابعه در بیان اوصاف نار و اوضاع آنکه حق تعالی مهیّا فرموده است به جهت انتقام از منافقین و کفّار و مردهٔ عصاة ـ أعاذنا الله منها بمحمّد وآله الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین ـ.

فنقول: اصل فهم نار آخرت و آنچه مهیّا فرمود خداوند منتقم قهّار در آن از نکال و عقوبات، خارج از طَور[1] عقول است که ادراک آن ممکن نخواهد بود در این نشئهٔ دنیویّه ـ نه به حسب حواسّ ظاهره و نه به حواسّ باطنه ـ مگر بر سبیل انموذج و نمونه؛ چنان که بهشت و نَعمای آن نیز مُدرَک نخواهد بود به حواسّ ظاهره و باطنه. و در وصف آن وارد شده: **لا عینٌ رأت، ولا أُذنٌ سمعت، ولا خطر علی قلب بشرٍ.**[2]

و از ابن‌عبّاس روایت شده که: اگر بشنود احدی از سکّان سماوات و ارضین، زفره و نهیب صوت جهنّم را، هرآینه مدهوش خواهد شد دفعةً، و جمیعاً جان‌ها را از قالب تهی خواهند نمود، و هرآینه گداخته و آب خواهند شد اجساد ایشان مانند گداختن و آب شدن آهن و مس از آتش. و چون ظاهر و بارز شود جهنّم در عرصهٔ محشر از برای خلایق و نظر نمایند به سوی آن ـ که صدای شَهقه و زَفیرش بلند شود و به خروش آید، به قسمی که نزدیک باشد از شدّت غیظ و خشم قطعه قطعه شود و شرارهٔ آن بلند شود به عدد ستاره‌های آسمان‌ها که هر شراره به قدر سحاب عظیمی خواهد بود که بر سر خلایق ریخته می‌شود ـ در آن حال، قلوب اهل محشر پراکنده و عقول ایشان حیران می‌شود، و فَرایص[3] ایشان به حرکت درآید، و مضطرب شوند تمام اهل محشر، و دل‌های ایشان می‌رسد به حنجره‌های ایشان از شدّت غم و کرب و فزع، و شدّت آن چنان باشد که انبیا به فزع درآیند.[4]

---

۱. طَور: حد، اندازه.

۲. یعنی: نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به دل انسانی خطور کرده است.

۳. فرائص: گوشت‌های میان پستان و کتف که به هنگام ترس می‌لرزد، جمع فریصه.

۴. البرهان في تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۵۴، ضمن شمارهٔ ۱۱۶۰۰.

و در معالم الزلفی از کتاب دیلمی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: روزی رسول خدا ﷺ نشسته بودند که جبرئیل ﷺ نازل شد، در حالتی که محزون و مغموم و آثار خوف و دهشت از او ظاهر بود. رسول خدا ﷺ از سبب حزن او پرسید. عرض کرد که: چگونه چنین نباشم و حال آنکه اَلیَوم مَنافِخ[1] جهنّم به جای خود گذاشته شده است. حضرت فرمودند: منافخ جهنّم چه چیز است؟ عرض کرد که: حق تعالی برافروخت آتش جهنّم را و هزار سال بر آن دمیده شد تا سرخ گردید، و هزار سال دیگر بر آن دمیده شد تا سفید شد، و هزار سال دیگر دمیده شد تا سیاه گردید، و الآن جهنّم و آتش آن سیاه و ظلمانی است، ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ،[2] و اگر حلقه‌ای از سلسلهٔ جهنّم را که طول آن هفتاد ذراع است، بر کوه‌های دنیا گذارده شود، هرآینه همهٔ آن کوه‌ها از شدّت حرارت آن آب شوند. و اگر قطره‌ای از زَقّوم و ضریع جهنّم ریخته شود بر تمام آب‌های دنیا، هرآینه می‌میرند اهل دنیا از بوی بد آن.

پس رسول خدا ﷺ گریست و جبرئیل ﷺ نیز گریه کرد. پس وحی نمود خدای تعالی به پیغمبر و جبرئیل که: من ایمن نمودم شما را از آنکه گناهی بکنید که مستحقّ آتش جهنّم شوید، و لکن همین نحو خائف و هراسان باشید از عذاب من.[3]

و نیز در کتاب مذکور از روضة الواعظین از ابن‌عبّاس روایت کرده که: از برای جهنّم هفت باب است، و در هر بابی هفتاد هزار کوه است، و در هر کوهی هفتاد هزار شعب[4] است، و در هر شِعبی هفتاد هزار وادی است، و در هر وادی هفتاد هزار شقّه و جهت است، و در هر شقّه‌ای هفتاد هزار خانه، و در هر خانه‌ای هفتاد هزار حَیّه و مار است

---

۱. در مصدر: منافیخ. منافخ: دریچه‌ها.

۲. یعنی: سیاهی‌های روی هم.

۳. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۳۶۲ـ۳۶۳، ح ۱۱، الباب السابع والمائة: في وصف نار جهنّم، و نیز ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۶؛ روضة الواعظین، ص ۵۰۶ـ۵۰۷.

۴. شعب: درّه.

که هر ماری مقدار سه روز راه و نیش‌های آنها مانند نخل‌های بسیار بلند است. حمله می‌آورد به انسان و می‌درد گوشت‌های بدن ایشان را. پس فرار می‌نمایند از آن مارها، و چاره ندارند مگر آنکه می‌اندازند خود را در نهری از آن نهرها که آتش سَیَلان می‌نماید در آن. پس فرومی‌رود هفتاد خریف.[۱] وفي مجمع البحرين عن معاني الأخبار: الخريف: سبعون سنة، وفي مواضع من كتب الحديث: الخريف: ألف عام، والعام: ألف سنة.[۲]

و محکیّ از سیّد بن طاوس ـ علیه الرحمه ـ از کتاب زهد النبيﷺ آنکه: چون نازل شد بر رسول خداﷺ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾[۳]، گریست سیّد انبیا گریستن شدیدی، و اصحاب همه گریستند با آن بزرگوار، و ندانستند که چه نازل شده بر آن بزرگوار که چنان غم و کربی بر آن حضرت مشاهده کردند که احدی از اصحاب قادر بر تکلّم به آن بزرگوار نبودند. و آن حضرت هر وقت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا ـ سلام الله علیها ـ را می‌دید خوشحال می‌شد. چون اصحاب حال را بدین منوال مشاهده کردند، سلمان ﷺ روانهٔ خدمت صدّیقهٔ طاهره شد، و آن زبدهٔ آفاق را دید مشغول به دستاس کردن است و می‌فرماید که: ﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾[۴]. سلام کرده، حقیقت حال را به عرض آن حضرت رسانید. پس آن معصومه برخاست و مقنعهٔ خود را بر سر انداخت. چون سلمان مشاهده نمود آن مقنعه را، دید دوازده موضع آن وصله شده است به سَعف و برگ

---

۱. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۳۶۳ ـ ۳۶۴، ح ۱۴، الباب السابع والمائة: في وصف نار جهنّم، و نیز ر.ک: روضة الواعظین، ص ۵۰۸ ـ ۵۰۹.

۲. یعنی: و در مجمع البحرین از معانی الاخبار [نقل کرده]: «خریف» یعنی: ۷۰ سال، و در جاهایی از کتاب‌های حدیث [آمده است]: «خریف» یعنی: ۱۰۰۰ عام، و «عام» یعنی: ۱۰۰۰ سال. [مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۳، و نیز ر.ک: معاني الأخبار، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۷، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶]

۳. یعنی: و قطعا وعده‌گاه همهٔ آنان دوزخ است، که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معیّن از آنان [وارد می‌شوند]. [سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۳ ـ ۴۴]

۴. یعنی: و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است. [سورهٔ قصص، آیهٔ ۶۰؛ سورهٔ شوری، آیهٔ ۳۶]

درخت خرما. پس گریست و عرض کرد که: قیصر و کسری در سُندس و حَریرند و لباس دختر سیّد انبیا به لیف خرما دوازده موضع آن وصله شده است. و چون سیّدهٔ طاهرهٔ مطهّره خدمت پدر بزرگوار مشرّف شد، عرض کرد که: سلمان تعجّب کرد از لباس من. قسم به آن کسی که بحق تو را مبعوث گردانید که نیست از برای من و علی در این مدّت پنج سال مگر یک پوست گوسفندی که روزها بر روی آن شتر را تَعلیف[1] می‌نماییم، و شب‌ها آن را فرش خود قرار داده، بر روی آن می‌خوابیم، و بالش ما نیز از لیف خرماست. و بعد از آن سؤال نمود از پدر بزرگوارش از آنچه جبرئیل از جانب ربّ جلیل نازل نمود. حضرت فرمود که: جبرئیل نازل شد و این دو آیه را بر من قرائت نمود که: ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾. پس صدّیقهٔ طاهره از شنیدن آن به روی در افتاد و فرمود: **الوَیلُ، ثُمَّ الوَیلُ لِمَن دَخلَ النّارَ.**[2] سلمان ﷺ بعد از شنیدن آن گفت که: ای کاش گوسفندی بودم و اهل من مرا ذبح می‌کردند و گوشت مرا می‌خوردند و پوست مرا قطعه قطعه می‌نمودند، و نمی‌شنیدم ذکر آتش جهنّم را. و عمّار یاسر بعد از شنیدن آن گفت: ای کاش مرغی بودم و در بیابان‌ها می‌پریدم و بر من حساب و عقابی نبود، و نمی‌شنیدم نام آتش دوزخ را. و امیر المؤمنین ﷺ فرمود: **یا لَیتَ السِّباعَ مَزَقَت لَحمي، ولَیتَ أُمّي لَم تَلِدني ولَم أسمَع بِذكرِ النّارِ.**[3] و بعد از آن دست مبارک بر سر گذاشت و فرمود: **وابُعدَ سَفَراهُ، واقِلَّةَ زاداهُ. في سَفرِ القِیامَةِ یَذهبونَ[4]، و فِي النّارِ یَتردَّدونَ، وبِكلالیبِ النّارِ یَتخَطَّفونَ. مَرضى لا یُعادُ سَقیمُهُم، وجَرحى لا یُداوى جَریحُهُم، وأسرى لا یُفكُّ أَسیرُهم.... مِنَ النّارِ**

---

۱. تعلیف: علوفه خوراندن به چهارپایان، خوراک دادن به ستور.

۲. یعنی: وای وای بر کسی که داخل آتش شود.

۳. یعنی: ای کاش درندگان گوشت تن مرا پاره پاره می‌کردند، و ای کاش مادرم مرا نزاییده بود و سخنی از آتش دوزخ نمی‌شنیدم. [الدروع الواقیة، ص ۲۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۲، ضمن حدیث ۶۲ و ج ۴۳، ص ۸۸، ضمن حدیث ۹]

۴. در نسخ: یدینون.

يَأكلونَ، ومِنها يَشرَبونَ، وبَينَ أَطباقِها يَتقلَّبونَ، وبَعدَ لَبسِ القُطنِ والكتّانِ؛ المُقَطَّعاتِ[1] يَلبَسونَ، وبَعدَ مُعانقةِ الأَرواحِ[2]؛ مَعَ الشَّياطينِ مُقَرَّنونَ.[3]

و صدوق ـ علیه الرحمه ـ از حضرت باقر ﷺ روایت کرده که: در وصف اهل جهنّم فرمود که: اهل جهنّم فریاد می‌کنند مثل فریاد کردن سگان و گرگان، و فرمود به عمرو بن ثابت که: **فَما ظَنُّكَ ـ يا عَمرو ـ بِقَومٍ لا يُقضى عَلَيهِم فَيَموتوا، ولا يُخَفَّفُ عَنهُم مِن عَذابِها، عِطاشٍ [فيها] جِياعٍ، كَليلةٍ أَبصارُهُم، صُمٌّ بُكمٍ عُميٍ، مُسودَّةٍ وُجوهِهُم خاسِئينَ، فيها نادِمينَ، مَغضوبٍ عَلَيهِم فَلا يُرحَمون...، وهُم فِي النّارِ يُسحبَونَ عَلى وُجوهُهُم، ومَعَ الشَّياطينِ يُقرَّنونَ، وفِي الأَنكالِ والأَغلالِ يُصَفَّدونَ، وإن دَعَوا لَم يُستَجَب لَهُم، وإن سأَلوا حاجةً لَم تُقضَ لَهُم. هذا حالُ مَن دَخلَ النّارَ.**[4]

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ به احنف بن قیس بعد از آنکه وصف نمود از برای او حال متّقین از اهل جنّت را بیان فرمود حال اهل جهنّم را بقوله ﷺ: **لَتُتركُنَّ في سَرابيلِ**

---

۱. در هر دو مصدر: مقطّعات النار.

۲. در کتاب شریف بحار: الأزواج.

۳. یعنی: ای وای از دوری سفر! ای وای از اندکی توشهٔ راه! در سفر قیامت می‌روند، و در جهنّم رفت و آمد می‌کنند، و با چنگک‌های آتشین درربوده و آویزان می‌شوند، بیمارانی که از آنها عیادت نمی‌شود، زخمی‌هایی که زخم آنها مداوا و درمان نشود، و اسیرانی که بند از آنها برداشته نشود... از آتش می‌خورند و می‌آشامند، و در طبقه‌های آن زیر و رو می‌شوند، و پنبه و کتان و جامه‌های پاره پاره را می‌پوشند، و بعد از آنکه با روح‌ها دست در گردن شده‌اند با شیاطین همنشین و قرین می‌شوند. [الدروع الواقیة، ص ۲۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۴، ضمن شمارهٔ ۶۲]

۴. یعنی: ای عمرو! چه می‌پنداری حال و روز مردمی را که حکم به مرگ آنها نمی‌شود تا بمیرند، و اندکی از عذاب آنها تخفیف داده نشود و کم نگردد، تشنه و گرسنه با چشمانی بی‌رمق کر و لال و کور و سیه‌چرده و پست و رانده شده، در حالی که در جهنّم پشیمان و مورد خشم و غضب می‌باشند، پس هیچ رحم و مهربانی‌ای به آنها نشود...، و در آتش آنها را به روی صورت می‌کشند، و در کنار شیاطین خواهند بود، و به غل و زنجیرها سخت کشیده شده‌اند، و درخواستشان پذیرفته نشود، و خواسته‌های آنها بر آورده نگردد. این حال و روز کسی است که وارد جهنّم شود. [امالی شیخ صدوق، ص ۶۵۱، ضمن حدیث ۸۸۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۲، ح ۳]

القِطرانِ، ولَتطَوَّقُنَّ[۱] بَينَها وبَينَ حَميمِ آنٍ، ولَتُسقَيُنَّ شَراباً حارَّ الغَلَيانِ...، فَكَم يَومَئذٍ فِي النّارِ مِن صُلبٍ مَحطومٍ، ووَجهٍ مَهشومٍ[۲]، ومُشوَّهٍ مَضروبٍ عَلَى الخُرطومِ، قَد أَكَلَتِ الجامعةُ كَفَّهُ، والتَحمَ الطَّوقُ بِعُنُقِهِ، فَلَو رَأَيتَهُم ـ يا أَحنَفُ ـ يَنحَدِرونَ فِي أَودِيَتِها، ويَصعَدونَ جِبالَها، وقَد أُلبِسوا المُقَطَّعاتِ مِنَ القِطرانِ، وأُقرِنوا مَعَ فُجّارِها وشَياطينِها، فَإِذا استَغاثوا[۳] مِن حَريقٍ شَدَّت عَلَيهِم عَقارِبُها وحَيّاتُها، ولَو رَأَيتَ مُنادِياً يُنادي: يا أَهلَ الجَنَّةِ ونَعيمَها، ويا أَهلَ خُلدِيّها[۴] وحُلَلِها، خلّدوا؛ فَلا مَوتَ، فَعِندَها يَنقطِعُ رَجاؤُهم، ويَنغَلِقُ الأَبوابُ، ويَنقَطِعُ بِهِمُ الأَسبابُ، فَكَم يَومَئذٍ مِن شَيخٍ يُنادي: وا شَيبَتاهُ، وكم مِن شابٍّ يُنادي: وا شَباباهُ، وكم مِن امرأةٍ تُنادي: وا فَضيحَتاهُ، هُتِكَت عَنهُمُ السُّتورُ[۵]، فَكَم يَومئذٍ مِن مَغموسٍ، بَينَ أَطباقِها مَحبوسٌ. يا لَكَ غَمسَةً أَلبَستكَ بَعدَ لِباسِ الكَتّانِ، والماءِ المُبرَّدِ عَلَى الجُدرانِ، وأَكلِ الطَّعامِ أَلواناً بَعدَ أَلوانٍ.... هذا ما أَعدَّ اللهُ لِلمُجرِمينَ.[۶]

---

۱. در نسخ: ولتطوقن.

۲. در نسخ: مشهوم.

۳. در صفات الشیعة: استغاثوا بأسوأ أُخذ.

۴. در نسخ: حلّتها.

۵. در نسخ: السور.

۶. یعنی: آنها را در لباس‌هایی از جنس قطران رها کنند، و میان آتش و مایعی گداخته و داغ بچرخند، پس در آن هنگام البتّه نوشیدنی داغ و گداخته به آنها بنوشانند، پس در آن روز چه بسیار کسرهایی که خرد شود، و چهره‌هایی بیمناک و ترسان و زشت‌رویانی که داغ ننگ بر بینی و شخصیّت آنها بنهند، که غل و زنجیر دست و پای آنها را خورده و از بین برده و طوق و زنجیر بر گردن ایشان چسبیده باشد. پس ای احنف! اگر ایشان را ببینی که از بالای پرتگاه دوزخ به زیر می‌افکنند و از کوه‌های آن بالا می‌روند در حالی که جامه‌هایی آتشین از جنس قطران در بر کرده‌اند و با بدکاران و شیطان‌های جهنّم قرین شده و در کنار ایشان قرار گرفته‌اند، در این وقت از آتشی که عقرب‌ها و مارهای آن سخت و شدید شده است دادخواهی کنند و کمک بخواهند. و اگر می‌دیدی که کسی فریاد می‌زند: ای بهشتیان و ای نعمت‌های بهشت! و ای اهل جامه‌ها و زیورهای بهشتی! تا ابد و همیشه در بهشت بمانید، بی‌مرگ و نیستی. در این هنگام رشتهٔ امید دوزخیان گسسته گردد، و درهای دوزخ بر روی ایشان بسته شود، و رشته‌های امید و سبب سازی‌ها بسوزد و قطع گردد. پس در آن روز چه بسیارند پیرانی که فریاد می‌زنند: وای از این پیری و موی سپیدم! و چه بسیار جوانانی که فریاد می‌زنند: ای

←

ومن كلامه ﷺ في وصف جهنّم وأهلها: وأمّا أَهلُ المَعصيةِ فَإنَّ لَهُم[1] شَرَّ الدّارِ، وغَلَّ الأَيدي إلَى الأَعناقِ، وقَرنَ النَّواصي بِالأَقدامِ، وأَلبسَهُم سَرابيلَ القَطِرانِ فـي[2] مُـقَطَّعاتِ النّيرانِ، في عَذابٍ قَدِ اشتَدَّ حَرُّهُ، وبابٍ قَد أُطبِقَ عَلى أَهلِهِ، في نارٍ لَها كَـلَـبٌ وجَـلَـبٌ[3]، ولَهبٌ ساطِعٌ وقَصيفٌ هائِلٌ، لا يَظعَنُ مُقيمُها، ولا يُفادي أَسيرُها، ولا تُفصَمُ كُبولُها، لا مُدَّةَ لِلدّارِ فَتَفنى، ولا أَجَلَ لِلقَومِ فَيُقضى.

قوله ﷺ: الكلب ـ بالتحريك ـ: الشدّة، و [الـ]جلب: الصوت، والقصيف: الصوت الشديد. «لا تُفصَمُ كُبولُها» أي: لا تكسر قيودها.

و من كلامه ﷺ في وصف نار جهنّم: ونارٍ شَديدٍ كَلَبُها، عالٍ لَـجَبُها، سـاطِعٍ لَـهَبُها، مُتَغَيِّظٍ زَفيرُها، مُتَأَجِّجٍ سَعيرُها، بَعيدٍ خُمودُها، ذاكٍ وُقـودُها، مَـخوفٍ وَعـيدُها، عَـميقٍ[4] قَرارُها، مُظلِمةٍ أَقطارُها، حاميةٍ قدورُها، قَظيعةٍ أُمورُها.

قوله ﷺ: «ذاكٍ وُقودُها» في المجمع: الذكاء ـ بالفتح ـ: شدّة وهج النار واشتعالها. وفي القاموس: ذكت[5] النار ذكواً: اشتدّ لهبها.[6]

← وای بر جوانیم! و چه بسیار زنانی که ناله سر می‌دهند و نعره می‌زنند: وای بر این رسوایی من! پرده‌هایشان دریده و بی‌آبرو شده‌اند. پس در آن روز چه بسیار کسانی هستند که غرق در عذاب شده‌اند و در طبقه‌های دوزخ حبس و زندانی گشته‌اند. وای بر تو از این پوشش و جامهٔ عذابی که تو را در بر بگیرد بعد از جامه‌های کتان و آب خنک بر روی دیوارها و غذاهای رنگارنگی که استفاده کرده‌ای. این عذابی است که خداوند برای گنهکاران مهیّا نموده است. [صفات الشیعة، ص ۴۳ ـ ۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۱، ضمن حدیث ۱۳۲ و ج ۶۵، ص ۱۷۲، ضمن حدیث ۳۱]

۱. در هر دو مصدر: فأنزلهم.

۲. در هر دو مصدر: و.

۳. در نهج البلاغة و نسخه بدل بحار شریف: ولجب.

۴. در مصادر: عمٍ، غمٍ.

۵. در نسخ: دنت.

۶. یعنی: و از جمله سخنان امام ﷺ در توصیف جهنّم و اهل آن است که: و امّا گنهکاران بدترین خانه را خواهند داشت، و دست‌هایشان را به گردن غل و زنجیر کنند، و پاهایشان را به موهای جلوی پیشانی خواهند بست ←

و در معالم الزلفی از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر ﷺ در حدیث طویلی روایت کرده که فرمود: در روز قیامت، خطاب شود به ملائکهٔ غلاظ و شداد که: اخذ نمایید اهل عصیان و طغیان را، مِن قوله تعالی: ﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴾[1]. پس به جهت تعظیم خطاب پروردگار، هفتاد هزار ملائکهٔ غلاظ و شداد از جای خود حرکت نمایند، و مبادرت نمایند به سوی اهل جهنّم، و در هم شکنند عَظم و لَحم[2] ایشان را، تا آنکه گویند: آیا بر ما رحم نمی‌کنید؟ ملائکه گویند: ای اشقیا! چگونه بر شما رحم نماییم و حال آنکه ارحم الراحمین به شما رحم ننمود؟ و گویند به آنها که: آیا اذیّت شدید از آنچه به شما وارد آوردیم؟ گویند: بلی، بـه اشدّ اذیّت و عـذاب.

← (هیچ اراده و اختیاری نخواهند داشت)، و جامه‌هایی از قطران و قیر گداخته که از آتش بر اندام ایشان بریده و دوخته‌اند در بر کنند در عذابی سخت و سوزان، و دروازه‌ای که بر اهل دوزخ بسته شود با آتشی گرنده و کشنده و شعله‌ور و پرتوافکن و در هم شکننده و هولناک! ساکنان دوزخ هرگز از آن جا رخت کوچ بر نبندند و از جهنّم به جای دیگری کوچ نکنند، و از اسیر و دربند آن هرگز فدیه داده نشود، و غل و زنجیرهای بر گردن آنها را هرگز قفل نشکنند. این خانه را زمان مشخّصی نیست تا به پایان برسد، و این مردمان در گروی وقت معیّنی نمی‌باشند تا آن دوران سر آید و رها شوند. [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۱۴، ضمن خطبهٔ ۱۰۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۴، ضمن حدیث ۴۹]

این سخن امام ﷺ: «کَلَب» یعنی: سختی و بلندی صدا، و «قصیف» یعنی: صدای سخت و بلند، «لا تُقصم کبولها» یعنی: قید و بند و قفل آن شکسته نشود.

و از جمله سخنان امام ﷺ در توصیف آتش دوزخ است که: آتشی پرشراره که صدای زبانه‌هایش وحشت‌زا، شعله‌هایش بلند و غرّشش پرهیجان و پرنور و گدازنده، خاموشی شعله‌هایش غیرممکن، و شعله‌هایش در فوران، تهدیدهایش هراس‌انگیز، و ژرفایش ناپیدا، و پیرامونش تاریک و سیاه، دیگ‌هایش در جوشش و خروش، و اوضاعش سخت وحشتناک است. [نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۳۱، ضمن خطبهٔ ۱۹۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۷، ضمن حدیث ۹۵]

فرمایش امام ﷺ: «ذالِهٍ وقودها» در مجمع گفته است: ذَکاء: شدّت برافروختگی و شعله‌ور بودن آتش است [مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۵۹]، و در قاموس آمده است: «ذکت النار ذکوا» یعنی: شعلهٔ آتش شدّت گرفت [القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۳۰].

۱. یعنی: بگیرید او را و در غُل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید. [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۳۰ ـ ۳۱]

۲. عظم و لحم: استخوان و گوشت.

گویند به ایشان: پس چگونه باشد حال شما در وقتی که شما را معلّق نماییم در جهنّم؟ آن گاه ایشان را سرازیر نمایند در جهنّم، و هفتاد سال فروروند و بسته شود بر طرف راست ایشان سنگ کبریت که مشتعل شده باشد به آتش جهنّم، و از طرف چپ او شیطانی با او قرین نمایند، و هفتاد جلد و پوست در ابدان ایشان قرار داده شود که غلظت هر جلدی هفتاد ذراع باشد، و در میان جلدها حَیّات و عَقارب از آتش باشد که بگزند ایشان را، و بزرگ شود جثّهٔ آنها، و می‌گردد سرهای ایشان مانند کوهی و لب‌هاشان بزرگ‌تر از خرطوم فیل خواهد بود. و داخل شود آتش در دُبُر ایشان و وارد شود بر قلبشان، و می‌جوشد از سر و دماغ ایشان چرک و رَیم[1]، و پوشیده شود بر ایشان هفتاد جامه از قطران آتش، و قَلَنسُوَه[2] و تاجی از آتش بر سر ایشان گذارند. و چنان مکان و جای بر آنها تنگ شود مانند نیزه که در جای سختی فرو برده شود. و از شدّت حرارت جهنّم و زفیر و فریاد و هیبت و تغیُّض[3] و تعفّن، روهای ایشان سیاه شود و جثّهٔ ایشان مهیب و بدهیبت شود و ناخن‌های ایشان مانند ناخن‌های درندگان شود، و ملائکهٔ غلاظ و شداد ضربتی بر سر ایشان زنند که هفتاد سال فرو روند، تا برسند به مکانی از جهنّم که آن را آنیه گویند. و آن مکان به قِسمی است که هرگز از جوش و خروش ساکت نشود[4] ـ **أعاذنا الله وجمیع المؤمنین والمؤمنات من النار وشدائدها** ـ.[5]

[بیان جهنّم و عذاب آن]

بالجمله، مستفاد از آیات و اخبار آنکه: اهل نار معذّبند در جهنّم به اقسام عذاب

---

۱. رَیم: چرک، چرک بدن یا جامه، و چرکی که از زخم بیرون آید.

۲. قَلَنسُوَه: نوعی کلاه دراز.

۳. تغیُّض: خشم، جوشش.

۴. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۴، ضمن حدیث ۵، الباب التاسع والمائة: **في وصف أهل النار**....

۵. یعنی: خدای ما و تمام مردان و زنان مؤمن را از آتش و سختی‌های آن پناه دهد.

و عقوبات، از آلام جسمانيّه و روحانيّه. امّا آلام و عقوبات جسمانيّه پس بر چند نوع است:

نوع اوّل در بيان وصف اطعمهٔ اهل جهنّم. قال الله تعالى: ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالاً وَجَحِيماً * وَطَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَعَذَاباً أَلِيماً﴾. وفي المجمع: ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالاً﴾ أي: عندنا في الآخرة قيوداً عظاماً لا تفكّ أبداً، وجحيم اسمٌ من أسماء جهنّم، أي:[1] ناراً عظيمةً. ﴿وَطَعَاماً ذَا غُصَّةٍ﴾ أي: ذا شوك، يأخذ الحلق فلا يدخل ولا يخرج، وقيل: الزقّوم والضريع. وقال تعالى: ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾. وفي المجمع: وهو نوعٌ من الشوك يقال له الشبرق، وأهل الحجاز يسمّونه الضريع إذا يبس، وهو أخبث طعامٍ... لا ترعاه دابّة. وعن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله ﷺ: الضريع شيءٌ يكون في النار يشبه الشوك، أمرّ من الصبر وأنتن من الجيفة وأشدّ حرّا من النار، سمّاه الله الضريع. وقال تعالى: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ * لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ * فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾.

ثمّ وصف الله تعالى في آيةٍ أُخرى من قوله: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴾. وفي المجمع: الزقّوم ثمر شجرةٍ منكرةٍ جدّاً مرّة خشنة اللمس منتنة الريح، وأهل النار لآكلون منها ويملؤون بطونهم منها لشدّة ما يلحقهم من ألم الجوع. وقد روي أَنَّ اللهَ تعالى يُجوِّعُهُم حَتّى يَنسُوا عَذابَ النّارِ مِن شِدّةِ الجُوعِ، فَيَصرُخونَ إلى مالِك، فَيحمَلُهُم إلى تِلكَ الشَّجَرةِ، وفيهِم أَبو جَهل، فَيأكلونَ مِنها فَتُغلى بُطونُهم كَغَلي الحَميمِ.[2]

---

۱. در مصدر: وقيل: يعني.

۲. يعني: خداى متعال فرموده است: ﴿در حقيقت پيش ما زنجيرها و دوزخ و غذايى گلوگير و عذابى دردناك است﴾ [سورهٔ مزّمّل، آيهٔ ۱۲ـ۱۳]، و در مجمع [گفته است]: ﴿در حقيقت پيش ما زنجيرهاست﴾ يعنى: نزد ما در آخرت زنجيرهاى بزرگى است كه هرگز باز نمى‌شود، و «جحيم» نامى از نام‌هاى جهنّم است؛ يعنى: آتشى بزرگ، ﴿و غذايى گلوگير﴾ يعنى: خاردار، حلق را مسدود مى‌كند نه پايين مى‌رود و نه بالا مى‌آيد، وگفته شده: [يعنى] زقّوم و ضريع [تفسير مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۱۶۶، و نيز ر.ك: تفسير ثعلبى، ج ۱۰، ص ۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱]، و خداى بلندمرتبه فرموده است: ﴿خوراكى جز ضريع (خارِ خشك) ندارند، كه نه فربه كند و نه گرسنگى را باز دارد﴾ [سورهٔ غاشيه، آيهٔ ۶ و ۷]، و در مجمع [گفته

←

و در حدیث حضرت باقر ﷺ آنکه: شجرهٔ زقّوم، درختی است که از قعر جهنّم بیرون می‌آید. و ثمرهٔ او مانند رئوس شیاطین است از قبح صورت و کثرت عفونت و چرک. و شاخه‌های آن درخت إشراب شده[1] و پرورش یافته است از آتش جهنّم، و ثمرهٔ آن آتش است و برگ‌ها و خارهای آن از آتش خلق شده است. و چون از آن ثمره اکل نمایند، می‌یابند آن را تلخ‌تر از صبر و بدبوتر از میتهٔ مُنتَنه[2] و سخت‌تر از آهن. آن گاه متذکّر می‌شوند آنچه را که در دنیا اکل نموده‌اند از طعام‌های لذیذ.[3]

و از جمله اطعمهٔ اهل جهنّم غِسلین است. **قال تعالی: ﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ * لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ﴾. وفي مجمع البحرين: غسلين أي: غسالة**

← است]: و آن (ضریع) نوعی خار است که به آن شبرق گفته می‌شود و اهل حجاز وقتی که خشک شد به آن ضریع می‌گویند، که بدترین خوراکی است... هیچ چهارپایی از آن نمی‌چرد، و از ابن‌عبّاس [روایت شده] که گفته است: رسول خدا ﷺ فرمودند: ضریع چیزی است در دوزخ شبیه به خار، تلخ‌تر از حنظل و بدبوتر از مردار و داغ‌تر از آتش، که خداوند آن را ضریع نامیده است [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۶۹ و ج ۹۸، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۴]. و خدای متعال فرموده است: ﴿آن گاه شما ـ ای گمراهان دروغ‌پرداز! ـ قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهید خورد، و از آن شکم‌هایتان را خواهید آکند﴾ [سورهٔ واقعه، آیهٔ ۵۱ ـ ۵۳].

سپس در آیه‌ای دیگر با کلام خود توصیف فرموده که: ﴿آری، درخت زقّوم خوراک گناه پیشه است. چون مس گداخته در شکم‌ها می‌گدازد، همانند جوشش آب جوشان﴾ [سورهٔ دخان، آیهٔ ۴۳ ـ ۴۶]، و در مجمع [گفته است]: زقّوم میوهٔ درختی بسیار ناخوشایند است که تلخ، زبر و بدبو است [تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۰۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۷] و دوزخیان به خاطر رنج‌های ناشی از گرسنگی از آن می‌خورند و شکم‌هایشان را از آن می‌آکنند، و روایت شده که: خدای متعال آنها را چنان گرسنه‌شان می‌کند که از شدّت گرسنگی عذاب آتش را فراموش می‌کنند، پس فریاد خود را به گوش مالک می‌رسانند، او هم آنها را به سوی این درخت می‌برد، در حالی که ابوجهل هم بین آنهاست، پس از آن می‌خورند و در نتیجه شکم‌هایشان مانند مایعی گداخته به غلیان درمی‌آید [تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۸]

۱. یعنی: نوشانده شده.

۲. یعنی: مردار متعفّن.

۳. الاختصاص، ص ۳۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۳، ضمن حدیث ۹۹.

أجواف أهل النار.[۱] از آنچه از بطون اهل جهنّم ریخته می‌شود بعد از اکل زقّوم، همان دوباره طعام ایشان خواهد بود. أستجیر بالله جلّ جلاله[۲].

نوع دوم در بیان اشربهٔ اهل جهنّم است که از آن می‌آشامند. و حق تعالی در قرآن تعداد فرموده. اوّل از آنها حمیم است. **قال تعالی:** ﴿لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. وفي المجمع: والحميم: الماء الحارّ الشديد الحرارة، يسقى منه أهل النار. وعن ابن عبّاس: لو سقطت نقطةٌ منها على جبال الدنيا لأذابتها[۳]. وقال تعالى: ﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ أي: سقوا ماءً شديد الحرّ فيقطع أمعاءهم إذا دخل أجوافهم.[۴]

دوم صدید است. **وقال تعالی:** ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾. الصديد: القيح والدم. وفي المجمع: ﴿وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾ أي: ويسقى ماءً يسيل من الدم والقيح من فروج الزواني في النار. وهو المرويّ عن الصادق عليه السلام.[۵]

---

۱. یعنی: خدای بلند مرتبه فرموده: ﴿پس امروز او را در این جا حمایتگری نیست، و خوراکی جز چرکابه ندارد، که آن را جز خطاکاران نمی‌خورند﴾ [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۳۵ ـ ۳۷]، و در مجمع البحرین [آمده است]: «غسلین» یعنی: چرکابهٔ شکم‌های دوزخیان است [مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۳۴].

۲. یعنی: به خدا پناه می‌برم که فرّ و شکوهش باعظمت است.

۳. در نسخ: لذابتها.

۴. یعنی: خداوند متعال فرموده است: ﴿شرابی از آب جوشان و عذابی پردرد خواهند داشت﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۰؛ سورهٔ یونس، آیهٔ ۴]، و در مجمع [گفته است]: و «حمیم» یعنی: آب بسیار داغ، که دوزخیان از آن نوشانده می‌شوند، و از ابن‌عبّاس [نقل شده که]: اگر ذرّه‌ای از آن بر کوه‌های دنیا بچکد همه را ذوب می‌کند [مجمع البحرین، ج ۶، ص ۵۰، و نیز ر.ک: تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۵۳]، و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾ [سورهٔ محمّد، آیهٔ ۱۵]؛ یعنی: و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود، پس وقتی داخل شکم‌هایشان می‌شود روده‌هایشان را از هم فروپاشد [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۷].

۵. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿و گشایش خواستند، و هر زورگوی لجوجی نومید شد. دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشانده می‌شود. آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فروبرد، و مرگ ←

و ابو اُمامه از رسول خدا ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴾ به آنکه: چون این آب را به او نزدیک نمایند، گوشت و پوست سر و صورت او در آن آب بریزد، از شدّت حرارت آن. و چون بیاشامد، قطعه قطعه شود امعای او، و از دُبُر او بیرون آید.[۱] ﴿ يَتَجَرَّعُهُ ﴾ أي: يشرب ذلك الصديد جرعةً جرعةً، ﴿ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ﴾ من شدّة عذابه، ومع ذلك يشربه، ﴿ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ﴾ أي: يأتيه سكرات الموت وشدائده من كلّ موضع جسده وظاهره وباطنه، أو يأتيه الموت من كلّ جانبٍ من فوقه وتحته ويمينه وشماله وقدّامه وخلفه، ﴿ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ﴾ بل ﴿ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴾.[۲]

سوم از آن اشربه، آبی است که حق تعالی آن را تشبیه فرموده است به مَهل، مِن قوله: ﴿ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً ﴾[۳]؛ یعنی: بدرستی که ما آماده نمودیم از برای ستمکاران آتشی که احاطه نماید به ایشان سراپرده‌های آن آتش. و اگر از تشنگی فریاد نمایند، رسیده شوند به آبی که مانند مس گداخته باشد که چون در نزد ایشان گذاشته شود، بریان نماید روهای ایشان را از فرط حرارت. و بد شرابی است مَهل و بد جایگاهی است از برای ایشان.

← از هر جانبی به سویش می‌آید ولی نمی‌میرد، و عذابی سنگین به دنبال دارد ﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۱۵ ـ ۱۷]. «صدید» یعنی: چرک و خون، و در مجمع [گفته است]: ﴿ و به او آبی چرکین نوشانده می‌شود ﴾ یعنی: و آبی به خورد او داده می‌شود که از چرک و خون از فرج‌های زناکاران در آتش به راه می‌افتد، و ایمن از [امام] صادق ﷺ روایت شده است [تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۴].

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۴.

۲. یعنی: ﴿ آن را جرعه جرعه می‌نوشد ﴾ یعنی: آن صدید را، ﴿ و نمی‌تواند آن را فروبرد ﴾ از شدّت عذابی که دارد، ولی با این وجود آن را می‌نوشد، ﴿ و مرگ از هر جانبی به سویش می‌آید ﴾ یعنی: گیجی و مستی مرگ از هر سمت بدنش و ظاهر و باطنش به سراغش می‌آید، یا اینکه مرگ از هر طرف، از بالا و پایین و راست و چپ و مقابل و پشت سرش نزد او می‌آید، ﴿ ولی نمی‌میرد ﴾ بلکه ﴿ عذابی سنگین به دنبال دارد ﴾.

۳. سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹.

چهارم از آن اشربه، غَسّاق است، وقال تعالی: ﴿ **لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً * إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً** ﴾، وقال تعالی: ﴿ **فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ** ﴾. والمرویّ عن ابن عبّاس أنّ الحمیم: الماء الحارّ، والغسّاق: البارد الزمهریر.[1] و معنی آیه آنکه: اهل جهنّم معذّبند به شرابی که به نهایت رسیده است حرارت، آن و به شرابی که به نهایت رسیده است تعفّن و برودت آن، که اِحراق[2] می‌نماید بدن ایشان را به برودت، مانند احراق حارّ به حرارت.

و از بعض مفسّرین آنکه غَسّاق چشمه‌ای است در جهنّم که سَیَلان می‌نماید در آن سمومات هر ذي سمّی ـ از حیّات و افاعی و عَقارب ـ. و بعضی گفته‌اند که: غسّاق آبی است که از خون و چرک خصوص دیده‌های اهل جهنّم جاری خواهد شد که از آن می‌آشامند. و بعضی از مفسّرین گفته‌اند که: غَسّاق عذابی است که: لا یعلمه إلّا الله ـ سبحانه و تعالی ـ.[3]

پنجم از اشربهٔ اهل جهنّم، آنیه است. وقال تعالی: ﴿ **تُصْلَى نَاراً حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ** ﴾[4]. و در تفسیر آنکه: آنیه چشمه‌ای است در جهنّم که از برای او انین و ضجّه‌ای است از شدّت حرارت. و حضرت باقر ﷺ فرمود که: ایقاد و اشتعال[5] آتش جهنّم از این چشمه است. وقال ﷺ: **كُلُّ أُودِيةِ النّارِ تَنامُ، وتِلكَ العَينُ نارٌ لا تَنامُ مِن حَرِّها.**[6] و مستفاد از اخبار آنکه: در جهنّم رودخانه‌هایی است از آتش که مانند مِیس گداخته

---

۱. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿در آن جا نه خنکی‌ای چشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکابه‌ای﴾ [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۲۴ و ۲۵]، و فرموده: ﴿جوشاب و چرکاب است. باید آن را بچشند﴾ [سورهٔ ص، آیهٔ ۵۷]، و از ابن‌عبّاس نقل شده که: حمیم آب داغ است، و غسّاق آب بسیار سرد [تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۹].

۲. اِحراق: سوزاندن.

۳. همان دو مصدر.

۴. یعنی: در آتشی سوزان درآیند. از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند. [سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۴ و ۵]

۵. ایقاد و اشتعال: هر دو به معنی برافروخته شدن و شعله‌ور گشتن است.

۶. یعنی: تمام جاهای دوزخ به خواب می‌روند (فروکش می‌کنند)، امّا این چشمه آتشی است که به خاطر شدّت حرارتش نمی‌خوابد (فرونمی‌نشیند). [الاختصاص، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۱، ضمن حدیث ۹۹]

شده است که سَیَلان می‌نماید در جهنّم، و از برای آن سواحل و دریاهایی است که در آن طواف می‌نمایند و غوطه‌ور باشند. وقال تعالی: ﴿ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ﴾[1]. و حضرت باقر ﷺ به جابر فرمود که: اهل جهنّم بعد از اکل زَقّوم، انداخته شوند در رودخانه‌هایی از آتش که آب آن مانند صُفر[2] مذاب و مِس گداخته شده باشد، که جوش و خروش می‌نماید در سَیَلان، و از برای آن سواحلی باشد مانند دریاهای شما در دنیا. و نیز فرمودند که: حق تعالی بعث می‌نماید از برای اهل جهنّم سحابهٔ سودای ظلمانی[3] بعد از اینکه عطش ایشان به نهایت رسیده. آن گاه خطاب می‌رسد به ایشان که: چه می‌خواهید که این سحاب بر شما ببارد؟ فریاد نمایند: الماء البارد. وا عطشاه.[4] پس ببارد آن سحابه بر ایشان سنگ‌هایی از آتش و غسلین از نار و کِرم‌هایی از آتش و درندگانی از نار، که وجوه[5] و جبهه‌ها[6] و ابدان ایشان سوخته شود، و استخوان‌های بدن ایشان خُرد و شکسته شود. آن گاه فریاد نمایند: وا ثبوراه. أستجیر بالله ـ جلّت عظمته.[7]

نوع سوم در وصف منازل و مساکن اهل جهنّم است که در طبقات نار، معذّبند به انواع عقوبات و شدايد. وقال تعالی: ﴿ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴾[8]. در مجمع از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که فرمودند: از برای جهنّم هفت باب است که طبقات بعض آن فوق بعض است. و دست مبارک خود را بر روی یکدیگر گذاشته، فرمود: چنین است، وحق تعالی

---

۱. یعنی: میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند. [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۴]

۲. صُفر: روی.

۳. سحابهٔ سودای ظلمانی: ابر سیاه تاریک.

۴. یعنی: آب خنک. امان از تشنگی!

۵. وجوه: صورت‌ها، جمع وجه.

۶. جبهه‌ها: پیشانی‌ها.

۷. یعنی: امان از هلاکت! به خدا پناه می‌برم.

۸. یعنی: و قطعاً وعده‌گاه همهٔ آنان دوزخ است، که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معیّن از آنان [وارد می‌شوند]. [سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۳ و ۴۴]

طبقات بهشت را در عرض هم قرار داده است. و طبقات نیران را بعضی فوق بعض مقرّر فرموده. و فرمود که: اسفل درکاتِ آن جهنّم است، و فوق آن لَظی، و فوق آن حُطَمه، و فوق آن سَقَر، و فوق آن جَحیم، و فوق آن سَعیر، و فوق آن هاویه. و مروی از ابن‌عبّاس آنکه: باب اوّل جهنّم است، و باب دوم سَعیر، و باب سوم سَقَر، و باب چهارم جَحیم، و باب پنجم لَظی، و باب ششم حُطَمه، و باب هفتم هاویه.[۱] و بر هر تقدیر، اسفل طبقات و درکات مکان منافقین است. و قال تعالی: ﴿ **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** ﴾[۲]. اللّهمّ، زدهم عذاباً. علیهم لعائن الله وملائکته ورسله والناس أجمعین.[۳]

و باب اوّل که اعلا طبقات نار است، منزل عُصات از اهل توحید است که امید نجات و شفاعت از برای ایشان به فضل پروردگار ـ جلّ جلاله ـ خواهد بود. و از برای هریک از طبقات، اودیه و جبال و براری و صحاریِ بسیاری است. وقال تعالی: ﴿ **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا** ﴾[۴]. وفي المجمع: والسرادق: حائطٌ من نارٍ یحیط بهم.[۵] وقال تعالی: ﴿ **سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً** ﴾[۶]، والإرهاق: الإعجال بالعنف، والصعود: العقبة التي یصعب صعودها.[۷] و در مجمع البیان آنکه: صَعود، اسم جبلی است در جهنّم از نار

---

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۱۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶.

۲. یعنی: آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند. [سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۵]

۳. یعنی: خدایا! عذابشان را زیادتر کن. لعنت‌های خدا و فرشتگان و پیامبرانش بر همهٔ آنها.

۴. سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹.

۵. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۸.

۶. سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۱۷. یعنی: بزودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم.

۷. یعنی: و خدای متعال فرموده: ﴿ **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا** ﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹]؛ یعنی: بدرستی که ما آماده نمودیم از برای ستمکاران آتشی که احاطه نماید به ایشان سراپرده‌های آن آتش، و در مجمع [گفته است]: و «سرادق» یعنی: دیواره‌ای از آتش که ایشان را در بر گرفته [تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۸]، و خدای متعال فرموده: ﴿ **سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً** ﴾ [سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۱۷]؛ یعنی: بزودی او را به بالا رفتن از گردنه [ی عذاب] وادار می‌کنم، که «إرهاق» یعنی: وادار کردن به عجله نمودن، و «صَعود» یعنی: گردنه‌ای که بالا رفتن از آن دشوار است.

که تکلیف نمایند که به آن بالا روند. و چون بر بالای آن روند، منحدر شوند[۱] به سوی اسفل آن.[۲] وعن الصادق ﷺ: **وأمّا صَعودُ فَجَبَلٌ مِن صُفرٍ مِن نارٍ وَسط جَهَنَّم**.[۳]

وقال تعالی: ﴿**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**﴾[۴]. و در تفسیر امام ﷺ آنکه: فلق چاهی است در جهنّم که پناه می‌برند اهل جهنّم به خداوند از شدّت حرارت آن. و فلق اذن خواسته است که یک نفس بکشد. چون مأذون شد به نفس کشیدن، فأُحرِقَ جَهنّم.[۵،۶] وفي روایة الدیلمیّ عن رسول الله ﷺ: **أَنَّ في جَهَنَّمَ وادِياً مِن نارٍ يَستَعيذُ مِنهُ أَهلُ النّارِ كُلَّ يَومٍ سَبعينَ أَلفَ مَرّةٍ، وفي ذٰلِكَ الوَادي بَيتٌ مِن نارٍ، وفي ذٰلِكَ البَيتِ جُبٌّ مِن نارٍ، وفي ذٰلِكَ الجُبِّ تابوتٌ مِن نارٍ، وفي ذٰلِكَ التّابوتِ حَيّةٌ مِن نارٍ لَها أَلفُ أَنابٍ، طُولُ كُلِّ نابٍ أَلفُ ذِراعٍ. قالَ أَنس: قُلتُ: يا رَسُولَ اللهِ، لِمَن يَكونُ هذَا العَذابُ؟ قالَ: لِشارِبِ الخَمرِ مِن أَهلِ القُرآنِ [وتاركِ الصَّلاةِ]**.[۷]

و در روایت دیگر از حضرت اقدس نبوی ﷺ آنکه: جبرئیل ﷺ بر من نازل شد در حالتی که متغیّر اللون بود[۸]. گفتم به او که: چه چیز سبب شد که تو را متغیّر الأحوال می‌بینم؟

---

۱. یعنی: فرود آیند.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۸۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۱.

۳. یعنی: و از [امام] صادق ﷺ [روایت شده که]: و امّا صَعود کوهی از مس [یا مس] گداخته در وسط جهنّم است. [تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۰، ضمن حدیث ۲۷]

۴. یعنی: بگو: پناه برم به پروردگار بامداد (شکاف صبح). [سورهٔ فلق، آیهٔ ۱]

۵. یعنی: پس جهنّم سوخت.

۶. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۴، ضمن حدیث ۳۸ و....

۷. یعنی: و در ارشاد دیلمی از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند: در جهنّم درّه‌ای آتشین است که اهل دوزخ از عذاب آن هر روز ۷۰ هزار بار استغاثه و دادخواهی می‌کنند، و در آن درّه خانه‌ای آتشین است، و در آن خانه چاهی آتشین، و در آن چاه تابوتی آتشین، و در آن تابوت اژدهایی است با هزار دندان نیش که اندازهٔ هر دندان نیش او هزار ذراع است. انس عرض کرد: ای رسول خدا! این عذاب از آنِ چه کسی است؟ فرمودند: این عذاب آن عدّه از اهل قرآن (مسلمانان) است که باده‌گساری و میخوارگی کنند. [إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۴۸، ضمن حدیث ۶۳]

۸. یعنی: رنگش برگشته بود.

عرض کرد: یا رسول الله! مطّلع شدم در نار، دیدم وادی‌ای که می‌جوشد. سؤال کردم از مالک که: این وادی از برای چه کسانی است؟ گفت: از برای سه طایفه: متکبّرین، و قوّادین[۱]، و کسانی که مُدمِن[۲] باشند در شرب خمر.[۳]

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: در جهنّم غاری است که پناه می‌برند اهل جهنّم از آن غار به خداوند. و خداوند آن را خلق نفرموده است مگر از برای متکبّرین. و فرمود که: آسان‌ترین ناس که عذاب او خفیف‌تر از همهٔ اهل جهنّم است، مردی است که در ضَحضاح[۴] از آتش است، و دو نعل از آتش در پای او باشد که مغز سرش به جوش آید از آن، و او گمان نماید که در جهنّم عذابی بالاتر و سخت‌تر از عذاب او نباشد، و حال آنکه در جهنّم کسی نباشد که عذاب او خفیف‌تر از عذاب او باشد.[۵]

و در معالم الزلفی از شیخ صدوق ﷺ روایت کرده است که: در جهنّم رحی و آسیایی است که طَحن و آرد می‌نماید. و فرمود که: نمی‌پرسید از من که: چه چیز است طَحن او؟ پس کسی سؤال نمود که: کدام است طحن او؟ فرمود: علمای فَجَره و قُرّاء فَسَقه و جَبابرهٔ ظَلَمه و وزرای خَونَه و عرفای کَذَبه.[۶،۷] و در حدیث دیگر از حضرت اقدس نبوی ﷺ آنکه: حق تعالی قرار داد در جهنم، جبلی که آن را سکران گویند. و در زیر

---

۱. قوّادین: جمع قوّاد است ـ به معنی کسی که میان دو نفر به حرام جمع کند.

۲. مُدمِن: معتاد، پیوسته کار.

۳. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۳۶۲، ح ۹، الباب السابع والمائة: في وصف نار جهنّم، و نیز ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴. ضَحضاح: آب کم، آب تمانده جوی.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۸، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۲۹۵، ضمن حدیث ۴۴.

۶. علماء فَجَره: عالمان آلوده به گناه [یا: زناکار]. قُرّاء فَسَقَه: قاریان معصیت‌کار. جبابرهٔ ظَلَمه: متکبّران ستم‌پیشه. وزراء خَوَنه: وزیران خیانت‌کار. عرفاء کَذَبه: عارفان دروغگو.

۷. معالم الزلفی، ج ۳، ص ۳۷۱، ح ۴، الباب التاسع والمائة: في صفة أهل النار من عظيم جثّتهم وغيره، و نیز ر.ک: خصال، ص ۲۹۶، ضمن حدیث ۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۶ و....

آن جبل، وادی‌ای قرار داد که آن را غَضبان گویند. و در آن وادی چاهی باشد که قامت آن مقدار صد سال راه باشد. و در آن چاه تابوت‌هایی باشد از آتش، و در آن تابوت‌ها صندوق‌هایی باشد از آتش. و در آن صندوق‌ها، جامه‌ها و سلاسل و اغلالی باشد از آتش.[۱]

نوع چهارم در وصف البسهٔ اهل جهنّم. وقال تعالی: ﴿ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ ﴾. وقال تعالی: ﴿ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ﴾. وفي المجمع عن ابن عبّاس: نحاسٌ أو صفرٌ مذابٌ، قد انتهى حرّه.[۲] و حضرت باقر ﷺ فرمود که: پوشیده می‌شود به اهل جهنّم هفتاد جامه از آتش، و بر سر او کلاهی از آتش گذاشته می‌شود، و تاجی از آتش بر سر ایشان گذاشته می‌شود که سِعهٔ آن هفتاد ذراع است.[۳]

ومن کلام أمیر المؤمنین ﷺ: لَتُتْرَكُنَّ في سَرابيلِ القِطرانِ ـ إلى أن قال: ـ قَد أُلبِسوا المُقطّعاتِ مِنَ القَطرانِ، وأُقرِنوا مَعَ قُجّارِها وشَياطينِها. ومن کلام جبرئیل ﷺ لرسول الله ﷺ: ولَو أنَّ سِرباليَ مِن سَرابيلِ أهلِ النّارِ عُلِّقَ بَينَ السَّماءِ والأَرضِ لَماتَ أهلُ الأَرضِ مِن ريحِهِ وَهَجِّهِ[۴]، فبکی رسول الله ﷺ. ومن کلام أمیر المؤمنین ﷺ: وأَمّا أهلُ المَعصيةِ فَحَذَلَهُم[۵] في النّارِ، وأوثقَ مِنهُم الأَقدامَ، وغَلَّ مِنهُم الأَيدي إلَى الأَعناقِ،

---

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۸۲، ضمن حدیث ۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۲، ح ۸۰ و ج ۱۴، ص ۱۶۶، ضمن حدیث ۴.

۲. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿ جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است ﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۱۹]، و فرموده: ﴿ و گناهکاران را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند. تن‌پوش‌هایشان از قطران است و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند ﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۹ و ۵۰]، و در مجمع از ابن‌عبّاس [نقل کرده]: [قطران] مس یا روی مذابی است که حرارتش به بالاترین درجه رسیده باشد [تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۹۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۳].

۳. الاختصاص، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن حدیث ۹۹.

۴. در تفسیر قمی: ووهجه.

۵. در تفسیر قمی: فخلدوا.

وأَلْبَسَ أَجسادَهُم سَرابيلَ القَطِران، وقُطِّعَت لَهُم مِنها مُقَطَّعاتٌ مِنَ النّارِ. هُم في عَذابٍ قَدِ اشتَدَّ حَرُّهُ.[۱]

نوع پنجم در وصف اغلال و سلاسل اهل جهنّم. قال تعالی: ﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴾[۲]، وقال تعالی: ﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾، وقال تعالی: ﴿وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، وقال تعالی: ﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾، وقال تعالی: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾، وفي المجمع: أنّه ـ سبحانه ـ يقول للملائكة: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾ أي: أوثقوه بالغلّ ـ وهو أن تشدّ إحدى يديه أو رجليه إلى عنقه بجامعة ـ، ﴿ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾ أي: ثمّ أدخلوه النار العظيمة وألزموه إيّاها، ﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا﴾ أي: طولها ﴿سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾ أي: اجعلوه فيها.[۳]

---

۱. یعنی: و از جمله سخنان امیر مؤمنان ﷺ است کـه: در جـامه‌هایی از جـنس قـطران رهـا شـوند... بـه آنـها لباس‌هایی از قطعات قطران ببرند و بدوزند و بپوشانند، و آنها را در کنار بدکاران و شیطان‌ها و قرین ایشـان گردانند. و از جمله سخنان جبرئیل ﷺ است که به پیامبر ﷺ عرضه داشت: اگر یکی از لباس‌های دوزخیان را بین آسمان و زمین بیاویزند، تمامی اهل زمین از بوی گند و حـرارت آن بـمیرند. پس پـیامبر ﷺ گـریست. [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۰، ضمن حدیث ۱]. و از سـخنان امـیر مؤمنان ﷺ است کـه: امّـا گـنهکاران در آتش دوزخ خـوار و تـنها وانـهاده مـی‌شوند و پـاهایشان در کُـند و دست‌هایشان با غل و زنجیر به گردن بسته شود، و بر تنشان جامه‌هایی از قطران (چیزی شبیه قیر گداخته) بپوشانند، و با پاره‌های از آتش بر ایشان لباس بدوزند و بر تنشان کنند. آنها در عذابی به سر می‌برند که سخت سوزان است. [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۲، ضمن حدیث ۳۴]

۲. سورهٔ غافر، آیهٔ ۷۱ و ۷۲. یعنی: هنگامی که غل‌ها در گردن‌هایشان و با زنجیرها کشانیده می‌شوند، در میان جوشاب. آن‌گاه در آتش برافروخته می‌شوند.

۳. یعنی: خدای متعال فرموده: ﴿هنگامی که غل‌ها در گردن‌هایشان و با زنجیرها کشانیده مـی‌شوند، در مـیان جوشاب. آن گاه در آتش برافروخته می‌شوند﴾ [سورهٔ غافر، آیهٔ ۷۱ و ۷۲]، و فرموده: ﴿و گناهکاران را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند﴾، و فرموده: ﴿و در گردن‌های کسانی که کـافر شـده‌انـد غل‌ها می‌نهیم. آیا جز به سزای آنچه انجام می‌دادند می‌رسند؟﴾ [سورهٔ سبأ، آیهٔ ۳۳]، و فرموده: ﴿تبهکاران ←

و بعضی از مفسّرین برآنند که از برای هریک، سلسلهٔ جداگانه هست که در آن سلوک نمایند. و بعضی برآنند که یک سلسله است که جمیع اهل النار در آن سلسله‌اند. و در کیفیّت سلوک نیز دو وجه نقل شده: یکی آنکه آن سلسله را در گردن او اندازند و او را ملائکهٔ غلاظ و شداد در میان آتش کشانند، و وجه دیگر آنکه: آن سلسله را در حلق او داخل نمایند و او را بکشانند در دریای آتش.[1] و در روایت معتبر آنکه: چون خطاب شود به ملائکهٔ غلاظ و شداد که: ﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴾، به جهت تعظیم این خطاب، هفتاد هزار ملائکهٔ غلاظ و شداد از جای خود حرکت نمایند، و بگیرند آن کس را و استخوان‌های او را در هم شکنند و به سلسلهٔ آتش کشند، و در زمین محشر او را بر روی در میان آتش جهنّم کشانند.[2] وقال تعالی: ﴿ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴾.

و حضرت باقر ﷺ فرمود که: از برای هریک، هفتاد سلسله باشد که بین ذراع آن حلقه‌هایی باشد به عدد قطرات باران.[3]

نوع ششم در وصف مقامع و اَعمَده و مَزرَبات[4] وارده بر اهل نار. قال تعالی: ﴿ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴾، وفي القاموس: المِقمَعة ـ كمِكنَسة ـ: العمود من حديد ... يضرب بها الإنسان على رأسه، جمع:

← از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند ﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۱]، و: ﴿ بگیرید او را و در غل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید. پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید ﴾ [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۳۰ ـ ۳۲]، و در مجمع آمده است که: خدای پاک و منزّه به فرشتگان فرمان می‌دهد: ﴿ بگیرید او را و در غل کشید ﴾ یعنی: با غل در بندش کنید ـ به این صورت که یکی از دو دست یا دو پایش را با یک غل به گردنش ببندند ـ، ﴿ آن گاه میان آتشش اندازید ﴾ یعنی: سپس داخل آتش بزرگش کنید و همراه آتش سازید، ﴿ پس در زنجیری که ذرع آن ﴾ یعنی: درازیش ﴿ هفتاد گز است وی را در بند کشید ﴾ یعنی: وی را در آن قرار دهید [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۴].

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۴.

۲. الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن شمارهٔ ۹۹.

۳. الاختصاص، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، همان.

۴. مزربات: عمودها. مزربه: چیزی شبیه عصای آهنی.

مقامع، وعن أبي سعيد الخدريّ عن رسول الله ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ﴾، ولو وضع[1] مقمعٌ من حديدٍ في الأرض ثمّ اجتمع عليه الثقلان ما أقلوه من الأرض.[2]

و از بعض مفسّرین آنکه: چون زبانهٔ آتش اهل جهنّم را بالا آورد، ملائکهٔ غلاظ و شداد می‌زنند بر سر ایشان مقامع از حدید که هفتاد خریف[3] فرو می‌روند در جهنّم، باز زبانه و لهب آتش بالا کشد ایشان را، وهکذا، که ساعتی از برای ایشان قرار و آرام نخواهد بود.[4] ومن كتاب أمير المؤمنين ﷺ لأهل مصر في وصف النار: قَعرُها بَعيدٌ، وحَرُّها شَديدٌ، وشَرابُها صَديدٌ، وعَذابُها جَديدٌ، ومَقامِعُها حَديدٌ.

وفي تفسير الإمام ﷺ: ﴿وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ﴾ قال: الأعمدةُ الَّتي يُضرَبونَ[5] بِها. وقوله: ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾، قال: إِنَّ جَهَنَّمَ إِذا دَخلوها هَوَوا فيها مَسيرةَ سَبعينَ عاماً، فَإِذا بَلَغوا أَسفَلَها زَفَرَت بِهِم جَهَنَّمُ، فَإِذا بَلَغوا أَعلاها قَمَعوا بِمَقامِعِ الحَديدِ، فَهُذِهِ حالُهم.[6] و در حدیث حضرت باقر ﷺ آنکه: ملائکهٔ غلاظ و شداد،

---

۱. در نسخ: وضعوا.

۲. یعنی: خداوند بلندمرتبه فرموده: ﴿و برای آنان گرزهایی آهنین است. هر بار بخواهند از [شدّت] غم از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می‌شوند. بچشید عذاب آتش سوزان را!﴾ [سورهٔ حج، آیهٔ ۲۱ و ۲۲]، و در قاموس [آمده است]: «مِقمَعة» ـ بر وزن «مِكنَسة» ـ: عمودی آهنین است... که بر سر آدمی کوبیده می‌شود، جمع آن «مَقامِع» است [القاموس المحيط، ج ۳، ص ۷۴]، و از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿و برای آنان گرزهایی آهنین است﴾ [روایت شده که]: و اگر عمودی آهنین بر روی زمین گذاشته شود و جنّ و انس جمع شوند نخواهند توانست آن را از زمین تکان دهند نمی‌توانند [تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۲].

۳. چنان که گذشت: در مجمع البحرین از معانی الاخبار نقل کرده که: «خریف» یعنی: ۷۰ سال، و در جاهایی از کتاب‌های حدیث [آمده است]: «خریف» یعنی: ۱۰۰۰ عام، و «عام» یعنی: ۱۰۰۰ سال. [مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۳، و نیز ر.ک: معاني الأخبار، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۷، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶]

۴. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳.

۵. در نسخ: يضرب.

۶. یعنی: و از نامهٔ امیر مؤمنان ﷺ به مصریان [است که] در توصیف آتش [دوزخ فرمودند]: عمق آن بسیار دور است، و گرمایش زیاد، و نوشیدنیش صدید، و عذاب آن بی‌سابقه، و گرزهایش آهنی [أمالی شیخ مفید، ص ۲۶۶،

←

امر نمایند اهل جهنّم را که بیاشامند از شراب‌های آتشبار جهنّم ـ چون حَمیم و صَدید. چون اعراض نمایند از شرب آن، می‌زنند ملائکه ایشان را به مقامع و گویند به ایشان که: ذوقوا عذاب الحریق[1]. و چون بیاشامند از شراب‌های آن، پس دوباره آن مقامع را بر سر ایشان فرود آورند که هفتاد سال در جهنّم فرو روند تا منتهی شوند به شجرهٔ زقّوم. آن گاه تکلیف نمایند ایشان را به اکل زقّوم. چون از آن بخورند، بکِشند ایشان را ملائکه در ظلمت‌های متراکمهٔ[2] جهنّم[3] ـ أستجیر بالله جلّ جلاله ـ.

نوع هفتم در وصف قُرَناى[4] اهل جهنّم. قال تعالى: ﴿ **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** ﴾، ﴿ **قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ** ﴾. وفي المجمع: من يعرض عن ذكر الرحمن نقرن به شيطاناً في الآخرة، قال لقرنيه الذي أغواه: يا ليت بيني وبينك بعد المشرق والمغرب ...، والمراد: يا ليت بيني وبينك هذا البعد مسافةً فلم أرك ولا اغتررتُ بك، فبئس القرين أنتَ لي اليوم، فإنّهما يكونان مشدودين في سلسلةٍ واحدةٍ.[5]

← ضمن حدیث ۳؛ امالی شیخ طوسی، ص ۲۹، ضمن حدیث ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۴، ضمن حدیث ۱۶ و ...].
و در تفسیر امام ﷺ: ﴿ و برای آنان گرزهایی آهنین است ﴾ فرمود: عمودهایی که با آن زده می‌شوند [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۲، ح ۳۲]. و فرمایش خدا که: ﴿ هر بار بخواهند از [شدّت] غم از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می‌شوند ﴾ فرمود: زمانی که داخل جهنّم شوند به اندازهٔ ۷۰ سال سقوط می‌کنند، پس چون به ته آن برسند جهنّم به او می‌دمد، و چون به بالای آن می‌رسند با گرزهای آهنین کوفته می‌شوند، پس این وضعیّت آنهاست [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۰، ضمن حدیث ۱ و ص ۲۹۲، ح ۳۳].

۱. یعنی: عذاب آتش را بچشید.

۲. در هر دو مصدر: متراکبه (روی هم).

۳. الاختصاص، ص ۳۶۲ ـ ۳۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۱ ـ ۳۲۲، ضمن حدیث ۹۹.

۴. قُرَناء: همنشینان، قرین‌ها.

۵. یعنی: خداوند متعال فرموده: ﴿ و هر کس از یاد خدای رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد ﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۶]، ﴿ گوید: ای کاش میان من و تو فاصلهٔ خاور و باختر بود! ﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۳۸]، و در مجمع آمده است: هرکس از ذکر و یاد خداوند رحمان روی برتابد در آخرت شیطانی را قرین و همراه او گردانیم، و او به آن شیطان که گمراهش کرده گوید: ای کاش بین من و تو به اندازهٔ ←

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: در جهنّم، هر کسی مقرون به شیطانی است که قرین اوست، در یک طرف انسان شیطانی بسته می‌شود و در طرف دیگر او سنگی از کبریت.[۱] وقال الباقر ﷺ: وأُقرِنوا مَعَ أحجارِها وشَياطينِها.[۲]

وقال ﷺ: وَاعلَموا أنَّهُ لَيسَ لِهذَا الجِلدِ الرَّقيقِ صَبرٌ عَلَى النّارِ...؛ فَإنَّكُم قَد جَرَّبتُموها في مَصائبِ الدُّنيا. [أ]فَرأَيتُم جزعَ أحدِكم مِنَ الشَّوكةِ تُصيبُه، والعَثرةِ تُدميه، والرَّمضاءِ تُحرِقُه؟ فَكيفَ إذا كانَ بَينَ طابِقَينِ مِن نارٍ ضَجيعَ حَجرٍ[۳] وقَرينَ شَيطانٍ؟ أ عَلِمتم أنَّ مالِكاً إذا غضبَ عَلَى النّارِ حطَّم بَعضُها بَعضاً لِغَضبِهِ؟ وإذا زَجَرَها تَوثَّبت بَينَ أبوابِها جَزعاً مِن زَجرَتِه؟ أيُّهَا اليَفَنُ الكَبيرُ الَّذي قَد لَهَزَهُ القَتيرُ، كَيفَ أنتَ إذا التَحمَت أطواقُ النّارِ بِعِظامِ الأَعناقِ ونَشبَتِ الجَوامُع حَتّى أكلَت لُحومَ السّواعِدِ؟ فَاللهَ اللهَ ـ مَعشَرَ العِبادِ ـ، وأنتُم سالِمونَ في الصحّةِ قَبلَ السّقمِ، وفي الفُسحةِ قَبلَ الضّيقِ، فَاسعَوا في فَكاكِ رِقابِكم مِن قَبلِ أن تُغلَقَ[۴] رَهائِنُها.

قوله ﷺ: «الرَّمضاءُ» هي الأرض الشديدة الحرارة. الطابق ـ كهاجر و صاحب: اللبنة الكبيرة، والحطم: الكسر، واليفن ـ بالتحريك ـ: الشيخ الكبير، و «ألهزه» أي: خالطه، والقتير ـ كأمير ـ: الشيب. «التحمت» أي: انضمّت والتصقت، و «نشبت» أي: علقت، والجوامع: جمع الجامعة، وهي الغلّ؛ لأنّها تجمع اليدين إلى العنق.[۵]

← مسافت شرق تا غرب دوری می‌بود ...، که مقصود این است که: ای کاش بین من و تو از شرق تا غرب فاصله می‌بود تا تو را نمی‌دیدم و فریب تو را نمی‌خوردم، که امروز تو برای من چه قرین و همراه بدی هستی! که آن شیطان و آن گنهکار را در یک زنجیر بسته‌اند. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۱ ـ ۸۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۶۳]

۱. ر.ک: الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن حدیث ۹۹.

۲. یعنی: و امام باقر ﷺ فرمودند: گنهکاران را با صخره‌ها و شیطان‌های جهنّم قرین می‌کنند [همان دو مصدر].

۳. در نسخ: بحر.

۴. در نسخ: تعلق.

۵. و فرمودند: بدانید که این پوست نازک تاب شکیبایی بر آتش را ندارد ...؛ زیرا شما این آتش سوزان را در ←

و در حدیث حضرت باقر ﷺ آنکه: قرین نمایند با اهل نار، حجر کبریت از آتش را در طرف راست او، و شیطانی در طرف چپ او، که از آن سنگ کبریت، اشتعال نماید نار به جانب صورت او.[۱]

و من کلامه ﷺ لعمرو بن ثابت في وصف أهل النار: وبِالمَقامِعِ يُضرَبُونَ، وَالمَلائِكَةُ الغِلاظُ [الشِّدادُ] لا يَرحمونَ، فَهُم فِي النّارِ يُسحَبونَ عَلى وُجوهِهِم، ومَعَ الشَّياطين يُقرَنونَ، وفِي الأَنكالِ والأَغلالِ يُصفَّدونَ.[۲]

← مصیبت‌های دنیا تجربه کرده‌اید، [آیا] دیده‌اید که یکی از شما از خاری که در پای او می‌خلد چقدر بی‌تاب و ناشکیب می‌شود، و زمین خوردن او را خون‌آلود می‌کند، و بیابان سوزان او را می‌گدازد؟ پس با این حال چگونه خواهد بود در میان طبقه‌های آتشین دوزخ که خفتهٔ سنگ و کنار و همراه شیطان باشد؟ آیا می‌دانید که وقتی مالک (فرشتهٔ موکّل بر دوزخ) غضبناک گردد از خشم خود دوزخیان و صخره‌ها را خرد می‌کند؟ و چون ایشان را شکنجه کند دوزخیان از شدّت عذاب و عقوبتی که می‌کشند به در و دیوار جهنّم می‌جهند؟ ای پیر فرتوت! که پیری و سپیدمویی به جانش افتاده است و موی سپید و سیاهش در هم آمیخته است! حال و روز تو چگونه خواهد بود زمانی که گردنبند و یوغ آتشین به استخوان‌های گردنت بچسبد؟ و تمام اعضا و جوارح و دست و پایت را با کُند به گردنت بیاویزند تا گوشت‌های بازویت را بخورد؟ پس خدا را خدا را در نظر داشته باشید ـ ای بندگان خدا! ـ در حالی که در صحّت و سلامت هستید پیش از آنکه بیمار شوید، و در گشایش پیش از تنگنا [که گرفتار شوید]، پس برای آزاد کردن خود پیش از آنکه در گروی اعمال خود شوید تلاش کنید (خود را از آتش دوزخ برهانید). [نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳، ضمن خطبهٔ ۱۸۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۶ ـ ۳۰۷، ح ۶۸]

این گفتهٔ امام ﷺ: «رمضاء» به معنی برهوت داغ و سوزان است. «طابق» ـ بر وزن هاجر و صاحب ـ یعنی: خشت‌های بزرگ. «حطم» یعنی: خرد کردن و شکستن. و «یَفَن» یعنی: پیرمرد فرتوت، و «ألهزه» یعنی: آن را در هم آمیخت، و «قتیر» بر وزن امیر به معنای پیری، و «التحمت» یعنی: به هم پیوست و متّصل شد، و «نشبت» یعنی: بند شد، و «الجوامع» جمع «جامعة» کُند و غل است؛ از این جهت که دست‌ها را به گردن می‌بندد و همه را با هم جمع می‌کند.

۱. الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن حدیث ۹۹.

۲. یعنی: و در بخشی از سخنان خود به عمرو بن ثابت در توصیف اهل دوزخ فرمودند: و با پتک‌هایی کوفته می‌شوند، و فرشتگان درشتخوی [سختگیر] به آنها رحم نمی‌کنند، پس آنها را در آتش دوزخ به صورت بکشند، و قرین شیطان‌ها قرار دهند، و به غل و زنجیر و کُندها درکشند. [امالی شیخ صدوق، ص ۶۵۱، ضمن حدیث ۸۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۲، ضمن حدیث ۳]

نوع هشتم در وصف صورت و هیئت اهل نار، وقال تعالی: ﴿ **تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ** ﴾، وقال تعالی: ﴿ **كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً** ﴾، وفي المجمع: لفرط سوادها وظلمتها، و ﴿ **مُظْلِماً** ﴾ حالٌ من ﴿ **اللَّيْلِ** ﴾، وقال تعالی: ﴿ **يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ** ﴾، وفي المجمع: أي: بعلامتهم، وهي سواد الوجوه وزرقة العيون، وقال تعالی: ﴿ **وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** ﴾، وفي المجمع: أي: يصيب وجوههم لفح[1] النار ولهبها، ﴿ **وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** ﴾ أي: عابسون، وقيل: هو أن تتقلّص شفاههم وتبدو أسنانهم كالرؤوس المشويّة. وقال تعالی: ﴿ **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً** ﴾، وفي المجمع: من قبل أن نمحو آثار وجوهكم حتّى تصير كالأقفية، عيونها في أقفيتها، فتمشي القهقرى. والمرويّ عن الباقر ﷺ: نجعل في وجوههم الشعر كوجوه القرود[2].[3]

---

۱. در نسخ: نفخ. ۲. در نسخ: القرد.

۳. یعنی: و خدای متعال فرموده: ﴿ و روز قیامت کسانی راکه بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی. آیا جای سرکشان در جهنّم نیست؟ ﴾ [سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۰]، و فرموده: ﴿ گویی چهره‌هایشان با پاره‌ای از شب تار پوشیده شده است ﴾ [سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۷]، و در مجمع [آمده است]: به خاطر زیادی سیاهی و تیرگیش، و ﴿ **مُظْلِماً** ﴾ حال از ﴿ **اللَّيْلِ** ﴾ است [ر.ک: تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۰۰، ضمن شمارهٔ ۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۵]، و خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿ تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند ﴾ [سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۴۱]، و در مجمع [گفته است]: یعنی: به علامتشان، و آن علامت سیاهی صورت‌ها و تیرگی چشمان است [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۱]، و خداوند متعال فرموده: ﴿ و کسانی که کفّهٔ میزان [اعمال] شان سبک باشد آنان به خویشتن زیان زده، همیشه در جهنم می‌مانند. آتش چهرهٔ آنها را می‌سوزاند و آنان در آن جا ترشرویند ﴾ [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۳ و ۱۰۴]، و در مجمع [آمده است]: یعنی: دم آتش و زبانهٔ آن به صورت‌هاشان برخورد می‌کند، ﴿ **وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** ﴾ یعنی: ترشرویند، و گفته شده: این حالت به معنی آن است که پوست‌هایشان برشته شود و دندان‌هایشان نمایان گردد ـ مانند کلّه‌ای بریان ـ [تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۳]، و خدای متعال فرموده است: ﴿ پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم ﴾ [سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۷]، و در مجمع [معنا کرده]: پیش از آنکه آثار صورت‌هایتان را محو کنیم تا مثل پس سر شوند، چشم‌ها پشت سر بروند، پس پشت پشت بروند [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۱]، و از [امام]

←

و در حدیث دیگر از حضرت باقر ﷺ آنکه: از قبر خود خارج می‌شود، روی او سیاه و چشم‌های او کبود و خرطوم او بلند شده باشد، و سرش مانند کوه عظیم باشد، و لب‌های او بلندتر از خرطوم فیل است.[۱] و در حدیث دیگر فرمود: **کَلیلةٌ أَبصارُهُم، صُمٌّ بکْمٌ عُمیٌ، مُسودّةٌ وُجوهُهُم.**[۲] و در بعضی از اخبار ـ چنان که در فصول سابقه گذشت ـ که: جماعتی محشور می‌شوند به صورت قِرَده و خَنازیر و کِلاب، و به همان صورت وارد جهنّم می‌شوند، و بدن‌های اهل جهنّم عظیم می‌شود مانند کوه.[۳] و حضرت باقر ﷺ فرمود که: خداوند قرار می‌دهد از برای اهل جهنّم، هفتاد جلد و پوست که غلظت و درشتی آن چهل ذراع است، و ران‌های اهل جهنّم مانند جبل عظیم می‌شود.[۴] أستجیر بالله من غضب الجبّار، بمحمّدٍ وآله ﷺ.[۵]

نوع نهم در وصف ملائکهٔ موکّلین به اهل جهنّم که مأمورند به تعذیب ایشان. وقال تعالی: ﴿ **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ** ﴾. وفي المجمع: ﴿ **مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ** ﴾ أي: غلاظ القلوب، لا یرحمون أهل النار. وعن بعض المفسّرین أنّ سرورهم ولذّاتهم في تعذیب أهل النار کسرور المؤمنین ولذّاتهم في الجنّة. وعن الباقر ﷺ في تفسیر قوله تعالی: ﴿ **خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ** ﴾: **فَیبتدرُ لِتَعظیمِ قولِ اللهِ ـ سُبحانه ـ سَبعونَ أَلفَ ملکٍ غِلاظٍ شِدادٍ، فَمِنهُم مَن یَنتِفِ لِحیتَهُ، ومِنهُم مَن یَعَضُّ لَحمَه،**[۶] **ومِنهُم**

← باقر ﷺ روایت شده: در صورت‌هایشان مثل صورت میمون مو قرار دهیم [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴۴، از فرّاء و ابوالقاسم بلخی و حسین بن علی مغربی؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۴۱ از غیر امام باقر ﷺ].

۱. ر.ک: الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۹، ضمن حدیث ۹۹.

۲. یعنی: در حالی که چشمانشان از کار افتاده، کران و گنگان و کوران، صورت‌هایشان سیاه گشته. [امالی شیخ صدوق، ص ۶۵۱، ضمن حدیث ۸۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۱، ضمن حدیث ۳]

۳. اختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن حدیث ۹۹.

۴. همان.

۵. یعنی: از غضب جبّار به خدا پناه می‌برم، به [حقّ] محمّد و آلش.

۶. عبارت «ومنهم من یعضّ لحمه» در هیچ یک از دو مصدر نیست.

مَن يَحطُمُ عِظامَه. قال: فَيَقولُ: أ ما تَرحَموني؟ فَيقولونَ: يا شَقيُّ، كَيفَ نَرحَمكَ ولا يَرحَمكَ أَرحمُ الرّاحمينَ؟[1]

وقال تعالى في وصف خزنة جهنّم: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾. وفي المجمع: من الملائكة، هم خزنتها مالك ومعه ثمانية عشر، أعينهم كالبرق الخاطف، وأنيابهم كالصياصي، يخرج لهب النار من أفواههم، ما بين منكبي أحدهم مسيرة سنة، تسع كفّ أحدهم مثل ربيعة ومضر، نزعت منهم الرحمة، يرفع أحدهم سبعين ألفاً فيرميهم حيث أراد من جهنّم. وفي الصافي عن القميّ: لِكُلِّ رَجلٍ تِسعةَ عَشرَ مِنَ المَلائِكَةِ يُعذِّبونَه.

وعن النبيّ ﷺ في تفسير قوله تعالى: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ﴾ قال ﷺ: جاءَ جبرئيلُ فَأَقرأني: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ فَقلتُ: وكَيفَ يُجاءُ بِها؟ قالَ: يُؤمرُ بِجَهَنَّمَ تُقادُ بِسَبعينَ أَلفَ زِمامٍ، لِكُلِّ زِمامٍ سَبعونَ أَلفَ مَلَكٍ، في يَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِقرَعَةٌ مِن حَديدٍ فَيقودونَها[2] بِأَزِمَّتِها وسَلاسِلِها...، كُلُّ مَلَكٍ لَو أُمِرَ[هُ] اللهُ أَن يَلتَقِمَ الدُّنيا كُلَّها والسَّماواتِ كُلَّها وما فيهِنَّ وما بَينَهنَّ لَهانَ ذٰلِكَ عَلَيهِ.[3]

---

۱. یعنی: و خدای بلندمرتبه فرموده است: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و کسانتان را از آتشی که سوختِ آن مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت‌گیرند. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند﴾ [سورهٔ تحریم، آیهٔ ۶]، و در مجمع [آمده است]: ﴿مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ﴾ یعنی: سنگدل، که ترحّمی بر دوزخیان نمی‌کنند، و از برخی مفسّران [نقل نموده است که]: شادمانی و لذّت آنها در عذاب کردن دوزخیان است، همچنان که شادی و لذّت مؤمنان در بهشت است [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۳۱۵]، و از [امام] باقر ﷺ در تفسیر فرمایش خدای متعال: ﴿بگیرید او را و در غُل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید﴾ [سورهٔ حاقّه، آیهٔ ۳۰ و ۳۱] [روایت شده]: پس به جهت تعظیم و بزرگداشت فرمایش خدای سبحانه ۷۰۰۰۰ فرشتهٔ سنگدل سختگیر می‌شتابند، بعضی ریش او را می‌کنند، و بعضی گوشتش را با دندان می‌گزند، و برخی استخوانش را خرد می‌کنند. فرمود: پس می‌گوید: آیا به من رحم نمی‌کنید: پس می‌گویند: ای بدبخت! چگونه بر تو رحم کنیم در حالی که مهربان‌ترین مهربانان بر تو رحم نمی‌کند؟ [الاختصاص، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۰، ضمن حدیث ۹۹]

۲. در نسخ: یقوّدونها.

۳. یعنی: و خداوند متعال در توصیف نگهبانان دوزخ فرموده است: ﴿بر آن [دوزخ] نوزده [نگهبان] است﴾ ←

نوع دهم در وصف شداید و عقوبات مختلفهٔ وارده بر اهل نار بر سبیل اجمال، که جامع جمیع جزئیّات و خصوصیّات آن است. قوله تعالی: ﴿ **وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ** ﴾. وفي المجمع: أي: يأتيه الموت وشدائده وسكراته من كلّ موضع من جسده، ظاهره وباطنه، حتّى يأتيه من أطراف شعره ...، وقيل: يحضره الموت من كلّ موضع، ويأخذه من كلّ جانبٍ، من فوقه ومن تحته وعن يمينه وعن شماله وقدّامه وخلفه ...، ﴿ **وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ** ﴾ أي: ومع إتيان أسباب الموت والشدائد التي يكون معها الموت من كلّ جهة، ولا يموت فيستريح، ومن ورائه عذاب غليظٌ وأوجع وأشدّ.[1]

← [سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۳۰]، و در مجمع آمده است: [۱۹ نگهبان] از فرشتگان، مالک به همراه ۱۸ فرشتهٔ دیگر، که چشمانشان همچون برقی جهنده است و دندان نیش آنها همچون چنگال‌هایی آتشین، شعله‌های آتش از دهانشان زبانه می‌کشد، پهنای شانهٔ هر کدام به اندازهٔ ۹ سال راه است، و کف دست هریک به وسعت قبیلهٔ ربیعه و مُضَر (دو قبیلهٔ بزرگ و پر جمعیّت عرب در آن زمان)، رحمت و مهربانی از ایشان جدا شده، هر کدام ۷۰ هزار نفر را برداشته و به هر جای جهنّم که بخواهند پرتاب می‌کنند [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۸۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۱ و ج ۵۶، ص ۱۶۶]، و در تفسیر صافی به نقل از تفسیر قمی آمده است: بر هر کسی در دروزخ ۱۹ فرشتهٔ عذاب گمارده شده که او را شکنجه می‌دهند [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۴۹، ش ۳۰].

و از پیامبر ﷺ در تفسیر فرمایش خدای متعال که: ﴿ و جهنّم را در آن روز [حاضر] آورند. آن روز است که انسان پند گیرد ﴾ [سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۳] نقل شده که فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و این آیه را برایم خواند. پرسیدم: چگونه جهنّم را می‌آورند؟ گفت: امر می‌شود که جهنّم را با ۷۰ هزار افسار بکشند که هر افساری را ۷ هزار فرشته در دست گرفته است و هر فرشته‌ای پُتکی آهنین در دست دارد که جهنّم را با افسار و طناب‌ها و زنجیرهایش می‌کشند ...، هر فرشته‌ای اگر خدا [به او] فرمان بدهد تا تمام دنیا و آنچه در آن است و همهٔ آسمان‌ها و آنچه در آنها و در میان آنهاست را ببلعد برای او آسان و سهل خواهد بود. [البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۶۵۴، ضمن شمارهٔ ۱۱۶۰۰]

۱. یعنی: فرمایش خدای متعال که: ﴿ و مرگ از هر جانبی به سویش می‌آید، ولی نمی‌میرد، و عذابی سنگین به دنبال دارد ﴾ [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۱۷]، و در مجمع آمده است: یعنی: مرگ و سختی‌ها و سکرات آن از هر جای جسد وی از ظاهر و اندرونش وارد می‌شود، و حتّی از کنارهٔ موهایش ...، و گفته شده: در ظاهر و باطن او مرگ در آید و از هر طرفی او را در رُباید، از طرف بالا و پایین و راست و چپ و جلو و پشت سرش ...، ﴿ ولی نمی‌میرد ﴾ یعنی: حتّی با آمدن سبب‌ها و علّت‌های مرگ و سختی‌هایی که با مرگ است و از هر طرف بر ←

و حضرت رسول ﷺ در تفسیر قوله تعالی: ﴿ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ﴾[۱] فرموده که: ده صنف از امّت من محشور می‌شوند به اوصافی که خداوند ایشان را جدا می‌نماید از مسلمین: صنفی به صورت و هیئت قِرَده و بوزینگان، و صنفی به صورت خنازیر، و صنفی منکوس که پاهای ایشان به جانب بالا و سرهای ایشان به جانب پا بر روی آتش کشیده می‌شود، و صنفی کور، و صنفی کر و لال، و صنفی مَضغ[۲] نمایند زبان خود را که چرک و خون از دهان ایشان بیرون آید، و صنفی با دست‌ها و پاهای بریده محشور شوند، و صنفی بسته باشند بر نخل‌هایی از آتش، و صنفی پوشانیده باشد بر ایشان جُبّه‌ها و لباس‌هایی از قَطِران.[۳]

و در بحار از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که: رسول خدا ﷺ فرمودند که: در لیلهٔ معراج، زنان امّت خود را دیدم که در عذاب شدیدند. زنی را دیدم که معلّق بود در آتش و مغز سر او می‌جوشید، و زنی را دیدم که معلّق بود به زبان خود و حمیم[۴] جهنّم ریخته می‌شد در حلق او، و زنی را دیدم که معلّق بود به پستان‌های خود، و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد و حال آنکه آتش از زیر او افروخته بود، و زنی را دیدم که پاهای او به دست‌های او بسته بود و مسلّط بود بر او حَیّات و عَقارب، و زنی را دیدم کور و کر و لال در تابوتی از آتش که مغز سرش از دو بینی او بیرون می‌آمد در حالتی که بدن او قطعه قطعه شده بود از جذام، و زنی را دیدم که معلّق بود در تنوری از آتش، و زنی را دیدم که سرش مانند خنزیر و بدنش مانند حمار، بر او بود

← شخص وارد می‌شود، امّا با این وجود آن شخص نمی‌میرد تا راحت شود و از عذاب برهد، و از پس این سختی‌های مرگ و علّت‌های مرگ‌آور عذابی سخت و دردناک و دشوار است [تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷ـ۶۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۵].

۱. یعنی: روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۱۸]

۲. مَضغ: جویدن.

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۲ـ۲۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۹.

۴. حمیم: مایع سوزان.

هزار قسم از عذاب، و زنی را دیدم به صورت کلب و آتش در دُبُر[۱] او داخل می‌شد و از دهان او بیرون می‌آمد و ملائکه می‌زدند او را به مَقامِع[۲] از نار.[۳]

و حضرت باقر ﷺ فرمودند در وصف اهل جهنّم که: چون داخل جهنّم شوند، ملائکهٔ عذاب بر سر ایشان کوبند مقامع از حدید که هفتاد سال فرو روند، تا رسند به چشمه‌ای که آن را آنیه گویند که از شدّت حرارت به نهایت رسیده باشد که ایقاد[۴] آتش جهنّم از آن آنیه است. و خطاب نمایند که: یا معشر الأشقیاء! نزدیک شوید و بیاشامید از این آتش. چون إعراض نمایند، بزنند ملائکه ایشان را به مقامع، و کاسه‌ای از آهن را مملوّ نمایند از آب آنیه. و چون نزدیک ایشان برند، گوشت صورت ایشان از شدّت حرارت آن بریزد، و چون بیاشامند، امعای ایشان قطعه قطعه می‌شود.

آن گاه فرود آورند بر سر ایشان مقامع از حدید را تا آنکه وارد سعیر می‌شوند، و هفتاد سال فرورود و ظلمتْ فراگیرد ابصار ایشان را. و بعد از آن بکوبند بر سر ایشان مقامع از حدید را تا آنکه منتهی شوند به شجرهٔ زقّوم، و از آن اکل نمایند و حال آنکه ثمرهٔ آن مانند رئوس شیاطین است در قباحت منظر و تلخ‌تر از صبر و بدبوتر از جیفه است، و اشدّ حرارةً از نار است و سخت‌تر است از آهن. و بعد از آن بکشند ملائکهٔ غلاظ و شداد ایشان را در ظلمات جهنّم، و در سواحل و رودخانه‌هایی از آتش اندازند، و حمله آورند بر ایشان هوامّ[۵] نار از عَقارب مانند أستر و حَیّات سَوداء زُرقاء[۶] مانند شتر، و به هر یک نفر هفتاد هزار مار و عقرب حمله آورند. پس داخل می‌شود آتش در دُبُر ایشان و از قلوب ایشان طلوع نماید.

آن گاه شدید می‌شود غضب پروردگار بر ایشان، و خطاب می‌رسد به مالک که:

---

۱. دُبُر: پس، پشت.
۲. مقامع: گرزها، جمع مِقمَع.
۳. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۹، ضمن حدیث ۷۵ و...، و نیز ر.ک: عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۱۳ ـ ۱۴، ضمن حدیث ۲۴.
۴. أیقاد: برافروختن.
۵. هوامّ: حشرات زمین اعمّ از هر خزنده و گزنده، جمع هامّه.
۶. استر: قاطر.
۷. سوداء زرقاء: سیاه‌کبود.

یا مالک، سعِّر سعِّر، فیغضب مالك علیهم،[1] تا آنکه بعث می‌شود بر ایشان سَحابهٔ سَوداء مُظلِمه[2] که تاریک می‌نماید تمام جهنّم را، و ندا می‌رسد به تمام اهل جهنّم که: ما تریدون أن أمطرکم؟ فیقولون: الماء البارد. وا عطشاه.[3] آن گاه ببارد بر ایشان سنگ و احجار و سُکّان و غِسلین و کِرم‌هایی از آتش، که استخوان‌های ایشان شکسته شود و فریاد «وا ثبوراه»[4] برآورند، تا آنکه طبقات جهنّم بر ایشان گذاشته شود و فریاد می‌کشند مانند کلاب و حمیر. صمٌّ بکمٌ، فلیس لهم کلامٌ إلّا أنین، فلا یدخل علیهم روحٌ أبداً، ولا یخرج منهم الغمّ أبداً، فهي علیهم مؤصدةٌ ـ یعني: مطبقةٌ. أستجیر بالله ـ سبحانه جلّ جلاله ـ من النار وأهوالها.[5]

و امّا آلام و عقوبات روحانیهٔ اهل نار، پس آن نیز بر چند نوع است:

نوع اوّل دوری از رحمت پروردگار و محبوس بودن در سجن جهنّم، که دار سخط و غضب حضرت پروردگار جبّار است که از اعظم عذاب روحانیِ بنی‌نوع انسان است در دار جزا که دار مکاشفه و عیان است. و بالحسّ والعَیان مشاهده می‌نمایند قبح مخالفت پروردگار و عظمت و جلال حضرت آفریدگار را، که به سوء افعال و قبایح اعمال خود مستحقّ آن شده‌اند که دور باشند از رحمت حضرت پروردگار ذوالجلال ـ سبحانه جلّ جلاله ـ. وقال: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ﴾، وفي المجمع: محجوبون یوم القیامة عن رحمة ربّهم وإحسانه وکراماته. وعن علیٍّ ﷺ: محرومون عن ثوابه وکراماته.[6]

---

۱. یعنی: ای مالک! برافروخته شو، برافروخته شو. پس مالک بر ایشان خشم می‌گیرد.

۲. یعنی: ابر سیاه تاریک.

۳. یعنی: آب خنک، امان از عطش! ۴. واثبوراه: امان از هلاکت!

۵. یعنی: کر و لالند، پس صدایی جز ناله و زاری ندارند، در نتیجه هرگز راحتی بر ایشان نرسد، و هرگز اندوه از دل آنها رخت برنبندد، پس اندوه‌ها و عذاب‌ها طبقه طبقه بر سرشان آوار شود. به خدا ـ که منزّه و باشکوه است ـ پناه می‌برم از آتش دوزخ و هراس‌های هولناک آن.

۶. یعنی: و فرموده: ﴿زهی پندار؛ که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند. آن گاه بیقین آنان به جهنّم درآیند﴾ [سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۱۵ و ۱۶]، و در مجمع آمده است: در روز رستاخیز از رحمت ←

وقال تعالى: ﴿ أُوْلَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾؛ أي: لا ينظر إليهم بنظر الرحمة والشَّفقة، بل هم مغضوبون عند ربّهم، وقال تعالى: ﴿ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ﴾، وقال تعالى: ﴿ نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾، ونسيان الله تعالى لعبده عذابه وتبعيده عن رحمته وثوابه. وقال أمير المؤمنين ﷺ في دعاء كميل: وَهَبْنِي صَبَرتُ عَلَى عَذابِكَ، فَكَيفَ أَصبِرُ عَلَى فِراقِكَ؟[1]

پس دوری از جوار رحمت ربّ العالمین و بی‌لطفی حضرت جان‌آفرین، از اعظم نقمات و نکبات و عقوبات روحانی است، بل عند أهل المعرفة والمحبّة ليست العقوبة إلّا البعد عن رحمة الله والمحروميّة عن النظر إلى وجه الله وكرامته وثوابه، بل الجنّة هي عفو الله ورضاه.[2]

نوع دوم حسرات و غموم وارده بر اهل عذاب است. چون در سجن جهنّم وارد شوند، چنان حسرتی بر ایشان روی دهد که اگر موت مقدور بود از برای اهل نار، لماتوا من شدّة الحسرة والحزن.[3] وقال تعالى: ﴿ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ﴾[4]،

← پروردگارشان بازداشته و منع خواهند شد و رحمت و مهربانی و نیکی و کرامت و بخشش را از ایشان بازدارند، و از حضرت علی ﷺ نقل شده که: از پاداش و بخشش و بزرگواری خداوند محرومند [تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۶].

۱. یعنی: و خداوند متعال فرموده است: ﴿آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید﴾ [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷۷]؛ یعنی: با نگاه مهر و از سر شفقت به آنها نگاه نمی‌کند، بلکه نزد پروردگارشان مورد خشمند، و فرموده است: ﴿همان گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید امروز شما را فراموش خواهیم کرد﴾ [سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۳۴]، و فرموده: ﴿فراموشتان کردیم، و به [سزای] آنچه انجام می‌دادید عذاب جاودان را بچشید﴾ [سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۴]. که فراموشی خداوند متعال نسبت به بنده‌اش عبارت است از عذاب کردن وی و دور کردنش از رحمت و ثواب خود، و امیر مؤمنان ﷺ در دعای کمیل فرموده است: و فرض کن بر عذابت تاب آوردم، پس چگونه دوریت را تحمّل کنم؟ [مصباح المتهجّد، ص ۸۴۷، ضمن دعای ۹۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶].

۲. یعنی: بلکه نزد عارفان و اهل محبّت عقوبت واقعی همان دوری از رحمت الهی و محروم ماندن از نگریستن به ذات خدا و گرامیداشت و ثواب اوست، بلکه بهشت [هم] بخشش خداوند و راضی بودن اوست.

۳. یعنی: از فرط حسرت و اندوه جان می‌دادند.

۴. یعنی: این گونه خداوند کارهایشان را ـ که بر آنان مایهٔ حسرت‌هاست ـ به ایشان می‌نمایاند. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۷]

وقال تعالی: ﴿ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ ﴾[۱]، وقال تعالی: ﴿ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ﴾[۲].

و در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که فرمودند: خداوند خلق نفرموده است کسی را مگر آنکه از برای او در بهشت منزلی قرار داده، و در جهنّم نیز منزلی برای او مقرّر فرموده است. چون ساکن شوند اهل بهشت در بهشت و اهل جهنّم در جهنّم، آن گاه منادی ندا نماید که: ای اهل جنّت! مشرف شوید بر اهل نار و نگاه کنید منازل خود را در آتش، که اگر معصیت خدا می‌نمودید هرآینه ساکن می‌شدید در آن منازل. و اگر کسی از شدّت فرح و سرور اِزهاق[۳] روح او می‌شد در آخرت، هرآینه اهل جنّت از فرح فانی می‌شدند به جهت آنچه خداوند رفع نمود از ایشان از عذاب الیم. و بعد از آن منادی ندا نماید که: ای اهل نار! بلند نمایید سرهای خود را و نظر کنید به سوی منازل خود در جنّت، و آنچه در آن منازل است از نعیم، که اگر اطاعت پروردگار می‌نمودید، هرآینه در آن منازل رفیعه ساکن می‌شدید. و اگر کسی از شدّت حزن و حسرت، ازهاق روح او می‌شد در آخرت، هرآینه موت نازل می‌شد از برای اهل نار، از کثرت همّ و غمّ و حسرت.

پس اهل جنّت به ارث می‌برند منازل اهل نار را که در بهشت از برای ایشان مقرّر شده بود، و اهل نار به ارث می‌برند منازل اهل جنّت [را] که در جهنّم از برای ایشان آماده شده بود. این است معنی قوله تعالی: ﴿ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾[۴].[۵]

---

۱. یعنی: تا آنکه کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. [سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۶]

۲. یعنی: روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد. می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم! [سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۷]

۳. اِزهاق: نیست شدن، نابود شدن.

۴. یعنی: آنانند که خود وارثانند. همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آن جاودان می‌مانند. [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰ و ۱۱]

۵. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۶، ذیل حدیث ۲۶ و ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۱۹، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۹.

نوع سوم ذلّت و خواری و حقارت و پستی اهل نار است که مکالمه و خطابات وارده بر ایشان از جانب پروردگار و ملائکه، بر نحو تحقیر و اهانت است. وقال تعالی: ﴿ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴾، وفي المجمع: قال ابن عبّاس: يجيبهم مالك بعد ألف سنة: ﴿ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴾، وقال تعالى: ﴿ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴾، وفي المجمع: فيقول له المالك: ذق العذاب، أيّها المعزّز المكرّم بزعمك، وقيل: إنّه على معنى النقيض، فكأنّه [قيل:] إنّك أنت الذليل المهين، إلّا أنّه قيل على هذا الوجه للاستخفاف [به]. وفي بعض الأخبار في قوله تعالى: ﴿ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ ﴾: فيحبس عنهم الجواب أربعين سنة ثمّ يجيبهم[1] بلسان الاحتقار والتهوين: إنّ الله حرّمهما على الكافرين.

وقال تعالى: ﴿ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا ... * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسَؤُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴾. وفي الصافي: اسكتوا سكوتَ هوانٍ؛ فإنّها ليست مقام سؤالٍ، من «خسأتُ الكلب» إذا زجرتَه[2] فانزجر، والمجمع: قال الحسن: هذا آخر كلام يتكلّم به أهل النار، ثمّ بعد ذلك يكون لهم شهيق كشهيقِ الحمار. ﴿ قَالَ اخْسَؤُوا فِيهَا ﴾ أي: ابعدوا بُعدَ الكلب في النار، وهذه اللفظة زجرٌ للكلاب، وإذا قيل ذلك للإنسان يكون للإهانة المستحقّة للعقوبة، ﴿ وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴾، وهذه مبالغةٌ للإذلال والإهانة وإظهار الغضب عليهم.[3]

---

۱. در کتاب شریف بحار: یجیبوهم.

۲. در مصدر: أزجرته.

۳. یعنی: و خدای متعال فرموده: ﴿ و فریاد کشند: ای مالک! پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید ﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۷]، و در مجمع [نقل نموده که]: ابن‌عبّاس گفته است: مالک پس از ۱۰۰۰ سال بدیشان جواب گوید [تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۹۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۶۴]: ﴿ شما ماندگارید ﴾، و خدای فرموده: ﴿ آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش فروریزید. بچش که تو همان ارجمند بزرگواری!﴾ [سورهٔ دخان، آیهٔ ۴۸ و ۴۹]، و در مجمع [آمده است]: مالک به ایشان می‌گوید: عذاب را بچش، ای که به گمان خود عزیز و ارجمند بودی، و گفته شده: این خطاب به شکل نقیض صادر ←

نوع چهارم تعبیر و سرزنش پروردگار عالمیان و ملائکه است اهل نار را. وقال تعالی: ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا ﴾، وقال تعالی: ﴿ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ * هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴾، وقال تعالی: ﴿ أَ وَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ ... وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴾، وفي المجمع: أي: ألم نعطكم من العمر مقدار ما يمكن أن يتذكّر[1] ويعتبر وينظر في أُمور دينه وعواقب حاله ...، ﴿ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ ﴾ أي: المخوّف من عذاب الله ـ وهو محمّدٌ رسول الله [ﷺ] و [قيل:] القرآن ـ، ﴿ فَذُوقُوا ﴾ أي: فذوقوا العذاب وحسرة الندم، ﴿ فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴾.

← می‌شود، گویا [در واقع گفته می‌شود:] تو خوار و پستی، الّا اینکه برای خوار نمودن [او] به این شکل گفته می‌شود [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۶۵]، و در بعضی روایات دربارهٔ کلام خدای متعال: ﴿ و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که: از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید ﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۰] [وارد شده]: پاسخ ۴۰ سال از ایشان دریغ می‌شود، سپس به لحنی تحقیرآمیز به آنها گفته می‌شود: خداوند آن دو را بر کافران حرام فرموده است [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۴، ضمن شمارهٔ ۶۲].

و خداوند بلندمرتبه فرموده است: ﴿ می‌گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد.... پروردگارا! ما را از این جا بیرون بر. پس اگر باز هم [به بدی] برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود. می‌فرماید: در آن گم شوید و با من سخن مگویید ﴾ [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۶ ـ ۱۰۸]، و در صافی [آمده است]: زبونانه ساکت شوید؛ که این جا جای درخواست نیست، از مادّهٔ «خسأتُ الکلب» زمانی که سگ را برانی و برود [تفسیر صافی، ج ۳، ص ۴۱۱، ش ۱۰۸، و نیز ر.ک: تفسیر البیضاویّ، ج ۴، ص ۱۶۹]، و [در] مجمع [است که]: حسن گفته است: این آخرین سخنی است که دوزخیان بر زبان می‌آورند، سپس بعد از آن صدایی چون صدای الاغ خواهند داشت. ﴿ می‌فرماید: در آن گم شوید ﴾ یعنی: در آتش مانند دور شدن سگ دور شوید، و این لفظ (اخسأ) برای راندن سگ به کار برده می‌شود، و وقتی به آدمی گفته شود به خاطر توهینی است که به عنوان مجازات سزاوار آن است، ﴿ و با من سخن مگویید ﴾، و این کمال خواری و توهین و اظهار خشم بر ایشان است [تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۳].

۱. در مصدر: یتفکّر.

وقال تعالى: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَ وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴾، وفي المجمع: ﴿ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ ﴾ أي: حصلوا في النار ـ من الأتباع والمتبوعين ـ ﴿ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ﴾ وهم الذين يتولّون عذاب أهل النار من الملائكة الموكّلين بهم: ﴿ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ ﴾، يقولون ذلك ... يطمعون في التخفيف؛ لأنّ معارفهم ضروريّة، يعلمون أنّ عقابهم لا ينقطع [ولا يخفّف] عنهم، وقالت الخزنة لهم: ﴿ أَ وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى ﴾ أي: بالحجج والدلالات على صحّة التوحيد والنبوّة[1] ...، وعاندتم حتّى استحققتم هذا العذاب؟ ﴿ قَالُوا بَلَى ﴾، جاءتنا الرسل والبيّنات فكذّبناهم. ﴿ قَالُوا فَادْعُوا ﴾ أي: قالت الخزنة: فادعوا أنتم، فنحن[2] لا ندعو إلّا بإذن الله[3]، ولم يؤذن لنا، ﴿ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴾ أي: لا ينفع بحالهم[4].

وقال تعالى: ﴿ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾.[5]

---

۱. در مصدر: والنبوّات.

۲. در مصدر: فإنّا.

۳. لفظ شریف «الله» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: أي: في ضياع؛ لأنّه لا ينتفع به.

۵. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿ای گروه جنّ و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ گفتند: ما به زیان خود گواهی دهیم﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۳۰]، و فرموده: ﴿و ای گناهکاران! امروز [از بی‌گناهان] جدا شوید. ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را میرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید. این است راه راست. و او گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد. آیا تعقّل نمی‌کردید؟ این است جهنّمی که به شما وعده داده می‌شد﴾ [سورهٔ یس، آیهٔ ۵۹ـ۶۳]، و فرموده: ﴿مگر شما را عمر دراز ندادیم که باید در آن عبرت می‌گرفت و برای شما هشداردهنده‌ای نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست﴾ [سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۷]، و در مجمع [گفته است]: یعنی: آیا آن قدر به شما عمر ندادیم که بشود به یاد آورد و عبرت ←

نوع پنجم تعبیر شیطان و قادَةُ الضّلال[1] و متبوعین، تابعین خود را. وقال تعالی: ﴿ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾[2]. مفسّرین گفته‌اند

← گرفت و در کارهای دینی و عاقبت خود نظر نمود؟...، ﴿ و برای شما هشداردهنده‌ای آمد ﴾ یعنی: پیام‌دهنده از عذاب الهی ـ که محمّد رسول خدا [ﷺ] است، و [گفته شده: منظور] قرآن است ـ، ﴿ پس بچشید ﴾ یعنی: پس عذاب و حسرت پشیمانی را بچشید، ﴿ که برای ستمگران یاوری نیست ﴾ [تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۴۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۵۷].

و خدای بلند مرتبه فرموده است: ﴿ و کسانی که در آتشند بـه نگـهبانان جـهنّم مـی‌گویند: پـروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد. می‌گویند: مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا. می‌گویند: پس بخوانید، و دعای کافران جز در بیراهه نیست ﴾ [سورهٔ غافر، آیـهٔ ۴۹ و ۵۰]، و در مجمع [آمده است]: ﴿ می‌گویند کسانی که در آتشند ﴾ یعنی: در آتش واقع شده‌اند ـ اعمّ از دنباله‌روها و آنها که اینان به دنبالشان حرکت کرده‌اند ـ ﴿ به نگهبانان جهنّم ﴾ یعنی: آنـها کـه شکـنجه دادن دوزخیان را بر عهده دارند، که همان فرشتگانی باشند که بر ایشان گمارده شده‌اند: ﴿ پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد ﴾، این را می‌گویند ... در حالی که امـید تـخفیف دارنـد: زیـرا دانش‌هایشان بدیهی است، می‌دانند که مجازاتشان تـمامی نـدارد و بـر ایشـان [تـخفیف داده نـمی‌شود]، و نگاهبانان به آنها پاسخ می‌دهند: ﴿ مگر پیامبرانتان دلایل روشن بـه سـوی شـما نـیاوردند؟ ﴾ یـعنی: بـا حجّت‌ها و دلایل درستی توحید و نبوّت...، و عناد کردید تا مستحقّ این عذاب شدید؟ ﴿ می‌گویند: چـرا ﴾ پیامبران و دلایل آشکار پیش ما آمدند پس مـا تکـذیبشان کـردیم. ﴿ مـی‌گویند: پس بـخوانـید ﴾ یـعنی: نگاهبانان می‌گویند: پس شما درخواست کنید؛ که ما جز بی‌اذن الهی درخواست نمی‌کنیم، و به ما اذنـی داده نشده است، ﴿ و دعای کافران جز در بیراهه نیست ﴾ یعنی: سودی به حالشان ندارد [تفسیر مـجمع البـیان، ج ۸، ص ۴۴۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۶۲].

وقال تـعالی: ﴿ هـر بـار کـه گـروهی در آن افکـنده شـوند نگـاهبانان آن از ایشـان پـرسند: مگـر شـما را هشداردهنده‌ای نیامد؟ گویند: چرا هشداردهنده‌ای به سوی ما آمد و تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است. شما جز در گمراهی بزرگ نیستید، و گویند: اگر شنیده بودیم یا تعقّل کرده بودیم، در مـیان دوزخیان نبودیم ﴾ [سورهٔ ملک، آیهٔ ۸ ـ ۱۰].

۱. یعنی: سرزنش کردن شیطان و رهبران گمراهی.

۲. یعنی: و چون کار از کار گذشت شیطان می‌گوید: در حقیقت خدا به شما وعده داد وعدهٔ راست، و من به شما ←

که: چون حق تعالی داخل نماید اهل جنّت را در جنّت و اهل نار را در نار، پس جمع شوند اهل نار و ملامت نمایند شیطان را. پس شیطان در جواب ایشان گوید که: حق تعالی به شما وعده فرمود، وعدهٔ حق ـ از بعث و نشور و ثواب و عقاب ـ و اقامهٔ حجّت بر شما نمود. و من شما را وعده دادم که: حشر و نشری نیست، و شما را به وسوسه از عذاب الهی ایمن نمودم بدون اینکه حجّتی بر شما اقامه نمایم، و خلف وعدهٔ خود نمودم ـ یعنی: دروغ گفتم ـ. و من شما را وانداشتم به جبر و اکراه به معصیت پروردگار، مگر آنکه شما را دعوت کردم به اکاذیب[1] خود، و شما اجابت نمودید مرا؛ چه حق ـ سبحانه و تعالی ـ شما را مختار و فاعل بالاختیار نمود در افعال طاعات و معاصی، و شما به سوء اختیار خود قبول نمودید قول مرا. پس ملامت نکنید مرا و ملامت نمایید نفس خودتان را که به اکاذیب باطلهٔ من بدون حجّت و برهان، اعتقاد نمودید. و نیستم من امروز فریادرس شما از عذاب الهی، و شما هم فریادرس من نخواهید بود از عذاب. و من امروز بریّ و منکرم آنچه را که شما شرک آورده‌اید به خداوند از قبل، و آنچه عمل نمودید در دنیا، بدرستی که حق و ثابت است عذاب الهی برای همهٔ ظالمین.

وقال تعالی: ﴿ وَبَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللّٰهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴾[2]؛ یعنی: چون روز قیامت شود و یا در وقت اجتماع اهل نار در نار، ضعفا و تابعین اهل ضلال گویند به قاده و متبوعین خود که: ما متابعت شما نمودیم و اقتدا

← وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلّطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به اینکه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می‌دانستید کافرم. آری، ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت. [سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۲۲]

۱. أکاذیب: دروغ‌ها، جمع أُکذوبه.

۲. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۲۱.

و پیروی به شما کردیم، در کفر و نفاق و ضلالت و اعوجاج از طریقهٔ حقّهٔ الهیّه. پس آیا شما دفع می‌نمایید از ما چیزی از عذاب خدا را؟ پس گویند رؤسا و متبوعین که: اگر ما موفّق به هدایت به خدا می‌شدیم، هرآینه شما را هدایت می‌نمودیم. و امروز ما و شما در عذاب الهی شریکیم، سواء آنکه جزع نماییم از عذاب یا جزع ننماییم و صبر کنیم. از برای ما مناص و چاره‌ای از عذاب دردناک نخواهد بود.

وقال تعالی: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴾[1]. چون در محضر پروردگار حاضر شوند اهل ظلم و طغیان و کفر و نفاق، آن وقت ضعفا شروع می‌کنند به ملامت کردن پیشوایان و رؤسای اهل ضلال، که: اگر شما نبودید، هرآینه ما بودیم از مؤمنین. پس جواب گویند رؤسای ضلال، ایشان را بر سبیل انکار که: آیا ما مانع شدیم شما را از قبول نمودن هدایت به سوی خدا، بعد از آنکه آمد به شما هدایت الهی و ظاهر شد بر شما حقّیّت آن، و تمام شد بر شما حجّت بالغهٔ پروردگار؟ بلکه خودتان از مجرمین و عُصات و اهل خلاف و نفاق بودید به سوء اختیار و شومیِ احوال خودتان. پس ملامت نمایید نفس‌های خود را که تابع هوای نفس خود بودید. پس گویند تابعین: بل مکر اللیل والنهار ما را واداشتند بر آنچه عمل نمودیم.

وقال تعالی: ﴿ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ[2] * قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طَاغِينَ ﴾[3].

نوع ششم عداوت و بَغضای اهل نار است با یکدیگر، که بر خلاف و ضدّ اهل جنّتند؛

---

۱. سورهٔ سبأ، آیهٔ ۳۱ و ۳۲.

۲. در یک نسخهٔ چاپ سربی: یتلاومون.

۳. یعنی: و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند [و] از یکدیگر می‌پرسند. می‌گویند: شما [ظاهراً] از در راستی با ما درمی‌آمدید. متّهمان می‌گویند: نه، بلکه باایمان نبودید، و ما را بر شما هیچ تسلّطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید. [سورهٔ صافّات، آیهٔ ۲۷ ـ ۳۰]

چون اهل جنّت همه دوستان و اهل محبّتند با یکدیگر و اخوان صدق و صفایند، و در قلوب ایشان ابداً ذرّه‌ای از حقد و حسد و عداوت نخواهد بود؛ لقوله تعالی: ﴿ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴾[1]. وذلك بخلاف أهل النار، که همهٔ ایشان از اهل بغض و دشمن با یکدیگرند. وقال تعالی: ﴿ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴾، وفي الصافي عن الصادق ﷺ: أَلا كُلُّ خُلَّةٍ كانَت فِي الدُّنيا في غَيرِ اللهِ ـ عزّ وجلّ ـ فَإِنَّها تَصيرُ عَداوةً يَومَ القِيامَةِ.[2]

وقال تعالی: ﴿ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ * قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ * قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي النَّارِ ﴾[3]. و در تفسیر آنکه: چون رؤسا و متبوعین اهل نار را به دوزخ برند، أتباع ایشان را نیز تابع ایشان گردانند و داخل دوزخ نمایند. پس رؤسا به خَزَنه گویند که: اینها کیستند که از عقب ما آمدند؟ خَزَنه گویند که: اینها گروهی باشند که به رنج و تعب و سختی در جهنّم آیند. آن گاه رؤسا و متبوعین به تابعین خود گویند: لا مرحباً بکم ـ یعنی: فرح و سرور و خوشحالی مباد از برای شما! ـ بدرستی که درآیندگانید در آتش. و چون تابعین این کلام را از ایشان شنوند، در جواب گویند: بل أنتم لا مرحباً بکم؛ شما را فرح و سرور مباد؛ که شما این عذاب را پیشنهاد ما کردید؛ زیراکه شما ما را اضلال به باطل نمودید. و بد جایگاهی است جهنّم. آن گاه گویند: پروردگارا! هرکس که فراپیش داشت این عذاب را برای ما، پس زیاد فرما تو عذاب او را دو چندان در آتش جهنّم.

---

۱. یعنی: و آنچه کینه در سینه‌های آنان است برکَنیم. برادرانه بر تخت‌هایی رو به روی یکدیگر نشسته‌اند. [سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۷]

۲. یعنی: و خدای متعال فرموده است: ﴿در آن روز یاران بعضی دشمن بعضی دیگرند، جز پرهیزکاران﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۶۷]، و در صافی از [امام] صادق ﷺ [روایت شده است]: آگاه باشید که هر دوستی‌ای که در دنیا در غیر خداوند متعال بوده است روز قیامت تبدیل به دشمنی می‌شود [تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۹۹، ضمن شمارهٔ ۶۷، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۷، ضمن حدیث ۴ و ج ۶۷، ص ۲۷۷].

۳. سورهٔ ص، آیهٔ ۵۹ ـ ۶۱.

نوع هفتم استهزا و سخریهٔ اهل بهشت است اهل نار را. وقال تعالی: ﴿ **فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** ﴾[1]. در بحار از تفسیر امام ﷺ آنکه: چون مؤمنین مستقر شوند در جنّت و معاندین در جهنّم، و کسانی که در دنیا استهزا می‌نمودند به مؤمنین در انواع شداید و عقوبات در جهنّم گرفتار شوند، خداوند مطّلع می‌سازد مؤمنین را بر حال مستهزئین در جهنّم، که به چه قِسم به انواع نَقَمات و اقسام عذاب الهی گرفتارند. آن وقت مؤمنین به ایشان استهزا و شماتت می‌کنند، و مشاهده می‌نمایند و می‌بینند همان اشخاصی را که به ایشان در دنیا استهزا می‌نمودند. و می‌شناسند ایشان را به اسماء و صفات ایشان که به انواع عذاب گرفتارند. بعضی در نیش‌های افعی‌های جهنّم معذّبند، و بعضی در چنگال درندگان از کلاب جهنّم. بعضی در زیر تازیانه‌های زبانهٔ جهنّم در عذابند، و بعضی در حمیم و بعضی در غسلین. بعضی در غَسّاق، و بعضی به انواع دیگر از عذاب.

آن گاه نظر نمایند اهل جهنّم به آن مؤمنین که در جنّت، در کمال راحت متنعّمند به انواع نعیم الهی از غرفات جنان و فرش استبرق و فواکه جنّت، و در بساتین جنّت تنزّه و تفرّج می‌نمایند با حور العین و وِلدان و جَواری و کرامات واصله از پروردگار عالمیان به سوی ایشان. آن گاه گویند: ﴿ **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ** ﴾[2]. پس مؤمنین مُشرِف شوند بر ایشان، و ندا نمایند ایشان را به اسماء ایشان که: چه شده است شما را که در مواقف خزی و ذلّت و عذاب درنگ نمودید؟ بشتابید، بیایید به سوی ما. جواب گویند: **یا وَیلَتنا!**[3] از کجا از برای ما چنین چیزی میسّر خواهد بود؟ پس مؤمنین گویند: نگاه کنید به سوی ابواب جنان. چون نظر نمایند، مفتوح بینند ابواب را. گمان نمایند که از برای ایشان مفتوح شده است. پس سعی نمایند در دریای

---

۱. یعنی: و امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند. بر تخت‌ها [ی خود نشسته] نظاره می‌کنند. آیا کافران به پاداش آنچه می‌کردند رسیده‌اند؟ [سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۳۴ـ۳۶]

۲. یعنی: درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای! [سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۴]

۳. یعنی: وای بر ما!

آتش و می‌شتابند به سوی ابواب جنان، که ناگاه می‌کوبند بر سر ایشان موکّلین جهنّم عمودها و مَزرَبات و تازیانه‌های جهنّم را. و به همین نحو، سیر می‌نمایند به آن مکانی که خیال نموده‌اند که ابواب جنان برای ایشان مفتوح شده است. و چون نظر نمایند، ببینند که ابواب مسدود است. پس موکّلین نهیب بر ایشان زنند که برگردند به مواقف اوّل خودشان. آن گاه مؤمنین بر ایشان می‌خندند، به قسمی که بر پشت می‌افتند بر روی فرش جنان که در مجالس ایشان فرش شده بود، در حالتی که به ایشان استهزا کرده بودند. این است معنی قوله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿اللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾[1]، وقوله تعالی: ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ﴾.[2]

نوع هشتم مأیوسیِ اهل جهنّم است از رحمت پروردگار، و این از اعظم نقمات و اشدّ عقوبات و عذاب روحانی است. و ناامید صرف خواهند شد از رحمت واسعهٔ ارحم الراحمین. وقال تعالی: ﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً﴾[3]، وقال تعالی: ﴿فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾[4]، وقال تعالی: وَ ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ﴾[5].

و حضرت باقر ﷺ در وصف مخلّدین[6] در نار می‌فرماید که: بسته می‌شود بر روی ایشان ابواب جهنّم، به قسمی که داخل نشود بر ایشان ابداً رَوح و راحتی، و شنیده نمی‌شود از ایشان کلامی مگر شَهقه‌ای[7] مانند شهقهٔ بِغال[8] و نَهقه‌ای[9] مانند نهقهٔ حمار،

---

۱. یعنی: خدا ریشخندشان می‌کند. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶]

۲. بحارالأنوار، ج ۶، ص ۵۳ ـ ۵۴، ضمن شمارهٔ ۲ و...، و نیز ر.ک: تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵، ضمن شمارهٔ ۶۳.

۳. یعنی: پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۰]

۴. یعنی: پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست. [سوره فاطر، آیهٔ ۳۷]

۵. یعنی: برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری. [سورهٔ غافر، آیهٔ ۱۸]

۶. مخلّدین: جاودان‌ها.

۷. شَهقه: فریاد، صیحه.

۸. بِغال: استران، جمع بَغل.

۹. نَهقه: صدای الاغ، عرعر.

و صدایی مانند صدای کِلاب[۱]. و خارج نشود از ایشان هموم و غموم ابداً، و نباشد از برای ایشان از ملائکه شفیعی و نه از اهل جنّت صدیقی. وینساهم الربّ ـ سبحانه وتعالی ـ و نَسیاً مَنسیاً[۲] خواهند بود در نزد پروردگار ـ یعنی: ابداً رحمتی از جانب خدای تعالی برای ایشان نباشد ـ. أستجیر بالله ـ سبحانه وتعالی ـ من غضب الربّ الرحیم. سبحانك. اللّهمّ، أعذنا من سخطك وغضبك وأجرنا من عذاب النار، بحقّ حبیبك محمّدٍ ـ صلّی الله علیه وآله الطیّبین الطاهرین الأخیار ـ، وارزقنا شفاعتهم، واحشرنا في زمرتهم، بحقّك العظیم علیهم. صلواتك علیهم أجمعین. آمین، آمین، یا ربّ العالمین.[۳]

[خاتمه در بیان همیشگی بودن عذاب اهل جهنّم]

خاتمه در بیان خلود و تَسرمُد عذاب است از برای اهل جهنّم

و توضیح کلام در خاتمه به ذکر مقالاتی است:

مقالهٔ اولی در اصل مسئلهٔ خلود. بدان که اجماعی و ضروری دین امامیّه است که مؤمن مُذنِب[۴]، مخلّد در آتش جهنّم نخواهد بود، بلکه لابد به شفاعت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ داخل در بهشت خواهند شد، اگرچه به جهت کثرت گناه و عدم توفیق توبه، در وقت موت داخل در جهنّم شوند.

چنان که در حدیث طویلی سیّد انبیا ﷺ خبر می‌دهند احوال جمله‌ای از عاصیان امّت خود را به حضرت سیّدهٔ نساء ـ صلوات الله علیها ـ، که: جماعتی از عاصیان امّت

---

۱. کِلاب: سگان، جمع کلب.

۲. نَسیاً مَنسیاً: کاملاً فراموش شده.

۳. یعنی: از خشم پروردگار مهربان به ذات پاک و منزّه و بلندمرتبه‌اش پناه می‌بریم. پاک و منزّهی. بارالها! از خشم و غضبت و از عذاب آتش ما را پناه بده، به حقّ محبوبت محمّد ـ درود خدا بر او و خاندان پاک و پاکیزه و برگزیده‌اش ـ، و شفاعتشان را روزی ما کن، و ما را جزء آنان محشور بگردان، به حقّ بزرگ تو بر ایشان. درود تو بر تمامیشان باد. آمین، آمین، ای پروردگار جهانیان.

۴. مُذنِب: گنهکار.

مرا می‌کِشند و به جانب جهنّم می‌برند. مالک جهنّم از ایشان سؤال نماید که: از امّت کدام پیغمبرید؟ از شدّت اضطراب، نامِ نامیِ رسول خدا ﷺ را فراموش نمایند، و گویند: ما امّت آن پیغمبری هستیم که قرآن بر او نازل شده و ما را به نماز پنج وقت امر می‌فرموده و روزهٔ ماه مبارک رمضان را بر ما واجب ساخته. مالک گوید: قرآن بر سیّد رسل خاتم انبیا محمّد مصطفی ﷺ نازل شد. چون نام مبارک آن بزرگوار را بشنوند، های‌های گریه کنند و خروش برآورند و گویند: ای مالک! ما از امّت محمّد عربی می‌باشیم. مالک گوید: ای بدبختان! شرم از روی چنین پیغمبری نکردید که فرمودهٔ او را مخالفت نمودید؟ آیا از آیات قرآن چنان کردید که آن را بر پشت سر خود انداختید؟

پس می‌آورند ایشان را تا لب جهنّم که آتش بر ایشان حمله آورد و شعله کشد. گویند که: ای مالک! ما را مهلت ده که بر حال خود گریه کنیم. پس این قدر گریه کنند که اشک چشم ایشان تمام شود، و مدّتی خون گریه کنند. مالک به ایشان گوید: ای بدبختان! اگر این گریه را در دنیا می‌کردید، امروز آتش جهنّم را نمی‌دیدید. آن گاه حکم کند به زبانهٔ آتش که: بگیر ایشان را، و بسوزند در آتش آن قدر که خدا خواهد. پس ندا نمایند: **یا أرحم الراحمین، ویا أکرم الأکرمین، یا غیاث المستغیثین، یا ولیّ المؤمنین، یا حنّان، یا منّان.**[1]

آن قدر در آتش بمانند که حکمت الهی اقتضا نماید، تا آن گاه که حق تعالی خطاب نماید به جبرئیل امین که: ای جبرئیل! عاصیان امّت حبیب من چه می‌کنند؟ عرض می‌کند: **إلهي**، أنت أعلم.[2] پس امر می‌فرماید که: برو ببین در چه حالند؟ پس جبرئیل به امر الهی می‌آید، می‌بیند که مالک جهنّم بر روی کرسی نشسته و بندگان عاصی در آتش می‌سوزند. مالک از جای خود برخیزد و استقبال نماید جبرئیل را، و عرض کند که: آمدن تو در این مکان عجب است! جبرئیل گوید: ای مالک! با عاصیان امّت

---

۱. یعنی: ای مهربان‌ترین مهربانان، و ای گرامی‌ترین گرامیان! ای فریادرس فریادخواهان! ای سرپرست مؤمنان! ای مهربان پرعاطفه! ای بسیار نعمت بخش!

۲. یعنی: خدایا! تو بهتر می‌دانی.

سیّد الانام چه کردی ؟ گوید : اگر ببینی حال ایشان را ، اندوهناک خواهی شد . آتش تمام گوشت‌های بدن ایشان را سوزانیده ، و بدن‌های ایشان برشته و گداخته شده است ، و آرزوی مرگ می‌نمایند و مرگ نمی‌رسد به ایشان . پس جبرئیل گوید : طَبَق از روی جهنّم بردار تا مشاهده نمایم حال ایشان را .

چون طَبَق برداشته شود ، اهل جهنّم را نظر به جمال جبرئیل افتد . گویند : من هذا العبد ؟[1] مالک گوید : این جبرئیل است که قرآن را بر پیغمبر شما می‌آورد . چون شناختند او را ، صداها به ناله بلند کنند ، و استغاثه نمایند و گویند : ای ملک مقرّب و ای جلیس پیغمبر معظّم ! از حال ما خبر نداری . ای جبرئیل ! سلام ما را به سیّد و آقای ما برسان و بگو : یا رسول الله ! اگرچه ما مقصّر و گناهکاریم ، و لیکن تو رحمة للعالمین و شفیع گناهکارانی . یا رسول الله ! از حال ما خبر نداری و تو در بهشت اعلا نشسته‌ای و ما به آتش غضب خدا می‌سوزیم . یا رسول الله ! گوشت و پوست بدن‌های ما گداخته شده . آیا وقت آن نشد که بر ما رحم نمایی ؟ یا رسول الله ! گناهان ما میان ما و تو جدایی افکنده و ما را ذلیل و شرمنده نموده است . پس جبرئیل مراجعت نماید به مقام قرب حق تعالی ، و احوال عاصیان امّت را به عرض بارگاه جلال و عظمت کبریایی می‌رساند . پس حق تعالی امر فرماید که : پیغام امّتان را به حبیب من برسان .

پس جبرئیل می‌آید و پیغام امّت را به من می‌رساند ، در وقتی که ببیند مرا در خیمه‌ای از مروارید که چهار هزار در داشته باشد . پس می‌گوید که : یا رسول الله ! از جانب عاصیان امّت تو آمده‌ام و پیغام آنها را برای تو آورده‌ام . پس من برخیزم و بروم به مقام قرب ، و سجده نمایم پروردگار را و سر از سجده بر ندارم تا وقتی که بفرماید : سر بر دار و شفاعت کن در حقّ هرکس که خواهی . پس من بیایم و عاصیان را از جهنّم بیرون آورم ، و در نهری که در بهشت باشد غسل دهم تا پاک شوند ، و لکن بر پیشانی ایشان نوشته باشد : هؤلاءِ جَهَنّمیّونَ عُتقاءُ مِنَ النّار .[2] پس چون داخل بهشت شوند ،

---

۱ . یعنی : این بنده کیست ؟

۲ . یعنی : اینان دوزخیان رسته از آتشند .

اهل بهشت ایشان را ملاقات نمایند و به جهت نوشتهٔ پیشانی ایشان سرزنش نمایند. پس به آب دیگر بشویند، آن نوشته محو شود. پس در بهشت می‌خرامند، و حمد و شکر الهی بجا می‌آورند.[۱]

و در تفسیر قوله تعالی: ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً * لِلطَّاغِينَ مَآباً * لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً * إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً﴾[۲] آنکه: این آیه در حقّ کسانی باشد که از جهنّم بیرون آیند. وفي الصافي عن العيّاشيّ، عن الباقر عليه السلام: سئل عن هذه الآية، قال: هذِهِ فِي الَّذِينَ يَخرجونَ مِنَ النّار.[۳] و در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که: خارج نمی‌شود از نار کسی که داخل آن شد، تا مکث نماید در آن احقاب چندی، که هر حَقبی شصت سال[۴] است، و هر سالی سیصد و شصت روز است، و هر روزی مثل هزار سال از دنیاست که میزان روز آخرت است، كلّ يومٍ كألف سنةٍ ممّا تعدّون.[۵،۶]

و بالجمله، مؤمن مذنب از اهل کبایر، بر فرض دخول در آتش و مکث در آن آنچه خدا خواسته باشد، لا محاله از جهنّم خارج خواهد شد به شفاعت سیّد مختار محمّد صلی الله علیه و آله و البتّه مخلّد در نار نخواهد بود، و لکن کافر و مشرک و منافق مخلّد در نارند ابد الآبدین. و اجماع تمام امّت ـ بلکه ضروری دین اسلام ـ است خلود کفّار و منافقین. علاوه از اجماع و ضرورت نصوص ظواهر آیات و تواتر اخبار قائم

---

۱. تحفة الأبرار، ج ۱، ص ۲۶۲ ـ ۲۷۰.

۲. یعنی: جهنّم [از دیرباز] کمینگاهی بوده. برای سرکشان بازگشتگاهی است. روزگاری دراز در آن درنگ کنند. در آن جا نه خنکی چشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکابه‌ای. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۲۱ ـ ۲۵]

۳. یعنی: و در صافی از عیّاشی از [امام] باقر علیه السلام [روایت شده که]: دربارهٔ این آیه سؤال شد، فرمودند: ایـن دربارهٔ کسانی است که از آتش بدر می‌آیند. [تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۷۶، ضمن شمارهٔ ۲۳، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۲]

۴. در هر دو مصدر: شصت و اندی سال.

۵. یعنی: هر روز مانند ۱۰۰۰ سال از آنچه شما حساب می‌کنید.

۶. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷۶.

بر آنکه کفّار را خلاصی از جهنّم نباشد، بنحوی که قابل تأویل و توجیه در آن نباشد. و حق ـ سبحانه و تعالی ـ خروج کفّار را از نار، تعلیق به محال کرده، مِن قوله تعالی: ﴿ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ﴾[1]. و سَمُّ الخِياط، ثَقب و سوراخ سوزن باشد. و اکبر حیوانات معروفه[2] در نزد عرب، جمل و شتر باشد، فجسم الجمل أعظم الأجسام، وثقب الإبرة أضيق المنافذ، ودخول الجمل في تلك الثقبة الضيّقة محالٌ،[3] و حق تعالی موقوف فرمود دخول کفّار را در بهشت، بر حصول این شرط محال. و مقرّر در عقول که: مشروط به محال، محال است.

وقال تعالی: ﴿ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴾[4]؛ چه لفظ «أبدا» صریح در خلود است. وقال تعالی: ﴿ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴾[5]. در این آیه حق ـ سبحانه و تعالی ـ تصریح فرموده است به نفی خروج از نار. وقال تعالی: ﴿ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً ﴾[6]؛ چه حق تعالی در این آیهٔ شریفه إخبار فرموده است که: مأوی و جایگاه کفّار، جهنّم است و نیابند از برای خودشان مَحیص و مَخلصی که از آن خلاصی یابند. وقال تعالی: ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ﴾[7]؛ چه حق تعالی در این آیه حصر فرموده که از برای کفّار در آخرت، هیچ چیز نباشد مگر آتش جهنّم. و اگر جایز باشد از برای کفّار، خروج از نار و عدم خلود در جهنّم ابد الآبدین، هرآینه حصر مذکور لغو خواهد بود.

---

۱. یعنی: و در بهشت درنمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۴۰]
۲. معروفه: شناخته شده.
۳. یعنی: پس جسم شتر بزرگ‌ترین اجسام، و سوراخ سوزن ریزترین سوراخ‌هاست، و داخل شدن شتر در آن سوراخ ریز و تنگ غیرممکن است.
۴. یعنی: قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند. [سورهٔ جن، آیهٔ ۲۳]
۵. یعنی: این گونه خداوند کارهایشان را ـ که بر آنان مایهٔ حسرت‌هاست ـ به ایشان می‌نمایاند، و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۷]
۶. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۱.
۷. سورهٔ هود، آیهٔ ۱۶.

وقال تعالى: ﴿ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً ﴾[۱] ـ أي: محبساً لا يخرجون منها أبداً،[۲] وقال تعالى: ﴿ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾[۳]؛ چه حق تعالى به اين آيه اخبار فرموده كه: جزاى اعداء الله، ناری است كه مخلّد در آن باشند كفّار و اهل جحود. والخلد هو الدوام والتأبيد، وفي القاموس: الخلد ـ بالضمّ ـ: البقاء والدوام.[۴] وقال تعالى: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴾[۵].

و بسا باشد كه توهّم ايراد يا مورد اشكال شود آيهٔ شريفهٔ: ﴿ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ ... * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴾[۶]؛ چه آيه ظاهر در نفى خلود اهل نار است در نار. همچنين ظاهر در نفى خلود اهل جنّت است در جنّت.

و در مجمع البيان آنكه: اين دو آيه از مواضع مشكله در قرآن است، و اشكال آن از دو

---

۱. يعنى: و دوزخ را براى كافران زندان قرار داديم. [سورهٔ اسراء، آيهٔ ۸]

۲. يعنى: زندانى كه هيچ گاه از آن فرار نمى‌كنند.

۳. يعنى: آرى، سزاى دشمنان خدا همان آتش است كه در آن منزل هميشگى دارند. اين جزا به كيفر آن است كه نشانه‌هاى ما را انكار مى‌كردند. [سورهٔ فصّلت، آيهٔ ۲۸]

۴. يعنى: و «خُلد» همان دائمى و ابدى بودن است، و در قاموس [گفته است]: «خُلد» يعنى: بقا و دوام [القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۹۱].

۵. يعنى: كسانى از اهل كتاب كه كفر ورزيده‌اند و مشركان در آتش دوزخند. در آن همواره مى‌مانند. اينانند كه بدترين آفريدگانند. [سورهٔ بيّنه، آيهٔ ۶]

۶. يعنى: روزى كه چون فرا رسد، هيچ كس جز به اذن وى سخن نگويد. آن گاه بعضى از آنان تيره‌بختند و [برخى] نيكبخت، و امّا كسانى كه تيره‌بخت شده‌اند در آتش... تا آسمان‌ها و زمين بر جاست در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ زيرا پروردگار تو همان كند كه خواهد، و امّا كسانى كه نيكبخت شده‌اند تا آسمان‌ها و زمين برجاست در بهشت جاودانند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. بخششى است كه بريدنى نيست. [سورهٔ هود، آيهٔ ۱۰۵ـ۱۰۸]

جهت است: یکی از جهت تحدید[۱] خلود به مدّت دوام سماوات و الارض، و ثانی از جهت استثنا از قول حق تعالی: ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾. و بعد از آن ذکر فرمود وجوهی را که مفسّرین متعرّض آن شده‌اند از احتمالات، و فرمود: و امّا جواب از اشکال اوّل پس آن از وجوهی است:

وجه اوّل آنکه: مراد به سماوات و ارض در آیه، سماوات و ارض در آخرت است که از برای آن فنا و زوالی نباشد. و تبدّل آن سماوات و ارض نخواهد شد بعد از تبدّل و فنای سماوات و ارض دنیا. پس تحدید، منافی با خلود نخواهد بود.

وجه ثانی آنکه: مراد به تحدید کنایه از تأبید و عدم زوال است ـ چنان که متعارف در نزد عرب و ارباب لسان است و چنین الفاظ را در نزد تأبید ذکر نمایند ـ و قرآن نیز نازل شده است به آنچه مقتضای مفاهَم اهل عرف در لسان عرب است ـ چنان که گفته می‌شود: لا أفعل ذلك ما اختلف الليل والنهار وما دامت السماوات والأرض ـ.[۲] و اراده می‌نمایند به این کلمات مجرّد تأبید و عدم فنا و زوال را نه توقیت و تحدید. و از این قبیل است قول مُعدی کرب:

وكـــلُّ أَخٍ مـــفُارقهُ أَخـــوهُ لَـــعَمر أَبـــيكَ إِلَّا الفَـــرقدانِ[۳]

و قول زهیری:

أَلا لا أَرى عَلَى الحَوادثِ بـاقيا ولا خالداً إِلَّا الجبالَ الرّواسِـيا[۴]

گویا گمان این نموده‌اند که این اشیا باقی و غیر زائلند.

وجه ثالث آنکه: مراد به سماوات، مطلق علو و جهت ارتفاع باشد، وكلّ ما علاك

---

۱. تحدید: حدّ و اندازه معیّن کردن برای چیزی، محدود نمودن.

۲. یعنی: تا شب و روز در آمد و شدند و تا آسمان‌ها و زمین هستند این کار را نمی‌کنم.

۳. یعنی: قسم به بقای برادرت هر برادری از برادرش جدا می‌شود، مگر فرقدان. فَرقَدان: دو برادران، دو برارو، دو ستارهٔ نزدیک به هم که یکی از آن دو در صورت فلکی دبّ اصغر واقع شده است.

۴. یعنی: هیچ چیز را بر اثر حوادث روزگار باقی و جاودان نمی‌بینم مگر کوه‌های پابرجا و استوار.

وأظلّك فهو سماءٌ.[۱] و مراد به ارض، مطلق ما يستقرّ عليه الإنسان[۲] باشد، فكلّ ما استقرّ عليه قدمك فهو أرضٌ.[۳]

و امّا جواب از اشكال ثانى نيز از وجوهى است:

و **وجه اوّل** آنكه: مراد به استثنا بيان زياده باشد از عذاب از براى اهل نار، و بيان زياده باشد از نعيم از براى اهل جنّت. گويا تقدير چنين باشد: إلّا ما شاء ربك من الزيادة على هذا المقدار،[۴] و لفظهٔ «إلّا» بمعنى «سوى» باشد ـ يعنى: خالدين فيها سوى ما شاء ربّك من زيادة أنواع العذاب لأهل النار وزيادة أنواع النعيم لأهل الجنّة ـ.[۵]

وجه ثانى آنكه: استثناى اوّل متّصل است به قوله تعالى: ﴿ **لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ... إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** ﴾ من زيادة أنواع العذّاب لأهل النار، لا يعذّبون فيها بالنار وحدها، بل يعذّبون فيها بأنواع العذاب.[۶] و آنچه حتم است بر ايشان، همان خلود در جنّت و نار است از تنعيم و تعذيب. و امّا ساير انواع تنعيم و تعذيب و اختلاف مراتب ايشان در شدّت و ضعف، پس آن منوط به مشيّت پروردگار است به آنچه مقتضاى حكمت و مصلحت است. و استثنا در آيهٔ ثانيه متّصل به آنچه مستفاد از كلام است در مقام، فكأنّه قال: لهم فيها نعيمٌ إلّا ما شاء ربّك من أنواع النعيم[۷].

---

۱. يعنى: و هرچه بالاى سرت باشد و بر تو سايه افكند «سماء» است.

۲. يعنى: هرچه انسان بر آن قرار و آرام مى‌يابد.

۳. يعنى: پس هرچه گامت بر آن قرار بگيرد «أرض» است.

۴. يعنى: مگر آنچه پروردگارت بيش از اين مقدار بخواهد.

۵. يعنى: در آن جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد ـ كه عبارت باشد از فزونى انواع عذاب براى دوزخيان و انواع نعمت‌ها براى بهشتيان.

۶. يعنى: متّصل به فرمايش خداوند متعال: ﴿در آتش فرياد و ناله‌اى دارند ... مگر آنچه خدا بخواهد﴾ از فزونى انواع عذاب براى دوزخيان، كه در آن نه تنها با آتش بلكه با اقسام عذاب‌ها شكنجه مى‌شوند.

۷. يعنى: گويا فرموده است: برايشان در آن جا نعمت‌هايى هست، مگر انواع نعمتى كه خدا بخواهد.

و وجه ثالث آنکه: لفظ «إلّا» بمعنی «واو» است و استثنایی در آیه نباشد ـ یعنی: خالدین فیها وما شاء ربّك من التعذیب والتنعیم[۱] ـ.[۲]

و بعضی وجوه دیگر نیز ذکر کرده‌اند در تأویل دو آیه. و لکن مخفی نیست بر اهل بصیرت که وجوه مذکوره، مجرّد احتمالاتی است که مخالف است با آنچه مستفاد از ظاهر دو آیه است. و آنچه مقتضا از ظواهر الفاظ است، منافی و مخالف است با آنچه ثابت است به اجماع و ضرورت از خلود و تأبید. و آیتین، داخل در آیات متشابهه است که جایز نباشد تفسیر آن به رأی[۳]، بلکه لابدّ است از تفسیر آن به آنچه وارد است از ائمّهٔ صادقین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ. و آن دو وجه دیگر است غیر از آنچه ذکر شد:

اوّلی آنکه: مراد به نار در آیه، عذاب برزخ است و همچنین مراد به جنّت، جنّت عالم برزخ است از برای مؤمنین که ارواح مؤمنین متنعّمند به جنان دنیا، ما دامت السماوات والأرضین إلی یوم القیامة.[۴] و ارواح اشقیا معذّب به نیران عالم برزخند از نار برهوت ما دامت السماوات والأرضین إلی یوم القیامة. و مراد به خلود، کنایه از طول مکث است در عالم برزخ. وفي الصافي عن القمّيّ في معنى الآية: فهذا في نار الدنيا قبل يوم القيامة ما دامت السماوات والأرض. قال: وأمّا قوله: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ يعني: في جنان الدنيا التي تنتقل إليها أرواح المؤمنين ﴿مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَ ٰ ذُوذٍ﴾ يعني: غير منقطع من نعيم الآخرة يكون متّصلاً، وهو ردٌّ على من ينكر عذاب القبر والثواب والعقاب في الدنيا وفي البرزخ.[۵]

---

۱. یعنی: در آن و در هر شکنجه و نعمتی که خدا بخواهد جاودانند.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۳ ـ ۳۳۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۲.

۳. یعنی: از پیش خود.

۴. یعنی: تا وقتی آسمان‌ها و زمین تا قیامت باقی‌اند.

۵. یعنی: و در تفسیر صافی به نقل از تفسیر قمی در معنای این آیه آمده است: اینها در آتش دنیا و پیش از ←

وجه ثانی آنکه: دو آیه مخصوص است به اهل توحیدی که خارج می‌شوند از آتش به شفاعت ـ چنان که مروی از حضرت باقر ﷺ است که: زراره سؤال نمود از آن حضرت ـ. فرمودند که: **هاتانِ الآیتانِ في غَیرِ أَهلِ الخُلودِ مِن أَهلِ الشَّقاوةِ والسَّعادةِ.**[۱] و در حدیث دیگر فرمود: قوله تعالی: ﴿ **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** ﴾، قال: **هذِهِ فِي الَّذِين يَخرجونَ مِنَ النّارِ.** وعن ابن عبّاس قال: الذین شقوا لیس فیهم کافرٌ، وإنّما هم قومٌ من أهل التوحید، یدخلون النار بذنوبهم، ثمّ یتفضّل الله علیهم فیخرجهم من النار إلی الجنّة، فیکونون أشقیاء في حالٍ وسعداء في حالٍ أُخری.[۲] و بنا بر این تفسیر، پس مراد به ﴿ **الَّذِينَ سُعِدُوا** ﴾ همان اشخاص باشند که سعادت یافتند به خروج از نار که به رحمت پروردگار، مخلّد در جنّت شوند. وکیف کان[۳] اشکالی نباشد در آنچه مستفاد از نصوص و ظواهر آیات است ـ از خلود اهل جنّت در جنّت و اهل نار در نار.

← رستاخیز است تا زمانی که آسمان‌ها و زمین برقرار باشد. فرمود: و امّا این فرمایش خدا که: ﴿ و امّا کسانی که نیکبخت شده‌اند در بهشت جاودانند ﴾ به این معناست که: در بهشت دنیا هستند که ارواح اهل ایمان بدان جا منتقل می‌شوند ﴿ تا آسمان‌ها و زمین برجاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. بخششی است که بریدنی نیست ﴾ یعنی: از نعمت‌های اخروی جدا و گسسته نشوند، بلکه بدان متّصل و پیوسته باشند و همواره برخوردار گردند. این آیه پاسخ به کسی است که عذاب قبر را انکار می‌کند و ثواب و عقاب در دنیا و برزخ را برنمی‌تابد. [تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۷۳، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۸۵، ش ۵]

۱. یعنی: این دو آیه دربارهٔ آن عدّه از شوربختان و نیکبختان است که اهل جاودانه ماندن [در همان وضعیّت] نیستند [تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۴۸، ح ۸].

۲. یعنی: فرمایش خدای متعال که: ﴿ در بهشت جاودانند تا آسمان‌ها و زمین برجاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد ﴾ دربارهٔ آنهاست که از دوزخ خارج خواهند شد، و از ابن‌عبّاس روایت شده: کسانی که شقی و نگونسار شدند کافری در میانشان نیست، بلکه عدّه‌ای یکتاپرست می‌باشند که به خاطر گناهانشان وارد دوزخ می‌شوند، سپس خداوند به ایشان تفضّل و بخشایش نموده و آنها را از دوزخ به بهشت منتقل می‌کند، پس در حالتی شقی و بدبخت و در حالتی دیگر سعید و نیکروز می‌باشند [تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۶، و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۴۳].

۳. وکیف کان: و به هر تقدیر، و به هر صورت.

و امّا نصوص اخبار وارده در مقام، پس آن نیز بسیار است که اکتفا می‌نماییم به ذکر قلیلی از کثیر آن در مقام. و در بحار از تفسیر قوله تعالی: ﴿ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ ﴾[1] از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است که: چون داخل شوند اهل جنّت در جنّت و اهل نار در نار، منادی‌ای از جانب پروردگار ندا نماید که: ای اهل جنّت و ای اهل نار! آیا می‌شناسید موت را به صورتی از صورت‌ها؟ جواب گویند که: نمی‌شناسیم آن را. پس آن وقت امر شود که موت را حاضر نمایند به صورت کَبْشِ اَمْلَح[2]، و واقف سازند آن را مابین اهل جنّت و نار، و ملائکه ندا نمایند به اهل جنّت و نار که: مُشرِف شوید و نظر نمایید. چون مُشرِف شوند، امر شود که ذبح نمایند موت را. آن گاه ندا نمایند که: یا أهل الجنّة ویا أهل النار، خلّدوا فلا موت أبداً.[3] و این است معنی قوله تعالی: ﴿ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ ﴾[4] ـ أي: قضي على أهل الجنّة بالخلود فيها، وقضي على أهل النار بالخلود فيها[5].[6]

و نیز به روایت دیگر از ابی‌سعید خدری روایت کرده که: قال رسول الله ﷺ: إذا دخلَ أَهلُ الجَنَّةِ الجَنَّةَ وأَهلُ النّارِ النّارَ، قيلَ: يا أَهلَ الجَنَّةِ، فَيُشرِفونَ ويَنظُرونَ، وقيلَ: يا أَهلَ النّارِ، فَيُشرِفونَ ويَنظُرونَ، فَيُجاءُ بِالموتِ كَأَنَّهُ كَبشٌ أَملَحُ... فَيُذبَحُ، ثُمَّ يُقالُ: يا أَهلَ الجَنَّةِ، خُلُودٌ[7] فَلا مَوتَ، ويا أَهلَ النّارِ، خُلُودٌ فَلا مَوتَ. وفي ذٰلِكَ قوله: ﴿ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ﴾ أي: فَرَغَ مِنَ الأمرِ.[8]

---

۱. یعنی: و آنان را از روز حسرت بیم ده. [سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۹]

۲. کبش املح: قوچ سیاه و سفید.

۳. یعنی: ای بهشتیان و ای دوزخیان! جاودان باشید؛ که دیگر مرگی نیست.

۴. و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که داوری انجام گیرد و حال آنکه آنها در غفلتند.

۵. یعنی: بر بهشتیان حکم شود که در بهشت جاودان باشند، و بر جهنّمیان حکم شود که مدام در جهنّم بمانند.

۶. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۶، ح ۴، و نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۰ ـ ۵۱.

۷. در کتاب شریف بحار این مورد و مورد بعد: خلود.

۸. یعنی: پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی بهشتیان وارد بهشت شوند و دوزخیان وارد جهنّم گردند گفته می‌شود: «ای ←

و همین روایت را نیز از حضرت باقر و حضرت صادق ﷺ روایت نموده، و در آخر روایت چنین فرمودند: **فَيفرَحُ أَهلُ الجَنَّةِ فَرحاً شَديداً، لَو كانَ أَحدٌ يَومئذٍ مَيِّتاً لَماتوا فَرحاً، ويَشهَقُ أَهلُ النّارِ شَهقَةً لَو كانَ أَحدٌ يَومئذٍ مَيِّتاً لَماتوا.**[1] و نیز در روایت دیگر از ابی‌بصیر از حضرت باقر ﷺ نقل کرده که: آن حضرت فرمودند که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل نار داخل نار، موت را آورند به صورت کَبشی و ندا نمایند اهل دارین[2] راکه: مُشرِف شوید. چون اقبال نمایند، ندا کنند که: این است آن موتی که در دنیا خائف از آن بودید. پس اهل جنّت گویند: **اللّهمّ، لا تدخل الموت علينا.**[3] و اهل نار گویند: **اللّهمّ، أدخل الموت علينا.** و بعد از آن ذبح نمایند موت را مانند گوسفند، و ندا نمایند که: **لا مَوتَ أَبداً. أَيتِنوا بِالخُلودِ، فَيَفرَحُ أَهلُ الجَنَّةِ فَرَحاً لَو كانَ أَحدٌ يَومئذٍ يَموتُ مِن فَرحٍ لَماتوا، ويَشهَقُ أَهلُ النّارِ شَهقَةً لَو كانَ أَحدٌ يَموتُ مِن شَهيقٍ لَماتوا، وهُوَ قولُ الله ـعزّ وجلّ ـ: ﴿ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ﴾**[4].[5]

← اهالی بهشت!» و ایشان سر بلند کرده و از بلندی نظاره می‌کنند، و گفته می‌شود: «ای اهالی دوزخ!» آنها نیز سرک کشیده و می‌نگرند. سپس مرگ را می‌آورند که گویی قوچی سیاه و سپید است و آن را ذبح می‌کنند. سپس گفته می‌شود: ای بهشتیان! در بهشت جاودانه باشید بدون مرگ و نیستی، و ای اهل دوزخ! تا ابد بدون مرگ در جهنّم بمانید، و در این باره است فرمایش خداکه: ﴿و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که داوری انجام گیرد﴾ یعنی: امر قیامت به پایان رسد. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵ و ...]

۱. یعنی: پس بهشتیان بشدّت شادمان می‌شوند، طوری که اگر قرار بود در آن هنگام کسی بمیرد آنها از شادی می‌مردند، و دوزخیان نعره‌ای سر می‌دهند که اگر قرار بود کسی بمیرد ایشان از این فریاد حسرت جان می‌سپردند. [تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۲۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵]

۲. یعنی: اهل دو سرا، اهل دو عالم بهشت و دوزخ.

۳. یعنی: خداوندا! مرگ را بر ما داخل مفرما.

۴. یعنی: هرگز مرگی در کار نخواهد بود. یقین داشت باشید که جاودانگی و خلود است. پس بهشتیان چنان خوشحال می‌شوند که اگر قرار بود کسی از خوشحالی بمیرد آنها از شادمانی می‌مردند، و اهل دوزخ نعره‌ای سر دهند که اگر قرار بود کسی از فریاد حسرت بمیرد ایشان می‌مردند، و این همان فرمایش خدای پیروز ارجمند است که: ﴿و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که داوری انجام گیرد﴾.

۵. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵، ضمن حدیث ۲.

و اخبار صریحه در باب خلود بر حدّ تواتر معنوی، بلکه بعید نباشد که بعضی از فقرات آن تواتر لفظی نیز باشد. من أراد الاطّلاع فلیرجع إلی التتبّع في الأخبار والآثار في مظانّها[1].

مقالهٔ ثانیه در بیان تَسرمُد عذاب است بر اهل نار ـ از مشرکین و منافقین و کفّار. بدان که اجماعی تمام مسلمین ـ بلکه از ضروریّات دین ـ است تَسرمُد عذاب و دوام عقاب از برای مشرکین و منافقین و کفّار در نار جهنّم. و نصوص آیات و تواتر اخبار در مسئلهٔ دوام عذاب کفّار، زیاده از نصوص وارده در باب اصل خلود است.

وقال تعالی: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴾[2]؛ چه حق تعالی در این آیهٔ شریفه تصریح فرموده است به خلود و دوام عذاب و عدم تخفیف آن، و آنکه ایشان منظور نظر لطف الهی نخواهند بود. وقال تعالی: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴾[3]. و لفظ «کلّما» صریح در استغراق و تأبیدِ زمان است. و تعلیل فرمود تبدیل جلود ایشان را به جهت آنکه اذاقه[4] نمایند عذاب الهی را دائماً، که تجدید عذاب شود بر ایشان آناً فآناً[5]. وقال تعالی: ﴿ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴾[6]؛ چه حق تعالی در

---

۱. یعنی: هرکس تمایل دارد باید به هر جا که گمان می‌کند روایات و مطالبی در این باره وجود داشته باشد رجوع کند.

۲. یعنی: کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد. در آن جاودانه بمانند، نه عذابشان کاسته گردد و نه مهلت یابند. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۱ ـ ۱۶۲]

۳. یعنی: بزودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی درآوریم که هرچه پوستشان بریان گردد پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. [سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۶]

۴. إذاقه: چشاندن.

۵. یعنی: آن به آن.

۶. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۱۵ ـ ۱۷.

این آیهٔ شریفه اخبار فرموده به آنکه: اتیان می‌شود به اهل عذاب، اسباب موت از جمیع جهات. و با این احوال میّت نخواهند شد، بلکه دائماً در عذاب جهنّمند. و از پشت سر ایشان، عذاب غلیظ شدیدی است که مُعذَّب به آن خواهند بود، بدون آنکه از برای ایشان موت و فنایی باشد.

وقال تعالی: ﴿ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ * يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ * وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴾[1]؛ چه حق تعالی در این آیهٔ شریفه، بعد از ذکر کثیری از عقوبات کفّار در جهنّم، به طریق استغراق و تأبید زمان می‌فرماید که: هر زمان که اراده نمایند خروج از جهنّم را از جهت کثرت غم و حزن و شدّت عذاب، باز اعاده داده می‌شوند که اذاقه نمایند عذاب حریق دردناک سوزاننده را، که ابداً خلاصی از برای ایشان از اذاقهٔ عذاب نخواهد بود.

وقال تعالی: ﴿ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾[2]؛ أي: ذوقوا العذاب الذي لا فناء له.[3] وقال تعالی: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَ وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴾[4]؛ چه حق تعالی حکایت می‌فرماید از اهل نار که ایشان طلب تخفیف عذاب می‌نمایند، و لو به یک روز. و دعای ایشان مستجاب نخواهد شد، بلکه دائماً خائض در لُجّهٔ عذاب الهی خواهند بود که تخفیفی در عذاب ایشان نخواهد شد.

وقال تعالی: ﴿ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً ﴾[5]؛ چه حق تعالی در این آیهٔ شریفه

---

۱. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۹ ـ ۲۲.

۲. سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۴. یعنی: و به [سزای] آنچه انجام می‌دادید عذاب جاودان را بچشید.

۳. یعنی: بچشید عذابی را که از بین رفتنی نیست.

۴. یعنی: و کسانی که در آتشند به نگهبانان جهنّم می‌گویند: پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد. می‌گویند: مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا. می‌گویند: پس بخوانید. و دعای کافران جز در بیراهه نیست. [سورهٔ غافر، آیهٔ ۴۹ و ۵۰]

۵. یعنی: پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم. [سورهٔ نبأ، آیهٔ ۳۰]

تصریح فرمود به شدّت عذاب دائمی، به لفظ «لن» که صریح در تأبید و دوام است، وقال تعالی: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾[1].

ومن كلام أمير المؤمنين ﷺ: احذَروا ناراً قَعرُها بَعيدٌ، وحَرُّها شَديدٌ، وعَذابُها جَديدٌ. دارٌ لَيسَ فيها رَحمةٌ، ولا تُسمَعُ فيها دَعوةٌ، ولا تُفرَّجُ فيها كُربَةٌ، ومن كلامه ﷺ: في عَذابٍ قَدِ اشتَدَّ حَرُّه، وبابٍ قَد أُطبِقَ عَلى أَهلِه، في نارٍ لَها كَلَبٌ وجَلَبٌ، ولَهَبٌ ساطِعٌ، وقَصيفٌ هائِلٌ، لا يَظعَنُ مُقيمُها، ولا يُفادى أَسيرُها، ولا تُفصَمُ كُبولُها، لا مُدَّةَ فِي الدّارِ فَتَفنى، ولا أَجلَ لِلقَومِ فَيُقضى. والكلب ـ بالتحريك ـ: الشدّة، والجلب: الصوت، واللهب: إيقاد النار واشتعالها، والقصيف: الصوت الشديد. «لا يَظعَنُ مُقيمُها» أي: لا يرتحل ساكنها، و«لا تُفصَمُ كُبولُها» أي: لا تكسر ولا تنفكّ قيودها وسلاسلها.

ومن كلامه ﷺ: ويُنفَخُ فِي الصُّور فَيَفزَعُ مَن فِي السَّماواتِ ومَن فِي الأَرضِ إلّا مَن شاءَ اللهُ، فَكَيفَ مَن عَصى بِالسَّمعِ والبَصرِ واللِّسانِ واليَدِ والرِّجلِ والفَرجِ والبَطنِ، إن لَم يَغفِرِ اللهُ لَهُ ويَرحَمهُ مِن ذلِكَ اليَومِ؟ لأَنَّهُ يَصيرُ إلى [غَيرِهِ إلى] نارٍ قَعرُها بَعيدٌ، وحَرُّها شَديدٌ، وشَرابُها صَديدٌ، وعَذابُها جَديدٌ، ومَقامِعُها حَديدٌ، لا يُفتَرُ[2] عَذابُها، ولا يَموتُ ساكِنُها. دارٌ لَيسَ فيها رَحمةٌ، ولا تُسمَعُ لِأَهلِها دَعوةٌ.

ومن كلامه ﷺ: وأَعظَمُ ما هُنالِكَ بَليّةً نُزُلُ الحَميمِ، وتَصلِيةُ الجَحيمِ، وفَوراتِ[3] السَّعيرِ...، لا فَترةٌ مُريحَةٌ، ولا دَعةٌ مُزيحةٌ[4]. ومن كلامه ﷺ: فَخلَّدهُم فِي النّارِ، وأَوثَقَ مِنهُم الأَقدامَ، وغَلَّ مِنهُم الأَيدي إِلَى الأَعناقِ، وأَلبَسَ أَجسادَهُم سَرابيلَ القَطِران، وقُطِّعَت لَهُم مِنها مُقطَّعاتٌ مِنَ النّارِ، هُم في عَذابٍ قَدِ اشتَدَّ حَرُّه، ونارٍ قَد أُطبِقَ عَلى أَهلِها، فَلا يَفتَحُ

---

۱. یعنی: و کسانی که کافر شده‌اند آتش جهنّم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان نمی‌شود تا بمیرند، و نه عذاب آن از ایشان کاسته شود. هر ناسپاسی را چنین کیفر می‌دهیم. [سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۶]

۲. در کتاب شریف بحار: لا یغیّر.

۳. در نسخ: ونورات.

۴. در نسخ: تریحة.

عَنهُم أَبداً، ولا يَدخلُ عَلَيهِم ريحٌ أَبداً، ولا يَنقَضي مِنهُم غَمٌّ[1] أَبداً، والعَذابُ أَبداً شَديدٌ، والعِقابُ[2] أَبداً جَديدٌ، لا الدّارُ زائلةٌ فَتَفنَى، ولا آجالُ القَومِ تُقضى، ثُمَّ حكَى نِداءَ أَهلِ النّارِ: ﴿ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ﴾. قال: أي: نَموتُ، فَيَقولُ مالِك: إِنَّكُم ماكِثُونَ.

وفي عقائد الصدوق ﷺ: اعتقادنا في النار أنّها دار الهوان، ودار الانتقام من أهل الكفر والعصيان. ولا يخلد فيها إلّا أهل الكفر والشرك ـ إلى أن قال: ـ وأهل النار هم المساكين حقّا، ﴿ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا ﴾، ﴿ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً * إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً ﴾، وإن استطعموا أُطعموا من الزقّوم، ﴿ وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً ﴾، ينادون من مكانٍ بعيدٍ: ﴿ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴾، فيمسك الجواب عليهم أحياناً، ثمّ قيل لهم: ﴿ قَالَ اخْسَؤُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴾، ﴿ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴾.

وقال المفيد ﷺ: وأمّا النار فهي دار من جهل الله [سبحانه]، وقد يدخلها بعض من عرفه بمعصية الله تعالى، غير أنّه لا يخلد فيها، بل يخرج منها[3] إلى النعيم المقيم، وليس يخلد فيها إلّا الكافرون. وقال تعالى: ﴿ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى * لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴾، يريد بالصلي هنا الخلود فيها، وقال: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴾، وكلّ آية تتضمّن ذكر الخلود في النار فإنّما هي في الكفّار دون أهل المعرفة ـ إلى أن قال: ـ ومن خالف أُصول أهل الإيمان من المصلّين إلى قبلة الإسلام فهو عندنا جاهل بالله [سبحانه]، وإن أظهر القول بتوحيده [تعالى] ـ كما أنّ الكافر برسول الله [ﷺ] جاهل بالله، وإن كان فيهم من يعترف بتوحيد الله تعالى.

وقال المجلسيّ ـ عليه الرحمه ـ في البحار: اعلم أنّ خلود أهل الجنّة في الجنّة ممّا

---

١. در تفسير قمى: الغمّ.
٢. در نسخ: والعذاب.
٣. در نسخ: فيها.

أجمعت عليه المسلمون، وكذا خلود أهل النار في النار ودوام تعذيبهم.[۱]

---

۱. یعنی: و از جمله سخنان امیر مؤمنان ﷺ است که: از دوزخی بهراسید کـه بس گـود است، و بسـیار سـوزان، و عذاب‌های تازه دارد. خانه‌ای که هیچ رحمت و مهربانی‌ای در آن نباشد، و هیچ صدایی شنیده نشود، و هیچ خواسته‌ای بر آورده نشود و هیچ اندوهی از دلی برداشته نشود [نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۸، ضمن شمارهٔ ۲۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۴، ح ۱۰۱ و ج ۳۳، ص ۵۸۱ـ ۵۸۲، ضمن حدیث ۷۲۶]، و از سخنان ایشان است که: در عذابی که سخت سوزان است، و دروازه‌ای که بر اهل خود بسته شود، و در آتشی گـزنده وگیرنده، با شعله‌هایی افروخته و زبانه کشنده، و بانگی هولناک، که ساکن آن جا را هرگز کوچ ندهند، و برای آزادی اسیران و دربندان آن جا فدیه پذیرفته نشود، و غل و زنجیرهای آن جا از هم نگسلد و شکسته نشود، زمانی در آن جا نیست که به پایان برسد و منقضی گردد، و برای دوزخیان وقت معیّنی نباشد که به پایان برسد، که «کَلَب» [در فرمایش امـام ﷺ] شـدّت، و «جَـلَـب»: صـدا، و «لَـهَـب» آتش‌افـروزی و شـعله‌وری آن، و «قصیف» بانگ بلند است، «لا یُظعن مُقیمها» یعنی: ساکن آن جا راکوچ ندهند، و «لا تُفصَم کبولها» یعنی: قید و بندهای آن شکسته و گسسته نشود.

و از سخنان امام ﷺ است که: و در شیپور دمیده شود و همهٔ اهالی آسمان‌ها و زمین بی‌تاب و هراسان شوند، مگر آنان که خدا بخواهد، پس چگونه خواهد بود حال و روز کسی که با گوش و چشم و زبان و دست و پـا وشکم و زیر شکم خود معصیت کرده باشد، اگر خدا این فرد گنهکار را در آن روز نیامرزد و به او رحم نکند؟ زیرا او به سوی [چیزی دیگر به سوی] آتشی می‌رود که بسیار گود و عمیق است و گرمایش سوزان و نوشیدنی‌هایی چرکین و گداخته و عذاب‌ها و شکنجه‌هایی تازه و پُتک‌هایی آهنین دارد که هرگز عذاب آن سسـتی نـیابد، وساکنان دوزخ هرگز نمیرند، خانه‌ای که هیچ رحمت و مهربانی در آن نباشد و هیچ خواسته‌ای از اهـالی آن پذیرفته و برآورده نشود. [امالی شیخ مفید، ص ۲۶۶، ضمن حدیث ۳؛ امالی شیخ طوسی، ص ۲۹، ضـمن حدیث ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۰۴، ضمن حدیث ۱۶ و ج ۷۴، ص ۳۸۹، ضمن حدیث ۱۱]

و از سخنان ایشان است که: بزرگترین بلایی که در دوزخ است پذیرایی با حمیم (آب داغ و مذاب که بر سر ایشـان ریزند) است، و افتادن در دوزخ، و شعله‌هایی بر افروخته و زبانه کشنده ...، که هیچ درنگ و تعطیلی بـرای آسایش و هیچ فرصت آرامش و راحتی که بتواند عذاب را برطرف نماید در آن جا نباشد [نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۴۵، ضمن خطبهٔ ۸۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۴، ضمن حدیث ۶۹ و ج ۷۴، ص ۴۲۹، ضمن حدیث ۴۴]، و از سخنان ایشان ﷺ است که: آنها را تا ابد در آتش می‌اندازد، و پاهایشان را به بند کشد، و دستانشان را با زنجیر به گردن بیاویزد، و بر پیکرشان جامه‌هایی از قطران بپوشاند که از پاره‌های آتش دوخـته شده‌اند، آنها در آتشی باشند که عذاب آن بسیار سوزان است، آتشی که دریوش آن گذارده و بسته شود و هرگز بر روی ایشان باز نگردد، و هرگز نسیم و رایحهٔ راحتی بر آنها وارد نشود، و هیچ گاه اندوه آنها به پایان نـرسد، و عذابی که تا ابد سخت است، و عذابی که تا ابد تازه و نو باشد، نه خانه‌ای زوال‌پذیر است تا از بین برود، و نه

←

و در حقّ الیقین چنین می‌فرماید که: خلافی نیست میان مسلمانان در اینکه کفّار

← زمان معیّن دوزخیان به پایان می‌رسد. سپس فریاد اهل دوزخ را حکایت کرد که: ﴿و فریاد کشند: ای مالک! پروردگارت جان ما را بستاند﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۷]. فرمود: یعنی: بمیریم، که مالک در پاسخ آنها می‌گوید: همچنان شما در این حال درنگ می‌کنید. [تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۲، ح ۳۴] و در [کتاب] عقاید شیخ صدوق آمده است: اعتقاد ما دربارهٔ دوزخ این است که خانهٔ خواری و پستی باشد، و خانهٔ انتقام‌کشی از کافران و گردنکشان، و تنها کافران و مشرکان در آن خالد و برای همیشه خواهند بود... و دوزخیان تهیدستان به معنای حقیقی هستند. ﴿حکم به مرگ بر ایشان نمی‌شود تا بمیرند، و نه عذاب آن از ایشان کاسته شود﴾، ﴿در آن جا نه خنکی‌ای چشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکابه‌ای﴾، و اگر غذایی طلب کنند زقّوم خورانده خواهند شد، ﴿و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند. وه، چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است!﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹]. از جای دوری فریاد می‌کنند: ﴿پروردگارا! ما را از این جا بیرون بر. پس اگر باز هم [به بدی] برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود﴾، پس پاسخشان لختی به تأخیر می‌افتد، سپس به ایشان گفته می‌شود: ﴿در آن گم شوید و با من سخن مگویید﴾ [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۸]، ﴿و فریاد کشند: ای مالک! پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید﴾ [سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۷]. [الاعتقادات في دین الإمامیّة، ص ۷۷ ـ ۷۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۴، ضمن شمارهٔ ۱۰۲]

و شیخ مفید ﷺ فرموده است: دوزخ خانهٔ کسی است که خداوند [پاک و منزّه] را نشناسد، و گاهی نیز برخی خداشناسان به خاطر گناه و معصیت وارد دوزخ می‌شوند، جز اینکه آنها تا ابد در دوزخ نمی‌مانند، بلکه از آن جا به بهشت پرنعمت و پایدار منتقل می‌شوند، و تنها کافرانند که برای همیشه در دوزخ باقی خواهند بود، و خدای متعال فرموده است: ﴿پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد هشدار دادم. جز نگونبخت‌تر در آن درنیاید. همان که تکذیب کرد و رخ برتافت﴾ [سورهٔ لیل، آیهٔ ۱۴ ـ ۱۶]، که منظور از «درآمدن» در این جا خلود و جاودان بودن است، و فرمود: ﴿بزودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند در آتشی درآوریم که هرچه پوستشان بریان گردد پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند﴾. و هر آیه‌ای که در آن سخن از خلود و ماندگاری ابدی در دوزخ گفته شده تنها دربارهٔ کافران است نه خداشناسان...، و هرکس با اصول اهل ایمان مخالفت ورزد در حالی که از زمرهٔ نمازگزاران به سوی قبلهٔ اهل اسلام باشد به نظر ما نادان و خدانشناس است، هرچند در سخن اظهار یکتاپرستی کند ـ همان طوری که کافران به رسول خدا [ﷺ] نیز خدا را نشناخته‌اند، ولو اینکه برخی از ایشان هم اعتراف به توحید و یگانگی خدا [ی متعال] بکنند. [تصحیح اعتقادات الإمامیّة، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۲۵ ـ ۳۲۶]

و مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار فرموده: بدان که خلود بهشتیان در بهشت از مسایلی است که همهٔ مسلمانان بر آن اتّفاق نظر و اجماع دارند، و همین طور خلود اهل دوزخ و دوام و پایداری عذاب آنها نیز اجماعی است. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۰]

و منافقین که حجّت بر ایشان تمام شده باشد، مخلّد در عذاب جهنّمند و عذاب هرگز از ایشان سبک نمی‌شود.[۱]

بالجمله، مسئلهٔ خلود کفّار در نار و تَسرمُد عذاب بر ایشان، از بدیهیّات و امور واضحهٔ دین اسلام است که ناطق است بر آن نصوص کتاب و تواتر اخبار. و شبهات مشکّکین در مسئلهٔ خلود و تسرمد عذاب ـ چنان که ذکر می‌شود ـ شبهه‌ای در مقابل بداهت است که محلّ اعتنا نخواهد بود.

[در بیان شبهات وارده بر مسئلهٔ خلود و تسرمد عذاب]

مقالهٔ ثالثه در بیان شبهات وارده بر مسئلهٔ خلود و تسرمد عذاب و جواب آن است.

شبههٔ اولی آنکه: قوای جسمانیّه متناهیه و محدود است و آن منافی با دوام و خلود است، با آنکه مقتضای قاعدهٔ عقلیّه فانی شدن رطوبت مادّهٔ حیات است به حرارت نار، سیّما حرارت نار جهنّم. پس لابد و لا علاج منجر به فنا می‌شود، و تَسرمُد عذاب با بقای حیات، خارج از قضیّهٔ عقل است.

جواب از این شبهه آنکه: قادر علیم در آخرت، مادّهٔ انسانی را چنان استعداد و بنیه عطا فرماید که قابل باشد از برای بقا و خلود و دوام عذاب ـ چنان که در دنیا نیز نظیر چنین استعدادی به مخلوقات عظیمهٔ خود عطا فرموده؛ از قبیل سماوات و ارضین و جبال که به حوادث ایّام و سنین و دهور باقی و غیرفانی‌اند تا روز قیامت ـ. و قواعد عقلیّه منافی با تجویز چنین امری نخواهد بود، و ضرورت شرع و نصوص آیات و تواتر اخبار بر جواز وقوع آن نیز قائم شده است، مِن قوله تعالی: ﴿ **وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ** ﴾، و قوله تعالی: ﴿ **كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ** ﴾. پس شبههٔ مذکوره از قبیل استحسانات عقلیّه[۲] است که اعتنا به آن نخواهد بود.

---

۱. حقّ الیقین، ص ۶۲۵، باب پنجم، فصل هیجدهم.

۲. یعنی: مطالبی که صرفاً از روی خوشایند عقل گفته شده است.

شبهة ثانيه آنكه: خلود و تسرمُد عذاب، لغو و عبث و بی‌فايده است و صدور چنين فعلی از حق ـ سبحانه و تعالی ـ قبيح است. وجه لزوم آنكه: فايده، يا راجع به سوی خداوند است، يا راجع به سوی عبد. والأوّل باطل؛ لأنّه تعالى غنيٌّ عن ذلك، والثاني مجرّد ضررٍ على العبد لا انتفاع به، فكيف يكون الضرر نفعاً؟

والجواب عن ذلك أنّ فعله ـ سبحانه وتعالى ـ منزّهٌ عن العبث واللغو، وخلود الكفّار في النار ودوام تعذيبهم وتسرمد العذاب عليهم إنّما هو لأجل استحقاقهم ذلك بأعمالهم ونيّاتهم، وفعله تعالى إنّما هو مجرّد انتصافٍ وعدلٍ وإعطاء كلّ ذي حقٍّ حقّه بما كسبته النفوس في دار الأعمال ـ من الحسنات والسيّآت ـ، وليس فعله تعالى من عقوبة العاصين من قبيل أفعال الملوك والسلاطين ذوي الحاجات ـ من تعذيب أعاديهم والانتقام منهم بمجرّد تشفّي القلوب وتسلية النفوس ـ، بل الغرض منه تعالى لكونه عدلاً حكيماً إيصال كلّ ذي حقّ حقّه على حسب ما اكتسبوا من الكفران والطغيان ومخالفتهم لما أمر الله به من الإيمان به تعالى وبرسوله، ونهاهم عن الكفران الذي فيه هلاكهم، وأراد ذلك منهم بالإرادة والاختيار منهم، وأتمّ عليهم الحجّة والبرهان بما انقطع به لسان معذرتهم، وأخبر بذلك في كتابه وقال: ﴿ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ ﴾. ودوام التعذيب وخلودهم في النار وتسرمد العذاب عليهم إنّما هو من مقتضيات عقائدهم ونيّاتهم وسوء أعمالهم في الدنيا باختيارهم وإرادتهم وشعورهم، ولا يلزم من ذلك جزاف أو عبث أو خلاف حكمة في فعله تعالى، بل هو انتصافٌ وعدلٌ وحكمةٌ من الحكيم على عباده؛ ليجزي الذين آمنوا بما عملوا الصالحات، ويجزي الذين كفروا بما أساؤوا السوآ، وقال: ﴿ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾، وقال تعالى: وَ ﴿ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾[1].

---

۱. يعنى: و شقّ اوّل باطل است؛ زيرا خداوند متعال از آن بی‌نياز است، و فرض دوم هم صرف ضرر و زيان بر بنده است و هيچ سودی ندارد، پس چگونه ممكن است كه ضرر سود و منفعت باشد؟

و پاسخ اين است كه: فعل خداوند متعال از بيهودگی و عبث منزّه است، و خلود و ماندگاری كافران در آتش

←

شبههٔ ثالثه آنکه: دوام عذاب الکفّار وخلودهم في النار وتسرمد العذاب علیهم ظلمٌ علیهم؛[1] زیراکه عصیان کفّار و جحود ایشان در دنیا به قدر مدّت عمر ایشان است، و در دار تکلیف، عصیان و کفران ایشان محدود و متناهی است به حسب زمان. و جزای ایشان به مقتضای قاعدهٔ عدل باید متناهی باشد به قدر زمان کفر و معصیت ایشان، و عقوبت و تعذیب زیاده از مقدار عمر، خارج از قاعدهٔ عدل است، خصوصاً با ابدیّت و تسرمد عذاب که زمان طول عمر کافر را نسبت نمی‌شود داد به خلود و ابدیّت عذاب، با آنکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ﴾[2].

← وعذاب دایمی ایشان و عقوبت سرمدی بر آنها تنها به خاطر این است که به جهت کردار و نیّت‌هایشان استحقاق آن را دارند، و کار خداوند متعال صرف انصاف و دادگری است که حقّ هر صاحب حقّی را در مقابل نیکی‌ها و بدی‌هایی که در خانهٔ اعمال (دنیا که جای تلاش و کوشش است) به دست آورده است به او ارزانی می‌دارد، و کار او از قبیل کارهای عصیانگرانی مانند پادشاهان و سلاطینِ نیازمند نیست ـ که دشمنان خود را شکنجه می‌کنند و از آنها انتقام می‌گیرند تا تنها دلشان خنک شود و آرام گیرند ـ، بلکه غرض خداوند از رهگذر اینکه دادگر و فرزانه و حکیم می‌باشد آن است که حقّ هر صاحب حقّی را بدهد به حسب کفران و ناسپاسی و گردن‌فرازی و مخالفتی که با امر و خواستهٔ خدا کرده‌اند ـ که ایمان به خداوند متعال و پیامبران او باشد ـ و ایشان را از کفران نعمت که باعث هلاکتشان است بازداشته [و مخالفت با نهی او کرده‌اند]، و خداوند این را از سر اراده و اختیار از ایشان خواسته است، و حجّت و برهان را چنان بر ایشان تمام کرده است که زبان عذرآوری و پوزش آنها را بریده است، و از این مطلب در کتاب خود خبر داده و فرموده است: ﴿بگو: حقیقت از جانب پروردگارتان است، پس هرکه بخواهد بگرود و هرکه بخواهد انکار کند﴾ [سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹]، و عذاب دایمی و خلود در آتش دوزخ و عقوبت‌های سرمدی و همیشگی بر ایشان هم تنها از اقتضاهای باورها و نیّت‌ها و کردار بد آنها در دنیاست که با اختیار و انتخاب خود و با اراده و آگاهیشان آنها را انجام دادند، که از این مطلب هم گزاف یا بیهودگی یا خلاف حکمت در فعل خداوند متعال لازم نمی‌آید، بلکه عین انصاف دادن و دادگری و حکمت از جانب خداوند حکیم بر بندگانش است، تا اهل ایمان را در برابر کردار شایستهٔ آنها پاداش بدهد و کافران را در ازای بدی‌هایی که کرده‌اند جزای بد بدهد و عقوبت کند، و فرموده است: ﴿یعنی: و به [سزای] آنچه انجام می‌دادید عذاب جاودان را بچشید﴾، و: ﴿یعنی: آری، سزای دشمنان خدا همان آتش است که در آن منزل همیشگی دارند. این جزا به کیفر آن است که نشانه‌های ما را انکار می‌کردند﴾.

۱. یعنی: دائمی بودن شکنجهٔ کفّار و جاودان بودنشان در آتش و همیشگی بودن عذاب بر ایشان ستم بر آنهاست.

۲. یعنی: و جزای بدی مانند آن بدی است. [سورهٔ شوری، آیهٔ ۴۰]

جواب از این شبهه **اوّلاً** آنکه: معصیت کفر اگرچه متناهی به حسب زمان است ـ که مدّت طول عمر کافر باشد ـ، و لکن قدریّت آن غیرمتناهی است؛ چه هر معصیتی غیر از کفر متناهی است به حسب قدر و زمان مَعاً، و معصیتی نیست مگر آنکه فوق آن و اشدّ از آن معصیت دیگری باشد مگر کفر که فوق آن معصیتی متصوّر نشود. پس خلود و تسرمد عذاب غیرمتناهی به عوض و مقابل معصیت غیرمتناهیه خواهد بود و خلاف عدل نخواهد بود، و ظلمی به جهت خلود و تَسرمُد عذاب، مترتّب نخواهد بود.

و **ثانیاً** آنکه: زمان هم به وجهی غیرمتناهی است؛ زیراکه نیّت و قصد کافر بر بقای کفر است إلی الأبد، **فیستحقّ بذلك عقاب الأبد**.[1] و این نیّت او، از قبیل تسبیباتی است که مترتّب می‌شود بر آن اسباب ابدیّه ـ نظیر آنکه اگر کسی سبب شود از برای بدعت و معصیتی که بعد از موت او باقی بماند اثر فعل او در میان مکلّفین إلی یوم النشور، پس، از برای او خواهد بود وِزر عمل مرتکبین آن بدعت. و کأنّه این همان فعلی است که مسبّب او بجای آورده؛ چنان که کثیری از اخبار ناطق به این معنی باشد. امّا در خصوص مقام، ففي البحار عن العيون بسنده عن أبي هاشم، قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن الخلود في الجنّة والنار، فقال ﷺ: **إنَّما خُلِّدَ أهلُ النّارِ فِي النّارِ لأنَّ نيّاتِهِم كانَت فِي الدُّنيا لَو خُلِّدوا فيها أن يَعصُوا اللهَ أبداً، وإنَّما خُلِّدَ أهلُ الجَنَّةِ فِي الجَنَّةِ لأنَّ نيّاتِهِم كانَت فِي الدُّنيا لَو بَقَوا أن يُطيعُوا اللهَ أبداً ما بَقَوا، فَالنِّيّاتُ تُخلِّدُ هؤلاءِ وهؤلاءِ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيةَ، قولهُ تعالى: ﴿ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ ﴾، قال ﷺ: أي: عَلى نِيّتِهِ.**[2]

---

۱. یعنی: پس به همین خاطر سزاوار شکنجهٔ دائمی شده‌اند.

۲. یعنی: پس در کتاب شریف بحار به نقل از عیون به سند وی از ابوهاشم آورده که: از امام صادق ﷺ دربارهٔ خلود در بهشت و دوزخ پرسیدم، ایشان فرمودند: اهل دوزخ همیشه در آن جا می‌مانند از این روی که نیّت آنها در دنیا چنین بوده است که اگر تا ابد در دنیا باشند همیشه خدا را معصیت و نافرمانی کنند، و بهشتیان در بهشت جاودانه هستند زیرا نیّت آنها در دنیا چنین بود که اگر تا ابد در دنیا باشند از خدا اطاعت کنند، پس این نیّت‌هاست که بهشتیان و دوزخیان را جاودانه می‌کند، سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿بگو: هرکس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند﴾ [سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۴]، امام ﷺ فرمود: یعنی: طبق نیّت خود عمل می‌کند. [بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴۷، ح ۵ و...، و نیز ر.ک: علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۱، ح ۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۵]

پس گویا نیّات کفّار به منزلهٔ تسبیب فعلی است بر کفر ابدی، که جزای عقوبت ابدی مترتّب بر آن می‌شود. ومن ذلك قوله ﷺ: **إِنَّما يُحشَرُ[1] النّاسُ عَلى نِيّاتِهِم**، وقوله ﷺ: **نِيَّةُ الكافِرِ شَرٌّ مِن عَمَلِهِ**، وبهذا لذلك كلّه قوله تعالى في حقّ الكفّار حين قالوا: ﴿ **يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** ﴾، قال تعالى: ﴿ **بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** ﴾.[2]

و امّا اخبار وارده در نظایر مقام، چون قولهم ﷺ: **مَن سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كانَ لَهُ مِثلُ وِزرِ مَن عَمِلَ بِها**، وما ورد **أَنَّ الرّاضي بِفِعلِ قَومٍ كالدّاخِلِ فيهِ مَعَهُم**. و من ذلك ما ورد من أنّ من رضي بفعلٍ فقد لزمه.[3] و از این قبیل است آنچه وارد شده است که: گناه اوّلین و آخرین حمل شود بر شیطان رجیم. و مثل این است آنچه در اخبار کثیره وارد شده که: چون حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ ظهور نماید، جمیع گناه اوّلین و آخرین را بار نمایند بر ابی الشرور ابوالعلائق ـ یعنی: حقیقت شیطان رجیم ـ.

و ممکن است تمسّک نمود در این مقام بقوله تعالی: ﴿ **إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ**

---

۱. در مصادر: إنّ الله یحشر.

۲. یعنی: و از همین باب است فرمایش امام ﷺ که: مردم فقط بر اساس نیّت‌های خود محشور خواهند شد [المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳۲۵؛ الکافی، ج ۵، ص ۲۰، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۰۹، ح ۲۹]، و فرمایش امام ﷺ که: نیّت کافر بدتر از کار اوست [الکافی، ج ۲، ص ۸۴، ضمن حدیث ۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۲۴، ضمن حدیث ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۹، ضمن حدیث ۲ و ...]، و شاهد تمام آنچه گفتیم فرمایش خداوند متعال در حقّ کافران است وقتی که گفتند: ﴿کاش بازگردانده می‌شدیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۲۷]، خداوند متعال فرمود: ﴿بلکه آنچه پیش از این نهان می‌داشتند برای آنان آشکار شده است، و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغگویند﴾ [سورهٔ انعام، آیهٔ ۲۸].

۳. یعنی: هرکه رسم بدی بنا کند برای او مثل گناه هرکس که به آن عمل کند خواهد بود [ر.ک: مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۳۲]، و آنچه روایت شده مبنی بر اینکه هرکس به کاری راضی باشد گویا آن را مرتکب شده [نهج البلاغة، ج ۴، ص ۴۰، کلمهٔ ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۹۶، ح ۷]، و از همین باب است آنچه روایت شده که کسی که راضی به کاری باشد آن کار همراه او خواهد بود [تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۷].

تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ﴾[۱]، ومن ذلك قوله تعالى: **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً﴾**[۲]، فتدبّر.

مقالهٔ رابعه آنکه: بعضی از حکما اگرچه تسلیم نموده‌اند خلود کفّار را در نار، و لکن منکرند تسرمُد عذاب را، و آن را منافی با رحمت پروردگار دانند. و ملخّص کلمات ایشان آنکه از برای همهٔ موجودات، غایت ذاتیّه‌ای باشد که به حرکت جوهریّه حرکت نمایند به سوی آن غایت و مقصد ذاتی خود، **والكلّ لهم تشوّقٌ طبيعيٌّ إلى عالم القدس والملكوت، فلهم تشوّقٌ طبيعيّةٌ وعبادةٌ ذاتيّةٌ**[۳] که بذاتها طالب حق باشند و مشتاق لقای حقّند بالذّات. و عداوت و کراهت و بُعد و دوری ایشان از حق، بالعَرَض است نه بالذّات. پس کسی که بالذّات محبّ خدا باشد و بفطرته الأصليّة حق تعالی نیز محبّ لقای او باشد بالذّات. و کسی که کاره لقای حق باشد بالعرض به جهت مرض و سوء عادات، خداوند هم کاره لقای او باشد بالعرض نه بالذات. پس عذاب او در مدّتی باشد که بریّ و منزّه از مرض شود و عود به فطرت اوّلیّهٔ خود نماید و از عالم قدس و ملکوت که وصل به حق شود، و یا آنکه معتاد شود به کیفیّت مخصوصه‌ای از عذاب به طبیعت ثانویّه که رفع شود از او آلم نار و عذاب جحیم که به حسب طبیعت، مُلتَذّ[۴] و مَحظوظ شود به نار جحیم، و شامل شود او را رحمت واسعهٔ ربّ العالمین، **بأن يكون خالداً في النار ولا يتألّم منها**.[۵] و به منزلهٔ کسی باشد که مأنوس به عذاب باشد فطرتاً چون سایر موجودات در جحیم و ملائکهٔ موکّلین به نار الیم که متألّم از نار نشوند، کأنّه جنسیّت و سنخیّت به هم رسانیده باشند. و گویا که نار نعیم است در طبع ایشان

---

۱. یعنی: اگر آنچه در دل‌های خود دارید آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۴]

۲. یعنی: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند. [سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۳]

۳. یعنی: و همه میلی ذاتی به عالم قدس و ملکوت دارند، پس برایشان شوقی طبیعی و عبادتی ذاتی است.

۴. ملتذّ: لذّت برنده.

۵. یعنی: به این صورت که در آتش جاودان باشد و از آن رنج نکشد.

که اگر داخل در جنّت شوند متألّم گردند؛ به جهت موافق نبودن طبع او به نعمای جنان و حوریات حسان، بلکه التذاذ یابند به آنچه مشغول باشند از نار و زمهریر و آنچه در جهنّم است از گزیدن حَیّات و عَقارب؛ چنان که اهل جنّت، التذاذ یابند به آنچه مشغول باشند از ظِلال و نور و نَعیم و حُور حِسان به جهت اقتضای طبایع ایشان به این امور ـ. و مثال آن در این عالم حسّی چون جُعَل[1] که طبیعت او چنان باشد که متضرّر شود از بوی گل سرخ، و التذاذ یابد از رياح نَتِنه[2] و اشیای متعفّنه؛ و چون مزاج محرور[3] از انسان که متضرّر و متألّم شود از بوی مسک. پس لذایذ و آلام، تابع ملایمات طبیعیّه و عدم ملایمات طبیعیّه باشند، لاغیر.

وفي الأسفار ما هو لفظه: فعلم أنّ الأشياء كلّها طالبة لذاتها للحقّ مشتاقةً إلى لقائه بالذات، وأنّ[4] العداوة والكراهة طاريةٌ بالعرض، فمن أحبّ لقاء الله بالذات أحبّ الله لقاءه [بالذات]، ومن كره لقاء الله بالعرض لأجل مرض طار على نفسه كره الله لقاءه بالعرض، فيعذّبه مدّةً حتّى يبرأ من مرضه، ويعود إلى فطرته الأُولى أو يعتاد بهذه الكيفيّة المرضيّة وزال ألمه وعذابه لحصول اليأس، ويحصل [له] فطرة أُخرى ثانيةً، وهي فطرة الكفّار الآيسين من رحمة الله الخاصّة بعباده، وأمّا الرحمة العامّة فهي التي وسعت كلّ شيء، كما قال: ﴿عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾، انتهى.

ثمّ نقل عن الشيخ الأعرابيّ في الفتوحات ما هو لفظه: يدخل أهل الدارين فيهما، السعداء بفضل الله وأهل النار بعدل الله، وينزلون فيهما بالأعمال ويخلدون فيهما بالنيّات، فيأخذ الألم جزاء العقوبة موازيا لمدّة العمر في الشرك في الدنيا، فإذا فرغ الأمد جعل لهم نعيم[5]

---

۱. جُعَل: سرگین غلطان، حشره‌ای است سیاه و پردار بزرگ‌تر از سوسک‌های خانگی که در بیابان‌های گرم پیدا می‌شود و بیشتر روی سرگین حیوانات می‌نشیند.

۲. رياح نَتِنه: بوهای متعفّن.

۳. محرور: گرم شده از حرارت آتش یا تب.

۴. در مصدر: وإن كانت.

۵. در مصدر: نعيما.

في الدار التي يخلدون فيها، بحيث إنّهم لو دخلوا الجنّة تألّموا لعدم موافقة الطبع الذي جبلوا عليه، فهم يتلذّذون بما هم فيه من نارٍ وزمهريرٍ وما فيها من لدغ الحيّات والعقارب كما يلتذّ أهل الجنّة بالظلال والنور و [لثم] الحسان من الحور؛ لأنّ طبائعهم يقتضي ذلك. أ لا ترى الجعل على طبيعةٍ يتضرّر بريح الورد ويلتذّ بالنتن، والمحرور من الإنسان يتألّم بريح المسك؟ فاللذّات تابعة للملائم، والآلام تابعةٌ لعدمه.

وفي كلامٍ آخر منه في الأسفار: وقال في الفتوحات: فعمرت الداران ـ أي: دار النعيم ودار الجحيم ـ وسبقت الرحمة الغضب، ووسعت كلّ شيءٍ [حتّى] جهنّم ومن فيها، والله أرحم الراحمين، وقد وجدنا في نفوسنا ممّن جبل على الرحمة بحيث لو مكّنه الله في خلقه لأزال صفة العذاب عن العالم، والله قد أعطاه هذه الصفة، ومعطي الكمال أحقّ به، وصاحب هذه الصفة أنا وأمثالي، ونحن عبادٌ مخلوقون أصحاب أهواء وأغراض، ولا شكّ أنّه أرحم بخلقه منّا، وقد قال عن نفسه: إنّه أرحم الراحمين،[1] فلا شكّ[2] أنّه أرحم بخلقه منّا، ونحن عرفنا من نفوسنا هذه المبالغة، انتهى كلامه.

وقال في الأسفار بعد ذلك الكلام المنقول من الفتوحات: ولك أن تقول: وقد قام الدليل العقليّ على أنّ الباري ـ سبحانه ـ لا ينفعه [الطاعات] ولا يضرّه المخالفات[3]. وإنّ كلّ شيء جارٍ بقضائه وقدره، وإنّ الخلق مجبورون في اختيارهم، فكيف تسرمد العذاب عليهم؟ وجاء في الحديث: وآخر من يشفع وهو أرحم الراحمين.

وقال أيضاً في جملة من كلماته: والأولى في الاستدلال على هذا المطلب أن يستدلّ بقوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾ الآية؛ فإنّ المخلوق الذي غاية وجوده أن يدخل في جهنّم بحسب الوضع الإلهيّ والقضاء الربّانيّ لا بدّ أن يكون ذلك الدخول موافقاً لطبعه وكمالاً لوجوده؛ إذ الغايات ـ كما مرّ ـ كمالاتٌ للوجودات، وكمال

---

١. ﴿وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.
٢. در مصدر: فلا نشكّ.
٣. در نسخ: المخلوقات.

الشيء الموافق له لا يكون عذاباً في حقّه، وإنّما يكون عذاباً في حقّ غيره ممّن خلق للدرجات العالية.

وقال أيضاً في بعض كلماته نقلاً عن الفتوحات: ولا يلزم من كان من أهل النار الذين يعمرونها أن يكونوا معذّبين بها؛ فإنّ أهلها وعمّارها مالك وخزنتها ـ وهم ملائكة ـ وما فيها من الحشرات والحيّات وغير ذلك من الحيوانات تبعث يوم القيامة ولا واحد منهم يكون النار عليهم عذاباً، كذلك من يبقى فيها لا يموتون ولا يحيون.

وقال أيضاً في الأسفار نقلاً عن القيصريّ في شرح الفصوص: واعلم أنّ من اكتحل عينه بنور الحقّ يعلم أنّ العالم بأسره عباد الله، وليس لهم وجود وصفةٌ وفعلٌ إلّا بالله وحوله وقوّته، وكلّهم محتاجون إلى رحمته، وهو الرحمن الرحيم، ومن شأن من هو موصوفٌ بهذه الصفات ألّا يعذّب أحداً عذاباً أبداً، وليس ذلك المقدار[1] أيضاً إلّا لأجل إيصالهم إلى كمالهم المقدّر لهم ـ كما يذاب الذهب والفضّة بالنار لأجل الخلاص ممّا يكدره وينقص عياره ـ، فهو متضمّنٌ لعين اللطف[2] ـ كما قيل:

وتعذيبُكم عذبٌ، وسُخطُكمُ رضى وقطعُكمُ وصلٌ، وجَورُكمُ عدلٌ

انتهى.

أقول: هذه الكلمات منهم صريحةٌ في عدم تسرمد العذاب على أهل النار ـ من المشركين والمنافقين والكافرين ـ. وهذا القول منهم مع كونه مخالفٌ لنصوص الآيات وتواتر الأخبار ـ بل مخالفٌ لضرورة الدين ـ مجرّد تخمينٍ واستحسانٍ، ولا دليل لهم من تلك المقالات إلّا ما يظهر من تلك الكلمات المنقولة منهم في المقام، وحاصله يرجع إلى وجوه:

أحدها ما يظهر من الأسفار ـ من القول بأنّ لكلّ شيء تشوّق طبيعيٌّ وعبادةً ذاتيّةً إلى ما هو غايته، وأنّ الأشياء متحرّكةٌ متشوّقةٌ إليها بالذات، فالكلّ مشتاقةٌ إلى الله، ولهم عبادةٌ ذاتيّةٌ بتلك الحركة إلى الله تعالى، والعداوة والكراهة طاريةٌ وبالعرض، فمن أحبّ لقاء الله

---

۱. در شرح فصوص: ذلك المقدار من العذاب.

۲. در شرح فصوص: لعين اللطف والرحمة.

بالذات أحبّ الله لقاءه بالذات، ومن كره لقاء الله بالعرض كره الله لقاءه بالعرض، إلى آخر ما نقلنا منه آنفاً.

وفيه أنّ هذا الاستدلال مبنيٌّ على تماميّة ما أسّسته من الأُصول والقواعد في أصل مسألة المعاد، وقد عرفت ما فيه من النقض والإبرام بما لا مزيد عليه، فلا نطيل الكلام بإعادته، فارجع إلى ما ذكرناه في بعض مقدّمات هذا الكتاب حتّى تكون على بصيرةٍ.

مع أنّ مقتضى هذا البرهان على تقدير تماميّته ألّا يخلّد أهل النار في النار؛ لأنّ الغاية هو الله، والكلّ مشتاقةٌ إليه تعالى بالذات، والكلّ راجع إليه تعالى ـ كما هو مقتضى قواعدهم ـ، فيلزم على هذا بطلان الخلود أيضاً.

وثانيها ما في الأسفار والعرشيّة ـ من أنّ نظام الدنيا لا يصلح إلّا بنفوسٍ جافيةٍ غليظةٍ وقلوبٍ قاسيةٍ شديدةِ القسوة، فلو كان الناس على طبقةٍ واحدةٍ وطبقةٍ سليمةٍ لاختلّ نظام عمارة الدنيا ومنافعٍ للحكمة والمصلحة، والعناية تأباه، فإذا كان وجود كلّ طائفة من مقتضى قضاء الله وقدره وعنايته ورحمته وتكون له غاياتٌ طبيعيّةٌ ومواطن ذاتيّةٌ، والغايات الذاتيّة للأشياء مناسبةٌ لها ملائمةٌ لذواتها، يقع الوصول إليها آخر الأمر، وإن عاق منها عائقٌ زماناً مديداً أو قصيراً، كما قال: ﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾. والله يتجلّى بجميع الأسماء في جميع المنازل والمقامات، وهو الرحمن الرحيم الرؤوف، وهو العزيز الجبّار القهّار المنتقم. وفي الحديث أيضاً: لولا أَنتُم مُذنِبونَ لذَهبَ اللهُ بِكُم وجاءَ بِقَومٍ مُذنِبينَ.

والجواب عن ذلك أوّلاً بأنّ تماميّة هذا البرهان أيضاً مبتنٍ على ثبوت غاياتٍ طبيعيّةٍ وعبادةٍ ذاتيّةٍ لكلّ شيءٍ، وقد عرفت ما فيه.

وثانياً بأنّ عدم تماميّة عمارة الدنيا إلّا بنفوسٍ جافيةٍ غليظةٍ، ووجود كلّ طائفةٍ من مقتضى قضاء الله وقدره وعنايته لا يفيد نفي تسرمد العذاب من الكفّار إلّا على القول بالجبر، وإلّا فكلّ مكلّفٍ يكون مخلّداً في النار، فقد تمّ عليه الحجّة في دار التكليف، واختار ما هو سببٌ لخلوده وتسرمد العذاب عليه ـ من الكفر والشرك والنفاق ـ عن سوء اختياره، والله تعالى يعامل معه بما هو مقتضى عدله.

وثالثاً بأنّ ظهور آثار قدرة الله تعالى وتجلّيه بالأسماء من الرأفة والرحمة غير منافٍ للخلود وتسرمد العذاب؛ لأنّ من أسمائه تعالى القهّار المنتقم، فلا بدّ لكلّ ذلك من قابليّة المحلّ، والكفّار غير قابلٍ لأن يشمله الرحمة الواسعة ـ كما أنّهم غير قابلٍ أيضاً للخروج من النار أبداً ـ. وقد أخبر ـ سبحانه وتعالى ـ بذلك ـ من قوله: ﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾، وقال تعالى: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾، وقال تعالى: وَ﴿لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾، وغير ذلك من نصوص الآيات الواردة في الخلود وتسرمد العذاب.

ورابعاً بأنّ مقتضى هذا البرهان على تقدير تماميّة عدم الخلود أيضاً، فلا اختصاص بنفي تسرمد العذاب عليهم، وهم لا يقولون به ـ كما يتراآى من ظواهر كلماتهم.

وخامساً بأنّ الحديث لا دلالة فيه على المدّعى؛ لأنّ المتبادر من الذنب غير الكفر والشرك، وعلى تقدير تسليم الإطلاق يقيّد بغير الكفر والشرك؛ لقيام الأدلّة القطعيّة على التقييد.

وثالثها ما في الفتوحات ـ من أنّ الله سبحانه وتعالى أرحم الراحمين، وقد وجدنا في أنفسنا ممّن جبل عليه الرحمة بحيث لو مكّنه الله في خلقه لأزال صفة العذاب عن العالم، والله قد أعطاه هذه الصفة، ومعطي الكمال أحقّ به، إلى آخر ما نقلنا عنه آنفاً.

والجواب منه أنّ القياس باطلٌ، حيث إنّ الانتقام منّا لأحد وكذا الترحّم والتلطّف بأحدٍ إنّما هو من جهة التشفّي أو الرأفة بمقتضى الطبيعة البشريّة، والله تعالى منزّهٌ عن ذلك، بل الانتقام منه تعالى إنّما هو من جهة الاستحقاق وكمال العدل، والصفات الفعليّة منه تعالى ليس لها نهايةٌ، فكما أنّ رحمته غير متناهيةٍ وكذا غضبه وانتقامه وسائر صفاته تعالى، وأوسعيّة رحمته من غضبه وأسبقيّتها منه غير منافٍ لأبديّة العذاب وتسرمده؛ لأنّه تعالى قد أنعم على الكافر برحمته في طول عمره، وقد سبقت رحمته غضبه، وشملته نعمه وألطافه، إلّا أنّه بسوء اختياره وتمرّده لم يقبل منه تعالى واستكبر عن قبوله بعد إتمام الحجّة عليه، وعتوا عتوّاً كبيراً، مع أنّ لازم ذلك القياس والاستحسان ألّا يعذّب الله أحداً من الكفّار بمقدار عمره في الدنيا، حيث إنّا بمقتضى الجبلّة الأصليّة نرحم من وجدناه

قد ابتلي بأنواع العقوبات في الدنيا بقلائل من الأيّام، خصوصاً إذا اجتمعوا عليه عقوباتٌ لم يحتملها طاقة البشر، فكيف بعقوبات الجحيم التي أخفّها أشدّ بمراتب من أعظم عقوبات الدنيا؟

ولازم هذا القياس أن يقال: والله أرحم الراحمين، قد وجدنا في أنفسنا ممّن جبل على الرحمة بحيث لو مكّنه الله في خلقه لأزال صفة العذاب عن العالم، والله قد أعطاه هذه الصفة، ومعطي الكمال أحقّ به، فلا يعذّب الله تعالى أحداً من الكفّار في النار إلّا بقلائل من الأيّام، وهذا ـ كما ترى ـ ممّا يضحك به الثكلى، ومن عرف الله ـ سبحانه وتعالى ـ بصفات كماله وجماله وجلاله لم يتّفق بتلك المقالات، وهؤلاء من أهل العرفان المدّعون بأنّهم قد امتازوا عن العالمين بمعرفة الله ـ سبحانه وتعالى ـ يتكلّمون بمثل تلك الأقيسة الباطلة والاستحسانات السخيفة في المبدأ والمعاد، والله ـ سبحانه وتعالى ـ يهدي إلى سبيل الرشاد.

ورابعها ما في الأسفار في قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾؛ فإنّ المخلوق الذي غاية وجوده أن يدخل في جهنّم بحسب الوضع الإلهيّ والقضاء الربّانيّ لا بدّ أن يكون ذلك الدخول موافقا لطبعه وكمالاً لوجوده؛ إذ الغايات كمالاتٌ للوجودات، وكمال الشيء الموافق له لا يكون عذابا في حقّه، وإنّما يكون عذاباً في حقّ غيره ممّن خلق للدرجات العالية.

والجواب عن ذلك أنّ الآية الشريفة من متشابهات الآيات، وظاهرها كسائر الآيات المتشابهة المفيدة للجبر ـ كقوله تعالى: ﴿يُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ـ متروكٌ على مذهب العدليّة ومخالفٌ للعقل والنقل، فلا بدّ أن يكون المراد بها: إنّا ذرأنا وخلقنا على أنّ عاقبتهم المصير إلى جهنّم بكفرهم وإنكارهم وسوء اختيارهم. ويدلّ على هذا المعنى قوله ـ سبحانه ـ: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، فأخبر تعالى أنّه خلقهم للعبادة، فلا يجوز أن يكون خلقهم للنار، والتمسّك بتلك الآيات المتشابهة المخالفة للقواعد العقليّة والشرعيّة في مثل ذلك المقام من مثل هؤلاء الأعاظم لعجابٌ، مع أنّ مقتضى هذا الدليل بظاهره عدم تعذيب أحدٍ من الكافرين في نار جهنّم ولو بقدر لحظةٍ حيث إنّ المخلوق الذي غاية وجوده أن يدخل في جهنّم بحسب الوضع الإلهيّ والقضاء الربّانيّ لا بدّ

أن يكون ذلك الدخول موافقاً لطبعه وكمالاً لوجوده، إلى آخر ما ذكره، وهو ـ كما ترى ـ غير قائلٍ بذلك ظاهراً.

وأعجب من ذلك كلّه قوله في الأسفار في المقام: ولك أن تقول: وقد قام الدليل العقليّ على أنّ الباري لا ينفعه ولا يضرّه المخالفات، وأنّ كلّ شيءٍ جارٍ بقضائه وقدره، وأنّ الخلق مجبورون في اختيارهم، فكيف تسرمد العذاب عليهم؟

أقول: كلامه هذا في غاية الغرابة، من حيث إن كان مراده من «أنّ الخلق مجبورون في اختيارهم» أي: في أفعالهم وأنّ الفعل جارٍ بقضاء الله تعالى وقدره فيترتّب عليه نفي تسرمد العذاب، بل نفي التعذيب مطلقٌ لعدم تقصير من الكافر في أفعاله وعقائده، حيث إنّه مجبورٌ من الله تعالى، والكلّ بقضائه وقدره، ومع ذلك كيف يتسرمد عليه العذابُ؟ بل كيف يعذّبه الله تعالى في ساعة واحدة، فضلا عن التسرمد؟ ولكنّه صريحٌ في القول بالجبر المخالف للعقل، وإن كان مراده أنّ الخلق مجبورون في أصل الاختيار ـ أي: أوجد الله تعالى فيهم الاختيار، لا أنّهم مجبورون في أفعالهم وعقائدهم، بل المراد أنّ الله أوجد فيهم الاختيار كما أوجد أنفسهم ـ، فهذا ممّا لا غبار عليه، وهو الحقّ، إلّا أنّه لا يترتّب عليه عدم تسرمد العذاب؛ لأنّه مسبّبٌ من سوء اعتقاده وكفرانه بالله تعالى، وأين هذا من كونه مجبوراً في الاختيار، وأنّ الفعل بقضاء الله وقدرهِ؟ ولا يمكن لأحدٍ إصلاح هذه الكلمات، حيث إنّ الدليل يعطي القول بالجبر والمقصد يعطي إنكار تسرمد العذاب، وكلاهما مخالفان للضرورة من الشرع، بل القول بالجبر باطلٌ بضرورة من العقل أيضاً، فالأولى لمن يؤمن بالله واليوم الآخر الإعراض عن ملاحظة تلك الكلمات، فضلاً عن التوغّل فيها والاعتماد عليها.[1]

---

۱. یعنی: و در اسفار آمده است: پس معلوم شد که همهٔ اشیاء بذاته طالب حق و در اشتیاق دیدار و لقای آن می‌باشند، و دشمنی‌ها و کراهت داشتن‌ها عارضی می‌باشند. پس هرکس ذاتاً دیدار و لقای الهی را دوست بدارد خداوند هم [ذاتاً] دیدار او را دوست می‌دارد، و هرکس به خاطر بیماری‌ای که به جان او افتاده است بالعرض از دیدار با خدا کراهت داشته باشد و آن را ناپسند شمارد خداوند هم لقای او را بالعرض کراهت ←

.....

← می‌دارد و نا پسند می‌شمارد، لذا مدّتی او را عذاب می‌کند تا از بیماریش بهبود یابد و به فطرت نخستین خود بازگردد یا به همین کیفیّت بیماری عادت کند و درد و عذاب او با حاصل شدن ناامیدی از بهبودی از بین برود و زوال یابد، و فطرت دیگری به دست آورد که ثانوی است، و آن فطرت کافرانی است که از رحمت خاصّ خداوند که مخصوص بندگان اوست ناامید می‌باشند، البتّه رحمت عمومی و عامّ الهی دامنه‌اش همه چیز را فراگرفته است ـ چنان که فرموده است: ﴿عذاب خود را به هرکس بخواهم می‌رسانم، و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۶]. [الحكمة المتعالية في الأسفار العقليّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۷]

سپس از شیخ اعرابی (ابن عربی) در فتوحات نقل می‌کند: اهالی هر دو خانه وارد آن دو می‌شوند؛ سعادتمندان به فضل الهی و دوزخیان به خاطر عدالت خداوند، و با اعمالشان در آن دو خانه فرود می‌آیند و با نیّت‌های خود در آن جا خلود می‌یابند، پس در دوزخ جزای عقوبت به موازات مدّت عمری که در دنیا به شرک سر کرده بودند دریافت می‌کنند، و چون آن زمان سرآید برای آنها نعمت‌های پایدار در خانهٔ آخرت قرار داده می‌شود که در آن جا جاودانه باشند، به گونه‌ای که اگر وارد بهشت می‌شدند به خاطر عدم موافقت با طبیعتی که بر آن سرشته شده‌اند گرفتار درد و رنج می‌شدند، پس دوزخیان از همان آتش و زمهریری که در جهنّم است لذت می‌برند و از گزیدن مارها و عقرب‌ها بهره‌مند می‌شوند همان طوری که بهشتیان از سایه‌سار و نور و زیبایی [روپوش] حوران زیبا لذّت می‌برند؛ زیرا طبیعت و سرشت هر کدام این اقتضا و طلب را دارد. مگر نمی‌بینی که جُعَل (سوسک‌های فضله‌گردان) بنا بر طبیعتی که دارد از رایحهٔ گل آسیب می‌بیند و از بوی تعفّن لذّت می‌برد و اشخاص تبدار از بوی مشک ناخرسند می‌شوند؟ بنابراین لذّت‌ها و خوشی‌ها پیرو سازگاری و موافقت [با طبع] و درد و رنج‌ها هم پیرو عدم موافقت و نبود تناسب می‌باشند. [الحكمة المتعالية في الأسفار العقليّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۹، و نیز رک: فتوحات مکّیّه، ج ۲، ص ۶۴۸]

وی در سخن دیگری در اسفار می‌گوید: در فتوحات گفته است: پس دو خانهٔ نعمت‌های پایدار و دوزخ مهیّا و آباد شده است، و رحمت خداوند بر غضب او پیشی گرفته، و همه چیز [حتّی] جهنّم و دوزخیان را را فراگرفته است، و خداوند مهربان‌ترین مهربانان است، و در وجدان و جان خود در می‌یابیم که آن که بر رحمت سرشته شده به گونه‌ای است که اگر خداوند در آفرینش به او امکان دهد عذاب را از همهٔ عالم برخواهد چید، و خداوند این صفت (رحمت) را به او ارزانی داشته، و آن که کمالی را می‌دهد خود سزاوارتر به آن است، و صاحب این صفت (رحمت) من و مثل منند، که ما بندگانی آفریده شده و گرفتار هوای نفس و غرض‌های شخصی می‌باشیم، و تردیدی نیست که خداوند نسبت به مخلوقات خود از ما مهربان‌تر است، و دربارهٔ خود گفته است: خداوند مهربان‌ترین مهربانان است، و تردیدی نیست که خداوند نسبت به مخلوقاتش از ما مهربان‌تر است، و ما این مهربانی فراوان را از جانب خود شناختیم.

و در اسفار بعد از این سخنی که از فتوحات نقل کرده گفته است: و می‌توانی بگویی: برهان عقلی بر این اقامه

←

.....

← شده است که خداوند باری تعالی را [طاعت‌ها] سودی و مخالفت‌ها زیانی نرسانند، و همه چیز به قضا و قدر او جاری و ساری است، و خلایق مجبورند به اینکه مختار باشند، پس چگونه عذاب او ابدی و سرمدی و همیشگی خواهد بود؟ در حالی که در حدیث آمده است: خداوند آخرین کسی است که شفاعت می‌کند که مهربان‌ترین مهربانان است. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۵۲ـ۳۵۳، و نیز ر.ک: فتوحات مکّیّه، ج ۳، ص ۲۵]

همین طور در برخی از کلمات خود گفته است: و برای استدلال بر این مطلب سزاوارتر آن است که به این فرمایش خدای متعال استدلال شود که: ﴿و در حقیقت بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم ...﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۹]؛ چراکه مخلوقی که غایت وجود وی بر حسب وضع الهی و قضای پروردگار این است که وارد جهنّم شود ناگزیر ورود وی به دوزخ باید با طبیعت او موافق و متناسب باشد و کمال وجودی او به شمار رود؛ زیرا غایت‌ها ـ چنان که پیش‌تر گذشت ـ کمال‌هایی برای وجوداتند، و کمال یک چیز که با طبیعت او موافق و سازگار است برای او عذاب نخواهد بود، بلکه در حقّ دیگرانی که برای درجهٔ بالاتر و برتر آفریده شده‌اند عذاب خواهد بود. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۵۲]

وی همچنین در برخی از کلماتش به نقل از فتوحات گفته است: لازم نیست که دوزخیانی که جهنّم را آباد کرده‌اند در آن جاگرفتار عذاب باشند؛ زیرا اهالی دوزخ و آبادگران آن، مالک و کلیدداران دوزخ ـ که فرشتگان می‌باشند ـ و حشرات و مارها و دیگر جانوران نیز روز قیامت برانگیخته خواهند شد، در حالی که آتش دوزخ برای هیچ یک از آنها عذاب نمی‌باشد، همین طور کسانی که در دوزخ باقی می‌مانند بدون اینکه بمیرند یا زنده باشند. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۵۵، و نیز رک: فتوحات مکّیّه، ج ۳، ص ۲۵]

همچنین در اسفار از قیصری در شرح فصوص نقل کرده است که: بدان که هرکس چشمان خود را به نور حق سرمه کرده باشد می‌داند که سراسر عالم بندگان خدایند، و هستی و صفت و فعل آنها تنها از خداوند و حول وقوّه و نیروی او می‌باشد، و همه نیازمند به رحمت خداوند می‌باشند، و او بخشندهٔ مهربان است، و شأن کسی که این صفت‌ها را دارد آن است که هیچ کس را هیچ وقت عذاب نکند، و این مقدار [از عذاب] هم تنها برای این است که موجودات را به کمالات تقدیر شده برای ایشان برساند ـ همان طوری که طلا و نقره را در آتش گداخته و ذوب می‌کنند تا ناخالصی‌ها و کدورت‌های آنها را بزدایند و از آنچه عیارشان را کاسته خالص کنند ـ، پس عذاب دوزخ دربردارندهٔ عین لطف خداوند است ـ چنان که گفته شده: و عذاب کردنتان گواراست و خشم و غضبتان رضایت و خرسندی و قطع و بریدنتان پیوند و وصال و جور و جفایتان دادگری و عدالت. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۹، و نیز رک: شرح فصوص الحکم، ص ۷۲۶]

به نظر من (مؤلّف) این سخنان او صراحت در این دارد که عذاب دوزخیان مشرک و منافق و کافر همیشگی و سرمدی نمی‌باشد، و این سخن ایشان افزون بر اینکه بر خلاف آیات صریح قرآن و روایت‌های متواتر ـ بلکه

←

.....

← بر خلاف ضروریّات دینی ـ است، صرف احتمال و استحسان است، و دلیلی هم بر این سخن خود ندارند جز آنچه از سخنانی که نقل کردند برمی‌آید، و حاصل همهٔ آنها به چند وجه بازمی‌گردد:

نخستین وجه همان است که از اسفار برمی‌آید ـ یعنی: این گفته که: هر چیزی شوقی طبیعی و عبادتی ذاتی به سوی غایت خود دارد، و اشیا ذاتاً مشتاق غایت و هدف خودند، پس همه مشتاق خداوندند، و با آن حرکت عبادتی ذاتی به سوی خدا دارند، و دشمنی و ناخرسندی هم عارضی و بالعرض است، پس هرکس ذاتاً لقا و دیدار خدا را دوست بدارد خداوند هم ذاتاً دیدار او را دوست خواهد داشت، و هرکس لقای الهی را بالعرض ناپسند دارد خداوند هم دیدار او را به همین صورت ناپسند خواهد داشت....

ایراد این سخن مبتنی بودن استدلال وی بر تمام و بی‌عیب و نقص بودن اصول و قواعدی است که در مسئلهٔ معاد پی‌ریزی کرد، در حالی که پیش‌تر کاستی و نقص و ایرادات آن را به طور کامل دانستی، که با تکرار آن سخن را به درازا نمی‌کشیم. پس به آنچه در مقدّمات کتاب بیان داشتیم مراجعه کن تا بینش و بصیرت بیابی.

افزون بر اینکه مقتضای این برهان بر فرض هم که تمام و کامل باشد این است که اهل دوزخ تا همیشه و ابد در آتش نمانند؛ زیرا غایت خود خداوند است و همهٔ موجودات ذاتاً مشتاق اویند و ـ چنان که مقتضای قواعد ایشان است ـ همهٔ موجودات به خدا بازگشت می‌کنند، و با این بیان لازم می‌آید که خالد بودن در دوزخ باطل گردد.

دومین وجه مطلبی است که در اسفار و عرشیّه بیان شده ـ که: نظام دنیا تنها با انسان‌هایی خشک و درشتخو و دل‌هایی با قساوت شدید و سنگدل اصلاح و سامان می‌یابد، و اگر همهٔ مردم در یک طبقه و سطح می‌بودند و آن طبقه هم سالم و بی‌عیب می‌بود نظام آبادانی دنیا مختلّ و ویران می‌شد و این با حکمت و مصلحت ناسازگار بود و عنایت و توجّه [الهی] هم این معنا را برنمی‌تافت. بنابراین وقتی وجود هر طبقه و طایفه‌ای از مردم از اقتضاآت قضا و قدر و عنایت و رحمت خداوند بود و نهایتی طبیعی و جایگاهی ذاتی داشت و از طرفی غایت و هدف ذاتی متناسب با اشیا و همگون با ذات و نهاد آنها بود، در این صورت در پایان کار رسیدن به غایت‌ها خواهد بود، اگرچه مانعی در زمانی طولانی یا کوتاه بر سر راه آن پدید آید ـ چنان که خداوند فرموده است: ﴿و میان آنان و میان آنچه می‌خواستند حایلی قرار می‌گیرد﴾ [سورهٔ سبأ، آیهٔ ۵۴]. و خداوند با همهٔ اسم‌ها در همهٔ منازل و مقامات تجلّی می‌کند، و او بخشنده و مهربان و رئوف و عزّتمند و نفوذناپذیر و جبران‌کننده و چیره و انتقام‌کش است، و در حدیث هم آمده است: اگر شما گناه نمی‌کردید، خداوند شما را برده و مردمانی گنهکار می‌آورد [تا آنها را ببخشد و معنای غفّاریّت خدا محقّق گردد] [مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۹۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹، ح ۳۶۰۶ و...]. [الحکمة المتعالیة في الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۸ ـ ۳۴۹، قاعدة في خلود أهل النار]

پاسخ این اشکال این است که: اوّلاً: تمام بودن این برهان نیز بر این اساس است که غایت‌های طبیعی و عبادت‌های ذاتی هر موجودی ثابت باشد، در حالی که اشکالات این مبنا را دانستی.

←

.....

← و ثانیاً: اینکه نظام دنیا تنها با انسان‌هایی درشتخو و خشک کامل شود و وجود یافتن هر گروهی به اقتضای قضا و قدر الهی و عنایت او هیچ سودی برای نفی سرمدی و همیشگی بودن عذاب کفّار ندارد مگر با اعتقاد به جبر، و در غیر این صورت هر انسان مکلّفی تا همیشه و ابد در دوزخ خواهد بود، در نتیجه حجّت بر او در دنیا که خانهٔ تکلیف است تمام شده است، و از انتخاب بد رفتاری ـ مانند کفر و شرک و نفاق ـ را انتخاب کرده که سبب خلود و همیشگی بودن عذاب وی شده‌اند، و خداوند هم به اقتضای عدالت و دادگری با او رفتار می‌کند.

و ثالثاً: ظهور آثار قدرت خدای متعال و تجلّی او با اسم‌هایی از عطوفت و مهربانی منافاتی با خلود در دوزخ و عذاب سرمدی و همیشگی ندارد؛ زیرا یکی از اسم‌های خداوند قهّار (چیره) و منتقم (انتقام‌کش) است، و هر نامی ناگزیر بایستی قابلیّت محل و محلّی سزاوار برای ظهور داشته باشد، و کافران قابلیّت این را ندارند که رحمت واسعهٔ خداوند شامل ایشان شود و آنها را فراگیرد ـ همان طور که قابلیّت آن را ندارند که هیچ گاه از عذاب خارج شوند، و خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه نیز از این امر با فرمایش خود خبر داده که: ﴿و در بهشت درنمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود﴾ [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۴۰]، و فرموده: ﴿هرچه پوستشان بریان گردد، پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند﴾، و: ﴿نه عذابشان کاسته گردد و نه مهلت یابند﴾ [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۲؛ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۸]، و آیات دیگری که صریحاً دربارهٔ جاودانگی و همیشگی بودن عذاب وارد شده است.

و رابعاً: اقتضای این برهان ـ بر فرض که جاودانه نبودن هم تمام و کامل باشد ـ عدم خلود و ابدیّت عذاب است و اختصاصی به نفی سرمدی و همیشگی بودن عذاب بر ایشان ندارد، در حالی که خود ایشان هم ـ همان طور که از ظاهر سخنانشان به نظر می‌رسد ـ باوری به این مطلب ندارند.

و خامساً: این حدیث هیچ دلالتی بر ادّعای ایشان ندارد؛ زیرا آنچه از گناه به ذهن تبادر می‌کند غیر از کفر و شرک است (با شنیدن نام گناه ذهن به سوی کفر و شرک نمی‌رود)، و بر فرض هم که اطلاق را قبول کنیم (گناه مطلق را شامل کفر و شرک هم بدانیم) باز هم باید مقیّد به گناهان غیر از کفر و شرک شود؛ زیرا دلیل‌های قطعی بر مقیّد شدن گناه به غیر شرک و کفر اقامه شده است.

و سومین وجه مطلبی است که در فتوحات آمده است ـ که: خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه مهربان‌ترین مهربانان است، و ما در جان خود دریافتیم که از جمله کسانی که فطرت آنها بر رحمت و مهربانی سرشته شده به گونه‌ای هستند که اگر خداوند به آنها قدرت دهد صفت عذاب را از عالم برخواهند چید، و خداوند این صفت رحمت را به ایشان ارزانی داشته، و آن که کمالی را می‌دهد خود سزاوارتر به آن است....

پاسخ این وجه این است که قیاس باطل است؛ چراکه انتقامی که ما از کسی می‌گیریم و همچنین رحم کردن ولطف و مهرورزی به دیگران در ما به خاطر تشفّی و آرام گرفتن دل است یا مهربانی ما به اقتضای طبیعت بشری می‌باشد، ولی خداوند متعال از این صفات منزّه و پاک است، بلکه انتقام گرفتن خدا تنها از روی

←

.....

← استحقاق و کمال عدالت‌ورزی و دادگری است، و صفات فعلی خداوند نیز پایان و نهایتی ندارد، پس همان طور که رحمت او نامتناهی است غضب و انتقام و دیگر صفات خداوند متعال هم غیرمتناهی است، و اینکه رحمت و مهربانی او وسیع‌تر از خشم و غضب او و پیش‌تر از آن است منافاتی با ابدی و همیشگی بودن عذاب او ندارد؛ از این جهت که خداوند متعال با رحمت خود به کافر نیز در طول زندگانیش نعمت داده است، و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته، و نعمت‌ها و لطف‌های او شامل حال کافر هم شده است، جز اینکه او به انتخاب بد و سوء اختیار خود و با گردنکشی این لطف خدا را نپذیرفته و پس از آنکه حجّت بر او تمام شده با تکبّر و گردن‌فرازی از قبول لطف الهی سرباز زده و سخت سرکشی و استکبار نموده است. بعلاوه لازمهٔ این قیاس و استحسان این است که خداوند هیچ یک از کافران را به اندازهٔ عمر او در دنیا عذاب نکند؛ زیرا که ما به اقتضای سرشت نخستین خود به کسی که می‌بینیم مدّت اندکی در دنیا گرفتار انواعی از عقوبت‌ها و سختی‌ها شده رحم می‌کنیم، بویژه که عقوبت‌ها و سختی‌هایی بیرون از تاب تحمّل بشر یا هم بر سر او آوار شده باشد، چه رسد به عقوبت‌هایی بزرگ که سبک‌ترین آنها بسیار بزرگ‌تر و سخت‌تر از بزرگ‌ترین عقوبت‌ها و دشواری‌های دنیا می‌باشد؟

و لازمهٔ این قیاس و برهان و استحسان این است که ادّعا شود: هرچند خداوند مهربان‌ترین مهربانان است، ولی ما در جان خود از سوی کسانی که فطرت آنها بر رحمت و مهربانی سرشته شده دریافتیم که به گونه‌ای هستند که اگر خداوند در میان خلقش به آنها قدرت دهد صفت عذاب را از همهٔ عالم برخواهند چید، و خداوند این صفت را به ایشان ارزانی داشته، و آن که کمالی را می‌دهد خود سزاوارتر به آن است، پس خداوند هیچ یک از کافران را جز مدّتی اندک عذاب نخواهد کرد، و این سخن همان طوری که می‌بینی چنان است که زن کودک مرده را از آن خنده می‌آید! و هرکس خداوند سبحان را به صفات کمال و جمال و جلالش بشناسد با چنین سخنانی موافق نخواهد بود، در حالی که این عارفانی که ادّعا می‌کنند از همهٔ مردم به معرفت و شناخت خدا ممتاز می‌باشند از چنین قیاس‌های باطل و استحسان‌های سبک و بی‌ارزش دربارهٔ خدا و معاد سخن می‌گویند، و تنها خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه است که به سوی راه راست هدایت می‌کند.

و چهارمین وجه مطلبی است که در اسفار دربارهٔ این آیهٔ شریفه آمده است که: ﴿و در حقیقت بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم﴾؛ زیرا مخلوقی که غایت وجودی او بر حسب قرارداد الهی و قضا و سرشت پروردگار جهنّمی شدن است باید که این ورود به جهنّم موافق و متناسب با طبیعت او و کمال وجودش باشد؛ چراکه غایت‌ها کمالات وجوداتند، و کمال یک شیء که با وجود او موافق و سازگار است نمی‌تواند عذابی در حقّ او باشد، بلکه در حقّ دیگرانی که برای درجات بالا آفریده شده‌اند عذاب است.

و جواب این مطلب آن است که: این آیهٔ شریفه از آیات متشابه است و ظاهر آن هم مانند دیگر آیات متشابه که افادهٔ جبر می‌کنند ـ مانند این آیه که: ﴿خدا هرکه را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند﴾ ←

.....

← [سورهٔ مدّثّر، آیهٔ ۳۱] ـ از نظر مذهب عدلیّه (امامیّه و معتزله که به عدالت خدا اعتقاد دارند) کنار گذاشته می‌شود و بر خلاف عقل و نقل است، پس ناگزیر باید مراد از آیه این باشد که: ما ایشان را آفریدیم با اینکه سرنوشت و عاقبتشان به خاطر کفر و انکار و انتخاب بدشان به دوزخ منتهی می‌شود، و بر این معنا این فرمایش خدای متعال دلالت می‌کند که: ﴿و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند﴾ [سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۵۶]، که خداوند متعال خبر داده که جنّ و انس را برای عبادت آفریده است، لذا روا نیست که آنها را برای دوزخ و آتش آفریده باشد، و چنگ انداختن و تمسّک کردن به این آیه‌های متشابه که بر خلاف قواعد عقلی و شرعی‌اند در چنین مقام و جایگاهی از چنین بزرگانی مایهٔ شگفتی است. بعلاوه که اقتضای ظاهر این دلیل آن است که هیچ یک از کافران حتّی به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن در دوزخ عذاب نشوند؛ چرا که مخلوقی که غایت وجودی او این است که بنا بر قرارداد و سرنوشت الهی و ربّانی وارد دوزخ شود ناگزیر باید این دوزخی شدن متناسب و موافق با طبیعت و کمال وجود او باشد... ، که ـ همان گونه که می‌بینی ـ ظاهراً خود او هم به این مطلب اعتقاد و باور ندارد.

و شگفت‌تر از همهٔ این مطالب سخن او در اسفار در این مقام است که: می‌توانی بگویی: دلیل عقلی بر این اقامه شده که مخالفت‌ورزی‌ها هیچ سود و زیانی به حال خداوند ندارد، و هر چیزی به قضا و قدر او جاری است، و همهٔ موجودات مجبورند که اختیار داشته باشند، پس چگونه عذاب آنها همیشگی و سرمدی خواهد بود؟ که باید گفت: این سخن او بی‌نهایت عجیب و غریب است؛ از این جهت که اگر مقصود وی از اینکه مردمان مجبورند اختیار داشته باشند این است که یعنی در کردار خود مجبورند و کار به قضا و قدر و سرنوشت الهی جاری است، بر چنین کلامی نه تنها نفی عذاب سرمدی و همیشگی مترتّب می‌شود، بلکه عذاب نکردن مطلق خواهد بود؛ به دلیل اینکه از طرف کافر در رفتار و باورهای او کوتاهی‌ای نبوده است؛ زیرا او از طرف خداوند مجبور بوده و همه چیز وابسته به قضا و قدر خداست، و با این وجود چگونه عذاب او ابدی و سرمدی خواهد بود؟ بلکه اصلاً چگونه خداوند کافر را یک لحظه عذاب می‌کند؟ چه رسد به اینکه عذاب ابدی و سرمدی و همیشگی باشد؟ امّا البتّه این سخن جبر صریح است که بر خلاف عقل می‌باشد، و اگر مقصود وی این است که مردمان در اصل اختیار مجبور می‌باشند ـ یعنی: خداوند اختیارداری را در ایشان ایجاد کرده است، نه اینکه در کردار و باورهای خود مجبور باشند، بلکه مقصود این است که خدا اختیار را در ایشان ایجاد نموده است همان طور که خودشان را ایجاد نموده است ـ پس ایرادی بر این مطلب نمی‌باشد و گردی هم بر روشنی آن نمی‌نشیند و حقیقت است، جز اینکه همیشگی نبودن عذاب بر این مطلب مترتّب نمی‌باشد؛ زیرا عذاب سرمدی و همیشگی ناشی از اعتقاد بد و کفرورزی او به خداوند متعال است، و این چه ربطی به این دارد که کسی مجبور به مختار بودن و کار از روی قضا و قدر الهی باشد؟ و هیچ کس هم نمی‌تواند این سخنان را اصلاح کند؛ از این جهت که دلیل ایشان به اعتقاد به جبر می‌انجامد، در حالی که مقصود وی انکار کردن عذاب ←

ولنصرف عنان الكلام في الخاتمة إلى ذكر فائدةٍ ينفعنا الله بها، فنقول:[۱] به بداهت عقل و شرع ثابت است که حق ـ سبحانه و تعالی ـ بعد از اینکه تو را از کتم عدم به عرصهٔ وجود آورد، مکلّف فرمود به اصول و فروع. و اسباب هدایت و آلات تحصیل معرفت از عقل و حواسّ ظاهره و باطنه به تو عطا فرمود. و ابواب تحصیل معرفت آن را به طرق مقرّرهٔ عقلیّه و شرعیّه بر تو مفتوح نمود. و لسان معذرت تو را از جهل و نادانی بالمرّه منقطع نمود. و در کتاب کریم خود فرمود: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾[۲] و فرمود: ﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾[۳]. و شاهراه هدایت و طریق معوج ضلالت، هر دو را به تو ارائه نمود و فرمود: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً﴾[۴] و فرمود: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾[۵] و فرمود: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾[۶]. و در قرآن به تو فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ـ یعنی: ما تو را از برای عبادت و معرفت خلق نموده‌ایم ـ. و فرمود که: ما بار تکلیف بر دوش تو نهاده‌ایم تا امتحان نماییم که کدام یک از شما احسن باشید در مقام اطاعت پروردگار ـ مِن قوله: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾[۷] ـ. و بر سبیل توبیخ و سرزنش فرمود که: آیا

← سرمدی و همیشگی است، و هر دوی اینها مخالف ضروری شریعت و آیین است، بلکه اعتقاد به جبر از نظر عقلی هم بروشنی و ضرورت باطل است، پس سزاوارتر برای کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد این است که از توجّه به این سخنان روی برتابد، چه رسد به اینکه در این مطالب غرق شده و بدان اعتماد هم بکند!

۱. یعنی: و باید مهار سخن را در پایان به ذکر نکتهٔ مفیدی برگردانیم که خداوند به خاطر آن به ما فایده می‌دهد، پس می‌گوییم.

۲. یعنی: بگو: برهان رسا ویژهٔ خداست. [سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۹]

۳. یعنی: پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم پس از پیامبران در مقابل خدا [بهانه و] حجّتی نباشد. [سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۶۵]

۴. یعنی: ما راه را بدو نمودیم. یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاس. [سورهٔ انسان، آیهٔ ۳]

۵. یعنی: و هر دو راه (خیر و شرّ) را بدو نمودیم. [سورهٔ بلد، آیهٔ ۱۰]

۶. یعنی: تا کسی که هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند. [سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۲]

۷. یعنی: تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید. [سورهٔ هود، آیهٔ ۷؛ سورهٔ ملک، آیهٔ ۲]

انسان گمان نماید که ما او را مُهمَل واگذاردیم و به حساب اعمال او نخواهیم پرداخت ؟ لقوله تعالی : ﴿ أَ يَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴾[1] ـ. و پیغمبر آخر الزمان به تو خبر داد از جانب خدا که : ﴿ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ﴾[2].

پس خلقت تو از برای مجرّد پنج روزهٔ زندگانی دنیا نشده است، بلکه خداوند متعال تو را خلق فرمود به جهت معرفت و عبادت. و تو را مَناصی و خَلاصی از عقوبات یوم قیامت نباشد مگر به آن دو. پس اوّلاً باید تصحیح عقاید خود نمایی که اصل دین و ایمان تو به خدا و روز جزا منوط به اعتقاد صحیح است، بنحوی که پسندیده عند الله باشد و راه معرفت مبدأ و معاد را از روی قواعد محکمهٔ عقلیّه و شرعیّه به دست آوری ؛ چه حق تعالی دو قِسم از حجّت به تو عطا فرموده است : یکی عقل سلیم و دیگری قرآن کریم، و این دو را معاون یکدیگر قرار داده که هریک تصدیق دیگری نمایند. و هریک شاهد واضحی از برای دیگری باشند که اشتباهی از برای تو نماند در اصل دین تو، تا حجّت خدا بر تو تمام باشد. و اگرچه عقل تو حجّت قاطعه است، الّا آنکه موارد اشتباه و تدلیسات[3] خفیّهٔ شیطانیّه که همّت او بر گمراهی تو باشد بی‌شمار است. لهذا خداوند حجّتی أقوا از عقل بر تو گماشته است که هیچ راه شبهه‌ای در آن نباشد، خصوصاً در عقاید دین، و آن کتاب الهی و بیانات شافیهٔ کافیهٔ حضرت اقدس نبوی مصطفوی و ائمّهٔ دین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ حجّةً بعد حجّة، تا تو را به شاهراه هدایت ارشاد نماید.

حال ملاحظه کن در تصحیح عقاید خود که با استحسانات و شبهات مشی ننمایی، و به مقدّمات استحسانیّه عقل بی‌چاره را بدنام نکنی و اسم آن را برهان نگذاری، که به این اسم بی‌مسمّا از نصوص صریحهٔ کلام خدا پشت کرده باشی، و راه وجوه تأویل بر اخبار متواترهٔ قطعیّهٔ وارده از سیّد انبیا ﷺ بگشایی. و اگر تحصیل علم و معرفت به

---

۱. یعنی: آیا انسان پندارد که بیهوده رها می‌شود ؟! [سورهٔ قیامت، آیهٔ ۳۶]

۲. یعنی: و زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است. [سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۶۴]

۳. تدلیس: پنهان‌کاری، فریب‌کاری.

مبدأ و معاد را ابتدا به طریق معوج بنا نهاده باشی. و مقدّمات واهیهٔ استحسانیّه را اساس دین خود اخذ نکرده باشی، و بر فرض اقتحام[۱] در آن بنا را بر تعصّب نگذاشته باشی، هرآینه بر تو مخفی نخواهد شد حقیقت امر دین به طریق آیین حضرت سیّد المرسلین و خاتم النبیّین ـ صلوات الله علیه و آله أجمعین ـ که مطابق با عقل سلیم و موافق با قواعد شرع مبین است. و این طریقهٔ مختلفهٔ مخترعه مجرّد تلبیسات و توهّمات واهیه باشد که محلّ اعتنای اهل بصیرت و عالم به قواعد دین و ملّت نخواهند بود. گاهی فیلسوفی، گاهی متصوّفی، گاهی حکیم الهی، گاهی اهل کشف و شهودی، گاهی مرشد مرتاضی، گاهی قطب دایرهٔ وجودی، گاهی اوجاق و صاحب نفس قدسیّه باشی. و اگر مؤمن بالله معتقد به یوم الجزاء بودی و أغراض باطلهٔ دنیویّه از خود دور می‌کردی، البتّه اوجاقت را بر هم می‌زدی و نَفَس تو نیز منقطع می‌شد از نفخات[۲] شیطانیّه، و احدی را غیر از امام عصر ـ عجّل الله فرجه ـ قطب دایرهٔ وجود نمی‌دانستی و خودت را محتاج به ارشاد و هدایت او می‌دانستی، و دعوی کشف و شهود نمی‌نمودی، و حکمت الهی را منحصر می‌دانستی به آنچه خانوادهٔ رسالت در باب مبدأ و معاد قواعد آن را محکم نموده‌اند، و کتاب الهی را قانون خود قرار می‌دادی؛ و لباس تصوّف را به تن نمی‌پوشیدی که شیّادیِ قلوب مسلمانان نمایی، و متابعت فلسفیّه که از گفتار یونانیان ـ که منکر شرایع و ادیانند ـ نمی‌نمودی؛ و بعد از آنکه تصحیح عقاید خود نمودی به طریقهٔ حقّهٔ مستقیمهٔ الهیّه که آن عمده و عمده و عمده است، و آن‌گاه متوجّه به تکالیف فروعیّهٔ خود شوی از طاعات و عبادات و صوالح اعمال از واجبات و مستحبّاتِ وارده در شرع و خصوص تهذیب اخلاق، که آن عمده باشد در تحصیل مرضات الله[۳] که در واقع قبول کثیری از اعمال شرعیّه و مردود نشدن صحایف اعمال در آخرت، مبتنی بر آن باشد که مجال بیان تفصیلی آن نباشد.

---

۱. اقتحام: بی‌اندیشه در امری داخل شدن، نیندیشیده به کاری پرداختن.

۲. نفخات: جمع نفخه ـ به معنی: دمیدن.

۳. مرضات الله: رضایت خدا.

و عمده گرفتاری ما گناهکاران نامه تباهان، آن باشد که قبایح اعمال و شنایع افعال و ذمایم صفات و سوء حالات را شعار خود نمودیم، و جلباب حیا را از صورت‌های قبیحهٔ واقعیهٔ خود برداشتیم، و در هتک حرمت و نوامیس شرعیّه عَلَم‌ها افراشتیم، و طول عمر را به بطالت و غفلات گذرانیدیم، و اصلاح ظواهر و بواطن خویش ننمودیم، و مراقب حالات خود نشدیم و ملتفت به قبایح اعمال خود نگردیدیم، و در مقام اصلاح آن برنیامدیم. و اگر ندرتاً ملتفت و متذکّر شویم و قلیلاً در اصلاح بعضی از آنها برآمده باشیم، آن را به اتمام نرساندیم. و اگر دفع فسادی از نفس خود کرده باشیم در زمان بسیار اندکی، پس به آن مغرور شده‌ایم و احداث مفاسد بی‌شماری در آن نموده‌ایم. و روزگار را فاسد نمودیم، و روزگار هم که دنیای غدّار باشد، ما را فاسد نموده، بنحوی که گویا رجای خیری در ما نیست، و گویا دیگر اصلاح‌پذیر هم نباشد. و جای آن باشد که در حقّ خود گوییم:

وهَل يُصلِحُ العَطّارُ ما أَفسدَ الدَّهرُ؟[1]

و گویا ـ العیاذ بالله ـ به مقامی رسیده‌ایم که صادق باشد بر ما قوله تعالی: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾[2]. پس وای بر احوال ما بی‌شرمان که گویا بر ما خوانده نشده است قوله تعالی: ﴿لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾[3]، و گویا قرائت ننمودیم قوله تعالی: ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[4] وقوله تعالی: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾[5] وقوله تعالی:

---

۱. یعنی: آیا عطّار می‌تواند آنچه را روزگار خراب کرده درست کند؟

۲. یعنی: دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. [سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۹]

۳. یعنی: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. [سورهٔ نجم، آیهٔ ۳۹]

۴. یعنی: جز در برابر آنچه کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت. [سورهٔ یس، آیهٔ ۵۴]

۵. یعنی: پس هرکه هموزن ذرّه‌ای نیکی کند آن را خواهد دید، و هرکه هموزن ذرّه‌ای بدی کند آن را خواهد دید. [سورهٔ زلزال، آیهٔ ۷ و ۸]

﴿ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾[۱] که قبولی اعمال را در این آیهٔ شریفه، منحصر فرموده است به تقوا و پرهیزکاری. کجاست تقوای امثال ما و کدام وقت تحصیل آن نموده‌ایم و کدام صفات متّقین را شعار خود کرده‌ایم؟ و بر سبیل حتم، حق تعالی می‌فرماید: ﴿ وَإِنْ مِنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا ﴾[۲]. البتّه هر کسی وارد جهنّم خواهد شد که آن را حق تعالی بر خود حتم فرمود، و منحصر است نجات از آن به تقوا و پرهیزکاری. آیا جهنّم مهیّا نشد مگر از برای امثال ما گناهکاران؟ و آیا فکری نمی‌نماییم که شداید مرگ و عقوبات قبر و عقبات قیامت و اهوال یوم نشور، به قِسمی است که شفیع یوم قیامت حضرت فخر کاینات ﷺ را پیر نمود؟ و آن حضرت و اهل بیت و شیعیان واقعی ایشان، شب و روز از هول قیامت و خشیت پروردگار، همیشه متفکّر و مضطرب و مجزون و مدهوش می‌شدند. حدیث ابی الدرداء شاهد بر این مطلب. ضرار لیثی قسم خورد که دیدم حضرت امیر المؤمنین ﷺ را که در تاریکیِ شب در محراب عبادت ایستاده، نزد پروردگار خود استغاثه می‌نمود، و مانند کسی که مار او را گزیده باشد. بر خود می‌پیچید و می‌گریست مثل کسی که مصیبت عظمایی به او رسیده باشد، و گوید: در گوش من است که می‌فرمود: **آه، آه، مِن قِلَّةِ الزّادِ وطُولِ السَّفرِ ووَحشةِ الطَّريق**،[۳] و همچنین سایر ائمّهٔ دین بر این منوال بودند.

گویا امثال ما خود را در نزد خدا ـ العیاذ بالله ـ از ایشان عزیزتر و گرامی‌تر می‌دانیم که از خدا خائف نمی‌باشیم. نه چنین است، بلکه حال من و تو حال کسانی باشد که به خود وعده می‌دادند که بعد از این در تهیّهٔ مرگ و عقوبات قبر و گیر و دار قیامت خواهیم شد. و به تسویف[۴] عمر گرامی را گذرانیدند، به امید اینکه بعد از اصلاح

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۷.

۲. یعنی: و هیچ کس از شما نیست مگر در آن وارد می‌گردد. این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آن‌گاه کسانی را که پرهیزکار بوده‌اند می‌رهانیم. [سورهٔ مریم، آیهٔ ۷۱ ـ ۷۲]

۳. یعنی: آه! آه! از کمی توشه و درازی سفر و ترسناکی راه. [بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۷۵ و ...]

۴. تسویف: وعدهٔ امروز و فردا به کسی دادن.

امور دنیویّه و مشتهیات نفسانیّه به عمل آورند آن قدر از صوالح اعمالی راکه موجب رستگاری ایشان شود در آخرت؛ و لکن تسویف نموده به امسال و سال دیگر که ناگهان مرگ گریبان آنها راگرفته، در حالتی که هیچ تهیّه‌ای از برای منازل پروحشت آخرت خود ندیده، بی‌اختیار دنیا را وداع نموده‌اند، و در زیر زمین با حسرت بسیار و ناله و افغان بی‌شمار خوابیده، و آرزو و تمنّای رجوع به دنیا نمایند، و گویند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً﴾[1]. در جواب ایشان گفته شود که: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾[2]. پس ای نفس شوم! حذر کن از خداوند منتقم جبّار ـ جلّ جلاله ـ، و از غلظت عذاب نشور واهمه نما. و لااقل از آنکه عجله نمایی در توبه، و استغفار نمایی از قبایح اعمال و شنایع افعال و ذمایم صفات و رذایل حالات و سوء عادات خود، قبل از اینکه اجل تو دررسد و عمرت تمام شود و طومار عمل پیچیده شود.

ومن کلام أمیر المؤمنین ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ، الآنَ الآنَ مِن قَبلِ أَن تَقومَ ومِن قَبلِ أَن تَقولَ نَفسٌ: يا حَسرَتي عَلى ما فَرَّطتُ في جَنبِ اللهِ، ﴿وإِن كُنتُ لَمِنَ السّاخِرينَ * أَو تَقولَ: لَو أَنَّ اللهَ هَداني لَكُنتُ مِنَ المُتَّقينَ * أَو تَقولَ حينَ تَرَى العَذابَ: لَو أَنَّ لي كَرَّةً فَأَكونَ مِنَ المُحسِنينَ﴾، فَيَرُدُّ الجَليلُ ـ جلّ شأنُه ـ: ﴿بَلى، قَد جاءَتكَ آياتي فَكَذَّبتَ بِها واستَكبَرتَ وكُنتَ مِنَ الكافِرين﴾. فَوَاللهِ ما سَألَ الرُّجوعَ إِلّا لِيَعمَلَ صالِحاً، ولا يُشرِكَ بِعِبادةِ رَبِّهِ أَحداً. أَيُّهَا النّاسُ، الآنَ الآنَ ما دامَ الوِثاقُ مُطلقاً، والسِّراجُ مُنيراً، وبابُ التَّوبةِ مَفتوحاً، ومِن قَبلِ أَن يَجفَّ القَلَمُ، وتُطوَى الصَّحيفةُ، فَلا رِزقٌ يُنزَلُ ولا عَملٌ يَصعَدُ. اليَومَ، والسِّباقُ غَداً، فَإِنَّكُم لا تَدرونَ إِلَى الجَنَّةِ أَو إِلَى النّارِ[3]، وأستغفِرُ اللهَ لي ولَكُم.[4]

---

۱. یعنی: می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید. شاید من کار نیکی انجام دهم. [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۹۹ـ ۱۰۰]

۲. یعنی: نه چنین است. این سخنی است که او گویندهٔ آن است. [سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۰]

۳. در مصادر: الی جنّة أو إلی نار.

۴. یعنی: و از جمله سخنان امیر مؤمنان ﷺ آن است که: ای مردم! اکنون را دریابید! اکنون را دریابید! پیش از آنکه [قیامت] بر پا شود و کسی بگوید: ای وای از حسرت من که در احکام الهی کوتاهی کردم و جانب خدا را پاس نداشتم و از جمله طعنه‌زنندگان و مسخره‌گران بودم، یا بگوید: اگر خدا مرا نیز هدایت می‌کرد از جملهٔ ←

پس، از خداوند طلب نما با ندبه و تضرّع که موفّق شوی به توبه و انابه و اقرار، و اعتراف نمایی به تقصیرات و خطاها و گناهان خود. و قدری خوفناک باش. وقال تعالی: ﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ ﴾[1]؛ یعنی: هنوز نزدیک آن نشده از برای کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند، آن که خاضع و خاشع شود قلوب ایشان از برای یاد خدا؟ پس تا فرصت هست و وقت تو منقضی نشده و اجل تو به سر نیامده است، تدارکی از برای ﴿ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴾[2] بنما، و بنای امرت را بر امر محکمی بگذار که بر سبیل واقع و حقیقت، در بقیّهٔ عمر تدارک نمایی آنچه از تو فوت شده است. و اگر بنای تدارک آن را بر سبیل حقیقت نداری، اقلّا سعی کن که بالمرّه مستدرِج[3] از دنیا بیرون نروی؛ چه آنکه آثار و علائم ظاهر حالات و سوء عادات ما تباهکاران را چون مشاهده و ملاحظه نمایی و اغماض از حق نکنی، همان آثار و علائم استدراج است که ـ العیاذ بالله ـ در این اواخر عمر، مبتلا به آن شده‌ایم؛ چه از برای ایمان آثار و علائم دیگری است که منافی با ظواهر حالات ما نامه سیاهان است.

أستجیر بالله من سوء عاقبتها، ونستغفر الله من کلّ ذنبٍ وخللٍ صدر عنّا في تمادي أعمارنا. أستغفر الله من کلّ خطیئة ظهرت منّا بسوء اختیارنا. أستغفر الله من کلّ ریبٍ

← پرهیزکاران بودم، یا زمانی که عذاب را بنگرد بگوید: اگر بار دیگر به دنیا بازگردم، از نیکوکاران خواهم بود، که خداوند جلیل پاسخ می‌دهد: بلکه نشانه‌های من بر تو وارد شد و تو آنها را تکذیب کردی و دروغ انگاشتی، و تکبّر نمودی و از زمرهٔ کافران بودی. به خدا سوگند درخواست بازگشت او تنها برای انجام کارهای شایسته است و اینکه هرگز در پرستش پروردگارش کسی را شریک نکند. ای مردم! اکنون را دریابید! تا زمانی که بندهای کفن باز است، و چراغ روشن، و دروازهٔ توبه گشوده است، پیش از آنکه قلم از نوشتن باز ماند و خشک شود، و پروندهٔ اعمال در هم پیچیده و جمع گردد، و دیگر هیچ رزق و روزی‌ای از آسمان فرود نیاید، و هیچ عملی به آسمان بالا نرود. امروز هنگام آماده شدن و ورزیده شدن است و فردا زمان مسابقه، و شما نمی‌دانید که فرجام کارتان به بهشت ختم می‌شود یا به دوزخ، و از خداوند برا خود و شما طلب آمرزش می‌کنم. [امالی شیخ طوسی، ص ۶۸۵ ـ ۶۸۶، ضمن حدیث ۱۴۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۳۷۵ ـ ۳۷۶، ضمن حدیث ۳۶]

۱. سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۶.

۲. یعنی: روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌بخشد.

۳. مستدرِج: رفته رفته، بتدریج.

وخللٍ وقع في ضمائرنا وصدورنا. أستغفر الله من جميع ذنوبنا من أوّلها وآخرها، عمدها وخطإها، قليلها وكثيرها، دقيقها وجليلها، قديمها وحديثها، سرّها وعلانيتها، ظاهرها وباطنها. أستغفر الله العظيم من الذنب العظيم. إنّه لا يغفر الذنب العظيم إلّا العظيم.

اللّهمّ، يا أصدق الصادقين، إنّك قلت ـ تباركت وتعاليت ـ في محكم كتابك المنزل على نبيّك المرسل ـ صلواتك عليه وآله ـ وقولك حقّ ووعدك صدقٌ: ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾[1]، وقلت ـ تباركت وتعاليت ـ: ﴿ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُورًا رَحِيماً ﴾[2]، وقلت ـ تباركت وتعاليت ـ: ﴿ وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾[3]. اللّهمّ، وأنا أستغفرك وأتوب إليك من جميع ظلمي وجرمي وإسرافي على نفسي ـ يا لا إله إلّا أنت ـ، ولك الحمد على ما أنت أهله، والحمد لله بجميع محامده على جميع نعمائه.

هذا آخر ما أردنا إيراده في كتاب المعاد حامداً لله ـ سبحانه وتعالى ـ ظاهراً وباطناً، وأوّلاً وآخراً، ومصلّياً على سيّد خليقته وأفضل بريّته محمّد خاتم النبيّين ﷺ ومؤمناً بما جاء به من عند الله ـ سبحانه وتعالى ـ مبدءاً ومعاداً، ظاهراً وباطناً.

ربّنا، آمنّا بما أنزلت واتّبعنا الرسول، فاكتبنا مع الشاهدين، وعلى أهل بيته وأطائب عترته، أوّلهم سيّد الوصيّين وآخرهم خاتم الوصيّين، صلاةً لا غاية لها ولا منتهى. ولعنة الله على أعدائهم من الأوّلين والآخرين.

وقد كان فراغ تأليف هذه الأوراق في ليلة الاثنين سابع عشر من ربيع المولود في سنة أربعة وثلاثمائة بعد الألف من الهجرة المقدّسة النبويّة ـ على هاجرها آلاف الثناء والتحيّة ـ. ۱۳۰۴.

---

۱. یعنی: و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند، و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند. [سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۵]

۲. یعنی: و هرکس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزندهٔ مهربان خواهد یافت. [سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۱۰]

۳. یعنی: و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزندهٔ مهربان است. [سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۹]

فهرست‌ها

- فهرست آیات
- فهرست احادیث
- فهرست اشعار عربی
- فهرست اشعار فارسی
- فهرست کتاب‌ها
- فهرست منابع

فهرست آیات

﴿آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ ..... ۲۹۹/۲، ۳۰۰

﴿آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ ۸۰/۴

﴿آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى﴾ ۴۰۴/۳

﴿ءَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾ ۴۸۸/۲

﴿ءَإِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً﴾ ..... ۱۶۹/۶، ۲۰۳

﴿ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ ..... ۲۰۷/۶، ۲۴۹، ۵۱۰

﴿ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ ..... ۱۷۱/۶، ۲۰۳، ۴۵۶

﴿ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُونَ﴾ ۳۷۶/۶

﴿ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ ..... ۱۷۱/۶، ۳۷۶

﴿ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ ..... ۱۷۳/۶، ۲۵۰، ۳۷۶

﴿ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ﴾ ۱۷۵/۱

﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ ۲۵۹/۳، ۲۶۳؛ ۳۱۳/۴، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۹۸، ۵۰۰

﴿أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ ..... ۳۱۸/۳، ۴۸۱

﴿أَ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾ ۴۸۹/۲

﴿اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ۸۰/۴

﴿اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ ۵۲/۵

﴿أَحْصَاهُ اللهُ وَنَسُوهُ﴾ ..... ٦٠١/٦، ٦٤٠
﴿اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾ ١٦١/٤
﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾ ٣١٠/٧
﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ ٢٨٧/٧
﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ ٣٢٧/٧
﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ﴾ ٤٢٤/٧
﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾ ..... ٦٦/٢؛ ٢٠٨/٦
﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾ ..... ٦٦/٢؛ ٥٥/٧، ٨٠
﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ ..... ٣٩١/٦، ٣٩٢؛ ٥٧/٧، ٨٠
﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ ٥٣٠/٤
﴿إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً﴾ ٣٩١/٦
﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾ ٤١٢/٣
﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ ..... ٢٠٨/٦؛ ٥٥/٧
﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾ ..... ٤٠٧/٧، ٤٠٨
﴿إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ ٥١٠/٦
﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ ..... ٣٩١/٦؛ ٧٤/٧
﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ﴾ ..... ٢٩٥/٥؛ ١٧٥/٦
﴿إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ٣٠٨/٤
﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ..... ٧٢/٣، ٤٣٤
﴿إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ٢٩٦/٢
﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ ٢٥٨/٤
﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ ٥٣٣/٤
﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾ ١١٥/٧
﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ ..... ٥٣٢/٤، ٥٣٣، ٥٣٨
﴿ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ٥٧١/٦

﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ ۲۱۰/۶
﴿اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ ..... ۴۶۸/۳، ۵۴۳، ۵۵۳؛ ۱۶۱/۴
﴿اصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ ۸۰/۵
﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ ..... ۳۰/۳، ۳۴۸، ۴۳۸؛ ۱۱۲/۴، ۱۱۹، ۴۴۹
﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ..... ۲۰۶/۶، ۵۱۱
﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ ۳۷۶/۶
﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ﴾ ۸۱/۴
﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ ..... ۴۴۵/۲، ۴۷۰
﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً﴾ ..... ۳۷۶/۲، ۴۹۵؛ ۱۵۴/۶، ۴۱۳
﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ ۴۰۸/۴
﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ ..... ۱۷۳/۶، ۲۵۰، ۳۷۶
﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ﴾ ..... ۱۷۱/۶، ۳۷۶
﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾ ..... ۱۲۶/۶، ۲۰۷
﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ ۲۵۶/۶
﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ .. ۳۴۴/۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۷؛ ۱۴۶/۵
﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ... ۳۷۵/۳، ۳۷۷، ۳۷۸
﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾ ..... ۵۳۰/۲؛ ۳۱۷/۳، ۴۳۷، ۴۸۳، ۴۹۷، ۵۱۸، ۵۷۸، ۴۹۰؛ ۱۰۹/۵، ۱۵۶
﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ ۷۲/۷
﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ﴾ ۱۲۳/۷
﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾ ..... ۶۴۰/۶؛ ۱۱۴/۷
﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ ۲۱۰/۶
﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ ۵۲۴/۴
﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ..... ۹۲/۶؛ ۳۸۷/۳
﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ۱۰۳/۵

﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً﴾ ..... ۱۳۹/۵، ۱۴۲
﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ﴾ ..... ۵۳۰/۴، ۵۳۸
﴿إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً﴾ ..... ۴۰۱/۷، ۴۳۴، ۴۴۶
﴿الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ ۴۲۸/۷
﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ ۲۰۷/۷
﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ ۴۳۷/۷
﴿إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾ ۴۰۸/۳
﴿الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ ۴۹۵/۴
﴿الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ﴾ ۷۴/۷
﴿الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ﴾ ..... ۲۷۱/۷، ۳۶۱، ۳۸۱
﴿الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ ..... ۵۵۴/۵؛ ۳۶۱/۷
﴿الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ ..... ۴۳۶/۲، ۴۸۷؛ ۸۹/۴
﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ ۲۷۱/۷
﴿الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ ۳۳۳/۳
﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾ ..... ۱۷۵/۱؛ ۱۶۶/۶، ۱۹۸، ۱۹۹
﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ ..... ۱۲/۲؛ ۵۲۸/۶
﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ ۱۵۵/۱
﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ﴾ ..... ۵۱۰/۱؛ ۳۹۳/۲
﴿الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ ۱۷۰/۶
﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾ ۴۴۶/۷
﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلهِ﴾ ۱۲۷/۳
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ ۳۸۸/۳
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ ..... ۵۴۶/۶، ۵۴۷، ۵۷۱
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ۸۳/۴
﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ﴾ ۴۸۴/۳

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾ ..... ۵۴۷/۶، ۵۶۵
﴿الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ ۵۶۵/۶
﴿الَّذِينَ سُعِدُوا﴾ ۴۴۰/۷
﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا﴾ ..... ۵۴۷/۶، ۵۴۸
﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾ ۱۰۷/۷
﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ﴾ ..... ۳۷۲/۱؛ ۳۷۶/۲
﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۴۲۱/۷
﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ ۲۱۱/۷
﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ۳۴۴/۵
﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ ۱۵۸/۴
﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ ۵۲۴/۴
﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۳۳۷/۲
﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ..... ۲۸۴/۱، ۲۹۶، ۴۴۲
﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ ۱۶۰/۵
﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ ..... ۱۸۲/۴؛ ۱۶۶/۵
﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ ۶۷/۶
﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ۳۹۲/۳
﴿الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ﴾ ۷۴/۷
﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ ..... ۱۸۴/۴، ۲۶۳؛ ۲۷/۵
﴿اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ ۸۰/۵
﴿اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَاراً﴾ ۱۴۹/۱
﴿اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ ..... ۱۱۵/۱، ۲۱۴
﴿اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ ..... ۶۷/۱، ۱۶۴
﴿اللهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ ... ۱۶۸/۱، ۲۷۲، ۳۴۳؛ ۶۷/۲
﴿اللهُ الصَّمَدُ﴾ ..... ۳۴۱/۲، ۳۵۰

﴿اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ ٢٩٥/١
﴿اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ١٨/٢
﴿اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً﴾ ١٥٦/٢
﴿اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ٣١٨/٧
﴿اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ..... ٢٩١/٤؛ ١٧/٥، ١٦٠، ٢٠٠
﴿اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ ..... ١١٥/١؛ ٥٣٤/٦، ٥٦٤، ٥٦٥
﴿اللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ ٤٣٠/٧
﴿اللهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النَّاسِ﴾ ٥٦٥/٦
﴿الٓمٓ * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ ..... ١٧١/٣؛ ٤٩١/٤
﴿الٓمٓ * اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ١٨/٢
﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ ١٦٥/٥
﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً﴾ ٨١/٣
﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ ٣٢٦/٢
﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً﴾ ٦٨/٢
﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ ١٧١/٥
﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾ ٥١٤/٢
﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ ..... ١٧٢/٦، ٢٠٧
﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾ ..... ٨/٧، ٩
﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ ... ١٥٧/٣، ٥٦٠، ٥٨٣، ٥٨٥، ٥٩٤؛ ١١/٤، ١٥٠، ٢١١، ٤٢٤؛ ١٣٩/٥، ١٤٠، ١٤١
﴿أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾ ٢٠٧/٦
﴿إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ٥٢٤/١
﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ ..... ٤٤/٣، ٥٠٩، ٥٩٦، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠؛ ٢٣/٤، ٢٤، ٢٦، ٣٢، ٣٣، ٣٨، ٤٢، ٤٣، ٥٥، ٦١، ٦٩، ١١٤؛ ١٢٧/٥؛ ٢٥٨/٧
﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾ ٩٦/٧

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾ ..... ۲۱۵/۶، ۲۲۰؛ ۸۰/۷، ۱۱۹
﴿الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾ ۴۲۰/۷
﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ﴾ ۱۵۷/۶
﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ﴾ ..... ۱۸۱/۳؛ ۱۴/۴، ۹۳
﴿إِمَاماً وَرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى﴾ ۳۴۸/۳
﴿أَمْ جَعَلُوا لِلهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ۳۹۴/۲
﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً﴾ ..... ۲۰۰/۴، ۲۸۵، ۴۶۹
﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ﴾ ۳۶۱/۵
﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ ۳۵۹/۵
﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي﴾ ۵۳۳/۳
﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ ..... ۳۷۰/۲؛ ۱۶۰/۶
﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ ۳۷۰/۲
﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾ ..... ۱۸۱/۳، ۱۴/۴، ۹۳
﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ ..... ۴۸۳/۳، ۴۹۰؛ ۱۷۸/۴؛ ۲۵/۵، ۱۶۴
﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾ ۱۴۱/۳
﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ ..... ۵۳۸/۲؛ ۳۳۶/۷
﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً﴾ ۱۵۱/۲
﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾ ..... ۴۰۰/۷، ۴۰۳
﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ ..... ۱۹۳/۱؛ ۸۱/۶
﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ۱۶۶/۵
﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ ..... ۱۷۹/۳، ۱۸۹؛ ۵۲۴/۴
﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۳۴
﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ ۳۸۸/۳
﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ ۱۰/۶
﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ..... ۳۸۳/۳، ۳۸۶؛ ۱۷۹/۴؛ ۱۶۴/۵

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾ ..... ٣٨٧/٣، ٣٨٨؛ ١٦٧/٥
﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ﴾ ١٨١/٣
﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ﴾ ٥٥٩/٤
﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ﴾ ..... ٤٤٣/٧، ٤٤٦
﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ ٤٣٦/٧
﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ ٤٤٣/٧
﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ﴾ ..... ٣٧٦/٣، ٣٧٨؛ ١٥٩/٥
﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ..... ١٤١/٣؛ ٥٥٥/٥
﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ﴾ ٦٢٦/٦
﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ﴾ ..... ٥٢٨/٢؛ ١٥٨/٣، ٣١٧؛ ٣٩٨/٤، ٣٩٩، ٤٥٠
﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾ ١٦٠/٦
﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾ ..... ١٧٢/٧، ١٨١
﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ ٣٢١/٣
﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ﴾ ٤٩٠/٣
﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ..... ٤٧٣/٣؛ ١٦٣/٥
﴿إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ..... ٣٧٦/١، ٤٧١
﴿إِنَّ اللهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ ٣٧٧/١
﴿إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ ٤٦٨/١
﴿إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ ٥٢٦/١
﴿إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً﴾ ٤٦٨/١
﴿إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً﴾ ٣٧٦/١
﴿إِنَّ اللهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ ..... ٣٦٢/٢؛ ٣٧/٣، ٣٨
﴿إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً﴾ ٣٥٨/٢
﴿إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ ٣٥٨/٢
﴿إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ ٢١٩/٧

﴿إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ ..... ۳۹۶/۲، ۴۱۶
﴿إِنَّ اللهَ مَعَنَا﴾ ..... ۵۳۳/۴، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸
﴿إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ ..... ۲۰۳/۳، ۳۸۸؛ ۱۴/۵، ۱۵۲
﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ﴾ ..... ۳۶۱/۲، ۳۶۲، ۳۷۰؛ ۳۹/۳، ۴۰
﴿إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ ..... ۲۸۹/۱، ۲۹۵
﴿إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾ ۲۲۰/۷
﴿إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ ۲۸۹/۱
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ ۱۶۶/۵
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ﴾ ۳۱۰/۷
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۳۲
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾ ..... ۲۱۳/۶؛ ۳۱۰/۷
﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾ ۴۸۷/۲
﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ ۳۸۳/۴
﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ ۴۰۳/۷
﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ ۲۲۱/۳
﴿أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾ ۲۸۳/۶
﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ ..... ۱۴۱/۷، ۱۴۲
﴿إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ ۵۳۲/۳
﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ ۵۳۸/۴
﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ..... ۴۸۴/۳، ۴۸۷
﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً﴾ ۴۶۸/۷
﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۱۳، ۳۶۸
﴿إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ﴾ ۴۵۳/۷
﴿إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۳۶۲/۳
﴿إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ ۲۱۰/۱

﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ﴾ ..... ١٤١/٤، ٤٠٩
﴿أَنْتَ مَوْلَانَا﴾ ٥٠/٤
﴿إِنْ تَنَازَعْتُمْ﴾ ٢٨٦/٣
﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ ..... ٥٢٩/٢؛ ٣١٥/٣
﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً﴾ ٤٣٤/٧
﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ٣٩١/٧
﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴾ ٢٢٠/٦
﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ ..... ٦٥/٧، ١٩١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٥
﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ ..... ٣١٣/١، ٤٤٣، ٥٢٧؛ ٦٧/٢
﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ ١٧١/٦
﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ ٨٧/٤
﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ﴾ ..... ٢١٥/٦؛ ٣٩٧/٧
﴿أَنطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ ٢٢١/٦
﴿انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ﴾ ٩٥/٧
﴿انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً﴾ ٤٨٨/٢
﴿أَنظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ ٣٨٢/٥
﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ ٣٩٣/٣
﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ﴾ ١٦٤/١
﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ..... ٦٧/١، ٣٧٢
﴿إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً﴾ ٣٥٨/٥
﴿إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ٥٤٦/١
﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ﴾ ١١٧/٧
﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ ٥٢٧/٦
﴿إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ٢٣٢/٣
﴿إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ﴾ ٤٢٢/٧

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ ۲۱۴/۶
﴿إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ ۲۹۶/۲
﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالاً وَجَحِيماً﴾ ۳۹۷/۷
﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾ ۳۳۲/۷
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ ۲۵۶/۴
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً﴾ ۲۰/۲
﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ﴾ ۱۲۱/۳
﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ..... ۱۰۸/۲، ۱۱۵، ۲۸۶؛ ۳۵۸/۳؛ ۱۹۸/۶
﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرُ﴾ ..... ۵۱۴/۲؛ ۷۷/۳، ۷۹، ۳۱۷، ۵۶۲، ۵۶۳؛ ۱۰۷/۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ..... ۲۸۲/۱، ۲۹۵
﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ﴾ ۵۵۷/۳
﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ..... ۲۸۹/۱؛ ۱۱۵/۲
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ﴾ ..... ۱۲۸/۳، ۵۰۰؛ ۱۲/۴
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ﴾ ..... ۵۴۲/۳، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۶۲، ۵۷۱؛ ۷۴/۴، ۲۲۸، ۳۸۸؛ ۱۲۶/۵
﴿إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ۱۴۱/۳
﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾ ۵۵۷/۳
﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ ..... ۲۳۳/۷، ۲۳۶، ۴۷۲
﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ..... ۱۸۹/۳، ۲۳۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۹۶، ۵۱۱؛ ۴۰۳/۴؛ ۱۰/۵، ۱۶، ۲۰، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۶
﴿إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ ۸۰/۷
﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ۳۱۱/۱
﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ ۵۲۸/۵
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ ۲۹۷/۳
﴿أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً﴾ ..... ۳۷۵/۳، ۳۷۸

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ ۴۲۳/۴
﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾ ..... ۱۷۳/۶، ۲۵۰
﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ ۳۳۸/۳
﴿إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً﴾ ..... ۲۸۲/۱، ۳۷۶
﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ ۱۵۱/۲
﴿إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ۴۳۱/۲
﴿إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً﴾ ۴۱۸/۲
﴿إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ﴾ ۱۰۳/۵
﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ ۱۴۵/۵
﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ ۱۴۵/۵
﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ ..... ۳۹۵/۲؛ ۱۵۵/۳، ۱۸۵؛ ۹۶/۴، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۷۴
﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ۲۲۰/۷
﴿إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ ۱۱۱/۶
﴿إِنْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً﴾ ۴۷/۷
﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ ۳۹۶/۲
﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ۵۴۶/۴
﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ ..... ۱۴/۳، ۱۸۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۶۹، ۵۹۵، ۵۹۶؛ ۱۱۱/۴، ۵۴۲؛ ۱۳۴/۵
﴿إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي﴾ ۴۲۳/۴
﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ ۴۴۸/۳
﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ﴾ ..... ۲۸۹/۱؛ ۱۱۶/۲
﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ ۲۸۸/۱
﴿إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ ۱۷۲/۱
﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ﴾ ..... ۱۱۶/۷، ۱۲۲
﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ ۷۳/۷

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ ..... ۲۶۴/۳؛ ۴۹۴/۴
﴿إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ ۵۳/۵
﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ ۸۳/۶
﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ﴾ ۴۹۹/۴
﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً﴾ ۹۷/۷
﴿أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ ..... ۲۰۵/۶، ۵۱۱
﴿أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾ ..... ۱۷۱/۶، ۲۰۳
﴿أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا﴾ ۱۶۹/۶
﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا﴾ ..... ۱۲۳/۶، ۱۷۴، ۲۰۴
﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ﴾ ..... ۱۰۳/۲، ۱۱۵
﴿أَ وَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً﴾ ..... ۶۶/۲، ۱۲۰/۶
﴿أَ وَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ ..... ۱۸۹/۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
﴿أَ وَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ﴾ ..... ۱۷۶/۶، ۲۵۶
﴿أَ وَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ﴾ ..... ۱۷/۶، ۱۱۷
﴿أَ وَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ ..... ۱۶۷/۶، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۰۰
﴿اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾ ۹۲/۶
﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ..... ۳۷۵/۳، ۳۷۶، ۳۹۲؛ ۲۲/۵، ۱۵۸؛ ۱۸۵/۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۴
﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ﴾ ..... ۶۶/۳، ۶۷، ۵۱۴
﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ..... ۵۰۵/۱، ۵۲۷، ۵۳۱؛ ۴۰۴/۲، ۴۳۴
﴿أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ ۳۷۰/۲
﴿أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ ..... ۱۲۶/۶، ۲۰۲، ۲۴۹، ۴۲۰، ۴۷۴، ۴۹۹
﴿أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ ..... ۱۶۲/۶، ۲۰۷
﴿أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ﴾ ۵۵/۷
﴿أَ تَنْبُؤُونَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾ ..... ۴۱۳/۱، ۴۳۹، ۴۸۲
﴿أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾ ۴۲۹/۱

﴿أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ﴾ ٧٥/٤
﴿أَزِفَتِ الْآزِفَةُ﴾ ٧٣/٧
﴿أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ ٣٠٠/٧
﴿أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ ٣٠٠/٧
﴿أَعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ٢٨٢/١
﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ﴾ ٥٨/١
﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ﴾ ١٧٥/١
﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾ ١٠٦/١
﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ ..... ١٤٧/١، ١٥٥، ١٦٣، ٢١٥، ٢١٧
﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ ١٥٥/١
﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ١٨٩/٧
﴿أَفِي اللهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ..... ١٠٨/١، ٢٥٤، ٤٢١، ٤٢٤
﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ ٢١٢/٧
﴿أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣١٢
﴿أَلَا إِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ ..... ٥٢٣/١، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦
﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ١٢٨/٧
﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ..... ٣٧٤/١، ٣٧٦
﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ ..... ١٩٨/٧، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٦
﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ ٤٢٣/٧
﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً﴾ ١١٤/١
﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً﴾ ١٧٨/١
﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ﴾ ٢٢٤/١
﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً﴾ ..... ٢٧٢/١، ٣٢٣
﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً﴾ ١٥٢/١
﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ ١٩٣/١

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ ﴾ ۴۷۴/۷
﴿ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللهُ ﴾ ۲۲۲/۱
﴿ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ يَرَى ﴾ ۵۴۶/۱
﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾ ۳۷۷/۱
﴿ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ ﴾ ۲۸/۷
﴿ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ ﴾ ۴۴۰/۱
﴿ أَمْ تُنَبِّؤُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ ﴾ ۴۱۳/۱
﴿ أَمْ جَعَلُوا لِلهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ﴾ ۵۱۲/۱
﴿ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ﴾ ۱۰۹/۱
﴿ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبّاً ﴾ ۱۸۴/۱
﴿ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ ۲۹۴/۱
﴿ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ﴾ ۳۷۹/۱
﴿ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ ﴾ ۷۳/۷
﴿ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ ﴾ ..... ۲۳۴/۷، ۴۲۱
﴿ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ﴾ ۸۶/۷
﴿ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللهِ ﴾ ۲۵۰/۱
﴿ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾ ۲۳۴/۷
﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴾ ۳۳۴/۳
﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ﴾ ۴۳۵/۷
﴿ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴾ ..... ۱۸۲/۴؛ ۱۶۶/۵؛ ۳۳۸/۷
﴿ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ ..... ۲۲۵/۷، ۲۳۰
﴿ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴾ ۳۱۱/۴
﴿ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴾ ۳۱۷/۳
﴿ أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾ ۴۲۰/۷
﴿ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴾ ۳۶۸/۷

﴿أُوْلَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ ۱۲۳/۷
﴿أُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً﴾ ۴۳۵/۷
﴿أُوْلَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ ۴۲۱/۷
﴿أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ..... ۳۸۴/۳، ۳۸۶، ۵۰۰؛ ۱۷۲/۵
﴿أُوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾ ۳۳۰/۷
﴿أَ وَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئاً﴾ ۳۱۳/۱
﴿أَ وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى﴾ ۴۲۴/۷
﴿أَ وَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ ... وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ ۴۲۳/۷
﴿أَ وَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾ ۲۲۲/۱
﴿أَ وَلَمْ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ ۳۱۳/۱
﴿أُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ﴾ ..... ۱۳۹/۵، ۱۴۰
﴿أُولِي الْأَمْرِ﴾ ..... ۱۲۴/۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
﴿أَ وَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى﴾ ..... ۲۸۲/۱، ۲۹۵
﴿أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ﴾ ۲۸۷/۷
﴿أَ يَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ ۴۶۹/۷
﴿أَ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ ۴۳۸/۱
﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾ ..... ۳۳۹/۷، ۳۴۶
﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ۱۱۶/۲
﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۳۳۷/۲
﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ﴾ ۸۰/۴
﴿بَلِ اللهُ مَوْلَاكُمْ﴾ ۵۱/۴
﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾ ۲۸۰/۱
﴿بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ ۴۵۳/۷
﴿بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ ۸۳/۶
﴿بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ﴾ ۲۰۵/۶

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ..... ۱۵۶/۳؛ ۴۵۱/۴
﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ﴾ ..... ۴۸۶/۱، ۴۸۷
﴿بَلَى شَهِدْنَا﴾ ۶۷/۶
﴿بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ ..... ۱۲۶/۶، ۲۰۲، ۲۴۹، ۴۲۰، ۴۷۴، ۴۹۹
﴿بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ ۲۰۰/۶
﴿بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ۴۲۵/۲
﴿بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ۳۹۶/۲
﴿بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾ ۲۷۷/۷
﴿بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً﴾ ۲۷۲/۱
﴿بُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ ۵۵۴/۴
﴿بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ﴾ ..... ۱۷۳/۲، ۱۷۴
﴿بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ ۳۴۷/۷
﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ..... ۱۵/۵، ۱۶۱
﴿تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۲۹۵/۱
﴿تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ ۵۲/۷
﴿تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾ ۱۵۱/۱
﴿تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ﴾ ..... ۵۵/۷، ۷۸
﴿تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾ ۵۶۵/۶
﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ ۳۹۲/۶
﴿تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ۴۰۷/۳
﴿تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ ۴۱۳/۷
﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾ ..... ۱۰۶/۱، ۲۲۵
﴿تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ ۴۴۸/۳
﴿تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ﴾ ۴۰۱/۷
﴿تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً﴾ ۴۰۱/۷

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ ٦٤/٧
﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾ ٣٤١/٧
﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً﴾ ..... ٤١٨/٢، ٤٢٠
﴿تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾ ..... ٢١٤/٦؛ ٤١٣/٧
﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيّاً﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٤٣
﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً﴾ ... ٣٢٣/٤، ٣٤٧؛ ٤٥٤/٧
﴿تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ﴾ ٩٥/٥
﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ ٥٦٥/٦
﴿تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ ٣٢٦/٢
﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾ ..... ٥٣١/٤، ٥٣٣، ٥٣٥
﴿ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴾ ٢٠٧/٦
﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ ١٥٥/١
﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ ..... ١٦٤/١، ٢٧٢
﴿ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾ ..... ١١١/٧، ٣٩٥، ٤٠٧، ٤١٤
﴿ثُمَّ أَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ ..... ٥٣٨/٤، ٥٣٩
﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾ ..... ٢٢/٦، ٧٠، ٨٠، ٤٧٩، ٨١، ٤٨٠
﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ ..... ١٤١/٧، ١٤٢
﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ﴾ ..... ١٧١/٦؛ ٣٩٧/٧
﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ ..... ٢١٢/١، ١٨/٦، ٢٢، ٣٠، ١٧٢
﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ ..... ٢١٢/١؛ ١٨/٦، ٢٢، ٣٠، ١٧٢
﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ﴾ ٤١٩/٧
﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ ١٦٥/٥
﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾ ٥٣٥/٤
﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ ..... ٢١٢/١؛ ٦٧/٢؛ ١٨/٦، ٢٠، ٢٩، ١٧٢، ٤٧٩
﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ ..... ٢١٢/١؛ ٦٧/٢؛ ١٨/٦، ٢٠، ٢٩، ١٧٢، ٤٧٩

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ ۹۲/۶
﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾ ..... ۸۱/۶، ۵۸۶
﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً﴾ ۱۸۴/۱
﴿ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴾ ..... ۲۱۵/۶؛ ۴۲۲/۷
﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾ ..... ۱۱۱/۷، ۴۰۷
﴿ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ ۹۶/۳
﴿ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى﴾ ..... ۱۷۳/۶، ۲۰۷
﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ ۱۵۹/۴
﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ﴾ ۲۳۱/۱
﴿ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ﴾ ۵۴۵/۶
﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ ..... ۲۶۶/۶؛ ۵۱/۷
﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ ..... ۲۳۳/۷، ۴۷۲
﴿ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾ ۵۳۸/۴
﴿جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ ۷۵/۳
﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً﴾ ..... ۲۶۴/۴؛ ۳۹۵/۵، ۳۹۶
﴿جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ ۵۳۳/۴
﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا﴾ ۲۰/۶
﴿جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ ۱۴۹/۶
﴿جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً﴾ ۵۷۶/۶
﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ ۳۶۷/۳
﴿جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾ ۲۱۵/۱
﴿جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ﴾ ۲۲۱/۳
﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ ۳۳۴/۷
﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ﴾ ۳۵۰/۷
﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ ۳۶۸/۷

﴿حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ ٨١/٥
﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ ٨١/٦
﴿حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ﴾ ٥٦٤/٦
﴿حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ﴾ ٤٧/٧
﴿حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ... ٢١٤/٦، ٢١٩
﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ ٢٨/٧
﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ ٥٣٩/٥
﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً﴾ ٣٣٢/٧
﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ ١٤٩/٣ ٢١٧
﴿حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ ١٨٥/٣
﴿حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣١٢، ٣٥٤
﴿خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ ٤٢٨/٤
﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ ٨٦/٧
﴿خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾ ٣٩١/٦
﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ ٣٤٧/٧
﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ ٤٤٣/٧
﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ ..... ٩/٧، ٤٤٠، ٤٣٦
﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ﴾ ٣٣٦/٧
﴿خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾ ٢١٥/٦
﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾ ..... ١١١/٧، ٣٩٥، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤١٤
﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ ٣٦٨/٤
﴿خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ﴾ ٢٠٨/٦
﴿خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً﴾ ٨٠/٧
﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ ٤٣٦/٤
﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ ٢٠٧/١

﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ ۴۱۴/۲
﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ ۲۸/۶
﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ﴾ ۳۴۴/۱
﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ..... ۳۷/۲؛ ۴۴۷/۳
﴿خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ﴾ ۱۷۴/۲
﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ ..... ۱۱۷/۶، ۴۵۲
﴿خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾ ۳۷۷/۲
﴿خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ﴾ ..... ۱۹۱/۱، ۱۹۳؛ ۱۷۳/۶
﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ..... ۴۲۴/۲، ۴۵۰؛ ۴۷۳/۳؛ ۱۸۴/۵، ۳۲۴
﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ ۴۲۲/۷
﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً﴾ ۵۹/۷
﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ۵۱/۴
﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ .... ۱۵۹/۶، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۵۰
﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ۴۵۸/۲
﴿ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ ..... ۴۳۶/۷، ۴۵
﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ ۴۳۹/۲
﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ ۴۹۱/۳
﴿ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ۴۶۷/۱
﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ ۳۶۱/۳
﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ ۳۳۳/۷
﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ ۴۷۳/۷
﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى﴾ ..... ۶/ ۱۷۴، ۲۰۶، ۴۹۹
﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ ..... ۵۴۳/۳، ۵۵۳؛ ۱۶۱/۴
﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً﴾ ۵۲۷/۱
﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ﴾ ..... ۳۲۶/۳، ۵۹۵؛ ۱۱۱/۴

﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ ١١٨/١
﴿رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ ٣١١/١
﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ ٤٣٦/٢
﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾ ٤٠٤/١
﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ﴾ ٣٧٧/١
﴿رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ ٦٣٢/٦
﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ ..... ٤٢٢/٧، ٤٢٦
﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ ٤٣٦/٢
﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ ٢٨٧/٧
﴿رِزْقاً لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾ ١٧٤/٦
﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾ ..... ٤٤/٣، ٦١، ٧٨، ٤٠١؛ ٥٦٤، ١٥١/٥؛ ٣٣٨، ٤٦٨/٧
﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ ..... ١٠٣/٢؛ ٣٨٥/٣، ٣٨٣؛ ٣٧٥/٧
﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ﴾ ١٧٠/٦
﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ ٣٤٧/٧
﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً﴾ ٤٠٣/٧
﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ ..... ١٩/٤، ٢٠، ٥٧؛ ٦٤/٧
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ ٥٣٠/١
﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ﴾ ..... ١٩٢/١؛ ٤٥٢/٦
﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ ..... ٢٨٦/٢، ٢٨٧
﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ ٢٩٨/٢
﴿سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾ ٤٠٧/٧
﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ ٥١٣/٤
﴿سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ﴾ ٤٠٦/٧
﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾ ..... ٣٩٠/٣، ٣٩١؛ ١٦/٥، ١٦٦
﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ ٣٩١/٣

﴿سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ ..... ۳۶۸/۷، ۳۷۰، ۴۲۹
﴿سَلامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾ ۳۹۱/۳
﴿سَلامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ ۳۹۱/۳
﴿سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ﴾ ۳۶۸/۷
﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ ۸۹/۴
﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ ..... ۱۱۳/۱، ۱۴۲، ۱۹۱؛ ۵۳۹/۵؛ ۱۷/۶، ۷۶، ۵۲۱
﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾ ..... ۵۴۳/۳، ۵۵۳؛ ۱۶۱/۴
﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلانِ﴾ ۸۲/۴
﴿سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً﴾ ۴۶۹/۳
﴿سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً﴾ ۴۶۹/۳
﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ ۱۴۹/۳
﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾ ۳۸۸/۳
﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ ۲۱۱/۷
﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا﴾ ۴۲۵/۲
﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ﴾ ۵۱۳/۴
﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ ..... ۳۴۳/۲؛ ۹۱/۵
﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ ۳۹۲/۳
﴿صِرَاطِ اللهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ ..... ۵۲۴/۱، ۵۲۵
﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ ۲۰۲/۱
﴿طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ ۸۳/۴
﴿طَعَامُ الْأَثِيمِ﴾ ..... ۲۱۵/۶؛ ۳۹۷/۷
﴿طَيَّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ ۵۸/۷
﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ۴۶۸/۱
﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ﴾ ۳۳۸/۷
﴿عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ۵۳۹/۵

﴿عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ ٤٥٥/٧
﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾ ..... ١١/٦، ٢٦٧؛ ٢٣٨/٧، ٢٥٥، ٢٦٥
﴿عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ ..... ٣٨٤/١، ٣٨٥
﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ ٢٠٧/١
﴿عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ﴾ ..... ٤٢٩/٧، ٤٣٠
﴿عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ﴾ ٢٨٥/٧
﴿عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ ٣٩٣/٦
﴿عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ ..... ٣٣٨/٧، ٣٤٧، ٣٧٣
﴿عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ﴾ ٣٣٨/٧
﴿عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾ ٨٢/٤
﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ ٤١٥/٧
﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ٥٤٢/٤
﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ ..... ١٣٣/١، ٥٢٠؛ ١٥٨/٤، ٢٣٠، ٤٦٣
﴿عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾ ..... ١٣٣/١، ٥٢٠؛ ١٥٨/٤، ٢٣٠، ٤٦٣
﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى﴾ ..... ٥١٩/٦، ٥٢٠؛ ٣٠٠/٧، ٣٠٥، ٣٠٧
﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ ..... ٥١٩/٦، ٥٢٠؛ ٣٠٠/٧، ٣٠٥، ٣٠٧
﴿عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً﴾ ٣٣٥/٧
﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ ٣٣٥/٧
﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٣٤
﴿غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ﴾ ٣٤٩/٧
﴿غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ ٢٩١/١
﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ ٣٩٣/٣
﴿فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ١٩٠/٤
﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ﴾ ١٧/٥
﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ ٢٥٧/٤

﴿فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ ۱۶۵/۶
﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ ۳۴۹/۱
﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ﴾ ..... ۵۷/۷، ۸۰
﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ ۵۳۳/۶
﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾ ۷۴/۷
﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً﴾ ۴۷/۷
﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ ..... ۵۶/۲؛ ۶۸/۶
﴿فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ﴾ ۸۹/۷
﴿فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ﴾ ۵۴/۷
﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ ۶۵/۱
﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ ..... ۳۷۸/۳، ۳۸۰، ۴۳۸؛ ۱۱۸/۵، ۱۴۴، ۱۴۷
﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً﴾ ۵۶۵/۵
﴿فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾ ۲۳۰/۷
﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ ..... ۳۷۷/۳؛ ۱۸۸/۷
﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ۱۸۹/۷
﴿فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ﴾ ۲۳۵/۱
﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ﴾ ۶۷/۱
﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ ۸۷/۵
﴿فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ ۳۱۰/۷
﴿فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ﴾ ۲۰۷/۷
﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ﴾ ..... ۲۱۴/۶؛ ۴۴۴/۷
﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَاناً﴾ ۱۶۰/۱
﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾ ..... ۴۲۹/۷، ۴۳۰
﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ ۱۱۴/۷
﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾ ۸۷/۵

﴿فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ﴾ ٥١/٤
﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ﴾ ٢٨٤/٣
﴿فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى﴾ ١٦/٢
﴿فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ﴾ ٢٠٥/٦
﴿فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ ٩٦/٣
﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾ ٤٣٥/٧
﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ ٥٦٥/٥
﴿فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ ٤٩٥/٤
﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ ١٨٢/٤
﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾ ٥٣/٦
﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ ٣٧٣/٧
﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ١٠٧/١
﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ﴾ ..... ٩/٧، ٢٩٢، ٤٣٦
﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ ٤١٥/٢
﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ ..... ٦٠٧/٦، ٦٣٠
﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ﴾ ١١٦/٧
﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبّاً﴾ ١٨٤/١
﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَاراً تَلَظَّى﴾ ٤٤٦/٧
﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ ٥٣٢/٤
﴿فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾ ٣٣١/٧
﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ١٣٥/٧
﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ ٣٣٣/٧
﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ٢٠٧/٧
﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ ..... ٤٠٤/٢، ٤٢٣، ٤٣٥؛ ٢٢٨/٤، ٨٤/٥، ٤١٨
﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ..... ٣٩،٣٢/٦

﴿فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ ۱۶۵/۱
﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ ..... ۱۸۵/۴، ۲۲۳؛ ۱۲/۵، ۱۶۲
﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾ ۲۰۷/۶
﴿فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ ۱۹۳/۱
﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾ ۵۱۴/۶
﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ ۲۰/۶
﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً﴾ ۲۱/۶
﴿فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ ۸۶/۷
﴿فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾ ۳۰۶/۷
﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً﴾ ..... ۴۳۰/۷، ۴۴۴
﴿فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ ۴۳۰/۷
﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾ ۳۹۴/۵
﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ﴾ ..... ۵۳/۶، ۶۰۷، ۶۳۰
﴿فَرِيقاً هَدَى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ﴾ ۴۷۷/۶
﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ ..... ۵۰۰/۳، ۵۶۰، ۵۶۱؛ ۵۶۵/۵
﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾ ..... ۱۱۶/۷، ۱۳۶
﴿فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً﴾ ۱۱۸/۷
﴿فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ ۴۱۶/۲
﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ ۲۰۳/۶
﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ﴾ ۴۰۸/۳
﴿فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ۱۰۸/۱
﴿فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ﴾ ۴۱۴/۲
﴿فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ ..... ۵۲۹/۲؛ ۳۱۶/۳
﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾ ۵۰۰/۴
﴿فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ ۵۱۰/۶

﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ ١٠٦/١
﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾ ٤٧١/٢
﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ ١٤٢/٦
﴿فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثّاً﴾ ..... ٣٩١/٦؛ ٥٥/٧
﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾ ٤١٣/٣
﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ ٦٦/٧
﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ ٢١/٦
﴿فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾ ٦٥/١
﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ﴾ ٤٤٠/٢
﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ﴾ ٥٧٦/٦
﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾ ..... ٢٦٧/٦؛ ١٧٠/٧
﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ ٤٢٠/٦
﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ﴾ ٨٤/٦
﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ ..... ٦٦/٧، ١٩٢
﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾ ١٦١/٦
﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ..... ٣٢٧/٧، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٣
﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ ٥٤/٧
﴿فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ ٨١/٤
﴿فَلِلهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ ..... ٤٤/٣، ٦٠؛ ١٦٦/٧
﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ ٢٣٤/٢
﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ٤٣٥/٣
﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ﴾ ..... ١٧٤/٦، ٢٠٥
﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ ٩١/١
﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي﴾ ٩١/١
﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ﴾ ..... ٤٠٥/٣، ٤٠٧

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ﴾ ..... ۲۶۶/۶؛ ۱۶۴/۷، ۱۶۵، ۱۷۲
﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ ۲۶۶/۶
﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ۵۸/۱
﴿فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ﴾ ۴۰۱/۷
﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾ ۳۹۸/۷
﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ ۱۸۴/۱
﴿فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ ..... ۱۹۱/۱، ۱۹۳؛ ۱۷۳/۶، ۲۵۰
﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ﴾ ..... ۴۵۶/۴، ۴۵۷
﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ ۲۴۳/۷
﴿فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ ۴۲۳/۷
﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾ ۴۱۷/۲
﴿فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾ ۳۹۷/۷
﴿فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾ ۸۸/۴
﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ..... ۱۵۲/۷، ۱۵۶
﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾ ۱۸۴/۷
﴿فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ ۱۴۱/۴
﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ ..... ۱۱۳/۳؛ ۱۷/۴، ۸۵، ۸۹
﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ ۲۹۲/۷
﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ﴾ ۳۲۱/۳
﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً﴾ ۴۹۱/۳
﴿فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ﴾ ۴۰۷/۲
﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ﴾ ۴۷۱/۷
﴿فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ﴾ ..... ۶۰۷/۶، ۶۳۰
﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ﴾ ..... ۳۹۶/۲، ۴۱۶؛ ۱۹۱/۳
﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً﴾ ۴۶۶/۳

﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ٧٢/٧
﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ ١١٦/٧
﴿فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴾ ..... ٤٠٧/٧، ٤٠٨
﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ ١٦١/٥
﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ ..... ٣٣٨/٧، ٣٤٧، ٣٧٣
﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ ..... ٢١٣/٦؛ ٣١٠/٧
﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾ ٣١٠/٧
﴿فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً﴾ ٣٩١/٦
﴿فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ﴾ ٤٨٦/١
﴿فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾ ..... ٤٨٦/١، ٤٨٧
﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ ٥٧/٧
﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣١٢
﴿فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٣٨
﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٣٨
﴿فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ ٤٠٧/٣
﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ ٣٥٤/٧
﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾ ٣٥٤/٧
﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ ٦٤/٧
﴿فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ ٨٠/٧
﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ﴾ ٢٧٦/١
﴿قَالَ اخْسَؤُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾ ..... ٤٢٢/٧، ٤٢٦
﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ٢٠٦/٦
﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ ٤١٠/٣
﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى﴾ ٤٢٧/٧
﴿قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ﴾ ٤٢٤/٧

﴿قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ ۴۰۷/۳
﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً﴾ ..... ۱۱۸/۳؛ ۴۱۹/۴
﴿قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ ۱۴/۲
﴿قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ ۵۳۲/۱
﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ﴾ ۴۴۴/۳
﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ ۴۱۰/۳
﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ۲۰۷/۷
﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ ۵۴۶/۱
﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ﴾ ..... ۵۳۴/۴، ۵۳۵
﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ ۲۰۱/۶
﴿قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴾ ۴۲۷/۷
﴿قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ﴾ ..... ۴۲۴/۷، ۴۴۴
﴿قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾ ۴۲۸/۷
﴿قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ ۴۲۷/۷
﴿قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾ ۴۲۴/۷
﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ ۴۲۲/۷
﴿قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي النَّارِ﴾ ۴۲۸/۷
﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾ ۴۱۲/۳
﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ ۴۳۴/۳
﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾ ۲۶۷/۴
﴿قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ﴾ ۱۲۳/۳
﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً﴾ ۱۱۸/۳
﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ ۴۱۲/۳
﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ﴾ ۲۰۸/۶
﴿قَالُوا ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ ۴۷۴/۶

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ ٤٠٩/٣
﴿قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾ ٤١٠/٧
﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ﴾ ..... ٢٤٩/٦، ٥١٠
﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ ٤٧٣/٢
﴿قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾ ٤٠٦/٧
﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ ..... ٣٩٧/٢؛ ١٦٩/٥
﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً﴾ ٤٩٢/٤
﴿قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ ٢٠٣/٦
﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ ١٥/٦
﴿قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ٢٩٥/١
﴿قُلِ اللهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ٥٢٨/٦
﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾ ٣٩/٣
﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴾ ١٧١/٦
﴿قُلْ إِنَّ اللهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ ٣٨/٣
﴿قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ١٦٣/١
﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ ٣٨٣/٥
﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾ ..... ٣٦٢/٢، ٣٧٠
﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ ..... ٢١٣/٢، ٢١٤
﴿قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدِينِكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ ٤٦٨/١
﴿قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ ٤٣٧/١
﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ٢٨٠/١
﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ ٤٠٤/٧
﴿قُلْ نَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ ..... ٥٩٣/٣؛ ١٦٠/٥
﴿قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾ ٤٩٢/٤
﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً﴾ ١٨٩/٤

﴿قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّؤُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ﴾ ..... ٤١٣/١، ٤٣٨
﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ﴾ ١٨/٦
﴿قُلْ فَلِلهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ ..... ١٧٣/٧، ٢٦٨
﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ﴾ ١١٦/٢
﴿قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً﴾ ..... ٤٦٨/١، ٥٤٦؛ ٣٧٠/٣
﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ ٤٥٢/٧
﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً﴾ ١٦٩/٦
﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ ..... ١٣٩/٣، ٣٩١، ٥٠٠؛ ٢١٠/٤، ٢١١، ٢٧٠، ٣٨٨، ٣٩٨، ٣٩٩، ٥٢٥، ٥٢٧؛ ١٦/٥، ١٧، ٣١، ١٤٧، ١٤٨، ٢٠٨
﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ ٥١١/٤
﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي﴾ ١٢/٤
﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً﴾ ١١٦/٢
﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللهِ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ ١٢٩/١
﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدّاً﴾ ٣٩٩/٢
﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾ ٩٢/٦
﴿قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ﴾ ..... ٢٠٣/٦، ٤٧٤
﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴾ ٥٥/٧
﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾ ١٤٢/٦
﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ﴾ ٦٧/٢
﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ ..... ٥٢٧/١؛ ٢٢٦/٢، ٢٤٤، ٣٣٨، ٣٥٠، ٣٥١
﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ﴾ ..... ٢١٩/٧، ٢٢٠، ٢٣٣
﴿قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ ٣٩٦/٢
﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾ ..... ٥٦٤/٦، ٥٦٥
﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ .... ١١٢/٦، ١١٣، ١٢٦، ١٨٦، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢١١، ٢٤٩، ٤٧٤، ٤٧٩، ٤٩٩، ٥١٠

﴿قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ ١٨١/٧
﴿قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ ..... ٥١٣/٤، ٥١٤
﴿كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ﴾ ..... ٢١٥/٦، ٣٩٧/٧
﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً﴾ ٤١٣/٧
﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ ١٧/٥
﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ ٧٢/٧
﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ ١٥١/٢
﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾ ١١٧/٧
﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ﴾ ١٨٥/٣
﴿كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ ١٦٨/٥
﴿كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ ..... ٢١٣/٦؛ ٣١٠/٧
﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾ ..... ١٨١/٣؛ ٤٢٠/٧، ٤٣٥
﴿كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ ٢٣٢/٣
﴿كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴾ ..... ٢١٥/٦؛ ٣٩٧/٧
﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾ ١١٧/٧
﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ ..... ٥٥٦/٦، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٤٠؛ ٤٧٣/٧
﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ ٤١٩/٧
﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ ١٥٩/٤
﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ ..... ٣٩٦/٢، ٤١٦
﴿كُلّاً نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾ ..... ٣٩٩/٢، ٤٦٦
﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ ..... ١١٥/٦، ١٣٣
﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ ٣٤٧/١
﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ﴾ ٤٢١/٢
﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾ ..... ٤٠٨/٧، ٤٠٩، ٤٤٤
﴿كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ ..... ٨٣/٤؛ ٤٢٤/٧

﴿كلّما دخلت أُمّة لعنت أُختها﴾ ۸۳/۴
﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ ۲۱۳/۶
﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ . ۲۱۴/۶، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۶۵، ۴۸۰؛ ۴۴۹/۷، ۴۵۹
﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ ..... ۳۴۹/۱؛ ۱۱۵/۶، ۵۳۲
﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ ..... ۲۷۴/۱؛ ۵۳۰/۶، ۵۳۲
﴿كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ﴾ ۱۵۱/۱
﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ..... ۲۱۳/۶؛ ۳۱۰/۷، ۳۴۷
﴿كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾ ۲۳۵/۱
﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ ۳۷/۲
﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ ۵۴۴/۴
﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ ..... ۱۱۹/۶، ۲۰۷، ۴۵۶، ۴۷۷
﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ ..... ۱۱۷/۶؛ ۲۶/۷
﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ﴾ ۱۵۰/۱
﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ ۱۴۹/۶
﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ ..... ۳۳۱/۳، ۵۶۶؛ ۱۳۱/۵
﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ﴾ ..... ۱۳/۲، ۴۱۷
﴿كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً﴾ ۴۱۹/۴
﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ ۶۵/۱
﴿لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ﴾ ۲۲۶/۲
﴿لَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ ۴۴۳/۱
﴿لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً﴾ ۴۳۴/۷
﴿لَا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ﴾ ۱۸۴/۷
﴿لَا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ﴾ ۳۴۶/۲
﴿لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ﴾ ۸۳/۴

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً﴾ ٤٤٨/٤
﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ..... ٥٥١/١؛ ٢٦٧/٢
﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ ٤٤٩/٤
﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً﴾ ٣١٠/٧
﴿لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ ..... ٥٨٤/٦، ٥٨٥
﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ﴾ ٢٢٠/٧
﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ٩٠/٧
﴿لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ٤٧٩/٤
﴿لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ﴾ ..... ١٧١/٦؛ ٣٩٧/٧
﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ٢٠٧/٧
﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ﴾ ٣٩٨/٧
﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً﴾ ٢٢٠/٦
﴿لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾ ٣٣٠/٥
﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ ٤٠٨/١
﴿لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ ٤٥٩/٧
﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً﴾ ..... ٤٠١/٧، ٤٣٤، ٤٤٦
﴿لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ ٣٦٢/٢
﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ ٥١٤/١
﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾ ٣٩٧/٧
﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾ ٤٤٦/٧
﴿لَا يَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ ٢٧١/١
﴿لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا﴾ ..... ٤٢٥/٧، ٤٤٦
﴿لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ ..... ٤١٥/٢، ٤٣٠؛ ٣٠٧/٣، ٤٠١، ٤٣١
﴿لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾ ..... ٣٩٧/٢، ٤٣٠، ٤٤٠، ٤٩٥
﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ..... ٣١٩/٣، ٣٢٢، ٤٨٦؛ ١٣٣/٥

﴿لَا يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ ۱۱۴/۷
﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾ ۴۶۹/۳
﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ ..... ۲۳/۵؛ ۱۷۲/۷، ۱۷۵
﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ ..... ۲۸۳/۳، ۲۸۴، ۳۶۶؛ ۱۶۸/۵؛ ۱۷۱/۷
﴿لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ﴾ ۴۲۴/۷
﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۱۷۶/۶
﴿لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ ۱۱/۶
﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً﴾ ۴۷۳/۷
﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ۹۲/۶
﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ ۲۷/۶
﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ ۱۹۱/۱
﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ ۱۶۰/۳
﴿لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ ..... ۲۱۳/۶؛ ۳۴۳/۷
﴿لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ ۳۶۷/۷
﴿لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ ۳۴۷/۷
﴿لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ ۳۱۰/۷
﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾ ۴۲۳/۴
﴿لِلطَّاغِينَ مَآباً﴾ ۴۳۴/۷
﴿لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ ۶۴/۷
﴿لِلهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾ ۲۹۰/۱
﴿لِلهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ۴۵۰/۲
﴿لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾ ۴۶۰/۴
﴿لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾ ۱۷۱/۶
﴿لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾ ..... ۲۱۹/۶، ۲۲۱
﴿لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ۲۰۷/۷

﴿لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾ ٢٨٦/٧
﴿لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾ ٣٥٤/٧
﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ ..... ٣٤٧/٢، ٣٤٨؛ ١٠١/٤
﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ﴾ ..... ٦٩/٣، ٧٠
﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ ٤٩٩/٤
﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾ ٥١٠/٤
﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا﴾ ..... ٤٤١/١، ٤٤٩، ٤٨٣؛ ٢١٩/٢، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٦، ٣٩٢
﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ ..... ٣٩٨/٢، ٤٣٤، ٤٦٢
﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴾ ٢٢٤/٦
﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾ ..... ٣٩٠/٧، ٣٩١، ٤٠٢
﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ ٢٩٥/١
﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ ..... ٥٤٦/٦، ٥٤٧، ٥٧١
﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ ٢٦٧/٧
﴿لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ﴾ ٣١٠/٧
﴿لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ٣٩٩/٧
﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ ٧٣/٧
﴿لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ﴾ ..... ٣٣١/٧، ٣٣٢
﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ... إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ ٤٣٨/٧
﴿لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٦٨
﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ٢٩٥/١
﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ ٤٧١/٧
﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ ..... ٣٢٧/٧، ٣٦٢، ٣٦٦
﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ ..... ٤٥٠/١، ٤٥١؛ ٤٤٦/٢؛ ٤٦٨/٧
﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ ..... ٣٤٣/٣، ٣٥٩
﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ﴾ ٣٣٣/٣

﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ﴾ ۵۷۸/۳
﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ ۵۴۴/۴
﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ ..... ۳۲۰/۱؛ ۶۳/۶
﴿لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ ۴۷۱/۷
﴿لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾ ۳۹۱/۶
﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللهِ كَاشِفَةٌ﴾ ۷۳/۷
﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ ۳۹۷/۷
﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ ۳۸۲/۵
﴿لِيَمْحَّصَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ ..... ۲۹۹/۵، ۳۲۱
﴿لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ ۷۳/۷
﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ ..... ۴۶۴/۱؛ ۴۱۶/۲، ۴۳۰، ۵۱۸؛ ۴۹۱/۴؛ ۴۶۸/۷
﴿لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ ۸۵/۶
﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ ..... ۵۱۰/۱؛ ۳۹۳/۲، ۳۹۵؛ ۴۴۹/۴، ۴۵۴
﴿مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ ۴۰۴/۴
﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ ۱۹۰/۴
﴿مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ ۲۸۷/۷
﴿مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ﴾ ۵۱۰/۶
﴿مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ ..... ۱۲۵/۶، ۱۷۷
﴿مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾ ۴۳۹/۷
﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ ..... ۹۶/۴، ۴۷۴
﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ ۴۳/۵
﴿مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ ..... ۴۹۱/۴؛ ۳۵۹/۵
﴿مَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً﴾ ۲۸۲/۱
﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ﴾ ۵۰۶/۱
﴿مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ ..... ۱۵۷/۳، ۴۸۹

﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ ..... ٨٠/٣؛ ١٠٣/٥، ١٦٥
﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ ..... ٥٥/٣، ٤٠١؛ ١٠٧/٥
﴿مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ﴾ ٤٠٧/٢
﴿مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً﴾ ٣٦٨/٧
﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ ٣٧٤/٢
﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ..... ١٧٧/٦؛ ٧٤/٧
﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ﴾ ..... ٢٤٣/٧، ٤٣٠
﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ﴾ ٢٨٥/١
﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى﴾ ٣٥٦/١
﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾ ١٥١/٢
﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ﴾ ١٥١/٢
﴿مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ ١١٥/٢
﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ ..... ٥٢٨/١؛ ١٢١/٣؛ ٣١١/٦
﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ ١١٥/٧
﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ ٥٢/٧
﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ ..... ٤٩/٤، ٥٠، ٥١
﴿مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ ..... ٥١٤/٢؛ ٤٥٤/٣
﴿مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾ ١٨٤/١
﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ ٢١٣/٦
﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾ ٣٥٠/٧
﴿مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾ ٣٣٨/٧
﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾ ٣٤٣/٧
﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ ..... ٣٣٤/٧، ٣٤٦
﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ ..... ١٥/٥، ١٦١
﴿مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ﴾ ١٧/٥

﴿مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ﴾ ۴۱۴/۷
﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ ۳۰۲/۵
﴿مِنَ اللهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ ۶۴/۷
﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ﴾ ۳۳۵/۳
﴿مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى﴾ ..... ۲۸۰/۳، ۲۸۱
﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾ ۱۶۴/۵
﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾ ۲۳۶/۷
﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ ۳۲۷/۷
﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ ..... ۲۴۹/۷، ۲۸۱
﴿مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ ۳۱۹/۳
﴿مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ ۱۹۲/۱
﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ ۵۸۰/۳
﴿مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ﴾ ۸۵/۴
﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ ..... ۳۶۸/۳، ۳۶۹، ۳۷۰؛ ۱۴۶/۵
﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾ ۴۱۰/۳
﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا﴾ ۸۰/۴
﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً﴾ ..... ۱۱۲/۷، ۴۱۳
﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً﴾ ..... ۲۶۲/۳؛ ۳۴۶/۵
﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ ..... ۴۹۱/۴؛ ۵۸۱/۵
﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً﴾ ۵۴۵/۶
﴿مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ ۳۱۶/۵
﴿مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ ۴۵۲/۶
﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾ ..... ۲۱۴/۶؛ ۳۹۹/۷، ۴۴۳
﴿مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾ ۴۰۰/۷
﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ ۴۸۷/۲

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ ..... ١٩٤/١؛ ٤٧٦/٦
﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ ..... ١٨٤/٦، ٢٤٩، ٤٧٤
﴿مَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ﴾ ٤٨٧/٢
﴿مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾ ٢٨٠/٣
﴿مَنْ يَشَاءِ اللهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ٤٨٦/٢
﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا﴾ ٢٣٩/٧
﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ﴾ ..... ٣٩٦/٢، ٤١٦
﴿مَنْ يُعِيدُنَا﴾ ١٧٠/٦
﴿مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ ٤٨٦/٢
﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِي يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾ ٢٠٨/٦
﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ ..... ٥٥٢/٣؛ ٤٨/٤
﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ﴾ ١٧٥/١
﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ﴾ ١٧١/٦
﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ٦٧/٣
﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ ٥٥٥/٣
﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ ٣٤٩/٣
﴿نَسِيئَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ٤٢٠/٧
﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ ..... ٤٨٦/١؛ ١٩٠/٤
﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ ..... ١٧/٥، ١٦١، ٢٠٠
﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ ..... ٣٩٩/٤، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤١٣، ٤١٤
﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً﴾ ..... ١٩/٣، ٤٢٧
﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً﴾ ٨١/٥
﴿وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ..... ٢٩٦/٧، ٢٩٧
﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾ ..... ١٤٧/١، ١٥١
﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ﴾ ٣٢٧/٣

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ﴾ ٢٣٤/٧
﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ ٥٢٨/٢
﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ ٢٥٧/٤
﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ ..... ٥٧/١، ١٨٦/٤
﴿وَاتَّقُوا يَوْماً لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾ ٢٤٢/٧
﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ ..... ٣٧٤/٣؛ ٢٠/٥، ١٣٦
﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي﴾ ..... ٤٦٨/٣، ٥٤٣، ٥٥٣؛ ١١١/٤، ١٦١
﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾ ١٧٠/٥
﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ ..... ٣٢٦/٣، ٥٦٩، ٥٩٥؛ ١١١/٤؛ ١٣٤/٥
﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾ ..... ٥٤٣/٣، ٥٥٣؛ ١٦١/٤
﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ٢٠٦/٦
﴿وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾ ..... ٢٠٧/٦، ٢٥٦
﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا﴾ ..... ٦٩/٣، ٧٠، ٧٢، ١٠١، ٤٤٨
﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ ٢٠٨/٦
﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ ٢٣٢/٣
﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ ..... ٢٠٨/٦، ٢٢٩
﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ ٥٦/٧
﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾ ..... ٥٢٢/٦، ٣٩١، ٣٩٢؛ ٨٠/٧
﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾ ٣٤٩/١
﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾ ..... ١١٥/٧، ٢٠١
﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾ ٢٠٨/٦
﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾ ..... ٥٧/٧، ٨٠
﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ ..... ٣٩١/٦، ٣٩٢؛ ٥٧/٧، ٨٠
﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾ ١٣٣/٦
﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ ..... ٥٣٠/٢؛ ٧٤/٣، ٣١٨، ٤٦٧، ٥٦٨؛ ١٣١/٥

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ ..... ٦٧/٦، ٩٢
﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً﴾ ..... ٣٧/٣، ٣٨
﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ ١٥١/٢
﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ ٤٨/٧
﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْأَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾ ٤٢٢/٦
﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾ ٣٢٥/٣
﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ ..... ١٥/٢؛ ١٢٣/٦
﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ ..... ٥٨٥/٣؛ ١١/٤
﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ﴾ ٢٠٨/٦
﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ ١٧١/٣
﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ ..... ٥٨٧/٣، ٥٨٨، ٥٨٩
﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ ٢١٤/٧
﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ٤٧٥/٧
﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ ..... ٢٢٦/٥؛ ٣٩٩/٧، ٤٤٣
﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ ..... ٥٧٥/٥؛ ٢٦٦/٦
﴿وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾ ..... ٥٤٣/٣، ٥٥٣؛ ١٦١/٤
﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ ٤١١/٣
﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ﴾ ٥٠٠/٤
﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ﴾ ..... ٣٦٤/٣، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣؛ ١٧٦/٤؛ ١٣٦/٥، ١٥٩
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ ٤٣٧/٤
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ..... ٣٧٧/١، ٤٦٧
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ ٥٤٦/١
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ٣٧٧/١
﴿وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ﴾ ٣٣٣/٣
﴿وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ﴾ ..... ١٦٨/٦، ١٦٩

﴿وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾ ۱۵۰/۱
﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾ ..... ۱۱۴/۱، ۱۴۹
﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ﴾ ۸۰/۷
﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ ..... ۲۱۸/۶، ۴۱۹
﴿وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾ ۱۵۲/۱
﴿وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۳۹۱/۳
﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ ۳۳۲/۳
﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ ۳۳۲/۳
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ۳۳۴/۳
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ ۲۹۰/۷
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ۲۶۷/۷
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ ۱۵۶/۲
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّأَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً﴾ ۳۳۱/۷
﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً﴾ ..... ۲۲۵/۷، ۲۲۸، ۴۷۵
﴿وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾ ۲۵۶/۶
﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ﴾ ۴۴۵/۷
﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ ۲۶۸/۷
﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ۵۱۴/۲
﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾ ۱۷۰/۵
﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ﴾ ۲۱۴/۶
﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ۱۵۸/۳
﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ ۳۳۶/۳
﴿وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ ..... ۱۷۷/۱، ۱۸۲
﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ ۴۵۰/۲
﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ ..... ۲۸۵/۱؛ ۶۵/۲

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ ١١٤/١
﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ ٣٤٦/١
﴿وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾ ١٠٧/١
﴿وَأُلْقِيَ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾ ..... ٢٠٨/٦، ٢٢٩
﴿وَاللهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ﴾ . ١٢٤/٦، ٢٠٧، ٢٥٥
﴿وَاللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً﴾ ١٧١/١
﴿وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ ٥٤٦/١
﴿وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ ٣٧٧/١
﴿وَاللهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ﴾ ٥٢٨/٦
﴿وَاللهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ ١٩٤/١
﴿وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ ٤٨٩/٢
﴿وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ ..... ٢١٩/٦، ٢٢٠
﴿وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ ١٢٣/٧
﴿وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ٥٣٣/٤
﴿وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ٢٩٤/١
﴿وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ﴾ ٤٨٥/٢
﴿وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ٣٧٧/١
﴿وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ٤٨٧/٣
﴿وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ٤٠٠/٢
﴿وَاللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ ١٧٠/٥
﴿وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ ..... ٢٩٤/٣، ٥٩٧
﴿وَاللهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَلِيماً﴾ ٤٦٨/١
﴿وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ٣٧٧/١
﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ ٣٧٠/٧
﴿وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً﴾ ٦٦/٢

﴿وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى﴾ ۷۸/۷
﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ ..... ۵۵۲/۳؛ ۴۸/۴
﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾ ..... ۵۰۲/۳؛ ۹۶/۴، ۴۷۴
﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾ ۱۷۴/۶
﴿وَالنَّهَارَ مُبْصِراً﴾ ۳۲۳/۱
﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ۱۵۱/۷
﴿وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ ..... ۱۴۷/۱، ۱۶۳
﴿وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾ ۱۵۲/۱
﴿وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾ ..... ۱۵۵/۱، ۱۶۳
﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾ ۷۴/۷
﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ﴾ ۶۰۷/۶
﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾ ۴۸۶/۲
﴿وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ ..... ۸۰/۷، ۱۴۷، ۴۲۳
﴿وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ﴾ ۲۲۰/۶
﴿وَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ ۴۷۳/۲
﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾ ..... ۵۳/۶، ۵۱۷
﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ ..... ۱۵۹/۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۵۰
﴿وَأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ ..... ۲۵۲/۶، ۲۵۳
﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلهِ﴾ ۸۸/۵
﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ﴾ ۱۲۳/۷
﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾ ۴۳۹/۱
﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ ۶۶/۱
﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ..... ۳۹۰/۷، ۴۰۲
﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ ..... ۵۸۵/۳؛ ۱۱۰/۴، ۴۲۶
﴿وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللهِ﴾ ..... ۴۸۴/۳، ۴۹۰

﴿وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ﴾ ..... ٣٤٩/١؛ ٥٧/٧
﴿وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً﴾ ..... ١٢٣/٦، ٢٠٥، ٥١١
﴿وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ﴾ ٢٠٥/٦
﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ ٤٩٦/٣
﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا﴾ ..... ١٣٠/٧، ١٥٥
﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ..... ٥٢٤/١؛ ١٨٩/٧
﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ..... ١٩٠/٤، ٣٤٠؛ ٧٥/٥
﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ ٢١٣/١
﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ ٧٠/٤
﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ ..... ٣٨٢/٥؛ ٨٣/٦، ٨٦
﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ ٣٠٨/٤
﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ ٤٠٤/١
﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ ..... ٣٢٠/٦، ٤٥٤، ٤٥٥
﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ ..... ٢٦١/١، ٢٨١، ٣٧٥، ٤٩٧
﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً﴾ ..... ١٩٧/٧، ٢٣٣، ٤٧٢
﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ﴾ ..... ٣٧٥/٣، ٣٩٢؛ ١٣٦/٥، ١٥٧
﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ ١٤٥/٥
﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾ ٢٩٥/٥
﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾ ١٥/٣
﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً﴾ ٤٢٢/٤
﴿وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾ ٢٤/٧
﴿وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً﴾ ٤٤٦/٧
﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ ٤٨٧/٣
﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ﴾ ٥٣٨/٤
﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ ١٣٧/٥

﴿وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣١٣
﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ ٥٥/٧
﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ٣٠٨/٧
﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ ٤٢٧/٧
﴿وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ﴾ ٣١٠/٧
﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ ..... ٤٣٦/٧، ٤٣٩
﴿وَإِمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ﴾ ٦٣٠/٦
﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ﴾ ١١٧/٧
﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴾ ١١٨/٧
﴿وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ﴾ ٩٣/٧
﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ ٤٢٣/٧
﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ ٧٢/٧
﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ ١٥١/١
﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾ ٧٣/٧
﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ ..... ٤٤١/٧، ٤٤٢
﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ﴾ ..... ١٨٩/٧، ١٨٩، ٢٠٠
﴿وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴾ ٢٣٤/٧
﴿وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ٤٢٣/٤
﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ ٢٣١/١
﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ﴾ ..... ٤٧٣/٣؛ ٤٠٩/٤
﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ ١١٧/٦
﴿وَبَرَزُوا لِلهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً﴾ ٤٢٦/٧
﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً﴾ ..... ٣٩١/٦؛ ٥٥/٧
﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً﴾ ٢٢٤/٥
﴿وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ﴾ ٤٠٧/٣

﴿وَبَثَّنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً﴾ ١٦٤/١
﴿وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللهِ عَظِيمٌ﴾ ٧٤/٤
﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ﴾ ٢١٥/١
﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ ٣٩٠/٦
﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾ ..... ٤٠٦/٧، ٤٠٧
﴿وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً﴾ ..... ٣٩٢/٦؛ ٥٢/٧، ٥٥
﴿وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ ..... ٦٠٧/٦، ٦٣٠
﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ ..... ٣٠٣/٣، ٣٠٤، ٣٧٩، ٤٩٨، ٥١١، ٥٧٩، ٥٨١؛ ٤٧٦/٤؛ ٤٣/٥
﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾ ..... ٣٩٠/٦، ٣٩١؛ ٥٥/٧، ٧٩
﴿وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ ٧٣/٧
﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾ ١٨/٢
﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ ٤٣٠/٣
﴿وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ ٤٢٣/٧
﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ ٤٥١/٧
﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً﴾ ..... ٢٧٢/١، ٣٢٣
﴿وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ٤٠٧/٧
﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً﴾ ٣٢٣/١
﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ ..... ١٦٠/١، ٢٧٢، ٣٢٤
﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً﴾ ٤٣٦/٧
﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً﴾ ٢٧٢/١
﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ ..... ١٧٠/١، ٤٦٢
﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ ..... ٨٠/٣، ٤٨٦/٤
﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ﴾ ..... ٧٦/٣، ١٨٨، ٣١٧، ٤٣٩، ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٨٤، ٤٨٧
﴿وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ ..... ٨٠/٣، ٤٣٩
﴿وَجَعَلُوا لِلهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ﴾ ٤١٢/١

﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ ..... ۸۷/۴؛ ۱۶۷/۵
﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾ ..... ۵۷/۷، ۸۰
﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ ..... ۳۷۹/۳؛ ۵۲۵/۶؛ ۳۰۰/۷
﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ﴾ ۲۰۷/۴
﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ ..... ۱۹۳/۷، ۲۰۴، ۴۱۵
﴿وَحَدَائِقَ غُلْباً﴾ ۱۸۴/۱
﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾ ۱۲۶/۶
﴿وَحُورٌ عِينٌ﴾ ۳۱۲/۷
﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾ ۴۵۸/۷
﴿وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ﴾ ۵۰۱/۳
﴿وَخَسَفَ الْقَمَرُ﴾ ..... ۵۷/۷، ۸۰
﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً﴾ ۱۱۰/۷
﴿وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ﴾ ۷۴/۷
﴿وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ..... ۴۴۴/۷، ۴۵۰
﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ..... ۳۷۷/۱، ۴۶۸
﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ ..... ۷۹/۳، ۸۰، ۲۳۱، ۴۸۹؛ ۱۰۲/۵، ۱۶۵
﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ ۲۳۳/۷
﴿وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ ۴۸۹/۴
﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ﴾ ۴۴۳/۱
﴿وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۳۹
﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۱۲
﴿وَزَيْتُوناً وَنَخْلاً﴾ ۱۸۴/۱
﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ ..... ۲۲۴/۷؛ ۳۰۶
﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ ۳۷۶/۶
﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾ ۱۷۲/۱

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾..... ٢٧٢/١، ٣٤٤
﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾..... ١١٣/١، ٣٤٤؛ ٣٧٦/٦
﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾..... ٣١٠/٧، ٣٤٦، ٣٤٧
﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾..... ٣٩٩/٧
﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾..... ٣٩١/٣
﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾..... ٥٢٤/٤
﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً﴾..... ٣٩٢/٦
﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾..... ٩٦/٣
﴿وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾..... ٢٢٠/٦؛ ٩٣/٧
﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾..... ١٢٦/٦، ١٩٨، ٢٠١
﴿وَطَعَاماً ذَا غُصَّةٍ﴾..... ٣٩٥/٧، ٣٩٧
﴿وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ﴾..... ٤٤٣/١
﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ﴾.. ٤٨٤/٣؛ ٥٤١/٤، ٥٤٦؛ ٥٥٢/٥
﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾..... ٢٦٧/٧
﴿وَعَدَ اللهُ... الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ﴾..... ٤١٧/٢
﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾..... ٣٧٥/٧
﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً﴾..... ٣٠٧/٧
﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ﴾..... ٢٩٢/٣، ٣٨١، ٥٠١
﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾..... ٧٢/٣، ٤٣٤
﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾..... ٢٨٥/٧، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٠
﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾..... ٣٨٦/٣
﴿وَعِنَباً وَقَضْباً﴾..... ١٨٤/١
﴿وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾..... ١٩/٢؛ ٨٠/٧
﴿وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾..... ٤٨٦/١؛ ٥١٠/٦

﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ ۵۰۲/۳
﴿وَعِندَهُم قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ﴾ ۳۱۲/۷
﴿وَفَاكِهَةً وَأَبّاً﴾ ۱۸۴/۱
﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً﴾ ۳۹۲/۶
﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾ ۳۵۱/۷
﴿وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾ ۳۱۰/۷
﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾ ..... ۱۱۴/۱؛ ۷۶/۶
﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ ..... ۱۹۲/۱، ۵۳۲
﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ ۷۶/۶
﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ ۲۱۳/۱
﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ ۳۲۷/۷
﴿وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾ ۴۴۰/۲
﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ﴾ ..... ۴۲۴/۷، ۴۴۴
﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ﴾ ۴۲۵/۷
﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ﴾ ..... ۲۹۱/۱؛ ۳۹۲/۲
﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ﴾ ..... ۸۲/۳، ۴۰۶
﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ﴾ ..... ۸۱/۳، ۴۳۵
﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾ ۴۶۸/۳
﴿وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ ۲۱۴/۶
﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ ۴۲۴/۷
﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ ..... ۶۶/۳، ۵۱۴
﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ ۵۲۸/۶
﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً﴾ ۶۷/۲
﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً﴾ ..... ۱۴۷/۷، ۱۸۰
﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ﴾ ۴۷۲/۲

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ ٤٧٢/٢
﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ ٤٧٢/٢
﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ﴾ ..... ٥٨٧/٣، ٥٨٩، ٥٩٠؛ ١٤٦/٤، ١٤٧؛ ٢٤/٥، ٢٥، ١٠٣، ١٤٧؛ ٦٥/٧، ١٧٢، ١٧٤، ٢١٨
﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ ٣٤٦/٥
﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ ..... ٥١٦/٦؛ ٤٥٠/٧
﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي﴾ ٥٣٩/٢
﴿وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً﴾ ٤٦٨/١
﴿وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً﴾ ٢٨٢/١
﴿وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً﴾ ٢٩٥/١
﴿وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً﴾ ٣٧٦/١
﴿وَكَانَ اللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً﴾ ٢٨٢/١
﴿وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً﴾ ٨٠/٧
﴿وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾ ٤٨٦/١
﴿وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ ١٧٥/٦
﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا﴾ ٥٣/٦
﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ ..... ٢٨٢/٣، ٢٨٤، ٣٦٤؛ ١٦٨/٥؛ ١٧١/٧
﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ ٤٧٢/٣
﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ ٩١/١
﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ ..... ٦/ ٦٠١، ٦٠٢، ٦٤٠؛ ١١٤/٧
﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ ..... ٤٨٤/٣؛ ٤٧٩/٤؛ ٤٣/٥
﴿وَكَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيماً﴾ ١٤٤/٢
﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ ٥٣/٦
﴿وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ ١٠٥/٥
﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً﴾ ٢٤٩/٧

﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ ..... ۳۳۲/۳، ۳۳۵
﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ﴾ ..... ۲۷۹/۱؛ ۲۵۶/۶
﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ ۳۹۳/۳
﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ﴾ ۳۶۱/۳
﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ ۳۶۱/۳
﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ۴۷۱/۷
﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ..... ۵۳/۲؛ ۸۱/۶؛ ۸/۷
﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ ..... ۳۵۸/۲؛ ۹۶/۳؛ ۱۶۱/۶
﴿وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ ۴۳۱/۲
﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ ..... ۴۴۰/۲؛ ۲۴۷/۶
﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ ..... ۵۲۸/۲؛ ۳۱۵/۳
﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ ۵۷/۱
﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ ..... ۲۴۹/۷، ۲۵۰
﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ﴾ ۳۹۸/۷
﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ ..... ۴۳۵/۷، ۴۵۹
﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ ..... ۱۱۳/۷، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۴
﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾ ..... ۳۵۸/۲، ۴۵۸
﴿وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ﴾ ۴۰۰/۷
﴿وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ ۳۱۰/۷
﴿وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾ ۵۵۲/۳
﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ ..... ۳۲۷/۷، ۳۶۰، ۳۸۲
﴿وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ﴾ ۱۷۱/۵
﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ ..... ۵۰/۱؛ ۲۵۰/۷، ۲۶۱
﴿وَلَعَلَى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ ۴۴۹/۱
﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ ..... ۸۰/۳، ۴۳۹

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً﴾..... ٢١٨/٥
﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾..... ٤٢٣/٧
﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ﴾..... ٢٨١/٤
﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾..... ٦٨/٢؛ ١٥٥/١
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾..... ٢١٢/١؛ ٦٧/٢؛ ١٨/٦، ٢٩، ٨٠، ١٧٢، ٤٥٢، ٤٧٩
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾..... ٤٥٢/٦
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾..... ٢٧٢/١
﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾..... ٤٥٦/٧، ٤٦٠
﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾..... ٥١٩/٦، ٥٢٠؛ ٣٠٠/٧، ٣٠٥
﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾..... ١٥٥/١
﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾..... ١٤٧/٦
﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾..... ٢٣٤/٦
﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾..... ١٧١/٣
﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا﴾..... ٥١/١
﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾..... ٧٨/٣، ٧٩، ٥٦٤، ٥٦٥؛ ١٥١/٥، ١٥٢
﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾. ١١٥/١، ٢١٤
﴿وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ﴾..... ٥٦٤/٦
﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾..... ١٧٦/٦
﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾..... ٤٦٦/٣
﴿وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾..... ٢١٥/٤
﴿وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾..... ٥٠٠/١، ٥٠١
﴿وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾..... ١٠٥/١، ٥٠٢؛ ٣٢٨/٢
﴿وَلِلهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ﴾..... ٢٢٥/١
﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾..... ٥٠٢/٣؛ ١٨٧/٤، ٢٠٤، ٢٠٥
﴿وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ﴾..... ١١٧/٧

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴾ ۳۳۳/۷
﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾ ۱۲۶/۵
﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ۲۳۰/۷
﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾ ..... ۳۴۷/۲، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱؛ ۱۰۱/۴
﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ ۵۲۱/۵
﴿وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ﴾ ۲۰۵/۶
﴿وَلَنْ يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ ۱۱۴/۷
﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ﴾ ..... ۳۵۸/۲؛ ۵۵۷/۶
﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾ ۴۲۷/۷
﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ ..... ۴۴۶/۱، ۴۴۹
﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ ..... ۱۵۶/۳، ۴۳۹؛ ۳۶۵/۴، ۴۵۱
﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً﴾ ..... ۴۰۷/۲، ۴۴۴، ۴۷۰
﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾ ..... ۲۷۷/۱؛ ۴۷۹/۲؛ ۴۶۸/۴؛ ۵۶۴/۵
﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً﴾ ..... ۹/۷، ۳۱۰، ۳۴۳
﴿وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ﴾ ..... ۲۱۴/۶؛ ۴۰۸/۷، ۴۰۹، ۴۴۴
﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ﴾ ۱۳۴/۵
﴿وَلُؤْلُواً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ ۳۵۰/۷
﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ ۵۲۸/۲
﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ ۱۵۲/۳
﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ ۴۷۵/۶
﴿وَمَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ﴾ ۴۸۵/۲
﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً﴾ ۵۸/۶
﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ ۶۶/۷
﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ﴾ ۱۱۷/۷

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ﴾ ١١٧/٧
﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ ٤٦٩/١
﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ ٧٢/٧
﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ﴾ ..... ٤٠٧/٢، ٤١٤، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥؛ ٥٢/٦، ٥٦٥
﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ ٣٧٧/١
﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ﴾ ..... ٣٩٩/٢، ٤٠٢، ٤٥٢
﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ ..... ٤٣٠/٢؛ ١٧١/٧
﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ..... ٦٨/١؛ ٣٧٦/٢، ٤٧٤، ٤٩٥، ٤٩٩، ٥٠٠؛ ٦٤/٣؛ ٣٣٩/٥؛ ٤٦٠/٧، ٤٦٨
﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ ..... ٣٧٦/٢، ٤٩٥
﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ ٤٢٤/٧
﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ﴾ ٢٨٩/١
﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ..... ٣٥٨/٢، ٤٣٨
﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى﴾ ..... ٥٠٩/١، ٥١٣؛ ٣٧٨/٦
﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ ٨٠/٤
﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ ٣٩٠/٧
﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً﴾ ٨٣/٦
﴿وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ ٢٩٨/٢
﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ ..... ٤١٦/٢، ٤٣١، ٥٠١
﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ ٣٥٨/٢
﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً﴾ ٢٩٥/١
﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ ..... ٣٤٢/٥؛ ١٥٠/٦
﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً﴾ ١٠٥/٣
﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ ..... ٤٥٤/٤، ٤٤٩
﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْماً طَاغِينَ﴾ ٤٢٧/٧

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ﴾ ..... ۴۷۰/۲، ۴۹۰
﴿وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾ ۴۱۲/۲
﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ﴾ ۴۱۲/۲
﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ ..... ۲۱۹/۲، ۲۲۰، ۲۲۶
﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ ۴۱۶/۲
﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ ۲۱۴/۶
﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾ ..... ۵۲۴/۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹
﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ ۲۴۳/۷
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ﴾ ..... ۲۰۳/۳، ۲۰۴
﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ ۲۲۶/۲
﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ﴾ ۱۳۴/۶
﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ۴۳/۵
﴿وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ ۴۵۵/۶
﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾ ۴۶۹/۷
﴿وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾ ..... ۴۰۰/۷، ۴۱۶
﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾ ..... ۳۵۸/۲؛ ۱۰۶/۷
﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ ..... ۱۵۵/۳؛ ۹۶/۴، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۷۴
﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾ ۳۳۵/۷
﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۴۸، ۳۵۵
﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ ..... ۳۸۲/۳، ۴۳۹؛ ۱۸۷/۴؛ ۱۵۵/۵
﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ ... اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ ۳۱۶/۲
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِي فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾ ۱۷۲/۱
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾ ..... ۱۲۵/۶، ۳۷۷
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ ..... ۱۷/۶، ۴۴۵، ۴۵۲
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾ ..... ۱۲۴/۶، ۲۰۷، ۲۵۶

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾ ..... ١٥٥/١، ٢٧٢، ٣١٠، ٣٤٤
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ ..... ١١٤/١، ١٩١
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً﴾ ١١٤/١
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ﴾ ١٤٧/١
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ﴾ ١٧٣/١
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ ..... ١٦٤/١، ٢٠٩
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ ١٧٧/١
﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾ ١٨٥/٤
﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾ ١٥٠/١
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ١٢٧/٣
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ ٣١٨/٣
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ﴾ ..... ١٨٠/٤، ١٨١، ٢٣١، ٢٣٢
﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ﴾ ١٦٤/٥
﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ ..... ١٥١/٧، ١٥٦
﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ ٤١٣/٧
﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾ ٣٣٣/٧
﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ ..... ٣٧٠/٣، ٥١١
﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ ٥٦٧/٥
﴿وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ﴾ ٣٢٥/٣
﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ ..... ١١٤/١، ٢٥٨؛ ٣١٠/٢، ٣١٢
﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ ..... ٢٧٢/٣، ٣١٧، ٣٤٣، ٤٢٩، ٥٨٣؛ ١٥٠/٤، ٢١٢
﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ ٣١٦/٣
﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ ..... ٥٢٩/٢؛ ٣١٦/٣
﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ ..... ٩، ٧/٧
﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾ ..... ١٥/٤، ٧٤

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُوْلَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَا﴾ ٣٣١/٧
﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ٧٩/٤
﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ ٢٢٩/٤
﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾ ٢٣٣/٢
﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ﴾ ٣٦٩/٥
﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ﴾ ..... ٢٧٧/٣؛ ١٨٩/٤، ٤٥٠
﴿وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ ٣٣٥/٣
﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ٢٩٧/٣
﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ ٤١٠/٧
﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ٤٧٥/٧
﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَراً يَرَهُ﴾ ٤٧١/٧
﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ﴾ ..... ٢٢٥/٧، ٢٢٩
﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً﴾ ١٦٩/٥
﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ﴾ ٤١٩/٢
﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ ٥٠٦/١
﴿وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ﴾ ٤٨٠/٣
﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾ ٤٩٠/٣
﴿وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ ٢٨٦/٧
﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ﴾ ..... ٤٢٢/٧، ٤٢٦
﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٤٢٢
﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ﴾ ١٥٠/٦
﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾ ٣٩٧/٥
﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً﴾ ..... ٣٤٠/٧، ٤٢٨
﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ ٤٣/٥
﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً﴾ ..... ١٧٤/٦، ٢٠٧، ٢٥٦

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ..... ١٥١/٧، ١٥٥، ١٥٦
﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ ..... ٥٢/٢؛ ٦٨/٦، ٦٩
﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ ..... ٣٩٢/٦؛ ٥٤/٧
﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ﴾ ٢٠٨/٦
﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ﴾ ..... ١٧/٢؛ ٥١/٧
﴿وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾ ..... ٣١٠/٧، ٣٣٩
﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾ ١٢١/٧
﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ ..... ١٨٨/٣؛ ٤٠٨/٤، ٤٢٣
﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ﴾ ٥٣٢/٣
﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ﴾ ..... ٧٦/٣، ٧٧، ١٨٨، ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٨٧
﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ ..... ١٧١/٥؛ ٤٦٨/٧
﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ﴾ ١٤٥/٥
﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾ ٢٥١/٥
﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾ ٤٣٦/٤
﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ ١٢٣/٧
﴿وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾ ٤١٣/٧
﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ ٦٨/٢
﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ ١/٩٤، ١٤١، ٢٩٧، ٣١٣
﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ ..... ١١٧/٦، ١٢٥، ١٧٥
﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ ٥٢٩/٦
﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً﴾ ١٢٣/٦
﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ٢٤٥/٢
﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ ..... ٢٧٤/١؛ ٥٣٤/٦، ٥٦٤، ٥٨٦
﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ٢٤٥/٢
﴿وَهُوَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾ ٢٩٧/١

﴿وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ ۱۲۴/۷
﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ ..... ۱۸۹/۶، ۲۰۰
﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ۴۶۷/۱
﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ﴾ ۲۸۲/۱
﴿وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ ۳۹۲/۶
﴿وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾ ..... ۴۰۰/۷، ۴۱۶، ۴۴۹
﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً﴾ ۳۶۸/۷
﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ ..... ۳۴۹/۱؛ ۵۳۲/۶
﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۲۸۰/۳
﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ ۵۰۰/۳
﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ﴾ ۵۸/۱
﴿وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً﴾ ..... ۳۳۲/۷، ۳۴۷
﴿وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ ۲۷۶/۱
﴿وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللهِ تُنْكِرُونَ﴾ ..... ۱۱۵/۱، ۲۱۴
﴿وَيَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ ۳۹۹/۲
﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً﴾ ۳۹۱/۶
﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾ ۱۸۲/۱
﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ﴾ ۶۳/۷
﴿وَيَسْتَنْبِؤُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ ۱۷۰/۶
﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ ..... ۵۴۳/۳، ۵۵۳؛ ۱۶۱/۴
﴿وَيُسْفَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً﴾ ۳۳۶/۷
﴿وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾ ..... ۳۹۹/۷، ۴۰۰
﴿وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ۳۹۱/۳
﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ ..... ۴۱۲/۱، ۴۳۹
﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ ءَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً﴾ ۱۲۰/۶

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ ..... ٣٦٧/٣؛ ١٤٦/٥
﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً﴾ ٢٧٤/٤
﴿وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾ ٦٠١/٦
﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ١١٧/٧
﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ ١٦/٢
﴿وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾ ١١٦/٧
﴿وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ ٦٠/٣
﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ٢٧٧/٧
﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ ٨١/٤
﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾ ٩٧/٧
﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً﴾ ٧٢/٧
﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً﴾ ٣٩١/٦
﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ ٢١٤/٦
﴿وَ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ ٥٩/٧
﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ ٣٩١/٦
﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ ٤٨٠/٤
﴿هَارُونَ أَخِي﴾ ..... ٤٦٨/٣، ٥٤٣، ٥٥٣؛ ١٦١/٤
﴿هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ﴾ ١٢٢/٧
﴿هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً﴾ ..... ١٨٨/٣؛ ٤٠٩/٤
﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ ٣٤٤/٥
﴿هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ﴾ ٤٢٨/٧
﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾ ٦٥/١
﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾ ٧٤/٧
﴿هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ﴾ ..... ١٦٦/٧، ١٦٩
﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ ..... ٣٨٦/٧، ٤٢٣

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ ۳۰۰/۷
﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً﴾ ..... ۳۱۳/۱؛ ۶۶/۲
﴿هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ ۴۲۹/۷
﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ ۵۱۰/۶
﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۶۸/۱؛ ۳۷۰/۲؛ ۴۲۸/۳، ۴۳۷، ۵۷۸، ۵۸۲؛ ۱۵۶/۵
﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ﴾ ۶۰/۷
﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ﴾ ۳۵۹/۵
﴿هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾ ۱۲۳/۳
﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ﴾ ۳۱۳/۷
﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِؤُونَ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۶۸
﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ ۱۷۱/۷
﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ ..... ۲۴/۲، ۱۹۵؛ ۱۱۸/۶، ۱۱۹
﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ۲۴۵/۲
﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۱۹/۲
﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ۱۷۰/۱
﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ﴾ ۱۸۴/۱
﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ ۱۴۵/۱
﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً﴾ ۱۵۷/۱
﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ ۱۶۰/۱
﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ ۱۹۴/۱
﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ ..... ۱۹۴/۱؛ ۴۵۶/۶
﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ﴾ ..... ۳۱۳/۱؛ ۶۷/۲
﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ ۳۱۵/۱
﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقاً﴾ ۱۷۷/۱
﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ ۱۸۲/۱

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ﴾ ١٧٧/١
﴿هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ ..... ٥٠٨/١؛ ٣٧٦/٦
﴿هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ﴾ ٥٠٨/١
﴿هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ٥٠٨/١
﴿هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ ١٢٦/٦
﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾ ١٢٣/١
﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ ١٧١/٧
﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ ٥٢٨/٦
﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ ٣٩١/٦
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ ٥٧١/٦
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ١٩٠/٤
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ ١٦٨/٥
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ ..... ٣٢٨/٣، ٣٣٩، ٤٤١، ٥٦٥؛ ٥٦٦، ١٢٩/٥
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ ١٦٧/٥
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾ ١٨١/٤
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ ..... ١٨٨/٤، ٣٧٠
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ ١٩٠/٤
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ..... ٢٨٦/٣، ٥٩١؛ ١٢٤/٥، ١٢٦، ١٢٩
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا﴾ ٥٦٠/٣
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ... وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ ٥٨١/٥
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ ..... ٣٦٠/٣؛ ٥٥٣/٤
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ﴾ ٤٤٩/٤
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ﴾ ١٢٨/٣
﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ ٤٤٨/٤
﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ ..... ١٧٣/٣، ٥٩٦، ٥٩٧، ٦٠٠؛ ١٤/٤، ٢٠، ٢١، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٤٣، ٥٤، ٦١، ٧٠، ٧٢، ٧٥، ٩٣

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ﴾ ۴۰۰/۲
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ ..... ۱۷/۶، ۱۵۸، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۵۴۵
﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ ۴۴۸/۴
﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ﴾ ۴۹۵/۴
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ۲۳۲/۷
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ ..... ۳۸۶/۷، ۴۱۴
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ ..... ۵۵/۷، ۸۷
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ ۱۹۴/۱
﴿يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ﴾ ..... ۷۷/۴، ۱۸۰؛ ۱۹۸/۵
﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ..... ۴۵۳/۳؛ ۵۴۲/۴، ۵۴۶
﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ ۷۷/۳
﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا﴾ ..... ۲۲۰/۷، ۲۶۱
﴿يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ ۸۴/۶
﴿يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۴۵۳/۷
﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا﴾ ۵۲۶/۶
﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ﴾ ..... ۵۸/۷، ۵۹، ۶۰
﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾ ۴۲۳/۷
﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ﴾ ..... ۵۲۹/۲؛ ۳۱۶/۳
﴿يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾ ۱۱۹/۷
﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ ۸۹/۷
﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً﴾ ..... ۱۱۸/۳؛ ۴۱۹/۴
﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾ ۳۹/۳
﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ﴾ ..... ۳۴۷/۷، ۳۷۵
﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ﴾ ..... ۲۱۴/۶؛ ۳۹۹/۷، ۴۴۳

﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ ..... ٥٧٢/٣،
﴿يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ ٥٧٨/٦
﴿يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً﴾ ٤٨٨/٢
﴿يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾ ١٦٨/٥
﴿يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ ٢١٩/٧
﴿يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ﴾ ..... ١٢١/٣، ١٢٢، ١٧٦
﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ ..... ٣٤٠/٧، ٣٥٠، ٣٥١
﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ﴾ ٣٣٨/٧
﴿يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾ ٢٨٣/١
﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ ٥٢٦/٦
﴿يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ ١٢٥/٧
﴿يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ ٧٩/٧
﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ ..... ١٢٤/٦، ٢٠٧، ٢٥٥، ٥١٠
﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ ..... ١٩٣/١؛ ١٧٣/٦
﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ ..... ١٥/٥، ١٦١
﴿يَخْلُقُ اللهُ مَا يَشَاءُ﴾ ١١٦/٢
﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ ٨٣/٤
﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً﴾ ٢١٩/٧
﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ﴾ ..... ٢١٣/٦؛ ٣١٠/٧، ٣٤٣
﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ..... ٤٦٦/٣؛ ٣٣٢/٤، ٤٠٩، ٤٢٢
﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ ٨٢/٤
﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ ٥٨٢/٣
﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ ١١٥/٢
﴿يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ ٤٦٨/٣
﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ ٤٠٥/٢؛ ٣١٦/٥

﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾ ..... ۵۷/۷، ۷۲، ۸۰
﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ﴾ ۷۲/۷
﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ ..... ۲۱۰/۱؛ ۵۴/۲؛ ۵۸/۶
﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ ... قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾ ۴۹۸/۵
﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ﴾ ..... ۱۹۱/۳؛ ۷۴/۵
﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾ ۳۳۶/۷
﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ ۱۱۷/۷
﴿يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ﴾ ..... ۲۱۴/۶؛ ۴۴۴/۷
﴿يُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ۴۶۰/۷
﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ..... ۴۶۷/۲، ۴۸۶
﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾ ..... ۳۱۰/۷، ۳۳۹، ۳۴۳
﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾ ۳۴۷/۷
﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ﴾ ۳۴۶/۷
﴿يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ﴾ ..... ۳۰۰/۷، ۴۰۲
﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ ۵۴۵/۴
﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ ..... ۲۱۵/۶؛ ۱۱۲/۷، ۴۰۷، ۴۱۳
﴿يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسِيمَاهُمْ﴾ ۲۸۵/۷
﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ ..... ۶۶/۱؛ ۵۵۵/۳
﴿يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ﴾ ۳۷۷/۱
﴿يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ۴۹/۷
﴿يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ ۱۱۶/۲
﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ ..... ۵۴۳/۳، ۵۵۳؛ ۱۶۱/۴
﴿يُقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ ۱۷۹/۱
﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ﴾ ۸۰/۷
﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ ۷۴/۴

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ ١٦٠/٥
﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾ ٣٧٦/٦
﴿يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ ..... ٢١٣/٦؛ ٣١٠/٧
﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ﴾ ٥٣/٦
﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ﴾ ..... ٢٨٩/١، ٢٩٠، ٢٩١؛ ٥٣٣/٦
﴿يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾ ١٨٤/١
﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ﴾ ٥٣/٦
﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾ ٣٣٨/٣
﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ ..... ٤٠٩/٤، ٤٢٣
﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ ٥٧١/٣
﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ ٩٧/٧
﴿يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً﴾ ٧٩/٧
﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً﴾ ٢٢٠/٦
﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ ٤٩/٧
﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ ..... ٣٩٣/٦، ٥١٩؛ ٥٥/٧، ٧٩
﴿يَوْمَ تُتْلَى السَّرَائِرُ﴾ ١١٠/٧
﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ ٨٠/٧
﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَهِيلاً﴾ ٥١٩/٦
﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾ ..... ٥٥/٧، ٧٨
﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ﴾ ٨٧/٧
﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾ ..... ٣٤٩/١؛ ٥١٩/٦؛ ٧٩/٧
﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْراً﴾ ..... ٣٤٩/١؛ ٣٩٢/٦؛ ٥٢/٧
﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلهِ﴾ ٥٢٤/١
﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ﴾ ١٩٣/٧
﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ ٤٧٤/٧

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً﴾ ..... ٩١/٧، ٣٥٢
﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامَهُمْ﴾ ..... ١٤/٣؛ ١٥٩/٥؛ ٢٦٧/٦؛ ١٤٤/٧، ١٤٥، ١٧٢
﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ﴾ ..... ٦٥/٢؛ ١١٣/٦؛ ٥٧/٧، ٧٩
﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ ..... ٩/٧، ٤٣٦
﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ ٥٠/٧
﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ ٢١٩/٦
﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ ... ٢٦٦/٦؛ ١٦٥/٧
﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾ ٧٣/٧
﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾ ..... ٢١٤/٦؛ ٢١١/٧
﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً﴾ ..... ٢٠٨/٦، ٨٦/٧
﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ﴾ ٢٠٨/٦
﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ﴾ ٥٦٨/٦
﴿يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾ ..... ٥٩٧/٦، ٥٦٣؛ ٨٠/٧، ٤٢١
﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾ ..... ٢٢٠/٦؛ ٩٣/٧
﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً﴾ ..... ١٣٢/١؛ ٦٦/٢؛ ٥٣/٦، ٢٢٠، ٢٦٦؛ ٨٠/٧، ٢٧٨
﴿يَوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ﴾ ٨٠/٧
﴿يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً﴾ ..... ٣٩٢/٦؛ ٩٧/٧، ٤١٧
﴿يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ﴾ ٥٠/٧
﴿يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ ١٧/٥
﴿يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ ١٦٨/٥

فهرست احاديث

آخذها بما فيها على أن أسير فيكم بكتاب الله وسنّة نبيّه ١٠٨/٣

آل محمّد ـ صلوات الله عليهم ـ الصّراط الّذي دلّ عليه ١٨٩/٧

آل محمّد عيش العلم ٢١١/٥

آه، آه، من قلّة الزّاد وطول السّفر ووحشة الطّريق ٤٧٢/٧

الأئمّة بعدي من عترتي عدد نقباء بني إسرائيل ١١١/٥

الأئمّة من بعدك والأخيار من ذرّيّتك ٢٠٢/٥

الأئمّة من قريش ..... ١٣٢/٣، ١٣٣

الأئمّة من قريش، وهم اثنا عشر خليفةً، ولا يزال الإسلام عزيزاً منيعاً بهم ٣٣١/٥

أبالله تستطيع، أم مع الله تستطيع، أم من دون الله تستطيع ؟ ٤٠١/٢

ابتدع الأشياء كلّها على غير مثال ٣١٨/١

ابتدع الخلق بقدرته ابتداعاً، واخترعهم على مشيّته اختراعاً ٣٠٨/٦

ابتدع الخلق على غير مثال امتثله، ولا مقدار احتذا عليه من معبود ٢٨٧/٢

ابتدع بقدرته الخلق ابتداعاً، واخترعهم على مشيّته اختراعاً ..... ٣١٦/١؛ ٧٦/٢

ابتدع ما ابتدع، وأنشأ ما خلق، على غير مثال ٧٠/٢

ابتدعهم خلقاً عجيباً من حيوان وموات، وساكن وذي حركات ٢٤١/١

ابن آدم، بمشيّتي كنت أنت الّذي تشاء وتقول ٤٠٣/٢

ابنك، ابنك، عليّ بن أبي طالب، لا جعفر ولا عقيل..... ٦١١/٦
أبو القاسم محمّد المصطفى [و] أمّه آمنة، أبو الحسن عليّ بن أبي طالب ٣١٧/٥
أتاني جبرئيل فقال: أبشّرك ـ يا محمّد ـ بما تجوز على الصّراط ؟..... ١٩٦/٧
أتسلّط النّار على وجوه خرّت لعظمتك ساجدةً..... ٢٢٩/٦
اتّصال التّدبير وتمام الصّنع ـ كما قال عزّ وجلّ: ﴿لو كان فيهما آلهة﴾..... ٢٢٤/٢
أتظنّ أنّ الّذي نهاك دهاك ؟..... ٤٤٥/٢
أتعلمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟..... ٢٨/٤، ٥٨
أتقن ما أراد خلقه من الأشياء كلّها بلا مثال سبق إليه ..... ١٤٤/١؛ ٧٢/٢
إتّقوا الظّلم؛ فإنّه ظلمات يوم القيامة..... ٩٧/٣
اثنا عشر خليفة بعدي..... ٢١٩/٥
إثنا عشر من أهل بيتي ١٩٩/٥
أجب مولاك موسى بن جعفر ٥٥/٥
اجعلوا لنا ربّاً نؤوب إليه، وقولوا في حقّنا ما شئتم..... ٥٠٩/١
الأجل المقضيّ هو المحتوم الّذي قضاه الله وحتّمه..... ٥٣٣/٦
إجلس ـ يا خالد ـ، لقد عرف الله مقامك وشكر لك سعيك..... ٢٥٢/٣
أحاط بالأشياء علماً قبل كونها، فلم يزدد بكونها علماً..... ٤٧١/١؛ ٢٦١/٢
الأحد: الفرد المتفرّد. الأحد: الواحد بمعنى الواحد..... ٢٠٧/٢، ٣٤٠
احذروا ناراً قعرها بعيد، وحرّها شديد، وعذابها جديد..... ٤٤٥/٧
احلب حلباً لك شطره. اشدد له اليوم يردّه عليك غداً ٣٣٨/٤
أحلت؟ ثبّتك الله. إنّما التّشبيه في المعاني..... ١٦٦/٢
أخبرني عن الرّسل الّذين اصطفاهم الله ـ عزّ وجلّ ـ وأنزل عليهم الكتب ٧٠/٣
أخرجن بإذن الله تعالى ورسوله ووصيّ رسوله..... ٤١٩/٣
اخسأ كلباً..... ١٤٣/٦
إخوان العلانية وأعداء السّريرة. ألسنتهم أحلى من العسل ١٤٩/٦
أخي رسول الله وابن عمّه، وأبي الحسن والحسين، وزوج الزّهراء البتول ١٦٣/٣

ادّخرت شفاعتي لِأهلِ الكبائرِ مِن أمّتي ٢٤٥/٧
إذا أراد الله أن يبعث الخلق أمطر السّماء على الأرض أربعين صباحاً ..... ٢١٧/٦، ٢٥٣
إذا أراد الله [عزّ وجلّ] أن يبعث الخلق أمطر السّماء على الأرض ٤٧٤/٦
إذا أراد الله ـ عزّ وجلّ ـ أن يخلق النّطفة ... حرّك الرّجل للجماع ١٩٣/١
إذا أمات النّاس الصّلاة، وأضاعوا الأمانة، واستحلّوا الكذب ٥٤٨/٥
إذا أمرتكم بشيء فافعلوه ٥٣٣/٣
إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا ..... ٣٧٩/١؛ ٢٨٣/٦
إذا بلغوا به القبر توثّبت إليه بقاع الأرض كالرّياض الخضر ٥٩٠/٦
إذا تمّت النّطفة أربعة عشر بعث إليها ملك ينفخ فيها الروح ٤٧٩/٦
إذا جاء الموت فدخل في الإنسان لم يدخل في شيء ٥٣٠/٦
إذا حشر الله النّاس في صعيد واحد أجّل الله أشياعنا ١٤٢/٧
إذا حضر المؤمن الوفاة نادى مناد [من] عند الله ٥٧١/٦
إذا حمل الميّت على نعشه رفرف روحه من فوق النّعش ٨٢/٦
إذا دخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار ٤٤١/٧
إذا دخل أهل الجنّة بأعمالهم فأين عتقاء الله من النّار؟ ٢٢١/٧
إذا دخل قبره وجد جماعتنا هناك. فإذا جاء منكر ونكير ٥٩٣/٦
إذا دفن قالت له الأرض: لا مرحباً بك ولا أهلاً ..... ٦٠٤/٦، ٦٢٧
إذا صاح النّاقوس، وكبس الكابوس، وتكلّم الجاموس ٥٤٥/٥
إذا ظهرت البدع في أمّتي فليظهر العالم علمه ..... ٣٥٥/١، ٤٦٥
إذا قامت القيامة نادى مناد: [يا] أهل الجمع ٣٨٥/٢
إذا قبضت الرّوح فهي مظلّة فوق الجسد ..... ٦٤/٦، ٥٩٥
إذا قمت المقام المحمود تشفّعت في أصحاب الكبائر ٢٤٣/٧
إذا كان حين البعث مطرت الأرض مطر النّشور ٤١٩/٦
إذا كانوا ثلاثةً فليؤمّ أحدهم، وأحقّهم بالإمامة أقرؤهم ٥٧٨/٤
إذا كان يوم القيامة أقف أنا وعليٌّ على الصّراط ١٩٥/٧

إذا كان يوم القيامة أمر الله مالكاً أن يسعّر النيران السّبع ..... ١٩٥/٧، ٢١٧
إذا كان يوم القيامة جمع الله الأوّلين والآخرين في صعيد واحد ..... ١٩٥/٧، ٢٨٠
إذا كان يوم القيامة جمع الله ـ عزّ وجلّ ـ الأطفال ٢٩٥/٧
إذا كان يوم القيامة قال الله تعالى: أليس عدل من ربّكم أن تولّوا كلّ قوم من تولّوا؟ ١٧٢/٧
إذا كان يوم القيامة نشر الله ـ تبارك وتعالى ـ رحمته حتّى يطمع إبليس اللّعين في رحمته ٢٢٠/٧
إذا كان يوم القيامة نشفع في المذنب من شيعتنا ٢٨١/٧
إذا كان يوم القيامة والناس في صعيد واحد فيلجمهم العرق ٢٥٦/٧
إذا كان يوم القيامة وفرغ الله من حساب الخلائق دفع الخالق ـ عزّ وجلّ ـ ٣٢٩/٧
إذا كان يوم القيامة ... ونصبت الموازين وأحضر النّبيّون والشّهداء ١٧٠/٧
إذا كان يوم القيامة يقول الله ـ سبحانه وتعالى ـ لي ولعليّ: ألقيا في النّار من أبغضكما ٢٦٢/٧
إذا وقع الولد في جوف أمّه صار وجهه قبل ظهر أمّه ٢٨/٦
إذاً لتفاوتت ذاته، ولتجزّأ كنهه، ولامتنع منَ الأزل معناه ٢٦٨/٢
أذكّركم الله في أهل بيتي ١١/٥
اذكروا هادم اللذّات ٥٥٨/٦
أذن على الّذين يزعمون أنّه ﴿أذن خير لكم﴾ ٧٥/٤
الإرادة من المخلوق الضّمير وما يبدو له [بعد] ذلك من الفعل ١١٨/٢
أرأيت لو أخذت لبنةً فكسرتها وصيّرتها تراباً ..... ٢٢٨/٦، ٤٨٠
ارجع إلى دين جدّي محمّد ﷺ ٢٤٣/٥
أرسى أوتادها، وضرب أسدادها، واستفاض عيونها، وخدّ أوديتها ٢٧٥/٢
أرضيتم ـ يا بني عبد مناف ـ أن يلي عليكم تيميّ؟ ٢٢٧/٣
أرواح المؤمنين على صورة أبدانهم، لو رأيتهم لقلت: فلان وفلان ٥٠/٢
أرواح، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض ١٣/٧
أرى تراثي نهباً، حتّى مضى الأوّل لسبيله فأدلى بها ٣٢٢/٤
استبدل الله قوماً بقوم ٣٦٣/٤
استبدلوا بظهر الأرض بطناً، وبالسّعة ضيقاً ٥٩٧/٦

استحيوا من الله حقّ الحياء ٥٥٧/٦
الاستطاعة تملكها مع الله، أو من دون الله؟ ٤٠٢/٢
الاستطاعة قبل الفعل. لم يأمر الله ـ عزّ وجلّ ـ بقبض ولا بسط ٤٢٨/٢
أستغفر الله بما يسخط الله ٢٦٠/١
أسكتوا عمّا سكت الله عنه ٥٨/٦
اسم أبيه اسم أبي ٣٠٢/٥
اسم الله الأعظم ثلاث وسبعون حرفاً، وإنّما كان عند آصف ٩٤/٥
اسمه اسمي، وكنيته كنيتي ٩٦/٥
أشدّ ساعات ابن آدم ثلاث ساعات: السّاعة الّتي يعاين فيها ملك الموت ٥٥٨/٦
أشهد أنّ عليّاً عبده وأخو رسوله ٥٣٠/١
أشهد أن لا إله إلّا الله ٧٦/٥
أشهد أن لا إله إلّا الله، وأشهد أنّ محمّدا رسول الله ٣٩٦/٥
أشهد أن لا إله إلّا الله، وأنّ جدّي محمّداً رسول الله ٣٩٣/٥
أشهد أن لا إله إلّا الله وحده، لا شريك له ٢٢٧/٢
أشهد أن لا إله إلّا هو، إيماناً بربوبيّته، وخلافاً على من أنكره ٢٥٧/٢
أشهد أنّ محمّدا عبده ورسوله ٥٣٠/١
أصول بيد جذّاء ٣٣٠/٤
أطراف الأصابع لو شاء الله لسوّاها ..... ٢٠٢/٦، ٤٩٩
أعددت لعبادي ما لا عين رأت، ولا أذن سمعت ٣٥١/٧
الأعراف كثبان ما بين الجنّة والنّار، والرّجال الأئمّة عليهم السلام ٢٨٥/٧
اعرفوا الله بالله ١٤٠/١
أعطاني الله خمساً وأعطى عليّاً خمساً: أعطاني الكوثر، وأعطاه السّلسبيل ٣٣٥/٧
أعطاهم الله علمي وفهمي، فلا تعلّموهم؛ فإنّهم أعلم منكم، فاتّبعوهم ١١٨/٥
أعطيت الشّفاعة ٢٤٠/٧
أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً ٢٤١/٧

أعظم الله أجرك، وأخلف عليك ٢٨٢/٥
أعظم سرور يرد على المؤمنين إذا انقلبوا عن دار النّكد ..... ٥٣١/٦، ٥٤٨
إعلم ـ أعلمك الله الخير ـ أنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ قديم ٨٨/٢
اعلموا ـ عباد الله ـ أنّ أهل الشّرك لا ينصب لهم الموازين ١٥٩/٧
اعلموا ـ يا عباد الله ـ أنّ أنفسكم الضّعيفة وأجسادكم النّاعمة الرّقيقة ٢٢٦/٦
أعوذ بك من هول المطّلع ٥٨٣/٦
أغمض في مطالبها ٥٦٠/٦
أفبمصارع آبائهم يفتخرون، أم بعد يد الهلكى يتكاثرون؟ ٢٨/٧
افترقت فدلّت على مفرّقها، وتباينت فأعربت عن مباينها ٣١٥/٢
أفلا ينظرون إلى صغير ما خلق كيف أحكم خلقه ٢٢٦/١
إقرأ سورة «الحمد» ٤٣٤/٢
أقضاكم عليٌّ ..... ٤٩٨/٣، ٥٠٤، ٥٧٩، ٥٨١، ٥٨٢؛ ٤٣/٥
أقيموني، أخرجوني إلى المسجد ٦٠٠/٤
أقيموني، أقيموني، وأخرجوني إلى المسجد ..... ١٩٨/٣؛ ٥٩٣/٤
أكتب: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليٌّ وليّ الله ٢٩٤/٤
إلّا أمدّ منها كلّ ذات داء ٣٦/٧
ألا إنّ أعداءهم الّذين يصلون سعيراً. ألا إنّ أعداءهم الّذين يسمعون لجهنّم ٨٣/٤
إلّا أنّ ألوانها كلّها خضر من سندس وإستبرق ٣٥١/٧
ألا إنّ لخروجي علامات عشرة: أوّلها تحريق الرّايات في أزقّة الكوفة ٥٤٣/٥
ألا إنّ لكلّ أمّة مجوساً، ومجوس هذه الأمّة الّذين يقولون: لا قدر ٤٣٦/٢
إلّا أنّه لا نبيّ بعدي ١٦٠/٤
ألا إنّه لا يبغض عليّاً إلّا الشّقيّ ٨٠/٤
ألا إنّي عبد الله وأخو رسوله وصدّيقه الأوّل ٥٧٢/٦
ألا فاذكروا ذلك واحفظوه، وتواصوا به ولا تبدّلوه ولا تغيّروه ٨٦/٤
ألا فأقيموا الصّلاة، وآتوا الزّكاة، وأمروا بالمعروف ٨٦/٤

ألا فليبلّغ الشّاهد منكم الغائب ٣٥/٤
ألا كلّ خلّة كانت في الدّنيا في غير الله ـ عزّ وجلّ ـ فإنّها تصير عداوةً يوم القيامة ٤٢٨/٧
ألا لعن الله الغاصبين والمغتصبين، وعندها ٨٢/٤
ألا لعنة الله على الّذين كذّبوا بولايتي واستخفّوا بحقّي ١٨٢/٤
إلاّ لمن ارتضى الله دينهم ٢٣٨/٧
ألا من كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه ..... ٩٤/٤، ١٦٢
ألا من كنت مولاه فهذا مولاه ١٥٥/٤
ألا وإنّ أوّل ما يسألانك عن ربّك الّذي كنت تعبده ٦١١/٦
﴿إلّا وجهه﴾، قال: دينه، وكان رسول الله ﷺ، وأمير المؤمنين ﷺ دين الله ١٣٣/٦
ألا وقد بلّغت. ألا وقد أدّيت. ألا وقد أسمعت ٧٨/٤
الّذي صدرت الأمور عن مشيّته، وتصاغرت عزّة المتجبّرين ٢٩٣/٢
الّذي عجزت الملائكة ـ على قربهم من كرسيّ كرامته ٢٨٦/٢
الّذي لا يحول ولا يزول، ولا يجوز عليه الأفول ..... ١٩١/٢، ٢٦٩
الّذي لمّا شبّهه العادلون بالخلق المبعّض المحدود في صفاته ٢٩٨/٢
الّذي لم يزل ولا يزال وحدانيّاً أزليّاً قبل بدء الدّهور ٢٦/٢
الّذي ليس له وقت محدود، ولا أجل ممدود ٣٧/٢
الّذي يطلب معرفته من الأشياء هو الأربعة ٥٨/٦
ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ..... ١٧٤/٣؛ ٢٠/٤، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٣٦، ٤٤، ٦٠، ٦٤، ٦٦، ١١٤، ٢٢٤
ألست أولى بكلّ مؤمن من نفسه؟ ٣٦/٤
ألست أولى بكم من أنفسكم؟ ..... ٥١/٤، ٥٢
ألستم تعلمون، ألستم تشهدون أنّي أولى بكلّ مؤمن من نفسه؟ ٢٨/٤
ألستم تعلمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ..... ٢٧/٤، ٣٠، ٣١
ألستم تعلمون أنّي أولى بكلّ مؤمن ومؤمنة؟ ٢٧/٤
ألستم تعلمون أنّي أولى بكم منكم بأنفسكم؟ ٩٣/٤

ألقيا في جهنّم كلّ من أبغضكما وأدخلا الجَنّةَ كلّ مَن أحبّكما ٢٦٣/٤
الله أعزّ من ذلك ٤٤٨/٢
« الله » أعظم اسم من أسماء الله ـ عزّ وجلّ ـ لا ينبغي أن يتسمّى به غيره ٥٢٧/١
الله أكبر على إكمال الدّين وإتمام النّعمة، ورضي الربّ برسالتي . ٦٠٠/٣؛ ٢٣/٤، ٣٢، ٣٣، ٥٥، ٥٦، ١١٤
الله أكبر على كمال الدّين وتمام النّعمة، ورضي الربّ برسالتي ٥٩٩/٣
الله أكبر، والحمد لِلهِ على إكمالِ الدّينِ وإتمامِ النّعمةِ، ورِضي الربّ بِرِسالتي ٣٨/٤
اللّهمّ، ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطائر ..... ١٣٠/٣، ٥٠٣
اللّهمّ، ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطّير ..... ٥٦١/٣؛ ١٩٤/٤
اللّهمّ، اجز قريشاً عنّي بفعالها؛ فقد قطعت رحمي، وظاهرت عليّ ٣٥٧/٤
اللّهمّ، اجز قريشاً؛ فإنّها منعتني حقّي وغصبتني أمري ٣٥٧/٤
اللّهمّ، اجعلها أذن عليٍّ ٣٠٤/٣
اللّهمّ، أذهب عنه الرّمد والحرّ والبرد، وانصره على عدوّه وافتح له ٢٤٠/٤
اللّهمّ، اردد الشّمس إلى عليّ بن أبي طالب ٢٤٥/٤
اللّهمّ، اشهد ..... ٩١/٤، ٩٢، ٩٤، ٣٨١
اللّهمّ، اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل عنّي اليسير من طاعتك ٥٧٧/٦
اللّهمّ، العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد ٢١٣/٧
اللّهمّ إليّ ١٩٤/٤
اللّهمّ إليك رفعت الأصوات ٤٥٧/٥
اللّهمّ، امسخه وامحقه وانتقم منه ١٦٩/٤
اللّهمّ، إنّ [أخي] موسى سألك وقال: ﴿ربّ اشرح لي صدري﴾ ١٦١/٤
اللّهمّ، إنّا لا نعلم منه إلّا خيراً ٦٢٣/٦
اللّهمّ، انتقم بي أعدائي ٤١٠/٥
اللّهمّ، أنجز لي ما وعدتني ٤١٠/٥
اللّهمّ، أنجز لي وعدك، وأتمم لي أمري ٣٩٣/٥
اللّهمّ، إنّك تعلم أنّ هؤلاء أهل بيتي وأكرم النّاس عليّ ٢٧٢/٧

اللّهمّ، إنّك تعلم أنّي كنت أسألك أن تفرغني لعبادتك ٥٦/٥
اللّهمّ، إنّ موسى ﷺ سألك وقال: ﴿ربّ اشرح لي صدري﴾ ٥٥٣/٣
اللّهمّ، إنّهم قد خرجوا إليك. لا تردّهم خائبين ٥٢/٥
اللّهمّ إنّي أرغب إليك، وأشهد بالرّبوبيّة لك مقرّاً بأنّك ربّي ..... ٣٠٨/٦؛ ٧٥/٢
اللّهمّ إنّي أسألك باسمك الّذي به تقوم السّماء ٤٥٦/٥
اللّهمّ، إنّي أسألك بالعظيم من آلائك والقديم من نعمائك ٢٣٢/٦
اللّهمّ، إنّي أسألك بكلماتك ومعاقد عرشك وسكّان سماواتك ١٧٧/٥
اللّهمّ، إنّي أسألك سؤال خاضع متذلّل خاشع ٥٣١/١
اللّهمّ، إنّي أستعديك على قريش ٣٦١/٤
اللّهمّ، إنّي أستعديك على قريش؛ فإنّهم قد قطعوا رحمي ..... ٣٥٩/٤، ٥٠٥
اللّهمّ، إنّي أعوذ بك من نار تغلّظت بها على من عصاك ٢٣٢/٦
اللّهمّ، اهد قلبه وثبّت لسانه ٤٦٢/٣
اللّهمّ، بحرمة عبدك ووليّك عليّ اغفر للعاصين من أمّتي ١٨٣/٤
اللّهمّ، بحرمة محمّد عبدك ورسولك اغفر للخاطئين من شيعتي ١٨٣/٤
اللّهمّ، بحقّ محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين ألّا تبت عليّ ..... ١٨٥/٤؛ ١٦٣/٥
اللّهمّ، بلى، لا تخلو الأرض من حجّة إمّا ظاهر مشهور ٣٣١/٥
اللّهمّ، بلى. لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّة إمّا ظاهراً مشهوراً ٢١١/٥
اللّهمّ، بلى. لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّة ظاهر مشهور ٨٣/٣
اللّهمّ، صلّ على محمّد وآل محمّد ..... ٣٨٩/٣؛ ١٥/٥
اللّهمّ، صلّ على محمّد وآل محمّد الأوصياء المرضيّين بأفضل صلواتك ٢٧٣/٤
اللّهمّ، عفوك، عفوك ..... ١٧٣/٢، ١٧٤
﴿الله﴾ معناه: المعبود الّذي أله الخلق عن درك ماهيّته والإحاطة بكيفيّته ٣٤٠/٢
﴿اللّهمّ فاطر السّماوات والأرض عالم الغيب والشّهادة﴾ الرّحمن الرّحيم ٣١٨/٧
اللّهمّ، لا بدّ في أرضك من حجّة لك على خلقك ٥١٥/٢
اللّهمّ، لا تخلو الأرض من حجّة إمّا ظاهر مشهور ..... ٣٣١/٥، ٣٣٨

اللّهمّ، لا تقتلنا بغضبك، ولا تهلكنا بعذابك، وعافنا قبل ذلك ١٨٣/١
اللّهمّ، من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ..... ٣٠/٤، ٣١، ٣٢، ٣٤
اللّهمّ، وال من والاه ..... ٢٠/٤، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٤١، ٦٠، ٦٣، ٦٥، ٧٩، ٩٤
اللّهمّ، وأنا [محمّد] نبيّك وصفيّك ١٦١/٤
اللّهمّ، وأنا نبيّك وصفيّك. اللّهمّ، فاشرح صدري ٥٥٣/٣
اللّهمّ، هب لي رقيّة من ضغطة القبر، فوهبها الله له ٦٠٦/٦
اللّهمّ، هؤلاء أهل بيتي ..... ٣٥١/٣، ٣٥٢، ٣٥٥؛ ١١/٥
اللّهمّ ـ يا أرحم الراحمين ـ، إنّي قد أودعتك يقيني هذا ٥٨٠/٦
الله واحد وأحديّ المعنى، والإنسان واحد ثنويّ المعنى ١٨٥/٢
إلهي، ارحمنا إذا جئناك عراةً حفاةً، مغبرّةً من ثرى الأجداث رؤوسنا ..... ٢٣٢/٦؛ ١١٢/٧
إلهي، إلهي، كأنّي بنفسي وقد أضجعت في حفرتها ٥٩٩/٦
إلهي، إن كنّا مجرمين فإنّا نبكي على إضاعتنا من حرمتك ١٣٧/٧
إلهي، إن كنت لا ترحم إلّا المجدّين في طاعتك فإلى من يفزع المقصّرون؟ ٢٢١/٧
إلهي، لو بكيت إليك حتّى تسقط أشفار عيني وانتخبت ١٣٧/٧
إلهي، لو قرنتني ١١١/٧
إلهي وسيّدي، احكم بيني وبين من ظلمني ٢٧٥/٧
إلهي وسيّدي، إن كنت لا تغفر إلّا لأوليائك وأهلِ طاعتك فإلى من يفزع المذنبون؟ ٢٢١/٧
إلهي وسيّدي، ما هذا النّور؟ ٣٠٧/٤
إلى القائم المهديّ الّذي يأخذ بحقّ الله وبكلّ حقٍّ هو لنا ٨١/٤
إلى أن قام ثالث القوم نافجاً حضينه بين نثيله ومعتلفه ٣٤٤/٤
أليس أزواجي أمّهاتكم؟ ٣٦/٤
﴿إلى صراط مستقيم﴾: يعني: أنّك لتأمر بولاية عليٍّ عليه السلام ٥٢٤/١
إليهم يفيء الغالي، وبهم يلحق التّالي ٢٠٩/٥
أمّا الإحياء في الدّنيا ٢١٧/٦

أمّا التّوحيد فألّا تجوّز على ربّك ما جاز عليك ٣٢٠/٢
أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا ٤١٥/٥
أمّا الّذين قال الله: ﴿المؤمنون﴾ فهم آل محمّد الأئمّة ﷺ ١٦٩/٥
أمّا العدل فألّا تنسب إلى خالقك ما لامك عليه ٣٥٦/٢
أمّا المؤمنون فترفع أعمالهم وأرواحهم إلى السّماء فتفتح لهم أبوابها ٥٨٥/٦
أمّا النّفخة الأولى فإنّ الله يأمر إسرافيل فيهبط ٣٩٢/٦
أمّا الواحد فلم يزل واحداً كائناً لا شيء معه ٨٦/٢
أما إنّه لا يبقى مؤمن في شرق الأرض وغربها ١٠/٧
أما إنّه لا يموت عبد يحبّني فيخرج نفسه حتّى يراني ٥٧٤/٦
أمّا بعد، فإنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لمّا قبض رسول الله ﷺ قلنا: نحن أهل بيته ٥٠٧/٤
أمّا بعد، فإنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لمّا قبض نبيّه ﷺ قلنا: نحن أهل بيته ٣٥٣/٤
أمّا بعد، فإنّكم ـ معشر بني هاشم ـ الفلك الجارية في اللّجج الغامرة ٤٤٩/٢
أمّا بعد، فإنّه لمّا قبض الله نبيّه ﷺ قلنا: نحن أهل بيته ..... ٣٥٦/٤، ٥٠٧
أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى؟ .. ١٤٥/٤، ١٥١، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٣، ٤٨٧
أما تسمعون ما يقول العباد ويسألونه الحول والقوّة ٤٥٦/٢
أما تعلم أنّ الصّدقة علينا محرّمة؟ ١١/٥
إمّا ظاهر مشهور أو باطن مغمور ٣٠١/٣
أمّا قولك: عمّا ليس لله، فليس لله شريك ٤٦٢/٣
إمامكم بعدي ووليّ كلّ مؤمن ومؤمنة بعدي وأولى الناس بكم بعدي ٥٤/٤
إمامكم من بعدي عليّ بن أبي طالب ٢٤٩/٣
الإمام منّا لا يكون إلّا معصوماً، وليست العصمة في ظاهر الخلقة ٢٩٧/٣
أما والّذي فلق الحبّة وبرأ النّسمة، لولا حضور الحاضر وقيام الحجّة ٣٤٧/٤
أما والله لقد تقمّصها فلان، وإنّه ليعلم أنّ محلّي منها ٣٢٢/٤
أمّا وجه الانتفاع بي في غيبتي فكالانتفاع بالشّمس ٣٤٣/٥
الأمر بالطّاعة، والنّهي عن المعصية ٤٦٦/٢

أمطر السّماء على الأرض أربعين صباحاً، فاجتمعت الأرض ونبتت اللّحوم ٤٢١/٦
أمة عارفة بحقّي، وهي من أهل الجنّة. لا يقربها شيطان مارد ٩١/٥
أنا ابن محمّد المصطفى. أنا ابن عليٍّ المرتضى ٢٤٣/٥
أنا أخو رسول الله ووارث علمه ومعدن حكمته وصاحب سرّه ١٤٢/٧
أنا الصّدّيق الأكبر. لا يقولها بعدي إلّا كذّاب ٣٣٧/٣
أنا الصّراط الممدود بين الجنّة والنّار ١٨٨/٧
أنا الله لا إله إلّا أنا، وحدي لا شريك لي، ومحمّد عبدي ورسولي. أيّدته بعليٍّ ١٨٨/٤
أنا المحمود وأنت محمّد ٣٠٤/٤
أنا المنتقم، وأنا المهديّ ٤٢٥/٥
أنا المنذر ..... ٥٦٤ ،٥٦٣/٣
أنا المنذر وعليٌّ الهادي ٥٦٣/٣
أنا إلى الله منهم بريء ٥٩٢/٤
أنا أولى بالخلافة منكما ٥٢٧/٣
أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ عليّ بن أبي طالب ١٤٠/٥
أنا أولى بها من قميصي منّي ٤٦٥/٤
أنا أولى منكما بالخلافة ٥٢٧/٣
إنّا أهل البيت الصّدّيقون، لا نخلو من كذّاب يكذب علينا ٤٦٦/١
أنا بقيّة الله في الأرض ٤٢٤/٥
إنّ ابن آدم إذا كان في آخر يوم من أيّام الدّنيا ٥٨٠/٦
أنا بيت الغربة، أنا بيت الوحشة، وأنا حفرة من حفر النّار ٥٩٠/٦
أنا جعفر، وأنا النّهر الأغور. أنا صاحب الآيات الأقمر ٢٥٦/٥
أنا دار الحكمة وعليٌّ بابها ..... ٤٧٧/٤ ؛ ٤٩٨/٣
أنا دعوة أبي إبراهيم ..... ١١٩ ،١١١/٤ ؛ ٣٢٦/٣
أنا ربّكم، ومحمّد نبيّكم، وعليٌّ وليّكم وأميركم ١٤٢/٤
أنا رسول الله ٥٧١/٦

إنّ أرواح المؤمنين لفي شجرة من الجنّة يأكلون من طعامها ۱۴/۷
إنّ أساس الدّين التّوحيد والعدل ۲۱۶/۲
إنّ أصحاب التناسخ قد خلّفوا وراءهم منهاج الدّين ۱۴۸/۶
أنا عبد الله المقتول وأخو رسول الله ۲۶۳/۳
أنا عبد الله وأخو رسول الله ..... ۳۱۷/۴ ؛ ۳۳۶/۳
أنا عبد الله وأخو رسوله ..... ۵۲۷/۳ ؛ ۳۵۱/۴ ، ۳۸۱
أنا عليّ بن أبي طالب أخو النبيّ ، وزوج فاطمة ۴۴۷/۳
أنا كتاب الله النّاطق ، وهذا هو الصّامت ۴۵۲/۴
أنا كلام الله النّاطق ، وهذا هو الصّامت ۱۵۶/۳
إنّ الأئمّة الاثني عشر كعدد نقباء بني إسرائيل ۴۷۴/۳
إنّ الأئمّة [من قريش] غرسوا في هذا البطن من بني هاشم ۲۰۸/۵
إنّ الأحلام لم تكن في ما مضى في أوّل الخلق ۲۲۹/۶
إنّ الإرادة من العباد الضّمير وما يبدو بعد ذلك من الفعل ..... ۱۱۷/۲ ، ۱۲۸
إنّ الأشياء لا تخلو إمّا أن تكون خلقت من شيء أو من غير شيء ۸۱/۲
إنّا لا نقول جبراً ولا تفويضا ۴۴۶/۲
إنّ الحسن العسكريّ قد كنّي بأبي محمّد ۴۰۴/۵
إنّ الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة ، وإنّ فاطمة سيّدة نساء العالمين ۳۱/۵
إنّ الخالق لا يوصف إلّا بما وصف به نفسه ۱۸۹/۲
أنّ الدّواوين يوم القيامة ثلاثة : ديوان فيه النّعم ۱۳۲/۷
إنّ الذّنوب ثلاثة ... : فذنب مغفور ، وذنب غير مغفور ۱۳۸/۷
إنّ الّذي أحيا أبدانهم جدّد أكفانهم ۲۱۹/۶
إنّ الّذي أنشأها من غير شيء ... قادر أن يعيده كما بدأه ..... ۲۱۸/۶ ، ۵۱۱
إنّ الّذي أنشأه من غير شيء وصوّره على غير مثال ۴۱۸/۶
أنّ الرّاضي بفعل قوم كالدّاخل فيه معهم ۴۵۳/۷
إنّ الرّجل إذا وقعت نفسه في صدره يرى رسول الله ۵۴۷/۶

إنّ الرّجل ليؤتى به عند الميزان فيؤمر به إلى النّار لكثرة سيّآته ١٦٠/٧
أنّ الرّجل يؤتى به إلى الميزان، فينشر له تسعة وتسعون سجلاً ١٥٢/٧
إنّ الروح مقيمة في مكانها، روح المحسن في ضياء وفسحة ٤١٨/٦
أنّ الزّمان لا يخلو عن حجّة ٦٣/٣
أنّ الشيطان ليأتي الرّجل من أوليائنا فيأتيه عند موته ٥٧٨/٦
إنّ العباد إذا ناموا خرجت أرواحهم إلى السّماء ٦٥/٦
إنّ العلوم ثلاثة: آية محكمة، وفريضة عادلة، وسنّة متّبعة ٤٠٦/٦
إنّ الكلام صفة محدثة ليس بأزليّة ١٥٢/٢
إنّ الكلام صفة محدثة ليست بأزليّة ٤٢٢/١
إنّ الله المبدئ الواحد الكائن الأوّل، ولم يزل واحداً لا شيء معه ٨٦/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ أجلّ وأعظم من أن يحدّ بيد ١٧٥/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ إذا بعث الخلائق من الأوّلين والآخرين نادى [منادي] ربّنا ٢٧٥/٧
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ إذا جمع النّاس يوم القيامة في صعيد واحد كنت أنا وأنت ٢٦٣/٧
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ أولى بهم. إذا كان يوم القيامة جمع الله الخلائق لفصل القضاء ٢٩١/٧
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ جعل لملك الموت أعواناً من الملائكة يقبضون الأرواح ٥٦٥/٦
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام ٩٤/٦
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ خلق في مبتدأ الخلق بحرين ٤٧٨/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ خلو من خلقه، وخلقه خلو منه ٢٩٦/١
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ قديم، والقديم صفة دلّت العاقل ٣١٠/٦
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ كان لم يزل بلا زمان ولا مكان ..... ٣٩/٢، ١٩٤، ٢٠٨
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ كان ولا شيء غيره ..... ٣٧٩/١، ٤٥٦؛ ١٥٦/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ كان وليس [شيء] غيره ..... ٧٧/٢؛ ٣٠٩/٦
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لا يأسف كأسفنا ٢٣٤/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لا يوصف بزمان ولا مكان [ولا سكون] ٣٨/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لمّا خلق خلقه خلقهم من أديم الأرض ٤٥٤/٦

إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لم يزل عالماً [قديماً]، خلق الأشياء لا من شيء ..... ٣١٧/١؛ ٧٧/٢
إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لم يزل متفرّداً بوحدانيّته، ثمّ خلق محمّداً وعليّاً ..... ٣١٠/٦، ٣١١
إنّ الله تعالى اختارني وأهل بيتي على جميع الخلق ١٠٣/٥
أنّ الله تعالى أخذ على العباد ميثاقهم وهم أظلّة قبل الميلاد ٩٢/٦
إنّ الله تعالى إيّانا عنى بقوله: ﴿لتكونوا شهداء على النّاس﴾ ..... ٢٨٤/٣؛ ١٦٨/٥
إنّ الله تعالى جعل لكلّ نبيٍّ مسألةً، فسألوه إيّاها فأعطاهم ذلك في الدّنيا ٢٥٩/٧
إنّ الله [تعالى] خلق الإنسان على اثني عشر وصلاً ٤٤/٦
إنّ الله تعالى خلق الرّوح وجعل لها سلطاناً، فسلطانها النّفس ٥٤/٦
إنّ الله تعالى لمّا قبض نبيّه ﷺ استترت علينا قريش بالأمر ٣٥٦/٤
إنّ الله تعالى ليعفو يوم القيامة عفواً يحيط العباد حتّى يقول أهل الشّرك ٢٢٠/٧
إنّ الله تعالى [هو الّذي] خلق الأجسام وقسّم الأرزاق ..... ٥١١/١؛ ٣٩٤/٢
إنّ الله تعالى هو العالم بالأشياء قبل كون الأشياء ٤٤٦/١
أنّ الله تعالى يجوعهم حتّى ينسوا عذاب النّار من شدّة الجوع ٣٩٧/٧
إنّ الله تعالى يحاسب كلّ خلق إلّا من أشرك بالله ١٥٠/٧
إنّ الله تعالى يخلو بعبده يوم القيامة ليس بينه وبينه حجاب ١٣٧/٧
إنّ الله جعل قلوب الأئمّة ﷺ مورداً لإرادتِه ٤٨٤/٢
إنّ الله خلق آدم على صورته ٣٩٣/٦
إنّ الله خلق الحياة قبل الموت ٥٢٨/٦
إنّ الله خلق العقل ـ وهو أوّل خلق من الرّوحانيّين ـ ٤٨/٢
إنّ الله ضرب مثلاً: من صادّ عن ولاية عليٍّ كمن يمشي على وجهه لا يهتدي لِأمرِه ١٨٩/٧
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ أرحم بخلقه من أن يجبر خلقه على الذّنوب ..... ٤٤٣/٢، ٤٥٧
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ اصطفى محمّداً بالنّبوّة واصطفاه بالحجّة والتّبيان ٩٤/٥
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خالق كلّ شيء ٣٩٣/٢
إنّ الله [عزّ وجلّ] خلق آدم على صورته ٣٩٣/٦
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق آدم من أديم الأرض ٤٥٤/٦

إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق النّبيّين من طينة علّيّين ٤٧٥/٢
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق خلقاً فجعل فيهم آلة الفعل ٤٥١/٢
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق ماءً عذباً فخلق منه أهل طاعته ٤٧٥/٢
أنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ لمّا أخرج ذرّيّة آدم من ظهره ٦٧/٦
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ لم يكلّف العباد إلّا ما يطيقون ٤٦٧/٢
إنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ لم يكن يذركم ﴿على ما أنتم عليه حتّى...﴾ ٨٢/٤
إنّ الله ـ علا ذكره ـ كان ولا شيء غيره ..... ٣١٧/١؛ ٧٨/٢؛ ٣٠٨/٦، ٣٠٩
إنّ الله كان إذ لا كان، فخلق الكون والمكان ٨٣/٢
إنّ الله لا يوصف بمكان، ولا يجري عليه زمان ٣٩/٢
إنّ الله لمّا قبض نبيّه ﷺ استأثرت علينا قريش بالأمر ٥٠٨/٤
إنّ الله لم يطع مكرهاً، ولم يعص مغلوباً ٣٨٢/٢
إنّا لِلّهِ وإنّا إليه راجعون. تسليماً لِأمرِه ورِضاً بِقضائِه ٤٠٨/٥
إنّ الله يبعث يوم القيامة أقواماً يمتلي من جهة السّيّآت موازينهم ١٥٩/٧
إنّ الله يسلّط عليه تسعةً وتسعين تنّيناً لو أنّ تنّيناً واحداً ٦٠٨/٦
إنّ الله يقدّم ما يشاء ويؤخّر...، فكلّ أمر يريده الله ٤٥٨/١
أنّ المحتضر يحضره صفٌّ من الملائكة ٥٧٦/٦
إنّ المريد لا يكون إلّا المراد معه ..... ٤٥٧/١؛ ١١٨/٢، ١٢٩
إنّ المساكين القدريّة، أرادوا أن يصفوا الله ـ عزّ وجلّ ـ ٣٨١/٢
إنّ الموت حقٌّ ٥٣٢/٦
أنّ المهديّ طاوس أهل الجنّة ٣٩٩/٥
إنّ المؤمن إذا أخرج من بيته شيّعه الملائكة إلى قبره ..... ٥٩٣/٦، ٦٣٠
إنّ المؤمن إذا حضره الموت جاءته الملائكة ملائكة الرّحمة ..... ٥٦٨/٦، ٥٨٦
إنّ النّاس أولعوا بالكذب علينا ٤٦٦/١
إنّ النّاس لا يزال لهم النّطق حتّى لا يتكلّموا في الله ..... ٣٧٩/١؛ ٢٨٣/٦
أنّ النطفة إذا وقعت في الرّحم بعث الله ـ عزّ وجلّ ـ ٤٧٦/٦

﴿أنّ إلى ربّك المنتهى﴾، فإذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا..... ۲۸۳/۶
أنا محمّد بن عبد الله، وأنا محمّد رسول الله..... ۲۹۹/۴
أنا محمّد بن عليّ بن موسى..... ۲۷۳/۵
أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها..... ۲۷۲/۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۳۸، ۳۷۹، ۴۲۲، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۷۹؛ ۳۷۰/۴، ۴۲۶، ۴۷۶، ۵۴۸، ۵۴۹؛ ۱۳۶/۵
أنا وأحد عشر من صلبي، هم الأئمّة المحدّثون..... ۱۹۲/۵
إنّا وشيعتنا خلقنا من طينة من عليّين..... ۴۷۵/۲
أنا وشيعتي يوم القيامة على منابر من نور..... ۱۲۸/۷
أنا وصيّه، والقائم بتأويل كتابه، والعارف بحلاله وحرامه..... ۴۵۸/۳
أنا وعليٌّ أبوا هذه الأمّة..... ۵۰۴/۳
أنا وعليٌّ من نور واحد..... ۲۱۳/۴
إنّ أوّل ما يسأل عنه العبد إذا وقف بين يدي الله ـ عزّ وجلّ ـ..... ۱۷۶/۷
إنّ أهل الجنّة ما يتلذّذون بشيء في الجنّة أشهى عندهم من النكاح..... ۳۵۳/۷
أنّ أهل الجنّة يقسم له شهوة مائة رجل من أهل الدّنيا..... ۳۴۵/۷
إنّ أهل بيتي نجوم أهل الأرض..... ۲۴۹/۳
أنا يعسوب المؤمنين، وأنا أوّل السّابقين وخليفة رسول ربّ العالمين..... ۲۹۰/۷
إنّ بين الدّنيا والآخرة ألف عقبة أهونها وأيسرها الموت..... ۵۸۱/۶
أنت الإمام ابن الإمام، أبو الأئمّة. تسعة من ولدك أئمّة أبرار..... ۳۲۳/۵
أنت الّذي ابتدع واخترع، واستحدث وابتدع، وأحسن صنع ما صنع..... ۷۶/۲
أنت ... الّذي أنشأت الأشياء من غير سنخ..... ۳۰۹/۱
أنت الله [الّذي] لا إله إلّا أنت وحدك، لا شريك لك..... ۳۶۸/۱
أنت الله لا إله إلّا أنت، الّذي أنشأت الأشياء من غير سنخ..... ۷۶/۲
أنت الله لا إله إلّا أنت. أنشأت الأشياء من غير سنخ..... ۳۰۸/۶
أنت الله لا إله سواك، يا الله..... ۲۶۰/۱
أنت الهادي، بك يهتدي المهتدون من بعدي..... ۵۶۳/۳

أنت الهادي. يا عليّ، يهتدي بك المهتدون ٥٦٤/٣
أنت إمام كلّ مؤمن ومؤمنة بعدي ووليّ كلّ مؤمن ومؤمنة بعدي ٥٣/٤
أنت إمام كلّ مؤمن ومؤمنة ووليّ كلّ مؤمن ومؤمنة بعدي ٢٣/٤
أنت أوّل المؤمنين إيماناً وأوّل المسلمين إسلاماً ١٥٦/٤
أنت أوّل شافع وأوّل مشفّع ٢٤٠/٧
أنت أوّلهم ١٢١/٤
أنت أوّلهم إيماناً [بالله]، وأوفاهم بعهد الله، وأقومهم بأمر الله ١٩٦/٤
إنّ تراب الرّوحانيّين بمنزلة الذّهب في التّراب ٤١٩/٦
أنت صدّيق امتحن الله قلبك ٢٤٨/٥
أنت منّي بمنزلة هارون من موسى ..... ١٥٠/٤، ١٥٢، ٣١٥
أنتم ومن في الأرض جميعاً ٨٩/٤
أنت وارث علمي، وأنت الإمام والخليفة بعدي ١١٢/٥
أنت وليّ كلّ مؤمن ومؤمنة بعدي ..... ٥٣/٤، ١٥٢
إنّ جهنّم إذا دخلوها هووا فيها مسيرة سبعين عاماً ٤٠٩/٧
إنّ حقّ عليٍّ على هذه الأمّة كحقّ الوالد على ولده ٥٠٤/٣
إنّ ذلك ليس في موطن واحد. هي في مواطن في ذلك اليوم ٢٢٠/٦
إنّ ذمّة المسلمين واحدة، يسعى بها أدناهم ١٧٩/٣
إنّ ربّي -تبارك وتعالى- كان لم يزل حيّاً بلا كيف ٢٠٧/٢
إنّ روح القدس خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل، وكان مع رسول الله ﷺ ٤٨٢/٣
الإنسان واحد في الاسم لا واحد في المعنى ..... ٥٧/٢؛ ٦٣/٦
أنشأ الخلق إنشاءً، وابتدأه ابتداءً ٧٣/٢
أنشأه في ظلمات الأرحام وشغف الأستار نطفةً دفاقاً ٢٤/٦
أنشدكم الله ٣١٥/٤
أنشدكم بالله، هل فيكم أحد قال رسول الله ﷺ: «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه» ..... ٢٥/٤، ٥٨
أنّ طوبى شجرة في الجنّة أصلها في بيت أمير المؤمنين ﷺ ٣٤٥/٧

أنظروا إلى النّملة وصغر جثّتها ولطافة هيأتها ٢٢٦/١
انظروا إلى أهل بيت نبيّكم، فالزموا سمتهم، واتّبعوا أثرهم ٢١٠/٥
إنّ عليّاً أمير المؤمنين، وقائد الغرّ المحجّلين، وحجّتي على الخلق أجمعين ١٤٧/٤
إنّ عليّاً أولى النّاس بكم بعدي ..... ٤٢/٤، ٥٤
إنّ عليّاً منّي وأنا منه، وهو وليّ كلّ مؤمن بعدي ٥٧٧/٣
أنّ على جسر جهنّم سبع محابس ١٩١/٧
إنّ عمر سيّئة من سيّآت أبي بكر ٢٦٠/٣
أنّ عيسى ﷺ لم يمت وأنّه راجع إليكم قبل يوم القيامة ٨٤/٦
إنّ في الإنسان قوى أربعاً: [قوّة] جاذبة تقبل الغذاء ٤٢/٦
إنّ في الفردوس لبناً أحلى من الشّهد وألين من الزّبد ٣٠١/٧
أنّ في جهنّم وادياً من نار يستغيث منه أهل النّار كلّ يوم ٤٠٤/٧
إنّ في حبّ أهل بيتي عشرون خصلة، عشر منها في الدّنيا وعشر ١٥٩/٧
أنّ في عليّين في السّماء السّابعة تحت العرش ١١٧/٧
إنّ في هذا الظهر أرواح كلّ مؤمن ومؤمنة ١٤/٧
إن قلتم: «إنّكم تملكونها مع الله» قتلتكم ٤٥٦/٢
إنّ قوماً من بني إسرائيل هربوا من بلادهم من الطّاعون ٢٢٨/٦
إنكاف الله عن كلّ سوء ٣٢٥/٢
إنّك إلى خير ..... ٣٥٥/٣، ٣٥٨
إن كان لك سلطاناً عليها فما سلطانك على ما في بطنها؟ ٣٣٩/٤
إنّك تسأل عن كلام [أهل] القدر، وما هو من ديني ولا دين آبائي ٤٣٧/٢
إنّك رجل سجّاعة ٤٨٠/٦
إنّك منارة الأنام ..... ٧٩/٣، ٥٦٣، ٥٦٥
إن كنت صادقاً لتراني في ثلاث مواطن: حيث تبلغ نفسك ٥٧٤/٦
إنّك والأوصياء من بعدي ـ أو قال: من بعدك ـ أعراف لا يعرف الله ٢٨٩/٧
إنّ «لا إله إلّا الله» كلمة عظيمة كريمة على الله عزّ وجلّ ٣٢٦/٢

إنّ لرسول الله ﷺ الشّفاعة في أمّته، ولنا الشّفاعة في شيعتنا ٢٧٨/٧
أنّ لكلّ بدعة من بعدي يكاد بها الإيمان وليّاً من أهل بيتي ٥١٤/٢
أنّ لِلّهِ ـ تبارك وتعالى ـ ملكين خلّاقين، فإذا أراد أن يخلق خلقاً ٤٧٦/٦
إنّ لِلّهِ تعالى مدينتين إحداهما بالمشرقِ والأخرى بالمغربِ ٤٦٨/٦
إنّ لِلّهِ جنّة خلقها في المغربِ وماء فراتِكم هذِهِ يخرج مِنها ٦٥/٦
أنّ لله ـ سبحانه ـ ألف ألف عالم وألف ألف آدم ٣٢٣/٦
إنّ لِلّهِ ـ عزّ وجلّ ـ مائة رحمة، وإنّه أنزل مِنها واحِدةً ٣٣٧/٢
إنّ لنا في كلّ خلف عدولاً ينفون عن الدّين تحريف الغالين ٥١٥/٢
إنّ لهذا الكلام وجهين: إن كنت تقول: «هي هو» ..... ٤٥٩/١؛ ٨٩/٢
إنّ له لحلاوةً، وإنّ عليه لطلاوةً، وإنّ أعلاه لمثمر ٣٦١/٢
إنّما أبكي لخصلتين: لهول المطّلع، وفراق الأحبّة ٥٨٢/٦
إنّما أبكي لهول المطّلع وفراق الأحبّة ٥٨٣/٦
إنّما الأئمّة قوّام الله [على خلقه] وعرفاؤه على عباده ١٣٨/٥
إنّما الدّنيا ستّة أشياء: مطعوم وملبوس ومشروب ومركوب ٢٣٨/١
إنّما أنا المنذر ٥٦٣/٣
إنّما تحدّ الأدوات أنفسها، وتشير الآلة إلى نظائرها ٣١٤/٢
إنّما خزانني إذا أردت شيئاً أن أقول له: كن، فيكون ٣١١/١
إنّما خلّد أهل النّار في النّار لأنّ نيّاتهم كانت في الدّنيا ٤٥٢/٧
إنّما سمّيت ابنتي فاطمة لِأنّ الله تعالى فطمها وفطم من أحبّها مِن النّارِ ٢٧٧/٧
إنّما سمّي عليماً لِأنّه لا يجهل شيئاً مِن الأشياءِ ..... ٣٨٠/١، ٤٥٤، ٤٧٣
إنّما شفاعتي لِأهلِ الكبائرِ مِن أمّتي ٢٣٨/٧
إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من دخلها نجا ٢١/٥
إنّما نتكلّم على هذا العالم المصنوع، ولو رفعناه ووضعنا عالماً آخر ٨٠/٢
إنّما يحشر النّاس على نيّاتهم ٤٥٣/٧
إنّما يسمّى ـ تبارك وتعالى ـ بهذه الأسماء لأنّه لا يخفى عليه شيء ٥٤٧/١

إنّ من أُمّتي قوماً على الحقّ حتّى ينزل عيسى ابن مريم..... ١٥٥/٥
إنّ من عبد الاسم دون المسمّى بالأسماء فقد أشرك وكفر وجحد..... ٥٠٧/١
إنّها خلقت من الطيب لا يعتريها عاهةٌ..... ٣٥٤/٧
إنّه الإمام ابن الإمام، تسعة من صلبه أئمّة أبرار أمناء معصومون..... ١١٢/٥
أنّه تعالى كان قبل الكون والمكان والزّمان، وأنّ إحداث الكون..... ٣٠٩/٦
إنّ هذا مولى من أنا مولاه. أللّهمّ، وال من والاه، وعاد من عاداه..... ٣٦/٤
أنّه سيّد المؤمنين، وإمام المتّقين، وقائد الغرّ المحجّلين..... ١٤٨/٤
إنّه ـ عزّ وجلّ ـ خلق خلقه ليبلوهم بتكليف طاعته وعبادته..... ٤٥١/١
أنّه كان قبل الكون والمكان والزّمان، وأنّ إحداث الكون وإفناءه عنده سواء..... ٨٤/٢
إنّه ليس شيء إلّا يبيد أو يتغيّر أو يدخله التّغيير..... ١٩٥/٢
إنّه ليُوتى الرّجل فيوقفه عند الميزان، فإن غلبت حسناته..... ١٦٠/٧
إنّهما سيّدا شباب أهل الجنّة..... ٤١٨/٤
إنّه ما من مؤمن إلّا وله مثال في العرش..... ٣٢٠/٦
إنّه ما يوضع في ميزان امرئٍ يوم القيامة أفضل من الصّلوات على محمّدٍ وآل محمّدٍ..... ١٦٠/٧
﴿إنّهم مسؤولون﴾ أعني: عن ولاية عليٍّ وأهل البيت..... ١٠٣/٥
إنّه منّي وأنا منه..... ١٩٣/٤
إنّهم يستضيؤون بنور الله، فهم في أشدّ ضوء من نور الشّمس..... ٤٧٠/٦
إنّه يخلق في بطن أمّه خلقاً من بعد خلق..... ٤٨٠/٦
أنّه يسأل الميّت في قبره عن خمس: عن صلاته، وزكاته..... ٦١٥/٦
إنّه يعود بعد فناء الدّنيا وحده، لا شيء معه كما كان قبل ابتدائها..... ٣٨/٢
إنّي أنا الله لا إله إلّا أنا ربّ الجرادة ورازقها..... ٢٣١/١
إنّي أنا الله لا إله إلّا أنا، قاصم الجبّارين، مذلّ الظّالمين..... ٣٠٩/٤
إنّي أنا الله لا إله إلّا أنا. من أقرّ لي بالتّوحيد دخل حصني..... ١٢٣/١
إنّي أوشك أن تدعى فأجيب، وإنّي تارك فيكم الثّقلين..... ١٢٥/٤؛ ٢٠٦/٥
إنّي تارك فيكم الثّقلين..... ٤٦٩/١؛ ٣٦٤/٣، ٣٦٧، ٣٩٦، ٤٥٢، ٤٧٤؛ ١٢٢/٤، ٣٩٩، ٤١٨؛ ١٨/٥، ٢١، ٢٠٦، ٢٢٧، ٣٣٣؛ ١٧٧/٧

إنّي خلقت آدم وركّبت جسده من أربعة أشياء ٥٣٦/٦
أنّي سفينة النّجاة، وعصى موسى، والكلمة الكبرى ٤٨٣/٤
إنّي شافع [يوم القيامة] لأربعة ولو جاؤوا بذنوب أهلِ الدّنيا ٢٥٩/٧
إنّي لأولى النّاس بالنّاس، وما زلت مظلوماً منذ قبض رسول الله ﷺ ٥٠١/٤
إنّي لست بصاحبكم. إنّي قتلت نفساً ٢٥٣/٧
إنّي لست بصاحبكم، إنّي قلت: إنّي سقيم ٢٥٣/٧
إنّي ما وجدت شيئاً صغيراً ولا كبيراً إلّا وإذا ضمّ إليه ٧٩/٢
إنّي مذلّل مضطهد مظلوم مغصوب مقهور محقور، وإنّهم ابتزّوا حقّي ٥٠٤/٤
إنّي -والله- لو لقيتهم [واحداً] وهم طلّاع الأرض كلّها ٣٧٦/٤
أولئك أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ٨٣/٤
أولئك مسخوا ثلاثة أيّام ثمّ ماتوا ولم يتناسلوا ١٤٧/٦
أوّل الدّين معرفته، وكمال معرفته التّصديق به ٢٤٢/٢
أوّل ذلك تصوير الجنين في الرّحم حيث لا تراه عين ولا تناله يد ٣٧٨/٦
أوّل عبادة الله معرفته. سبق الأوقات كونه ٣١٠/٦
أوّل عبادة الله معرفته، وأصل معرفته توحيده ١٤٣/١
أوّل عبادة الله معرفته، وأصل معرفة الله توحيده ..... ٨٧/٢، ٢٤٣، ٣٠١
الأوّل لا عن أوّل قبله، ولا عن بدء سبقه، وآخر لا عن نهاية ٢٤/٢
أوّل من يشفع يوم القيامة في أمّته رسول الله ﷺ ٢٤٣/٧
أولهم أنحي، وآخرهم ولدي مهديّ ١٢١/٤
﴿اهدنا الصّراط المستقيم﴾: يعني: أرشدنا للزوم الطّريق المؤدّي إلى محبّتك ١٨٦/٧
﴿اهدنا الصّراط المستقيم﴾: يعني: أدم لنا توفيقك الّذي أطعناك به ١٨٧/٧
أهل الذّكر هم محمّد وعليٌّ وفاطمة والحسن والحسين ١٤٥/٥
إيّاك أن تقول بالتّفويض ٤٤٩/٢
إيّاكم والتّفكّر في الله، ولكن إذا أردتم أن تنظروا إلى عظمة الله ١٤١/١
أيّ الجديدين ظعنوا فيه كان عليهم سرمداً ٣٢/٧

إيّانا عنى ..... ١٦٩/٥، ١٧١
إيّانا عنى بقوله: ﴿لتكونوا شهداء على النّاس﴾ ..... ٣٦٦/٣؛ ١٧١/٧
ايتوني بكتاب أكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعده ٤٤٥/٤
أيّد الله محمّداً بعليٍّ ٢٩٠/٤
أ يدلّك على الطّريق ويأخذ عليك المضيق ؟ ٤٤٥/٢
أيّ فحش [أو خناء] أعظم من قول من يصف خالق الأشياء بجسم ١٧٧/٢
أيّما امرأة تزوّجت بغير إذن مولاها فنكاحها باطل ..... ٥٠/٤، ٥١
أين الدمشقيّ ١٦٨/٤
أين الّذين زعموا أنّهم الرّاسخون في العلم دوننا كذباً ٣٧١/٤
أين موضع العقل من البدن ؟ ٤٨/٢
أيّها الخلق المطيع ٣٤٦/١
أيّها السّائل، اعلم أنّ من شبّه ربّنا الجليل بتباين أعضاء خلقه ٢٩٦/٢
أيّها النّاس، اتّقوا هؤلاء المارقة الّذين يشبّهون الله بأنفسهم ٢٠٥/٢
أيّها النّاس، ألا تسمعون ؟ ألا فإنّ الله مولاي وأنا أولى بكم من أنفسكم ..... ٣٣/٤، ٣٤
أيّها النّاس، الآن الآن من قبل أن تقوم ومن قبل أن تقول نفس ٤٧٣/٧
أيّها النّاس، ألست أولى بكم من أنفسكم ؟ ..... ٣٢/٤، ٣٤
أيّها النّاس، ألستم تعلمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟ ٢٩/٤
أيّها النّاس، إنّ البغي يقود أصحابه إلى النّار ٩٧/٣
أيّها النّاس، إنّ الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم ٤١/٤
أيّها النّاس، إنّي تارك فيكم الثّقلين ٩٢/٤
أيّها النّاس، تجهّزوا ـ رحمكم الله ـ؛ فقد نودي فيكم بالرّحيل ٥٩٤/٦
أيّها النّاس، من أولى النّاس بالمؤمنين ؟ ٣٥/٤
أيّها النّاس، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن عليّ ٢٣٢/٥
أيّها النّاس، من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ؟ ٣٥٥/٤
أيّها النّاس، هل تعلمون من وليّكم ؟ ..... ٩٣/٤، ٩٤

أوّل ما خلق الله نوري، ففتق منه نور عليٍّ ﷺ، ثمّ خلق العرش..... ٧٠/٢
أوّل ما خلق الله هو القلم أو الماء..... ٣٧٠/١
بئس العبد صهيب، كان يبكي على دمّع..... ١٩٦/٣
بإذن الله القادر..... ٤٢١/٦
بالعدل قامت السّماوات والأرضين..... ٥٣٣/١
بايع النّاس أبا بكر وأنا ـ والله ـ أولى بالأمر منه وأحقّ به..... ٥٠٩/٤
بأبي ابن خير الإماء ابن نوبيّة، الطيّبة الفم المنتجبة الرّحم..... ٧٦/٥
بأبي المقتول في أرض الغربة..... ٥٩/٥، ١٨٤
بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له، وبمضادّته بين الأشياء..... ٣٠٩/١؛ ١٨٠/٢
بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له..... ١٨١/٢، ٣٠٩
بذلك أصف ربّي، فلا إله إلّا الله، من عظيم ما أعظمه..... ٢٦٤/٢
البرزخ أمر بين أمرين، وهو الثّواب والعقاب بين الدّنيا والآخرة..... ٧/٧
بسم الله الرّحمن الرّحيم. أمّا بعد، فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا..... ٣٤٧/٢
بسم الله الرّحمن الرّحيم. يا عليّ بن محمّد السّمريّ، أعظم الله أجر..... ٤١٣/٥
بشّر شيعتك أنا شفيع لهم يوم القيامة..... ٢٦١/٧
بصنع الله يستدلّ عليه، وبالعقول تعتقد معرفته..... ١١٠/١؛ ٣٠٣/٢
البعرة تدلّ على البعير، والرّوثة تدلّ على الحمير..... ١١٠/١
بفسخ العزائم ونقض الهمم. لمّا أن هممت حال حائل بيني وبين همّي..... ١٠١/١
بل آمنت بالله السّاعة..... ٥٤٠/٣
بلا قدرة منها كان ابتداء خلقها، وبغير امتناع منها كان فناؤها..... ٢٨١/٢
بل أنتم أحرص وأبعد وأنا أخصّ وأقرب، وإنّما طلبت حقّاً لي..... ٣٥٨/٤
بل من الطين كلّه، ولو خلق من طين واحد لما عرف النّاس بعضهم بعضاً..... ٤٥٣/٦
بل هو باق إلى وقت..... ٤١٧/٦
بل هو باق إلى وقت ينفخ في الصّور..... ١٢٢/٦، ٢١٨
بلى، تحشرون في أكفانهم..... ٢١٩/٦

بلى، كانت في أيدينا فدك من كلّ ما أظلّته السّماء ..... ٤١٤/٤، ٤١٨
بلى والله، لقد سمعوها ووعوها، ولكنّهم حليت الدّنيا في أعينهم وراقهم زبرجها ٣٤٧/٤
بنا يستعطى الهدى ويستجلى العمى ٢٠٨/٥
بها تجلّى صانعها للعقول، وبها امتنع من نظر العيون ٢٦٧/٢
به يملأ الله الأرض قسطاً وعدلاً ..... ٣٦٨/٤؛ ٥٧٢/٥
به يملّأ الله الأرضَ قسطاً وَعَدلاً كَما ملئت ظلماً ٢٠١/٥
تأمرهم بما أمر [هم] الله به، وتنهاهم عمّا نهاهم عنه ١٨٢/٧
تأمّل ـ يا مفضّل ـ هذه القوى الّتي في النّفوس وموقعها من الإنسان ٤٩/٦
تأويل الصّمد: لا اسم ولا جسم، ولا مثل ولا شبه ٢١٠/٢
تأويله: هل تعلم أحداً اسمه «الله» غير الله؟ ٥٢٧/١
تبقى طينته الّتي خلق منها في قبره مستديرة ٤٤٦/٦
تحفة من الطّالب الغالب إلى عليّ بن أبي طالب ١٨٦/٤
تحمله حفدة الولدان، وحشدة الإخوان، إلى دار غربته ..... ٥٩٦/٦، ٦٠٨
تخال قصبه مداري من فضّة، وما أنبت عليها من عجيب داراته ٢٤٥/١
تخلّقوا بأخلاق الله ٧٨/٦
تراث محمّد ﷺ نهبا ٣٣٢/٤
تسير كما قال تعالى: ﴿تحسبها جامدةً ...﴾ ٣٩٢/٦
تصير سوداء مظلمةً، ﴿وإذا النّجوم انكدرت﴾ ٣٩٢/٦
تطير وولدها لا صق بها لاجئ إليها. يقع إذا وقعت ٢٥٧/١
تعالى الجبّار العالم بالأشياء قبل كونها ..... ٤٥٠/١؛ ٩١/٢
تعالى الله، بل لم يزل عالماً بالمكان قبل تكوينه كعلمه به بعد ما كوّنه ٤٤٧/١
تعالى عن أن يكون له كفو فيشتبه به؛ لأنّه اللّطيف ٢٩٠/٢
تمدّ الأرض وتنشقّ، فيخرج النّاس منها ٢٢٩/٦
تملكها بالله ...، وهو المالك لما ملّكك والمالك لما عليه أقدرك ٤٠٠/٢
تملكها من دون الله أو مع الله؟ ٤٠٠/٢

تنوّقوا في الأكفان ؛ فإنّكم تبعثون بها ٢١٩/٦
توارت مساكن الوحشة ٣٤/٧
التّوحيد ألّا تتوهّمه ، والعدل ألّا تتّهمه ٣٥٦/٢
التوحيد ، ومحمّد رسول الله ، وعليّ أمير المؤمنين ١٠٨/١
التّوراة والإنجيل والزّبور والفرقان وكلّ كتاب أنزل كان كلام الله ١٥٣/٢
ثمّ ازداد الموت فيهم ولوجاً ٥٣٠/٦
ثمّ إنّ أبا بكر هلك ٣٥٢/٤
ثمّ إنّ عمر هلك ٣٥٢/٤
ثمّ إنّ عمر هلك ، وجعلها شورى ، وجعلني سادس ستّة كسهم ١١٣/٣
ثمّ إنّ عمر هلك وقد جعلها شورى ، فجعلني سادس ستّة ٣٨٨/٤
ثمّ تمخض الأرض مخض السّقاء ـ ٤٢٠/٦
ثمّ جمع ـ سبحانه ـ من حزن الأرض وسهلها وعذبها وسبخها تربةً ٤٥٣/٦
ثمّ حملوه إلى مخطٍّ من الأرض ، وأسلموه إلى عمله ٥٩٧/٦
ثمّ خلق الجهل من البحر الأجاج ظلمانيًا ، فقال له : أدبر ، فأدبر ٤٨/٢
ثمّ من دون ذلك أهوال يوم القيامة ، ويوم الحسرة والنّدامة ١٢١/٧
ثمّ من وراء ذلك هول المطّلع ، وسكرات الموت ٥٨٢/٦
ثمّ وصف لنفسه ـ تبارك وتعالى ـ بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم ٣٢٨/٢
ثمّ هو يفنيها بعد تكوينها لا لسأم دخل [عليه] في تصريفها ٢٨٢/٢
ثمّ يأمر السّماوات فتمور ، ويأمر الجبال فتسير ٣٩٢/٦
ثمّ يجتمعون في مواطن أخر ، فيستنطقون فيه ٢١٩/٦
ثمّ يعيدها بعد الفناء من غير حاجة منه إليها ٢٨٢/٢
ثمّ يكون من بعده أحد عشر إماماً طاعتهم كطاعتي ٢٢٤/٥
ثمّ يلزمك إن ادّعيت اثنين فرجة ما بينهما حتّى يكونا اثنين ٣٣٦/١
ثمّ ينادي مناد من بطنان العرش : يا أهل القيامة ، غضّوا أبصاركم ٢٧٣/٧
جاء أبيّ بن خلف فأخذ عظماً بالياً من حائط ٤٧٤/٦

الجبّار العالم بالأشياء قبل كونها، الخالق إذ ٣١٠/٦
جزاك الله عنّا خير الجزاء ٤٠/٥
جلّ عن أن تدركه الأبصار، وهو يدرك الأبصار، وهو اللّطيف الخبير ٧١/٤
جماع التّقوى في قوله: ﴿إنّ الله يأمر بالعدل والإحسان﴾ ٣٦٢/٢
جنّتان من فضّة أبنيتهما وما فيهما، وجنّتان من ذهب ٣٣٣/٧
الجنّة تحت العرش [وفي الآخرة]، والنّار تحت الأرض السّابعة السّفلى ٣٠٨/٧
جيران لا يتأنسون، وأحياء لا يتزاورون ٣٢/٧
حاجتي ـ يا ربّ ـ الساعة، الساعة ١٣١/٣
حبّي وحبّ أهل بيتي نافع في سبع مواطن أهوالهنّ عظيمة ١٩٥/٧
حتّى إذا انصرف المشيّع ورجع المتفجّع أقعد في حفرته ٦٣١/٦
حتّى إذا بلغ الكتاب أجله والأمر مقاديره وألحق آخر الخلق ٢٢٦/٦
حتّى إذا تصرّمت الأمور، وتقضت الدّهور، وأزف النّشور ٢٢٦/٦
حتّى إذا قبض الله رسوله ﷺ رجع قوم على الأعقاب، وغالتهم السّبل ٣٦٦/٤
حتّى تقوم الساعة ٢٢٠/٥
حتّى فتر معلّله وذهل ممرضه، فيحصل له اليأس من علاجه ٣٦/٧
حتّى مضى الأوّل لسبيله فأدلى بها إلى فلان بعده ٣٣٤/٤
حدّ الأشياء كلّها عند خلقه إيّاها؛ إبانةً لها من شبهه ٢٥٩/٢
حسبي الله ونعم الوكيل. حسبي الله ٢٦١/١
الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة ..... ٣٣٩/٣؛ ٥٤٨/٤؛ ٣١/٥
حشدة الإخوان ٥٩٦/٦
حشرك الله مع الظّالمين ١٠٩/٧
حفدة الولدان ٥٩٦/٦
الحقّ أنت صفيّي وأنت حبيبي و [أنت] خير خلقي ٣٦٨/١
حقّ عليٍّ على هذه الأمّة كحقّ الوالد على ولده ٢٠٩/٤
الحقّ مع عليٍّ، وعليٌّ مع الحقّ ..... ٣٩٥/٣، ٥٠٤؛ ١٩٨/٤

الحقّ مع عليٍّ، وهو مع الحقّ يدور ٤٣٢/٤
الحقّ مع عليٍّ ويدور معه ٣٨٩/٤
الحقّ يدور مع عليٍّ ٣٩٥/٣
الحقّ يدور مع عليٍّ، وعليٌّ مع الحقّ ٣٧٩/٤
الحمد لِلهِ الأوّل بلا أوّل كان قبله ٧٦/٢
الحمد لِلهِ الدالّ على وجودِهِ بِخلقه، وبِمحدثِ خلقِهِ على أزليّتِهِ ..... ٢٥/٢، ٧١
الحمد لِلهِ الّذي أكرمنا أهل البيتِ ٢٩/٥
الحمد لِلهِ الّذي انحسرتِ الأوصاف عن كنهِ معرِفتِهِ ٢٥٣/١
الحمد لِلهِ الّذي توحّدَ بِصنع الأشياءِ ٢٥/٢
الحمد لِلهِ الّذي جعلها فِيّ وفي أهلِ بيتي ..... ٥٥٤، ٥٥٠/٣
الحمد لِلهِ الّذي خلقنا مِن نور يدِهِ، واصطفانا مِن بريّتِه ٧٩/٥
الحمد لِلهِ الّذي علا فقهر ٢٧٤/١
الحمد لِلهِ الّذي علا في توحّدِهِ، ودنى في تفرّدِهِ ٧٠/٤
الحمد لِلهِ الّذي فضّلنا على جميعِ العالمين ٩٠/٤
الحمد لِلهِ الّذي كان إذ لم يكن شيء غيره ٨٣/٢
الحمد لِلهِ الّذي كان إذ لم يكن شيء غيره، وكوّن الأشياء فكانت كما كوّنها ٣٠٩/٦
الحمد لِلهِ الّذي كان في أوّليّتِهِ وحدانيّاً ..... ٣١٤/١؛ ٧٠/٢؛ ٣٠٧/٦
الحمد لِلهِ الّذي كان قبل أن يكون كون ..... ٣١٨/١؛ ٧٩/٢؛ ٣٠٩/٦
الحمد لِلهِ الّذي كسا عليّ بن أبي طالِب ٢٦٠/٤
الحمد لِلهِ الّذي لا إله إلّا هو الملِك الحقّ المبين ٦٩/٢
الحمد لله الّذي لا تدركه الشّواهد، ولا تحويه المشاهد ١٤٣/١
الحمد لِلهِ الّذي لا مِن شيء كان ..... ١٤٢/١، ٢٧٥، ٣١٦؛ ٧٢/٢، ٧٤، ٢٤٩؛ ٣٠٨/٦
الحمد لِلهِ الّذي لا يبلغ مِدحته القائلون ٧٣/٢
الحمد لِلهِ الّذي لا يدرِك العلماء عِلمه ٤٦٣/١
الحمد لِلهِ الّذي لا يفره المنع، ولا يكديه الإعطاء ٢٨٤/٢

الحمد لِلهِ الّذي لا يموت ولا تنقضي عجائبُه ٧٢/٢
الحمد لِلهِ الّذي لم يجعلني عِنده منسيّاً ٣٠٣/٤
الحمد لِلهِ الّذي لم يجعلني يهوديّاً ولا نصرانيّاً ولا مجوسيّاً ٢٣٥/٥
الحمد لِلهِ الّذي لم يشهد أحداً حين فطر السّماواتِ والأرض ٣١٦/١
الحمد لِلهِ الّذي لم يكن له أوّل معلوم ولا آخر متناه ..... ٧٤/٢، ١٦٤، ٢٠٥
الحمد لِلهِ الّذي ليس لِقضائِهِ دافع، ولا لِعطائِهِ مانِع ٧٥/٢
الحمد لِلهِ الّذي منّ علينا ووفّقنا لِعِبادتِهِ ٣٤٦/٢
الحمد لِلهِ الملهمِ على عِبادِهِ حمده، الدالّ على وجودِهِ بِخلقِهِ ٣١٠/٦
الحمد لِلهِ الملهِمِ على عِبادِهِ حمده، وفاطرهم على معرِفةِ ربوبيّتِهِ ..... ٢٦٨/١؛ ٧٢/٢، ٨٥
الحمد لِلهِ الواحِدِ الأحدِ الصّمدِ المتفرّدِ، الّذي لا مِن شيء كان ولا مِن شيء ٢٥٧/٢
الحمد لِلهِ خالِقِ العِبادِ ١٩٠/٢
الحمد لِلهِ خالقِ العِبادِ وساطِحِ المِهادِ. ليس لِأوّليّتِهِ ابتداء ٢٥/٢
الحمد لِلهِ ربّ العالمين [كثيراً] على كلّ حال ٤٣/٦
الحمد لِلهِ على ما أنعم، وله الشّكر على ما ألهم ٤٠٧/٤
الحمد لِلهِ فاطِرِ الأشياءِ إنشاءاً، ومبتدِعها ابتداءاً ..... ٨٨/٢؛ ٣١٠/٦
الحمد لله، وصلّى الله على محمّد وعلى الأئمّة الراشدين ٧٦/٥
حميدة سيّدة الإماء، مصفّاة من الأرجاس كسبيكة الذّهب ٥١/٥
حميدة في الدّنيا، ومحمودة في الآخرة ٥١/٥
حيث يقول الله تعالى: ﴿وجعلها كلمةً باقيةً في عقبه﴾ ٨٧/٤
خالق إذ لا مخلوق، وربٌّ إذ لا مربوب ..... ٨٥/٢؛ ٣١٠/٦
الخامس من ولد السّابع يغيب عنهم شخصه ٤٠٢/٥
خذيه؛ فإنّه بقيّة الله ـ عزّ وجلّ ـ في أرضه ٦٢/٥
خضعت الأشياء له، فذلّت مستكنّةً لعظمته ٢٧٧/٢
خلق الخلائق على غير مثال ١٢٠/٦
خلق الخلائق من غير مثال خلا من غيره ٢٧٤/٢

خلق الخلق على غير تمثيل، ولا مشورة مشير ٢٥٤/١
خلق الخلق فكان بديئاً بديعاً. ابتدأ ما ابتدع وابتدع ما ابتدأ ..... ٣١٥/١؛ ٧٤/٢؛ ٣٠٨/٦
خلق [الله] الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، ثمّ أسكنها الهواء ٩٢/٦
خلق الله الأشياء بالمشيّة، وخلق المشيّة بنفسها ٤٢/٢
خلقهم حين خلقهم مؤمناً وكافراً وشقيّاً وسعيداً ..... ١٢٠/٦، ٤٧٧
خلقة الله الخلق حجاب بينه وبينهم، ومباينته إيّاهم ..... ٣٠٩/١؛ ٣٠٤/٢
خليفة تكون حجّةً لي في أرضي على خلقي ٧٣/٣
خيّرت بين أن يدخل شطر أمّتي الجنّة وبين الشفاعة ٢٥٧/٧
الدالّ على قدمه بحدوث خلقه ٧١/٢
الدّباء يزيد في الدّماغ ٤٧/٦
دقّ الله بينكما عطر منشم ١٠٩/٣
الدّواوين يوم القيامة ثلاثة: ديوان فيه النّعم، وديوان فيه الحسنات، وديوان فيه الذّنوب ١٣٠/٧
ذاك أخي عليّ بن أبي طالب ٣٧٠/٣
ذاك عليّ بن أبي طالب ٣٧٠/٣
ذكر الموت يميت الشّهوات ٥٥٨/٦
ربّ، احكم بين عبادك، ولو إلى النّار، فيقول: نعم، يا محمّد ٢٥٤/٧
ربّ، أصحابي ٩٢/٤
ربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه ٢١١/٦
ربّ، لك الحمد الّذي لا يحصى؛ إذ منتت عليّ بالجنان ٣٤٨/٧
ربّنا نوريّ الذّات، حيّ الذّات، عالم الذّات ..... ١٩/٢، ٢٤٠
رحم الله بلالاً كان يحبّنا أهل البيت ١٩٦/٣
رحم الله عليّاً. اللّهمّ، أدر الحقّ معه حيث دار ١٣٤/٣
الرّحمن اسم خاصٌّ بصفة عامّة، والرّحيم اسم عامٌّ بصفة خاصّة ٣٣٧/٢
رحيم بعباده المؤمنين، ومن رحمته أنّه خلق مائة رحمة ٢١٩/٧
ردّوها عليه؛ فمنها خلقتهم، وفيها أعيدهم ٥٨٤/٦

رضا جدّي ألّا يبقى في النّار موحّد ٢٦١/٧
رضي الربّ برسالتي والولاية لعليّ بن أبي طالب بعدي ٥٦/٤
الرّوح لا يوصف بثقل ولا خفّة ، وهي جسم رقيق ..... ٥٣/٢؛ ٦٤/٦
الرّيح هواء ، إذا تحرّك سمّي ريحاً ، وإذا سكن سمّي هواء ٤١٧/٦
الزموا مودّتنا أهل البيت ؛ فإنّ من لقي الله يوم القيامة ٢٧٨/٧
سألت ـ رحمك الله ـ عن التّوحيد ... ، فتعالى الله الّذي ليس كمثله شيء ٢١٢/٢
سبحان العظيم الأعظم ٣٦٦/١
سبحان العليّ الأعلى ٣٦٥/١
سبحان العليم الكريم ٣٦٦/١
سبحان الكريم الأكرم ٣٦٦/١
سبحان الله ، إذا جاء النّهار فأين اللّيل ؟ ٣٠٦/٧
سبحان الله الواحد الّذي لا إله غيره ٤٥٥/١
سبحان الله الواحد القهّار ، سبحان العظيم الأعظم ٣٦٩/١
سبحان الله حقّاً حقّاً ٢٥٩/١
سبحان الله ، فأين اللّيل إذا جاء النّهار ؟ ٣٠٦/٧
سبحان الله وبحمده . سبحان الله العظيم ٣٦٧/١
سبحان الملك المنّان ٣٦٦/١
سبحان ذي الملك والملكوت ٣٦٦/١
سبحان ربّ العرش العظيم ٣٦٦/١
سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون ٣٦٦/١
سبحان ربّنا ، سبحانه ٢٦١/١
سبحان عالم السّرّ وأخفى ٣٦٦/١
سبحان من لا يعلم كيف هو إلّا هو . ليس كمثله شيء ..... ١٧٦/٢، ١٩٤
سبحان من ليس كمثله شيء ولا جسم ولا صورة ١٧٦/٢
سبحان من هو عالم لا يجهل . سبحان من هو حليم لا يعجل ٣٦٨/١

سبحان من هو غنيٌّ لا يفتقر ٣٦٦/١
سبحان من يزيل الأشياء ولا يزول ٣٦٧/١
سبحانه وبحمده. لم يحدث فيمكن فيه التّغيير والانتقال ٢٨٧/٢
سبحانه، هو كما وصف نفسه، والواصفون لا يبلغون نعته ٢٠٣/٢
سبق الأوقات كونه، والابتداء أزله ... كيف يجري عليه ما أجراه؟ ٣٨/٢
سبق الأوقات كونه، والعدم وجوده، والابتداء أزله ٨٧/٢
ستكثر بعدي القالة، وإنّ من كذب عليّ فليتبوّأ مقعده على النّار ..... ٤٦٦/١؛ ٣٠٣/٣
السّجود على سبعة أعضاء: الجبهة، واليدين، والرّكبتين، والرّجلين ٨٨/٥
السّجّين: الأرض السّابعة ١١٨/٧
السّلام على اسم الله الرّضيّ ٥١٧/١
السّلام عليك، أيّها العبد الذائب في طاعة ربّه ٤٦٨/٤
السّلام عليك أيّها العبد الصّالح المطيع لله ١٤٨/٤
السّلام عليك. كيف أصبح رسول الله ١٤٥/٤
السّلام عليكم معاشر الصّدّيقين والشّهداء ٢٨٥/٤
السّلام منه هو الأمان ٣٦٨/٧
السّلام، يا أخا رسول الله ووصيّه وحجّته على خلقه ٤٦٨/٤
سلكوا في بطون البرزخ سبيلاً سلّطت الأرض عليهم فيه ٢٨/٧
سلمان منّا أهل البيت ١٠/٥
سلّموا على عليٍّ بإمرة المؤمنين ..... ١٦٩/٣، ١٨٧؛ ١٤٢/٤
سلوني عن طرق السّماء ..... ٣٤٦/١، ٣٥٧
سلوني قبل أن تفقدوني ..... ٥٠٤/٣؛ ١٩٦/٤، ١٩٧
سلهم عن هذه الطّبيعة: أهي شيء له علم وقدرة على مثل هذه ٣٧٨/٦
سمع الله لمن حمده ..... ٢٠١/٤، ٤٧٠
سمعت جبرئيل يقول: سمعت الله ـ جلّ جلاله ـ يقول: «لا إله إلّا الله» ١٢٤/١
سمعت حبيبي رسول الله ﷺ يقول: ولو أنّ المؤمن خرج من الدّنيا وعليه مثل ذنوب ٢١٩/٧

سور الجنّة لبنة من فضّة ولبنة من ذهب ولبنة من ياقوت ٣٢٩/٧
سور بين الجنّة والنّار قائم عليه محمّد ﷺ وعليٌّ ٢٨٥/٧
سيّد الخلائق بعدي ١٢٦/٣
سيّدة نساء هذه الأمّة ٣٩٧/٤
سيكون في أمّتي أقوام يقولون بمثل مقالتهم ..... ٣٨٨/٢، ٤٢٦
شاهدوا من أخطار دارهم أفظع ممّا خافوا ٣٢/٧
شدّد الله عليه عند موته حتّى يأتي الله ولا ذنب له ٥٥١/٦
شرّ بئر في النّار بر هوت الّذي فيه أرواح الكفّار ١١/٧
الشّقيّ شقيٌّ في بطن أمّه، والسّعيد سعيد في بطن أمّه ..... ٤٧٣/٢؛ ٤٧٧/٦
شيّبتني سورة هود ٣٧٨/٣
شيّبتني هود ١٨٨/٧
الصّدّيقون ثلاثة: حبيب بن موسى النجّار مؤمن آل يـٰسٓ ٣٣٧/٣
الصّدّيقون ثلاثة: مؤمن آل فرعون، ومؤمن آل يـٰسٓ ٣٤٢/٣
﴿صراط الله الّذي له ما في السّماوات وما في الأرْض منْ شيْءٍ﴾ يعني: عليّاً ﷺ ٥٢٥/١
الصّراط المستقيم أمير المؤمنين ﷺ ١٨٩/٧
الصّراط هنا عليٌّ ﷺ ٢٠٧/٧
الصّراط هو الطّريق إلى معرفة الله ـ عزّ وجلّ ـ ١٨٣/٧
الصفوة من الطّعام والشّراب الّذي يصير نطفةً ٤٥٢/٦
الصّلاة عمود الدّين ...، إن قبلت قبل ما سواها ٢٠٨/٧
﴿الصّمد﴾ الّذي لا جوف له، والصّمد الّذي قد انتهى سؤدده ٣٤١/٢
الصّمد خمسة أحرف: فـ«الألف» دليل على إنّيّته ٣٤٣/٢
صنفان من أمّتي ليس لهما في الإسلام نصيب: المرجئة والقدريّة ..... ٣٨٧/٢، ٤٣٥
ضادّ النّور بالظّلمة، والجلايا بالبهم، والجسو بالبلل ٣١٠/٢
ضربة عليٍّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثّقلين ٥١٣/٣
ضربة عليٍّ يوم الخندق خير من عبادة الثّقلين ٢٦٩/٧

الضّعيف من لم ترفع إليه حجّة ولم يعرف الاختلاف ٢٩٤/٧
ضنّاً بغضارة عيشه وشحاحةً بلهوه ولعبه ٣٥/٧
طبائع الجسم على أربعة: فمنها الهواء الّذي لا تجيء النفس ٤٥٣/٦
طوبى لمن صدّقه، وويل لمن عاداه وكذّبه وعانده ٦١/٥
العار أولى من دخول النّار ٤٠٨/١
العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله ..... ١١١/١، ١١٩؛ ٢٣٠/٢
عاش في الإسلام يسيراً، ويعمّر في الجنّة كثيراً ٣٠٢/٤
عالماً بها قبل ابتدائها، محيطاً بحدودها وانتهائها ٧٣/٢
العامل بالظّلم والمعين له والرّاضي به شركاء ثلاثتهم ٩٧/٣
العبد لا يزال يتقرّب إليّ ٥٢١/١
العبوديّة جوهرة كنهها الرّبوبيّة ٥٢١/١
عبيدك بفنائك، فقيرك بفنائك، سائلك بفنائك. أسألك ما لا يقدر عليه غيرك ٤٥٧/٥
عدمت عند ذلك الآجال والأوقات، وزالت السّنون والسّاعات ٢٨٠/٢
عرّف ـ أطال الله بقاءك وعرّفك الخير كلّه وختم به عملك ـ ٤١٨/٥
عرفان المرء نفسه أن يعرفها بأربع طبائع وأربع دعائم ٣٥/٦
عرفت الله بفسخ العزائم ٤٠٥/٢
عقبة كؤودة ٥٩٤/٦
العقل يعرف [به] الصّادق على الله فيصدّقه ٣٧١/٢
علم الله لا يوصف الله منه بـ«أين»، ولا يوصف العلم من الله ٢٤٠/٢
العلم ليس هو المشيّة. ألا ترى أنّك تقول: سأفعل كذا ١١٩/٢
علم ما خلق وخلق ما علم، لا بالتّفكير ولا بعلم حادث ..... ٤٥٣/١؛ ٢٦٣/٢
علمه بها قبل أن يكوّنها كعلمه بها بعد تكوينها ٤٧٢/١
عليّ أخي وصهري وخليفتي وعضدي. إنّ الله لا يقبل فريضة إلّا بحبّ عليّ ١٠٨/٤
على الخبير سقطتم ..... ٥٤٩/٦؛ ٢٠/٧
عليٌّ إمام البررة وقاتل الكفرة. منصور من نصره ..... ١٤١/٤، ١٤٦

على أيّ حال [أعطاكه]؟ ٥٤٨/٣
عليّ بالصّندل الأحمر ٤٢١/٥
عليّ بن أبي‌طالب و حسن و حسين و تسعة من ذرّيّة الحسين ٣٦٤/٣
عليٌّ خير البريّة ٣٨٧/٣
عليٌّ خير البشر، ومن أبى فقد كفر ..... ٣٨٧/٣، ٤٢٢
عليٌّ خير الوصيّين ٢٢٢/٤
عليٌّ سيّد المؤمنين وإمام المتّقين ١٢٦/٣
عليٌّ عيبة علمي ٣٧٠/٤
عليك بمودّة عليّ بن أبي طالب. والّذي بعثني بالحقّ نبيّاً ٢٦٦/٤
عليٌّ مع الحقّ والحقّ مع عليٌّ ..... ١٣٣/٣، ١٣٤، ١٣٥
عليٌّ مع الحقّ والحقّ معه ..... ١٨٢/٥، ١٨٥
عليٌّ مع الحقّ والحقّ يدور مع عليٌّ ١٣٥/٣
عليٌّ مع الحقّ، والحقّ يدور معه ..... ٣١٣/٤، ٤١٧، ٤٢٨
عليٌّ مع الحقّ والقرآن، [والقرآن] والحقّ مع عليٌّ ١٣٣/٣
عليٌّ مع القرآن والقرآن مع عليٌّ ٤٢٨/٤
عليٌّ منّي بمنزلة رأسي من بدني ١٩٢/٤
عليٌّ منّي وأنا من عليٌّ ..... ٥٠٣/٣، ٥٧٦
عليٌّ منّي وأنا منه، وهو وليّ كلّ مؤمن بعدي ٥٧٦/٣
عليه وآله السّلام، الأئمّة من ولده ١٧٨/٥
العمر سيّئة من سيّآت أبي بكر ٢٢١/٣
عملت بالمعاصي بقوّتي الّتي جعلت فيك ٤٦٧/٢
عمود الدّين الصّلاة، وهي أوّل ما ينظر فيه من عمل ابن آدم ١٧٥/٧
عن عمره في ما أفناه، وعن جسده في ما أبلاه ١٠٣/٥
غفر الله لصاحبكم ٥٧٧/٦
غفر الله لك ولأمّك ٣١/٥

غيّباً لا ينتظرون، وشهوداً لا يحضرون ٣١/٧
فاتّخذني نبيّاً واتّخذ عليّاً وصيّاً ٥٧٠/٣
فاتّخذني نبيّاً وعليّاً وصيّاً ١٣٤/٥
فاتّعظوا ـ عباد الله ـ بالعبر ...، وازدجروا بالنّذر ١٣٢/٧
فإذا أدخل القبر أتاه ممتحنا القبر ٦٢٩/٦
فإذا أراد الله أن يخلق خلقاً أمرهم ٤٧٦/٦
فإذا أنشئ فيه خلق آخر ـ وهو الروح ـ فهو حينئذ نفس فيه ٤٧٩/٦
فإذا بلغت الحلقوم ضربت الملائكة وجهه ودبره ٥٦٨/٦
فإذا تمّت العلامات قام قائمنا ٥٤٣/٥
فإذا حمل على سريره حملت نعشه الشّياطين ٥٩١/٦
فإذا دخل حفرته ردّت الرّوح في جسده وجاءه ملكا القبر ٦٢٩/٦
فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا معولاً بصوت يكاد ٢٤٧/١
فإذا كان حين البعث مطرت الأرض مطر النّشور ٤٧٤/٦
فإذا وضع في لحده قالت له الأرض: لا مرحبا بك ٦٠٥/٦
فاذكروا موتاكم بالخير ٦٢٣/٦
فاطمة بضعة منّي، من آذاها فقد آذاني ٣٩٧/٤
فاطمة سيّدة نساء العالمين ٣٩٧/٤
فاطمة مهجة قلبي، وابناها ثمرة فؤادي، وبعلها نور بصري ١٧/٥
فاعل لا باضطرار، مقدّر لا بحركة، مريد لا بهمامة ٢٩٢/١
فاعلموا ـ وأنتم تعلمون ـ بأنّكم تاركوها وظاعنون عنها ٢٥/٧
فاعلمي أنّ أهل الأرض يموتون وأهل السّماء لا يبقون ٥٣٢/٦
فاغترف ربّنا ـ تبارك وتعالى ـ غرفةً بيمينه من الماء العذب الفرات ٤٨١/٢
فالحمد لله البديء البديع، القادر القاهر ٢٧٠/١
فالعلم في المعلوم قبل كونه ...، فبالعلم علم الأشياء قبل كونها ٤٥٤/١
فأمّا من قال بأنّ الله تعالى لا يعلم الشّيء إلّا بعد كونه فقد كفر وخرج عن التّوحيد ٤٥١/١

فإنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لمّا قبض نبيّه ﷺ قلنا: نحن أهل بيته وعصبته ٥٠٤/٤
فإنّ الله تعالى ينزّل بين نفختي الصّور بعد ما ينفخ النفخة الأولى ٤١٩/٦
فإنّ المعيشة الضّنك الّذي حذّر الله عدوّه عذاب القبر ٦٢٧/٦
فإنّ اليوم يوم عمل ولا حساب، وغداً حساب بلا عمل ١٣٢/٧
فانتهت الدّعوة إليّ وإلى أخي عليّ عليه السلام. لم يسجد أحد منّا ..... ٣٢٧/٣؛ ١١١/٤
فانظر كيف جعل لكلّ واحد من هذه الأفعال ٣٧٨/٦
فإن كان الإهمال يأتي بمثل هذا التّدبير فقد يجب أن يكون العمد والتّقدير ١٠٤/١
فإن كان خلقاً صامتاً فحجّته بالتّدبير ناطقة فيه ٢٩٣/٢
فإن كان لِلهِ وليّاً أتاه أطيب النّاس ريحاً وأحسنهم منظراً ٥٨٨/٦
فإنّه الأمين المؤتمن. يا محمّد، إنّي اخترتك من عبادي نبيّاً ١٧٢/٣
فإنّها نزلت في قوم يعرض عليهم أعمالهم، فينكرونها ٢١٩/٦
فإنّه مع الحقّ والحقّ معه، ثمّ يكون من بعده أحد عشر إماماً ..... ٨٩/٣؛ ١٣٨/٤، ١٤٠؛ ١٨٠/٥ ٢١٥
فإيّاي فاعبد، وعليّ فتوكّل ٣٠٩/٤
فأسألك ـ اللّهمّ ـ بالمخزون من أسمائك وبما وارته الحجب ٢٣٢/٦
فأقام الأشياء أودها، ونهى معالم حدودها ٢٩٥/٢
فأقم ـ يا محمّد ـ عليّاً علماً ٦٩/٤
فأمّا التّفويض الّذي أبطله الصّادق عليه السلام وخطّأ من دان به فهو قول القائل ٣٨٠/٢
فأمّا الصّراط المستقيم في الدّنيا فهو ما قصر عن الغلوّ ١٨٧/٧
فأمّا الواحد فلم يزل واحداً كائناً لا شيء معه ٣١٩/١
﴿فأمّا إن كان من المقرّبين * فروح وريحان﴾ يعني: في قبره ٦٣٠/٦
فأنا الأعلى وهو عليٌّ ٣٠٥/٤
فأنا عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ٢٤٩/٥
فأنا وأهل بيتي صفوة الله وخيرته من خلقه ١٠٣/٥
فأنشدكم بالله، هل فيكم أحد قال له رسول الله [ﷺ]: «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه» ٣٣/٤
فأولئك الّذين حبطت أعمالهم، وفي النّار هم خالدون ٧٩/٤

فبادروا الموت وغمراته ، وامهدوا له قبل حلوله ٥٩٧/٦
فبينا هو يضحك إلى الدّنيا وتضحك الدّنيا إليه في ظلّ عيش ٣٥/٧
فتبارك الله الّذي لا يبلغه بعد الهمم ، ولا يناله غوص الفطن ٢٥٩/٢
فتجتمع تراب كلّ قالب إلى قالبه ٤٢٠/٦
فتربوا الأرض ثمّ تمخض مخض السّقاء ٤١٩/٦
فثمّ بعثرت قبور ، وحصّلت سريرة في صدور ١١٩/٧
فجعل فرقةً عند مطلع الشّمس من وراء البحر ٤٦٩/٦
فخلّدهم في النّار ، وأوثق منهم الأقدام ٤٤٥/٧
فرأيت [أنّ] الصّبر على هاتا أحجى ، فصبرت وفي العين قذى ٣٣١/٤
فردّ الله عليهم فقال : ﴿فكلّاً أخذنا بذنبه﴾ ٤٤٠/٢
فرضاه ثوابه ، وسخطه عقابه من غير شيء ٢٣٣/٢
فسبحان الّذي بهر العقول عن وصف خلق جلّاه للعيون ٢٥٠/١
فسبحان الّذي لا يَؤوده خلق ما ابتدأ ، ولا تدبير ما برأ ٢٦٣/٢
فسبحان من جعل اللّيل [لها] نهاراً ومعاشاً ٢٥٦/١
فسدلت دونها ثوباً ، وطويت عنها كشحاً ٣٢٩/٤
فصاحبها كراكب الصّعبة ؛ إن أشنق لها خرم ، وإن أسلس لها تقحّم ٣٤٠/٤
فصبرت على طول المدّة وشدّة المحنة ، حتّى إذا مضى لسبيله ٣٤٢/٤
فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجى ٥٠٤/٤
فطرهم الله على المعرفة ١٠٨/١
﴿فطرة الله الّتي فطر النّاس عليها﴾ هو : لا إله إلّا الله ، محمّد رسول الله ﷺ ١٠٨/١
فطوبى لمحبّيهم ، والويل لمبغضيهم ..... ١٨٥/٥، ١٨٩، ٢٠٢
فعليٌّ أفضل من العرش والكرسيّ ٢٦/٥
ففرّق بها بين قبل وبعد ليعلم أن لا قبل له ولا بعد ٣١٢/٢
ففزع إلى ما كان عوّده الأطبّاء من تسكين الحارّ بالقارّ ٣٦/٧
فقالوا : كلحت الوجوه النّواظر ، وخوت الأجساد النّواعم ٣٣/٧

فقد جهل الله من استوصفه، وقد تعدّاه من اشتمله ٣٠٥/٢
فكأنّهم في ارتحال صفة صرعى سبات ٣٢/٧
فكّر ـ يا مفضّل ـ في أعضاء البدن وتدبير كلٍّ منها ٣٧٨/٦
فكّر ـ يا مفضّل ـ في الأفعال الّتي جعله تعالى للإنسان ٣٧٨/٦
فكلتا الغايتين مدّت لهم إلى مبائث ٣٣/٧
فكم أكلت الأرض من عزيز جسد وأنيق لون كان في الدّنيا ٣٥/٧
فلا شبه له من المخلوقين، وإنّما يشبّه الشّيء بعديله ٢٩٢/٢
فلا يبقى ميّت في شرق [ولا غرب] ولا في برٍّ ولا في بحر ٦١٠/٦
فلتنظر نفس ما قدّمت لغد، واتّقوا الله أن تخالفوه ٧٧/٤
فلِلهِ ـ عزّ وجلّ ـ على كلّ عبد رقباء من كلّ خلقهِ ١٢٠/٧
فلمّا أحدث الأشياء وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم ..... ٣٨٦/١، ٤٤٢
فلمّا مضى [ﷺ] تنازع المسلمون الأمر من بعده ٣٧٥/٤
فلمّا نهضت بالأمر نكثت طائفة ومرقت أخرى، وفسق آخرون ٣٤٧/٤
فلمّا وجد المعلوم وقع العلم منه على المعلوم ٤١٥/١
فلم يبلغ منه شيء محدود منزلته، ولم يقصر دون الانتهاء ٢٩٤/٢
فلم يحلل فيها فيقال: فيها هو كائن، ولم ينأ عنها ٢٦٠/٢
فلم يزل الموت يبالغ في جسده ٥٣٠/٦
فلو مثّلتهم بعقلك أو كشف عنهم محجوب الغطاء لك ٣٤/٧
فليبلّغ الشّاهد الغائب بأنّ من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ٦٠/٤
فليس الله [عرف] من عرف بالتّشبيه ذاته ٢٠٨/٢
فليس الله من عرف بالتّشبيه ذاته، ولا إيّاه وحّد من اكتنهه ٣٠٢/٢
فليست له صفة تنال، ولا حدٌّ يضرب له فيه الأمثال ٢٥٨/٢
فما دلّك القرآن عليه من صفة فاتّبعه؛ ليوصل بينك وبين معرفته ٢٩٩/٢
فما راعني إلّا والنّاس إليّ كعرف الضّبع ..... ٣٢٣/٤، ٣٤٦
فما ظنّك ـ يا عمرو ـ بقوم لا يقضى عليهم فيموتوا ٣٩٢/٧

فمسخهم الله [تعالى] كلّهم قردةً، وبقي باب المدينة مغلقاً ١٤٦/٦
فمضى نبيّ الله ﷺ وقد بلّغ ما أرسل به، فيا لها من مصيبة خصّت الأقربين ٢٠٥/٣
فمعاذ الله أن يكون معه شيء غيره، بل كان الله ولا خلق ٣١٠/٦
فمن زعم أنّه مجبور على المعاصي فقد أحال بذنبه على الله ٤٤٣/٢
فمن كنت مولاه فعليٌّ مولاه ..... ٢٧/٤، ٢٨، ٢٩، ١١٤
فمن كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه. أللّهمّ، وال من والاه ١٧٤/٣
فمني النّاس ـ لعمر الله ـ بخبط وشماس، وتلوّن واعتراض ٣٤٢/٤
فوالله إنّه ليسمع خفق نعال القوم إذا رجعوا ٥٩٥/٦
فوّضت أمري إليك ٣٩١/٢
فوق السّماوات السّبع تحت العرش ٣٠٥/٧
فهات الّذي شككت فيه ٢٢٠/٦
فهل دفعت الأقارب أو نفعت النّواحبْ ..... ٥٩٦/٦؛ ٢٣/٧
فهل يجوز أن تقع خيرتهم على المفسد بعد ألّا يعلم أحد ما يخطر ٧٠/٣
فهي مسدلة الجفون بالنّهار على أحداقها ٢٥٥/١
في ابن آدم ثلاثمائة وستّون عرقاً، منها مائة وثمانون متحرّكة ٤٣/٦
فيا عجباً، بينا هو يستقيلها في حياته إذ عقدها للآخر ..... ٣٢٢/٤، ٣٣٥، ٤٣٩
في الحقّ مغضبة ..... ٢٦٦/٣، ٢٦٧
فيالله ولِلشّورى، متى اعترض الرّيب فيّ مع الأوّلِ مِنهم ٣٢٣/٤
في النّار يعذّبون ويقولون: ربّنا، لا تقم لنا السّاعة ١١/٧
فيا من توحّد بالعزّ والبقاء، وقهر عباده بالموت والفناء ..... ١٣٠/١، ٢٧٥
في أنفسكم وأحوالكم، ﴿والله هو الغنيّ الحميد﴾ ٤٠٠/٢
فيأمر الله ـ عزّ وجلّ ـ ناراً يقال لها الفلق، أشدّ شيء في جهنّم عذاباً ٢٩٢/٧
فيبتدر لتعظيم قول الله ـ سبحانه ـ سبعون ألف ملك غلاظ شداد ٤١٤/٧
فيجتمع تراب كلّ قالب فينتقل بإذن [الله] القادر إلى حيث الرّوح ٢١٨/٦
فيجيؤه ملك الموت بوجه كريه كالح أنيابه ٥٦٧/٦

في حوزة خشناء، يغلظ كلمها، ويخشن مسّها..... ٣٣٨/٤
فيسخط عليكم، ويصيبكم عذاب من عنده. إنّه لبالمرصاد..... ٨١/٤
فيصير تراب البشر كمصير الذّهب..... ٤١٩/٦، ٤٢٠
فيفرح أهل الجنّة فرحاً شديداً، لو كان أحد يومئذ ميّتاً..... ٤٤٢/٧
فيفنى كلّ شيء ويبقى الوجه؟ الله أعظم من أن يوصف..... ١٣٣/٦
في كلّ خلف من أمّتي عدل من أهل بيتي..... ٨٧/٣
في ما ناجى الله ـ سبحانه وتعالى ـ به موسى: يا موسى، أنا السيّد الكبير..... ٤٥٤/٦
فيمطر ذلك على الأرض، فيلقي الله المنيّ على الأموات البالية..... ٤٧٥/٦
فينقل بإذن الله القادر إلى حيث الرّوح..... ٤٢٠/٦
فيوحي الله ـ عزّ وجلّ ـ إليها: يا فاطمة، سليني أعطك، وتمنّي عليّ أرضك..... ٢٧١/٧
فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والدّيباج..... ٣٥١/٧
فيهم كرائم الايمان و [هم] كنوز الرّحمن، إن نطقوا صدقوا..... ٢١٠/٥
قادر أزليٌّ، عالم أبديٌّ، موجود سرمديٌّ..... ٢٦/٢
قال الله ـ تبارك وتعالى ـ: يابن آدم، بمشيّتي كنت أنت الّذي تشاء..... ٤٥٣/٢
قال الله تعالى: من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً..... ١١١/٤
قال الله ـ جلّ جلاله ـ: من أذنب ذنباً ـ صغيراً، أو كبيراً ـ..... ٢٢١/٧
قال: أوّل ما خلق الله القلم، فقال له: اكتب..... ٤٨٦/١
قال تعالى: من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً..... ٣٢٦/٣
قال رسول الله ﷺ: إنّ ملك الموت إذا نزل لقبض روح الفاجر..... ٥٦٩/٦
قال رسول الله ـ صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله ـ: ما يوضع [في] ميزان امرئ..... ١٦٠/٧
قال رسول الله ﷺ: كلّ محاسب معذّب..... ١٣٦/٧
قال عليّ بن أبي طالب ﷺ: من أحبّني وجدني عند مماته بحيث يحبّ..... ٥٧٤/٦
قال: فصلّوا عليّ، فلمّا فرغوا من الصّلاة حملت إلى قبري..... ٥٨٧/٦
قال لي رسول الله ﷺ: يا عليّ، إنّ أرواح شيعتك لتصعد إلى السّماء..... ٦٥/٦
قد اخترت لك عليّاً فاتّخذه لنفسك خليفةً ووصيّاً..... ٢٩١/٤

قد أوحشوا من جانبه ٥٦٠/٦
قد تعوّد به الأئمّة ﷺ منها ٥٧٩/٦
قد جعل الله للعلم أهلاً، وفرض على العباد طاعتهم ١٣٧/٥
قد خلت من قبلي الرّسل ٨١/٤
قد ذلّت العقول في أمواج تيار إدراكه، وتحيّرت الأوهام ٢٥٤/٢
القدريّة مجوس أمّتي ٣٨٥/٢
قد شاء الله من عباده المعصية وما أراد ٤٧٢/٢
قد طلع طالع، ولمع لامع، ولاح لائح، واعتدل مائل ٣٦٢/٤
قد علم أولوا الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك ٥٢١/٦
قصر من لؤلؤ في الجنّة، في ذلك القصر سبعون دارا من ياقوتة الحمراء ٣٤٨/٧
قعرها بعيد، وحرّها شديد، وشرابها صديد، وعذابها جديد ٤٠٩/٧
قف. من تستعين؟ وما حاجتك إلّى المعونة؟ ٤٣٥/٢
﴿قل﴾ أي: أظهر ما أوحينا إليك ونبّأناك [به] بتأليف الحروف ٣٣٨/٢
قلوبنا أوعية لمشيّة الله، فإذا شاء شئنا ٥١٣/١
قل هو الله أحد بلا تأويل عدد، الصّمد بلا تبعيض بدد ٣٥١/٢
قم، يا أبا تراب ١٧٠/٤
قم ـ يا عليّ ـ معهم ٢٩٢/٤
قولك: «إنّه اثنان» دليل على أنّه واحد ٢٢٦/٢
قولوا: الحجّة من آل محمّد ٤٠٢/٥
قولوا: «لا إله إلّا الله» تفلحوا ٢٢٧/٢
قوم كانوا مشركين، فقتلوا مثل حمزة وجعفر وأشباههما من المؤمنين ٢٩٧/٧
قوموا عنّي، ولا ينبغي عندي التّنازع ٤٢٥/٤
قوم يزعمون أنّ الله ـ سبحانه ـ قدّر عليهم المعاصي وعذّبهم عليها ٣٨٨/٢
قوّة أصلها الطّبائع الأربع، بدؤ إيجادها عند مسقط النّطفة ٤٧٨/٦
قوّة فلكيّة وحرارة غريزيّة أصلها الأفلاك ٤٧٨/٦

قوّة لاهوتيّة، بدؤ إيجادها عند الولادة الدّنيويّة ٤٧٨/٦
قيل لملك الموت: كيف تقبض الأرواح ـ وبعضها في المغرب ٥٦٥/٦
كان الله ربّنا ـ عزّ وجلّ ـ والعلم ذاته ولا معلوم ..... ٤٨٠/١، ٣٩٣، ٣٩٤
كان الله ـ عزّ وجلّ ـ ربّنا والعلم ذاته ..... ٣٩٥/١، ٣٩٦، ٤١٤
كان الله ولا شيء غيره، ولم يزل الله عالماً ..... ٤٤٨/١، ٤٦٠، ٤٧٢؛ ٧٧/٢؛ ٣٠٩/٦
كان الله ولا شيء معه، فأوّل ما خلق نور حبيبه محمّد ﷺ ٧٣/٢
كان الله ولا شيء معه، فأوّل ما خلق نور نبيّه ﷺ ..... ١٠٠/٢؛ ٣١١/٦
كان الله ولم يكن معه شيء ٣٥٩/١
كانت في أيدينا فدك من كلّ ما أظلّته السّماء ٤٠٢/٤
كانت قريش يعبدون الأصنام ويقولون: إنّما نعبدهم ليقرّبونا إلى الله ٤٣٩/١
كان ربّنا ـ عزّ وجلّ ـ والعلم ذاته ...، فلمّا أحدث الأشياء وكان المعلوم ٣٩٠/١
كان ربّي قبل القبل بلا قبل، ويكون بعد البعد بلا بعد ٢٥/٢
كان عليماً قبل إيجاد العلم والعلّة ٣٧٨/١
كان قويّاً قبل وجود القوّة والقدرة ..... ٤٩٦/١؛ ٩٤/٢
كان مذكوراً في العلم، ولم يكن مذكوراً في الخلق ٦٦/٢
كتاب الله وعترتي أهل بيتي ٩٢/٤
كذب العادلون بالله؛ إذ شبّهوه بمثل أصنافهم ٢٨٩/٢
كذب عدوّ الله. إذا انصرفت إليه فاقرأ عليه هذه الآية في سورة الرّعد ٣٩٤/٢
كذلك هو على بعض الكافرين والفاجرين ٥٥٢/٦
كفى بإتقان الصّنع لها آيةً، وبتركيب الطّبع عليها دلالةً ٢٥٦/٢
كفى بإتقان الصّنع لها آيةً، وبحدوث الفطر عليها قدمةً ..... ٧٥/٢؛ ٣٠٨/٦
كلام الله محدث وغير أزليٍّ ١٥٢/٢
كلّ امرئٍ منكم قد بلغ من الأرض منزل وحدته ومخطّ حفرته ٥٩٧/٦
الكلام محدث. كان الله ـ عزّ وجلّ ـ وليس بمتكلّم ١٥٢/٢
كلّ أمّة ليحاسبها إمام زمانها، ويعرف الأئمّة أولياءهم ١٤٣/٧

كلّ أودية النّار تنام، وتلك العين نار لا تنام من حرّها ٤٠١/٧
كلّ شيء سواك قام بأمرك ٣١٠/١
كلّ شيء سواه مخلوق، وإنّما تكون الأشياء بإرادته ٣١٠/١
كلّ شيء من الدّنيا سماعه أعظم من عيانه ٣٥١/٧
كلّ شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ٣٢٤/١
كلّ ما استغفرت الله منه فهو منك، وكلّ ما حمدت الله عليه ٤٢٥/٢
كلّ ما ميّزتموه بأوهامكم بأدقّ معانيه فهو مثلكم مخلوق ٣٢٤/١
كلّ ما ميّزتموه بأوهامكم في أدقّ معانيه فهو مخلوق مثلكم ٣٠٧/٦
كلّ معروف بنفسه مصنوع، وكلّ قائم في سواه معلول ٣٠٣/٢
كلّ مولود يولد على الفطرة ٢٧٩/١
كلّم هذا الغلام ٥٣٨/٣
كلّهم من قريش ٨٨/٣
كليلة أبصارهم، صمٌّ بكم عمي، مسودّة وجوههم ٤١٤/٧
كمال توحيده الإخلاص له، وكمال الإخلاص له نفي الصّفات عنه ٢٥٣/١
كنت إذ لم تكن شيء ..... ٤٦٣/١؛ ٨٦/٢؛ ٣١٠/٦
كنت أنا وعليٌّ نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق آدم ٣٩٤/٣
كنت سمعه الّذي يسمع به، وبصره الّذي يبصر به ٥٢/٦
كنت للمؤمنين يعسوباً ٢٣٢/١
كونوا في الناس كالنّحلة في الطّير ٢٣٧/١
كونوا مع الجماعة ٢٨٧/٣
كيْف الكيفيّة، فلا يقال له: كيف؟ وأيْن الأين ١٨٩/٢
كيف أنتم إذا دفن في أرضكم بضعتي، واستحفظتم [وديعتي] ٦٠/٥
كيف أنتم إذا نزل ابن مريم فيكم وإمامكم منكم؟ ٢٩٠/٥
كيف نزل بهم ما يجهلون ...، وقدموا من الآخرة ٥٣٠/٦
كيف ولا تغيبه «مذ»، ولا تدنيه «قد»، ولا تحجبه «لعلّ» ٣١٣/٢

كيف يستحقّ الأزل من لا يمتنع من الحدث ؟ ٣١٩/٢
كيف يكون من لا يقدّر قدره مقدّرا في رويّات الأوهام ٢٨٩/٢
لا أعطيتك عهداً لظالم من ذرّيّتك ..... ٣٢٦/٣؛ ١١١/٤
لا أقول: إنّه قائم، فأزيله عن مكان، ولا أحدّه بمكان يكون فيه ١٧٥/٢
لا إله إلّا الله العليّ العظيم. كذب العادلون بالله ٣٢٠/٢
لا إله إلّا الله إيماناً وتصديقاً ٣٢/٥
لا إله إلّا الله حقّاً حقّاً ..... ٢٦٠/١؛ ٣٢/٥
لا إله إلّا الله، عليٌّ الوصيّ ٢٩٠/٤
لا إله إلّا الله، محمّد النّبيّ رسول الله ٢٩٠/٤
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله ..... ٣٦٩/١؛ ٧٦/٥
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، المفلحون هم الفائزون بالله ٢٦٤/٧
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، أيّدته بعليٍّ، ونصرته بعليٍّ ..... ١٨٥/٥، ١٨٩، ٢٠١
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله. عليٌّ أمير المؤمنين ..... ١٦٩/١؛ ٢١٨/٤، ٤٧٢
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليٌّ أمير المؤمنين حقّاً ١٤٧/٤
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليٌّ أمير المؤمنين ووصيّه ٣٦٢/١
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليٌّ مقيم الحجّة ١٣٤/٤
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليٌّ وليّ الله وخليفته ٤٩٩/٥
لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، وعليّ أمير المؤمنين وصيّ رسول الله ١٤٧/٤
لا إله إلّا الله. محمّد وآله خيرة الله ٢٦٠/١
لا إله إلّا الله وحده ٢٦٠/١
لا إله إلّا الله، وحده لا شريك له، محمّد عبدي ورسولي ١٨٨/٤
« لا إله إلّا الله » يقولها العبد مخلصاً بها ١٢٤/١
لا إلى القدريّة، ولا إلى الحروريّة، ولا إلى المرجئة ٥٥/٥
لا أمد لكونه، ولا غاية لبقائه ٨٥/٢
لا، إنّ الأعمال ليست بأجسام، وإنّما صفة ما عملوا ١٥٣/٧

لا بدّ للناس من أن يمحّصوا ويميّزوا ويغربلوا ويستخرج في الغربال..... ٣٦٠/٥
لأبعثنّ إليكم رجلاً عديل نفسي، يقتل مقاتلكم ويسبي ذراريكم..... ١٢٥/٣
لا، بل هو الله الصّمد الّذي لا من شيء ولا في شيء ولا على شيء..... ٣٤٩/٢
لا تجتمع أمّتي على الخطأ..... ٢٨٧/٣، ٥٢٦
لا تجتمع أمّتي على الضّلال أبداً وإنّ المسلمين يد على من سواهم..... ١٨٠/٣
لا تجري عليه الحركة والسّكون، وكيف يجري عليه ما هو أجراه..... ٢٦٧/٢، ٣١٨
لا تحويه الأماكن لعظمته، ولا تذرعه المقادير لجلاله..... ١٩٢/٢، ٢٥٢
لا تخلو الأرض من قائم لِلّهِ بِحجّة؛ إمّا ظاهراً مشهوراً..... ٢٢٣/٥
لا تذرعه المقادير، ولا تقطعه المقاييس..... ١٩٣/٢
لا تسبّوا الدّهر؛ لأنّ الدّهر هو الله..... ١٠٥/١
لا تستطيع عقول المتفكّرين جحده؛ لإنّ من كانتِ السّماوات والأرض..... ٢٦٨/١
لا تشبهه صورة، ولا يحسّ بالحواسّ ولا يقاس بالنّاس..... ٦٣/٦
لا تصحبه الأوقات..... ٣٧/٢، ٣٠٩
لا تضمّنه الأوقات..... ٣٨/٢
لا تقدّره الأوهام بالحدود والحركات ولا بالجوارح والأدوات..... ١٩٠/٢
لا تقصم كبولها..... ٣٩٤/٧
لا تقع صورة في وهم أحد إلّا وقد خلق الله ـ عزّ وجلّ ـ عليها خلقاً..... ٣٢٤/١
لا تقولنّ: الجنّة واحدة. إنّ الله يقول: ﴿ومن دونهما جنّتان﴾..... ٣٣٣/٧
لا تناله الأبصار في مجد جبروته؛ إذ حجبها بحجب لا تنفذ في ثخن كثافته..... ٢٩٢/٢
لا تنكروا لِلّهِ القدرة..... ٣٢٠/١
لا تؤذيني في أخي؛ فإنّه أمير المؤمنين وسيّد المسلمين وقائد الغرّ المحجّلين..... ١٤٩/٤
لا جبر ولا تفويض، بل أمر بين أمرين..... ٣٨٤/٢، ٤٤٧، ٤٥٨، ٤٦٤
لا جبر ولا تفويض، ولكن أمر بين أمرين..... ٣٨٤/٢، ٤٤٩
لا جبر ولا قدر، ولكن منزلة بينهما..... ٣٨٤/٢، ٣٨٩
لا جسم ولا صورة، ولا يحسّ...، ولا يدرك بالحواسّ الخمس..... ١٧٥/٢

لا حول لنا عن معاصي الله إلّا بعصمة الله ٤٦٣/٢
لا ديانة إلّا بعد معرفته، ولا معرفة إلّا بإخلاص..... ٣١٦/٢
لا ضرر ولا ضرار..... ٥٨/١
لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله..... ١٢٨/٣، ٥٠٣، ٥٦١؛ ٢٤٠/٤
لا فتى إلّا عليّ، لا سيف إلّا ذو الفقار ..... ١٩٣/٤، ٤٨٠
«لا» فقد ترك قوله، وإن قال: «نعم» فلا تكلّمه أبداً..... ٤٣٧/٢
لا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم ٢٦٠/١
لا معبود سوى الله..... ٢٦٠/١
لا، من قال هذا فأخزاه الله ٤٥٧/١
لا موت أبداً. أيقنوا بالخلود، فيفرح أهل الجنّة فرحاً..... ٤٤٢/٧
لا نبيّ بعدي، ولا كتاب بعد كتابي، ولا أمّة بعد أمّتي..... ٢٩٢/٥
لا نفي مع إثبات الصّفات للتنبيه..... ٣١٧/٢
لا نفي ولا تشبيه. تخرجه من الحدّين: حدّ التّعطيل وحدّ التّشبيه..... ٣١٧/٢
لأنّه الله الّذي لم يتناه في العقول، فيكون في مهبّ فكرها..... ٢٩٧/٢
لأنّه لا يخفى عليه ما يدرك بالأسماع ٥٤٩/١
لأنّه ليس له في الأشياء عديل، ولا تدركه العلماء بألبابها ٢٠٦/٢
لا والله، ما فوّض الله إلى أحد من خلقه..... ٥٠٩/١؛ ٣٩٣/٢
لا، ولكن أمرت ألّا يبلّغها إلّا أنا أو رجل منّي..... ٥٧٥/٣
لا، هل هي إلّا تربة مؤمن أو مزاحمة في مجلسه؟ ١٠/٧
لا هم منّا ولا نحن منهم. من أنكر خلق الجنّة والنّار فقد كذّب رسول الله ﷺ..... ٣٠٠/٧
لا يتغيّر الله بتغيّر المخلوق ـ كما لا يحدّ بتحديد المحدود..... ٣٠٧/٢
لا يحاسب ولا يعذّب ولا يسأل عن شيء ١٦٢/٦
لا يحلّ لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتّى يصل إلينا حقّنا..... ٢١٣/٧
لا يحلّ لكم ذكره باسمه ٤٠٢/٥
لا يخلو قولك: «إنّهما اثنان» أن يكونا [قديمين] قويّين..... ٢٢٢/٢

لا يدخل الجنّة قدريٌّ..... ٣٨٥/٢، ٣٨٩
لا يذهب بها إلّا رجل من أهل بيتي..... ٥٧٤/٣
لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفةً..... ٨٧/٣؛ ٢١٨/٥
لا يزال الأمر ماضياً ما ولّاهم اثنا عشر رجلاً كلّهم من قريش..... ٢١٧/٥
لا يزال الدّين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفةً..... ٢٢٠/٥
لا يزال الدّين قائماً حتّى تقوم السّاعة ويكون عليكم اثنا عشر خليفةً..... ٨٧/٣؛ ١٠٨/٥؛ ٢١٧/٥
لا يزال الدّين قائماً حتّى يكون اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش..... ٢١٨/٥، ٢٢٢
لا يزال بعدي اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش..... ٢٢٧/٥
لا يزال طائفة من أمّتي على الحقّ حتّى تقوم السّاعة..... ٢٩١/٣
لا يزال هذا الأمر قائماً حتّى يمضي اثنا عشر أميراً كلّهم من قريش..... ٢١٨/٥
لا يزال هذا الدّين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة كلّهم من قريش..... ٢١٧/٥
لا يزال هذا الدّين قائماً إلى اثني عشر خليفة، فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها..... ٢٢٢/٥
لا يسأل في القبر إلّا من محض الايمان محضاً أو من محض الكفر محضاً..... ٦١٤/٦
لا يسبقكم ثناء الملائكة في الإخلاص والخشوع، ولا يضادّكم ذو ابتهال وخضوع..... ٢٩٧/٣
لا يشفع أحد من أنبياء الله ورسله يوم القيامة حتّى يأذن الله له..... ٢٥٠/٧
لا يشمل بحدٍّ، ولا يحسب بعدٌّ..... ١٩١/٢، ١٩٢، ٢٦٥
لا يصعد إلى السّماء إلّا من نزل منها..... ٩٢/٦
لا يعجزه شيء منها طلبه، ولا يمتنع عليه فيغلبه..... ٢٧٦/٢
لا يفزعهم ورود الأهوال، ولا يحزنهم تنكّر الأحوال..... ٣٠/٧
لا يقاس بآل محمّد من هذه الأمّة أحد، ولا يسوّى بهم..... ٣٧٤/٤
لا يقال له: أين؟ لأنّه أيْن الأينيّة..... ١٨٩/٢
لا يقال له حدٌّ، ولا نهاية، ولا انقطاع، ولا غاية..... ٢٠٤/٢
لا يقال له: كان بعد أن لم يكن، فتجرى عليه الصّفات..... ٢٤٤/٢، ٢٧٣
لا يقال له: متى؟ ولا يضرب له أمد [بحتّى]..... ٣٨/٢
لا يقبل الله الشّفاعة يوم القيامة لأحد من الأنبياء والرّسل حتّى يأذن له في الشّفاعة..... ٢٥٨/٧

لا يكوّن الشّيء لا من شيء إلّا الله ..... ٢٩٥/١ ؛ ٧٩/٢
لا يكون العبد فاعلاً ولا متحرّكاً إلّا والاستطاعة معه من الله ٤٢٨/٢
لا يكون شيء في الأرض ولا في السّماء إلّا بهذه الخصال ٤٦٨/٢
لا يكون شيء في السّماوات والأرض إلّا بسبعة : بقضاء وقدر ٤٦٨/٢
لا ينزجر من الله بزاجر ، ولا يتّعظ منه بواعظ ٥٥٩/٦
لا يؤمّن الرّجل الرّجل في سلطانه ٥٧٨/٤
لبّيك ـ ربّي ـ وسعديك ١٤٧/٤
لتتبعنّ سنن من قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع ٤٦٩/٣
لتتركنّ في سرابيل القطران قد ألبسوا المقطّعات من القطران ٤٠٦/٧
لتتركنّ في سرابيل القطران ، ولتطوفنّ بينها وبين حميم آن ٣٩٢/٧
لتضجّ قريش ضجيجاً أن يكون فينا النّبوّة والخلافة ٢٠٩/٥
لرأيت أشجان قلوب وأقذاء عيون ، لهم من كلّ فظاعة صفة ٣٥/٧
لست أهلاً للقضاء ، وإنّ إمام المسلمين يؤتمن من أمورهم ٤١٦/٤
لست بصاحبكم ، ولكنّي أدلّكم على من بشّرتكم في دار الدّنيا أحمد ﷺ ٢٥٣/٧
لست عن هذا سألتك ٤٢١/٥
لشدّ ما تشطّرا ضرعيها ٣٣٧/٤
لشهادة العقول أنّ كلّ صفة وموصوف مخلوق ٣٠١/٢
لطف من ربّك بين ذلك ..... ٤٦٤/٢، ٤٦٧
لعن الله القدريّة على لسان سبعين نبيّاً ..... ٣٨٥/٢، ٤٢٥، ٤٢٤
لقد تقمّصها فلان ٣٢٦/٤
لقد تقمّصها فلان ، وإنّه ليعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب من الرّحى ٤٦٥/٤
لكلّ أمّة مجوس ، ومجوس هذه الأمّة الّذين يقولون بالقدر ٣٩٠/٢
لكلّ رجل تسعة عشر من الملائكة يعذّبونه ٤١٥/٧
لكلٍّ منّا من يكذب عليه ٤٦٧/١
لكلّ نبيٍّ دعوة مستجابة ، فتعجل كلّ نبيٍّ دعوته ٢٤٣/٧

لكلّ نبيٍّ شفاعة وأنا خبأت شفاعتي لأهلِ الكبائرِ مِن أمّتي يوم القِيامةِ ٢٤٣/٧
لكن قضاء مبرم، وعلم محكم، وأمر متقن ٢٦٣/٢
لكنّه ـ سبحانه ـ أحاط بها علمه، وأتقنها صنعه ٢٦٠/٢
لكنّه ـ سبحانه ـ دبّرها بلطفه، وأمسكها بأمره ٢٨٢/٢
للمؤمن كنزع ثياب وسخة قملة أو فكّ قيود ٥٣١/٦
لِلهِ تعالى ألف ألف عالم وألف ألف آدم ٤٧١/٦
لِلهِ على النّاس حجّتين: حجّة ظاهرة وحجّة باطنة ٣٧١/٢
لمّا أسري بي إلى السّماء رأيت على ساق العرش مكتوباً: لا إله إلّا الله ٢٩٠/٤
لمّا أسري بي إلى السّماء قال جبرئيل: قد أمرت بعرض الجنّة والنّار عليك ٣٠١/٧
لمّا خلق الله آدم ﷺ اشتكت الأرض إلى ربّها لما أخذ منها ٤٧٦/٦
لمّا خلق الله العقل استنطقه، ثمّ قال لهِ: أقبل، فأقبل ٤٨/٢
لمّا دخلت الجنّة رأيت فيها شجرة طوبى أصلها في دار عليٍّ ٣٥١/٧
لمّا صعد موسى إلى الطّور فنادى ربّه ـ عزّ وجلّ ـ قال: يا ربّ، أرني خزائنك ..... ١١٧/٢؛ ٤٥٥/٦
لمّا عرج بي إلى السّماء أخذ بيدي جبرئيل فأدخلني الجنّة ٣٠٠/٧
لمّا نزلت هذه الآية جلس رجل من المسلمين يبكي وقال: عجزت عن نفسي ١٨٢/٧
لم نصف عليماً بمعنى غريزة يعلم [بها] كما أنّ للخلق غريزةً ٤٣١/١
لم يتكأّده صنع شيء منها إذ صنعه، ولم يؤوده منها خلق ٢٨١/٢
لم يحلل في الأشياء فيقال: هو فيها كائن ٢٠٢/٢
لم يخلق الأشياء من أصول أزليّة، ولا من أوائل أبديّة ..... ٣١٤/١؛ ٣٠٨/٦
لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان ٢٠٢/٢
لم يخل منه مكان فيدرك بأينيّة، ولا له شبح مثال ٢٥٠/٢
لم يزل الله ـ تبارك وتعالى ـ عالماً قادراً حيّاً قديماً سميعاً ..... ٤٩٤/١، ٥٥٠
لم يزل الله تعالى عالماً تبارك وتعالى [ذكره] ٤٦١/١
لم يزل الله ـ جلّ اسمه ـ عالماً بذاته ولا معلوم ٢٣٩/٢
لم يزل الله عالماً بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء ٤٤٨/١

لم يزل الله ـ عزّ وجلّ ـ ربّنا والعلم ذاته ولا معلوم ..... ٤٤١/١، ٤٤٢؛ ٢٣٩/٢
لم يزل الله ـ عزّ وجلّ ـ عالماً قادراً حيّاً [قديماً] سميعاً بصيراً ٢٤١/٢
لم يزل الله عليماً سميعاً بصيراً. ذات علّامة سميعة ..... ٤٤٤/١؛ ٢٤٠/٢
لم يزل الله موجوداً ٣١٩/١
لم يزل الله وحده لا شيء معه، ثمّ خلق الأشياء بديعاً ٩٠/٢
لم يزل سلطاناً إذ لا مملكة ولا مال، ولم يزل سبحاناً في جميع الأحوال ٩٤/٢
لم يزل يعلم فخلق ٤٧٣/١
لم يكن الله ليجمع أمّتي على الخطأ ٢٨٧/٣
لم يكوّنها لشدّة سلطان، ولا خوف من زوال ولا نقصان ٢٦٢/٢
لم يلد فيكون مولوداً ولم يولد ١٩٢/٢
لن يزال هذا الدّين قائماً إلى اثني عشر خليفة من قريش ٢١٤/٥
لن يهلك أمّة أنا أوّلها ومهديّها وسطها، والمسيح آخرها ٢٩٢/٥
لو أنّ ثوباً من ثياب الجنّة ألقي على أهل الدّنيا لم يحتمله أبصارهم ٣٥١/٧
لو أنّ لي ما في الأرض جميعاً لافتديت به من هول المطّلع ٥٨٣/٦
لو ثنّيت لي الوسادة لحكمت بين أهل التّوراة بتوراتهم ٥٢٠/٣
لو زادك رسول الله شيئاً لزدتك ٢٧٠/٥
لو كان الزّور في الأصل محتوماً كان المزور في القصاص مطلوباً ٤٤٥/٢
لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً ١٢٠/١
لولا الدّين لكنت من أدهى العرب ٢٧/٣
لولا أنتم مذنبون لذهب الله بكم وجاء بقوم مذنبون ٤٥٨/٧
لولا أنّي كنت خاتم الأنبياء لكنت شريكاً في النّبوّة ١٠٨/٤
لولا تقارب الأشياء وحبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء ٢٣٨/٥
لولاك لما خلقت الأفلاك ٢٤٦/٧
لو لم يبق من الدّنيا إلّا يوم لطوّل الله ذلك اليوم حتّى يبعث فيه رجلاً ٣٠١/٥
لو لم يبق من الدّهر إلّا يوم ليبعث الله رجلاً من أهل بيتي ٢٩١/٥

لونه لون عربيٍّ، وجسمه جسم إسرائيليٍّ ٣٩٩/٥
لو وجدت لعلمي الّذي آتاني الله ـ عزّ وجلّ ـ حملةً ٣٤٦/٢
له معنى الرّبوبيّة إذ لا مربوب، وحقيقة الإلهيّة إذ لا مألوه ..... ٨٧/٢، ٣١٣
ليأتينّ على أمّتي ما أتى على بني إسرائيل حذو النّعل بالنّعل ٤٦٩/٣
ليجتمعنّ على قتلي طغاة بني أميّة ويقدمهم عمر بن سعد ٢٣٨/٥
ليس بجنس فتعادله الأجناس، ولا بشبح فتضارعه الأشباح ٢٥٤/٢
ليس بينه وبين معلومه علم غيره به، كان عالماً بمعلومه ٤٥٤/١
ليس شيء إلّا يبيد أو يتغيّر أو يدخله التّغيّر والزّوال إلّا ربّ العالمين ١١٩/٦
ليس صاحب هذه المسألة على شيء من السّنّة، زنديق ١٨١/٢
ليس في محال القول حجّة، ولا في المسألة عنه جواب ٣١٩/٢
ليس كمثله شيء. لم يزل سميعاً وعليماً وبصيراً ..... ٢٩٧/١، ٤٥٥
ليس لله على الخلق أن يعرفوا، ولِلخلق على الله أن يعرّفهم ١٤٠/١
ليس لهذا الجلد الرّقيق صبر على النّار ٢٢٦/٦
ليس منذ خلق استحقّ معنى الخالق، ولا بإحدائه البرايا ٨٧/٢
ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج ٣٠١/٧
لي فضل على النبيّين، فما من نبيٍّ إلّا دعا على قومه بدعوة ٢٥٨/٧
ما أحبّ أنّ لي الدّنيا وما فيها بهذه الآية ٢٢٠/٧
ما اختلفت عليه دهر فيختلف منه الحال ٣٨/٢
ما ادّخرت شفاعتي إلّا لأهلِ الكبائرِ مِن أمّتي ٢٤٣/٧
ما أصحر له عند الموت ٥٦٠/٦
ما أصف من دار أوّلها عناء وآخرها فناء ١٣٢/٧
ما أقلّ ـ والله ـ من يتّبع جعفراً منكم. إنّما أصحابي من اشتدّ ورعه ١٢٧/٧
ما اللّيل باللّيل ولا النّهار بالنّهار أشبه من المرجئة باليهوديّة ٤٣٦/٢
ما أمر العباد إلّا بدون سعتهم ٤٢٨/٢
ما أنا ناجيته، ولكنّ الله انتجاه ٤٧٢/٤

ما بعث الله نبيّا حتّى يقرّ له بالبداء ٤٨٣/٢
ما تقول إذا قيل لك: أخبرني عن الله -عزّ وجلّ-: أ شيء هو ٢١٣/٢
ماذا أعطيت؟ قال: خاتم من فضّة ٥٤٨/٣
ما زلت مستأثراً عليّ مدفوعاً عمّا أستحقّه وأستوجبه ٣٥٧/٤
ما شاء الله كان، وما لم يشأ لم يكن ..... ٢٩١/١؛ ١٢٠/٢، ٤٨٤
ما عرف الله من شبّهه بخلقه، ولا وصفه بالعدل ..... ٢١٥/٢، ٤٢٤
ما عرفت الله -عزّ وجلّ- بمحمّد رسول الله ﷺ ١٣٩/١
ما عند الله لأوليائه أكثر ٢٣٨/٥
ما في القرآن آية أحبّ إليّ من قول الله -عزّ وجلّ-: ﴿إنّ الله لا يغفر أن يشرَكَ ...﴾ ٢١٩/٧
ما في القرآن آية أوسع من: ﴿يا عبادي الّذين أسرفوا على أنفسهم﴾ ٢٢٠/٧
ما كان راحةً [هناك] للمؤمنين فهو من عاجل ثوابه ٥٥٢/٦
ما كان لمحمّد أن يأتي أمراً من تلقاء نفسه، بل بوحي ربّه وأمره ١٦٦/٣
ما كتب الله لهم من العذاب ١١٨/٧
ما كلّف الله العباد إلّا ما يطيقون، وإنّما كلّفهم في اليوم ٤٣٠/٢
ما كلّف الله العباد كلفةً فعل ولا نهاهم عن شيء ٤٢٨/٢
ما لِله نبأ هو أعظم مِنّي ١٣٣/١
ما من أحد من الأوّلين والآخرين إلّا وهو محتاج إلى شفاعة محمّد ﷺ ٢٥١/٧
ما من أحد من قريش إلّا وقد نزلت فيه آية أو آيتان ٣٤٣/٣
ما من أحد ينام إلّا عرجت نفسه إلى السّماء ٦٦/٦
ما من طول عهدهم ولا بعد محلّهم عميت أخبارهم وصمّت ديارهم ٣١/٧
ما من عبد ولا أمة أعطى بيعة أمير المؤمنين ﷺ ٥٧٧/٦
ما من مؤمن يرتكب ذنباً إلّا ساءه ذلك وندم عليه ٢٣٨/٧
ما هذا الهمهمة؟ ١٤٦/٤
ما هو الكوثر، يا رسول الله؟ ٣٣٦/٧
ما ينبغي لامرئ مسلم أن يبيت إلّا ووصيّته تحت رأسه ٥٣١/٣

مباين لجميع ما أحدث في الصّفات، وممتنع عن الإدراك ٢٥١/٢
المبيد للأبد، والوارث للأمد، الّذي لم يزل ولا يزال وحدانيّاً ٢٦٤/٢
مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح؛ من دخلها نجى ..... ٢٠٤/٥، ٢٠٥
مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح ٤٧٤/٣
مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح؛ من ركبها نجى، ومن تخلّف عنها غرق ٢٠٦/٥
مثل عليٍّ في هذه الأمّة كمثل «قل هو الله أحد» ٥٠٥/٣
مثلهم كمثل سفينة نوح وباب حطّة بني إسرائيل ١٢٥/٥
مجاري الأمور بيد العلماء بالله الأمناء على حلاله وحرامه ٤١٥/٥
محرّم على بوارع ناقبات الفطن تحديده، وعلى عوامق ناقبات الفكر ٢٥٢/٢
محمّد الباقر لعلمي والمعدن لحكمي ٣١٠/٤
محمّد رسول الله. أيّدته بعليٍّ ونصرته به ١٨٨/٤
محمّد نبيّي وخاتم أوليائي وأنبيائي، وعليٌّ وليّي وخليفتي على عبادي ٢٩٤/٤
مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقّتها ٣٨/٢
مرحباً بلقائك! ٤٥٠/٥
المرصاد قنطرة على الصّراط لا يجوزها عبد بمظلمة ١٩١/٧
المرء مع من أحبّ. الراهب معنا يوم القيامة ٢٩٦/٤
مساكين القدريّة. أرادوا أن يصفوا الله ـ عزّ وجلّ ـ بعدله فأخرجوه من قدرته ٤٣٤/٢
المستشهد بحدوث الأشياء على أزليّته ٣٠٨/٦
مستشهد بحدوث الأشياء على أزليّته ٧١/٢
مستشهد بكلّيّة الأجناس على ربوبيّته، وبعجزها على قدرته ٢٥٥/٢
مشجت هذا بهذا ٤٥٤/٦
﴿المشكاة﴾ قلب محمّد ﷺ ٢٨٢/٥
المشيّة محدثة ١١٩/٢
المشيّة [والإرادة] من صفات الأفعال ١١٩/٢
مضى الأوّل لسبيله ٣٣٤/٤

معاشر النّاس، الحجّاج معانون ونفقاتهم مخلّفة ۸۶/۴
معاشر النّاس، إنّ الحجّ والصّفا والمروة والعمرة ﴿من شعائر الله...﴾ ۸۵/۴
معاشر النّاس، إنّه إمام من الله، ولن يتوب الله على أحد ۷۶/۴
معاشر النّاس، إنّه ما من قرية إلّا والله مهلكها بتكذيبها ۸۲/۴
معاشر النّاس، قد ضلّ قبلكم أكثر الأوّلين، والله لقد أهلك الأوّلين ۸۲/۴
المعروف بغير كيفيّة. لا يدرك بالحواسّ، ولا يقاس بالنّاس ۲۰۲/۲
المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله ۲۹۶/۳
معك أحد منهم ـ أو: في البيت أحد منهم ـ؟ ۴۳۵/۲
معناه: أنّه يحاسب الخلق دفعةً كما يرزقهم دفعةً ۱۲۴/۷
مقاسمة النّار. أقاسمها قسمةً صحيحةً ۵۷۳/۶
مقتدر بالآلاء، وممتنع بالكبرياء، ومتملّك على الأشياء ۲۵۵/۲
ملائكتي، أنظروا إلى حجّتي في أرضي [على عبادي] ۲۹۲/۴
الملائكة أنّا خلق مخلوقون وأنّه منزّه من الصّفات ۲۴۷/۷
ملعون ملعون من أخّر العشاء إلى تشبيك النّجوم ۴۴۳/۵
ملك يتلألأ وجهه كالشّمس، اسمه رومان ۶۰۲/۶
المليء بفوائد النّعم وعوائد المزيد، وبجوده ضمن عيالة الخلق ۲۸۴/۲
من أحبّ أن يحيى حياتي ويموت موتي ويدخل الجنّة ۱۸۶/۵
من أحبّ أن يحيى حياتي ويموت ميتتي ويدخل الجنّة ۱۰۱/۵
من أحبّ أن يركب سفينة النجاة ويستمسك بالعروة الوثقى ۲۷۸/۷
من أحبّ أن يلقى الله تعالى وقد رفعت درجاته وبدّلت سيّآته حسنات ۷۵/۵
من أحبّ أن يلقى الله ضاحكاً مستبشراً فليتولّ عليّ بن موسى الرّضا ﷺ ۵۹/۵
من أحبّ أن يلقى الله طاهراً ومطهّراً فليتولّ موسى الكاظم ۵۰/۵
من أحبّ أن يلقى الله وهو من الفائزين فليتولّ الحسن العسكريّ ۹۶/۵
من أحبّ أن يلقى الله ويحاسبه حساباً يسيراً فليتولّ عليّاً الهادي ۸۹/۵
من أراد العلم فليأت من بابه ۵۷۹/۳

من أراد الله بدأ بكم، ومن وحّده قبل عنكم ٢٤٧/٧
من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه وإلى نوح في تقواه ..... ٥٠٣/٣؛ ٢٠٠/٤
من الطالب الغالب إلى عليّ بن أبي طالب ٤٧٢/٤
من الطبائع الأربع الّتي هي مركّبة في الإنسان ٥٣٦/٦
من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج، والمسألة في القبر ..... ٦٢٥/٦؛ ٢٤١/٧
من أوصيائي ـ يا سلمان ـ، فمن مات من أمّتي وليس له إمام منهم ٨٤/٣
من أولو الأمر الّذين قرن الله طاعتهم بطاعته؟ ١٢٩/٥
من أراد الله بدأ بكم، ومن وحّده قبل عنكم ٢٤٨/٢
من تشبّه بقوم فهو منهم ٥٨١/٥
من تمسّك بعترتي كان من الفائزين ١٩٩/٥
من جاء بالحسنة أثيب [عليها]، ومن جاء بالسّيّئة ٨٧/٤
من خلق من تربة دفن فيها ..... ٤٥٤/٦، ٤٧٦
من ربّك؟ وما دينك؟ ومن نبيّك؟ ومن إمامك؟ ٦٠٩/٦
من زعم أنّ الله ٥٠٩/١
من زعم أنّ الله تعالى يأمر بالسّوء والفحشاء فقد كذب على الله ٤٥٢/٢
من زعم أنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ فوّض أمر الخلق والرّزق إلى حججه ٣٩٣/٢
من زعم أنّ الله في شيء أو من شيء أو على شيء ..... ١٩٣/٢، ٢٠٧
من زعم أنّ الله يأمر بالسّوء والفحشاء فقد كذب على الله ٤٥٦/٢
منزلة بين منزلتين في المعاصي وسائر الأشياء ٤٦٧/٢
من سرّه أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنّة عدن الّتي غرسها ربّي ١٠١/٥
من سمّانى في مجمع من النّاس فعليه لعنة الله ٤٠٣/٥
من سنّ سنّةً سيّئةً كان له مثل وزر من عمل بها ٤٥٣/٧
من صلّى على محمّد وآل محمّد مائة مرّة قضى الله له مائة حاجة ٣٨٩/٣
من ظنّ أنّ الله يغيّره شيء فقد كفر ٢٣٥/٢
من عبد الله بالتّوهّم فقد كفر ٥٠٧/١

من عبد الله عليّ أمير المؤمنين إلى حذيفة بن اليمان ١٦٢/٣
منعتها «مذ» القدمة، وحتمها «قد» الأزليّة ٣١٥/٢
منعتها «منذ» القدمة، وحمتها «قد» الأزليّة ٢٦٥/٢
من عرف نفسه فقد عرف ربّه ..... ١٩١/١؛ ٥٤/٢؛ ٥٧/٦، ٦١
من عرفه كان مؤمناً، ومن أنكره كان كافراً، ومن أشرك بيعته كان مشركاً ٦٩/٤
من فارق عليّاً فارقني، ومن فارقني فارق الله ـ عزّ وجلّ ـ ١٩٨/٤
من فارقك فقد فارقني ٥٠٤/٣
من فسّر القرآن برأيه فقد كفر ـ أو فليتبوّأ مقعده في النّار ٤٣٧/١
من قال بالتّشبيه والجبر فهو كافر ومشرك ٤٤٢/٢
من قال بالجبر فلا تعطوه من الزّكاة، ولا تقبلوا لهم شهادةً أبداً ٤٣٩/٢
من قال بأنّ الله تعالى لا يعلم الشّيء إلّا بعد كونه فقد كفر ٤٧٣/١
من قال بذلك ودان به فهو مشرك ٢٤١/٢
من قال بذلك ودان به فهو مشرك، وليس في ولايتنا على شيء ٥٥٠/١
من قال ذلك ودان به فهو مشرك، وليس في ولايتنا من شيء ٤٩٣/١
من قال: «كيف؟» فقد شبّهه، ومن قال: «لم؟» فقد علّله ٣٠٥/٢
من قال: «لا إله إلّا الله» وجبت له الجنّة ٢٠٦/٧
من قلوبنا وأنفسنا وألسنتنا ومصافقة أيدينا ٨٨/٤
من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ..... ٥٩٩/٣، ٦٠٠؛ ٢٠/٤، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٥٠، ٥١، ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٤، ٦٥، ٢٢٤؛ ١٢٧/٥
من كنت مولاه فعليٌّ مولاه، أللّهمّ، وال من والاه ..... ٢٦٢/٣، ٥٩٧؛ ٢٢/٤
من كنت مولاه فعليٌّ مولاه، وهو عليّ بن أبي طالب أخي ووصيّي ٧٨/٤
من كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه ..... ١١٥/٣، ٥٨٩، ٥٩٧؛ ٣١٥/٤
من كنت مولاه وأولى به من نفسه فعليٌّ وليّه ٣٣/٤
من كنت وليّه فهذا وليّه ..... ٢٢/٤، ٢٥، ١٢٤
من لم يحسن وصيّته عند الموت كان نقصاً في مروّته وعقله ٥٣١/٣

من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي ٢٤١/٧
من مات بغير وصيّة مات ميتةً جاهليّةً ٥٣١/٣
من مات منكم على فراشه وهو على معرفة حقّ ربّه ٢١٠/٥
من مات ولم يشرك بالله شيئاً ـ أحسن، أو أساء ـ دخل الجنّة ١٢٣/١
من مات ولم يعرف إمام زمانه ٣٣١/٥
من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتةً جاهليّةً ..... ٨٤/٣، ٩٠؛ ٦١/٤، ٣٦٤؛ ١٠٧/٥، ١٥١، ٣٣٠
من مات وليس عليه إمام مات ميتةً جاهليةً ٨٤/٣
من مات وليس في عنقه بيعة لإمام مات ميتةً جاهليّةً ٨٤/٣
من مات وليس في عنقه عهد لإمام مات ميتةً جاهليّةً ٨٤/٣
من مات وليس له إمام مات ميتة الجاهليّة ٨٣/٣
من مات وهو لا يعرف إمام زمانه ماتَ ميتةً جاهليّةً ٨٤/٣
من محمّد رسول الله إلى أكثم بن سيفيّ. أحمد الله إليك ٣٦٩/٥
من نظر في الله كيف هو، هلك ٣٧٩/١
من وراء اليمن واد يقال له وادي برهوت ١١/٧
من يضبط حدود هذا الكلام فقد خصم من خالفه ٢٢٨/٢
الموت والحياة خلقان من خلق الله ٥٢٨/٦
المهديّ من ولد فاطمة ٣٠٨/٥
المهديّ من ولدي، وجهه كالكوكب الدّرّيّ ٣١٢/٥
المؤمن ينظر بنور الله ٢٦٦/٣
النّاس في القدر على ثلاثة أوجه: رجل زعم أنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ ٢٢٧/٢
النّاس معادن كمعادن الذّهب والفضّة ٨٨/٦
ناصرنا بقلبه ويده ولسانه ٥٣٧/٣
ناكبون عن ولايتنا ٣٧٦/٣
نبيّكم خير نبيٍّ، ووصيّكم خير وصيٍّ، وبنوه خير الأوصياء ٨٠/٤
النّجوم أمان لأهلِ السّماءِ، وأهل بيتي أمان لأمّتي ..... ١٧٧/٤؛ ١٩٧/٥

النّجوم أمان لِأهلِ السّماءِ، وأهل بيتي أمان لِأهلِ الأرضِ..... ٢٦/٥
نحن أبواب الله، ونحن الصّراط المستقيم ١٨٨/٧
نحن أسماء الله الحسنى ٥١٩/١
نحن الأعراف ٢٨٨/٧
نحن الأمّة الوسط ٣٦٦/٣
نحن الأمّة الوسط، ونحن شهداء الله على خلقه ٢٨٣/٣
نحن البيوت الّتي أمر الله أن يؤتى أبوابها، نحن باب الله..... ١٣٧/٥
نحن الشّعار والأصحاب والخزنة والأبواب ..... ٢٠/٥، ١٣٨، ٢٠٩
نحن الصّلاة في كتاب الله، ونحن الزّكاة..... ٥١٨/١
نحن أولئك الشّافعون ٢٨١/٧
نحن أهل البيت..... ٣٧٩/٣
نحن شجرة النّبوّة، ومحطّ الرّسالة، ومختلف الملائكة ٢٠٩/٥
نحن ـ والله ـ الأسماء الحسنى..... ٥١٧/١
نحن ـ والله ـ المأذونون لهم... والقائلون صواباً..... ٢٧٨/٧
نحن وجه الله الّذي لا يهلك ١٣٣/٦
نخاف عليكم هول البرزخ ٧/٧
ندعو كلّ قرن من هذه الأمّة بإمامهم ١٤٤/٧
نزل القرآن أرباعاً: ربع فينا، وربع في عدوّنا، وربع في سنن وأمثال ١٧١/٥
نزلت في شيعة عليّ بن أبي طالب ﷺ خاصّةً..... ٢٢٠/٧
نعرفه عرّفه الله الخير كلّه ورضوانه، وأسعده بالتّوفيق..... ٤١١/٥
نعم، أرأيت لو أنّ رجلاً أخذ لبنةً فكسرها ثمّ ردّها في ملبنها ..... ٢٢٨/٦، ٤٩٨
نعم الأب أبوك إبراهيم، ونعم الأخ أخوك عليٌّ، واستوص به..... ٢٩١/٤
نعم، أنا صاحبكم ٢٥٤/٧
نعم، إنّ للمؤمنين خطايا وذنوباً، وما من واحد إلّا يحتاج إلى شفاعة محمّد ﷺ ٢٥٧/٧
نعم، أوسع ممّا بين السّماء والأرض ..... ٣٨٤/٢، ٣٨٩

نعم، تخرجه من الحدّين: حدّ التّعطيل وحدّ التّشبيه ..... ٢١٢/٢، ٢١٥
نعم، حتّى لا يبقى لحم ولا عظم إلّا الطّينة الّتي خلق منها ..... ٢١٨/٦، ٤٧٣
نعم، غير معقول ولا محدود، فما وقع وهمك عليه من شيء ٢١٤/٢
نعم، كما يرى أحدكم الدّراهم إذا ألقيت في ماء صاف ٣٥٥/٧
نعم، لو كشف الغطاء لرأيتهم حلقاً حلقاً محبّين ١٣/٧
نعم، نفس نامية نباتيّة، ونفس حيوانيّة حسّيّة ..... ١٤٥/٦، ٤٧٨
نعم، والله إنّ عندي لعهداً من رسول الله ...، وأنا منه بمنزلة هارون من موسى ٤٦١/٣
نعم، وإنّ رسول الله ﷺ قد دخل الجنّة ورأى النّار لمّا عرج به إلى السّماء ٣٠٠/٧
نعم، ورسول الله ﷺ باليمين ٥٧٤/٦
نعم، وليس ذلك على ما يوجد من المخلوقين ٢٣٣/٢
نعم، ويبعثك ويدخلك جهنّم، فأنزل الله تعالى الآية ٤٧٤/٦
نعم، يا جبرئيل. غداً أفعل ـ إن شاء الله ـ ١٧٤/٣
نعم، يا شيخ، ... فقال الرّجل: والله ما أرى لي من الأجر شيئاً ٣٨٩/٢
نعم، يبعثك ويدخلك جهنّم ٢٠١/٦
نعوذ بالله من عذاب القبر ٦٢٢/٦
نعوذ بالله منها. ما أقلّ ما يفلت من ضغطة القبر ٦٠٦/٦
نعوذ بك من العديلة عند الموت ٥٧٩/٦
النّعيم الّذي أنعم الله به عليكم من ولايتنا وحبّ محمّد وآل محمّد ١٧٥/٧
نور نبيّك، يا جابر ..... ٧٠/٢، ١٠٠
نهر وعدنيه ربّي، عليه خير كثير ٣٣٧/٧
وابعد سفراه، واقلّة زاداه. في سفر القيامة يذهبون ٣٩١/٧
واجعفراه، ولا جعفر لي اليوم. واحمزتاه، ولا حمزة لي اليوم ..... ٣١٣/٤، ٤٩٨
واجعلنا من المتّقين إماماً ١٧٠/٥
الواحد الأحد، الدائم بغير حدٍّ ولا أمد، ولا زوال ولا نفاد ٢٥/٢
الواحد الأحد الصّمد الّذي لم يغيّره صروف الأزمان ٢٦١/٢

واحد لا من عدد، ودائم لا بأمد، وقائم لا بعمد ٢٥٤/٢
وأخرج من فيها، وجدّدهم بعد إخلاقهم، وجمعهم بعد تفرّقهم ٢٢٦/٦
وأدوه إيّاهم دليلهم على أن لا أداة فيه؛ لشهادة الأدوات ٣٠٤/٢
﴿وإذا البحار فجّرت﴾ قال: تحوّل البحار الّتي في حول الدّنيا ٥٢٢/٦
وإذا تصفّحت شعرةً من شعرات قصبه أرتك حمرةً ورديّةً ٢٤٩/١
وإذا كان لربّه عدوّاً فإنّه يأتيه أقبح من خلق الله ٥٨٨/٦
وإذاً لقامت آية المصنوع فيه، ولتحوّل دليلاً بعد أن كان مدلولاً ٢٦٨/٢
واستخلص المجد والثّناء، وتفرّد بالتّحميد، وتوحّد بالتّمجيد ٢٦٤/٢
وإسرافيل صاحب الصّور، الشّاخص الّذي ينتظر منك الإذن وحلول الأمر ٢٣٢/٦
وأشهد أنّ الموت حقٌّ ٥٢٩/٦
وأشهد أنّه الّذي تواضع كلّ شيء لقدرته، وخضع كلّ شيء لهيبته ٧١/٤
واعجبا أن تكون الخلافة بالصّحابة ولا تكون بالصّحابة والقرابة ..... ١١٤/٣، ٢١٨؛ ٣١٦/٤
وأعظم ما هنالك بليّة نزل الحميم ٤٤٥/٧
واعلم أنّ الرّاسخين في العلم هم الّذين أغناهم الله عن الاقتحام ٢٩٩/٢
واعلموا أنّ مجازكم على الصّراط ومزالق دحضه وأهاويل زلله ١٩٤/٧
واعلموا أنّ ولايتنا لا تنال إلّا بالورع والاجتهاد ١٢٦/٧
واعلموا أنّه ليس لهذا الجلد الرّقيق صبر على النّار ..... ٢٢٤/٦؛ ٤١١/٧
واعلموا ـ عباد الله ـ أنّ أهل الشّرك لا تنصب لهم [الـ]موازين ١٥٠/٧
واعلم ـ يا بنيّ ـ أنّه لو كان لربّك شريك لأتتك رسله ٢٢٥/٢
وأقرنوا مع أحجارها وشياطينها ٤١١/٧
وأقول: ما يبدّل القول بأمر الله ربّي ٧٩/٤
واكتحلت أبصارهم بالتّراب فخسفت ٣٤/٧
والأئمّة كلّهم من قريش ١٠٨/٥
والأئمّة من ولده ١٩/٥
والابن ـ وقاه الله ـ لم يزل ثقتنا في حياة الأب رضي الله عنه وأرضاه ٤٠٩/٥

والإرادة محدثة ، وإلّا فمعه غيره ١٢٠/٢
والأرواح مرتهنة بثقل أعبائها ٢٤/٧
والبدن يصير تراباً منه خلق ..... ٤١٨/٦، ٥١١
والحسن أفضل من اللّوح والقلم ٢٦/٥
والحسين أفضل من الحور العين والجنان ٢٦/٥
والحمد لِلّهِ الكائنِ قبل أن يكون كرسيٌّ أو عرش أو سماء ٣١٤/١
والّذي بعثني بالحقّ بشيراً، لا يعذّب الله بالنار موحّداً أبداً ..... ١٢٥/١؛ ٢٤٤/٧
والّذي بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبلةً ولتغربلنّ غربلةً ٣٦٠/٥
والّذي نفس ابن أبي طالب بيده، لألف ضربة بالسّيف على الرّأس أهون من موت ٥٦٤/٦
والّذي نفسي بيده، قد نزلت بالإسلام نازلة وفتنة عظيمة ..... ٥٩٣/٤، ٦٠٠
والّذي نفسي بيده، لتركبنّ سنن الّذين قبلكم حذو النّعل بالنّعل ٤٧٠/٣
﴿والّذين كفروا وكذّبوا بآياتنا أولئك أصحاب الجحيم﴾ هم الذين قاسم عليهم النار ٢٦٨/٧
والرّوح جسم رقيق قد ألبس قالباً كثيفاً، وليس بمنزلة السّراج الّذي ذكرت ٦٦/٦
والسّماوات مطويّات بيمينه كطيّ السّجلّ للكتب، والعباد على الصّراط ١٩٥/٧
والقرآن هو الثّقل الأكبر ٧٨/٤
والله أكبر من كلّ شهيد ٨٨/٤
والله الأكبر الحليم [العليم] الّذي له في كلّ صنف من غرائب ..... ١١٣/١، ٢٦٨
والله الشّفاعة، والله الشّفاعة ٢٥٠/٧
والله إنّي لأحبّ ريحكم وأرواحكم، فأعينونا بورع واجتهاد ١٢٦/٧
والله لا تمضي الأيّام واللّيالي حتّى يرزقني الله ولداً ذكراً ٧٧/٥
والله لا يبغضني عبد أبدا يموت على بغضي إلّا رآني ٥٧٤/٦
والله لا يدخل قلب رجل الإيمان حتّى يحبّهم لِلّهِ ولِقرابتِهم مِنّي ١٦٧/٥
والله لقد بايع النّاس أبا بكر وأنا أولى النّاس بهم منّي بقميصي هذا ٣٥١/٤
والله لقد حذفوا أوّل الحديث. إنّ رسول الله ﷺ مرّ برجلين يتسابّان ٣٩٣/٦
والله نور لا ظلام فيه، وحيٌّ لا موت فيه ..... ٤٥٦/١؛ ١٩/٢

والمرء قد غلقت رهونه بها ٥٦٠/٦
والمعنى: أنّه يكون فيكم ما كان فيهم، ويجري عليكم ٤٦٩/٣
وإلى اللّحم الّذي قد أكلته السّباع من هيهنا وهيهنا ٥١١/٦
وأمّا الخبير فالّذي لا يعزب عنه شيء [ولا يفوته] ٤٥٢/١
وأمّا «الدّال» فدليل على دوام ملكه، وأنّه ـ عزّ وجلّ ـ دائم ٣٤٥/٢
وأمّا «الصّاد» فدليل على أنّه ـ عزّ وجلّ ـ صادق وقوله صدق ٣٤٥/٢
وأمّا الصّراط في الآخرة فهو طريق المؤمنين إلى الجنّة ١٩٢/٧
وأمّا «الميم» فدليل على ملكه، وأنّه الملك الحقّ ٣٤٥/٢
﴿وأمّا إن كان من المكذّبين الضّالّين * فنزل من حميم﴾ يعني: في قبره ٦٣٠/٦
وأمّا أهل المعصية فإنّ لهم شرّ الدّار، وغلّ الأيدي إلى الأعناق ٣٩٤/٧
وأمّا أهل المعصية فخذلهم في النّار ٤٠٦/٧
وأمّا صعود فجبل من صفر من نار وسط جهنّم ٤٠٤/٧
وأمّا قوله ـ عزّ وجلّ ـ: ﴿وما كان لنفس أن تؤمن إلّا بإذن الله﴾ فليس ذلك ٤٧٠/٢
وأمّا وجه ربّك فأينما تولّوا فثمّ وجه ربّك ٤٤٧/٣
وأمددت بليلة القدر فضلاً ٥٧٣/٦
وأنا آخر الوصيّين شربت منه ٢٩٦/٤
وأنا أفضل من السّماوات والأرض ٢٦/٥
وأنا دار الحكمة وعليٌّ بابها ٥٠٤/٣
وأنا فاعل ذلك ـ إن شاء الله ـ ١٦٥/٣
وإنّ المعيشة الضّنك الّتي حذّر الله منها عدوّه ٦١٣/٦
وأنّ الموت حقٌّ ٥٢٩/٦
وأنا محمّد نبيّك وصفيّك ٥٤٣/٣
وأنا مدينة الجنّة وعليٌّ بابها ٥٠٤/٣
وأنا نقطة تحت باء «بسم الله» ٤٧٩/٤
وأنت الله لا إله إلّا أنت الّذي أنشأت الأشياء من غير سنخ ٣١٦/١

وأنت الله لا إله إلّا أنت. كنت إذ لم تكن سماء مبنيّة ..... ٦٩/٢؛ ٣٠٧/٦
وأنت أولى بسيّآتك منّي ..... ٤٠٣/٢، ٤٥٤
وإن شئت قلت في الجرادة: أن خلق لها عينين حمراوين ٢٢٩/١
وأنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال، وأرساها على غير قرار ٢٧٤/٢
وانظر إلى العظام كيف ننشزها ثمّ نكسوها لحماً﴾، فجعل ينظر إلى العظام ٥١١/٦
وإن كانوا جميعًا فتشتّتوا، وإلّا فافترقوا ٣١/٧
﴿وإنّك لتهدي إلى صراط مستقيم﴾: إنّك لتأمر بولاية أمير المؤمنين ﷺ ١٨٩/٧
وإن كنت من الأشقياء فامحني من الأشقياء واكتبني من السّعداء ٤٨٣/٢
وإنّ للموت لغمرات هي أفظع من أن تستغرق بصفة ..... ٥٦٤/٦؛ ٣٧/٧
وإنّما الأئمّة قوّام الله على خلقه، وعرفاؤه على عباده ٢١٠/٥
وإنّما سمّي الله بالعلم بغير علم حادثٍ علم به الأشياء ٤٥٢/١
وإنّه ـ سبحانه ـ يعود بعد فناء الدّنيا، وحده لا شيء معه ١٢١/٦
وأنّه لمّا قتل ما قتل من بني إسرائيل أخرج إرميا على حمار ٥١١/٦
وإنّه ليخرج من صلب الحسين أئمّة أبرار أمناء معصومون ١١٢/٥
وإنّه ليعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب من الرّحى ٣٢٧/٤
وإنّه يعود ـ سبحانه ـ بعد فناء الدّنيا وحده ..... ٣١٥/١؛ ٢٨٠/٢
وإنّي متكلّم بعدة الله وحجّته ٥٤٨/٦
وأومن به وملائكته وكتبه ورسله. أسمع أمره ٧٢/٤
وإياب الخلق إليكم، وحسابهم عليكم ..... ٥٢٦/١؛ ١٤٣/٧
وأين المستضعفون؟ ٢٩٥/٧
وأدخلا الجنّة من أحبّكما ـ، وذلك قول الله تعالى: و﴿ألقيا في جهنّم كلّ كفّار عنيد﴾ ٢٦٣/٧
وأمّا الردّ على من أنكر الثّواب والعقاب في الدّنيا بعد الموت ٩/٧
وأنت الله لا إله إلّا أنت. كنت إذ لم تكن سماء مبنيّة ٣١٤/١
وبالعدل قامت السّماوات والأرضون ٢٤٧/٧
وبالمقامع يضربون، والملائكة الغلاظ [الشّداد] لا يرحمون ٤١٢/٧

وبطل قول من زعم أنّه كن قبله أو كان معه شيء ٨٨/٢
وبعد عن ملاحظة العيون، وعلم بما كان قبل أن يكون ٤٦٢/١
وبقي إرميا ميّتاً مائة سنة، ثمّ أحياه الله تعالى ٥١١/٦
وتبقى وحدك كما كنت وحدك، علمت ما كان قبل أن يكون ..... ٤٦٣/١؛ ٨٦/٢
﴿وتصلية جحيم﴾ يعني: في الآخرة ٦٣٠/٦
وتقطّعت الألسنة في أفواههم بعد ذلاقتها ٣٤/٧
وتكاءدنا ضيق المضجع، وتوارثنا مساكن الوحشة ٣٣/٧
وتهكّمت علينا الرّبوع الصّموت ٣٤/٧
وتؤمن بعذاب القبر، ومنكر ونكير، والبعث بعد الموت ١٩٥/٧
وجعل لهم من الصّفيح أكنان ٢٦/٧
﴿وجنّة نعيم﴾ يعني: في الآخرة ٦٣٠/٦
وجود الأفاعيل الّتي دلّت على أنّ صانعها صنعها ٩٩/١
وجود السّبيل إلى إتيان ما أمروا به وترك ما نهوا عنه ..... ٤٤٧/٢، ٤٦٩
وجهه كالكوكب الدّرّيّ ..... ٣١٠/٥، ٣٩٩
وحار في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير، وانقطع دون الرّسوخ في علمه ٢٥٨/٢
وحياة لا موت فيه، وعلم لا جهل فيه، وحقّ لا باطل فيه ١٩/٢
وذلك أنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق الإنسان من سلالة ـ وهي النّطفة ـ ٤٧٩/٦
وسألت ـ رحمك الله ـ عن الاستطاعة للفعل، فإنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ خلق العبد ٤٢٩/٢
وسبحان الّذي ليس له أوّل مبتدأ، ولا غاية منتهى ٢٥٩/٢
وسلكوا في بطون البرزخ سبيلاً ٣٠/٧
وسيأتي من يدّعي المشاهدة قبل خروج السّفيانيّ والصّيحة ٤٦٠/٥
وصارت الأجساد شحبةً بعد بضّتها ٢٤/٧
وصلّى الله على محمّد النّبيّ وآله، وسلّم تسليماً كثيراً ٥٣٥/١
وضع حرفاً مكان حرف ٤٤٠/١
وضع عن أمّتي تسعة ٤٣٠/٢

وضماراً لا يوجدون ٣٠/٧
وطفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذّاء، أو أصبر على طخية عمياء ٣٣٠/٤
وظهرت في بدائع الّذي أحدثها آثار حكمته ٢٩٣/٢
وعاث في كلٍّ جارحة منهم جديد بلى سمّجها ٣٤/٧
وعاض على يديه، وصافق بكفّيه، ومرتفق بخدّيه ٥٩٧/٦
وعزّ وجلّ عن مجاورة الشّركاء، فليس له في ما خلق ضدٌّ ٢٦٤/٢
وعليٌّ مع القرآن والقرآن معه ٥٠٤/٣
وفات لعلوّه على أعلى الأشياء مواقع وهم المتوهّمين ٢٨٨/٢
وفتق نور الحسين فخلق منه الجنان وحور العين ٢٨٣/٧
﴿وفي الآخرة﴾: عند الموت ٥٤٧/٦
وقد ارتسخت أسماعهم بالهوامّ واستكبّت ٣٤/٧
وقد رجع إلى الدّنيا ممّن مات خلق كثير، منهم أصحاب الكهف ١٧٥/٦
وقد غودر في محلّة الأموات رهيناً ٢٣/٧
وقد فوّض الله -عزّ وجلّ- إلى نبيّه أمر دينه ٣٩٥/٢
وقد وفيت بها وتظاهرت على وليّ الله أنت وأصحابك، فأبشر بالنار ١٨٣/٣
وقد هتكت الهوامّ جلدته ٢٤/٧
وقد يئست من استنباط الإحاطة به طوامح العقول ٢٥٣/٢
وقد يتحسّر من ريشه ويعرى من لباسه، فيسقط تترى وينبت تباعاً ٢٤٨/١
وقع العلم على المعلوم ٣٩٤/١
وقلت: إنّي كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتّى أبايع ٣٧٨/٤
وقوله -عزّ وجلّ-: ﴿لم يلد ولم يولد﴾ يقول: لم يلد -عزّ وجلّ- ٣٤٧/٢
وكان الله حيّاً بلا حياة حادثة ٣١٩/١
وكان الله عزّ وجلّ ربّنا ولا معلوم، فلمّا أحدث الأشياء وكان وقع العلم ٤٩٥/١
وكان الله ولا شيء غيره ٣١٨/١
وكان عليماً قبل إيجاد العلم والعلّة ٤٦٢/١

وكأنّه لم يسمع تبرّي التّابعين من المتبوعين وهم يقولون ٢٩٦/٢
وكلّاً شرعت له شريعةً، ونهجت له منهاجاً ٥١٥/٢
وكلّ صانع شيء فمن شيء صنع، والله لا من شيء صنع ما خلق ٢٦١/٢
وكلّ عالم فمن بعد جهل تعلّم، والله لم يجهل ولم يتعلّم ٤٥٣/١
وكلّهم من قريش ..... ٢١٣/٥، ٢١٦
وكيف ولو اجتمع جميع حيوانها ـ من طيرها وبهائمها ـ ٢٧٨/٢
وكيف يوصف بالأشباح وينعت بالألسن الفصاح من لم يحلل في الأشياء ٢٠٢/٢
ولئن عميت أبصارهم وانقطعت أخبارهم لقد رجعت فيهم أبصار العبر ٣٣/٧
ولا أمره بشيء إلّا وقد علم أنّه يستطيع فعله ٣٥٨/٢
ولا تأخذه في الله لومة لائم ٧٦/٤
ولا تخرق إلى ذي العرش ٢٩٢/٢
ولا تدركه الحواسّ فتحسّه، ولا تلمسه الأيدي فتمسّه ٢٧٠/٢
ولا جعفر لي اليوم، ووا حمزتاه، ولا حمزة لي اليوم ٣٦١/٤
ولا كان له أين، ولا كان في شيء، ولا كان على شيء ٢٠٧/٢
ولا كفؤ له فيكافئه، ولا نظير له فيساويه ٢٧٧/٢
ولا للاستعانة بها على ندٍّ مكاثر، ولا للاحتراز بها من ضدٍّ مشاور ٢٨١/٢
ولا يتعارفون لليل صباحاً ولا للنّهار مساءً ٣٢/٧
ولا يحفلون بالرواجف، ولا يأذنون للقواصف ٣١/٧
ولا يحول ولا يزول، ولا يجوز عليه الأفول ١٩٢/٢
ولا يستطيعون ذبّها ولو أجلبوا بجمعهم ٢٨٠/٢
ولا يستعتب من سيّء زللها ٢٤/٧
ولا يسمع رجع كلامهم ٥٦٠/٦
ولا يشغلهم عن تسبيحك الشّهوات، ولا يقطعهم عن تعظيمك ٢٧١/١
ولا يقاس بآل محمّد من هذه الأمّة أحد ٢٠٨/٥
ولا يقال له حدٌّ ولا نهاية، ولا انقطاع ولا غاية، ولا أنّ الأشياء تحويه ٢٧٠/٢

ولا يكون بينها وبينه فصل، ولا له عليها فضل ٢٧٣/٢
ولا يوصف بشيء من الأجزاء، ولا بالجوارح والأعضاء ..... ١٨٥/٢، ٢٧٠
ولداي هذان سيّدا شباب أهل الجنّة، وأبوهما خير منهما ١٦/٥
ولذلك خلقت الدّنيا والآخرة والحياة والموت والطاعة والمعصية ٥٢٨/٦
ولقد عجبت من صبرك ملائكة السّماوات ١٠٩/٧
ولقد مررنا مع رسول الله ﷺ بجبل، فإذا الدّموع تخرج من بعضه ٣٨٦/٧
ولقد نبّأني اللّطيف الخبير أنّه يخرج من صلب الحسين ١١٢/٥
ولك الحمد قبل أن تخلق شيئاً من خلقك، وعلى بدء ما خلقت ..... ٨٤/٢؛ ٣٠٩/٦
ولكان عنده من ذخائر الإفضال ما لا تنفده مطالب السّؤال ٢٨٥/٢
ولكنّه القديم في ذاته، وما سوى الواحد متجزٍّ، والله الواحد ..... ٥٨/٢؛ ٦٣/٦
ولكنّي أسففت إذ أسفّوا، وطرت إذ طاروا ٣٤٣/٤
ولكنّي -والله- أتخوّف عليكم في البرزخ ٧/٧
ولم تحط به الصّفات فيكون بإدراكها إيّاه بالحدود متناهياً ٢٨٨/٢
ولم نجد من كرب فرجاً، ومن ضيق متّسعاً ٣٤/٧
ولم يزل الله عليماً سميعاً بصيراً. ذات علّامة سميعة ٤١٥/١
ولم يستصعب إذ أمر بالمضيّ إلى إرادته ٢٩٤/٢
ولم يقولوا بقول أهل النّار؛ فإنّ أهل النّار قالوا ٤٣٦/٢
﴿ولم يولد﴾: لم يتولّد من شيء ولم يخرج منه شيء ٣٤٨/٢
ولو حدّ له وراء إذاً حدّ له أمام، ولو التمس له التّمام ٣١٨/٢
ولو فكّروا في عظيم القدرة وجسيم النّعمة لرجعوا إلى الطّريق ..... ١١٢/١، ٢٢٦
ولولاه لما قام عمود الدّين ٥١٣/٣
وله في موضع العرق قنزعة خضراء موشّاة ٢٤٧/١
وليس بينه وبين معلومه علم غيره ٢٤٤/٢
وليس فناء الدّنيا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها واختراعها ٢٧٨/٢
وليس في عنقه بيعة لإمام ٨٦/٣

وليس في عنقه عهد لإمام ٨٦/٣
وليغتنم كلٌّ منكم صحّته قبل سقمه، وشبيته قبل هرمه ٢١/٧
وما اختلف عليه دهر فتخلّف منه الحال، ولو وهب ما تنفّست عنه ٢٨٥/٢
وما تقذف به السّباع والهوامّ ..... ٤١٩/٦؛ ٥١١
وما جبر الله أحداً من خلقه على معصيته ٤٤٦/٢
وما ذرأ من اختلاف صور الأطيار الّتي أسكنها أخاديد الأرض ٢٤٢/١
ومع فتق سمعه خطٌّ كمستدقّ القلم في لون الأقحوان أبيض ٢٤٨/١
ومقدّمكم أمام طلبتي ٤٩٩/١
وملك الموت وأعوانه، ومنكر ونكير ورومان فتّان القبور ٦٠٣/٦
وملك لم يزل له القدرة والملك ٣١٤/١
ومن أعجبها [خلقاً] الطّاوس الّذي أقامه في أحكم تعديل ٢٤٣/١
ومن بايع فإنّما يبايع الله ٨٨/٤
ومن رزقه الله حبّ الأئمّة من أهل بيتي ١٢٨/٧
ومن زعم أنّ المعاصي بغير قوّة الله فقد كذب على الله ..... ٣٨١/٢، ٤٠٢، ٤٦٧
ومن شكّ في ذلك فهو كافر ٧٦/٤
ومن لطائف صنعته وعجائب خلقته ما أرانا من غوامض الحكمة ٢٥٥/١
ومن لم يعرف إمام زمانه ٨٦/٣
ومنهم من يحاسب على النقير والقطمير، ويصير إلى عذاب السّعير ١٥٩/٧
ومن يعص الله ورسوله يعاين عسر الحساب لدى اللّقاء ١٣٢/٧
ونار شديد كلبها، عال لجبها، ساطع لهبها ٣٩٤/٧
وناظر قلب اللّبيب به يبصر أمده، ويعرف غوره ونجده ٣٦٩/٤
ونحن أصحاب الأعراف: أنا وعمّي، وأخي ٢٩٠/٧
ونشهد أن لا إله غيره، وأنّ محمّداً عبده ورسوله ٢١٠/٥
﴿ونضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلَم نَفس شَيئاً﴾، فَهوَ ميزان العَدل ١٥١/٧
ونظرت إليه الحتوف من كثب، فخالطه بثّ لا يعرفه ٣٦/٧

ووال من والاهم، وعاد من عاداهم ٢٧٢/٧
وهبني صبرت على عذابك، فكيف أصبر على فراقك؟ ٤٢٠/٧
وهم القدريّة الّذين يقولون: لا قدر، ويزعمون أنّهم قادرون ٤٣١/٢
وهمدت القلوب في صدورهم بعد يقظتها ٣٤/٧
وهو البديء الّذي لم يكن شيء قبله، والآخر الّذي ليس شيء بعده ٢٩٢/٢
وهو القديم، وما سواه مخلوق محدث ٣١٠/٦
وهو وليّكم [من] بعد الله ورسوله ٧٤/٤
ويبعثك ويدخلك في النّار ١٩٠/٦
ويحك، هي هي وهي غيرها ..... ٢٢٨/٦، ٢٤٧، ٢٦٥، ٤٩٨
ويحك -يابن آدم الغافل [وليس بمغفول عنه]- ٦٢٨/٦
ويحك، يا جريريّ. فأنا طبيب الأطبّاء، ورأس العلماء ٢٥٢/٥
ويقول إسرافيل في ندائه: أيّتها العظام البالية واللحوم المتقطعة ٤٧٤/٦
ويكثر العثار ٣٣٩/٤
ويكون أولى النّاس من أنفسهم، وأشفق عليهم من آبائهم وأمّهاتهم ٤٨٥/٣
الويل، ثمّ الويل لمن دخل النّار ٣٩١/٧
ويلك، إنّما يقال لشيء لم يكن فكان: متى كان؟ ١٩٣/٢
ويلك، لم أكن أعبد ربّاً لم أره ١٢٠/١
ويل لقوم تركوا قولي بالكلام، وذهبوا إلى ما يريدون به ٥٣٧/٣
وينفخ في الصّور فيفزع من في السّماوات ومن في الأرض ٤٤٥/٧
هاتان الآيتان في غير أهل الخلود من أهل الشّقاوة والسّعادة ٤٤٠/٧
هذا أخي ووليّي، وناصري وصفيّي ١٠٨/٤
هذا المهديّ، وهذا الهاديّ ١٧٤/٤
هذا روح القدس الموكّل بالأئمّة ﷺ يوفّقهم ويسدّدهم ٣٩٤/٥
هذا صاحبكم من بعدي وخليفتي عليكم ٤٠٤/٥
هذا عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين وإمام المتّقين ١٤٤/٤

هذا محمّد رسول الله، وهذا عليٌّ سيف الله ١٧٤/٤
هذا محمّد سيّد الأنبياء، وهذا عليٌّ سيّد الأوصياء ١٧٤/٤
هذا مولى كلّ من أنا مولاه. أللّهمّ، وال من والاه ٢١/٤
هذا مولى كلّ مؤمن ومؤمنة ٢٣/٤
هذان ريحانتاي ١٦/٥
هذه الآية جرت في ولد الحسين ...، فنحن أولى بالأمر ١٤٠/٥
هذه المسألة مسألة رجل على غير السّنّة ١٨١/٢
هذه في الّذين يخرجون من النّار ..... ٤٣٤/٧، ٤٤٠
هذه هديّة من الطّالب الغالب إلى عليّ بن أبي طالب ٤٧١/٤
هكذا تداركوا الذّنوب كما تداركه بهلول ٢٣٠/٧
هلمّ فلنصرخ معاً؛ فإنّي ما زلت مظلوماً ٣٦١/٤
هل من مناص أو خلاص، أو معاذ أو ملاذ ٥٩٦/٦
هل يجبر عباده على المعاصي؟ ٤٣٧/٢
هل يعرف أو يوصف أو يعلم أو يفهم شأن من هو نقطة الموجودات ٢٨٠/٤
هل يغفر الذّنب العظيم إلّا الرّبّ العظيم؟ ٢٣٠/٧
هم أصحاب الصّحيفة الّتي كتبوا على مخالفة عليٍّ ﷺ ١٨١/٣
هم عليّ ابن أبي طالب وأحد عشر من أولاده المعصومين ٢٢٤/٥
هم عيش العلم وموت الجهل، تخبركم حلمهم عن علمهم ٢١١/٥
هم موضع سرّه...، وعيبة علمه، وموئل حكمه ١٣٧/٥
هنيئاً لك، يا عليّ ٥٤٦/٣
هنيئاً لك ـ يا نجمة ـ كرامة ربّك ٦٢/٥
﴿هو اجتباكم﴾ أي: اختاركم لدينه، وإيّانا عنى ١٧١/٧
هو الأوّل الّذي لا شيء قبله ..... ٣١٨/١؛ ٨٥/٢؛ ٣١٠/٦
هو الّذي لا يهتدي حيلةً إلى الكفر فيكفر، ولا يهتدي سبيلاً إلى الإيمان ٢٩٤/٧
هو الّذي وعدني به رسول الله ٤٤٧/٣

هو الظّاهر عليها بسلطانه وعظمته، والباطن لها بعلمه ومعرفته ٢٧٦/٢
هو العقاب، يا عمرو. إنّه من زعم أنّ الله ـ عزّ وجلّ ـ قد زال من شيء ٢٣٣/٢
هو الله القديم الّذي لم يزل، والأسماء والصّفات مخلوقات ١٦٧/٢
هو المفني لها بعد وجودها حتّى يصير موجودها كمفقودها ١٢٠/٦
هو المقام الّذي أشفّع لأمّتي ٢٣٨/٧
هو ـ تبارك وتعالى ـ أجلّ وأعظم من أن يتولّى ذلك بنفسه ٥٣٤/٦
هو سميع بصير، سميع بغير جارحة وبصير بغير آلة ..... ٥٤٨/١؛ ٢٤٠/٢
هو للمؤمن كالطّيب، ريح يشمّه فينعس لطيبه ..... ٥٣١/٦، ٥٥٢
هي الّتي إذا وقعت في الرّحم فاستقرّت فيه مائة وعشرين [يوماً] ٤٧٩/٦
هي عنده في علمه، وهو مستحقّها ٤٧٤/١
هي قلّة الحساب وكثرته ..... ؟ ١٥٦/٧
هيهات، تلك شقشقة هدرت ٣١٨/٤
هيهات، هيهات، لا يكون فرجنا حتّى يغربلوا ٣٦١/٥
هيهات، هيهات، يابن عبّاس. تلك شقشقة هدرت ثمّ قرّت ..... ٣٢٣/٤، ٣٥٠
هي هي، وحدث تغيّر آخر، والأصل واحد ٤٩٨/٦
يا أبا الغيث، أدركني. يا عليّ، أدركني. أدركني، يا عليّ ٤٨٨/٤
يا أبا القاسم، هذا ـ والله ـ دين الله الّذي ارتضاه لعباده ..... ٣٢٠/١؛ ١٨٦/٢
يا أبا ذرّ، حاسب نفسك قبل أن تحاسب ١٣٢/٧
يا أبا ذرّ، فاطمة بضعة منّي. من آذاها فقد آذاني ١٨٣/٥
يا ﴿ابن أمّ إنّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني﴾ ..... ٣١٣/٤، ٣٦١، ٤٩٨
يا أحمد، أنا شيء لا كالأشياء. لا أقاس بالنّاس ولا أوصف بالشّبهات ٢٩٣/٤
يا أخا بني أسد، إنّك لقلق الوضين، ترسل في غير سدد ٣٧٢/٤
يا أسمع السامعين ويا أبصر الناظرين ويا أسرع الحاسبين ٥٣١/١
يا أعرابيّ، إنّ القول في أنّ الله واحد على أربعة أقسام ١٦٢/٢
يا الله، لك الحمد ٢٦٠/١

يا إله الحقّ، أنت الحقّ وقولك الحقّ. يا الله، يا حقّ..... ۲۵۹/۱
يا أمير المؤمنين، أنت إمام أمّتي وخليفتي عليها بعدي..... ۲۷۲/۷
يا بريدة، ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟..... ۴۲/۴، ۵۴
يابن آدم، أطعني حتّى أجعلك مثلي..... ۳۶۶/۷
يابن أبي قحافة، أفي كتاب الله أن ترث أباك ولا أرث أبي؟..... ۴۰۸/۴
يابن أبي قحافة ويا عمر، بايعا عليّاً بالولاية من بعدي..... ۱۷۴/۳
يابن الأزرق، أصف إلهي بما وصف به نفسه، وأعرّفه بما عرّف به نفسه..... ۱۶۴/۲
يابن أبي العوجاء، أمصنوع أنت، أم غير مصنوع؟..... ۹۷/۱
يابن دلف، إنّ الجسم محدث، والله محدثه ومجسّمه..... ۹۱/۲
يابن عبّاس، تلك شقشقة هدرت..... ۳۱۸/۴
يابن عبّاس، عليك بعليّ بن أبي طالب؛ فإنّ الحقّ ينطق على لسانه..... ۲۶۲/۷
يابن مسعود، إذا كان يوم القيامة يقول الله ـ عزّ وجلّ ـ لي ولعليّ: أدخلا الجَنّةَ..... ۲۷/۵
يابن مسعود، إنّ الله تعالى خلق ثمان جنان..... ۳۲۹/۷
يابن مسعود، إنّ الله تعالى خلقني وعليّاً والحسن والحسين من نور عظمته..... ۲۶/۵
يابن نباتة، لو كشف لكم لرأيتم أرواح المؤمنين في هذا الظّهر..... ۱۰/۷
يابن وكيدة، ليس لك إلى ذلك سبيل..... ۲۴۱/۵
يا بني عبد المطّلب، إنّ الرائد لا يكذب أهله..... ۱۷۷/۶
يا بهلول! أبشر؛ فإنّك عتيق الله من النّار..... ۲۲۹/۷
يا جابر، إذا كان يوم القيامة بعث الله ـ عزّ وجلّ ـ الأوّلين والآخرين لفصل الخطاب..... ۲۷۸/۷
يا جابر، إنّ الله أوّل ما خلق خلق محمّداً وعترته الهداة المهديّين..... ۷۷/۲
يا جابر، خلقه الله، ثمّ خلق منه كلّ خير..... ۷۰/۲
يا جابر، كان الله ولا شيء غيره، فأوّل ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً... ۷۶/۲؛ ۳۰۹/۶، ۳۱۱
يا جابر، لقد سألت عن أمر جسيم لا يتحمّله إلّا ذو حظٍّ عظيم..... ۳۰/۶
يا جابر، هذه روضة من رياض الجنّة لنا ولشيعتنا..... ۲۵۳/۵
يا جابر، هم خلفائي وأئمّة المسلمين..... ۵۹۲/۳؛ ۱۲۸/۵

يا جندل، أسلم بيد محمّد، واستمسك بأوصيائه من بعده ١٩١/٥
يا حبّة، إن هو إلّا محادثة مؤمن أو مؤانسته ١٣/٧
يا حبيبي ويا سيّد رسلي ويا أوّل مخلوقاتي ويا آخر رسلي ٣٦٧/١
يا حذيفة! فإنّ الله لهم بالمرصاد، وسيمهلهم قليلاً ١٧٥/٣
يا حسين، أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمّة. تسعة من ولدك أئمّة أبرار ١٨٣/٥
يا حسين، أنت الإمام ابن الإمام أخو الإمام. تسعة من ولدك أئمّة أبرار ١٨٣/٥
يا ذا الّذي كان قبل كلّ شيء ثمّ خلق كلّ شيء ..... ٣١٨/١، ٣١٩؛ ٩٠/٢
يا ذا الّذي [كان] قبل كلّ شيء ثمّ خلق كلّ شيء ٣١٠/٦
يا ربّ، أسألك بحقّ محمّد وعليٍّ وفاطمة والحسن والحسين إلّا تبت عليّ ٢٢٣/٤
يا ربّ، انتصر لي من قاتله ٢٧٦/٧
يا ربّ، ومن ذرّيّتي أئمّة مثلي؟ ..... ٣٢٦/٣؛ ١١١/٤
يا سعد، آل محمّد ﷺ الأعراف. يا سعد، لا يدخل الجنّة إلّا من يعرفهم ٢٨٩/٧
يا سلمان، أنا الّذي كتب اسمي على العرش فاستقرّ ٥١٩/١
يا شقيق، لم تزل رحمة الله علينا أهل البيت سابغةً ٥٣/٥
يا شيخ، لا تخلو من ثلاث: إمّا أن تكون من الله ٤٤١/٢
يا عالم الخفيّات ويا كاشف البليّات ٢٥٩/١
يا عالم السّرّ والنّجوى، يا الله ٢٦٠/١
يا عباد الله، ما بعد الموت لمن لا يغفر له أشدّ ٥٩٤/٦
يا عبد الرّحمن، إنّ الله تعالى قبض نبيّه ﷺ وأنا يوم قبضه ٣٥٥/٤
يا عزيز، يا جبّار، يا متكبّر، يا الله ٢٦١/١
يا عليّ، احمل عليهم ١٩٣/٤
يا عليّ، إذا كان يوم القيامة أقعد أنا [وأنت] وجبرئيل على الصّراط ١٩٢/٧
يا عليّ، الصّبر، الصّبر، حتّى ينزل الأمر، ولا حول ولا قوّة إلّا بالله ٥٠٣/٤
يا عليّ، أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى ١٥١/٤
يا عليّ، إنّ الله احتجّ في الإمامة بمثل ما احتجّ في النّبوّة ٨١/٥

يا عليّ، إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ كان ولا شيء معه ..... ۷۱/۲، ۹۹
يا عليّ، أنت أخي وصفيّي ووزيري وأميني ۲۲۶/۴
يا عليّ، أنت أخي ووارث علمي وقاضي ديني ۳۳۲/۴
يا عليّ، أنت أخي ووصيّي ووارثي وقاضي ديني ..... ۵۲۲/۳، ۵۳۱
يا عليّ، أنت أوّل من ينشقّ عنه القبر معي ۱۹۴/۷
يا عليّ، أنت أوّلهم ..... ۳۴۹/۳، ۵۹۲؛ ۱۱۲/۴، ۱۱۹؛ ۱۲۸/۵
يا عليّ، أنت سيّد المسلمين وإمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين ۱۹۵/۴
يا عليّ، أنت سيّد المسلمين ويعسوب الدّين ۲۳۳/۱
يا عليّ، أنت منّي بمنزلة هارون من موسى ..... ۴۶۶/۳؛ ۱۴۴/۴، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۲۷
يا عليّ، أنت يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الكفّار ۲۳۳/۱
يا عليّ، إنّك منارة الأنام وغاية الهدى، وبك يهتدي المهتدون ۱۵۱/۵
يا عليّ، إنّك والأوصياء من بعدك أعراف بين الجنّة والنّار ۲۸۹/۷
يا عليّ، بك يهتدي المهتدون بعدي ..... ۵۶۲/۳؛ ۱۵۲/۵
يا عليّ، تختّم باليمين ۱۷۳/۴
يا عليّ، خلقت أنا وأنت من نور الله تعالى ..... ۳۹۴/۳؛ ۱۲۸/۴
يا عليّ، سلّمت عليك ملائكة الله وسكّان سماواته بإمرة المؤمنين ۱۶۵/۳
يا عليّ، علّمت الاسم الأعظم ۳۳۲/۲
يا عليّ، لا يحبّك إلّا مؤمن، ولا يبغضك إلّا منافق ..... ۵۰۵/۳، ۵۱۵؛ ۱۹۹/۴، ۳۸۹
يا عليّ، لا يعرفك إلّا الله وأنا، ولا يعرفني إلّا الله وأنت ۵۳۴/۱
يا عليّ، لولا أنّي كنت خاتم الأنبياء لكنت شريكاً في النّبوّة ۱۱۸/۴
يا عليّ، لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوّاء ولا الجنّة ولا النّار ۲۴۶/۷
يا عليّ، من ترك الخمر لله سقاه الله من الرّحيق المختوم ۳۳۶/۷
يا عليّ، هذا النّهر لي ولك ولمحبّيك من بعدي ۳۳۷/۷
يا عمّ، اتّق الله ولا تدّع ما ليس لك بحقٍّ ۲۴۶/۵
يا فلان، أنت سبط فلان، خذ ناقتك ۴۱۹/۳

يا قيس، إنّ مع العزّ ذلاً، وإنّ مع الحياة موتاً ٦٠٣/٦
يا كافي موسى فرعون، اكفني شرّه. يا دائم، يا دائم ٤٨/٥
يا كامل، هذا لِلهِ ـ عزّ وجلّ ـ، وهذا لكم ..... ٩٧/٥، ٢٨١
يا كميل، إنّما هي أربعة: النامية النباتيّة، والحسّيّة الحيوانيّة ٥٥/٦
يا كميل، أولئك خلفاء الله في أرضه ٨٣/٣
يا كميل، وأيّ الأنفس تريد أن أعرّفك؟ ١٤٤/٦
يا لِلهِ ولِلشّورى ٣٤٣/٤
يا ليت السّباع مزقت لحمي، وليت أمّي لم تلدني ولم أسمع بذكر النّار ٣٩١/٧
يا ليل، أدبر، فأدبر اللّيل [عنّا] ٢٦٧/٥
يا محمّد، أ تحبّ أن تراهم؟ ..... ١٠٢/٥، ٢٠٣
يا محمّد، السّلام عليك منّي. اقرأ منّي على عليّ بن أبي طالب السّلام ٣٠٢/٤
يا محمّد، أنا شيء لا كالأشياء ١٣٠/٤
يا محمّد، إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ لم يزل متفرّداً بوحدانيّته ٩٠/٢
يا محمّد، إنّ النّاس لا يزال لهم المنطق حتّى لا يتكلّموا في الله ٢١٢/٢
يا محمّد، إنّي اطّلعت إلى الأرض اطّلاعةً فاخترتك منها ١٠٢/٥
يا محمّد، إنّي خلقت عليّاً وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من نور واحد ٢٠٢/٥
يا محمّد، إنّي خلقتك وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين من أشباح نور من نوري ٢٠٣/٥
يا محمّد، عليٌّ راية الهدى وإمام من أطاعني ونور أوليائي ١٠٧/٤
يا محمّد، ﴿ولو شاء ربّك لآمن من في الأرض جميعاً﴾ على سبيل الإلجاء ٤٧٠/٢
يا محيي النّفوس بعد الموت، ويا منشئ العظام الدّارسات ٤٨٧/٤
يا معاذ، أبشر بالنّار أنت وأصحابك ١٨٢/٣
يا من أظهر الجميل وستر القبيح ..... ٤٦٦/٥؛ ٣٢٠/٦
يا من أنوار قدسه لِأبصارِ محبّيه رائقة ١١٩/١
يا من سبقت رحمته غضبه ٢١٨/٧
يا من لا يزيده كثرة العطاء إلّا سعةً وعطاءً ٤٥٧/٥

يا نصرانيّ، أقبل عليّ بوجهك، واقصدني بمسائلك ۴۵۶/۳
يا نهار، أدبر، ويا ليل، أقبل، فأدبر النّهار ۲۶۷/۵
يا واحد، يا واحد، يا أحد، يا فرد، يا صمد ۲۶۰/۱
يا ويل لك، يا بغداد، ولدارك العامرة ۵۱۷/۵
يا هشام، لا تكاد تقع تلوي رجليك، إذا هممت بالأرض طرت ۵۴۱/۳
يا هشام، هذا ـ والله ـ مكتوب في صحف إبراهيم وموسى ۵۳۶/۳
يا هو، يا من لا هو إلّا هو ۳۳۲/۲
يا يونس، لا تقل بقول القدريّة؛ فإنّ القدريّة لم يقولوا بقول أهل الجنّة ۴۳۶/۲
يا يونس، من زعم أنّ لِلّهِ وجهاً كالوجوه فقد أشرك ۱۷۳/۲
يبقر العلم بقراً ۴۲/۵
يتعلّل بالسرور في ساعة حزنه، ويفزع إلى السّلوة إن مصيبة نزلت به ۳۵/۷
يجري لي ولمن استحفظ من ذرّيّتي ۵۷۳/۶
يجمع الله خلق أحدكم في بطن أمّه أربعين يوماً ۲۳/۶
يحبّ ويرضى من غير رقّة، ويبغض ويغضب من غير مشقّة ۲۷۲/۲
يحشر المكذّبون بقدر الله من قبورهم قد مسخوا قردةً وخنازير ۴۳۵/۲
يحشر النّاس على نيّاتهم، يحشر بعض النّاس على صورة يحسن ۱۵۰/۶
يحشر النّاس يوم القيامة متلازمين، فينادي مناد: أيّها النّاس ۲۲۰/۷
يخبر لا بلسان ولهوات، ويسمع لا بخروق وأدوات ۲۷۱/۲
يخرج الله من صلب جعفر مولوداً تقيّا طاهراً سميّ موسى بن عمران ۵۰/۵
يخرج المهديّ على رأسه ملك ينادي: أنّ هذا هو المهديّ ۲۹۸/۵
يخرج من صلب عليٍّ الحسن الميمون النقيّ الطاهر النّاطق عن الله ۹۶/۵
يخرج من صلب محمّد عليّ ابنه طاهر الحسب وصادق اللهجة ۹۰/۵
يد الله مع الجماعة ۲۸۷/۳
يدخل من أمّتي الجنّة سبعون ألفاً بغير حساب ۱۲۸/۷
يدعى كلّ قوم بإمام زمانهم وكتاب ربّهم وسنّة نبيّهم ۱۴۵/۷

يذهب ضوؤها، ﴿وإذا الجبال سيّرت﴾ ٣٩٢/٦
يريد ولا يضمر. يحبّ ويرضى من غير رقّة. يبغض ويغضب ١١٦/٢
يسأل السّمع عمّا سمع، والبصر عمّا نظر إليه ١٨١/٧
يسلّط الله عليه في قبره الحيّات تنهشه نهشاً ٦١٢/٦
يفتنون كما يفتن الذّهب، ويخلّصون كما يخلّص الذّهب ٣٦١/٥
يقول الله: ردّوها عليه؛ فمنها خلقتهم، وفيها أعيدهم ٥٨٤/٦
يقولان: من نبيّك؟ فيقول: قد سمعت النّاس يقولون ٦١٣/٦
يقول لما أراد كونه: كن، فيكون. لا بصوت يقرع ٢٧٢/٢
يقول ولد الزّنا: يا ربّ، ما ذنبي؟ ٢٩٨/٧
يقوم الناس يوم القيامة مقدار أربعين عاماً ٢٥٥/٧
يكون بعدي اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش ٢١٨/٥
يكون بعدي اثنا عشر خليفة من قريش، ثمّ يكون هرجاً ومرجاً ٢٢٢/٥
يكون في آخر الزّمان قوم يعملون المعاصي ويقولون: إنّ الله قد قدّرها عليهم ..... ٣٨٨/٢، ٤٤٤
اليمين اليد، واليد القدرة والقوّة ٢٨٥/١
ينحدر عنّي السّيل ولا يرقى إليّ الطّير ٣٢٨/٤
ينزّل الله تعالى من السّماء السابعة بحراً يقال له بحر الحيوان ..... ٢١٥/٦، ٤٧٤
يوافق اسمه اسمي ٣٠٢/٥
يولج اللّيل في النّهار، ويولج النّهار في اللّيل ٧١/٤
يؤخذ للمظلوم [من الظالم] من حسناته بقدر حقّ المظلوم ١٣٩/٧

فهرست اشعار عربی

إذا متُّ فَادفِنّي إلى جَنبِ حَيدر ۶۱۹/۶
إذا عاشَ الفَتى مِائتَينِ عاماً ۳۷۴/۵
اصبِرَن ـ يا بُنيَّ ـ! فَالصَّبرُ أَحجى ۲۷۵/۴
النّاسُ فيكَ ثَلاثٌ: فرقَةٌ رَفَعَت ۲۶۲/۴
إنَّ الحِمارَ مَعَ الحِمارِ مَطِيَّةٌ ۵۳۶/۴
إنَّما المُصطفى مَدينَةُ عِلمٍ ..... ۲۲۳/۴؛ ۳۰۵/۳
إنّي لأُعطيهِ ولا أُبالي ۲۳۶/۴
أبا حَسَنٍ تَفديكَ نَفسي ومُهجَتي ۲۲۹/۴
أَبَا حَسَنٍ فَدَيتُكَ نَفسي وَمُهجَتي ۵۴۵/۳
أَتَامُرُني بِالصَّبر في نَصر أَحمَد؟ ۲۷۵/۴
أَ تَزعَم أَنَّكَ جِرمٌ صَغيرٌ ۳۳/۶
أَرى فِئَتَهُم في غَيرِهِم مُتَقَسِّما ۶۷/۵
أَصبَحَ وَجهُ الزَّمانِ قَد ضَحِكا ۴۰۱/۴
أَكَلتُ شَبابي وأَفنَيتُه ۳۶۷/۵
أَلا لا أَرى عَلَى الحَوادثِ باقيا ۴۳۷/۷
أَمرُكَ سَمعٌ يَابنَ عَمّ وطاعةٌ ۲۳۵/۴

أَنَا الَّذي سَمَّتني أُمّي حَيدَرة ٢٤١/٤
أَنَا أَخُو المُصطفَى لا شكَّ في نَسَبي ٢٥٤/٤
أَنَا لِلحَربِ إِلَيها ٢٥٥/٤
أَنَا مَولى لِخَمسَةٍ ٥٤٧/٣
أَنتَ الإمامُ الَّذي نَرجو بِطاعَتِهِ ..... ٤٣٩/٢؛ ٢٤٣/٤
أَنتَ الغَنِيُّ عَنِ الدُّنيا وزُخرُفِها ٢٥٩/٤
أَوفَى الصَّلاةَ مَعَ الزَّكاةِ أَقامَها ٢٢٩/٤
بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَوابُ ..... ٤٦/٤، ٥٣، ٢٢٤
بِأَسمائِهِم أَحيَى الرمِّيمَ ابنُ مَريمَ ٢٧٩/٤
بِدَربِ الحَصا مَولىً لَنا يَختِمُ الحَصا ٢٧٨/٤
بَلَغنَا السَّماءَ مَجدُنا وجُدودُنا ٣٦٥/٥
بنيَّ إذا ما جاشَتِ الشِّركُ فَانتَظِر ٥٤٧/٥
بُنيَّ إذا ما سَامكَ الذُّلَّ قاهِرٌ ٣٦٦/٥
بِهِم أَمسكَ اللهُ السَّماءَ وما جَرَت ٢١٩/٤
تَاللهِ لا كُفرَ إلّا كُفر طائفةٍ ٢٥٧/٤
تأمَّلْ بِعَقلِكَ ما أَزمَعوا ٣٨٧/٤
تَجَمَّلتِ تَبَغَّلتِ وَإن عِشتِ تَفَيَّلتِ ٥٥٥/٤
تَخَيَّر خَليطاً مِن فِعالِكِ إنَّما ٦٠٤/٦
تُهِدُّدُني بِجَبّارٍ عَنيدٍ؟! ٢٥٦/٥
جِبريلُ نادى مُعلِناً ٢٦٨/٤
جَمعَ اللهُ فيهِ جامعةَ الرُّسل ٢٤٤/٤
خُروجُ إمامٍ لا مَحالَة خارِجٌ ٣٢٩/٥
دَواؤُكَ فيكَ ولا تُبصِرُ ١٢٨/١
ذَنبُنا اللَّيلُ وَالوِلايَةُ شَمسٌ ٢١٩/٤
رُبوبيَّةٌ كادَت تَكونُ ولَم تَكُن ٢١٦/٤

ساوَوا كتابَ اللهِ إلّا أنَّهُ ..... ۱۵۶/۳ ؛ ۲۲۵/۴
سَقا جَرعَ المَوتِ ابن عثمان بَعْد ما ۲۴۲/۴
سَلامٌ عَلَى المُصطَفى المُجتَبى ۱۳/۵
سَلامي عَلى زَمزَمَ وَالصَّفا ۲۷۲/۴
شَتّانَ ما يَومي عَلى كُورِها ..... ۳۲۲/۴، ۳۳۴
شُمُّ المعاطِسِ مِن أَولادِ فاطِمةٍ ۱۲/۵
صَلّى الإلهُ ذُو العُلى ..... ۴۷۶/۳ ؛ ۱۷۵/۵
عَلَى اللهِ في كُلِّ الأُمورِ تَوَكُّلي ۲۷۱/۴
عَلِيٌّ أميرُ المُؤمِنينَ أَخُو الهُدى ۵۴۷/۳
فَآدمُ لَمّا أن تَوَسّلَ فيهِمُ ۲۲۳/۴
فاطِمُ، بنتَ السَّيّدِ الكريمِ ۲۳۶/۴
فاطِمُ ذاتِ المَجدِ وَاليَقينِ ۲۳۴/۴
فاطِمُ، يا بِنتَ النَّبيِّ أَحمد ۲۳۷/۴
فَإنَّ أَحبابَهُ جُندُ الإلهِ ۲۳۱/۴
فَإن كُنتَ في الشُّورى مَلَكتَ أُمورَهم ..... ۱۱۴/۳، ۲۱۹
فَجاءَ وَقَد رَكِبا عاتِقَيه ۳۰/۵
فَدَتكَ نُفوسُ القَومِ، يا خيرَ راكِعٍ ۵۵۳/۳
فَزادي قَليلٌ لا أَراهُ مُبلِغي ۶۲۰/۶
فَقالَ لَهُ: قُم ـ يا عَلِيُّ ـ فَإنَّني ۵۳/۴
فَلو كانَت سَماءُ اللهِ صُحفاً ۲۵۱/۴
فَما آيةٌ لِلهِ أكبر مِنهُمُ ۲۸۰/۴
فَهُم أَعينُ الباري عَلى كُلِّ مَن بَرا ۲۱۴/۴
قُالوا: امتَدِح لِأَميرِ النِّحلِ، قُلتُ لَهُم ..... ۲۳۳/۱ ؛ ۲۲۲/۴
قَد عَلِمَت خَيبَرُ أَنّي مَرحَبُ ۲۴۱/۴
قَد قَتَلنا سَيِّدَ الخزَرجَ سَعدَ بنَ عبادةَ ..... ۲۱۴/۳، ۲۲۷

قرين الفتى في القبر ما كان يفعل..... ٢٢/٧
قَومٌ أتى في مَدحِهِم «هَل أتى»..... ٢٣٩/٤
كُلُّ مُوالٍ في الجِنانِ قَصرُه..... ٢٦٤/٤
كَم عالِمٍ بِالشَّيءِ وَهُوَ يَسأَلُ..... ٣٨٦/٤
لا تَغرِبي يا شَمسُ حَتّى يَنتَهي..... ٢٥٠/٤
لا يُقبَلُ التَّوبَةُ مِن تائِبٍ..... ٢٧٨/١ ؛ ٢٤٧/٤
لَقَد خابَ مَن غَرَّتهُ دُنيا دَنِيَّةٌ..... ٢٥٩/٤
لَقَد عُمِّرتُ حَتّى مَلَّ أَهلي..... ٣٧٣/٥
لِلهِ دَرُّكُمُ يا آلَ ياسينا..... ٢٦٧/٤
لَم تَحلُ أَفعالُنَا اللّاتي نُذَمُّ بِها..... ٤٤٢/٢
لَم يَبقَ مِمّا كانَ غَيرِ صاعٍ..... ٢٣٨/٤
لَو أَنَّ عَبداً أَتى بِالصّالِحاتِ غَداً..... ٢٦٦/٤
لَو قُلتُ: إِنَّكَ رَبُّ كُلِّ فَضيلَةٍ..... ٢٥١/٤
ما كُنتُ أَحسِبُ هذَا الأَمرَ مُنحرِفاً..... ٢٣٥/٣
مَدارِسُ آياتٍ خَلَت مِن تِلاوَةٍ..... ٦٦/٥
مَن الَّذي أَحمدٌ مِن بَينِهِم..... ٤٧/٤
وَآدمٌ مِشكاةٌ لِمِصباحِ نُورِهِم..... ٢١٧/٤
وَأَسكَنَهُ فِي المَسجِدِ الطُّهرِ وَحدَه..... ٢٧٠/٤
وأَنوارُهُم مِن قَبلُ كانَت بِعَرشِهِ..... ٢١٣/٤
وَبُغضُ الَّذي عاداهُ شرطٌ لِحُبِّهِ..... ٢٦٥/٤
وتعذيبُكم عذبٌ، وسُخطُكمُ رضى..... ٤٥٧/٧
وَخَصَّ رِجالاً مِن قُرَيشٍ بِأَن بَنى..... ٢٦٩/٤
وَدَحى بابَها بِقَوَّةِ بَأسِهِ..... ٢٤٢/٤
وَصِرتُ رَدَيَّةً فِي البَيتِ كَلّا..... ٣٧٠/٥
وَصّى النَّبِيُّ فَقالَ قائِلُهُم:..... ١٥٨/٣

وَعَليٌّ إمامُنا وَإمامٌ..... ۴۷/۴
وَعَمَرتُ حَتّى جاءَ أَحمدُ بِالهُدى..... ۳۶۴/۵
وَفَدتْ عَلَى الكَريمِ بِغَيرِ زادٍ..... ۶۲۰/۶
وفي كلِّ شَيءٍ لَه آيةٌ..... ۱۱۲/۱، ۲۴۱، ۵۲۱؛ ۷۱/۲، ۲۶۹، ۲۹۳
وَقبرٌ بِبَغدادَ لِنفسٍ زَكيّةٍ..... ۶۶/۵
وَقبرٌ بِطوسٍ يا لَها مِن مُصيبةٍ..... ۶۷/۵
وَقيتُ بِنَفسي خَيرَ مَن وَطئَ الثَّرى..... ۲۳۳/۴
وَقَيتُ بِنَفسي خَيرَ مَن وَطئَ الحَصى..... ۲۷۵/۴
وَكانَ عَليٌّ أرمدَ العَينِ يَلتَفي..... ۲۴۰/۴
وكلُّ أَخٍ مفارقهُ أَخوهُ..... ۴۳۷/۷
وكلٌّ يدّعي وصلا بليلى..... ۴۷۵/۱
وَكَم أشاروا! وَكَم أَبَدوا! وَكَم سَتَروا!..... ۲۵۳/۴
ولا كان في تبع ابن زيد مؤمّرا..... ۱۹۷/۳
ولا كانَ مَعزولاً غَداةَ بَراءَةٍ..... ۵۹۶/۴
وَلَقَد غَدا يَوماً إِلَى الهادي إذا..... ۲۷۷/۴
وَلَم أَرَ مِثلَ ذاكَ اليَومِ يَوماً..... ۴۷/۴
وَلَو أَنَّ كُلَّ الرُّسلِ في عَصرِ آلِهِ..... ۲۴۴/۴
وَلَو كانتَ الآجامُ كُلٌّ بِأَسرِها..... ۲۵۲/۴
وما ضَرَّ مَن والاه سوءُ فعالِهِ..... ۲۱۹/۴
وَمِن بَينِ كُلِّ الخَلقِ واخاهُ أَحمدُ..... ۲۵۷/۴
وَنِعمَ وَليُّ الأَمرِ بَعدَ وَليِّهِ..... ۵۵۱/۳
وهَل يُصلِحُ العَطّارُ ما أَفسدَ الدَّهرُ ؟..... ۴۷۱/۷
وَهُم حُججُ الباري عَلى كُلِّ مَن بَرا..... ۲۱۸/۴
وَيَومَ الدوحِ دوحَ غَديرِ خُمٍّ..... ۴۶/۴
ها أَنَا مَوليٌ لآلِ يس..... ۵۴۶/۳

هذَا الَّذي تَعرِفُ البَطحاءُ وَطأتَه ٣٧/٥
هُوَ الَّذي كانَ بَيتُ اللهِ مَولِدَهُ ٢٢١/٤
هُوَ الَّذي مِن رَسولِ اللهِ كانَ لَهُ ٢٢٧/٤
هُوَ العُروةُ الوُثقَى الَّتي كُلُّ مَن بِها ٢٢٦/٤
هُوَ القِبلَةُ الوُسطى تَرَى الوَفدَ حَولَها ٢٢٢/٤
هُوَ النَّبأُ العَظيمُ وَفُلكُ نُوحٍ ..... ١٣٤/١؛ ٢٣٠/٤
يا أَميرَ المُؤمنينَ المُرتضى ٢٦١/٤
يا أَهلَ بَيتِ رَسولِ اللهِ حُبُّكُمُ ..... ٣٩٠/٣؛ ٢٧٣/٤؛ ١٥/٥، ١٤٩، ١٥٤
يا حارِ همدانَ مَن يَمُت يَرَني ..... ٨٦/٦، ٥٧٣
يا واضِعاً قَدَمَيهِ حَيثُ ما وَضَعَت ٢٦٥/٤
يُناديهِمُ يَومَ الغديرِ نَبيُّهُم ..... ٤٥/٤، ٥٣، ٢٢٤

فهرست اشعار فارسی

آنچه در جوی می‌رود آب است ۳۸/۳
آنی تو که معراج تو بالاتر شد ۲۶۵/۴
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ۶۳/۱
او نکرده خلق تا سودی کند ۱۹۷/۶
ای آنکه تو خورشید جهان‌آرایی ۲۵۰/۴
ای آنکه نبی تو را برادر خوانده ۲۵۴/۴
ای ز وجود تو وجود همه ۱۹۰/۱
ای کرده به علم مجازی خو ۳۵۹/۱
ای همه هستی ز تو پیدا شده ۱۹۰/۱
بخشم اکنون نان و مال خویشتن ۲۳۷/۴
برعکس نهند نام زنگی کافور ۳۳۸/۳
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ۱۹۰/۱
برگشت اگر به حکم حیدر خورشید ..... ۲۷۹/۱ ؛ ۲۴۹/۴
چندان که تراب بو تراب است ۲۷۴/۴
حشر غلامان علی با علی ۲۱۷/۳
حضرت شاهی که با یک ذوالفقار ۲۶۸/۴

خود همی داند، همی پرسد از آن ۳۸۶/۴
درست این سخن قول پیغمبر است ۳۰۵/۳
رو از برای سر دین خویش تاجی ساز ۳۷/۴
ز هر طرف که شود کشته، سودِ اسلام است ۱۱۶/۳
زهی نقش پایی که بر دوش احمد ۲۶۵/۴
شمس ازل، چراغ ابد، سرّ ممکنات ۵۱/۱
صاحب مجد و یقین، ای فاطمه! ۲۳۵/۴
طواف خانهٔ کعبه از آن شد بر همه واجب ۲۲۱/۴
قادر و عالم و حیّ است، مُرید و مُدرک ۲۶۴/۱
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست ..... ۱۳۸/۱؛ ۲۵۱/۴
گفتا به وصیّ خود نبیّ مطلق ۵۳۴/۱
محمّد شافع امّت، قسیم دوزخ و جنّت ۵۰/۱
نه مرکّب بود و جسم، نه جوهر، نه عَرَض ..... ۲۶۴/۱؛ ۱۵۷/۲

فهرست کتاب‌ها

إبانة، ۲۵/۵، ۲۹
اتقان، ۵۶/۴
الإتقان في علوم القرآن، ۳۷۰/۳
احتجاج، ۳۱۸/۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۴۶۲؛ ۵۱/۲، ۵۳، ۷۱، ۸۱، ۹۰، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۳۵، ۳۲۸، ۳۸۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸؛ ۲۲۹/۳، ۲۶۱، ۵۳۳، ۵۳۶؛ ۶۶/۴، ۲۲۶، ۳۰۹، ۳۲۰، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲؛ ۱۳۷/۵، ۴۱۷؛ ۶۴/۶، ۶۵، ۶۶، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۵۶۵؛ ۱۵۱/۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۶
احیاء العلوم، ۵۶۰/۴؛ ۶۳۲/۶، ۶۳۴
اختصاص، ۳۹۳/۲؛ ۵۵۲/۶، ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۲۶؛ ۳۴۹/۷، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۷۶
اختصاص شیخ مفید، ۵۷۰/۵
اربعین، ۳۳۷/۳؛ ۱۷۹/۴
اربعین ابونعیم، ۲۹۹/۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
اربعین (خطیب)، ۴۷۳/۴
اربعین (خوارزمی)، ۵۰۹/۴؛ ۱۰۱/۵
ارشاد، ۴۳۶/۵
إرشاد القلوب، ۱۶۱/۳، ۲۳۶، ۲۳۹؛ ۵۹۱/۴
ارشاد دیلمی، ۴۰۴/۷
ارشاد شیخ مفید، ۴۰۱/۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۵۸، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۹، ۵۷۷
ارشاد مسترشدین، ۵۷۹/۶
ارشاد (مفید)، ۲۷۸/۱؛ ۲۴۸/۴
الاستغاثة، ۵۵۷/۴
استیعاب، ۱۰۳/۳، ۱۶۴، ۲۲۶؛ ۳۳۴/۴، ۵۱۴، ۵۸۸؛ ۳۱۴/۵
الاستیعاب، ۵۸۸/۳، ۶۰۰؛ ۱۶۰/۴

اسفار اربعه، ۱۱۴/۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۲، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴؛ ۲۰۰/۷، ۲۰۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱

اسفار مکیّه، ۴۶۱/۷

اصول کافی، ۳۶۱/۱، ۳۶۴، ۳۷۴، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۴۸، ۵۴۹؛ ۷۷/۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۱۲۳، ۵۱۱؛ ۱۸۱/۳، ۲۸۳، ۳۷۵؛ ۱۴۰/۵، ۳۴۳، ۴۳۵؛ ۲۳/۶، ۲۶، ۳۵، ۴۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۹۳، ۱۲۸، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰؛ ۷/۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶

اعتقادات (صدوق)، ۶۵/۷، ۶۸، ۱۹۷

إعلام الوری، ۲۴۸/۴

إقبال الأعمال، ۴۶۳/۱

الواح موسی، ۲۳۶/۵

امالی (صدوق)، ۴۹۳/۱، ۴۹۴، ۵۵۰؛ ۱۱۷/۲، ۲۴۱، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۷۳؛ ۴۸۶/۳؛ ۵۳۳؛ ۲۲۲/۴، ۲۵۴؛ ۱۲۶/۶، ۴۵۵، ۴۵۶، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۲۵؛ ۹۱/۷، ۹۲، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۷۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۷

امالی (طوسی)، ۵۲۶/۱؛ ۲۲۰/۴، ۲۳۱، ۲۶۳؛ ۶۴/۶؛ ۶۴/۷، ۲۲۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۷، ۳۲۹، ۳۳۷

امالی (مفید)، ۲۴۵/۴، ۲۵۸

امامت (محمد بن جریر بن رستم)، ۲۲۹/۵

الإمامة والسیاسة، ۳۸۱/۴

اموال (سلّام)، ۳۳۶/۴

انتصار، ۴۸۰/۶، ۴۸۱

انجیل، ۱۵۳/۲، ۱۵۴، ۵۳۵؛ ۴۱۷/۳، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۹۹؛ ۵۸۱؛ ۲۸۵/۴، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲؛ ۴۸۲؛ ۶۲/۵، ۶۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۸۷، ۳۹۷، ۵۵۷

انجیل اهل بیت، ۳۲/۵

انموذج، ۳۲/۲، ۹۲
انوار حق (شهید ثانی)، ۷۳/۲
انوار نعمانیّه، ۱۶۹/۱، ۱۹۵، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۵، ۴۷۶؛ ۴۸۵/۲؛ ۴۸۲/۵، ۵۴۱؛ ۴۲۱/۶، ۴۲۲، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۱۶؛ ۲۹۷/۷، ۲۹۸، ۳۴۵، ۳۴۶
الأولیاء، ۲۸۸/۵
أحکام القرآن، ۵۴۸/۳
أخبار الأوائل، ۴۰۰/۴، ۴۱۳
أساس البلاغة، ۵۱۶/۴
أسباب النزول، ۵۴۹/۳؛ ۳۴/۴
أسنی المطالب، ۳۷/۴، ۵۶
أنساب الأشراف، ۳۳۶/۴، ۴۳۹
أنفاس الجواهر، ۳۹۱/۴
باب حادی عشر، ۷۰/۱
بحار الأنوار، ۹۵/۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۷۸؛ ۲۰/۲، ۲۸، ۵۷، ۶۹، ۹۲، ۱۲۰، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۶۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۸۰؛ ۱۵۲/۳، ۱۶۱، ۲۳۹، ۲۹۶، ۳۷۵، ۵۳۳، ۵۳۶؛ ۳۹۶/۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۴۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۲۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۴؛ ۱۳/۶، ۳۴، ۳۵، ۵۴، ۶۳، ۷۱، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۹۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۵، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۶۱۵، ۶۱۶؛ ۹/۷، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۲
بستان الواعظین، ۲۱۵/۶، ۲۱۶؛ ۱۳۷/۷، ۱۳۹، ۳۳۰، ۳۵۹
بشارة المصطفی، ۱۰۸/۴
بصائر الدرجات، ۷۶/۱، ۳۱۸، ۳۷۴، ۵۲۵؛ ۵۶۹/۵، ۵۷۴؛ ۹۳/۶؛ ۲۸۵/۷، ۲۸۶، ۲۸۸
بلاغات النساء، ۴۰۶/۴

البلد الأمين، ۴۶۳/۱
بيان علم لدنّي، ۴۷۷/۴
البيان في أخبار صاحب الزمان، ۳۰۱/۵، ۳۸۱
تاريخ آل عبّاس، ۴۰۰/۴، ۴۱۳
تاريخ بغداد، ۲۸۹/۴؛ ۲۸/۵، ۲۰۷
تاريخ جرجان، ۲۹۰/۴؛ ۲۰۷/۵
تاريخ مسعودي، ۳۹۰/۴
تجريد الاعتقاد، ۳۰/۲، ۴۰، ۴۷، ۱۷۸؛ ۷۲/۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۸۵، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۷۱، ۳۷۹، ۵۰۹، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۵، ۶۲۴؛ ۲۴۵/۷
تحفة الإخوان، ۲۶۸/۷، ۳۲۹، ۳۳۰
تحفة المجالس، ۵۶۷/۵
تحفة الملوك، ۳۳۵/۱، ۳۳۷
تخطئة الأنبياء، ۲۹۲/۳
تذكرة الخواصّ، ۴۱/۴
تفسير القرآن (ابن عقده)، ۱۶۹/۵
تفسير امام عسكري، ۹۱/۲، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۰؛ ۲۵۷/۴؛ ۱۴۶/۶، ۱۴۷، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۳، ۶۰۹؛ ۱۷۳/۷، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۹، ۴۲۹
تفسير ثعلبي، ۱۲۹/۳؛ ۱۹۵/۴
تفسير صافي، ۵۲۷/۱؛ ۳۳۶/۲، ۳۶۲، ۴۰۰؛ ۱۲۰/۶، ۱۳۳، ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۵۳، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۹۹، ۵۴۵، ۵۴۷؛ ۷/۷، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۶۱، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۹
تفسير عليّ بن ابراهيم (تفسير قمي)، ۱۹۲/۱، ۱۹۷، ۴۸۶؛ ۴۳۶/۲، ۴۸۱، ۴۸۴؛ ۱۲۰/۶، ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۳، ۳۹۲، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۹۵؛ ۵۱/۷، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۳، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۸۱، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۹
تفسير عيّاشي، ۲۶۳/۳؛ ۵۶۰/۵، ۵۶۴؛ ۱۴۴/۷
تفسير فرات بن ابراهيم، ۲۶۵/۷
تفسير قمي، ۴۳۹/۷
تفسير كبير، ۱۴۱/۳، ۳۸۸، ۴۱۲؛ ۴۶/۴؛ ۱۵۲/۵، ۱۵۵؛ ۶۸/۶، ۱۱۱
تفسير كشّاف، ۳۵۰/۳
تفسير نعماني، ۹/۷
تقريب المعارف، ۱۱۳/۳
تلويحات، ۳۶۴/۶
تنزيه الأنبياء، ۲۹۳/۳، ۳۸۱
توحيد (صدوق)، ۳۱۷/۱، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۷۹، ۴۱۵، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸،

۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱،
۴۹۳، ۴۹۴، ۵۲۷، ۵۵۰؛ ۶۹/۲، ۷۴، ۷۷، ۷۸،
۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳،
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹،
۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۰، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۸۱،
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰،
۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۷،
۴۷۳؛ ۴۰۳/۵؛ ۳۰۸/۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲،
۴۵۵، ۴۵۶؛ ۱۵۱/۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۹۰

توحید مفضّل، ۱۱۷/۲

تـــورات، ۲۱۰/۱، ۲۳۴، ۴۴۳؛ ۱۵۳/۲، ۱۵۴،
۳۳۶، ۵۳۵؛ ۳۴۶/۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱،
۴۱۷، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲،
۴۵۷، ۴۵۸، ۴۹۹، ۵۸۱؛ ۹۶/۴، ۲۸۱، ۲۸۵،
۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۴۸۲؛
۶۲/۵، ۶۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۹۷، ۵۵۷؛ ۳۴/۶،
۳۵، ۱۴۸، ۲۰۴، ۴۵۳، ۴۵۶، ۵۶۲؛ ۲۴۲/۷

تهذیب، ۴۵۳/۲؛ ۲۱۹/۶، ۲۲۱

تهذیب الأسماء، ۲۸/۵

تهذیب شیخ طوسی، ۵۶۹/۵

الثاقب فـي المـناقب، ۱۶۶/۴، ۲۷۶؛ ۲۴۱/۵،
۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۳

ثواب الأعمال، ۵۶/۷، ۳۵۸

جامع الأخبار، ۵۶۷/۶؛ ۹۷/۷، ۱۷۶، ۱۹۲

جامع الأُصول، ۱۵۴/۳، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۷۰،
۵۴۵؛ ۴۲/۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۷،
۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۶۱،
۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۸،
۵۹۹؛ ۲۱۹/۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۳

الجامع الكبير، ۴۶۹/۳

جامع المقاصد، ۱۵/۶، ۹۵، ۹۶، ۲۴۸

جامع ترمذی، ۳۰۲/۵

جامع صحاح السنّة، ۱۵۴/۴

جرح و تعدیل، ۲۹۹/۵

الجمع بين الرأيين، ۹۵/۲

الجمع بين الصحاح السّتّة، ۸۸/۳، ۱۲۹، ۱۳۴،
۳۵۶، ۵۴۵، ۵۷۵، ۵۷۶؛ ۳۱/۴، ۱۲۳؛ ۱۴۸/۵،
۲۰۶، ۲۱۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴

الجمع بين الصحيحين، ۸۴/۳، ۴۶۹؛ ۴۰۵/۴،
۴۳۱، ۴۴۵، ۴۵۵، ۵۶۱؛ ۲۹۰/۵، ۳۱۱، ۳۱۴

الجمع بين الغريبين، ۱۰۳/۳

جمهرة النسب، ۳۸۶/۴

جوامع، ۵۴۹/۶، ۵۵۰

جوامع الكلم، ۴۰۰/۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۷۳، ۴۹۳،
۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۵۲؛ ۲۴/۲؛
۴۴۲/۶، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۶

الجواهر السنيّة، ۴۵۴/۶، ۴۵۶، ۵۳۶، ۵۳۷

جواهر الكلام، ۴۸۰/۶، ۴۸۱

حجّة (محمّد بن فضل)، ۴۷۰/۳

حقّ اليقين، ٤٧٩/١؛ ١٣١/٢، ١٨٩، ٦٢٥؛ ٤٧/٧، ١٩٨، ٤٤٨
حلية الأبرار، ١٤٨/٥
حلية الأولياء، ١٢٦/٣، ١٨١، ٣٣٣، ٣٥١، ٣٨٩، ٥٨٨، ٥٨٩؛ ٣٨/٤، ١٣٦، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٩، ٢٨٩؛ ١٩/٥، ٣٠، ٣٣، ٣٤، ١٠١، ١١٠، ١٤٩، ١٥٣، ١٩٥، ٢٠٧، ٢١٨، ٢٥٤، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٣
الخرائج والجرائح، ٢٣٦/٣؛ ٤٨٥/٤؛ ٣٤٤/٥، ٤٣٢، ٤٤٢، ٤٦٢، ٤٦٤
خصائص، ٢٨٤/٧
خصائص (ابن جوزي)، ٣٩/٤
خصائص (نطنزي)، ٣٤٥/٣، ٥٧٢؛ ١٨٤/٤، ٢٩٠، ٢٩٤، ٢٩٥، ٤٧٣؛ ٢٩/٥، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٣، ٢٠٧، ٢٤٢
خصال، ٤٤٦/٢؛ ٥٧٢/٥؛ ١٧٧/٦؛ ٩١/٧، ٩٢، ١٩٢، ٢٤١، ٢٦٦، ٢٩٦، ٣٣٥
الدرّ الملتقط، ٥٦٣/٤
الدرّ المنثور، ٢١٠/١؛ ٣٣١/٣، ٣٣٣، ٣٤٦، ٥٦٦، ٥٧٣، ٦٠٠؛ ٤٢/٤، ٥٤؛ ١٤٦/٥؛ ٤٥٤/٦، ٤٥٦
درايت، ٦٠٠/٣
درر المطالب، ٤٨٧/٤
دعوات راوندي، ٥٧٤/٦، ٥٧٦، ٥٧٧
دلائل، ٢٠٧/٥
دلائل النبوّة، ٢٨٩/٤
دلايل (حميري)، ٤٥٠/١
ربيع الأبرار، ١٣٤/٣؛ ٢٩٩/٤؛ ٢٠٧/٥
رسائل (شيخ مرتضى)، ٧٥/١
رسالة حدائق اليقين، ٥٩٢/٣
رسالة قوّاميّه، ٢٨٩/٤؛ ٢٠٧/٥
روض الجنان، ٦٠/٦، ٦٩
روضة كافي، ٥٠٩/٥
روضة الأحباب، ٣٦/٤، ٥١٤، ٥١٥، ٥٥٢
الروضة البهيّة، ٣٢٨/٢، ٣٣٠، ٣٣١
روضة الصفا، ٢٢٧/٣
روضة الفضائل، ٤٧١/٤
روضة الواعظين، ١٨٩/٢، ٣٦٢؛ ٢٦٨/٤؛ ٢٩/٥؛ ٤٧٦/٦، ٤٨١؛ ٢٣٨/٧، ٢٥٧، ٣٧٤، ٣٨٩
رياض الجنان، ٣٦٢/١؛ ٧٦/٢؛ ٣٠٩/٦، ٣١٢
رياض المسائل، ٤٨٠/٦، ٤٨١
زاد المسير، ٣٧٠/٣؛ ١٤٧/٥
زاد المعاد، ٢٩٨/١؛ ٧٨/٧
زبدة الأُصول، ٤٣٢/١
زبدة المعارف، ٩٦/٧
زبور، ١٥٣/٢، ١٥٤، ٥٣٥؛ ٤١٧/٣، ٤٣٠، ٤٤٧، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٩٩، ٥٨١؛ ٢٨٥/٤، ٤٨٢؛ ٦٢/٥، ٦٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٣٩٧، ٥٥٧
زبور آل محمّد، ٣٢/٥
زهد النبيّ، ٣٩٠/٧
سبيل الرشاد في إثبات المعاد، ٢٣٤/٦، ٢٣٦، ٢٤٠، ٤٠٨، ٤٢٢

السرائر، ۴۸۱/۶
سرائر، ۴۸۰/۶
سرّ الأدب، ۲۵/۶
سرّ العالمین، ۴۰/۴
سعد السعود، ۵۷۱/۵، ۵۸۴
سفر السعادات، ۵۴۸/۴
سقیفه، ۳۱۷/۴، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۲، ۵۸۳
سقیفه (جوهری)، ۱۱۰/۳، ۲۰۲
السلطان المفرّج عن أهل الإیمان، ۴۷۳/۵
سنن ابی‌داود، ۳۱/۴، ۴۲۰، ۴۳۷؛ ۲۱۷/۵، ۲۹۰، ۳۰۱
سنن ترمذی، ۲۹۰/۵
سِیَر الصحابة، ۱۵۳/۳، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۴۱۷، ۴۲۰، ۵۵۹؛ ۱۲۵/۴، ۱۷۵، ۲۸۵، ۲۸۷، ۴۴۶، ۵۸۵؛ ۱۱۰/۵، ۱۱۸، ۲۰۶، ۲۰۷
سیف الأُمّة، ۱۹۷/۲
شافی، ۴۴/۴
شرح آثار، ۴۷۳/۴
شرح ابن‌میثم، ۳۱۹/۴
شرح الزیارة الجامعة الکبیرة، ۴۴۸/۶، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۶
شرح العقائد العضدیّة، ۶۳۱/۶
شرح الفصوص، ۴۵۷/۷
شرح المقاصد، ۳۸۵/۲؛ ۱۶/۳، ۲۹، ۴۷، ۵۳، ۹۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۵۴۴؛ ۵۱/۴
شرح المواقف، ۳۸۶/۲؛ ۱۴۴/۳، ۲۷۱، ۲۷۴؛ ۵۶/۶
شرح باب حادی عشر، ۳۸۳/۴
شرح رسالهٔ فتح المبین، ۴۴۳/۳
شرح صحیح بخاری، ۴۴۶/۴، ۴۴۸
شرح صحیح مسلم، ۴۴۸/۴
شرح عرشیّه، ۳۸۳/۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۷۶، ۴۹۰، ۵۱۸؛ ۱۳۸/۲؛ ۴۵۰/۶، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۰، ۵۲۱
شرح عقاید عضدیّه، ۳۲/۲؛ ۶۳۴/۶
شرح فصوص، ۴۶۱/۷
شرح قاموس، ۱۹۶/۳
شرح منهج، ۴۸/۳
شرح مواقف، ۳۸۰/۲؛ ۱۶۰/۴، ۵۷۷، ۵۹۷
شرح میثم، ۱۹۸/۷
شرح نهج البلاغة، ۱۶۴/۱؛ ۱۱۵/۳، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۴۴، ۳۰۴، ۳۴۶، ۳۶۲، ۴۲۸، ۵۷۳، ۵۸۶؛ ۳۹/۴، ۴۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۵، ۴۳۳، ۴۷۲، ۴۷۶، ۵۰۹، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۸۰، ۵۸۱؛ ۱۹/۵، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۹۵، ۱۹۶
شرح وقایه، ۳۸۷/۴
شرح یاقوت، ۱۸۶/۶
شرف المصطفی، ۵۶۶/۳؛ ۴۷۳/۴؛ ۲۹/۵، ۱۳۱، ۱۶۲
شرف النبیّ، ۳۳۱/۳

شفا (ابن‌سینا)، ۳۵۸/۱؛ ۳۹/۲؛ ۱۶/۶
الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ۴۴۸/۴
شفاء الصدور، ۴۷۸/۴
شوارق الإلهام، ۳۰۷/۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱
شواهد التنزیل، ۷۸/۴، ۲۸۴، ۳۶۵، ۳۸۶، ۵۶۳، ۵۸۹، ۵۹۹؛ ۵۴/۴؛ ۱۵۲/۵، ۱۶۸؛ ۱۷۱/۷
صحاح، ۴۹/۴؛ ۲۰۲/۶، ۵۸۳
صحف، ۴۳۰/۳، ۴۵۰، ۴۵۷
صحف آدم، ۳۹۷/۵
صحف ابراهیم، ۲۱۰/۱؛ ۴۵۲/۳، ۴۵۸؛ ۲۳۶/۵، ۳۹۷
صحف نوح، ۴۵۲/۳
صحیح ابی‌داود، ۸۸/۳، ۱۸۴، ۳۵۶، ۵۷۵، ۵۷۶؛ ۳۱/۴، ۱۲۳، ۱۵۴، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۵۹، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۹۸؛ ۲۹۱/۵، ۳۱۲، ۳۱۴
صحیح بخاری، ۸۸/۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۳، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶؛ ۳۱/۴، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۹۳، ۲۱۰، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۸؛ ۱۰/۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۱۴
صحیح ترمذی، ۱۸۴/۳، ۳۵۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۹۳؛ ۶۰۰؛ ۳۱/۴، ۱۲۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۳۹۷، ۴۵۶، ۵۷۲، ۵۷۹؛ ۲۱۹/۵، ۲۹۱، ۳۱۴
صحیح مسلم، ۸۸/۳، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۵۹۳؛ ۳۱/۴، ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۱۰، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۲، ۵۷۸؛ ۱۱/۵، ۱۴۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱
صحیح نسائی، ۳۵۶/۳، ۵۴۴، ۵۴۵؛ ۳۱/۴، ۴۳۸، ۴۵۹، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۹؛ ۲۱۹/۵، ۲۹۱، ۲۹۲
صحیفهٔ سجّادیّه، ۴۰۲/۲؛ ۲۳۲/۶، ۳۰۸، ۳۱۲
صحیفهٔ علویّه، ۲۳۲/۶؛ ۲۲۱/۷
صحیفة الرضا، ۵۷۴/۶
الصراط المستقیم، ۲۵۶/۴، ۳۹۱
صفات الشیعه، ۱۲۷/۷
الصواعق المحرقة، ۲۷۷/۱؛ ۲۲۸/۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۵۵۱؛ ۳۹/۴، ۶۲، ۱۲۵، ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۳۲، ۵۵۸؛ ۱۵/۵، ۱۶، ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۶، ۲۲۳
ضیاء العالمین، ۴۶۹/۳
الطرائف، ۴۴۳/۲، ۴۴۵
طرائف، ۴۴۵/۲
عدّة الداعی، ۱۳۱/۷، ۳۵۱
عرشیّه، ۹۹/۲؛ ۹۱/۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۳۸، ۵۴۰؛ ۲۰۱/۷، ۴۶۱، ۱۹۹، ۴۵۸
عقاید (صدوق)، ۱۷۶/۶، ۱۷۷، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۱۰؛ ۱۵/۷، ۱۶، ۲۸۷، ۴۴۶، ۴۴۷

عقاید نسفیّه، ۳۰/۳، ۲۹۲
العقد، ۳۲۰/۴
علل الشرائع، ۳۱۷/۱، ۳۲۴؛ ۷۷/۲؛ ۵۳۳/۳؛ ۳۵/۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۶، ۴۸۱، ۵۳۶، ۵۳۷
عمدة عیون صحاح الأخبار، ۱۶۹/۵، ۲۱۸؛ ۱۷۷/۷
عوالم العلوم، ۳۹۱/۲
عوالي اللآلي، ۳۰۴/۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۶۷
عین الحیاة، ۹۳/۲
عیون أخبار ألرضا، ۹۴/۱، ۴۹۴؛ ۵۲/۲، ۸۶، ۸۷، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۶۶، ۲۰۸، ۲۴۱، ۳۰۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸؛ ۴۸۵/۳؛ ۳۰۹/۴؛ ۳۴۴/۵، ۵۶۳؛ ۳۱۰/۶، ۳۱۲، ۳۹۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۵۰، ۵۸۲، ۵۸۳؛ ۱۹۵/۷، ۱۹۶، ۲۳۸، ۴۵۲
الغارات، ۵۷۳/۳؛ ۱۴۷/۵
غایة المرام، ۱۲۲/۴، ۴۷۵
الغدیر، ۴۳/۴
غرر و درر، ۳۴۷/۱؛ ۳۰/۲؛ ۲۵۶/۳؛ ۳۹۳/۴
غریب الحدیث، ۲۹۲/۵
غریبین، ۳۶۱/۴
غُنیة، ۴۸۰/۶، ۴۸۱
غیبت شیخ طوسی، ۵۱۱/۱؛ ۳۹۴/۲؛ ۳۱۱/۴؛ ۴۰۹/۵، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۵۰۷، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۶، ۵۸۴، ۵۸۵
غیبت (محمّد بن ابراهیم)، ۵۲۱/۵، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۴
غیبت (نعمانی)، ۲۲۵/۴، ۳۱۲
الفائق، ۴۲۶/۲، ۴۴۴
فائق، ۳۸۸/۲؛ ۴۰۶/۴
الفائق في غریب الحدیث، ۱۰۳/۳، ۱۸۱
الفتوح، ۳۰۸/۵
فتوحات مکّیه، ۱۰/۵؛ ۲۳۷/۶، ۲۴۰؛ ۴۵۵/۷، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۱
فرائد السمطین، ۷۹/۳، ۸۹، ۱۲۶، ۳۴۴، ۳۹۴، ۵۶۳، ۵۷۲، ۵۸۹، ۵۹۷؛ ۱۰۸/۴، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۲؛ ۲۲/۵، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۵۲، ۱۹۳، ۲۹۶، ۳۲۵
فردوس، ۳۸۹/۳
الفردوس بمأثور الخطاب، ۵۸۹/۳؛ ۱۳۰/۴، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۸، ۲۹۴؛ ۲۱۸/۵، ۲۹۳، ۳۱۱
فرقان، ۴۴۷/۳، ۴۵۸، ۴۹۹، ۵۸۱؛ ۳۹۷/۵
فصل الخطاب، ۲۹/۳
فصوص، ۳۹/۲
فصول، ۳۰/۲
الفصول المهمّة، ۷۹/۳، ۸۹، ۳۰۴، ۳۵۶، ۵۶۴، ۵۹۸، ۵۹۳؛ ۳۳/۴، ۵۴، ۵۶، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۵۹، ۲۱۰، ۴۷۶؛ ۱۴۸/۵، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۲۴، ۳۱۴، ۳۹۹، ۵۴۰
فصول (طوسی)، ۷۳/۶، ۳۰۲

فصول (مفيد)، ۲۷۴/۴
فصيح الخطيب، ۳۴۵/۳، ۵۷۲؛ ۱۴۷/۵
فضائل (ابن‌مغازلي)، ۱۷۸/۴
فضائل الشيعه، ۱۹۵/۷، ۱۹۶، ۲۸۱
فضائل الصحابة، ۱۳۴/۳؛ ۱۲۴/۴، ۱۵۹، ۴۷۲؛ ۲۲/۵، ۲۰۶، ۳۱۴
فضائل أمير المؤمنين (خوارزمي)، ۳۳۲/۳، ۵۶۵؛ ۹۸/۴، ۹۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۹۴؛ ۱۰۴/۵؛ ۳۰۷/۷، ۳۰۸
فضائل (سمعاني)، ۳۳۶/۴، ۴۳۹
فضايل، ۳۸۲/۷
الفلك المشحون، ۲۴۵/۲، ۳۸۵؛ ۱۹۱/۶
فوائد، ۳۱۲/۵، ۳۱۴
قاموس، ۳۲۰/۴
القاموس المحيط، ۱۴/۳، ۲۲۱؛ ۴۹/۴، ۳۱۸، ۴۴۲؛ ۱۰/۶، ۱۱، ۱۹، ۴۶، ۵۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۸۳؛ ۷/۷، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۵، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۳۶
قبسات، ۲۸/۲، ۳۰، ۹۲، ۹۳؛ ۳۰۲/۶
قرآن، ۶۵/۱، ۶۸، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۳، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۴۶، ۵۵۱؛ ۱۸/۲، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۵۴، ۶۸، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۴، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۹۱، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱؛ ۱۴/۳، ۱۵، ۴۱، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۵۵، ۵۷۱؛ ۱۲/۴، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۵۱، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۴۶، ۳۰۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۳۵، ۵۵۳؛ ۱۹/۵، ۲۰، ۳۱، ۴۳، ۵۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۹۴، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۶۷؛

۱۰/۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۵۳، ۸۶، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۶۷، ۳۱۲، ۳۸۹، ۴۲۲، ۴۵۶، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۵، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۳۹؛ ۴۶/۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۳، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۹۹، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۶۹

القواعد والفوائد، ۳۴۸/۱

قوانين الأُصول، ۱۹۲/۶، ۲۱۰، ۲۱۲

الكامل، ۱۰۴/۳، ۱۰۶، ۲۰۸؛ ۳۹۳/۴، ۵۱۴

كامل (مبرّد)، ۲۴۶/۵

كتاب اقتصاد، ۳۰/۲

كتاب الأحداث، ۵۶۷/۴

كتاب الولاية (ابن‌عقده)، ۵۸۵/۳؛ ۱۱/۴، ۳۸، ۴۳، ۵۹

كتاب بصري، ۲۰۷/۵

كتاب سليم بن قيس، ۲۰/۲، ۱۸۱/۳، ۲۰۱

كتاب شوري، ۱۱۰/۳

الكشّاف، ۴۲۶/۲؛ ۳۱۹/۳

كشّاف، ۴۴۵/۳، ۵۴۳، ۵۵۶، ۵۷۰، ۵۹۳؛ ۳۵/۴، ۵۰؛ ۱۳۳/۵، ۱۶۲؛ ۳۳۶/۷

كشف الخفاء، ۵۴۷/۴

كشف الغمّة، ۴۵۰/۱؛ ۹۱/۲، ۳۰۲/۵، ۴۰۲، ۴۶۸؛ ۳۱۰/۶، ۳۱۲

كشف الغيوب، ۱۵۶/۳؛ ۴۵۱/۴

كشف القناع، ۲۷۶/۳

كشف المحجّة، ۲۰۵/۳

كشف اليقين، ۵۳۵/۵

كشف (ثعلبي)، ۵۶۴/۳، ۵۶۶؛ ۱۳۱/۵، ۱۵۱

كشكول (شيخ بهايي)، ۳۵۸/۱، ۳۵۹؛ ۳۲/۲، ۱۹۷

كفاية الأثر (خزّاز)، ۳۲۱/۵، ۵۲۰

كفاية الخصام، ۲۰/۲

كفاية الطالب، ۲۹۹/۵، ۳۰۱، ۳۰۳

كفاية الموحّدين، ۵۸۶/۵

كمال الدين، ۳۳۳/۲؛ ۷۰/۳، ۷۱، ۵۳۳؛ ۲۷۷/۴؛ ۳۴۴/۵، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۵۲، ۴۵۴، ۵۲۲، ۵۵۲، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۹

كنز، ۱۹۵/۷، ۱۹۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۵

الكنز الخفيّ، ۱۸۱/۵

كنز الفوائد، ۳۰/۲

گوهر مراد، ۲۹۲/۱، ۳۰۷، ۳۳۲، ۳۸۱، ۵۳۸؛ ۳۶/۲، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۷؛ ۲۴۸/۶، ۳۲۱، ۴۰۲

ما نزل في القرآن في عليّ أمير المؤمنين، ۱۶۲/۵

ما نزل في أهل البيت، ۱۶۹/۵

ما نزل من القرآن في الأئمّة، ۴۹/۷

ما نزل من القرآن في عليّ أمير المؤمنين، ۹۶/۴

المباحث المشرقيّة، ۹۶/۶، ۱۱۱

مثالب العرب، ۲۳۴/۳
مجالس، ۲۵۳/۶؛ ۲۵۱/۷
مجالس شیخ صدوق، ۶۵/۶
مجالس شیخ طوسی، ۲۲۶/۴، ۲۷۲؛ ۴۳/۶؛ ۲۲۰/۷، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۰۲
مجالس شیخ مفید، ۶۵/۶، ۵۷۲
مجمع البحرین، ۱۸۳/۱، ۲۴۶؛ ۱۰۵/۲، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۷۴، ۴۹۶، ۴۹۷؛ ۱۴/۳، ۱۵، ۲۵۱؛ ۱۰/۶، ۲۰، ۲۱، ۴۶، ۴۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۷۹، ۵۸۳؛ ۷/۷، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۷۹، ۸۰، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۹۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۹
مجمع البیان، ۱۷۶/۱، ۲۲۵؛ ۶۶/۲، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۱؛ ۴۰/۳، ۴۶۹؛ ۱۹/۶، ۲۸، ۱۳۴، ۱۶۹، ۳۹۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۳۰، ۵۸۵؛ ۴۷/۷، ۵۴، ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۶۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۳۶
مجمع الزوائد، ۴۷۰/۳
مجمع المعارف، ۵۵۳/۶، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲؛ ۱۹/۷، ۸۷، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۳۷۴، ۳۷۵
محاسن، ۷۷/۲، ۴۳۰؛ ۳۹۳/۴؛ ۵۲۹/۵؛ ۲۷/۶، ۳۱، ۳۰۸، ۳۱۲؛ ۱۰۴/۷، ۱۴۴، ۲۸۱
المحتضر، ۵۱۵/۵؛ ۸۶/۶؛ ۱۰/۷، ۱۱
المحصول، ۱۳۲/۲
محصول، ۱۳۱/۲
مختصر، ۴۲۱/۴
مختصر العقائد، ۳۸۴/۲؛ ۱۸۸/۶؛ ۳۱۳/۷
مدینة المعاجز، ۲۷۱/۴، ۴۶۶
مرآة الزمان، ۴۱/۴، ۴۷
مرج البحرین، ۳۳/۴
مروج الذهب، ۴۰۶/۴
مزار، ۴۵۹/۵
مستدرک ابن‌بطریق، ۲۱۸/۵، ۲۹۴، ۳۱۴
مستدرک (حاکم)، ۴۷۰/۳
المستدرك في مناقب وصيّ المختار، ۱۰۴/۵
مسند احمد، ۱۲۸/۳، ۱۲۹، ۱۸۱، ۴۷۰، ۵۸۷؛ ۲۷/۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۱۰، ۴۳۱، ۴۷۲، ۴۷۵؛ ۲۶/۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴
مسند ترمذی، ۲۸۹/۵
مسند فاطمة، ۴۷۱/۴؛ ۱۰۴/۵
مشکاة، ۳۵۱/۳، ۳۵۷، ۵۴۴، ۶۰۰؛ ۳۰/۴، ۱۲۵، ۴۵۶، ۵۹۸؛ ۲۰۶/۵

مشکاة المصابیح، ۴۷۰/۳؛ ۱۴۴/۴
مصابیح، ۵۴۴/۳؛ ۱۱/۵، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۴
مصباح، ۳۸۶/۷
مصباح الأنوار، ۳۶۳/۱؛ ۴۵۱/۳؛ ۵۹۸/۴؛ ۱۹۵/۷، ۱۹۶
مصباح الشریعة، ۸۴/۲؛ ۳۰۹/۶، ۳۱۲
المصباح المنیر، ۵۲۶/۶، ۵۲۷
مصباح المنیر، ۲۵۱/۳
مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، ۴۵۳/۲؛ ۴۵۵/۳، ۵۶۹؛ ۳۵/۴، ۴۴، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۸۲، ۲۱۱، ۴۷۲؛ ۲۵/۵، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴
المطالب العالیة، ۸۸/۶
مطالع المعاني، ۱۸۱/۴
معارج الأصول، ۷۱/۱
معارج الفهم، ۷۴/۶
معالم التنزیل، ۳۷۰/۳
معالم الزلفی، ۲۱۵/۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۴۷۶، ۴۸۱، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۶، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۳۶؛ ۱۴/۷، ۸۷، ۹۰، ۹۹، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۵
معاني الأخبار، ۵۲/۲؛ ۱۴/۳، ۴۸۶؛ ۱۸۷/۴، ۲۲۵؛ ۵۶۸/۵؛ ۹۴/۶؛ ۳۹۰/۷، ۴۰۹
معاني القرآن، ۵۰/۴
معجم اکبر، ۳۱۲/۵؛ ۳۱۴
معجم البلدان، ۴۰۰/۴، ۴۱۳
معجم اوسط، ۳۰۴/۵، ۳۱۴
معجم طبرانی، ۲۹۴/۵
معراج السعادة، ۵۹/۲؛ ۷۵/۶، ۱۹۲
معراج (صدوق)، ۷۰/۲
معرفة الصحابة، ۲۲۶/۳
المُغني، ۱۳۳/۳، ۲۳۹
مغنی، ۳۲۲/۴، ۳۲۶
مفاتیح الأسرار، ۳۷۹/۳؛ ۱۴۵/۵
مفاتیح الغیب، ۱۴/۶، ۸۳، ۹۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۲۲؛ ۲۰۰/۷، ۲۰۱
المقاصد، ۴۴۲/۴؛ ۸۸/۶، ۳۲۱، ۶۳۱، ۶۳۴؛ ۳۰۸/۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳
مقتضب الأثر، ۱۸۱/۵، ۱۹۲، ۲۰۲، ۳۱۹
ملاحم، ۳۱۴/۵
الملل و النحل، ۲۸/۲، ۶۸، ۹۲؛ ۳۴/۳، ۱۵۴، ۵۰۹؛ ۳۹۴/۴، ۴۰۰، ۴۴۶، ۵۸۳، ۵۸۵
مناقب، ۵۲۹/۴
مناقب آل ابی طالب، ۱۹۲/۷، ۱۹۳، ۲۴۳
مناقب (ابراهیم ثقفی)، ۳۷۶/۳
مناقب (ابن جوزی)، ۳۲۰/۴
مناقب (ابن شهرآشوب)، ۲۰۱/۱؛ ۱۸۱/۳، ۴۵۱؛ ۲۴۶/۴؛ ۴۴/۶، ۵۴

مناقب (ابن مردويه)، ٥٩٠/٣؛ ٤٠٦/٤، ٤٧٣
مناقب ابن مغازلي، ١٢٦/٣، ١٢٩، ٣٣٧
مناقب الأئمّة، ٢٤٤/٣
مناقب الصحابة، ٣٩٠/٣؛ ١٧٩/٤؛ ١٩٦/٥
المناقب الفاخرة، ٣٠٤/٣، ٣٧٣، ٣٩٥، ٥٩٧؛ ٥٤/٤، ١٣٠، ١٥٨، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٣، ٢٠٢، ٢١٠، ٣٠١، ٤٦٩، ٤٧٥؛ ١٧/٥، ٢٦، ١٤٨، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٧
مناقب أمير المؤمنين، ١٠٤/٥
المناقب (خوارزمي)، ١٤٤/٤، ١٤٥
مناقب (خوارزمي)، ٣٩٤/٣، ٥٧١؛ ٢٢/٤، ٤٧، ١٤٣، ١٥٥، ١٦٥
مناقب (طبري)، ٢١٠/٤
مناقب موفق بن احمد، ٣٨٦/٣
مناهج الأحكام والأُصول، ٢٧٦/٣
منتخب البصائر، ٤٦٨/٦، ٤٨١
منتهى المطلب، ٣٤٨/١
منقبة المطهّرين، ١٠٣/٥
من لا يحضره الفقيه، ٢٨/٦، ٣٠، ٥٤٧، ٥٦٤، ٥٧٨، ٥٨١؛ ٤٦/٧، ٢١٩، ٢٢١، ٢٩٠
منهاج الفاضلين، ٤٦/٤
مواعظ، ٣٢٠/٤
المواقف، ٤٤٢/٤؛ ٢٧٤/٦، ٢٧٥، ٦٣١، ٦٣٤
مواهب (طبري)، ٢٠٧/٣
موجز، ٣٤/٤
موطّأ، ٣١/٤، ٥٧٢
مهج الدعوات، ٤٦٣/١؛ ٨٦/٢
ميزان الاعتدال، ٤٧٣/٤
نجات (ابن سينا)، ١٦/٦
نخبه (ابن جبير)، ١٩٠/٤
نزول القرآن، ٥٥٠/٣، ٥٩٨
نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين، ٣٨٦/٣؛ ٥٦/٤، ١٨٨؛ ١٠٤/٥
النشر والطيّ، ٥٨٥/٣؛ ١١/٤، ٥٩؛ ١٤١/٥
نقد المحصّل، ٣٩/٢
نوادر، ٣٩٣/٢
النور والبرهان، ٥٣٩/٤
نهاية العقول، ١٤٥/٣، ٢٧٣؛ ٣٣٦/٤، ٤٣٩، ٥١٤؛ ١٩٠/٦، ٢٥٩
نهاية المرام في علم الكلام، ٣١/٢
النهاية في غريب الحديث والأثر، ٣٩١/٢؛ ٢٥١/٣؛ ٥٠/٤
نهج الإيمان، ٤٤/٤
نهج البلاغة، ٤٥٣/١؛ ١٦٨/٢، ٢٦٥؛ ٥٢٨/٣، ٥٢٩؛ ٣١٢/٤، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٨، ٤٠٢، ٤٩٨، ٥٠٥؛ ١٣٧/٥، ١٣٨، ٢٠٨، ٢١٢؛ ٢٤/٦، ١٢٠، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٤٥٣، ٤٥٦، ٥٤٨، ٥٥٩، ٥٦٤، ٥٩٤، ٥٩٦، ٥٩٧، ٦٠٦، ٦٢٧، ٦٣١
نهج البيان، ٢٣١/٤
نهج الحق، ٣٠/٣؛ ١٢/٥؛ ١٢٩/٦، ١٨٦
وسيلة المتعبّدين، ٣٦/٤، ١٠٨

وقایه، ۳۰۴، ۲۹۲
هدایة المسترشدین، ۱۳۱/۲، ۱۳۲
هدایة (خصیبی)، ۳۳/۵
یاقوت، ۳۱/۲؛ ۱۲۹/۶، ۳۰۲
ینابیع، ۴۲۰/۴
ینابیع (اسفرانی)، ۳۰/۴، ۹۱
ینابیع (انصاری شافعی)، ۳۸۷/۴

فهرست منابع

۱. **قرآن کریم**، ترجمهٔ محمّد کاظم معزّی، انتشارات اسوه، قم، ایران.

۲. **آموزش منطق**، محسن غرویان، چاپ ششم، ۱۳۷۵ هـ. ش، انتشارات دار العلم، قم، ایران.

۳. **الإتقان في علوم القرآن**، سیوطی (۹۱۱ هـ.ق)، سعید المندوب، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ هـ.ق، ۱۹۹۶ م، دار الفکر، لبنان.

۴. **الاثنا عشريّة في الصلاة اليوميّة**، محمّد بن الحسين الحارثيّ الهمدانيّ معروف به شيخ بهايى (۱۰۳۱ هـ.ق)، محمّد حسّون، چاپ اوّل، جمادی الآخر ۱۴۰۹ هـ.ق، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ایران.

۵. **أجوبة المسائل المهنّائيّة**، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، ۱۴۰۱ هـ.ق، چاپخانهٔ خیّام، قم.

۶. **الاحتجاج**، أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطبرسيّ (۵۴۸ هـ.ق)، سیّد محمّد باقر خرسان، ۱۳۸۶ هـ.ق، ۱۹۶۶ م، دار النعمان، نجف اشرف.

۷. **إحقاق الحقّ**، شهید قاضی نور الله تستری (هـ.ق)، چاپ سنگی، شمارهٔ ۷۷ / ۲۹۳، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ایران.

۸. **أحكام القرآن**، أبو بكر أحمد بن عليّ الرازيّ الجصّاص (۳۷۰ هـ.ق)، عبد السلام محمّد عليّ شاهين، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ هـ.ق ـ ۱۹۹۴ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۹. **الإحكام في أُصول الأحكام**، ابوالحسن على بن محمّد آمدى (۶۳۱ هـ.ق)، چاپ اوّل، د. سيّد الجميلى، ۱۴۰۴ هـ.ق، دار النشر، بيروت.

۱۰. **إحياء علوم الدين**، ابوحامد محمّد بن محمّد غزالى (۵۰۵ هـ.ق)، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۱۱. **الاختصاص**، ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى معروف به شيخ مفيد (۴۱۳ هـ.ق)، على اكبر غفّارى، سيّد محمود زرندى، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۱۹۹۳ م، دار المفيد، بيروت، لبنان.

۱۲. **اختيار المصباح الكبير وما أُضيف إليه من الأدعية**، مجد الدين بن عليّ بن الحسين بن باقي القرشيّ الحلّيّ (ق ۷ هـ.ق)، مهدى دليرى، چاپ اوّل، ۱۴۳۲ هـ.ق، مكتبة العلّامة المجلسيّ، قم، ايران.

۱۳. **اختيار معرفة الرجال (معروف به رجال كشّى)**، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسيّ مشهور به شيخ الطائفة و شيخ طوسى (۴۶۰ هـ.ق)، سيّد مهدى رجايى، ۱۴۰۴ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.

۱۴. **الأربعين في إمامة الأئمّة الطاهرين**، محمّد طاهر القمّيّ الشيرازيّ (۱۰۹۸ هـ.ق)، سيّد مهدى رجايى، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۱۵. **الأربعين في أُصول الدين**، محمّد بن عمر بن الحسين الفخر الرازيّ (۶۰۶ هـ.ق)، د. أحمد حجازيّ السقّا، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ هـ.ق، مكتبة الكلّيّات الأزهريّة، قاهرة، مصر.

۱۶. **ارشاد**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان ابن المعلّم العكبريّ البغداديّ معروف به شيخ مفيد (۴۱۳ هـ.ق)، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۱۹۹۳ م، دار المفيد، بيروت، لبنان.

۱۷. **أساس البلاغة**، أبو القاسم محمود بن عمر بن محمّد بن عمر الخوارزميّ الزمخشريّ (۵۳۸ هـ.ق)، دار الفكر، ۱۳۹۹ هـ.ق ـ ۱۹۷۹ م.

۱۸. **أسباب نزول الآيات**، ابوالحسن على بن احمد واحدى نيسابورى (۴۶۸ هـ.ق)، مؤسسة الحلبيّ وشركاه، ۱۳۸۸ هـ.ق، ۱۹۶۸ م، قاهره، مصر.

۱۹. **الاستيعاب فى معرفة الأصحاب**، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمّد بن عبد البرّ (۴۶۳ هـ.)، على محمّد بجاوى، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، دار الجيل، بيروت، لبنان.

۲۰. **أسنى المطالب في مناقب سيّدنا عليّ بن أبي طالب**، أبو الخير شمس الدين محمّد بن محمّد بن محمّد الجزريّ الشافعيّ (۸۳۳ هـ.ق)، د. محمّد هادى امينى، كتابخانهٔ امام امير المؤمنين ﷺ، اصفهان، ايران.

۲۱. **الإصابة في تميز الصحابة**، أحمد بن عليّ بن حجر العسقلانيّ (۸۵۲ هـ.ق)، عادل أحمد عبد الموجود ـ عليّ محمّد معوّض، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ هـ.ق ـ ۱۹۹۵ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۲۲. **الاعتقادات في دين الإماميّة**، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، عصام عبد السيّد، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفيد، بيروت، لبنان.

۲۳. **الأعلام**، خير الدين الزركليّ (۱۴۱۰ هـ.ق)، ۱۹۸۰ م، دار العلم، بيروت، لبنان.

۲۴. **إعلام الورى بأعلام الهدى**، امين الإسلام شيخ ابوعلى فضل بن حسن طبرسى (۵۴۸ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، قم.

۲۵. **أعيان الشيعة**، سيّد محسن امين (۱۳۷۱ هـ.ق)، حسن امين، دار التعارف، بيروت، لبنان.

۲۶. **الأغاني**، أبو الفرج الإصفهانيّ (۳۵۶ هـ.ق)، دار إحياء التراث العربيّ.

۲۷. **إقبال الأعمال**، سيّد رضيّ الدين عليّ بن موسى بن جعفر بن طاوس (۶۶۴ هـ.ق)، جواد قيّومى اصفهانى، چاپ اوّل، رجب ۱۴۱۴ هـ.ق، مكتب الإعلام الإسلاميّ.

۲۸. **الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد**، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ (۴۶۰ هـ.ق)، ۱۴۰۰ هـ.ق، انتشارات كتابخانهٔ جامع چهلستون، تهران، ايران.

۲۹. **الإكمال في أسماء الرجال**، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الخطيب التبريزيّ (۷۴۱ هـ.ق)، مؤسّسة أهل البيت ﷺ.

۳۰. **إلزام النواصب بإمامة عليّ بن أبي طالب** ﷺ، مفلح بن الحسين (الحسن) بن راشد (رشيد) بن صلاح البحرانيّ (ق ۹ هـ.ق)، عبد الرضا نجفى، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ.ق.

۳۱. **الألفيّة والنفليّة**، محمّد بن المكّيّ العامليّ معروف به شهيد اوّل (۷۸۶ هـ.ق)، على فاضل قائنى نجفى، چاپ اوّل، رمضان ۱۴۰۸ هـ.ق، مركز اعلام اسلامى.

۳۲. **امالی**، ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان ابن معلّم عکبری بغدادی معروف بـه شـیخ مـفید (۴۱۳ هـ.ق)، حسین استاد ولی، علی اکبر غفّاری، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۳۳. **امالی سیّد مرتضی**، شریف ابوالقاسم علی بن طاهر (۴۳۶ هـ.ق)، سیّد محمد بدر الدین نعسانی حلبی، چاپ اوّل، ۱۳۲۵ هـ.ق، ۱۹۰۷ م.

۳۴. **امالی شیخ صدوق**، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّیّ معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ هـ.ق، مؤسّسهٔ بعثت، قم، ایران.

۳۵. **امالی شیخ طوسی**، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسیّ مشـهور بـه شـیخ الطـائفة و شـیخ طـوسی (۴۶۰ هـ.ق)، مـؤسّسهٔ بـعثت، چـاپ اوّل، ۱۴۱۴ هـ.ق، دار الثـقافة، قـم، ایران.

۳۶. **الإمامة والسیاسة**، ابومحمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوریّ (۲۷۶ هـ.ق)، طه محمّد الزینیّ، مؤسّسة الحلبیّ وشرکاه، مصر.

۳۷. **الأمان من أخطار الأسفار**، رضیّ الدین سیّد علیّ بن موسی بن طاوس (۶۶۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، صفر ۱۴۰۹ هـ.ق، مؤسّسة آل البیت ﷺ لإحیاء التراث، قم، ایران.

۳۸. **الأموال**، أبو عبید القاسم بن سلّام بن عبد الله الهرویّ البغدادیّ (۲۲۴ هـ.ق)، د. خلیل محمّد هراس، دار الفکر، بیروت، لبنان.

۳۹. **أنساب الأشراف**، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذریّ (۲۷۹ هـ.ق)، شیخ محمّد باقر محمودی، چاپ اوّل، ۱۳۹۴ هـ.ق، ۱۹۷۴ م، مؤسّسة الأعلمیّ، بیروت، لبنان.

۴۰. **أنوار الملکوت في شرح الیاقوت**، أبومنصور حسن بن یوسف بن مطهّر اسدی معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، محمّد نجمیّ الزنجانیّ، چاپ دوم، ۱۳۶۳ هـ.ش، انتشارات رضی ـ انتشارات بیدار، ایران.

۴۱. **انوار نعمانیّة**، سیّد نعمت الله موسوی جزایری (۱۱۱۲ هـ.ق)، مطبعهٔ شرکت چاپ، تبریز.

۴۲. **أوائل المقالات**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان ابن المعلّم العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، ابراهیم انصاری، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۴۳. **الإهليلجة المنسوب إلى الإمام أبي عبد الله الصادق** ﷺ، بروایة أبي محمّد المفضّل بن عمر الجعفيّ الكوفيّ (المتوفّى أوائل ق ۳ هـ.ق)، قيس العطّار، چاپ اوّل، ۱۴۲۷ هـ.ق ـ ۱۳۸۵ هـ.ش، كتابخانهٔ علّامهٔ مجلسی، قم، ایران.

۴۴. **أسد الغابة في معرفة الصحابة**، عزّ الدين أبو الحسن عليّ بن أبي الكرم محمّد بن محمّد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانيّ معروف به ابن‌اثير (۶۰۳ هـ.ق)، دار الكتاب العربيّ.

۴۵. **أُصول الاستنباط في أُصول الفقه وتاريخه بأُسلوب جديد**، سيّد علينقی حيدری، مركز مديريّت حوزهٔ علميّهٔ قم.

۴۶. **أُصول الفقه (اصول مظفّر)**، محمّد رضا مظفّر (۱۳۸۳ هـ.ق)، چاپ سوم، ۱۳۸۶ هـ.ش، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ایران.

۴۷. **أُنموذج العلوم**، ضمن ثلاث رسائل من مصنّفات جلال الدين محمّد بن أسعد الدوانيّ، د.احمد تويسركانی، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق، بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

۴۸. **البحر الزخّار (مسند بزّار)**، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزّار (۲۹۲ هـ.)، د.محفوظ الرحمن زين الله، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.، مؤسّسهٔ علوم القرآن، بيروت، لبنان.

۴۹. **البحر المحيط في أُصول الفقه**، بدر الدين محمّد بن بهادر بن عبد الله الزركشيّ (۷۹۴ هـ.ق)، د. محمّد محمّد تأمر، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ هـ.ق ـ ۲۰۰۰ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۵۰. **بدائع الأفكار**، ميرزا حبيب الله رشتی (۱۳۱۲ هـ.ق)، مؤسّسهٔ آل البيت ﷺ، قم، ایران.

۵۱. **بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع**، علاء الدين أبو بكر بن مسعود الكاسانيّ الحنفيّ (۵۸۷ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق ـ ۱۹۸۹ م، المكتبة الحبيبيّة، پاكستان.

۵۲. **البرهان في تفسير القرآن**، سيّد هاشم بحرانی (۱۱۰۷ هـ.ق)، مؤسّسهٔ بعثت، قم، ایران.

۵۳. **بشارة المصطفى**، محمّد بن علی طبری (۵۲۵ هـ.ق)، جواد قيّومی اصفهانی، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ.ق مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ایران.

۵۴. **بصائر الدرجات**، شيخ القمّيّين أبو جعفر محمّد بن الحسن بن الفرّوخ الصفّار (۲۹۰ هـ.ق)، حاج ميرزا محسن كوچه‌باغی، مؤسّسهٔ اعلمی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۳۶۲ هـ.ش، تهران، ایران.

۵۵. **بلاغات النساء**، أبو الفضل بن أبي طاهر معروف به ابن‌طيفور (۳۸۰ هـ.ق)، مكتبهٔ بصيرتی، قم، ایران.

۵۶. **البلد الأمين والدرع الحصين**، تقيّ الدين إبراهيم بن عليّ بن محمّد بن صالح العامليّ الكفعميّ (۹۰۵ هـ.ق)، على اكبر غفّاری، ۱۳۸۳ هـ.ق، مكتبة الصدوق، تهران، ايران.

۵۷. **تاج المواليد في مواليد الأئمّة ووفياتهم**، علاّمة طبرسی (۵۴۸هـ.)، چاپ سنگی، ۱۴۰۶ هـ.ق، كتابخانهٔ آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ايران.

۵۸. **تاريخ الإسلام**، شمس الدين محمّد بن أحمد بن عثمان الذهبيّ (۷۴۸ هـ.ق)، د. عمر عبد السلام تدمري، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الكتاب العربيّ، بيروت، لبنان.

۵۹. **تاريخ بغداد**، ابوبكر احمد بن على معروف به خطيب بغدادی (۴۶۳ هـ.ق)، مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۶۰. **تاريخ خليفة بن خيّاط العصفريّ** (۲۴۰ هـ.ق)، روايت بقي بن خالد، د. سهيل زكّار، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۶۱. **تاريخ روضة الصفا في سيرة الأنبياء والملوك والخلفا**، محمّد بن خاوندشاه بن محمود (۹۰۳ هـ.ق)، جمشيد كيان‌فر، چاپ اوّل، ۱۳۸۰ هـ.ش، انتشارات اساطير، تهران، ايران.

۶۲. **تاريخ طبری (تاريخ الأمم والملوك)**، طبری (۳۱۰ هـ.ق)، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م، مؤسّسة الأعلميّ، بيروت، لبنان.

۶۳. **تاريخ مدينة دمشق**، أبو القاسم عليّ بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعيّ معروف به ابن عساكر (۵۷۱ هـ.ق)، على شيری، ۱۴۱۵ هـ.ق، ۱۹۹۵ م، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۶۴. **تاريخ مواليد الأئمّة**، أبو محمّد عبد الله بن النصر بن الخشّاب البغداديّ (۵۶۷هـ.ق)، ۱۴۰۶ هـ.ق، مؤسّسة قائم آل محمّد (عج)، قم، ايران.

۶۵. **تاريخ يعقوبی**، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح كاتب عبّاسی معروف به يعقوبی (۲۸۴ هـ.ق)، مؤسّسهٔ نشر فرهنگ اهل بيت عليهم‌السلام، قم.

۶۶. **تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة**، سيّد شرف الدين عليّ الحسينيّ الاسترآباديّ النجفيّ (ن ۹۶۵هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۱۳۶۶ هـ.ش، مدرسهٔ امام مهدی (عج).

۶۷. **تأويل مختلف الحديث**، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن القتيبة الدينوريّ (۲۷۶ هـ.ق)، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۶۸. **التبیان فی تفسیر القرآن**، شیخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسیّ مشهور به شیخ الطائفة و شیخ طوسی (۴۶۰ هـ.ق)، أحمد حبیب قصیر العاملیّ، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق، دار إحیاء التراث العربیّ.

۶۹. **تحریر الأحکام**، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدیّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، ابراهیم بهادری، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ.ق، مؤسّسهٔ امام صادق ﷺ، قم، ایران.

۷۰. **تحف العقول عن آل الرسول**ﷺ، ابومحمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبهٔ حرّانی (ق ۱۴ هـ.ق)، علی اکبر غفّاری، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۳۶۳ هـ.ش، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم.

۷۱. **تحفة الشاهیة** در مناقب مولانا أمیر المؤمنین ﷺ، عبد الخالق قاضی زادهٔ کرهرودی (۱۰۳۸ هـ.ق)، محمّدعلی رسولی، چاپ اوّل، انتشارات انصاریان، قم، ایران.

۷۲. **تحفة الفقهاء**، علاء الدین السمرقندیّ (۵۳۹هـ.ق)، چاپ دوم، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۷۳. **تحفة المجالس**، ابن تاج الدین حسن سلطان محمّد، ۱۳۷۵ هـ.ق ـ ۱۳۲۴ هـ.ش، انتشارات کتابچی، تهران، ایران.

۷۴. **تحفة الملوك**، سیّد جعفر دارابی کشفی (۱۲۶۷ هـ.ق)، عبد الوهّاب فراتی، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ هـ.ش، مؤسّسهٔ بوستان کتاب، قم، ایران.

۷۵. **تخریج الأحادیث والآثار**، الزیلعیّ (۷۶۲ هـ.ق)، عبد الله بن عبد الرحمن السعد، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ هـ.ق، دار ابن‌خزیمة، ریاض.

۷۶. **تذکرة الخواصّ** معروف به خصائص، یوسف بن قزُغلی البغدادیّ سبط ابن الجوزیّ (۶۵۴هـ.ق)، حسین تقی‌زاده، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.ق، مجمع جهانی اهل بیت ﷺ.

۷۷. **تذکرة الفقهاء**، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدیّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، چاپ اوّل، محرّم ۱۴۱۴ هـ.ق، مؤسّسة آل البیت ﷺ لإحیاء التراث، قم، ایران.

۷۸. **تذکرة الموضوعات**، محمّد طاهر بن علیّ الهندیّ الفتنیّ (۹۸۶ هـ.ق).

۷۹. **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، محمّد تقی جعفری، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ هـ.ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ایران.

۸۰. **تصحیح اعتقادات الإمامیّة**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، حسین درگاهی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۸۱. **تعلیقة علی معالم الأُصول**، سیّد علی موسوی قروینی (۱۲۹۸ هـ.ق)، سیّد علی علوی قزوینی، چاپ اوّل، ۱۴۲۲ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی.

۸۲. **تفسیر ابن ابی حاتم**، أبو محمّد ابن أبي حاتم محمّد بن إدریس الرازیّ (۳۲۷ هـ.ق)، أسعد محمّد الطیّب، المکتبة العصریّة.

۸۳. **تفسیر البحر المحیط**، أبو حیّان الأندلسیّ (۷۴۵ هـ.ق)، عادل أحمد عبد الموجود ـ علیّ محمّد معوّض، چاپ اوّل، ۱۴۲۲ هـ.ق ـ ۲۰۰۱ م، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۸۴. **تفسیر الرازیّ**، فخر رازی (۶۰۶ هـ.ق)، چاپ سوم.

۸۵. **تفسیر المیزان**، علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی (۱۴۱۲ هـ.ق).

۸۶. **تفسیر المیزان (فارسی)**، سیّد محمّد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم.

۸۷. **تفسیر بیضاوی**، بیضاوی (۶۸۲ هـ.ق)، دار الفکر، بیروت.

۸۸. **تفسیر ثعلبی**، ثعلبی (۴۲۷ هـ.ق)، ابومحمّد بن عاشور، چاپ اوّل، ۱۴۲۲ هـ.ق، ۲۰۰۲ م، دار إحیاء التراث العربیّ.

۸۹. **تفسیر جوامع الجامع**، أمین الإسلام أبو علیّ الفضل بن الحسن الطبرسیّ (۵۴۸ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم، ایران.

۹۰. **تفسیر صافی**، فیض کاشانی (۱۰۹۱ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۶ هـ.ق، ۱۳۷۴ هـ.ش، مکتبهٔ صدر، تهران، ایران.

۹۱. **تفسیر عیّاشی**، أبو النظر محمّد بن مسعود بن عیّاش السلمیّ السمرقندیّ معروف به عیّاشی (۳۲۰ هـ.ق)، سیّد هاشم رسولی محلّاتی، مکتبهٔ علمیّهٔ اسلامیّه، تهران.

۹۲. **تفسیر فرات کوفی**، فرات بن إبراهیم الکوفیّ (۳۵۲ هـ.ق)، محمّد الکاظم، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ هـ.ق ـ ۱۹۹۰ م، مؤسّسهٔ چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ایران.

۹۳. تفسیر قمی، منسوب به ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی ﷺ (ن ۳۲۹)، سیّد طیّب موسوی جزائری، چاپ سوم، صفر ۱۴۰۴ هـ.ق، مؤسّسهٔ دار الکتاب، قم، ایران.

۹۴. تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملّا فتح الله کاشانی، حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ پنجم ۱۳۷۸ هـ.ش، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

۹۵. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق، مدرسهٔ امام مهدی (عج).

۹۶. تقریب المعارف، تقیّ بن نجم الحلبیّ (۴۴۷ هـ.ق)، فارس تبریزیان، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۳۷۵ هـ.ش.

۹۷. تلخیص المحصّل المعروف بنقد المحصّل، خواجه نصیر الدین طوسی (۶۰۶ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ.ق ـ ۱۹۸۵ م، دار الأضواء، بیروت، لبنان.

۹۸. تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورّام)، أبو الحسین ورّام بن أبی فراس المالکیّ الأشتریّ (۶۰۵ هـ)، چاپ دوم، ۱۳۶۸ هـ.ش، دار الکتب الإسلامیّة، تهران، ایران.

۹۹. تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، محسن بن کرامة (۴۹۴ هـ.ق)، سیّد تحسین آل شبیب موسوی، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ.ق ـ ۲۰۰۰ م، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیّة.

۱۰۰. توحید صدوق، ابوجعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، سیّد هاشم حسینی تهرانی، منشورات جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم.

۱۰۱. تهذیب الأحکام، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسیّ مشهور به شیخ الطائفة و شیخ طوسی (۴۶۰ هـ.ق)، سیّد حسن موسوی خرسان، چاپ سوم، ۱۳۶۴ هـ.ش، دار الکتب الإسلامیّة، تهران.

۱۰۲. تهذیب الأسماء واللغات، أبو زکریّا محیي الدین بن شرف النوویّ (۶۷۶ هـ.)، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۱۰۳. تهذیب الکمال في أسماء الرجال، جمال الدین أبو الحجّاج یوسف المزّیّ (۷۴۲ هـ.ق)، بشّار عوّاد معروف، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ هـ.ق ـ ۱۹۸۵ م، مؤسسة الرسالة، بیروت، لبنان.

۱۰۴. الثاقب في المناقب، عماد الدین أبو جعفر محمّد بن علیّ الطوسیّ معروف به ابن حمزه (۵۶۰ هـ.ق)، نبیل رضا علوان، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ.ق، انتشارات انصاریان، قم، ایران.

۱۰۵. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، سیّد محمّد مهدی سیّد حسن خرسان، چاپ دوم، ۱۳۶۸ هـ.ش، منشورات الرضیّ، قم، ایران.

۱۰۶. **جامع أحاديث الشيعة**، ۱۳۹۹ هـ.ق، مطبعهٔ علميّه، قم، ايران.
۱۰۷. **جامع الأُصول في أحاديث الرسول**، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمّد بن محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيبانيّ الجزريّ (۶۰۶ هـ.ق)، عبد القادر الأرنؤوط، چاپ اوّل، ۱۳۸۹ هـ.ق ـ ۱۹۶۹ م، مكتبة الحلوانيّ ـ مكتبة دار البيان.
۱۰۸. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير طبرى)**، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبريّ (۳۱۰ هـ.ق)، صدقى جميل عطّار، ۱۴۱۵ هـ.ق ـ ۱۹۹۵ هـ.ش، دار الفكر.
۱۰۹. **الجامع الصغير**، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطيّ الشافعيّ (۹۱۱ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۱ هـ.ق ـ ۱۹۸۱ م، دار الفكر، بيروت، لبنان.
۱۱۰. **الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبى)**، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصاريّ القرطبيّ (۶۷۱ هـ.ق)، أحمد عبد الحليم البردونيّ، دار إحياء التراث العربيّ، بيروت، لبنان.
۱۱۱. **جمع الغريبين في القرآن والحديث**، أبو عبيد أحمد بن محمّد الهرويّ صاحب الأزهريّ (۴۰۱ هـ.ق)، أحمد فريد المزيديّ، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق ـ ۱۹۹۹ م، المكتبة العصريّة، صيدا، لبنان.
۱۱۲. **الجمع بين الصحاح السنّة**، مخطوط.
۱۱۳. **الجمع بين الصحيحين بخارى و مسلم**، محمّد بن فتوح الحميدى (۴۸۸ هـ.)، د. على حسين البوّاب، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هـ.ق ـ ۲۰۰۲ م، دار ابن حزم، بيروت، لبنان.
۱۱۴. **جمل العلم والعمل**، الشريف المرتضى عليّ بن الحسين الموسويّ العلويّ (۴۳۶ هـ.ق)، سيّد احمد حسينى، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ هـ.ق، مطبعة الآداب، نجف اشرف.
۱۱۵. **جوامع الكلم**، أحمد بن زين الدين الأحسائيّ (۱۲۴۱ هـ.ق)، ربيع الآخر ۱۴۳۰هـ.ق، چاپخانهٔ الغدير، بصره.
۱۱۶. **جواهر المطالب في مناقب الإمام عليّ عليه السلام**، أبو البركات محمّد بن أحمد الدمشقيّ الباعونيّ الشافعيّ (۸۷۱ هـ.ق)، محمّد باقر محمودى، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ هـ.ق، مجمع إحياء الثقافة الإسلاميّة.
۱۱۷. **الحديقة الهلاليّة**، محمّد بن الحسين العامليّ معروف به شيخ بهايى (۱۰۳۰ هـ.ق)، سيّد على موسوى خراسانى، چاپ اوّل، ربيع الاوّل ۱۴۱۰ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، قم، ايران.

۱۱۸. **حقّ اليقين**، علّامه ملّا محمّد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ.ق)، انتشارات ذوي القربى، قم، ايران.
۱۱۹. **الحكايات**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبريّ البغداديّ معروف به شيخ مفيد (۴۱۳ هـ.ق)، روايت سيّد مرتضى (۴۳۶ هـ.ق)، سيّد محمّد رضا حسينى جلالى، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفيد، بيروت، لبنان.
۱۲۰. **حلية الأولياء وطبقات الأصفياء**، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى (۴۳۰ هـ.ق)، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ هـ.ق، دار الكتاب العربيّ.
۱۲۱. **حياة الحيوان الكبرى**، كمال الدين الدميريّ (۸۰۸هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۲۴ هـ.ق، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.
۱۲۲. **الحياة (فارسى)**، احمد آرام، ۱۳۷۱ هـ.ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.
۱۲۳. **الخرائج والجرائح**، قطب الدين الراونديّ (۵۷۳ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق، مؤسّسة امام مهدى (عج)، قم.
۱۲۴. **خريدة العجائب وفريدة الغرائب**، سراج الدين أبو حفص عمر بن المظفّر بن الورديّ (۸۵۲هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۲۸ هـ.ق ـ ۲۰۰۸ م، مكتبة الثقافة الإسلاميّة، قاهره، مصر.
۱۲۵. **خصائص الأئمّة**، شريف رضى ابوالحسن محمّد بن حسين بن موسى موسوى بغدادى (۴۰۶ هـ.)، د. محمّد هادى امينى، ربيع الثانى ۱۴۰۶ هـ.، آستان مقدّس رضوى، مشهد، ايران.
۱۲۶. **الخصائص الحسينيّة**، حاج شيخ جعفر تسترى، چاپ سنگى، قم، دار الكتاب، به شمارهٔ ۱۳۴ / ۵۰ در كتابخانهٔ مرحوم آيت الله العظمى نجفى مرعشى، قم، ايران.
۱۲۷. **خصائص الوحي المبين**، شمس الدين يحيى بن الحسن الأسدي الربعيّ الحلّيّ (۶۰۰ هـ.ق)، شيخ مالك محمودى، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ هـ.ق، دار القرآن الكريم، قم، ايران.
۱۲۸. **خصال**، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، على اكبر غفارى، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۳۶۲ هـ.ش، منشورات جامعهٔ مدرّسين حوزهٔ علميّهٔ قم.
۱۲۹. **خلاصة الأقوال**، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّى (۷۲۶هـ.ق)، شيخ جواد قيّومى، چاپ اوّل، عيد غدير ۱۴۱۷ هـ.ق، نشر الفقاهة.
۱۳۰. **خلاصة عبقات الأنوار**، السيّد حامد النقويّ (۱۳۰۶ هـ.ق)، ۱۴۰۵ هـ.ق، مؤسّسة البعثة، تهران، ايران.

۱۳۱. **الخلاف**، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ (۴۶۰ هـ.)، جمادى الآخر ۱۴۰۷ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامى وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم.

۱۳۲. **الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور**، جلال الدين عبد الرحمن ابن ابى‌بكر سيوطى (۹۱۱ هـ.ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۳۳. **درس‌هايى از نهج البلاغه**، حسينعلى منتظرى (۲۷۶ هـ.ق)، چاپ اوّل، زمستان ۱۳۸۰ هـ.ش، نشر سرايى، تهران، ايران.

۱۳۴. **الدروس الشرعيّة في فقه الإماميّة**، شمس الدين محمّد بن المكّيّ العامليّ معروف به شهيد اوّل (۷۸۶ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامى وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم.

۱۳۵. **الدعوات (سلوة الحزين)**، ابوالحسين سعيد بن هبة الله مشهور به قطب راوندى (۵۷۳ هـ.ق)، مدرسة الإمام المهديّ، قم، ايران.

۱۳۶. **دلائل الإعجاز في علم المعاني**، أبو بكر عبد القاهر بن عبد الرحمن بن محمّد الجرجانيّ (۴۷۱ هـ.ق)، محمود محمّد شاكر أبو فهر، چاپ سوم، ۱۴۱۳ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، مطبعة المدنيّ، قاهرة، مصر.

۱۳۷. **دلائل الإمامة**، أبو جعفر محمّد بن جرير بن رستم الطبريّ (ق ۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.ق، مؤسسهٔ بعثت، قم.

۱۳۸. **دلائل النبوّة**، بيهقى (۴۵۸ هـ.ق)، مؤسّسة البراق.

۱۳۹. **ديوان امام علی** عليه‌السلام (اشعارى كه منسوب به آن حضرت است)، مصطفى زمانى، بهار ۱۳۶۸ هـ.ش، انتشارات پيام اسلام، قم، ايران.

۱۴۰. **ديوان صباحى بيدگلى**، به تصحيح و مقدّمهٔ ح ـ پرتو بيضايى، به اهتمام عبّاس كى‌منش «مشفق كاشانى»، چاپ اوّل، آذر ۱۳۳۸ هـ.ش، كتابفروشى زوّار، شاه‌آباد، تهران، ايران.

۱۴۱. **ديوان متنبّى**، أبو الطيّب أحمد بن الحسين المتنبّيّ (۳۵۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۹۵۸ م، چاپ جديد، ۲۰۰۰ م، دار صادر، بيروت، لبنان.

۱۴۲. **الذريعة إلى أُصول الشريعة**، أبو القاسم عليّ بن الحسين الموسويّ (۴۳۶ هـ.ق)، د. ابوالقاسم گرجى، ۱۳۴۶ هـ.ش، دانشگاه تهران.

۱۴۳. **الذريعة إلى تصانيف الشيعة**، علّامه شيخ آقابزرگ تهرانى (۱۳۸۹ هـ.ق)، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م، دار الأضواء، بيروت، لبنان.

۱۴۴. **الدرّيّة الطاهرة النبويّة**، أبو بشر محمّد بن أحمد بن حمّاد الأنصاريّ الرازيّ الدولابيّ (۳۱۰ هـ.ق) سيّد محمّد جواد حسيني جلالي، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ هـ.ق، الدار السلفيّة، كويت.

۱۴۵. **ربيع الأبرار ونصوص الأخيار**، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشريّ (۵۳۸ هـ.ق)، عبد الأمير المهنّا، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، مؤسّسة اعلمي، بيروت، لبنان.

۱۴۶. **رسائل الشريف المرتضى**، الشريف المرتضى (۴۳۶ هـ.ق)، سيّد مهدي رجايي، ۱۴۰۵ هـ.ق، دار القرآن الكريم، مدرسة آيت الله العظمى گلپايگانى ﷺ، قم، ايران.

۱۴۷. **رسائل الشهيد الثاني**، زين الدين بن عليّ العامليّ معروف به شهيد ثانى (۹۶۵ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ هـ.ق ـ ۱۳۷۹ هـ.ش، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، ايران.

۱۴۸. **رسائل الفارابيّ** (۱۱ رساله)، ابو نصر محمّد بن محمّد بن اوزلغ بن طرخان الفارابيّ (۳۳۹ هـ.ق)، چاپ اوّل، ربيع الأوّل ۱۳۴۵ هـ.ق ـ ۱۹۲۶ م، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانيّة، حيدرآباد دكن.

۱۴۹. **رسائل المرتضى**، شريف مرتضى (۴۳۶ هـ.ق)، سيّد احمد حسينى، سيّد مهدى رجايى، ۱۴۰۵ هـ.ق، دار القرآن الكريم، قم.

۱۵۰. **رسائل فيض كاشاني، اللباب في علم الله تعالى**، فيض كاشانى (۱۰۹۱ هـ.ق)، بهراد جعفرى، چاپ اوّل، ۱۳۸۷ هـ.ش، مدرسة عالى شهيد مطهّرى، تهران، ايران.

۱۵۱. **رسائل ومسائل**، مولى أحمد بن محمّد مهديّ النراقيّ (۱۲۴۵ هـ.ق)، به كوشش رضا استادى، چاپ اوّل، ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپخانهٔ سلمان فارسى، قم، ايران.

۱۵۲. **الرسالة**، محمّد بن إدريس الشافعيّ (۲۰۴ هـ.ق)، أحمد محمّد شاكر، المكتبة العلميّة، بيروت، لبنان.

۱۵۳. **الرسالة السعديّة**، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّى (۷۲۶ هـ.ق)، عبد الحسين محمّد عليّ بقّال، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ هـ.ق، كتابخانهٔ آيت الله مرعشى نجفى ﷺ، قم، ايران.

۱۵۴. **رشح الولاء في شرح الدعاء**، الشيخ أبو السعادات الاصبهانيّ (زنده در ق ۷ هـ.ق)، السيّد محمود الغريفيّ، چاپ اوّل، ۱۴۲۵ هـ.ق ـ ۲۰۰۴ م، دار حفظ التراث البحرانيّ.

۱۵۵. **روح الجِنان و رَوح الجَنان في تفسير القرآن**، حسين بن عليّ بن محمّد بن أحمد الخزاعيّ النيشابوريّ مشهور به ابوالفتوح رازى (ق ۶)، د. محمّد جعفر ياحقّى ـ د. محمّد مهدى ناصح، ۱۳۷۱ هـ.ش، بنياد پژوهش‌هاى اسلامى آستان قدس رضوى، مشهد، ايران.

۱۵۶. **روضة الأحباب في سير النبيّ والآل والأصحاب**، جمال الدين عطاء الله بن فضل الله الحسينيّ (۱۰۰۰ هـ.ق)، ۱۳۹۷ هـ.ق، افست از روی چاپ سنگی در لکنهو، محفوظ در مخزن کلّ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۳۴۳۸۴۹.

۱۵۷. **الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقيّة**، زين الدين بن عليّ العامليّ ﷺ معروف به شهيد ثانی (۹۶۵ هـ.)، سيّد محمّد کلانتر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ هـ.ق، مکتبهٔ داوری، قم، ايران.

۱۵۸. **الروضة المختارة (شرح قصائد هاشميّات)**، کميت بن زيد اسدی (۱۲۶ هـ.ق)، مؤسّسة الأعلميّ، بيروت، لبنان.

۱۵۹. **روضة الواعظين**، فتّال نيشابوری (۵۰۸ هـ.ق)، سيّد محمّد مهدی سيّد حسن خرسان، منشورات الرضيّ، قم، ايران.

۱۶۰. **الروضة في فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب** ﷺ، سديد الدين شاذان بن جبرئيل قمی (۶۶۰ هـ.ق)، علی شکرچی، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ هـ.ق.

۱۶۱. **رياض الأبرار في مناقب الأئمّة الأطهار**، سيّد نعمت الله موسوی جزايری (۱۱۱۲ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۲۷ هـ.ق ـ ۲۰۰۶ م، مؤسّسة التاريخ العربيّ، بيروت، لبنان.

۱۶۲. **رياض السالكين في شرح صحيفة سيّد الساجدين** ﷺ، سيّد علی خان مدنی شيرازی (۱۱۲۰ هـ.ق)، سيّد محسن حسينی امينی، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی.

۱۶۳. **رياض المسائل**، سيّد علی طباطبايی (۱۲۳۱ هـ.ق)، چاپ اوّل، رمضان المبارک ۱۴۱۲ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۱۶۴. **الرياض النضرة في مناقب العشرة**، أبو جعفر أحمد مشهور به محبّ طبری (۶۹۴ هـ.ق)، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۱۶۵. **زاد المسير في علم التفسير**، أبو الفرج جمال الدين عبد الرحمن بن عليّ بن محمّد جوزی قرشی بغدادی (۵۹۷ هـ.)، د. محمّد بن عبد الرحمن عبد الله، چاپ اوّل، جمادی الأولی ۱۴۰۷ هـ. ـ كانون الثاني ۱۹۸۷ م، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۶۶. **زبدة الأُصول**، محمّد بن الحسين العامليّ معروف به شيخ بهايی (۱۰۳۰ هـ.ق)، فارس حسّون كريم، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ هـ.ق ـ ۱۳۸۱ هـ.ش، مدرسهٔ ولی عصر ﷺ، قم، ايران.

۱۶۷. **زبدة المعارف**، على اكبر بن محمّد باقر الإيجيّ الاصفهانيّ، چاپ سربى، اصفهان، ۱۲۳۲ هـ.ق ـ ۱۳۳۵ هـ.ش، به شمارهٔ ۱۰۷ / ۱۰۱۶ در كتابخانهٔ مرحوم آيت الله العظمى نجفى مرعشى، قم، ايران.

۱۶۸. **سبيل الرشاد في إثبات المعاد**، على الطهرانيّ المشتهر بالمدرّس ابن عبد الله الزنوزيّ التبريزيّ المدرّس، چاپ سنگى، ۱۳۱۰ هـ.ق، به شمارهٔ ۳۰۵/۹۰ در كتابخانهٔ مرحوم آيت الله العظمى نجفى مرعشى، قم، ايران.

۱۶۹. **الاستغاثة**، أبو القاسم الكوفيّ عليّ بن أحمد بن موسى (۳۵۲هـ.).

۱۷۰. **السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي**، أبو جعفر محمّد بن منصور بن أحمد بن إدريس الحلّيّ (۵۹۸هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامى وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۱۷۱. **سرّ العالمين وكشف ما في الدارين**، أبو حامد محمّد بن محمّد الغزاليّ (۵۰۵هـ.ق)، محمّد حسن محمّد حسن إسماعيل ـ أحمد فريد المزيديّ، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ هـ.ق ـ ۲۰۰۳ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۱۷۲. **سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان (عج)**، سيّد بهاء الدين عليّ بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينيّ النيليّ النجفيّ (زنده در سال ۸۰۳ هـ.)، قيس العطّار، چاپ اوّل، ۱۴۲۶ هـ.ق ـ ۱۳۸۴ هـ.ش، مكتبة العلّامة المجلسيّ، قم، ايران.

۱۷۳. **سعد السعود**، رضيّ الدين أبو القاسم عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن طاوس الحسنيّ الحسينيّ (۶۶۴هـ.ق)، ۱۳۶۳ هـ.ش، منشورات الرضيّ، قم، ايران.

۱۷۴. **السلطان المفرّج عن أهل الإيمان**، سيّد بهاء الدين عليّ بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينيّ النيليّ النجفيّ (زنده در سال ۸۰۳ هـ.)، قيس العطّار، چاپ اوّل، ۱۴۲۶ هـ.ق ـ ۱۳۸۴ هـ.ش، مكتبة العلّامة المجلسيّ.

۱۷۵. **سنن ابن ماجة**، ابوعبدالله محمّد بن يزيد قزوينى ابن ماجه (۲۷۳ هـ.ق)، محمّد فؤاد عبد الباقى، دار الفكر.

۱۷۶. **سنن ابي داود**، ابوداود سليمان بن اشعث سجستانى (۲۷۵ هـ.ق)، سعيد محمّد اللحام، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۱۹۹۰ م، دار الفكر.

۲۰۴. **شرف المصطفى**، أبو سعد عبد الملك بن محمّد بن إبراهيم النيسابوريّ الخركوشيّ (۴۰۷ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ هـ.ق، دار البشائر الإسلاميّة، مكّة.

۲۰۵. **الشفا بتعريف حقوق المصطفى**، القاضي أبو الفضل العيّاض اليحصبيّ (۵۴۴ هـ.ق)، دارالفكر، ۱۴۰۹ هـ.ق، ۱۹۸۸ م، بيروت، لبنان.

۲۰۶. **الشفاء ـ الإلهيّات**، ابوعلي سينا (۴۲۸ هـ.ق)، الأب قنواتيّ ـ سعيد زايد، ۱۴۰۴ هـ.ق، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى ﷺ، قم، ايران.

۲۰۷. **شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور**، حاج ميرزا ابوالفضل تهرانى (معاصر)، سيّد على موحّد ابطحى، چاپ سوم، ۱۳۷۰ هـ.ش.

۲۰۸. **شوارق الإلهام**، نرم‌افزار نور.

۲۰۹. **شواهد التنزيل**، عبيدالله بن أحمد معروف به حاكم حسكانى (ق ۵)، شيخ محمّد باقر محمودى، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق، ۱۹۹۰ م، مجمع الثقافة الإسلاميّة.

۲۱۰. **الصحاح**، إسماعيل بن حمّاد الجوهريّ (۳۹۳ هـ.ق)، أحمد عبد الغفور العطّار، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۱۹۸۷ م، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان.

۲۱۱. **صحيح ابن حبّان (۳۵۴ هـ.ق) بترتيب ابن لبان (۷۳۹ هـ.ق)**، شعيب الأرنؤوط، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، مؤسّسة الرسالة، بيروت، لبنان.

۲۱۲. **صحيح بخارى**، ابوعبدالله محمّد بن اسماعيل بن ابراهيم ابن المغيرة بن بردزبة بخارى جعفى (۲۵۶ هـ.ق)، دارالفكر، ۱۴۰۱ هـ.ق، ۱۹۸۱ م.

۲۱۳. **صحيح مسلم**، ابوالحسن مسلم بن حجّاج بن مسلم قشيرى نيشابورى (۲۶۱ هـ.ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۲۱۴. **صحيفة سجّاديه**، امام زين العابدين ﷺ (۹۴ هـ.ق)، سيّد محمّد باقر موحّد ابطحى اصفهانى، چاپ اوّل، ۱۴۱۱هـ.ق، مؤسّسة امام مهدى (عج)، قم، ايران.

۲۱۵. **صحيفة الرضا ﷺ**، ۱۴۰۸ هـ.ق، ۱۳۶۶ ش، مؤسّسة الإمام المهديّ، قم، ايران.

۲۱۶. **الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم**، زين الدين ابومحمّد على بن يونس عاملى نباطى بياضى (۸۷۷ هـ.ق)، محمّد باقر بهبودى، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ هـ.ق، المكتبة المرتضويّة.

۲۱۷. **الصوارم المهرقة في جواب الصواعق المحرقة**، القاضي نور الله التستريّ (۱۰۱۹ هـ.ق)، سيّد جلال الدين محدّث، چاپخانهٔ نهضت، تهران، ايران.

۲۱۸. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والبدعة، ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن عليّ ابن حجر هيثمي (۹۷۳ هـ.ق)، عبد الرحمن بن عبد الله تركي، كامل محمّد الخرّاط، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ هـ.ق، ۱۹۹۷ م، مؤسّسة الرسالة، بيروت، لبنان.

۲۱۹. ضعفاء العقيليّ، أبو جعفر محمّد بن عمرو بن موسى بن حمّاد العقيليّ المكّيّ (۳۲۲ هـ.ق)، د. عبد المعطيّ أمين قلعجيّ، چاپ دوم، ۱۴۱۸ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۲۲۰. الطبقات الكبرى، ابن سعد (۲۳۰ هـ.ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.

۲۲۱. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، رضيّ الدين أبو القاسم عليّ بن موسى بن طاوس الحلّيّ (۶۶۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۳۹۹ هـ.ق، خيّام، قم.

۲۲۲. العثمانيّة، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (۲۵۵ هـ.ق)، عبد السلام محمّد هارون، ۱۳۷۴ هـ.ق ـ ۱۹۵۵ م، دار الكتاب العربيّ، مصر.

۲۲۳. العدد القويّة، رضيّ الدين عليّ بن يوسف المطهّر الحلّيّ (ن ۷۰۵ هـ.ق)، سيّد مهدى رجايى، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ هـ.ق، چاپخانهٔ سيّد الشهداء ﷺ.

۲۲۴. العدّة في أُصول الفقه، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ (۴۶۰ هـ.ق)، محمّد رضا انصارى قمى، چاپ اوّل، ذيحجّهٔ ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۳۷۶ هـ.ش، چاپخانهٔ ستاره، قم، ايران.

۲۲۵. العقائد، محمّد باقر بن محمّد تقيّ المجلسيّ (۱۱۱۱ هـ.)، حسين درگاهى، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ هـ.ش ـ ۱۴۲۰ هـ.ق، مؤسّسهٔ چاپ و نشر الهدى.

۲۲۶. العقد الحسينيّ (الطهماسبيّ)، پدر شيخ بهايى (۹۸۴ هـ.ق)، چاپخانهٔ گلبهار، يزد.

۲۲۷. العقد الفريد، أبو عمر شهاب الدين أحمد بن محمّد بن عبد ربّه ابن حبيب ابن حدير بن سالم معروف به ابن عبد ربّه اندلسى (۳۲۸ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۴ هـ.ق. دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۲۲۸. علل الشرائع، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، سيّد محمّد صادق بحر العلوم، ۱۳۸۵ هـ.ق، ۱۹۶۶ م، منشورات مكتبة الحيدريّة، نجف اشرف.

۲۲۹. عمدة القارى، العينيّ (۸۵۵ هـ.ق)، دار إحياء التراث العربيّ، بيروت، لبنان.

۲۳۰. **عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب الوصیّ المختار**، شمس الدین یحیی بن الحسن بن الحسین الأسدیّ الربعیّ الحلّیّ (۶۰۰ هـ.ق)، سعید عرفانیان، چاپ اوّل، ۱۴۳۶ هـ.ق، کتابخانهٔ علّامهٔ مجلسی، قم، ایران.

۲۳۱. **عوالی اللآلی العزیزیّة فی الأحادیث الدینیّة**، شیخ محمّد بن علیّ بن إبراهیم الأحسائیّ معروف به ابن ابی جمهور (ن ۸۸۰ هـ.ق)، حاج مجتبی عراقی، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م.

۲۳۲. **عین الحیاة**، علّامه محمّد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ.ق)، کاظم عابدینی مطلق، نقش نگین، ۱۳۸۶ هـ.ش، اصفهان.

۲۳۳. **عیون اخبار الرضا**ﷺ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، شیخ حسین اعلمی، چاپ اوّل، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۹۸۴ م، مؤسّسة الأعلمیّ، بیروت، لبنان.

۲۳۴. **عیون المعجزات**، شیخ حسین بن عبد الوهّاب (ق ۵، هـ.ق)، محمّد کاظم شیخ صادق کتبی، ۱۳۶۹ هـ.ق ـ ۱۹۵۰ م.

۲۳۵. **الغارات**، ابواسحاق ابراهیم بن محمّد ثقفی کوفی (۲۸۳ هـ.ق)، سیّد جلال الدین حسینی ارموی محدّث.

۲۳۶. **غایة المرام وحجّة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاصّ والعامّ**، سیّد هاشم بحرانی موسوی توبلی (۱۱۰۷ هـ.ق)، سیّد علی عاشور.

۲۳۷. **الغدیر فی الکتاب والسنّة والأدب**، عبد الحسین احمد امینی نجفی (۱۳۹۲ هـ.ق)، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ هـ.ق ـ ۱۹۷۷ م، دار الکتاب العربیّ، بیروت، لبنان.

۲۳۸. **غرائب القرآن ورغائب الفرقان (تفسیر نیشابوری)**، نظام الدین الحسن بن محمّد بن حسین القمّیّ النیسابوریّ (۸۵۰هـ.ق)، زکریّا عمیرات، چاپ اوّل ۱۴۱۶ هـ.ق، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۲۳۹. **غریب القرآن (ابن قتیبة)**، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوریّ (۲۷۶ هـ.ق)، طه أحمد صقر، ۱۳۹۸ هـ.ق ـ ۱۹۷۸ م، دار الکتب العلمیّة.

۲۴۰. **غیبت شیخ طوسی**، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسیّ مشهور به شیخ الطائفة و شیخ طوسی (۴۶۰ هـ.ق)، عباد الله تهرانی، علی أحمد ناصح، چاپ اوّل، شعبان ۱۴۱۱ هـ.ق، مؤسّسهٔ معارف اسلامی، قم.

۲۴۱. **الفائق فی غریب الحدیث**، محمود بن عمر الزمخشریّ (۵۳۸ هـ.)، علیّ محمّد بجاویّ ـ محمّد أبو الفضل إبراهیم، چاپ دوم، دار المعرفة، لبنان.

۲۴۲. **فتح الباري**، شهاب الدین ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ.ق)، چاپ دوم، دار المعرفة، بیروت، لبنان.

۲۴۳. **فتح العزیز**، أبو القاسم عبد الکریم بن محمّد الرافعیّ (۶۲۳ هـ.ق)، دار الفکر.

۲۴۴. **فتوحات مکّیّة**، ابوعبدالله محمّد بن علی معروف به ابن عربی حاتمی طائی (۶۳۸ هـ.ق)، دار صادر، بیروت، لبنان.

۲۴۵. **فرائد الأُصول**، مرتضی بن محمّد امین معروف به شیخ انصاری (۱۲۸۱ هـ.ق)، چاپ اوّل، شعبان المعظّم ۱۴۱۹ هـ.ق، مجمع الفکر الإسلامیّ، قم، ایران.

۲۴۶. **فرائد السمطین في فضائل المرتضی والبتول والسبطین والأئمّة من ذرّیّتهم** ﷺ، ابراهیم بن محمّد بن مؤیّد بن عبد الله بن علی بن محمّد جوینی خراسانی (۷۳۰ هـ.ق)، شیخ محمّد باقر محمودی، چاپ اوّل، ۱۳۹۸ هـ.ق ـ ۱۹۷۸ م، مؤسّسة المحمودیّ، بیروت، لبنان.

۲۴۷. **فرحة الغريّ في تعيين قبر أمير المؤمنين عليّ** ﷺ، سیّد عبد الکریم بن طاوس الحسنیّ (۶۹۳ هـ.ق)، سیّد تحسین آل شبیب الموسویّ، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق، ۱۹۹۸ م، مرکز الغدیر.

۲۴۸. **الفردوس بمأثور الخطاب**، ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه دیلمی همدانی (۵۰۹ هـ.ق)، سعید بن بسیونی زغلول، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ هـ.ق، ۱۹۸۶ م، دار الکتب العلمیّة، بیروت.

۲۴۹. **فرهنگ عمید**، حسن عمید، چاپ هفتم، ۱۳۷۱ هـ.ش، انتشارات امیر کبیر، تهران.

۲۵۰. **فصول** خواجهٔ طوسی و ترجمهٔ تازی آن از رکن الدین محمّد بن علی گرگانی استرآبادی (زنده در سال ۶۹۷ و ۷۲۸ هـ.ق)، محمّد تقی دانش‌پژوه، خرداد ۱۳۳۵ هـ.ش، انتشارات دانشگاه تهران.

۲۵۱. **الفصول الغرویّة في الأُصول الفقهیّة**، محمّد حسین بن عبد الرحیم الطهرانیّ الحائریّ (۱۲۵۰ هـ.ق)، ۱۳۶۳ هـ.ش ـ ۱۴۰۴ هـ.ق، دار إحیاء العلوم الإسلامیّة، قم، ایران.

۲۵۲. **الفصول المختارة**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، سیّد نور الدین جعفریان اصفهانی، یعقوب جعفری ـ محسن احمدی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۲۵۳. **الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة**، علی بن محمّد بن احمد مالکی مکّی (۸۵۵ هـ.ق)، سامي الغريريّ، چاپ اوّل، ۱۴۲۲ هـ.ق، دار الحديث.

۲۵۴. **الفضائل**، سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمّيّ (حدود ۶۶۰ هـ.ق)، ۱۳۸۱ هـ.ق ـ ۱۹۶۲ م، منشورات مكتبة الحيدريّة، نجف اشرف.

۲۵۵. **فضائل الأشهر الثلاثة**، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، ميرزا غلامرضا عرفانيان، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، دار المحجّة البيضاء، بيروت، لبنان.

۲۵۶. **فضائل الصحابة**، أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيبانيّ (۲۴۱ هـ.ق)، د. وصی الله محمّد عبّاس، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.

۲۵۷. **فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب** ﷺ، أحمد بن محمّد بن حنبل (۲۴۱ هـ.ق)، سيّد عبد العزيز طباطبايی، ربيع الثانی ۱۴۳۳ هـ.ق ـ ۱۳۹۰ هـ.ش، دار التفسير، قم، ايران.

۲۵۸. **فقه منسوب به امام رضا** ﷺ **(فقه الرضا** ﷺ)، چاپ اوّل، شوّال ۱۴۰۶ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، قم، ايران.

۲۵۹. **فلک مشحون**، حاجی ملّاجعفر استرآبادی، چاپ سنگی، شمارهٔ ۴۶۷۱۵، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ايران.

۲۶۰. **الفوائد الطوسيّة**، محمّد بن الحسن مشهور به شيخ حرّ عاملی (۱۱۰۴ هـ.ق)، سيّد مهدی لاجوردی ـ محمّد درودی، شعبان المعظّم ۱۴۰۳ هـ.ق، چاپخانهٔ علميّه، قم، ايران.

۲۶۱. **القاموس الفقهيّ**، د. سعدي أبو حبيب، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الفكر، دمشق، سوريه.

۲۶۲. **القاموس المحيط**، مجد الدين محمّد بن يعقوب فيروزآبادی شيرازی (۸۱۷ هـ.ق)، دار العلم، بيروت، لبنان.

۲۶۳. **قرب الإسناد**، أبو العبّاس عبد الله بن جعفر الحميريّ (۳۰۰ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، قم، ايران.

۲۶۴. **قصص الأنبياء**، قطب الدين سعيد بن هبة الله الراونديّ (۵۷۳ هـ.ق)، ميرزا غلامرضا عرفانيان يزدی خراسانی، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ هـ.ق، ۱۳۷۶ هـ.ش، مؤسّسة انتشارات الهادی.

۲۶۵. **القواعد والفوائد**، شمس الدین محمّد بن مکّی عاملی معروف به شهید اوّل (۷۸۶ هـ.ق)، د. سیّد عبد الهادی حکیم، انتشارات کتابخانهٔ مفید، قم، ایران.

۲۶۶. **قوانین الأُصول**، محقّق فقیه میرزا ابوالقاسم قمی (۱۲۳۱ هـ.ق).

۲۶۷. **القوانین المحکمة (قوانین الأُصول)**، میرزا ابو القاسم قمی (۱۲۳۱ هـ.ق)، چاپ سنگی، شمارهٔ ۱۷۶ / ۸۰، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ایران.

۲۶۸. **الکامل في التاریخ**، عزّ الدین أبو الحسن علیّ بن أبي الکرم محمّد بن محمّد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانیّ معروف به ابن‌اثیر (۶۳۰ هـ.ق)، ۱۳۸۶ هـ.ق ۱۹۶۶ م، دار صادر، بیروت.

۲۶۹. **الکامل في اللغة والأدب**، أبو العبّاس محمّد بن یزید المبرّد (۲۸۵ هـ.ق)، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۹۹۷ م، دار الفکر العربیّ، قاهره، مصر.

۲۷۰. **کتاب الأُمّ**، أبو عبد الله محمّد بن إدریس الشافعیّ (۲۰۴ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق ـ ۱۹۸۳ م، دار الفکر.

۲۷۱. **کتاب الأوائل**، ابن أبي عاصم الشیبانیّ (۲۸۷ هـ.ق)، محمود محمّد محمود حسن نصار، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق ـ ۱۹۹۱ م، دار الجیل، بیروت، لبنان.

۲۷۲. **کتاب التعریفات**، سیّد علی بن محمّد الجرجانیّ (۸۱۶هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ هـ.ق ـ ۱۹۸۳ م، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۲۷۳. **کتاب السنّة**، أبو بکر عمرو بن أبي عاصم الضحّاك بن مخلد الشیبانیّ (۲۸۷ هـ.ق)، محمّد ناصر الدین الألبانیّ، چاپ سوم، ۱۴۱۳ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، المکتب الإسلامیّ، بیروت، لبنان.

۲۷۴. **کتاب الشریعة**، أبو بکر محمّد بن الحسین بن عبد الله الآجریّ الشافعیّ (۳۶۰ هـ.ق)، چاپ چهارم، ۱۴۲۹ هـ.ق ـ ۲۰۰۸ م، مؤسّسة الریان، بیروت، لبنان.

۲۷۵. **کتاب العرشیّة**، صدر الدین محمّد بن إبراهیم الشیرازیّ (هـ.ق)، فاتن محمّد خلیل اللبّون فولادکار، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ.ق ـ ۲۰۰۰ م، مؤسّسة تاریخ عربی، بیروت، لبنان.

۲۷۶. **کتاب الفتن**، أبو عبد الله نعیم بن حمّاد المروزیّ (۲۲۹ هـ.)، د. سهیل زکار، دار الفکر.

۲۷۷. **کتاب الفتوح**، أبو محمّد أحمد بن الأعثم الکوفیّ (۳۱۴ هـ.ق)، علی شیری، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق، دار الأضواء.

۲۷۸. **کتاب المکاسب**، مرتضی بن محمّد امین معروف به شیخ انصاری (۱۲۸۱ هـ.ق)، چاپ سوم، ربیع الأوّل ۱۴۲۰ هـ.ق، مجمع الفکر الإسلامیّ، قم، ایران.

۲۷۹. **کتاب الوافي**، فیض کاشانی ﷺ، چاپ اوّل، ۱۳۷۰ هـ.ش، مکتبة امام امیرالمؤمنین علی ﷺ، اصفهان.

۲۸۰. **کتاب سلیم بن قیس الهلالیّ**، سلیم بن قیس هلالی (ق ۱)، محمّد باقر انصاری زنجانی.

۲۸۱. **کتاب سیبویه**، أبو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر (۱۸۰ هـ.ق)، عبد السلام محمّد هارون، چاپ اوّل، دار الجیل، بیروت، لبنان.

۲۸۲. **کتاب مقدّس (عهد عتیق و عهد جدید)**، ترجمهٔ فاضل خان همدانی، ویلیام گلن، هنری مرتن، چاپ دوم، ۱۳۸۳ هـ.ش، انتشارات اساطیر.

۲۸۳. **الکشّاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل في وجوه التأویل (تفسیر کشّاف)**، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زمخشری خوارزمی (۵۳۸ هـ.ق)، چاپ مجدّد، ۱۳۸۵ هـ.ق، ۱۹۶۶ م، شرکة مکتبة مصطفی البابي الحلبيّ وأولاده بمصر.

۲۸۴. **کشف الخفاء ومزیل الالباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس**، اسماعیل بن محمّد عجلونی جراحی (۱۱۶۲ هـ.ق)، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۲۸۵. **کشف الریبة عن أحکام الغیبة**، زین الدین بن علیّ العامليّ معروف به شهید ثانی (۹۶۵ هـ.ق)، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۷۶ هـ.ش، انتشارات مرتضوی، تهران، ایران.

۲۸۶. **کشف الغمّة**، أبو الحسن علیّ بن عیسی بن أبي الفتح الإربلیّ (۶۹۳ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ.ق ـ ۱۹۸۵ م، دار الأضواء، بیروت، لبنان.

۲۸۷. **کشف القناع عن وجوه حجّیّة الإجماع** (مخطوط)، اسد الله بن إسماعیل شوشتری دزفولی کاظمی (۱۲۳۷ هـ.ق)، به شماره مسلسل ۱۳۳۲۸ در کتابخانهٔ مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی، قم، ایران.

۲۸۸. **کشف المحجّة لثمرة المهجة**، رضيّ الدین أبو القاسم علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاوس (۶۶۴ هـ.ق)، المطبعة الحیدریّة، ۱۳۷۰ هـ.ق ـ ۱۹۵۰ م، نجف اشرف.

۲۸۹. **کشف المراد في شرح تجرید الاعتقاد**، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، حسن حسن‌زادهٔ آملی، چاپ یازدهم، ۱۴۲۷ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم، ایران.

۲۹۰. کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین، أبو منصور حسن بن یوسف بن مطهّر اسدی معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، حسین درگاهی، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق ـ ۱۹۹۱ م، تهران، ایران.

۲۹۱. الکشکول (کشکول شیخ بهایی)، محمّد بن الحسین بن عبد الصمد الحارثیّ العاملیّ مشهور به شیخ بهایی (۱۰۳۰ هـ.ق)، سیّد محمّد حسین معلّم، چاپ اوّل، ۱۴۲۷ هـ.ق، ۱۳۸۵ هـ.ش، مکتبهٔ حیدریّه، قم.

۲۹۲. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمّة الاثني عشر، أبو القاسم علیّ بن محمّد بن علیّ الخزّاز القمّیّ الرازیّ (ق ۴)، سیّد عبد اللطیف حسینی کوه‌کمری خویی، ۱۴۰۱ هـ.ق، انتشارات بیدار، قم.

۲۹۳. کفایة الأُصول، محمّد کاظم مشهور به آخوند خراسانی (۱۳۲۹ هـ.ق)، چاپ اوّل، ربیع الأوّل ۱۴۰۹ هـ.ق، مؤسّسهٔ آل البیت علیهم‌السلام، قم، ایران.

۲۹۴. کفایة الخصام، ترجمهٔ غایة المرام، محمّد تقیّ بن علی معزّی دزفولی، چاپ دوم، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، ایران.

۲۹۵. کفایة الفقه معروف به کفایة الأحکام، مولی محمّد باقر سبزواری (۱۰۹۰ هـ.ق)، مرتضی واعظی اراکی، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم.

۲۹۶. کلّیّات نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف متخلّص به نظامی، مطابق با نسخهٔ تصحیح شدهٔ استاد وحید دستگردی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ هـ.ش، انتشارات نگاه، تهران، ایران.

۲۹۷. کمال الدین وتمام النعمة، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّیّ معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، علي اکبر غفّاری، ۱۴۰۵ هـ.ق، ۱۳۶۳ هـ.ش، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم.

۲۹۸. کنز العمّال، علاء الدین علیّ المتّقي بن حسام الدین الهندیّ البرهان‌فوري (۹۷۵ هـ.ق)، بکریّ الحیّانيّ ـ صفوة السقا، ۱۴۰۹ هـ.ق، ۱۹۸۹ م، مؤسّسة الرسالة، بیروت.

۲۹۹. کنز الفوائد، أبو الفتح محمّد بن علیّ الکراجکيّ (۴۴۹ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۳۶۹ هـ.ش، مکتبة المصطفويّ، قم، ایران.

۳۰۰. گوهر مراد، عبد الرزّاق فیّاض لاهیجی (۱۰۷۲ هـ.ق)، چاپ اوّل، بهار ۱۳۷۲ هـ.ش، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳۰۱. لسان المیزان، شهاب الدین أبو الفضل أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانيّ (۸۵۲ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ.ق ـ ۱۹۷۱ م، مؤسّسهٔ اعلمی، بیروت، لبنان.

٣٠٢. **لغت نامهٔ دهخدا**، على اكبر دهخدا (١٣٣٤ ش).

٣٠٣. **مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي‌طالب والأئمّة من ولده عليهم السلام من طريق العامّة**، أبو الحسن محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسن القمّيّ معروف به ابن‌شاذان (ح ٤١٢ هـ.ق)، چاپ اوّل، ١٤٠٧ هـ.ق، مدرسهٔ امام مهدی (عج).

٣٠٤. **المباحث المشرقيّة في علم الإلهيّات والطبيعيّات**، فخر الدين محمّد بن عمر الرازيّ (٦٠٦ هـ.ق)، محمّد معتصم بالله البغداديّ، چاپ اوّل، ١٤١٠ هـ.ق ـ ١٩٩٠ م، دار الكتاب العربيّ، بيروت، لبنان.

٣٠٥. **مبادئ الوصول إلى علم الأُصول**، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّی (٧٢٦ هـ.ق)، عبد الحسين محمّد على البقّال، چاپ سوم، رمضان ١٤٠٤ هـ.ق، مكتب الإعلام الإسلاميّ.

٣٠٦. **المبسوط**، شمس الدين السرخسيّ (٤٨٣ هـ.ق)، ١٤٠٦ هـ.ق ـ ١٩٨٦ م، دار المعرفة بيروت، لبنان.

٣٠٧. **مثالب العرب**، هشام بن الكلبيّ (٢٠٤ هـ.ق)، نجاح الطائيّ، چاپ اوّل، ١٤١٩ هـ.ق ـ ١٩٩٨ م، دار الهدى، بيروت، لندن.

٣٠٨. **مثير الأحزان**، نجم الدين محمّد بن جعفر بن أبي البقاء هبة الله بن نما الحلّيّ (٦٤٥ هـ.ق)، ١٣٦٩ هـ.ق ـ ١٩٥٠ م، المكتبة الحيدريّة، نجف اشرف.

٣٠٩. **المجازات النبويّة**، الشريف الرضيّ (٤٠٦ هـ.ق)، طه محمّد الزينيّ، مكتبهٔ بصيرتی، قم، ايران.

٣١٠. **مجاز القرآن**، أبو عبيدة معمر بن المثنّى التيميّ (٢١٠ هـ.ق)، د. محمّد فؤاد سزكين، چاپ دوم، ١٣٩٠ هـ.ق ـ ١٩٧٠ م، مكتبة الخانجي ـ دار الفكر.

٣١١. **مجلّة تراثنا**، مؤسّسهٔ آل البيت عليهم السلام، قم، ايران.

٣١٢. **مجمع البحرين**، شيخ فخر الدين طريحی (١٠٨٥ هـ.ق)، سيّد احمد حسينی، چاپ دوم، ١٤٠٨ هـ.ق، ١٣٦٧ هـ.ش، مكتب نشر الثقافة الإسلاميّة.

٣١٣. **مجمع البيان في تفسير القرآن**، امين الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (٥٤٨ هـ.ق)، چاپ اوّل، ١٤١٥ هـ.ق، ١٩٩٥ م، مؤسّسة الأعلمی، بيروت، لبنان.

٣١٤. **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، نور الدين علیّ بن أبي بكر الهيثميّ (٨٠٧ هـ.)، ١٤٠٨ هـ.ق ـ ١٩٨٨ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۱۵. **مجمع المعارف ومخزن العوارف**، محمّد شفیع بن محمّد صالح، چاپ سنگی، به شمارهٔ مسلسل ۱۴۶۴۳۶ (۹۹ / ۳۵۷) در کتابخانهٔ مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی، قم، ایران.

۳۱۶. **المجموع شرح المهذّب**، أبو زکریّا محیی الدین بن شرف النوویّ (۶۷۶ هـ)، دار الفکر.

۳۱۷. **محاسبة النفس**، تقیّ الدین إبراهیم بن علیّ بن محمّد بن صالح العامليّ الکفعمیّ (۹۰۵ هـ. ق)، فارس حسّون، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ. ق، مؤسّسهٔ قائم آل محمّد (عج)، قم، ایران.

۳۱۸. **محاسن**، ابوجعفر احمد بن محمّد بن خالد برقی (۲۷۴ هـ. ق)، سیّد جلال الدین حسینی (محدّث).

۳۱۹. **المحتضر**، شیخ عزّ الدین أبو محمّد الحسن بن سلیمان بن محمّد الحلّیّ (ق ۸ هـ. ق)، سیّد علی اشرف، چاپ اوّل، ۱۴۲۲ هـ. ق ـ ۱۳۸۲ هـ. ش، انتشارات مکتبهٔ حیدریّه.

۳۲۰. **المحجّة البیضاء في تهذیب الإحیاء**، مولی محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱ هـ. ق)، علی اکبر غفّاری، چاپ دوم، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم، ایران.

۳۲۱. **المحصول**، فخر الدین محمّد بن عمر الرازیّ (۶۰۶ هـ. ق)، د. طه جابر فیّاض العلوانیّ، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ. ق، مؤسّسة الرسالة، بیروت، لبنان.

۳۲۲. **المحیط البرهانیّ في الفقه النعمانیّ**، أبو المعالي برهان الدین محمود بن أحمد بن عبد العزیز بن عمر بن مازة البخاریّ الحنفیّ (۶۱۶ هـ.ق)، عبد الکریم سامي الجندیّ، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ هـ. ق ـ ۲۰۰۴ م، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۳۲۳. **مختصر البصائر**، حسن بن سلیمان الحلّیّ (۸۳۰ هـ.ق)، مشتاق المظفّر.

۳۲۴. **مختصر المزنیّ**، إسماعیل المزنیّ (۲۶۴ هـ.ق)، دار المعرفة، بیروت، لبنان.

۳۲۵. **مختصر بصائر الدرجات**، حسن بن سلیمان الحلّیّ (ق ۹)، چاپ اوّل، ۱۳۷۰ هـ. ق ـ ۱۹۵۰ م، منشورات المطبعة الحیدریّة، نجف اشرف.

۳۲۶. **مختلف الشیعة**، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدیّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، چاپ دوم، ذیقعدهٔ ۱۴۱۳ هـ. ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسین، قم.

۳۲۷. **المخصّص**، أبو الحسن علیّ بن إسماعیل النحویّ اللغویّ معروف به ابن‌سیده (۴۵۸ هـ.ق)، دار إحیاء التراث العربیّ، بیروت، لبنان.

۳۲۸. **مدینة المعاجز**، سیّد هاشم بحرانی (۱۱۰۷ هـ.ق)، شیخ عزّت الله مولایی همدانی، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.ق، مؤسّسهٔ معارف اسلامی، قم.

۳۲۹. **مرآة الزمان في تاریخ الأعیان**، شمس الدین أبو المظفّر یوسف بن قزاوغلی بن عبد الله سبط ابن جوزیّ (۶۵۴ هـ.ق)، د. کامل سلمان الجبوریّ، چاپ اوّل، ۲۰۱۳ م، دار الکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۳۳۰. **مراصد الاطّلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع**، عبد المؤمن بن عبد الحقّ ابن شمائل القطیعیّ البغدادیّ (۷۳۹ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، دار الجیل، بیروت، لبنان.

۳۳۱. **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، أبو الحسن علیّ بن الحسین بن علیّ المسعودیّ (۳۴۶ هـ.ق)، یوسف أسعد داغر، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ هـ.ق ـ ۱۹۶۵ م، دار الهجرة، قم، ایران.

۳۳۲. **المزار**، محمّد بن المشهدیّ (ن ۶۱۰)، جواد قیّومی اصفهانی، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق، نشر قیّوم، قم، ایران.

۳۳۳. **المزار شهید اوّل**، شمس الدین مِحمّد بن المکّیّ العامليّ معروف به شهید اوّل (۷۸۶ هـ.ق)، چاپ اوّل، ذیحجّهٔ ۱۴۱۰ هـ.ق، مدرسة الإمام المهدیّ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، قم، ایران.

۳۳۴. **المسائل السرویّة**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، صائب عبد الحمید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۳۳۵. **مسألة في الإرادة**، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۳۳۶. **المستدرک**، ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۴۰۵ هـ.ق)، یوسف عبد الرحمن مرعشلی، دار المعرفة، بیروت.

۳۳۷. **المستدرک المختار في مناقب وصیّ المختار**، شمس الدین یحیی بن الحسن بن الحسین الأسدیّ الربعیّ الحلّیّ (۶۰۰ هـ.ق)، سعید عرفانیان، چاپ اوّل، ۱۴۳۶ هـ.ق، کتابخانهٔ علّامهٔ مجلسی، قم، ایران.

۳۳۸. **مستدرک الوسائل**، حاج میرزا حسین نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ.ق)، چاپ اوّل ۱۴۰۸ هـ.ق، ۱۹۸۷ م، مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، قم، ایران.

۳۳۹. **المسترشد**، محمّد بن جرير بن رستم الطبريّ (اوائل ق ۴ هـ.ق)، احمد محمودی، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ هـ.ق، مؤسسهٔ فرهنگ اسلامی کوشانپور.

۳۴۰. **المستصفى**، أبو حامد محمّد بن محمّد الغزاليّ (۵۰۵ هـ.ق)، محمّد عبد السلام عبد الشافي، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۴۱. **مستند الشيعة**، مولى أحمد بن محمّد مهديّ النراقيّ (۱۲۴۵ هـ.ق)، چاپ اوّل، ربيع الاوّل ۱۴۱۵ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت، قم، ايران.

۳۴۲. **مسكّن الفؤاد عند فقد الأحبّة والأولاد**، زين الدين بن عليّ العامليّ معروف به شهيد ثانی (۹۶۵ هـ.ق)، چاپ اوّل، ذيحجّة ۱۴۰۷ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، قم، ايران.

۳۴۳. **مسند ابن الجعد**، أبو الحسن عليّ بن الجعد بن عبيد الجوهريّ (۲۳۰ هـ.)، روايت و جمع أبو القاسم عبدالله بن محمّد بغوی (۳۱۷ هـ.)، عامر أحمد حيدر، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۹۹۶ م، دارالكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۴۴. **مسند ابن راهويه**، إسحاق بن راهويه (۲۳۸ هـ.ق)، د. عبد الغفور عبد الحقّ حسين برد بلوسی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، مكتبة الإيمان، مدينهٔ منوّره.

۳۴۵. **مسند أبي داود طيالسي**، سليمان بن داود بن جارود فارسی بصری مشهور به ابوداود طيالسی (۲۰۴ هـ.ق)، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۳۴۶. **مسند أبي يعلى**، أحمد بن عليّ بن المثنّى التميميّ (۳۰۷ هـ.ق)، حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق.

۳۴۷. **مسند أحمد**، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت، لبنان.

۳۴۸. **مسند الشاميّين**، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب اللخميّ الطبرانيّ (۳۶۰ هـ.ق)، حمديّ عبد المجيد السلفيّ، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۹۹۶ م، مؤسّسة الرسالة، بيروت، لبنان.

۳۴۹. **مشارق أنوار اليقين**، حافظ رجب برسی (ح ۸۱۳ هـ.ق)، سيّد علی عاشور، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق، ۱۹۹۹ م، مؤسّسة الأعلميّ، بيروت، لبنان.

۳۵۰. **مشكاة المصابيح**، محمّد بن عبد الله الخطيب العمريّ أبو عبد الله وليّ الدين التبريزيّ (۷۴۱ هـ.ق)، محمّد ناصر الدين الألبانيّ، چاپ سوم، ۱۹۸۵ م، المكتب الإسلاميّ، بيروت، لبنان.

۳۵۱. **مصابيح الظلام في شرح مفاتيح الشرائع**، محمّد باقر وحيد بهبهانى (۱۲۰۵ هـ.ق)، چاپ اوّل، محرّم الحرام ۱۴۲۴ هـ.ق، مؤسّسة علّامة مجدّد وحيد بهبهانى، قم.

۳۵۲. **مصباح الزائر**، رضي الدين السيّد عليّ بن موسى بن طاوس (۶۶۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، محرّم الحرام ۱۴۱۷ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، قم، ايران.

۳۵۳. **مصباح الشريعة**، منسوب به امام صادق عليه السلام (۱۴۸ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۰ هـ.ق، ۱۹۸۰ م، مؤسّسة الأعلمىّ، بيروت، لبنان.

۳۵۴. **مصباح الشريعة ومصباح الحقيقة (ترجمه و شرح مصطفوى)**، ۱۳۶۰ هـ.ش، انجمن اسلامى حكمت و فلسفهٔ ايران، تهران، ايران.

۳۵۵. **مصباح المتهجّد**، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطوسىّ مشهور به شيخ الطائفة و شيخ طوسى (۴۶۰ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.ق ـ ۱۹۹۱ م، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، لبنان.

۳۵۶. **مصنّف ابن ابى‌شيبة**، عبد الله بن محمّد بن أبي شيبة إبراهيم بن عثمان بن أبي بكر بن أبي شيبة الكوفىّ العبسىّ (۲۳۵ هـ.ق)، تحقيق سعيد اللحام، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق، ۱۹۸۹ م، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۳۵۷. **مصنّف صنعانى**، أبوبكر عبد الرزّاق بن الهمّام الصنعانىّ (۲۱۱ هـ.ق)، حبيب الرحمن الأعظمىّ.

۳۵۸. **مطالب السؤول في مناقب آل الرسول** صلى الله عليه وآله، كمال الدين محمّد بن طلحة شافعى (۶۵۲ هـ.ق)، ماجد بن أحمد العطيّة.

۳۵۹. **المطالب العالية من العلم الإلهىّ**، فخر رازى (۶۰۶ هـ.ق)، د. أحمد حجازىّ السقّا، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ هـ.ق ـ ۱۹۸۷ م، دار الكتاب العربىّ، بيروت، لبنان.

۳۶۰. **المطوّل في شرح تلخيص المفتاح**، سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانىّ (۷۹۱ هـ.ق)، سعيد عرفانيان، چاپ اوّل، ۱۳۹۱ هـ.ش، دار الهجرة، قم، ايران.

۳۶۱. **معارج الأُصول**، نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن الهذلىّ معروف به محقّق حلّى (۶۷۶ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ هـ.ق، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، قم، ايران.

۳۶۲. **معارج الفهم في شرح النظم**، ابومنصور حسن بن يوسف بن مطهّر اسدى معروف به علّامهٔ حلّى (۷۲۶ هـ.ق)، عبد العظيم عوض الحلّىّ، چاپ اوّل، ۱۴۲۸ هـ.ق ـ ۱۳۸۶ هـ.ش، مكتبهٔ علّامه مجلسى، قم، ايران.

۳۶۳. معارج اليقين فى أُصول الدين (جامع الأخبار)، محمّد بن محمّد سبزواری (ق ۷)، علاء آل جعفر، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، مؤسّسهٔ آل البيت ﷺ.

۳۶۴. معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير بغوى)، بغوی (۵۱۰ هـ.ق)، خالد عبد الرحمن العک، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۳۶۵. معالم الدين وملاذ المجتهدين، جمال الدين حسن نجل الشهيد الثاني (۱۰۱۱ هـ.)، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۳۶۶. معالم الزلفى في معارف النشأة الأُولى والأُخرى، سيّد هاشم بحرانی (۱۱۰۷ هـ.ق)، مؤسّسهٔ إحياء الكتب الإسلاميّة، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ هـ.ق ۲۰۰۳ م، مؤسّسهٔ انصاريان، قم، ايران.

۳۶۷. معالم العلماء، ابن شهر آشوب (۵۸۸ هـ.ق).

۳۶۸. معاني الأخبار، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، على اكبر غفّاری، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين حوزهٔ علميّهٔ قم، قم، ايران.

۳۶۹. معاني القرآن، أبو زكريّا يحيى بن زياد بن عبد الله بن منظور الديلميّ الفرّاء (۲۰۷ هـ.ق)، أحمد يوسف النجاتيّ ـ محمّد عليّ النجّار ـ عبد الفتّاح إسماعيل الشلبيّ، چاپ اوّل، دار المصريّة للتأليف والترجمة، مصر.

۳۷۰. معاني القرآن، ابوزكريّا يحيى بن زياد فرّاء (ق ۲)، احمد يوسف نجاتی، محمد على نجّار، عبد الفتّاح اسماعيل شلبی، چاپ اوّل، دار المصريّة، مصر.

۳۷۱. معاني القرآن، ابوجعفر نحّاس (۳۳۸ هـ.ق)، محمّد على صابونی، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق، جامعة أُمّ القری، سعودی.

۳۷۲. المعتبر في شرح المختصر، نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن الهذليّ معروف به محقّق حلّی (۶۷۶ هـ.ق)، مؤسّسهٔ سيّد الشهداء، ۱۳۶۴ هـ.ش، قم، ايران.

۳۷۳. معجم البلدان، شهاب الدين ابوعبدالله ياقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی (۶۲۶ هـ.ق)، ۱۳۹۹ هـ.ق، ۱۹۷۹، دار إحياء التراث العربیّ، بيروت، لبنان.

۳۷۴. معجم أوسط طبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانیّ، گروه تحقيق دار الحرمين ۱۴۱۵ هـ.ق، ۱۹۹۵ م، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.

۳۷۵. معجم صغير طبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب اللخميّ الطبرانيّ (۳۶۰هـ.ق)، دارالكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۷۶. معجم كبير طبراني، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانيّ (۳۶۰هـ.ق)، حمديّ عبد المجيد السلفيّ، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربيّ.

۳۷۷. معجم مقاييس اللغة، أبو الحسين أحمد بن فارس بن زكريّا (۳۹۵هـ.ق)، عبد السلام محمّد هارون، جمادى الآخر ۱۴۰۴ هـ.ق، مكتب الإعلام الإسلاميّ.

۳۷۸. معراج السعادة، ملّا احمد نراقى (۱۲۴۵ هـ.ق)، زمستان ۱۳۶۶ هـ.ش، انتشارات ياسر ـ انتشارات دهقان، تهران، ايران.

۳۷۹. معرفة الصحابة، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهانيّ (۴۳۰هـ.ق)، عادل يوسف العزازيّ، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الوطن، رياض.

۳۸۰. المعمّرون والوصايا، أبو حاتم سهل بن محمّد بن عثمان الجشميّ السجستانيّ (۲۴۸ هـ.ق).

۳۸۱. المغازي، محمّد بن عمر بن واقد (۲۰۷ هـ.ق)، د. مارسدن جونس، رمضان ۱۴۰۵ هـ.ق، نشر دانش اسلامى.

۳۸۲. المغني، قاضى أبو الحسن عبد الجبّار (۴۱۵ هـ.ق)، د. محمّد مصطفى حلميّ ـ د. أبو الوفا الغنميّ، دار المصريّة.

۳۸۳. المغني، موفّق الدين أبومحمّد عبد الله بن أحمد بن محمّد بن قدامة (۶۲۰ هـ.ق)، دار الكتاب العربيّ، بيروت، لبنان.

۳۸۴. مفاتيح الأسرار ومصابيح الأنوار (تفسير شهرستانى)، محمّد بن عبد الكريم الشهرستانيّ (۵۴۸هـ.ق)، محمّد على آذرشب، چاپ اوّل، ۱۴۲۹ هـ.ق ـ ۲۰۰۸ م، مركز البحوث والدراسات للتراث المخطوط، تهران، ايران.

۳۸۵. مفاتيح الأُصول، سيّد محمّد بن عليّ الطباطبائيّ (حدود ۱۲۴۲ هـ.ق)، چاپ سنگى.

۳۸۶. مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى، چاپ اوّل، انتشارات رسالت، قم.

۳۸۷. المفردات في غريب القرآن، أبو القاسم الحسين بن محمّد معروف به راغب اصفهانى (۵۰۲هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق، دفتر نشر الكتاب.

۳۸۸. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمّة الاثني عشر، أحمد بن عبيد الله بن عيّاش (۴۰۱ هـ.ق)، مكتبة طباطبايى، قم، ايران.

۳۸۹. مقدّمة ابن الصلاح، أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشهرزوريّ (۶۴۳ هـ.ق)، أبو عبد الرحمن صلاح بن محمّد بن عويضة، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ هـ.ق ـ ۱۹۹۵ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۹۰. المقنعة، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبريّ البغداديّ معروف به شيخ مفيد (۴۱۳ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۳۹۱. مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم عليه السلام، محمّد تقی موسوی اصفهانی (۱۳۴۸ هـ.ق)، سيّد علی عاشور، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ هـ.ق ۲۰۰۱ م، مؤسّسة اعلمی، بيروت، لبنان.

۳۹۲. الملل والنحل، أبو الفتح محمّد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستانيّ (۵۴۸ هـ.ق)، محمّد سيّد گيلانی، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۳۹۳. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، مشير الدين أبو عبد الله محمّد بن عليّ بن شهر آشوب ابن أبي نصر الحبيشيّ السرويّ المازندرانيّ (۵۸۸ هـ.)، گروهی از اساتيد نجف اشرف، ۱۳۷۶ هـ.ق، ۱۹۵۶ م.

۳۹۴. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، محمّد بن سليمان كوفی قاضی (ح ۳۰۰ هـ.ق)، شيخ محمّد باقر محمودی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، مجمع احياى فرهنگ اسلامی، قم.

۳۹۵. مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام، ابوالحسن علی بن محمّد بن محمّد واسطی جلّابی شافعی (۴۸۳ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ هـ.ش ـ ۱۴۲۶ هـ.ق، انتشارات سبط النبی.

۳۹۶. المناقب (مناقب خوارزمی)، موفّق بن احمد بن محمّد مكّی خوارزمی (۵۶۸ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۳۹۷. مناهج الأحكام والأُصول، فاضل نراقی (۱۲۴۵ هـ.ق)، چاپ سنگی، ش ۱۰۰ / ۱۸۸، كتابخانهٔ مدرسهٔ فيضيّه، قم، ايران.

۳۹۸. مناهج الوصول إلى علم الأُصول، قاضي القضاة عبد الله بن عمر بن محمّد البيضاويّ (۶۸۵ هـ.ق)، سليم شبعانية، شمارهٔ ۵۸ / ۱۸۲، كتابخانهٔ آيت الله مرعشی نجفی رحمه الله، قم، ايران.

۳۹۹. المناهل، سيّد محمّد بن علی طباطبايی (۱۲۴۲ هـ.ق).

۴۰۰. المنتظم في تاريخ الأُمم والملوك، أبو الفرج عبد الرحمن بن عليّ بن محمّد بن الجوزيّ (۵۹۷ هـ.ق)، محمّد عبد القادر عطا ـ مصطفى عبد القادر عطا، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۷۵. **معجم صغیر طبرانی**، أبو القاسم سلیمان بن أحمد بن أیّوب اللخمیّ الطبرانیّ (۳۶۰ هـ.ق)، دارالکتب العلمیّة، بیروت، لبنان.

۳۷۶. **معجم کبیر طبرانی**، أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانیّ (۳۶۰ هـ.ق)، حمدیّ عبد المجید السلفیّ، چاپ دوم، دار إحیاء التراث العربیّ.

۳۷۷. **معجم مقاییس اللغة**، أبو الحسین أحمد بن فارس بن زکریّا (۳۹۵هـ.ق)، عبد السلام محمّد هارون، جمادی الآخر ۱۴۰۴ هـ.ق، مکتب الإعلام الإسلامیّ.

۳۷۸. **معراج السعادة**، ملّا احمد نراقی (۱۲۴۵ هـ.ق)، زمستان ۱۳۶۶ هـ.ش، انتشارات یاسر ـ انتشارات دهقان، تهران، ایران.

۳۷۹. **معرفة الصحابة**، أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسی بن مهران الأصبهانیّ (۴۳۰ هـ.ق)، عادل یوسف العزازیّ، چاپ اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الوطن، ریاض.

۳۸۰. **المعمّرون والوصایا**، أبو حاتم سهل بن محمّد بن عثمان الجشمیّ السجستانیّ (۲۴۸ هـ.ق).

۳۸۱. **المغازی**، محمّد بن عمر بن واقد (۲۰۷ هـ.ق)، د. مارسدن جونس، رمضان ۱۴۰۵ هـ.ق، نشر دانش اسلامی.

۳۸۲. **المغنی**، قاضی أبو الحسن عبد الجبّار (۴۱۵ هـ.ق)، د. محمّد مصطفی حلمیّ ـ د. أبو الوفا الغنیمیّ، دار المصریّة.

۳۸۳. **المغنی**، موفّق الدین أبومحمّد عبد الله بن أحمد بن محمّد بن قدامة (۶۲۰ هـ.ق)، دار الکتاب العربیّ، بیروت، لبنان.

۳۸۴. **مفاتیح الأسرار ومصابیح الأنوار (تفسیر شهرستانی)**، محمّد بن عبد الکریم الشهرستانیّ (۵۴۸ هـ.ق)، محمّد علی آذرشب، چاپ اوّل، ۱۴۲۹ هـ.ق ـ ۲۰۰۸ م، مرکز البحوث والدراسات للتراث المخطوط، تهران، ایران.

۳۸۵. **مفاتیح الأُصول**، سیّد محمّد بن علیّ الطباطبائیّ (حدود ۱۲۴۲ هـ.ق)، چاپ سنگی.

۳۸۶. **مفاتیح الجنان**، حاج شیخ عباس قمی، چاپ اوّل، انتشارات رسالت، قم.

۳۸۷. **المفردات في غریب القرآن**، أبو القاسم الحسین بن محمّد معروف به راغب اصفهانی (۵۰۲ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق، دفتر نشر الکتاب.

۳۸۸. **مقتضب الأثر في النصّ علی الأئمّة الاثني عشر**، أحمد بن عبید الله بن عیّاش (۴۰۱ هـ.ق)، مکتبة طباطبایی، قم، ایران.

۳۸۹. مقدّمة ابن الصلاح، أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشهرزوريّ (۶۴۳ هـ.ق)، أبو عبد الرحمن صلاح بن محمّد بن عويضة، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ هـ.ق ـ ۱۹۹۵ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۳۹۰. المقنعة، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبريّ البغداديّ معروف به شيخ مفيد (۴۱۳ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۳۹۱. مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم عليه السلام، محمّد تقی موسوی اصفهانی (۱۳۴۸ هـ.ق)، سيّد علی عاشور، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ هـ.ق ۲۰۰۱ م، مؤسّسة اعلمی، بيروت، لبنان.

۳۹۲. الملل والنحل، أبو الفتح محمّد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستانيّ (۵۴۸ هـ.ق)، محمّد سيّد گيلانی، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۳۹۳. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، مشير الدين أبو عبد الله محمّد بن عليّ بن شهر آشوب ابن أبي نصر الحبيشيّ السرويّ المازندرانيّ (۵۸۸ هـ.)، گروهی از اساتيد نجف اشرف، ۱۳۷۶ هـ.ق، ۱۹۵۶ م.

۳۹۴. مناقب الإمام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام، محمّد بن سليمان كوفی قاضی (ح ۳۰۰ هـ.ق)، شيخ محمّد باقر محمودی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، مجمع احياى فرهنگ اسلامی، قم.

۳۹۵. مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام، ابوالحسن علی بن محمّد بن محمّد واسطی جلّابی شافعی (۴۸۳ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ هـ.ش ـ ۱۴۲۶ هـ.ق، انتشارات سبط النبی.

۳۹۶. المناقب (مناقب خوارزمی)، موفّق بن احمد بن محمّد مكّی خوارزمی (۵۶۸ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هـ.ق، مؤسّسة انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۳۹۷. مناهج الأحكام والأُصول، فاضل نراقی (۱۲۴۵ هـ.ق)، چاپ سنگی، ش ۱۰۰ / ۱۸۸، كتابخانهٔ مدرسهٔ فيضيّه، قم، ايران.

۳۹۸. مناهج الوصول إلى علم الأُصول، قاضي القضاة عبد الله بن عمر بن محمّد البيضاويّ (۶۸۵ هـ.ق)، سليم شبعانية، شمارهٔ ۵۸ / ۱۸۲، كتابخانهٔ آيت الله مرعشی نجفی رحمه الله، قم، ايران.

۳۹۹. المناهل، سيّد محمّد بن علی طباطبايی (۱۲۴۲ هـ.ق).

۴۰۰. المنتظم في تاريخ الأُمم والملوك، أبو الفرج عبد الرحمن بن عليّ بن محمّد بن الجوزيّ (۵۹۷ هـ.ق)، محمّد عبد القادر عطا ـ مصطفى عبد القادر عطا، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق ـ ۱۹۹۲ م، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان.

۴۰۱. **منتهى المطلب (ط. ق)**، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، چاپ سنگی.

۴۰۲. **المنخول من تعليقات الأُصول**، أبو حامد محمّد بن محمّد بن محمّد الغزاليّ (۵۰۵ هـ.ق)، د. محمّد حسن هيتو، چاپ سوم، ۱۴۱۹ هـ.ق ـ ۱۹۹۸ م، دار الفكر المعاصر، بيروت، لبنان، دار الفكر، دمشق، سوريه.

۴۰۳. **المنطق (منطق مظفّر)**، محمّد رضا مظفّر (۱۳۸۳ هـ.ق)، چاپ هفتم، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۳۷۵ هـ.ش، مؤسّسهٔ اسماعيليان، قم، ايران.

۴۰۴. **من لا يحضره الفقيه**، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ معروف به شيخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، على اكبر غفّاری، چاپ دوم، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم.

۴۰۵. **منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة**، حاج ميرزا حبيب الله هاشمی خويی (۱۳۲۴ هـ.ق)، سيّد ابراهيم ميانجی، چاپ چهارم، بنياد فرهنگی امام مهدی عليه السلام، انتشارات هجرت، قم، ايران.

۴۰۶. **المواقف**، الإيجيّ (۷۵۶ هـ.ق)، عبد الرحمن عميرة، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۹۹۷ م، دار الجيل، بيروت، لبنان.

۴۰۷. **موسوعة طبقات الفقهاء**، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ هـ.ق، مؤسّسهٔ امام صادق عليه السلام، قم، ايران.

۴۰۸. **الموضوعات**، أبو الفرج عبد الرحمن بن عليّ بن الجوزيّ القرشيّ (۵۹۷ هـ.ق)، عبد الرحمن محمّد عثمان، چاپ اوّل، ۱۳۸۶ هـ.ق ـ ۱۹۶۶ م، المكتبة السلفيّة، مدينهٔ منوّره.

۴۰۹. **الموطّأ**، مالک بن أنس (۱۷۹ هـ.ق)، ۱۴۰۶ هـ.ق ـ ۱۹۸۵ م، محمّد فؤاد عبد الباقی، دار إحياء التراث العربيّ، بيروت، لبنان.

۴۱۰. **مهج الدعوات ومنهج العبادات**، رضيّ الدين السيّد عليّ بن موسى بن طاوس (۶۶۴ هـ.ق)، كتابخانهٔ سنايی، ايران.

۴۱۱. **المهذّب**، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسيّ (۴۸۱ هـ.ق)، مؤسّسهٔ سيّد الشهداء، ۱۴۰۶ هـ.ق، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم، ايران.

۴۱۲. **ميزان الاعتدال فی نقد الرجال**، أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن عثمان (۷۴۸ هـ.)، عليّ محمّد بجاويّ، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

۴۱۳. النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر، قاضی مقداد سیوری (۸۲۶هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق ـ ۱۹۹۶ م، دار الأضواء، بیروت، لبنان.

۴۱۴. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين، جمال الدین محمّد بن یوسف بن الحسن بن محمّد الزرندیّ الحنفیّ المدنیّ (۷۵۰ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۳۷۷ هـ.ق ـ ۱۹۵۸ م، مکتبة الإمام أمیر المؤمنین ﷺ.

۴۱۵. نفس الرحمن في فضائل سلمان، خاتم المحدّثین حاج میرزا حسین نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ.)، جواد قیّومی اصفهانی، چاپ اوّل، ۱۳۶۹ هـ.ش ـ ۱۴۱۱ هـ.ق، مؤسّسهٔ آفاق.

۴۱۶. النكت الاعتقاديّة، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العکبریّ البغدادیّ معروف به شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۹۹۳ م، دار المفید، بیروت، لبنان.

۴۱۷. نوادر المعجزات في مناقب الأئمّة الهداة ﷺ، أبو جعفر محمّد بن جریر بن رستم الطبریّ (ق ۴ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ هـ.ق، مؤسّسهٔ امام مهدی (عج)، قم، ایران.

۴۱۸. نور الأنوار، ابن علی اکبر علی اصغر البروجردیّ، چاپ سنگی، ۱۳۴۷ هـ.ق، به شمارهٔ ۱۴۹ / ۷۵۱ در کتابخانهٔ مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی، قم، ایران.

۴۱۹. النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين، سیّد نعمت الله موسوی جزایری (۱۱۱۲ هـ.ق)، ۱۴۰۴ هـ.ق، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ایران.

۴۲۰. نهاية العقول في دراية الأُصول، فخر الدین محمّد بن عمر الرازیّ (۶۰۶ هـ.ق)، د. سعید عبد اللطیف فودة، چاپ اوّل، ۱۴۳۶ هـ.ق ـ ۲۰۱۵ م، دار الذخائر، بیروت، لبنان.

۴۲۱. نهاية المرام في علم الكلام، أبو منصور حسن بن یوسف بن المطهّر الأسدیّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، فاضل العرفان، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ هـ.ق، مؤسّسهٔ امام صادق ﷺ، قم، ایران.

۴۲۲. النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثیر (۶۰۶ هـ.ق)، طاهر أحمد الزاوي ـ محمود محمّد الطناحي، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ هـ.ش، مؤسّسهٔ اسماعیلیان، قم، ایران.

۴۲۳. النهاية في مجرّد الفقه والفتوى، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسیّ (۴۶۰ هـ.)، انتشارات قدس محمّدی، قم، ایران.

۴۲۴. نهج الإيمان، زین الدین علیّ بن یوسف بن جبر (ق ۷)، سیّد احمد حسینی، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ هـ.ق، مجتمع امام هادی ﷺ، مشهد.

۴۲۵. **نهج البلاغة**، با شرح استاد شیخ محمّد عبده، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۱۳۷۰ هـ.ش، دار الذخائر، قم، ایران.

۴۲۶. **نهج الحقّ وكشف الصدق**، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسديّ معروف به علّامهٔ حلّی (۷۲۶ هـ.ق)، عین الله الحسنیّ الأرمویّ، ذیحجّهٔ ۱۴۲۱ هـ.ق، دار الهجرة، قم، ایران.

۴۲۷. **الوافي بالوفيات**، الصفديّ (۷۶۴ هـ.)، أحمد الأرناؤوط ـ تركيّ مصطفى، ۱۴۲۰ هـ.ق ـ ۲۰۰۰ م، دار إحياء التراث، بيروت، لبنان.

۴۲۸. **وسائل الشيعة** (الإسلاميّة)، محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسين معروف به شيخ حرّ عاملی (۱۱۰۴ هـ.ق)، شيخ عبد الرحيم ربّانی شيرازی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م، دار إحياء التراث العربيّ، بيروت، لبنان.

۴۲۹. **وسيلة المتعبّدين إلى متابعة سيّد المرسلين (كتاب الوسيلة)**، أبوحفص عمر بن محمّد بن الخضر الملاء الموصليّ (۵۷۰ هـ.ق)، چاپ اوّل، ۱۴۰۰ هـ.ق ـ ۱۹۸۰ م، مطبعهٔ مجلس دائرة المعارف العثمانيّة، حيدرآباد دكن، هند.

۴۳۰. **وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان**، ابن خلّكان (۶۸۱ هـ.ق)، إحسان عبّاس، دار الثقافة، لبنان.

۴۳۱. **وقعة صفّين**، نصر بن مزاحم المنقريّ (۲۱۲ هـ.ق)، عبد السلام محمّد هارون، ۱۴۰۳ هـ.ق، كتابخانهٔ آيت الله مرعشی نجفی ﷺ، قم، ایران.

۴۳۲. **الهداية الكبرى**، ابوعبدالله حسين بن حمدان خصيبی (۳۳۴ هـ.ق)، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ هـ.ق، ۱۹۹۱ م، مؤسّسة البلاغ، بيروت، لبنان.

۴۳۳. **هداية المسترشدين**، شيخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی (۱۲۴۸ هـ.ق)، مؤسّسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرّسين، قم.

۴۳۴. **اليقين باختصاص مولانا عليّ ﷺ بإمرة المؤمنين**، سيّد رضيّ الدين عليّ بن طاوس الحلّيّ (۶۶۴ هـ.)، انصاری، مؤسّسهٔ ثقلين.

۴۳۵. **ينابيع المودّة لذوي القربى**، سليمان بن إبراهيم القندوزيّ الحنفيّ (۱۲۹۴ هـ.ق)، سيّد علی جمال اشرف حسينی، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ هـ.ق، دار الأسوة للطباعة والنشر.